

# خاوران، ایران و توران

## در سپیده دم تاریخ

تالیف: گروهی از دانشمندان روسیه، کشورهای آسیای میانه و قفقاز

گزارنده: عزیز آریانفر

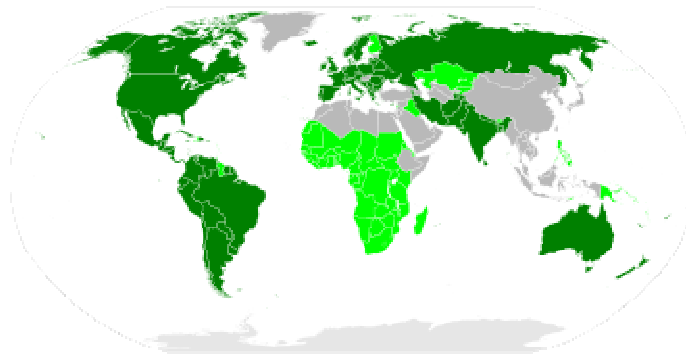
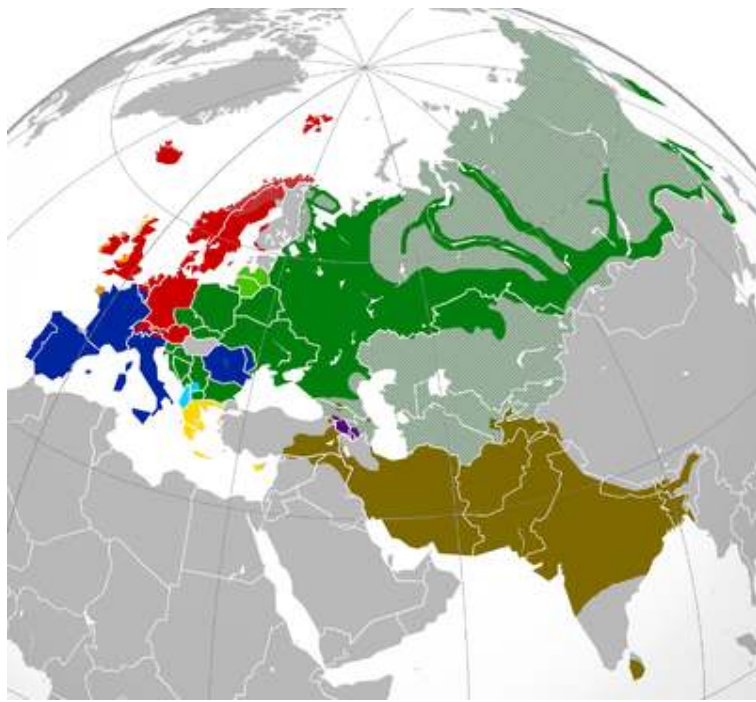
تارنمای خراسان زمین

۱۳۹۳

(گزیده یی از تازه ترین مقالات در باره خاستگاه و میهن  
نخستین ابروهندواروپایی ها، آریایی ها (ایرانی ها، تورانی ها  
و هندی ها) و تورکی زبانان و نیز نوشته هایی در باره  
کوشانی ها و یفتلی ها)

با گزینش و گزارش:

عزیز آریانفر



گستره پراگندگی زبان های هندواروپایی

## فهرست

### بخش نخست:

آغاز سخن،

- پیشگفتار، عزیز آریانفر.....ص.
- نکاتی پیرامون چند واژه، عزیز آریانفر.....ص.
- در جستجوی خاستگاه نیاکان آریایی، عزیز آریانفر.....ص.

### بخش دوم:

برگرفته هایی از ویکی پیدیا:

- از افسانه ها و کژاندیشی ها و ژاژخایی ها پیرامون افسانه نژاد برتر آریا و آریایی تا واقعیت های ایر، ائیرینا و ایران،
- آریا (برگرفته از ویکی پیدیا).....ص.
  - آریایی (برگرفته از: ویکی پیدیا).....ص.
  - نژاد آریایی (برگرفته از ویکی پیدیا).....ص.
  - سکایی ها یا ساک ها (برگرفته از ویکی پیدیا).....ص.

### بخش سوم:

ترجمه ها (گزارنده: عزیز آریانفر):

- آریایی های قدیم، میهن نخستین و مسیرهای پراکندگی، بوک گراد- لوین و گرانوفسکی.....ص.
- آریایی ها و ایرانی ها: میهن نخستین و مهاجرت هندواروپایی های قدیم به دشت های اورآسیا، اسکندر بایارف.....ص.
- میهن نخستین و ریشه های هندواروپایی ها، فینی ها و اگورها و تورک ها، اسکندر بایارف.....ص.
- آریایی ها یا تورک ها؟، اسکندر بایارف.....ص.
- توران، اسکندر بایارف.....ص.
- دی ها، دینلین ها و هونوها، اسکندر بایارف.....ص.

- دارندگان فرهنگ آرامگاه های تخته سنگی (نیاکان تورکان)، اسکندر بایارف...ص.
- یوئه شی ها (سارمات های خاوری: کوشانی ها، کنگیویی ها، سابری ها،  
کروات ها و...)، اسکندر بایارف.....ص.
- تُخارها، اسکندر بایارف.....ص.
- شاهنشاهی ارژن: نخستین دولت دشت نوردان در جنوب روسیه،  
داکتر مرسادولف و داکتر یولیا کانتور.....ص.
- تیوری پیدایش قطبی آریایی ها، برگرفته از کتاب: روسیه و خاور،.....ص.
- مهاجرت های بزرگ توده ها از خاور به میانه های آسیا: یوئه شی ها، سیونوها  
(هونوها)، اوسون ها و دولت های آن ها در سده سوم پیش از میلاد (بر پایه مدارک  
تاریخی دودمان های شاهی چین)، اسکندر قادر بایف.....ص.
- هونوها (نیاکان هون ها) و یوئه شی ها (نیاکان کوشانیان)، کیلاشتورنی.....ص.
- دینلین ها، اکادمیسین لئو گو میلیف.....ص.
- ایرانیزاسیون و تورکیزاسیون نواحی میانی قفقاز شمالی، داکتر کوزنتسف.....ص.
- از «پهنه های آریایی» تا افسانه های آذربایجانی، گارنیک آساطوریان.....ص.
- گذشته نمادین: کشاکش بر سر نیاکان در آسیای میانه، ویکتور شنیرالمان.....ص.

## بخش چهارم:

پیوست ها:

پیوست شماره 1:

واژه آریا از دید پان ایرانیست ها، سالار سیف الدینی.....ص.

پیوست شماره 2:

پریشیا یا ایران، انوش راوید.....ص.

پیوست شماره 3:

پاسخی به مقاله توهین آمیز «معضل قومی و ملی در ایران».....ص.

پیوست شماره 4:

- ورود آریایی ها به فلات ایران

به روایت: استاد هاشم رضی، داریوش کیانی.....ص.

پیوست شماره 5

خاستگاه اقوام آریایی، آشتیانی.....ص.

پیوست شماره 6:

پهله یا پهلو، ژاله آموزگار یگانه و یحیی ماهیار نوابی.....ص.

### **بخش پنجم:**

دنباله ها:

دنباله شماره 1:

سفر به چهار دانگ سرزمین های گویشوران زبان های تورکی (آریانفر).... ص.

دنباله شماره 2:

از افسانه نژاد تورک تا واقعیت تورکی زبانان، عزیز آریانفر.....ص.

دنباله شماره 3:

زندگینامه گزارنده.....ص.

بخش نخست

آغاز سخن

## پیشگفتار

شاید کمتر واژه‌هایی در جهان مانند «آریایی» و «ترک» و «ایران» و «توران» مورد جر و بحث و مناقشه و کنکاش قرار گرفته باشد. در این میان، برای پی بردن به واقعیت این واژه‌ها، باید ابهام‌زادیهایی صورت گیرد و از لا به لای افسانه‌ها و هنگامه‌سازی‌های سیاسی و تبلیغی، حقایق مبتنی بر داده‌های علمی - اکادمیک بیرون کشیده شود. در غیر آن، به بیراهه و کژراهه کشانیده خواهیم شد.

دشواری کار در آن است که دایره مسایل ذیربط بسیار گسترده است و مربوط علوم گوناگونی از زبان‌شناسی و باستان‌شناسی و سکه‌شناسی گرفته تا تبارشناسی و مردم‌شناسی و انسان‌شناسی و نسب‌شناسی (ژنتیک) و اقلیم‌شناسی و یخچال‌شناسی و فرهنگ‌شناسی و ..... می‌گردد، که در هر مورد بایسته است تا کارشناسان همان بخش پاسخ بدهند. این در حالی است که در باره بسیاری از موضوعات، میان دانشمندان هم‌نگری وجود ندارد و هر یک دیدگاه‌ها و آوندها و برداشت‌های خودشان را دارند.

از سوی دیگر، پس از سده نهم بدین سو، با پدیدآیی ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی تندروانه طراز فاشیستی مانند پان‌آریاییسم، پان‌ترکیسم، پان‌عربیسم و پشتونیسیم، که از سوی صهیونیست‌های انگلیسی، آلمانی‌ها، شوروی‌ها، پهلوی‌ها، پان‌ترکیست‌های ترکیه و آذربایجان و اولتراناسیونالیست‌های پشتون در افغانستان و.... برای بهره‌برداری‌های سیاسی مطرح شده‌اند، کار بارها پیچیده‌تر گردیده است. به گونه‌ی که تشخیص حقیقت و واقعیت از دروغبافی‌ها و تحریف‌ها و گمراه‌کردن‌ها و بیراهه‌ها و کژراهه‌ها بسیار دشوار است.

به باور راسخ‌من، هنگامی که سخن از نژاد و تیره و تبار و زبان و مذهب در میان می‌آید، سزاوار است در چهارچوبی به مسایل پرداخته شود که ارجح‌گزارى به جایگاه بالای انسان چونان برترین جانداران، فراتر از همه چیزها قرار گیرد. همین‌گونه شاینده است تا با توجه به

ارزش های والای فرهنگی، میهنی و ملی و آرمان های بزرگ انسانی و با دید گسترده، بیزار از تنگ نگری های رایج به این مساله بنگریم.

از سویی هم، برای دستیابی به تفاهم، همسویی، نزدیکی، سازش و همدیگرپذیری در راستای ملت سازی، در تراز سراسری ملی و همگرایی گسترده در تراز منطقه یی؛ داشتن شناخت گسترده از توده های باشنده منطقه و آشنایی با ویژگی های تباری، زبانی، آیینی، زیستبومی و... تیره های باشنده در سرزمین ما و کشورهای همسایه ارزش بالایی دارد. برای مثال؛ مادامی که ما ندانیم که نیاکان پشتون های خاوری باشنده پیرامون کوه های سلیمان، از جمله غلزیان، از بازماندگان یفتلی هایی اند که از راه کوه ها و دره های بدخشان به سرزمین های کنونی خود کوچیده اند و با تاجیک های باشنده شمال کشور و آسیای میانه از یک تیره و تبار و نژاد و زبان اند و همین گونه نیاکان پشتون های درانی از هرات به جنوب کوچیده و با پارسیان و ایرانیان غربی همخون، همریشه و هم تیره و هم تبار اند؛ شاید در بسیاری از زمینه ها به بیراهه برویم.

با این همه، با توجه به این که از اواخر سده نهم و به ویژه پس از سده بیستم، با رواج یافتن ایدئولوژی های لگام گسیخته ناسیونالیستی و فراآیی اولتراناسیونالیسم (ملیت پرستی تندرو) در بسیاری از کشورها به ویژه در کشور ما، از مسایل قومی و زبانی و مذهبی به سود محافل و حلقه های حاکم و حامیان خارجی شان سوء استفاده های ناشایست و ابزار صوری گرفته است (و هنوز هم می گیرد)، بسیاری از مسایل تحریف و چیزهای زیادی کتمان یا به «آگاهانه» بازگونه گردیده اند؛ هرگاه از بازگویی حقایق و افشای بسا از ناگفته ها خودداری هم ورزیم، جفای بزرگی در حق همبستگی ملی، برابری شهروندی، دمکراسی و دادگری اجتماعی کرده ایم.

از میانه های سده بیستم بدین سو، بازار نوشته های گمراه کننده در باره زبان پارسی دری، خاستگاه و پرورشگاه آن و نیز این که نام سرزمین ما در گذشته های دور چه بوده است و نیز تقسیم ناروا و نابخردانه ارثیه بزرگ یگانه و پر بار فرهنگی میان کشورهای ایرانی (ایرانی) تبار تاجیکستان، افغانستان و ایران، زیر تاثیر داربست سیاست های برنامه یی،



آگاهانه و هم ناآگاهانه از سوی کسانی که یا در زمینه مطالعات سامانمند علمی-اکادمیک نداشته اند و یا هم دچار آشفته اندیشی بوده اند؛ گرم بوده است و نتیجه هم از پیش روشن- به بیراهه و کژراهه بردن خوانندگان.

دشواری کار در این است که از عهد پیدایی امپریالیسم بدین سو، مسایلی چون نژاد و تبار و آیین و زبان با مسایل ابزاری سیاسی و ایدئولوژیک و جیوپولیتیک با هم آمیخته اند- چیزی که سردرگمی های فراوانی را به بار آورده است. به ویژه به مسایلی از این دست، در بزرگترین نبرد تاریخ؛ در آستانه جنگ جهانی دوم، به نیروی بزرگی دامن زده شد. دو اردوگاه در همه عرصه ها به شدت با هم درگیر بزرگترین جهالت تاریخ بودند که به مرگ ده ها میلیون انسان و ویرانی و نابودی نیمی از اروپا انجامید. در عرصه ایدئولوژیک، از یک سو نازی ها و هیتلر با همه بوق و کرناها در دهل برتری جویی نژادی و ادعاهای بزرگ بینانه در باره «نژاد برتر آریایی» می درنگاندند و از سوی دیگر صهیونیست های یهودی و دیگر اروپاییان که با هیتلر در همه جبهه ها از جمله جنگ روانی و تبلیغاتی درگیر نبرد بودند، در برابر به رد موضوع برتری جویی نژادی می پرداختند که دردمندانه در این کار تا جایی جلو رفتند که بیخی منکر تیره هایی به نام آریایی شدند. این در حالی بود که هم شواهد زبان شناسی، هم شواهد باستانشناسی، هم متونی مانند اوستا، ریگویدا و هم مدارک مکتوب تاریخی در چین، بین النهرین، مدارک یهودان و اسطوره های روس ها و ارمنی ها و نیز یافته های باستانشناسی در آسیای میانه و ایران و هند، همه و همه حضور توده هایی سپیدپوست به نام آریایی ها را تایید می کند.

در این حال، به همان پیمانانه که نظریه نژاد برتر آریایی مردود است، به همان پیمانانه تبلیغات افراطی صهیونیست ها بیرون از دایره علمی است. چنانی که می دانیم، صهیونیسم، یک ایدئولوژی افراطی سیاسی ابزاری است. به سخن دیگر، هم تبلیغات بی پایه نازیسم هیتلری در زمینه مردود است و هم تبلیغات صهیونیسم یهودی.

چنانی که گفتیم، تبلیغات نژادپرستانه آلمانی ها تنها یک رخ قضیه است. از آن سوی دیگر، صهیونیست های امریکایی، انگلیسی و... نیز بیکار ننشسته بودند. لشکری از دانشمندان یهودی

از پولیاکف روسی که به عنوان مهاجر در پاریس بسر می برد تا ..... ده ها مقاله و کتاب در رد نظریه نژاد برتر آریایی و آلمانی نوشتند و در این راه چنان جاده افراط را پیمودند و کار را به جایی رساندند که بیخی منکر موجودیت تیره هایی به نام آریایی شدند و بحث آریایی را از ریشه بی پایه و افسانه خواندند و حتا اوستا را نیز ساختگی شمردند و توپونیمی یی با قدمت شکوهمند تاریخی مانند ایران را نیز منکر شدند!

دردمندانه، دامنه این جدل، حتا پس از برافتادن نظام نازی ها هم پایان نیافت. در میانه های سده بیستم که جهان در اوج عصر جهالت عصیت های اولتراناسیونالیستی به سر می برد، در آسیا، به ویژه در ایران و افغانستان هم حلقات حاکمه در پی بهره برداری ابزاری از ایدئولوژی ناسخته نازیسم و فاشیسم برآمدند. حتا پس از جنگ هم که دیگر نه آلمان نازی مانده بود و نه هیتلر، کماکان مدت ها بر این دهل درنگانده می شد.

پسان ها چنین تبلیغ شد که گویی که آریایی ها اصلا در تاریخ وجود نداشتند و مساله آریایی گویی ساخته و پرداخته آلمان نازی و فاشیستی باشد! روشن است به رغم بی پایه بودن و مردود نظریه نژاد برتر آریایی، تبلیغات محافل صهیونیستی نیز از پشتوانه علمی برخوردار نبود و نیست. چه، آریایی ها به عنوان شاخه یی از نژاد سپید پوست، در چه در تاریخ اسطوره یی و چه در تاریخ مکتوب حضور داشتند.

ناگفته پیداست که ناروایی بهره برداری ابزاری هیتلر از مقوله آریایی، به هیچ رو نمی تواند توجیه کننده نفی کامل توده هایی باشد که بخش بزرگی از تاریخ جهان را ساخته اند. آری! آریایی ها به عنوان تیره های سپیدپوست حضور داشتند. از آن ها در آثار ایرانی، هندی، سومری، یهودی، در اسطوره های سلاوی، در توپونیم هایی چون ایران، ایرستان (اوستی)، ایرلند و... یاد شده است. آثار باستان شناسی تردید ناپذیری دال بر حضور آن ها هست و در کتیبه ها و یادمان های بسیاری کارکردهای آنان بازتاب یافته است. این نام بارها و بارها در متون کهن تاریخی در معانی گوناگون به کار رفته است. از اوستایی و ویدی گرفته تا پارسی و یونانی، رومی، آشوری و...

شگفتی برانگیز این که شماری از پان ترکیست ها تا هنوز هم از بهره برداری ابزارهای از نوشته های بی سر و ته صهیونیست های یهودی و مسیحی دست نکشیده و گاه به گاه دست به نوشتن مقالات بی پایه و مایه در باره آریایی ها می یازند که بیشتر بار تبلیغی و سیاسی دارد و با حقایق علمی اصلا سر و کار ندارد. دردمندانه شماری از نویسندگان ما هم آگاهانه یا ناآگاهانه، بدون توجه به حقایق تاریخی، بیخی منکر وجود آریایی ها اند.

برای مثال، پان ترکیست ها با مطرح نمودن مسایل بی پایه، کوشیده اند گویا ثابت بسازند که چیزی به نام آریایی وجود ندارد؟! و آن را با موضوع سوء استفاده ابزارهای هیتلر از نژاد آریایی و این که او این نژاد را نژاد برتر می خواند، خلط مبحث نموده اند که سراسر با مستندات علمی منافات دارد. یعنی به تکرار همان چیزهایی می پردازند که صهیونیست ها نوشته اند و هیچ وجه مشترکی با مسایل علمی ندارند. یکی بحث های مردم شناسی، نژادشناسی، زبان شناسی، باستانشناسی و... است و دیگر بحث بهره برداری های ابزارهای سیاسی از مسایل نژادی، تباری، زبانی و... این درست است که هم صهیونیست ها و هم هیتلر از موضوع «نژاد آریایی»، سوء استفاده های بسیاری نمودند. همین گونه از همین مساله آریایی شاه ایران و داوود خان در افغانستان بهره برداری های فراوان نمودند. اما در عین حال باید بدانیم که یهودیانی که مخالف هیتلر بودند، هم تا توانستند به تبلیغات پوچ و بیهوده بی در برابر ژرمن ها و دیگر سپیدپوستان پرداختند و یکسره منکر موجودیت تیره های به نام آریایی شدند. این در حالی است که آریایی ها شاخه بی از نژاد سپید پوست بودند که شامل دو گروه بزرگ ایرانی و تورانی می شدند. نام ایریا و توریا هم در اوستا و هم در سایر آثار آمده است. اگر قبایلی به نام آریایی ها وجود نداشتند، چرا نام آن ها- پنجاه و اندی بار در اوستا و در حدود 36 بار در ریگویدا آمده است؟

پان ترکیسم هم یک ایدئولوژی فاشیستی ابزارهای است که از سوی وامبری- جاسوس سرشناس سازمان اطلاعات انگلیس که یک صهیونیست بود، برای اغراض و مقاصد خاصی به میان آمد.

بهره برداری ابزاری از مسایلی چون زبان، تبار، نژاد، فرهنگ و آیین تاریخچه دیرینه دارد. هنگامی که اسکندر ایران را گرفت، دستور داد تا تخت جمشید را آتش بزنند و هر آن چه را که از تاریخ ایران باستان مانده بود، نابود کنند. این بود که کتاب مقدس ایرانیان را که بر پوست جانوران نوشته شده بود، سوختاندند. همین گونه، هنگامی که ساسانیان روی کار آمدند، تا توانستند هر آن چه را که از اشکانیان مانده بود، نابود کردند. هنگامی هم که عرب ها بر ایران دست یافتند، همه آثار برجا مانده از ایرانیان را تا جایی که توان داشتند، نابودند کردند. در مراحل بعدی هم شاهد چنین رفتارهایی هستیم.

انگلیسی ها در هند، در اثر کاوش های زبان شناسی دریافتند که بسیاری از واژه های هندی با واژه های اروپایی هم ریشه اند. برای مثال بگوان (خدا) ی هندی همان با بوگ روسی و کلمه هایی چون «بگ» و «بغ» و «بخ» در نامجاهای بغلان و بغداد و بگرام و بخدی (بغدی) ...همانند است. ما- ی هندی، با مادر پارسی و مور پشتو و مات یا مامای روسی و مودر انگلیسی یکی است و.....

گذشته از این ها همانندی های فراوانی در سنت ها و باورها و برگزاری مراسم و نام های اروپاییان و ایرانیان و هندیان هست. (نگاه شود به مقاله تیوری قطبی پیدایش آریاییان). از همین جا بود که به اندیشه زیستگاه و خاستگاه زبانی باهمی رسیدند. پسان ها مساله تبار و نژاد مشترک مطرح شد. انگلیسی ها کوشیدند از همتباری و هم نژادی مردمان هند و اروپا برای استمرار استعمار هند بهره برداری ابزاری نمایند. پسان ها آلمانی ها هم کوشیدند از عین چیز بهره برداری ابزاری نمایند و نظریه فاشیستی نژاد برتر یا نژاد نوردیک (شمالی) آریایی مطرح گردید.

در مقابل، یهودی ها که خود از شاخه دیگر نژاد سپید پوست یعنی سامی ها بودند و نیز دیگر جنوبیان مانند فرانسوی ها و... که خود را تحقیر شده می پنداشتند، آغاز به تردید و افسانه خواندن کامل بحث آریایی ها نمودند. یعنی به همان اندازه که مطرح ساختن نظریه نژاد برتر آریایی مردود است، به همان پیمانیه تردید کامل آن هم مبنای علمی ندارد. در ایران شماری از پان ترکیست ها (که از سوی شوروی وقت پول می گرفتند و کنون هم از سوی دولت

های آذربایجان، ترکیه، اسرائیل، عربستان و امریکا حمایت و تمویل می شوند)، به لجن پراکنی و دروغ پردازی دست یازیدند و بیخی منکر وجود آریایی ها، و حتا ایران شدند و آن را جعلی و ساخته و پرداخته هیتلر قلمداد کردند. به هر رو، برخورد علمی با مساله از زهرپاشی های سیاسی تفاوت دارد. اما در جهان ده ها کتاب و اثر متین علمی که مستند به داده های علمی است، وجود دارد. باید به همه چیز با قید احتیاط برخورد کرد.

پرسشی که مطرح می گردد، این است که چرا صهیونیست ها و پان ترکیست ها با این همه شور و شیفستگی به رد کامل موجودیت آریایی ها و حتا توپونیمی با قدمت دست کم دو هزار ساله به نام ایران می پردازند؟ در پاسخ باید گفت که هر یک انگیزه های خودشان را دارند. واکنش پان ترکیست ها بیشتر جنبه سیاسی دارد و در مخالفت با دولت های ایران در گذشته از سوی شوروی پیشین و کنون از سوی غرب، آذربایجان، ترکیه و اسرائیل و نیز اعراب به عنوان یک پروژه تمویل می گردد و هدف دامن زدن به تنش های تباری و زبانی در ایران را دنبال می کند.

... و اما مخالفت سرسختانه یهودان، جنبه دیگری دارد. برای پی بردن به این انگیزه، گوشه یکی از نوشته های یک دانشمند صهیونیست در زمینه را با اندکی ویرایش می آوریم:  
داکتر مالوری (ترجمه و تلخیص: سخا) می نگارد: «کشف گروه زبانی هندواروپایی و رابطه اش با برخی زبان های آسیایی، این پندار را که همه زبان های جهان منشاء عبری دارد، یک باره و برای همیشه از میان برداشت.»

درست سر نخ مخالفت های گسترده محافل صهیونیست را باید در همین یک جمله بازیافت. در گذشته، صهیونیست ها با بالندگی چنین می پنداشتند که همه زبان های جهان خاستگاه عبری دارد و آن را چونان برتری و بالادستی بنی اسرائیل بر دیگران می پنداشتند و خود را در جایگاه بلند قوم برتر قرار می دادند. مگر، دریافت های نوین علوم زبانشناسی چنین پنداری را از ریشه برانداخت. وانگهی که دانستند که دیگر هنگامه سازی های شان جایی را نمی گیرد، اشتراوس - فیلسوف آلمانی تباری صهیونیست، فلسفه «ملت برتر امریکا» را جانشین «نژاد برتر آریایی» ساخت - ایدئولوژی یی که کنون شالوده باوری جمهوریخواهان

تندرو امریکا را می سازد و شمار بسیاری از سیاستمداران تندرو جمهوری خواه امریکا از شاگردان او به شمار می روند.

گفتیم که بحث آریایی ها بر خلاف تبلیغات گروهی که از مسایل آگاهی ندارند، دستاورد هیتلر و نازی ها نیست. این بحث از دوران استعمار انگلیس در هند آغاز گردیده بود. من کتابی را ترجمه نموده ام به نام «خاستگاه و پرورشگاه تاجیک ها» که در تارنمای «کانون مطالعات و پژوهش های افغانستان» ([www.arianfar.com](http://www.arianfar.com)) بازتاب یافته است. کتاب در سال 1910 در تاشکنت از سوی یک دانشمند روسی نگاشته شده است - هنگامی که هنوز از نازیسم هیتلری خبری نبود. از این رو، آنانی که می پندارند که این نظریه را فاشیست های نازی ساخته و بافته اند، در اشتباه به سر می برند. نازی ها تنها از آن سوء استفاده ابزاری نمودند و مساله آریایی را در آغاز تنها جنبه زبانی و پسان تر تباری داشت، با دادن جنبه نژادی به آن، بار فاشیستی بخشیدند. نه این که آن را ابداع نموده باشند.

به هر رو، در این جا پیش از آن که به اصل بحث پردازیم، دیدگاه های داکتر مالوری را پی می گیریم: «در براندازی نظریهء غیرقابل تقسیم بودن نژاد بشری نه تنها استعمارگران نقش داشتند، بل که درین زمینه رول علم نیز برآورنده بود. در پی کشف ادبیات غنی هندوستان و ایران از سوی غرب، دانشمندان اروپایی درصدد برآمدند که پل پای نیاکان مشهور مستقل خود را در فراسوی باغ عدن یعنی آسیای میانه، هندوستان و ایران بیابند. اگرچه زمان این کار گذشته بود و هندواروپایی و هندو - جرمنیک در اوایل قرن نهم ابداع گردیده بود و ماکس مولر و سایر زبانشناسان، استفاده از آریایی را به مقصد تعریف و تشریح هندواروپایی توصیه می کردند. پیدایش سفسطهء عجیبی در عرصهء زبان، دلایل بیشتری برای ثبوت برتری نژاد آریایی فراهم گردید. با توجه به تحقیقات انجام شده پیرامون زبان های جهان، آن ها را به رویت ساختار اصلی کلمات به چند دستهء اصلی (یعنی انفلکتد، آگلوتیناتیف و انالیتیک) تقسیم کردند. اگرچه این تقسیم بندی اساسا، تنها صبغهء نوع شناسی داشت، مگر این تقسیمات را بسیاری به مفهوم مراحل مختلف رشد و تکامل زبانی تعبیر می کردند. زبان تک هجایی (آنالیتیک) مانند زبان چینی را از نگاه درجه بندی در قاعده و زبان هندواروپایی را در رأس قرار دادند. گفته می شد که زبان های هندواروپایی یا آریایی از حیث رشد و

تکامل به آخرین مرحلهء خویش رسیده است. لاکن، حتا اگر برتری جسمی و زبانی و فرهنگی را زیر نام آریایی جمع کنند، باز هم به فقدان عنصر مهم و اساسی مواجه هستند...»

... و اما کتاب دست داشته: نویسنده، از سال ها بدین سو دست اندر کار مطالعه و پژوهش و کاوش در باره مفاهیمی چون آریایی و ایران و ترک بوده ام. در این راستا، مقالات و کتاب های بسیاری را (بیشتر از منابع دست اول روسی) مطالعه و در بسیاری از کنفرانس ها و نشست های بین المللی در نهادهای علمی - اکادمیک جامعه کشورهای همسود اشتراک و با بسیاری از دانشمندان طراز اول این کشورها در رشته های زبانشناسی، تاریخ و باستان شناسی و... آشنایی به هم رسانده ام. همچنان توفیق داشته ام تا مقالات و کتاب هایی را در مسایل تاریخی از این زبان به پارسی دری ترجمه نمایم.

هسته کتاب دست داشته و بخش اصلی آن - تازه ترین مقاله های عامه فهم در زمینه مورد نظر است که به قلم شماری از دانشمندان روسی و جامعه کشورهای مستقل همسود نوشته شده و در **بخش سوم** بازتاب یافته است. شماری از این مقالات را در گذشته در تارنمای «کانون مطالعات و پژوهش های افغانستان» در دسترس شیفتگان تاریخ باستان گذاشته بودم.

به هر رو، در **بخش نخست** کتاب کوشیده ایم برای فتح باب و زمینه سازی برای طرح مسایل و راه اندازی بحث در بستری هموار، نکاتی را به عنوان مقدمه خدمت پیش کش نمایم.

در **بخش دوم** مقالاتی را از ویکی پیدا هم به زبان پارسی دری آورده ایم و هم برای مقایسه از روسی ترجمه نموده ایم.

در **بخش چهارم** (پیوست ها) مقاله هایی را که شماری از پژوهشگران ایرانی در سال های اخیر در زمینه مورد بحث نوشته اند، آورده ایم. هدف از این کار این است که خواننده بتواند نوشته های پژوهشگران روسی را با آن چه که دانشمندان ایرانی می نویسند، مقایسه کنند.

در بخش پنجم (دنباله ها) دو، نوشته را در باره تورکی زبانان آورده ام که مطالعه آن شاید خالی از لطف نباشد.

شایان یادآوری می دانم که در چند مورد برای این که خواننده بتواند در باره مسایل مطروحه دیدگاه های متفاوت را هم مطالعه نماید، آن چه را که در زمینه در ویکی پدیا آمده است، آورده ایم. دلیل این کار، آن بوده است که ویکی پدیا کنون قابل دسترس ترین، آسان ترین منبع برای همه می باشد.

یادآوری چند نکته:

- در مقالات برگرفته از ویکی پدیا، در برخی از موارد غیر ضروری، از آوردن منابع خودداری کرده ایم. زیرا خواننده در صورت لزوم، خود به آسانی می تواند، این منابع را در ویکی پدیا ببیند. این کار را به خاطر جلوگیری از پندیدگی بیش از حد حجم کتاب و به مقصد صرفه جویی نموده ایم.

- در برخی از موارد، برای یک دست ساختن، روان ساختن و نیز بهبود متون پارسی، دست به ویرایش برخی از لغزش های آشکار املائی و انشایی یازیده ایم.

- در جاهای ضروری، صورت املاهای انگلیسی برخی از واژه های مهم را آورده ایم. در این حال، در برخی از موارد، شاید املائی انگلیسی شماری از واژه ها در داخل قوسین ( ) با آن چه که به زبان پارسی دری آمده است، همخوان نباشد. زیرا در همچو موارد، واژه ها را به همان شکلی نوشته ایم که به زبان روسی تلفظ می شوند. به گونه مثال: توده افسانه یی «هونو»<sup>1</sup> به زبان روسی به شکل خونو (xyhny) نوشته می شود. در حالی که به زبان انگلیسی، به دو شکل Xiongnu و Hsiung-nu نوشته می شود. در آثار ترجمه شده به زبان پارسی دری، از زبان های انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و روسی، این واژه به اشکال

---

<sup>1</sup> . Xiongnu or Hsiung-nu (Chinese: 匈奴; Old Chinese reconstructed IPA: q<sup>h</sup>oŋ na.)



«هیونگ نو»، «سیونگو»، «کیسونگنو»، «سیونو» و «خونو» آمده است. اما ما در این اثر، در همه جا «هونو» نوشته ایم.

مثال دیگر: تاریخ نویس پرآوازه چین باستان- سیما کیان (Sima Qian) در زبان روسی سئما تسیان (Сыма Цянь) خوانده می شود. در چنین موارد، ما به پارسی دری نوشته ایم- سئما تسیان و در برابر آن در قوسین (Sima Qian) انگلیسی را آورده ایم. یعنی- سئما تسیان، روشن است با آن چه که در داخل قوسین به انگلیسی آمده- (Sima Qian)، همخوان نمی باشد.

همچنین روران ها (Rourans) یا ژوان-ژوان ها (Juan-Juans) ها را به روسی ژوژان ها (Жужаны) می گویند. ما هم در همه جا «ژوژان ها» نوشته ایم.

- در جا هایی که به نوشتن تبصره و روشنی افکنی بیشتر نیاز افتاده است، یا در متن در داخل [ ] و یا هم در زیرنویس ها توضیحاتی داده ایم. در این حال، همه توضیحات گزارنده، با حرف -گگ. نشانی شده است.

- در کتاب، نقشه ها و تصویرهای بسیاری آورده شده است که بسیاری از آن ها رنگی اند. چون کتاب به شکل سیاه و سفید چاپ شده است، برای دیدن نقشه ها و تصویرهای رنگی، اصل نسخه تایپ شده کتاب را در تارنمای «کانون مطالعات و پژوهش های افغانستان» گذاشته ایم. [www.arianfar.com](http://www.arianfar.com)

در پایان، از همه خوانندگان گرامی خواهشمندیم تا دیدگاه ها، ملاحظات و انتقادات خود را برای بهبود کتاب دست داشته به ایمیل این کمترین گسیل فرمایند تا در چاپ های آینده از آن بهره مند گردیم.

[Aziz.arianfar@gmail.com](mailto:Aziz.arianfar@gmail.com)

بهر روز و کامروا باشید.

با مهر،

عزیز آریانفر،

فرانکفورت، بهار 2014

## نکاتی پیرامون چند واژه:

### هندواروپایی:

از دید من، واژه «هندواروپایی»، اصطلاح چندان مناسب و رسایی نیست. رساتر و سزاوارتر آن است که «ایر و اروپایی» و یا دست کم «ایر و هند و اروپایی» گفته شود. چون هندی ها پس از جدایی از ایری ها، و یافتن استاتوس مستقل تباری-زبانی-فرهنگی، از هسته اصلی ایرواروپایی ها تجرید شده، نقش بارزی در ریختیابی اتنوژنیز اروآسیایی و خاورمیانه یی و نیز شکلگیری تاریخ، فرهنگ، تمدن و پی ریزی امپراتوری های بزرگ در اروآسیا نداشته اند. در حالی که ایری ها (اعم از ایرانی و تورانی) ها، پیوسته نقش هسته یی و کلیدی داشته اند. حال، کاربرد هندواروپایی چه در بُعد زبانی و چه در بُعد تباری، سردرگمی پدید می آورد و درد سر می آفریند. از این رو، پیشنهاد من این است که در آینده در صورت امکان، به جای واژه هندواروپایی از واژه «ایرواروپایی» کار گرفته شود.

تنها در این صورت است که همه چیز به جای خودش قرار می گیرد. کنون به گونه یی است که ایر و ایرانی و تورانی، همه در ذیل هند و هندی می آید. روشن است چنین چیزی سر درگمی هایی بسیاری می آفریند. حال اگر برعکس، هندی ذیل ایرانی قرار گیرد، می توان از بسیاری از سردرگمی ها رهید.

### آریا و آریایی:

روشن است نژادی به نام نژاد برتر آریایی وجود نداشته و ندارد. اما مدارك، اسناد، شواهد و داده ها و یافته های علمی، گواه بر آن اند که تیره های سپید پوست مهاجری که در ازمنه های قدیم، از گستره میان رودهای ولگا و دانیوب یعنی شمال دریاهای کسپین و سیاه، نخست به آسیای میانه و دامنه های شمالی قفقاز و سپس به آسیای میانه و جنوب قفقاز و سرانجام به پشته ایران و نیمقاره هند آمدند؛ خود را ایریایی، آریایی، آریویی و ایری می

خواندند. نام آریایی را هم به گونه یی که دیاکونف<sup>۲</sup> گفته، باید منحصر به همین گروه از تیره های سپیدپوستان - یعنی هندی ها، ایرانیان، اوستی ها، مادها و تورانیان دانست.

همین گونه، تاریخ آریایی ها (ایریایی ها) را هم به گفته پروفیسور گارنیک آساطوریان می توان در این خلاصه گردانید که مردمانی بودند سپید پوست، آمده از شمال خاوری و شمال باختری پشته ایران به درون پشته ایران و سپس هند که با سرازیر شدن در اواخر هزاره سوم یا نیمه نخست هزاره دوم پیش از میلاد، تاثیر شگرفی بر هر دو فلات بر جا گذاشتند، دولت های بزرگی را پی ریختند، زبان و بافتار تباری منطقه را دگرگون ساختند، آیین و سنت های خودشان و فرهنگ خود را در سرزمین های نو، نهادینه ساختند و سپس هم در میان مردم بومی حل شدند و به تاریخ پیوستند. اما آثار بزرگی از خود به یادگار گذاشتند و امروز دیگر چیزی به نام مردمان آریایی همپوند با سپیدپوستان اروپایی در این گستره وجود ندارد.

آن چه مربوط به روس ها می گردد، نیز شواهدی در دست است که آن ها نیز خود را در گذشته های دور ایری یا آریایی می خوانده اند. اما، با گذشت زمان این نام بیخی به دست فراموشی سپرده شده و ناپدید گردیده است. به فرض اگر بتوانیم بخشی از تیره های سپیدپوست اروپایی را دارای خاستگاه آریایی بخوانیم، دیگر یکسان پنداشتن آن ها با ایرانیان و هندی های کنونی درست نیست. کما این که ایرانیان و هندیان کنونی را نمی توان با توجه به آمیزش های فراوان آن ها با سایر توده ها، دیگر آریایی خواند.

### **عصر حجر:**

به گونه یی که می دانیم، از پدیدآیی نوع انسان نزدیک به 2.5 میلیون سال می گذرد که از این جمله 5000 سال آن را عصر فلزات و سراسر آن را عصر حجر در بر می می گیرد.

---

<sup>۲</sup>. ا. م. دیاکونوف: «تاریخ ماد»، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات علمی و فرهنگی، 1380، ص 142، سطرهای 5 تا 9، و یادداشت های 12 تا 17 ص 82-481).

اصل کتاب به زبان روسی:

[http://www.orientalstudies.ru/rus/index.php?option=com\\_personalities&Itemid=74&person=222](http://www.orientalstudies.ru/rus/index.php?option=com_personalities&Itemid=74&person=222).

دانشمندان عصر حجر را به دو دوره عصر حجر اولیه یا قبلی (پارینه سنگی یا دیرینه سنگی - پالیولیت) که از 2.5 میلیون سال پیش تا 10-12 هزار سال پیش ادامه داشت و عصر حجر بعدی تقسیم نموده اند که عصر حجر بعدی به نوبه خود به سه دوره: میزولیت یا میان سنگی (که از 10-12 هزار سال پیش یعنی از پایان عصر پالیولیت تا 5000 سال پیش ادامه می یابد)، نیولیت یا نوسنگی (که از 5000 سال پیش از میلاد تا 3000 سال پیش از میلاد ادامه داشت) و ائنیولیت (پس از نوسنگی) که از 4-3 هزار سال پیش از میلاد داوم یافت) تقسیم می کنند.

همین گونه عصر فلزات به دو دوره: عصر برنز و عصر آهن تقسیم می شود. عصر برنز از 3 هزار سال پیش از میلاد آغاز می گردد و تا آغاز هزاره یکم پیش از میلاد ادامه می یابد. عصر آهن از سده هفتم پیش از میلاد آغاز می گردد و تا به امروز ادامه دارد که این گونه 2700 را در بر می گیرد.

## آسیای میانه، آسیای مرکزی، اروآسیای میانه بزرگ و...:

در نوشته دست داشته، هر جایی که از سوی نگارنده واژه «آسیای میانه» به کار رفته است، منظور از پنج کشور تاجیکستان، ازبیکستان، ترکمنستان، قزاقستان و قرغیزستان است.

همین گونه هنگامی که واژه «آسیای مرکزی» را به کار برده ایم، منظور ما از ساختار جیوپولیتیکی یی بوده است که افزون بر کشورهای پنجگانه آسیای میانه، افغانستان، مغولستان، بخش غربی چین، تبت، شمال خاوری ایران، کشمیر، بخش خاوری روسیه، نواحی جنوب تایگا- جنگلزارهای سیبیری، اوتار پرادش و هاریانای هند (Haryana)، هیماچال پرادش، پنجاب و پاکستان را در بر می گیرد.

به گونه‌ی می دانیم، در دوره پیش از فروپاشی شوروی پیشین، گستره فرارود (ماورالنهر) و فرارودان<sup>۳</sup> بنا به برخی از ملاحظات، به نام «آسیای میانه و قزاقستان» یاد می‌شد. مگر، جغرافی دان‌های باختری، بیشتر آلمانی‌ها ترجیح می‌دادند آن را به نام «آسیای مرکزی» بخوانند که گستره‌ی فراختر از «آسیای میانه» را در بر می‌گرفت. روشن است در پشت سر هر دو اصطلاح استراتژی‌های قدرت‌های بزرگ اروپایی پنهان گردیده بود.

امروزه، اصطلاح «آسیای مرکزی» برای سراسر گستره آسیای میانه و قزاقستان (و به گونه غیر رسمی به شمول مناطق شمال افغانستان) اطلاق می‌گردد. در استراتژی نو امریکایی‌ها اصطلاح «آسیای مرکزی بزرگ» مطرح گردیده است که افغانستان و پاکستان را هم در بر می‌گیرد که بیشتر یک اصطلاح «جیوپولیتیکی» است تا جغرافیایی - تاریخی.

شریف خان بابایف، در کتاب «سازمان همکاری شانگهای» (در مقدمه در صفحه 6)، آسیای مرکزی را بر گستره بس پهناوری اطلاق نموده است که حتا بزرگتر از خاور میانه می‌باشد: «گستره «خاورمیانه» چهارچوب ارضی جهان غیر عرب و غیر کنفوسیوس را در بر می‌گیرد. گستره «آسیای مرکزی» بسیار گسترده تر از خاور میانه است».

نخستین بار، آسیای مرکزی به عنوان یک منطقه جداگانه جهان، از سوی گیئاشناس (جغرافی دان) نامدار - الکساندر هُمبولد در نوشته «آسیای مرکزی» L, Asia «Centrale» (برلین 1844 ج.1)<sup>4</sup> مطرح گردید.

«آسیای مرکزی» از دیدگاه گستره جغرافیایی بنا به تعریف پذیرفته شده در یونسکو، شامل مغولستان، بخش غربی چین، تبت، شمال خاوری ایران، کشمیر، افغانستان، پاکستان، بخش

---

<sup>3</sup> گفتنی است که میان «فرارود» و «فرارودان» باید فرق گذاشت. فرارود - همه سرزمین‌های آن سوی رود آمو - همتاوازه همان ماورالنهر یا ورارود پیشین است که گستره میان دو رود آمو و سیر را در بر می‌گیرد. فرارودان - سرزمین‌های آن سوی رودخانه‌های آمو و سیر (جیحون و سیحون) یعنی سرزمین کنونی قزاقستان یا همان توران باستان و دشت قبچاق است.

<sup>4</sup> الکسیووا، ان. ان، ایوانوا، ای. اس. «آسیای میانه یا آسیای مرکزی؟»

خاوری روسیه، نواحی جنوب تایگا- جنگلزارهای سیبری، جمهوری های آسیای مرکزی [پیشین] شوروی، اوتار پرادش و هاریانای Haryana هند، هیمال پرادش، پنجاب و پاکستان می باشد.

آ. ای. سنسریف- تاریخدان و گیتاشناس (جغرافیدان) برجسته روسی، در سال 1919، مفهوم «خاورمیانه» را وارد مدار علمی ساخت که شامل: ترکستان روسی، خیوه، بخارا، تبت، کاشغر، پامیر، افغانستان، پارس، بلوچستان و هند می گردید.<sup>5</sup>

در کتاب «آسیای مرکزی: نگاهی از بیرون، سیاست بین المللی از دیدگاه آسیای مرکزی»، که به سال 2008 از سوی بنیاد «فریدریش ایبرت» به چاپ رسیده است، در مقدمه نوشته شده به قلم پروفسور داکتر ولف لاپینس- هماهنگ کننده این بنیاد، «آسیای مرکزی» با «ترکستان باختری» منطبق انگاشته شده است: «ترکستان غربی سرشار از گذشته تاریخی، در کل آن منطقه یی که ما امروز آن را «آسیای مرکزی» می نامیم، چندین بار موضوع آموزش مفصل قرار گرفته است.»<sup>6</sup>

به هر رو، هنگامی که سخن از آسیای مرکزی است، یک ساختار جیوپولیتیکی مد نظر است. یعنی «آسیای مرکزی» و «آسیای میانه» همتای هم نمی باشند. با توجه به همین مساله است که ترجیح می دهم برای پنج کشور تاجیکستان، ازبیکستان، ترکمنستان، قرغیزستان و قزاقستان از واژه «آسیای میانه» که یک اصطلاح جغرافیایی (گیتاشناختی)- تاریخی است، و چونان یک سازواره از گستره اروآسیای میانه بزرگ (دقیقا کشورهای فرا رودی یعنی پنج جمهوری) کار بگیرم تا آسیای مرکزی. سفارش من به اندیشمندان پارسی زبان هم همین است که برای این پنج کشور به جای واژه «آسیای مرکزی» از «آسیای میانه» کار بگیرند.

---

<sup>5</sup>. سنسریف، آ. ای.، «اوغانستان»، 1921، ص. 15.

<sup>6</sup>. ص. 19.

ارتیوم اولونیان - پژوهشگر روسی، در مقاله‌ی زیر نام «آسیای مرکزی بزرگ - پروژه جیوپولیتیک یا ابزار سیاست خارجی؟» که در تارنمای «روسیه در سیاست های جهانشمول» پخش شده است، تبصره جالبی در زمینه دارد:

رو آوردن به نظریه های «گستره های جغرافیایی» در نظام روابط بین الملل، منوط به چند عامل است که مهمترین آن ها عبارت اند از:

- 1) لزوم تعریف پیکان سیاست خارجی کشورهای معین؛
- 2) نیاز سوپراکتیوی (ذهنی) به تعیین موقعیت مکانی کشورهای جداگانه و یا گروه هایی از کشورها در مقیاس منطقه‌ی یا جهانی؛
- 3) نیاز به هماهنگ سازی تغییر مراکز توزیع قدرت جهانی با نیازهای تحقق مشی سیاست خارجی در متن امکانات موجود سیاسی، نظامی، استراتژیک و اقتصادی کشورهای مربوطه یا متحدسازی آن ها.

در نیمه نخست سال های دهه 90 سده بیستم، دگرگونی پیکربندی (کانفیگوراسیون) های سیاسی - جغرافیایی مناطق دارای اهمیت اقتصادی و سیاسی؛ ویژگی بارز نظام جهانی مناسبات پس از جنگ سرد، گردید.

فروپاشی شوروی و پدیدآیی کشورهای نو مستقل در گستره برجا مانده از شوروی پیشین، تحول کیفی‌ی را در شناخت بیرونی از مناطقی که زمانی در گستره آن شامل بودند، به میان آورد که این دید نو، به نوبه خود، زمینه ساز پدیدآیی مفاهیم و نظریه های نو گستره‌ی - سیاسی گردید که ناشی از تامین رویکردهای سیاست خارجی کشورهای خاص در قبال تغییرات رونما شده به شکل طرح های سامانمند و هنجارمند بودند.

ناگفته پیداست که آن چه که در بالا گفتیم، به چنین گستره مهمی چون آسیای مرکزی ربط می گیرد. عامل شایان توجه در این زمینه، تعبیرها و تفسیرها در باره نامگذاری این گستره از میانه های سال های هفتاد سده بیستم است.

«نام جا افتاده از دیدگاه تاریخی منطقه «آسیای میانه و قزاقستان» (همخوان با سنت های روسیه و شوروی) در شوروی پیشین در دوره از سال های دهه 30 تا اوایل سال های دهه نود سده بیستم، بنا به دلایل معینی رایج بود. علت رواج یافتن چنین نامی آن بود که در دوره شوروی، برخی از جمهوری ها مانند قرغیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبیکستان در گستره نام نهاد «منطقه اقتصادی آسیای میانه» شامل بودند. در حالی که قزاقستان چونان یک گستره اقتصادی جداگانه ارزیابی می گردید.

به استقلال رسیدن این جمهوری ها، زمینه گسترش یافتن منطقه آسیای میانه و تغییر نام آن به آسیای مرکزی را فراهم گردانید. در عمل، چنین نامگردانی یی در دیدار سران دولت های جامعه کشورهای مستقل همسود به سال 1993 صورت گرفت.

دومین دلیل نام گردانی این بود که در چهارچوب یک پروژه روشنگرانه بین المللی، گستره بزرگی به نام آسیای مرکزی خوانده می شد که جمهوری های پنجگانه هم شامل آن می گردیدند. روشن است رهبران وقت شوروی در چنین رویکردی هیچ چیز چندش آوری را نمی دیدند.

گستره فرهنگی - جغرافیایی آسیای مرکزی در تفسیر نسبتاً گسترده یی که از سوی یونسکو در کتاب شش جلدی «تاریخ تمدن آسیای مرکزی» داده شده بود، تعریف گردیده بود. تصمیم در باره کار روی این پروژه در نوزدهمین اجلاس سازمان در نوامبر سال 1976 در نایروبی، گرفته شده بود. تدوین این پروژه در سال 1981 آغاز شد. از دید گستره گیتیایی (جغرافیایی)، در نسخه یونسکو، آسیای مرکزی در برگیرنده مغولستان، بخشی از باختر چین، تبت، شمال خاوری ایران، کشمیر، افغانستان، پاکستان، بخش خاوری روسیه در جنوب تایگا (مناطق جنگلی)، جمهوری های شوروی آسیای میانه، استان های اوتار پرادش، هاریانا و هیماچال پرادش هند و پنجاب، پاکستان می گردید.

اولیانیان در بخش تبصره ها چنین خاطر نشان ساخته است:



«کنکاش بر سر تعریف جغرافیایی آسیای مرکزی، پیوسته با شور و پویایی در سراسر سه دهه پایانی سده نهم و اوایل سده بیستم هم در نشریات علمی روسی و هم در خارجی روان بوده است. این کار عوامل فزونشماری داشت، مانند:

نفوذ خارجی در منطقه، و رقابت میان قدرت های بزرگ بر سر تاثیرگذاری در آن افزایش اهمیت ترانسپورتی و منابع آسیای مرکزی از دیدگاه نظامی و اقتصادی. جاندارترین بحث ها در زمینه، میان جغرافی دانان روسی و آلمانی که در پایان سده نهم در این علم در جهان پیشتاز بودند، در گرفته بود. مجموعه پرآوازه شش جلدی «جغرافیای جهان» که برنامه چاپ آن سر از سال 1891 در آلمان، با ویرایش جغرافی دان نامدار- ویلیام سیویرس (Sievers) آغاز گردیده بود، به روسی ترجمه شد.

یکی از مجلدهای چاپ دوم آن که «آسیا» نامیده می شد، به قلم خود سیرویس نوشته شده، در سال 1904 در آلمان چاپ شده بود. این اثر به سال 1908 به زبان روسی نشر گردید. همو همین چاپ در برگیرنده بحث بر سر تعریف آسیای مرکزی بود- کرسانف- جغرافی دان سرشناس روسی با او به مجادله برخاسته و به کنکاش پرداخته بود.»

تورک، توده های تورکی زبان یا گویشوران زبان های تورکی (آلتایی-سایانی-بایکالی)، گوک تورک ها یا تورک یوت ها، ترک ها و زبان ترکی: در ادبیات روسی، واژه «ترک» (Турк) و ترک ها (Турки) به گونه مطلق در مورد باشندگان ترکی زبان کشور ترکیه (Турция) و واژه «زبان ترکی» (Турецкий язык) همین گونه، تنها برای زبان ترکی استانبولی» به کار می رود. این در حالی است که سایر باشندگان کشور ترکیه را «ترکیه یی» (Турцы) می خوانند که درست هم است. زیرا نمی شود برای مثال کردها یا ارمنی ها را ترک خواند. دولت ترکیه در یک قرن گذشته تلاش های فراوانی به خرج داد تا با جعل تاریخ، کردها را ترک های کوهستانی معرفی نماید، اما کسی در جهان چنین چیزی را روشن است نمی پذیرد.

برای سایر گویشوران زبان های آلتایی-سایانی-بایکالی یا گویشوران زبان های گروه تورکی (языки тюркской группы) از واژه تورک ها/ تیورک ها (тюрки) و

یا واژه توده های تورکی زبان (тюркоязычные народы) و گاهی هم توده های گویشور گروه زبانی تورکی (народы тюркской языковой группы) کار گرفته می شود.

همین گونه برای زبان های تورکی نخستین - اصطلاح پروتوتورکی (прототюрки)، برای پیشینیان تورکان، اصطلاح پراتورکی ها (пратюрки) و برای تورکی زبانان باستان که در سده ششم میلادی دولت خاقانات تورک را پی ریختند، اصطلاح «تورک یوت» کار برده می شود. باید متوجه بود که تورکی زبانانی که دولت خاقانات بزرگ تورک را در سده ششم میلادی برپا کردند، با پسوند مغولی یوت - تورکیوت خوانده می شدند و چون چینی ها حرف «ر» نداند، آن را به شکل توکیو تلفظ می کردند. آن ها همچنین به نام گوک تورک ها هم نامیده شده اند.

روشن است که نژادی به نام تورک وجود ندارد. همین گونه، اتنوس (تبار) واحد ترکی و زبان واحد ترکی هم وجود ندارد. هر چه هست، توده ها یا اقوام تورکی زبان است. یعنی گویشوران زبان های خانواده تورکی، که باهم همتبار نیستند. تورکی زبان ها اقوامی اند گونان، مختلط از سپیدپوستان با زردپوستان چینی و منگولویدهای تبتی.

از اقوام تورکی زبان آسیای میانه، قدیمی ترین آن ها قرغیزها اند. بقیه مانند ترکمان ها و به ویژه ازبیک ها ... همه اقوامی اند که بسیار جوان پنداشته می شوند و بسیاری از آنان پس از یورش مغول ها در اثر آمیزش توده های بومی ایرانی تبار - تاجیک ها با مغول های نیمه سپیدپوست و نیمه زردپوست و نیمه تبتی به میان آمدند. خود واژه ترکمان به معنای ترک نما یا ترک مانند است. یعنی کسانی که شبیه ترک ها اند.

## در جستجوی خاستگاه نیاکان آریایی

برای دریافت پاسخ های روشن به پرسش های رنگارنگ، و وارد شدن به بحث، بایسته می دانیم در آغاز، اندکی در باره موضوع دیگری پردازیم: آیا اصلا چیزی به نام نژاد هست یا نه؟

روشن است از دیدگاه علم ژنتیک، هیچ تفاوتی میان انسان ها به عنوان یک «نوع» نیست. مگر، از دید علمی چون اتنوگرافی، اتنولوژی، دموگرافی و انتروپولوژی... انسان ها را از روی نشانه های رنگ پوست و ریخت سیمای شان، به چهار نژاد اصلی سپید پوست، سیاهپوست، سرخپوست و زردپوست رده بندی می کنند که به نوبه خود از روی نشانه های به خصوص تر، به تبار (اتنوس) ها، اقوام، قبایل، طوایف و تیره ها رده بندی می شوند.<sup>۷</sup>

هر چه است، چیزی به نام نژاد (راس) در جهان پذیرفته شده است. حالا، یکی از این نژادها هم نژاد سفید پوست است. هستند کسانی که با دیدگاه های اخلاقی انسانگرایانه، بیخی منکر نژاد هستند. اما باید گفت که چنین چیزی با واقعیت های علمی سازگاری ندارد. علمی چون اتنولوژی (تبارشناسی)، دموگرافی (مردم شناسی)، انتروپولوژی (انسان شناسی) و نیز زبان شناسی و باستان شناسی و... ناگزیر اند، انسان ها را رده بندی نمایند و به نژاد ها، تبارها، قوم ها، قبیله ها و تیره ها و از این گذشته به خاندان ها و ... تقسیم نمایند و برای تفکیک ایشان از یک دیگر، برای هر یک نام هایی بگذارند. در غیر آن، اصلا نمی شود چیزی را مطالعه کرد.

---

<sup>۷</sup>. شایان یادآوری است که در نشان رسمی المپیا، نیز چهار حلقه به هم پیوسته نمادین به چهار رنگ آمده است که نشانگر همبستگی چهار نژاد بشری-زرد (قاره آسیا)، سیاه (قاره افریقا)، سرخ (قاره امریکا)، آبی (قاره استرالیا) می باشد. حلقه پنجم هم نماد قاره سبز (اروپا) است.

حال کسی بپذیرد یا نه، نوع انسان ها به چهار نژاد تقسیم می شود و چنین چیزی در جهان پذیرفته شده است. هر چند برخی هم انسان ها را به سه و گروهی هم به هفت نژاد تقسیم می نمایند برای مثال، سفیدپوستان را به سه زیر گروه مدیترانه ای، آلپی (نوردیک یا شمالی) و هندو اروپایی از جمله آریایی (هندوایرانی) و همین گونه نژاد دراویدی و سینهای را هم جدا می نمایند.

فرهنگنامه مایر، نژاد سیاه را به چند بخش تقسیم کرده است: سیاهپوست، خوی خوی، ملانزی، نگریتو، سیاه استرالیا. در این فرهنگنامه، نژاد زرد نیز به چند شاخه تقسیم شده است: مغول، چینی و هندوچین، جاپانی و کوریایی، تبتی، مالایی، پلی نزی، مائوری، میکرونزی، اسکیمو.

در این فرهنگ، سرخپوستان امریکای جنوبی نیز جزو زردپوستان به شمار رفته اند.

کنون بر پایه پژوهش های اخیر زبان شناسی، نژادشناسی، تبارشناسی، باستانشناسی و... گروه مغولی را دیگر کسی از جمله نژاد زرد نمی شمارد. نژاد زرد، کنون تنها در چینی ها و شاخه های دیگر آن ها خلاصه می شود. دیگر، ثابت شده است که مغولی ها آمیزه ای اند از نژاد زرد و سپید. آن چه مربوط به تورک ها می گردد، ثابت شده است که آن ها در اصل سپیدپوست و اروپایید (دارای چهره های اروپایی) بوده اند و پسان ها تا جایی با زردپوستان آمیزش یافته اند.

برای نمونه، قدیمی ترین قوم تورکی زبان باشنده آسیای میانه قرغیزها اند. کنون اسناد و مدارک و داده های فزونشماری در دست است که قرغیزها که خاستگاه شان مناطق علیای سرچشمه رود ینی سی است، در آغاز مردمانی بوده اند دارای موهای سرخ، چشمان آبی و سبز و جلد سپید. روشن است پسان ها قرغیزها با توده های چینی و تبتی آمیزش یافته و منگولویید (مغولی سیما) شدند.

به هر رو، تفصیل این نکته ها را می گذاریم برای بخش های بعدی. می کوشیم، بر اساس داده های علمی با ذکر ماخذ و منابع - بیشتر از آثار روسی - به ویژه آثار دانشمندان تورکی زبان آسیای میانه، ثابت بسازیم که توده های ترکی زبان بکگروند و بیس (پایه) نژاد سپید دارند.

بر پایه بینش سنتی قرون وسطایی، سفیدپوستان را به سه زیر گروه حامی، سامی و یافثی (هندواروپایی) تقسیم می کنند و همین گونه نژاد دراویدی و سینهای را هم جدا می نمایند. حامیان، چنان که تورات می گوید از حام پسر نوح می باشند. سامی ها، شاخه بزرگی از سفید پوستان هستند که شامل کلدانی ها، آشوری ها، فینیقی ها، بنی اسرائیل و اعراب می شوند.

مردمان هندواروپایی، در بر گیرنده ایرانی ها، ارمنی ها، یونانی ها، آلبانی ها، ایتالیایی ها، ژرمن ها و سلاوی ها می شوند.»

البته، همه این تقسیمات بیشتر جنبه قراردادی و تیوریک دارد، زیرا رنگ پوست و مو و شکل صورت و... بیشتر زیر تاثیر عوامل زیست بومی شکل می گیرد.

پرسشی که از دیر باز بدین سو پیوسته مطرح بوده است، این است آیا نژادی به نام آریایی (آریایی) هست، یا نه؟ واگر چنین نژادی وجود دارد، آیا این نژاد، به گونه یی که نازی ها در زمان هیتلر ادعا داشتند، نژاد برتر است؟ و اگر است، این برتری بر دیگر انسان ها در چه نهفته است؟

پاسخی که علم به این پرسش ها می دهد چنین است که چیزی به نام «نژاد آریایی» وجود ندارد. انسان ها هم با یک دیگر برابر اند و هیچ نژادی بر نژاد دیگر برتری ندارد. با این هم، در تاریخ مردمانی بوده اند که خود را آریایی می خوانده اند. در این باره گواهی های فراوانی چه از دید زبان شناسی، چه از باستانشناسی و دیگر علوم در دست است. حال اگر بپذیریم که در گذشته مردمانی به نام آریایی ها بوده اند، بی درنگ پرسش دیگری مطرح

می‌گردد که: آیا آدم‌هایی که خود را آریایی می‌دانسته‌اند، زمانی به گستره پشته ایران مهاجرت کرده بودند یا اصلاً مهاجرتی صورت نگرفته بود؟ اگر پاسخ مثبت است، آیا باشندگان کنونی افغانستان و ایران و هند-آریایی (آریایی) و از بازماندگان همان مهاجران اند یا خیر؟

آیا می‌شود سفیدپوستان اروپایی و آمریکا را هم آریایی (آریایی) بخوانیم؟ اگر نه، آن‌ها چه پیوندهایی با هندی‌ها و ایرانیان دارند؟

اگر، اصلاً مهاجرتی صورت نگرفته است، پس چگونه حضور انسان خردورز سفیدپوست را در پهنه اروپا توجیه خواهیم کرد؟ همین‌گونه، چگونه می‌شود شمار فراوان هم‌ریشگی‌های زبانی و فرهنگی-تمدنی و سنت‌های همانند میان باشندگان هند و ایران و سلاوی‌ها و اروپاییان شمالی را توضیح داد؟

در باره مردمانی به نام آریایی، برای نمونه در اوستا آمده است: «ایریا فی دایهی هاوو» که در این جا ایریا - سرزمین و مردم ایریا معنا می‌دهد. همچنین در سنگنبشته‌های داریوش بزرگ ایریا واژه‌ی است که او برای زبان و نسب خود به کار برده است. در متون کهن یونانی هم نمونه‌های بسیاری هست که دیرینه بودن هویت ایریا را به اثبات می‌رساند. هرودوت در باره مادها در کتاب «تواریخ» خود چنین نگاشته است: «مادها در قدیم خود را اریوی می‌نامیدند». دمیسیوس می‌فرماید که «همهٔ مغان اریون هستند» و دیودوروس می‌نویسد که «زرتشت اریانوی بود». شکل نگارش و تلفظ واژهٔ ایریا در زمانه‌های مختلف باستان و پسا باستان فرق می‌کرد. اما مفهوم همه‌شان از این اصطلاح یکی بود.

در سنگ‌نبشتهٔ کعبهٔ زرتشت که در عصر شاهنشاهی شاپور اول به دو لهجهٔ پارسی (اشکانی و ساسانی) و یونانی نگاشته شده بود، نام ایران به سه شکل متفاوت آمده است. در بخش یونانی به جای استفاده از اسم مکان، نام یک تبار (اتنوس) ذکر شده است: من شاه (دِسپوت) مردم اریانون هستم. در پارسی اشکانی و ساسانی نام سرزمین ایرانی‌ها آمده است.

در پارسی اشکانی، اصطلاح اریان- شهر و در پارسی ساسانی به گونهٔ اِران-شهر نوشته شده است. بنا بر این، اریان، اِران و ایران مترادف هستند و به هیچ رو نباید اریان و آریان را ساختهٔ اروپایی‌ها دانست.

در سنگ نبشته‌های نقش رستم و کعبهٔ زرتشت که به دو گویش پارسی میانه (اشکانی و ساسانی) و یونانی می‌باشد، اصطلاح اِران و اریان به کار رفته است. به طور مثال در بخش پارسی اشکانی، کلمهٔ اریان استفاده شده و در پارسی ساسانی اصطلاح اِران. هر دو جمله را در زیر می‌آوریم:

ardašīr šāhān šāh ērān  
ardašīr šāhān šāh aryān

اردشیر- شاهن شاه اِران

اردشیر- شاهن شاه اریان

جمله‌ی را از یک متن پیش از اسلام به نام «یادگار زریران» (نمایشنامه‌ی در باره جنگ ایران و توران و در شمال خراسان)، می‌آوریم:

پورست کو که هی توو؟

..گوفت کو اِرم او هَج اِرانِ هم.

زریر پرسید که که هستی تو؟

گفت که اِرم و از [سرزمین] اِیرانم<sup>8</sup>

---

<sup>8</sup> در کتاب دست‌داشته، در مقاله‌های گوناگون ده‌ها آوند در زمینه آورده شده است. در این جا ما تنها به یادآوری چند نمونه بسنده می‌کنیم:

«در بخش‌های کهن اوستا شامل: فروردین یشت، مهریشت، آبان یشت و . . . نام ایران/آریا در پنج شکل و ترکیب آمده است. این نام‌ها عبارت‌اند از: «ایران ویج» (اَئیرینه وَئَجَهی/اَئیرینه وَئَجَه)، «سرزمین‌های ایرانی» (اَئیر یَنم دَخوئِنم)، «خانم‌های ایرانی» (اَئیریوشنِیم)، «تیرانداز ایرانی» (خشویوی ایشوتموئیرِنم) و «جنگل‌ها/بیشه‌های ایرانیان» (اَئیره رَزوَرِیه). واژه‌های «اَئیرینه»، «اَئیرِنم»، «اَئیریو» و «اَئیره» بدون واژه‌های همراه آن‌ها به باور پژوهشگران، سخن از نام آریا و ایران دارد.

تابستان دو ماهه و زمستان ده ماهه که در این گفتار، از آن یاد می‌شود، و در بخشی از نامه پهلوی مینوی خرد نیز از آن چنین یاد شده است: «پیتاک کو پت ایرانویچ ده ماه دمیستان او دو ماه هامین. او اندر هان دو ماهی تاپیستان ایچ (=نیز) دمیک سرت، آپ سرت او اورور (=گیاه) سرت» ترجمه: «پیدا است که به ایرانویچ ده ماه زمستان و دو ماه تابستان (است)، و اندر آن دو ماه تابستان نیز، زمین سرد، آب سرد، و گیاه سرد است.»

...گفتار وندیداد و مینوی خرد، در باره آب سرد و زمین و گیاه سرد چنین است که دو ماه در تابستان نیز زمین آن جا یخزده بود، و آب و گیاهان ویژه آن سرزمین نیز یخزده بودند.»

در وندیداد، پس از بند یاد شده، یکایک از شهرهایی که ساخته شده است، چنین یاد می‌شود: 2- گو که پایتختش سغد است. 3- مرو 4- بلخ زیبا با درفش افراشته است... 5- نسا، که میان مرو و بلخ است. 6- هرات دارای رودخانه 7- دگرت (کابل) 8- اوروای پر سبزه (در قفقاز) 9- گرگان 10- هریختی- سرزمین هیتیت‌ها در آسیای کوچک. 11- هتومنت (زابل)، 12- ری 13- چخرم (جهرم) 14- ورن (گیلان) 15- هفت رود (بلوچستان) 16- کردستان و لرستان...

دیگر یادکرد از ائیرین، با پاژنام (درخشان) در وندیداد، در بند سی و نه از فرگرد نوزدهم آمده است: «سرزمین درخشان آریا را می‌ستایم.»

\*\*\*

در مهریشت که یکی از کهنترین بخش‌های اوستاست، از آن جا که کیش مهر، پیش از زرتشت و به هنگام فریدون در جهان آریایی روان گشت. در کرده 4 بند 13 چنین آمده است: «نخستین ایزد مینوی، که پیش از خورشید فناپذیر تیز اسپ، بر فراز کوه هرا (البرز) برآید، نخستین کسی که با زینت‌های زرین (=پرتوهای مهر سپیده‌دمان) آراسته از فراز کوه زیبا سربر آورد، از آن جا (آن مهر) بسیار توانا همه زیستگاه‌های آریایی را بنگرد.»

واژه زیستگاه‌های آریایی، در مهریشت به زبان اوستایی «آئیریو - شی ین» آمده است. در بند 15 همین کرده، از کشور آریایی درخشان به گونه «خونیرث بامی» یاد شده است که بخش نخست آن خون برابر است با روشن، بخش دویم آن «ایر» همان آریایی است و بخش سیوم آن بامی، درخشان است که در نام «بامیان» و نیز در واژه بامداد-بامداد = گاه روشنایی) روان است.



هادی معیری نژاد- پژوهشگر ایرانی، می نویسد: «در روایت های عهد عتیق، نسل بشر از فرزندان حضرت نوح گسترش یافته است. از سام- سپید پوستان، از حام- تیره پوستان و از

---

در تیریش، یکی از یشت‌های کهن که ستایش تیشتر - ستاره سپاهبد خراسان، و برانگیزاننده آبخیزهای دریای فراخکرت (اقیانوس آرام) و راندن ابرها به هفت کشور زمین، و بارش باران است، نیز چندبار از کشورهای آریایی یاد شده است.»

+++

سر پرسی سایکس- تاریخ نویس انگلیسی در ص. 127 جلد یکم «تاریخ ایران» با تکبه بر متن اوستا، در باره «ایرانیانم ویجوا» می نگارد: «در داستان های ویژه به یک منزل از دست داده آریانم ویجوا اشاره شده است و چون به واسطه سرما مجبور به مهاجرت از آن جا شده به سغدا و مورو (در زبان یونانی سغدیانان و مرثیانان) رفته اند که اولی بخارا و دومی مرو حالیه خوانده می شود، به واسطه ملخ و طوایف دشمن مجبور شدند سغد را نیز ترک کنند و به باغدی کشور بلند رایت و بعدها بلخ نامیده شد، بروند، از بلخ به نیسایا رفته اند و این محل را با نیشاپور یکی دانسته اند ولی به عقیده من اشتباه است، چه ناحیه ناسا با نسا که در مغرب عشق آباد واقع است بهتر مناسبت دارد.»

+++

در ص. 28 کتاب «ایران و تمدن ایرانی» تالیف کلیمان هوار- خاور شناس فرانسوی، در باره این داستان چنین نگاشته شده است: «خاطره این کوچ ها در اوستا که به ابهام از سرزمین گمشده سخن می گوید، حفظ شده است. این سرزمین، گونه بهشت خاکی است که اثیرنم وئجه نام داشت. آریایی ها در اثر سرد شدن آب و هوای مناطقی که زندگی می کردند، از مساکن اولیه خود رانده شدند و به سغدیانان (بخارا و سمرقند)، مرگیانا (مرو) آمدند. اما در آن جا نیز به واسطه ملخ و قبایل دشمن نتوانستند دوام بیاورند و به مناطق جنوبی تر به بلخ و سپس به خراسان سرازیر شدند و از آن جا در سراسر فلات ایران پراکنده گردیدند.»

++++

در ریگویدا، در سرود اندرا و اندرانی در بند 19 چنین نوشته شده است: «داسه» و «آریه» را از یک دیگر تشخیص داده نظر کرده می رویم.»

در سرود 129 بند 5: «حتا آن فرد آسمانی که برای همراهی آمد، ویشنو به اندرا خدائی به خدائی تر که سازنده صاحب تخت و در سه جهان مردم آریان را کمک می کند و به پرستنده سهمش را از قانون مقدس می بخشد.» (وندیداد، ترجمه هاشم رضی، ج 1، ص 193، انتشارات «فکر روز»، چاپ یکم، 1376، تهران.

یافت- زرد پوستان گسترش یافته اند. این قدیمی ترین طبقه بندی انواع بشر است که تا قرون جدید هم پایه بسیاری از تیوری های نژادی بوده است.

در سده نوزدهم، نژادهای جهان را بر اساس ویژگی های ظاهری به چهار دسته بزرگ سفیدپوست، سیاهپوست، زردپوست و سرخپوست بخش می کردند و برخی نژاد سرخپوست را جزئی از نژاد زردپوست به شمار می آوردند. برخی از مردم شناسان نژاد استرالیایی را نیز به عنوان چهارمین گروه (و با احتساب سرخپوستان پنجمین گروه) ذکر کرده بودند.

امروزه دیگر ویژگی های ظاهری مانند رنگ پوست، ریخت اندام، رنگ چشم و مو و جنس مو، سند معتبری برای بازشناسی نژادهای گوناگون نیست، به این دلیل که هیچ گاه مرزهای قاطعی گروه های نژادی پیش گفته را از یکدیگر جدا نمی کند. افزون بر آن، به رغم برخی تفاوت ها، همانندی های بسیاری میان افراد بشر وجود دارد، و افراد هر یک از گروه های نژادی طبقه بندی شده در سده نوزدهم نیز ممکن است با یکدیگر تفاوت های زیادی داشته باشند.

### **نژاد سفید و سوتفاهم های نژادی:**

«نژاد سفیدپوست (قفقازی) اصطلاحی بود که در سده نوزدهم و آغاز سده بیستم کاربرد داشت، و به مردمی گفته می شد که در اروپا، شمال افریقا، خاورمیانه و زندگی می کنند. باور بر این بود که منشاء این نژاد کوه های قفقاز است.

ویژگی های ظاهری نژاد سفید طبق آن نظر این گونه توصیف می شد: این مردم قامت متوسط تا بلند دارند. صورتشان نسبتاً بلند است، عموماً دارای پیشانی تخت و چانه کشیده می باشند. رنگ پوستشان از سفید روشن در شمال اروپا تا سفید قهوه یی در ایران متغیر است. رنگ چشم آنان ممکن است آبی، سبز یا تیره رنگ باشد. رنگ مو از بور تا مشکی متغیر است و جنس آن معمولاً صاف و موجدار است.

بخش بندی نژاد سفیدپوست در سده نوزدهم، نژاد سفید را به چند زیر گروه تقسیم کرد:

نژاد نوردیک

نژاد مدیترانه‌یی

نژاد آلمپی

نژاد نوردیک یا نژاد ژرمنی نامی بود که مردم‌شناسان در نیمه سده بیستم میلادی به شاخه‌یی از نژاد سفید دادند. این دیدگاه امروزه بیشتر ایدئولوژیکی دانسته می‌شود تا علمی. باورمندان به این دسته‌بندی نژادی مهاجران آریایی را نیای مشترک پدری نژاد نوردیک شمرده و دیرینگی آن را به پیرامون چهار تا شش هزار سال پیش و جایگاهش را شمال اروپا محاسبه کرده‌اند.

بر پایه نژاد نوردیک باوری نژادپرستانه مردم ژرمنی، نژاد برتر شمرده می‌شدند. این نظریه در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم در اروپای غربی و امریکای شمالی هواخواهانی داشت و مورد پشتیبانی آلمان نازی نیز بود.

نژاد مدیترانه‌یی اصطلاحی است که در سده نوزدهم و آغاز سده بیستم میلادی، به یکی از زیرگروه‌های اروپاییان و به مردمانی گفته می‌شد که در پیرامون دریای مدیترانه زندگی می‌کنند. از ویژگی‌هایی که مردم‌شناسان برای این زیرگروه ذکر کرده بودند، می‌توان به قامت متوسط، چشم و موی تیره رنگ، و پوست گندمگون (و حتا سبزه) اشاره کرد. بیشتر مردم جنوب اروپا مانند یونان، اسپانیا، پرتغال و جنوب ایتالیا و سیسیل، فینیقیه و شمال افریقا، فلات ایران و آسیای صغیر از این نژاد به شمار آمده‌اند.

نژاد آلمپی هم گونه‌یی بینابینی به شمار می‌رود که در سوئیس، اتریش، فرانسه و شمال ایتالیا بودوباش دارند.

در سده نوزدهم توماس هاکسلی - زیست‌شناس انگلیسی بر این باور بود که مردم اروپا به دو دسته زانتوکروئید (Xanthocroi)، سفیدپوستان زرد موی و رنگین چشم) در شمال و ملانوکروئید (Melanochroi)، سبزه‌رویان سیاه موی و سیاه چشم) در جنوب بخش می‌شوند. نیز بر این باور بود که دسته نخست، سفیدپوستان پاکیزه و اصلیند و دسته دوم از

آمیزش نژادی سفیدپوستان با مغولان و یا استرالیایی‌ها پدید آمده‌اند. برخی دیگر از نظریه پردازان عقیده داشتند که مردم جنوب اروپا با سیاهپوستان آفریقایی آمیخته شده‌اند.

در پایان سده نوزدهم این پندار که مردم جنوب اروپا با نژادهای غیرسفیدپوست آمیخته شده‌اند، بسیار نیرومند شد و پیامدهای منفی گسترده‌ی را به دنبال داشت. در کشورهای آلمان، بریتانیا و امریکا، نژادپرستان، که سفیدپوستان موبور و رنگین چشم را نژاد آقا (Master Race) می‌نامیدند، اقوام جنوب اروپا را در ردیف غیرسفیدپوستان (که به زعم آنان پست‌تر از سفیدپوستان بودند) به شمار آوردند و شایسته تحقیر دانستند. نمونه آن دیدگاه‌های نازی‌ها بود که با اعتراض متحد ایتالیایی شان بنیتو موسولینی، دیکتاتور فاشیست رو به رو گردید.

در سده بیستم، ژوزف سرگی دیدگاه خود را در کتابش به نام نژاد مدیترانه‌ی (چاپ 1901) بیان کرده و بر این باور بوده است که نژاد مدیترانه‌ی ریشه در افریقا دارد. نیز عقیده داشته که مدیترانه‌ی‌ها، نوردیک‌ها و سیاهان افریقا از یک اصل و ریشه هستند که وی آن را اورافریقایی (Eurafrican) نامیده و عقیده داشته که نژاد مدیترانه‌ی برترین نژاد جهان و بازمانده تمدن‌های مصر، یونان، ایران، روم، کارتاژ و هند است. مطابق دیدگاه او، اقوام سامی مانند اعراب و اقوام حامی مانند حبشی‌ها و توتسی‌ها خویشاوند مدیترانه‌ی‌ها هستند.

گمان می‌رود که بخش‌بندی اروپاییان به سه دسته آلی، نوردیک و مدیترانه‌ی‌ی و پیش کشیدن مساله تفاوت مدیترانه‌ی‌ها با دو گروه دیگر ریشه مذهبی داشته و تنها دستمایه‌ی برای ادامه تنش‌های مذهبی میان پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها (که بیشینه آنان به ترتیب باشند شمال و جنوب اروپا هستند) بوده باشد.

در سده‌های گذشته درگیری میان سه نژاد اصلی قفقازی، آسیایی و سیاهپوست همواره وجود داشته که گاه شامل محرومیت‌های اجتماعی ناشی از خودستایی بوده و زمانی منجر به نسل‌کشی‌های تحت حمایت حکومت‌ها شده‌است. نژاد پرستی احساس ترس یا نفرتی است

نا به جا از یک انسان تنها به دلیل نژاد وی. حتا زمانی که رنگ پوست مطرح نباشد عوامل دیگری چون زبان، مذهب، ملیت، تحصیلات، جنسیت یا سن و سال منجر به بروز تعصبات می گردد.

جامعه شناسان، تاریخ نویسان و انسان شناسان معتقدند وقتی دو گروه با رنگ پوست و ظاهر فیزیکی متفاوت با هم در تماس قرار می گیرند و بر سر یک موضوع رقابت می کنند، تبعیض نژادی با شدت و خشونت بیشتری بروز می کند. اما جوامعی که عاری از هر گونه درگیری نژادی هستند، از پتانسیل همه شهروندان خود بهره برده و به سوی حذف این تعصبات گام می بردارند.»

می دانیم که بر پایه داده های علمی، به گمان غالب، رنگ پوست انسان های نخستین خردورز، سیاه مایل به نضواری و گندمی بوده و رنگ موهای شان سیاه بوده است، درست مانند باشندگان کنونی ایتوپیا، نه مانند دیگر سیاهان افریقایی. پسان ها رنگ پوست (و نیز موی) انسان های کوچیده به قاره های دیگر، با گذشت زمان در اثر عوامل گوناگون از جمله آمیزش با انسان های نئاندرتال تغییر یافته و به رنگ سفید مبدل گشته است. همین گونه سفیدپوستانی که به سوی چین و تبت شتافته اند، با گذشت زمان زرد پوست شده اند و آنانی که پسان تر به قاره امریکا کوچیده اند، با گذشت زمان سرخ پوست شده اند. تغییرات در رخسارها، رنگ مو و چشم، نیز با گذشت زمان زیر تاثیر عوامل زیستبومی صورت گرفته است.

آن چه مربوط به ایریایی ها می گردد، باید گفت که تثبیت این که آیا در آغاز، «ایری» تنها نام عمومی گروهی از انسان های سپیدپوست بوده یا نام زبان آن ها و یا شاید هم نام سرزمینی که همه آن ها در آن می زیسته اند؛ امریست بسیار دشوار. تنها چیزی که می توان گفت، این است که سرزمین نخستین سپیدپوستان ایریایی - جایی به نام ایریاناویجه بوده است که اندکی پسان تر به آن می پردازیم که از کجا گرفته شده است. سپس این نام بر زبان و تیره این گروه از سپیدپوستان اطلاق گردیده است - ایری ها، اری ها یا ایرها. به سان این که

امروز هم کسانی نظر به خاستگاه شان شناسایی می شوند؛ مانند هراتی ها، کابلی ها، بخاری ها و... گروهی هم از روی زبان شان مانند پارسی زبان، پشتو زبان، اردو زبان و...

با این هم، بیشتر دانشمندان بر آن اند، که این نام بیشتر جنبه زبانشناختی دارد. حال، هرگاه این را هم بپذیریم، باید اذهان نماییم، که زبان بدون انسان و انسان بدون گستره جغرافیایی نمی تواند وجود داشته باشد. پس به هر رو با گروه هایی از انسان ها و گستره معین جغرافیایی سروکار پیدا می کنیم.

برخی ها دوست ندارند، بنا به دلایلی بحث در باره آریایی ها را از محدوده زبانی بیرون بکشند. با این هم باید پذیرفت که زبان بدون متکلم نمی تواند وجود داشته باشد. از این رو در هر حال، سر و کار ما با گروه های انسانی معین می گردد که به زبان های مشخصی سخن می گویند.

آریایی ها (نیاکان ایرانیان نخستین)، آریایی ها (نیکان هندی های نخستین)، ایری ها (نیاکان اوستی های نخستین) و اریویی ها (نیکان مادهای نخستین)، تیره هایی از نژاد سفیدپوست اروآسیایی مهاجر به آسیای میانه و قفقاز بوده اند که از راه شمال خاوری پشته ایران-دامنه های باختری پامیر و آسیای میانه و نیز دامنه های شمالی قفقاز به گمان بسیار در اوایل هزاره دوم پیش از میلاد به شمال و شمال باختری پشته ایران و سپس هند آمده، و به دلایل گوناگون، از جمله داشتن خاستگاه مشترک، همیشه بودن زبان و فرهنگ شان؛ خود را آریایی، اریویی، ایری و آریایی و سرزمین هایی را که پسان ها به آن مهاجرت کردند و جاگزین شدند، به نام های ایریانام و یجه، اریاناورته و ایرستان خواندند.

این مردمان سپید پوست، پس از آمدن به پشته ایران، با باشندگان سیاهگون بومی این سرزمین آمیزش یافته، و با گذشت زمان در میان آن ها حل گردیدند. در این حال، کاربرد آریایی بر باشندگان کنونی هند و ایران و یکی شمردن آن ها با برخی از تیره های سفیدپوست اروپایی زیر نام نژاد آریایی، آن هم به عنوان نژاد برتر، بیخی نادرست است.

البته، سپیدپوستان اروپایی و امریکایی از سپیدپوستان هم‌نژاد شان (روس ها، یهودیان و اعراب) تفاوت هایی دارند. اما همچنین از سپیدپوستان هندی و ایرانی تفاوت هایی دارند که یکی پنداشتن آن ها درست نیست. همین گونه که انسان های زرد پوست و انسان های سرخپوست که نیاکان شان آمیزه یی از سپید پوستان و زردپوستان بوده اند، امروز دیگر از نیکان خود بیخی متفاوت هستند. چنانی که انسان های امروزی سفیدپوست که خود از آمیزش سیاهان افریقایی با نئاندرتال های سپید پوست پدید آمده اند، به هیچ رو با نیاکان افریقایی خود یا نئاندرتال های سپیدپوست یکی پنداشته نمی شوند.

پرسشی که مطرح می گردد، این است که خاستگاه نخستین اریایی ها یا اریایی ها که از شمال خاوری پشته ایران (آسیای میانه) و از قفقاز به شمال باختری پشته ایران آمدند، کجا بوده است؟ در کتاب دست داشته، به این پرسش های کلیدی پاسخ داده شده است.

در ادبیات ما، در هزاره گذشته، چیزی به نام آریا و آریایی دیده نشده است. دلیل آن هم بیخی روشن است - ایریانا با گذشت زمان به ایران مبدل شده و تنها همین نام ایران بوده است که ماندگار شده است. ایران در واقع جمع ایر است. یعنی ایر + ان (نشانه جمع).

در اواخر سده نهم و سده بیستم، با توجه به این که هندی ها و ایرانیان باختری، واژه آریا را به شکل آریا یا حرف «آ» تلفظ می کنند، مفاهیم یاد شده به شکل های «آریا» و «آریایی» و «آریانا» رواج پیدا کرد. ورنه همان اریا، اریایی و ایریانا است. اما ما در این نوشته، آن را به شکل رایج آن - آریا و آریایی و آریانا به کار می بریم.

در این جا بایسته است برای پی بردن به مفهوم اریایی یا اریایی، در باره نوع بشر یا انسان سخن بگوییم:

روشن است با مطرح شدن موضوع بشر یا انسان، ناخواسته وارد یک مبحث بسیار پیچیده فلسفی می گردیم که پرداختن به آن از حوصله نبشته دست داشته بیرون است. با آن هم، ناگزیر اشاره یی توصیفی (Deskriptive) به آن می نمایم:

از دیر باز دو دیدگاه در باه بشر یا انسان مطرح بوده است: فرضیه آفرینش و نظریه پیدایش.

در این جا، نخست فرضیه آفرینش را به بررسی می گیریم و سپس به نظریه پیدایش می پردازیم:

باورمندان به آیین های آسمانی، بر آن اند که بر پایه کتاب های مقدس، انسان نخست (حضرت بابای آدم (ع) در سیمای موجود کامل خلق شده، مدتی با همسرش (بی بی حوا) در بهشت برین می زیسته و سپس به دلیل نافرمانی از فردوس به زمین «تبعید» گردیده است. در این جا یک نکته شایان یادآوری است و آن این که آدم هنگامی که به زمین فرود آمد، دیگر آن «انسان» کامل نخستین که در بهشت می زیست، نبود. یعنی ناگهان از یک موجود کامل به یک موجودی که از نظر تکامل در پایین ترین درجه تکامل قرار داشت (بشر)، مبدل گردید. این آدم باید از نگاه فلسفه تکامل، بار دیگر از نردبان معرفت بالا برود تا دوباره به همان اصل خویش برگردد.

تنها توجیه کننده این طرز دید، فلسفه «حرکت جوهری» ملا صدرای شیرازی است که کنون یگانه فلسفه پذیرفته شده در میان حکمای اسلامی است که به روشنی نشان می دهد که انسان چگونه می تواند از پایین ترین مدارج به بالاترین مدارج فراز آید. برخی از اندیشمندان اسلامی، این فلسفه را از نظر اهمیت همتراز تیوری نسبیت انشتاین ارزیابی می کنند.

شاید سروده میرفندرسکی - از حکمای اشراقی اسلامی هم دال بر همین دیدگاه باشد که نوشته است:

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی - صورتی در زیر دارد آن چه در بالاستی  
صورت زیرین اگر با نردبان معرفت - بر رود بالا همان با اصل خود یکتاستی

هر چند، دیدگاه های میرفندرسکی با ملاصدرا تفاوت های بنیادی دارند، اما با این هم می شود گفت که هر دو هوادار بحث تکامل و بالا رفتن از نردبان معرفت بوده اند.



به هر رو، در اسلام، باور بر این است که پیش از انسان کنونی هم انسان های دیگری وجود داشته اند. برای مثال در یکی از سایت های انترنتی می خوانیم:

«از علی (ع) پرسیدند :

یا علی، آیا قبل از آدم (ابوالبشر) انسانی وجود داشته ؟

علی (ع) پاسخ داد : به خدا سوگند اگر این سوال را تا روز قیامت هم از من بپرسند، پاسخ خواهم داد آری !

یا در روایتی دیگر آمده زمان آفرینش آدم (ع) فرشتگانی از جمله ابلیس به خداوند متعال عرض کرده اند که «خداوندا بعد از این همه اشتباه و گناه و خطایی که این انسان انجام داده، باز هم انسان خلق کردی؟»

از گفته های علی ابن ابی طالب و این روایت بر می آید که پیش از انسان کنونی هم انسان دیگری بوده است.

همچنین در سایت انترنتی قم در این باره چنین آمده است:

خداوند متعال می فرماید: «وَأَذَقَ لِرَبِّكَ لِلْمَلَائِكَةِ أَنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ...» [1] «به خاطر بیاورید هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد، فرشتگان گفتند: پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟»

با توجه به آیه فوق، این سؤال مطرح می گردد که فرشتگان از کجا به این معنا پی برده و مطلع شدند که ذریه آدم (ع) در روی زمین فساد می کنند؟ در پاسخ به این پرسش و جوهی بیان گردیده است که بدان اشاره می کنیم :

1 - فرشتگان این مطلب را از کلمه «فی الارض» (در روی زمین) دریافته بودند. زیرا می دانستند انسان از خاک و ماده آفریده می شود و ماده به خاطر محدودیتی که دارد، طبعاً مرکز نزاع و تراحم است. چه این که جهان محدوده مادی نمی تواند طبع زیاده طلب انسان ها را اشباع کند، حتی اگر همه دنیا را به یک فرد بدهند، باز ممکن است میسر نشود، این وضع

مخصوصاً در صورتی که توأم با احساس مسئولیت کافی نباشد، سبب فساد و خونریزی می‌شود.[2]

2- فرشتگان این مطلب را از اقوام و موجودات پیشین روی زمین که در روایات نقل شده از امام عسکری (ع) و امام سجاد (ع) و بعضی از ائمه دیگر و در آن‌ها به وجود انسان‌های قبل از حضرت آدم اشاره شده است، دریافته بودند. چون فرشتگان آن موجودات قبل را دیده بودند که فساد و خونریزی می‌کرده‌اند و لذا می‌گویند: آیا باز می‌خواهی موجودی خلق کنی که فساد کند.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان این قول را به اکثر مفسران نسبت می‌دهد و در ذیل آن می‌فرماید: این گفتار فرشتگان قیاس شاهد و غائب است [3] و قیاس کردن امری باطل است. یعنی موجودات پیشین که سوء سابقه داشته‌اند به انسان‌هایی که هنوز پا به عرصه گیتی ننهاده‌اند، قیاس کردن، این باطل است. و مرحوم علامه طباطبایی (ره)، به این مطلب پاسخ می‌دهد که ملائکه مسأله خونریزی و فساد را از کلام خدای تعالی «انی جاعل فی الارض خلیفه» که در وجه اول بیان گردید، فهمیدند و اگر فهم ملائکه بر این مبتنی نکنیم، کلام ملائکه قیاسی مذموم می‌شود. چون صرف این که در دوران قبل موجوداتی چنین و چنان کردند، دلیل نمی‌شود بر این که موجودی دیگر نیز آن چنان باشد.[4]

3- ملائکه از طریق لوح محفوظ بر این امر که آدم و ذریه‌اش در زمین فساد و خونریزی خواهند کرد، اطلاع یافتند.[5]

4- خداوند به طور اجمال، قبلاً آینده انسان را برای فرشتگان بیان فرموده بود و به صفت آن‌ها پرداخته بود و به عبارت دیگر سبب علم فرشتگان آن بود که خدای تعالی به بعضی از خلق آدم خبر داد که من در زمین خلیفتی خواهم کردن که فرزندان او در زمین فساد و خون به غیر کنند.[6]

5- این مطلبی که از فرشتگان در مورد ذریه آدم بیان گردیده است از طریق گمان و ظن بوده است و نه به عنوان آن که خبر دهند که انسان‌ها دارای چنین خود صفت هستند.[7]

پس پنج وجه و قول را از مفسران برای پاسخ به این سؤال بیان نمودیم و تذکر این نکته هم ضروری است که این تفاسیر چندان با هم منافاتی ندارند یعنی ممکن است همه این امور

نسبت توجه فرشتگان به این مطلب شده باشد [8] و اتفاقاً این یک واقعیت بود که آن‌ها بیان داشتند و لذا خداوند هم در پاسخ هرگز آن را انکار نفرمود، بلکه اشاره کرد که در کنار این واقعیت، واقعیت‌های مهم‌تری در باره انسان و مقام او وجود دارد که فرشتگان از آن آگاه نیستند.

[1] - سوره بقره، آیه 30.

[2] - علامه سید محمد حسین طباطبایی (ره)، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، (قم، انتشارات دارالعلم) ج 1، ص 219. و نیز ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، 1373، ج 1، ص 174.

[3] - امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، (قم، منشورات مکتبه المرعشی، 1403 ق) ج 1، ص 74.

[4] - علامه سید محمد حسین طباطبایی (ره)، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، (قم، انتشارات دارالعلم) ج 1، ص 226.

[5] - امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، ترجمه احمد امیری شادمهری، (مشهد، آستان قدس رضوی، 1377) ج 1، ص 61.

[6] - شیخ ابو الفتوح رازی، تفسیر روح الجنات و روح الجنان، (انتشارات اسلامیه، 1382 ق) ج 1، ص 128.

[7] - امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، (قم، منشورات مکتبه المرعشی، 1403 ق) ج 1، ص 74.

[8] - ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، (تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1373) ج 1، ص 174.

حال می بینیم که نظریه «پیدایش» چه می گوید:

در آغاز، بسیاری از دانشمندان بر آن بودند که نوع بشر به عنوان یک نوع، همزمان در سراسر قاره‌ها در جاهایی که در آن جاها شرایط فراهم بوده است، پیدا شده بودند. اما با گذشت زمان، این دیدگاه دستخوش تحول گردید. کنون بسیاری از پژوهشگران می پندارند که نوع بشر در یک جای معین - قاره افریقا به وجود آمده و سپس با گذشت زمان در چند

مرحله به قاره های دیگر پخش گردیده اند. با این هم، کشفیات اخیر روس ها- انسان دنیسف، به نتایج شگفتی برانگیزی در این زمینه دست یافته است که همه پنداشت های پیشین در زمینه را با چالش بزرگی رو به رو می گرداند.

در ویکی پیدیا در زمینه چنین آمده است: «علم پالئوانتولوژی (دیرین شناسی)،<sup>9</sup> نشان می دهد که نوع انسان اولیه مربوط گروه پستانداران بوده، در عهد پلستوسن- دوره نئوزویک بعدی در 1.5 تا 2 میلیون پیش پیدا شده است». داده های دیگر از این هم پیشتر می روند. برای نمونه برخی از دیرین شناسان بر آن اند که انسان اولیه- هومو هابیلیس نزدیک به 2.6 تا 1.8 میلیون سال پیش در پالیولیت قبلی می زیست. دو نوع دیگر انسان های قدیمی - هومو رودولفنیسیس و هومو ارکتوس بوده اند.

تا جایی که علم دیرین شناسی و فسیل شناسی گواهی می دهد، بشر نخستین در قاره افریقا در جایی در امتداد رود نیل به میان آمده بود.

---

<sup>9</sup> خوشبختانه نویسنده (آریانفر)، هنگام تحصیل در دانشکده زمین شناسی دانشگاه دولتی مسکو در رشته زمین شناسی تاریخی، چند سمستر درس پالئوانتولوژی (دیرین شناسی)، پالیو بوتانیک، جیومورفولوژی، یخبندان شناسی، پالیوجیو گرافی و... را زیر نظر تنی چند از سرشناس ترین و بزرگترین دانشمندان این علم فرا گرفته بودم. از این رو، تا جایی توان تشخیص سره از ناسره را در این زمینه دارم.



رود نیل، یکی از درازترین رودهای جهان است که از کوه های واقع در میان کشورهای زامبیا، تانزانیا، کنگو، اوگاندا و رواندا سرچشمه گرفته، با گذار از کشورهای سودان و مصر، به دریای میانزمینی (مدیترانه) می ریزد. یکی از شاخه های این رود از کوه های شمال ادیسه بابای کشور اتیوپی سرچشمه می گیرد که در نزدیکی خرطوم- پایتخت به نیل می ریزد. به گمان غالب درست در دره های همین رود نخستین انسان ها پدید آمدند.

در این جا بایست یادآور شد که نزدیک به یک میلیون سال و شاید هم 500 هزار سال پیش نخستین نیاکان ما که به گمان غالب، در بخش های علیای حوضه رود نیل و دلتای نیل

پدید آمده بودند، و سپس در امتداد راندمان آن به سوی دلتای نیل در مصر شتافته بودند، به دو دسته تقسیم شدند: بخشی در قاره افریقا ماندگار شدند و بخشی دیگر به اروآسیا سرازیر گردیدند.

تاریخ دقیق ورود نخستین رمه ها یا گله های انسانی به قاره اروآسیا را دشوار است تعیین کرد. اما این انسان نماها، انسانگونان، انسان و شان یا انسان سانان- انسان نئاندرتال (نام این انسان از دره نئاندر در آلمان- جایی که سنگواره آن یافت شده، گرفته شده است). تقریباً تا 500 هزار سال آزرگار بر قاره آسیا فرمان می رانند که سپس در آسیا حدود 45-50 هزار سال پیش منقرض گردیدند. در قاره اروپا شاید تا 18 هزار سال پیش هم آخرین بقایای آن ها زنده بودند.

پیش از نئاندرتال ها، آدم های دیرین که به نام هومونیدها (انسان و شان، انسان نمایان یا انسان سانان) یاد می شدند، در اروآسیا زندگی می کردند. دیرین شناسان، توانسته اند حضور این گونه انسان های نخستین را در آسیای میانه تثبیت کنند.

به هر رو، در زمینه در گذشته دو فرضیه بود: یکی این که نوع انسان با توجه به فراهم آمدن زمینه برای نشو و نموی پستانداران عالی، در سراسر سیاره باید همزمان در جاهای مختلف پدید آمده باشند، اما بسیار کم امکان آن می رود که نشانه هایی از وجود انسان حتا نئاندرتال در قاره امریکا و یا انسان خردورز در سرزمین هایی چون چین و ویتنام در ازمنه های بسیار قدیم پیدا شود.

فرضیه دومی این است که نوع انسان، نخست در یک جا پدید آمده، سپس به جاهای دیگر کوچیده باشد. سنگواره های انسان نخستین در قاره افریقا پیدا شده است. هر چند، شماری بر آن اند مهاجرت ها، در ابعاد خیلی کوچک بوده و به چند صد نفر محدود می شده است. البته، می توان گمان زد که چنین مهاجرت هایی با توجه به این که در زمانه های بسیار قدیم- صدها هزار سال پیش، به کندی و آرامی، بسیار آهسته و طبیعی صورت گرفته است، تا کنون موفق به ردیابی آن نگردیده ایم. با این هم، می شود گمان برد که انسان های

نخستین با توجه به افزایش شمار، برای یافتن خوراک و کاشانه، به جاهای بهتر کوچیده باشند.

به هر رو، انسان نئاندرتال، انسانی بوده، فاقد خردورزی با پوست سپید و موهای زرد و خرمایی و چشمان آبی و یا سبز، درست مانند اروپاییان کنونی.

پیش از آن که به انسان نئاندرتال پردازیم، می بینیم که انسان خردورز چه ویژگی هایی دارد:

در ویکی پدیا در باره **انسان خردورز** چنین می خوانیم:

«انسان خردمند (نام علمی: *Homo sapiens*) یا به زبان عامه - انسان (یا بشر)، یک پستاندار دوپا از خانواده انسان‌سانان است. مدارک به دست آمده از دی‌ان‌ای نشان‌دهنده آن است که انسان‌های امروزی نزدیک به ۲۰۰۰۰۰ سال پیش از افریقا سرچشمه گرفته اند. پلیستوسن (Pleistocene) یکی از دوره های زمین‌شناسی است که از ۱/۸ میلیون سال پیش تا ده هزار سال پیش را پوشش می‌دهد.

انقراض گروه بزرگی از پستانداران و شمار زیادی از گونه‌های پرندگان از اواخر دور پلیستوسن (حدود ۱۰۰۰۰ سال پیش) آغاز شد و تا دور هولوسین ادامه یافت که شاید دلیل آن پایان عصر یخبندان بوده‌است. نخستین انسان تکامل یافته (هوموساپینس)، در پلیستوسن پدید آمد.»

باید گفت که گروهی هم اند که بیخی منکر چنین مهاجرت‌هایی هستند. با این حال، این گروه به این پرسش که اگر مهاجرت‌هایی صورت نگرفته باشد، پس چگونه در اروپا، آسیا، چین و سرزمین امریکا، انسان‌های خردمند پیدا شده‌اند؟ پاسخی ندارند. حال، ما نمی‌خواهیم با این گروه به مناظره بیهوده پردازیم. بل که می‌کوشیم آن‌چه را علم در تراز توسعه کنونی خود ارزانی می‌دارد، به بررسی بگیریم.

یافته های دیرین شناسی نشان می دهند که به گمان بسیار، نخستین انسان هایی خردورز در سرزمین اتیوپیای کنونی پدید آمده بودند. سپس رمه ها و گله های کوچک انسانی به آهستگی به سایر جاها در سرزمین افریقا پراکنده شدند. به گمان غالب، رنگ پوست انسان نخستین - سیاه مایل به نسواری یا سیاه کمرنگ بوده است. درست مانند باشندگان کنونی اتیوپی و ایرتريا. رنگ چشمان و موهای آنان نیز همین گونه سیاه بوده است.

یکی از مناسب ترین و بهترین جاهایی که می توانست در آغاز شمار بسیار آدم ها را جا و پناه بدهد، مسیر رود نیل و کرانه های باختری دریای احمر و خود دلتای رود نیل بوده است که آب فراوان و خاک پر بار دارد. همانا، همین دلتای نیل را می توان چونان پرورشگاه و زیستگاه نخستین انسان خردورز در آینده متمدن پنداشت.

سپس، می توان گمان برد که گروه هایی از این جا بعدتر در امتداد کرانه های مدیترانه به سوی غرب یعنی سرزمین هایی چون لیبیای کنونی، تونس کنونی و الجزایر و پسان ها به سر تا سر قاره افریقا پخش گردیده باشند. همین انسان ها، هسته انسان ها سیاهپوست کنونی را ساختند.

همچنین گروه هایی به سوی خاور - از راه جزیره نمای سینا و شمال دریای احمر به سرزمین های خوش آب و هوای اسرائیل، لبنان و سوریه کنونی - یعنی در امتداد کرانه های خاوری دریای میانزمینی - مدیترانه کوچیده باشند. همین گونه گروهی توانسته اند از شمال دریای سرخ و آبنای باب المندب به اروآسیا راه یافته باشند. شایان یادآوری است که در آن هنگام تراز آب های اقیانوس می توانسته است چند ده متر پایین تر از امروز بوده باشد.<sup>10</sup>

---

<sup>10</sup>. محاسبات نشان می دهند که اگر ناگهان همه یخ های قطبی آب شوند، تراز آب های اقیانوس جهانی تا 14 متر بالا می آید. این گونه، اگر در گذشته نه چندان دور، کلاهک های یخی سیاره زمین دو برابر بزرگتر از امروز بوده باشند، تراز آب اقیانوس ها 14 متر پایین تر از اکنون بوده است. و اگر همین گونه، گستره یخسارهای قطبی سه برابر گستره کنونی بوده باشند، تراز آب های اقیانوس ها 28 متر پایین تر از تراز امروزی آن بوده است و هر گاه چهار برابر بزرگتر بوده باشد، 42 متر و الخ... یعنی باید بستر شمال خلیج پارس و دریای سرخ، زمین های قاره یی بوده باشند.



جایگاه بعدی آن‌ها به گمان غالب، سرزمین شاداب و پر بار بین‌النهرین (میانرودان) بوده است. تصادفی هم نیست که پسان‌ها نخستین تمدن‌های بشری همانا در همین جاها (در 3500 پیش از میلاد در آشور، کلد و بابل و در 3100 پیش از میلاد در مصر پدید آمدند).

به هر رو، می‌توان تا جایی با قاطعیت گفت که همانا دلتای رود نیل و سرزمین پر بار میانرودان (بین‌النهرین) دو گهواره بزرگ و پرورشگاه پهناور انسان‌های نخستین خردمند بوده است.

همین گونه، می‌توان گمان برد که گروه‌هایی از آدم‌ها از این جا به سوی میانرودان، شمال خلیج پارس و کردستان و آذربایجان کوچیده باشند که درست در همین سرزمین کردستان و آذربایجان بوده است که هسته نخستین انسان خردمند شکل گرفته و گسترش یافته است و تصادفی نیست که همین گستره را «هوم‌لند» یا سرزمین انسان خیز خوانده‌اند.

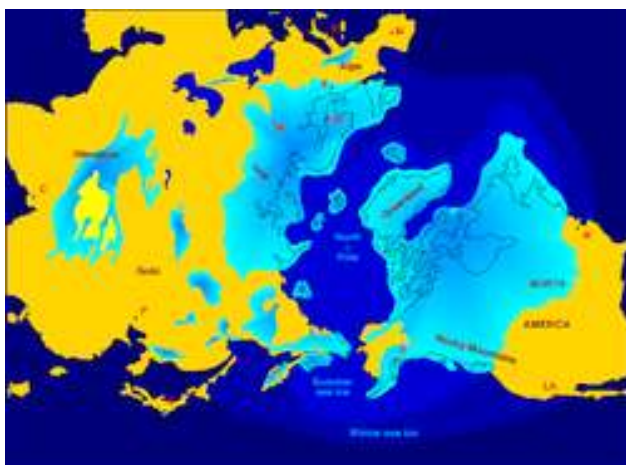
در این حال، می‌شود گمان برد که رنگ پوست انسان‌های خردورز که در آغاز، سیاه مایل به نضواری بوده است، در آینده‌ها پس از گذشت ده‌ها هزار سال، نظر به پاره‌یی از شرایط از جمله، شرایط طبیعی محیطی قاره‌هایی که در آن بود و باش می‌نموده‌اند، و نیز آمیزش با انسان‌های سپیدپوست نئاندرتال، دستخوش دگرگونی شده باشد.

برای مثال، در کرانه‌های خاوری مدیترانه، بین‌النهرین، شمال خلیج پارس و کردستان، پس از گذشت ده‌ها هزار سال در اثر آمیزش با نئاندرتال‌های سپیدپوست، از سیاه مایل به نضواری به رنگ گندمی مبدل شده باشد. آن‌گاه، پس از چند ده‌هزار سال دیگر، در گستره جنوب روسیه، اوکراین و جنوب اروپا در اثر آمیزش دوباره و سه باره با نئاندرتال‌های سپیدپوست و شمار دیگر عوامل رنگ سفید به خود گرفته باشد. همین گونه، رنگ چشم‌ها هم از سیاه به نضواری و از نضواری به سبز و آبی و رنگ موها هم از سیاه به بور و زرد تغییر یافته باشد.

روشن است عوامل گوناگونی می توانند بر تغییر رنگ پوست و مو و چشمان تاثیر داشته باشند- از جمله، نور خورشید که تابش شدید آن در مناطق گرم، و بر عکس، کمبود آن در جاهای سردسیر می تواند بر رنگ جلد تاثیر گذار باشد. آب و هوا و پیداوار و عناصر سازنده زمین و پوشش گیاهی و نوع غذا نیز می تواند تاثیرات معین خود را داشته باشد.

به هر رو، می شود گمان برد که گروه هایی از انسان ها شاید از کردستان و آذربایجان به سوی سرزمین سرسبز و پرآب اناتولی یا ترکیه کنونی شتافته و در سرتاسر آن پخش شده و بخشی از آنان از راه داردانل و بوسفور به سرزمین بالکان، بلغاریا و یونان رسیده باشند. باید گفت که چون در آن هنگام، به دلیل فرمانروای عصر یخبندان، کوه های قفقاز و آرارات، دیوار ستبری بوده باشد در برابر رسیدن این انسان ها به آن سوی قفقاز. با این هم نباید منتفی دانست که در آن هنگام، به دلیل موجودیت یخسارهای بزرگ قطبی که پهنای آن به مناطق شمالی آلمان می رسیده است، تراز آب های اقیانوس ها و دریاها بسیار پایین تر از تراز کنونی بوده باشد.

رسیدن آن ها از راه تنگناهای داردانل و بوسفور به بالکان هم منتفی پنداشته نمی شود.



به گونه‌ی بی که در تصویر دیده می‌شود، بخش‌های شمالی اروپا و همین‌گونه کانادا زیر پوشش یخچالی بوده است. از سوی دیگر موجودیت یخچال‌ها در کوه‌های آلپ و قفقاز و نیز در پامیر تا هندوکش آشکارا دیده می‌شود.

همچنین بیخی محتمل است که گروه‌هایی از آنان از راه کردستان و میانرودان و شمال خلیج پارس به درون سرزمین ایران پخش شده و از آن‌جا به خراسان و فرارودان و دامنه‌های آلتای کوچیده باشند. باید همچنین متوجه بود که در آن زمان، آب‌های خلیج پارس نیز در حدود 28 متر پایین‌تر بوده است و در بخش شمالی آن دلتای رودهایی چون اروند، و رودهای دجله و فرات-دلتای جزیره‌نمای کنونی فاو-ده‌ها کیلومتر پایین‌تر بوده و جای بسیار مناسبی را برای بود و باش انسان‌ها می‌ساخته است. پسان‌ها در اثر آب شدن یخ‌ها، روشن است تراز آب‌ها بالا رفته و این سرزمین‌ها زیر آب فرو رفته‌اند و روشن است باشندگان از آن‌جا کوچیده بودند.

و اما چنین گمان برده می‌شود که گروه‌های بزرگی از انسان‌های خردورز، با گذشتن از کنار کرانه‌های جنوبی دریاچه ارال از راه دشت‌های قزاقستان نخست به جنوب سیبری و سپس بعد از چند هزار سال به سوی گستره ولگا-اوکراین و سپس اروپا شتافته باشند.

به هر رو، در روند نخست مهاجرت، شماری از انسان‌ها در طی یک مقطع زمانی بسیار دراز که چند ده هزار سال را در بر می‌گرفت در برخی از بخش‌های قاره اروپا پخش شدند. آثار نخستین شهرها در پشته ایران تا سی هزار سال پیش می‌رسد. اما باید متوجه بود که این انسان‌ها به هیچ رو، انسان سفید پوست نبوده‌اند. آن‌ها آدم‌هایی بوده‌اند با جلدهای سیاه مایل به نضواری که می‌شود آن‌ها را سیاهگون خواند- تورها<sup>11</sup> یا دیوها. تور همین‌اکنون

---

<sup>11</sup> برخی‌ها تورها (tor) - (آدم‌های سیاهچرده) را با تورانیان (turan) یکی پنداشته و چنین نتیجه‌گیری کرده‌اند که گویا تورانیان پیش از ایرانیان در پشته ایران بسر می‌برده‌اند! روشن است چنین برداشتی از ریشه نادرست می‌باشد. زیرا «تور» (tor) به معنای سیاه است. چنان‌چه در زبان پشتو همین‌اکنون به همین معنا به کار برده می‌شود. در زبان پشتو کلمه تیاره- تاریکی معنا می‌دهد. تار و تیره پارسی دری نیز ریشه در همین تور دارد.

در زبان پشتو به معنای سیاه می باشد. تیاره در زبان پشتو به معنای تاریکی است که به پارسی دری، تار هم به همین مفهوم کاربرد دارد.

پسان ها انسان خردورز سیاهگون به آسیای میانه ره گشود- به سرزمینی واقع در میان گستره دریاچه های بلخاش، ارال و دریای کسپین، درست در همین جا بوده است که هسته بعدی یا سرزمین تشکل انسان خردورز به وجود آمده است. از این جا، در مراحل بعدی می توان گمان برد که به سوی جنوب سیبری و گستره مغولستان شتافته باشند و پس از گذشت چندین هزارسال گروهایی از ایشان به اروپا رفته باشند. یعنی نخست، در اتوپیا، سپس در میانرودان دجله و فرات و شمال خلیج پارس و کردستان و آذربایجان، بعد هم در آسیای میانه، پس از آن در جنوب سیبری و در فرجام هم به جنوب اروپا در گستره میان رودهای ولگا، دُن، دنیپر و دانیوپ در شمال دریاهای کسپین و سیاه کوچیده اند.

در این جا باید متوجه یک نکته بود- نزدیک به ده هزار سال پیش از میلاد، عصر آخرین یخبندان که تقریباً صد هزار سال پیش تر از آن، آغاز گردیده بود، پایان یافت و با گرم شدن سیاره، یخسارهای قطبی و کوهی از جمله پامیر که گستره بزرگی را در بر می گرفتند، آغاز به آب شدن و پسروی نمودند.<sup>12</sup> از این رو، امکان رفتن انسان ها در بیست هزار سال پیش به

---

<sup>12</sup>. برای پی بردن بهتر به این موضوع، نگاهی می اندازیم به عهدهای یخبندان در تاریخ نو زمین:

عهد یخبندان سینوزوییک: می بینیم که اوضاع اقلیمی سیاره زمین در 65 میلیون سال اخیر چگونه بوده است:

عهد یخبندان سینوزوییک 65 میلیون سال پیش آغاز گردید.

34 میلیون سال پیش، پوشش یخساری انترکتیدا در نیمکره جنوبی پدید آمد.

25 میلیون سال پیش، این کلاهک کاهش یافت که نشان از گرم شدن سیاره در آن شمرده می شود.

13 میلیون سال پیش، این کلاهک بار دیگر گسترش می یابد که گواه بر سرد شده دو باره زمین می باشد.

نزدیک به 3 میلیون سال پیش، دوره یخبندان پلیستوسین آغاز می گردد. در این دوره چند بار به روی سیاره پوشش های یخساری پدید می آیند و با گرم شدن، دوباره ناپدید می گردند. چنین پنداشته می شود که حدود صد هزار سال پیش، عصر یخبندان نو آغاز گردیده، در حدود 13-12.5 هزار سال پیش

شمال اروپا، به ویژه شمال روسیه منتفی پنداشته می شود. مگر، در جنوب روسیه، شمال باختری قزاقستان، حوضه رود ولگا، جنوب اوکراین و جنوب اروپا و حتا برخی از جاهای مرکز اروپا بیخی ممکن بوده است. نفس حضور نئاندرتال ها گواه بر آن است که انسان ها در اروپا چندصد هزار سال پیش می زیسته اند که روشن است با سرد شدن سیاره و پیشروی یخسارهای قطبی به سوی جنوب گرم تر قاره شتافته و تا 18 هزار سال پیش در آن جا می زیسته اند.

---

پایان یافت. آخرین دوره سرد، از حدود 23 هزار سال پیش آغاز و تا 13-12.5 هزار سال پیش دوام یافت که پس از آن، زمین رو به گرمی نهاد و از ده هزار سال پیش بدین سو، پیوسته رو به گرم شدن بوده است.

عصر کنونی، از دید زمین شناسی به نام هالوسین یاد می شود که حدود ده هزار سال پیش آغاز گردیده است. این دوره نسبتا گرم ارزیابی می گردد و در واقع، یک دوره میانه بین دوره یخبندان سینوزوییک و یخبندان آینده است.

کنون، پوشش های یخساری در شمال گرین لند در نیمکره شمالی و در انترکتیدا (در نیمکره جنوبی) وجود دارد. در این حال، در نیمکره شمالی پوشش یخی گرین لند تا 60 درجه عرض البلد جنوبی (یعنی تا عرض البلد سانکت پتر بورگ) و یخسارهای اقیانوسی تا 43-46 درجه عرض البلد (یعنی تا عرض البلد جزیره نمای کریما) و یخبندان دایمی تا 47-52 درجه عرض البلد شمالی قرار دارد.

در نیمکره جنوبی، بخش قاره یی انترکتیدا با پوش یخساری پوشیده است که دارای 2500-2800 متر ضخامت است (در برخی از نواحی خاوری انترکتیدا تا 4800 متر هم می رسد). در این حال، یخچال های شلفی، تاده درصد گستره قاره را در بر می گیرند که بالاتر از تراز اقیانوس جهانی قرار دارند.

در دوره یخبندان سینوزوییک، نیرومندترین دوره، دوره یخبندان پلئستوسین می باشد. در این دوره، پایین آمدن درجه سرما به یخساری شدن اقیانوس یخبسته شمالی و مناطق شمالی انترکتیدا و اقیانوس آرام انجامید. در این حال، مرزهای گستره یخی اقیانوس 1500-1700 کیلومتر بیشتر از مرزهای کنونی بود.

آخرین عهد یخچالی، که به نام «دریاس» و «الریود» یاد می شد، 13000 تا 10000 سال پیش از میلاد پایان یافت.

می توان گمان برد که انسان های خردورز سیاهگون حوالی 34 هزار سال پیش به جنوب سیبری روسیه رسیده، و حدود بیست هزار سال پیش به جنوب اوکراین رسیده و شاید در حدود 18 هزار سال پیش به اروپای جنوبی رسیده و مدت درازی در همسایگی نئاندرتال ها در آخرین دوره پیش از انقراض کامل آن ها زیسته و با آنان بار دوم آمیزش یافته بودند.

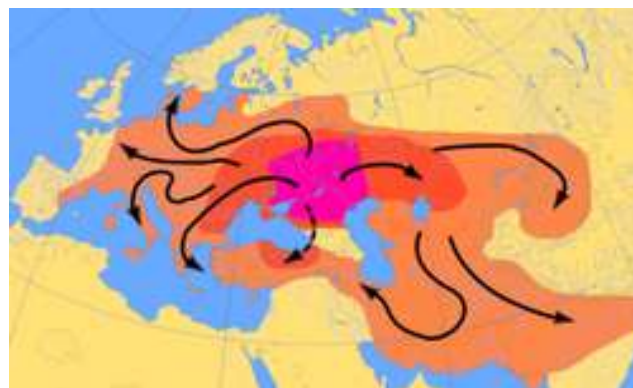
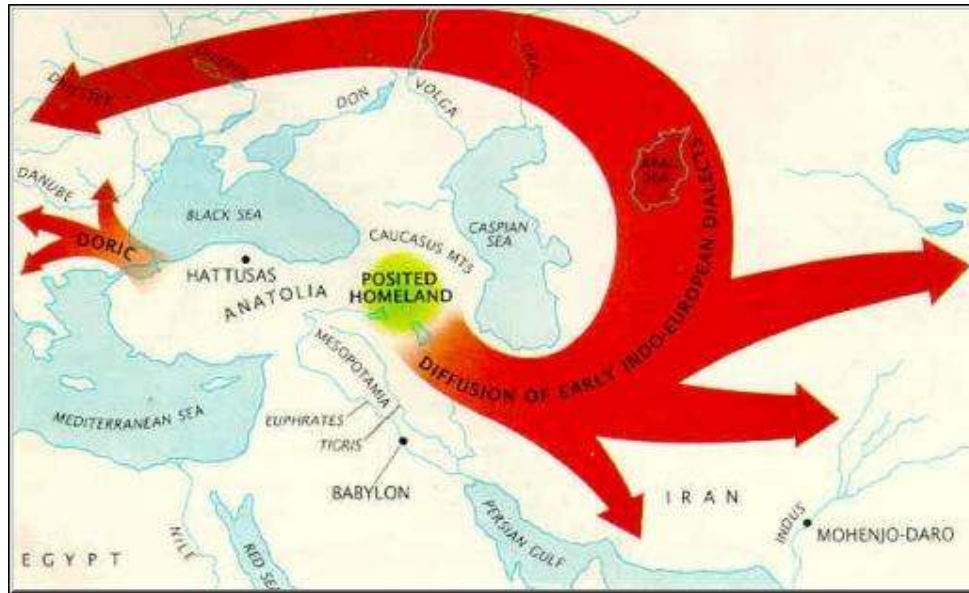
آن چه مربوط به پشته های ایران و هند می گردد، قرآینی هست که پیش از آمدن سپیدپوستان ایرانی به پشته ایران، هم در ایران و هم در هند، دست کم سی هزار سال پیش، انسان های خردورز زندگی داشتند و از آن ها آثاری بر جا مانده است. هیچ سند و مدرکی در دست نیست که آن ها زرد پوست یا سفید پوست بوده باشند. هیچ اثری هم از مهاجرت انسان های اولیه کاملاً سیاهپوست به پشته ایران و هند، از راه بین النهرین در دست نیست. زیرا، روشن است که رنگ پوست شان سیاه مایل به نضواری بوده که شاید با گذشت زمان گندمی شده باشد. درست همین ها باشندگان بومی ایران و هند بوده اند. پسان ها، در اواخر هزاره سوم یا نیمه نخست هزاره دوم پیش از میلاد، گروه هایی از سپیدپوستان به پشته های ایران و هند سرازیر شده، سپس با باشندگان بومی آمیزش یافته و در میان آن ها حل شده اند.<sup>۱۳</sup>

---

<sup>13</sup>. «ساکنان سرزمین ایران پیش از مهاجرت آریایی ها و نژاد آنان:

در غرب سرزمین ایران مردمانی بودند موسوم به «کاس سو» که نژاد آنان معلوم نیست. در مازندران کنونی تیوری ها زندگی می کردند. در جنوب غربی ایلامی ها زندگی می کردند که قبلاً نیز در هزاره های گذشته نام آنان آمده است. در جنوب ایران و کرانه های خلیج فارس و عمان از حبشی ها و سیاهپوستان نام می بردند.

بیشتر پژوهشگران بر آن اند که نام باشندگان داخل فلات ایران در زمان بسیار قدیم از نژادی تشکیل نبوده و مردمانی زشت بودند و آریایی ها آن ها را دیو می گفتند.»



هر چه است، پژوهش های دیرین شناسی نشان می دهند که انسان اولیه سپید پوست، که نئاندرتال نام یافته است، در گستره یی از دامنه های کوه های پامیر در خاور تا جنوب انگلستان پهن بوده اند.

نئاندرتال چیست؟

در ویکی پدیا در باره انسان نئاندرتال (*Homo neanderthalensis*) می خوانیم:<sup>۱۴</sup>



Range of *Homo neanderthalensis*.  
Eastern and northern ranges may be extended to include  
and Mamotnaia in Ural Okladnikov in Altai

«گونه یی از سرده انسان بود که در اروپا و بخش هایی از غرب آسیا، آسیای مرکزی و شمال چین (آلتای) بود و باش داشتند. نخستین نشانه ها از نئاندرتال های اولیه به حدود ۳۵۰ هزار سال پیش در اروپا بر می گردد. ۱۳۰ هزار سال پیش، مشخصه های کامل نئاندرتال ها ظاهر شدند و در ۵۰ هزار سال قبل نئاندرتال ها دیگر در آسیا دیده نشدند، با این وجود، نسل آن ها در اروپا تا ۳۳ تا ۲۴ هزار سال پیش منقرض نشده بود و شاید ۱۵ هزار سال پیش، یعنی پس از مهاجرت انسان امروزی به اروپا، نسل این انسان های اولیه منقرض شده باشد.

برخی ژن ها میان نئاندرتال ها و انسان امروزی مشترک است. این به آن دلیل است که نئاندرتال ها و نیاکان انسان مدرن زمانی که ابتدا آغاز به مهاجرت از افریقا به نقاط دیگر جهان کردند، با یک دیگر آمیزش داشتند.

<sup>14</sup>. با اندکی ویرایش و فشرده سازی.



بدن نئاندرتال‌ها برای زندگی در آب و هوای سرد سازگاری یافته بود، به طور مثال؛ آن‌ها کاسه سر بزرگ داشتند، کوتاه قامت اما بسیار نیرومند بودند و دارای بینی بزرگی، ویژگی‌هایی که مطلوب آب و هوای سرد هستند. طبق تخمین‌ها اندازه کاسه سر آن‌ها و مغز شان بزرگتر از انسان‌های مدرن بوده‌است، با این وجود در این بررسی‌ها بدن قوی‌تر آن‌ها در مقایسه با انسان‌های امروزی در نظر گرفته نشده‌است. بطور میانگین، نئاندرتال‌های مذکر دارای قد ۱۶۵ سانتی‌متر، از نظر وزنی سنگین و به دلیل فعالیت بدنی زیاد دارای استخوان‌بندی قوی بوده‌اند. بلندی زن‌های نئاندرتال بین ۱۵۳ تا ۱۵۷ سانتی‌متر بوده‌است.

در دو دهه اخیر، باستان‌شناسان در باره پسرعموهای ما، نئاندرتال‌ها که بیش از ۲۰۰ هزار سال پیش در اروپا و آسیا ساکن بودند و حدود ۱۸ هزار سال قبل به طور اسرارآمیزی ناپدید شدند، تحقیقات زیادی کرده‌اند. مهمترین بخش این تحقیقات، شامل بررسی شباهت سبک زندگی و رفتارهای اجتماعی نئاندرتال‌ها با هوموساپین‌ها است. اشیای باقی‌مانده از این انسان‌های نخستین، به خصوص زیورات شان که کاربردهای نمادین داشته، نشانگر فرهنگ آن‌ها بوده، اساسی‌ترین سند برای بررسی رفتار آن‌ها و مقایسه‌اش با رفتارهای انسان‌های مدرن است. شماری از پژوهشگران می‌گویند که پیش از حضور انسان‌های مدرن در اروپا، حدود چهل هزار سال پیش، نئاندرتال‌ها مراسمی نمادین داشته‌اند. اما برخی از منتقدان این نظریه هم می‌گویند که آن‌ها در دوره کوتاه رقابت با ما بوده که این چیزها را از ما غنیمت گرفته‌اند. به هر حال، نئاندرتال‌ها حدود ۳۰۰ قرن پیش ناپدید شدند و رازهای زیادی از خود باقی گذاشتند. مهمترین راز البته نحوه نابودی آن‌هاست. در بهار سال ۲۰۰۹، نتایج تحقیقاتی نشان داد که شاید یکی از مهمترین دلایل نابودی نئاندرتال‌ها این بوده که ما (هوموساپینس‌ها) آن‌ها را خورده‌ایم! اما هنوز این مساله به طور کامل رد یا اثبات نشده‌است...

انسان امروزی یا هوموساپین (*Homo sapiens*) اکنون تنها فرمانروای زمین است اما همیشه این طور نبوده‌است. هزاران سال پیش، گونه‌های دیگری از موجودات دوطای سخنگو که خفتان‌هایی از پوست جانوران به تن می‌کردند، روی زمین حاکم بودند. چند صد هزار سال پیشتر از ما یکی از این موجودات در اروپا ظاهر و خیلی سریع در خاورمیانه تا آسیای

میانه پراکنده شد. ما بقایای این مردمان درشت هیكل و قوی بنیه را از میانه های قرن نوزدهم شناخته ایم و طی این مدت، به تدریج دانش بیشتری در باره آنها به دست آورده ایم...

كل سرزمین سردسیر و یخبندان اروپا پر بود از جانورانی که امروز تنها در بیابان های گرم و سوزان افریقا وجود دارند: فیل ها، کرگدن ها، گوزن ها، زرافه ها، گله های بزرگ گاوهای کوهاندار و خر وحشی به علاوه جانوران شکارچی مانند شیر، پلنگ، کفتار، خرس، گرگ و البته همین مردمان نخستین. آنها در واقع جوامعی نسبتاً پیچیده داشتند و صدها هزار سال در بیشتر اورآسیا از زندگی به همین شکل لذت بردند؛ اما حدود ۴۵۰۰۰ سال پیش از آسیا ناپدید شدند. حدود ۳۸۰۰۰ سال پیش، موقعیت آنها در اروپا نیز رو به افول گذاشت و 18 هزار سال پیش، آخرین جمعیت های آنها برای همیشه ناپدید شدند. این مردمان را به افتخار نخستین جایی که بقایای آنها پیدا شد، یعنی دره نئاندر در آلمان، مردمان نئاندرتال می نامیم. اکنون ما در پی فهمیدن راز انقراض نئاندرتال ها هستیم.

تا امروز سه نظریه بسیار پرطرفدار در باره انقراض نئاندرتال ها وجود داشته است. به جز این سه نظریه، فرضیاتی هم در کار بوده اند، مانند شیوع بیماری های خاص انسان ها در میان نئاندرتال ها که آنها را به سادگی از پا درآورد؛ که هنوز مورد بررسی دقیق قرار نگرفته اند و نمی توان از آنها به عنوان «نظریه» نام برد؛ دست کم تا زمانی که شواهدی برای آنها پیدا نکنیم.

تغییرات شدید آب و هوایی در اروآسیا، آن طور که شواهد آنها در لایه های یخچالی و رسوبات گرده های گیاهان حفظ شده است، تقریباً هم زمان با کم شدن نئاندرتال ها رخ دادند. در برخی از مناطق سیل های شدید رخ دادند و برخی مناطق دیگر پوشش جنگلی خود را از دست دادند و به بیابان ها و سبزه زار تبدیل شدند. این اتفاقات در دوره های کوتاه، یعنی کمتر از ۱۰۰ سال رخ داد. مردمان آنها زمان قطعاً از این که می دیدند دنیا در حال تغییر است، می ترسیدند. با تغییر وضعیت زمین و آب و هوا، جانوران نیز دست خوش تغییر شدند. جانوران جنگلی مانند گوزن از میان رفتند و ماموت های علفزار جایشان را پر کردند. شکار ماموت دشوارتر از گوزن است. بنا بر این، غذا خوردن ناگهان دشوار شد و نئاندرتال ها که

نیاز بیشتری به غذا داشتند، در برابر این تغییرات، بسیار آسیب پذیرتر بودند. با این وجود، کشفیات تازه نشان می‌دهد که نئاندرتال‌ها چند هزار سال پس از این تغییرات آب و هوایی هم در مناطقی که دست خوش تغییر شده بودند، زندگی کرده‌اند، هرچند حدود ۳۰ هزار سال پیش جمعیت آن‌ها در مجموع بسیار کمتر از ۴۵ هزار سال پیش شده بود.

انسان‌های امروزی از حدود ۸۰ هزار تا ۶۰ هزار سال پیش آغاز به خارج شدن از افریقا کردند. خاورمیانه نخستین جایی بود که آن‌ها با نئاندرتال‌ها برخورد کردند. مردمان هنرمند ظریف و با هوش افریقایی از آن پس با مردمانی زمخت و بی‌هنر و پر زور مواجه بودند. میان آن‌ها جنگ‌های خونینی رخ می‌داد؛ گرچه همزیستی چند ده هزار ساله آن‌ها نشان می‌دهد که هر دو طرف به نوعی گروه مقابل را تحمل می‌کردند؛ مثلاً شواهدی وجود دارد که قبایل انسان‌ها و نئاندرتال‌ها به طور متناوب زمستان‌ها و تابستان‌ها جابه‌جا می‌شدند و در بسیاری از مناطق هم زمان زندگی نمی‌کردند. شواهد جدیدتری هم وجود دارد که نشان می‌دهد انسان‌ها، نئاندرتال‌ها را شکار می‌کردند و می‌خوردند. نئاندرتال‌ها هم بدشان نمی‌آمد چنین کاری کنند. آن‌ها حتا در برخی جاها با هم آمیخته‌اند و افرادی دورگه میان هر دو گروه پیدا شده‌اند. احتمالاً هر دو گروه از طرف مقابل، زنان را می‌دزدیدند.<sup>۱۵</sup>

بررسی‌های ژنتیک نشان می‌دهد که همه مردمان امروزی، گرچه از نسل همان بشر سیاهپوست افریقایی هستند، اما میزان اندکی ناخالصی به جامانده از آمیزش با نئاندرتال‌ها نیز در خون خود دارند. به هر حال، انسان‌ها فناوری‌هایی بهتر از نئاندرتال‌ها داشتند. آن‌ها لباس‌های خود را با سوزن‌هایی از جنس استخوان می‌دوختند، بنا بر این لباس‌های بهتری

---

<sup>15</sup>. باید متوجه یک نکته بود و آن این که انسان خردورز سیاهگون در تصرف زنان نئاندرتال‌های سفیدپوست با بهره‌مندی از هوش و خرد خود شانس بیشتری داشته‌اند. از این رو، می‌توان گفت که ربودن شمار بیشتری از زنان سفید پوست شاید موجب آن گردیده باشد، که تولید مثل در میان نئاندرتال‌ها کاهش یافته و همین امر هم در سرعت یافتن انقراض آن‌ها با منحل شدن شدن شان در میان سیاهگون‌ها نقش داشته بوده. این گونه، با آمیزش سیاهان با سفیدپوستان، در آغاز نسل نوی از انسان‌های میتیس یا دو رگه به میان آمده که رنگ سفید پوست، رنگ آبی یا سبز چشمان و رنگ زرد یا خرمایی موهای خود را مرهون نئاندرتال‌ها و هوش و خرد و قدهای بلند خود را مرهون سیاهوشان بوده‌اند.

داشتند که آن‌ها را گرمتر می‌کرد و نیازشان به غذا را کاهش می‌داد. همین بهینه بودن اوضاع فناوری، بخت بقای بچه‌های انسان‌ها را بیشتر می‌کرد. انسان‌ها بسیار زودتر بالغ می‌شدند و جمعیت فزاینده‌ی داشتند.

گذشته از آن، انسان‌ها بیش از نئاندرتال‌ها در جمع‌آوری گیاهان و دانه‌ها مهارت داشتند، مهارتی که به تبار افریقایی آن‌ها و زندگی در قحطی و کمبود شکار باز می‌گشت. زنان و کودکان انسان به جای کمک در شکار حیوانات وحشی، به جمع‌آوری میوه و دانه می‌پرداختند، در حالی که نئاندرتال‌ها با تمام قوا روی شکار تمرکز داشتند و کمتر به مواد غذایی گیاهی توجه می‌کردند. همین فراغت زنان انسان‌ها از شکار، توانایی تولید مثلی آن‌ها را هم بالاتر برد. بنا بر این، شاید فرهنگ مردسالار نیاکان ما، یکی از مهمترین دلایل غلبه ما بر شرایط سخت زندگی در هزاران سال پیش بوده باشد. به علاوه دور ماندن زن‌ها از شکار، فرصت بیشتری به آن‌ها داد تا بتوانند شبکه غذایی پیچیده‌تر و متنوع‌تری ایجاد کنند. همه این‌ها باعث برتری یافتن انسان‌ها بر نئاندرتال‌ها می‌شد.

تا کنون شواهد کافی برای اثبات نبرد میان نئاندرتال‌ها و هوموساپینس‌ها کشف شده‌است. نیزه‌ی که در سینه یک نئاندرتال رفته و موجب مرگش شده، ساخت دست انسان است. به علاوه هیکل درشت نئاندرتال‌ها مانع می‌شد بتوانند به خوبی انسان‌ها نیزه پرت کنند، همان طور که امروز هم قهرمانان پرتاب نیزه، همان سیاهپوست‌های لاغر و کشیده افریقایی هستند، نه مردان قوی هیکلی که پس از چند هزارسال ظاهری همچون نئاندرتال‌ها پیدا کرده‌اند. شواهد دیگری هم وجود دارد که نشان می‌دهد انسان‌ها گوشت نئاندرتال‌ها را می‌خورده‌اند؛ مثلاً استخوان آرواره یک نئاندرتال که در یکی از غارهای محل سکونت انسان‌ها کشف شده، نشان می‌دهد انسان‌ها کله پاچه نئاندرتال را با لذت می‌خورده‌اند. حتی آثار گاز زدن و کندن گوشت روی این استخوان آرواره به خوبی مشهود است. البته خود نئاندرتال‌ها هم کمابیش از ممنوعان خود تغذیه می‌کردند، اما این رفتار میان آن‌ها بسیار کمتر از انسان‌ها رخ می‌داد.

انسان امروزی حدود ۱۸۰ تا ۱۲۰ هزار سال پیش به وجود آمد و از شرق افریقا آغاز به گسترش در بقیه زمین کرد. یک سیاهپوست لاغر و قد دراز با توانایی خوب دویدن را در

نظر بگیرید. بدن این مرد سیاهپوست موهای کمی دارد و پس از چند متر دویدن عرق می‌کند. صبر می‌کند تا خنک شود. او از سرزمینی خشک و گرم می‌آید که گاهی پیدا کردن سایه هم دشوار بوده و گاهی ناچار است ساعت‌ها منتظر شکار بنشیند یا ماه‌ها در انتظار باران به سر ببرد. بنا بر این، وقت زیادی برای اندیشیدن دارد و این توانایی اخیر، یعنی اندیشیدن به او کمک می‌کند که ابزارهای بهتری برای شکار بسازد و فکری به حال روزهای کم آبی بکند. بنا بر این، اختراعات او شروع می‌شوند. یکی از مهمترین اختراعات او ذخیره آب در پوست تخم شتر مرغ و دفن آن زیر خاک است. آن‌ها از ۱۰۰ هزار سال پیش این کار را انجام می‌دادند و برای این که مالکیت خود نسبت به تخم‌های پر از آب را ثابت کنند، روی آن‌ها را «نشانه گذاری» می‌کردند. همین نشانه گذاری، چند هزار سال بعد به «نوشتن» تبدیل شد. آن‌ها شاید به خاطر انتظار کشیدن‌های طولانی، به هنر هم روی آوردند و آغاز به ساختن جواهر و تزئین بدن و لباس هایشان از حدود ۱۰۰ هزار سال پیش کردند. روی دیوار غارها نقاشی می‌کشیدند و از استخوان جانوران نی می‌ساختند و می‌نواختند. این مردمان سیاهپوست، نیاکان همه انسان‌های امروزی هستند.

اما از چند صد هزار سال پیشتر از آن‌ها، موجوداتی با موهای قرمز و پوست روشن و چشمان آبی در اروپا زندگی می‌کردند که هیچ مشکلی برای پیدا کردن آب و غذا نداشتند. این موجودات همان نئاندرتال‌ها بودند. آن‌ها در بهشتی پهناور و غنی زندگی می‌کردند که هر چه نیاز داشتند، به آن‌ها می‌داد. بدن‌های آن‌ها بسیار قوی تر و زورمندتر از انسان‌های لاغر افریقایی بود، اما شاید «فکر» آن‌ها به خوبی افریقایی‌ها توسعه پیدا نکرده بود، چون بسیاری به آن نیاز نداشتند!

ابزارهای آن‌ها خوب بود، ولی ظرافت این ابزارها بسیار کمتر از ابزارهای انسان‌ها بود. مردمان نئاندرتال زبان هم داشتند و از پوست شکارهایشان لباس و کفش می‌دوختند و البته شیوه این کار را به نسل‌های بعدی می‌آموختند اما طی چند صد هزار سال، این فناوری‌های ساده، توسعه بسیار اندک پیدا کرد. دقیقاً به این دلیل که آن‌ها «نیاز» به توسعه فناوری‌های خود نداشتند، چیزی را انبار نمی‌کردند و برای یافتن آب، هیچ زحمتی نمی‌کشیدند. حتا بدن‌های قوی بنیه آن‌ها هم کمتر از سیاهپوست‌های لاغر افریقایی، آسیب دیدگی‌های جدی

پیدا می‌کرد. البته میزان غذایی که می‌خوردند هم نسبت به ما بسیار بیشتر بود. ما به روزی ۲۲۰۰ کالری انرژی نیاز داریم، در حالی که نئاندرتال‌ها دست کم دو برابر این میزان انرژی نیاز داشتند. رشد سریع بدن و بلوغ جنسی دیررس نشان می‌دهد مردم نئاندرتال برای شکارچی شدن، بیشتر شتاب داشتند تا برای پدر و مادر شدن؛ شاید چون نظام اجتماعی آن‌ها بر پایه قبیله‌های پدر سالار بوده‌است، نه خانواده‌های دو نفره. به هر حال آن‌ها مردمان دیگری بودند که 18000 سال پیش منقرض شدند و هیچ کدام از نژادهای امروزی بشر بازمانده آن‌ها نیست. شاید درست نباشد که آن‌ها را «انسان» ندانیم؛ آن‌ها عموزاده‌های دور ما بودند که آخرین نیاکان مشترکمان، حدود یک میلیون سال پیش از هم جدا شده بودند و بسیاری از ویژگی‌های جالب آن‌ها که باعث می‌شود نئاندرتال‌ها را شبیه خودمان تصور کنیم، طی همین یک میلیون سال به صورت جداگانه در هر دو گونه پیدا شد. آن‌ها گونه دیگری بودند و ما گونه دیگری هستیم.

تعداد ژنوم نئاندرتال‌ها سه میلیارد زوج و تقریباً برابر ژنوم‌های انسان است که احتمالاً ژن‌هایی از نئاندرتال‌ها با ژن‌های انسان یکسان است. چنین تصور می‌شود که مقایسه ژنوم نئاندرتال با ژنوم انسان منجر به افزایش فهم ما در مورد نئاندرتال‌ها و همچنین تکامل بشر و مغز او خواهد شد.

سوانته پابو، محقق DNA بیش از هفتاد نوع نئاندرتال را آزمایش کرده و به این نتیجه رسید که تنها یک نوع از آن دارای DNA کافی برای نمونه برداری بوده‌است. DNA اولیه متعلق به یک تکه استخوان ۳۸۰۰۰ ساله یک استخوان ران که در سال ۱۹۸۰ در غار ویندیجا کرواسی کشف شده، نشان می‌دهد که ۵/۹۹٪ DNA نئاندرتال‌ها و انسان عصر جدید مشترک است. این باور وجود دارد که این دو گونه حدوداً ۵۰۰۰۰۰ سال پیش سلف واحدی داشته‌اند. برآورد و محاسبات مربوط به طبیعت نشان از آن دارد که این دو گونه ۵۱۶۰۰۰ سال پیش از همدیگر منشعب شده‌اند، این در حالی است که آثار فسیلی زمان انشعاب و متفاوت شدن این دو گونه را به ۴۰۰۰۰۰ سال پیش نسبت می‌دهد. دانشمندان امیدوارند با استفاده از سوابق DNA از این نظریه دفاع کنند که این دو گونه با هم آمیزش مشترک داشته‌اند.

ادوارد رابین از آزمایشگاه ملی لورانس برکلی در برکلی کالیفرنیا اظهار داشته است که آزمایشی که چندی پیش روی ژنوم نئاندرتال‌ها انجام شده، حکایت از آن دارد که DNA انسان و DNA نئاندرتال‌ها ۵/۹۹ تا ۹/۹۹٪ یکسان بوده است. در نوامبر سال ۲۰۰۶، مقاله‌ی در یک ژورنال امریکایی زیر عنوان «حوادث آکادمی علوم ملی» منتشر شد که در آن گروهی از محققان از این مساله خبر می‌دادند که نئاندرتال‌ها و انسان‌ها با یک دیگر آمیزش داشته‌اند. اریک ترینکاس از دانشگاه واشینگتن که یکی از نویسندگان این مقاله بود، چنین می‌گوید: «گونه‌هایی از پستانداران که بسیار با هم مرتبط هستند، آزادانه با هم آمیزش می‌کنند و بچه‌های بارور زیستا و جماعت نابینا به دنیا می‌آورند.» این تحقیق مدعی حل و فصل مساله بحث برانگیز انقراض این موجودات است که به باور محققان، جمعیت‌های انسانی و نئاندرتال از طریق توالد و تناسل جنسی با هم ادغام شده‌اند. اریک ترینکاس می‌گوید: «انقراض از طریق شیفستگی پدیده رایجی است.»

[به هر رو، نئاندرتال‌ها را انسان به معنای خاص کلمه، نمی‌شود گفت. اما سنگواره انسان راستین که در یکی از غارهای کوه کرومانیون فرانسه کشف شده است، انسان کرومانیون نام گرفته است.] کرومانیون‌ها یا آدمیان کرومانیون، مردمانی بودند که در عصر پارینه‌سنگی زبرین در اروپا می‌زیستند. آن‌ها حدود چهل هزار سال پیش - همزمان با پایان عصر یخبندان - از افریقا به اروپا مهاجرت کردند و با آدمیان نئاندرتال زیستگاه مشترک یافتند.

کرومانیون‌ها در ابزارسازی و فن شکار از هم‌قاره‌ی‌های نئاندرتال خود برتر بودند و مهارت‌های زبانی و فرهنگ پیشرفته‌تری داشتند. گمان می‌رود که مسبب اصلی نابودی نسل نئاندرتال‌ها هم ایشان بوده‌اند. آدمیان کرومانیون از نظر ظاهر و ریخت بسیار همانند مردم امروز بودند؛ از این رو دانشمندان ترجیح می‌دهند آن‌ها را انسان امروزی اولیه بنامند. هر چه بود، انسان‌هایی از نوع ما - نیاکان ما - کرومانیون‌ها، چند ده هزار سال پیش از افریقا برخاستند و در پهنه اروآسیا تا شمال اروپا پهن شدند.<sup>۱۶</sup>

---

<sup>۱۶</sup>. «کشف اثرات انسان ناشناخته:

دیرین شناسان اثرات انسان ناشناخته از نوع انسان های اولیه را در آلتای کشف کردند. دانشمندان با مطالعه ژن باقیمانده های انسانی که در غار «دنیسوف» معروف پیدا شده، معلوم کردند که این انسان تا 17 درصد با ژن انسان نئاندرتال مطابقت دارد و 4 درصد به نوع ناشناخته انسان تعلق دارد.

نتیجه جنجال برانگیز باعث آن شد تا باستان شناسان به قول معروف «عمیق تر حفر کنند». در زمان حاضر، تحقیقات در لایه های باستانی تر از بخش هایی که «انسان غار دنیسوف» یافت شده است، انجام می شود.

این یگانه یافته جنجالی نتیجه تحقیقات نیست. کشف کد «دی. ان. آ» باقیمانده انسان های اولیه از غار «دنیسوف» آلتای نشان داد که 6 درصد ژن های مشابه در ساکنان کنونی جنوب - شرق آسیا وجود دارد. این امر باعث آن شد تا آکادمیسین آناتولی درویانکو، رهبر تحقیقات، «انسان دنیسوف» را به نوع انسان معاصر مربوط کند. دانشمندان همچنین موفق شدند روند تقسیم بندی بشریت که 60-70 هزار سال پیش رخ داده است را روشن کنند.

میخائیل شونکوف باستان شناس در این باره می گوید: بخشی از ساکنان آن به آلتای نقل مکان کردند که بقایای «انسان دنیسوف» در آن جا به ثبت رسیده است و بخش دیگر به جنوب - شرق مهاجرت کرده است. در اراضی ترانزیتی در جنوب - شرق آسیا و چین، در ژن های انسان های حفاری شده اثرات «دنیسوف ها» یافت نشد. از سوی دیگر این 6 درصد کشف شده در نزد ساکنان معاصر جنوب - شرق حکایت از آن می کند که «دنیسوف ها» در شکلگیری سیمای معاصر انسان معاصر شرکت داشتند که نکته قابل توجهی است.

افزون بر آن، باستان شناسان در زمان کارهای باستان شناسی در غار مجاور، باقیمانده های انسان نئاندرتال را کشف کردند که در همان دوران «دنیسوف» ها می زیستند. بیشتر فرض می شد که نئاندرتال ها تا این حد دور به شرق مهاجرت نکرده اند. این ایده شکل گرفت که هر دو گروه انسان ها در شکلگیری انسان معاصر شرکت داشتند. این را می توان باصطلاح تولید مثل در میان همزادها نامید - آمیختگی نژادها در اراضی خاص. آخرین کارهای ما نشاندهنده آن است که «دنیسوف ها» و نئاندرتال هایی که در غار پیدا شدند، با هم در ارتباط بودند. این یک نتیجه فوق العاده جالب است.

اینک تصویر «بشریت» تقریباً چنین شکلی را به خود می گیرد: چهار دوره تکامل انسان نوع معاصر وجود داشته است - انسان افریقایی، نئاندرتال اور آسیا، دنیسوف های آلتای و انسان شرق - ساکن اراضی معاصر چین. تئوری سابق که گویای آن است که «انسان» از افریقا بوده است، دیگر تنها نظریه نیست. ایده آکادمیسین درویانکو در باره چندمرکزی بودن ظهور انسان که با اطلاعات دیرین شناسان و باستان



در این حال، همین گونه می شود گمان زد که پسان ها در اثر گرم شدن سیاره، یا بنا به سایر دلایل، از جمله زیاد شدن نفوس و کمبود مواد غذایی، روند وارونه و بازگونه صورت گرفته باشد. یعنی کوچیدن ها به سوی اروآسیای گرم و از آن جا- به سوی خاور و باختر معتدل و جنوب خاوری و جنوب بسیار گرم صورت گرفته باشد. هر چه است، کنون بیشتر دانشمندان بر آن اند که چنین مهاجرت هایی صورت گرفته و مهاجرت تیره های سپید پوست به پشته ایران و پشته هند نیز در شمار همین گونه مهاجرت ها است. در این جا می شود چنین گمان زد که انسان های باشنده اروآسیا، دیگر به هر دلیلی که بوده، از جمله آمیزش با نئاندرتال های اروپایی، سپید پوست شده، رنگ موها و چشمان شان تغییر خورده، و از نیاکان سیاه برخاسته از افریقای خود به هر رو، متمایز بوده اند.

سپیدپوستانی که به سوی جنوب روسیه شتافته بودند، به دو بخش در دو سوی دریای کسپین تقسیم شده؛ گروهی در حدود هشت تا ده هزار سال پیش به قفقاز و سپس در حدود 3.75 هزار سال پیش به شمال باختری ایران کنونی سرازیر شدند که مادها از همان جمله بودند و گروهی، با دور زدن کسپین، به سوی آسیای میانه شتافتند و در دره های شاداب آن مسکن گزین شدند- در دشت های آسیای میانه و دامنه های پامیر و وادی فرغانه و در این سرزمین ها شاید هزاران سال (بین 3 تا 5 هزار سال) ماندگار شده باشند و باز هم، به علت سرد شدن هوا یا افزایش شمار، در حدود دو هزار سال پیش از میلاد بخشی از آن ها از آن جا به شمال خاوری پشته ایران- به بلخ و هرات سرازیر شده و از هرات، گروهی از راه قندهار و هلمند به سوی جنوب (هند) و گروه دیگر از راه سیستان به سوی باختر پشته ایران- پارس رفته باشند که پارس ها از آن جمله اند. در این حال، سپیدپوستان تورانی که برخی ها آن ها را اریایی های تورانی می خوانند، نیز به دو گروه تقسیم شده، بخشی در پشته های آسیای میانه به شیوه چادرداری و بیابانگردی پاییدند و شماری دیگر (از جمله ساک ها یا اسکیت ها) پسان ها به

---

شناسان روسیه تأیید شده است، قانع کننده تر می باشد. شایان ذکر است که در دنیای علمی کشف باقیمانده های «دنیسوف ها» پس از کشف «بوزون هیگز» (ذره خدا) در جای دوم قرار دارد». (بر گرفته از سایت «افغانستان رو» با اندکی ویرایش).

پشته ایران، سرزمین سرازیر شده، باز هم گروهی در سیستان و برخی دیگر جاها ماندگار و گروهی دیگر به هند و پارس رفتند.<sup>۱۷</sup>

---

<sup>17</sup> در این جا دیدگاه متفاوتی را برای مقایسه می آوریم:

«نگاه کوتاه به اعماق تاریخ:

در دو دهه آخر سده بیستم با پیشرفت های علوم، از جمله زمین شناسی و باستان شناسی، فیزیک و شیمی و ژنتیک و غیره، درک و دانش از تاریخ و پیدایش انسان، بطور کلی دگرگون شد، قبل از آن دانشمندان امکانات و دید محدود داشتند. از حدود هفتاد هزار سال پیش با دوران سرما و کم شدن آب دریاها، کوچ نشینی با خروج همو ساپین اولیه (Homo sapiens) از قاره افریقا آغاز شد. سپس با ورود آن ها از دو جای ایران، تنگه هرمز و جنوب غربی ایران، در ایران نیز کوچ نشینی به وجود آمد. در محل های جدید طی مدت ده تا سی هزار سال، قبایل متعددی از این انسان ها شکارچی گرد آورنده تشکیل گردیدند، و مطابق ذات گردشی انسان و نیز برای غذا به بخش های دیگری از قاره ها رفتند و پراکنده شدند. قبایلی که از جنوب غربی ایران وارد شدند، در مرکز ایران تا قفقاز پخش شدند، آن ها از کشور مصر و صحرای سینا عبور کرده بودند، و مدت ده هزار سال زمان برده بود، تا خود را به ایران برسانند. آن ها قبل از آمدن به این مرحله کوچ، طی مدت حدود بیست هزار سال، در شمال افریقا نسبتاً سفید یا گندمی شده بودند، البته اصلیت آن ها از میانه کشور اتیوپی بود.

انسان هایی که در فلات ایران جا خوش کردند، طی ده هزار سال کاملاً سفید شدند، و نطفه اقوام آریایی یا در واقع ایرانی گذاشته شد. در دروغ های تاریخی می خواهند بگویند، که همو ساپین در اروپا سفید پوست شده بود. آن ها در مناطق زاگرس و قفقاز و البرز و دشت های سبز میان آن کوه ها، به دلایل آب و هوای خیلی خوب و مناسب بیلاق قشلاقی، و تغذیه خیلی عالی، انسان های باهوش و سالم و قوی شدند، عمر بیشتری یافتند و متعاقب آن انباشت تجربه بیشتر و انتقال بهتر آن به نسل های بعد بود. بدین ترتیب و با جمع بندی کلی، نسبت به مردمان و قبایلی که در جنوب و بیابان های غرب یا جلگه های مالاریایی جنوب غربی بودند، برتری پیدا کردند. در منطقه فلات ایران زبان ایرانی که پایه بخش های زیادی از زبان های اروپایی است، و به دروغ هند و اروپایی می گویند ریخته شد. بخش زیرین و ابتدایی زبان از اتیوپی مرکزی بود، و در ادامه رشد و تکامل هر منطقه واژه ها و دستور زبان جدید یافت.

آن هایی که از باب المندب عبور کرده بودند، در کشور های یمن و عمان در جزیره نمای عربستان، که آن زمان خیلی سرسبز بود، حدود ده هزار سال مانده، و آثاری از سنگ های برنده در بیابان شرق عربستان یادگار گذاشتند، سپس توانستند حدود شصت هزار سال پیش از تنگه هرمز عبور کنند و به ایران

## نتیجه گیری:

آمدن سفیدپوستان ایریایی یا ایرانی به پشته ایران، تقریباً در نیمه نخست هزاره دوم پیش از میلاد امری است مسلم. یعنی گروهی از سفیدپوستان بوده اند که خود را به نام ایریایی می خوانده اند و به پشته ایران آمده بودند. در این زمینه شواهد و مدارک بسیار - از جمله اتونیم ها و توپونیم و سنگنبشته هایی بسیاری است و همچنین شواهدی در سروده های آریایی های هندی که در آینده به آن ها خواهیم پرداخت.

می توان چنین پنداشت که:

- نوع انسان، بنا به داده های گوناگون، بین 2.5-1.8 میلیون سال پیش از امروز پدید آمده، و در مناطق گسترده یی از افریقا و اروآسیا می زیسته است.

---

بیابند، آن ها سیاهپوست بودند، و اصلیت آن ها هم از اتیوپی مرکزی بود. این گروه ها در ادامه حرکت خود به سمت هندوستان رفتند و حدود چهل هزار سال پیش رد پا های خود را در شمال استرالیا یادگار گذاشتند. یعنی این قبایل و منشعب شدگان آن ها توانسته بودند، فقط در مدت ده هزار سال از کناره های اقیانوس هند عبور کنند، و هنوز در گینه و هندوستان نمونه های قیافه و ژنتیکی آن ها دیده می شود. آن ها در گیر با انسان نما های هومو فلورسیلین شدند، که حدود بیست هزار سال پیش آخرین خانواده این گونه انسان نما را در غار گینه سوزاندند، و استخوان های سوخته یی برای ما یادگار گذاشتند.

آن هایی که در کوهستان های قفقاز بودند، در ادامه حرکت و مهاجرت، توانستند حدود 40 هزار سال پیش با جمجمه مرد اروپایی موزه بوخارست، ردپا و آثاری از خود برجای بگذارند، این ها با انسان نماهای نئاندرتال در اروپا در گیر شدند، و حدود بیست هزار سال پیش آخرین چند نئاندرتال را در غارهای ساحلی جنوب اسپانیا غافل گیر کردند و کشتند، و استخوان های آن ها را برای امروز یادگار گذاشتند. قبایل هموساپین که در ایران و زاگرس بودند، رشد نموده و وارد دوران سنگ میانه شده، و آغاز به مهاجرت به اطراف کردند، و به عراق و افغانستان و پاکستان و ترکیه امروزی و... رفتند، و آثاری برجا گذاشتند. آن ها انسان هایی که در جنوب شرق ایران بودند را از بین بردند، دلایل این مهم ممکن است به دلیل بالاتر رفتن تمدن شان بوده باشد. با وجود شکلگیری قبایل در حدود 50 هزار سال پیش، و دفاع از خاک و ملک در مسیر های مهاجرت، و نیز بالا آمدن آب دریاها امکان ادامه مهاجرت هموساپین از افریقا گرفته شد. سپس به دوران سنگ جدید و تمدن رسیدیم...»

- به گمان غالب، در حدود 1 میلیون تا 500 هزار سال پیش از امروز، انسان و شان یا انسان سانان در افریقا ظهور کردند و به دو دسته تقسیم شدند. گروهی در افریقا ماندگار شدند و گروه دیگر به اروآسیا آمدند و با گذشت زمان در سیمای انسان سفیدپوست نئاندرتال تبارز کردند. این نوع انسان ها در حدود 400-500 هزار سال در بخش بزرگی از اروآسیا فرمانروایی می کردند.

- انسان های هوموساپینس (خردورز) در آغاز سیاهچرده (پسان ها، پس از سفید شدن - کرومانیون)، نخست در جایی در وادی رود نیل- در اتویی به وجود آمده بودند (حدود 200 هزار سال پیش، بنا بر داده های دیگر، 100 هزار سال پیش)،

- این انسان ها، با گذشت زمان، از افریقا به گستره میانرودان (بین النهرین) و شمال خلیج پارس و کردستان و آذربایجان کوچیده بودند (حدود 50-70 هزار سال پیش) که در این سرزمین ها در اثر آمیزش با نئاندرتال ها و تاثیرات اقلیمی، نیمه سفیدپوست گندمی رنگ شدند. همین انسان ها در حدود چهل هزار سال پیش از امروز، نئاندرتال ها را در جزیره نمای عرب و پشته ایران و آسیای میانه و آسیای صغیر منقرض ساختند.

- سپس راهی آسیای میانه و هند و چین شدند (حدود چهل هزار سال پیش).

- آنانی که به آسیای میانه رفته بودند، از آن جا، به سوی جنوب سیبری کوچیدند (حدود 34 هزار سال پیش) که در آن جا شالوده توده های نامنهاد بوریالی یا شمالی (پروتو تورکو- امرینیدی-اروپاییدی) را تشکیل دادند.

- حدود 25 هزار سال پیش (نظر به داده های دیگر- 23 هزار سال پیش)، یخبندان سختی آغاز گردید که بوریالی ها را ناگزیر به رفتن به سرزمین های جنوبی و باختری گرمتر ساخت. این بود که بخشی از آن ها، در گستره یی از دامنه های جنوبی کوه های اورال تا سرزمین های پیرامون دریاچه بایکال شتافتند و در آن جا تا سیزده هزار سال پیش، با گروه هایی از نژاد زرد آمیزش یافتند و دورگه شدند که برخی از ایشان، در همین جا پاییدند و ماندگار شدند (پروتوتورک ها یا نیاکان تورکان) و شاخه یی از آن ها، به سوی امریکای شمالی رهسپار گردیدند (نیاکان سرخ پوستان). سرخ پوستان در عصر یخبندان از آسیا و از تنگه برینگ وارد قاره امریکا شدند. در کرانه های کالیفرنیا جایمانده های آتش روشن شده یی را یافته اند که بر پایه داده های باستان شناسی مربوط ۲۵۰۰۰ سال پیش می گردد.

- شاخه دیگر بوریالی ها (در حدود بیست هزار سال پیش)، از گستره میان کوه های اورال و کارپات به سوی گستره رودهای ولگا-دُن-دنیپر و دانیوپ (گستره شمال دریاهای کسپین و سیاه) شتافتند و در آن جا تا 18 هزار سال پیش، آخرین بازماندگان نئاندرتال ها را اسیمیله و منقرض کردند و هسته نیاکان انسان های سپید پوست اروپایی را تشکیل دادند. درست در آن جا بود که بیخی سفیدپوست گردیدند.

- شاخه دیگری از بوریالی ها که بین 23-8 هزار سال پیش به آسیای میانه برگشته بودند و در آن بود وباش داشتند، نیز در هشت هزار سال پیش، به دلیل خشکسالی شدید در گستره قزاقستان و آسیای میانه، به جنوب روسیه، به گستره میان رودهای ولگا-دُن-دنیپر و دانیوپ (شمال دریاهای کسپین و سیاه) یعنی «ایریانام و یجه» رهسپار شدند.

- سرانجام شاخه یی از این ایرو هندو اروپایی ها (آریایی ها) در حدود هفت هزار سال پیش، از جنوب اروپا به سوی آسیای میانه و دامنه های شمالی قفقاز کوچیدند.

- و در فرجام هم از دو مسیر قفقاز و آسیای میانه، به سوی پشته ایران و نیمقاره هند سرازیر شدند. (حدود 3750 سال پیش).

- این گونه، خاستگاه توده های خردورز نیمه سپیدپوست (نیاکان ایروهندو آریاییان) حوضه رود نیل در قاره افریقا در اتویی بوده است.

- نخستین سرزمین بودوباش ایشان در اروآسیا، میانرودان دجله و فرات و شمال خلیج پارس بوده است.

- دومین سرزمین شان (هوم لند) کردستان و آذربایجان کنونی ایران بوده است.

- سومین سرزمین شان آسیای میانه بوده است.

- چهارمین سرزمین شان، جنوب سیبری بوده است.

- پنجمین سرزمین شان، گستره آسیای میانه بوده است.

- ششمین سرزمین شان گستره میان رودهای ولگا-دُن-دنیپر و دانیوپ یعنی شمال دریاهای کسپین و سیاه بوده است که به نام ایریانام و یجه یاد می شده است. درست در همین جا بوده که آن ها به گونه نهایی سپیدپوست شدند.

- **هفتمین سرزمین توده هایی که خود را آریایی می خوانده اند، باز هم**

**آسیای میانه «هوانیرات» (Hvanirat) («کشور ارابه سوارن مهربان»)** بوده است

که در میان رودخانه های «راهه» یا «رِهه» و «وهوی-داتیا» واقع بود (که از کوه های افسانه

بی (یا شاید هم واقعی؟) «هرا» («هره» یا «هارا») سرچشمه می گرفتند و به دریای میانی واروکاش (Vorukash) می ریختند) و نیز دامنه های شمالی قفقاز .  
- و سرانجام آخرین سرزمین آریایی ها- فلات ایران و نیمقاره هند و نیز جنوب سیبری و مغولستان و ترکستان چینی بوده است.

**یادداشت:** باید متوجه یک نکته باریک باشیم که در پهلوی آریایی های ایرانی، تورانی و هندی، گروه های دیگری از مردمان سپید پوست از گستره واحد ایروهندواروپایی به آسیای مرکزی آمده بودند که هر چند، بسیار با آریایی ها (به ویژه تورانی ها) نزدیک و خویشاوند بودند و با آن ها زبان همانندی داشتند، تفاوت هایی هم با آنان داشتند و از شاخه دیگر سپیدپوستان خویشاوند آریایی ها شمرده می شوند. در این حال، زیستگاه این توده ها از جمله دینلین ها (دینلینگ ها) و...- گستره پهناوری میان ختن و گانسو و آنسوی رودهای ایرتیش (در شرق قزاقستان) و اُبی تا گستره باختری مغولستان و سرزمین های سیبری جنوبی از آلتای- سایان تا کرانه های دریاچه بایکال (گستره بودو باش نیاکان تورک ها) و شمال چین را در بر می گرفته است، که بی نام است و بیشتر زیر نام آسیای مرکزی یاد شده است. چون بیشتر مردم، «آسیای مرکزی» و «آسیای میانه» را یکی می پندارند، از این رو، آن را در این اثر به گونه مفروض به نام «خاوران» یاد کرده ام.

به گونه سنتی، گستره میان آلتای و سایان خاستگاه و زیستگاه تورک ها شمرده می شود. اما در واقع، زیستگاه اصلی آن ها حوضه رود ارخون و گستره پیرامون بایکال بوده است و آلتای- سایان زیستگاه متاخر شان است. گستره میان کوه های آلتای و سایان و رود ینی سی تا دریاچه بایکال ( از ایرتیش- اُبی تا اورخون-بایکال، در عهد باستان، زیستگاه توده های سپیدپوست بود.

## بخش دوم

### برگرفته‌هایی از ویکی‌پدیا

(از افسانه‌ها و کژاندیشی‌ها و زادشخایی‌ها

پیرامون افسانه آریا و آریایی و تا واقعیت‌های ایر، اثیریانا و ایران)

## آریا

... در این جا نخست ترجمه آن چه را که در ویکی پدیا در باره آریا و آریایی به زبان روسی آمده است، خدمت پیشکش می نمایم. سپس، آن چه را که به زبان پارسی دری در زمینه آمده است، می آوریم:

### ایتمولوژی (ریشه شناسی) آریا:

ریشه نام تباری (اتنومیم) (ethnonim) آریا (\*a/āria-) را در سیمای هند و اروپایی آن-اریو (-Ar-i-o) که به گمان زیاد، همچنین در زبان ایرلندی باستان «اشرافی، نجیب، سرشناس» (aire) «آزاده»، و در زبان های اسکندناوی قدیم arjōstēr- («نجیب ترین»، «بزرگمردترین») معنا می دهد، می کشانند. کلمه arjōstēr-، البته، هیچگاهی به عنوان نام تباری (اتنومیم) به کار نرفته است. مگر در عین زمان، در زبان های مردمان هندو ایرانی (اریایی) افزون بر داشتن معنای «نجیب»، دارای بار یا مفهوم (connotation) آشکارا تباری بوده است که در برابر اریایی ها (ازخودگی ها یا خودی ها) که از سوی بیگانگان احاطه شده اند، به کار می رفته است. در هندی باستان-ان آریا anārya در اوستا-ان ایریا anairyā (غیر ایریایی) یا (اجنبی) (barbarian).

نسخه های گوناگونی برای منشای کلمه \*AR-Ī-O-ارائه گردیده است- از نسخه های جا افتاده در محافل اکادمیک سده نهم گرفته تا برخی از مشتقات فعل «کوچیدن» (یعنی کوچرو، کوچی، خانه به دوش، چادر نشین)، و یا فعل «شخم زدن» (یعنی «کشاورز»، زمیندار، دهقان).



در سال 1938 پاول تیمه (Thieme)، دیدگاه‌هایی را ارائه داد که از سوی آی. بنوینست به پیمان‌گسترده مورد بازاندیشی انتقادی قرار گرفت. او، ایتمولوژی \*ar-i-o- را چونان «مهماندار یا مهمان‌نواز، مهمان‌پرست» و \*ari هند قدیم را - دوست و arí را - چونان دشمن، بیگانه (خارجی) به کار برد. [1] این فرضیه با \*aria ← (-aryá-) به معنای «آقا» (بادار)، «صاحب خانه» (میزبان) پشتیبانی می‌شود که مستقیماً با نسخه ایرانی این اتونیم با تلفظ حرف «ا» به شکل کوتاه a-مطابقت می‌کند. در این حال، نسخه هند باستانی این کلمه با تلفظ حرف «ا» کشیده (árya) -ā- را می‌توان چونان vridhhi form کلمه aryá- یعنی «عضو اتحادیه خانه داران»-aryá- تعبیر کرد که در آن، «مهمان نوازی متقابل» تبارز می‌کند. با این کلمه، چنین مفهوم مهم ربانی و پرستیدنی چون ariaman (aryaman) هندی باستان و airyaman اوستایی) پیوند دارد که به سادگی «اریایی بودن»، دوستی خدا، مهمان نوازی و عروسی معنا می‌دهد.

کلمه هندی باستان Arí (و نیز «دشمن» درست مانند «بیگانه»)، به گمان غالب، همانندی‌هایی در کلمه ara- زبان هیتی («رفیق»، «دوست») و با ari ارمنی (ارامی؟) (مردانگی) دارد. برای این کلمه، داکتر سمیرینی، منبع خاور میانه‌یی (مقایسه شود با: arj' اوگاری به معنای «خویشاوند») و «رفیق») را در نظر گرفته است. [2]

در این میان، ایلچ- سویتیچ (Illich Svitych)، با تکیه بر روی آن که خود مورفولوژی کلمه با ساختار هند و اروپایی سازگاری ندارد (a- آغازین، به جای حنجره (laryngeal) منتظره \*He-، و حضور دو صوت sonants متوالی)، great-i.e آریو \*ar-i-o- را یگراست از زبان‌های سامی (با مقایسه با کلمه دیرین یهودی hōrim «سرشناس»)، «آزاده» («آزاد زاده») و ... های دیگر استنباط کرد. ریشه h-r-r به معنای «آزاد ساختن» است. [3]

کاربرد واژه اریا در عهد باستان:

در دوران باستان اصطلاح \*a/āria- (اریی / اریا) روی هم رفته یک اتونیم «فراقبیله‌یی» بوده است که در میان توده‌های هند و ایرانی معرفی‌کننده جمعی از قبایل که میان خود با هم احساس خویشاوندی و پیوند تباری مستقیمی می‌کرده‌اند، بوده است.

این واژه همچنین به پیمانۀ گسترده در معنای زبانی (لینگویستیک - علم فقه الغه) به کار می رفته است. زبان آریایی - زبان مادری هندی ها و ایرانی ها بوده است. در این میان، شواهد تاریخی وجود این اتنونیم یا نام تباری به زمان پس از فروپاشی یگانگی هند و ایرانی که با گذشت سده ها، تنها پیچیده تر می گردیده است؛ پیوند دارد. بنا بر این، برای اتنونیم هندی - ایرانی، از یک سو، خروج توده های پیرامونی همین گونه دارای خاستگاه آریایی، از گستره اتنونیم آریا که اذعان به پیوندهای خویشاوندی با ایشان در این جوامع دیگر آغاز به رنگ باختن نموده بود، و از سوی دیگر - فراموشی تدریجی این اتنونیم و راندن آن از سوی خودشناختی ها و هویت های بیشتر بومی؛ مختص می باشد. [4]

## در هند:

### در ویداه:

در ادبیات ویدایی کاربرد ārya - به عنوان اتنونیم مشترک قبایل آریایی پیرو آیین ودایی و که اتنونیم آن، anārya (ملحد، بی دین، کافر، بیخدا، مرتد)، dasyu-, dāsa دشمنان - بومی (Aborigines)، داسا - mleccha (اجنبی، بیگانه) است، کاربرد دارد.

آریا، به معنای «نجیب» («پاکسروشت»، «نیکنهاد») سه طائفه یا «وارنا» ی دو باره زاده شده و بار دیگر به دنیا آمده (برهمن ها، کشتی ها Kshatriyas، و وایشی ها Vaishyas)، را که در برابر سودراها (Sudras) به عنوان طائفه ها یا «وارنا» های غیر آریایی تبار، قرار داده می شدند، متحد می گردانید. آریا، به مفهوم «توده»، (خلق، مردم)، بیشتر به وایشی ها (یعنی آدم های عادی) در تقابل با برهمنی ها و کشتی ها اطلاق می گردید.

در ریگویدا اتنونیم آریا، 36 بار، در 34 سرود آمده است. جهان آریایی در ریگویدا (ریگودا) در گام نخست، هفتروود (Sapta Sindhavah) یعنی رودخانه های پنجاب را در بر می گیرد و پنج قبیله بزرگ: آنو (Anu)، دروهویو (Druhyu)، یادو (Yadu)، تورواسا Turvaśa و پورو (Pūru) را پوشش می دهد.

در اعصار ویداهای پسان تر، مرکز هندوآریایی ها به خاور - به هاریانای کنونی منتقل می گردد - جایی که در آن قبیله بهاراته (Bhārata) برجسته می گردد. [5] معنای کلمه

-ārya، هرچه بیشتر با فرقه مذهبی ویدایی پیوند می خورد، و مفهوم [6] vratya («مرتد») ها یا گمراهان- گروهی دارای خاستگاه آریایی که از همه احکام و دستورهای وداها پیروی نمی کنند، پدید می آید.

### در عهد سمریتی:

در آثار متاخر سانسکریت، مفهوم آریاورته (Āryāvarta-) کشور آریایی ها، سرزمین آریایی ها - قلب تمدن برهمنی، پدید می آید. بر پایه تعریف مانو، آریاورته از هیمالیا تا کوه ویندهیا (Vindhya) و از دریای شرق تا دریای غرب پهن است، [7] که یعنی در برگیرنده شمال هند از وادی سند تا بنگال و به خصوص سرزمین های میان رودهای گنگا و جمنا است.

هرگاه، در عهد ریگویدا مرز باختری جهان آریایی نامشخص است و شاید برخی از قبایل آریایی برشمرده شده در این یادمان (ریگویدا) به گمان غالب پیوندهای خویشاوندی نزدیکی با باشندگان ایران (ایرانیان) دارند، حالا دیگر به عنوان هم میهنان آن ها شمرده نمی شوند و آریایی خوانده نمی شوند.

کاربرد واژه -ārya در درازای دوره حماسی به مفهوم تباری آن (هندی نجیب دو برتلد شده) ادامه می یابد. اگر چه مفهوم آن هر چه بیشتر به سوی جنبه های اخلاقی- مذهبی می لغزد، از رامایانا و مهاباراتا گرفته، لقب آریا در گام نخست به معنای «پارسا» یا پرهیزگار، «شایسته» یا سزاوار بوده، به افراد گوناگون، بسته به رفتار و شیوه زندگی شان اطلاق می گردد.

### در بودیسم:

در ادبیات بودایی، واژه (ārya) (Ariya) به معنای «نجیب»، پاکسرت، نیکوسرشت یا «مقدس» حتا بیشتر از ادبیات هندویی به کار برده می شود. در تعالیم یا آموزش های آیین بودایی بیشتر از ariyassa dhammavinayo (معبد، نیایشگاه دارما و وینایا Vinaya) نام برده می شود - چهار حقیقت پاکیزه یا نجیب (مقدس) (cattāri ariyasaccāni) «چهار [8] حقیقت آریایی»، مسیر روده های هشتگانه (ariyamagga) («راه آریایی»، خود

بودایی ها - ariyapuggala - «مردم آریایی»، و دشمنان آنان - anārya یعنی غیر آریایی ها.

در برخی از متون گفته می شود که آریا دارما (ārya dharma آموزه های بودا) برای همگان موعظه شده بود: برای آریاییان، داسی ها، دیوها (Devas Dasyus)، Gandharvas و اسوراها...

### در جهان ایرانی:

### در عهد ایران باستان:

### بند اصلی: جغرافیای اوستا:

در اوستا، نام ایریا (airya-) به پیمانۀ گسترده چونان خویشتن شناسی یا خودشناسی یا هویت تباری آفرینندگان این اثر (یادمان)، یاد شده است. ایریانم (airyanam)، (به معنای - از ایریایی ها، منسوب به ایریایی ها)، (در باره پیکان اثریهشی Erehshe؟)، ایریا دیارگ هاوا (daiṇ'hāwō)، airyā به معنای «کشورهای ایریایی ها»، [9] airyābyō ایریایی ها، پādaēbyō به معنای «از سرزمین های ایریایی»، airyō.šayanəm (به معنای خانه ایریایی ها، زندگی ایریایی ها، بود و باش ایریایی ها)، و...

... و همچنین نام پرآوازه و افسانۀ یی ایریانم و یجو یا ایریانم و یجه airyanəm vaējō (اثران و یج) (مقایسه شود همچنین با نام کوه airyō.xšuθa «خشنودی آریایی»). هر چند، چندان روشن نیست که درست چه حلقات و محافلی از مردمان (باشندگان) را در دایره آریایی ها شامل می ساخته اند. مهر یشت، 13-14 در کاشانه، آشیانه یا میهن آریویی ها Airoshayanu، شش کشور را شامل می گرداند: Ishkatu و Pourutu در کوه های هندوکش، مور (مرو) و اریوا (هریوا) aroyu - کنون هرات، Gava Sugden (شاید خطه سغد، سغدیانان) و Hvairizem (خوارزم). ویدیوات 1 شانزده «بهترین و برگزیده ترین کشور»ها را بر می شمارد که نخستین آن - ایریانا و یجه است. در این حال، اوستا این کشورها را مستقیماً آریایی نمی خواند. برخی از مناطق هند غربی نیز در این فهرست شامل اند.

از سوی دیگر، در اوستا پنج توده یا مردم برشمرده می شوند: ایریایی ها (airya-)، نامی که سازندگان اوستا، خود را به آن می نامیده اند [یعنی خود را ایریایی می خوانده اند]-گک. و توریایا، یا توریایی ها [10] (tūirya-) که در برابر ایریایی ها به کار برده می شود، سایریمایا (sairima-)، ساینی ها (sāini-)، و داهو ها (dānha-). در این حال، هر چهار توده یاد شده [به شمول توریایی ها یا تورانی ها-گک.] نیز توده های ایرانی زبان (یعنی آریایی) شمرده می شوند. از همین افاده اوستایی، در آینده، رویارویی ایران (یعنی سرزمین آریایی ها)، و توران بر می خیزد.

در سنگنبشته ها (کتیبه ها) ی باستانی پارسی، اتنونیم (نام تباری) ariya- در سه قرینه (کانتکست) به کار برده می شود:

- آریایی - نام زبان نوشته های داریوش یکم در بیستون (پارسی باستان)،
- اری (ariya)، تیره آریایی (ariya-čiça-) - خاستگاه تباری داریوش (در نقش رستم)
- اهورا مزدا - ایزد آریایی ها - در نسخه ایلامی کتیبه بیستون.

برای یونانیان باستان نیز نام عمومی توده های ایرانی روشن بود: (ἄριοι) - در باره مادها [11]، تیره آریایی (ἄρειον) - در باره ماگ ها (جادوگران) و رعایای آن ها. [12]

از منابع یونانی همچنین صفت های آریانا \*aryāna- (ایریانای اوستایی airyana-) و آریایی: Ἀρειανοί - توده یی که زرتشت از آن برخاسته است. [13] - آریانا (ἡ Ἀρειανή) [14] (کشور آریایی ها - ایران) روشن است. برای مثال؛ استرابون می نویسد: «نام آریانا در برگیرنده بخشی از پارس و ماد و نیز باکتری ها (بلخیان) و سغدیان در شمال می گردد، چون آن ها تقریباً به یک زبان با اندکی تفاوت سخن می گویند. [15]

### در عهد ایران میانه:

کنیشکا - شاه کوشانی، در کتیبه رباطک که به زبان باکتریایی نوشته شده است، خود، زبان کتیبه را آریایی (αριαο) می خواند. [16]

تصویرات در باره آریایی ها چونان یک جامعه تباری در دوره پارتی (دودمان اشکانی) نیز موجود بود که در نسخه های اشکانی کتیبه های ساسانیان، دیده می شود که در آن شهریار، شاهنشاه آریایی (šāhān šāh aryān) خوانده می شود (mlkyn mlk' 'ry'n). هر چند اطلاعاتی که خود اشکانی ها یا ارشاکیدها (Arshacides)، خود را چنین خوانده باشند، در دست نیست.

### در زبان پارسی میانه:

اتونیم آریایی ها با epiteza - \*airya- > ēr ('yr\* - aryā-) «ایر» تکامل می یابد. جمع آن ērān ('yr'n) (ایران) یعنی سرزمین نجبا. در این میان، به معانی (connotations) تباری، معانی دینی افزود شده، ēr در واقع، همتاواژه کلمه weh dēn «پیرو خدای (ایمان)»، «زرتشتی»، در برابر کلمه anēr (غیر آریایی)، «غیر زرتشتی» می گردد. ساسانیان اولیه، خود را ēr māzdēsna ('yr m'zdysn) (آریایی، پیرو مزدا) می خواندند. [17] در این حال، ساسانیان مفهوم سیاسی اتونیم (نام تباری) را پیش کشیده، برای نخستین بار ایده «امپراتوری ایران» را پیش کشیدند: Aryānšahr ('ry'nḥštr)، پارتی یا اشکانی، ērānšahr ('yl'nštr) پارسی میانه، و \*aryānām xšaθra- پارسی باستان (پادشاهی ایرانیان)، با خواندن خود به نام پادشاه ایران و انیران (پادشاه آریایی ها و غیر آریایی ها - مفهوم پارسی میانه

šāhān-šāh Ērān ud Anērān (mlk'n mlk') 'yr'n w 'nyr'n

و مفهوم یونان باستانی βασιλεύς βασιλέων ἀριανων.

اصطلاح Eran (مجموع آریایی ها، سرزمین ها آریایی) به گونه گسترده در عناوین و القاب نو مقامات، در توپونیم ها (نامجاها)، و در موعظه های مذهبی و سیاسی به کار برده می شود. [18] در این دوره، در انتهای دیگر جهان ایرانی زبان، در دشت ها (استپ ها) ی جنوب و شمال روسیه، مردمان دیگر ایرانی زبان- الن ها (\* alān < Ancient Iran. \*aryāna-) خود را آریایی می خواندند. درست همان گونه که ایرانیان ساسانی توده های غیر زرتشتی ایرانی از جمله الن ها را آریایی نمی شمردند، خود الن ها هم نام تباری باستانی آریایی را تنها مختص خود می دانستند.

## رفلکس های مدرن:

کنون دیگر هیچ یک از توده های معاصر ایران و هند، خود را آریایی نمی نامند و در تراز فرهنگ سنتی در کل، بر خاستگاه آریایی و خویشاوندی با همه اقوام آریایی بر شالوده میراث مشترک آریایی اذعان ندارند. مشتقات ثانوی بر جا مانده از این ریشه به عنوان نام های تباری، بس انگشت شمار اند و بسیاری از مردمان هند و ایرانی خود را با نام های بومی با قبیلہ یی خود می خوانند.

## در هند:

در هند، کاربرد کتابی («تعالیم»، آموزه ها)ی سانسکریتی کلمه ārya- به مفهوم مذهبی «پارسا»، «بازدارنده دارما» حفظ گردیده است و گاهی هم از این کلمه زیر تاثیر نفوذ غرب به مفهوم ملیگرایانه آن بهره برداری می شود. برای مثال در سال 1875، جامعه Samaj ārya- تاسیس شده بود.

کاربری سرزنده اتونیم دیرین «آریا» از نیشخند قضا، در جنوب هند- جایی که باشندگان دراویدی زبان (یعنی غیر آریایی زبان) بود و باش دارند، حفظ گردیده است- در ayya، کلمه آریا چونان کلمه ارجمندی و احترام نسبت به دیگران به کار برده می شود.

## در جهان ایرانی:

مفهوم ساسانی ایرانشهر (ērānšahr) «پادشاهی آریاییان» [سرزمین ایرانیان، کشور ایرانیان- گ.]. در نام مدرن کشور ایران (به زبان پارسی: [Pīrən]) و به زبان تاجیکی. اثران ادامه یافته است. نام ایران برای کشور به گونه رسمی تنها در 1935 پذیرفته شد. [19] پیش از آن، این نام به عنوان نام غیر رسمی گستره پهناور تباری- فرهنگی («ایران بزرگ»)، به کار برده می شد که در گام نخست در حماسه ملی ایران، شاهنامه فردوسی (سده دهم ترسایی) به پیمانہ گسترده بازتاب یافته بود- جایی که به شرح رویاروی های ایران شهرنشین و توران کوچرو و بادیه نشین، چونان ادامه ایریا airya- و توریای tūirya- اوستایی پرداخته می شود.

از نام ایران، شناسه (نام هویتی یا خودپردازی (خودشناسی)) باشندگان کنونی کشور ایران: ایرانی [ʔi'roni]، گرفته شده است. آن چه مربوط به آریا [ʔarjə] (آریایی) می‌گردد، این کلمه یک کلمه کتابی است، که درست چندی پیش زاده شد.

رفلکس النی (یعنی آریایی) هویتی به شکل النی اوستی‌ها (اوست‌ها) تنها در قصه‌ها و حکایات حفظ گردیده است. رفلکس گاهی متوقعه \*arya- چونان شناسه یا نام هویتی ایرونی‌ها- اوستین‌ها (ایرها، ایرانی‌ها) [20]، به گونه‌ی که آباغیف (خاورشناس نامدار قزاق) می‌پندارد، دارای خاستگاه سازه‌ی یا لایه‌ی (Substrate) است و به هیچ‌رو، پیوندی با آریایی‌ها ندارد. [21]

### خاستگاه:



فرهنگ‌های باستان‌شناسی مرتبط با مهاجرت مردمان هند و ایرانی

در شکل، گستره فرهنگ اندرونفو به رنگ سرخ، فرهنگ مسکون باکتریایی- مرغیانی - به رنگ نارنجی BAMC، یازی yaz - به رنگ پسته‌ی مایل به سبز، گندهاری (سوات) - به رنگ تمشکی، فرهنگ گورستانی H- به رنگ بنفش، فرهنگ اخری سفال‌گلی (Copper Hoard - ذخیره مسی) - به رنگ آبی تیره یا یاسمنی، فرهنگ سفال خاکستری - به رنگ فیروزه‌ی تیره برجسته نشان داده شده است.



مطالعه زبان های آریایی باستان و فرهنگ کهن (اوستایی و ودایی) گواه بر آن اند که آریایی های باستانی در آغاز توده واحدی بوده اند. در این حال، قدمت جدایی دو شاخه اصلی آریایی (هندی آریایی و ایرانی) به آغاز هزاره دوم پیش از میلاد می رسد. این گونه، موجودیت پارا آریایی ها praari (به روسی - پیشینان آریایی ها) (چونان نیاکان همه توده های هند و آریایی و ایرانی، از یک سو، و یکی از شاخه های جدا شده از جوامع هند و اروپایی - از سوی دیگر)، را می توان در چارچوب های زمانی هزاره های دوم و سوم پیش از میلاد تعیین کرد.

تعیین میهن نیاکان آریایی ها، که زیر عنوان آن معمولاً گستره فروپاشی جوامع آریایی را به شاخه های نخستین درک می کنند، پیونددهی اطلاعات اولیه در باره آریایی های تاریخی با داده های زبان شناسی و باستان شناسی را در نظر می گیرد. [22] نبود شواهد مستقیم دال بر موجودیت پیشینان آریایی ها یا آریایی های اولیه (پارا آریایی ها praari) در برخی از مناطق و یکدست نبودن شواهد غیر مستقیم در زمینه، پژوهشگران را ناگزیر می گرداند نظریه های متناقض مهاجرت آریایی های ماقبل تاریخ و منشای تباری آن ها ارائه دهند.

چشم انداز کلی پدیدارشدن آریایی ها در افق تاریخی:

در میتانی (نزدیک به 1600 سال پیش از میلاد)، در گندهارا - پنجاب (حدود 1700-1500 سال پیش از میلاد)، [در سرزمین های -گگ]. مادها و پارسیان باستان (900 سال پیش از میلاد)، سکاها و کیمیری ها (Cimmerians) (600 پیش از میلاد)، نشان می دهد که گستره آسیای میانه چونان مبدای مهاجرت های آریایی ها بوده است. [23]

با آریایی های اولیه و مهاجرت های ایشان، معمولاً فرهنگ اندرونفو، مجتمع باستان شناسی باکتریایی (بلخی) - مرغیانه یی و فرهنگ یازی (Yazs) را ربط می دهند. فرهنگ گسترده اندرونفو به سنت های روی هم رفته دامداری، با پرورش اسب و ارابه رانی آریایی ها پیوند داده می شود. با این هم، ردیابی نفوذ فرهنگ استپ، مؤثر بر فرهنگ مسکون جنوب آسیای میانه (فرهنگ مسکون باکتریایی - مرغیانی (مخفف آن به زبان روسی) (BMAK)، در هند

و ایران غربی، در مواعید منطبق با مهاجرت آریایی ها به این مناطق، دسترس نیست. در این جا، برعکس، تاثیر فرهنگ مسکون باکتریایی - مرغیانه یی، به مشاهده می رسد.

برای گشودن گره این تناقض، [کارگیری-گک.] از مدل کلتور کوگل (Kulturkugel) (به آلمانی «گلوله فرهنگی») پیشنهاد می گردد. چنین پنداشته می شود که رخنه قبایل پروتوآریایی از شمال، از گستره فرهنگ اندرونفو به گستره فرهنگی مسکون باکتریایی - مرغیانه یی - جایی که باشندگان بومی مغلوب از سوی آریایی ها مورد همگون سازی (اسیمیلسیون) قرار گرفته بودند، در آینده آغاز به گستره یابی و پیشروی به سوی جنوب خاوری به هند و جنوب باختری - به میتانی (هند و آریایی و آریایی های میتانی) نموده باشد. دومین موج گستره جویی با گسترش ایرانیان به ایران باختری و کرانه های شمالی دریای سیاه و دیگر جاها مربوط می گردد.[24]

زبان های ایرانی حفظ شده در گستره جنوب آسیای میانه، نبود سازه یا سوبسترات ویژه متفاوت از زبان های ایرانی باختری و زبان های هندی و آریایی را به نمایش می گذارند. سوبسترات عمومی شاخ و برگ یافته در همه زبان های هندو ایرانی، به گمان غالب درست با فرهنگ پیش از آریایی مسکون باکتریایی - مرغیانه یی مرتبط می گردد. گذشته از آن، انتقال برخی از نام های جغرافیایی منطقه آسیای میانه جنوبی به هند به مشاهده می رسد (نگاه شود به: Harōiuaا اوستایی، Saráyu - پارسی باستان، Haraxvaitī - اوستایی، Harauvati - پارسی باستان، «اراخوزیا» و Sárasvatī - هند باستان و...).

## زبان های آریایی:

زبان های دیرین ترین سروده های samhitas ریگودا و قدیمی ترین بخش های اوستا - گات ها - کهنترین نمایندگان ثبت شده شاخه های به ترتیب هند و آریایی و شاخه ایرانی (نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد) - قرابت شایان توجه نه تنها در تراز فونولوژی (آواشناسی، علم دگرگونی صدا در زبان)، مورفولوژی (ریخت شناسی) و لکسیکون یا vocabulary (واژگان)، بل نیز در تراز فراپردازی (phraseology) پایدار شعری را نشان می دهند.

برای مثال، مقایسه شود: (uttānāhastanāmasā PB 6.16.46) ویدی و (nomaṅhāustānazasta (Y. 28.1) اوستا «با دست دراز در هنگام نیایش» و یا

(zərədāčā manañhāčā (Y. 31.12 ویدی و (hrdā' mānasā (PB1.61.2 اوستا «قلب و خرد».

این نزدیکی، گواه بر موجودیت «پارا» زبان یا زبان مادری (mother tongue) یگانه و سنت های شعری مشترک برای نیاکان آریایی ها است. در این حال، زمان تقسیم این زبان به دو شاخه هندی و ایرانی را می توان اوایل هزاره دوم پیش از میلاد (1800-2000 سال پیش از میلاد) تعیین نمود. [25]

زبان های دَرَدی، (با توجه به این که در این زبان ها کدام اثری از اعصار باستان بر جا نمانده است)، در گذشته، به گونه سنتی چونان یک زیر شاخه زبان های هندوآریایی بررسی می گردید. اما پژوهش های اخیر نشان می دهند که نیاکان دَرَدی ها در عهد تقسیم زبان های «پارا هند و آریایی» و «پارا ایرانی» از این دو زبان جدا شده بودند. دَرَدی از روی برخی از پارامترها، موقعیت میانی بین گروه زبان های هند و آریایی و ایرانی را داراست. از این رو، زبان های دَرَدی را بایسته است به عنوان یک شاخه جداگانه از زبان های هند و ایرانی در نظر گرفت. [26]

از دیدگاه گاهشناسی (کرونولوژی) نسبی، مستقل شدن جد زبان های نورستانی را باید به عهدهای دیرین تر نسبت به فروپاشی خود زبان های هند و ایرانی (هند و آریایی، ایرانی و دَرَدی نسبت داد. بنا بر این، جدا شدن زبان های کهن نورستانی را می شود چونان دیرین ترین رشته یا پیوند پدر و فرزندی (filiation) زبان پارا آریایی شمرد. [27]

## فرهنگ و آیین:

فرهنگ مادی و معنوی آریایی های قدیم (هندی ها و ایرانی ها) بر پایه گواهی های دیرین ترین یادمان ها یا آثار ادبی هند و آریایی ها - ویدها و ایرانیان - اوستا، و همچنین به گواهی های تاریخی در باره مردمان ایرانی و هندی باستان، داده های باستان شناسی، داده های

سروده های حماسی پسانی مانند (مهابهاراتا، رامایانا، شاهنامه) و مطالعات تبارنگارانه (اتنوگرافیک) مدرن مردمان باستانی ایرانی و هندی، بازپردازی و احیاء گردیده است.

### فرهنگ مادی:

نیاکان آریایی های تاریخی، مردم نیمه چادرنشین و نیمه کوچرو بوده اند که در اقتصاد شان نقش برجسته یی را دامداری و رمه داری می گرفت و کشاورزی برای شان بیشتر بار فرعی داشت. جانور اصلی خانگی شان- گاو بود (به هندی قدیم go- و در اوستا gao-)- شالوده رفاه مادی، منبع فرآورده های غذایی و سرچشمه نیرو. همچنین پرورش گوسفندان (در هندی قدیم paśu-، در اوستا pasu-، و بزها (در هندی قدیم aja- و در اوستا aza-)) و نیز خران (به هندی قدیم khara- و در اوستا [28](-xara) و همچنین اشتران (به هندی قدیم uštra- و در اوستا uštra-) در میان شان رواج داشت.

سگ ها (در هندی قدیم śvan-، در اوستا span-) - پاسبانان و نگهداران خانه و کاشانه و نگهداران رمه ها بودند. آریایی ها زمین ها را با بیل و گاو آهن ها شخم می زدند و جو (در اوستا yava-) می کاریدند. همین گونه نوشیدنی هایی از hop با شیر می ساختند (در هندی قدیم sura-، در اوستا hura-).

شالوده توان رزمی آریایی ها، اسب بود (در هندی قدیم Aśva، در اوستا aspa-)، که به ارابه سبک و تندرو بسته می شد (در هندی قدیم ratha- و در اوستا raθa-). جنگ افزار اصلی شان هم تیر (در هندی قدیم iṣu- و در اوستا iṣu-)، و گرز (در هندی قدیم vajra- و در اوستا wazra-) بود.

آریایی ها با آبیاری بدوی (در هندی قدیم yavyā- و در پارسی قدیم yauviyā- جویه)، کندن چاه ها (در هندی قدیم cāt-vāla-، و در اوستا (-cāt) [29])، ساختن خشت یا آجر (در هندی قدیم iṣṭakā- و در اوستا iṣṭiia-)، ذوب و استحصال مس و ساختن مصنوعات مسی (در هندی قدیم ayas- در اوستا ayaṅh-) و طلا (در هندی قدیم hiranya- و در پارسی قدیم daraniya- [پسان ها زرانیه یا زر-گک.]) آشنا بودند. عرصه های دیگر پویایی آن ها بافندگی، نجاری و پزشکی بود.

## ساختار اجتماعی:

شالوده جامعه آریایی را خانواده پدرسالار می ساخت که در یک ساختمان جداگانه می زیستند. (در هندی قدیم [30]. (-dam) سران این خانواده ها-پدران، بازیگران اجتماعی (در هندی قدیم pati-در اوستا paiti-) بودند که زیر اقتدار آن ها، مردم (اعضای خانواده، بردگان- اسیران، زندانیان، و دیگر افراد وابسته) متحد می شدند و چارپایان (در هندی قدیم paśuvīra- و در اوستا pasu.wīra-) که شمار آن ها نشاندهنده ثروت خانواده ها بود. خانواده ها به خاندان ها و تیره ها متحد می گردیدند (در هندی قدیم viś و در اوستا wīs-، که به کارهای گروهی روستایی می پرداختند (در هندی قدیم vṛjana- در اوستا wəṛəzana-). گروه های جوامع، قبایل را تشکیل می دادند که اغلب با هم در اتحادیه های های شکننده و متخاصم می پیوستند.

ساختار سه طبقه جامعه، تثبیت شده در جوامع کهن ایرانی و هندی باستان، شاید تنها در حال شکلگیری بود و عناوین اصلی برای طبقات در شاخه های مختلف آریایی ها متفاوت می باشد. در راس جامعه کاهنان قرار داشتند (در هندی قدیم ātharvan- و usij-، hotar- و در اوستا āθrauuan-، zaotar-، usij-، که از این میان به ویژه سخنوران (سخنسرایان- seers) (در هندی قدیم kavī- rṣi- و در اوستا kauuī-، əṛəši-) و نجبگان اشرافی، قدرتمندان (در هندی قدیم kṣatra- در اوستا xšaθra-)، متشکل از رزمندگان- ارابه سوار (در هندی قدیم ratheṣṭā- و در اوستا raθaēṣṭā-) متمایز بودند. طبقه سوم، مردم ساده یا عادی بودند که شامل شبانان (چوپان ها)، که در صورت نیاز، سپاهیان شبه نظامی (در هندی قدیم senā-، در اوستا haēnā-) را می ساختند. جنگ، پیوسته (هم با قبایل همسایه آریایی، و هم با مردمان غیر آریایی) رخ می داد که انگیزه آن، به چنگ آوردن شکار (بیشتر چارپایان) و زمین های نو برای بود و باش و چریدن چارپایان، چونان فرم اصلی پویایی های اجتماعی بود.

## فرهنگ معنوی:

## آیین پاره هند و ایرانی:

شالوده فرهنگ معنوی بی که در همه پویایی های آریایی نفوذ داشت، دین بود. آیین هند و ایرانی پیرامون رسم قربانی (در هندی قدیم *yajñá*، در اوستا *yasna*)، شکل می یافت که در روزهای جشن یا در دیگر روزهای مهم، از سوی کاهنان به سفارش و هزینه عوام قربانی دهنده انجام می گرفت. هدف از قربانی، حفظ نظم جهانی (در هندی قدیم *Ita*)، در اوستا *aša* و در پارسی قدیم (*Ita(a)*) بود که در چرخه های کیهانی و به طور کلی پویایی موفق جهان پدیدار می گردید که برای آریایی ها افزایش نعم مادی را به ارمغان می آورد.

در مراسم قربانی، کاهنان سرودهایی را برای خدایان می خواندند و برای آنان هدایایی برای افزایش قدرت شان می آوردند و آنان را به کمک ارتش های آریایی فرا می خواندند. جای بالایی در این حال، به آتش داده می شد (در هندی قدیم [31] *agni* و در اوستا *ayni*) که نقش میانجی را در رساندن هدایا از آدم ها به خدایان بازی می کرد.

در روند مراسم نیایش، نوشیدنی های توهم زا یا محرک (در هندی قدیم *soma*)، در اوستا *hoṃa*)، تهیه و پخش می شد که باورمندان را به شور و وجد می آورد. کاهنان سروده های مذهبی می خواندند (در هندی قدیم منتره *mantra*)، در اوستا *maṭra*) که بر جهان آفرینی خدایان تاثیر جادویی بر جا می گذاشتند و نیروی نهانی مقدس پنهان شده در همه چیز (در هندی قدیم برهمن *brahman*) و در اوستا *brazman*) را بر می انگیختند.

سخنسرایان سرایشگر، مسابقاتی در زمینه بداهه سرایی سرودهای مذهبی به راه می انداختند و صحنه آریایی می کردند. بیشتر، از استعارات (*metaphors*) مسابقات اسب دوانی یاری می جستند، که در آن ها، آریایی ها به مسابقات ارابه رانی (ارابه دوانی) می پرداختند- به سرگرمی دلپسند خود، که همچنین اهمیت مذهبی داشت. مراسم سرایش آهنگ های گوناگون نیایشی همراه با نوازش آلات موسیقی (به خصوص عود)، بود.

خدایان را دیوها می نامیدند (از هندی قدیم *deva*)، در اوستا *daēuua*) از ریشه هند و اروپایی *\*diu*- «درخشش، درخشیدن»، «درخشان». یکی دیگر از لقب های الهی *\*asura*-

(در هندی قدیم asura-، در اوستا اهورا ahura-) به معنای ایزد، کردار، آفریدگار، پروردگار، بود. در نظام های تاریخی دینی آریایی، مرزبندی (delimitation) خدایان مختلف در این دو گروه- دیوها و اهوراها مشاهده می شود- در این حال، یکی از این گروه ها به تدریج در حال اهریمنی شدن (demonized) می باشد.

خدایان اصلی آریاییان- خدای پیمان- میترا (در هندی قدیم Mitra-، در اوستا Miθra-، اندیرا (در هندی قدیم indra- و در اوستا indra-) شروا (مرتبط با رودرا، در هندی قدیم śarva و در اوستا sauruua-)، ناساتیا (در هندی قدیم Nāsatya-، در اوستا Nāṅhaiθya-) و... همچنین اسطوره یی در باره جد انسان، شناخته شده بود «دوقلوها، پسر ویواسوانت Vivacvant» (در هندی قدیم Yama-)، در اوستا Yima- یما یا جمشید).

مذاهب کنونی یی که از بستر ادیان آریایی پدید آمده اند، عبارت اند از: هندویسم، جینیسم، بودیسم، ادیان کافران و کالاش های هندوکش، و آیین زرتشتی.

کاربرد واژه های «آریا» / «آریایی ها» در اوایل سده نهم - اوایل سده بیستم: کلمه «آریا» در آثار پژوهشگران اروپایی در سده نهم (در پیوند با تثبیت یگانگی ژنتیک زبان های هند و اروپایی، شناسایی شماری از اسطوره های مشترک هند و اروپایی، و...)، به گونه لغزش آمیزی چونان شناسه یا هویت و خودشناسی همه هندواروپاییان باستان پذیرفته شده بود. شهرت خاصی را این واژه در زمان آلمان نازی، که اندیشه پردازان (ایدئولوگ ها) آن، اغلب آن را در یک مفهوم نژادی به کار می بردند [نژاد برتر آریین یا آریایی]- گ.، و حتا از نمادهای آریایی- صلیب شکسته را چونان نشان رسمی دولت پذیرفتند، پیدا نمود. ایدئولوگ های نازی بر آن بودند که «توده های شمال» (که آن ها را همچنین «توده های آلمانی (جرمنی) می خواندند)، نژاد ایده آل و پاکیزه - آریاییان راستین اند. [32] از اواخر سده بیستم موضوع «آریایی های باستانی» بیشتر در سبک تاریخچه اقوام در چهارچوب تحقیقات غیر علمی و نئوفاشیسم بررسی می گردد. [33]

## تیوری های نژادی:

نظریه نژاد آریایی از سوی آرتور دو گوینو -نویسنده فرانسوی مطرح گردید که سه نژاد عمده را بر مبنای رنگ پوست (سفید، زرد و سیاه) جدا نمود و در این حال، نژاد سفید را نژاد برتر خواند. او در درون نژاد سفید، بالاترین جایگاه را برای «آریایی ها» داد. علم مدرن، نظریه آریایی را به عنوان نظریه غیرعلمی رد می کند.

### پی نوشت ها:

[1]. Бенвенист Э. Словарь индоевропейских социальных терминов. М., 1995. С. 240—242.

[2]. O. Szemerényi. Structuralism and substratum - Indo-Europeans and Semites in the Ancient Near East (LINGUA. International Review of General Linguistics, v. 13: 1-29) 1977. P. 122.

\*Pary-نگاه شود به :

[3]. Иллич-Свитыч В. М. Древнейшие индоевропейско-семитские языковые контакты // Проблемы индоевропейского языкознания. Этюды по сравнительно-исторической грамматике индоевропейских языков. М., 1964. С. 7. (254 Кб, djvu.)

[4]. ماساگیت ها، دانشنامه بزرگ روسی، جلد 19، مسکو، 2011

[5]. دانشنامه بزرگ روسی، جلد 12، مسکو، 2008؛ فرهنگ اندرونفو، دانشنامه بزرگ روسی، جلد یکم، مسکو، 2005؛ بهارتاورشا// دانشنامه بزرگ روسی، جلد 4، مسکو، 2006

[6]. جالب است که در زبان روسی هم مفاهیمی دارای بار منفی از همین ریشه وراث هست؛ مانند *врать* - دروغ گفتن، *отвратительно* - منجر کننده، *отвращённый* - بیزار کننده، *извращённый* - منحرف.

[7]. مانو - سمریتی، 2:22

[8]. شایان توجه است که عدد چهار روسی - چیتیری *четыре*، به گونه شگفتی برانگیزی با *cattāri* مشابهت دارد. -گ.



[9]. شایان یادآوری است که به زبان پشتو کلمه یی داریم به نام آریوب- که اسم مکان است- منطقه یی در جنوب کابل. در کابل، سینمایی هم بود در دهمزنگ به نام آریوب که به نام صاحب آن- کسی از منطقه آریوب، یاد می شد. این سینما، در جنگ های ویرانگر سال های دهه نود سده بیستم ویران شد. -گ.

[10]. شایان یادآوری است که تورانی ها (باشندگان توران- سرزمین های آن سوی سیر دریا یا سیحون)، همه ایرانی تبار و ایرانی زبان بوده اند. نام های همه شان هم دارای خاستگاه ایرانی بوده است. تنها تفاوت ایرانیان از تورانیان شیوه زندگانی شان بوده است- ایرانیان شهرنشین و کشاورز بوده اند و تورانیان چادرنشین، کوچرو و دامدار. یعنی بیابانگرد.

[11] Геродот. История, 7.62

[12] Евдем Родосский.

[13] Диодор Сицилийский. 1.94.2

[14] Ариана // БРЭ. Т.2. М., 2005.

[15] Бактрия // БРЭ. Т.2. М., 2005. Бактра // БРЭ. Т.2. М., 2005.

N. Sims-Williams, «Further notes on the Bactrian inscription of Rabatak, with the Appendix on the name of Kujula Kadphises and VimTatku in Chinese». Proceedings of the Third European Conference of Iranian Studies (Cambridge, September 1995). Part 1: Old and Middle Iranian Studies, N. Sims-Williams, ed. Wiesbaden, pp 79-92

**یادداشت گزارنده:** این موضوع بسیار مهم و شایان توجه است:

1- در آن برهه، زبان سغدی ها، بلخیان یا باکتری ها، ماد ها و پارس ها یک زبان بوده و تفاوت اندکی داشته است. یعنی باشندگان پشته ایران به یک زبان سخن می گفته اند با لهجه های گوناگون.

2- باید متوجه بود که در آن برهه، در کشور کترپاند- بلخ و سغد و بامیان و کابلستان- کوشانیان و در هرات و قندهار و پارس و ماد- پارت ها یا اشکانیان فرمان می راندند. همچنین باید گفت که خاستگاه هر دو خاندان، بلخ بوده است.

3- با این هم، استرابون سراسر پشته ایران را بی توجه به آن که باشندگان آن در دو کشور یا دو واحد سیاسی جداگانه می زیسته اند، به نام عمومی آریانا خوانده است.

[16] География, 15.8

[17] Gherardo Gnoli. ĒR, ĒR MAZDĒSN

[18] G. Gnoli. IRANIAN IDENTITY ii. PRE-ISLAMIC PERIOD

[19]. روشن است نام سرزمین ما از آوان ورد سپیدپوستان ایریایی به این سرزمین، تا پایان پادشاهی دودمان های افسانه یی (اسطوره یی) پیشدادیان و کیانیان، به تایید اوستا «ایرانا ویجه» بوده است. سپس، در دوره مادها (میدی ها)، ماد شده است. در میانه های فرمانروایی دوره هخامنشیان، به پارس تغییر یافته و در دوره ساسانیان به ایرانشهر و سپس به ایران مبدل شده است. یونانیان در آغاز، بخش های میانی آن را و سپس تقریباً سراسر آن را «اریانا» خواندند. در دوره پارت ها یا اشکانیان، در بخش شمال خاوری و خاوری سرزمین ایران، دولتی به نام کیرپاند تشکیل گردیده بود که در آن دودمان کوشانی فرمان می راندند.

پس از افتادن ایران به دست عرب ها، نام ایران برای دو صد سال بیخی رخت بر بست. تنها با روی کار آمدن دولت های بومی در خراسان (ایران خاوری) مانند صفاریان و طاهریان، آهسته آهسته رستاخیز آن آغاز شد و در دوره سامانیان بر گستره دولت سامانی اطلاق گردید و دیگر بر گستره باختری آن اطلاق نمی گردید. در دوره غزنویان، این نام بار دیگر بر سرتاسر پشته اطلاق می گردید.

نام ایران در دوره ایل خانیان، به دلایل سیاسی بار دیگر کاربرد گسترده یی یافت و بر سرتاسر پشته اطلاق گردید. در دوره های بعدی نیز کاربرد داشت. برای مثال، در دوره های صفویان و نادر افشار. در بخش خاوری پشته ایران، این نام تا دوره امیر دوست محمد خان رایج بوده است.

[20]. اوستی ها، خود را ایرونی و نام کشور خود را ایرستان می خوانند.

- [21] В. Абаев, Историко-этимологический словарь осетинского языка, Т. 1, стр. 576
- [22] Арии // БРЭ. Т.2. М.,2005.
- [23] Оранский И. М. Иранские языки. М., 1963, стр 33-37
- [24] Michael Witzel, The Home of the Aryans
- [25] Mallory, J.P. (1989), In Search of the Indo-Europeans: Language, Archaeology, and Myth, London: Thames & Hudson
- [26] Коган, А. И. Дардские языки: Генетическая характеристика. М.: Восточная литература РАН, 2005.
- [27] Эдельман Д. И. Нуристанские языки / Дардские и нуристанские языки. Серия «Языки мира». М., стр. 99
- [28]. در زبان پشتو، همین اکنون هم خر را خره می گویند.-گ.
- [29]. جالب است که در زبان روسی همین اکنون دو واژه به نام های کتلاوینا  
 КОТЛОВИНА به معنای فرورفتگی، گودال حوض نما و КОТЛОВАН به معنای گود رفتگی  
 یا خندق وجود دارد.
- [30]. به زبان روسی همین اکنون هم ساختمان را دوم می گویند.
- [31]. در زبان روسی آتش را اگون (ОГОНЬ) می گویند.-گ.
- [32] Widney, Joseph P. Race Life of the Aryan Peoples New York: Funk & Wagnalls. 1907 In Two Volumes: Volume One--The Old World Volume Two--The New World ISBN B000859S6O
- [33] Станислав Дмитриевский. Куда идут мастера фолк-хистори?

## آریایی<sup>۱۸</sup>

آریا (سانسکریت: آ-ریا ā'rya، ایرانی باستانی: آریا arya، پارسی باستانی: آریا ariya، اوستایی: آیرییا (airiia))، [1] نامی است که به مهاجران هندواروپایی زبان که در طول هزاره دوم پ. م به فلات ایران و نیمقاره هند کوچ کرده بودند، داده شده است. صورت اضافی جمع این واژه به صورت «آریانام» منشای نام کشور ایران است.

در دوره‌های گذشته چنین پنداشته می‌شد که سانسکریت نیای همه زبان‌های هندواروپایی و هندوستان میهن اصلی اقوامی بوده است که به این زبان سخن می‌گفته‌اند. از این رو، نام آریایی را بر همه این اقوام اطلاق گردید. بعدها با نادرست دانستن این نظریه، این اصطلاح متروک شد. با ظهور فاشیسم، این اصطلاح در آلمان برای مدتی معمول گردید و با اطلاق آن بر اقوام ژرمنی، به آن رنگ نژادپرستانه زده شد. اکنون اصطلاح آریایی تنها برای اقوام هند و ایرانی که خویشتن را خود به این نام می‌خواندند، به کار می‌رود.

در ۱۸۵۸ م. آدولف پیکت مدعی شد که این کلمه با نام سرزمین ایرلند در ارتباط است. او همچنین aire، «آزاده»، خواه از طبقه اشراف و خواه از مردمان عادی و aircach از «طبقه اشراف» و «رهبر» در زبان ایرلندی را با آریه مربوط دانست، اما میان این کلمات و واژه آریایی پیوندی وجود ندارد.

### ریشه‌شناسی:

در زبان اوستایی، در فرگرد یکم وندیداد اوستا به صورت آئیریانم وئجو (Airiiianəm) (vaējō) گستره آریایی‌ها آمده و در یشت سیزدهم از مهریشت (دهمین یشت از یشت‌های اوستا) به صورت آئیریو شایانا (Airyō šayana) خانمان‌های آریایی آمده‌است. در فارسی میانه به صورت اِران‌شهر (Ērānshahr) و در فارسی نو به صورت ایران است. در

---

<sup>18</sup>. با اندکی ویرایش.

سانسکریت، آریاورته (Āryāvarta) مسکن آریایی ها، سرزمینی باستانی در شمال هند بوده است.

### اوستا:

در اوستا، شش جا از کلمه آریا به کار رفته است. «جایگاه آریایی ها airyō. šayana (یشت ۱۰/۱۴)، در بردارنده شش نام که چهارتا آن ها شناخته شده است iškātəm : pourutəmča mourum hārōyum gaomča suṽḍəm x<sup>v</sup>āirizəmča "Iskata, Pouruta, Margu, Haraiva, Gava-Sugda, Hvārazm. کوه آریو خشوئه (یشت ۸/۶) در ایران شرقی است yaθa tiṽriš mainya-asā yim aṽhaṭ ərəxšō xšviwi.išuš xšviwi.išvatəmō airyanəm airyō.xsuθaṭ hača = "garōiṭ x<sup>v</sup> anvantəm avi gairīm" مثل تیر نوک تیزی که کماندار ارخش (آرش) پرتاب کرد، تیر تندرو، تندروترین آریایی ها، از کوه آریو خشوئه به کوه خوونوت. جنگل (رزورا، razurā، یشت ۱۵/۳۲) که vīspe.aire.razuraya نامیده شد، جایی که کوی هئوسروو (Kavi Haosravō)، وایو (Vāyu) را کشت. نام چهارم آیرینم وئیجو (airyanəm vaējō)، پهلوی زرتشتی: ایران ویچ) بارها در متون به کار برده شده و در متون سغدی مانوی و پارتی تورفانی به صورت آریان ویجن (ry'n wyžn) آمده است. در یونانی، هرودوت (۷/۶۲) اظهار می دارد که مادی ها آریویی (Arioi) نامیده می شدند. استفاده یونانیان از Areia لاتین Aria برای پارسی باستان، هریوه، هریوه بلوچی، ارمنی هریو به احتمال زیاد باعث سردرگمی بود.

واژه آی ریّه -ariya در گاهان دیده نمی شود و تنها در بخش هایی که با نام اوستای متاخر نامیده شده است، به ویژه در یشت ها ظاهر می شود. در گاهان تنها به آی ری من (airyaman-) بر می خوریم که معادل آریامان (ayamán) ودائی است که همچنین در ابتدای دعای معروف آی ریمه ایشو aryəmā išyō که در آن «ایریمن مطلوب» طلب شده است، دیده می شود.

آریایی آغازین زبان گروهی از مهاجران هندواروپایی بود که در حدود هزاره سوم پ. م از همترادان خویش جدا شدند و در دشت های آسیای میانه رحل افکندند. در گذشته های بسیار

دور آریایی زبان ها تماس‌هایی با بالت ها، داکیه یی-میسیه یی ها و افوام فینو-اوگری داشتند.

## ایران‌ویج:

ایران‌ویج (اوستایی: آرینَ وَئِجَه (airyana waējah)، [۹] پارسی میانه: ایران‌ویج (ērānwēz)، [۱۰] سغدی مانوی: آریانا وَئِجَه (airyana waējah)، [۱۱] پارتی: آریان‌ویجن (ry' nwyjn) [۱۲]، بر اساس اوستا (فرگرد ۱) ایرانیان باستان خاستگاه خود را آیرینم وَیج می‌نامیدند که به معنی «گستره آریاییان» یا «سرزمین رودهای آریایی، چشمه‌های آریایی» است. [۱۳] این واژه بعدها در متون پهلوی تبدیل به ایران‌ویج (ērānwēz) شد. (ēr) به معنای «آزاده، شریف و اصیل» است. بنا بر اوستا، نخستین مسکن اقوام آریایی است. [۱۴] در باره محل ایران‌ویج اختلاف نظر وجود دارد. برخی آن را سرزمین صرفاً اسطوره‌ی دانسته‌اند. برخی نیز پیشنهادهایی برای جایگاه جغرافیایی آن ارائه کرده‌اند. محل‌های پیشنهادی از خوارزم بر ساحل دریاچه ارال در شمال ازبکستان تا آذربایجان، یا تا جنوب یا شمال غرب افغانستان گسترده است. اخیراً فُگلَسانگ محل ایران‌ویج را شمال سرزمین باستانی سغد، در شمال رود سیحون دانسته، اما بر پایه پژوهش ویتسل، جایگاه ایران‌ویج ارتفاعات مرکزی افغانستان بوده است.

در وندیداد ۱، بند ۳ و ۴ آمده است: بهترین ناحیه یی که اورمزد آفرید، ایران‌ویج است. اما پتیاره آن زمستان دیوآفریده ده‌ماهه و انواع مار پرداز و بی‌پر است. خوشی این ناحیه به حدی است که اورمزد می‌گوید اگر سرزمین‌های دیگر را نمی‌آفرید، مردم به ایران‌ویج می‌رفتند و جایی برای سکونت باقی نمی‌ماند. در اساطیر ایرانی زمین به هفت پاره یا اقلیم بخش شد. اقلیم میانی خونیرس نام دارد که به اندازه آن شش اقلیم دیگر است. ایران‌ویج در خونیرس قرار دارد. اورمزد در ایران‌ویج چیزهای زیادی را آفرید. رودهای وه دائیتی، داراجه، گاو ایوداد یا یکتا آفریده، گیومرث، کوه‌های البرز و اوسندام و راس و پل افسان‌های چینود در آنجاست. نخستین جانورانی که دو گاو نر و ماده بودند و همه انواع گیاهان در ایران‌ویج آفریده شدند. ایران‌ویج امن‌ترین جای خونیرس است به طوری که ورجمگرد در

آنجا ساخته شده است. سرور ایرانویج یکی از بی‌مرگان، یعنی ون‌جدیش، است. زردشت در ایرانویج ظهور کرد.

طبق روایات متاخر، ایرانویج در آذربایجان است. می‌گویند خورشیده به اندازه ایرانویج است. در باورهای ایرانی، ایرانویج - آرمانشهر ایرانیان است. در مینوی خرد، مشخصات این آرمانشهر چنین آمده است: «... و پیدا است که اورمزد ایرانویج را از دیگر جای‌های و روستاها بهتر آفرید و نیکی‌اش این است که زندگی مردم در آن جا سیصد سال است و زندگی گاو و گوسفندان صد و پنجاه سال و درد و بیماری کم دارند و دروغ نمی‌گویند و شیون و مویه نمی‌کنند و دیو از به تن آنان کمتر مسلط است و ده مرد از نانی که می‌خورند سیر می‌شوند و به هر چهل سال از زنی و مردی فرزندی زاده شود و قانونشان بهی و دیشان پوریوتکشی است و چون بمیرند، پارسایند و رد (سرور) آنان گوبدشاه است و از ایزدان سرور و پادشاهشان سروش است».

### هفت کشور:

به پندار آریایی‌ها، جهان به هفت بخش (به پهلوی -kišvar:، در سنسکریت - dvīpa) تقسیم می‌شد و رشته کوهی پیرامون آن را فرا گرفته بود. منطقه مسکونی عالم، یعنی جایگاه آریایی‌ها که در آن نزد ایرانیان آیرینه و یجه (ایرانویج) و نزد هندیان آریا ورته نام داشت، در سرزمین میانی قرار داشت. آنان معتقد بودند که کوهی پس بلند در میان این سرزمین قرار دارد.

در آغاز آفرینش مادی، تیشتر بارانی انگیخت و آب سراسر زمین را گرفت. سپس زمین به هفت قسمت تقسیم شد. بخشی میانی، کشور خونیرس (xwaēniraōa) در میان است و ایرانویج (ایرانویژ)، سرزمین ایرانیان، در کشور خونیرس قرار دارد. از میان این هفت کشور، خونیرس از همگی بزرگتر و به تنهایی برابر شش کشور دیگر است. در شرق کشور ارزه (arəzahī)، در غرب کشور سوه (sawahī)، در شمال دو کشور وروجرش (wouru.jarštī) و وروبرش (wouru.barštī) و در جنوب دو کشور فرددفش (fradadafšu) و ویددفش (widadafšu) پدید می‌آیند. طبق بندهشن، حدود هر یک

از این هفت کشور به شرح زیر است: «از آن جا که خورشید به روز مهست برآید تا به روز که برآید، شرق، کشور آرزه است، از آن جا که به روز که برآید تا به روز که نشود ناحیه نیمروز است، کشور فرددفش و ویددفش است. از آن جا که به روز که در شود تا به روز مهست در شود، غرب، کشور سوه است. از آن جا که به روز مهست برآید تا به روز مهست در شود، شمال، کشور وروبرشن و وروجرشن است. چون خورشید برآید بر کشور آرزه و فرددفش و ویددفش و نیمی از خونیرس تابد. چون به آن سوی تیرگ در شود، بر کشور سوه و وروبرشن و وروجرشن و نیمی دیگر از خونیرس تابد؛ هنگامی که این جا روز است، آن جا شب است، زیرا به سبب کوه تیرگ است که شب پیدا شود. از کشور به کشور جز به اجازه ایزدان و ورجاوندی نشاید رفت. چنین گوید که میان آرزه و خونیرس دریا است.» [۱۸]

### پیش از مادها:

آریایی‌ها را به نام زبان فرضی مشترک باستانی آنان - هند و ایرانی می‌نامند. زبان، دین و ساختار اجتماعی جامعه آنان در دوره‌های پس از مهاجرت حاکی از آن است که این اقوام در ابتدا قوم واحدی بودند. جدا شدن آریایی‌ها از دیگر قبایل دامدار و اسکان نیافته هند و اروپایی باید پس از آغاز پراکنده شدن جمعی این قوم‌ها در نیمه دوم هزاره ۴ پ. م رخ داده باشد. مهاجرت اقوام هندو اروپایی که در فاصله هزاره ۵ تا ۳ پ. م در استپ‌های جنوب روسیه زندگی می‌کردند، شاید به سبب افزایش جمعیت، ثروت (به ویژه احشام)، اختراع گردونه و ارابه جنگی و استفاده از اسب برای سواری بود. این قوم‌ها با فرهنگ کورگان که از هزاره‌های ۵ تا ۳ پ. م در استپ‌های شمال دریای سیاه گسترش داشت، مربوط اند. هندو اروپایی‌ها در جهات مختلف حرکت کردند و از هند تا ایرلند مسکن گرفتند. در طول هزاره ۳ تا اوایل هزاره ۲ پ. م. گروه هندو ایرانی یا آریایی که شاخه‌ای از قوم هندو آریایی بود، شاید در آسیای مرکزی، یعنی حدوداً استپ‌های ایران شرقی در سغد، خوارزم و بلخ باستان و مناطق مجاور آن‌ها همچنان به زندگی مشترک خود ادامه می‌داد.

باستان‌شناسان شوروی بیشتر قوم هندوایرانی را در کهنترین دوران‌های آن با فرهنگ اندرئوفو که آثار آن در قزاقستان و جنوب سیبری یافت شده است، مربوط می‌کنند. این فرهنگ به هزاره ۲ پ. م. تعلق دارد و با فرهنگ کورگان مربوط است. سرانجام هند و



ایرانیان نیز در حدود ۲۰۰۰ پ. م. در جستجوی سرزمین‌های تازه با چراگاه‌های بهتر و دام‌های بیشتر و شاید به سبب خشکسالی‌هایی که به طور ادواری استپ‌های فصل مشترک اروپا-آسیا را که مسکن آن‌ها بود، تهدید می‌کرد، به تدریج از هم جدا شدند و با حرکتی پیرامنه از سمت شرق دریای کسپین و آسیای میانه، یا از غرب از سوی قفقاز، یا شاید از هر دو جهت از موطن مشترکشان به سوی فلات ایران حرکت کردند. در این زمان با پراکنده شدن هند و ایرانیان در منطقه بی‌گسترده و نیز به سبب سستی روابط اقتصادی میان آن‌ها که روابط را کم کرد، تفاوت میان زبان‌های ایرانی و هندی باستان که هر دو از گویش مختلف زبان هندواروپایی آغازین سرچشمه گرفته بودند و در دروه آریایی تحول مشترک آن‌ها برای ادغام کامل آن دو کافی نبود، به تدریج شدت گرفت. [۱۹]

مانند دیگر جابه‌جایی و هجوم قوم‌های اسکان نیافته، شاید در ابتدا گروه‌های کوچک پیشرو آریایی به مناطق تازه نفوذ می‌کردند. گروه‌های کوچک بیشتر در اقوام بومی مستحیل می‌شدند، اما با رسیدن پیای گروه‌های بزرگتر در دوره بی‌نسبت طولانی و نفوذ آنان بر اقوام بومی یا متحدشدن شان با آن‌ها، عنصر قومی و زبانی آریایی در این منطقه برتری می‌یافت. آریایی‌ها گاه صلحجویانه و گاه با جنگ و خونریزی سرزمین‌های تازه را به چنگ می‌آوردند. [۲۰]

زبان گروهی از آریایی‌ها را که پساتر سراسر نیمقاره هند را فتح کردند، به اعتبار زبان مشترکشان، هندوآریایی می‌نامند. این‌ها در حدود ۲۰۰۰ پ. م از میهن اصلی خود حرکت کردند و سپس از ایران شرقی به شمال افغانستان نفوذ کرده، پس از آن با گذر از کوه‌های هندوکش میان ۱۷۰۰ تا ۱۳۰۰ پ. م به منطقه پنجاب وارد شدند و اقوام بومی را شکست دادند و کم‌کم به سمت جنوب پیش رفتند. از لوحه‌های یافت شده به خط میخی در آسیای صغیر بر می‌آید که تقریباً در همین زمان، یعنی در حدود سده ۱۷ پ. م، گروه‌های نسبتاً کوچکی از جنگاوران و چابک سواران آریایی (هندوآریایی متقدم) پیش از دیگر آریایی‌ها از ایران گذشته و از طریق کوه‌های صعب‌العبور زاگرس به آسیای غربی نفوذ کرده بودند. این آریایی‌ها را بدین سبب پیش هندوآریایی می‌نامند که آن‌ها پیش از مهاجرت هندوآریایی‌ها به هند، از آن‌ها جدا شده بودند، اما به سوی هند نرفته بودند. این‌ها از نظر

زبانی به همان گروه از قبایل آریایی تعلق داشتند. این جنگاوران و چابک سواران به زودی رهبری سیاسی و نظامی اقوام غیر آریایی هوری و کاسی را در آسیای غربی به دست گرفتند.

امپراتوری میتانی هم که در حدود ۱۴۵۰ پ. م. پا گرفت و سراسر بخش علیای بین‌النهرین را شامل بود، با رهبری آریایی‌ها تشکیل یافت. دولت میتانی، قدرت بسیاری کسب کرد و حتا دیرزمانی بر آشور هم تسلط داشت، اما در ۱۳۷۰ پ. م. به دست شوپیلولیومه، پادشاه هیتی از میان رفت. [۲۲]

در اسناد بایگانی هیتی در باغاز کوی که در آسیای صغیر یافت شده و نیز در نامه‌های العمارنه از مصر علیا برخی نام‌های خاص آریایی از جمله «آرتمه» و «آرتمنیه»، «آرتشوره» و «شورداته» دیده می‌شود. در باغاز کوی کتابی در باره سوارکاری هم یافت شده که شخصی کیکولی نام از دولت میتانی آن را تالیف کرده است. در این کتاب اصطلاحات مسابقه اسب دوانی و اعداد، همه صورت پیش هندو آریایی دارند.

سند مهم دیگر، پیمان نامه کورتیوزه، پادشاه میتانی و شوپیلولیومه، پادشاه هیتی است که در همانجا یافت شده است. در این پیمان نامه، کورتیوزه به میتره-ورونه، ایندره و خدایان توامان ناستیه، سوگند یا می‌کنند. نام این خدایان هم بیانگر پیش هندو آریایی بودن زبان این اسناد است. پیش هندو آریایی‌های میتانی، چون از نظر جمعیت منطقه درصد کمتری را تشکیل می‌دادند و تنها در میان طبقات حاکم حضور داشتند، با سقوط دولت میتانی به زودی در اقوام بومی مستحیل شدند و تاثیر عمیق فرهنگی و زبانی درازمدتی در آسیای صغیر بر جای نگذاشتند.

بعد از هندو آریایی‌های پیشین، قبایل ایرانی که هر یک به گویش خاص خود از زبان مشترک فرضی ایرانی باستان سخن می‌گفتند، از میهن اصلی خود در آسیای میانه به صورت موج‌های پیاپی به سوی فلات ایران رهسپار شدند. در حدود ۱۱۰۰ پ. م. نخستین گروه از اینان به سرزمین‌های شرقی ایران رسیدند که هند و آریایی‌ها و پیش هند و آریایی‌ها پیشتر از آن گذر کرده بودند. به نظر می‌رسد که نخستین قبایل ایرانی که در آخر هزاره دوم پ. م در

جهت غرب ایران حرکت کردند، کسانی بودند که زبان آن‌ها به شاخه غربی زبان‌های ایرانی باستان منسوب است، یعنی اجداد مادها، پارس‌ها و سپس پارت‌ها. [۲۵]

برای نخستین بار در سالنامه آشوری سال‌های ۸۳۵-۸۳۶ پ. م. متعلق به دوره شلمانزر سوم از حمله به قلمرو پرسواش میان دریاچه ارومیه و دشت همدان و حمله به سرزمین متی‌ها در جنوب شرقی آن سخن رفته است. در این سالنامه از پارتی‌ها کمی دیرتر یاد می‌شود. مطالب سالنامه‌های بعدی بیانگر ادامه حرکت پارس‌ها به سمت جنوب شرقی و بازایستادن مادها از حرکت در منطقه همدان امروزی است. [۲۶]

در سنگنبشته‌ی یی از سارگن دوم (سل ۷۰۵-۷۲۲ پ. م.) از دیوکو، حکمران ماد که شاید همان دیوکس هرودوت است، نام برده است. در عهد تیگلات پیلسر سوم (۷۲۲-۷۵۴ پ. م.) سرزمین پارس باید جایی در منطقه مرکزی زاگرس بوده است. [۲۷]

در عهد سناخریب (۶۹۱ پ. م.)، مادها - متحد ایلامیان - جایگاهشان در نزدیکی کوه‌های بختیاری بود. در ۶۳۹ پ. م. آشوربانیپال پادشاهی ایلام را از میان برداشت و به جنگ کوروش اول شتافت که بر انشان و پرسواش یعنی تل ملیلان حکم می‌راند. این بدان معناست که در این دوره پارسی‌ها تقریباً به سرزمینی که بعدها به نام آنان خوانده شد، رسیده بودند. سمت این جا به جایی‌ها گواه بر حرکت پارسی‌ها از شمال غربی به جنوب غربی است و شاید بتوان شاهده‌ی بر آن باشد که سیر مهاجرت نخستین آنان از سوی غرب دریای خزر، یعنی از گذرگاه‌های قفقاز بوده است. [۲۸]

پس از ایرانیان متکلم به زبان‌های شاخه غربی ایرانی باستان، یعنی مادها، پارس‌ها و پارت‌ها، ایرانی‌های شرقی زبان، مهاجرت خود را آغاز کردند. برخی از این‌ها در منطقه میان ایالت مرو باستان و ایالت بلخ باستان، رخج و بلوچستان اسکان یافته بودند، اما بیشتر قبایل ایرانی شرقی از جمله گروهی از سکاها، (اسکیت‌ها، الن‌ها، ماساگت‌ها)، خوارزمیان و سغدیان در منطقه جنوب شرقی اروپا و آسیای میانه باقی ماندند، برخی از بازماندگان آن‌ها مانند اوستی‌ها در قفقاز و یغناپی‌ها و پامیری‌ها در تاجیکستان هنوز در آسیای مرکزی به زبان‌های ایرانی خاوری سخن می‌گویند.

## جامعه و اقتصاد:

فرهنگ آریایی‌ها در زمانی که به سرزمین‌های ایران و هند رسیدند، مانند دوره زندگی مشترک اقوام هندواروپایی، هنوز در مرحله شبانی - روستایی بود. بررسی واژگان این زبان‌ها برخی اطلاعات را در باره زندگی آنان فراهم می‌آورد. اینان دامدارانی بودند که با کشاورزی هم‌آشنایی داشتند و غلاتی چون جو و گندم می‌کاشتند و از آن‌ها آرد تهیه می‌کردند. آنان برای شخم زدن گاوها را به یوغ (اوستایی: یوگ، به هم بستن)، سنسکریت: یوگا) می‌بستند.

اقوام هند و اروپایی از حدود هزاره سوم پ. م. فلزات، نقره، مس و طلا را می‌شناختند. گاری دو چرخ دست کم از اوایل هزاره سوم پ. م. در فرهنگ گورگان شناخته شده بود، اما دلیلی در دست نیست که از اسب برای کشیدن آن‌ها استفاده می‌شده است. ظاهراً گاو برای این کار استفاده می‌کرده‌اند. بهره بردن از گردونه جنگی که پیش‌تر در بین‌النهرین به کار گرفته می‌شد، در ایران آغاز شد. اسب و گردونه جنگی برای جنگجویان بود. جز اسب، سگ، گاو، خوک، گوسفند و بز نیز اهلی شده بودند، اما در جامعه آریایی هم مانند دیگر جوامع هند و اروپایی گاو از ارزش بیشتری برخوردار بود. نظم اقتصادی جامعه آریایی بر اقتصاد شبانی، یعنی تملک دام، به ویژه گاو متکی بود و شواهد زبانی نیز حاکی از اهمیت دامپروری در دوره هند و اروپایی است.

برای آریایی‌ها گاو معیار ثروت و اساس مناسبات داد و ستد بود. چون گاو تامین‌کننده غذا، شیر و فراورده‌های شیر برای نوشیدن بود. از پوست گاو، لباس و رو انداز و بندهای چرمی، از استخوان آن ابزار و از سرگین آن سوخت تهیه می‌شد. افزون بر این‌ها، ادرار گاو به عنوان ماده‌ای پلشت‌زدا مورد استفاده قرار می‌گرفت. جامعه آریایی هنوز با اقتصاد پولی آشنا نبود و در ریگ‌ودا و اوستا هیچ اشاره‌ای به مناسبات داد و ستد پولی دیده نمی‌شود. [۳۲]

سن بلوغ در میان آریایی‌ها ۱۵ سال بود. در این سن همه افراد بالغ با بستن کمربندی به جرگه بالغان در می‌آمدند. در این جامعه مانند جامعه هندواروپایی کوچکترین واحد

اجتماعی خانواده بزرگ پدرسالار بود که افراد چندین نسل را که ارتباط خونی از طریق پدر، آنان را به هم می پیوست، در زیر یک سقف گرد می آوردند. خانه سالار این خانوار را اداره می کرد. چندین خانوار بزرگ خویشاوند که در یک ایل گرد هم می آمدند، یک تیره به وجود می آوردند. جامعه آریایی به سه طبقه تقسیم می شد. این نظام که میراث نظام طبقه بندی اجتماعی هند و اروپایی بود، روحانیون، جنگجویان و مردمان عادی را از هم جدا و آنان را در سلسله مراتبی با همین ترتیب طبقه بندی می کرد. روحانیون در راس این نظام قرار داشتند و پادشاهان، که ظاهراً از طبقه جنگجویان برگزیده می شدند، از جنگجویان و مردمان عادی برتر بودند. مقام آنان موروثی بود. آموزش برای کسب مقام روحانیت در ۵ تا ۷ سالگی آغاز می شد. در دوره هند و ایرانی روحانیان برهمنی، در گاهان زوتر و در اوستای نو آثروَن یا آثورَوَن خوانده شده است. روحانیان آریایی به محل معین یا خدمت خدای خاصی وابسته نبودند و مراسم پرستش و قربانی را صرف نظر از مقام و رتبه و نقش هر یک از خدایان، بنابر ضرورت برای هر کدام از خدایان که لازم می شد، به جا می آوردند. [۳۳]

مهمترین گروه روحانیون آریایی زوتر نامیده می شدند. کار آن ها نثار فدیهای مایع (که در سنت ایرانی متاخر زوهر یا زور نامیده می شود) به آب و آتش بود. گروهی دیگر آتھروَن نامیده می شدند. برخی بر آن اند که نام این گروه با کلمه «آتش» مربوط است و کار آنان رسیدگی به آتش آیینی بوده است. دو گروه دیگر از روحانیون آریایی، یعنی کوی و اوسیگک وظایفی داشتند که مشخص نیست.

گروه نخست ظاهراً شاعر، جادوگر و حافظان رازهای جاودانگی بودند. در هند، کویها شاعر و پیشگو بودند. در ایران شرقی، کویها، در دوره پیش از زرتشت و در عهد خود او، در قدرت دنیوی به سهمی بزرگ دست یافته بودند و پادشاهها یا سالارها تیرهها به شمار می رفتند. در عهد زرتشت با وی سخت دشمنی می ورزیدند. در ایران غربی نشانی از کویها دیده نمی شود. در یشتها از هشت تن کوی نام برده شده است که بی گمان فرمانروایان محلی سلسله واقعی هستند. در باره اوسیگکها اطلاعات ما از این هم کمیتر است. لینکلن بر آن است که وظیفه خاص این ها یاری رساندن به جنگجویان در به دست آوردن غنایم بیشتر، به ویژه گاو، به صورت شیخون زدن به همسایگانشان بود. تقریباً در بیشتر مواردی که

در ریگ ودا از اوسیک ها نام برده شده است، موضوع همراهی آن ها با جنگجویانی است که در طلب غنیمت به جنگ می شتافتند. و این غنیمت، تقریباً همیشه به معنی گاو بوده است تا بدان جا که در سنسکریت کلمه gavist طلب گاو به معنای جنگ به کار می رود. این یاری رساندن به شکل اجرای آیین های خوشنبتار همراه با نوشیدن نوشابه سکرآور هومه (هوم) و قربانی های خونین و برانگیختن جنگجو برای جنگ بود. این حالت، آیشمه (خشم) نامیده می شد. شاید علت آن که زرتشت از کوی ها به بدی یاد می کند، همین همراهی آنان با جنگجویان تشنه جنگ باشد زیرا در اوستا تنها یک بار در یسنا (۲۰:۴۴) از آنان نام برده شده است و گفته می شود گرین و اوسیک گاو را به دست خشم می سپارند. خشم نیز همان صورت شخصیت یافته حس کشتار خواهی جنگجویان بود. [۳۴]

دومین گروه در جامعه آریایی جنگجویان بودند. در میان این ها گروه هایی از جنگجوهای جوان به نام مریه، لفظاً به معنی «مردان جوان» سازمان یافته بود. فعالیت های آنان چندان روشن نیست، اما ظاهراً پذیرفته شدن در این گروه ها برای داوطلبان جوان مستلزم مراسم رازآموزی و تشریف بوده است. در این مراسم آنان با هیولایی دروغین روبرو می شدند. این جنگجویان می کوشیدند با خوردن گوشت توان مبارزه پیدا کنند و با نوشیدن هوم به حالت خشم برسند. در این حالت تهیج خود را تجسم گرگ، یعنی جانوری می پنداشتند که بیش از هر عاملی برای گله های دام در استپ ها خطر به همراه دارد و حتی نام ور که (گرگ) را بر خود اطلاق می کردند. پنداشته می شد که این گرگ ها برای جامعه خودی زیان بار نیستند، بلکه تنها به جوامع بیگانه آزار می رسانند. حملات آن ها جنبه آیینی و مقدس داشت. زیرا برای موفقیت بایستی مراسم آیینی خاص اجرا می شد که همان گونه که پیش تر گفته شد. بر عهده اوسیک ها بود.

در این مراسم هوم نثار می شد. و نوع خاصی از مراسم قربانی، که ظاهراً با خشونت فراوان همراه بود، برگزار می شد و سرودهایی در ستایش خدای جنگ بر خوانده می شد. گروه سوم اجتماعی، یعنی مردمان عادی نگه داری از دام ها و شبانی و رسیدگی به چراگاه ها و کشت و کار و صنعتگری را بر عهده داشتند. این ها هم از نظر موقعیت اجتماعی و هم از نگاه رفاه مادی نسبت به دو گروه دیگر در تراز پایین تری قرار داشتند. بعدها گروه چهارمی به نام

هویتی که ظاهراً پیشه وران را در بر می‌گرفت، به این سه گروه اضافه شد، اما در دوره آریایی پیشه وران هم از طبقه سوم به شمار می‌رفتند. در عهد ودای گروه چهارم اجتماعی که به سه گروه قبلی اضافه شد، یعنی شوده تنها در برگیرنده بومیان غیر هندو آریایی بود که از همه حقوق محروم بودند.

### جهان بینی و دین آریایی های باستان:

بخش‌های کهن تر اوستا چون گاهان زرتشت و هفت هات کهن نمی‌توانند به دوره بی متاخرتر از ابتدای هزاره ۱ پ. م. متعلق باشند و زمان گردآوری سرودهای ودایی میان ۱۳۰۰ تا ۸۰۰ پ. م. است.

در برخی از موارد کاربرد کلمات و عبارات در اوستا و وداها چنان است که ثابت می‌کند این نوع کاربرد از دوره آریایی به میراث مانده است. [۳۷]

برای آریایی ها رته (آشه) به عنوان نظم جهانی و راستی و حقیقت و نیز عامل حفظ این نظم یکی از مفاهیم مهم دینی به شمار می‌رفت. تضاد و مخالفت میان رته و دروغ در این جهان بینی نقش اساسی بازی می‌کرد.

اقوام هندواروپایی در دوره زندگی مشترک خود بیشتر خدایان طبیعت را می‌پرستیدند. هرودوت خدای آسمان را نزد پارسیان زئوس می‌نامد. برخی از محققان از جمله نیبرگ، بر آن هستند که هرودوت این نام را بر اهورامزدا نهاده است. به نظر می‌رسد که در این جا منظور هرودوت، که به احتمال بسیار نه دین رسمی هخامنشیان بلکه مذهب توده مردم را بیان می‌کند، همان خدای «آسمان-پدر» است و به سبب نام او که با نام زئوس، آسمان-پدر یونانی شباهت دارد، آن دو را یکی دانسته است. از سوی دیگر، به گفته هرودوت، سکاها خدای آسمان را پاپایوس، به معنی پدر می‌نامیدند و او را همسر آپیا یا زمین می‌دانستند. پاپایوس سکایان نیز بی تردید بازمانده از «آسمان-پدر» دوره هند-اروپایی است که در ریگ ودا دیائوس نامیده می‌شود. وی در آن جا با عنوان دیائوس-پیتر (آسمان-پدر) همراه با پرتھیوی ماتر (زمین-مادر) برشمرده می‌شود. شخصیت این خدا در ریگ ودا بسیار رنگ باخته است و در نهایت خدایان متاخر و در راس آن ها ایندره، خدای جنگ، او و دیگر

خدایان آسوره را از قدرت خلع می کنند. در اوستا از این خدای کهن «آسمان-پدر» اثری نیست، اما در یک مورد در یشت ها کلمه *dyaos̥*، به معنی «آسمان» به کار رفته است، که می تواند نشانه یی از وجود چنین خدایی در زمان های بسیار دور در ایران باستان باشد. [۳۹]

از مقایسه ها چنین بر می آید که این خدا به یک خدای عاطل استحاله یافته، و به تدریج در مجمع خدایان آریایی در وداها و دین ایران باستان از منزلت پیشین افتاده است، اما فراموش نمی شود. در اوستا هنوز آسمان به عنوان یکی از وجوه طبیعت با نام *آسمَن*، همراه با زمین، باد و دیگر خدایان پرستش می شد. به جز آسمان، آریایی های باستان زمین، آب، آتش، خورشید و ماه را می پرستیدند. در وداها خدایی مستقل به نام ماه وجود ندارد، اما از اتهره ودا به بعد، چَندَره به عنوان ماه پرستش می شد. آریایی ها دو خدای باد را نیز می پرستیدند. یکی به نام واته، و دیگری *ویو*. ویو خدایی بود با شخصیتی سخت دوگانه که در وداها گاه همراه با ایندره حامی طبقه جنگجویان شمرده می شود. وی در جهان وسطا، یعنی میان آسمان و زمین جای داشت و در ایران بعداً به دنبال تعمیم نظام ثنوی شخصیت وی به دو نیمه نیک و پلید تقسیم شد. هرودوت نیز در بیان مذهب پارسیان از همین خدایان نام می برد و می گوید که پارسیان برای آنان قربانی می کرده اند. [۴۰]

سومه، آتش و آب از مهمترین خدایان آریایی ها به شمار می رفتند. اما بی تردید مهمترین خدایان آریایی ها- که اهمیت آن ها در مجمع خدایان آریایی برتر از خدایان طبیعت و خدایان آیینی بود- غالباً تجسم اندیشه های انتزاعی الوهیت و تشخیص یافته بودند که نسل جوان تری در میان خدایان به شمار می روند. میتره (اوستایی: میتره، یعنی پیمان) که نامش در ردیف اول خدایان در پیمان نامه کورتیوزه، پادشاه میتانی و شوپیلولیومه، پادشاه هیتی در نیمه هزاره سده دوم پ.م. یا ورونه آمده است. ایزد پیمان و تشخیص همان مفهومی است که نامش بیان می کند. در این پیمان نامه و نیز در وداها نام میتره در ترکیب دوگانه یی با ورونه ذکر می شود. ترکیب دوگانه میتره-اهوره در یشت ها و میته بگه در سنگ نبشته های هخامنشی نیز می تواند بازتاب این همبستگی کهن باشد. ورونه، یار میتره نیز بی گمان تشخیص اندیشه ای انتزاعی، شاید سخن راست بوده است. این نام باید در ایرانی باستان به صورت ورونه منعکس می شد، اما در سنت ایرانی از آن هیچ اثری نمانده است. بسیاری از



جمله زنر بر آن اند که ورونه یا خدایی با همین کارکرد، اما شاید با نامی دیگر، یا حتا زوج «میتره-ورونه» نمونه اصلی و نخستین اهوره مزدا، خدای بزرگ دین زرتشتی بوده است. جالب توجه است که آب ها در وداها همسران ورونه یا ورونانی و در یسن 38:3 و دیگر جاه ها اهورانی نامیده شده اند. این خود می تواند بیانگر ارتباط میان اهوره مزدا و ورونه باشد. [۴۱]

آریمن از همکاران نزدیک میتره و ورونه آریایی و در هند از جمله آدیتیه ها بود. در اوستا او از خدایان محبوب به شمار می رود و حتا در نماز معروف گاهی آریما ایشیو در یسن از وی یاد شده است. او نگهبان بستگی های قبایل آریایی با هم به شمار می رفت. خدایی با نام بهگه در وداها از جمله آدیتیه ها به شمار می رود. در وجود خدایی با این نام در سنت ایرانی تردید است.<sup>۱۹</sup> هنینگ بر اساس تعبیری از یک اصطلاح سغدی به وجود خدایی به نام بگه در ایران نیز قائل شده است. کسانی چون دوشن گیمن از وی پیروی می کنند، اما این نظریه به ویژه از سوی دیتز به شدت رد شده است. به هر روی، بگه در اوستا و کتیبه های فارسی باستان همیشه به معنای عام «خدا» و گاه شاید برای اطلاق به خدای برتر به کار رفته است. نیز در باره ایزد جنگ و پیروزی نزد آریایی ها توافق وجود ندارد. ایزد جنگ و پیروزی در ایران ورثرغنه (بهرام) نام دارد و از همکاران نزدیک میتره (مهر) به شمار می رود. میتره خود بسیاری از خصوصیات خدای جنگ را داراست، اما این نقش برای او کاملاً ثانوی بوده است و از خصوصیات اصیل و کهن وی نیست. از این رو، او خود نمی تواند خدای جنگ و پیروزی بوده باشد. [۴۲]

در هند خدای بلامنازع جنگ ایندیره ازدهاکش است که همتای او ایندیره در اوستا از دیوهای مهم و رقیب متخاصم اشه به شمار می رود. بنونیست و رنو در تحقیقی در ایباره، به

---

<sup>19</sup>. «بگ» (خدا) در زبان های ایرانی باستان در نامجاهایی چون بگرام (در شمال کابل) و بگرامی (در جنوب کابل) دیده می شود. در پهلوی این کلمه به شکل «بغ» آمده است - در بخدی و نیز «بغ» که در نامجاهای بغلان و بغداد بازتاب یافته است. در زبان روسی این واژه به شکل بوگ همین اکنون هم کاربرد دارد. کلمه بیگ که در زبان های تورکی به شکل بیگ (صاحب) (درست آن بیگ است) کاربرد دارد، هم از همین «بگ» گرفته شده است. تورکی زبانان این واژه را از سغدیان وام گرفته اند. - آریانفر.

این نتیجه رسیدند که ایزد پیروزی آریایی ورثه گه‌گه‌گه نام داشته است. این دو بر آن اند که در ایران وضعیت اصلی آریایی این خدا حفظ شد، اما در هند این خدا و پهلوانی به نام ایندیره در هم آمیخته و در نتیجه ایندیره با جذب خصوصیات وی به خدای جنگ تبدیل شد. کسانی چون بویس و تیمه مدافع این نظریه اند. اگرچه اعتقاد به عکس آن، یعنی وجود ایزد جنگی به نام ایندیره در دوره آریایی نیز از سوی کسانی چون دوشن گیمن، لینکلن و موله در برابر این نظریه پذیرفته شده است. [۴۳]

با توجه به آن که در نزد آریایی ها میتانی نیز ایندیره در کنار ورونه، میتره و ناستیه ها ذکر می شود و بر اساس تعبیر دومزیل در آن جا خدای جنگجویان است، نظر اخیر جذابیت بیشتری دارد و می توان پذیرفت که ایزد جنگ آریایی ها، یعنی ایندیره، مهمترین و فعال ترین خدای ریگ ودا بوده است و در ایران با تنزل وی به مرتبه دیوی، یکی از صفات وی، یعنی مقاومت شکنی به مرتبه الوهیت رسیده است. از دیگر ایزدان مشترک دوره آریایی می توان آپام نپات، خدای آب را نام برد. برخی او را نوعی آتش نهفته در آب ها و شاید تجلی آذرخش در ابر باران زا دانسته اند. [۴۴]

به جز این ها می توان از ایزدی یاد کرد که «پیام بشری» یا «دارای کلام مردانه» نامیده می شود. این ایزد که در اوستا نیریوسنگه نام دارد، بی تردید همتای نرام شمشه در وداهاست که هم لقب اگنی و هم از خدایان مستقل بود و دودی را که از آتش و فدیة های نثار شده گوشت و چربی حیوان قربانی شده یا چوب های خوشبو، به سوی آسمان روان می شد، پیام رسان آدمیان به پیشگاه خدایان می پنداشتند. [۴۵]

ایزد بانوی آب ها که در اوستا اَرِدوی سورا اَناهیتا نام دارد و شاید نامش عنوان رودی به اسم هَرهوتی بوده است، معادل رود-ایزد بانوی هندی سَرَسوتی است. اَرمتی، ایزد بانوی محشور با زمین و ایزد بانوی فراوانی و نعمت که در اوستا پَرندی و در وداها پورمدهی نامیده می شود، از ایزد بانوان مهم آریایی بودند. [۴۶]

سَروه (اوستایی: saurva از دیوان؛ سنسکریت شروه (śarva) نام دیگر رودره، الگوی اصلی خدای وحشت آفرین شیوه/شیوا در دوره های بعد) بازمانده الاهی مرگ kolvo در دوره هندوراوپایی به شمار می رفت. [۴۷]

آریایی ها به وجود خدایی آفریننده به نام ثورَشتَر (در اوستایی غیر گاهانی Øwōrəštār، سنسکریت tvaṣṭr) که نقش وی معادل گوش تَشَن است، معتقد بودند. چنان که دو مزیل در آثار متعدد خود نشان داده است که ساختار مجمع خدایان هند و اروپایی، و نیز آریایی، بازتاب اوضاع و احوال و ساختار اجتماعی همان جوامع بوده است. از این رو، خدایان هم مانند افراد جامعه به سه گروه تقسیم می شدند: گروه نخست خدایان دینیار و شهریار، گروه دوم خدایان رزمیار و جنگجو و شهریار، گروه سوم خدایان باروری و رفاه مادی و تندرستی را در بر می گرفت. میتره و ورونه و نیز همکاران آنان خدایان طبقه نخستین بودند. میتره خدای عدالت و حکمت، و ورونه خدای قدرت و حکومت بود. ایندیره و همکارانش خدایان طبقه جنگجو و دوناستیه - که در وداها آشوبن نیز نامیده می شوند - خدایان طبقه سوم محسوب می شدند. این تقسیم بندی با اختصاص نمادین رنگ ها (سفید به طبقه نخست، یعنی روحانیون، سرخ به جنگجویان، و آبی یا کبود به طبقه سوم یا مردمان عادی) بیان می شد. تعمیم این تقسیم بندی تا بدان جا بود که حتا برای درمان سه پزشکی داشتند: روحانیون به طریق معنوی چون دعا و مراسم آیینی، افراد طبقه جنگجو با جراحی و کشاورزان و شبانان باب داروهای گیاهی خود را مداوا می کردند. [۴۸]

از دوره یی نامعلوم خدایان آریایی به دو گروه اسوره (اوستایی آهوره = سرور، فرمانروا) و دیوه (=درخشنده) تقسیم شده بودند. اسوره ها خدایان فرمانروای جهان زیرین و آسمان شب بودند. این خدایان دارای نیرویی جادویی و اسرار آمیز به نام مایا (قس: اوستایی hūmāyā = دارای مایای نیک، از القاب اهوره مزدا) بودند و قدرت خود را از طریق آن بر هستی اعمال می کردند. پاسداری از رته و امور اخلاقی چون پیمان ها، سوگند، راستی و نظم در حیطة وظایف آنان بود. میتره و ورونه و همکارانشان در راس این گروه قرار داشتند. در ریگ ودا عنوان اسوره تقریباً بر همه خدایان، حتی ایندیره، سردسته دوه ها که در اصل پسر قدرت مند ترین دیوه ها بود، دیائوس، آریمَن و دیگر همکاران میتره و ورونه اطلاق می شود. اما از

کتاب دهم ریگ ودا به بعد، این کلمه معنایی منفی می یابد و کم کم عنوان خاص دیوان و عناصر پلیدی می شود. البته این تغییر تنها به معنای کلمه منحصر بود و اسوره های کهن چون میتره، ورونه، اریمن و دیائوس کمابیش چون خدایان پرستش می شدند. [۴۹]

در ایران اهوره نام خدای بزرگ دین زرتشتی، یعنی اهوره دانا یا اهوره مزدا، و همچنین لقب میتره و اپام نپات است. نیز آناهیتا پیرو قانون اهورایی نامیده شده و ورثرغنه و ایزد زمین، اهوره آفریده لقب دارند. زرتشت در گاهان در چندین مورد از اهوره به صورت جمع یاد می کند. دیوها خدایان طبقه جنگجویان مردمان عادی و خدایان آسمان و روز بودند و آیین های افراط آمیز و خشونت بار و قربانی های خونین برای آنان بیشتر در میان جنگجویان، و شاید مردمان عادی گسترش داشته است. دیوها به امور اخلاقی توجهی نداشتند و بیشتر به جنگ و جنگاوری علاقه نشان می دادند. ایندره که در راس دیوها قرار داشت، در ریگ ودا حتا به عنوان محل رته ظاهر می شود. در وداها دوه به معنای کلی «خدا» به کار رفته است، اما اغلب صفت ایندره و همکاران رزمجوی اوست. روشن است که زمانی در ایران هم دیو به معنای عام «خدا» بوده است. [۵۰]

در گاهان عبارت *daēvāišcā mašyāišcā* به مفهوم کهن «با خدایان و مردمان» به کار رفته است. اما در نتیجه اصلاحات زرتشت یا شاید حتا تاکید او بر گرایشی که از قدیم در این جهت داشت، این کلمه برابر اهوره معنایی منفی پیدا کرد و در نهایت برای اطلاق به دیوان به کار رفت. در وداها این دو گروه خدایان با هم همزیستی داشتند و از هر دو گروه موازات هم طلب حاجت می شد، ولی این همزیستی به هیچ وجه مسالمت آمی نبود. [۵۱]

آریایی ها بت و شمایل نمی پرستیدند و به اقتضای شیوه زندگی اسکان نیافته، برای خدایان خود پرستشگاه نمی ساختند. صفه یی که مراسم آیینی بر آن برپا می شد، سطح صاف شده پاک و تقدیس یافته در فضای آزاد بود. تقدیم قربانی به خدایان و نثار فدی به آب و آتش مهمترین مشغله های دینی آریایی ها بوده است. آنان بر آن بودند که اجرای صحیح مراسم قربانی برای تمامی جامعه سلامت و رفاه به همراه می آورد. تنها روحانیون می توانستند این مراسم را انجام دهند و شاهان و جنگجویان برای تقدیم قربانی های خود باید روحانیان را به خدمت می گرفتند. در ازای این کار باید پاداشی به روحانیون می پرداختند. آریایی ها تنها

حیوانات اهلی، یعنی گاو و اسب و بز و گوسفند را مناسب قربانی کردن می‌دانستند. از این میان، اسب از همه مهم تر بود و در مراسم به تخت نشستن پادشاهان قربانی می‌شد. گاو مهمترین حیوانی قربانی برای موارد معمولی بود. ولی گاه بز و گوسفند را که ارزش کمتری داشتند، جایگزین آن می‌کردند. قربانی انسان هم در میان آریایی‌ها مانند بقیه اقوام هندوآریایی مرسوم بود. در هند قربانی انسان را پوروشه [دهه می‌نامیدند. در ایران باستان هم مواردی از قربانی انسان گزارش شده است. از جمله بر اساس روایت ضعیفی که هرودوت نقل می‌کند، آمستریس، همسر خشایارشا در پیری به عنوان سپاسگزاری برای خدایی که در زیرزمین جای دارد، ۱۴ پسر بچه از خاندان‌های اشراف را زنده به گور کرد. نیز به گزارش هرودوت، وقتی سپاه خشایارشا در هنگام لشکرکشی به یونان به استرومن رسید، در محلی که نامش به معنای «نه راه» است، ۹ پسر و ۹ دختر بچه که در آن جا زاده شده بودند را به خاک سپردند. این گزارش هرودوت که می‌گوید زنده به گور کردن، رسم پارسیان است، جای تردید دارد. با این همه، شاید قربانی کردن انسان برای خدای جنگ و دیگر خدایان در میان سکاها معمول بوده است. با رواج دین زرتشتی در ایران و اعتقاد به آزار نرساندن به موجودات زنده (آهیمسه) در دوره‌های بعد ودایی این آیین منسوخ شد. [۵۲]

در هنگام قربانی کردن حیوانات، زیر پای آن‌ها و پیرامون محوطه برگزاری آیین سبزه‌های تازه می‌گسترند (اوستایی harəsmān: سنسکریت bahris: و روحانی حاضر در مراسم دسته‌یی از این سبزه‌ها را که ظاهراً نماد جهان گیاهی بود، در دست می‌گرفت. پس از قربانی کردن حیوان و گاه پختن گوشت، آن را تکه‌تکه کرده، روی سبزه‌ها می‌چیدند. این مراسم که با دعا و ستایش خدایان همراه بود و ینگه (اوستایی: yasna، سنسکریت: yajna) نامیده می‌شد. بعدها، هم در ایران و هم در هند این کلمه که در اصل تنها به معنای مراسم قربانی بود، معنای پرستش نیز پیدا کرد. [۵۳]

سومه در مراسم آیینی آریایی‌ها نقش مهمی داشت. امروزه زرتشتیان آن را هوم می‌نامند و جای گیاهی که در آن دوره برای تهیه نوشیدنی سومه به کار می‌رفت و عصاره آن قطعاً خواص سکرآور یا خلصه آفرین داشت، گیاه افدرا را به کار می‌برند. ظاهراً گیاه اصلی پس از مهاجرت از مسکن نخستین آریایی‌ها، دیگر در دسترس آن‌ها نبود و ناچار شدند تا

گیاهان دیگری جایگزین آن کنند. این گیاه هم قربانی بود و هم خدایی که نیایش می‌شد و قسمتی از حیوان قربانی شده در یگنه را به او تقدیم می‌کردند. [۵۴]

پنداشته می‌شد که سرمه درمانگر، توان افزا، دورکننده خشک سالی و نگهبان گله‌ها است. آن را در هاوونی می‌سابند و پس از مخلوط کردن با چیزهای دیگر (آب، شیر)، هم روحانیون و هم حاضران در مراسم از آن می‌نوشند. [۵۵]

در دوره آریایی نخستین، انسان‌ها منو و نمه بوده‌اند. منو که در هندواروپایی به معنی «مرد، انسان» است در سنت ایرانی به چند فرد مختلف تبدیل شده و نقش نخستین وی مبهم است. در اوستا از فردی به نام منوش چیثره (از نژاد منو) نام برده شده که پسر آیریایوه است. اما در بندهش موبدان پارس از نسل منوچهر شمرده شده‌اند. در هند منو پسر ویوسونت و برادر نمه است. بر اساس ریگ ودا، او نخستین کسی است که قربانی بر پا می‌دارد، بعید نیست که آریایی‌ها و حتا هندواروپایی‌ها وی را یکی از نمونه‌های نخستین انسان و پیش نمونه روحانیون می‌دانسته‌اند. [۵۶]

انسان نخستین دیگر، نمه (اوستایی: ییمه «جمشید») نیز پسر ویوسونت است. تغییرات بعدی در دو سنت ایرانی و هندی دو شخصیت متفاوت از وی ساخته است. در ایران او نخستین شاه و فرمانروای دوران طلایی بی‌مرگی است که با ارتکاب گناهی نامعلوم مقام خود را از دست می‌دهد. اما در هند، یمه نخستین کس از آدمیان است که دستخوش مرگ شد و از این رو، شاه مردگان گشت. نام او به معنی توامان و هم شکم است و در هر دو سنت ایرانی و هندی از خواهر توامان وی یمی (پهلوی: جمیگ) نام برده شده است. لینکلن بر این عقیده است که یمه، نخستین شاه و پیش نمونه شاهان به دست برادرش، منو پیش نمونه روحانیون قربانی شد و از این قربانی جهان‌زاده شد. او این اسطوره را متعلق به هندواروپایی می‌داند. وی همچنین یکی دیگر از پیش نمونه‌های نخستین انسان را تریته می‌داند که از قهرمانان پرآوازه عهد آریایی بود. نام وی لفظاً به معنی «سومین» است. او در هند قهرمانی است ازدهاکش و کسی است که سومه مقدس را می‌فشارد و می‌نوشد. در ایران این شخصیت در دو تن متجلی شده است. یکی تریته (اثرط در متون بعدی) که شفابخش و آماده سازنده هوم مقدس است. لینکلن وی را نیز قهرمانی از دوره هندواروپایی می‌داند. [۵۷]

## مادها:

در عهد سناخریب (۶۹۱ پ. م) مادها (متحد ایلامی‌ها) جایگاهشان در نزدیکی کوه‌های بختیاری بود، در ۶۳۹ پ. م آشوربانیپال متحد پادشاهی ایلام را از میان برداشت و به جنگ کوروش اول شتافت که بر انشان و پرسوآش، یعنی تل ملیان حکم می‌راند. این بدین معناست که در این دوره پارسی‌ها تقریباً به سرزمینی که پسان‌ها به نام آنان خوانده شد، رسیده بودند. سمت این جابه‌جایی‌ها حاکی از حرکت پارسی‌ها از شمال غربی به جنوب غربی است و شاید بتواند شاهدی بر آن باشد که سیر مهاجرت نخستین آنان از سوی غرب دریای خزر، یعنی از گذرگاه‌های قفقاز بوده است.

## هخامنشیان:

کتیبه‌های هخامنشی به سه شکل مختلف از آریه‌ نام برده‌اند: نخست، به عنوان زبان نسخه پارسی باستان کتیبه داریوش در بیستون، دوم به عنوان نسب‌نامه داریوش در نقش رستم و شوش و سوم برای تعریف اهورامزدا در نسخه ایلامی بیستون. [۶۳]

در حالت اول، به احتمال زیاد داریوش می‌گوید که او نسخه دیگری را به زبان آریه *arya* داشته است: «این متن که نوشته‌ام به آریایی نوشته شده بود.» که در آن *arya* مطابق با *har-ri-ya-ma* نسخه ایلامی است. [۶۴]

در حالت دوم، داریوش و خشایارشا پس از آن که هر دو خود را یک هخامنشی، یک پارسی پسر پارسی معرفی می‌کنند، اظهار می‌دارند که آریایی تخمه آریایی هستند. [۶۵]

در حالت سوم، در متن ایلامی مطابق با بند چهارم متن فارسی باستان، اهورامزدا چنین معرفی می‌شود (na-ap har-ri-ya-na-um): خدای آریایی‌ها. [۶۶]

داریوش واژه «آریایی» را برای خود به عنوان درجه‌ی از طبقه اجتماعی به کار می‌برد: «من (...), پسر ویشتاسپه هخامنشی، پارسی، پسر پارسی، آریایی، از تیره آریایی هستم». پس حوزه معانی این واژه از حوزه «پارس» پافراتر می‌گذارد و در نتیجه باید اقوام دیگر مثل ما را

نیز شامل شود. روایت ایلامی کتیبه بیستون اهورامزدا را «خدای آریایی‌ها» می‌نامد. سرانجام در بند ۷۰ همان کتیبه واژه *ariyā* را برای زبان پارسی باستان به کار می‌برد، بدون آن که آن را از دیگر زبان‌های ایرانی متمایز کند. [۶۷]

گل‌نشته‌های بابلی:

برخی اسناد بابلی عهد هخامنشی به اصطلاح *ar-ú-ma-a-a* اشاره می‌کنند. این نام بومی اشاره به باشندگان کشور آریا یا آریه (پارسی باستان - *harāiva*، اوستایی - *harōiva*، ایلامی - *harrima*، کتیبه بابلی هخامنشی - *a-ri-e-mu*، یونانی - *areia*) است. نویسندگان یونانی آن‌ها را آریه‌ای یا آریویی می‌خواندند. هریتوه در شرق پارت، در منطقه هرات افغانستان، زمانی از شهرهای هخامنشیان بود. هرودوت می‌گوید آریه‌ای‌ها مسلح به شمشیر مادی بودند و جامه بلخی می‌پوشیدند. وی می‌افزاید آریه‌ای‌ها، پارتی‌ها، خوارزمی‌ها و سغدی‌ها تشکیل دهنده شانزدهمین شهرت امپراتوری پارس بودند. آریه‌ای‌ها در نقوش برجسته تخت جمشید با شمشیر مادی تصویر شده‌اند.

**ساسانیان:**

**نوشتار اصلی: ایرانشهر (ساسانیان)**

**پژوهش‌های باستان‌شناسی**

با مطالعه بازمانده استخوان‌ها و بررسی مجموعه‌های اقوام مهاجر، آنان را دارای مجموعه گرد یا قصیرالراس دانسته‌اند. نمونه‌هایی از این نوع مجموعه‌ها در تپه سبلک کاشان دوران «الف» و «ب» و گوی تپه، دوران «د» مربوط به هزاره دوم پ. م. در نزدیکی دریاچه ارومیه و شاه تپه در ۱۳ کیلومتری غرب گرگان یافت شده است. اقوام بومی دارای مجموعه‌های مستطیل الراس بودند که در هزاره چهارم و سوم پ. م. و حتی در اواخر هزاره دوم در ایران در اکثریت بودند، تا این که در هزاره اول پ. م. صاحب‌های مجموعه‌های قصیرالراس جایگزین آن‌ها شدند. [۶۹]

**خاستگاه:**



بسیاری از باستان شناسان شوروی پیشین بر آن اند که خاستگاه هندوایرانی‌ها (آریایی‌ها)، وابسته به فرهنگ آندرنو، واقع در شرق دریای کسپین و پیرامون دریاچه ارال بوده است، اما هنوز به طور یقین نمی‌توان این فرضیه را پذیرفت. [۷۰]

### انگیزه‌های مهاجرت:

با حفاری‌هایی که در نیمه دوم سده ۲۰ م در ایران، افغانستان و پاکستان صورت گرفته، به نظر می‌رسد که تمدن پیچیده‌ی از عصر مفرغ در جنوب آسیای میانه وجود داشته است. بررسی آثار تپه‌های باستانی این مناطق و مقایسه آن‌ها با یک دیگر، حاکی از یک حوزه فرهنگی گسترده است. مقایسه آثار متعلق به بوم تپه در دره شمالی اترک، مربوط به دوران پایانی مرحله نوسنگی، مفرغ و آهن در شمال استان خراسان با آثار جنوب ترکمنستان، دشت دره گز ایران، در جنوب قره تپه و تپه نمازگاه در حدود ۶ کیلومتری غرب دهکده کاهکا، در دامنه کُپت داغ، آثار جنوب شرقی دریای کسپین، منطقه ترکمان صحرا و تپه سیلک با تپه حصار که تمدن اخیر از دوران نوسنگی در تمامی ناحیه کوهستانی تاجیکستان جنوبی پراکنده بود، ارتباط فرهنگی این مناطق را به وضوح آشکار می‌سازد. تجارت در خلال هزاره ۳ پ. ک نیز وسیله مهمی در ایجاد ارتباط فرهنگی خاور نزدیک و جنوب آسیا و منطقه بین‌النهرین به شمار می‌رفته است. در اوایل هزاره ۲ پ. م. این ارتباطات گسترده شد و در پی آن یک سلسله مهاجرت‌ها و تغییرات کلی فرهنگی پدید آمد. [۷۱]

برای آغاز این مهاجرت‌ها، انگیزه‌های بسیاری چون افزایش جمعیت، تهاجم اقوام بدوی، تغییرات اقلیمی، زیست محیطی و تغییر مسیرهای تجارتی یاد شده است. از سوی دیگر به گفته ییسون، انگیزه مهاجرت و کاهش جمعیت منطقه را باید در میان عوامل اجتماعی جستجو کرد که یانگ نیز آن را می‌پذیرد. نظریه هلوپینا این است که با افزایش جمعیت و تراکم آن در محوطه شبیه به زیست گاه‌های شهرنشینی آغازین چون تپه نمازگاه با فرهنگ دامداری و کشاورزی، آلتین تپه و الغ تپه و ناکارآمدی سازمان‌های موجود در خودگردانی جامعه، برخوردهایی را میان ساکنان آن‌ها موجب گردید. بدین سان، بخشی کوچکی از جمعیت ساکن در منطقه باقی‌ماند و بسیاری دیگر به سرزمین‌های تازه هجوم آوردند. [۷۲]

## سفال خاکستری رنگ:

این نوع سفال‌ها متمایل به سیاه هستند. ظروف که بیشتر با چرخ کوزه‌گری ساخته شده، جلای حاصلی دارند و در ساخت آن‌ها از اسلوب و روش پیشرفته‌ی در کوره‌ها و میزان حرارت بهره‌جسته‌اند. یانگ در ۱۹۶۳، ۱۹۶۵، ۱۹۶۷ م. در باره سفال خاکستری ایران این نوع سفال را به دو دسته عمده شرقی و غربی تقسیم کرد و احتمال داد که سفال خاکستری جدید عصر آهن I در غرب ایران و دره سلدوز از سفال‌های خاکستری رنگ عصر برنز قدیم تپه حصار و گرگان، شامل تورنگ تپه و شاه تپه منشا گرفته باشد. به گمان وی این اقتباس می‌تواند نشان دهند حرکت واقعی مردم از شرق به غرب در عرض شمال قلات ایران به سبب از میان رفتن زیستگاه‌های آن‌ها در دشت گرگان و سقوط نمازگاه V در ترکستان باشد. دایسون، حفار تپه حسنلو در ۸۵ کیلومتری جنوب ارومیه، با توجه به ارتباط معماری دور IV, V و پیوستگی این دو سبک معماری با یکدیگر اعلام داشت که میان این سنت و معماری عصر برنز قدیم شمال شرقی-غربی ایران به ویژه تپه حصار ارتباطی وجود ندارد و بدین سان ارتباط شرقی-غربی یعنی شمال شرقی ایران و عصر آهن غرب ایران را مردود دانست. [۷۳]

به هر روی در آغاز هزاره ۲ پ. م، در بین‌النهرین و غرب ایران، فرهنگ سفال منقوش با تغییرات بومی به پیشرفت خود ادامه داد. فرهنگ‌های تپه گودین III، تپه حسنلو VI و دین خوان تپه IV به این دوره در غرب ایران نسبت داده شده‌اند، اما در نیمه دوم هزاره پ. م، شاید نخست به کندی و سپس با شتاب بیشتر، فرهنگ سفال خاکستری و خاکستری متمایل به سیاه سراسر غرب و شمال شرقی ایران را فرا گرفت. باستان‌شناسان پیدایش یک فرهنگ تازه بزرگ و شاید ورود مردم جدیدی به داخل فلات ایران و ناحیه زاگرس را منتفی ندانسته‌اند. با آن‌که محل کشف سفال خاکستری رنگ، کوهستان‌ها دانسته شده و تا به حال نیز از گورستان‌های قیطریه، پشند و چندار در اطراف تهران و نیز اخیراً در پیشوای رامین این آثار یافت شده است. با کاوش‌های تازه و منطقه پشاپویه، در محل احداث فرودگاه بین‌المللی جنوب تهران، سفالیه‌های خاکستری در کنار آثار معماری همان دوره به دست آمده است. از این رو با این حفاری‌های جدید، آرای برخی از باستان‌شناسان که مردم

دارای فرهنگ سفال خاکستری را از مردم کوچ نشین و دامدار و ظاهراً بدون آشنایی به معماری قلمداد می کرده‌اند، مورد تردید قرار گرفته است. [۷۴]

### سنت خاکسپاری:

پیش از گسترش فرهنگ سفال خاکستری، مرده‌ها در زیر کف محل‌های مسکونی دفن می‌کردند. در سیلک الف، جنازه به صورت جمع شده (جنینی شکل) در کف اتاق و همراه با لوازم آرایش مانند آئینه‌های مسی و جواهر به خاک سپرده می‌شد. طی هزاره دوم و یکم پ. م دگرگونی شایان توجهی در محوطه باستانی ایران رخ داد که به نوبه خود حاکی از حضور قومی جدید به جای قوم کهن است. [۷۵]

این دگرگونی را می‌توان در سیلک ب مشاهده کرد، شکل گورها با توجه به تنوع نژادی اقوام مهاجر و تدریجی بودن مهاجرت متفاوت است. گورها شامل حفره‌ای بیضی شکل بوده که در زمین ایجاد می‌کردند. جدار برخی از آن‌ها، همچون گورهایی که در لرستان کشف شده، از سنگ و در حسنلو از سنگ و خشت بود. مرده بر پهلو راست یا چپ و گاه به صورت جمع شده (جنینی شکل) دفن می‌شد. به نظر می‌رسد که صورت مرده، به سمت تابش آفتاب برگردانیده شده است. محتویات گورها را زینت آلات، اسلحه، سپر، پیکانی که از جنس مفرغ و آهن ساخته می‌شد و ظروفی برای غذای مرده به رنگ‌های مختلف یا یک رنگ (خاکستری - سیاه، قرمز یا خرمایی کم رنگ) تشکیل می‌داد. روی گور را با کنده و شاخه‌های درختان می‌پوشانیدند و بر روی آن توده‌یی از خاک می‌انباشتند. و با الواح سنگی یا گلی پخته و به صورت شیروانی می‌ساختند. نمونه‌هایی از این نوع آرامگاه‌ها را می‌توان در گورستان قیطره تهران مشاهده کرد. از دیگر انواع گورها می‌توان از نوع «گورگانی» یاد کرد. در این گورها بقایای جسد انسان و اسکلت‌های اسب و لوازم مربوط به آن در کنار هم کشف شده است. [۷۶]

گورهایی از این قبیل در آسیای میانه و گورستان چنگیزخان و اویگارک، در دلتای سیحون و محوطه باستانی تیان شان مرکزی و پالمیر و در تپه حسنلو یافت شده است که به نظر می‌رسد مربوط به سکاه‌ها و کیمیری‌ها باشد. [۷۷]

## مسیرهای مهاجرت:

با توجه به مدارک باستان شناسی به نظر می‌رسد که نخست هندواروپایی‌ها به دو دسته تقسیم و رهسپار غرب و جنوب شرقی شدند. گروه‌هایی که به سوی غرب رفتند، قبایل اروپایی نام گرفتند و گروه‌هایی که در جهت جنوب شرقی حرکت کردند، هندوایرانی آغازین خوانده شدند. [۷۸]

دسته‌یی از همین گروه شرقی از بلخ به سوی غرب و نواحی شمالی ایران و جنوب دریای کسپین نفوذ کردند و در همین زمان دولت‌های گوتی، لولویی، کاسی و نیز هوری، منطقه غرب را در فرمانروایی داشتند. [۷۹]

در تپه حصار دامغان (هزاره ۳ پ. م.) سنت سفالگری بدون هیچ تغییری ادامه داشت. اما در زیستگاه‌های جدید از مقدار ظروف گلی سابق کاسته شده و جای آن را ظروف سیاه‌رنگ یا خاکستری رنگ متمایل به سیاه گرفت. در تهاجم به سیلک الف در پایان عهد سوم نیز که باعث متروک شدن آن گردید، سفال منقوش منسوخ و سفال قرمز و خاکستری جایگزین آن شد. به گفته حفار سیلک، این فرهنگ بر سیلک تحمیل شده و با توجه به شباهتی که این ظروف با ظروف پیداشده در شوش مربوط به اواخر سده چهارم پ. م. دارد، شناخت این اقلام را با کندوکاو در آثار به دست آمده از تپه سیلک ب میسر می‌داند. [۸۰]

بر اثر مهاجرت‌هایی که در هزاره پ. م. صورت گرفت، دگرگونی‌های بسیاری در ایران پدید آمد که بعدها به تشکیل امپراتوری‌های بزرگی منجر شد. حرکت اقوام هند و ایرانی همزمان یا واقعه مهم، یعنی به کارگیری روزافزون آهن و استفاده از اسب تندرو بوده است. [۸۱]

مهاجرت‌های این دوره را به دو دسته شرقی و غربی تقسیم می‌کنند: دسته شرقی که با گذشتن از رودخانه سیحون و جیحون به سمت جنوب حرکت کردند و با پشت سر گذاشتن باختر از کوه‌های هندوکش گذشتند و شاید در نواحی شرقی و فلات ایران ساکن شدند.

دسته غربی نیز از طریق کوه‌های قفقاز وارد فلات ایران شدند و در شمال غرب و نواحی مرکزی آن سکنا گزیدند. از مادها و پارس‌ها نخستین بار در اسناد آشوری مربوط به شلمنصر سوم و در ۸۴۶ پ. م. با عنوان پَرسوا و مَدی نام برده می‌شود و این هنگام در جنوب دولت ایلام در بین‌النهرین دولت آشور و در حوالی دریاچه وان دولت اورارتو وجود داشت که به نوبه خود مانع هرگونه پیشرفت این اقوام تازه رسیده به سمت غرب می‌شد. به دنبال استقرار دسته غربی، اقوام سگرتی در ناحیه شرقی تر تا نزدیک تبریز امروزی، قوم پَرثو در اطراف در بندهای خزر و قوم هَریو در جنوب خراسان در ناحیه هرات مستقر شدند. [۸۲] ۸۴۶ پ. م. با عنوان پَرسوا و مَدی نام برده می‌شود و این هنگام در جنوب دولت ایلام در بین‌النهرین دولت آشور و در حوالی دریاچه وان دولت اورارتو وجود داشت که به نوبه خود مانع هرگونه پیشرفت این اقوام تازه رسیده به سمت غرب می‌شد. به دنبال استقرار دسته غربی، اقوام سگرتی در ناحیه شرقی تر تا نزدیک تبریز امروزی، قوم پَرثو در اطراف در بندهای خزر و قوم هَریو در جنوب خراسان در ناحیه هرات مستقر شدند. [۸۲]

### مادها:

در اسناد آشوری و لشگرکشی‌های تیگلت پیلسر سوم (حک ۷۲۷-۷۴۵ پ. م.) از کشور مادهای نیرومند که تا کوه بیکنی (دماوند) ادامه داشت، یاد می‌شود. مادها در جنوب شرقی دریاچه ارومیه تا نزدیکی همدان مستقر شدند. آثار مادها را می‌توان به طور مثال در تپه‌های باستانی گوناگون بررسی کرد: گودین تپه، در ۱۲ کیلومتری جنوب شرقی کنگاور، باباجان تپه پشتکوه لرستان در لایه‌های مربوط به سده ۸ پ. م.، نوشیجان تپه در نزدیکی مراغه، زریوه کردستان که سفال‌های آن با دوره آهن ۳ در جنوب ایران، به خصوص زندان سلیمان در نیمه اول سده ۷ پ. م ارتباط دارند و همچنین تپه‌های هگمتانه همدان و سیبک ب کاشان. افزون بر این، گور دخمه‌های صخره‌ای فقرگاه در جنوب دریاچه ارومیه، دکان داوود نزدیک سرپل ذهاب و قیزقاپان که منسوب به اقوام مادی است. از نظر مراسم آیینی سنت خاک سپاری حائز اهمیت است. [۸۳]

### پارس‌ها:

معروف ترین و بزرگترین قوم آریایی که به خاطر فتوحات و کوروش بزرگ معروف هستند همچنین اکثریت جمعیت ایران کنونی را نیز این قوم تشکیل می‌دهد. این‌ها در بخش غربی دریاچه ارومیه اسکان یافتند. اگرچه در باره چگونگی و مسیر حرکت پارسیان از غرب دریاچه ارومیه تا سرزمین فارس کنونی مباحثات بسیاری وجود دارد، اما شواهد بی‌شمار در باره مهاجرت پارسیان از حدود دریاچه ارومیه به فارس امکان این ادعا را فراهم می‌سازد. [۸۴]

به گفته گیرشمن، اقامت پارسیان در غرب دریاچه ارومیه دیری نپایید و مهاجرت آنان بر اثر فشار آشوری‌ها یا اورارتویی‌ها صورت گرفته است. در هر صورتی، پارس‌ها به هر طریقی که به ناحیه فارس وارد شده باشند، با مردم سرزمین‌های مسکون در مسیر حرکت خود مواجه بودند و در طی این مسیر، فرهنگ و قومیت آن‌ها با بومیان این مناطق درهم آمیخت. کاوش‌های باستان‌شناسی مسجد سلیمان (مربوط به ۵۰۰ پ. م.) و ایجاد دهکده‌های پارسی در اطراف شوش با یک قرن قدمت بیشتر گواه بر اختلاط فرهنگی این اقوام و مسیر مهاجرت است. [۸۵]

یانگ با توجه به مدارک موجود، فرضیه سوم پرسواش یا سه گروه پارسیان را ارائه می‌دهد. گروه اول در شمال غربی، گروه دوم در ایلام و آخرین گروه در فارس می‌زیستند. و استرناخ با توجه به شواد و مدارک باستان‌شناسی پرسوا و پرسوا را نام‌های دیگری برای ایالت قدیمی ایلام یعنی انشانف تپه ملیان امروزی در ۱۶ کیلومتری مرودشت دانسته است. به نظر می‌رسد که اسکیتی‌ها دیرتر از دیگر گروه‌های نام‌برده ایرانی به منطقه زاگرس و غرب ایران وارد شده باشند. نفوذ سکاها در ناحیه شمال غربی و زاگرس باعث اختلالاتی در نظم سیاسی فرمانروایان آشوری شد. به هر روی، منابع آشوری جهات اصلی مهاجرت آریایی‌ها به ناحیه غربی ایران را از جهت شرق به غرب ذکر کرده‌اند که شاید تاریخ آن در اواخر هزاره دوم پ. م. بوده است. [۸۶]

### زبان‌شناسی در برابر نژادشناسی:

این واقعیت که مفاهیم «آریایی» (به عنوان صفت) و «آریایی‌ها» (به عنوان اسم خاص) در ایدئولوژی ناسیونال سوسیالیستی عملاً مترادف با «غیریهودی» و «غیریهودی‌ها» مورد استفاده

قرار می‌گرفت، با توجه به قتل عام یهودیان، قطعاً استفاده بی‌ملاحظه و سرسری از این واژه‌ها را در مناطق آلمانی زبان در آینده دور و نزدیک بدنام و با مشکل روبرو کرد. حال آن که این واژه‌ها، تا زمانی که نازی‌ها موجب بدنامی آن‌ها نشده بودند، تاریخچه طولانی از تحول معانی را پشت سر داشتند که وجه مشخص آن از سویی تحولی چند مرحله‌یی در جهت موارد کاربردی روزافزون گسترده‌تر و متنوع‌تر آن‌ها بود و از سوی دیگر و همزمان با آن موجب عامیانه‌تر شدن فزاینده معانی و کاسته شدن روزافزون دفت و بار علمی معانی آن‌ها شد. [۸۷]

سرآغاز این روند، ورود مفهوم یا واژه هندی آریه یا واژه ایرانی آریا به زبان هندواروپایی بود که به زودی برای نامگذاری زبان‌های خویشاوند در مناطق هندواروپایی مورد استفاده قرار گرفت. [۸۸] اما آبراهام ه. آنکتیل دوپرون فرانسوی که گویا نخستین بار این واژه را به کار برده بود، منظورش از آن صرفاً مشخص کردن اقوام بود:

این نویسنده (هرودوت) به دو قوم موسوم به «آری‌ها» یا «آرین‌ها» اشاره می‌کند، اولی ... قوم همسایه سغدیان بوده است و در مورد دومی می‌نویسد: «در گذشته مادها را به طور کلی با نام «آرین‌ها» یا «آری‌ها» می‌شناختند». هرودوت از سویی به ما می‌آموزد که در روزگاران کهن به مادها، آرین‌ها، یعنی اقوام ایرانی، می‌گفته‌اند؛ و از سویی دیگر دیودوروس سیسیلی می‌نویسد زرتشت مرید ایزد نیکی، قانون‌گذار آریایی‌ها بوده است. پس چگونه می‌توانیم از این ویژگی‌ها نپذیریم که این زرتشت همان زرتشت مردی اورمزد (اهورامزدا) و قانون‌گذار مادها و مردم ایران (آریایی: یونانی آریانویی: آریان‌ها، یا آری‌ها) بوده است. [۸۹]

یوهان فردریش کلویکر مقاله آکتیل دوپرون را به آلمانی ترجمه کرد و بدین ترتیب برای نخستین بار، واژه «آریایی‌ها» به ادبیات مناطق آلمانی زبان راه یافت. آرنولت هرمان لودویگ هرن نیز از واژه «آریایی‌ها» به عنوان مفهومی در جهت مشخص کردن یک قوم استفاده کرده است. یوهان گونلیپ روده نیز با استناد به سه مولف بالا این مفهوم را به همین معنا به کار برده است. و سرانجام این که فردریش کرویتزر نیز این واژه استفاده کرد. [۹۰]

این واژه از طریق فردریش فون اشلگ دستخوش نخستین و در عین حال تعیین کننده ترین گسترش معنا شد، زیرا وی به دلایل زبان شناختی نظریه خویشاوندی اقوام ژرمنی با ایرانیان را مطرح کرد:

اما برای نام آریایی‌ها خویشاوند دیگری نیز وجود دارد که بیش از همه به خود ما مربوط می‌شود. چون این همان ریشه هند *ari* است که بی شک با ژرمنی‌ها زنده و شناختنی است... تعجب نکنید اگر اضافه کنم که این نظریه از مدت‌ها پیش برای من به یک حدس تاریخی تبدیل شده که در تائید آن شواهد بسیاری یافته‌ام. شواهدی که نشان می‌دهند نیاکان ژرمنی ما زمانی که نوز در آسیا می‌زیستند، در آنجا عمدتاً با نام آریایی شناخته می‌شدند... که در صورت آن افسانه و باور باستانی که آلمانی‌ها یا به عبارت دیگر اقوام ژرمن و گت را خویشاوند پارسیان و ایرانیان می‌داند، یکباره صورت دیگری به خود می‌گیرد و سرخ و مبنای تاریخی معینی کسب می‌کند. [۹۱]

کریستین لاسن - استاد سوئدی رشته هندی شناسی دانشگاه بن، از اشگل نیز پا فراتر گزارده. از سوی پیشنهاد کرد برای نامیدن اعضای خانواده زبان‌هایی که امروزه روی هم رفته، «هندواروپایی» یا «هندوژرمنی» نامیده می‌شوند، از صفت «آریایی» استفاده شود، و از سوی دیگر معتقد بود که واژه «آریایی‌ها» را که مشخص کننده قوم (آریایی) است، باید به مجموعه «قوم آغازین» تسری داد:

دانشمندان برای این زبان‌ها نام‌های گوناگون ابداع کرده‌اند که همگی یا مانند «یافتیک» و «قفقازی» غیرتاریخی هستند و یا مثل «هندوژرمنی» تلفظ آن‌ها به دلیل ترکیبی بودن دشوار است... از جایی که نام مشترک قومی که از یک مرکز واحد تا مسافت‌های غیرقابل تصور در سراسر جهان چنان گسترش یافته که شاخه‌های زبان آن امروزه تقریباً سراسر اروپا را به طور کامل پوشانده، در امریکا زبان فرمانروایان را از آن خود کرده و در میهن اصلی اش آسیا نیز هنوز بخشی از زیباترین سرزمین‌ها را در اختیار دارد و حتا در استرالیا و افریقا هم ریشه دوانده است و جهانگشایی‌های جدیدی را نیز مژده می‌دهد... از آن جا که این نام اکنون دیگر یافت نشدنی و غیرقابل اثبات است، من پیشنهاد می‌کنم برای نامیدن آن همان اسمی انتخاب کنیم که توسط تیره‌ها و طوایف زیادی از این قوم به راستی به کار رفته و مورد استفاده قرار گرفته بود. هندیان و ایرانیان باستان خود را به همین نام، یعنی آریایی



می‌شناختند، نامی که در میان آلمانی‌های جنگاور نیز همچون بالیدنی و افتخارآمیز مطرح بوده است. [۹۲]

دانش زبان شناختی در ادامه نتوانست روی یک قاعده زبانی مشترک به توافق برسد. در حالی که برداشت چند نفری (مانند لاسن که از آغاز این نظر را داشت) از این مفهوم، زبان تمام اعضای خانواده زبان های هندوژرمنی بود، عده دیگر آن را مفهوم هندوایرانی و نیز گروهی دیگر آن را تنها مترادف مفهوم ایرانی تلقی کردند. خود لاسن هم بعدها از کاربرد سفت آریایی به معنای جامع عقب نشینی کرد و از آن پس عموماً از مفهوم هندوژرمنی استفاده می‌کرد. اما تاثیر اندیشه‌های اولیه او به دو معنا همچنان ادامه یافت: «ریشه لغوی آریا را در بسیاری از واژه‌ها و نام‌هایی که طینی مشابه دارند، کشف و اثبات کنند.» و ثانیاً در قالب اعتقاد به فرضیه وجود یک «قوم آغازین» آریایی یا هندوژرمنی با فرهنگی در سطح بالا و مشخصات ویژه ظاهری و شخصیتی. [۹۳]

پس به زودی اقوام دارای زبان آریایی یا هندوژرمنی در فرهنگ علم زبان‌شناسی آن سال‌ها به عنوان نژاد معرفی شدند. هر چند لازم به ذکر است که این رویداد بیشتر مربوط به کشورهای غیرآلمانی بود. پنداشت‌های این گونه پژوهندگان از بهشت باستانی آریایی و فضایل شاخصی که آریایی‌ها را تا امروز از دیگران متمایز می‌سازد، به ایجاد نوعی اسطوره آریایی انجامید که شالوده‌ی شد برای نظریه‌های بعدی و به دیگران امکان داد آن را گسترش دهند اما پس از آن که انبوهی از پریشان‌ترین انواع نظریه‌های نژادشناختی معیارهای متمایزکننده‌ی بی‌را که در اصل ریشه در زبان‌شناسی داشتند، از دیدگان زیست‌شناسی نژادی تحت شعاع قرار دادند و آن‌ها را نیز تیره و پریشان کردند. [۹۴]

پژوهندگانی چون مولر وظیفه خود دانستند در برابر این گرایش به پا خیزند. مولر در یک سخنرانی در دانشگاه استراسبورگ چنین گفت:

بسیاری این واقعیت را به سادگی فراموش می‌کنند که اگر ما در باره خانواده آریایی‌ها یا سامی‌ها سخن می‌گوییم، معیار تمایز و تقسیم‌بندی ما صرفاً زبان‌شناختی است. وجود زبان های سامی و آریایی امری مسلم است. اما غیر علمی است اگر ... از نژاد آریایی، خون آریایی یا جمجمه آریایی سخن بگوییم و سپس بکوشیم تا بر مبنای معیارهای زبان شناختی،

تقسیم بندی‌های نژادشناسانه انجام دهیم... هر چه در تفاوت و تفکیک این دو رشته یعنی زبان‌شناسی و نژادشناسی، بگوییم کم گفته‌ایم... هنگامی که این دو رشته متفاوت تقسیم بندی اقوام و زبان‌ها را مستقلاً و جدا از هم به سرانجام رساندند (تازه آنگاه) وقت آن است که نتایج با هم سنجیده شوند. اما حتی در آن زمان هم نمی‌توان از یک زبان دولکوسفال سخن گفت، همان‌طور که سخن گفتن از یک مجموعه آریایی نیز بی‌معنا است. [۹۵]

در آن سال‌ها در محافل علمی زبان‌شناسی آلمان استفاده از واژه «آریایی» به معنای اعم (یعنی مترادف با واژه «هندوژرمنی») تقریباً به‌طور کل از مد افتاد بود و نیز استفاده از مفهوم نژاد آریایی بر اساس معیارهای پژوهش‌های انسان‌شناختی آن سال‌ها هم با مخالفت روبرو بود. اما کاربرد واژه آریایی به مفهوم «هندوایرانی» آن‌همچنان رواج داشت. ولی با توجه به محبوبیت استفاده از این واژه غالباً تذکر با پانویسی به آن می‌افزودند تا نشان دهند واژه مورد نظر تنها به این معنای خاص برای مصارف علمی قابل قبول است. در دوران ناسیونال سوسیالیسم، هنگامی که واژه آریایی نه تنها به مفهوم آلمانی یا دارای خون آلمانی، بل که حتی به مفهوم غیر یهودی رواج و محبوبیت یافت. [۹۶] برای مثال زیگرت نوشت:

البته اصلاً معلوم نیست که آیا هنوز می‌توان اصطلاح آریایی به مفهوم خون آلمانی و نژادهای خویشاوندی را کنار گذاشت و منسوخ کرد یا نه... بنابراین لزوم این که پژوهشگران علوم دقیق در پژوهش‌های خود به استثنای واژه ترکیبی و روشن هندواروپایی و نیز معادل قرار دادن دو مفهوم آریایی و هندوایرانی به‌طور کلی از کاربرد واژه آریایی چشم‌پوشند، بسیار اهمیت دارد. [۹۷]

اما در مورد آموزگار زیگرت یعنی ووست چنین می‌نماید که او بر خلاف آنچه در ظاهر وانمود می‌کرد از تعبیر نادرستی که توسط بخشی از افکار و رسانه‌های جمعی ناسیونال سوسیالیستی از مفهوم آریایی نشر و تبلیغ می‌شد، چندان هم ناراضی و نگران نبود. نامگذاری یکی از سمینارها به اسم «سمینار فرهنگ‌شناسی و زبان‌شناسی آریایی» (و نه سمینار در باره فرهنگ و زبان هندوایرانی یا مشابه آن) به خوبی نشان می‌دهد که تصورات و معنای نادرست اما مثبتی که در آن سال‌ها هنگام شنیدن و خواندن واژه آریایی در ذهن تداعی می‌شد، شایسته و مطلوب تلقی می‌گردد. [۹۸] این امر در مورد نحوه استفاده درست از مفهوم

آریایی و آریایی‌ها نیز صدق می‌کند. او از سویی بر تفکیک و تمایز دقیق میان دو واژه آریایی و هندوژرمنی تاکید می‌ورزد:

پیش از هر چیز باید قویاً و قاطعانه مشخص کرد که به هیچ وجه نمی‌توان واژه آریایی را با واژه هندوژرمنی برابر دانست، یعنی به عبارت دیگر نمی‌توان مجموعه اقوامی را که به زبان‌های هندوژرمنی تکلم می‌کنند و اقشار فرهنگساز اجتماع آن‌ها بیشتر به نژاد شمالی تعلق دارند، به این اسم نامید.

اما از سوی دیگر به همانندی‌های میان آریایی‌ها و آلمانی‌ها در شیوه تفکر، در احساس و عمل پای می‌فشرد و به روابط خویشاوندی موروثی میان آلمانی‌ها و آریایی‌ها اشاره می‌کرد. این اظهارات، صرف نظر از درستی یا نادرستی شان، از یک سو نشان می‌دهند که برای روست مفهوم هندوژرمنی (و نیز آریایی) به عنوان موضوعی ذاتی و شخصیتی، به یک واژه دارای بار معنایی و موضع فکری و ایدئولوژیک، دقیقاً همانند واژه نژاد تبدیل شده بود و از سوی دیگر نمایانگر آن است که از دید او این دو صفت «آریایی» و «آلمانی» گرچه دو مفهوم یکسان نیستند، اما به هر حال پیوند و نزدیکی شان مهمتر از جداسازی و تفکیک دقیق واژه شناختی میان آن‌هاست.

اگر به ادبیات تاریخ باستان نگاردی در قاصله میان سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۹۰۰ نگاهی بیندازیم، در برخورد با این مفاهیم همان دشواری‌هایی را مشاهده می‌کنیم که دانش زبان‌شناسی آن دوره نیز با آن‌ها روبرو بود: به عنوان مثال، کارل فون بونزن (۱۸۵۷) و منتقد و مفسر آثار او یعنی آلفرد فون اشمیت (۱۸۵۸) به رغم اختلاف نظر در بسیاری از موضوعات و با وجود نتیجه‌گیری‌های تاریخی‌یی که امروزه به نظر ما عجیب و غریب می‌رسند، هر دوی آن‌ها این دو واژه را به معنای هندوایرانی و هندوایرانیان به کار برده‌اند. همین نکته در مورد مارکس دونکر هگلی مسلک نیز صدق می‌کند (۱۸۷۵-۱۸۷۷) دونکر پژوهش مفصل خود در باره هندی‌ها و ایرانیان (شرقی) را با عنوان «آریایی‌های ساحل سند و گنگ» و «آریایی‌های ایران خاوری» معرفی کرده است. ضمن این که برای نامیدن اقوام و مللی که دارای زبان خویشاوند مورد بحث در این جا بوده‌اند، از واژه هندواروپایی استفاده کرده است.

ارنست کورتیوس بر خلاف پژوهندگان نامبرده، در نوشته های عمومی و مقدماتی خود در باره تاریخ یونان چنین نوشته است:

بدین سان دانش زبان شناسی قادر به تکمیل قدیمی ترین دوره های زندگی بشر است و می تواند چنان تبارنامه از اقوام و ملل تدوین کند که در سایر روایات هیچ اثری از آن نمانده است. زبان یونانی هم از این طریق یکی از زبان های خویشاوند هندوژرمنی و قوم یونانی به عنوان شاخه بی از آن قوم آغازین کهن شناخته شده، که زمانی در فلات آسیا اسکان داشته و نیای باستانی هندیان، ایرانیان، سلت ها، یونانیان، ایتالی ها، ژرمن ها، لت ها و اسلاوها بوده است.

### منابع:

بیانی، شیرین. تاریخ ایران باستان (۲): از ورود آریایی ها به ایران تا پایان هخامنشیان. چاپ هفتم. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها، ۱۳۹۰. شابک ۹۷۸-۹۶۴-۴۵۹-۶۹۸-۸.

داندامايف، محمد ا. ایرانیان در بابل هخامنشی. ترجمه محمود جعفری دهقی. تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۹۱. شابک ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۱-۹۸۲-۹.

دریایی، تورج. شهرستان های ایرانشهر. ترجمه شهرام جلیلیان. تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۸. شابک ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۵-۷۰۱-۲.

دریایی، تورج. شاهنشاهی ساسانی. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۳. شابک ۹۶۴-۳۱۱-۴۳۶-۸.

دریایی، تورج. ناگفته های امپراتوری ساسانیان. ترجمه آهنگ حقانی، محمود فاضلی بیرجندی. تهران: کتاب پارسه، ۱۳۹۱. شابک ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۳۳-۵۵-۶.

دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ. تاریخ ماد. ترجمه کریم کشاورز. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶. شابک ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۵-۱۰۶-۵.

رضایی باغبیدی، حسن. تاریخ زبان های ایرانی. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۸. شابک ۹۷۸-۹۶۴-۷۰۲۵-۸۴-۳.

رضایی باغبیدی، حسن. «آریایی، زبان ها». در دانشنامه ایران. ج. ۲. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶. شابک ۹۷۸-۹۶۴-۷۰۲۵-۵۹-۱.

- سینایی، مریم. «آریایی». در دانشنامه ایران. ج. ۲. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶. ۶۱۹-۶۲۷. شابک ۹۷۸-۹۶۴-۷۰۲۵-۵۹-۱.
- قائم‌مقامی، جهانگیر. «شیر و نقش آن در معتقدات آریائی‌ها». بررسی‌های تاریخی (تهران)، خ. ۳ (آبان ۱۳۴۵). بازبینی شده در ۲۰۱۳/۲۹/۱۲.
- لکوک، پی‌یر. کتیبه‌های هخامنشی. ترجمه نازیلا خلخالی. تهران: نشر «فرزان روز»، ۱۳۸۹. شابک ۹۶۴-۳۲۱-۱۳۳-۹.
- مالاندرا، ویلیام. مقدمه‌ای بر دین ایران باستان. ترجمه خسرو قلی‌زاده. تهران: کتاب پارسه، ۱۳۹۱. شابک ۹۷۸-۹۶۴-۵۷۳۳-۳۵-۸.
- نیستانی، جواد. «آریایی، مدارک و شواهد باستان‌شناسی». در دانشنامه ایران. ج. ۲. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶. ۶۲۷-۶۳۱. شابک ۹۷۸-۹۶۴-۷۰۲۵-۵۹-۱.
- نیولی، گرادو. آرمان ایران. ترجمه منصور سیدسجادی. تهران: موسسه فرهنگی و هنری پیشین پژوه، ۱۳۸۷. شابک ۹۶۴-۸۳۳۲-۲۲-۳.
- ویزه‌هوفر، یوزف. «تاریخچه مفاهیم «آریایی‌ها» و «آریایی» در علوم زبان‌شناسی». در تاریخ هخامنشی (ریشه‌های سنت اروپایی). ج. ۵. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۸. ۲۲۱-۲۴۴. شابک ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۵-۶۷۹-۴.
- Abaev, V. I and H. W Bailey. "ALANS". In *Encyclopædia Iranica*. Vol. 1. New York: Bibliotheca Persica Press, 1985. 801-803.
- Bailey, H. W. "ARYA". In *Encyclopædia Iranica*. Vol. 2. New York: Bibliotheca Persica Press, 1987. 681-683. Retrieved ۲۰۱۳/۱۱/۹.
- Diakonoff, I. M. "Media". In *Cambridge History of Iran*. Vol. 2. New York: Cambridge University Press, 1985. ISBN 9781139054935.
- Gnoli, Gherardo. "ĒR, ĒR MAZDĒSN". In *Encyclopædia Iranica*. Vol. 8. New York: Bibliotheca Persica Press, 1998. 533. Retrieved ۲۰۱۳/۸/۲۸.
- MacKenzie, D. N. "ĒRĀN-WĒZ". In *Encyclopædia Iranica*. Vol. 8. New York: Bibliotheca Persica Press, 1998a. 536. Retrieved ۲۰۱۳/۸/۲۸.

MacKenzie, D. N. "ĒRĀN, ĒRĀNŠAHR". In *Encyclopædia Iranica*. Vol. 8. New York: Bibliotheca Persica Press, 1998b. 534. Retrieved ۲۰۱۳/۸/۲۸.

Schmitt, R. "ARYANS". In *Encyclopædia Iranica*. Vol. 2. New York: Bibliotheca Persica Press, 1987. 684-687. Retrieved ۲۰۱۳/۱۱/۹.

Shapur Shahbazi, A. "HAFT KEŠVAR". In *Encyclopædia Iranica*. Vol. 11. New York: Bibliotheca Persica Press, 2003. 519-522. Retrieved ۲۰۱۳/۱۱/۹.

Sulimirski, T. "THE SCYTHS". In *Cambridge History of Iran*. Vol. 2. New York: Cambridge University Press, 1985. ISBN 9781139054935.

Etymological study

Aryanism in Tajikistan

Genetic evidence suggests European migrants may have influenced the origins of India's caste system

Site arguing that Armenia was the Indo-European homeland.

Aryan as a race or language, By David Frawley, American Institute of vedic Studies.

India through the Ages

Autochthonous Aryans? The Evidence from Old Indian and Iranian Texts, By Michael Witzel, Harvard University.

The Aryan-Dravidian Controversy Article by David Frawley

An Aryan Discussion Group .

## نژاد آریایی<sup>۲۰</sup>

آریایی (Aryan) با تلفظ /'ɛərɪən/ در زبان انگلیسی) کلمه‌ی است مشتق شده از واژه ārya که در زبان سانسکریت معنی نجیب می‌دهد. در نوشته‌های آکادمیک سال‌های اخیر آریایی عموماً با اصطلاحات هندو-ایرانی و هندو-اروپایی جاگزین شده است. در شرق، آریایی صرفاً مفهومی زبان‌شناسی بود برای مشخص کردن زبان‌های ایرانی و هندی-آریایی، اما همین واژه در غرب، در ترکیب نژاد آریایی به نژادی اطلاق شد که به یکی از زبان‌های هندواروپایی سخن می‌گفتند، اما در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مفهوم نژاد پرستانه این اصطلاح پررنگتر شد و در نهایت در قالب نژاد برتر ایدئولوژی آلمان نازی نمود پیدا کرد. نازی‌ها معتقد بودند که نژاد نوردیک (Nordic race) خالص‌ترین گونه یک گله انسانی اولیه به نام هندو-اروپایی-آغازین (Proto-Indo-Europeans) است.

### ریشه لغوی:

واژه آریا برای نخستین بار در کتیبه داریوش یکم در سنگ‌نبشته بیستون (حدود سده ششم پیش از میلاد) استفاده شده است.

واژه آریا برای نخستین بار در سده ششم پیش از میلاد در کتیبه بیستون داریوش یکم استفاده شده است، که اشاره به زبان نگارش متن (آریایی) دارد.

کلمه انگلیسی Aryan از لغت سانسکریتی ārya به معنای نجیب و در مفهوم پرستندگان خدای ودی ایندرا، مشتق شده است. البته واژه Ariāna به عنوان معادل کلمه لاتینی Ariānus - قسمت شرقی امپراتوری ایران - برای مدتی طولانی در زبان انگلیسی استفاده شده است. در زبان ارمنی واژه‌های (արի ար) و (արի ար) به ترتیب «شجاع» و «انسان» معنی می‌دهند، که بنابر نظر بعضی محققان با تئوری یونانی-آریایی (Graeco-Aryan) منشأ مردمان هندو-اروپایی تطبیق می‌کند. در انگلیسی محاوره‌ی کلمه آریایی،

---

<sup>20</sup> در این جا منابع و ماخذ را نیاورده‌ایم. در صورت نیاز می‌توانید به ویکی‌پدیا مراجعه کنید. - آریانفر.

در مطابقت با تحریف واژه در آلمان نازی، به افرادی اطلاق می شود که موهای بور و چشمان آبی دارند. این گونه از کاربرد واژگان آریایی در اواخر سده نهم و اوایل سده بیستم گسترش یافت. مثالی از کتاب‌های پر فروشی که این گونه استعمال لغوی را جا انداختند، «طرحی از تاریخ» (The Outline of History) نوشته ولز است. ولز توضیح داد چگونه، در حالی که آشوری‌ها با بابلی‌ها، سوری‌ها و مصریان در جنگ بودند، مردمان آریایی «روش‌های تمدن را یاد می‌گرفتند»، و بدین گونه بود که دست‌آورد همه جهان باستان را زیر سلطه در آوردند.

در ویرایش ۱۹۴۴ اتلس جهانی، راند مکنالی نژاد آریایی به عنوان یکی از نژادهای دهگانه بشری نمایانده می‌شود. استفاده از کلمه «آریایی» به عنوان مترادف «هندو-اروپایی» یا «هندو-ایرانی» در محافل سیاسی امروزی نادرست شمرده می‌شود.

### واژه آریایی در نوشته‌های ایرانی:

واژه آریا در نوشته‌های ایرانی، بر خلاف نوشته‌های سانسکریتی، از زمان باستان همواره یک پس‌زمینه «قومی» داشته است. کلمه *airya* همواره به معنی ایران یا ایرانی، و کلمه *anairya* به معنی غیرایرانی استفاده شده‌اند (جفت واژه متضاد ایران-انیران). بدین ترتیب، نام ایران به معنی «سرزمین آریایی‌ها» از زمان ساسانیان مورد به کار رفته است. اوستا *airya/airyan* را در عبارت‌هایی مانند *airyāfi* به معنی «سرزمین‌ها و مردم ایران» استفاده کرده است. اصطلاح آریا یا آریایی در سنگ‌نوشته‌های قدیمی ایران در سه زمینه متفاوت به کار رفته‌اند:

به عنوان زبانی که کتیبه داریوش بزرگ در بیستون به آن نوشته شده است.

به عنوان زمینه قومی داریوش بزرگ و خشایارشا در نوشته‌های نقش رستم، شوش و پرسپولیس.

در تعریف اهورا مزدا، خدای مردم آریایی، در نسخه ایلامی کتیبه بیستون برای مثال، در کتیبه شوش داریوش و خشایارشا خود را چنین توصیف می‌کنند، «یک هخامنشی، یک پارسی پسر یک پری و یک آریایی، از نسل آریایی». هر چند داریوش زبان خود را آریایی



نامید، محققان امروزی آن را به نام پارسی باستان می‌شناسند چرا که جدّ زبان فارسی کنونی است.

منابع یونانی گفته‌های داریوش را تایید می‌کنند. هرودوت در اشارات تاریخی خود در رابطه با مادها می‌نویسد، «همه این مادها را در قدیم آریایی می‌نامیدند.»

در منابع ارمنی، پارت‌ها، مادها و پارس‌ها یکجا آریایی نامیده می‌شوند. استرابو (Strabo)، در کتاب جغرافی خود، یکی بودن مادها، پارس‌ها، باختری‌ها و سغدی‌ها را یادآوری می‌کند.

در کتیبه سه زبان‌های که به دستور شاپور نوشته شده، آماده است، «من پادشاه آریایی‌ها هستم». در دوره بعد از اسلام استفاده از اصطلاح آریایی (ایران) را در نوشته حمزه اصفهانی، تاریخنگار قرن دهم، می‌توان به وضوح دید، «آریایی‌ها که پارس نیز نامیده می‌شوند در میان این مملک قرار دارند...».

همه این‌ها بر این نکته دلالت دارد که در گذشته نام ایران توصیفی بود از مردمانی که خود را به گروه قومی خاص با زبان و خدای مشترک منتسب می‌کردند.

### **واژه آریایی در نوشته‌های لاتین:**

کلمه آریانوس (Arianus) منطقه شرقی امپراتوری ایران، آریانا، را مشخص می‌کرد. در ۱۶۰۱، فیلمون هلند (Philemon Holland) واژه Arianes را در ترجمه آریانوس به انگلیسی به مفهوم باشندگان آریانا به کار برد. این نخستین باری بود که واژه آریایی (Arian) در زبان انگلیسی به کار می‌رفت. در ۱۸۴۴ جیمز کولس پریکارد (James Cowles Prichard) هندی‌ها و ایرانیان را آریایی نامید، با این فرض اشتباه که آن‌ها خود از کلمه آریا برای اشاره به خودشان استفاده می‌کنند.

### **واژه آریایی در زبان‌های اروپایی:**

واژه آریایی در السنه اروپایی به معنی زبان های هندواروپایی، و نهایت، در مفهوم سخنگویان این زبان ها به کار رفته است. در قرن نوزدهم، زبان یکی از ویژگی های نژادی به شمار می آمد. در نتیجه، سخنگویان به زبان های هندواروپایی نژاد آریایی نام گرفتند و بدین نحو از سخنگویان به زبان های سامی تفکیک شدند. در اواخر قرن نوزدهم، مبحث نژاد آریایی به مبحث «برتری نژادی مردم شمال اروپا (Nordic)» وصل شد. این ایده آل «نژاد برتر» نطفه ای شد بر برنامه «آریایی سازی» آلمان نازی و به تلاش برای حذف یهودی ها منتهی شد. پس از آغاز جنگ جهانی دوم تاکنون، کلمه «آریایی» با تئوری های نژادی و جنایات آلمان نازی عجین گشته است.

### «آریایی» و انسان شناسی قرن نوزدهم:

ویرایش چهارم کتاب آلمانی (Meyers Konversationslexikon) در سال های ۱۸۸۵-۱۸۹۰ ترکیب نژاد قفقازی (آریایی ها، سامی ها و حامی ها) را با رنگ های آبی سبز مشخص کرده است.

در مباحث انسان شناسی سده نوزدهم، «نژاد آریایی» زیر شاخه یی از «نژاد قفقازی» تعریف می شد که به زبان های هندواروپایی سخن می زدند، و در زمانه های متاخر در سرزمین های زیر ساکن بوده اند: شمال هند، شرق هند، نپال، سریلانکا، ملداوی، بنگلادش، اروپا، ایران، ارمنستان، تاجیکستان، انگلو-امریکا، کبک، جنوب امریکای جنوبی، افریقای جنوبی، آسترالیا و نیوزیلند، پاکستان، افغانستان، و بخش آسیایی روسیه. بدین ترتیب، در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم کلمه «آریایی» به معنی «سخنگویان اولیه زبان های هندواروپایی و اعقاب آن ها» بود.

در قرن نوزدهم، زبان شناسان فرض کرده بودند که عمر بالای یک زبان، نشان برتری آن است. آنگاه، با این فرض که سانسکریت قدیمترین زبان های هندواروپایی است، و با این فرض اشتباه که کلمه ایرلندی 'Eire با واژه ārya یکی است، در ۱۸۳۷ آدولف پیکت (Adolphe Pictet) این فکر را جا انداخت که واژه «آریایی» قابل تعمیم به همه زبان های هندواروپایی است.

در پی این بحث زبان‌شناسی، در دهه ۱۸۵۰ جوزف آرتور دو گوبینو (Joseph Arthur de Gobineau) (1816-1882) فرانسوی فرض کرد که «آریایی» با فرهنگ ماقبل تاریخی هندو-اروپایی یکی است. او، که در ایران به «گنت دو گوبینو» مشهور است، در دوران «امپراتوری دوم فرانسه» (1852-1870) (معاصر ناپلئون سوم) «گوبینو به عنوان دیپلمات به چند کشور خارجی سفر کرد و از قضا مدتی را هم در ایران گذراند. در همه مدت فعالیت سیاسی خود، «گوبینو تلاش می کرد تا راه و رسم آریستوکراتیک و «نژادگی» دوران پیش از انقلاب را در فرانسه زنده کند و انقلاب و جمهوری بی که در پی آورده بود را نفی کند. در راستای همین هدف بود که کتاب معروفش «جستاری در نابرابری نژادهای بشری» (1853-1855) را به رشته نگارش درآورد. چنان که مایکل بیدیس در کتابش «پدر ایدئولوژی نژادپرستانه: افکار اجتماعی و سیاسی کنت گوبینو» می گوید، در نامه بی به کنت آنتون فون پروکس-اوستن در 1856، «گوبینو اعتراف می کند که این کتاب را «برای تسکین نفرت از دموکراسی و اسلحه آن یعنی انقلاب به نگارش درآورده ام، و در آن به طرُق مختلف نشان داده ام که انقلاب و دموکراسی از کجا آغاز می شوند و به کجا ختم خواهند شد». «گوبینو، افزون بر این، معتقد به وجود سه نژاد سفید، زرد و سیاه بود، و می پنداشت هر چیز دیگر از حرامزادگی (miscegenation) پدید می آید و فساد بر انگیز است. او آریایی‌های شمال اروپا را نژاد برتر به شمار آورد چرا که خلوص نژادی را حفظ کرده بودند. بر عکس، اهالی جنوب و شرق اروپا، شمال آفریقا، خاور میانه، ایران، هند، و آسیای میانه همگی به علت اختلاط نژادی کمتر ایده‌آل بودند.

در سال‌های دهه ۱۸۸۰ شماری از زبان‌شناسان و باستان‌شناسان استدلال کردند که آریایی‌ها در جایی از اروپا نشأت گرفتند. در ۱۸۸۶ کارل پنکا (Karl Penka) این ایده را مطرح کرد که آریایی‌ها در اسکاندیناوی ظاهر شدند و توماس هنری هاکسلی (Thomas Henry Huxley) زیست‌شناس با او موافقت کرده کلمه Xanthochroi را برای اشاره به اروپایی‌های سفید چهره ابداع نمود. تئوری نژاد نوردیک در ۱۸۸۸ بعد از چاپ کتاب «نژاد آریایی» چارلز موریس (Charles Morris) امریکایی مقبولیت بیشتری پیدا کرد. واشه ده لپوژ (Vacher de Lapouge) فرانسوی در کتاب آریایی (L'Aryen)،

استدلال کرده که برتری نژاد آریایی می تواند با استفاده از شاخص های بیولوژیکی، ماند فرم سر، مشخص شود.

واشه از طرح ایده نژادی دو هدف داشت؛ انهدام اتحادیه های صنفی و ممانعت از اعتراضات کارگری با این استدلال که انسان ها در انواع مختلف و برای انجام وظایف خاص خلق شده اند. ماکس مولر (Max Müller)، اغلب، به عنوان نخستین نویسنده یی شناخته می شود که در سال ۱۸۶۱ آریایی را در مفهوم نژادی وارد زبان انگلیسی کرد. البته، مولر بعدها خطر مخلوط کردن مفاهیم زبان شناسی و انسان شناسی را گوشزد کرد. مولر، در واقع، به گسترش انسان شناسی نژادی زیر تاثیر دیدگاه های آرتور دو گوینو واکنش نشان می داد، که بر والایی شاخه هندو-اروپایی نسل بشری تاکید می کرد.

در این میان، در هند، دولت استعماری بریتانیا با پیش کشیدن ایده نژاد برتر آریایی در راستای حفظ سیستم طبقاتی سؤ استفاده می کرد. تفسیر انگلیسی ها نوعی تفکیک اجتماعی را بر اساس طبقه بندی کاست های اشرافی به مثابه آریایی و کاست های پایین در رده «غیر آریایی» شامل می شد. این برداشت انگلیسی ها را با برهمن ها همتراز می کرد. نتیجه آن که تاریخ هند، در تضاد با ملی گرایی، بر اساس نژاد گرایی باز تفسیر شده و راه را برای ظهور نظریه مهاجرت آریایی ها به هند هموار کرد.

در میانه های قرن نوزدهم، عموماً اعتقاد بر آن بود که آریایی ها از استپ های جنوب غربی روسیه بر خاسته اند. اما، در اواخر قرن نوزدهم تئوری های جدیدتری مبدأ آریایی ها را در آلمان باستان یا اسکاندیناوی قرار دادند. مبلغ اصلی نظریه مبدأ آلمان گستاف کسینا (Gustaf Kossinna) باستان شناس بود، که نظریه او در اوایل قرن بیستم در محیط های روشنفکری و میان عامه مقبول افتاد.

### فلسفه رمزی (Occultism):

جنبش تئوسوفی (Theosophical movement)، که توسط مادام بلاواتسکی (Madame Blavatsky) و هنری اوکلوت (Henry Olcott) در آخر قرن نوزدهم

ایجاد شد، از فرهنگ هند، احتمالاً جنبش آریا-سماج (Arya Samaj)، الهام گرفته بود. بلاواتسکی استدلال کرد که بشریت از یک سری نژادهای ریشه‌ی نشأت گرفته است. او نژاد آریایی را بدین سان توصیف کرد: «نژاد آریایی ... از یک ریشه است، .. که گفته می‌شود ۱۸ میلیون سال پیش، شاید هم ۸۵۰۰۰۰ سال پیش، در زمان غرق شدن قاره بزرگ آتلانتیس می‌زیسته است.» او، همچنین، ادعا کرد که مردمانی غیر-آریایی نیز وجود دارند که از آریایی‌ها پست‌ترند. او اغلب فرهنگ آریایی را با فرهنگ سامی مقایسه می‌کرد، تا ثابت کند که سامی‌ها شاخه‌ی از آریایی‌ها بودند که در طی زمان از نظر روحی پست شدند ولی از نظر مادی جلو رفتند. او، برعلاوه، بیان کرد که بعضی مردم فرهنگ نیمه-حیوانی دارند. به رغم این، مریدان بلاواتسکی ادعا می‌کنند که افکار او به ایده‌های نژادی و فاشیستی مربوط نمی‌شود، بل که هدف او برادری جهانی بود. مشکل آن جاست که بلاواتسکی در نوشته‌هایش نژاد فیزیکی را با مشخصات روحی مخلوط می‌کند و روزی را مژده می‌دهد که با سربلند کردن «نژاد برتر» «انحراف طبیعت» تصحیح خواهد شد. تئوسفیست‌ها ادعا می‌کنند که حدود ۳۰۰۰۰ سال پیش جهودها در سرزمین یمن از ریشه نژاد آریایی جدا شدند. آن‌ها، نخست به سومالی و بعد به مصر مهاجرت کرده و تا زمان موسی آن جا ساکن بودند.

گئودو فون لیست (Guido von List) برخی از عقاید بلاواتسکی را با ایده‌های فاشیستی و نژاد پرستانه مخلوط کرده و یک سیستم فکری به نام آریوسوفی (Ariosophy) به وجود آورد. در این سیستم اعتقاد بر آن است که مردم آلمان از مردم دیگر برترند. چرا که آلمان‌ها و نژاد نوردیک آخرین گروهی هستند که از نژاد آریایی نشأت گرفته‌اند. چنین دیدی از نژادهای انسانی منجر به ایدئولوژی نازی‌ها شد.

### **مهاجرت هند و-اروپایی:**

مدل‌های مهاجرت هندو-اروپایی سناریوهای مختلف مهاجرت ماقبل تاریخ هندو-اروپاییان اولیه به مناطق استقرار در شمال غربی نیمقاره هند و از آن جا به شمال هند را بررسی می‌کنند. ادعای مهاجرت هندواروپاییان بیشتر مبنا در ملاحظات زبان شناختی قرار دارد. همه

مباحث مهاجرت تاریخی نژاد هندواروپایی، امروزه، بحث برانگیز است. نشانه هایی که دال بر مهاجرت گسترده باشند، در مطالعه اسکلت ها یافت نشده است.

## آریایی گرائی:

نازیسم:

ایدئولوژی نازیسم بر مبنای برتری نژاد آریایی بنا شده است. برداشت نازی ها از نژاد آریایی بر اساس نوشته های آرتور ده گوبینو (Arthur de Gobineau) و هوستن استوارت چمبرلین (Houston Stewart Chamberlain) می باشد.

تئورسین نازی هانس گونتر (Hans F. K. Günther) نژاد آریایی در اروپا را به پنج گره طبقه بندی کرد: نژاد نوردیک، مدیترانه ای، دینریک (Dinaric race)، آلپی، و بالتیک شرقی. از نظر گونتر نوردیک ها در میان این پنج گروه بالاترین مقام را داشتند. او آلمانی ها را ترکیبی از هر پنج گروه در نظر گرفت، اما از برجسته تر بودن جنبه نوردیک در آلمانی ها تاکید کرد. گونتر، زیر شاخه ها را از حسب ظواهر فیزیکی و روانشناختی مشخص کرده، جزییاتی در باره رنگ مو، چشم، چهره، و ساختار صورت ارائه داد. آدولف هیتلر از کتاب گونتر الهام گرفت. او در سال ۱۹۳۲ در مراسم آغاز تدریس گونتر در دپارتمان باستانشناسی دانشگاه ینا شرکت کرد.

برداشت هیتلر از نژاد برتر آریایی آشکارا اکثریت سلاوها را از دایره این نژاد بیرون می گذشت، چرا که آن ها را مخلوط شده با نژاد جهود و نژادهای شرقی می دانست. البته، در مورد اقلیتی از سلاوها، که فکر می شد از بازماندگان مهاجران آلمانی هستند، استثنا وجود داشت. هیتلر سلاوها را «جمعیتی برده به دنیا آمده می پنداشت که نیاز به ارباب دارند». او سلاوها را «خانواده خرگوشی» خطاب کرد که ذاتاً تنبل و بی نظم هستند. جوزف گوبلز، وزیر تبلیغات نازی ها رسانه ها را ناگزیر کرده بود تا از سلاوها به عنوان جانورانی نام ببرند که، مانند موجی از فضولات، از توندرای سیبری آمده بودند.

## نئونازیسم:

از زمان شکست نظامی آلمان نازی در سال ۱۹۴۵، نئونازی‌ها تعریفی از نژاد آریایی داده‌اند که همه مردم اروپای غربی را شامل می‌شود. بسیاری از نئونازی‌ها به دنبال برقراری یک حکومت خودکامه طبق الگوی آلمان نازی هستند، که «امپریوم غربی» نام خواهد داشت. انتظار بر آن است که این حکومت با ترکیب زرادخانه هسته‌ای چهار دولت آریایی بتواند دنیا را تحت انقیاد درآورد. کشور مورد ذکر توسط یک رهبر پیشوا-گون، که به عنوان ویندکس (Vindex) شناخته می‌شود، اداره خواهد شد و همه سرزمین‌های مسکون توسط آریائیان را در بر می‌گیرد. تنها آریائیان شهروندی کامل این کشور را خواهند داشت».

## اسکیت ها (سکایی ها یا ساک ها)

در ویکی پدیا در باره سکایی ها یا ساک ها چنین آمده است:  
«سکاها دسته یی از مردمان کوچ‌نشین ایرانی تبار بودند که محل زندگی آنان از شمال به دشت‌های جنوب سیبری، از جنوب به دریای خزر و دریاچه ارال، از خاور به ترکستان چین و از باختر تا رود دانوب می‌رسید. سکاها مردمانی جنگجو بودند و گهگاه به سرزمین‌های همسایه خود یورش می‌بردند. سکاها همواره در تاریخ قدیم ایران خودنمایی می‌کردند. در نوشته‌های هرودوت، بقراط، ارسطو، استرابون، و بطلمیوس اطلاعاتی در مورد سکاها داده شده است.»

در ناحیه سکانشین، در شرق، نفوذ چین در فرهنگ بدوی ناحیه غلبه داشت، و در مرکز، عناصر ایرانی بیشتر به چشم می‌خورد و در مغرب، عناصر یونانی آشکار بود. با این هم، به رغم این گرایش‌های بیگانه، فرهنگ بدوی در سراسر ناحیه غالب بود و در آلتای به صورت خام، و در میان «سکاهای سلطنتی» روسیه جنوبی با پختگی بیشتری جلوه کرد. سکاها در زندگی عصر خود چنان عامل مهمی به شمار می‌آمدند که هرودوت بایسته دانست یک کتاب کامل از تاریخ بزرگ خود را به آنان اختصاص دهد.

استرابون منطقه دوبرویا را «سکائستان کوچک» نامید و حال آن که سراسر نواحی جلگه واقع در شمال و شمال شرقی دریای سیاه را «سکائستان خاوری» نام گذاشت.

سکاها در زبان آشوری اشکوز نامیده می‌شدند و پارسیان و هندی‌ها آنان را سکا می‌نامیدند. آن چنان که در کتیبه‌های هخامنشی نگاشته شده؛ سک یا سکا نامی است که در زبان پارسی باستان برای سکاها می‌که از طرف آسیای میانه با ایرانیان سروکار داشتند، به کار رفته است.

سنگ‌نشته هخامنشی بیستون، از چهار دسته سکا یاد کرده است:  
سکا پَرَدَرایه/داها (Dahā (= Sakā paradraya)/Dahae) (سکاهای آن سوی دریا:  
کریمه، دانوب)



سکا تیگره خوده/ماساژت‌ها (Sakā tigraxaudā/Massagetae) (سکاهای تیزخود،  
سکاهای ماورای سیردریا)

سکا هئومه ورگه/امیرجیان‌ها (Sakā haumavargā/Amyrgians) (سکاهای هوم‌نوش،  
سکاهای ماورای آمو)

سکا پَر سوغودَم (Sakā para Sugudam) (سکاهای آن سوی سغد)

آن‌ها در نوشته‌های هرودوت موسوم به سکیث هستند. این نام از این جهت به این مردمان داده شده بود که سکیث در زبان یونانی به معنای پیاله‌است و این افراد همیشه پیاله‌ای با خود داشتند. هرودوت می‌افزاید که سکاهای اروپایی خود را سکُلُت (Secolotes) می‌نامیدند. همین کلمه در زبان‌های اروپایی به سیت (Scythe) تبدیل شده‌است. در زبان عربی هم تاریخدانان و جغرافی‌دانان دوران امپراتوری اسلامی آن‌ها را ساک نامیده‌اند.

به دقت آشکار نیست که سکاهای خود را چگونه می‌نامیدند، اما گمان قوی می‌رود که اسم آن‌ها همان سَک یا سَکا یا چیزی نزدیک به آن بوده‌است، چرا که نام‌هایی که اقوام مختلف در نقاط مختلف دنیا برای اشاره به آنان به کار برده‌اند، همگی مشابه هستند. در فرهنگ شاهنامه، زیر واژه سگسار آمده‌است: «از مرز و بوم‌هایی که داهیان در آن جای گرفتند.

... و در باره داهیان زیر کلمه سکزی می‌خوانیم:

«... داه گروهی بودند از آراین که در دشت خوارزم جای گرفتند و پس از آن در کنار جنوبی دریای خزر جایگیر شدند. از... آنان مردم به ستوه آمدند. پادشاه ایران گروه داه را پراکنده ساخت. یک دسته از آنان را به زابلستان کوچانید و آنان را سکزی خواندند... و دشت خوارزم داهستان نامیده شد که مخفف آن دهستان است و اکنون به دهستان معروف است و یک دسته از گروه داه را در زمینی جای دادند در طبرستان...».

به این ترتیب می‌توان گفت سنگسر که در نواحی جنوبی دریای کسپین قرار دارد و امروزه به مهدی‌شهر معروف است، جزئی از سگسار باستانی است و سنگسری‌ها از بازماندگان داهیان و با مردم سیستان (سجستان) و خوارزمیان قدیم از یک نژاد می‌باشند و نیز نام سنگسر از نام همین قوم و واژه سگسار گرفته شده‌است.

## شواهد ادبی:

سکاها برای نخستین بار قرن هشتم پیش از میلاد در مدارک تاریخی ظاهر شدند.

سکاها در آغاز همراه دیگر مردم هند و اروپایی در یک جا می‌زیستند و بعدها به نقاط دیگر مهاجرت کردند. مهاجرت اقوام سکایی در دوران مهاجرت‌های بزرگ هند و اروپایی انجام شد. بعضی از قبایل آریایی جلگه‌های جنوب سیبری را ترک گفته، گروهی به طرف کوه‌های اورال و گروهی به سمت سیردریا و آمودریا رفتند، آن‌ها پس از گذشتن از کوه‌های تیانشان وارد سرزمین کاشغر شده، از آن جا سراسر ترکستان شرقی و دره‌های کوچه و قره‌چار و توئن هوانگ را تا کانسو را به تصرف درآوردند و با خاک چین همسایه شدند.

تا جایی که مربوط به سکاهاست، آغاز تاریخ آنان را شاید بتوان حدود ۱۷۰۰ پیش از میلاد دانست، و آن هنگامی است که نخستین طوایف هند و اروپایی به ینی‌سئی رسیدند. این مهاجران از ینی‌سئی به غرب آلتای و به سوی قفقاز رفتند. آن‌ها اقتصاد ویژه خویش را به وجود آوردند، و برخی از آن‌ها به صورت کشاورز در دره‌های حاصلخیز سکونت اختیار کردند و گروهی دیگر به صورت شکارچی و بدویان گله دار، در دشت‌ها اقامت گزیدند. این مهاجران تازه‌وارد، تا آن زمان، هنر ریخته‌گری و استفاده از مس را به خوبی فرا گرفته بودند. بعضی از کوره‌های ریخته‌گری آن‌ها که در اعماق زمین فرو رفته با قالب‌هایی که برای ساختن داس به کار می‌رفت، کشف شده‌است. آنان ظروفی با رنگ متمایل به قهوه‌یی می‌ساختند و بر روی آن‌ها طرح‌های هندسی می‌کشیدند، و برای قطع درختان از ابزار و تبرهای مفرغی استفاده می‌کردند.

کتیبه‌های آشوری مربوط به ۷۵۰-۷۰۰ پیش از میلاد از سکاها یاد کرده‌اند. آن‌ها در آن زمان در استپ‌های آسیای میانه زندگی می‌کردند و از تاثیر تمدن‌های بین‌النهرین بابل و آشور به دور بودند. آن‌ها تا حد زیادی زیر تاثیر تمدن برادران یک‌جانشین خود مادها و پارس‌ها قرار داشتند که در نواحی جنوب آن‌ها در فلات ایران زندگی می‌کردند. سکاها

مانند قوم خویشاوند خود سرمیتیان از جنبش‌های مزدایی و زردشتی‌گری که سرانجام توانست اعتقادات مادها و پارس‌ها را دگرگون کند، به دور بودند.

هرودوت در کتاب چهارم در مورد این مردمان می‌نویسد:

در مورد سکاها حکایت دیگری هست که به عقیده من بیشتر مورد اعتماد است. موافق این حکایت سکاها ابتدا در آسیا مسکن داشتند، بعد ماساگت‌ها آنان را بیرون رانده و سکاها از رود آراکس (همان جیحون) گذشته به زمین کیمیری‌ها وارد شدند. چون عده سکاها زیاد بود، کیمیری‌ها مشورت کردند که چه کنند. مردم عقیده‌داشتند که برای خاک خود را به خطر نیندازند، پادشاهان به عکس معتقد بودند که پایداری کنند. بین پادشاهانی که ترجیح می‌دادند بجنگند تا کشته شوند، اختلاف شد و به دو دسته تقسیم گشته با هم جنگیدند و همه کشته شدند. بعد مردم جسد آن‌ها را دفن و اراضی خود را رها کره و سکاها آن‌ها را گرفتند. هنوز هم در مملکت سکاها قلعه‌های کیمیری وجود دارد... روشن است که سکاها در تعقیب کیمیری‌ها راه را گم کرده وارد آسیا و مملکت ماد شدند، زیرا کیمیری‌ها در طول دریا حرکت کردند و سکاها به سمت قفقاز رفته و داخل ماد شدند. این روایت در میان یونانی‌ها و بربرها خیلی شایع است.

هرودوت در انتهای این گفتار از تهاجم سکاها به ایران در دوران هئوخشره مادی یاد کرده؛ در حالی که سپاه ماد نینوا پایتخت آشور را محاصره کرده بود. خبر تهاجم سکاها به آذربایجان هئوخشره را ناچار کرد از نینوا بازگشته تا از کشور خود دفاع کند، شکست مادها در جنگی که در نزدیکی دریاچه ارومیه واقع شد، موجب شد سکاها به قدرت اول آسیا بدل شوند. از تاخت و تاز و غارت‌های آنان در کتاب ارمیا از کتب مذهبی یهودیان نیز یاد شده‌است. چند سال بعد هئوخشره با کشتن رهبران آنان موفق به شکست‌شان شد. سکاها در روزگار مادها بارها به مرزهای ایران تاختند. آن‌ها گاه با آشور همپیمان می‌شدند و زمانی به همراه مادها با آشوریان می‌جنگیدند. به دنبال حمله مجدد آشور به مادها، خشریته برای پایان دادن به حملات آشور با ماننا و سکاها پیمان دوستی بست و عملاً با آشور وارد جنگ شد. بعد از سکاها، کیمیری‌ها (یکی دیگر از قبایل صحرانشین شمال قفقاز) به منطقه شمال

غرب ایران حمله کردند و در سر راه خود، دولت اورارتو در باختر دریاچه ارومیه و خاور اناتولی را نابود کردند.

هوخشتره بزرگ‌ترین پادشاه ماد در ده سال اول حکومتش موفق شد که رابطه خوبی با پروتوئیس پادشاه سکاها برقرار کند. هوخشتره ارتشش را به دو بخش پیاده نظام مجهز به نیزه و سواره نظام تیرانداز (شکلی که از سکاها آموخته بود) تقسیم کرد و دولت نیرومندی در ماد تشکیل داد. هوخشتره پس از انقیاد سکاها در ماد، گروهی از سکاها را به غرب ماد کوچ دادند و این سرزمین را به نام آنان سکزی یا ساکز خواندند که اکنون به سقز معروف است. گیرشمن می‌نویسد: سکاها در زمان اشغال ایران، سقز، ناحیه‌ای از کردستان را پایتخت خود قرار دادند. چنان که آثاری از ایشان در آن حوالی پیدا شده و گویند که کلمه (سقز)، مشتق اسم سکا است.

در اوایل دوران هخامنشیان درگیری‌های مرزی با سکاها ادامه داشت. در یکی از همین درگیری‌های مرزی کورش بزرگ بنیان‌گذار هخامنشیان در نبردی با گروهی از سکاها در خاوری به نام ماساژت‌ها در منطقه خیوه به سال ۵۲۹ پیش از میلاد کشته شد. بعدها داریوش بزرگ دیگر پادشاه هخامنشی در سال ۵۱۲-۵۱۴ پ. م. برای تنبیه سکاها تا مرکز اروپا و حدود مولداوی امروزی پیشروی کرد. هرودوت نقل می‌کند که سکاها از راهکار کوچ نشینان استفاده نمودند و در عوض رویارویی و جنگیدن با سپاه هخامنشی گریختند و سپاه داریوش را تا داخل اعماق سرزمین‌های وحشی کشاندند. هرچند لشکرکشی داریوش نتوانست سکاها را زیر یوغ هخامنشیان درآورد. ولی آسیای غربی را برای سه قرن از حملات چادر نشینان سکایی در امان نگاه داشت.

در زمان اشکانیان و در حدود اواخر سده دوم پیش از میلاد سکاها در کوچ‌نشین در مرزهای شرقی اشکانیان پیشروی کردند و نواحی قندهار و سیستان امروزی را تسخیر نمودند. سکاها از آن جا به کابل و پنجاب نیز نفوذ کردند. تسخیر سیستان دائمی بود، چنانچه نام سیستان در واقع به نام این اقوام برمی‌گردد. آن‌ها در این دوره مشکلات بزرگی برای اشکانیان آفریدند و اشکانیان را تا سراسیمگی باژگونی پیش بردند. چنانچه فرهاد دوم (ح ۱۳۸ یا ۱۳۷- ح ۱۲۸ پ.

م.) در نبرد با سکاها کشته شد و جانشین او اردوان دوم (ح ۱۲۸- ح ۱۲۳ پ. م.) نیز در نبرد با آنان به طرز مرگباری زخمی گردید. تنها در زمان مهرداد دوم بود (ح ۱۲۳- ۸۷ پ. م.) که اشکانیان توانستند بر سکاها غلبه یابند و مهرداد دوم سکاها را سیستان تحت فرمان اشکانیان در آورد.»

«سکاها (سرمتی‌ها، اسکیت، ماساگت‌ها، ال‌ها) گروهی از قبایل باستانی ایرانی شمالی بودند که در نوشته‌های کلاسیک تاریخ نویسان به ال‌ها معروف بودند. نامشان در زبان یونانی النوی، لاتین ال‌نی یا هالانی (Alani or Halani) یا یکی از آن‌ها آسائیوی (Asaioi)، رهوخولانویی (Rhoxolanoi)، آئورسویی (Aorsoi)، سیرکویی (Sirakoi) و آیزگس (Iazyges) ثبت شده است. در زمان‌های آغازین، انبوه ال‌نی‌ها در شمال دریای کسپین و دریای سیاه زندگی می‌کردند. بعدها آن‌ها کریمه و بخش چشمگیر قفقاز را تسخیر کردند.»

بیشتر سکاها که آن‌ها هم به گویش شرقی سخن می‌گفتند، در نیمه اول هزاره پ. م از آسیای میانه حرکت کردند و در نقاط دوردست پراکنده شدند. مولفان یونانی و رومی حضور آن‌ها را از آسیای میانه تا کرانه‌های شمالی دریای سیاه تأیید کردند. در این منابع، سکاها که ترکیب تباری یکدستی نداشتند، اسکیت و سرمت نامیده شده‌اند. در سده‌های هفتم و هشتم پ. م. بخشی از قبایل سکایی از طریق قفقاز وارد نواحی شرقی آسیا شدند. این‌ها به بین‌النهرین، سوریه و جنوب فلسطین رفتند و حتی در فلسطین مستقر شدند.

منابع آشوری و بابلی نیز این نقل و انتقالات را تأیید می‌کنند. گروه دیگری از سکاها تا کرانه چپ دانول پیش رفته بود. همین‌ها در برابر داریوش بزرگ مقاومت کردند. در حدود ۱۳۰ پ. م. فشار دیگر قبایل در آسیای گروهی از سکاها را واداشت که آن‌جا را ترک کنند. بخشی از اینان به بین‌النهرین رسیدند و سلسله سکایی آدیابنه را بنیاد گذاشتند و گروهی دیگر در رنج اسکان گزیدند و از آن‌جا به هندوستان وارد شدند و یک امپراتوری بزرگ، اما کم دوام ایجاد کردند. گروهی از آن‌ها در سیستان امروزی که تنها بخش کوچکی از قلمرو سکایی هندوستان بود، ساکن شدند. نام آنان تا به امروز در نام این سرزمین حفظ شده

است. سکاها خود را آریایی نژاد به شمار می‌آوردند و کلمه ایرانی باستان آریه در نام «الن» که بازماندگان آنان در سده‌های میانه در جلگه‌های جنوب روسیه و شمال قفقاز بر خود اطلاق می‌کردند و «آیرن» که نام یکی از دو گویش عمده زبان اوستی امروزی است، بازتاب یافته است».

داکتر شیشف در کتاب خاستگاه و پرورشگاه تاجیک ها می نویسد: در زبان روسی مصدری است به نام «اسکیتاسیه» (مسافرت، سفر کردن) که از آن اسم هایی چون «اسکیتالیتس» (مسافر، کسی که پیوسته از جایی به جایی می‌کوچد)، «اسکیتانیا» (مسافرت، سفر، مسافری)، ساخته شده است. افزون بر شکل «اسکیتالیتس»، چنین بر می‌آید که در گذشته شکل کوتاه آن - «اسکیتس» (سفری) موجود بوده باشد.

شوارتس می‌گوید که از همین رو، من بر آنم که کلمه یونانی «اسکیفیس»، چیزی دیگری جز کلمه یونانی شده «اسکیتالیتس» نبوده است و کلمه اسکیف در گذشته به معنای توده خاصی نبوده، مگر تنها کوچیان را برعکس توده‌های مسکون اسکیف (اسکیت) می‌خوانده‌اند. به باور شوارتس، اسکیت‌هایی که الکساندر (اسکندر) با آن‌ها در ترکستان در آغاز در خجند و سپس در نزدیکی بخارا سر و کار پیدا کرد، نیاکان سلاوی‌های کنونی بوده‌اند به ویژه سلاوی‌های خاوری.

آریان، اسکیت‌ها را به دو گروه اروپایی و آسیایی تقسیم می‌کند. زیر نام اسکیت‌های اروپایی، باید آن‌هایی را شناخت که در کرانه‌های راست سیر دریا می‌زیسته‌اند. آریان تنها در بخش سوم کتاب چهارم خود آنان را به گونه مستقیم اسکیت‌های آسیایی می‌نامد. او، زیر نام اسکیت‌های آسیایی، آنانی را می‌شناسد که به کرانه چپ سیر دریا کوچیده بودند، میان این رودخانه و آمو، جایی که امروز قرغیزها و قیساق‌ها بود و باش دارند. اسکیت‌های باشنده جنوب رود آمو را آریان ماساگیت‌ها می‌خواند.

روی هم رفته، گستره فرهنگ اندرونوفو را زیستگاه سکایی‌های آسیایی می‌شمارند. فرهنگ آندرونوفو (به روسی: Андроновская культура) مجموعه‌ی بی‌از

فرهنگی‌های بومی همانند مربوط به عصر برنز بود که از پیرامون ۲۳۰۰ تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد در منطقه غربی استپ‌های آسیایی و باختر سیبری وجود داشت. این فرهنگ نام خود را وامدار روستایی به نام اندرونوفو است که در ۱۹۱۴ میلادی در آن گورهایی - با اسکلت‌های خمیده خاک‌شده که به همراه سفال‌هایی به خاک سپرده شده بودند - یافت شد. بدین فرهنگ سینتاشتا-پتروفکا هم می‌گویند.

فرهنگ آندرونوفو چهار خرده‌فرهنگ وابسته برجسته داشته‌است که به سوی جنوب و خاور گسترده شده بودند:

سین‌تاشتا-پتروفکا-آرکائیم در جنوب کوه‌های اورال و شمال قزاقستان کنونی، این فرهنگ میان سال‌های ۲۲۰۰ تا ۱۶۰۰ پیش از میلاد برپا بوده‌است و دربرگیرنده بخش‌های زیر است: استحکامات سینتاشتا در استان چلیابینسک که زندگی در آن به پیرامون ۱۸۰۰ پیش از میلاد باز می‌گردد.» / برگرفته از ویکی‌پدیا-گ.





یک ساکی زرتشتی - آسیای میانه، یافته بی از آرامگاه آمودریا  
(بینی برجسته، چشمان بزرگ و دیش انبوه او تردید در اروپائیدی بودن او بر جا نمی گذارد..گ.)

تورها، سایریمها و دهایی ها، قبایلی بودند که از آیین زرتشت پیروی می کردند.

در این جا می بینیم که رنه گروسه در کتاب «امپراتوری صحرانوردان» در باره سکایی ها (سیت ها) چه نوشته است. او در ص. 73، چنین می نگارد: «منطقه تاشکنت، فرغانه و کاشغر مسکن ملتی بود که چینیان آن ها را به نام «سو» (Sseu) (تلفظ قدیم آن Sseuk بوده است) یاد کرده اند. پارس ها و هندی ها آن ملت را به نام «شاکا» یا «چاکا» و یونانیان آن ها را به نام سکه (Sakai) می شناخته اند. این ملت همان «سیت» های آسیایی می باشند که در آن جا سکونت ورزیدند. چنان که دیده شد، این ملت، شاخه بی است از خانواده عظیم



سیت و سارمات یعنی خانواده ایرانی صحرانوردی که در شمال غربی مرغزاران (استپ ها) می زیستند. پس از تفحص ها و تجسس هایی که لودرس به عمل آورد، می توان گفت که زبان آن ها زبان «چاکا» طبق اسناد خطی متعددی که به دست آمده، و از آغاز قرون وسطی است، زبانی است یا لهجه یی است از زبان «ایرانی شرقی».

اکادمیسن پروفیسور داکتر اوسکون عثمانف- رییس انجمن تاریخ دانان قرغیزستان در کتاب «تاریخ قرغیزستان: از آوان باستان تا کنون» که به سال 2012 در بیشکیک به چاپ رسیده و کنون به عنوان کتاب درسی رسمی تایید شده از سوی وزارت آموزش و علوم جمهوری قرغیزستان در موسسات آموزش عالی آن کشور تدریس می شود، در ص. 54 زیر عنوان «ساک ها در تاریخ جهانی» می نویسد: «در سده های هشتم-سوم پ. م. در گستره پهناور آسیای میانه و قزاقستان، قبایل فزونشمار کوچی می زیستند که ایشان را در متون سنگ نبشته یی پارسی باستان- ساک ها (ساک- آدم آزاد، مرد جنگی و دلیر) می خواندند. کاتبان عهد عتیق، آن ها را به نام اسکیت ها و منابع باستانی هند به نام «تورها» یاد کرده اند. چینی ها ایشان را «سنی» ها می نامیدند.

در سده های ششم- پنجم پ. م. ساک های آسیای میانه، در دو گروه قبیله یی گرد آمدند: - گروه نخست، در بر گیرنده ماساگیت ها، ابی ها، اپاسیاکی ها، دیبکی ها، داک ها، و قبایل دیگر بودند. این اتحادیه را منابع باستانی پارسی، به نام ساک های «تیگراخودا» و منابع قدیم یونانی- به نام «اورتوکاریبات ها» می خواندند که به معنای دارندگان کلاه های نوک تیز می باشد. ساک های شامل این اتحادیه، در گستره بس پهناوری از دریای کسپین و رزبوی تا تئیرتاو و ریزشگاه رود ایلی، به سر می بردند.

- جاگیر اتحادیه دومی ساک ها، از شمال هند تا دامنه های کوه های پامیر و آلتای و دره فرغانه بود. پارس ها این ساک ها را به نام هاوماورگا می خواندند. -گ.



سکونخا پادشاه سکاها در حالی که به بند کشیده شده است در سنگ‌نیشته بیستون (از ویژگی‌های پوشش وی کلاه اش است که منسوب به سکاها می‌باشد)  
ریش انبوه، چشمان بزرگ و بینی برجسته اش آشکارا اروپاییدی بودن او را نشان می‌دهد.

### **یادداشتی در باره زبان های ایرانی خاروی تخاری و سکایی:**

در ویکی پدیا در زمینه چین آمده است: «زبان سکایی میانه، یا زبان ختنی از زبان‌های ایرانی میانه است که نام شکل میانه برجای مانده از زبان سکایی باستان است. از زبان سکاها میانه دو گویش به وسیله آثار برجای مانده شناخته شده‌اند که بنابر منطقه کشف آثار آن‌ها که در ختن و تمشق در سین کیانگ چین است به دو گویش تمشقی و ختنی نیز نام‌گذاری شده‌اند. آثاری که به گویش ختنی هستند، به الفبای براهمی نوشته شده و زیر تاثیر ادبیات بودایی می‌باشند. از گویش تمشقی نیز آثاری به دست آمده که نگارش آن‌ها به سده‌های پنجم تا دهم میلادی باز می‌گردد. این دو زبان در همان زمان به سود زبان ترکی اویغوری عقب‌نشینی نمودند اما همچنان در کوهستان‌های پامیر، در غرب چین، گویش‌های

ایرانی رایج می‌باشند که ممکن است با این زبان پیوند دور داشته باشند. زبان‌های پشتو و وخی شباهت زیادی با زبان سکایی میانه نشان می‌دهند.

قبایل سکایی، در سرزمینی از حوضه رودخانه تاریم تا مرز بلخ به سر می‌بردند و از اوایل سده دوم پیش از میلاد به سوی باختر و زرننگ و رخج و بعداً به هندوستان شمال غربی کوچیدند.

در سده یازدهم میلادی در نواحی کاشغر زبان کنچنگ رایج بوده که واژه‌های باقی‌مانده آن حاکی از شباهت این زبان به گویش‌های سکایی است.

به طوری که بعضی از زبان‌شناسان ذکر نموده‌اند، شاید زبان‌های پامیری امروزی ادامه تاریخی گویش‌های مختلف سکایی باشند. بررسی قیاسی زبان سکایی ختنی و گویش وخی امروزی، که از گروه زبان‌های پامیری است، حاکی از شباهت تاریخی این دو زبان است و نشان می‌دهد که از سرچشمه‌ی نزدیک به هم پیدا شده‌اند.

برخی واژه‌ها:

برخی واژه‌ها از زبان سکاهای مغرب در کناره دریای سیاه و جنوب روسیه: [۴]

arvant- تند و سریع

Aspa- اسب

atar- آذر

carma- چرم

Gausa- گوش

Hapta- هفت.»

به هر رو، می‌دانیم که خصلت زبان تخاری کنتم (centum) است و خصلت زبان ایرانی ستم (Satem). تفاوت میان این دو، تنها یک تفاوت لهجه است. یعنی در واقع ما یک زبان ایرانی کهن داریم که شامل گویش‌ها و زبان‌های گوناگون است. نه این که یک زبان

مجهول الهویه وجود داشته باشد که نام بخشی از آن ایرانی و بخش دیگر آن سکایی و تخاری و... باشد.

زمانی که هرودوت با سکاهاى غربی (باشنده اوکراین) مصاحبه نمود، آن ها به او گفته بودند که دست کم هزار سال است که از «خاور» آمده اند و اکنون دیگر زبان برادران خاوری خود را نمی فهمند. همین طور، برخی تاریخ نویسان رومی هم خاستگاه سکاها را از مرو و گرگان و همان -گستره زیست اشکانی ها (ترکمنستان امروزی) بیان کرده اند. این ها همه به یک نقطه می رسند.

واژه آلمانی Uber و انگلیسی Over همانند «آبر» فارسی و در واقع «آپر» پهلوی همگی یک شکل و یک فرم هستند. اما آشکار است که از Upairi اوستایی بسیار جواتر هستند و در واقع صورت دگرگون شده آن هستند و نسبت به آن قدمتی ندارند و یا واژه اوستایی Gaiti که به معنای «رفتن» است. این هم به صورت Go و Gehe و... در آمده است. شگفتی در این جاست که در ترکی هم می گویند Gah/Gal. اگر نیک بنگریم، زبان ترکی آذربایجان در واقع، یک زبان ایرانی است با اندکی واژه های تورکی.

نمونه دیگر این که آب را در ترکی می گویند «سو»، تشابه این واژه با Sea انگلیسی به معنی «دریا» جالب توجه است و در واقع این ها همان «جوی» هستند و یا برای نمونه در ترکی «کجا» را می گویند «هارا»، حال جالب این جاست که در انگلیسی کهن «کجا» را می گفتند Hwere که امروز تبدیل به Where شده است. و یا برای نمونه در ترکی برای منفی کردن فعل به انتهای آن یک «مه» اضافه می کنند. مثلا می گویند «گل-مه» یعنی «نیا» و در واقع «میا» که این «مه» در واقع از ریشه اوستایی «ما» است که فعل را منفی می کرده است. مثلا در زبان پهلوی می گفته اند «ما خواهی» یعنی مَخواهی (نخواهی) و... این پیشوند حتا به عربی هم وارد شده است. مثلا «ما یعلمون» یعنی «نمی دانند».

البته مثال ها بسیار است....

در باره ایرانی بودن سکاها، رقابت تنگاتنگی میان روس ها و انگلیسی ها در سده نوزدهم بوده است. تامارا تالبوت رایس یکی از آن نویسندگان است. اما مهم تر از او شارون ترنر

نویسنده انگلیسی است که 130 سال پیش در یکی از آثار خود ریشه ژرمن ها و بطور کلی اروپای شمالی را از سکاها معرفی نموده و گفته که این ها قبایل گوناگون سکایی هستند که متمدن ترین قوم سکایی باشند آلمان همان «گوت ها» بوده اند. این ها همگی مستقیم و غیر مستقیم به ایرانی بودن سکاها اشاره کرده اند. یعنی اگر نگفته اند ایرانی، گفته اند آریایی که باز همان معنای ایرانی را می دهد.

اما علت شیفتگی انگلیسی ها به تحقیق در باره سکاها همین است که آن ها خود را یکی از قبایل سکایی غربی یعنی سک-سونو یا همان (Saxon - فرزند سکا) می دانند. حال بلخیان به خون ها می گفته اند «هونو»، سکاها ی ختنی هم می گفته اند «هونو»، و انگلیسی های کهن و تخارها می گفته اند «سونو».

همان گونه که دیده می شود، این یک اختلاف لهجه بسیار ناچیز است، نه اختلاف زبانی ریشه یی که بخواهیم آن ها را زبان های جداگانه بنامیم. وقتی نقل قول تاریخ نویسان دوره اسلامی در باره بخارا می بینیم، شگفتی زده می شویم که می گویند زبان هیچ کدام از روستاهای بخارا یکی نیست. همین بدین معنا است که قبایل ایرانی آنچنان گوناگون و بیشمار بوده اند که زبان مردمان یک ایالت شان شبیه هم نبوده، چه رسد به این که با هم هزاران کیلومتر هم فاصله داشته باشند.

تا جایی که روشن است، آخرین پژوهشگر و دانشمند برجسته ایرانشناس که بطور دقیق روی زبان سکاها کار می کرد باز هم یک انگلیسی به نام پروفیسور هارولد والتر بیلی است. او یک گنجینه پنج جلدی منتشر ساخت به نام دایره المعارف زبان سکایی ختنی Khotan-Saka که یک جلد آن یک دیکشنری بسیار گسترده سکایی است و چهار جلد دیگر آن ادبیات سکایی.

لینک آثار ایشان:

[http://www.amazon.com/s/ref=ntt\\_athr\\_dp\\_sr\\_1?\\_encoding=UTF8&field-author=Harold%20Walter%20Bailey&search-alien=books&sort=relevancerank](http://www.amazon.com/s/ref=ntt_athr_dp_sr_1?_encoding=UTF8&field-author=Harold%20Walter%20Bailey&search-alien=books&sort=relevancerank)

پروفسور بیلی جمله مشهوری دارد که می گوید «هر انگلیسی دانشجوی رشته ادبیات که می خواهد زبان مادری خویش را بهتر بشناسد، باید از «کتیبه های ایران باستان» آگاهی داشته باشد». و البته شاید لازم به ذکر نباشد که نه تنها بیلی که بیشتر ایرانشناسان بزرگ مانند یوزف ولسکی (لهستانی) سکاها را ایرانی می دانند و روشن است غیر از این هم نباید باشد مگر این که قصد و غرضی در کار باشد.

این هم لینک دانلود دیکشنری ختن-سکای پروفسور بیلی:

<http://asyanik.arredemo.org/274/dictionary-of-khotan-saka-pdf-download>

این هم یک واژه نامه چکیده تخاری که به خوبی ایرانی بودن این زبان را نشان می دهد:

<http://indoeuro.bizland.com/project/glossary/toch.html>

پروفسور ایوانف، فرهنگ کوچک واژه های سکایی را نیم قرن پیش از امروز در مسکو به چاپ رساند. نگاهی گذرا به واژه های این زبان، کمترین تردیدی در ایرانی بودن سکایی ها بر جا نمی گذارد.

به ضمائر تعریف در این زبان دقت کنید:

se (masc.), sá (fem.), te (neut.) - this (IE \*so, \*sá, \*tod - this)

در زبان انگلیسی کهن هم این ها دقیقا همین بوده اند با اختلاف بسیار بسیار اندک. و حتا صورت ژرمنی آن ها (das, der,...) با صورت اوستایی اش همخوانی بیشتری دارند. یعنی این که ریشه همه این ها با وجود اختلافات شان از یک جا بوده است.

Dictionary of Khotan Saka by Harold Walter Bailey Amazon Search

یکی از نوشته های جالب در زمینه، مقاله لیلکوف ل. آر. زیر نام «مساله همتاواژه های هندوایرانی در پدیده های فرهنگی سکایی // یگانگی فرهنگی-تاریخی سکایی- سیبری، مواد نخستین کنفرانس سراسری باستان شناسی، کیمیروا، 1980، ص. 120 است.

Лелеков Л.А. Проблема индоиранских аналогий к явлениям скифской культуры // Скифосибирское культурно-историческое единство. Материалы I Всесоюзной археологической конференции. Кемерово, 1980. С. 120

در این جا می بینیم که در ویکی پدیا در باره سکایی ها به زبان روسی چه نوشته اند:

بخش سوم  
(ترجمه ها از منابع روسی)  
(گزارنده: عزیز آریانفر)



پروفسور داکتر گ. م. بوک گراد- لوین  
و پروفسور داکتر ای. آ. گرانوفسکی

## آریایی های قدیم، میهن نخستین و مسیرهای پراکندگی

برگرفته از کتاب:

«از اسکیت ها تا هندی ها - آریایی های قدیم: افسانه و تاریخ»<sup>۲۱</sup>

نتیجه گیری های به دست آمده بر مبنای مدارک اسطوره شناسی (متولوژی) آریایی را بایسته است با مواد دیگری که علم معاصر در باره تاریخ قدیم توده های هند و ایرانی در دسترس دارد، آزمود و با اندیشه های موجود در باره میهن نخستین و مهاجرت های قبایل آریایی مقایسه کرد. روشن است، این کار، کاری است دشوار و چند بُعدی که مستلزم روشنی اندازی بر شمار فراوان مسایل بس گوناگون است که در علم پاسخ های نایکسان و چه بسا که متناقض داشته اند. مساله نام نهاد «آریایی» در بر گیرنده مسایل پیدایش و پخش شدن قبایل هند و ایرانی (اریایی) از زمان بریدن یا جداشدن شان از هسته وحدت قبیله یی هندواروپایی تا گسترش در کشورهای که در آن ها در دوره تاریخی به سر می برده اند، است.

تدوین چنین چیزی، بر پایه پژوهش پیرامون مواد رنگارنگ، مبتنی و تابع نتیجه گیری هایی می باشد که زبان شناسان (لنگویست ها)، باستان شناسان، تاریخ دانان و... به آن می رسند. در

---

<sup>21</sup> این کتاب یکی از بهترین و وزین ترین کتاب هایی است که تا کنون در باره آریایی ها، ایرانی ها و هندی ها به رشته نگارش در آمده است. نویسندگان کتاب از بزرگترین و به نام ترین هند شناسان و ایران شناسان جهان اند. کتاب دست داشته بر پایه صدها کتاب و مقاله و داده های علمی - آکادمیک، آثار موزه ها و کتیبه های باستانی هند و ایران و آسیای میانه و روسیه و با به کارگیری از پیچیده ترین روش های علمی در باره موضوع مورد نظر نگاشته شده است و به رغم آن که از چاپ آن بیش از سه دهه آرگار می گذرد، بی تردید یکی از سنگین ترین آثار در زمینه است.

در این جا تنها بر گردان بخش اخیر کتاب خدمت پیشکش گردیده است. - گ.

گام نخست، این مدارک دارای بار زبانشناسیک اند- در باره صنف بندی، همیشگی و هم‌رشتگی و خویشاوندی ژنیولوژیک، و گستره های پیوندهای زبان های آریایی- هم با دیگر زبان های هندواروپایی و هم میان خود این زبان ها؛ در باره تماس های زبان های هندواروپایی هم میان خود؛ و هم با زبان های سایر خانواده های زبانی (به عنوان مثال؛ فنلندی- اوگوری)، سر از اعصار هندوایرانی، یا دراویدی و موندی که برای دوره آمدن آریایی ها به هند، مختص می باشند. این ها داده هایی اند احیا شونده همچنین به یاری زبانشناسی در باره جهان جانداران و رستنی ها، شرایط طبیعی و اقلیمی (که در آن ها هندوایرانی ها و آریایی ها می زیستند)، مواد در باره نام های قدیمی و حتا معاصر جغرافیایی به ویژه در زمینه های درونومی. داده های مقایسه یی تاریخی- زبانشناسیک در باره اقتصاد، زیست و فرهنگ قبایل آریایی، خصوصیات ساختارهای اجتماعی و سیاسی آن ها سر از عصر جدایی شان از دیگر هندو اروپایی ها بسیار مهم اند.

اطلاعات در باره قبایل هندوایرانی در سپیده دم تاریخ نوشتاری (مکتوب) شان منابع ارزشمندی اند. البته، همچنین مواد باستانشناسی اهمیت بزرگی دارند. هر چند در این جا، درست مانند رشته های دیگر علوم، دیدگاه های دانشمندان بیشتر نه تنها با هم همخوانی ندارند، بل نیز از ریشه از یک دیگر متفاوت اند.

طی یک سده و نیم اخیر، «علم در باره اعصار قدیم یا باستانی هندواروپایی ها» به شگوفایی رسیده و آگاهی های فراوانی انباشته شده است که به راستی مواد ارزشمندی اند. دانشمندان به نتیجه گیری های اصولاً مهمی در باره فرهنگ توده های هندواروپایی دست یافته اند. پژوهش های فراوان بنیادی در باره «میهن نخستین» هندواروپایی ها، پیدایش و مهاجرت قبایل گوناگون هندواروپایی و توده ها چاپ شده است. با این هم، مساله عمومی گستره نخستین خاستگاه و بنگاه و پخش هندواروپاییان، از جمله آریایی ها هنوز بسیار دور از حل خود اند. این امر بیشتر به آن بر می گردد که به رغم حرفه یی بودن بالای کارهای مشخص، این کارها بیشتر از یک نارسایی کلی رنج می برند- برخورد های یک جانبه با کاربرد مواد و مدارک زبان شناسان، حتا بزرگترین شان در عرصه زبانشناسی هندواروپایی. هنگام حل مسایل پیدایش و پخش هندواروپایی ها و آریایی ها طبق معمول، به مواد باستانشناسی تماس

نمی گیرند، یا با برخی از جستارها به نتیجه گیری های کلی باستان شناسان که با آرایه های زبانشناسیک خود آن ها همخوانی دارند، بسنده می نمایند.

منظره همانندی در میان باستان شناسان هم به چشم می خورد: باستان شناسان با اتکاء به نتیجه گیری های علم خود، در بهترین مورد، از برخی از از تیوری های زبانشناسیک یاد می کنند. اما به بررسی فاکت هایی که در شالوده این تیوری ها قرار دارند، توجه نمی کنند.

به هر رو، تنها، برخورد همه جانبه و بررسی مجموع داده های علوم مختلف، آن تهداب (زیربنا) را می سازد که بر شالوده آن اکنون می توان نتیجه گیری های مطمئنی را در باره «مساله آریایی» بنا کرد. چند بُعدی بودن خود مساله هم نیازمند همین گونه برخورد متدولوژیک می باشد. البته، نقش پیشگام در این جا به داده های زبانشناسیک و داده های مقایسه یی تاریخی- زبانشناسیک داده می شود. درست زبانشناسان خود فاکت خویشاوندی نزدیک زبان های هندواروپایی را که در گستره های پهناوری از ایرلند تا هند حضور دارند، تثبیت نمودند. چیزی که مستلزم توجهات و توضیحات علمی این پدیده بود.

نتیجه گیری های زبان شناسان خود مساله پیدایش زبان های هندوایرانی و گویندگان به این زبان ها را نیز مطرح ساختند. گذشته از آن، بدون مواد علم زبان شناسی تنها از روی داده های ناب تاریخی، باستانشناسیک، انتروپولوژیک و... قبایل شمال هندوستان و پشته ایران در نیمه نخست هزاره یکم پیش از میلاد- زمان چیرگی و برتری زبان های هندوایرانی و ایرانی در آن جا- نه تنها با هندواروپاییان اروپایی، بل همچنین روشن است میان خود هم خویشاوند شناخته نمی شدند.

با تثبیت خویشاوندی قبایل هندوایرانی و درجه نزدیکی آنان در میان گروه آریایی ها در کل، مواد مقایسه یی تاریخی- زبانشناسیک اجازه می دهند خطوط مشخص فرهنگ مادی و معنوی سیمای اقتصادی، زیست و ساختار اجتماعی قبایل آریایی را مشخص گردانید. همچنین قرار دادن برخی از این واقعیات و تصورات در ترتب تقویمی (کرونولوژیک) سر

از دوره وحدت هندواروپایی نیاکان آریایی ها، سپس در «عهد ناب آریایی» و سرانجام در طی تاریخ بعدی آن ها تا پدیدآیی شان در پشته ایران و نیقاره هند، ممکن پنداشته می شود.

دردمندانه، بیشترین زبان شناسان با مستدل ساختن نتیجه گیری های خود در باره زمان و مسیرهای پخش قبایل آریایی، معمولاً تفاوت های اقتصادی و اجتماعی موجود در اعصار مورد نظر را در گستره های سر راه قبایل هندوایرانی که آن ها «ناگزیر» در مسیر شان به سوی هند و ایران از آن ها بگذرند، در سنجش نمی گیرند» (آن هم در حالی که «مهاجرت های آریایی» در آرایه های مختلف زبانشناسیک، دامنه سترگ زمانی را از هزاره چهارم تا اواخر هزاره دوم پیش از میلاد در بر می گیرد). با این هم، در گستره هایی از مناطق اروپا-جایی که میهن هندواروپاییان را جا می دهند، تا ایران و هند-جایی که بخشی از قبایل آریایی رخنه نمودند، فرهنگ های باستان شناسی یی را کشف و مطالعه نموده اند که پژوهش آن ها اجازه می دهند توسعه روندهای اقتصادی-زیستی، اجتماعی-اقتصادی و دیگر روندهای تاریخی-فرهنگی را به گونه کامل تصور کرد.

به روی نقشه باستان شناسی هر چه کمتر-لکه های سفید ساحوی و تقویمی-کرونولوژیک دیده می شود، زیرا شمار بسیار یادمان های نو کشف شده است. داده ها در باره فرهنگ های دیگر معلوم و زمان های آن ها گسترش می یابد و دقیق تر می گردد.

تردیدی نیست که نقش باستان شناسان در تدوین «مساله آریایی» به گونه تدریجی افزایش خواهد یافت، مگر به گونه یی که پیشتر خاطر نشان ساختیم، تنها در صورت پیونددهی مشخص مواد باستانشناسیک، با نتیجه گیری های تاریخی-زبانشناسیک [است که می توان به دستاوردهای امیدبخش و مستدل علمی دل بست-گ].

در گستره های یادشده، کنون بسیاری از فرهنگ های باستانشناسیک دوره انولیت و برونز روشن اند. اما به دشوار بتوان در میان آن ها چنان فرهنگی را نام برد که از سوی دانشمندان با قبایل هندوایرانی ربط داده نشده باشد. به عنوان مثال؛ چنین فرهنگ هایی هم دوره که

همزمان به هیچ رو نمی توانستند به قبایل هندوایرانی پیوند داشته باشند، با فرهنگ های آریایی ها یک چیز پنداشته می شوند.

موجودیت فرضیه های مختلف یا متضاد، در باره یک مساله بحث انگیز و جنجالی به خودی خود، روشن است بیخی مجاز است. اما بخشی از این فرضیه ها، هرگاه نه اکثریت شان با ثبوت های تاریخی - زبانشناسیک همراه نیستند، که بتوانند توضیح دهند که چرا این یا آن فرهنگ می بایستی یا می تواند با قبایل هندوایرانی به نحوی بخیه زده شوند؟

با پیوند زدن برخی از فرهنگ های «ماقبل تاریخی» به آریایی ها، باستان شناسان بیشتر بر آن تمسک می جویند که در عهد تاریخی در همین گستره ها باشندگان گروه های زبانی هندوایرانی بود و باش داشته اند. مگر چنین رفتاری، هیچگاهی نمی تواند آوند جدی یی به شمار رود: هرگاه مقارن با اوایل عصر تاریخی، قبایل دارای زبان های هندی و ایرانی از ریزشگاه های پایینی رود دونای (دانیوب) در اوپا تا وادی رود گنگا و از مرزهای تایگا<sup>۲۲</sup> تا دریای عرب پهن بودند؛ در دوره های پیش تر از آن، این قبایل طبیعی است می توانستند تنها در بخشی از این ساحه بزیند (در دوره های پیش تر، شاید در بیرون از گستره آن). برای ثابت ساختن جایگاه زیست قدیم تر آریایی ها در مناطق گستره یاد شده، دانشمندان بیشتر دست به دامان روش گذشته نگری یا پسمنظرنگری (رئروسپکتوی) می شوند:

پذیرفتن سنت های فرهنگی از زمانه های دیرین تر، هنگامی که در این نواحی با حضور باشندگان گروه های هند و ایرانی تثبیت گردیده است، تا اعصار بس دورتر، لغایت تا انولیت و حتا پیشتر از آن، ترصد می گردد. به راستی، پذیرایی معین «فرهنگ ها» (به شمول نشانگرهای معین تبارشناسیک) اکثر به چشم می خورد. اما، این فاکت ها تنها نشان می دهند که چنین پذیرفتن می توانست همچنین در صورت پدیدآیی یک تبار نو و حتا در صورت تعویض کامل تعلقیت تباری - زبانی باشندگان حفظ گردد.

---

<sup>22</sup> جنگلزارهای گسترده و بسیار پهناور شمال روسیه - گ.

هرگاه باستان شناسان با این گونه روش های پس منظرنگرانه، می کوشند بومی بودن قبایل آریایی را در برخی از نواحی مدلل سازند، آن گاه برای ثابت ساختن پیشروی آریایی ها به دیگر نواحی، داده ها در باره پدیدآیی یا گسترش خطوط نو فرهنگ مادی را به کار می بندند: پیرایش یا نقش و نگار کاری ظروف سیرامیک، جنگ افزار و... مگر چنین پدیده هایی، حتا اگر بر پدیدآیی تبارهای نو و مهاجرت های نو هم دلالت نمایند، می توانستند در همان ساحات مدت ها قبل، پیش از رخنه یابی آریایی ها رخ بدهند و رخ هم می دادند. افزون بر آن، هیچ مبنایی در دست نیست که حتمی و یژگی های یادشده فرهنگ مادی را همانا به قبایل هندوآریایی متعلق بدانیم. مصنوعات مشخص یا گسترش اشکال آن ها تنها آن گاه می توانند در نظر گرفته شوند که خود این مصنوعات برای ساحات مقتضی و اعصار را بتوان به گونه موثق درست با قبایل آریایی یا مستقیما با تاثیر آنان پیوند داد. مگر این گونه داده ها را دانشمندان، هنوز متاسفانه بسیار به ندرت در دسترس ندارند.

در نبود معیارهای موثق تر باستانشناسیک (در حال حاضر)، سودمند است مساله را به صورت عمومی و کلی حل نماییم و دریافت ما در گام نخست چنین باشد که داده های فرهنگ باستان شناسی از دید خصوصیات زیستی، اقتصادی، اجتماعی و... خود، به گواهی های تاریخی- زبانشناسانه در باره فرهنگ آریایی یا گروه های جداگانه آن ها در اعصار مورد نظر همخوانی دارد، یا نه؟

چنین مساله یی در سیمای کلی آن همین اکنون بیخی قابل حل است. با پیشگیری چنین روشی، البته، نمی توان با وثوق کامل فرهنگ مشخص باستان شناسیک را درست با آریایی ها یکی شمرد. اما می توان به پیمانانه شایان توجهی محدوده گسترش فرهنگ های باستان شناختی را که دارندگان آن می توانستند قبایلی از گروه هندوایرانی باشند، تنگ تر (مشخص تر) ساخت.

هرگاه مبنایی به دست آریم که تایید نماید که قبایل هندوایرانی در اعصار معین در ساحات مشخص حضور نداشته اند، آن گاه می توان ویرایش های مهم گستره یی و کروئولوژیک را

در نتیجه گیری ها (برداشت) های زبانشناسان در باره اسکان مجدد (پراگندگی) آریایی ها انجام داد.

بررسی مساله در باره پیدایش و مهاجرت آریایی ها و گروه های جداگانه آن ها نمی تواند به تحقیق مواد در باره مناطق جداگانه و اعصار جداگانه محدود بماند و باید داده ها در باره مساله را در کل - از زمان جداشدن آریایی ها از وحدت هندواروپایی تا رخنه آن ها به ایران و هند را به سنجش بگیرد. به چنین برخوردی، بار مجتمعی «مساله آریایی» نیز تاکید می ورزد.

نخستین پرسش از مجموعه مسایل مرتبط با تاریخ قدیم آریایی - محل موقعیت (لوکالیزاسیون) گستره وحدت هندواروپایی مقارن با زمان فروپاشی و پراگندگی آن می باشد. معمولاً چنین می پندارند که قبایل هندواروپایی در آن هنگام در گستره اروپا از بالکان تا مناطق شمالی یا شمال باختری دریای سیاه و اروپای مرکزی بودو باش داشتند. (برخی از دانشمندان، به عنوان مثال، گک. هیرت، ف. اشپیخت، و دیگران به این گستره، نواحی شمالی تر تا کرانه های دریای بالتیک را شامل می سازند. مگر، چنین دیدگاه هایی کنون پیروان کمتری دارد). این گستره، روی هم رفته، زون لس (درختزار) است و از دیدگاه طبیعی با اقلیمی معتدل و گوارا و دارای زمستان های دراز و نسبتاً سرد.

پسان تر به باور برخی از پژوهشگران (به گونه مثال؛ ف. اشپیخت)، برخی از گروه های هندواروپایی ها و در گام نخست آریایی ها به نواحی شرقی تر بیشتر دشتی واقع در شمال دریای سیاه، قفقاز و دریای کسپین کوچیدند (او. شردار و پیروان او)، می پندارند که این نواحی دشتی در دوره های بسیار قدیم در گستره گسترش نخستین زبان ها و قبایل هندواروپایی شامل می شدند.

در مناطق یاد شده جنوب خاوری اروپا، آریایی ها هنوز به حفظ پیوندها با دیگر گروه های هندواروپایی ادامه می دادند و سپس به گونه یی که بسیاری از دانشمندان می پندارند، نیاکان

قبایل هند و ایرانی بیشتر به سوی خاور پیش رفتند: به آسیای میانه، به نزدیکی ایران و هند. مگر، کارشناسان زمان این روند مهاجرتی را به گونه های متفاوت گمان می زنند.

به باور برخی از دانشمندان، قبایل آریایی در آسیای میانه و نواحی پیرامون آن، هنوز در سه هزار سال پیش از میلاد حضور داشتند (و. براند اشتاین، ای. ام. دیاکونف، اندمایر، و. پیزانی و...) به باور دیگران - حرکت آریایی ها از کرانه های شمالی دریای سیاه به خاور به زمان نزدیک به 2000 سال پیش از میلاد - نیمه نخست و حتا میانه های هزاره دوم پیش از میلاد مرتبط می گردد (ت. بارو، ف. اشپیخت و...).

بیشترین دانشمندان با داشتن دیدگاه های متفاوت در زمینه تعیین زمان [مهاجرت-گک.] می پندارند که نیاکان همه توده های هندوایرانی به خاور رفته، و هنوز تا پیش از تقسیم به شاخه های هند و ایرانی، در آسیای میانه و نواحی پیرامون آن بسر می بردند. مگر، همچنین دیدگاهی ابراز گردیده است مبنی بر این که این جدایی هنوز در حدود اروپای جنوب خاوری آغاز گردیده بود. (آر. هاوشیلد) و سر انجام دیدگاهی هم هست در باره آن که قبایل هندوایرانی با آن که از جنوب خاوری اروپا به سوی خاور پخش گردیده بودند، هیچگاهی به گونه کامل گستره آن را ترک نگفته، بودند؛ بخشی از قبایل آریایی به زندگی در این جا، لغایت تا عهد پدیدآیی سکایی ها یا اسکیت ها ادامه دادند (و. ای. آبایف، ای. آ. گرانفسکی).

داده های معاصر هندواروپایی شناسی، سخن از توسعه قدیم تر زمینداری و دامداری و اقتصادیات و سنت های زیستی مرتبط با آن، ترانسپورت ارابه یی، آشنایی با ذوب فلزات و.... و نیز پیشرفت چشمگیر مناسبات اجتماعی در میان نیاکان هندواروپایی ها بر زبان می آورند.

در قبایل هندواروپایی، به شمول نیاکان آریایی ها، دیگر روند دیفرنسینشن (تفکیک، تفریق یا تفاضل) اجتماعی بسیار پیش رفته بود: در میان آن ها مناسبات دارایی بس توسعه یافته و سنت های روشن موازین حقوقی موجود بود. در راس قبایل، پیشوایان و رهبران قرار داشتند



که از امتیازات مهم قدرت برخوردار بودند. دیگر مدارج در میان اعضای متساوی الحقوق آزاد جامعه به مشاهده می رسید (سرشناسان نظامی، کاهنان، سران جماعات...، گروه های دیگر باشندگان هم بودند- اعضای غیر متساوی الحقوق، تابعان (بردگان)، برخی انواع دیگر پیشه وران حرفه یی هم پدیدار شده بودند، مبادله اشیاء و بازرگانی توسعه یافته بود.

این تصویر مناسبات اجتماعی در نزد «هندواروپایی ها» طی دهه های اخیر به برکت کارهای ای. بنوینیست، ژ. دیومیزیل و بسیاری دیگر از پژوهشگران، زبان شناسان، اسطوره شناسان (متولوژیست) ها و تاریخدانان به پیمانہ چشمگیری بیشتر واقعی تر و دقیق تر گردیده است.

کشفیات باستانشناسیک دهه های اخیر به پیمانہ زیادی زمان پیدایش و گسترش اقتصادیات زمینداری - دامداری (رمة داری) را در آن مناطق اروپا- جایی که معمولاً میهن نخستین آریایی ها را در آن جا می دهند، به زمانه های دیرین کشانیده است. این مواد نو، متأسفانه نه همواره از سوی تاریخدانان و زبان شناسان به سنجش گرفته می شوند.

با تعیین محل و جای میهن هندواروپاییان (از جمله آریاییان) در اروپا، گاهی جامعه آنان را چونان جامعه به بارها بدوی تر نسبت به آن چه که در واقع بوده است، می نمایانند. با داوری از روی داده های معاصر تاریخی- زبانشناسیک و ویژگی بیشتر توسعه یافته ساختارهای اجتماعی، تنها برای آن بخشی از آریایی ها که به سوی فرهنگ های دیرین خاور- به سوی جنوب آسیای میانه، فلات ایران و... حرکت نمودند، شناخته می شود (چنین است دیدگاه ای. م. دیاکونوف - کارشناس سرشناس در زمینه تاریخ، فرهنگ و زبان خاور قدیم). یا برعکس، به تاسی از تراز بس بالای مناسبات اقتصادی و اجتماعی هندواروپاییان، میهن نخستین آن ها را در آسیای باختری جا می دهند- در نزدیکی کانون های اصلی تمدن خاور باستان (تیوری در باره میهن نخستین هندواروپاییان در این منطقه از سوی زبان شناسان بزرگ - ت. و. گام کریلیدزه، و. و. ایوانف) تدوین گردیده است.

این دیدگاه، همچنین بر داده های زبانشناسیک در باره پیوندهای زبان های هندواروپایی با چنین زبان هایی چون سامی، کارتوبلی و... مستدل می گردد. مگر، نفس داشتن چنین

پیوندهای زبانی، به هیچ رو با محل موقعیت سنتی میهن در عصر پیش از فروپاشی وحدت زبانی و قبیله‌ی هندواروپاییان در تعارض نمی باشد.

چنین پیوندهایی، به گونه‌ی که بارها از سوی هندواروپا شناسان (به گونه مثال؛ از سوی او. شرادر) خاطر نشان ساخته شده است، جستجوی «خاستگاه» دیرین تری را منتفی نمی شمارند. بیخی مجاز است که گروه‌های تباری-زبانی‌ی به اروپا رخنه نموده بودند که یکجا با قبایل بومی در شکلگیری «هندواروپایی‌های» آینده و زبان‌های آن‌ها پرداخته بودند. اما عمده‌ترین چیز- داده‌ها در باره پیوندهای زبان‌های هندواروپایی با زبان‌های سامی، اوگرو-فینی و دیگر زبان‌ها درست مانند **سنخیت** زبانی هندواروپایی جداگانه با این زبان‌ها به خصوص در مقایسه با مجموعه پیوندهای بی تردید سیستمی میان خود خانواده هندواروپایی است.

برخی از همانندی‌های ساختاری یا عناصر مشترک جداگانه «گنجینه واژگانی» می توانسته اند به زمان‌های قدیم‌تر- پیش از عصر یگانگی هندواروپایی سر بکشند. هرگاه از فرضیه هم‌ریشگی و خویشاوندی «هم‌خاندان بودن» گروه‌های زبانی گسترده در افریقای مرکزی تا شمال خاوری آسیا (کارهای و. م. ایلچ- سوتیچ و دیگران) پیروی نمایم، پیوندهای این زبان‌ها باید به زمانه‌های بسیار کهن، شاید به پالیولیت بعدی (وبه گونه‌ی که می پندارند از دید ساحوی به- شمال خاوری افریقا و آسیای قدامی) یعنی به دوره بسیار پیش چندین هزار سال از عهد هندواروپایی ربط بگیرند. روشن است که طی این دوره بسیار دور و دراز (متمادی)، می توانسته است تماس‌هایی میان «نیاکان» زبان‌های هندواروپایی و برخی دیگر از زبان‌ها برپا گردد.

برپایی اقتصادیات تولیدکننده در اروپا (در آغاز در بالکان) که با همکاری و شاید هم نیز با رخنه گروهی از باشندگان از آسیای قدامی انجام شده باشد، تاثیرات همانندی نیز می توانستند در آینده داشته باشند. مگر در کل، در بالکان، در مناطق همسایه کرانه‌های شمال دریای سیاه و اروپای مرکزی میان هزاره‌های چهارم، سوم و دوم پیش از میلاد، فرهنگ‌ها مستقلاً توسعه می یافتند. این امر به پیشرفت‌های چشمگیری در زمینداری و دامداری (رمة داری)، فلزکاری و دیگر عرصه‌های تولید و در نتیجه هم چنین در مناسبات اجتماعی

انجامید، با آن که در این جا، روشن است، به تراز بالای همچون تمدن های کهن آسیای قدامی دست نیافتند.

در کل، فرهنگ های نخستین تاریخی خاور نزدیک و میانه، نظر به بسیاری از نشانگرهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، با فرهنگ های یادشده اروپایی و جوامع هندواروپایی که از روی داده های تاریخی - زبانشناسیک، بازسازی شده اند، مطابقت ندارند.

جا دادن نیاکان هندواروپایی ها در خاور قدامی، دیگر به این دلیل شایسته نیست که میهن نخستین آن ها بی تردید منطقه واحد گسترده منشای زبانی - تباری (اتنوزنیز و گلو توژنیز) را می ساخت. گذشته از آن، در مناطقی از نواحی شرقی آسیای صغیر، سوریه و فلسطین تا غرب ایران (به شمول ماورای قفقاز، کوهستان های ارمنستان و طبعاً میانرودان یا بین النهرین) باشندگان بومی متعلق به گروه های زبانی غیر هندواروپایی بوده اند. چنین چیزی از روی گواهی های مشخص منابع سنگنبشته یی (کتیبه یی) 3 تا 1 هزار سال پیش از میلاد بسیار به خوبی آشکار است. همچنین نتایج پژوهش های معاصر در باره پیوندهای تباری - زبانشناسیک دیرینه گروه های غیر هندواروپایی در حدود منطقه یاد شده در همین باره گواهی می دهند:

در باره پیوندهای زبان های هوریتی یا خوری و اورارتی با زبان های قفقاز خاوری (ناخی - داغستانی)، زبان خاتی اولیه - در شمال خاوری آسیای صغیر - با زبان های شمال باختری قفقازی، ایلامی - با زبان های دراویدی اولیه (نقش بزرگی را در تدوین این مسایل دیاکونوف بازی کرده است)، نمایندگان خانواده زبانی هندواروپایی رخنه نموده به این منطقه، متعلق به «شاخه های» جداشده بوده، و در این جا مدت ها پسان تر از عهد هندواروپایی پدیدار گردیده بودند.

این گونه، «هندواروپایی های» اصلی شناخته شده نظر به منابع دست داشته، در این مناطق - ایرانیان باختری و ارمنی ها - که جای باشندگان قدیمی را دیگر در دوره تاریخی می گیرند (متعلق به هندواروپایی ها و باشندگان قدیم ترین بومیان خاور پشته ایران، جنوب آسیای میانه، وادی های ایران نبودند) و تنها در برخی از نواحی آسیای صغیر شاید بسیار پیشتر،

گروه های جداگانه قبایل هندواروپایی بودوباش داشتند. مگر این نواحی به گستره هندواروپایی اروپا هم مرز بودند.

عهد ریختیابی، توسعه و فروپاشی هسته یگانه هندواروپایی بس دراز بوده است. به تدریج در میان قبایلی که این مجتمع را تشکیل می دادند، گروه هایی شکل می گرفتند که پیشینیان خانواده سرشناس زبانی اصلی تاریخی را می ساختند. در میان آن ها نیاکان آریایی (هندوایرانی) نیز در آن دوره حضور داشتند. آن ها هنوز به حفظ تماس هایی تنگاتنگ با قبایل هندواروپایی ادامه می دادند.

بر پایه داده های زبانشناسیک، دانشمندان می پندارند که تنگاتنگ ترین پیوندهای آریایی های نخستین با یونانیان نخستین و ارمنی های نخستین (و. پورسیگ، و. گیورگیف، آر. بیروی، ت. الیزارینکو و...) بود و یا پیوندها با نیاکان سلاوی ها و بالتی ها (ک. تسایس، آ. کوئن، گ. هیرت، آ. مئی، گ. آرنس، ت. بارو و...). این پیوندهای زبانی، بی تردید، تماس های راستین را بازتاب می دهند. هر چند، می توانند به دوره های مختلف تاریخی تعلق داشته باشند. این چنین داده ها، امکان می دهند خاستگاه آریایی ها را در خاور گستره هندواروپایی به گمان اغلب، در نواحی نزدیک به شمال دریای سیاه و قفقاز دانست. در این باره، ترصدهات اصولاً مهم در باره تفاوت های اقتصادی و اکولوژیک تثبیت شده برای آریایی ها از یک سو، و اکثریت دیگر هندواروپایی ها از سوی دیگر، گواهی می دهند: هرگاه داده های بخش بیشتر زبان های هندواروپایی بر حفظ سنت های «درختزاری» گواهی می دهند و نبود «گسست» در ادامه این سنت ها در مقایسه با شرایط اعصار مشترک هندواروپایی، آریایی ها انحراف چشمگیری از چنین زمینه اکولوژیک (و در نتیجه اقتصادی) داشته اند. نتیجه گیری ها در باره شرایط گوناگون طبیعی و اقتصادی برای گروه های مختلف هندواروپایی که به گفته شرادر «تباین درختزار و دشت» را در نظر دارند، باید بر زون تماس ها در مناطق شمالی دریای سیاه نشاندهی نمایند. چون درست در آن جا مرز میان گستره های درختزاری و دشتی می گذشت.

در زبان های آریایی، ترمینولوژی مرتبط با دامداری (رمة داری) دارای خاستگاه هندواروپایی به گونه گسترده ارائه گردیده است و همراه با آن، داده های زبان های آریایی و دیگر زبان های هندواروپایی گواه بر تفاوت های چشمگیر در سنت های زمینداری اند.

نبرد آن واژه های زمینداری که برای زبان های هندواروپایی مشترک اند، در زبان های هندوایرانی را دانشمندان چونان آوند برای مدلل ساختن این که نیاکان آریایی ها گو این که گستره هندواروپایی را هنوز پیش از پدید آیی و یا توسعه گستره زمینداری، ترک گفته بودند، می آورند. (و. گریگوریف، و. برانداشتاین و...).

فاکت های یاد شده توجیه دیگری هم یافته است: آریایی ها واژه های زمینداری را در هنگام اسکان مجدد خود از دست داده بودند، اما نیاکان هندواروپایی ها به شمول آریایی ها، هم به دامداری و هم به زمینداری می پرداختند (گ. هیرت، و. ویوست و...). به راستی هم، داده های تازه تاریخی - باستانشناسانه نشان می دهند که دامداری در مراحل اولیه اقتصادیات تولیدی همراه با زمینداری توسعه یافته بود.

آن چه مربوط می گردد به زبان های آریایی، در این زبان ها چنین کلمه هایی دارای خاستگاه هندواروپایی چون نام هایی برخی از نشانه ها (مقایسه گردد برای مثال با: کلمه های آریایی (Yava-, Xe Ttck, eua)، .... و ... حفظ گردیدند.

در زبان آریایی رد پای زیستایی دارای ریشه مشترک هندواروپایی کشف گردیده است مانند: «کشت»، «چکش» (به گونه دیگر، نسبت به بسیاری از زبان های هندواروپایی، مگر سنخیت یافته با زبان های یونانی و ارمنی)، در این زبان ها برخی دیگر از واژه های هندواروپایی مرتبط با زمینداری (کارهای آ. مئی، ای. بنوینیست، پ. تیم، ت. بارو و...) کشف گردیده است.

هر چه است، در مقایسه با آریایی ها، بیشترین دیگر زبان های هندواروپایی به راستی پیوندهای بیشتر تنگاتنگ تر در عرصه ترمینولوژی زمینداری دارند. مگر، این به آن معنا

نیست که آریایی‌ها با گذشت زمان، بیخی سنت‌های دیرین زمینداری را از دست داده بودند. افزون بر آن، ترمینولوژی ویژه آریایی هم برای هندی و هم برای ایرانی مشترک است که گواه بر توسعه زمینداری در میان خود آریایی‌ها می‌باشد. مگر، نزد آن‌ها اهمیت خاصی را بی‌تردید دامداری گرفته بود. ترمینولوژی فزونشمار پر شاخ و برگ سراسری آریایی که نشانگر توسعه بالای دامداری، شیوه‌ها و روش‌های پیشبرد اقتصادیات دامداری، خصوصیات فرآورده‌های آن و... اند، در این باره گواهی می‌دهد.

بازسازی مقایسه‌ی تاریخی - زبان‌شناسیک بر مبنای مطالعه یادمان‌های دیرین‌ترین ادبیات هندوایرانی نشان می‌دهد که تعداد رمه‌ها، منبع اصلی ثروت، غنا و شکار در برخوردهای میان قبیله‌ی بوده است. در این حال، به چارپایان شاخدار بزرگ - گاوها، غرگاوها، و... ارجحیت داده می‌شد. به ویژه بایسته است اهمیت اسپ‌داری را خاطر نشان ساخت که در میان آریایی‌ها توسعه گسترده یافته بود و در تصورات اسطوره‌ی و سروده‌های شاعرانه آثار مذهبی - تباری بازتاب گسترده یافته بود.

پنداشت‌های کهن در علم، در باره بود و باش نیاکان آریایی‌ها در فروپاشی هسته یگانه هندواروپایی در مناطق شمال دریای سیاه و قفقاز، با مواد نو به دست آمده باستان‌شناسیک از کرانه‌های شمالی دریای سیاه و مناطق همسایه آن که مربوط چهار تا سه هزار سال پیش از میلاد است، سازگار ساخته می‌شود.

دامداری در میان دارندگان فرهنگ‌های یامنایی (گودالی یا حفریه‌ی)، کاتاکومبی (دخمه‌ی یا مغاره‌ی)، پالتوکی‌ی و... این گستره نقش ویژه‌ی را بازی می‌کرد. با این هم، دامداری دوشادوش زمینداری پیش برده می‌شد. پیشرفت چشمگیر همین گونه در دیگر رشته‌های تولید از جمله ذوب فلزات و نیز در مناسبات اجتماعی به مشاهده می‌رسد. داده‌های نو باستان‌شناسان در باره اسپ‌داری و گسترش دیرین‌ترین (در چهار هزار سال پیش) در مناطق شمال دریای سیاه و نیز در میان دیگر قبایل هندواروپایی؛ بس دلپذیر اند که به گونه‌ی که روشن است، نقش بس بزرگی را در زندگی آریایی‌ها و دیگر قبایل هندواروپایی بازی می‌کردند.

در آثار علمی در باره آریایی ها، بیشتر کوچیان را به نام «نومادها» (nomads) - کوچروان، عشایر؛ می خوانند. اما این تعریف محرز نیست. نفس فاکت اسکان گسترده آریایی ها در سرزمین های پهناور هنوز بر اقتصادیات کوچروی و شیوه زیست کوچروی دلالت نمی کند. هندو آریایی ها مانند سلت ها، سلاوی ها و ژرمن ها که همچنین در گستره های پهناور پراکنده شده بودند؛ اسپ ها و چارپایان شاخدار بزرگ را به عنوان ترانسپورت به کار می بردند. این کار هرچند، پویایی آن ها را بالا می برد، اما آن ها را هنوز کوچرو نساخته بود. آریایی ها، شبانان (دامدارن) زمیندار بودند که در اسکان دراز مدت می زیستند و یا شیوه زندگانی نیمه کوچرو داشتند.

گفتنی است که داده های مقایسه یی تاریخی - زبان شناسانه در باره هندوایرانی ها تقریباً آن اقتصادیات و شیوه زیست را پرداز می نمایند که مواد باستان شناسی فرهنگ های دشتی هزاره های شوم و دوم پیش از میلاد (هر دو گروه داده ها نشان می دهند علی الخصوص که وزن مخصوص چارپایان شاخدار بزرگ در ترکیب پاده ها، قبایل هندوایرانی در دوره یادشده به پیمانہ چشمگیر نسبت به عهد پساتر «کوچروی» بیشتر بود. همراه با آن، نمی توان اعتراف نکرد که اقتصادیات چوپانی - زمینداری و شیوه زندگانی قبایل آریایی به پراکندگی گسترده آن ها در پهنه های وسیع مساعدت می کردند.

مقارن با اوایل عهد تاریخی، قبایل این گروه تباری (قبایل آریایی) در گستره های پهناوری پخش شده بودند: در کرانه های شمالی دریای سیاه، دشت های اروآسیایی، در آسیای میانه، در ایران و شمال هندوستان .

در عهد یگانگی آریایی و مراحل آغازین پراکندگی قبایل هندوایرانی، آن ها نمی توانستند در چنین پهنه های گسترده یی پخش شده باشند. خود این گستره ها از دید تیپ اقتصادی - فرهنگی و اجتماعی خود یکسان نبوده اند. در این جا، دو زون بزرگ آشکارا جدا می شود: مناطق فرهنگ های دشت های شمالی تر

مناطق شامل در ترکیب گستره زمینداری قدیم خاور نزدیک و میانه و در برگیرنده پشته ایران، جنوب آسیای میانه و شمال باختری هندوستان.

در این گستره، هنوز سر از آغاز هزاره های پنجم و چهارم پیش از میلاد فرهنگ های مسکونی و زمینداری گسترش یافتند، که تکامل درونی آن ها به گونه قانونمند به پدید آیی مراکز شهرهای نخستین در هزاره های چهارم و سوم انجامیده و سپس تمدن های شهری به گونه مثال تمدن هاراپ در وادی رود سند هنوز در سده های نخست هزاره دوم پیش از میلاد در شکوفایی به سر می برد.

پسان تر در مناطق شمال باختری هندوستان - «ریگ ویدا» و در گستره افغانستان، آسیای میانه و ایران خاوری - «اوستا» پدید آمد. افق جغرافیایی دیرین ترین این یادمان های ادبی هندوآریایی ها و ایرانیان، به باور برخی از پژوهشگران گویا نتیجه گیری در باره بود و باش قدیم آریایی ها را در آسیای میانه، در خاور ایران و یا حتا در هند تایید می کند.

باستان شناسان هم در بسا از موارد، با متعلق دانستن این یا آن نشانگرهای فرهنگ های معین باستان شناسیک (در گام نخست نوع سرامیک)<sup>23</sup> به قبایل هندوایرانی، قبایل آریایی را در خاور ایران و مناطق همسایه آن در هزاره سوم و اوایل هزاره دوم پیش از میلاد و گاهی هم قبل از آن جا می دهند و به برآیند ها (نتیجه گیری) هایی همانندی می رسند.

برای مثال، قبایل ایرانی را که از نگاه تاریخی در اوایل هزاره یکم پیش از میلاد در غرب ایران می زیسته اند، بیشتر با دارندگان فرهنگ نامهند سرامیک «خاکستری» رواج داشته در آن هنگام در این گستره یکی می پندارند. خاستگاه این قبایل را از خاوری ترین بخش های

---

<sup>23</sup> سفالینه ها: مواد (معمولاً جامد)ی که بخش عمده سازنده آن ها غیرفلزی و غیرآلی باشد، سرامیک گفته می شود. این تعریف نه تنها سفالینه ها، پرسلان (چینی)، دیرگذاها، محصولات رسی سازه یی، ساینده ها، سیمان و شیشه را در بر می گیرد، بلکه شامل آهنرباهای سرامیکی، لعاب ها، فروالکترونیک ها، شیشه-سرامیک ها، سوخت های هسته یی و ... نیز می شود. -گ.



ایران می پندارند و از همین رو بر آن اند که قبایل ایرانی از آن جا برخاسته اند. با توجه به آن که سرامیک خاکستری (فرهنگ حصار- گرگان) در شمال خاوری ایران در سه هزار سال پیش از میلاد رواج داشت، و شاید هم پیش تر از آن، گمان می برند که در آن جا ایرانیان و یا گروه های دیگر آریایی در همان دوره به سر می برده اند (ت. کایلیر یانگ، ژ. دئی، آر. گریشمن و...).

همچنان دیدگاهی هست در باره پیوندهای آریایی ها با فرهنگ سرامیک های نقش و نگار شده (منقوش) جنوب آسیای میانه و نواحی همسایه پشته ایران (فرهنگ های تیپ آناو - مانازگ و...) هواداران این دیدگاه بر آن اند که آریایی ها از آن جا به دیگر نواحی ایران و در جهت هند به راه افتاده بودند (و. م. ماسون، ای. ان. خلوپین و...). هرگاه چنین باشد، پس بایسته است اعتراف نمود که قبایل آریایی در مناطق جنوبی آسیای میانه و نواحی همسایه آن در پشته ایران در سه هزار سال پیش از میلاد و حتا پیش تر از آن حضور داشتند و در این جا با فرهنگ های اسکانی - زمینداری اولیه شهری مرتبط بودند.

با این هم، هواداران کانسپت یاد شده، بیشتر امکان بود و باش گروه های آریایی را در نواحی شمالی تر هم - در گستره دشت ها (استپ ها) ممکن می شمارند. مگر، چنین توجیهاتی ناگزیر پیوند بسیار قدیم یا گروه های گوناگون بومی قبایل آریایی را با دو گستره بیخی مختلف تاریخی - فرهنگی فرض می نمایند. مگر حدس و گمان ها در باره آن که گروه های مختلف قبایل هندو ایرانی در اوضاع مختلف تاریخی - فرهنگی و اقتصادی زندگی می کردند، برای دوره یی که تشکل خصوصیات زبانی مشترک آریایی آن خطوط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که بی تردید برای هند و ایرانی ها در کل، یعنی عهد وحدت آریایی، روان بود؛ هم مجاز نیست.

«هندوایرانیان» - هم نیاکان آریایی های هندی و هم نیاکان قبایل گروه ایرانی، تیپ واحد فرهنگی - اقتصادی و اجتماعی عمیق و حتا پرشاخ و برگ و تشابه در زیست، اقتصاد، عادات، ساختار اجتماعی، فرهنگ، مذهب و... داشتند. چنین چیزی به پیمانانه بسنده آشکار است و نیازی به استدلال ویژه ندارد. در موجودیت هسته واحد هندوایرانی («آریایی»)

چونان کمپلکس واقعی تباری- فرهنگی که بر مبنای پیوندهای سریع و توسعه عمومی گستره معین و واحد، مناسبات اقتصادی فرهنگی پدید آمده بود، نیز تردیدی نیست.

از این جا به نوبه خود بر می آید که آریایی ها از نظر پیدایش خود می توانستند تنها با یکی از دو گستره همزمان مگر مختلف النوع از نظر سیمای عمومی فرهنگی و اجتماعی- اقتصادی- یا تمدن های کهن زمینداری جنوب آسیای میانه و پشته ایران و یا فرهنگ های دشتی (استپی) شمالی، پیوند داشته باشند.

بدون بستگی از نتیجه گیری ها در باره تثبیت محل موقعیت خاستگاه یا میهن نخستین هندواروپایی ها، در باره زمان جدا شدن هندوایرانی ها از این خاستگاه و مسیرهای پراکندگی آن ها داده های موثق و مطمئنی در دست است که بر بود و باش هندوایرانی ها در زون استپی شمالی گواهی می دهند. با داوری از روی مواد منابع تاریخی و واژه شناسی یا علم الغت (اونوماستیک- onomastics) مقارن با اوایل «عهد تاریخی» (هنوز تا دوره اسکیتی- سارماتی) باشندگان ایرانی زبان در شمال کرانه های دریای سیاه حضور داشتند. این اطلاعات ما را به دست کم مقارن با اواخر عهد برونز، در نزدیکی مرزهای هزاره های دوم و یکم پیش از میلاد، هنگامی که بخشی از قبایل ایرانی هنوز در استپ های اروپایی بود و باش داشتند، رهنمونی می کنند.

در باره دوره دیرین تر، داده های مقایسه یی زبان شناسیک در باره پیوندهای زبان های آریایی فزونشمار و منظم گستره یی (که زبان های مشترک هندواروپایی نیستند) با شماری از زبان های هندواروپایی اروپا، در باره پیوندهای گستره یی زبان های ایرانی در کل (مگر، دیگر بدون هندواروپایی) با «زبان های اروپایی» و سر انجام، تنها برخی از زبان های ایرانی؛ گواهی می دهند.

گوش های فزونشمار تثبیت شده از روی مواد زبان «اوستی» با زبان های «میانی اروپایی» (پیشینیان زبان های سلتی، لاتین، ژرمنی، بالتیکی و...) به ویژه شاخص اند که به گونه معین، علی الخصوص به تماس ها در حوالی هزاره دوم پیش از میلاد گواهی می دهند (کارهای و.

ای. آبایف). این داده ها به گونه کرونولوژیک به گواهی های «عصر تاریخی» می پیوندند که امکان می دهند در باره حضور باشندگان ایرانی زبان در اروپای جنوب خاوری در اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره یکم پیش از میلاد، سخن بگوییم. در کل، مواد زبان شناسیک یادشده نشان می دهند که قبایل دارای شناسه هندو ایرانی، بخش اروپایی گستره دشتی (زون استپی) را بیخی ترک نگفته بودند و به تدریج از آن جا در گروه های جداگانه رفته بودند.

گواهی ها در باره پیوندهای زبان های هندوایرانی با زبان های فلندی -اوگوری نیز به همین گونه نتیجه گیری می رسانند. در این زبان ها هم همانندی هایی بسیاری با زبان های هندوایرانی از جمله همانندی های معین مشترک آریایی و دارای بار ایرانی کشف شده است.

داده های آواشناسی (فونیتیک) تاریخی امکان می دهند با اطمینان و وثوق از تنه مشترک این تعاملات، شاخه ها (گروه هایی) از واژه ها را جدا کرد که درست از زبان های ایرانی گرفته شده اند که در آن ها دیگر یک رشته دگرگونی های مختص صدایی قابل مقایسه با «وضعیت مشترک آریایی» رخ داده است. تماس های یاد شده زبانی مشترک آریایی و سپس و عهد ایرانی به گمان غالب در مرزهای زون درختزاری از حوضه رود ولگا تا ارال صورت گرفته بودند. این گونه، همه آوندها در دست است تایید نماییم که در جریان دوره متمادی، قبایل هندوآریایی در دشت های اروپایی و دشت های آسیای مجاور آن ها می زیستند. چون تا اعصار فروپاشی وحدت سراسری آریایی، آن ها در شرایط یکسان فرهنگی - اقتصادی می زیستند و زبان های هندوایرانی به گونه معین در آن هنگام در زون دشتی گسترش داشتند، از این رو نتیجه گیری در باره بود و باش قبایل در این اعصار درست در همین نواحی ناگزیر است.

چنین نتیجه گیری یی با نتیجه گیری ها در باره سرچشمه های مشترک آریایی تصورات اسطوره یی بیخی همخوانی دارد. «سایکل شمالی» متولوژی مشترک آریایی گواه بر آن است که هندوایرانی ها در عهد وحدت مشترک آریایی در نواحی دشتی جنوب خاوری اروپا تا حوضه رود ولگا و دامنه های کوه های اورال بود و باش داشتند. از این جا، قبایل

هندوایرانی به تدریج به سوی خاور و به سوی جنوب لغایت تا مرزهای هند با پراکنده شدن در گستره های پهناور قزاقستان و آسیای میانه، شاید به ایران [باختری-گک.] و آسیای قدامی گسترش یافتند. همچنین شاید از راه قفقاز رخنه نموده باشند.

پرسشی که مطرح می گردد، این است که مراحل مختلف روند پراکنده شدن قبایل آریایی را از خاستگاه و میهن اصلی نخستین «دشتی» (استپی) آن ها به کدام زمان می توان مربوط دانست؟

دیرین ترین یادمان های نوشتاری هندی ها و ایرانیان رسیده به ما- ریگ ویدا و اوستا- مربوط اواخر هزاره دوم- نیمه نخست هزاره یکم پیش از میلاد می باشند. با توجه به نزدیکی بزرگ زبانی این دو متن، بنیاد واژگانی آن، ساختار دستوری آن ها، شیوه های شعرپردازی شان، سیمای سنتی آن و... پژوهشگران معمولاً آن ها را با فروپاشی وحدت هندوایرانی- مقارن با اوایل هزاره دوم پیش از میلاد یا در حدود 2000 سال پیش تا 1500 سال مربوط می دانند.....

دیرین ترین گواهی ها در باره زبان های هندوایرانی، گروهی از واژه ها، شمار فراوان نام ها (آدم ها و برخی از خدایان)، واژه های اجتماعی- فرهنگی (در گام نخست، مرتبط با اسپ داری، و کارهای ارابه رانی) دارای خاستگاه آریایی، که در متون خاورمیانه یی از میانه های هزاره دوم پیش از میلاد ضبط گردیده اند، می باشند.

این «گنجینه واژگانی» به زبان کدامین گروه آریایی متعلق بود که در آسیای قدامی در حدود ربع دوم هزاره دوم پیش از میلاد پدیدار گردیده بود. (با داوری از روی داده های دست داشته، منابع مکتوب از آسیای قدامی از اعصار دیرین تر رخدادهای مرتبط با رخنه آریایی ها، پس از سده های هشتم- اوایل سده هفتم پیش از میلاد صورت گرفتند).

این گنجینه از دید کرونولوژیک وضعیت دیرین ترین را، نسبت به آن هایی که زبان ریگ ویدا ارائه می نماید، بازتاب می دهد. پژوهشگران به گونه های مختلف جای دیالکت آریان (لهجه) آسیای قدامی را در سیستم عمومی زبان های هند و ایرانی تعیین می نمایند.

کنون، بخش بزرگ دانشمندان بر آن اند که این لهجه به قبایلی متعلق بود که رشته های خویشاوندی نزدیکی با نیاکان آریاییان هندی داشتند (نه ایرانی). مگر، دلایل وزنین تر برای چنین نتیجه گیری یی به گمان غالب در حقایق دارای بار فرهنگی - تاریخی که به نزدیکی معین آریایی های آسیای قدامی و آریایی های هندی تاکید دارند، خلاصه می گردد. همین گونه، برشمردن خدایان بازتاب یافته در منابع (میترا، ورنه، ایندیرا، ناساتی) ویژه سنت های دیرین هندی است. (در حالی که خدای برتر ویدی - ورنه در سنت های ایرانی شناخته نشده است). داده های موثق زبان شناسیک در باره متعلق دانستن لهجه آریایی آسیای قدامی به مرحله ناب توسعه هندوآریایی وجود ندارد. (برخی از کلمه های شناخته شده در زبان های هندوآریایی تنها نشانه های تفاوت های لهجه یی اند). از این رو، می توان گمان زد که در برابر ما یکی از لهجه های زبان هندو ایرانی در دوره نهایی موجودیت وحدت زبانی آریایی قرار دارد.

مساله زمان فروپاشی وحدت آریایی را نیز می توان در روشنی داده های باستان شناسیک بررسی کرد. این امکان که مواد باستان شناسیک را با گستره هایی محتمل بود و باش قبایل هندوآیرانی در عهد مشترک آریایی، با مدارک در باره آن خصوصیات اقتصادی آن ها و ساختار اجتماعی که در سنت های هندی و ایرانی بازتاب یافته اند، یعنی به عهد آریایی سر می کشند، مقایسه کرد. یکی از این «واقعیات» مشترک هندوآریایی - ارابه جنگی اسپی است که با آن در سنت های هندوآیرانی نهادهای گذاشته شده در شالوده بسیاری از تصورات عمومی اجتماعی - سیاسی و اسطوره یی نمادهای زبان مذهبی - شعری و... به گونه تنگاتنگ پیوند دارند.

برخی از دانشمندان می پندارند که از همه قبیله های آریایی، تنها نیاکان ویدایی ها و آن بخشی از ایرانیان («اوستایی») که در نواحی تمدن های توسعه یافته جنوب آسیای میانه و

پشته ایران، پراکنده شده بودند، به تراز بالاتر اجتماعی رسیده بودند. در این حال، این دانشمندان می‌پندارند که آریاییان پیشین ارابه را نمی‌شناختند (ارابه جنگی اسپدار، به باور آنان در آسیای قدامی یا در نواحی کوهی پیرامون آن اختراع گردید) و با آن هنوز پس از رخنه به این نواحی آشنا شدند. مگر، با آن که هواداران این گونه باورها تایید می‌نمایند که هنوز تا پدیدآیی آریایی‌ها در آسیای قدامی، اسپ‌خانگی و ارابه (و پیش‌تر از آن ترانسپورت ارابه‌یی)، در آن جا شناخته شده بود این چنین طرح مساله مدلل مُحق نیست: حتا در سپیده دم تاریخ دستاوردهای گوناگون اقتصادی و فنی پدید آمده در یک ناحیه تاریخی - جغرافیایی نسبتاً به سرعت در مناطق همجوار پخش می‌گردید، (هرگاه البته، در آن جا زمینه‌ها و نیاز اجتماعی - اقتصادی موجود بود).

شاید، ترانسپورت ارابه‌یی در اورپا و در دشت‌های اروآسیایی، زیر تأثیرات آمده از آسیای قدامی گسترش یافتند. مگر، این کار طی سده‌های متمادی پیش از اوایل هزاره دوم پیش از میلاد صورت گرفت، (در این باره همچنین داده‌های مقایسه‌یی علم هندواروپایی شناسی و نیز مواد باستان‌شناسیک گواهی می‌دهند). کنون، نیک روشن است که مقارن با اواخر هزاره چهارم پیش از میلاد، هرگاه نه پیش‌تر از آن، ترانسپورت ارابه‌یی در بالکان، در حوضه رود دونای (دانیوب)، در مناطق مقارن با شمال باختری و شمال دریای سیاه کاربرد داشت. در نواحی دشتی کرانه‌های دریای سیاه و بالاتر از آن در خاور تا دشت‌های حوضه ولگا - اورال کاربرد ترانسپورت ارابه‌یی با مواد باستان‌شناسیک برای هزاره‌های چهارم - سوم پیش از میلاد به اثبات رسیده است (هنگام حفاریات یادمان‌های فرهنگ یامنایی برای مثال بازمانده‌های چرخ‌های دستی و ارابه‌های چوبی سیخدار کشف گردیدند که چنین بر می‌آید که توسط غزگاوها کشیده می‌شدند).

اسپ‌داری و اسپ‌پروری، با داوری از روی گواهی‌های باستان‌شناسیک در نواحی یادشده اروپایی مدت‌ها پیشتر نسبت به آسیای قدامی گسترش یافته بود. این رشته، چنین بر می‌آید به گمان غالب کلا برای نخستین بار در نواحی نزدیک به شمال دریای سیاه و نواحی همسایه آن - جایی که استخوان‌ها در روستاهایی با قدمت 4-5 هزار سال پیش از میلاد کشف گردیده‌اند، پدید آمد: در برخی از یادمان‌های کرانه‌های شمالی دریای سیاه متعلق

به هزاره های چهارم و سوم پیش از میلاد، در میان استخوان های یافت شده چارپایان خانگی بیش از نیمی از آن ها مربوط اسپ ها بودند (مواد باستان شناسیک در باره گسترش ترانسپورت ارابه یی و اسپ داری در این نواحی دنیای قدیم در پیوند با مساله پیدایش هندواروپاییان و آریاییان در سال های اخیر به تفصیل از سوی بانو ای. ای. کوزمینا-باستان شناس نامدار بررسی گردیده اند).

در پهلوی توسعه ترانسپورت و اسپ داری در جاهای یادشده اروپا، شرایطی هم بود که به پدیدار شدن ارابه های جنگی - ذوب فلزات (به پیمانۀ کافی توسعه یافته)، انواع جداگانه پیشه های حرفه یی، تفاضلات اجتماعی و... مساعدت می کرد.

در خاور میانه کاربرد گسترده ارابه ها برای مقاصد جنگی و توسعه سریع اسپ داری تنها اندکی پیش از میانه های هزاره دوم پیش از میلاد، آغاز گردید. از این زمان، در منابع نوشتاری آسیای قدامی، نقش چشمگیر دسته های جنگاوران و رزم آوران ارابه سوار بازتاب یافته است که گواه به تغییر ماهوی سیستم امور نظامی و فناوری جنگی اند. از روی منابع دست داشته هزاره های هشتم - اوایل هزاره هفتم پیش از میلاد می توان گفت که در آن برهه، این گونه تغییرات هنوز رخ نداده بودند و اسپ خانگی با آن که مقارن با آن زمان، شناخته شده بود، با آن هم اسپ داری نقش بارزی بازی نمی کرد (شایان یادآوری است که در «قوانین هامورابی» هنگام یادآوری از انواع گوناگون چارپایان، از اسپ بیخی یاد نمی شود، اما به عوض پسان تر در بابل در زمان کاسیتی ها خوب معرفی می گردد).

با داوری از روی نتایج حفریات در گستره های پهناور آسیای قدامی تا هندوستان، دیده می شود که از اسپ، در اقتصاد و امور جنگی، لغایت تا سده های نخست هزاره دوم پیش از میلاد، بیخی کار گرفته نمی شد و یا اهمیت چندان ماهوی نداشت.

جهش ماهوی در توسعه اسپ داری در خاور نزدیک با پدیدآیی و بود و باش شماری از قبایل در آن جا (از جمله در گام نخست نیز اریایی ها) و توده هایی که با آن ها تماس داشتند (مانند کاسی ها، گروه خوری ها و...) پیوند می گیرد. داده های انکارناپذیر در باره

رخنه واژگان (لکسیکون) آریایی و ترمینولوژی ویژه مرتبط با اسپ داری در زبان های بومی قدیم توده های آسیای قدامی نشان می دهند که آریایی ها مهارت هایی در گذشته ناآشنای اسپ داری، کاربرد ارابه رانی، پرورش اسپ ها و هنر اسپ داری را با خود آورده بودند.

از سوی دیگر، مواد معاصر باستان شناسی گواهی می دهند که گسترش اسپ پروری و ساختن افسار برای اسپ ها نزدیک به میانه های هزاره دوم در خاور میانه با سنت های مقتضی که در برخی از مناطق اروپا رواج داشتند، پیوند داشتند. اما در این جا برای ما نه نتیجه گیری در باره «ارجحیت»، بل نفس فاکت که ارابه اسپیی پیشتر از آن، در همان هنگام در مناطق اروپایی به کار می رفت، مهم است. درست در جاهایی که می شود آن ها را محل بودو باش قبایل هندوآریایی در عهد مشترک آریایی دانست.

نمی توان هم چنین دیدگاه یادشده در باره آن را پذیرفت که خصوصیات ساختار اجتماعی - اقتصادی احیاء شده و بازآرایی شده بر پایه مواد «ویدا» و «اوستا» تنها برای توده های «ویدایی» و «اوستایی» مختص بودند. توده های «اوستایی» به شاخه ایرانی آریایی ها متعلق بودند و یکجا با دیگر ایرانیان که در پی عهد هندوایرانی، عهد مشترک ایرانی را از سر گذرانیدند، در پهلوی دگرگونی های زبانی، هم چنین نوآوری های گوناگون اقتصادی، نظامی، اجتماعی - ایدئولوژیک، مذهبی و... را به همراه داشتند. خود اوستا، همین گونه سنت ها را که نسبت به سنت های مشترک آریایی بیشتر متاخر اند، بازتاب می دهد.

از این رو، ویژگی های دارای منشای مشترک (به شمول استیلای ارابه های جنگی) ترصد شده هنگام مقایسه داده های «ویدا» و «اوستا»، بایستی برای ایرانیان نیز در کل مختص بوده باشند و به راستی هم، عناصر همان ساختار اجتماعی و بازتاب دهنده ایدئولوژی آن همچنین به گونه مستقیم در دیگر قبایل و توده های ایرانی زبان برای مثال، در قبایل شاخه اسکیتی که زمان درازی در دشت ها نشو و نمو می یافتند (داده های مولفان عهد عیتق، انوماستک (واژه شناسی) اسکیتی، سارماتی، زبان اوستی و حماسه نارتوی) در میان ایرانیان باختری؛ به مشاهده می رسد.



در باره ایرانیان باختری (در پهلوی گزارش های مولفان عهد عتیق و سنگنبشته های پارسی قدیم هخامنشی) کنون فند غنی انوماستکی (علم الغوی) و لکسیکونی (واژگانی) ایرانی از «سنت های فرعی» در دسترس است. برای مثال، متون ایلامی چندی پیش به چاپ رسیده از پرسپولیس بر پایه مواد گسترده تایید نمودند که زبان پارسی قدیم واژگان گوناگون مذهبی-ایدئولوژیکی، اجتماعی، نظامی و... (که در عهد هندو ایرانی و عهد مشترک ایرانی تثبیت گردیده بودند)، داشت. به این همچنین گواهی های تازه سنت های آریایی در باره کاربرد ارابه: داده های متمم در باره زندگانی خود نام آن، یا برای مثال، واژه «راتایشتر» (ارابه سوار یا کسی که بر سر ارابه ایستاده است - یعنی راننده ارابه) [شاید را (راه) + تایش؟ + تار (دار) - «راننده» - «راهدار» - گ.ک.] (در اوستا، راننده های ارابه ها، رایج ترین شاخه اعضای کاست نظامی اریستوکراسی بود. همتاواژه هندی آن - راتهشتهار - گاهی در برشمردن همان کاست - ورنها به جای «کشتری» معمولی تر به مشاهده می رسد) متعلق می باشد. ارابه با نام آریایی آن همچنین برای نیاکان قبایل اسکیت - سامارت - اوست، شناخته شده بود.

این گونه، ساختار اجتماعی بازسازی شده از روی داده های ویدا و اوستا، به شمول نقش سرشناسان رزمجوی ارابه سوار، باید مربوط به دوره مشترک آریایی گردد. آن چه مربوط می گردد به پنداشت ها در باره پدیدآیی این ساختار صرف در میان بخشی از قبایل آریایی در جنوب آسیای میانه و پشته ایران، باید گفت که چنین پنداشت ها بر پایه ثبوتیه های مشخص استوار نیست، بل بر باورهای مبتنی است که این تراز تاجایی بالای مناسبات اجتماعی، می توانست تنها در شرایط فرهنگ های گسترده زمینداری خاور به دست آید. مگر، دقیقاً فرهنگ های دیرین زمینداری نظر به سیمای اجتماعی و اقتصادی - فرهنگی خود نمی توانند به تیپ عمومی و خطوط جداگانه جامعه، اقتصاد و زیستایی قبایل هندو ایرانی مطابقت داشته باشند. برعکس، درست فرهنگ های دشتی هم در بُعد اقتصادی - زیستایی و هم از روی نشاندهنده های اجتماعی، بیخی هم با ویژگی مشترک و هم با ویژگی های خصوصی این جامعه «آریایی» همخوانی دارند. این نتیجه گیری ها در روشنی پژوهش های تازه باستانشناسیک بیشتر آشکار می گردد.

بار دیگر، به عنوان مثال، ارابه را می‌گیریم: مواد باستان‌شناسیکی که مقارن با سال‌های دهه شصت سده بیستم شناخته شدند (کارهای ک. ف. سمیرنف) امکان دادند گمان زد که در حوضه رود ولگا و نواحی همسایه ارابه اسپ دار مقارن با میانه‌های هزاره دوم پیش از میلاد و شاید هم پیش‌تر از آن، به کار می‌رفت. مواد باستان‌شناسیک کشف شده بعدی ثبوتیه‌های آشکاری را ارائه دادند در باره موجودیت ارابه‌ها در همان زمان در مناطق کرانه‌های شمالی دریای سیاه تا دشت‌های حوضه ولگا-اورال (نقاشی‌های ارابه‌های گاری دار و چرخدار در ظروف کمپلکس‌های زیر آوار مانده مدفون در گستره‌های یاد شده).

دلچسپی ویژه‌ی این نتایج کاوش‌های گروه باستان‌شناسی به رهبری و. ف. گینینگ-باستان‌شناس شوروی بر می‌انگیزد- حفریات گورستان سین تشت در ماورای اورال جنوبی (در کنار منطقه مسکونی بزرگ عهد برونز، واقع در کرانه‌های رود سین تشت در منطقه چلیاب (چلیابینسک)).

اسباب و ابزارهای یافت شده در آن جا، اشیای مدفون در باره موجودیت کیش آتش پرستی، قربانی نمودن جانوران خانگی، در گام نخست اسپ‌ها و شاخداران بزرگ (گاوها، غزگاوها، آهوان ....) گواهی می‌دهند. (چنین خصوصیات تشریفات را و. ف. گینینگ با تصورات باوری و پراتیک کیش پرستی هندوایرانی‌ها مقایسه می‌نماید).

در گورستان مردان رزمنده، جنگ‌افزارهای فلزی (نیزه‌ها، تبرها، کاردها و...) و همچنین بقایای ارابه‌های برج‌مانده، کشف گردیده است. رد پای برجسته ارابه‌ها با تیرها، یادمان‌های همانندی از نگاه فرهنگی در نزدیکی منطقه اورسک- اورنبورگ (گورستان نوواکومان) و برخی دیگر از نواحی همسایه کشف گردیده‌اند. قدمت این مجتمعات به سده‌های هفدهم و شانزدهم پیش از میلاد می‌رسد.

موجودیت ارابه‌ها نه تنها به خودی خود مهم است، بل به معنای وجود سرشناسان رزمی، پیشه‌وری پیشرفته (یا برخی از رشته‌های آن از جمله ذوب فلزات) است و به همین ترتیب، گواه بر حضور استادان حرفه‌ی پیشه‌ور می‌باشد. همه این فاکتورهای اجتماعی و اقتصادی از

روی داده های سنت های هندوایرانی (ارابه جنگی، اشرافیت نظامی با رهبران قبایل از محیط آن، پیشه وران، از جمله نجاران، سازندگان ارابه ها و ذوب فلزات) و از روی مواد باستان شناسیک از زون های دشتی از کرانه های دریای سیاه تا دامنه های اورال تثبیت می گردند.

بسیاری از یادمان ها و ماندگارهای حفر شده، بر نابرابری اجتماعی به ویژه بر جایگاه بالای گورستان ها در جامعه قبیله یی دلالت می نمایند. ساخته های فلزی، ساخته های ریختگری، سندان های مدفون، کارگاه ها و... در باره حضور فلزکاران، گواهی می دهند. در باره حضور نجاران یا چرخسازان (استادان ارابه ساز)، خود نفس فاکت ساختن ارابه سوار بر چرخ ها سخن می گویند.

گواهی های برشمرده، آن تراز توسعه اجتماعی را در نظر دارند که بیخی با خصلت جامعه آریایی منطبق می باشد که از روی داده های مقایسه یی هندوایرانی احیاء می گردد. در برخی از موارد، مواد باستان شناسی فرهنگ های دشتی، مستقیماً بر توسعه چنین پدیده های اجتماعی - اقتصادی که برای سنت های واحد هندوایرانی دلالت می کنند؛ بازسازی می گردند. این سنت ها آشکارا هم در تصورات مشترک برای هندوآریایی ها و هم ایرانی ها در باره ارابه جنگی که سوار بر آن می رفتند، و می جنگیدند، خدایان، پادشاهان و جنگجویان سرشناس، بازتاب یافته است.

هرگاه به خود اجازه بدهیم که اندکی از فاکت های واقعی بازتاب یافته عقب نشینی نمایم، و به خیالپردازی های دلفریب دست بیازیم، آن گاه آرامگاه های ثروتمند با دو اسپ و عناصر افسار از حوضه رود ولگا یا گورهای جنگاوران ارابه سوار از گورستان سین دشت را می توان به آرامگاه های آن پیشوایان و قهرمانانی متعلق دانست که پویایی های شان در بازگفته های حماسی کهن آریایی های هندوایرانی بازتاب یافته اند.

خصوصیات برشمرده فرهنگ مادی و مناسبات اجتماعی به مشاهده رسیده از روی مواد باستان شناسیک از دشت های اروآسیایی و نواحی همسایه آن در غرب، چونان برآیند

توسعه پیگیر اقتصادی و اجتماعی تبارز می کنند. این روندها، که مدت ها پیش تا هزاره دوم میلادی آغاز گردیده بودند، با تعاملات ذات الینی باشندگان مناطق یاد شده رخ دادند.

در دوره موجودیت بی چون و چرای (در این جا) ارابه، تماس های پویای در گستره ها- از دشت های اروپای شرقی گرفته تا حوضه رود دونای در جنوب بالکان (در این باره فاکت های بس مختلف از جمله اشکال همانند پرزه ها (قطعات یدکی) افسار اسپ ها گواهی می دهند) صورت می گرفت.

مواد باستان شناسیک را می توان با داده های زبان شناسیک که بر پیوندهای گستره یی ادامه یابنده لهجه ها یا زبان های نیاکان آریایی ها و برخی از دیگر قبایل هندواروپایی به شمول یونانیان تایید دارند، مقایسه کرد. (دیگر پس از فروپاشی هسته واحد هندواروپایی). به این گونه داده های زبان شناسیک و داده های مقایسه یی تاریخی- فرهنگی همچنان آن هایی تعلق دارند که با سنت های اسپ داری، استیلای ارابه و پرورش اسپ ها که با تصورات اسطوره یی و ایدئولوژیک این قبایل خوب انطباق می یابند، مرتبط اند. این گونه فاکت ها، آوندهای متممی اند به سود اندیشه در باره ادامه تماس های آریایی ها با «هندواروپاییان اروپایی» تا نیمه نخست هزاره دوم پیش از میلاد. به هر رو، تردیدی نیست که سنت های ارابه یی و نهادهای مربوطه اجتماعی- اقتصادی آریایی ها در عهد مشترک آریایی وجود داشتند. چون آریایی ها در این عهد در زون دشتی بود و باش داشتند، زمان پدید آیی ارابه جنگی در آن جا برای آغاز مهاجرت آریایی ها انگیزه *terminns post quem* می داد.

این اندیشه اجازه می دهد همچنین در باره زمانه های مطلق سخن گفت: گواهی در باره ارابه و اشکال قدیمی مزبور (بخشی از مجموعه افسار) از مناطقی از اورال و ولگا تا بالکان می توانند باشد، حالا در حدود ربع دومی هزاره دوم پیش از میلاد تعیین زمان می شوند. چنین تعیین قدمت، با دیگر داده های تاریخی- زبان شناسیک در باره فروپاشی وحدت آریایی (تقریباً نیمه نخست هزاره دوم پیش از میلاد) بیخی مطابقت دارد. این گونه می توان گمان زد که قبایل آریایی زون دشتی را در ربع نخست- اوایل ربع دوم هزاره دوم پیش از میلاد

هنوز ترك نگفته بودند و در نتیجه، هنوز نمی توانستند در جنوب آسیای میانه، پشته ایران و آسیای قدامی حضور داشته باشند.

توسعه اجتماعی و اقتصادی قبایل آریایی و استیلای ارابه جنگی از سوی آنان، به پراکندگی سریع قبایل هندوایرانی در بیرون از گستره «میهن» پیشین شان مساعدت نمود. با مراحل نخستین این روند روشن است رخنه گروه های جداگانه آریایی به شمال آسیای قدامی که منجر به «آریایی سازی» باشندگان بومی آن دیار نگردید، ربط دارد. برعکس، خود «آریایی های آسیای قدامی» با بومیان در گام نخست باشندگان هوریتی همگون شدند (هرچند، به آنان برخی از آموزه های فرهنگی - اقتصادی خود را واگذار نمودند، از جمله آموزه های مرتبط با اسب داری و امور ارابه رانی را) به تاسی از آن چه که گفته شد، «آریاییان آسیای قدامی یا صغیر» را به دشوار بتوان به عنوان نیاکان آریاییان هند شمرد. کما این که هیچ گواهی مشخصی دال بر حضور هندوآریایی ها بر سر راه رسیدن از آسیای قدامی به هندوستان کشف نشده است، چنانی که فاکت های واقعی تاثیر فرهنگی یا زبانی «آسیای قدامی» در دیرین ترین یادمان های مکتوب هند دیده نمی شود

در کل، مساله پیدایش آریایی های آسیای قدامی کماکان در هاله یی از ابهام مانده است. می توان گمان برد که این ها گروه های جداگانه قبایل بوده اند که از شمال رخنه نموده بودند از راه قفقاز و دشت های اروپای خاوری. دیدگاه های دیگری هم در این زمینه اند: آریایی ها به آسیای قدامی از خاور، با گذشتن از آسیای میانه و ایران رسیده بودند. با این هم، این که پراکندگی و اسکان قبایل هندوآریایی را در آسیای میانه و در پشته ایران به کدام زمان، متعلق دانست - مساله یی است که مستلزم بررسی ویژه بدون وابستگی از تثبیت راه های حرکت آریایی ها در آسیای قدامی؛ می باشد. در پهلوی آوندهای آورده شده که بر پایه آن ها قبایل آریایی می بایستی در زون دشتی شمالی، هنوز در سده های نخستین هزاره دوم پیش از میلاد بود و باش داشته بودند، برای حل این مساله، می توان بر اساس داده های دیگری هم برخورد کرد.

مناطق پشته ایران در حدود گستره زمینداری دیرین شامل می شدند. تقریباً سر از هزاره ششم پیش از میلاد، این مناطق شامل جنوب آسیای میانه (یادمان های نوع جیتون و سپس اناو- نامازگ). اما بر بخش های باقی مانده آسیای میانه و سپس به سوی شمال در درازای چندین هزاره فرهنگ های شکارچیان، ماهیگیران و جمع کنندگان (هنوز در هزاره های چهارم و سوم پیش از میلاد، این گونه فرهنگ ها تا نواحی درختزاری اورال و دامنه های خاوری و جنوبی آن پهن بودند) گسترده بودند. روشن است که از دیدگاه تراز توسعه، دارندگان این فرهنگ ها را به هیچ رو نمی توان با آریایی ها و یا حتا با نیاکان دیرین تر هندو اروپایی شان که دیگر به اقتصاد زمینداری - دامداری اشتغال داشتند و با ذوب فلزات و... خوب آشنا بودند، منطبق دانست.

در این میان، در آسیای میانه فرهنگ های نئولیتی شکارچیان و گردآورندگان (مانند فرهنگ های کیلتیمیناری در کرانه های دریاچه ارال) تا اواخر هزاره سوم پیش از میلاد موجود بودند. یعنی حرکت آریایی ها به این ساحات آسیای میانه به سوی جنوب می توانست تنها در دوره های بعد تر بگذرد.

در خود گستره زمینداری - جنوب اقصای آسیای میانه، پشته ایران، شمال باختری هندوستان - دوره یاد شده (هزاره سوم - اوایل هزاره دوم پیش از میلاد)، توسعه آتیه فرهنگ های بومی مسکونی - زمینداری ضبط گردیده است که به تمدن های شهری نخستین و شهری رشد یافته بود. روند نه تنها وادی رود سند را (تمدن هاراپی)، پشته ایران (موندیگک، شهر سوخته، تپه یحیی و...)، بل نیز نواحی در شمال پهنای گستره زمینداری را (تپه حصار، یادمان گرگان در جنوب خاوری کرانه های کسپین، مناطق نشیمنی نوع اناو - نامارگ در جنوب ترکمنستان) در بر گرفته بود.

فرهنگ های یاد شده، به ویژه دارای خطوط زیر اند:

اقتصاد توسعه یافته زمینداری، مبتنی بر آبیاری مصنوعی؛

بازرگانی گسترده که بسیاری از مراکز این گستره را به هم پیوند می زد؛

پیشه های چندین رشته یی به شمول تولیدات کوزه گری، تولید انبوه ظروف در حلقه کوزه

مناطق نشیمنی پهناور و مراکز بزرگ نوع شهری، مجتمع های اداری-اقتصادی «کاخ» و «نیایشگاهی» (معبدها)؛  
پدیدآیی خط.

از روی این معیارها، یادمان های زون زمینداری نمی توانستند به قبایل آریایی (که در آن برهه نماینده تیپ کاملا دیگر اقتصادی- فرهنگی بودند)، تعلق داشته باشند. از سوی دیگر، سرنوشت های مشترک تاریخی، نزدیکی شایان توجه فرهنگی نواحی جداگانه گستره زمینداری که می تواند گواه بر خویشاوندی تباری-زبانی، خصوصیات فرهنگ های مادی و روحی، به شمول بدائیه ها و نوشته ها باشد، امکان می دهند این زون را چونان گستره گسترش باشندگان قدیمی غیر ایرانی شمرد (چندی پیش، و. م. ماسون سخنرانی یی کرد و دیدگاه مستدل خویش را در باره متعلق بودن آن به گروه های زبانی ایلامی و هندی قدیم با در نظر داشت مواد نو باستان شناسیک از جنوب آسیای میانه بیان داشت). این، همچنین مبنایی را برای تدقیق تعیین زمان به دست ما می دهد: آریایی ها در سده های نخست هزاره دوم پیش از میلاد هنوز به پهنه «گستره زمینداری» رخنه نموده بودند.

تقریباً سر از ربع دوم هزاره دوم پیش از میلاد بسیاری از مراکز قدیم پرتو شهری و شهری در پشته ایران، جنوب آسیای میانه، در هندوستان رو به افت و افول می نهند و بخشی از آنان یا کلا بیخی نابود می شوند یا میدان زیستاری مسکونی آنان کاهش می یابد؛ برخی از نواحی تهی از باشند شده، بیابانی می شوند. نژندی عمومی فرهنگ به مشاهده می رسد.

چنین می نماید که می توان این فاکتورها را به گونه مستقیم با پدیدآیی قبایل آریایی در ساحات یاد شده ربط داد. بسیاری از دانشمندان بر همین باور اند. مگر، مبنای مشخصی برای چنین نتیجه گیری وجود ندارد. غروب این تمدن های زمینداری مستلزم توضیح دیگری است: در شالوده آن، به گمان غالب، علل دارای بار دورنی قرار دارد.

افت و افول مراکز قدیمی زمینداری، بارها پیشتر از پدیدآیی ممکنه آریایی ها به این جا آغاز گردید و به تدریج در طی چندین سده رخ داد. مراحل این روند بر اساس نمونه

مسکون شدن نواحی مختلف و مراکز بزرگ مدت ها پیش تا متروک شدن کامل آن ها (به گونه مثال؛ در گرگان، در تورنگ تپه، بر اساس نتایج حفریات باستان شناس نامدار فرانسوی ژ. دئی) ترصد می گردد.

نقش معینی را در روند رخ داده می توانستند تغییر اقلیم، نابود شدن درختزارها و بی آب شدن (خشکیدن) زمین، شوره زار شدن و فرسایش خاک (و به راستی هم، داده ها در باره تاثیر چنین عوامل بر توسعه نواحی جداگانه پشته ایران و جنوب آسیای میانه کشف گردیده است) بازی نمایند، با این هم، در کل پدیده های یاد شده بایستی در گام نخست علل و دلایل مجموعی اقتصادی و اجتماعی را توضیح دهند.

در جریان چندین هزاره، در پشته ایران درست همانند دو رود بین النهرین یا میانرودان و در جنوب باختری ایران (ایلام) شمار مناطق نشیمنی افزایش یافت و مراکز جداگانه بزرگ و توسعه و شرایط گوارا و مساعد و مناسب برای توسعه تفاضل اجتماعی، پیشه وری، روابط داد و ستد فراهم گردید. مگر، هرگاه در وادی های رودخانه یی بزرگ دورود و ایلام اشکال توسعه یافته کشاورزی رونما گردیدند، در پشته ایران مرز مرحله معین شرایط طبیعی دیگر نمی توانستند با نیروهای مولد موجود در کشاورزی ترقی آتیه اجتماعی و رشد باشندگان در مراکز زمینداری و پیرامون آن را تامین نمایند. چنین چیزی ناگزیر به بحران اقتصادی و اجتماعی انجامید.

تهی شدن و بیابانی شدن نواحی پیشین شگوفان زمینداری با استیلای گستره های نو و پدیدار شدن مناطق نشیمنی زمینداری که سنت های دیرین را حفظ نموده بودند (در جنوب باختری ترکمنستان، جنوب ازبیکستان و شمال افغانستان و...) همراهی می شد.

به راستی هم، نظر به داده های باستان شناسیک، پیشرفت چشمگیر باشندگان زمیندار- دامدار: از شمال خاوری ایران و جنوب باختری آسیای میانه از بلوچستان تا وادی رود سند، از وادی سند در خاور و جنوب (تا گجرات و دیکان) و... مشاهده می رسد. برخوردهای هم



رخ می دادند (رد پای این نبردها در برخی از مناطق نشیمنی شمال خاوری ایران، در بلوچستان، وادی سند و... کشف شده اند).

مهاجرت، جنگ ها و دیگر عوامل اوضاع سیاسی جدید، همچنین روابط سنتی بازرگانی را بر هم زدند که به همین پیمانۀ نقش مهمی را در زندگی مراکز «پیش از شهری» میان دو رود و رود سند بازی می نمودند. مگر، همه این روندهای مرتبط با بحران درونی تمدن های پیش از شهری و شهری، پیامد پدیدار شدن آریایی ها نبودند، با آن که البته، می توانستند تا جایی به گسترش قبایل آریایی در گستره های یادشده در زمان های بعدی (پس از ربع نخست هزاره دوم پیش از میلاد) مساعدت نمایند. مگر، آیا کدامین معیارهای مشخص قانع کننده هستند که امکان بدهند در باره مراحل مشخص پراکندگی همانا قبایل هندوایرانی در گستره های یادشده سخن گفت؟

آری! چنین معیارهایی هستند. مگر، برای این زمان، دیگر نه در باره «آریایی ها» عهد وحدت هندوایرانی (که پیش از میانه های هزاره دوم پیش از میلاد فروپاشیده بود)، بل در باره قبایل خاص گروه های هندوایرانی و ایرانی که حرکت شان نه همزمان و نه از عین راه ها صورت گرفته بود، می تواند سخن به میان بیاید.

منابع نوشتاری (مکتوب) آشکارا به برآمدن هندوآریایی ها و ایرانیان به شمال هند، آسیای میانه، به پشته ایران در نیمه نخست هزاره یکم پیش از میلاد گواهی می دهند. مقارن این زمان، این قبایل و اقوام راه دشوار توسعه تاریخی را در شرایط نو با وارد شدن به تماس های تنگاتنگ با باشندگان بومی از سر گذرانیده بودند (پشت سر گذاشته بودند)، روندهای همه جانبه تاثیرات متقابل رخ می دادند؛ سنت های «آریایی» با سنت های گوناگون تباری- فرهنگی بومی آمیزش پیچیده یی می یافتند. قبایل هندوآریایی و ایرانی باشندگان بومی را (با فراگرفتن بسیاری از دستاوردهای فرهنگ اقتصادی و ذوب فلزات از آنان) اسیمیله می نمودند.

با این همه، هم هندوآریایی ها و هم ایرانی ها، به گونه‌ی بی‌گانه‌ی که داده‌های ویدایی و اوستایی و مواد منابع نوشتاری در باره ایرانیان باختری نشان می‌دهند، در این دوره هم بسیاری از خطوط ارثیه مشترک تباری- فرهنگی را نگه داشته بودند. حفظ سرسختانه (در جریان زمان مدید) خصوصیات فرهنگ اجتماعی، مناسبات خانوادگی و حقوقی، سنت‌های زیستاری، فرهنگ معنوی و مذهب، وزن مخصوص قابل توجه ارثیه گذشته آریایی را در نظر دارد (که متشکل بود بر نه گروه‌های جداگانه پیشوایان و جنگاوران، بل کلکتیف‌های مستقل پویای قبیله‌ی) و نیز امکان می‌دهد تفاوت معینی را میان باشندگان «آریایی» و بومی خاطر نشان شد. چنین تفاوت‌هایی را می‌توان همچین در عصری ترصد کرد که هنگامی که نخستین گواهی‌های منابع نوشتاری در باره آریایی‌های هندوایرانی پدیدار می‌گردند.

کهن‌ترین داده‌های بیگانه در باره قبایل ایرانی در باختر ایران مربوط می‌گردد به سده‌های نهم و هفتم پیش از میلاد، که متفاوت از ویدا و اوستا، تاریخ‌های دقیق را ارائه می‌دهند. سخن بر سر سنگ‌نشته‌های شاهان آسوری و اورارتی است که دست به لشکرکشی‌های جهانگشایانه به خاک ایران یازیده بودند. این منابع به رغم داشتن اطلاعات یک‌جانبه تا جایی پیگیرانه در باره برخی از مناطق ایران در دوره مورد نظر اطلاع می‌دهند. در این آثار، نام‌های جغرافیایی و بسیاری از نام‌های اشخاص دارای منشای ایرانی یادآوری می‌گردد.

داده‌های انوماستیک نقش بزرگ و گاهی تعیین‌کننده را هنگام حل مساله در باره مسیرها و زمان‌های رخنه قبایل ایرانی به قلمرو ایران بازی می‌نمایند. این داده‌ها در مجموع، بار دیگر گواهی‌های متون سنگ‌نشته‌ی سده‌های نهم و هفتم پ. م. امکان می‌دهند در باره گسترش و وزن مخصوص باشندگان ایرانی زبان در مناطق مختلف جهان ایرانی در این عهد، در باره تعامل «مهاجران» ایرانی با باشندگان بومی، در باره تراز سیاسی و توسعه اجتماعی ایرانیان و «بومیان» و... داوری کرد...

مواد یاد شده انوماستیکی بارها از سوی پژوهشگران به کار برده شده‌اند. مگر، این کار آن‌ها را به نتایج بس متفاوتی رهنمون شده است. برای مثال؛ بیشتر گمان می‌زدند که تا سده هفتم پ. م.، عنصر ایرانی زبان در میان باشندگان ایران باختری بس ناچیز بوده است و نام

های ایرانی سر از اواخر سده نهم پ. م. تنها در نواحی بیشتر خاوری آن (در ماد) ضبط می گردند و شمار آنان از نیمه دوم سده هشتم پ. م. آهسته آهسته در باختر ماد افزایش می یابد و در عین زمان هنوز انگشت شمار اند. مطابق این دیدگاه، در ایران باختری باشندگان ایرانی زبان تنها پس از ایجاد دولت ماد چیرگی یافتند. مواد انوماستیک متون آسوری به گونه مقتضی چونان گواهی های مستقیم پیشروی قبایل ایرانی از خاور به باختر ایران توجیه و تفسیر می گردیدند. (ای. مایر، جورج کامرون، هیوبرگ، ای. علی اف، گک. آ. میلیکی شویلی، ای. م. دیاکونوف و... می پندارند که قبایل ایرانی از سوی آسیای میانه به ایران آمدند).

شماری از دانشمندان می پنداشتند که انوماستیک ایرانی برای نخستین بار (هنوز در سده **نزدهم**) درست در شمال باختری ایران بازتاب یافته است. مگر، به باور آنان، نام های غیر ایرانی در آن جا چیرگی داشتند هم در همان زمان و هم پسان تر، چون گروه های اندک شمار مهاجران ایرانی زبان به سرعت به خاور و جنوب ایران پیش رفتند (گک. هیوزینگ، ف. کینگ، بر پایه دیدگاه آنان، نیاکان قبایل ایران باختری از طریق قفقاز آمده بودند).

مگر کنون همه مبانی در دست است تایید نماییم که در سده های نهم و هشتم پیش از میلاد، باشندگان ایرانی زبان دیگر به پیمانگه گسترده در گستره ایران باختری پهن شده بودند و در برخی از نواحی آن اکثریت را می ساختند. (راستش، چنین ناحیه هایی با نواحی چیرگی باشندگان بومی قدیمی متناوب بود). هم چنین شایان یادآوری است که نام های ایرانی مطمئنا همچنین در شمال باختری اقصی ایران هنوز در سده نهم پیش از میلاد، از زمان پدیدآیی نخستین اطلاعات سنگ نبشته های آسوری و اورارتی در باره این مناطق بازتاب یافته اند. این گونه، مواد منابع آسوری، نمی توانند دال بر اسکان تدریجی قبایل ایرانی در خاور و باختر ایران در درازای سده های نهم و اوایل سده هفتم پیش از میلاد باشند.

با این هم، صرف نظر از آن که قبایل ایرانی از کدام جا آمده بودند، گسترش آنان در باختر ایران، نه پسان تر از سده های دهم و نهم پیش از میلاد آغاز گردیده بود. (داده های مقتضی منابع خط میخی سده های نهم و هفتم پیش از میلاد به گونه مفصل در کارهای ای. آ.

گرانفسکی بررسی گردیده اند. همچنین با دیدگاه در باره گسترش وسیع باشندگان ایرانی زبان در ایران باختری ای. علی یف هم‌نوا است که ترجیح می دهد بر تیوری رخنه ایرانیان باختری از طریق قفقاز یا بفشارد و نیز ای. م. دیاکونوف که بر آن است که آن ها از آسیای میانه آمده بودند).

افزون بر منابع نوشتاری (مکتوب)، همچنین مواد باستان شناسیک به حل مساله منشای قبایل ایران باختری، به کار بسته می شوند. اما در این جا نیز دیدگاه های دانشمندان از ریشه از هم تفاوت دارند. شماری از باستان شناسان بر آن اند که قبایل ایران باختری از دشت های اروپایی از راه قفقاز به راه افتاده بودند (چنین دیدگاهی برای نخستین بار به گونه مفصل از سوی یکی از بزرگترین کارشناسان در زمینه باستان شناسی ایران - آر. گیرشمن استدلال گردید و سپس از سوی شمار دیگری از کارشناسان در زمینه باستان شناسی ایران و ماورای قفقاز تدوین گردید).

دیگران به این باور اند که قبایل ایرانی از خاور به سوی باختر ایران پخش گردیدند. در این اواخر دیدگاه (در گذشته ارائه شده و به تفصیل بررسی شده در سال های دهه شصت سده بیستم از سوی ت. کالیر یانگ) در باره گسترش وسیع سرامیک «خاکستری» سر از سده های اخیر هزاره دوم پیش از میلاد در ایران باختری در نتیجه مهاجرت نیاکان قبایل ایران باختری از شمال خاوری هواداران بیشتری یافته است.

در ادبیات باستان شناسی، سرامیک «خاکستری» یا «خاکستری - سیاه» و یا هم «سیاه» کشف شده در مناطق مختلف پشته ایران و نواحی پیرامون آن را بیشتر همچنین با پخش نه تنها قبایل باختری ایران، بل نیز دیگر قبایل ایرانی و هندوآریایی پیوند می دهند. سرامیک «خاکستری» که به هزاره های سوم و دوم پیش از میلاد مرتبط دانسته می شود، در سال های دهه 30 سده بیستم در شمال خاوری ایران هنگام حفاریات در روستاهای گرگان (تورنگ شاه تپه) و در نزدیکی دامغان (حصار) کشف گردیده بود. چون در عهد «پیش از تاریخی»، هندو اروپاییان هنوز در ایران به سر نمی بردند و در آن جا بیشتر سرامیک نقاشی شده گسترش داشت؛ از این رو، تعویض سرامیک نقاشی شده در شمال خاوری کشور به سرامیک خاکستری ساده

(یک رنگ) بهانه‌ی برای برخی از پژوهشگران به دست داد تا پدیدآیی این نوع سرامیک را به هندواروپاییان یا هندوایرانیان نسبت بدهند.

برای مدلل ساختن چنین نتیجه‌گیری‌ی بر مواد در باره گسترش عناصر سرامیک «خاکستری» در برخی از مناطق - جایی که پسانتر، در عهد تاریخی قبایل گروه‌های هند و ایرانی بود و باش داشتند، تکیه می‌زنند. برای مثال؛ در راهیابی این سرامیک به مناطق خاوری پشته ایران و در مرزهای آن گواهی پیشروی آریایی‌ها و یا همانا نیاکان هندواریایی‌ها را به خصوص به شمال - باختری پاکستان به آن جا از نواحی حصار - گرگان را می‌بینند (نواحی سوات، نظر به مواد نیمه هزاره دوم - اوایل هزاره یکم پیش از میلاد). پدیدآیی سرامیک «خاکستری» در مناطق نشیمنی ترکمنستان جنوبی سر از اواخر هزاره سوم پیش از میلاد هنوز در دوره چیرگی «ظروف نقاشی شده» (عهد نامازگ چهارم)، را برخی از دانشمندان همچون نشان‌دهنده پیشروی قبایل آریایی از منطقه گسترش فرهنگ گرگان - حصار ارزیابی می‌نمایند. بر این مبنا، آن‌ها، می‌پندارند که مهاجران با باشندگان بومی دامنه‌های کوه‌های کویت داغ اسیمیله شده بودند. از جایی که آن‌ها دیگر آریایی شده بودند، به سوی جنوب آسیای میانه و شمال افغانستان پراکنده گردیدند.

در شمال باختری ایران و در نواحی همسایه آسیای قدامی، سرامیک خاکستری به مقدار کم در یادمان‌های نخست - میانه‌های هزاره دوم پیش از میلاد کشف گردیده است. و چنین چیزی با داده‌های منابع نوشتاری در باره آریایی‌ها در خاورمیانه است، مقایسه گردیده است.

سر از سده‌های چهاردهم - سیزدهم پیش از میلاد، «سرامیک خاکستری» به گونه «انبوه» بسیاری از نواحی شمال باختری ایران را فرا می‌گیرد که چونان پیامد گسترش قبایل ایرانی از شمال خاوری ایران در آن جا ارزیابی می‌گردد.

هرگاه این گونه، دیدگاه‌های یاد شده را انطباق دهیم یا مستقیم از برخی از آن‌ها پیروی نماییم، آن‌گاه چنین بر می‌آید، که قبایل هندوایرانی در پشته ایران و یا بخش شمالی آن،

دقیقا در شاه‌رگ بزرگی جریان می‌یابد که گلوگاه باریک آن به گرگان و نواحی پیرامون آن محدود می‌گردد. با این هم، به رغم خودنمایی آرایش ظاهری این چنین ارزیابی‌ها، پذیرفتن آن‌ها (به خاطر داشتن بار هم متضاد و متناقض، هم متدولوژیک و هم حقیقی آن‌ها) ممکن شمرده نمی‌شود.

با این ارزیابی‌ها، خود داده‌ها در باره دیرین‌ترین کمپلکس‌های «سرامیک خاکستری» در شمال خاوری ایران، اوضاع و زمان پدیدآیی آن همخوانی ندارند. با داوری از روی تعیین زمان بندی‌های معاصر و نتایج اوضاع جدید حفريات در تپه اصلی گرگان- تورنگ (ژ. دئی) می‌توان گفت که سرامیک خاکستری در این نواحی در درازای سراسر هزاره سوم پیش از میلاد حتما پیشتر از آن، موجود بود. پس کشیدن زمان‌های سرامیک خاکستری گرگان تا سده‌های اخیر هزاره چهارم پیش از میلاد که از سوی برخی از باستان‌شناسان چونان آوند برای «قدیمی‌تر انگاشتن» آریایی‌ها یا «هندواروپایی» در این نواحی، به کار گرفته شده است، تنها آشکارتر نشان می‌دهد که پدیدآیی سرامیک خاکستری به هیچ‌رو نمی‌تواند با هندوایرانیان مرتبط باشد. هندوایرانیان حتما هرگاه دیرین‌ترین تاریخ‌ها از تاریخ‌های پیشنهادشده برای جدا شدن آریایی‌ها از دیگر هندواروپاییان را پیگیری نمایم، نمی‌توانستند مقارن آن زمان به گرگان رسیده باشند.

در اواخر هزاره‌های چهارم-اوایل هزاره دوم پیش از میلاد، حصار و گرگان با منطقه مسکونی پر نفوس بزرگ آن عهد، نمونه‌یی را در باره فرهنگ زمینداری با خطوط «شهرهای نخستین» به دست می‌دهد در حالی که برای قبایل هندوایرانی در دوره پیش از فروپاشی وحدت آریایی (نه پیش‌تر از اوایل هزاره دوم پیش از میلاد) به گونه‌یی که گفتیم، تپ بیخی دیگر اقتصادی- فرهنگی داشتند.

سرامیک خاکستری ساخته شده از گل کوزه‌یی، نمونه دارای کیفیت بالای پیشه‌وری حرفه‌یی بود. در این میان، مقارن با اواخر هزاره‌های چهارم- اوایل هزاره سوم، آریایی‌ها- دقیق‌تر (برای آن زمان)، نیاکان آنان نمی‌توانستند ظروف ساخته شده از گل کوزه‌یی را با خود بیاورند. چون آن را بسیار پساتر هم نمی‌ساختند. (در پایین در باره آن که آریایی‌های هند

و آن ایرانیانی که در کشورهای جنوبی پدیدار شدند، چه وقت کوزه گری حرفه‌ی بی را فرا گرفتند، درنگ می‌نماییم. مگر، این سنت‌ها بی تردید نه هندو ایرانی و نه مشترک ایرانی بودند).

به هر رو، پدیدآیی سرامیک «خاکستری» در حصار و گرگان را نباید با آمدن کدامین تبار نو دیگر پیوند زد. تعویض سرامیک منقوش به سرامیک ساده خاکستری به تدریج در جریان سده‌های متمادی بدون تغییر دیگر عناصر فرهنگ یا با تکامل پیگیرانه آن رخ داده بود. نوآوری در سرامیک در کنار تغییر استیل، سلیقه‌های زیبایی شناسیک، «مد»ها و ... می‌توانستند همچنین به دلایل تولیدی، فراهم شدن امکانات نو و منافع حرفه‌ی بی رخ داده باشند.

برای هزاره‌های سوم و دوم پیش از میلاد، سرامیک «خاکستری» در مقادیر بزرگ یا کمتر در نواحی مختلف پشته ایران و کشورهای همسایه بازتاب یافته است. باشندگان بخشی از این نواحی در اوایل تاریخ مکتوب «نوشتاری» شان به هندوایرانیان تعلق نداشتند. در نواحی دیگر، مقارن با آن زمان، قبایل گروه هندوایرانی شناخته شده اند که به هر رو مبنایی را در دست نمی‌دهد که زمان و جهت مهاجرت آن‌ها را در بستگی از پدیدآیی سرامیک «خاکستری» تثبیت نمود.

وضع با تیوری یاد شده در باره پیدایش ایرانیان باختری که در واقع شالوده همه کانسپت‌ها در باره تعلق آریایی سرامیک خاکستری اند، از همین قرار است. تیوری یاد شده برخاسته از آن است که هنگامی که در سده نهم پیش از میلاد باشندگان ایرانی زبان برای نخستین بار در منابع نوشتاری شمال باختری ایران بازتاب یافته اند، در آن جا سرامیک خاکستری کاربرد داشته است که دیگر در ثلث (یک سوم) آخری هزاره دوم پیش از میلاد گسترش وسیعی داشت. فرهنگ مادی این دوره، به شمول سرامیک خاکستری با شمال خاوری ایران مرتبط می‌گردد و از همین رو، گمانه می‌زنند که ایرانیان از آن جا به سوی جاهای دیگر به راه افتاده بودند.

هرگاه حتا خاستگاه خاوری سرامیک خاکستری را بپذیریم، با آن هم، این هرگز به معنای آمدن ایرانیان از شمال خاوری ایران نخواهد بود و تنها گواه بر گسترش این فن و سنت های پیشه وری سرامیکی از آن جا می باشد. گذشته از آن، خصوصیات همانند کمپلکس سرامیک یا عناصر دیگر فرهنگ مادی در شمال باختری یا شمال خاوری ایران بیش از حد مشترک است برای آن که از پیوند مستقیم ژنتیک آن ها سخن بگوییم. با آن هم، چنین گسستگی و ناپیوستگی کروئولوژیک میان اواخر فرهنگ «حصار عصر سوم» و اوایل عهد «سرامیک خاکستری» در شمال باختری ایران متناقض است. سرامیک خاکستری در شمال باختری ایران هنوز در نیمه نخست هزاره دوم پیش از میلاد رواج داشت. از این رو، گسترش بیشتر آن در سده های پسین هزاره دوم را می توان با توسعه بومی صنعت سرامیک در شمال باختری ایران توضیح داد. در این جا، درست مانند دیگر مناطق، سرامیک نقش و نگار دار (منقوش) زیر تاثیر عوامل گوناگون به شمول منافع حرفه یی پیشه کوزه گری (سرامیک خاکستری مربوط به یکی از انواع کیفی فرآورده های آن می گردید)، از رواج افتاده بود.

بسیاری از خصوصیات فرهنگ باستان شناسیک شمال باختری ایران سده های اخیر هزاره دوم - اوایل هزاره یکم پیش از میلاد (ویژگی های مراسم خاکسپاری (گور کردن)، شیوه های ساختمانی و بنایی و... و نیز سنت های خود تولید سرامیک) از خصوصیات ویژه فرهنگ حصار - گرگان متفاوت اند و ریشه های بومی دارند و یا هم همانندی هایی دارند با فرهنگ های نواحی همسایه جنوبی آسیای قدامی، قفقاز جنوبی و...

بدون بستگی از سرچشمه های فرهنگ سرامیک خاکستری شمال باختری ایران، دارندگان آن به یک گروه تباری - زبانی واحد تعلق داشتند. این به گونه بلافصل با داده های منابع میخی اوایل هزاره یکم پیش از میلاد تایید می گردد - زمان رواج گسترده سرامیک خاکستری. در آن برهه، در نواحی شمال باختری ایران هنوز گروه های تباری یی به سر می بردند که ریشه قدیمی بومی داشتند (از جمله لولوب ها، کوتی ها، هوری ها و...).



درست به همین دلیل، تثبیت فرهنگ سرامیک خاکستری شمال باختری ایران را هم نباید به گسترش یک تبار پیوند داد. آن هم تبار ایرانی. هرگاه پدیدآیی جماعت مورد نظر «فرهنگی - سرامیکی» نتیجه آمدن قبایل ایرانی می بود، باید آن ها در شمال باختری ایران سر از گسترش کمپلکس های سرامیک خاکستری (یعنی نه پسانتر از سده های نهم - هشتم پیش از میلاد) چیرگی می داشتند. مواد متون میخی امکان نمی دهند در باره پخش گسترده قبایل ایرانی زبان در آن جا پیش تر از سده های نهم و دهم پیش از میلاد سخن گفت.

اطلاعات در باره این قبایل سر از سده های نهم پیش از میلاد در منابع آسوری و اوراری پدید می آیند. این در حالی است که همین متون (که مربوط به سده های نهم و هشتم پیش از میلاد اند)، گواهی می دهند که در بسیاری از نواحی ایران باختری گروه های قدیمی تباری - زبانی بود و باش داشته اند.

روند جاگزین شدن ایرانیان (که به این سرزمین ها در سده های نهم و هشتم پیش از میلاد رخنه نموده بودند)، به جای باشندگان بومی، دیگر در روشنی داده های منابع نوشتاری در سده های هفتم و هشتم پیش از میلاد نمی توانست آغاز گردیده باشد. اطلاعات دست داشته متون میخی سده های هفتم - اوایل سده های یازدهم پیش از میلاد برای برخی از مناطق در غرب ایران نیز حاوی تنها داده هایی در باره گروه زبان قدیمی اند. بنا بر این، یادمان های باستانشناسیک در شمال باختری ایران سده های اخیر هزاره دوم پیش از میلاد باید در گام نخست بازگو کننده فرهنگ باشندگان بومی باشند.

پژوهش های حاوی داده های منابع مکتوب تاریخی - جغرافیایی و انوماستیکی اجازه می دهند همچنین نتیجه گیری های مهم دارای بار اجتماعی - اقتصادی (که به گونه بلافصل متعلق به مساله مورد بررسی اند)، را انجام داد.

هنگامی که در سده نهم پیش از میلاد اطلاعات سنگ نبشته های آسوری و اوراری در باره شمال باختری ایران پدید آمدند، در برخی از نواحی آن تشکیلات دولتی نما با مراکز «شهری» موجود بودند. این واحدهای نمایان سیاسی و مراکز اقتصادی (همه یا تقریباً همه در

سده نهم، بیشتر در سده های هشتم و قسما در سده هفتم) متعلق به همو باشندگان بومی بودند. چون این گونه «شهرها» همچنین مراکز اصلی تولیدات پیشه وری و هم نوع محصولات پیشه وری حرفه یی آن ها به شمول کوزه گری بودند، می بایستی عمدتاً با سنت های باشندگان بومی تعیین گردند.

با این می توان تایید نمود که سرامیک خاکستری در ایران نه ره آورد هندواروپایی ها بود، بل که پیش تر از آمدن ایرانیان (که این فن را همراه با بسا از خصوصیات دیگر فرهنگ مادی از بومیان فرا گرفتند)، رایج بود. در عین حال، چنین نشانه های فرهنگ مادی نیز هستند که گسترش آن ها به گونه بیشتر معین می تواند به قبایل ایرانی ربط داشته باشد. به گونه مثال؛ نقش آن ها در توسعه باغداری و روش های نو اسپداری. روشن است که در باره آن علی الخصوص رخنه ترمینولوژی مربوطه ایرانی در زبان های بومی آسیای قدامی از سده های نخستین هزاره یکم پیش از میلاد گواهی می دهد. از این رو، عناصر فرهنگی متعلق به امور اسپداری .....، سوارکاری، برخی از انواع جنگ افزار و... می توانند به حضور تبار ایرانی و تاثیر آن نشان بدهند. درست همین چیزها در فرهنگ گرگان-حصار دیده نمی شدند.

قبایل ایرانی زبان، چنین بر می آید که در ربع اخیر هزاره دوم- اوایل هزاره نخست پیش از میلاد در ایران آغاز به پیشروی کردند. این قبایل، در مراحل نخستین پراکندگی خود نواحی و وادی های جداگانه یی را استیلا نموده بودند و یا در برخی از مناطق پهناور پهن شده بودند- جایی که وضع سیاسی برقرار شده به آنان امکان می داد اسکان یابند.

ایری ها، به گمان غالب، قسما مردمان بومی را زیر فرمان خود درآوردند و آنان را اسیمیله نمودند. نام های قبایل ایرانی که از آن ها در منابع سده های نهم و هشتم پیش از میلاد یاد شده است، بیشتر از زبان باشندگان چنین جاهایی منشاء می گیرند: معمولاً این نام هایی فرمانروایان واحدهای سیاسی کوچک و یا بسیار کوچک اند. بیگمان نمی توان در باره آن گفت که ایرانیان لایه فوقانی باشندگان را می ساختند. گویشوران زبان های ایرانی فرماندهان ساختارهای رزمی بودند مانند سربازان جویای نام و ثروت که به خدمت فرمانروایان بومی در

آمدند و به تدریج قدرت را در این یا آن گوشه ایران به دست گرفتند. («مهاجران» ایرانی در آثار ف. کینگ، جورج کامیرون و نیوبرگ چین پرداز می گردند).

پیشروی قبایل ایرانی در ایران دارای بار استیلاگرانه نبود و با گرفتن قدرت در گستره های پهناور همراهی نمی گردید. برعکس، باشندگان ایرانی زبان بس پرشمار در سده نهم- اوایل سده هفتم پیش از میلاد بیشتر در بستگی از تشکیلات سیاسی ایجاد شده از سوی باشندگان قدیمی بومی هم در گستره ایران (مان، ایلام، ایلپ؟ و...) و نیز در کشورهای همسایه (آسور، اورار و...) بودند. این گونه، نگرفتن حاکمیت سیاسی بومی، از سوی نمایندگان قبایل ایرانی، به ایرانیزاسیون زبانی و فرهنگی گستره های پهناوری انجامید. تنها در آن مناطق- جایی که در قلمروهای چشمگیر عنصر تباری ایرانی، بالادست گردیده بود، تشکیلات سیاسی بزرگی را که در راس آن نمایندگان قبایل بزرگ ایرانی قرار داشتند، به میان آوردند (مانند پادشاهی مادها).

عللی که زمینه گسترش وسیع عنصر تباری- زبانی ایرانی را فراهم آورد، هنوز هم به پیمانہ بسنده روشن نگردیده است. مگر، به برخی از عوامل می توان همین اکنون هم نشاندهی کرد (آن هم در حالی که این عوامل به مساله گسترش آریایی ها به هند هم پذیرا اند).

نخست، ایرانیزاسیون شماری از مناطق با توجه به کثرت باشندگان ایرانی زبان آمدگی نسبت به آن چه که گمان زده می شد؛ رخ داده بود (آن هم در حالی که این باشندگان نه از گروه های جداگانه پیشوایان یا رزمندگان، بل که همانا از گروه های قبیله یی ناقل به شمول لایه های گوناگون باشندگان متشکل بودند).

دو دیگر، این که مقارن با زمان پدیدآیی قبایل ایرانی در سرزمین ایران، این قبایل، سنت های بس توسعه یافته خود شان را در ساختار فرهنگی-اقتصادی و سیاسی-اجتماعی داشتند.

سر انجام، ایرانیزاسیون باشندگان بومی در بخش های گوناگون ایران، می توانست به خود پراکندگی قبایل ایرانی که هنوز از دیدگاه زبان، فرهنگ، و دیگر سنت ها به یک دیگر

بسیار نزدیک بودند، در یک گستره پهناور مساعدت نماید که نواحی مختلف آن با گوناگونی بیشتر تباری و زبانی مشخص می گردیدند. با این هم، جدا از باورهای برخی از دانشمندان، درست نخواهد بود اتنوژنیز (منشای تباری) قبایل و توده های ایران باختری را به گسترش زبان ایرانی با حفظ ویژگی های تباری عمده مختص برای باشندگان بومی، پیوند دهیم.

روندهای شکلگیری توده های ایرانی از دیدگاه خصلت و نتایج خود به پیمانانه چشمگیری بیشتر پیچیده بوده است. ایرانیزاسیون برخی از ساحات، از دید ظاهری در بسا از موارد بیشتر از روی گسترش گفتار ایرانی تثبیت می گردد که با دگرگونی های ریشه یی بسیاری دیگر از خصوصیات تباری همراهی می گردید. این همچنین ربط می گیرد به ساختار اجتماعی، نهادهای سیاسی مذهب و...

مدت ها، پیش از آمیزش عناصر بومی و عناصر آمده از بیرون، باشندگان بومی به پیمانانه بسیار به پیروی از سنت های خود (که سرنوشت های گذشته تاریخی شان را تعیین می نمودند)، ادامه می دادند.

از روی منابع دست داشته تاریخی سده های نخست هزاره یکم پیش از میلاد، آشکارا می توان تفاوت ها میان باشندگان ایرانی زبان و گروه های تباری بومی قدیمی را ترصد نمود. برای مثال؛ درست باشندگان بومی با داوری از روی داده های متون آسوری سده های نهم و هشتم، مراکز «شهری» با کاخ ها و نیایشگاه ها و تولیدات مختلف پیشه وری و سنت های توسعه یافته زمینداری مسکون به شمول باغداری و انگورپروری (تاكداری) و... داشتند. ایرانیان در ایران باختری در اوایل هزاره یکم پیش از میلاد اسکان مجدد شان تا این هنگام، هنوز این «هنرها» را فرا نگرفته بودند. این وضعیت را باید هنگام بررسی مساله زمان گسترش قبایل ایرانی زبان در آسیای میانه و در خاور پشته ایران در سنجش داشت.

اطلاعات در باره این ساحات در منابع دارای تاریخ های دقیق، سر از سده ششم پیش از میلاد پدیدار می گردند. با آن که مقارن با آن زمان و قبل بر آن، می توان داده های اوستا را

به عهد تدوین بخش های دیرین آن در قلمرو آسیای میانه، افغانستان و ایران خاوری که دیگر در آن باشندگان ایرانی زبان، بود و باش داشتند، متعلق بدانیم. با این هم، اوستا به این پرسش که قبایل ایرانی چه وقت به مناطق یاد شده آمده بودند، پاسخ نمی دهد. از این رو، برای حل آن، از مواد باستان شناسیک کار می گیرند.

به گونه یی که پیشتر گفتیم، در هزاره سوم- اوایل هزاره دوم پیش از میلاد در جنوب آسیای میانه و پشته ایران، فرهنگ های مسکونی- زمینداری نوع شهری گسترش یافتند. پسان تر در نیمه نخست هزاره دوم پیش از میلاد در پهلوی افت شماری از مراکز قدیم «شهری» و بیابانی شدن برخی از نواحی از سوی زمینداران استیلای مناطق جدید آسیای میانه رخ می دهد- در جنوب خاوری ترکمنستان و جنوب ازبکستان. در میان یادمان های این زمان، مواد پیگیرانه پژوهش شده از سوی آ. عسکر اف- باستان شناس ازبیک در سپالی تپه ( شاید سفالی تپه) از دلچسبی ویژه یی برخوردار است. از روی دوره بندی باستان شناسیک، یادمان های تحقیق شده متعلق به دوره گذار (انتقالی) نامازگ سده های پنجم- ششم و به عهد نامازگ سده ششم اند که در برگیرنده زمانی تا اواخر هزاره دوم پیش از میلاد می باشد. کمپلکس های همانندی را در شمال افغانستان باستان شناسان شوروی- و. ای. سریاندی (یادمان نوع دشلی) کشف نموده اند.

باشندگان همه این نواحی با هم نزدیکی فرهنگی و نیز چنین بر می آید همچنین یگانگی تباری دارند. بسیاری از خصوصیات اقتصادی- فرهنگی به پیروی از سنت های مراکز دیرین زمینداری مناطق غربی تر جنوب آسیای میانه و شمال خاوری ایران ادامه می دهند که علی الخصوص در مهارت های پایدار زمینداری آبیاری، فنون ساختمانی، تولید سرامیک، تهیه ظروف گلی و کوزه گری پدیدار می گردد و به کلی گمانه زنی ها در باره پیوندهای بلافصل باشندگان نواحی یاد شده با باشندگان قدیم زمیندار پشته ایران و جنوب آسیای میانه را (که به گونه یی که خاطر نشان ساختیم، آریایی نبودند) در هزاره دوم پیش از میلاد مستدل می نماید.

دیگر حداقل به همین دلیل دشوار است با اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها در باره آن موافقت کرد که یادمان‌های آسیای میانه‌یی مانند نامازگ ششم و کمپلکس‌های نزدیک به آن (از نظر فرهنگی) در شمال افغانستان آن زمان متعلق به قبایل هندوایرانی بوده باشند. آفرینندگان این یادمان‌های باستان‌شناسیک را در روشنی داده‌ها در باره تکامل سنت‌های اقتصادی-فرهنگی هندوآریایی‌ها و ایرانیان، سر از دوره مشترک آریایی تا آغاز اعصار ویدایی و اوستایی هم نمی‌توان آریایی شمرد.

هند و ایرانیان دوره آریایی را چونان شبانان زمیندار می‌پندارند-قبایل رمه‌دار (دامدار) که دست‌اندر کار زمینداری و..... بوده‌اند. نوع اقتصاد نزدیک به آنان از سوی ایرانیان در عهد مشترک ایرانی فرا گرفته شده بود که در سنت‌های «اوستایی» بازتاب یافته است. به پیمان‌ها بسیار همچنین هندوآریایی‌ها مقارن با عهد ویدایی خصوصیات آن را حفظ نموده بودند.

مقایسه داده‌های اوستا و ریگ‌ویدا با «وضعیت هندوایرانی» احیا شونده، خط تکاملی‌یی را ترسیم می‌نمایند که بر روی آن بسیاری از نشانه‌های تمدن پرتوشهری (شهرهای اولیه) از جمله سنت‌های ساختمان‌های کاخ‌های بلند یا معابد (مانند کمپلکس‌های نوع داشلی) جا ندارند.

سپالی تپه (شاید سفالی تپه-گک) و برخی دیگر از یادمان‌های زمینداری در جنوب ازبیکستان و ترکمنستان آن برهه، نظر به نشان‌دهنده‌های اقتصادی یا دیگر نشان‌دهنده‌ها چنین بر می‌آید که همچنین نمی‌توانستند به قبایل دارای خاستگاه هندوایرانی تعلق داشته باشند. به ویژه، بیشترین مواد باستان‌شناسیک-سرامیک‌اند. ظروف آن عهد از منطقه مسکونی نوع نامازگ ششم سپالی تپه، داش‌لی و... اساساً از گل‌کوزه‌یی تهیه شده است. قبایل هندوایرانی نه تنها از این گونه ظروف در عصر مشترک آریایی (به گونه‌یی که داده‌های مقایسه‌یی تاریخی-زبان‌شناسیک گواهی می‌دهند)، کار نمی‌گرفتند، بل که به گونه‌یی که روشن است، زمان درازی پسان‌ها هم آن را تهیه نمی‌کردند.

از جمع قبایل ایرانی، با گذشت زمان تنها آن هایی آغاز به به کارگیری از ظروف کوزه یی کردند که در نواحی زمینداری آسیای میانه و پشته ایران سکنی گزیده بودند. مگر، آنانی که به زندگی در دشت های شمالی هنوز در هزاره یکم پیش از میلاد ادامه می دادند، بیشتر (و ادامه می دادند به تهیه) ظروف اندود گچ و سمنت (یا این که هم چنین کوزه های وارداتی را به کار می بردند به گونه مثال اسکیت های ثروتمند از صراحی های گرانبهای یونانی آب می آشامیدند) را استفاده می کردند. اما هنوز در آن برهه، ظروف ساخته شده از گل کوزه یی را، با آن که برای مقاصد روزمره به کار می بردند، از نظر منشای شان- «بیگانه» می شمردند که برای خدایان پسندیده نبودند و از این رو، برای مراسم آیینی می بایستی ظروف ساخته شده «دستی» به کار می رفت. این گونه، به ظروف «خودی» (که نیاکان هم از آن استفاده می کردند)، متفاوت از ظروف ساخته شده از گل کوزه یی (که «بیگانه» پنداشته می شد)، بیشتر ارج می گذاشتند.

و. راو- هند شناس پر آوازه آلمانی، که به گونه خاص در زمینه داده های متون ویدایی در باره تولیدات کوزه گری پژوهش کرده است، به این نتیجه رسیده است که آریایی ها برای نخستین بار با گل کوزه گری تنها پس از آمدن شان، از باشندگان بومی هند آشنا شدند. این گونه، نظر به یک رشته کامل خصوصیات فرهنگ مسکونی- زمینداری جنوب آسیای میانه و مناطق همسایه پشته ایران میان ربع دوم- اواخر هزاره دوم پیش از میلاد (عهد نامازگ ششم) با تیپ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که برای قبایل هندوایرانی آن زمان بازآرایی می گردد، مطابقت ندارد.

عهد بعدی «باستان شناسی» در تاریخ آسیای میانه و مناطق همجوار با آن در جنوب (نزدیک به سده های دهم- هفتم پیش از میلاد)، عهد «اشغالگری های وحشیانه» بوده است. با پذیرفتن چنین نامی، پژوهشگران می پنداشتند که یادمان های آن با قبایل نو «وحشی» در این گستره مرتبط اند. اما در این اواخر، برخی از دانشمندان با تاکید نمودن به جانشینی و پذیرفتن برخی از خصوصیات فرهنگ مادی این عهد از دوره های پیشین در رد چنین تعریفی بر می خیزند. مگر چنین پذیرفتن ها و جانشینی ها بیخی می توانست هنگام تعویض تباری رخ دهد (چنانی چه، چنین چیزی برای مثال در ایران باختری هنگام سکنی گزینی

قبایل ایرانی زبان رخ داد) و حفظ گردد. در عوض، به پیمان‌شاینده داده‌های مشخص سازنده گسست آشکار با سنت‌های فرهنگ‌های پیشین نوع آناو-نامازگ بارزتر اند. در یادمان‌های «عهد اشغالگری وحشیانه» علی‌الخصوص سرامیک نو، اندود گچ و سمنت گسترش وسیع یافته بود.

خود تفاوت‌ها در سیما و ریختیابی نقش و نگارهای ظروف نه تنها و نه چندان به آن اندازه به ویژه مختص اند که بازتاب پدیده‌های مهم اقتصادی و اجتماعی در تولید کوزه‌ی. باشندگان قدیمی زمیندار، ظروف نقش و نگار دار نمی‌ساختند: لغایت تا اواخر هزاره دوم پیش از میلاد (و دیگر چند سده پیش‌تر از آن) در مناطق مسکونی محلی به پیمان‌گسترده سرامیک تهیه شده از گل کوزه ساخت کوزه گران حرفه‌ی رواج داشت، که هم‌چنین گواه بر تقسیم توسعه یافته کار و مبادلات است.

برعکس، قبایل هندوایرانی ظروف گچی-سمنتی را به کار می‌بردند و ترکیب پیشه‌های جداشده از زمینداری بیشتر به فلزکاری و نجاری و ارابه‌سازی محدود بود. به گونه‌ی مثال، در ریگ‌ویدا در باره «نجار» آمده است- کسی که «چرخ ارابه را تیز می‌کند» مگر در باره کوزه گران در جامعه هندواریایی آن برهه داده‌هایی دیده نمی‌شود و چنین چیزی تصادفی نه بل قانونمند است که با چونی و چندی پیشه‌های «آریایی» که بیخی با مواد باستان‌شناسیک در باره تولید پیشه‌وری قبایل «دشتی» همخوانی دارند، مطابقت می‌کند.

با داوری از روی اطلاعات منابع نوشتاری در جاهای یادمان‌های «عهد اشغالگری‌های وحشیانه» پیداست است که در آن هنگام دیگر می‌بایستی باشندگان ایرانی زبان در آن جاها گسترش یافته باشند. به آن عهد، در نتیجه، هم‌چنین سرامیک گچ و سمنتی این یادمان‌ها تعلق داشته‌اند. این فاکت هم‌چنین ناگزیر می‌سازد گمان زد که ایرانیان در این نواحی برای نخستین بار در «عهد اشغالگری‌های وحشیانه» آغاز به چیرگی نموده بودند. در درازای عهد پیش‌تر از آن- نامازگ ششم مناطق مسکونی زمینداری در اشغال گروه‌های بومی‌ی بود که بیشتر در آن دوره استقلال تباری خود را حفظ نموده بودند، تنها پسان‌تر، در مرحله ابتدایی «عهد اشغالگری‌های «وحشیانه» (تقریباً مقارن با اوایل هزاره یکم پیش از میلاد) در برخی از



نواحی، اسیمیلیسیون باشندگان بومی از سوی ایرانی زبانان و ایجاد تیپ نو تباری فرهنگی (که برای آن طبیعی است می بایستی زمان رخنه گروه های قبایل ایرانی به آن جا، مقدم تر بوده باشد)، به پایان رسیدند.

مواد باستان شناسیک دست داشته امکان می دهند مراحل جداگانه این روند را ترصد نمود. در نوارهای شمالی گستره زمینداری در حدود آن حتا در اواخر عهد مامازنگ ششم سرامیک دشتی به مشاهده می رسد. موجودیت آن، چنین بر می آید که گواه بر پدیدآیی باشندگان نو باشد. افزون برآن، در همین نواحی گورستان هایی کشف گردیده است که مربوط خود دشت نشینان اند و ظروفی ساخته شده از سرامیک گچی-سمنتی.

با درنظر داشت آن فاکت که قبایل ایرانی قرار گرفته در منطقه گسترش فرهنگ های دیرین خاور، بسیاری از خصوصیات فرهنگ مادی بومی را به سرعت فرا گرفتند، به دشوار بتوان در انتظار ثبوتیه های مستدل تر باستان شناسیک رخنه تبار نو بود. پیشروی های مستند شده این مواد باستان شناسیک را بایسته است تقریبا به ربع آخر هزاره دوم متعلق دانست (یا گسترده تر، به سده اخیر- هزاره دوم- اوایل هزاره سوم پیش از میلاد).

آرامگاه های قبایل رمه دار (دامدار) و شبان پیشه جنوب شرقی آسیای میانه کشف شده در نواحی جنوب تاجیکستان (کارهای ب. آ. لیتونسکی، آ. م. ماندلشتام) نیز به سده های اخیر هزاره دوم پیش از میلاد متعلق اند. این قبایل، دیگر متحمل تاثیر گذاری فرهنگی معین باشندگان زمیندار گردیده و یا با آن ها در تماس های بازرگانی یا سایر تماس ها بوده اند.

فرهنگ های قبایل شبان آسیای میانه با فرهنگ های نزدیک با آن ها از نظر زبانی، در شمال باختری پاکستان کشف شده است. برخی از دانشمندان می پندارند که در این خطوط مشترک خصوصیات ایدئولوژی، خاکسپاری و دیگر رسم و رواج های خاص آریایی ویدایی بازتاب یافته اند. مبنای این چنین نمایه های مشخص تباری هنوز به اندازه کافی بسنده نیست. مگر، داده های بیشتر عمومی تر تاریخی- زبان شناسیک امکان این را که

گورستان های یاد شده را نیاکان گروه های «ویدایی» یا دیگر گروه های آریایی برجا گذاشته باشند، مجاز می شمارند.

در هر صورت، پیشروی (مستندساخته شده با داده های باستان شناختی از نواحی مختلف آسیای میانه) قبایل «دشت نورد» از شمال به جنوب، در حدود نیمه دوم هزاره دوم- اوایل هزاره یکم پیش از میلاد، چنین برمی آید که گسترش و پخش تدریجی گروه های مختلف هندوایرانی را (به شمول نیاکان آن ایرانیان که در نیمه نخست هزاره یکم پیش از میلاد در نواحی شرقی پشته ایران و در جنوب آسیای میانه می زیستند) بازتاب می دهد. با آن چه که گفته شد، همچنین داده ها در باره زمان پخش و گسترش هندوآریایی ها در شمال هندوستان و در باره تیپ اقتصادی- فرهنگی آن ها در آن دوره همخوانی دارند.

به رغم، مطالعه درازمدت جنبه های مختلف «مساله آریایی» از سوی هندشناسان و کشفیات اخیر باستان شناسان هندی و پاکستانی که برای درک روندهای صورت گرفته تاریخی- فرهنگی یی که میان هزاره های سوم-یکم پیش از میلاد در شمال هندوستان، رخ داده بودند، دارای اهمیت بزرگ اند؛ بسیاری از مسایل اصولاً مهم تاریخ تباری هند قدیم آن عهد هنوز هم حل نشده مانده اند و نیازمند مطالعات و بررسی های بیشتر اند.

شمار بزرگ یادمان های نوشتاری (از ریگویدا گرفته تا...) در دسترس هندشناسان قرار دارد که امکان می دهند خطوط و خصوصیات اصلی فرهنگ مادی و معنوی هند و آریایی ها را در دوره پراگندگی آن ها در قلمرو هند شمالی پرداز نمایند. اما انطباق دقیق این داده ها با مواد باستان شناسیک به پیمانۀ زیادی هنوز پرابلماتیک اند.

تا کشف شهرهای دارنده فرهنگ هاراپ در وادی رود سند، بسیاری از دانشمندان می پنداشتند که درست آریایی ها برای نخستین بار فرهنگ و تمدن والایی را به هند آورده بودند. مگر، مطالعات سامانمند فرهنگ هاراپ پس از حفریات شگفتی برانگیز از سوی باستان شناسان هندی- آ. سهنی و آر. بنیرجی آشکارا تایید نمودند که یادمان های تیپیک هاراپی بسیار دورتر از وادی رود سند در قلمرو گسترده یی از نواحی بلوچستان در کرانه

های دریای عرب تا مناطق علیای رود گنگ و از کشمیر و نواحی شمال خاوری افغانستان تا گجرات گسترش داشتند.

تمدن هاراپی مدت ها پیش تا پدیدار شدن ممکنه آریایی ها در این مناطق شگوفایی داشت و با آن که کماکان تا کنون برخی از دانشمندان هندی به ارزیابی هند چونان میهن نخستین هندوآریایی ها ادامه می دهند، دیدگاه در باره ریشه آریایی تمدن هاراپی را نمی توان پذیرفت. این دیدگاه مغایر همه داده های دست داشته تاریخی، باستان شناسیک زبان شناسیک، در باره فرهنگ هاراپ و فرهنگ قبایل هندوآریایی در دوره دیرین اسکان آن ها در سرزمین شمال هندوستان است.

فرهنگ های آریایی و هاراپی، نوع های اصولا مختلف ارگانسیم های اجتماعی- فرهنگی بودند: هاراپ تمدن شهری بود همانند با تمدن های دیرین خاورمیانه و نزدیک هزاره های سوم-دوم پیش از میلاد، در حالی که جوامع هندوآریایی در دوره گسترش شان در هند در پلکان بسیار پایین تر توسعه قرار داشتند. و عبارت بودند از نوع متفاوت دیگری اقتصادی- فرهنگی و از بسیاری از دیدگاه ها همانند بودند با ساختار اجتماعی قبایل ایرانی عهد «اوستا».

کنون با اطمینان می توان در باره تعلق باشندگان فرهنگ هاراپی به دراویدی ها («پروتودراویدی ها» یا نیاکان دراویدی ها) سخن گفت. بسیاری از زبان شناسان نامدار (ت. بارو، م. ائیمو، و.س. بورویف، - دسیاتفسکی و...) بر مبنای مطالعه نقشه تباری-زبانی هند قدیم و داده های زبانی زمانه های پسان تر، به این نتیجه رسیده اند.

در این اواخر، شمار هر چه بیشتر هواداران را هم چنین دیدگاه در باره نزدیکی زبان پروتودراویدی ها ([پیشنهاد شده از سوی -گک.] دیاکونوف، د. و. ماک- الیم و...) با زبان ایلامی به خود جلب می نماید که نه تنها مهر تایید بر نتیجه گیری در باره دراویدی زبان بودن باشندگان وادی سند، و نیز نواحی همسایه پشته ایران، می زند، بل هم چنین آوندهای بیشتری به سود دیدگاه در باره پیوندهای تمدن هاراپی با تمدن های دیرین خاور میانه پدیدار

می‌گردند. حتا همین اکنون هم مردمان دراویدی زبان براهویی هنوز هم در نواحی جنوبی تر وادی سند در (پاکستان، افغانستان، خاور ایران) بود و باش دارند.

به پنداشت برخی از پژوهشگران، مناطق واقع در غرب و شمال باختری وادی سند، همچنان میهن و خاستگاه نخستین سایر باشندگان دراویدی شمرده می‌شوند. بر پایه محاسبات گلو تو کرونولوژی (glottochronology) (مبحث مطالعه سیر تکامل زبان های مختلف یا تقویم شناسی سیر تکاملی زبان های مختلف)، دراویدی شناسان فروپاشی جوامع دراویدی نخستین را به هزاره چهارم پیش از میلاد متعلق می‌دانند. هنگامی که گسترش قبایل این گروه به سوی جنوب و جنوب خاوری آغاز گردید. جدا شدن نیاکان براهوی ها به گونه مشروط در مرزهای هزاره های چهارم و سوم پیش از میلاد و یا حتا پیش تر از آن تعیین تاریخ می‌شود؛ سپس از تنه اصلی هم چنین نیاکان دیگر توده های معاصر دراویدی جدا شدند.

هرگاه این فرض را بپذیریم، آن گاه، در وادی رود سند گروه های پروتودراویدی ها هنوز می‌بایستی در میانه های هزاره سوم پیش از میلاد حضور می‌داشتند (این با زمان بندی پذیرفته شده عام فرهنگ های ماقبل هاراپی و هاراپی قدیم این منطقه) مطابقت دارد.

دراویدی ها با رفتن بیشتر به سوی جنوب، مقارن با میانه های میانه های هزاره دوم پیش از میلاد در هند مرکزی و در اواخر این هزاره در دکن پدیدار گردیدند. (چنین نتیجه گیری یی با داده های معاصر در باره فرهنگ های هاراپی بعدی این نواحی پیوند زده می‌شود). افزون بر آن، در نتیجه مطالعه سنگ نبشته های هاراپی با کاربرد برنامه های ویژه کامپیوتری از سوی یو. و. کنوروزف و دیگران؛ آ. پارپالا و... دانشمندان فنلندی؛ ای. مهادیوان- دانشمند هندی؛ جدا از یک دیگر، به این نتیجه رسیدند که زبان این متون پروتودراویدی بوده است.

اما نتیجه گیری در باره شالوده غیر آریایی تمدن هاراپی به این پرسش پاسخ نمی‌دهد که قبایل آریایی چه وقت و از چه راه هایی به هند آمده بودند. در پهلوی یادمان عهد شگوفایی

مراکز هاراپی، حفریات بعدها- فرهنگ های پس از هاراپی را نیز که در برخی از موارد از فرهنگ تیپیک هاراپی متفاوت اند، بر ملا ساختند.

تیوری م. اوپلثرا- باستان شناس بزرگ انگلیسی که می پندارد که تمدن هاراپی زیر فشار شدید قبایل ویدی برافتاده بود، شهرت ویژه یی یافته است. او دیدگاه خود را با کشفیات چند گروه اسکلت ها در موهنجو دره (حفریات ای. مک کی) و داده های ریگویدا در باره برخوردها و نبردهای هندوآریایی ها با باشندگان بومی مستدل ساخت.

همچنین یادمان های مختلف دوره پس از هاراپی را با آریایی ها ربط می دهند: فرهنگ های جهوکر، جهانگیر، (گورستان ن.) در وادی سند (آر. هاینه- هلدرن، س. پیگوت، س. ک. دیک شیت و...)، فرهنگ باناس در راجستان (د. پ. اگره وال) و حتا فرهنگ های ائنیولیتی هند مرکزی و دکن شمالی (سانکالی) را. مگر، این گونه یک چیز شمردن ها را نمی توان پذیرفت. آن ها مبتنی اند بر همانندی های انگشت شمار یا تصادفی عناصر جداگانه فرهنگ مادی (اشکال سرامیک، اشیای فلزی و...) از هند هزاره دوم پیش از میلاد و نواحی غربی تر- ایران، آسیا قدامی، تروی؟ و...

اما مهم ترین چیز این است که این گونه فرضیات با مواد دست داشته منابع ویدایی در باره مرحله قبلی حضور هندوآریایی ها در هند، داده های زبان شناسی تاریخی و همه مجموعه گواهی های باستان شناسی در تعارض اند. فرهنگ های هاراپی بعدی و پس از هاراپی وادی سند، راجستان و هند مرکزی را نمی توان در روشنی هم داده های باستان شناسیک و نیز موقعیت جغرافیایی به قبایل ویدایی متعلق بدانیم.

آنالیز کاربنی لایه های بعدی در شهرهای هاراپی وادی رود سند و فرهنگ های هاراپی بعدی این ناحیه را در سده های هشتم- شانزدهم پیش از میلاد، فرهنگ باناس راجستان 1200-2000 پیش از میلاد و ائنیولیت هند مرکزیرا- 1700 - 1100 پیش از میلاد تعیین تاریخ می نماید.

آن چه مربوط می گردد به ریگ ویدا، بیشتر پژوهشگران می پندارند که در مرزهای هزاره های دوم و یکم پیش از میلاد (سده های دوازدهم - دهم پیش از میلاد) تدوین گردیده بود. گستره جغرافیایی تدوین سرودهای ویدایی به گونه دیگر بوده است. هنوز در سال های دهه 20-30 هندشناسان بر اساس داده های ریگویدا منطقه ممکنه گسترش آریایی های عهد تشکل سرودها در یک مجتمع واحد - شمال خاوری پنجاب را ترسیم کردند. به سود دیدگاه در باره تعلق داشتن ریگ ویدا به پنجاب، نام های گستره های آبی و جغرافیایی که در متن دیده می شوند، گواهی می دهند. پنجاب عبارت است از مرکز «جغرافیای ریگ ویدا». رود اصلی آن - سر آس واتی شمرده می شود. آفریشگران ریگ ویدا در باره سند و رود های پنجاب می دانستند و آن را می شناختند.

دلچسپ است که [در ریگویدا-گک.] با نام رودهای گنگا و جمنا بسیار کم بر می خوریم (جمنا سه بار و گنگ - تنها یک بار یادآوری می شود، آن هم پسان تر در مندال دهم. هندوآریایی های عهد ریگ ویدا همیالیا را بسیار خوب می شناختند. مگر، در باره توده های ویندهیا هنوز چیزی نمی دانستند.

همین گونه، یکی از آوندهای اصلی هواداران دیدگاه مبنی بر سرکوب مراکز هارایی وادی رود سند از سوی آریایی ها هم رنگ باخته است. دانشمند امریکایی گک. ف. دیلس با مطالعه مفصل استراتیگرافی (طبقات) مناطق مسکونی موهنجو دره به این نتیجه رسید که اسکلت هایی که در باره آن ها ای. مک کی و ام. اوئلر نوشته بودند، متعلق به لایه های مختلف اند و به این ترتیب به دوره های گوناگون در زندگی شهر و نه تنها به لایه فوقانی به گونه یی که قبلا می پنداشتند و این گونه با «اکورد نهایی» در تاریخ موهنجو دره، ارتباط ندارند.

کنون دیگر دیدگاه م. اوئلر که هندوآریایی ها را چونان آفرینندگان «فرهنگ گورستان ن.» در هاراپ می پنداشت، نیز نامدلل جلوه می کند.

سانکالیا- باستان شناس پرآوازه هندی، چندی پیش به گونه قانع کننده نشان داد که باشندگان مرتبط با «فرهنگ گورستان ن.» از دیدگاه مناسبات تباری و فرهنگی به پیمانانه بسیار اندکی از هاراپی ها فرق می شدند. این گونه، هیچ کدام از فرهنگ های معروف پس از هاراپی حوضه رود سند هند غربی و مرکزی را محق نیست با هند و آریایی ها ربط داد، دست کم با قبایل هندوآریایی آفریننده ریگویدا.

[پرسشی که مطرح می گردد، این است که پس-گک.] کدامین فرهنگ باستان شناسیک هندوستان شمالی عهد پس از هاراپی را می توان به هندوآریایی ها ربط داد؟ برای دادن پاسخ به این پرسش، بایسته است در گام نخست بر داده های منابع ویدایی تکیه زد که امکان می دهند خطوط فرهنگ های مادی و معنوی قبایل هندوآریایی را که در عهد سرایش سرودهای ریگویدا در نواحی پنجاب و ساحات همجوار آن بود و باش داشتند، احیا کرد.

باستان شناس پرآوازه هندی- ب. ب. لعل (با توجه به دو شرط لازم که بایسته است در برابر فرهنگ باستان شناسیک مطرح کرد-چهارچوب های کرونولوژیک (تقویمی) قابل انطباق با قبایل هندوآریایی و گستره جغرافیایی)؛ ایده یی را بیان داشت در باره پیوندهای قبایل ویدایی با «فرهنگ سرامیک خاکستری منقوش». این دیدگاه کنون هم یکی از پذیراترین دیدگاه ها به شمار می رود.

در مجموع، مواد باستان شناسیک مرتبط با «فرهنگ سرامیک خاکستری منقوش» می توانند با گواهی های نوشتاری قدیمی در باره هندوآریایی ها مطابقت نمایند: هرگاه مرحله نخست، که یادمان های آن بیشتر به پنجاب شرقی و هاریانا متعلق است، می تواند به گونه مشروط با عهد ریگویدا منطبق گردد؛ آن گاه مرحله دومی از نظر پهنا و گسترش- با داده های سروده های ویدایی دوره پس از ریگویدایی (سامهیت بعدی، برهمنی، ارنایاک و اوپانیشاد که متعلق اند به نیمه نخست- میانه های هزاره یکم پیش از میلاد) همخوانی دارند.

با داوری از روی مواد «ریگویدا»، هندوآریایی ها هنوز در آن دوره در پیوند تنگاتنگ تعاملی با باشندگان بومی دارای منشای پیش از آریایی بودند. در سروده ها در باره

برخوردهای آریاییان با قبایلی که سخنان زشت و ناروا و دشنام و ناسزا بر زبان می آورند و خدایان راستین (یعنی خدایان آریایی) را نیایش و ستایش نمی کنند و رسم و رواج و مراسم شگفتی برانگیز دارند، یاد آوری می شود.

داده های زبان شناسی اجازه می دهند روند تعامل هندوآریایی ها را با تبارهای پیش از آریایی - پروتو موندها و پروتودراویدی ها (آثار ت. بارو، م. ائمنو، ف. کیپر، م. مایرهور، ی. گوندی) رصد کرد. در ریگویدا چند کلمه با ریشه شناسی آشکارا موندی (گسترده تر - آستروآسیایی) دیده می شود. آن ها به نام های رستنی ها و جانداران، عرصه فرهنگ معنوی و مادی تعلق دارند. برای مثال؛ بر اساس دیدگاه گوندی بیخی امکان دارد که ریشه شناسی پروتوموندی کلمه «بالباچه» در ریگ ویدا به مشاهده رسیده است. این نام کالای ویژه ای است که به در مراسم گوناگون کار می رفت (در باره آن هم چنین در «اتهاروا ویدا»، «یاجور ویدا» و متون متاخرتر) اطلاع داده می شود.

آیین ها در زندگی قبایل «ریگویدایی» به آن پیمانانه نقش مهمی را باز می نمودند که هیچ چیز شگفتی برانگیزی در تعامل هندوآریایی برخی از رستنی های بومی (و نام های آن ها) که گویا نیروی جادویی می بخشیدند، نمی باشد. به ویژه بایسته است از کلمه «لامگالام» - شخم زدن (این کلمه، به پنداشت زبان شناسان معروف دارای منشای موندی است) یاد آوری نماییم. این کلمه در ریگویدا یاد آوری شده است و سپس بیشتر در متون متاخر تر ویدایی سر از «اتهاروا ویدا» به چشم می خورد.

فراگرفتن این واژه مهم اقتصادی از سوی هندوآریایی ها از مواضع مشترک تاریخی - فرهنگی قابل توضیح است. قبایل ویدایی با پروتوموندی ها (که اشتغال اصلی شان زمینداری بود) در دوره آغاز گذار هندواریایی به استیلای وادی ها رودخانه، در تماس بودند. از نظر باستان شناسی، با فرهنگ پروتوموندی فرهنگ «مس چادر و سرامیک زرد» که در وادی رود گنگ گسترش یافته بود، ربط می گیرد. در برخی از مناطق مسکونی، لایه این فرهنگ، زیر لایه «فرهنگ سرامیک منقوش خاکستری» واقع است.



با این هم، گستره نخستین تماس های دیرین قبایل «ریگویدایی» با پروتوموندی ها بیخی روشن نگردیده است: سروده های ریگویدا به گونه یی که پیشتر گفتیم، در پنجاب شرقی شکل یافتند- جایی که هنوز مناطق مسکونی «فرهنگ چادرهای مسی یا مس چادری و سرامیک زرد» کشف نگردیده است، مگر بایسته است در نظر داشت که در «ریگویدا» از جمنا و گنگا یاد آوری می شود (شایان یادآوری است که کلمه «گنگا» به باور برخی از پژوهشگران دارای منشای آستروآسیایی است).

افزون بر این، پژوهش های نو باستان شناسیک در سوات نشان دادند که در این ناحیه در هزاره دوم پیش از میلاد سرامیک زرد پدیدار می گردد که با سرامیک «فرهنگ چادرهای مسی» همانند است و مناطق مسکونی دارندگان این فرهنگ در مناطق علیای رود گنگا کشف گردیده است. آفرینندگان این فرهنگ اثنیولیتی (با آن که تنها در برخی از مواقع) به مناطق پنجاب و حتا به نواحی دورتر از آن رسیده بودند. (حرکت پروتوموندها از مناطق شرقی به سوی غرب و شمال، به سوی مناطق علیای گنگا و جمنا در حفریات منطقه مسکونی «فرهنگ چادرهای مسی و سرامیک زرد» دیده می شود).

می توان این گونه گمان زد که فراگیری کلمه های زبان موندی از سوی قبایل ریگویدایی در دوره نخستین تماس های میان هندوآریایی با پروتوموندی ها- در مناطق علیای گنگا و جمنا و یا حتا در نواحی جنوب شرقی پنجاب صورت گرفته بود.

بایسته است به ویژه همچنین در باره دیدگاه ف. ب. کئیپر- دانای بزرگ زبان های موندی یادآور شویم: مقارن با زمان آمدن آریایی ها، منطقه زبانی پروتومونوی تا وادی رود سند گسترش داشت. گواهی تماس های قدیمی هندوآریایی ها با قبایل گروه موندی می تواند نام- شامباری- حریف اصلی ایندیرا در ریگویدا باشد. چنین می پندارند که این نام «موندی» است (م. مایرهور، ت. بارو و ف. ب. کئیپر).

درست مانند عهد «ریگویدا»، تاثیر کمزنگ زیرلایه یا سوبسترات موندی همچنین در دوره سمهیت و برهمن رصد می شود. برخی از کلمات دارای ریشه موندی همچنین در «اتهاروا

ویدا» به چشم می خورد. این واژه ها به گویش روزمره و نام های رستنی ها متعلق اند: «اودوم باره» که در مراسم مذهبی کاربرد داشت (و هم چنین طلسم ها و وردهایی از اودوم باره یادآوری می گردد). «باجه» که گویا اوراح خبیثه را می راند. تصادفی نیست که در «اتهاروا ویدا»- نوعی کتاب دسیسه ها و ساحری ها، که تنگاتنگ با توده های دارای مناسک جادویی مرتبط اند، کلمه ها و واژه های دارای بار مراسمی به مشاهده می رسند که بازتاب دهنده زیرلایه های موندی می باشند.

«اتهاروا ویدا» و به ویژه برهمن ها و اوپانشادها از نظر زمانی بارها جوانتر از ریگویدا اند و در مناطق شرقی تر هند شکل یافته اند. شاید کلمه های پروتوموندی در این متون ویدی در نتیجه تماس های قبایل ویدی با موندها (پروتوموندها) در دوره اسکان هندوآریایی ها در وادی گنگا و استیلای آن ها در مناطق خاوری (به گمان غالب در مرحله نهایی «فرهنگ سرامیک خاکستری منقوش» یعنی تا سده های ششم- پنجم پیش از میلاد) شامل ساخته شدند.

به باور گ. هاریسون - کارشناس نامدار زبان های هندوستان، در قدیم ها زون بودوباش قبایل موندی بارها گسترده تر بود- آن ها در مناطق حومه هیمالیا، در دره های گنگا و جمنا و هند مرکزی می زیستند. این نتیجه گیری با داده های باستان شناسی در باره گستره ممکنه تماس های هندوآریایی ها با پروتوموندی ها نه تنها در دوره ویدی، بل نیز در عهدهای بعدی خوب پیوند می خورد. بخش بزرگ تعاملات موندی ها در متون سانسکریت اواخر هزاره یکم پیش از میلاد (یعنی دیگر در دوره گسترش «فرهنگ سرامیک براق یا جلادار سیاه شمالی») نه تنها در هند خاوری بل نیز در هند مرکزی بازتاب یافته است.

خصلت این تعاملات برجسته است: هم در ازمنه های قبلی تر، سانسکریت معمولاً از بابت واژه های جداگانه اقتصادی و معیشتی نام های رستنی های بومی و جانداران (انٹی لوپ، موش خرما، فوفل، نای، پنبه، ... ) پر بارتر می شد. این داده های زبان شناسیک که دال بر فزاینده گی تاثیر زیرلایه موندی بر سانسکریت در نیمه دوم هزاره یکم پیش از میلاد است، با

مواد نوشتاری سانسکریت که بر مناسبات هندوآریایی ها با قبایل بومی هند خاوری (درگام نخست، داده های ادبیات سوتر، شاستر و حماسه ها) گواه اند، بسیار خوب همخوانی دارند.

تاثیر زیرلایه یا سوبسترات دراویدی بر زبان های آریایی هندی بیشتر از این سنگین بوده است. پژوهشگران کار بسیاری در پیش رو دارند تا زون های مختلفی را از هم جدا نمایند و درجه این تاثیر را در دوره های مختلف سنجش نمایند. کنون گرایش موجود در نزد برخی از دانشمندان دراویدی شناس مبنی بر بزرگنمایی تراز تاثیر گذاری زبان دراویدی بر سانسکریت مورد نقد دادگرانه یی قرار می گیرد: بسیاری از کلمات که گاهی بی چون و چرا برگرفته شده از دراویدی از سوی زبان سانسکریت شمرده می شدند، کنون بر پایه مواد مقایسه یی هندواروپایی چنین پنداشته می شود که ریشه های دیگری دارند. با این هم، دیگر در ریگویدا چند کلمه دیده می شود که می توان آن ها را دراویدی پنداشت: مانند «اولوک هالا» (دسته هاون)، «کوندا» - گلدان، «مایورا» (طاووس) و...

شمار اندک کلمه های دراویدی به عاریه گرفته شده از ریگویدا را منطقی است با خصلت این متن مقدس توضیح داد که مولفان آن با دقت و جدیت تام مصونیت و دست ناخوردگی آن را حفظ نموده بودند و هم چنین مرحله نام نهاد پیش از هندی در تاریخ آریایی ها را در سروده ها بازتاب داده بودند. با آن هم، کنون به یاری حفریات تازه باستان شناسان هندی، پیوند بلافصل «فرهنگ سرامیک خاکستری منقوش» که به گونه مشروط با هندوآریایی ها متعلق پنداشته می شود، با باشندگان قدیمی تر هاراپی در پنجاب خاوری و هاریانا (حفریات ج. پ. جوشی) تثبیت گردیده است. تعاملات هندوآریایی ها با باشندگان دراویدی زبان در این دوره چنین بر می آید که متداوم نبوده است و نخستین تماس ها به همگونسازی یا همسانسازی (اسیمیلسیون) پویا نینجامیده بود.

پیدا است که شمار اندک کلمه های دراویدی در عهدهای ساهیت و برهن بعدی «استیلا» گردیده بود. بخش بیشتر کلمه هایی که از زبان دراویدی به عاریه گرفته شده است، در مرحله ابتدایی دوره کلاسیک در سانسکریت پدیدار گردیده است و برای نخستین بار در آثار پایینی (سده های پنجم-ششم پیش از میلاد) پاتانجالی (سده دوم پیش از میلاد) در

حماسه و در آثار سوتر.... بازتاب یافته اند. متون پالی گواه بر آن اند که روند عاریه گیری کلمه های دراویدی از سوی هندوآریایی ها که بسیار سریع در دوره کدگذاری نوشتارها به پالی (در سده های چهارم- دوم پیش از میلاد) جریان یافت مگر در ادبیات سانسکریت بعدی شمار نوآوری های دراویدی یگر بسیار کم است.

ت. بارو دادگرانه خاطر نشان ساخت که دوره تاثیرپذیری پویا از زبان های دراویدی مقارن با اوایل عهد ما (میلاد مسیح) پایان یافت. این بدان معنا است که همانا در نیمه دوم هزاره یکم پیش از میلاد تماس های هندوآریایی - دراویدی بسیار تناتنگ بوده است. از دید باستان شناسی، این امر با عهد «فرهنگ سرامیک براق سیاه شمالی» رایج نه تنها در وادی رود گنگا، بل نیز در هند خاوری، باختری و مرکزی همخوانی دارد.

آشنایی با لایه اصلی دراویدی در سانسکریت نشان می دهد که هندوآریایی ها، درست مانند در دوره بیشتر قبلی تر از دراویدی ها در گام نخست آن واژه ها را عاریه گرفته بودند که با فون (جانداران) و فلور (گیاهان و رستنی ها) کمتر آشنا برای شان در سرزمین های تازه یی که به آن آمده بودند و نیز واژه های دارای بار اقتصادی و معیشتی پیوند داشتند.

ی. گوندا خاطر نشان ساخت که نام های برخی از رودخانه ها و کوه ها که در متون ویدایی و حتا متون بعدی تر دیده می شود، با آن که به شکل سانسکریتی شده آمده اند، از دید منشایی خود دراویدی اند و آستروآسیایی.

طبیعی است که تعاملات هندوآریایی ها با دراویدی ها، همین گونه هم با مومندی ها به پرغنا شدن زبانی سانسکریت نینجامیده، بل که در آن بازتاب می یافت که از باشندگان بومی برخی از عناصر فرهنگ مادی و معنوی آنان را فرا گرفتند. این گونه، مواد زبان شناسیک این امکان را می دهند که چهارچوب های زمانی تاثیرات زیرلایه های بومی را بر زبان سانسکریت پرداز کرد- روندی را که در توسعه خود چند مرحله را سپری کرد.

در تاریخ تماس های هندوآریایی - دراویدی و هندوآریایی - موندی بایسته است دوره های ویدی قبل و ویدی بعدی را و نیز عهد مرزهای کرونولوژیک (تقویمی) را که پایان عهد دراویدی بعدی و زمان شکل سانسکریت کلاسیک بودند را جدا کرد.

بیشترین تاثیر سنت های بومی (نظر به داده های زبان شناسیک) از نظر کرونولوژیک مربوط به نیمه دوم هزاره یکم پیش از میلاد می گردد. دوره های قبل و نیز دوره های پس از این دوره با خصلت به بارها کمتر دارای شدت چنین تعاملاتی یادآور می گردند. چنین چیزی می تواند به پیمانانه کامل پس از آن توضیح گردد که مکانیسم تعاملات فرهنگ های هندوآریایی و پیش از آریایی هند شمالی بیشتر حجم کشف گردد و به گونه عناصر غیر آریایی آن مفصل تجزیه و تحلیل گردد. با این همه، حتا همین اکنون هم می توان برخی از تصورات کلی را بازگو کرد.

در گام نخست، بایسته است بار دیگر ویژگی «ریگویدا» را چونان متنی پیوند خورده با کیشی که در چهارچوب بسیار جدی فیکس شده به میراث رسیده است و مورد استیفاهای آزاد و بیگانه از این کیس قرار نگرفته است، خاطر نشان ساخت. این ویژگی یکی از سامهیت ها است. با آن که شاید هم نه به آن پیمانانه به شکل برجسته مختص به همه ادبیات ویدایی بود (استثناء شاید تنها «اتهارواویدا» - «ویدای طلسم شده باشد، که متفاوت از دیگر سه سامهیت که مرتبط با طلسم سوما اند، به طلسم خانگی عیار اند و جوانب مختلف زندگانی روزمره هندی های قدیم را در بر می گیرد).

برای دوره قبل، متون ویدی - یگانه منابع مکتوب (نوشتاری) است که در دسترس دانشمندان است. شاید بار فونکسیانالی این منابع زیر سایه چگونگی واقعی تماس های راستین ساختارهای تباری و فرهنگی «آمدگی» ها (مهاجران) یعنی هندوآریای ها با «بومی ها» را از دید ما بیرون گذاشته باشد. کتاب های حماسی آثار استور (خمدتا - هر میا - سوترا)، متون دستوری و علمی (در گام نخست در زمینه طبی) و نیز آثار پالی بودایی، بحث دیگری است.

به رغم خصوصیات، هر کدام از این ژانرها دارای بار به پیمانانه چشمگیر «باز» اند و در مقایسه با متون ویدی، نه به آن پیمانانه جدی ارتدکسال اند و طیف گسترده‌ی پویایی‌های انسانی را در بر می‌گیرند.

ادبیات بودایی از دید سمت و سوی خود نسبت به مجمع‌های ویدایی و برهمنی بیشتر مردمی بودند. مخاطبان آن‌ها هم متفاوت بودند. همین‌گونه بایسته است تقریباً عدم کامل تأثیرات زیر لایه یا سوبسترات را در متون زبان‌های قدیمی ایرانی رسیده به ما توضیح داد- که یادمان‌های آن روی هم رفته بارها از نگاه حجم و مواد زبانی نسبت به ادبیات ویدایی کمتر است - در کتاب مقدس ایرانیان- اوستا و در سنگ‌نبشته‌های پارس باستانی هخامنشی به پیمانانه بسیار هم چنین از موازین معین آیینی- باوری و سنت‌های زبانی پیروی می‌کردند.

در پارسی باستان، برای مثال، تنها واژه‌های انگشت شمار عاریه گرفته شده از دیگر زبان‌ها- معلوم است. مانند «دیپی» نوشته، متن (از زبان ایلامی) و مَشکا (مشک) قایق چرمی (از زبان‌های سامی). در این میان، پارس‌ها دیگر زمان درازی با باشندگان قدیمی ایرانی و باشندگان آسیای قدامی در تماس بودند و از فرهنگ دیرین ایلامی تأثیرات فرهنگی بزرگی پذیرفته بودند و زمان زیادی در وابستگی سیاسی ایلام قرار داشتند.

هرگاه سروده‌های قدیمی ایرانی غربی و ترانه‌های حماسی (که در باره موجودیت آن‌ها هم چنین داده‌های منابع عهد عتیق) گواهی می‌دهند به ما می‌رسیدند، بی‌تردید به پیمانانه بسیاری همانند با سروده‌های اویستایی و ویدایی می‌بودند و نیز شاید چنین کلمه‌هایی چون «دیپی» را (این کلمه در عهد هخامنشی از راه ایران به زبان‌های هندی راه یافته و به شکل‌های «دیپی» و «لیپی» به کار می‌رفت) یادآور نمی‌شدند.

در توضیح ناهمگونی روند تعاملات (مناسبات متقابل) زبانی و در بُعد گسترده‌تر تباری- فرهنگی هندوآریایی‌ها و باشندگان بومی، به دشوار شاید بتوان تنها به کمک ویژگی‌های یادمان‌های ادبیات کهن هندی بسنده کرد.

بر آنیم که با در نظر داشت این وضع به راستی مهم، بایسته است به وضعیت مشخص و معین تاریخی (شامل تماس های نسبتا پیچیده هندوآریایی ها و توده های غیر آریایی که در اعصار مختلف کرونولوژیک با هم در تعامل بودند، و در ساحات مختلف - جایی که نقش زیر لایه نمی توانست یکسان باشد و نیز در مراحل مختلف توسعه اجتماعی - سیاسی و فرهنگی خود باشندگان هند و آریایی) توجه نمود.

در دوره پدیدار شدن آریایی ها در هند، در دوره ابتدایی گسترش شان در این سرزمین، تلاقی قبایل ریگویدی با باشندگان بومی و بیگانگی آن ها از یک دیگر و خصومت میان شان، یک امر طبیعی پنداشته می شود. «مانع بی اعتمادی» به تجرید و انزوا مساعدت می نمود و هر گاه هم تماس هایی برپا می گردید، این تماس ها بیشتر در عرصه برخوردهای رزمی و یا در عرصه مبادلات اقتصادی رخ می دادند. چنین وضعی، چنین بر می آید بیشتر در درازای دوره نسبتا درازی حفظ گردید. هنگامی که آریایی ها با پیش رفتن در اعماق هند، سرزمین های نو را گرفتند و به تدریج به شیوه دیگری زندگانی رو آوردند.

با گذشت زمان، ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه ویدایی دگرگون گردید (به ویژه هرگاه در نظر بگیریم که هندوآریایی ها با قبایل بومی و طایفه های دارای ساختارهای مختلف اجتماعی بر می خوردند). دگرگونی های چشمگیری همچنین در فرهنگ هندوآریایی پدید آمد و تماس های منظم تری با باشندگان بومی برپا گردید. در این دوره هندوآریایی ها بسیاری از آیین ها و کیش های بومی را فراگرفتند و آموختند. جامعه فرهنگی مشترک هند به وجود آمد (هنوز تنها در گستره هند شمالی). در وادی گنگا نخستین سامانه های دولتی تشکیل گردید. سیستم طبقه یی و طایفه یی بر شالوده ویدایسم، برهمنیسم - هندویسم با برگرفتن از باورهای گروه های تباری مختلف بومی ریخت یافت. مگر، حتا در همین دوره هم بیشترین تماس های تنگاتنگ هندوآریایی ها و قبایل بومی، این قبایل کماکان به حفظ ویژگی های تباری-فرهنگی خود ادامه دادند. با این هم، در کل تعامل فرهنگ ها که در اوضاع دو زبانی بودن هم رخ می دادند، در تماس های روزانه لایه های گسترده باشندگان بس محسوس بودند با آن که این روند در متون رسیده به ما بازتاب بایسته نیافت است.

باشندگان پیش از آریایی هندوستان متشکل بودند بر چند قبیله دراویدی و موندی. می توان به گونه مثال هم چنین در باره نمایندگان گروه های زبانی تبتی- برمه یی، (با آن که رد پاهای آشکار تاثیرات این لهجه ها بر هندوآریایی هنوز کشف نشده است)، یادآور شد. پژوهش های زبان شناسان و انسان شناسان (انثروپولوژیست ها) بر موجودیت پیوندهای دیرین توده های تبتی- برمه یی، گواهی می دهند. مگر مساله در باره زمان پدیدآیی آن ها در هند بسیار پیچیده است و هنوز حل جامع نیافته است. با این هم، به باور برخی از دانشمندان، هم چنین برخی از قبایل که در ویدهاها از آنان یادآوری گردیده است (از جمله قبایلی که بیشتر در نواحی دامنه های کوه های هیمالیا در خاور هند بود و باش داشتند)، به این گروه متعلق بودند.

بایسته است هم چنین خاطرنشان ساخت که تعامل فرهنگ های بومی پیش از آریایی با فرهنگ های هندوآریایی ها، روند غنایندسازی متقابل و مبادله ارزش های فرهنگی بود که به بالاروی فرهنگ مادی کمپاننت های مختلف تباری سنتزی مساعدت کرد که قرار بود بعدها صورت گیرد. بر این روند، مواد باستان شناسیک گواه اند. مگر این روند به ویژه روشن از روی داده های زبان شناسیک ترصد می گردد. با داوری از روی گویش زبان ها دراویدی، دیگر بسیار قبل (در عهد ویدایی و در مرحله نخست دوره پس از ویدایی) در زبان های دراویدی کلمه های هندوآریایی رخنه می نمایند که بازتاب دهنده تاثیر هندوآریایی بر تبار دراویدی زبان اند. (واژه های مرتبط با مبادی فناوری، از جمله برای نشان دادن ترانسپورت ارابه یی، ابزارهای فلزی و...) با این هم، به رغم تاثیر آشکار سوپسترات ها یا زیر لایه های جداگانه، هنگام ارزیابی تاریخی تباری و فرهنگی هند شمالی در هزاره یکم پیش از میلاد، در گام نخست بایسته است به تاسی از توسعه سنت های خود باشندگان هندوآریایی داوری کرد. و در این جا مواد ادبیات ویدایی و باستان شناسی («فرهنگ سرامیک خاکستری منقوش») اهمیت ویژه یی می گیرد.

از روی مواد ادبیات ویدایی می توان، علی الخصوص راه های اسکان قبایل هندوآریایی ها را در وادی گنگا در نزدیکی کوهسال و ویده- چیزی که با مراحل گسترش دارندگان «فرهنگ سرامیک خاکستری منقوش» خوب همخوانی دارد، تعیین نمود. با داوری از روی



گواهی های سامهیت های بعدی، برهن و اوپانیشاد؛ قبایل ویدی یا ویدایی در سراسر وادی گنگا و پنجاب به تدریج گسترش یافتند و به به پیمانیه بسیار اهمیت قبلی خود را در تاریخ آیین قبایل (مولفان «شاتاپاتها» و «آیتاریا» برهن حتا اهمال آشکاری را نسبت به باشندگان غرب بیان می دارند) از دست دادند.

داده های ادبیات ویدایی در باره سیمای اقتصادی - فرهنگی و توسعه قبایل هندوآریایی هم چنین بیخی با مواد «فرهنگ سرامیک خاکستری منقوش» در دو مرحله یادآوری شده معیشتی آن قابل انطباق اند. درست مانند آریایی های عهد «ریگویدا»، دارندگان این فرهنگ هنوز فلز را نمی شناختند و از ابزارهای مسین کار می گرفتند. آن ها رمه دار بودند و زمیندار و در کلبه ها و زاغه های گرد و نیمه گرد ساخته شده استوار بر ستون های نای و چوب و دارای بام یا چخت (سقف) کاه گلی می زیستند. در این کلبه های کوچک 7-10 نفر زندگی می کردند.

یافته های ابزارهای ساده کشاورزی مانند چرخ و ترکیب غلات و حبوبات، گواه بر خصلت زمینداری اند که هنوز دارای آن اهمیت در اقتصاد، چنانی که پسان ها گردید، نبودند. در باره نقش دامداری یافته های شمار بسیار استخوان های گاوها، گوسفندان و بزها گواهی می دهند. اهمیت چشمگیری را در زندگی این قبایل اسپ داشت که به عنوان ترانسپورت به کار برده می شد. چرخ ها که به آن ها گاوها و شاید اسپ ها (در هنگام حفریات ارابه های بازیچه و مدل های قرمز مایل به قهوه یی یافت شده) را می بستند، رواج بسیار داشت.

برخی از داده ها بر موجودیت کیش های آتش پرستی، اسپ داری و پرنده پروری نشان می دهند. سرامیک ساخته شده از گل کوزه گری به کار برده می شدند. مگر بخشی از ظروف به شکل دستی تهیه می شد. در آغاز سرامیک منقوش نبود. سپس در صدی ظروف منقوش افزایش می یابد. (گفتنی است که این تغییرات، ناگهانی پدیدار نگردیده بود و پس از تعاملات دراز فرهنگی با قبایل بومی رخ داده بودند).

حفریات اجازه می دهند توسعه معین فرهنگ را در چهارچوب مرحله قبلی که به ویژه آشکارا در تغییر فنون ساختمانی بازتاب یافته است ترصد کرد. خانه های گلی، جای کلبه های ساخته شده از چوب های نای را می گیرند و پس از آن، به کارگیری آجر یا خشت (اما نه خشت پخته مانند عهد هاراپ، بل که خشت خام) آغاز می گردد. اما ابعاد ساختمان ها اندک می ماند. بزرگترین ساختمان گلی یا خانه گلی (کشف شده تا کنون) متشکل است بر سیزده اتاق کوچک و دهلیز و شاید رهایشگاه پیشوای کدام قبیله بوده باشد. طبیعی است که در آن زمان، نمی تواند سخن بر سر کدامین کاخ های بزرگ باشد- جایی که بر پایه توضیحات و پردازهای آثار حماسی باستانی هندی، پادشاهان و قهرمانان می زیستند- پرسوناژ «مهابهاراتا»، که رخدادهای آن (یا شالوده آن ها) را بسیاری از پژوهشگران متعلق به نزدیک به هزار سال پیش از میلاد می پندارند.

این توضیحات زیبا و رنگین- ره آورد خیالات شاعرانه سرایشگران و سخنوران قدیم است که بازتاب دهنده واقعیات اعصار بعدتر اند- هنگامی که ورزیون های حماسه های هند باستان رسیده به ما تشکل یافتند. رهبران و سرشناسان سپاهان هندوآریایی در مرزهای هزاره های یکم- دوم پیش از میلاد (و حتا پسان تر از آن) در شرایط بسیار نزدیک به اوضاع معیشت نیاکان دور خود در عهد «هندوایرانی» (هنگامی که دیگر برخی از سوژه های حماسی که بعدها در سرزمین هند تکامل یافتند و در «مهابهاراتا» داخل شدند)، زندگی می کردند.

فرهنگ سرامیک منقوش خاکستری» در مرحله دوم توسعه خود، با ادامه دادن به سنت های ماقبل خود برخی از کیفیات خطوط نو را با گذار به کاربرد آهن (که دیگر برای مولفان متون بعدی ویدایی آشنا بود) فرا می گیرد.

با گذار به کاربرد متون بعدی ویدایی (دیگر آشنا برای مولفان)، حرکت سریع در گستره های نو و مبدل پذیر و مبدل ساختن گستره های درختزارها به نواحی یی که برای زمینداری و دامداری مناسب باشند، امکان پذیر گردید.

خطوط اقتصادی و معیشتی مرحله دوم «فرهنگ سرامیک خاکستری منقوش» بسیار به خوبی با داده های ادبیات بعدی ویدایی (آخرین فرهنگی که مورد بررسی قرار گرفته است، به گونه یی که قبلا گفتیم، اساسا در آن همان مناطقی کشف شده است که آثار ویدایی بعدی در آن شکل گرفته بودند) منطبق می گردد.

در مقایسه با دوره قبلی، زمینداری به تراز بیشتر بالاتر می رسد. با این که هنوز هم دارای بار محدود می باشد. در مناطق مسکونی این دوره، در کنار جو، گندم، برنج هم (که در عهد بعدی ویدایی دیگر شناخته شده بود) به چشم می خورد. برنج برای نخستین بار در «اتهاراویدا» یاد می شود. هندوآریایی ها با برنج، به گمان غالب زیر تاثیر باشندگان بومی آشنا شدند. همراه با آن، مواد هم باستان شناسیک و هم منابع نوشتاری بر اهمیت بزرگ دامداری تاکید می دارند. نقش ویژه اسپ داری کماکان برجسته می باشد. ترقی و پیشرفت نه معینی هم چنین در ساختمان به مشاهده می رسد. ساختمان های مستحکم تر و استوار تر برپا می گردد. محراب ها و کشتارگاه ها ساخته می شود (شاید زیر تاثیر نمایندگان هاراپ). از خشت (آجر) به پیمانانه گستره کار گرفته می شود. مگر با داوری از روی مواد باستان شناسی، و گواهی های ادبیات ویدایی بعدی، خشت های پخته هنوز کاربرد نداشته است. اندازه های کوچک و تیپ این خشت ها بیشتر به خصلت موقت معیشت تا این که به سنت های دیرپای زمینداری - مسکونی نشان می دهند. در این دوره ساختمان های بزرگ نوع کاخ ها کشف نگردیده است.

پیشه وری هنوز به رشته بندی بالا نرسیده است. بازرگانی هم توسعه گسترده نیافته است. اوزان تثبیت شده برای ترازوها هنوز به گونه یی که در هاراپ بوده است، دیده نمی شود.

جامعه هندوآریایی به رغم توسعه تدریجی خود در عهد ویدایی و تاثیر سنت های باشندگان پیش از آریایی، حتا در مرحله دوم «فرهنگ سرامیک خاکستری منقوش» دارندگان آن به تراز شهرنشین شدن نرسیده بودند و تنها در اواخر دوره مورد نظر در باره مرحله آغازین شهرنشینی می توان سخن گفت (خود کلمه نگره (نگاره) - شهر، منطقه شهری، برای نخستین بار در اران یاک به مشاهده می رسد. به باور زبان شناسان، این کلمه دارای منشای دراویدی

است. نگاره یا نگره را می‌شود با کلمه تامیلی «ناکار» - نکر، - شهر، کاخ، معبد مقایسه نمود) تا این زمان هندوآریایی‌ها هنوز مجتمع‌های معبدی و یا کداملین ساختمان‌های آیینی نداشتند.

در مجموع داده‌ها در باره توسعه مدید اقتصادی و اجتماعی در عهد «فرهنگ سرامیک خاکستری منقوش» آشکارا نشان می‌دهد که دارندگان آن در آغاز این عصر از نگاه شیوه زندگی و تیپ عمومی اقتصادی- فرهنگی به شدت هم از مردم فرهنگ هاراپی و هم از فرهنگ‌های مسکون زمینداری دیرین پشته ایران و جنوب آسیای میانه متفاوت بودند. بدون بستگی از مواد باستان‌شناسی در باره همان تفاوت کیفی هم چنان آثار ویدایی از ریگویدا گرفته تا... گواهی می‌دهند.

انطباق و مقایسه دو گروه منابع- یادمان‌های واژه‌شناسی و باستان‌شناسی- هنوز آشکارا تر نشان می‌دهند که نهادهای اجتماعی- سیاسی و تصورات باوری آریایی‌های ویدایی در کدام شرایط اقتصادی و فرهنگی شکل یافتند. این امر به ویژه برای عهد «ریگویدا» مهم است - یکی از منابع اصلی که بر مبنای آن خصوصیات اجتماعی- سیاسی سازمان‌ها و فرهنگ‌های نه تنها هندوایرانی‌ها را بل که در کل هندواروپاییان را بازسازی می‌کنند. الگو یا مدل بدین گونه احیا شده گسترش نخستین قبایل آریایی در هند، با مدارک در باره قبایل آریایی ایران خاوری و آسیای میانه (بر پایه داده‌های اوستایی کمزنگ تر از داده‌های ویدایی) و ایران باختری (بر پایه مدارک پراکنده، اما دارای با تاریخ‌های دقیق منابع بیگانه) قابل انطباق اند. برای هر یک از سه گروه یادشده قبایل هندوایرانی (ایرانی، آسیای میانه‌یی و هندی) منظره همانندی پرداز می‌گردد: آریایی‌های ایران، هند و آسیای میانه با تکامل یافتن در اوضاع مختلف تاریخی، و با وارد تعامل شدن با ارگانسیم‌های مختلف تباری- فرهنگی، و با فراگرفتن عناصر این یا آن فرهنگ مادی یا معنوی از باشندگان بومی؛ تیپ یکرنگ و همانند اجتماعی و اقتصادی- فرهنگی را نگه داشتند که ارثیه مشترک تکامل عهدهای پیشین آن‌ها را تعیین می‌نماید. چنین چیزی امکان می‌دهد ویژگی‌های قبایل هند و ایرانی را مقارن با زمان گسترش‌شان در سرزمین‌های یادشده (در حول و حوش نیمه دثوم هزاره دوم- اوایل هزاره یکم پیش از میلاد) بیشتر مشخص و معین برجسته ساخت.

ممیزات عمومی اقتصاد، زیستار فرهنگ اجتماعی و نیز ایدئولوژی آن‌ها، به دوره بودوباش مشترک نیاکان ایرانیان آسیای میانه و ایران و آریایی‌های هند؛ بیرون از گستره تمدن‌های مسکون زمینداری دیرین- در گستره دشتی شمالی (دست کم تا سده‌های نخستین هزاره دوم پیش از میلاد) سر می‌زند. قبایل دیگر گروه آریایی [تورانی‌ها یا اسکیت‌ها-گک.] به زندگی در دشت‌ها ادامه دادند.

پسان‌ها، در گستره دشتی، فرهنگ «بسته» اسکیتی (چادرنشینی، دامداری و کوچروی-گک.) شکل گرفت. قبایل دیگر هندوایرانی نقش بزرگی را در پی ریزی تمدن‌های سترگ آسیای میانه، ایران و هند بازی نمودند. با این‌همه، همه آن‌ها در میراث فرهنگی خود، تا مدت‌ها خصوصیات شکل گرفته در عهد آریایی‌ها - در دوره آمدن شان در منطقه دشتی را، نگه داشتند. همچنین پنداشت‌های دارای خاستگاه یگانه آیینی- اساطیری و نیز انگیزه‌های حماسی به آن دوره تعلق دارند. همین‌گونه، آن سوژه‌های اسکیتی، ایرانی و هندی که در کتاب دست‌داشته به بررسی گرفته شده‌اند، شالوده مشترک دارند.

## میهن نخستین و ریشه های

## هندواروپایی ها، فینی ها و اگورها و تورک ها<sup>24</sup>

<sup>24</sup> در کتاب دست داشته، هشت مقاله از مقاله های داکتر بایارف را که در سایت «دشت زویران» به زبان روسی نشر شده است، ترجمه و آورده ایم. اصل مقالات را می توانید به زبان روسی مطالعه فرمایید:  
<https://sites.google.com/site/destesaviran/system/app/pages/sitemap/hierarchy>

داکتر اسکندر بایار (الکساندر بویارف) - پژوهشگر تاتاری، نویسنده کتاب پر ارزش «تاریخ اسرار آمیز تاتارستان»، از دانشمندان نواندیش و پر تلاشی اند که کوشیده اند با شالوده شکنی و هنجارشکنی، با دید نوینی، بیرون از تنگ نگری های تباری، زبانی و آیینی به تاریخ بنگرند. در سال های اخیر، پس از آن که دانشمندان چینی و جاپانی شرح و تفسیرهای تازه یی بر کتاب 24 جلدی تاریخ چین باستان (اثر شی شی) نوشتند و علم نسب شناسی (ژنتیک) به شگوفایی رسید و پژوهش های تازه زبانشناسیک، سکه شناسیک، انسانشناسیک و ده ها علم دیگر دامنه یافت، و دستاوردهای کاوش های باستانشناسیک در دسترس عامه مردم قرار گرفت، دست به کار شد و در تارنمای وزین «دشت زویران» ده ها مقاله گرانسنگ نوشت.

داکتر بایار، باری با ورناندازی (مقایسه) هاپلوگروه های تاتارها و ایرانیان دید که درصدی هاپلوگروه Q (شاخصه تورکان) در میان تاتارها تنها دو درصد و در میان ایرانیان چهار درصد است. هاپلوگروه O (شاخصه چینی ها) در میان تاتارها اصلاً دیده نمی شود. در حالی که در میان ایرانیان دو درصد است. همین گونه هاپلو C (مغولی) در میان تاتارها دو درصد و در میان ایرانیان سه درصد است. برعکس، هاپلوی R1a (شاخصه ایر و هندواروپاییان یا ایرانیان) در میان تاتارها دو برابر ایرانیان است.

این ورناندازی (مقایسه) جالب، او را به این اندیشه وا داشت که تاتارها ایرانی تر از ایرانیان اند! همین بود که دست به یک رشته پژوهش های ارزنده برای ریشه یابی هویت اصیل ایرانی تاتارها یازید که نادرست تورک خوانده می شوند. او بر پایه تحلیل های زبانشناسیک و فقه الغه دریافت که واژه تاتارستان متشکل بر سه سازواره تات+ار+استان است یعنی کشور مردمان تات. او با چاپ کتاب وزین «تاریخ اسرار آمیز تاتارها»، نسخه رسمی دولتی تاریخ تاتارها نوشته اسحاقف و اسماعیلف را به چالش کشید.

## پدیده یی به نام «تورک»:

در دوران باستان، یونانیان یکی از برج ها (صورت های فلکی) را که جایگاه مهمی در آسمان دارد، ارکتوس (Arktos) - «خرس» (دب اکبر و دب اصغر) نام دادند. شگفتی آور این که پسان ها معلوم شد، که برج «دب اکبر» را بسیاری از توده ها به همین نام «خرس» می شناخته اند، که دور ترین آن ها بومیان امریکایی اند. این واقعیت، مدت بس درازی همگان را در یک سر درگمی قرار داده بود. درک چنین چیزی دشوار بود، که چگونه هم یونانیان و هم سرخپوستان امریکایی (دو توده بیخی از هم بیگانه و دور افتاده و جدا)، با این که از هم هزاران کیلومتر دور افتاده اند، این صورت فلکی را به یک نام بخوانند؟.

---

روشن است «آر» یا «ار» به معنای مرد است که در آلمانی هم به شکل آقا Herr و در انگلیسی به شکل سوم شخص (ضمیر مذکر مفرد) - «ای» به کار می رود، چونان پسوند در نام های تباری بسیاری از توده ها بازتاب یافته است: مانند چونگار (چونگ+ار) ها، بلغار (بلغ+ار) ها؛ افشار (افش+ار) ها یا افشین ها از اصلا از گستره تاجیکستان برخاسته بودند و آرنی (آرنی) بودند؛ (آو+ار) ها؛ اوگرها یا اوگار (اوگ+ار) ها یا مجارها؛ سایبر (ساب+ی+ار) ها و...

او همچنین دریافت که به گفته محمود کاشغری، تاتارها در آغاز زبان دیگری داشته اند و در پهلوی تورکی به آن زبان سخن می گفته اند. داکتر بایار پس از پژوهش های دراز مدت توانست دریابد که آن زبان، از زبان های ایرانی خاوری بوده است.

شایان یادآور آوری است که این نه تنها داکتر بایار تاتاری، بل که شمار بسیار از دانشمندان باشقیری، قرغیزی و... اند که از راه پژوهش های علمی متوجه شده اند که خاستگاه ایرانی دارند و نادرست تورک خوانده می شوند. حالا حتا در ترکیه هم متوجه شده اند که باشندگان کشور ترکیه دارندگان تنها 2-10 درصد هاپلوی تورکی اند و چه از دید تباری و چه از دید فرهنگی بیشتر ایرانی اند تا تورکی. سخنرانی اخیر اکادمیسین یاسین اوکتای - از دانشمندان خبره ترکی که آشکارا اعلام داشت که در ترکیه «چیزی به نام ترک وجود ندارد»، به خودی خود، گواه بر نکته های بسیار است. (برای دیدن و شنیدن سخنان داکتر اوکتای در یوتوب، به لینک زیر بروید):

AK Partili Yasin Aktay Türk Diye Bir Irk Yok

شاید نیازی نباشد تا همه فرضیه های مربوط به میهن نیاکان هندواروپایی ها را که فهرست بس درازی را در بر می گیرد، و در مراجع علمی طی دو صد سال اخیر بارها آمده است، برشماریم. بسنده است تا تنها بر دو فرضیه اخیر که به دلیل نوآوری علمی و اینترنت از سوی محافل علمی به رسمیت شناخته شده و پذیرفته شده اند، درنگ نماییم.

به باور آ. کلیسف (A. Klesov) دارندگان گروه پیوستگی یا هاپلوگروه (haplogroup) یا هاپلوتیپ R1 (دقیق تر - R1a) به هندواروپاییان پیوند دارند. شگفتی برانگیز این که به دلایل نامعلومی دارندگان سازواره دیگر این گروه - یعنی دارندگان R1b نادیده گرفته می شوند و آنان را نه هندواروپایی، بل که «تورکی» می خوانند؟! این نوع هندواروپایی ها یعنی دارندگان R1b از نوع دیگر که به عنوان R1 شناخته می شود، جدا گردید که حدود 25 هزار سال پیش در جایی در جنوب سیبری پدید آمد.

پدر بزرگ آن ها - دارندگان هاپلوگروه P<sup>۲۵</sup>، برای بومیان امریکا و جنوب و برخی از توده های جنوبی سیبری، مشترک است که یکی از آن ها گرایش به خانواده زبانی اورالی و برخی دیگر به خانواده زبانی آلتایی دارند.

بانو آ. نظروا نیز دیدگاه همانندی دارد<sup>۲۶</sup> - «توده های اروپایی و فینی ها و اوگورها ریشه های مشترکی دارند که سر به گذشته آسیا می زنند، در آن زمان که نیاکان سرخپوستان امریکایی نیز در آن جا زندگی می کردند».

---

<sup>25</sup> جالب است که تا همین اکنون هم بومیان آن سرزمین ها و آنانی که خاستگاه شان از آن جا است، برای مثال، یهودیان اشکنازی پاراگروه پی (paragruppa P) دارند.

<sup>26</sup> آ. ف. نظروا، «نزدیکی ژنتیکی جمعیت های فینی - اوگوری (Finno Ugric)، سلاوی و ژرمن بر پایه انترپوژنیز (anthropogenetics).



برداشت های بانو نظروا ممکن است تا اندازه یی عجیب و غریب بنماید. سخن بر سر این است که اگر در خویشاوندی نیاکان هندواروپایی ها و سرخپوستان امریکایی و بودوباش آن ها در یک گستره از نظر DNA ژنیولوژی (شجره نامه) شکی نباشد، مساله فینی ها و اوگورها به این سادگی نیست. بر پایه DNA نخستین دارندگان هاپلوتیپ های Q و R «فرزندان» یک «پدر»- هاپلوگروه نوع P اند که، بر اساس آن باید ایشان را به نام مشترک «پروتو: تورکی- امرینیدی- هندوآریایی» خواند. [منظور از امرینیدی، در این جا- بومیان امریکایی است. -گک.]

تاریخ تخمینی پدیدآیی نوع P به گونه یی که پساتر خواهیم دید، از نظر زمانی، با پدیدآیی فرهنگ بالنده فینی ها و اوگورها در جنوب سیبری پالیولیت بعدی- حدود 34 هزار سال پیش در جنوب سیبری مطابقت می کند.

بیشتر فینی ها و اوگورها دارنده هاپلوتیپ N اند، یعنی، از لحاظ ژنتیکی با هاپلوتیپ O (چینی ها) قرابت دارند. در گذشته های دور (نزدیک به پانزده هزار- بیست هزار سال پیش) آن ها با چینی ها در یک قلمرو مشترک، در جایی در جنوب خاوری آسیا می زیستند. اما به احتمال زیاد، در مرحله نهایی دوره پلیستوسن به شمال، به استپ های هول آرکتیک (Holarctic) اورآسیا، کوچیدند. یعنی، از نظر زمانی، هنگامی آمدند که دیگر جامعه باری واحد «پروتو تورکی- امرینیدی- هندواروپایی» (protoTyurko- Amerinid- Indoeuropoid) به شاخه های جداگانه دیگر شکل یافته پروتو هندواروپایی (R1)، نزدیک به 25-30 هزار سال پیش) و پروتو تورکی- امرینیدی (و Q- نزدیک به بیست هزار سال پیش) فروپاشیده بودند.<sup>27</sup>

---

<sup>27</sup>. این امکان هست که توده های اورالی نما یا اورالویدی ها (uraloid) به شمال در مراحل نهایی فرهنگ دیرینه سنگی بعدی جنوب سیبری، هنگامی که از نیاکان هندواروپایی ها، نوع R1b (شانزده هزار و پنجمصد سال پیش) و R1a (سیزده هزار سال پیش) جدا گردیدند؛ کوچیده باشند.

شاید آن‌ها - (حاملان هاپلوتیپ N) اجداد امرینیدی‌ها را به کوچیدن به اعماق سیبری خاوری و ادار ساخته بودند و همسایگان نیاکان هندواروپایی‌ها گردیدند. با این برداشت‌ها، یافته‌های ژنتیک و داده‌های زبانی نیز مغایرت ندارند. به پنداشت N. اندره یف (Andreev)<sup>28</sup> میان زبان‌های هندواروپایی دیرین، فینی-اوگری دیرین و تورکی دیرین؛ در عهد باستانی زبان‌شناسی، نزدیک‌ترین پیوندها دیده می‌شود. بر این اساس، اندره یف همه این زبان‌ها را در زیر نام یک خاندان (خانواده بزرگ یا macrofamily)، درآورد که آن را زبان «بورئالی» (boreal) (شمالی) نام داد. بر پایه داده‌های زبان‌شناسیک، میهن این زبان سرزمینی بود کوهستانی، با زمستان‌های سرد و تابستان‌های گرم و خشک، فاقد رودخانه‌های بزرگ، و شیوه زندگانی باشندگان آن، بیخی ویژه بود. نظر به مقیاس زمانی باستان‌شناسی، این جامعه می‌توانست تا پایان پارینه‌سنگی (در برشگاه پلیستوسن و هولوسن) به موجودیتش ادامه بدهد.

راستش، اندره یف نتوانست در بحث تعیین گستره خاستگاه و میهن نخستین هندواروپایی‌ها از چنگ اندیشه‌های اروپاستریک یا اروپایی محور خود را برهاند و حاملان فرهنگ‌های بورئالی را در گستره پهناوری جا داد. او، نیاکان هندواروپایی‌ها را در کارپات و نیاکان توده‌های فینی-اوگوری را در اورال، و نیاکان توده‌های تورکی را در آلتای جا داد. با این هم، مانعی نمی‌بینیم دیدگاه او را ویرایش کنیم و به عوض کارپات-اورال، آلتای-سایان را جایگزین سازیم. تازه، و. ناپولسکیخ (Napolskikh) نیز میهن پدران فینی‌ها-اوگرها را در دوره نوسنگی، همین جا، یعنی شمال کوه‌های آلتای و خاورینی سئی می‌پندارد.

---

<sup>28</sup>. اندره یف (Andreev)، «زبان‌های هندواروپایی قدیمی»، انتشارات «ناوئکا» (علم)، سان پتربورگ، 1984. به باور نویسنده، زبان بورئالی یک زبان ساده بود، تنها در حدود 230 کلمه داشت که مفاهیم اساسی را می‌رساند. بخش‌هایی از جمله‌ها در آن وجود نداشت. دستور زبان آن نیز بسیار ساده بود. برای بیان مفاهیم نو، متوسل به روی هم گذاشتن کلمات شناخته شده می‌شدند. نبود بخش‌های جمله‌ها گواه بر آن اند که در آن زمان «افعال» را درک نمی‌کردند- چیزی که سازگار با تکنیک نقاشی پارینه‌سنگی می‌باشد. سیماهای جانداران در نقاشی‌های آن‌ها از دید زیبایی‌شناسی بسیار جالب اند (این در حالی است که تصاویر انسان‌ها تقریباً هیچ دیده نمی‌شود).

با توجه به منشای مشترک پدران فینی ها و اوگرها و یوکاگیری ها (Yukagirs) (گوشوران خانواده قدیمی زبان های اورالی- یوکاگیری) و حضور آن ها در دوره نوسنگی، در جایی، در پیرامون دریاچه بایکال، تا رانده شدن شان از سوی دارندگان فرهنگ «گلازکوفی» (glazkov) یعنی قبایل تونگوزی (Tungus)- منچژوری از این جا، می توان به گونه بیخی مدلل پنداشت که در گذشته آن ها در زمین های میان دریاچه بایکال و کوه های آلتای بسر می بردند.

روشن است در همان جا، در کنار آن ها، اما جنوب تر یا جنوب باختری تر، نیاکان هندواروپایی ها بسر می برده اند. زیرا بنا به داده های زبانشناسیک، نزدیک ترین پیوندها را در خانواده زبان های بورثالی، پدران هندواروپاییان و پدران فینی ها و اوگری ها داشتند. آشکار است، پدران تورکی ها و امرینیدی ها (بومیان امریکایی) (دارندگان هاپلو تیپ Q) مقارن این زمان می بایستی در یک فاصله دورتر از پروتو هندواروپایی ها در شرق بودوباش داشته می بودند.

اگر چنین است، پس پاسخ این پرسش که جامعه بوریالی در کجا می توانسته است واقع باشد؟ و چه فرهنگی را می توان با آن مرتبط دانست؟ دشوار نیست. به جامعه بوریالی، به گونه یی که پیشتر نشاندهی شد، در جنوب سیبری تنها یک فرهنگ می تواند مطابقت داشته باشد- فرهنگ پارینه سنگی قبلی آلتایی و گستره پیرامون بایکال (ما آن را فرهنگ بورثالی یا شمالی می خوانیم)، که برای نیاکان تورکی ها، نیاکان امرینیدی ها (بومیان امریکایی) و نیاکان هندواروپایی ها (که با هم پیوندهای خویشاوندی خونی دارند) و پدران فینی ها- اوگری های آینده، مشترک بود.

زمان پدیدآیی فرهنگ بوریالی (نظر به ایستگاه سی صغیر در آلتای)- حدود 34 هزار سال پیش، و زمان پایان تکامل آن - حدود یازده هزار سال پیش بوده است (نظر به ایستگاه نوووسیلیف- تاشتک (Novoseleov- Tashtyk)، یعنی آغاز آن از نظر زمانی با پایان پارینه سنگی میانه و اوایل دیرینه سنگی بعدی و پایان آن با اواخر عهد پلیستوسن (با جانوران شگفتی آور سرشار آن و گرم شدن سراسری جهانی) مطابقت می کند.

چنین بر می آید که در این دوره، که نزدیک به 23 هزار سال به درازا کشید، در درون فرهنگ بورئالی (شمالی) نیاکان هندواروپاییان، تورک ها و امرینیدی ها (بومیان امریکایی) تشکل یافتند و در مرحله نهایی، دارندگان هاپلوتیپ N به آن ها پیوستند که از جمع آنان در درون گستره دارندگان فرهنگ بورئالی (شمالی)، که مقارن آن برهه به شماری از توده های بومی فروپاشیده بود، تیر پشت یا ستون فقرات توده های فینی-اوگری تشکل یافت.

در پایین شمه تسلسل تقسیم و ژنیولوژی نوادگان هاپلو گروه پی P ارائه می گردد:  
 P- زمان پدیدآیی - 34 هزار سال پیش - نیاکان مشترک تورکی ها، امرینیدی ها، هندواروپایی ها،

R - زمان پدیدآیی - 20-34 هزار سال پیش (بنا به داده های دیگر - 30-35 هزار سال پیش) - نیاکان هندواروپایی ها

R1 - زمان پدیدآیی - 25-30 هزار سال، پیشینیان هندواروپایی ها

Q - زمان پدیدآیی - 20 هزار سال پیش (بنا به داده های دیگر - 15-20 هزار سال پیش - نیاکان تورکی ها و امرینیدی ها (بومیان امریکایی))

R2 - زمان پدیدآیی - 10-35 هزار سال پیش (در آسیای میانه، ایستگاه سمرقند)<sup>29</sup>

R1b - زمان پدیدآیی - 16.5 هزار سال - «گول ها» («سلت ها»)

R1a - زمان پدیدآیی - 13 هزار سال پیش (بنا به مدارک دیگر - 10-15 هزار سال پیش) - «اری ها»

به گونه یی که می بینیم، همه نوع ها در گستره فرهنگ بورئالی پدید آمده اند. چنین بر می آید که (هر چند هم نه موثق، بل که بر پایه گمانه زنی)، برای آن ها در حدود فرهنگ بورئالی فرهنگ های زیر مطابقت می کند:

---

<sup>29</sup>. ایستگاه سمرقند، به گمان بسیار، در نتیجه کوچروی بخش هایی از دارندگان فرهنگ بورئالی به جنوب، نزدیک به 20 هزار سال پیش، ایجاد گردید. مواد به دست آمده از اچینسک (سیبری جنوبی) نسبت به مواد به دست آمده از سایت های سیم بورست و مالت - بسیار نو تر اند و وضعیت میانی را در میان سمرقند و مالت - بوریت می گیرند که شاید بر تاریخ پدیدآیی دارندگان هاپلو گروه آر-2 را آسیای میانه، در هند و ترکستان خاوری روشنی بیفکنند.

فرهنگ کوکاریفو (آلتای جنوبی) - پیشینیان هندواروپایی ها

فرهنگ مالت ها و بوریتی ها (پیرامون بایکال) - نیاکان تورکی ها و امرینیدی ها  
فرهنگ افونتووا (درینی سی) - این فرهنگ، به گمان غالب، فرهنگ گویشوران آینده زبان  
های پدربزرگان فینی ها - اوگرها، اما از دید ژنتیکی، پیشینیان تورکی ها - امرینیدی ها،  
یعنی دارندگان هالپو گروه Q بود. سیلکوپ ها و کیت ها - از نوادگان آن ها اند.

برداشت اخیر شاید شگفتی برانگیز بنماید، اما به گونه یی که پسانتر خواهیم دید، بیخی  
مدلل است.

در همین جا، ظاهراً، یعنی به شمال از گستره پیشینیان هندواروپایی ها در آینده حاملان  
هپلوتیپ N اورالویدها (uraloid) که زیستگاه شان همچنین پیرامون آنکارا را در بر می  
گرفت، اسکان گزیدند. شاید آن ها از شرق از مسیر شمالی راه پیموده بودند. بدیهی است،  
تنها آن ها می توانستند وحدت نیاکان تورکی ها و امرینیدی ها  
(prototyurkoamerinds) را بشکنانند و نیاکان سرخپوست ها را وادار به کوچیدن به  
شمال گردانند. روشن است که افزایش بیش از حد نفوس، در اوضاع کمبود منابع، همواره  
به درگیری ها و راندن برخی از سوی دیگران می انجامد.

فرهنگ دیوکتای (dyuktay) در یاکوت (Yakutia) - جد فرهنگ های امریکایی، در  
حدود 14 هزار سال پیش پدید آمد. بیخی امکان دارد که این رویداد تاریخی با ظهور  
اورالویدی ها (uraloids) پیوند داشته باشد. از آن زمان به بعد، پدربزرگان فینی ها -  
اوگری ها، همسایگان پدربزرگان هندواروپاییان گردیدند. از همین جا، همگرایی عمیق در  
دیرین ترین بخش های زبان های دو نوع های عمیقاً بیگانه میان هم بر می خیزد. این جا باید  
روشن شود: این توده ها از رشته مردان با هم قرابتی نداشتند. در حالی که از رشته زنان می  
تواند کار متفاوت باشد.

پیدااست که اورالویدی ها با آمدن به شمال، می بایستی به گونه یی با شکارچیان از دایره فرهنگ های بورئالی سازگار می شدند تا تجربه ها و دستاوردهای ارزشمند آن ها را در عرصه فناوری ها به دست می آوردند و فرا می گرفتند.

تاریخ آگنده و سرشار از نمونه هایی است که در آن بیگانگان از راه رسیده، نخست اعتماد بومیان را به دست آورده اند و دستاوردهای آنان را فرا گرفته اند و سپس از شر آموزگاران ساده دل شان، خود را رهایی بخشیده اند. درک این که چرا آن ها دست به چنین رفتارهایی می یازیده اند، دشوار نیست.

ناگفته هویداست که نگاه مردان همواره به یک دیگر، نه تنها به عنوان رقیبان و حریفان، که خصمانه است،<sup>30</sup> در حالی که نگاه آنان به زنان مهرورزانه است. ظاهراً، بر پایه داده های بانو نظرووا، از همین رو، اروپایی ها و فینی ها - اوگوری ها ریشه های مشترک دارند.

راستش، نمی توان نسخه دیگری از تحول اوضاع را هم رد کرد. نیاکان اورالویدها (uraloids)، زبان، آداب و رسوم، اسطوره ها، و فناوری ها را نه به آن پیمانان از هندواروپایی ها که از همسایگان و بستگان شمالی خود - حاملان هاپلوتیپ Q فرا گرفته بودند، که بی تردید مشترکات فراوانی با پیشینیان هندواروپایی ها داشتند. چون در همان جا، اما اندکی شمال تر بودوباش داشتند - دارندگان فرهنگ افونتوفی (Afontovo). بازماندگان آنان - سامویدی ها Samoyeds یا سیلکوپ ها (Selkups) و توده های دیگر هنوز در آن مناطق زندگی می کنند، اما به زبان های خانواده اورالی سخن می گویند، که منشای آنان را اشتباها با اورالویدی ها پیوند می دهند.

---

<sup>30</sup> اما این کل داستان نیست. در دوران باستان، برخی از آدم ها، آدم های دیگر را شکار می کردند و می خوردند. همان گونه که می دانیم، انسان های نخستین - آدمخوار بودند (یعنی از این راه، کمبود مواد خوراکی را جبران می کردند) و سرخپوستان امریکایی و گول ها [و نیز برخی از قبایل افریقایی - گگ]. این سنت را تقریباً تا همین چندی پیش نگه داشته بودند. بنابراین، هیچ چیز شگفتی برانگیزی در آن نیست که افراد تیره های مختلف، بیشتر از زندگی در نزدیکی یکدیگر پرهیز می کردند.

اگر چنین است، این امر توضیح می دهد که چرا پدربزرگان تورکی ها- حاملان هالپوگروه Q این سرزمین ها به زبان بیگانه فینی-اوگری سخن می گویند؟ این زبان خود آن ها است که با زبان های نیاکان هندواروپایی خویشاند است و زمانی نزدیک ترین زبان برای آن ها بوده است، اما زبانی است که آن را از تازه واردان اورالویدی فراگرفته بودند - تیره هایی که پس از آمدن به این جا، در درختزارهای شمال اورآسیا به تیره های مسلط مبدل گردیدند.

فرهنگ بورئالی (شمالی) که بسیار همانند فرهنگ های پارینه سنگی بعدی اروپا است (که بنیادگذاران آن ها به گونه یی که روشن است، نئوانتروپ ها (neanthropines) یا کرومانیون ها شناخته شده اند)، در این سرزمین ها به طور ناگهانی از راه رسیده بود.

اگرچه، فرهنگ بورئالی از دید تقویمی (کرونولوژیک) و نظر به مراحل تکاملی آن، با فرهنگ شناخته شده کوستینوفی (kostenov) و دیگر فرهنگ های اروپایی مطابقت دارد، اما به هیچ رو برخاسته از آن ها نمی باشد. بدیهی است، هر دوی آن ها برخاسته از یک گستره سرزمینی اند. اما جایی که این گستره در آن واقع بوده است، تا کنون ناشناخته مانده است. به باور کلیسف (Klesov) - جایی در جنوب، شاید در آسیای میانه باشد. اما در آن جا، چنین مجتمع یی از نشانه ها مانند فرهنگ پارینه سنگی اروپایی وجود ندارد.

منشای مشترک فرهنگ بورئالی (شمالی) با شکارچیان اروپایی، گویای نوع واحد نژادی آفرینندگان آن می باشد. اما یافته های انترپولوژیک (انسان شناسیک) بسیار اندک اند. تنها دو مورد. آن هم، یکی از آن ها درهم شکسته و دیگری از هم پاشیده است که نمی توان آن ها را بازسازی نمود. یکی از یافته ها، قطعه یی از بخش جلویی جمجمه است که بینی کوتاهی دارد و در یک غار در کوه افونتووا (Afontova) (در کراسنویارسک) پیدا شده است و سیمای مغولی دارد. نمونه های دیگری تا کنون پیدا نشده است.

در باره سیمای مغولی باشندگان دارای فرهنگ بورئالی می توان از روی فیگورهای کوچک زنان داروی کرد. آن ها، متفاوت از مجسمه های اروپایی، دارای چهره های مدل سازی شده

اند و تیپ مغول را به خاطر می آورند. اما، با این حال، همه چیز به این سادگی بسیار آسان و یکسان نیست .

باشندگان باستانی دوره های میانسنگی و نوسنگی پیرامون دریاچه بایکال و آلتای- سایان، در مقایسه با دیگر مناطق سیبری خاوری میل آشکاری به سوی چهره های اروپاییدی ها یا قفقازی نماها (Caucasoid) داشته اند و در این رابطه، کمتر از باشندگان کنونی فرق می شدند. سرخپوستان باستان، نظر به تصویرهای نقاشی شده به روی تخته های برجسته، دارای برخی از نشانه های اروپاییدی: بینی های بزرگ، بیشتر نوع قفقازی، چشم های همانند با کرومانیون ها بودند.

...و منگولویدها (مغولی نماها- Mongoloids): صاف بودن سطح چشم (اما نه در حد مغولی نماهای واقعی)، استخوان های گونه بالا، موهای مستقیم سیاه و سفید، هر چند موج هم وجود دارد.

شاید، نشانه های اروپاییدی از نیاکان نوع P و دیگر نشانه ها در شرق سیبری به ارث گرفته شده باشد. بنابراین، داوری قطعی از روی یافته های انگشت شمار و تندیس های زنان و سیمای منگولوییدی سازندگان آن دشوار است. این نوع نژادی می توانست به همه باشندگان فرهنگ بورثالی ربطی نداشته باشد.

به احتمال زیاد، درست مانند اروپا، باشندگان پارینه سنگی بعدی جنوب سیبری از دیدگاه نژادی همگون نبوده اند. در ایتالیا، در میان کرومانیون ها (CRO-Magnon)، آدم های دارای سیمای سیاهپوست نما یا نیگروید (Negroid) گریمالدی (grimaldiy) حضور داشتند. عین چیز، در کوستینکاخ (Kostenkakh) و سونگیری (Sunghiri) (روسیه)



صدق می کند- کرومانیون ها و دو نوع نژادی دیگر را، که آن ها را به اکواتوریال ها یا استوایی ها (سیاهپوست نماها Negroid) مرتبط می دانند.<sup>۳۱</sup>

### تاریخ نوادگان فرهنگ بورئالی:

نخست می پردازیم به هندواروپایی ها: روشن است، ناپدید شدن فرهنگ بورئالی (شمالی) با به پایان رسیدن دوره پلیستوسن ربط داشته است. مرگ و میر گروهی جانوران، توده های شکارچی را متوجه چارپایان بزرگ گله یی ساخت و در نتیجه در یک موقعیت دشوار قرار داد. چنین بر می آید که درست در همان زمان، به دنبال جانوران در حال عقب نشینی، مهاجرت نیاکان هندواروپایی ها و فینی ها و اوگرها به غرب آغاز گردید. پیشینیان فینی ها و اوگرها- از راه لندشافت های درختزاری آشنا برای شان و پیشینیان هندواروپایی ها - از راه دشت ها رهسپار گردیدند.<sup>۳۲</sup> مسیرها و ایستگاه های آن ها برای ما روشن نیست. تنها شناخته شده است که در جنوب سیبری آن ها در تیم های بزرگ به گونه گروهی به شکار جانوران بزرگ گله یی می پرداختند که نیاز به سازماندهی بالای شکار داشت. چنین چیزی در دوره میانسنگی نمی توانست عملی باشد. می توان گمان برد که آن ها در گستره استپ های غرب اورآسیا پراکنده شده بودند. چنین می پندارند که در پایان عهد میانسنگی، نزدیک به 5-6 هزار سال پیش، هندواروپایی ها در استپ های اروپای خاوری پدیدار شدند.

و. ایوانف در یکی از آخرین سخنرانی های خود، زمان جدایی زبان های هندواروپایی را از یک بدنه «مادر» به هزاره هفتم پیش از میلاد مرتبط دانست. یعنی، مقارن با آن زمان، هنگامی که پس از فرهنگ بورئالی (شمالی)، فرهنگ پیشینیان هندواروپایی با عناصر تولید کننده

---

<sup>31</sup> این چندان درست نیست. «استوایی» های کوستینکاخ از «استوایی» های سونگیر به همان پیمانانه فرق می شوند که سفیدپوستان معاصر از ویدویدی ها (veddoidy). یکی - با نوع آسیای مقدمی بینی، با چهره به شدت برفلد، و دیگری- با چهره کلفت و کوتاه، کم رو، با سیمای نسبتاً منحنی، که چیزی همانند با ویدویدی های معاصر جنوب هند را به خاطر می آورد.

<sup>32</sup> برخی از تیره های باستانی فرهنگ بورئالی- دارندگان هاپلوگروه های R1b1b1 و Q - به دنبال هم قبیله یی های خود نشناختند. از این تیره ها - یکی هم، هزاره های افغانستان بودند. اما آن ها خود را از فرزندان چنگیز خان مغول می دانند.

اقتصاد، ریخت یافت و سپس دستخوش فروپاشی گردید که به جدا شدن گروه اناتولی از آن انجامید. در این دوره، آن‌ها به گونه‌ی بی‌گمان می‌برند، در کرانه‌های باختری دریای کسپین زندگی می‌کردند.<sup>۳۳</sup>

<sup>33</sup> نخست، از جامعه‌ی زبانی هندواروپایی اناتولی‌ها (Anatolians) جدا شدند که از نظر زمانی، حدود هفت هزار سال پیش از میلاد بود. در این هنگام، بین میانسنگی و نوسنگی لکسیکون (سامانه واژگانی) پایه‌ی زبان‌های آناتولیک-زبان‌های هندواروپایی بود، اما این پایه کوچک بود، و اناتولی‌ها وامگیری بیشتری از زبان‌های اکدی و هوری یا هورینی (Hurrian) می‌کردند. همین‌گونه وامواژه‌هایی از زبان سومری هم داشتند که بیشتر از راه نوشتاری پذیرفته می‌شد. پسان‌ها، همراه با فراگیری ارابه‌رانی و اسب‌پروری، برخی از کلمه‌های آریایی نیز پذیرفته شدند. اما با این هم، در معرض نفوذ واژگان هوری قرار داشت.

[**یادداشت گزارنده:** در ویکی‌پدیا در باره زبان هوری چنین آمده است: «زبان هوری نامی قراردادی است که به زبان هوری‌ها - که در ۲۳۰۰ (پیش از میلاد) به میانرودان اندر شدند و تا ۱۰۰۰ (پیش از میلاد) ناپدید شدند - گفته می‌شود. هوری زبان پادشاهی میتانی در شمال میانرودان بود. انگاشته می‌شود که خاستگاه این زبان زیستگاه‌های هوریان در شمال سوریه، شمال عراق و جنوب شرقی ترکیه کنونی بوده باشد.

این زبان یک زبان پیوندی است که همراه با زبان اورارتویی خانواده‌ی زبانی هوروارتویی را می‌سازند. زبان ارمنی از این خانواده وامواژه‌های بسیاری دارد که نشان از ارتباط زبانی دیرپای این زبان با هوری و هوروارتویی دارد. برخی پژوهشگران بر این باورند که هوری همانندی‌هایی با زبان‌های شمال شرقی قفقاز دارد و بنابراین این زبان را در خانواده‌ی زبان‌های آلارودی جامی دهند.

هوری‌ها خط میخی اکدی را نزدیک به ۲۰۰۰ پیش از میلاد برای نوشتن زبان‌شان پذیرفتند. نوشته‌های هوری یافت‌شده تاکنون اندک‌اند. هوری‌ها همچنین گرایش به سود بردن از خط نمادین سومری داشتند که تلفظ هوری آن واژگان امروز آشکار نیست. از این رو، آگاهی از زبان هوری هنوز کامل نیست.

نوشته‌های به زبان هوری تاکنون در خاتوشا، اوگاریت و شاپینووا یافت شده‌اند. یکی از بلندترین نامه‌های عمارنه‌نامه‌ی است که توشرات تا پادشاه میتانی به آمنهوتپ سوم فرعون مصر باستان نوشته است. کهنترین نشانه از موسیقی در نوشته‌های هوری یافته شده در اوگاریت دیده شده است.» [

در نواحی شمالی تر از آن‌ها «سلت» ها و «آریایی» ها - بستگان شان، می زیستند. احتمالاً نوادگان حاملان هاپلوگروه R1a برای زندگی منطقه رود دنیپر - دونتسک (حوضه رود دُن Donets) را برگزیده بودند. دارندگان هاپلوگروه R1b1b2 - منطقه حوضه رود ولگا را. با این هم، آن‌ها با یک دیگر در تماس نزدیک بودند. این گمانه زنی بر پایه جامع بودن نام تباری (ethnonim) و اختلاف نژادی استوار است.<sup>۳۴</sup> هر دو، اروپاییدی های قدیمی

---

از نگاه دستور زبان، صرف اسم‌ها مطابق دستور زبان یونانی می باشد، در برخی از جاها، تصریف فعل. همانندی هایی با زبان های ایتالیک وجود دارد. روی هم رفته، اندک، اما در کل، گرامر زبان هیتی - هندواروپایی نیست. بنابراین، به توضیحات قدیمی که چگونه چنین چیزی اتفاق می افتد (از دست دادن و وامگیری) بایسته است، پنداشت نوی را افزود - دستور زبان، به شکلی که ما آن را از روی زبان های سلتیک و زبان های هندوایرانی می دانیم، می توانست در هیتی موجود نباشد.

روشن است که مانند همه چیز در جهان، زبان‌ها تکامل می یابند، یعنی از ساده به پیچیده پیش می روند. همین گونه، در زبان هیتی هم مرحله معینی از توسعه بازتاب می یابد.

در عهد بورئالی (پارینه سنگی فوقانی)، فند واژگانی کوچک بود، بخش هایی از جمله‌ها وجود نداشت. در اوایل دوره قبلی پیشینیان هندواروپایی‌ها (میانسنگی)، زبان احتمالاً پیچیده تر می گردد. این واقعیت را که آغاز به شناسایی افعال نموده بودند، می توان در نقاشی های روی تخته سنگ‌ها دید. این نقاشی‌ها تنها در دوران میانسنگی پدید آمده بودند. حدود 9-7 هزار سال پیش از میلاد. سپس، نزدیک به هزاره های 5-4 پیش از میلاد زبان هندواروپایی (دیگر، جدا از زبان آناتولی‌ها) شکل نهایی خود را گرفت. چنین چیزی به گونه‌ی می پندارند، زیر تاثیر همسایگان سپیدپوست آمده از قفقاز رخ داد. احتمالاً در این دوره، نیاکان هندواروپایی‌ها در کرانه‌های باختری دریای کسپین زندگی می کردند.

هیتی‌ها در نیاش‌های خود، از خورشید برخاسته از آن‌ور دریا یاد می کردند. سیمای هیتی‌ها را می توان از روی تصاویر مصری داوری کرد. برخی از آن‌ها تیپ‌های آسیای قدیمی رابه خاطر می آورند و برخی دیگر - اروپاییدی‌ها را. جالب توجه است، که در یکی از تصویرها، سر تراشیده شده دیده می شود که از آن یک رشته از گیسوان سرازیر اند. درست مانند آریایی‌های هند.

<sup>34</sup> فرهنگ‌های حوزه ماریوپل: فرهنگ‌های استوگوفی میانه و خوالینی (Khvalyns): نام‌های تباری گال (آل)، هلن (ال - ارن)، هرمان یا اریامن (aryamann) و آریا (All-Ar)، انتقال صدای «ل» به «ر»)

(paleoeuropeoid) بودند. اما برخی از آن‌ها را که پذیرفته شده است با آریایی‌ها ربط داد، چهره‌های پهن، و برخی دیگر از ایشان، «سلت»‌ها و «گال‌ها یا گول‌ها» دارای چهره‌های پهن متوسط بودند.»

در جایی (در این جا)، آن‌ها قبایل دامدار و شبان آسیایی قدیمی بر خوردند، که حدود 7-9 هزار سال پیش با پویایی در استپ‌های اورآسیا پخش شدند. آن‌ها، در مسیر شمال حدود سده پنجم پیش از میلاد، به اورال جنوبی (به احتمال بسیار، منشاء فرهنگ‌های اوایل نوسنگی باشقیرتوستان (Bashkortostan) با نشانه‌های کشاورزی و دامداری با آن‌ها پیوند دارند) و در مسیر خاور به حوضه رود تریم و شمال باختری چین رسیدند.

نیاکان بسیاری از هندواروپایی‌ها، نه تنها آداب و رسوم فرهنگی و اقتصادی، بل که چیزهایی بسیاری را از آنان فراگرفتند. به ویژه، دستاوردهای قبایل خاور نزدیک در زبان از جمله در زمینه تصریف کلمه‌ها (Ablaut).

آن‌چه که پسانتر رخ داد، روشن است. به گفته آ. خوخلف - انتروپولوژیست (انسان‌شناس) نامدار ساماری، «میانچهرگان» (آدم‌های دارای چهره‌های کمتر پهن) بر «پهن‌چهرگان یا

---

با هم همخوانی دارند، اما از نظر گویش‌ها از هم فرق می‌شوند، که شاید نشان‌دهنده دوگانگی فرهنگی آن‌ها باشد. چنین می‌پندارند که فرهنگ دایره ماریوپول، ریشه در میانسنگی داشته باشد. گورستان واسیلیفکا شماره سه (Vasilevka) (میانسنگی) را نیای فرهنگ‌های پسانی نوسنگی می‌پندارند. باید بگوییم که کسانی که در این گورستان آرمیده‌اند، از دید تیپولوژیک (نوع شناختی) با هم همانند اند (هم در آن جا و هم در این جا - اروپاییدی‌های قدیم - paleoeuropeoid) اند، اما تفاوت‌های شایان توجهی دارند.

باشندگان بیشتر قدیمی تر (بومی) بس پهن‌چهره و نیز کوتاه‌چهره بودند، اورتوگناتی (ortognant)، با سرهای بلند، در حالی که تازه واردان - باریک‌رو تر، با prognathism آلوتولار آشکارا چشمگیر (سیاه‌چرده‌نیگرویدی (Negroid) یا دارای نشانه استوایی) با صورت‌های بیشتر منحنی و بینی باریک. در آینده آن‌ها به جاهای دیگری کوچیدند. باشندگان قدیمی دارای ویژگی‌های مشروط بومی بودند، اما چیزهایی از خود را منتقل نموده بودند.

پهن سیمایان» (آدم های دارای چهره های پر بر و پهن) به پیروزی نهایی دست یافتند. هر چه بود، درست در همین هنگام، قبایل آریایی و اناتولی به سوی غرب شتافتند (انتهای هزاره پنجم پیش از میلاد). یورش آن ها آغازی گردید برای غروب «اروپای قدیم» و برپایی اروپای نو بر ویرانه های آن. آنالیز DNA دارندگان فرهنگ اولوی (Eulau) (حدود 2600 سال پیش از میلاد) گواه بر موجودیت R1a و نبود کامل R1b در میان آن ها می باشد.

تقریباً در همین هنگام، در دشت های خاور قزاقستان، قبایلی پدیدار شدند که از نظر ژنتیکی نزدیک به دارندگان فرهنگ اندورنی ها بودند. به باور کلاین، این ها شاید ایرانیان بوده باشند. چندی پسان تر از آن ها، دارندگان فرهنگ افانسیفی به جنوب سیبری کوچیدند. استپ های اروپای خاوری چنین می نماید که به گونه بلامنازع در دسترس «سلت» ها – نیاکان قبایل گال (گول) و قبایل ایتالیک قرار گرفت. پس از گذشت چند هزاره، در میانه های هزاره سوم پیش از میلاد، به دنبال آریایی ها، گول ها و ایتالی ها به سوی غرب رهسپار گردیدند.<sup>35</sup> آن ها سرکوب فرهنگ های کشاورزی اروپای قدیم را تکمیل و نوادگان «آریایی ها» را به شمال و دوباره به دشت ها راندند. در اروپا، از آن ها آلمانی ها، اسکاندیناوی ها، اسلاوها، و در استپ های اورآسیا – دخمه یی ها یا کاتاکومب ها (catacombniks) (آریایی ها) و ریسماندان یا طنابداران زاده شدند. این رویدادها چونان چرخشی در سرنوشت اروپا گردید.

از این زمان به بعد، اروپا به گونه کامل هندواروپایی گردید. بنابراین، می توان گفت که اروپا سومین میهن تاریخی آن ها بوده است.<sup>36</sup> بدیهی است، این رویدادهای دراماتیک نمی

---

<sup>35</sup> مانند همیشه همه آن ها نمی توانستند بروند. شماری ماندگار گردیدند. بازماندگان آنان را می توان در باشقیرتستان، ترکمنستان، و در میان اویغورها یافت. شاید آن ها برخاسته از توده های قدیمی کوچی که به نام پاسیان ها یاد می شوند، باشند. پیچیدگی ها از بازماندگان سده های میانه آنان می باشند.

<sup>36</sup> میهن نخستین هندواروپاییان (ایر و هندواروپاییان)، باختر پشته ایران (میانرودان و دلتای رودخانه های دجله، فرات و اروند در شمال خلیج پارس و سپس هم هوملند دامنه های جنوبی قفقاز (آذربایجان،

توانستند در ذهن مردم بازتاب نیابند و پایین آمدن به ما از طریق افسانه ها در باره سده های زرین و برنزی در تاریخ اروپا رسیده اند.

**فینی ها و اوگری ها :** پس از خروج پیشینیان هندواروپاییان، پیشینیان تورک ها به جنوب کوچیدند و آسیای مرکزی را گرفتند و فینی ها و اگورها گستره های درختزاران را گرفتند و بستگان ایشان - یوکاگیری ها (Yukagirs) - سرزمین های پیرامون بایکال را.

از لحاظ ژنتیکی آن ها بازماندگان انسان های دارای هاپلوگروه Q و N اند. شگفتی برانگیز نیست که در طی زندگانی باهمی، آن ها مشترکات فراوانی به دست آورده بودند. احتمالاً چهره های مغولی بازماندگان پروتو تورک و - امرینیدی ها (prototyurkoamerinds) (دارندگان هاپلوگروه Q) از اورالیدی ها (uraloid)، و چهره های اورپاییدی یا قفقازی نما در اورالیدی ها یعنی هاپلوگروه (N) از پروتوتورک و امرینیدی ها (prototyurkoamerind) بود. اما زبان و آداب و رسوم ایشان میراث باستانی فرهنگ های بورئالی (شمالی) بود. علی الخصوص اسطوره یا افسانه آفرینش، که در آن نقش اصلی را اردک (مرغابی) دارد. چنین افسانه هایی در میان تاتارها، آلتایی ها، فینی ها و اوگری ها و بومیان امریکایی هست.

شالوده فرهنگی مشترک نمی توانست در زبان های شان بازتاب نیابد. با همه اختلافات، پیشینیان تورک ها و پیشینیان فینی ها و اوگرها چیزهای مشترکی را نگه داشتند که پسان ها زبانشناسان را در برابر بن بست قرار داد. زبان های آن ها را زمانی در یک خانواده متحد نموده بودند، اما پسان ها «از هم جدا و طبقه بندی نمودند». بدیهی است، انزوای گستره یی، تماس های تاریخی با همسایگان و شیوه زندگی، زبان های زمانی نزدیک را از هم جدا نمودند.

---

ارمنستان و کردستان ایران) بوده است که از آن جا از راه آسیای میانه به میهن بعدی - دشت های پهناور اروآسیا در جنوب سیبری کوچیده بودند. -گ.

بازماندگان پیشینیان فینی ها و اگورها، در دوره نوسنگی (گرم ترین دوره) در سراسر سیبری باختری پراکنده شدند. و گرچه به زبان های نزدیک به همی سخن می گفتند، دارای فرهنگ های همانندی بودند. اما حاملان هاپلوگروه های N و Q جدا و دور از هم زندگی می کردند. در نتیجه، سامویدی ها (Samoyeds) نه چندان دور، فراتر از مکان هایی که در آن ها نیاکان شان (حاملان هاپلوتیپ Q) زندگی می کردند، نرفتند. آن ها بخش های شرقی و غربی آن را اشغال کردند و بخش غربی آن به اوگرها رسید- انسان های دارای هاپلوگروه N.

روشن است کوچیدن و اسکان یافتن در جایی، به معنای گرفتن جای دیگران است. این که چگونه آن ها این کار را انجام می دادند؟ دیگر چونان یک راز مانده است. از زمان های قدیم، سیبری باختری زیر تاثیر جمعیت مدیترانه آسیای قدامی بود. هنگامی که فرزندان فرهنگ بورئالی در استپ های هول اکتیکی (Holarctic) جنوب سیبری می زیستند، در سرزمین های خاوری اورال شکارچیان که از نگاه ژنتیکی همانند به جمعیت پیرامون دریای خزر بودند، به سر می بردند.

عین چیز در دوره میانسنگی (سده های دوازدهم - هشتم VIII - XII پیش از میلاد) و در دوره نوسنگی (سده های هفتم - پنجم V - VII پیش از میلاد) تکرار گردید. ظاهراً همان مردم در دوره نوسنگی سیمای مدیترانه یی جمعیت منطقه پیرامون بایکال را آوردند، که بانو نظروا آشکارا در دیندوگرام (dendogram) خود ثبت نموده است.

هر چه که بوده باشد، هاپلوگروه های مردانه همسان با باشندگان آسیای صغیر (به استثنای هاپلوتیپ I)، در سیبری تقریباً دیده نمی شود، اما هاپلوگروه های زنانه آشکارا به چشم می خورد. چنین بر می آید که تنها در آن هنگام پیشینیان اوگری ها و فینی ها و پیشینیان تورکان، همراه با پیشرفت در زمینه فناوری (میکرولیت (ریزسنگی) و ماکرولیت (بزرگسنگی))، توانستند از نوآوری های آن ها در زمینه زبان وام هایی بگیرند.

به ویژه، پیشینیان تورکان، شیوه التیام زخم (آگلوتیناسیون agglutination) را از ایلامودراویدی ها (elamodravid) فرا گرفتند. هر چه بوده باشد، یافته های زبان شناسان، ساده و آشکار اند: «نحو (سینتکس) باستانی زبان های فینی ها و اوگری ها [دیکشنری دانشنامه های زبانی] نحو نوع زبان های تورکی بوده است و این ویژگی های کهن را تا همین اکنون زبان های اوبی (باشندگان سرزمین های علیای رود اوبی) - اوگری و زبان های ماری و ادمورتی نگه داشته اند.

نبود این گونه دستور زبان در میان گویشوران زبان های هندواروپایی، نشان می دهد که در این دوره (دوره neolith نیولیت یا نوسنگی) گویندگان به این زبان ها، با حاملان زبان های ایلامودراویدی تماس نداشتند، یعنی در جایی در خاور اروپا، نزدیک به مکان هایی که در آن زبان های قفقاز شکل گرفتند، بسر می بردند.

در آینده، فینی ها و اوگوری ها تقریباً در سه هزار سال پیش از میلاد به سوی غرب شتافتند. آن ها با خود به دشت های روسیه، سیمای منگولوییدی یا مغولی نما و مهارت های زندگی در شرایط سخت شمال را به ارمنان آوردند. در آن زمان، زمین های میانرودان ولگا- اوکس در اشغال ولوسوفی ها (volosovs) - فرزندان آسیای صغیر باستان (و یا قفقاز شمالی) بود - آدم هایی با چهره های بلند (دراز رخ) با نشانه های آشکارا نمایان اروپاییدی اما با سازواره های اورالویدی.

هجوم های بعدی از سوی قبایل هندواروپایی پیشتاز اروپای مرکزی - دارندگان فرهنگ های ریسمانی یا طنابی («ریسمانداران»، «طنابداران»: فاتیانوفی ها (fatyanovs) (نیاکان احتمالی تُخاری ها)، اباشیفی ها (abashevs) و سروبنیکی ها (srubniks) (ایرانیان)؛ منظره تباری را پیچیده تر ساخت و تاریخ مردم اوگری Ugric را زیر سایه برد.

«پراکنده شدن تخاری ها و ایرانیان در درختزارهای حوضه رود ولگا می توانست سیمای تباری اروپای خاوری را دگرگون سازد که می توانست یا تخاری زبانی یا ایرانی زبانی باشد، اما همسایه ها درگیر نبردهای خونینی گردیدند. قبایل دارای گرایش های تجاوزگرانه



آمده از آن سوی اورال - یعنی سیام-تروینی ها (turbins) (احتمالا چودها) که در باره پویایی های شان در اروپای خاوری و سیبری خاطره های تیره و تاری برجمانده است، پا به کارزار نبرد بر سر جا در زیر آسمان کبود و آفتاب نارنجی، شدند.<sup>37</sup>

روشن است که آبشفی ها با آن ها سازش نمودند و در لشکرکشی های شان در پیکار بر سر گستره های نفوذ مشارکت ورزیدند. در نتیجه، سروبنیکی ها و فاتیانوفی ها (fatyanovs) به صلاح خود دانستند تا با بیگانگان مهاجم درگیر نشوند. آن ها به دشت های تهی از باشنده در آن هنگام کوچیدند. نتیجه این رویدادها پدیدآیی زبان ایرانی در آسیای قدامی، و زبان تخاری در آسیای مرکزی گردید.

در سر انجام، در این گرداب حوادث، اوگرها پیروز میدان به در آمدند. آن ها به نوعی درختزارهای برجمانده از هندواروپایی ها را گرفتند و در آغاز درختزارهای حوضه رود ولگا، و پس از آن - درختزارهای حوضه رود دُن علیا را تسخیر کردند. نتیجه این کار، همگونسازی هندواروپایی های برجا پاییده بود. این گونه، بر شالوده تبارهای فروریخته و ازهم پاشیده تخاری- ایرانی، جامعه تباری نو اوگری ها- فنلندی ها شکل گرفت.

---

<sup>37</sup> چنین بر می آید که سیام- تروینی ها- چودها (Chud) بوده اند- اقوام بومی آسیای قدامی برخاسته از ترکستان خاوری. سیمای آنان همانند به مدیترانه یی ها بود. اما با اورالویدی ها سازش یافتند (و یا این که آن ها را در ترکیب خود گنجاندند) و فرزندان ایشان در سیبری- کیت ها اند. اما از نظر ژنتیکی، از بازماندگان پروتوتورکوامریندی ها (prototyurkoamerinds) اند. اما به هیچ رو، سفیدپوست نه.

روشن است که آن ها زبان و آداب و رسوم گروه های آدم های مرجع آمده از دوردست های ناشناخته را فراگرفته بودند. کیت های اصیل به غرب رفتند. هاپلوگروه J آسیای قدامی در شمال باختری شرق اروپا، گواه بر حضور آن ها در اروپا است (که مرکز آن در دریاچه چود Peipsi است) و توپونیم (نام گیتایی) والدای (Valdai) به گونه دقیقا شگفتی برانگیزی یادآور آلتای است.

تغییر زبان بر نام های تیره یی باستان تاثیری بر جا نگذاشت. این نام ها، نام های ویژه یی بودند. شاید بایسته باشد ریشه های برخی از آن ها را در خاور دریای میانزمینی (مدیترانه) جستجو کرد.

پرسشی مطرح می گردد مبنی بر این که آیا نام های تباری ویتاچی-یاتچی (vyatichi-Jatic) از انت (enet) های مرموز (که برخی از آن ها بالت های (Balts) حومه مسکو اند و برخی دیگر در اودمورت بسر می برند) به خاور اروپا ره نگشوده است؟ شاید این ها از فاتیانفی ها (fatyanov) باشند. به احتمال بسیار زیاد، نام رودخانه های ویاتکا (Vyatka) ویتلوگا (Vetluga)، ویتاک (Votyak) و اودمورت (اود+مورت/مرت/مرد، - واژه ایرانی) نیز از آن ها بر جامانده است. این نام تباری در فهرست قبایل آریایی در وداها دیده می شود، و همچنین از نام تباری تخارهای راستین- یوئه شی ها (یاتی ها- yatii) بازسازی می شود. و به گونه یی که شگفتی برانگیز نیست، در میان خزرها از آن یاد می شود- تات- اوتیاک ها (Tat - Utyak).

در مرحله آخر مهاجرت بزرگ توده ها به زمین های قبایل تازه ایجاد شده فنلاندی های خاور اروپا، سارمات های کوچی و پس از آن در سده های میانه- کومان ها (Cuman) «اسکان یافتند»، اما تعویض زبان رخ نداد. نام های خانوادگی شیریمیتی ها (شیریمیتیف)،<sup>38</sup> کوربات ها (کورباتف)، اردات ها (ارداتف) و... که در میان مردوی ها فراوان دیده می شود، کوروپین (اف)، در اودمورتی، کلیبان (اف) در میان روس ها و ... همه و همه ریشه در تیره های کهن ایرانی شان دارد که زمانی در استپ های اورآسیا فرمان می راندند، مگر پسان ها به غرب رفتند.

---

<sup>38</sup> به روسی- شیریمیتو (Sheremetev) - کنون بزرگترین مجتمع فرودگاهی مسکو، مشتمل بر سه ترمینال، که در منطقه شیریمیتوا واقع است. - گک (به پنداشت لئو گومیلیف (Gumilev)، یکی از مردوی ها Mordovia است) [برگرفته از همان مرد ایرانی- گک].

برخی از آن‌ها در جنگل‌های پیرامون کوه‌های اورال و مردوفستان یا مردویا (Mordovia) پنهان شدند. بسیار محتمل است که آن‌ها آفرینندگان پادشاهی افسانه‌ی ارسنی (سردارنشین ریازان) بوده باشند و از آن‌ها در مردوفستان (Mordovians) و جمهوری خودگردان کومی‌هاپلو گروه R1b به ارث مانده باشد. این‌هاپلو گروه در خون بسیاری از همسایگان در میان باشقیرها و ترکمن‌ها و نیز فرزندان سارماتی‌ها فراوان دیده می‌شود. بنابراین، باید پذیرفت که فنلندی‌های خاوری، که خود را از نگاه زبانی با اوگرهای آن سوی اورال هم‌ریشه می‌پندارند، در اصل با آن‌ها پیوند مستقیم ندارند.

در بیشتر موارد، آن‌ها از بازماندگان فاتیانوفی‌ها (fatyanov)، ایرانی‌ها، و به میزان کمتر اورالی‌ها اند. در میان آن‌ها فرزندان تورک‌ها هم دیده می‌شوند - کومان‌ها (Kuman). نام‌های خانوداگی کولکومانف (Kolkomanov) و کومانیایف (Kumanyaev) از همین نام کومان‌ها گرفته شده است.

در یک نگاه بزرگتر، تقریباً همه آن‌ها به جز از بالکانی‌های مدیترانه‌ی، حاملان‌هاپلوتیپ‌های E، I و J - فرزندان قبایل بورئالی (شمالی) جنوب سیبری اند و به استثنای اورالویدی‌های دارای‌هاپلو گروه N - همه از تیره‌های دارای فرهنگ بورئالی اند.

### **تورک‌ها و پدیده تورک:**

پیشینیان تورکی‌ها، در مسیر جنوب خاوری، با قبایل تونگوزی (Tungus) - منچوری، برخوردند و تغییر سیما یافتند. نمادهای منگولویدی (مغولی نما) را از آن‌ها گرفتند. اما خود هم چیزهای بسیاری به آن‌ها دادند.

مدت‌ها دانشمندان برای مغولان در تاریخ و فرهنگ آسیای مرکزی نقش پیشتازی قایل بودند، اما به گونه‌ی که پسان‌ها روشن گردید - بیخی بیهوده. آن‌ها نه به آن پیمان‌ها از نوادگان شکارچیان و گله‌داران که از بازماندگان ماهیگیران اقیانوس آرام بودند و در آسیای مرکزی در جستجوی ماهیان سرگردان و آواره روزگار بسر می‌رساندند.

پیشینیان تورکی ها، در حدود 3 تا 5 هزار سال پیش از میلاد، در حوضه رود تاریم و در شمال باختری چین، با اقوام آسیای قدامی که در جستجوی چراگاه در امتداد پشته های کپت داغ، پامیر- تین شان سکنی گزیده بودند، برخوردند. پیشینیان تورکی ها درست مانند هندواروپایی ها از آنان چیزهای بسیار سودمندی را فراگرفتند. به ویژه، مهارت های دامپروری و ویژگی های بیانی آنان را.

درست پس از یک هزار سال، هندواروپایی ها- توده های هم تیره و هم تبار پیشینیان تورکی ها در استپ های جنوب سیبری و آسیای مرکزی، پدیدار شدند. این دیدار، نقطه عطفی گردید برای آنان که بر همه جنبه های زندگی آینده تمدن تورکی تاثیرگذار واقع شد. از نگاه اهمیت، این دیدار همه چیز را تحت الشعاع قرار داد و زیر سایه برد، اما به دلایلی نامعلومی در باره ارزش آن به گونه شرم آوری لب فرومی بندند.

نخستین قربانی تهاجم هندواروپاییان- گله داران آسیای قدامی (قفقازی) از کار برآمدند. برخی از آن ها به شمال کوچیدند، اما در آن جا ماندگار نشدند و نپاییدند. چنین بر می آید که با آن ها می شود منشای پدیده اسرار آمیز و مرموز سیبری چون سایمایی ها و توربینی ها (Seima-Turbins) را پیوند زد. این پدیده فرافرهنگی (ترانسکلتوری transcultural) است. در کنار مردم دارای سیماهای مدیترانه یی خاورمیانه، اورالویدی ها هم بودوباش داشتند. فرزندان مدیترانه یی های خاورمیانه یی به احتمال زیاد در چود Chud - مردم مرموز شمال باختری اروپا اند.

از توده های هندواروپایی، بیشترین نفوذ را در شکلگیری تمدن تورکی، کاراسوکی ها (karasuks) و ایرانی ها داشتند. از جمع ایرانیان- به احتمال زیاد تورانیان. آن ها به استپ های آسیای مرکزی، شیوه زندگانی کوچروی و سوارکاری و ایدئولوژی نظامیگری سپاهیان و رزمجویان را به ارمغان آوردند.<sup>39</sup>

---

<sup>39</sup>. ساین، تور، خیانه (hyauna)، سایریمه (sayrima)، داهه (daha) - قبایل تورانی برشمرده در اوستا اند. از ساین - ساین، از تورها - در آینده - توران به میان آمد.

تورانی ها، به گونه یی که روشن است، دشمنان ایرانیان بوده اند. اوستا سرشار از صحنه های پیکارهای خونین میان آن ها است. در باره این که تورانیان در کجا می زیسته اند و سرزمین آن ها کجا بوده است، چندین دیدگاه هست، اما تنها یکی از این دیدگاه ها سزاوار توجه می باشد: توران در خاور چاچ (شاش - تاشکنت) و سمرقند واقع بود، یعنی در ترکستان خاوری (ختن - کاشغر). از همین جا بود که تورانیان در مرزهای هزاره های دوم - یکم پیش از میلاد، آغاز به جهانگشایی نمودند.

چنین بر می آید که دینلین (دینلینگ) ها، دی ها و هونوها یا خونوها (فرمانروایان دشت های میانه آسیا در سده دوم پیش از میلاد تا سده یکم میلادی - نیاکان هون ها)<sup>40</sup> از نوادگان تورانیان بوده باشند. در باره توده اسرار آمیز و مرموز دینلین مطالب بسیاری نوشته شده است، با این هم دینلین ها هنوز کمتر شناخته شده مانده اند. بسیاری از پژوهشگران بی آن که ژرف بیندیشند، آن ها را با دارندگان فرهنگ دامداری - کشاورزی تاگار (Tagar) پیوند می دهند. روشن است چنین برداشتی تا حدی درست است، اما به احتمال بیشتر، هسته فرهنگی آنان قرغان یا گورگان ارژن (Arzhan) (سایان) بود. اگر چنین است، پس آن ها سازندگان نخستین امپراتوری کوچرو در میانه های آسیا می باشند. از نگاه فرهنگی، آن ها مشترکات بسیاری با سکایی های پامیر خاوری داشتند. از این جا هویداست این دیدگاه برمی خیزد که سازندگان ارژن از نگاه تباری نوادگان سکایی های کوچرو آمده از دوردست ها، بودند که در آینده قدرت خود را بر نوادگان کاراسوکی های (karasuks) مینوسی تثبیت کردند.

---

ارژن (Argen) - «چشمه مقدس» با بهار مقدس»، کلمه یی است از زبان های هندو ایرانی. از خیانه (hyauna) (خیانی ها یا خیونی ها) احتمالاً توده های خونوها یا هونوها پدید آمدند [که در سده دوم پیش از میلاد - سده نخست میلادی، امپراتوری بزرگ دشت نشینان را در میانه های آسیا پی ریزی کردند و نام تباری هون ها از ایشان برخاسته است. -گک]. (خونوها یا هونوها - Xiongnu)، که با توجه به ویژگی زبان چینی، آن را چونان سیونو تلفظ می کنند.

<sup>40</sup> Xiongnu or Hsiung-nu (Chinese: 匈奴; Old Chinese reconstructed IPA: q<sup>h</sup>oŋ na:)

سیمای اسکیتی و سنت های کوچروی آن ها و نیز ویژگی های افاناسیفی در میان باشندگان مینوسی از همین جا است.

به گمان بسیار، سازندگان تپه ارژن، خود را به نام های سایانی و تورانی می خوانده اند، چرا که این نام های تباری در نام های مکانی منطقه سایان بازتاب یافته اند. اما چه کسانی اتباع کشور ارژن بودند؟ روشن شده است که در مراسم خاکسپاری شاهنشاه ارژنی ها نزدیک ده هزار نفر از سیزده قبیله به رهبری پادشاهان خود آمده بودند. می توان حدس زد که در میان آن ها کوچی هایی از قبایل قدیمی آریایی و پیشینیان تورکی ها بوده اند. اردوی ارژن تقریباً پس از صد سال فرو پاشید. برخی از آنان ماندگار شدند - بازماندگان ایشان تیلیوتی ها و تیلینگیتی ها اند. شمار دیگر، بنا به گزارش چینی ها به خاور شتافتند. بسیار احتمال می رود که نام تباری آن ها بوریات بوده باشد که یادآور بهارت آریایی است.<sup>۴۱</sup>

دیگران با متحدان خود به جنوب کوچیدند. به مرزهای چین. در پیکارهای سخت در برابر دولت های پادشاهی چین، در آغاز پیروزی با آن ها بود، مگر در سرانجام جنگ را باختند. آن گاه، پراکنده شدند. منابع چینی از دی ها و دیلی های سفید و سرخ و پسان تر از دینلین ها نام می برند. بازماندگان آنان: یفتلی ها (Ephthalits)، ابدالی ها ((پشتون ها) - گک. [۴۲،

---

<sup>41</sup> در میان مغول ها واژه هایی هست چون باتثر (بهادر)، بایار و آرات (میزبان). این واژه ها بیخی یادآور واژه های آشنا برای ما در تاریخ روسیه مانند بویتور، بایار (رزمنده، جنگجو، سردار)، رات (میزبان، مهماندار) اند. تنها بلغاری ها می توانستند چنین واژه هایی را در میان باشندگان روس قدیم آورده باشند.

<sup>42</sup> شایان یادآوری است که به گونه سنتی چنین پذیرفته شده است که پشتون های غلزایی با یفتلی ها (هپتالیان) و پشتون های ابدالی با پارسیان (پارس: پرس، پرسو، پرتو - که کلمه پشتو نیز از ریشه در همین پرسو (پرتو) دارد و با نشانه جمع «ان» (پشتو+n) شده است)؛ هم‌ریشه و هم‌خاستگاه اند. در باره این که کلمه ابدالی از عبدالی (نام عبدال عربی) گرفته شده است یا از ابدال (هپتالیت ها، ابدالیت ها (یفتلی ها)) هم تا کنون در میان زبان‌شناسان جروبحث های فراوانی روان بوده است. روشن است در باره یفتلی ها هم میان دانشمندان کنکاش های فراوانی هست. برای نمونه، گومیلیف و شماری دیگر از پژوهشگران، یفتلی

اویغورها، اوسون ها (Usuns)، دی ها (بای دی ها (Beida)، افری دی ها (افریدی ها،<sup>۴۳</sup> تیلیوی ها (Teleuts)، بلغارها، قرغیزها، و گورجای (gurdzhary) های همپیوند با آنان، و همچنین آن تیره های از خونوها که ریشه های «آریایی» داشتند؛ اند.<sup>۴۴</sup>

---

ها را باشندگان بومی پامیر و بدخشان می پندارند. کاوش های باستانشناسی اخیر، درست همین دیدگاه را تایید می کنند-گک.

<sup>43</sup> افریدی های پشتوزبان کنون در گستره مرزی پاکستان و افغانستان در منطقه پشتون نشین زندگی می کنند.-گک.

<sup>44</sup> همه آن ها- تیلیوتی ها (Teleuts)، تیلینی ها (Telengits)، اویغورهای (کوچی)، پشتون ها (نوادگان یفتلی ها Ephtalites) بیشتر دارنده هاپلوگروه آریایی R1a اند. روشن شده است که بلغارها، به ویژه بلغارهای دولوب (Dulob) (که پسان ها منشای آن ها را با سلاوها پیوند می زنند) از این تیره اویغوری برخاسته اند. [اویغور- به معنای باشندگان درختزارهای دره های کوهستانی، از تیره های اصیل سپیدپوست آریایی اند که در آینده به پیمانانهای متفاوت یا زردپوستان چینی و منگولوییدی های تبتی آمیزش یافتند.-گک]. نام تباری دولوب ها را بسیار به سادگی می توان رمزگشایی کرد: دولو+ب= تیره دولو، یعنی کوچی. عین چیز دقیقاً با نام تباری ابدالی مصداق پیدا می کند: اب+دالی (هف یا هب+ تالی).

آن چه که مربوط به تیلیوتی ها (Teleuts) می گردد، نام تباری شان از دو سازه ریخت یافته است: تیلی+یوت، که در این جا، (ut) - نشانه جمع است. [شاید از مغولی گرفته شده باشد. چون در زبان مغولی «یوت» نشانه جمع است-گک]. عین چیز در زبان اوستیای، در باره بازماندگان الن ها مصداق پیدا می کند.

برای مقایسه: آس+یوت و برس+یوت.

ژ. وینویکف- پژوهشگر توده های کوچی ایرانی، نام تباری قرغیزها را با قبایل سکایی گورجاری (gurdzhar یا gurgar) ترکستان خاوری پیوند می زند که پسان ها به هند کوچیدند. با مقایسه گورجار (گورگار) با «قرغز» در می یابیم که صدای «گک» به «ق» و «ر» به «ز» تحول یافته است. چیزی که از ویژگی های زبان بلغاری است.

چینی ها از یگانگی تباری (دقیق تر ژنتیکی) آن ها به رغم این که به زبان های مختلف سخن می گفتند، آگاه بودند. این که چگونه در زبان ایشان تغییر روی داده بود، ناشناخته است، اما چنین چیزهایی در تاریخ نمونه های بسیاری دارد.<sup>45</sup>

روشن نیست که آیا هندواروپاییان در سیمای نوادگان و بازماندگان پروتوتورک و امریندی ها (prototyurkoamerinds) هم‌ریشگان خود را می دیدند، یا نه؟ اما بدیهی است که آن ها را نمی راندند. انسان شناسان (انتروپولوژیست ها) در میان محافل اشرافی موارد فراوان برپایی پیوندهای خویشاوندی را خاطر نشان می سازند. عین چیز را آزمایش DNA تایید می کند. تجزیه و تحلیل های میتوکندری (Mitochondrial analysis) مومیایی های سایت پازیریک با پلاتوی Ukok، نشاندهنده سامویدی ها - خویشاوندان قدیمی هندواروپایی ها بود.

روشن نیست، چرا چنین چیزی همگان را شگفتی زده ساخت؟ اگر چه ممکن بود، به آسانی، امکان آن را حدس زد. درست مانند ترکیب مغولی نما (هاپلوتیپ C) در ترکیب روس ها و تاتارها، که برخی از کارشناسان ژنتیک روسیه («به روشنی چشم خود، خوشبختانه!») پیدا نکردند. برای بار نخست، سازواره مغولی نما Mongoloid admixture comprising در بافتار کوچی ها در آسیای مرکزی در پیوندگاه فرهنگ های هندواروپایی و آسیای مرکزی (فرهنگ های پیشینیان تورکی ها) ظاهر گردیده بود.

در سال های مهاجرت های بزرگ توده ها، کوچیان عصر سارمات بعدی که پذیرفته شده است آن ها را سارماتی های خاوری بنامند، این سازواره را به دشت های آسیا و اروپای

---

<sup>45</sup> چنین نمونه هایی در تاریخ بسیار است. برای مثال، نورمانی ها در فرانسه که زبان فرانسوی را پذیرفتند. اما شماری از واژگان آن را حفظ کردند. دلیل تفاوت گویش نورمانی از گویش اصلی فرانسه در همین گونه در زبان چوواشی (که می پندارند، میراث دار زبان هون ها باشد)، و دیگر زبان های تورکی عین مساله است. در همه این زبان ها، واژه هایی بسیاری از زبان های ایرانی وام گرفته شده است.



خاوری به همراه آوردند.<sup>46</sup> آمار نشان می دهد که از هر صد نفر کوچی، سه نفر آن ها و ده تن دیگر که دورگه بودند، سیمای مغولی نما داشتند. سپس به آنان دیگران افزود گردیدند: یعنی، کوچی های موج اول ایرانی زبان، کوچی های آمیزش یافته با آریاییان، قبایل آسیای مرکزی. آن ها فرزندان آن تیره های تورانی (یاد شده) بودند که آداب و رسوم دیرین آریایی مانند پوشیدن کاکل به سر و سازواره های مغولی نما را از تیره های دیرین پیشینیان تورک ها با خود به دشت های اروپای خاوری به ارمغان آوردند. اما، با این حال، بنا به برخی دلایل گنگی در روسیه پیدایش نشانه های مغولی نما را با مغولان حامل هاپلوتیپ C پیوند می زنند که کنون در استپ های خاور اورآسیا بسیار دیده می شود. اما باید گفت که در گذشته مغولان از سایر توده های باشنده آسیای مرکزی هیچ تفاوتی نداشتند. آن ها تنها گوشه یی را در بخش شرقی آن اشغال کرده بودند. در استپ های مغولستان، از جمله استپ های داخلی آن که دیگر در چین کنونی است، پیشینیان تورک ها بودوباش داشتند- حاملان هاپلوتیپ Q (و کمتر N).

چیرگی یافتن هون ها در آینده، که نقش غالبی را در میان قبایل کوچی یافتند، و گستره جویی آن ها به سمت غرب در محیط قبایل کوچی دیرین ایران باستان و در پی آن ها- بلغارها، آوارها و تورک ها، نقشه تباری استپ های اورآسیا را از ریشه دگرگون گردانید. آن ها مانند رومیان، قادر به ایجاد یک دنیای نوی گردیدند اما در یک دوره به گونه شگفتی آور کوتاه به مقیاس های تاریخی.

کنون، بازماندگان پیشینیان تورک ها در دشت های آسیای مرکزی بسیار کمیاب و اندک شمار اند. اما می توان آن ها را در آسیای میانه (در گستره پیرامون دریاچه ارال)، در اروپا (در میان اشکنازی ها [ی یهودی-گک]، اوکرایینی ها، مجاری ها، تاتارها، اسلواکی ها و...) و در خاور نزدیک در میان نوادگان سلجوقی ها (در ایران و ترکیه) یافت. این سرزمین ها، میهن دوم آن ها است. با این رویدادهای تاریخی، پدیدآیی زبان تورکی، که در سده های میانه، زبان غالب گستره پهناور دشت های اورآسیا: زبان ارتباط میانتباری، دیپلماسی و

---

<sup>46</sup>. نوادگان و بازماندگان تیره های داهایی (ماساگیت ها) و سائیریمی های یادشده در اوستا.

بازرگانی شده بود، پیوند دارد. گفتیم بازرگانی، چون که پیش از کشفیات بزرگ جغرافیایی، تجارت قاره‌ی رونق داشت، که در آن نقش پیشتاز را کوچیان اورآسیا داشتند.

تاخت و تازهای مغول‌ها، سازه‌ی منگولوییدی را در بافتار تباری باشندگان منطقه افزایش داد. اما بسیار کم در تمدن تورکی سده‌های میانه بازتاب یافت. این تمدن توانست در برابر یورش مغولان بیستد.

شگفتی برانگیزترین چیز در این داستان، آن است که نوادگان پیشینیان تورکان (حاملان هاپلوتیپ‌های Q و N) در ژنیولوژی توده‌های تورکی معاصر، بخش بسیار کوچکی دارند (کمتر از یک دهم)، و در برخی از آن‌ها بیخی دیده نمی‌شود. اگر قزاق‌ها را بگیریم، بیش از نیمی از آن‌ها - حاملان ژن‌های مغولی‌اند و شمار کمی از ایشان، فرزندان تیره‌های دارای فرهنگ‌های بورئالی (شمالی) می‌باشند. این در حالی است که در آلتای، در میان قرغیزها و تاتارها - تیره‌های هندواروپایی بیشتر می‌باشند.

در این مجموعه، یهودیان آشکنازی و باشقیری‌ها استثناء نیستند. در میان آشکنازی‌ها، در مقایسه با سایر حاملان هاپلوگروه Q، اندکی هاپلوگروه N دیده می‌شود و شگفتی‌آورترین چیز این است که در میان آن‌ها حاملان هاپلوگروه P\* هم است، هاپلوگروهی که برای بازماندگان تیره‌های بورئالی، هاپلوگروه نیایی شمرده می‌شود. با این هم، ریشه‌های هندواروپایی چیرگی دارند. سیماهایی آن‌ها گواه بر این واقعیت است که از اعماق آسیا برخاسته‌اند (و یا این که در آن جا مدت‌های درازی زیسته‌اند): نخستین چیزی که به چشم می‌خورد - ویژگی‌های سیما و جذابیت چهره‌های ملیح‌شان (gracile facial features) است - چیزی که ویژه سفیدپوستان قفقازی و در کل اروپاییان نمی‌باشد.

آن چه مربوط به باشقیری‌ها می‌گردد، بخش بزرگ و چشمگیری از آنان - بازماندگان هندواروپاییان‌اند. تیره‌های به اصطلاح سلتی، که بنا به برخی دلایل ناشناخته به تورک‌ها نسبت داده می‌شوند. روشن است که نیاکان باشقیری‌ها در اواخر عهد عتیق در حوضه رود سیردریا (سیحون) زندگی می‌کردند. سیماهای اروپایی داشتند و به نام پاسیانی‌ها

(pasian) یاد می شدند. آن ها همچنین کنگویی خوانده می شدند. الی ها و پچینیگی ها از همین تبار اند. باشقیری ها توده هایی اند تورکی زبان. مگر، به این زبان با لهجه خاصی مانند خارجیان سخن می گویند.

داکتر اسکندر بایارف

آریایی ها و ایرانی ها:

میهن نخستین و مهاجرت هند و اروپایی های قدیم به دشت های اورآسیا  
(در دوره های نئولیت (نوسنگی) و برنز پیشین)

در مرز سده های IV - V پیش از میلاد قبایل دشت نورد اروپای خاوری به جنبش درآمدند. نخست استوگ های میانه (آریایی ها) آغاز به فتح سرزمین های نو نمودند. زیر ضربات آن ها فرهنگ های بسیار پیشرفته انئولیتی (Eneolithic) به راه افتادند و فرهنگ های تازه تری آغاز به ریختیابی کردند. این گونه، دوران آرام به پایان رسید. کار صلح آمیز به گذشته پیوست. تاراج ها و خشونت تبدیل به بخشی جدایی ناپذیر زندگی نو گردید.

در خاطره توده های بالکانی، گذشته شکوهمند چونان عصر طلایی ماند و زمان خشونت های تازه زیر نام دوره «مسین» فرا رسید. فاتحان بر فراز تپه ها ساکن شدند تا بتوانند شهرستان های پیرامون شان را اداره کنند. آن ها مانند خدایان المپیک در جشن ها و خوشگزرانی زندگی به سر می بردند، که بیشتر شکار و آرمیدن در کنار ماهرویان بود.

پس از آن ها در سده چهارم پیش از میلاد، قبایل باشنده میانه های رود ولگا حامل گروه خونی R1b به حرکت آمدند. یادمان های فرهنگ آن ها در این منطقه ناپدید شدند و به جای آن فرهنگ های بومی پدید آمدند. بنا به داده های دانشمندان علم ژنتیک (از جمله آ. کولیسف)، بازماندگان هوالینی ها به سوی باختر شتافتند.

ظهور انسان های دارنده هاپلوتیپ R1b در دشت دانیوب، باعث مهاجرت زنجیره یی مردم باشنده آن گردید. به ویژه دارندگان ژن آریایی - آلمانی ها (و احتمالاً نیاکان سلاوها) به سمت شمال عقب نشینی کردند. دیگران دوباره به استپ ها گریختند. پس از آن، اناتولی ها،

تخارها و توده های دیگر به حرکت درآمدند. قبایلی که بر سر راه آن ها بودند، یا سرکوب گردیدند یا گریختند.

برخی از آن ها- رپین ها (repin)- نیاکان افاناسیفی ها، در گذشته در حوضه رود دُن زندگی می کردند، اما زیر فشار همسایگان تجاوزکار به خاور رفتند و در هزاره سوم در جنوب سیبری پدیدار شدند. بخش دیگر آن ها آریایی ها بودند. نظر به همه نشانه ها آن ها از اروپا بودند (از نوادگان گوت های میانه، که فرزندان اروپایی آن ها- آلمانی ها، اسکاندیناوی ها و اسلاوها بودند)، اما ناگزیر به گریز به غرب بودند.

این گونه، در حوالی 3400 - 3300 سال پیش از میلاد در استپ های اروپای خاوری، فرهنگ نووسووبودنسکایا (novosvobodnenskaya) (شمال باختری قفقاز) و نیژنی میخاییلوفسکایا (nizhnemihaylovskaya) (در حوضه رود دنپیر) پدید آمدند. همسایگان آن ها نیاکان ادی ها (فرهنگ مایاکوپ- 3700 - 3500 سال پیش از میلاد) بودند. آن ها در آن زمان استپ های قفقاز شمالی را اشغال و آرامگاه های گورگانی («قرغانی») (تپه یی) ساختند. سنتی که در آینده آن را قبایل استپی ایرانی نگه داشتند و تبدیل به فرهنگ های دشتی هند و اروپایی گردید.

گستره استپ را مردم فرهنگ یامایی [(گودالی- یاما به زبان روسی- گودال)-گک.] اشغال کردند (در 3800 - 3200 سال پیش از میلاد)، که در بهترین سال ها از اورال جنوبی تا دانوب پهن می شدند. در شالوده زیستار آن ها فرهنگ رپین محلی بود، اما همچنین فرهنگ خوالینسکایا یا خوالینی (Khvalynskaya) که از آن در واقع فرهنگ رپین سر برآورده بود. سیمای ظاهری آن ها اروپایی نما (اروپایید) همانند به جمعیت استپی قبلی بود، یعنی دارای چهره های پهن و نیز چهره های باریک بودند. از لحاظ ژنتیکی، شاید حامل هاپلوטיפ های R1a و R1b بودند.

تهاجم سلت ها وضعیت پیچیده تباری- زبانی در منطقه اروپای مرکزی را نیز دگرگون ساخت. «مرکز گرانش» زبان های هندواروپایی در نهایت به میانه های اروپا نقل مکان کرد.

به تیره های قدیمی هندو اروپایی دشت دانیوب، تیره های نومی افزود شدند که وجود آن ها در زبان ها بازتاب یافتند. خط ژنتیکی ارمنی ها و یونانیان بیشتر «سلتی»، و زبان های شان دارای ریشه آریایی است. زبان های سلتی، ایتالیک، اناتولیک و تخاری چیزی مشترک دارند که آن ها را متمایز از زبان های آریایی می گرداند.

«مرکز گرانش» هندواروپایی ها در محدوده مختصات جغرافیایی 20 و 40 درجه است.

این گونه، در اروپا، کانون نو اتنوژنیز یا زایش تباری (ethnogeny) هندواروپایی به میان می آید، که مسیر آینده تاریخ را رقم می زند. از تازه واردان پهن سیما و نیمه پهن سیمای دیرین اروپایی نما (paleoeuropeoidov) مدیترانه یی ها یا میانزمینی ها (Mediterraneans) منطقه بالکان- کارپات فرهنگ ها و گونه های جدید نژادی تشکیل یافتند.<sup>47</sup> یکی از آن ها که از بسیاری جهات همانند به گونه مدیترانه یی (دارای چهره

---

<sup>47</sup> فرهنگ «تبرهای رزمی» (این فرهنگ را همچنین به نام سرامیک ریسماندار یا طنابدار و دارندگان آن را به نام ریسمانی ها یا ریسمانداران (طنابداران) می نامند) شناسه نیاکان آلمانی ها، بالت ها و سلاوها می باشد. این نام از سنت گذاشتن تبرهای رزمی در گورها بر گرفته شده است. از دید انترپولوژی (انسان شناسی)، دارندگان این فرهنگ، همگون نبودند. در میان آن ها اروپایی نماهای دیرین (پالیو اروپایدها)، شمالیان (نوردیک ها)، آسیامقدمی ها و مدیترانه یی ها چیرگی داشتند. آن ها در اوایل هزاره دوم پیش از میلاد به جنبش درآمدند. علل راه افتادن آن ها روشن نیست. می توان گمان برد که ناشی از رفتارهای تجاوزکارانه سلت ها بوده باشد. ردپاهای آن ها به شکل هاپلوگروه R1b به گونه آشکار در باشندگان آلمان و اسکندناویا دیده می شود.

چنین بر می آید که هندوآریایی ها (سندی ها) و ادی ها (دارندگان فرهنگ کاتاکومبی یا گورستان های دخمه یی) راه دارندگان فرهنگ ریسمانی را به سوی نوار دشتی بسته بودند و به همین خاطر برخی از آن ها- تُخارها مسیر شمالی را برگزیدند و قبایل ایرانی- اباشی ها و سروبنی ها - آغاز به حرکت به سوی خاور از راه مصوون دشتی- درختزاری نمودند.

نخست اباشی ها به راه افتادند. در پی آنان، سروبنی ها ردپای شان را پی گرفتند. زیستگاه های فزونشمار آنان از رود دنیپر تا توبال پهن بود و در برخی از جاها به درودست ها تا اوک و ولگا می رسید. سیمای

اباشی ها و سروبنی ها ویژه خودشان بوده است. انسان شناسان تمایل دارند این سیما را مدیترانه‌یی بخوانند، به این دلیل که به گونه شایان توجهی از سیمای اروپایی نماهای دیرین (paleoeuropeoid) متفاوت می باشد. هر دو روی باریک بودند، اما در آن ها ویژگی های گونه‌یی اروپایی نماهای دیرین برجسته و نمایان دیده می شد. در خاور، اباشی ها صفات جمعیت حوضه رود کامی یعنی اورالی نما را (uraloid) گرفتند و سروبنی ها- ویژگی های راستین مدیترانه‌یی ها را.

در موزه شهر المیتفسک تاتارستان، اسکلتی است که عمر آن 2000 سال پیش از میلاد تخمین زده می شود. چهره آن باریک و به شدت نیمرخی (منحنی) است. اما چنین چهره‌یی برای مدیترانه‌یی ها مختص نمی باشد. زاویه برآمدگی بینی آن نسبت به روی چهره (بیش از 30 درجه است). از نظر ظاهری، سروبنی ها به گودالی ها (یامایی ها) همخوانی ندارند. اما اسکلت ها را که در تاریخ پرآوازه اند، به یاد می آورند.

سروبنی ها، نژادی بودند مدیترانه‌یی. در ترکیب قبایل سروبنی حوضه رود دنپر و ولگا، مهاجرانی از آسیای مقدم (قفقاز؟) دیده می شدند. منشای آنان را با قبایل کور و اراکی (ارسی؟) مربوط می دانند. سروبنی ها دارای چهره های باریک، بلند، دارای مدارهای بلند و ویژگی های ظریف سیما بودند- در یک سخن، گونه «هاراتسیال» یا باریک اندام - (لاغر) آسیای میانه‌یی.

اباشی ها هم دارای همین ویژگی ها بودند: چهره های دراز و باریک و به شدت منحنی. در خاور آن ها صفات باشندگان حوضه کامی یعنی اورالی نماها را گرفتند. انسان این نوع، از چهره صافی داشته است. بینی آن بزرگ نبود و چشمانش کوچک بود. (در کل، لاغر اندام و ریز چهره).

همسایگی تخارها، اباشی ها و سروبنی ها در اروپای خاوری آگنده از درگیری های خونین بود. اباشی ها تخاری ها را راندند، اما ناگزیر بودند از دست سروبنی ها در جستجوی پناهگاه باشند. اند این بود که به استپ های خاوری ولگا رهسپار شدند تا شامل دایره دشت نشینان باختر قزاقستان (سین دشتی ها (Sintasht)، الاکولی ها و پتروفی ها) گردند.

شاید فهرست قبایل تورانی: خیونی، دانی، ساریرمی (sayrma)، ساینی، و داهی (dah) زیر چتر نام اباشی ها شناخته شوند. به گونه غیر مستقیم در این باره می توان از روی اتونیم ها (ethnonyms) یا نام های تباری داه ها و دکیانی ها (Dacians) و برخی از جزئیات تبارنگارانه (اتنوگرافیک) مانند کلاه های منحنی هون ها که کلاه های فریگی ها (Phrygian) را به یاد می آورد، داوری کرد.

باریک و دراز و سر بلند)، ولی نه یکسان با آن بود، شامل بخشی از جمعیت اروپای خاوری باستانی: دخمه نشینان (مغاره نشینان) یا کته کومی (catacombs) های (هندوآریایی ها)، ایرانیان غربی- سروبی ها (srubni) ها و اباشی ها (abashe) و فاتیانفوی ها (fatyanov) - (تُخارها) گردیدند.

هندوآریایی ها در روند مهاجرت به شرق دشت ها (استپ ها) را برگزیدند و سروبی ها (srubni) و اباشی ها دشت ها و درختزارها را. تخاری ها در دشت ها برای خود جا یافتند و این بود که به سوی کمربند درختزارها شتافتند. چنین می پندارند که سروبی ها- نیاکان مادها و پارس ها بوده اند.

**در شمال** - فرهنگ فاتیانوفی (Fatyanovo) که به دو گروه ولگای علیا و بالانف فروپاشید. در حوضه پیرامون رود دنیپر- فرهنگ دنیپر میانه به میان آمد، که در نتیجه آمیزش یامنی ها (گودالی ها) و ریسمانی ها (شنورویکی ها) - [شنور به زبان روسی- سیم، طناب یا ریسمان را گویند-گ] پدید آمده بود.

---

چنین بر می آید که سروبی ها به خاطر رهایی از شر همسایگان پر شر و شور خود از خانه های اسکانی هند و آریایی رفتند. آن ها نخست به خاور میانه (یا آسیای میانه) و سپس به هند کوچیدند. بخش کوچکی از این مردم به زندگی در کرانه آسیایی بسفر کیمیری در منطقه سندیکا (Sindika) (در جزیره نمای تامان) ادامه دادند. این ها سندی ها بودند که تا اواخر دوران عتیق یا باستان در این جا زندگی می کردند. پس از آن ها، سروبی های کرانه های دریای سیاه، که نام شان از نظر صدا مانند مادها و پارس است، به خاورمیانه کوچیدند. در تاریخ آن ها، به عنوان سازندگان امپراتوری های جهان در آمدند: امپراتوری مادها و پارس ها.

پارسیان، در یکی از لشکرکشی ها به شرق، به هند رسیدند، جایی که با سیندهو (سیندوی (Sindhu)) برای شان آشنا برخوردند. آن ها از این نام به آسانی هندوستان ساختند و کوه هایی را که آریایی های اوستایی را از هند و آریایی ها جدا می کرد، و به همین گونه در حافظه کوهنشین های هند باقی ماندند، «هندوکش» نامیدند. (از هندو+کش).

**در جنوب** - فرهنگ کته کومی یا فرهنگ گورستان های دخمه یی (آریایی) و پالتاوی.

بنا به دلایلی، یامه یی ها (گودالی ها) نتوانستند فشار ریسمانی ها (شنورویکی ها) را برتابند و همراه با آن ها تیپ قدیمی انتروپولوژیک (انسان شناسانه) اروپایی نابود گردید و جای آن را قبایل هندوآریایی و ایرانی غربی گرفتند.

روشن است تاریخ با این روندها به پایان نرسید. در دشت های میانی و خاوری قزاقستان دارندگان فرهنگ اندرونوفو، دقیق تر فئودوروفی ها (Fedorov) پدید آمدند که از بسیاری از جهات همانند به قبایل قدیمی گودالی (یامایی) بودند- اروپایی نماهای پهن سیما و سر دراز. آن ها نخستین کسانی نبودند که از این جا سر بر می آوردند. در درازای یک هزار سال پیش از این ها در سیبری جنوبی قبایل دارای فرهنگ افاناسیف اسکان یافته بودند. برخی از آن ها پهن سیما بودند و از لحاظ ژنتیکی با رپنی ها (repin) پیوند داشتند (باشندگان دارای فرهنگ استوگی میانی ائنیولیتی) و برخی دیگر دارای سیماهای نیمه پهن سیما که چهره های خوالی (نیکان گول ها و سلت ها؟) را به خاطر می آوردند. خاستگاه تباری دارندگان فرهنگ فئودوروفی چندان روشن نیست. شناخته شده است که آن ها چشمان آبی و موهای بور داشتند و حامل ژن R1a آریایی بودند (بر پایه مواد هیات اعزامی علمی (اکسپدیشن علمی) فرانسه).

اگر چه آن ها در استپ های برناول، نووسیبرسک و شرق قزاقستان در سده هفدهم پیش از میلاد پدیدار شدند و در آن جا تا سده دوازدهم پیش از میلاد می زیستند، اما در ظاهر از جمعیت قبلی عصر نوسنگی شرق قزاقستان متفاوت نبودند. از دید شیوه زندگانی، این دامداران- شبانان مسکون، برای زندگی خود سیل بره های رودخانه ها برگزیدند.

افزایش جمعیت و محدودیت منابع باعث شد که بخشی از مردم به درختزارهای سیبری غربی بکوچند- جایی که از آن ها فرهنگ کشتمندی و کشتکاری اندرونویدی (andronoid) به یادگار مانده است که از فرهنگ دشتی بر خاسته بود. فرهنگ نام نهاد «ردپاهای گمشده یا از دست رفته».



چنین پنداشته می شود که قبایل جنوب شرقی پس از دیگر اقوام آریایی به هند رفتند. قبایلی که در دشت ها ماندند، زندگی کوچروی (چادرنشینی و دامداری) را برگزیدند. ظاهراً، به عنوان بخشی از دیگر قبایل ایرانی در فتح اراضی شرق ترکستان با راندن تخاری ها از آن جا به استپ های جنوب سیبری اشتراک ورزیدند. آن ها از همان زمان، وارد دایره قبایل آسیای مرکزی گردیدند.

### آسیای میانه و ترکستان خاوری:

بر پایه یک افسانه اتنوژنتیک (ethnogenetic)، از اسطوره های برجامانده هند و آریایی، ایرانیان باستان فرزندان آسورها اند و هندوآریایی های باستان، فرزندان دیوها. ایرانیان برادر بزرگتر آن ها اند، اما در این حال دوست آن ها نیستند. در سده سیزدهم پیش از میلاد، هنگامی که ریگ ویدا تدوین می گردید، هندوآریایی ها سرزمین های پنجاب و آریایی های اوستایی سرزمین های جنوب آسیای میانه و شمال افغانستان کنونی را اشغال کردند. اما شاید دشمنی میان آن ها به اعماق قرن ها سر بکشد- در آن دوره، زمانی که آن ها یکجا در گستره واحد ایرانی (در شمال افغانستان) می زیستند. به پنداشت ایرانیان، میهن نخستین آن ها «**هوانیرات**» (Hvanirat) («کشور اراهه سوارن مهربان») در میان رودخانه های «راهه» یا «رهه» و «وهوی- داتیا» واقع بود که از کوه های افسانه یی (یا شاید هم واقعی؟) «هرا» («هره» یا «هارا») سرچشمه می گرفتند و به دریای میانی واروکاش (Vorukash) می ریختند. روشن است محل رودخانه ها و کوه های اوستایی را می توان تعیین کرد. «رهه» یا «راهه» (و یا هم «رس»- «راس») - رود ولگا است و رود وهوی- داتیا هم آمو، که در آن هنگام از بستر پیشین اوزبوی (Uzboi) به دریای کسپین یعنی دریای **واروکاش** (Vorukash) می ریخت.

هرا- نام کوه های جهانی است، که سرچشمه رودخانه های بزرگ و کوچک می باشد، از جمله افزون بر ولگا و آمو، هژده رود دیگر. رشته کوه های قفقاز و اورال و پامیر و تیان شان، که در پیرامون دشت های هوانیرات (Hvanirat) (میهن ایرانیان) سر برافراشته اند. به پندار ایرانیان باستان، هوانیرات می توانسته است در میان آن ها واقع بوده باشد. بر پایه به

داده های باستان شناسی - این گستره فرهنگ واریانت غربی فرهنگ اندرونوفو است - جوامعی که چونان فرهنگ های پتروفی و آلاکولی سده های پانزدهم - سیزدهم پیش از میلاد) شناخته شده است.

در این دوره، هندوآریایی ها استپ های آستانه قفقاز شمالی (فرهنگ کاتاکومبی یا فرهنگ گورستان های دخمه یی)، را گرفتند. سرزمین های شرق قزاقستان، جنوب سیبری و آسیای میانه به احتمال زیاد در این هنگام در قلمرو نیاکان دَرَدی ها و کافری ها (پسان ها نورستانی ها) بود. آن ها را همچنین در میان آریایی ها به شمار می آورند، زیرا زبان های شان شباهت هایی هم با زبان های ایرانی و هم با زبان های آریایی دارد. زبان آن ها - زبان آریایی شرق میانه یی میثانی است.<sup>۴۸</sup>

قبایل آریایی یی را که در شمار دَرَدی - کافری می پندارند، بسیار پیش در جنوب آسیای میانه پدیدار گردیده بودند - زمانی در حوالی پایان هزاره سوم پیش از میلاد. این دوره زمانی است که به نام عصر «اشغالگری های وحشیانه» یاد گردیده است.

این عصر با ویرانی فرهنگ های پروتوشهری (شهری نما) باستانی و ریختیابی کشورهای نو نام نهاد، مانند «مارگوش» (Margush) که در آن ها سنت های کهن و نو آمیخته و در هم تنیده می شدند، به پایان رسید. همین گونه صفات نژادی هم دچار دگردیسی هایی گردید. مانند فرهنگ گورستان های سپالی (Sapalli).<sup>۴۹</sup> بیخی مطابق با سنت های بومی با کاربرد سنت های پادبوینا؟ - کاتاکومبی (گورستان های دخمه یی) و و با سنت های تازه وارد با

---

<sup>48</sup> چنین بر می آید که دَرَدی ها و کافری ها نخستین توده هایی بودند که به گستره افغانستان و هند ساکن شدند. اما با امواج تهاجمات بعدی بلعیده شدند. از پی آنان، قبایل دارای فرهنگ اندرونوفویی جوامعی که چونان فئودرفی ها معروف هستند، (بهاراتی ها؟) به هند سرازیر شدند و تنها از پی آن ها هندوآریایی هایی که به نام سیندهو معروف اند، پدیدار گردیدند.

<sup>49</sup> فرهنگ های بیشکینتی، وحشی، داشلی و...

کاربرد فرهنگ آتش.<sup>50</sup> آرایش سیمای نژادی انسان های به خاک سپرده شده در این گورستان ها گاهی اندرونوفو (دشلی- بزی) است. اما بیشتر مدیترانه خاوری می باشد.<sup>51</sup>

زمانی، در جنوب سیبری، مومیایی های پیدا شده در تاریخ، جهان علم را لرزاندند و پرسش های فراوانی را در برابر پژوهشگران گذاشتند. اما کنون، به یاری آنالیز DNA ژن شناسی همه شک و تردیدها نسبت تعلق آن ها به دایره قبایل آریایی (ایرانی) زدوده شده اند. در همان زمان در شمال، در گرگاه استپ ها و دشت ها- درختزارها چوپان های آسیای قدامی ظاهر شدند. این گونه، در حوضه رودخانه اوبی و کوه های آلتایی فرهنگ های کروتوفی (Krotov)، ساموسی، قره کولی و درخشان ترین آن ها- اوکونفی پدید آمدند. چیز مشترکی که آن ها را به هم پیوند می دهد، سازه یا بستر (سوبسترات) نژادی دریای مدیترانه یی (میانزمینی)، است که شبیه به آن چه است که باشندگان اولیه تولخار از خود بر جا گذاشته بودند.

این یک تیپ پهن سیما، اما نه به گونه مطلق دراز رو و بلند چهره بود که نام علمی آن، نوع نژادی دگرگون شده (hypermorphic) مدیترانه خاوری است. منطقه خاستگاه و تیپ تباری دارندگان آن به گونه موثق ناشناخته شده است. شماری آن را - قفقاز، ماورای قفقاز (قفقاز جنوبی) و حتا مناطق استپی آستان قفقاز (شمالی) می پندارند و آن را با جامعه دارای فرهنگ گورستان های دخمه یی مرتبط می دانند.

---

<sup>50</sup>. سنت های ساختن گورستان های ویژه پس از نبردها و گورستان های دخمه یی در آینده در میان کوچروان ایرانی زبان ترکستان خاوری چیرگی می یابد.

<sup>51</sup>. نوع نژادی با چهره بسیار بلند (دراز رخ) و پهن که چهره پندیده و تغییر شکل یافته (hypermorphic) مدیترانه یی خاوری هم نامیده می شود، ویژه جمعیت های دامداری بود که گورستان های تلخار قبلی در جنوب تاجیکستان (فرهنگ بیشکنتی Bishkent) تپه های قره المات- سای (Karaelemat -sai) در حومه خاوری دریای کسپین و... از آن بر جا مانده است. با دوییدن به جلو، باید گفت که چنین نوع نژادی را دامداران باستانی آلتای سایان (اوکونی ها okunevtsy) و ساموسایی ها (samustsy) داشتند و آن را کوچروان پازیریک به ارث بردند.

اما یک توضیح دیگر هم می تواند وجود داشته باشد دال بر این که این شاید یک مهاجرت اجباری از مناطق ترکستان خاوری بوده است. در گورستان های آن جا نخست این که کاسه های سر (جمجمه های) اندکشماری پیدا شده است<sup>52</sup> که خاستگاه جنوبی آن ها را نشان می دهد. دو دیگر، این که داده های باستانشناسی به پدیدار شدن فرهنگ مادی قبایل اندرونوفو در این سرزمین ها تاکید می ورزند. نخستین مومیایی های تخاری نیز به همین زمان ارتباط دارند. درست مانند گزارش های چینی ها از پدیدار شدن اهریمن ها یا «دیوهای سرخ مو» در مرزهای شان.

در منطقه تووا (سیبری جنوبی روسیه) گورستانی کشف شده است به نام آیمرلیگ (Aymyrlyg) که مربوط عصر برونز است. نوع نژادی انسان های مدفون در آن مربوط فرهنگ اکونیفی (Okunev) اپومورفی (hypermorphic) مدیترانه یی می باشد. ریشه های آن در فرهنگ های آسیای قدامی، و شاید هم در ماورای قفقاز (قفقاز جنوبی) باشد.

به تقدیر سرنوشت، ساموسایی ها بدون زنان خود آمدند. چنین بر می آید که آنان، همسران شان را به هند و اروپایی ها بخشیده بودند. آن ها نتوانستند با افاناسی ها سازش نمایند. اما با ظهور اندرونوفو ها با آنان همسرنوشت گردیدند. آن ها نوع نژادی اندرونوفو را با سازواره های میانزمینی (مدیترانه یی) کامل گردانیدند.

---

<sup>52</sup>. استپ های ترکستان خاوری را قبایل دارای فرهنگ چمورچک (chemurchek) (ربع دوم هزاره سوم- اوایل هزاره دوم پیش از میلاد) اشغال نموده بودند. در ظاهر آن ها مدیترانه یی بودند.

ویژگی های فرهنگ مادی آن ها را با فرهنگ های ساموسی-سایمی و اوکونی (Okunevskaya) پیوند می دهد. همسایگان آن ها- افاناسی ها (afanasevtsy) و کاراسوکی ها (karasuktsy) بودند. نام فرهنگ چمورچک (Chemurchek) از گورستان چمورچک در بخش چینی آلتای مغولی گرفته شده است.

## آریایی ها یا تورک ها؟ سارمات های خاوی:

سارمات ها (Sauromats, Sarmatians) ی خاوری، تیره های نام آشنایی اند: کوشانی ها (تخاری ها و یوئه شی ها - Yueh و Tocharians)، کنگویی ها (kangyuys)، آسیانی ها (asians)،<sup>۵۳</sup> الن ها (Alans)، و شاید هم جمعیت کوچی دارنده فرهنگ پازیریک. آن ها از ژرفای آسیا برخاسته بودند: دشت های خاوری قزاقستان، آسیای مرکزی و کشور ختن. اما این دشت ها می تواند میهن ایشان بوده باشد.

نظر به همه نشانه ها، آن ها فرزندان آسیای میانه، دشت های اورال جنوبی و کرانه های دریای خزر می باشند. کشورهایی که در گذشته آن ها را اوستای ایرانیان به نام هوانیرات (Hvanirata) و سپس هم اریبانه ویجه می نامید. چنین بر می آید که هیچ کسی به خویشاوندی آن ها با آریایی های اوستایی و از طریق آن ها - با آریایی های ریگودایی تردید نداشته باشد، اما در برخی از آداب و رسوم خود، آن ها از ریشه از آریایی ها متفاوت بودند، مگر، با گول ها نزدیک. همه آن ها کشته های دشمنان خود را سر بریده و با سرفرازی با سرهای بریده آنان گردن های اسب های خود را می آراستند. سنتی ناشناخته برای قبایل آریایی، و نیز ایرانیان غربی (مادها و پارس ها).

آداب و رسوم سلت ها و سارمات ها (بل نیز اسکیت های در گذشته آسیایی) که در آن سوی رود رودخانه دُن (Tanais) می زیستند، بسیار جالب اند. زنان آنان بسیار دلیر بودند و در پیکارها می رزمیدند که از همین رو، یونانیان آن ها را «آمازونی گک ها» می خواندند.

---

<sup>53</sup>. شایان یادآوری است که نام قاره آسیا از همین آسیان ها گرفته شده است. -گ.

دیودورس (Diodorus) سیسیلی - تاریخ نویس یونانی، در باره آداب و رسوم سلت ها می نویسد: «رزمندگان سلطیک با کشتن دشمنان، سرهای آنان را می بریدند و در گردن های اسبان خود می آویختند و با آوردن آن ها به خانه، بر سر دروازه های شان میخ می زدند. آن ها سرهای بریده دشمنان شکست خورده خود را در روغن سدر نگه می داشتند... و برخی از آنان می بالیدند که این سرها را حاضر نیستند به کسی بدهند. حتا اگر به مقدار وزن های شان طلا هم بدهند...»

شاید، در پیدایش سرمات ها (از جمله سرمات های خاروی) رمز و رازهایی نهان باشد. از روی آداب و رسوم ایشان می توان برداشت کرد که به پیمانہ برابری فرزندان آریایی ها و قبایل گالیک می باشند و در جایی که سرزمین آبایی هندواروپاییان بوده است (هند و ایرانی ها و نیاکان ایتالیک ها و سلت ها (protoitalocelts) )، باید در همان جا سرزمین آبایی سارماتی ها و ریشه های کهن فرهنگ های آنان را هم جست.

چه ساده؟! اما دانشمندان طی صدها کنکاش علمی، در باره این سرزمین نیایی هند و اروپایی ها در کجا واقع شده است، کدامین فرهنگ (یا فرهنگ های) باستان شناسیک را می توان به آن ها اختصاص داد و آریایی ها - سرشناس ترین فرزندان آن ها (هندواروپاییان) در کجا زندگی می کرده اند، نتوانسته اند به اجماع دست بیابند.

چندین فرضیه در زمینه هست، اما همه این فرضیه مورد اختلاف اند. بر پایه یکی اظهارات بکر؛ «دانش ما در باره هندواروپایی ها تنها برای انکار هر گونه راه حل ساده این مساله بسنده است.» خوب ما همه این فرضیه ها را فهرست نمی کنیم. باستان شناسان، زبان شناسان و انسان شناسان به ره آوردهای برجسته یی در بازسازی گذشته هندوآریاییان دست یافته اند. اما در زمینه کجایی میهن نیایی ایشان به بن بست برخورد کرده اند. شاید، در همین نکته، محدودیت امکانات این علوم متبازر گردیده باشد.

اما زمان در جا نمی زند و از پویایی باز نمی ایستد. آن چه را که این علم و این پژوهشگر نمی تواند کشف کند، آن علم دیگر و آن پژوهشگر دیگر می کوشد دریابد. به یاری علم نو ژنتیک (علم الانساب یا نسب شناسی)، ژنیالوژیست ها (شجره شناسان) با انجام آنالیزهای DNA رمز و راز «کتاب زندگی» را پیشاروی ما می گذارند. راستش، تا کنون بدون «نام و نشان». شاید به این پرسش که «کی، چه کسی است؟» به زودی به پاسخ داده شود.

... و اکنون در این جا، نگاهی می افکنیم به سرزمین نیایی و تاریخ باستان هندوآروپایی ها از دیدگاه ژنتیک. آ. کلیسف (A. Klesov) - دانشمند سرشناس، دیدگاه خود را در باره منشای هندوآروپایی ها از منظر نوی ابراز داشته است. او، مانند م. گومیتاس (M. Gumbitas)، قاطعانه از نظریه هایی که منشای هندوآروپاییان را به اروپا گره می زند، چشم می پوشد.

اگر م. گومیتاس ریشه های نخستین هندوآروپایی های قدیم را در میان دارندگان فرهنگ های نوسنگی کوه های اورال - حوضه رود ولگا و استپ های دنیپر - دونتسک می دید، آ. کلیسف A. Klesov مراحل نخستین تاریخ آنان را، که قدمت آن سر به دوران پارینه سنگی می کشد، در اعماق آسیا جا داد. دقیق تر، در جنوب سیبری (در گستره دامنه های کوه های آلتای، سایان و گستره پیرامون دریاچه بایکال...).

دلایل؟

هابلوگروه یا گروه پیوستگی نوع haplogroup R، که کلیسف با دارندگان آن، هندوآروپاییان را پیوند می زند، دارای ریشه های مشترکی با دارندگان هابلوگروه Q اند. ای. زاخاروف پیشنهاد کرد تا دارندگان ژن کیو را «پروتو تورک و امرینیدی» (prototyurkoamerinds) بنامند. برجسته ترین بازماندگان آن ها سرخپوستان امریکایی اند، اما آن ها در اصل برخاسته از جنوب سیبری اند. در این جا، (یا در نزدیکی آن) تا همین اکنون، خویشاوندان شان زندگی می کنند: تووایی ها، بوریاتی ها، سامویدی ها، کیت ها.

پیداست، که آن‌ها همه منطقی باید در گذشته در جایی در کنار هم زیسته باشند. به راستی هم، در پایان پارینه سنگی در منطقه دریاچه بایکال، گروهی از شکارچیان دارای فرهنگی پیشرفته پدیدار شدند. پیش از این، بر آن بودند که آن‌ها می‌توانسته‌اند نیاکان توده‌های تورکی، مغولی و ساموییدی (Samoyeds) و دیگر توده‌های باشنده سیبری باشند. با این هم، با توجه به داده‌های ژنتیک و گمانه‌زنی درخشان پروفیسور کریم اولین (Karimullin) (در این باره نگاه شود به: پایین)، این‌ها می‌توانسته‌اند نیاکان هندواروپایی‌ها و تورکوامرینیدی‌ها بوده باشند. منطقی‌تر نیاکان «تورکو-امرینیدو-هندواروپایی‌ها». بنا به همه نشانه‌ها، آن‌ها از غرب آمده بودند. شاید از آسیای میانه و به گمان بسیار دارای سیماهای اروپاییدی بوده‌اند و با خود صنعت سنگ مناسبی را به همراه آورده بودند. آن‌ها برای سال‌های سال خط توسعه فرهنگ عصر حجر این منطقه را رقم زدند. اما بنا به شرایط تاریخی، سرنوشت آن‌ها در آینده از هم جدا گردید و هر گونه تماس با یک دیگر (میان خود را) از دست دادند. با این هم، چیزهایی را که نشانگر داشتن خاستگاه مشترک شان بود، نگه داشتند. به عنوان نمونه، یونانی‌ها و آریایی‌ها خاطره‌هایی مبهمی را از سرزمین آبایی دیرین شان، که در جایی در شمال، در<sup>54</sup> (Hyperborea) قرار داشت، به یاد داشتند.

بس دلپذیر است که نتیجه‌گیری‌های کلیساف با نتیجه‌گیری‌های آ. نظر<sup>55</sup> همخوانی پیدا می‌کنند: «باشندگان آلتای دارای هاپلوگروه DNA میتوکندریال اند- چیزی که در باشندگان کنونی اروپا و نیز سرخپوستان امریکایی هم دیده می‌شود». این بدان معنا است که آلتاییان، اروپایی‌ها و بومیان امریکایی از نگاه ژنتیکی با هم نزدیک‌اند و چنین خویشاوندی‌یی را می‌توان تنها با یک دلیل توضیح داد- داشتن خاستگاه مشترک و ریشه داشتن در یک «جامعه آسیایی باستان ساکن در جنوب سیبری در عهد پارینه سنگی». بانو نظر<sup>55</sup> از روی جایگاه پروتئین‌ها، آنزیم‌ها و گروه‌های خونی، فاصله ژنتیکی 55 جمعیت انسانی را

<sup>54</sup> نگاه شود به یادداشت پیوست مقاله.

<sup>55</sup> . آ. ف. نظر<sup>55</sup>، «نزدیکی ژنتیک باشندگان فین و اوگری، سلاوی و آلمانی بر پایه داده‌های اترپوژنتیک».



محاسبه نمود که در میان آن ها افزون بر توده های اروپایی، شماری از توده های آسیایی هم بودند. دستاوردهای کامل پژوهش های او را می توان در اینترنت خواند.

از این پژوهش ها بر می آید که توده های مرکز درخت ژنیولوژیک («شجره نامه») یعنی: ادمورتی ها، ننی ها (Nenes)، اوستیی ها، ایرانیان، کومی ها، چوواشی ها، یونانی ها، روس ها، لهستانی ها، بلغاری ها، اسکاتلندی ها، صربی ها، آلمانی ها، اوکراینی ها، کروات ها، چک ها، مجاری ها، سوئدی ها، استونی ها و بلاروسی ها دارای منشاء مشترک اند. همه آن ها بر روی یک شاخه درخت (شجره) نشسته اند. در حالی که کنون فرسنگ ها دور از هم زندگی می کنند. این یگانگی می تواند تنها یک توضیح داشته باشد. همه آن ها باری در کنار هم، به گمان بسیار در آسیا می زیسته اند.

در این جا بایسته است به یک نکته باریک توجه داشته باشیم: به روی همین شاخه، اما جدا از اقوام های یاد شده، عرب ها + ایتالیایی ها، ایونیکی ها (Evenki)<sup>56</sup> و تاتارها + یهودیان اشکنازی، نشسته اند که خوشه های جداگانه نامرتبط با اروپایی ها را می سازند.

---

<sup>56</sup> ایونیکی ها مردمانی اند که به زبان های تونگوزو- منچوری سخن می گویند. این زبان ها همه اعضای یک خانواده مشترک زبان های خویشاوند با هم خاندان بزرگ آلتایی در سیبری (به شمول خاور دور)، مغولستان و شمال چین اند. زبان های تونگوزی- منچوری در بر گیرنده زبان های زیر اند: منچوری، نانایی، نیگیدالی، اوروچی، اوروکسی، سولونی، اولچیف چژورچژینی (که اکنون یک زبان مرده به شمار می رود)، ایونیکی، ایوینی و...

The Tungusic languages /tʊŋ'qu:sik/ (also known as Manchu-Tungus, Tungus) form a language family spoken in Eastern Siberia and Manchuria by Tungusic peoples. Many Tungusic languages are endangered, and the long-term future of the family is uncertain. Traditionally, linguists considered Tungusic to be part of the Altaic language family along with the Turkic and Mongolic language families; more recent proposals are that it belongs to Macro-Altaic, the latter including Japanese and Korean as well, or, on the other hand, that Altaic is not a genetic group, but a Sprachbund.

اگر موضوع عرب‌ها و ایتالیایی‌ها کم و بیش روشن است (از روی مهاجرت‌ها در عصر مفرغ (برُنز) و در سال‌های امپراتوری روم)، بستگی نزدیک آن‌ها با ایونکی‌ها که در آن سوی دنیا زندگی می‌کنند، و نیز خویشاوندی تاتارها با یهودیان آشکنازی موجب بی‌اعتمادی به پژوهش‌های بانو نظروا گردید. نه تنها شایعات، بل نیز دانشمندان تاتاری، پیدایش تاتارها را با آسیای مرکزی گره می‌زنند و حتا با مغولان، که با جمعیت بومی قاره آسیا ارتباطی نداشتند.

تاریخچه فشرده نوع R (بر پایه پنداشت‌های آ. کلیسف)<sup>57</sup>:

1. حدود 25 هزار سال پیش، محل بودوباش دارندگان هاپلوگروه آر. - در جنوب سیبری (شایان یاد آوری می‌دانیم که آخرین عصر یخبندان 23 هزار سال پیش آغاز و 13.5 هزار سال پیش به پایان رسید) بود.

2. در حدود 20 هزار سال پیش - جدا شدن نوع R1a - (پیشینیان هندواروپاییان) و شتافتن آن به سوی اروپا. زمان پدیدار شدن در اروپا - 12000 سال پیش، یعنی پس از دوره یخبندان.

3. نزدیک به 16 هزار سال پیش - پدیدار شدن نوع R1b (پیشینیان تورکان). دارندگان این هاپلوگروه در آسیا ماندگار شده بودند.

4. نزدیک به 10 هزار سال پیش از میلاد (میانسنگی، دوره بعد از یخبندان). نوع R1a به بالکان می‌کوچد، و پس از آن، دیگر مناطق اروپا را می‌گیرد. این گونه، هندواروپاییان دو میهن داشتند: در زمان‌های قدیم (پارینه‌سنگی) در آسیا بودند، و در میانسنگی - نوسنگی (در حدود ده هزار سال پیش از میلاد)، به اروپا کوچیدند.

---

<sup>57</sup> آ. کلیسف، «خاستگاه سلاوی‌ها و هندواروپاییان کجاست؟ آنالیز دی. ان. ای به این پرسش، پاسخ

می‌دهد»:

<http://www.novgorod.ru/read/information/history/clauses/ethnography/klyosov>.

[http://www.lulu.com/items/volume\\_67/8049000/8049755/2/print/8049755.pdf](http://www.lulu.com/items/volume_67/8049000/8049755/2/print/8049755.pdf)

طبیعی است که شک و تردیدهایی پدید می آیند. در این جا، آوندهای کلیسف را مبنی بر میهن سیبری هندواروپاییان کنار می گذاریم و شواهد دیگری را که موید این دیدگاه اند، می آوریم:

**نخست**، در جنوب سیبری، بستگان ژنتیکی امرینیدی ها زندگی می کنند.<sup>۵۸</sup> از این رو، باید زبان های شان با یک دیگر، همخوانی داشته باشد. استاد کریم اولین (A. Karimullin) روشن است تصویری در باره پیوندهای ژنتیکی این دو نداشت، اما به همانندی کلمات زبان های تورکی ها و مایاها و دیگر امریکایی ها توجه کرد. اما آوندهای او هر چند در چارچوب روش های دقیق زبانی متناسب از کار نبرآمدند، با این هم توجه جامعه علمی را به خود جلب کردند و هر چند، با شک و تردیها، مگر، به هر حال پذیرفته شدند. اما زندگی برحق بودن دیدگاه های او را ثابت ساخت.

**دوم**. هرگاه زبان امرینیدی ها (Amerindian) و پیشینیان تورکی ها پیوندهای دوری را حفظ کرده بودند، پس در باره زبان های پیشینیان هندواروپایی ها پیشینیان تورکی ها چه می توان گفت؟

به سال 1986 کتاب ن. اندره یف زیر نام «زبان های پیشین کهن هند و اروپایی» از چاپ برآمد که در آن، بر پایه آنالیز وضعیت زبانی باستانی این زبان ها به نتیجه شگفتی برانگیزی برای آن برهه دست یافت: زبان های پیشین هندواروپایی، اورالی و آلتاییک زبان های خویشاوندی اند. این بدان معنا است که حاملان هاپلوگروه های R، N و Q در اواخر عهد پارینه سنگی در کنار هم می زیسته اند و به یک زبان سخن می گفته اند که آندره یف آن را زبان بورئالی (شمالی) نام داد.<sup>۵۹</sup>

---

<sup>58</sup>. م. دیرینکو، ب. مالیارچوک، «منشای باشندگان بومی آمریکا» و نیز ای.آ. زاخارف «منشای آسیای مرکزی نیاکان نخستین امریکایی ها».

[http://www.evolbiol.ru/zaharov\\_indians.htm](http://www.evolbiol.ru/zaharov_indians.htm)

<http://www.evolbiol.ru/index.html>

<sup>59</sup>. ن. اندره یف، «زبان های پیشین کهن هند و اروپایی»، انتشارات «علم» (نائوکا)، سانکت پتربورگ،

سزاوار است تا روی این کتاب بیشتر درنگ نماییم. نویسنده، استوار بر حقایق وضعیت پیشین زبانی متاخر هندواروپایی و تجزیه و تحلیل آن‌ها به یاری بازسازی درونی در حداکثر عمق «سامانه واژگانی کهن زبانی هندواروپایی را بازآفرینی کرد که گواه بر همانندی شگفتی برانگیز آن با سامانه واژگانی زبان‌های اورالی و آلتاییک بود.

بر این اساس، نویسنده به این نتیجه رسید که همه زبان‌های یادشده در چهارچوب یک زبان آبایی یگانه بورئالی (شمالی) که ریشه در دوران اواخر پارینه سنگی دارد، دوران توسعه بس دور و درازی را سپری نموده بودند. فروپاشی زبان کهن بورئالی به پدیدآیی زبان‌های هند و اروپایی، اورالی و آلتاییک نخستین انجامید.

زبان بورئالی چگونه زبانی بود؟ بسیار ساده. کلمه‌ها از یک یا دو صامت ساخته شده بودند و مفاهیم اساسی مربوط به اشیاء (اسما) را بازتاب می‌دادند. ذخیره واژگانی این زبان بسیار کوچک بود و شامل 230 کلمه می‌شد. برای مثال، در بافتار واژه‌های روسی «تئمه» (тьма) - تاریکی، «تیومنی» (темный) - تاریک، «تومان» (туман) - مه، «مرک» (мрак) - (دل‌تنگی)، زاتمنیات (затемнять) - تیره و تاریک شدن؛ حروف صامت ت - م برجسته می‌باشند. عین صامت‌ها به زبان‌های دیگر، در کلمه‌ها با عین بار معانی حضور دارند. یعنی همان معنا را دارند: برای نمونه در زبان‌های فنلندی و اوینکی (Evenki). بخش‌های جمله‌ها در زبان کهن هندواروپایی وجود نداشت. جمله‌ها به شکل کنونی آن ساختار و ریخت (مورفولوژی) نداشتند. یعنی از فعل (عمل) / (verb (action) و ویژگی‌های صفت (adjectives (attributes) - прилагательные) هنوز آگاه نبودند. تنها نوع کلمه‌سازی - هسته ریزی بود مانند کلمه «پاراوز» («паровоз») به معنای لوکوموتیف.

گستره پراکندگی زبان کهن بورئالی به گونه‌یی که نویسنده می‌پندارد، بسیار پهناور بوده است (بیش از حد گسترده، به پیمانہ‌یی که به دشوار بتوان یگانگی آن را گمان برد) - از کارپات (Carpathians) تا آلتای. آن بخش قبیله، که از آن با گذشت زمان «آلتای‌ها» تشکیل یافتند، سرزمین‌هایی از دریاچه آرال تا به کوه‌های اورال را اشغال کردند. هند و اروپایی‌های (قبلی) - سرزمین‌هایی از دنیپر Dnieper تا به رود راین را، با در دست گرفتن مرکز کارپات. حاملان شاخه اورالی زبان بورئالی در میان آن‌ها قرار گرفتند. یعنی بین دنیپر و اورال.

بنا به داده‌های زبانی، جایی که پیشینیان هندواروپایی‌ها زندگی می‌کردند، پر از تپه‌ها بود، و تپه‌ها از رودخانه‌های بزرگ، با زمستان‌های سرد و تابستان‌های گرم، که نشان‌دهنده مناطق جنگلی - استپی می‌

باشد. در دوره میانسنگی (11-6 هزار سال پیش از میلاد) در زبان نیاکان هندواروپایی ها دگرگونی های شایان توجهی رخ داد. گنجینه واژگانی آن با کلمات و واژه های مرتبط با دامپروری و کشاورزی آراسته گردید. نیاکان هندواروپاییان از چارپایان - گاو، غزگاو، گوسفند، بز و اسب را می شناختند.

این زبان ها، سیمای کم و بیش مدرن را در جایی حدود 7-10 هزار سال پیش به دست آوردند. در همان زمان هم بخش های جمله ها پدید آمدند - نخست: اسم و فعل (یعنی، موضوع و عمل دیگر از هم تفکیک می گردیدند).

این دیدگاه را نقاشی های روی صخره های غارها در اواخر پارینه سنگی و اوایل میانسنگی تایید می کنند. همه تصاویر جانداران در این دوره بدون حرکت در یک ژست پایا (ساکن) به پرده کشیده شده اند. و تنها در عصر میانسنگی توسعه یافته در نقاشی های روی صخره های غارها، آشکارا تحرك آغاز به خودنمایی می نماید. تصاویر واقعگرایی ویژه دوران پارینه سنگی را از دست می دهند، اما در عوض، پویایی یا دینامیسم (برای مثال، صحنه های جنگ های دوره میانسنگی اسپانیا و جمع آوری عسل در بخش «اقتصاد نوع استلایی» - کتاب تاریخ اسرار آمیز تاتارها...)

in the intro section "farm type appropriating" The Secret History of the Tartars...)

را به دست می آورد. در همین دوره (نزدیک به هفت هزار سال پیش) به پنداشت و. ایوانف، شاخه زبان های آناتولیک از دیگر زبان های هندواروپایی جدا گردید.

در باره حضور نیاکان هندواروپایی ها در آسیا می توان از روی هاپلو گروه تقسیم نشده R1 (M173)، در میان سرخپوستان امریکایی داوری کرد. موجودیت حاملان هاپلو گروه R1 در همسایگی Q - آشکارا گواه بر خویشاوندی پروتو تورک ها و امرینیدی ها و هندواروپایی ها است.

پدیدآیی R1 (M173) در ترکیب توده های اقیانوسیه و استرالیا می تواند به احتمال زیاد به دلیل مهاجرت های باشندگان غرب چین زیر فشار نیاکان چینی ها - حاملان هاپلو (رسانه پیوستگی) گروه O صورت گرفته باشد. در گذشته، در این سرزمین ها (یعنی در غرب چین) - مردمان اروپاییدی (قفقازی نما) دارای سیمای مدیترانه یی، حاملان هاپلو گروه های K و R1 زندگی می کردند. فرزندان آن ها - مردم مرموز باشو اند.

برای دیدن نقشه هاپلو گروه آر. نگاه شود به:

اما از دیدگاه ژنتیک پیشینیان اورالی ها بیشتر حامل هاپلوگروه N اند و از این منظر، نه با هندواروپایی ها و نه با تورکی ها و امرینیدی ها (tyurkoamerinds) - حاملان هاپلوگروه های خویشاوند R و Q پیوندی ندارند. حاملان هاپلوگروه N (اورالویدی ها) - کسانی بوده اند که از جای دیگری به جنوب سیبری آمده بودند.

میهن آن ها - سرزمین جنوب چین بود. بنا به دلایلی، نزدیک به 20-15 هزار سال پیش، بازماندگان ایشان به جنوب سیبری کوچیده بودند. سرازیر شدن «بیگانگان» در گستره نیاکان تورکی ها و امرینیدی ها و هندواروپایی ها پیامدهای بس پردامنه یی در بر داشت. نیاکان امرینیدی ها چنین بر می آید که زیر فشار تازه واردان دیگر اورالویدی ناگزیر ترک خانه های خود گردیدند. آن ها به دوردست ها به سوی خاور و شمال خاوری سیبری کوچیدند وانگهی سرنوشت ایشان را به سرزمین امریکا برد.<sup>60</sup> پیشینیان هندواروپاییان به گمان بسیار، توانستند پایداری نمایند و از پس فشار اورالویدی ها برآیند و سر از این زمان، چندین هزاره در همسایگی همدیگر می زیستند. درست همین همسایگی می تواند پیوندهای نزدیک فرهنگی و زبانی پیشینیان هندواروپاییان و پیشینیان اورالویدی ها را توضیح بدهد.

اگر چنین است، پس قابل درک می شود که چرا پیشینیان تورکی ها که در واقع خویشاوندان پیشینیان هندواروپاییان بودند، از دید زبانی از آن ها متفاوت می باشند. دست سرنوشت در آن برهه آنان را از متن به حاشیه کشانید.<sup>61</sup>

---

[http://en.wikipedia.org/wiki/File:Haplogroup\\_R\\_%28Y-DNA%29.PNG](http://en.wikipedia.org/wiki/File:Haplogroup_R_%28Y-DNA%29.PNG)

<sup>60</sup>. شایان یادآوری است که در عصر یخبندان، گستره کلاهدک یخی قطبی بسیار پهن بود و آلاسکا با روسیه با آبنا یخی (یخنا) ی بزرگی با هم پیوست بود. نیاکان بومیان امریکایی درست با گذشتن از همین «یخنا» به سرزمین امریکا رفته بودند. عین چیز را می توان در باره جاپان گفت. -گ.

<sup>61</sup>. یعنی در واقع، نیاکان تورکی زبانان، بخشی از نیاکان سپید پوست هندواروپاییان بوده اند که در اثر همسایگی با اورالویدی های دارای خاستگاه چینی و آمیزش با آنان، زبان اصلی شان که با زبان نیاکان هندواروپایی ها، از یک ریشه بود، دستخوش دگرگونی گردید. همین گونه از دید تباری هم با پذیرفتن برخی از سازه های اورالویدی، چهره های منگولویدی پیدا نمودند. در یک سخن، نیاکان تورکی ها همان سپیدپوستانی اند که به پیمان معینی با زردپوستان چینی آمیزش یافته بودند. -گ.

اندره یف، بر آن بود که میهن نیایی هندواروپاییان در اروپا واقع بود، دقیق تر در دامنه های کارپات. به باور او، در شرق آن ها تا دامنه های غربی کوه های اورال، پیشینیان اورالی ها می زیستند. نیاکان آلتایی ها را او در سرزمین هایی میان دامنه های خاوری کوه های اورال و دامنه های کوه های آلتای جا داد. او بر پایه فاکت های محیط زیست بازسازی شده بر شالوده داده های زبانی، پیشینیان هندواروپاییان را در گستره اروپا جا داد. میهن آن ها، یک سرزمین کوهستانی، دارای آب و هوای قاره یی، عاری از رودخانه های بزرگ بود که پیشه باشندگان آن اسب پروری و گاوداری بود، که ریشه در دوره میانسنگی داشت. شایان یادآوری است که سرزمین و آب و هوای سیبری جنوبی از کارپات تفاوت اندکی دارد. تنها سردتر از آن است.

سوم. **سرخپوستان مایا:** از روی نقاشی های برجسته بازمانده از آن ها، ایشان دارای برخی از نشانه های اروپاییدی ها (سفیدپوستان) بوده اند. بینی های بزرگ، چهره های متناسب و کاسه های چشم همانند به کرومانیون ها (CRO-Magnon) و نیز سیماهای منگولوییدی-پهن بودن آشکار روهای شان (اما کمتر از منگولوییدی های راستین)، کشیدگی چشم ها و برجستگی استخوان های گونه ها. شاید به دلیل پیوندها با منگولوییدی ها، که نیز به قاره امریکا راه یافته بودند. آن چه مربوط به اروپاییدی ها می گردد، این گونه چهره ها ناشی از ارثیه نوع های R و Q است که تاثیرات آن ها همچنین در سیمای برخی از توده های باشنده سیبری خاوری (چو کچه ها Chukchi، یو کاگیری ها Yukagirs و...) احساس می شود.

بیشتر از این، از دید ما ارائه تاریخ کهن هندواروپاییان از سوی کلیسف، سر در گم می شود. به باور وی، نوع R1a- هندواروپاییان اند. در حالی که R1b دیگر هندواروپایی شمردن نمی شوند و از لحاظ ویژگی های شان، انتساب (attribution) آن ها به هندواروپاییان راحت نیست.<sup>62</sup> در آن دوره، هنگامی که نوع R1a دیگر در اروپا می زیست، (در حدود

---

<sup>62</sup>. بنا بر همین دلیل، برخی از پژوهشگران ایشان را تورکی می خوانند. -گ.

ده هزار سال پیش) دارندگان هاپلوگروه R1b در آسیا بودند. دقیقتر میان اورال، قفقاز و آسیای میانه، که میهن اصلی ایشان بود.

فرهنگ های گورستان های تپه یی (گورگانی) (گستره ولگای میانه، سامارا، و خوالینی (Khvalynskaya) و یامن قدیم (yamnaya) (و به گونه یی که شگفتی برانگیز نیست، فرهنگ «پیروایا کورگانایا» («تپه نخستین»)) - همه فرهنگ نوع R1b است که از نگاه تباری تورکی بودند. در همین جا، در استپ های میانه ولگا دارندگان R1b1 (نزدیک به 6000 سال پیش) گونه های اروپایی R1b1b2 را گرفتند و به همین شمال به اروپا آمدند.

ارزش دارد، روی برخی از آوندها که کلیسف را بر آن داشتند تا به این پندار برسد، درنگ نماییم:

- نوع آسیایی R1b بسیار قدیمی تر از نوع اروپایی است.
- این هاپلوگروه در میان توده های تورکی و قفقازی فراوان دیده می شود.
- باسکی ها، باشندگان آسیایی از کار برآمدند و آن ها بودند که به اروپا زبان اگلو تیناتیو یا التصاقی (agglutinative) (زبان پیوندی یا چسبانشی)<sup>63</sup> را که همانند زبان های قفقازی و تورکی است، با خود به همراه آوردند.<sup>64</sup>

---

<sup>63</sup>. «زبان پیوندی، چسبانشی یا التصاقی زبانی است که به طور گسترده از التصاق (به معنای چسباندن) کار می گیرند: بیشتر واژگان از چسباندن تکواژه ها به یک دیگر ساخته شده اند. این عبارت نخستین بار از سوی ویلهلم فون هامبولت در ۱۸۳۶ برای طبقه بندی زبان ها از دیدگاه تک واژشناسی ارائه گردید. در یک زبان پیوندی (یا التصاقی)، نمایه ها جداگانه، از دسته بندی های مرتبط، یک به یک به پایه لغت افزوده می شود.» - گ.

«زبان های اگلو تیناتیو (التصاقی) در جهان فراوان اند ولی این امر، به این معنا نیست که هر زبان ملتصقی، تورکی باشد. مثلا زبان های قهوه یی بوستان استرالیا و زبان بانتو (bantou) و (Swahili) سیاهپوستان افریقا و زبان های سرخ بوستان امریکا و زبان های دراویدیان هند و زبان براهویی در شرق ایران و زبان های قفقازی مانند چچنی و لازی و گرجستانی و اورارتو و هوریانی و زبان باسک در اسپانیا و زبان



---

هندواروپایی تخاری و تا حدی زبان هندواروپایی آلمانی همگی آگلوتیناتیو می باشند. ولی با زبان تورکی هم‌ریشه نیستند و اصلاً ارتباطی با تورکی ندارند. همچنین در گروه زبان‌های آلتاییک (که زبان تورکی زیر مجموعه آن است) می‌شود از زبان‌های منچوری و ژاپنی... نام برد که آن‌ها هم آگلوتیناتیو هستند ولی تورکی نیستند. همان‌طور که زبان انگلیسی و عربی هر دو تحلیلی (analytic) می‌باشند ولی در دو خانواده مختلف زبانی قرار گرفته‌اند و منشا دیگری به شمار نمی‌روند.

ergative به حالتی گفته می‌شود که در آن مفعول فعل متعدی می‌تواند بدون تغییر در معنا در نقش فاعل فعل لازم به کار گرفته شود. برای مثال در زبان انگلیسی، فعل open در دو جمله I opened the door و The door opened به ترتیب در قالب فاعلی و مفعولی آمده است بدون آن که ما با استفاده از قانون‌های دستوری و فعل کمکی was بخواهیم در آن تغییری ایجاد کنیم.

اما باید گفت که چیزی به نام اقوام التصاقی زبان نداریم. همان‌گونه که چیزی به نام اقوام ارگاتیو زبان نداریم. زبان ترکی برای نمونه یک زبان اسپلیت-ارگاتیو نیست (برخلاف زبان‌های سومری، کردی، تالشی، لهجه‌های پارسی یزد و کرمان و فارس، پشتو). اما زبان‌های سومری و اورارتویی و هوریان و غیره همه زبان‌های اسپلیت-ارگاتیو هستند. (بر گرفته از انترنت، نوشته داکتر دوست زاده)-گ.

<sup>64</sup> خاستگاه زبان باسک‌ها تا کنون به درستی روشن نیست. گاه آن‌را به خاندان زبانی بزرگ چین و قفقازی پیوند می‌دهند و می‌گنجانند، که شامل زبان‌های قفقازی، ینی سئی، تبتی، چینی و زبان‌های بوروشاسی (Burushasi) است، گاه هم آن‌را زبان تجرید شده نوع التصاقی یا چسپانشی یا پیوندی (الگولیتیناتیو agglutinative) می‌پندارند. به گمان غالب، آن‌ها این زبان‌را از حاملان هاپلوگروه J - سازندگان فرهنگ «مادلین» فرا گرفته بودند. منشای مدیترانه خاوری آن‌ها تردیدی بر نمی‌انگیزد.

زمان درازی، باسک‌ها را دیرین‌ترین باشندگان اروپا می‌شناختند. اما بررسی‌های تازه نشان داد که آن‌ها مهاجر بوده‌اند. نیاکان ایشان، حاملان هاپلوگروه R1b نزدیک به  $3625 \pm 370$  سال پیش به جزیره نمای پربنیه وارد شده بودند. به این معنا که در مقیاس تاریخی بیخی به تازگی. به پندار کلیسف، آن‌ها از جانب قفقاز، از راه خاورمیانه و شمال قفقاز. بنا به داده‌های دیگر، نیاکان ایشان، گول‌ها (گال‌ها) برخاسته از جنوب فرانسه بوده‌اند.

---

کلیسف برآن است که نیاکان باسک ها از راه خاورمیانه و شمال افریقا گذر نموده بودند. «چون، هاپلوگروه R1b1b2 در تونس تقریبا همان عمری را دارد که همین هاپلوگروه در میان یهودیان خاور میانه دارند و حتا قدیمی تر».

اگر چنین است، پس بازماندگان اروپایی و افریقایی حاملان هاپلوگروه R1b باید همزمان به غرب کوچیده باشند. دقیق تر، به گونه یی که کلاین بسیار به جا زیبا داشته است، در یک سیل یا موج مهاجرتی. اگر چنین باشد، این پرسش مطرح می گردد که به کدام اتنوس (تبار) یا به کدام اتنوس ها می توان آنان را متعلق دانست؟

در طی این دوره (نزدیک به 18 سده پیش از میلاد) در خاورمیانه رزمندگان ارابه سوار: کاسیت های میتانی (mittaniyts kassites) و هیکسوسی ها (Hyksos) «قهرمانانه» می تاختند.

روشن است که میتانی ها (mittaniyts) و کاسیت ها (kassits) اصلا از قفقاز اند. میتانی ها زمانی دولت خود را در سرزمین های کشورهای امروزی سوریه و لبنان برپا کرده بودند. در باره کاسیت ها روشن است که در شمال بابل می زیسته اند- در رشته کوه های زاگرس. و پس از یورش های ویرانگرانه هیتی ها به بابل، در اوایل سده 16 پیش از میلاد، در آن جا قدرت را به دست گرفتند. میتانی ها به زبان هوری (Hurrian) سخن می گفتند. اما پادشاهان شان نام های آریایی داشتند و در کنار دیگر خدایان، خدای آریایی ها را پرستش می کردند.

در باره زبان کاسیت ها هیچ چیزی روشن نیست. تنها می دانیم که نام های شماری از شاهان آنان، یادآور نام های آریایی ها اند و به احتمال زیاد آن ها درست مانند میتانی ها، هوری اند با سازواره های بافتاری تیره های آریایی. منشای تباری هیکسوسی ها تا کنون در پرده یی از ابهام و رمز و راز مانده است. اما با توجه به این که آن ها مانند همسایگان خود- میتانی ها ارابه سوار بودند، و به پرورش اسب ها می پرداختند و به ماجراآفرینی و ستیزه جویی گرایش داشتند، می توان گمان برد که خاستگاه نخستین ایشان استپ ها بوده باشد. اما با این حال، به گونه فزاینده با عناصر بومی آمیزش یافته بودند. آن ها قادر به دست گرفتن قدرت در مصر بودند، اما نتوانستند در این جا ایستادگی نمایند و بپایند و ماندگار شوند. این بود که به غرب رفتند. به لیبی، و فراتر از آن به بیابان های افریقا (صحرا).

کلیسف داده های جالبی در باره منشای آسیای باسک ها می آورد. «بررسی های اخیر نشان داده است که 92٪ باسک ها دارای ژن دارای پایداری لاکتوزی (شکبایی و بردباری) T-13910 اند:

6600-4800 در باختر پرتگال که یا در (Enattah et al, 2007; Anagnostou et al, 2009) سال پیش (Anthony, 2007) ظاهر شده بود و یا در قفقاز و یا هم در شمال قفقاز بین 5 تا 12 هزار سال پیش.

انواع شایان توجهی موتاسیون (جهش) این ژن همین گونه در آسیا شناخته شده است - در دامنه های خاوری کوه های اورال، و نیز در آسیای میانه. این بار دیگر نشان می دهد که باسک های معاصر، فرزندان مهاجران در ترکیب جنس R1b1b2 اند و به اسپانیا و فرانسه در 3600-5000 سال پیش از آسیا و قفقاز کوچیده بودند. افزون بر این، مطالعه DNA باستانی بقایای مانده در اروپا نشان می دهند که ژن T-13910 در آن ها بیشتر از 7000-7800 سال پیش مشاهده نمی شود».

در این جا بایسته است چیزهایی را در پیوند با زبان دقیق تر روشن بسازیم:  
**نخست.** زبان نمی تواند مشعل راهنما باشد و از روی آن همیشه نمی توان در باره منشای یک توده داوری نمود. از تاریخ اتنوس ها (تبارها) شناخته شده است که تغییر زبان بیشتر قاعده است تا استثناء. این بدان معنا است که زبانی که باسک های معاصر بدان سخن می گویند، می تواند زبان اصلی شان نباشد.

**دوم.** آیا می توان زبان تورکی باستان را به خانواده زبان های قفقازی متعلق دانست؟ زبان شناسان می توانند کلمه های مشترکی میان زبان های قفقازی خاوری و زبان های تورکی باستان بیابند. اما بر خویشاوندی ژنتیکی گویشوران زبان های قفقازی خاوری و گویشوران زبان های تورکی باستانی با به رسمیت شناختن تنها پیوندهای تیپولوژیک (گونه شناختی) میان این توده ها (یعنی چنان پیوندهایی که در روند برپایی تماس ها و ارتباطات میان تبارهای همسایه پدید می آیند)؛ مهر تایید نمی گذارند.

ساده تر، سخن درست بگوییم، آن ها تنها با هم همسایه بودند، نه بیشتر از آن. همین چیز در باره کیت ها هم مصداق پیدا می کند. منشای آن ها همه پژوهشگران را به بن بست رسانده بود. زیرا زبان شان قفقازی و سیمای شان بومی است. در این جا پیش روی ما بحث وامگیری فرهنگ و زبان از دامداران پیشتاز آسیای قدیمی مطرح است. تنها چیزی که می توانیم به آن باورمند باشیم، این است که نیاکان باسک ها سفر خود را از استپ های اورآسیا آغاز کردند و از نوادگان دارندگان فرهنگ تپه یی (قرغانی)، یعنی ارابه داران (charioteers) بودند.

شایان یادآوری است که فرهنگ ارابه سواری همپا با پراکندگی هندواروپاییان از دشت های نواحی اورال جنوبی و کرانه های دریای سیاه، به «چهار دانگ گیتی» در دورترین نقاط جهان (Oecumene) پخش

گردید. در خاور، آن‌ها در صخره‌های کوه‌های تیان‌شان و آلتای حک شده‌اند. در نیمکره باختری-در صحرا (بیابان شمال آفریقا)، در جزیره‌های اسکاندیناوی و اسپانیا-در یک سخن در همه جا رد پای خود را بر جای گذاشته‌اند. ارابه، در آن دوره، بسیار مُد شده بود و همه ساخته‌های دست بشر را زیر سایه برده بود.

ناگفته‌هویداست که هنرمندان در نقاشی‌های شان، عصر نو را بازتاب می‌دادند-عصر سواران دوران را. این «مرسدس»‌های دوران باستان [و نیز تانک‌ها-گک.] در گام نخست، نمادهای بالندگی بودند و رزمندگان از آن کار می‌گرفتند. در این دوره، رزمندگان ارابه سوار در «اوج کامرانی» بسر می‌بردند و به دورترین سرزمین‌ها و پادشاهی‌ها رسیده بودند. در جنوب به میانرودان (بین النهرین) و مصر، که از آن جا به شمال آفریقا تاختند.

وجود سفال‌های سین تشت (Sintashta) در مرز با مصر (Tell- Nagila)، به خاکسپاری سرشناسان هیکسوس‌ها با اسب‌های شان و نیز کاربرد واژگان ارابه سواری هند و ایرانی در مصر امکان می‌دهند که در باره مشارکت سپاهیان آریایی (یا هندواروپایی) در یورش‌های هیکسوس‌ها سخن گفت.

**[یادداشت گزارنده:** جالب است که «سین تشت»- چیزی مانند «سین دشت» را به خاطر می‌آورد که شاید کلمه ایرانی بی‌بوده باشد به معنای دشت سین یا دشت چین. به هر رو، «فرهنگ سین تشت، یکی از چهار خرده فرهنگ، فرهنگ بزرگ اندرونوفو می‌باشد. فرهنگ اندرونوفو (به روسی: Андроновская культура) مجموعه‌ای از فرهنگی‌های بومی همانند مربوط به عصر برنز بود که از پیرامون ۲۳۰۰ تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد در منطقه غربی استپ‌های آسیایی و باختر سیبری وجود داشت. این فرهنگ نام خود را وامدار روستایی به نام اندرونوفو است که در ۱۹۱۴ میلادی در آن گورهای-با اسکلت‌های خمیده خاک‌شده که به همراه سفال‌هایی به خاک سپرده شده بودند- یافت شد. بدین فرهنگ سینتاشتا-پتروفکا هم می‌گویند.

فرهنگ اندرونوفو چهار خرده فرهنگ وابسته برجسته داشته‌است که به سوی جنوب و خاور گسترده شده بودند:

سین تاشتا-پتروفکا-آرکائیم در جنوب کوه‌های اورال و شمال قزاقستان کنونی، این فرهنگ میان سال‌های ۲۲۰۰ تا ۱۶۰۰ پیش از میلاد برپا بوده‌است و دربرگیرنده بخش‌های زیراست:

استحکامات سینتاشتا در استان چلیابینسک که زندگی در آن به پیرامون ۱۸۰۰ پیش از میلاد باز می‌گردد. / برگرفته از ویکی پدیا-گک.]

---

این امکان هست که با آن ها، با فرزندان آسیایی نوع R1b منشای گارومانت های (garomants) اسرارآمیز و مرموز که بازماندگان ایشان در میان بربرها دیده می شوند) و گاونچو (Guanches) های از آن هم مرموزتر پیوند داشته باشند. در ژن پول های (gene pool) بربرها و گاونچوها، بالاترین ژن، هاپلوگروه E شمرده می شود که دارای منشاء شمال آفریقایی است. اما ژن های دیگری هم وجود دارند.

یکی ژن آسیای غربی است - J که شاید از عرب ها گرفته باشند. اما یک ژن دیگر هم هست که ویژه باشندگان بومی نیست و منشای آشکارا شمالی دارد.. این ژن - هاپلوگروه R1b است که بنا به اطلاعات ژنتیکی، حاملان آن زمانی از رشته مادری با سامی ها پیوند داشته اند.

بدیهی است، این حاملان این ژن می توانستند در حوضه میانی رود ولگا در اورال جنوبی بسر برند. بر پایه داده های انسان شناسی (انتروپولوژی) در میان بربرها نوع های انسان شناسیک (انتروپولوژیک) میانزمینی (مدیترانه یی) نامتعارف برای مدیترانه یی ها، مگر نزدیک به اروپایی نماهای شمالی دیده می شود. اگر همه داده ها را روی هم بگذاریم، ناخودآگاه به ذهن چنین می آید که آن ها می توانستند فرزندان هیکسوس های تاریخی - رزمندگان ارابه سوار باشند.

این ارابه سواران رزمجو، به سان جهانگشایان ماجراجو و هنگامه ساز، برای گشودن کشورهای نو به راه افتادند. خاورمیانه را زیر پا گذاشتند، سراسر بیابان بزرگ آفریقا (صحرا) را زیر و رو کردند و از خود تصویر هایی بر روی صخره ها برجا گذاشتند - با نقوش ارابه ها و قرغان (تپه) های شان. در رابطه با پیوندهای آن ها با هندواروپاییان، می توان از روی ساختار اجتماعی طوارق، که جوامع سه طبقه آریایی را به خاطر می آورد، داوری کرد.

گوانچی ها، منشای اسرارآمیز و پر از رمز و رازی دارند. بر پایه گزارش های اسپانیایی ها، در سده پانزدهم، در تریف (جزایر قناری) آدم های بلندبالا، سپید پوست، با موهای سرخ و چشمان آبی و سبز بودوباش داشتند. انسان شناسان تمایل داشتند در سیمای آن ها ویژگی های انسان کرومانیون، یعنی باشندگان دیرین اروپا را ببینند، که باری (در اواخر عصر حجر) همچنین در شمال آفریقا بودوباش داشتند. مگر، پسان ها انسان های نژاد مدیترانه یی جایگزین آنان شدند. حتا در باره همانندی سیمای اسکیت ها با گوانچی ها سخن می گفتند. با داروی از روی این که در میان برخی از آن ها حاملان هاپلوگروه اورآسیایی R1a هستند، و برخی از ویژگی های فرهنگ گوانچی ها با فرهنگ های مصری پیوند دارند

بنا بر سنجش ها و برآوردهای کلیسف، دارندگان هاپلوگروه R1b1b2 سر از آغاز هزاره چهارم پیش از میلاد به سوی غرب رهسپار شده بودند. یک شاخه از آن ها از راه خاورمیانه به شمال آفریقا رفت و به پیرنه رسید. شاخه دیگر، از راه اناتولی به دشت های دانوب رسید.

«پیدا کردن میهن»، یعنی اروپا در دوره بین 2200 و 1200 پیش از میلاد صورت گرفت و با درگیری های خونین به همراه بود. هندواروپاییان - دارندگان هاپلوگروه R1a که پیشتر به اروپا آمده بودند، ناگزیر گردیدند از «میهن» خود بکوچند. این بود که برخی به شمال (به آلمان، اسکاندیناوی)، و برخی دیگر (آریایی ها) به دشت ها کوچیدند.

کلیسف بر علل مهاجرت های بزرگ و دراماتیک درنگ نمی نماید. اما پویایی (دینامیک) متناقض حرکت متقابل حاملان نوع های R1a و R1b را ارائه می دهد. برخی از آن ها، چنین بر می آید که با درک ضرورت مهاجرت، از باختر به خاور کوچیدند (آریایی ها). در حالی که برخی دیگر - مسیر مخالف را پیش گرفتند و به مکان های جابه جایی آینده رهسپار گردیدند.

در این جا این پرسش مطرح می گردد، که مهاجران تازه وارد به اروپا با خود چه زبانی را از آسیا به همراه آوردند؟ کلیسف به این پرسش پاسخ می دهد - زبان پروتوتورکی ها را. و این وضعیت الخ تا اسکان مجدد اروپا از سوی حاملان نوع R1a یعنی هندواروپاییان از

---

(فناوری مومیایی کردن، ساختن اهرام، و...)، می توانیم مشارکت اتنوژنیز هیگسوس ها را در بافتار آن ها گمان بزنیم.

جالب است که گوانچی ها در تریف تقریباً در حول و حوش عصر حجر (که ویژگی های انحطاط (degradation) شان مختص جمعیت های کوچک بود) زندگی می کردند، اما از خود رسم الخط پتروگلیپس (petroglyphs) داشتند، که بر روی صخره ها حکاکی می کردند که گواه بر آشنایی ایشان با تمدن های پیشرفته می باشد. اگر چنین است، ادعا همانندی چهره های گوانچی ها با اسکیت ها مدلل می گردد.

مسیر اروپای خاوری پا بر جا مانده بود. [یعنی تا آمدن هندواروپاییان از خاور اروپا به این جا، حاملان هاپلوگروه R1b- پیشینیان تورکی ها و زبان شان فرمانفرما بود. -گک]. به گونه یی که می بینیم، منظره اسکان اروپا، از سوی کلیسف متناقض پرداز می گردد که با اصول بنیادی باستان شناسی و زبان شناسی همخوانی ندارد و در یک سخن سر در گم و مبهم به نظر می رسد.

تردید برانگیز است که تاریخدانان و زبان شناسان بپذیرند که حاملان ژن «سلتیک» را به تورک ها متعلق بدانیم. چیزهای بسیاری است که همه هندواروپایی ها را به هم نزدیک می سازند. به ویژه گول ها (گال ها) و آریایی ها را. به عنوان مثال، نام های تباری آریا-گول، ویلز-ولز و هرمن (آریامان) هلنی ها (یونانیان باستان). آن ها به گونه شگفتی بر انگیزی با هم همانند می باشند. آیین های مشترک هندواروپایی، به پیمانۀ برابری در میان همه شان تثبیت شده اند و در این جا نمی توان از هیچ گونه وامگیری از دیگران سخن بر زبان راند. روشن است تغییر زبان و آداب و رسوم همه بازماندگان سلت ها به یک بارگی، شگفتی برانگیز و باورنکردی به نظر می آسد.

نگاهی نقد گونه گذرایی می افکنیم به آوندهای کلیسف در باره ریشه های تورکی داندگان هاپلوگروه R1b:

از یک سو، به رسمیت شناختن فرهنگ های تپه یی (گورستان های قرغانی) منطقه ولگا (پریلیلی، سامارایی، خوالی) چونان فرهنگ «سلتیک» به گونه یی که پسانتر خواهیم دید، منطقی است، اما متعلق دانستن این فرهنگ ها به توده های تورکی در وضعت کنونی علوم، تردید برانگیز می باشد. زیرا تغییر زبان، به گواهی تاریخ اتنوس ها (تبارها) قاعده است تا این که استثناء باشد.

در این جا، تاریخ تباری توده ها را از فهرست کلیسف می آوریم:  
(درصدی R1b در توده های گوناگون)

توده های کوچی:

باشقیری ها- 47 درصد  
تاتارها- 6-9 درصد  
مجارها: 13-20 درصد  
ترکمان ها- 37 درصد  
قزاق ها - 6 درصد  
چواش ها- 12 درصد

توده های زمیندار:  
خانتی ها- 19 درصد  
کومی ها- 16 درصد  
مردوی ها- 13 درصد  
اومروت ها- 9 درصد  
ماری ها- 5 درصد  
روس ها- 5 درصد  
ازبیک ها- 10 درصد  
اویغورها- 8-19 درصد

**تورکمان ها:** به احتمال زیاد حاملان هاپلوگروه R1b در میان تورکمان ها از مردمان کلتیمیناری (kelteminarts) اند که زبان شان تا کنون ناشناخته مانده است. چرنیتسوف (Tchernetsov) بر آن است که زبان کلتیمیناری ها از گروه فینی- اوگری Finno-Ugric بوده است. اما به گمان بسیار در پرتو فرضیه کلیسوف و داده های باستان شناسی، می توان گفت زبان آن ها چیزی همانند زبان های هندواروپایی بوده باشد. در باره این که آن ها به چه زبانی سخن می گفته اند، کنون نمی توان چیزی گفت. اما می توان کم، و بیش با اطمینان با توجه به پیوندهای شان با خوالینی ها (hvavlynts) فرض کرد که می توانسته اند به یکی از گویش های زبان های پیشینیان هندواروپایی ها سخن می بگویند. شاید به زبان سلتیک. در دوران باستان، آن ها زبان و آداب و رسوم کوچی های ایرانی زبان را پذیرفتند، یعنی با ایرانیان آمیزش یافتند و بیخی همگون شدند. در تاریخ آن ها با نام های



ماساگیت ها یا ماساگوت ها (گوت های بزرگ) (Massagets (Masguts) و نیز به نام دهی ها یا داهی ها و نیز دهه ها (dahi) وارد شده اند.

سرشناس ترین نمایندگان ایشان- پاری ها، پارت ها یا پارنی ها اند که با شکست دادن و درهم کوبیدن پادشاهی یونانی- مقدونی، سلوکی ها، امپراتوری خودشان را به میان آوردند که در تاریخ به عنوان پارت ها (اشکانیان) ثبت گردیده است. خود آن ها خود را پهلوی ها یا پهلوان ها می خواندند و زبان پاری ها یا پارنی ها- یکی از زبان های شمال خاوری ایرانی بود. چنین چیزی به گونه مکتوب تایید شده است. بازماندگان ایشان را می توان در میان ایرانیان آذری و ارمنی، ترک ها (باشندگان کشور ترکیه) و ترکمن ها یافت.<sup>65</sup>

نام خانوادگی اردوغان- نخست وزیر ترکیه، به خودی خود، گویای چیزهای بسیاری است. این نام از ارتکان (Artakan) اشکانی گرفته شده است.<sup>66</sup> برخی از واژه های زبان اشکانی شماری از گویش های معاصر اوکراین را به خاطر می آورند. برای مثال، «اسبور» (сбор) گردآوری باج را آنان اوسبور «usbor» می گویند.

بازماندگان اشکانیان در سده های میانه تورکی زبان شدند. دلیل تغییر زبان آن ها- حاکمیت فرمانروایان دارای زبان های گونه گون بر آنان بوده است. چند زبان ایرانی: (پارنی بومی، زبان های توده های النی، ابدالی ها (پشتو)، خیونی ها (بلغارها؟)) و اوغوزی تورکی.

---

<sup>65</sup> بنا به برخی از داده ها، پارتی ها (اشکانی ها) در اصل برخاسته از بلخ بوده اند که به پارت (نیسا- ناحیه یی در 15 کیلومتری عشق آباد (اشک آباد، ارشک آباد) کنونی کوچیده بودند و در آن جا به پارتی ها شهرت یافتند. یکی از دلایلی که چنین فرضی را تایید می کند، زبان ایشان (پارسی میانه) است که بسیار با گویش مردم بلخ نزدیک بوده است و درست همین گویش پسان ها در شالوده زبان پارسی میانه اشکانی قرار گرفت. با این هم حتا با پذیرفتن این فرض، از خویشاندی ایشان با برخی از تیره ها تورانی - دهه یی ها سخن گفته شده است. از دید من، شاید بهترین گزینه آن باشد که گفته شود اشکانیان، بلخی های ایرانی تباری بوده اند که با تورانیان خویشاندی هایی داشته اند.-گک.

<sup>66</sup> چنین بر می آید که ارتکان پسانتر به اردوگان و در سرانجام هم به اردوغان تغییر یافته باشد. روشن است تغییر تلفظ د به ت و ک به گ و سپس هم به غ امری بس رایج بوده است.-گک.

## خانتی ها و مجارها:

می دانیم که در سال های اوج شکوهندگی پادشاهی هخامنشیان، قبایل سرکش سکایی از استپ های آسیای میانه (و جنوب دریای کسپین) به دیگر سرزمین ها کوچیده بودند. همین گونه می دانیم که ریشه های سه توده نامدار را با سکایی ها پیوند می زنند: سارماتی های جنوب اورال، سارگات های سیبری غربی (Sargats) (نیاکان مجارها) و یوئه شی های ترکستان خاوری را. هرگاه از روی مجارها- بازماندگان سارگات ها، داوری نماییم، چنین می شود که تنها مردان جنگی به سیبری کوچیده بودند- دارندگان هاپلوگروه R1b1b2 و J2. این گونه، آن ها زنان شان را به خود به همراه نبرده بودند.<sup>67</sup>

شاید مطابق قانون نام نهاد زور [«قانون جنگل»]-گ، زیرا قدرت بزرگی بر گستره سیبری باختری در دست آن ها افتاده بود. آن ها در این سرزمین ها همراه با باجگیری، به «آراستن حرمسراهای شان» هم می پرداختند [و دوشیزگان و بانوان دشت نشینان را به هم خوابگی می ربودند]-گ. درست مانند همه کوچی ها در همه زمانه ها.

زبان مجارنی آن ها نمی تواند گواه بر مبدای اوغری (اوگریک Ugric) شان باشد. درست همان گونه که زبان فرانسوی نورمان های فرانسه و انگلستان نمی تواند بر خاستگاه فرانسوی آنان دلالت نماید. انسان های دارای خاستگاه اسکندیناوی در نورماندی به زبان فرانسه و در سیسیلی به زبان ایتالیایی سخن می گویند.

**باشقیرها** (که خود را باشقورت می خوانند) در گذشته، درست مانند پچنگ ها (نام باستانی پاسیان ها (pasians) و الن ها (که اوستی ها بالکارها از بازماندگان شان اند)، به اتحادیه

---

<sup>67</sup> مردمان جهان باستان نیک می دانستند که بی مهربی ها و دشواری های توانفرسای راهپیمایی های دور و دراز، آن هم در دشت ها و کوهساران را، تنها مردان تنومند و نیرومند می توانند برتابند. زنان و کودکان و مردان ناتوان دیر یا زود از پا می افتادند. از این رو، تنها سپاهیان جوان و سوارکاران تندپا دست به چنین جهانپیمایی ها می یازیدند.-گ.

قبیله یی کنگویی آسیای میانه پیوند داشتند. بنا به همه نشانه ها، آن ها در گذشته به زبان ایرانی سخن می گفته اند که ردپای آن تا همین اکنون آشکارا در زبان باشقیری ها دیده می شود. در سال های پایانی مهاجرت های بزرگ توده ها، زیر تاثیر هون ها و اغوزها زبان شان تغییر یافت و چهره های شان منگولوییدی (مغولی نما) شد. اما به میزان کمتری نسبت به قزاق ها.

خویشاوندان باشقیری ها- بالکاری ها و الن ها باشند گستره رودهای دُن و دنیپر، مدت ها پسان تر تورکی زبان گردیدند. اما اوستی ها نه تنها زبان باستانی خود را نگه داشتند، بل که در دایره خود بسیاری از اقوام بومی قفقازی را نیز کشاندند.

کنفدراسیون قبایل کنگوی (Kang-kü/Kangju) زیر فشار اغوزها فرو ریخت. باشقیرها به استپ های جنوب اورال گریختند و از آن جا بازماندگان اروپاییدی بورتاسی ها (Burtases)- نیاکان میشرها (Mishar) را راندند. آن ها در سیمای یک اردوی مخلوط آمدند که در آن سفیدپوستان اروپاییدی و منگولوییدی ها در کنار هم دیده می شدند.

نام تباری (اتونیم) باشقیر، زاییده همان نام های آشنای ایرانی اند: الن، یومات (Yumat)، (اویمات ترکمان ها Yomut، بورجان<sup>68</sup> Burdjan) قبیله یی در ترکیب بلغارهای اسپاروخی (Asparukh)، کردها و در قفقاز، و ... و هیچ آوندی وجود ندارد که آن ها را تنها تورکی بینداریم. همان گونه که هیچ دلیلی وجود ندارد که ریشه این نام های تباری را در زبان های آلتاییک جستجو نماییم.

باشکورد یا باژگورد (Bashkurd یا bazhgurd) به گونه شگفتی برانگیزی اتونیم دیرین اویغورها- اویخورد (oyhord) را به یاد می آورد که در این واژه، کورت- گورد- یورت به معنای خانه (خیمه) است. به زبان ایرانی همچین به معنای کشور نیایی، میهن، زادگاه،

---

<sup>68</sup> این نام- بور جان، تا همین اکنون هم در میان باشندگان افغانستان رواج دارد. برای مثال، نام یکی از فرماندهان پرآوازه طالبان- ملابورجان بود.- گ.

خاستگاه... باید خاطر نشان بسازیم که همه زبان های تورکی سرشار از ایرانیسم ها (واژگان زبان های ایرانی)<sup>69</sup> اند.

آن چه مربوط زبان تاتارها یا باشقیری ها می گردد، زبان شناسان می افزایند که «آن ها با هم تماس هایی داشته بودند». اما در این جا وضعیت متفاوت است. زبان باستانی آن ها از طریق زبان تورکی ره می گشایند. به احتمال زیاد با باشقیری های تورکی زبان، حاملان هاپلوتیپ C و N1c ربط دارند.

آن چه مربوط به هاپلوگروه R1b1b1 می گردد، (هزاره های مغول چهره افغانستان نیز همین هاپلوگروه را دارند)، بعید است که آن ها در گذشته های دور، به تورک ها و مغول

---

<sup>69</sup> در کل، باید متوجه بود که تاثیرات فرهنگی (از جمله زبانی) توده های ایرانی بر توده های تورکی زبان فرا تر از آن است که تا کنون پنداشته می شده است. برای نمونه، آبلیت کمالف - دانشمند اویغوری در ص. 142 کتابش (تاریخ عمومی اویغورستان) در باره تاثیرات سغدیان بر فرهنگ و تمدن اویغورها چنین می نویسد: «...تغییرات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در زندگی اویغورها، زیر تاثیر و نفوذ بسیار سغدی ها به وقوع پیوست.

تجمع سغدی ها در مغولستان، مدت ها پیش از برقراری حکمفرمایی سیاسی اویغورها در آن جا، وجود داشتند. سغدی ها نقش مهمی در حیات سیاسی خاقان های ترک ایفا کردند. اما به خصوص، در زمان اویغورها بسیار مهم و قابل توجه شدند. (نگاه شود به پول بلنک، 1952، ص. 317-336). تاثیر سغدی ها عملاً در همه عرصه های زندگی جامعه اویغور مشاهده می شود. زیر تاثیر سغدی ها، تحولات مهم و ارزنده یی در خاقان نشین اویغور در زمینه زمینداری، و زراعت و شهرسازی به وقوع پیوست که در این باره آثار باستان شناسی دوران اویغورها گواهی می دهند. گذشته از آن، در باره شرکت سغدی ها در ساخت و بنای شهرهای اویغورها یک منبع کتبی نیز وجود دارد. در کتیبه مگون شینه اوسو در باره ساخت و بنای شهر اویغورها به دست سغدی ها و چینی ها، شهر بای بلنج در ساحل رود سلنگی (حدود 758) خبر داده می شود. در زمان بوغیو خاقان، سغدی ها دارای موقعیت برجسته یی در قرارگاه خاقان بودند. خاقان را تعداد کثیری مشاوران سغدی احاطه کرده بودند که نام یکی از آنان - وزیر یی به اسم تشائو میسو - در «تسه فویو آن گوی» حفظ شده است. -گ.

ها کدامین پیوندی داشته بوده اند (در پایین مفصل تر بخوانید). بازماندگان تیره های دارای ژن R1a ، R1b1b2 بدون شک ایرانی اند.

به باور دانشمندان باشقیری در میان بازماندگان سارمات ها نشانه های پونتیداها (Pontida) چیرگی دارد. آن ها دارای جلدهای قهوه یی اند، با نشانه های آشکارا برجسته اروپاییدی. از نگاه نژادی سارمات ها، به شدت از لاپانویدهای (Iapanooids) آستانه اورال متمایز بودند. سارمات ها با این که سده های آزرگار در کنار آن ها می زیستند، با ایشان آمیزش نیافته بودند. در عهد مهاجرت های بزرگ توده ها، برخی از آن ها به کرانه های آن سوی رود کاما کوچیدند.

در تاتارستان، در نزدیکی شهر یلابوگ (Yelabug) گورستان آن ها (گورستان تورایف Turayev) کشف شده است. هویدا است که این گورستان آرامگاه سپهداران بوده است. روی مزارهای آنان مطابق آیین های دیرین، تپه هایی خاکی (گورگان) ها برپا می کردند و در درون گور- جنگ افزارهای شان را می گذاشتند. همسران ایشان از میان باشندگان بومی بود. از همین رو، آن ها را بیرون از گورگان، به گوشه یی به خاک می سپردند.

دسته شمشیر و غلاف آن با نمادهایی تزئین شده است که شمشیرهای نگارین ایران ساسانی را به خاطر می آورد. در تخارستان (شمال افغانستان) نیز در گذشته، شمشیرها را همین گونه مرصع می ساختند.

آرامگاه های تپه یی (گورگانی) همین عصر، بیخی غیر مرسوم برای مردمان بومی، در بخش های میانی و علیای کامه پدیدار گردیده بود. مردگان به خاک سپرده شده در این گورستان ها، مانند سارمات ها مجموعه های تغییر شکل یافته و تزئینات به سبک معمول رنگین ایران خاوری داشتند.

در این جا، باید به انتروپولوژی پرمی های کومی توجه نماییم. در آنان ویژگی های شبه لاپانوییدی ها (sublapanoids) چیرگی دارد. اما در کنار آن ها در میان گروه های جنوبی، آدم هایی قابل تشخیص اند که در آن ها ویژگی های نژاد پونتیک دیده می شود. آدم هایی دارای این چنین سیماها را در آن سرزمین ها تنها می توان در میان تاتارها و در عهد باستان در میان قبایل ایرانی یافت.

به هر رو، همین گونه رویدادها موجب رفتن سارمات ها به درختزارهای مردوویا (Mordovia) گردیده بودند. لئو گومیلیف گزارش می دهد که خاستگاه نیاکان سردار شرمیتیف (Sheremetie) v [که کنون مجتمع بزرگ سه فرودگاهی مسکو به نام او یاد می شود-گک.] از مردوویا بوده است. در میان مردوویایی ها می توان نام های خانوادگی یی را یافت که ریشه در نام های کهن ایرانی دارند. مانند: Pivkin از Bevka ؛ Kurbatov از Kurbat ، Ardatova از Ardath و...

در همه زبان های خاوری فینی، تاثیرات زبان های ایرانی، محسوس است- در زبان های ادمورتی، کومی و ماری. مگر، بیشتر از همه در زبان مردووی رد پای زبان های ایرانی برجسته تر است. اتنونیم زارزیا (zrzya) را با اوروسای ایرانی aurusa (سفید) آژیده می زنند.

پرسشی به میان می آید که ایرانیان چه سبدی از ژن ها را می توانسته اند با خود به ارمغان بیاورند؟ شاید ژن های مردمان دارنده فرهنگ های تپه یی (گورگانی) را، که بایسته است به آن ها نه تنها هندواروپایی ها، بل که مدیترانه یی ها را هم آژند زد. دقیق تر دامداران آسیای قدامی را، چون درست آن ها نخستین کسانی بودند که ساختن قرغان ها دستاورد سازندگی شان بود.

پسان ها، در سده های میانه، قپچاق ها به گستره مردوویا (Mordovia) آمدند. از آن ها داستان هایی در باره دوشیزه برفی، نام دریاچه ایتلار (Itlar) و نام های خانوادگی کولکومانف (Kolkomanov)، کومانایف (Kumanaev) و شاید یسینین (Yesenin)

[نام خانوادگی سرگی یسینین - سخنور بزرگ روس - گک.] به یادگار مانده است. قپچاق ها سیمای اروپاییدی ویژه یی دارند.

سال های مهاجرت بزرگ توده ها، نه تنها نقطه عطفی در تاریخ استپ های اورآسیا، بل نیز در تاریخ اروپا بود. رویارویی رم و ارتش کوچی ها و آلمانی ها سده ها ادامه داشت و به گونه غم انگیز به پایان رسید. امپراتوری روم نتوانست بیستد و فرو ریخت. این آغاز بودی برای از میان رفتن برده داری که با خود تمدن مدیترانه یی (میانزمینی) را نیز نابود کرد.

به روی ویرانه های دنیای کهن، با مشارکت تازه واردان از راه رسیده از خاور، دنیای نوی آغاز به ریختیابی کرد و گروه های تباری نوی که یکی از آن ها سلاوی ها بودند، به روی صحنه گیتی پدیدار گردیدند. یادمان ها در باره این رخدادها در چنین واژه هایی چون ریتسار (شوالیه) لهستانی، ریتز آلمانی، کاتین - خاتین بلاروسی - روسی، نام های تباری صرب، کروات و نام فرانسوی الن بازتاب یافته اند.

با کوچی ها، پدیدآیی دولت ها (یا ساختارهای دولتی) ی نو در گوشه های مختلف جهان: در ترکستان خاوری، آسیای میانه، هند، در درون مرزهای امپراتوری روم و... آژند می خورد. اروپای خاوری نیز از این روندها به درو نماند. با سرازیر شدن کوچیان، به احتمال زیاد، پیدایش چنین ساختارهای دولتی مانند ارسانیا (Arsania) (در سردارنشین ریازان روسیه)، کویافیا (خاقان نشین کیف در روسیه قدیم - کنون اوکراین) و دولت سلاوی (در نوگراد)، انتایب (آنت ها) Antaib (Antes)، دولوبا (Duloba (Duleby)، در بلغارستان و شاید هم بسارابیا - در مولداوی و میشچیریا (Meshcheria) پیوند دارد.

### **بلغارها:**

کلیسف، به عنوان آوند خاستگاه تورکی بلغارها، هاپلوتیپ «سلتیک» آن ها را گواه می آورد، که در آن در میان هاپلوگروه های آتلانتیکی یعنی اروپایی، تنها هاپلوگروه دیرین آسیایی می باشد. او این تنها هاپلوگروه را با تورکی ها آژیده می زند.

بدون پرداختن به جزئیات، می‌خواهم یادآور شوم که تُخاری‌ها مهاجرت خود را از بالکان آغاز نمودند، خاور اروپا (سرزمین‌های حوضه رود ولگا) را زیر پا گذاشتند و به چین رسیدند. آن‌ها زبان خود را به باشندگان بومی «بخشیدند» و خود به هر دلیلی که بود، به جای آن، زبان ایرانی را فرا گرفتند.

در پیوند با زبان بلغارهای کوچی باستان، نیاکان بلغاری‌های کنونی، در میان دانشمندان اختلاف است. برخی، بلغاری‌ها را بر توجه به خویشاوندی‌های دیرین‌شان با تاتارها به توده‌های تورکی‌آزند می‌زنند. هر چند حضور کلا تنها سه کلمه تورکی در بایگانی واژگانی مدرن بلغاری‌ها، بس هشدار دهنده است و آثرها را به صدا در می‌آورد تا در این زمینه از احتیاط کار بگیریم.

به احتمال زیاد، آن‌ها در آغاز به زبان دیگری سخن می‌زده‌اند و شاید با توجه به نوشتارهای برجامانده باستانی، به زبان ایرانی. البته، بستر یا سوبترات Thracian آن‌ها درست مانند بستر سلای شان جر و بحثی بر نمی‌انگیزد. باید از یاد نبرد که در بلغارها مانند باشقیرها و ترکمان‌ها همراه با هاپلوگروه R1a (که ویژه هندوآورپاییان) است، شمار بسیار هاپلوگروه R1b1b2 نیز دیده می‌شود. عین‌الگو در میان اوستی‌ها، بالکارها، آذری‌ها، چرکس و... دیده می‌شود. در باره مردووی‌ها و کومی‌ها پیشتر سخن گفتیم. (بازماندگان تیره‌های دارای ژن R1a و R1b1b2 بدون شک ایرانی تباراند).

...و در این جا، مناسب است این پرسش را مطرح کنیم که سارماتی‌های خاوری که هستند؟ بنا به همه نشانه‌ها، آن‌ها تنها از بازماندگان آریایی‌ها نیستند. شاید راز آن‌ها را فُند ژنی تاتارها و ایرانیان افشا نماید. این فُند به آن پیمانۀ متنوع است و از همه مهمتر همانند با ژن‌های آسیای باختری، اما زمینداران که ناخودآگاه به ذهن می‌آید که تاتارها همه گروه‌های تباری کوچی اورآسیا را اعم از ایران باستانی و غرب آسیایی در خود گرد یکجا آورده‌اند.



عین منظره در میان مردم آسیای میانه دیده می شود. تنوع مجموعه هاپلوگروه های آن ها، نه تنها از گروه های تباری یاد شده در بالا کمتر، بل که حتا بیشتر است و پیشی هم می گیرد. زیرا در خون آن ها، هاپلوگروه باشندگان جنوب هندوستان هم دیده می شود- مردمان نامنهاد ویدویی نما (veddoids).

**قزاق ها**- نوادگان نوع های عمدتا تورکی باستان (آسیای مرکزی) اما با ترکیب قابل ملاحظه نوع های همگون شده (اسیمیله شده) ایرانی، به شمار می روند؛ هم در همین قطار می آیند.

هرگاه اتنوس های کوچی اروآسیایی را در یک ردیف آرایش دهیم، آشکار می گردد، که **تاتارها** آمیزه یی می باشند از گرهخوردگی مردم ایران باستان، دارای سیمای اروپاییدی با بخش کوچکی از ویژگی های آسیای مرکزی. برخی از آن ها در آسیای مرکزی برداشت شده بودند، هنگامی که نیرومند بودند و بر بسیاری از توده ها فرمان می راندند. دیگران، در سال تحقیر تحت فرمان هون ها.

**باشقیرها**، آمیزه یی اند از باشندگان اوایل سده های میانه، هنگامی که چیرگی سیاسی و تباری به دست هون ها افتاده بود، اما بخش اصلی شان کماکان ایرانی ماندند. قزاق ها- برش مرحله بعدی تاریخ تباری اند. در این دوره، عناصر منگولوییدی دارای خاستگاه های تورکی و مغولی بر عناصر اروپاییدی چیرگی می یابند. آخرین هنگاف را به سیمای مردمان استپی به پندار کراژاوین (Karzhavin)، **کالمیک ها** پرداز کردند و پس از آن، استپ به همین سیمای درآمد که همین اکنون دارد.

آن چه مربوط به **مغول ها** می گردد، بدیهی است، آن ها نیز دارای سازواره های اروپاییدی می باشند. مگر، این این سازه ها زیر سایه تیپ منگولوییدی آسیای مرکزی که شالوده ساختی ایشان است، رفته است.

موزاییک استپ تا دشت های دانوب ادامه دارد. روشن است، این موزاییک رنگارنگ،  
ارمغان ارزشنگ تاریخ ژنتیکی مشترک توده های باشنده این سرزمین پهناور می باشد.

ساختار فُند ژنی (استخر ژنی) تاتارها (بدون هاپلوگروه N، یعنی گروه منتقل شده در هزار  
سال پیش) و ایرانی ها آشکارا از نگاه ژنتیک متنوع است. (داده ها از ویکی پیدیای سال  
2007 برگرفته شده است).

گروه هاپلوتیپ های اروپایی R1a، R1b، I، گروه هاپلوتیپ های غرب آسیا- J، E، K،  
G (هاپلوگروه های تاتارها نشان داده نشده است) L و اندکی هم هاپلوگروه های آسیای  
مرکزی (C، Q، N)، (هاپلوگروه های آسیای مرکزی نشان داده نشده است).

حاملان هاپلوگروه های نوع F، R1\* و R2\* (علامت ها قدیمی اند) و به احتمال زیاد  
مربوط به مردم باستان ترکستان خاوری می گردند.

در عصر مهاجرت بزرگ توده ها، سرازیری قبایل کوچی ایرانی به قلمرو شمال هند، به رانده  
شدن فرزندان اقوام آریایی به اعماق سرزمین پهناور هند انجامید. در نتیجه، در غرب هند،  
شاهد یکنواختی آریایی هاپلوگروه ها هستیم. بازماندگان تیره های آریایی، کنون در بخش  
شمال خاوری هند و تیره های کوچی ایرانی- بخش شمال باختری آن سرزمین بسر می  
برند.

هاپلوگروه های R\* R1 شامل R1\* اند که در ترکیه، پاکستان، هند، در ایران (بسیار)  
دیده می شوند. همچنین R2\* در پاکستان، پرتغال، اسپانیا و در میان تاتارها و اوستی ها  
یافت می شوند. هاپلوگروه R2\* دارای زیرایه یا R2A (subclade) نیمقاره هند، آسیای  
مرکزی، چین و... است.

این گونه، از مرور کوتاهی که کردیم، روشن می گردد که دارندگان هاپلوگروه R1b  
(دقیق تر R1b12b)، بیشتر ایرانی اند تا تورکی. این ادعا در استخر ژن های اوستی ها که

زبان النی را حفظ نموده اند، و بالکارها و نیز نوادگان الن ها که زبان خود را از دست داده اند، هم تأیید می گردد. در میان آن ها حاملان هاپلوگروه R1b12b کم نیستند.

آن چه مربوط به R1b1b1 می گردد [هزاره ها حامل این گونه هاپلوگروه اند-گ.ک.]، به گونه یی که در پانوشت ها می بینیم، تورکی تبار نیستند. به احتمال زیاد، از «قبایل گمشده» پیشینیان هندواروپایی ها اند.

### یادداشت:

هیپر بوری (برگرفته از کلمه یونانی قدیم-Υπερβoreία - به معنای آن ور شمال، در آن سوی شمال،- در اسطوره های یونانی قدیم و سنت های برجامانده از آن، کشور افسانه یی شمال، زیستگاه توده های پاکیزه هایپربری ها بوده است.



قاره شمالی قطبی در نقشه سال 1595

باید گفت که کنون فرضیه پیدایش قطبی آریایی ها در محافل علمی هواداران جدی ندارد. برعکس، روز تا روز دایره هواداران فرضیه شکلگیری هسته نخستین آریایی ها در دلتای رودهای دجله و فرات و اروند در بخش شمالی بستر خلیج پارس و پس از آن، هوملند دامنه های جنوبی قفقاز (در آذربایجان و کردستان)، فراخ تر می گردد. اگر فرض را بر این بگیریم که نخستین انسان های هوموساپینس در اتیوپی پدیدار شده بودند و از آن جا، در دو

گروه- یکی به سوی دلتای رود نیل مصر و گروه دیگر از راه شمال باب المندب به سوی یمن و پشته ایران شتافته بودند، و باز هم اگر بپذیریم که در عهد یخبندان تراز آب اقیانوس جهانی پایین تر بوده است، شمال خلیج پارس و گستره میانرودان (بین النهرین) و دامنه های جنوبی قفقاز می تواند نخستین گهواره هسته ریزی آریایی ها باشد. درست از همین جا بود که ایلامیان و آسوری ها برخاستند. از همین جا بود که انسان خردورز به سوی هند و هندوچین و نیز آسیای میانه و جنوب سیبری (در کل- آسیای مرکزی) شتافت و آن سرزمین را به عنوان میهن دومی خود برگزید و سپس هم از آن جا به سوی غرب رهسپار گردید و گستره میان رودهای ولگا و دانیوپ (شمال کسپین و دریای سیاه) را باشگاه خود ساخت- گستره یی که ایرانیان قدیم آن را «ایریانام ویجه» خوانده اند. و سرانجام هم بازگشت آن ها از ایریانام ویجه به سوی قفقاز، آسیای میانه، دامنه های شمالی و باختری پامیر و پشته ایران بود.-گ.

## توران

اوستا، آریایی‌ها را به نام «رزمندگان ارابه سوار» یاد می‌کند<sup>۷۰</sup> و نام‌های قبایل آن‌ها را می‌آورد: اری‌ها [(ایری‌ها) - گک.]، تورها یا توری‌ها، خیانیان، دان‌ها، ساریم‌ها یا ساریم‌ها (sayrim)، ساین‌ها، ده‌ها یا داهه‌ها. بر پایه افسانه‌های باستانی ایران، همه آن‌ها دارای یک ریشه‌اند که به یما (جمشید) (Yima)<sup>71</sup> می‌رسند.

---

<sup>70</sup> راتشتار یا راتائشتار (Rataeshtar) - یعنی [مردان - گک.] ایستاده بر روی ارابه. راتا - چرخ، اشتار یا استار - ایستاده (بر روی ارابه). دیگر القاب شناخته شده آن‌ها از اوستا معلوم است. آن‌ها «صاحبان اسپان تندپا و رمه‌های دارای گوسفندان پر چربو»، «چراگاه‌های پهناور» و «واگن‌های خوب» اند. «ریشار» - Ritter - شوالیه‌های لهستانی و آلمانی نیز از همین راتشتار گرفته شده است. شاید «رات» - سلاوی - «میزبان» هم از همین واژه برگرفته شده باشد.

**یادداشت گزارنده:** شاید واژه‌های راهدار و راهداری نیز ریشه در همین راتشتار داشته باشند.

<sup>71</sup> «انسان نخستین دیگر، نمه (اوستایی: ییمه «جمشید») نیز پسر ویوسونت است. تغییرات بعدی در دو سنت ایرانی و هندی دو شخصیت متفاوت از وی ساخته است. در ایران او نخستین شاه و فرمانروای دوران طلایی بی‌مرگی است که با ارتکاب گناهی نامعلوم مقام خود را از دست می‌دهد.

اما در هند، یمه نخستین کس از آدمیان است که دستخوش مرگ شد و از این رو، شاه مردگان گشت. نام او به معنی توامان و هم‌شکم است و در هر دو سنت ایرانی و هندی از خواهر توامان وی یمی (پهلوی: جمیگ) نام برده شده است. لینکلن بر آن است که یمه، نخستین شاه و پیش‌نمونه شاهان به دست برادرش، منو پیش‌نمونه روحانیون قربانی شد و از این قربانی جهان زاده شد. او این اسطوره را متعلق به هندواروپایی می‌داند. وی همچنین یکی دیگر از پیش‌نمونه‌های نخستین انسان را تریته می‌داند که از قهرمانان پرآوازه عهد آریایی بود. نام وی لفظاً به معنای «سومین» است. او در هند قهرمانی است از دهاکش و کسی است که سومه مقدس را می‌فشارد و می‌نوشد.

[فریدون،<sup>۷۲</sup> یکی از بازماندگان جمشید-گک.] در آستانه مرگ، پادشاهی خود را میان پسرانش - ایرج، تور و سلم (در اوستا سیرم Sayrim) تقسیم کرد. تور، سرزمین توران را که در مرز چین بود، به دست آورد. یعنی سرزمین های آن سوی سغدیان را. سرزمین هایی که در سده های میانه قبلی به عنوان اسپیجاب (Ispidzhab) [معرب آن اسفیجاب-گک.]، کنگ ده، فاراب، شاوگر (havgar) و سوران (Sauran) شناخته شده اند. نام متاخر این سرزمین ها ترکستان شرقی است.<sup>۷۳</sup>

آن چه مربوط به جاگیر سلم می گردد، مرزهای آن چندان روشن نیست. تنها می توان گمان برد که به او دشت های ترکستان غربی رسیده بود. این جا، در دوران باستان، ساک ها زندگی می کردند: سکایی ها یا ساک های هوما وارگا (haumavarga) و ساک های «پارادریا» و پیش از آن ها آریایی های اوستایی.

ساک های هوما ورگا (هومانوش)، یعنی ساک هایی که افشره (شربت) گوارای هوما را تهیه می نمودند. ساک های پارادریا یعنی سکایی هایی که در آن سوی دریای کسپین زندگی

---

در ایران این شخصیت در دو تن متجلی شده است. یکی ثرینه (اثرط در متون بعدی) که شفابخش و آماده سازنده هوم مقدس است. لینکلن وی را نیز قهرمانی از دوره هندواروپایی می داند. - برگرفته از انترنت-گک.

<sup>72</sup> فریدون از سیماهای اسطوره یی ایران - پادشاه پیشدادی که بر پایه شاهنامه فردوسی پسر آبتین و از تبار جمشید بود و با یاری کاوه آهنگر بر ضحاک ستمگر چیره شد و او را در کوه دماوند زندانی کرد. سپس خود پادشاه جهان گشت. فریدون در پایان خسروانی، جهان را به سه پسرش سلم، تور و ایرج بخشید. او ایران را به ایرج داد. ولی سلم و تور نیرنگ کردند و ایرج را کشتند. فریدون پس از آگاهی از این رخداد، ایران را به منوچهر، نوه ایرج داد. - ویکی پدیا. - گک.

<sup>73</sup> کنون استان سینکیانگ چین. - گک.

می کنند. یونانیان آن ها را به عنوان ماساگت ها و ساورومات ها (sauromat) یا ساورومات ها- پسان ها سرمات ها بعد (Sarmatians) می شناختند.

کنون نام های قبایلی که آموزه های زرتشت را پذیرفته بودند، روشن است: توری ها<sup>۷۴</sup>، سایریم ها، سایان ها و ده ها. این نام های تباری در گرداب های تاریخ ناپدید نگردیدند. نزدیک پس از یک هزار سال آن ها در نام های قبایل کوچی تکرار شدند.

از ده ها (دهه ها یا دها ها daha) کوچروان دهی یا دهای و نام کشور دهستان - ترکمنستان کنونی)، از سایریم (sayrim) - سارمات ها (Sarmatians) و نام کشورهای آسیایی و اروپایی (Sarmatia)، پدید آمده است که سرزمین مجارستان را در بر می گیرد.

از نام خیان ها یا خیون ها شاید نام تباری خون ها یا خونوها (هونوها) گرفته شده باشد.

از تورانی ها، نام یک منطقه نشیمنی به نام توران در سایان و نام سایان از کلمه ساین گرفته شده است. در آن سو، توپونیم های آریایی بس فراوان می باشد: چشمه ارژن (ارژان) و... از جمله اتونیم (نام تباری) «بوریات» که «بهارت» [هندی-گک.] را به خاطر می آورد. این نام

---

<sup>74</sup> از تور (اوستایی Tura، پهلوی Toj/Toz) برای نخستین بار در اوستای کهن (یشت 4/13-143) یاد گردیده و به روان مؤمنان مزدپرست آن درود فرستاده شده است. از آن پس نیز نام «تور» و «تورانی» تنها و تنها در روایات ایرانی، و از طریق آن، در متون یونانی آشکار و شناخته می شود.

... آن چه از تورانیان کهن بر جای مانده است، شمار بسیار نام شخص و مکان، که تنها در متون زرتشتی و ایرانی یاد گردیده، و همه ریشه و بار ایرانی دارند (مانند: پشنگ، افراسیاب، گرسیوز، اغریث، گروی، کهرم، سپهرم، اندریمان، سرخه، شیده، فرنگیس، منیژه، ویسه، فرشیدورد، لهاک، هومان، پیران، بارمان، بیلسم، گلباد، نستین، سیامک، شواسپ، ارجاسپ، ویدرفش، نامخواست و...)، بیخی آشکار و مسلم است که تورانیان عصر اوستایی، قوم/قبیله «ایرانی» (آریایی به معنای عام) بوده اند. نام «تور» نیز خود واژه ایرانی است و معنای «نیرومند و خشمگین» را دارد... عصر و گستره یی که تورانیان می زیستند - (آسیای میانه سده 13 پ. م.) - گک.

تباری و نام کوچروان خانه به دوش «آرات» را که یادآور «رات» روسی (рать - میزبان)، می باشد، کسی مدت ها پیش از هند و آریایی ها به ارمغان آورده است.

در باره دان ها یا داناها چنین ابراز نظر شده است که آن ها از خانه به دوشان باختر اورآسیا اند، باشندگان کشورهایی که در نام های رودخانه های شان، نام دان یا دانا شنیده می شود. مانند رودهای دُن، دنیپر، دنیستر و دانیوب. چنین بر می آید که این ها سروبنی ها و اباشیری ها بوده اند- توده هایی که خاستگاه های شان ریشه در فرهنگ میانه های اروپا دارد.

توران، از زمانی نام کشورهای دشتی (استپی)- جای بودوباش کوچرو ها گردید که مرزهای خاوی آن به کشور چین رسید و نام توراندخت (توران+ دخت) یعنی دختر- دوشیزه تورانی را آریایی ها یک نام افسانه یی ساختند.

تورانی ها زمانی همسایه و خویشاوند آریایی ها بودند، اما پسان ها در امتداد استپ ها، پهنه ها و دامنه های کوه های پامیر و تیان شان به سوی خاور رهسپار شدند. شاید دلیل چنین چیزی نه چندان افزایش نفوس و نیاز به چراگاه ها، بل ملاحظات نظامیگری بوده باشد. یعنی هنگامی که جنگ به گفته مارکس، به نوعی کار: نوعی پویایی با پرستیژ و معتبر، شکوهنده و تنها پیشه ممکن برای مردان راستین، مبدل می گردد؛ رزمجویی و جنگاوری بر همه پیشه ها چیرگی می یابد. از صفوف این رزمندگان، بیشتر جوانانی که در خاورمیانه، آن ها را با نام «ماریان یا مریان»<sup>75</sup> (جنگجویان جوان مزدور) می خواندند، در عهد برنز به طبقه رزمجویان مبدل گردیدند، که به گفته تاتسیت (Tacitus) آن ها «به دست آوردن چیزی را که می توان با ریختن خون به چنگ آورد، با عرقریزی و کار، برای خود ننگ و رسوایی می شمردند». نیرو و توان این ها با اختراع جنگ افزارها تقویت گردید: ارابه، جنگ ابزارهای ویژه نبردهای نزدیک [(شمشیر و خنجر)-گک.] و رزم های دور [(تیر و کمان)-گک.]، زرهپوش (برگستوان) و...

---

<sup>75</sup>. واژه ماریانت- مزدور، اجیر، دست نشانده، هم پسان ها از همین ریشه ساخته شد-گک.



جامعه رزمجویان و رزمندگان، چونان پیشگامان این پیشرفت‌ها، بی‌درنگ قدرت را از دست اشرافیت کهن ناتوان ربودند. چنین پنداشته می‌شود که نخست این گام را دخنه‌یی‌ها یا غارنشینان - کاتاگومبی‌ها (catacombniks) (هندوآریایی) برداشتند، که قبلاً مزدوران را عرضه می‌کردند، و کنون دیگر تجربه به دست آورده را برای گرفتن قدرت در میان هم‌تیره‌های شان به کار بستند. با قرار گرفتن در راس قبایل باشنده اورال جنوبی (سین‌دشتی‌ها)، آنان رهسپار [راه‌های ناشناخته-گک.] گردیدند تا «قهرمانانه» در پهنه‌های دشت‌های بیکران اروآسیا بتازند و فرمان برانند. برخی از آن‌ها با جدا شدن و بریدن از بدنه اصلی قبایل، به مرزهای چین آمدند. «دیدار» فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف همیشه صلح‌آمیز نبوده است. اما در این مورد، نتیجه متفاوت بود. چینی‌ها با خوشی «اسپ‌داری» و «ارابه‌داری» را پذیرفتند.<sup>۷۶</sup>

...و بدیهی است، «آموزگاران» به گونه‌یی که پنداشته می‌شود، سین‌تشتی (سین‌دشتی)‌ها بوده باشند. اما در پس آن‌ها دیگران آمدند. مقارن با پایان عصر برنز، وضع در مرزهای چین همانند وضعیتی گردید که امپراتوری روم در غروب قدرت در آن قرار گرفته بود. یورش گسترده کوچروان به مرزهای امپراتوری، جنگ و تباهی را به ارمغان آورد. بسیج نیرو، توان پادشاهی چین را بس می‌فرسود و به ته می‌کشاند. کار به جایی کشیده بود که حتا پیرمردان 73 ساله را هم به خدمت نظامی فرا می‌خواندند. به گونه‌یی که چینی‌ها گزارش می‌دهند، مردم تنها پس از مرگ به آسایش دست نارس می‌رسیدند. یکی از این تهاجمات، برای پادشاهی بین‌کشنده و برای آینده چین از نگاه تاریخی مهم از کار برآمد. نزدیک به سده چهاردهم پیش از میلاد در استپ‌های استان شئن‌سی قبایل کوچرو «یون» یا «ژون» (یونگ یا جونگ)<sup>۷۷</sup> سرازیر گردیدند.

---

<sup>76</sup> چنین بر می‌آید که جنگاوران ارابه‌سوار «نسل اول» به دایره اشرافی‌های پادشاهی «بین‌شان» پذیرفته شده بودند. ظاهر شدن «نسل‌های بعدی» ارابه‌سواران در مرزهای چین، به جنگ‌های فزونشماری انجامید. اطلاعات از رساله نظامی «سیمافا» (Symafa) ی چین باستان بر سازمان نظامی وقت ارتش چین روشنی می‌افکند، که از دشت‌نشینان وام گرفته شده بود.

<sup>77</sup> قبایل جونگ یا یون (ژون)، دی‌ها و دینلین‌ها (dinling)، نیاکان قبچاقی‌ها و بوماهای شمالی، توده‌هایی بودند که چینی‌های باستانی آن‌ها را چونان اروپایی‌نماهای شمالی می‌خواندند (مردمانی با

---

چشمان رنگین، موهای بور یا قهوه‌یی روشن). با این هم، نویسندگان یوئه شی های بعدی (پروتوسغدی ها) و چینی دوره امپراتوری «هان»، آن‌ها را از هم تفکیک می‌کردند و میان‌شان فرق قایل بودند و چونان توده‌های جداگانه می‌پنداشتند.

دینلین‌ها، هزاران کیلومتر دورتر از مرزهای پادشاهی میانه زیرآسمانی چین (در منطقه آلتای-سایان) زندگی می‌کردند. نیاکان قبچاقی‌ها (Protokypchak) از سوی نویسندگان هانی چین از نظر زبانی چونان قبایل دینلینی (ایرانیان شمال خاوری!) و از دید نژادی (اروپایی نماهای شمالی واریانت اندرونوفویی!) اما نه مسکون، بل کوچرو، پرداز می‌گردند. (به سان تفاوتی که میان کوچروان آسیکتی هردوت (کاتیارها) و اسکیت‌های زمیندار وجود داشت)!

یون‌ها یا ژون‌ها و دی‌ها با باشندگان انتروپولوژیک پامیری و پرگانه‌یی / پرگنه‌یی [معرَب آن-فرغانه-گک]. [اویغورستان آن برهه - (دیل‌ها) تقریباً هیچ پیوندی نداشتند. تنها دست‌سرنوشت دو گروه از دی‌ها را در دوره هان‌های چینی بعدی در جنوب سین‌کیانگ افکنده بود. یون‌ها یا ژون‌ها (یکی از شاخه‌های پارامادیاری (pramadyar) در ربع نخست سده هشتم پیش از میلاد از جونگار (Junggar) آمده بودند.

دی‌ها که تُخاری زبان بودند، نیز چند سده پسان‌تر از راه جونگار پدیدار گردیدند.

در میان ژون‌ها از دید نژادی نوع اندرونوفویی بیشتر بودند، در حالی که در میان دی‌ها هم همان اندرونوفویی‌ها چیرگی داشتند، اما در یک آمیزش ویژه با اروپاییان خاوری (هر چند چنین چیزی صرفاً فرضی است)!

بوماها (boma) همسایگان شمالی دینلین‌ها بودند. آن‌ها از دید ظاهری با دینلین‌ها همانند بودند، اما (بنا به داده‌های هانی‌های چینی) به زبان بیخی دیگری - (زبان پراسمودی) سخن می‌گفتند. بوماهایی هم بودند (که در نزدیکی چین می‌زیستند) و هیچ پیوندی با آلتاییان شمالی نداشتند.

پژوهشگران جدی، کرکتر ایرانی باستانی و اروپای شمالی دینلین‌ها و پروتوقبچاقی‌ها را می‌توانند تثبیت شده‌پندارند. آن‌چه مربوط می‌گردد به بوماهای شمالی، ژون‌ها و دی‌ها، هیچ دلیلی وجود ندارد که آن‌ها را به عنوان چینی یا قفقازی بپنداریم. این سه گروه آشکار نوستراتی (nostraty) اند.

منشای ژون ها نامشخص است، اما بنا به برخی از داده ها آن ها می توانند با ایرانیان ربط داشته باشند. زمینداری و کشاورزی مانع از آن نشد که ژون ها از «سرگرمی» های پیشین خود (جنگاوری) دست بردارند. تاریخ نویسان چینی گزارش می دهند که ژون ها «قلب ببرها و گرگ ها» را دارند و پیهم درگیر نبردها اند.

پس از دو صد سال جنگ، آن ها به رهبری ائتلاف هشت قبیله بیشتر بومی: ین، شو (با شو)، آو، تسیان (Qiang)، پو (PU)، وی، لو، پن، به گستره پادشاهی شان یا شانگ (یین) یورش بردند. در نبرد بزرگ ارتش شکست خورد و امپراتور کشته شد. بر روی ویرانه های امپراتوری در 1027 پیش از میلاد، فاتحان پادشاهی خود را پی ریختند که چژو یا ژو نام گرفت.

چنین می پندارند که چژویی ها به گونه ریشه یی جهان درونی مردم چین را دگرگون ساختند و کمی هم جهان بیرونی آن ها را. به باور لئو گومیلیف، از آن ها چینی ها «ریش های انبوه و بینی های بلند پیدا کردند. باید افزود که چهره های نسبتا برفلد در میان چینی های دارای چهره های مسطح نیز از آن ها است.

---

فرهنگ کاراسوک (Karasuk) پیش از سده های 13-9 پیش از میلاد رایج بود. عوض آن، به گونه یی که روشن است، فرهنگ دینلین-تاگار (Tagar) جایگزین شد.

کیت ها در واقع، بخش هایی از کاراسوکی ها (kakrasuk) بودند. بوماها نیز همسایگان شمال باختری هم کاراسوکی ها و هم تاگاری ها بودند. درست مانند تشتی ها (دینلین های هونویی یا خونویی شده-قرغیزها!)

در عهد تشتی قبلی (سده ششم پیش از میلاد) شماری از بومایی ها به ژرفای جنگلزارهای شمالی-تایگایی (taiga) رانده شدند و در آن جا با باشندگان قدیمی تر آمیزش یافتند.

باشندگان بومی اویغورستان (Uighuria) اسرویدی (assiroidy) نیستند، بل پامیری-فرغانه یی اند. با آن که، روی هم رفته، اروپاییدی جنوبی اند. از دید زبانی شاید بوروشاسی (Burushasi) باشند. درست پسان ها بود که تُخاری های زبانی، ایرانی ها و، سرانجام هونی-تورکی ها به این جا آمدند.

پس از حملات ژون ها، یورش های تازه یی رخ داد. از منابع مکتوب بر می آید که در سال های 800 - 900 پیش از میلاد در مرزهای پادشاهی ژو (چین باستان)، قبایل خیان یون یا سیان یون (syanyun) ظاهر شدند. بنا به همه نشانه ها، آن ها کوچرو بودند و به گمان غالب تورانی.<sup>78</sup>

سیان یونی ها در سال 771 پیش از میلاد به یک پیروزی بزرگ دست یافتند. پایتخت امپراتوری ژو سقوط کرد، و امپراتور کشته شد. وارث تاج و تخت به دوردست های کشور چین گریخت و حتا پایتخت نوی ساخت، اما نه او و نه بازماندگانش توانستند شکوه و دبدبه پیشین را باز بیافرینند.

شیوه زندگانی ایرانیان دوره نخست بسیار کم از شیوه زندگانی تورانی ها تفاوت داشت. آن ها کوچرو نه، بل که دامدار بودند و در دشت ها در جستجوی چراگاه ها در تکاپو بودند و سرانجام در سیل بُر های رودخانه ها جایگزین شدند. آن ها پیاده می جنگیدند و تنها سرشناسان شان ارابه سوار بودند. تورانی ها، بنا به همه نشانه ها کوچرو بودند و در گذشته در گستره خاوری بودوباش آریایی ها (ایرانی ها) زندگی می کردند.

به پنداشت نویسندگان کتاب «ریشه های هندواروپایی قدیم در زبان قزاقی: اطلاعات فشرده فلسفی-زبانی و تاریخی-ریشه شناسیک»، خلیل سلیمانف و الیاس سلیمانف، آلماتی، 2010

---

<sup>78</sup> منابع چینی از ظاهر شدن دو قبیله بسیار به هم نزدیک به نام های «خیان یون» یا «سیان یون» و «خیون یون» در این هنگام در مرزهای شمالی چین در کرانه های جنوب خاوری بیابان گوبی سخن می راندند. در آینده از اثر آمیزش این دو قبیله با چینی ها، مردمی به نام خونوها یا هونوها (نیاکان هون های بعدی اروپایی) به میان آمدند. بسیاری از پژوهشگران بر آن اند که این ها از خیانی ها یا خیونی هایی بودند که در گذشته در گستره توران بودوباش داشتند و سپس به مرزهای جنوب خاوری گوبی آمدند.-گک.

<http://www.twirpx.com/file/588360/> [همچنین نگاه شود به پایین این صفحه]

نام دریاچه بلخاش از نام اوستایی وروکش (Vorukash) گرفته شده است.<sup>۷۹</sup>

<sup>79</sup> گروهی از پژوهشگران بر این اند که نام دریاچه بلخاش - از بلخ گرفته شده است و بلخ فونوتیک سانسکریت و زبان تُخاری است. دریاچه بلخاش دامنه های شمالی کوه های تیان شان واقع است. دریای مقدس وروکش در اوستا (دریای کسپین) - میهن نخستین و خاستگاه هندوآریایی ها شمرده می شود.

در زند/ اوستا حرف ب بریده و لامبادیزیشن/ روتسیسم واروخ/ وارک (بارک/ برک) به جای بلخ دیده می شود. این گونه، شاید نام بلخ و بلخاش از وروکش یا بروکش (بلوکش) - دریای کسپین گرفته شده است که با گذشت زمان به بلخ تبدیل شده است. با این هم، برای وجه تسمیه بلخ واریانت های دیگری هم آمده است. برای نمونه، در دایره المعارف «آریانا» در باره بلخ چنین آمده است: در کتاب چهارم ودا (اترواودا)، از مردم بلهیکه و شاه آن ها سخن رفته است و در مهابهارات، داستان های حماسی هند، به شکل بلهیکه یاد شده و در ادبیات سانسکریت به صورت بلهیکه (بلیکه یا بلهیکه) آمده است.

بلخ در اوستا تنها یک بار، آن هم در فرگرد اول وندیداد ذکر شده است؛ آن جا که از ۱۶ قطعه سرزمین های آریایی یاد می کند. بلخ در فهرست این سرزمین ها، به صورت باخدی یا بخدی نامیده شده است و در بند هفتم، فرگرد اول وندیداد چنین گفته می شود: «چهارمین کشور با نزهت که من اهورامزدا آفریدم باخدی زیبا با درفش برافراشته است».

بلخ در فارسی قدیم، به ویژه در کتیبه های داریوش، به صورت «باختریش» و «باختریا» آمده و در ایلامی «بکه - شی - ایش» یا «بیکتوری ایش» و در آکادی «باختر» و در یونانی «بکترا»، «باکتريا» و «باکتريانا» و در زبان چینی «با - هی - هیه» و در تاریخ «هان - وی»، «تاهیا» نامیده شده است. نام این شهر کهن، در پهلوی و فارسی میانه به شکل «بخل»، «بهل» یا «بهل بامیک» و در فارسی دری «بلخ بامی» و «بلخ» آمده است.

پروفسور یوزف مارکوارت، بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، تاریخ نویس ارمنی قرن پنجم میلادی، می نویسد: «این نام به پهلوی: «بهل بامیک» (به معنای درخشنده) و به پارسی نو: «بلخ بامی» است. از زمان «ماراباس» ارمنی ها برای نام «باکتره»، عبارت «بهل پایتخت کوشنک» را به کار می بردند. نام پارسی کهن آن «باخترش» بود، که همین اسم و یا نوع توسعه یافته آن، در نزد ایرانیان غربی مدت مدیدی وجود داشت، و همان طور که نولدکه به حق از اشکال سریانی آن، نام های «باکتريها» و «باکتري» را از کتاب

---

قانون سرزمین‌ها، متعلق به آغاز قرن سوم میلادی، استنتاج کرده است، این نام نمی‌تواند از یونانی اشتقاق یافته باشد. شکل ایرانی آن نیز به کلمه عربی: «بَحْتَرِي» (شتر بکتری = شتر باختری) باز می‌گردد.

گذشته از این، آوازه و شهرتی که بلخ به‌حق به‌دست آورده، چنان دیرینگی دارد که اغلب آثار کهن به آن توجه داشته‌اند. چنان که گفته شد، در اوستا بلخ با صفت زیبا و پرچم‌های برافراشته (باخزیم سریرام - اردو درفشام) یاد شده، که نشانه مدنیت و دولتمداری آن است؛ و «در پهلوی بلخ با صفت «بامیک» یاد شده، که به‌معنای درخشان و باشکوه و زیبا و روشن می‌باشد؛ و به‌قول ویلیام جکسون، در نسخه پهلوی اوستا، که از سمرقند در قرن هشتم میلادی به‌دست آمده، «بخل بامیک» نامیده شده است؛ و دارمستتر می‌گوید که در زند اوستا ریشه این کلمه «بامیه» به‌معنای درخشان است.

بیشتر جغرافی‌نگاران مسلمان سده‌های میانه نیز برای این که بلخ از منظر زیبایی در دنیا نظیر ندارد، در شگفتی بودند؛ چنان که «مطهر مقدسی در کتاب البدأ و التاریخ و مسعودی در مروج و الذهب آن را «بلخ الحساء» و دقیقی «بلخ گزین» و البشاری در احسن التقاسیم «بلخ البهیه» و واعظ بلخی در فضایل بلخ «بلخ غراء» نامیده» و به زیبایی و شکوه و جلال ستوده‌اند. فرخی سیستانی می‌گوید:

مرحبا ای «بلخ بامی» هم‌ره باد بهار - از در نوشاد رفتی یا ز باغ نوبهار  
ای خوشا آن نوبهار خرم نوشاد بلخ - خاصه اکنون کز در بلخ اندرون آمد بهار  
نوبهار بلخ را در چشم من قیمت نماند - تا بهار گوزگانان پیش من بگشاد بار

ثعالبی و البیرونی، نیز برای بلخ صفت بامی را آورده‌اند؛ و صاحب فضایل بلخ می‌نویسد: «... بلخ را «بلخ بامی» نام است و بامی نام ملکی است و بعضی گویند بامی، نام دختر گشتاسب است». مقدسی گوید در کتاب‌های عجم آن را «بلخ باشکوه» نامیده‌اند. شکوه و زیبایی بلخ شاید به آن دلیل است که به گفته ابن حوقل در آن جا انواع گل‌های زیبا با شکل و بو و رنگ‌های گوناگون می‌روئید که در بسیاری از جاهای دیگر نظیر آن‌ها نیست.

به‌هر حال، «دارالفقاهه» و «قبه‌الاسلام» و «أم‌البلاد» نیز از القاب دیگر بلخ هستند.

بلخ در لغت به‌معنای کدویی است که در آن شراب کنند. در این معنی سوزنی گفته:  
بهای یاسمن و چکریم فرست امروز - که دوستیم دو «بلخ» شراب داد ایوار

در این جا، به گونه یی که روشن است، درگیری های خونینی میان آریایی ها و تیره های تورانی رخ داده بود. به گفته آن ها، پرشمارترین تیره ژر یا جزء (zhuz) ارشد قزاق- «دولت» از بازماندگان دولوهای قدیم اند که با بلغار، بلغارها و بالکارها (بلخارها؟) خویشاوند اند. (به این، باید قبایل یفتلی (ابدالی)- نیاکان ترکمان ها، بخشی از ترک ها و افغان ها<sup>80</sup> را

---

در عربی درخت بلوط را بلخ گویند. در قاموس ها معانی دیگری نیز برای واژه بلخ بیان داشته اند که بحث درباره یک یک آن ها مورد نظر ما نیست. منظور از واژه بلخ در این جا نام شهری است مشهور از شهرهای خراسان بزرگ.

در وندیداد آمده است که شهر باستانی بخدی (بلخ) را «هورامزدا» آفریده؛ اما ابوعلی بلعمی، که تاریخ طبری را در نیمه اول قرن سوم هجری به فارسی برگردانیده، در باره بنا و وجه تسمیه بلخ چنین نوشته است: «گیومرث، روی بنهاد بدان نشان که او را نموده بودند تا آن جا رسید که امروز شهر بلخ است... آرزو کرد که آن جا شهری [بنا] کند، و مأواگاه خویش سازد...».

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه که بلخ را پایتخت مملکت باختر یا باکتریانا می داند، درباره وجه تسمیه آن، چنین به نقل بعضی اقوال می پردازد: «جمعی را عقیده این است که چون باختر در شمال شرقی مملکت ماد (عراق عجم) بوده و باختی یا باختو در لغت مادها معنی شمال داشته، از این جهت آن مملکت موسوم به باختر شده است. برخی دیگر بر این باور هستند که بلخ در زبان بختو، که حالا پشتو می گویند، یعنی در زبان افغان ها، به معنی قلعه بوده. اگر این گفته صحیحی [داشته باشد]، باید گفت چون پایتخت باختر قلعه داشته موسوم به این اسم شده» است.

در باره وجه تسمیه بلخ در کتاب فضایل بلخ نیز روایتی چنین آمده است: «... و سید امام اجل، عالم شهید، ابوالقاسم سمرقندی در کتاب تاریخ بلخ آورده است که بلخ در اول وضع «برخ» بوده است و برخ نصیب و بهره باشد و بامی منسوب به بام؛ و معنی بام، مکان مرتفع باشد. یعنی مملکت و پادشاهی بلخ از رفیع ترین انحاء ملک است. بعضی از مشایخ و علمای کوفه بلخ را «مرجیاباد» می گفتند، به سبب آن که ابوحنیفه را مرجئی می نامیدند»-گ.

<sup>80</sup> منظور از پشتون های غلزایی است که از بازماندگان یفتلی ها شمرده می شوند. در این حال، پشتون های ابدالی را هم گروهی از بازماندگان یفتلی ها یا اپتالیت ها می شمارند. هر چند، باور استواری هست که پشتون های درانی با پارس های ایرانی و پارسیوان های هراتی از یک ریشه و تبار اند. به گونه یی که

نیز افزود. یعنی، هر دوی آن‌ها - از نوادگان تورانیان اند). از دیدگاه آواشناسی قزاقی دولو- تور اوستایی و dulat دولت- توران، اوستایی است.

### اسکیت‌ها (ساک‌ها، سکایی‌ها):

در مرزهای هزاره‌های دوم- اول پیش از میلاد، در استپ‌ها اقتصاد نوع کوچروی رواج داشت، و اردوهای عشایری شکل می‌گرفت. بنا به همه نشانه‌ها، میهن آن‌ها استپ‌های آسیای میانه و ترکستان خاوری بود.

این جا، خاستگاه همه قبایل بومی شناخته شده، که معمولاً پذیرفته شده است به اسکیت‌ها منسوب دانسته شوند، می‌باشد: اسکیت‌های اروپایی (برخاسته از آسیا) و سکایی‌های آسیای میانه، قزاقستان، ترکستان خاوری و کشور چین (خُن - شمال باختری چین).

پارسیان ساک‌ها را به «سکایی‌های پارادریا» یعنی سکایی‌های آن سوی دریای کسپین<sup>۸۱</sup> (اسکیت‌ها و ساورومات‌ها)، «سکایی‌های تیگراهودا» (tigrahauda) - کلاه نوک تیزها یا کلاه بلندها- به خاطر پوشیدن کلاه‌های بلند، و «سکایی‌های هاوماورگا» (humavarga) تقسیم می‌کردند. سکایی‌های هاوماورگی (هاوما نوش) با آن‌ها پرآوازه بودند که همانند آریایی‌های اوستایی و ویدایی، نوشابه اهورایی توهمز (hallucinogenic) ی هاوما- افشره را می‌ساختند. [واژه ورگک شاید همانند با مصدر روسی «واریت» (جوشاندن و پزیدن) باشد و در این جا به معنای چنگ زدن یا کبچه زدن<sup>۸۲</sup> است. می‌شود گفت هاوماپز یا هاوماساز]-گک<sup>۸۳</sup>.

---

ریچارد نلسون فرای نوشته است، پشتون در واقع، همان پارسو - پرسو یا پرثو است که با گذشت زمان به پشتو مبدل شده و با حرف ن جمع بسته شده است- پشتون.

<sup>81</sup> در شمال افغانستان واژه پارادریا به به سرزمین‌های آن سوی رود آمو اطلاق می‌گردد.-گک.

<sup>82</sup> کبچه زدن یا کفچه زدن- در افغانستان، آیین شور دادن سمنک (سمنو) با کفگیرهای چوبی از سوی دوشیزگان جوان و بانوان در شب‌های پیش از نوروز، همراه با خواندن ترانه ویژه و نواختن دف است: «سمنک در جوش ما کفچه زنیم- دیگران در خواب ما دفچه زنیم». برای شنیدن ترانه سمنک با آواز بانو آزاده بسنده است در یوتوپ زده شود: Azada Samanak - گک.



از این سنت (به گونه‌ی بی که از نقش و نگارهای یک فرش بر جامانده از پادشاهی هندوسکایی‌ها در باره آیین‌های مقدس دیده می‌شود) همین گونه سکایی‌های ترکستان خاوری و آسیای میانه نیز پیروی می‌کردند.

به گفته بانو پروفسور ناتالیا پولوسماک (Polosmak) – استاد تاریخ، این سنت از آیین‌های فرهنگی زرتشتیان است. همه شرکت‌کنندگان آیین، سپاهی بودند. آن‌ها چهره‌های موقر و خشن داشتند. در هنگام انجام مراسم، سراپا زرهپوش سوار بر اسب‌های شان به سوی نیایشگاه که در آن آتش مقدس زباله می‌کشید و برافروخته بود، می‌شتافتند و دست‌های شان را با ژست ستایشگرانه (در این مورد پرستش آتش) به سوی آسمان بالا می‌بردند. جلو نیایشگاه (محراب) پیشوای مذهبی می‌ایستاد – یک کاهن (ارباد یا اربات Arbat/ erbad) با پکه یا پنکه پوستی قارچ‌مانند در دست، که با آن سکایی‌ها آتش را باد می‌زدند و سپس پیمانه‌هایی از نوشیدنی مقدس هاوما دریافت می‌داشتند که با سرکشیدن آن در خلسه و نشه فرو می‌رفتند و آن را حالتی برای گرفتن الهام الهی و جذب می‌پنداشتند. [نوعی میگساری و یاده پیمایی مذهبی) – گ.ک].

---

<sup>83</sup>. سومه در مراسم آیینی آریایی‌ها نقش مهمی داشت. امروزه زرتشتیان آن را هوم می‌نامند و جای گیاهی که در آن دوره برای تهیه نوشیدنی سومه به کار می‌رفت و عصاره آن خواص سکرآور یا خلسه‌آفرین داشت، گیاه افدرا را به کار می‌برند. ظاهراً گیاه اصلی پس از مهاجرت از مسکن نخستین آریایی‌ها، دیگر در دسترس آن‌ها نبود و ناچار شدند تا گیاهان دیگری جایگزین آن کنند. این گیاه هم قربانی بود و هم خدایی که نیایش می‌شد و قسمتی از حیوان قربانی شده در یگنه را به او تقدیم می‌کردند.

پنداشته می‌شد که سومه درمانگر، توان‌افزا، دورکننده خشک‌سالی و نگهبان گله‌ها است. آن را در هاونی می‌سایند و پس از مخلوط کردن با چیزهای دیگر (آب، شیر)، هم روحانیون و هم حاضران در مراسم از آن می‌نوشند. «برگرفته از ویکی‌پدیا – گ.ک».

همین گونه فرش دیگر هندی هم هست که در آن آیین های مقدس زرتشتیان به تصویر کشیده شده است. این فرش از تپه های شانیوهای خونویی (شاهان هونویی) نوین اولا (اواخر سده یکم پیش از میلاد- اوایل سده یکم میلادی) در حفريات پولوسماک به دست آمده است. در این فرش، صحنه مراسم قربانی- تصویر یک جنگجوی بی که تن او دو پاره شده است، نشان داده شده است. در این تصویر، سپاهیان با جامه های کوتاه و بلند دیده می شوند. پاپوش ها و چکمه های آن ها کوتاه است. اما چکمه های دراز هم دیده می شود. درست مانند آن که در مهرهای هخامنشیان «صحنه تبعید سکایی ها» بازتاب یافته بود.

در ترکستان خاوری و استپ های کشور چین (خُتن) در آن دوره، بنا به همه نشانه ها کوچروان چیرگی داشتند که سیمای فرهنگی شان، سیمای فرهنگی ساک های پامیر خاوری را به خاطر می آورد. شاید نام های تیره های آن ها- ساین، توران، خیان (خیون) و زبان شان با داوری از روی ماندگارهای نوشتاری، ختنی- سکایی باشد- نام های بس کهن ایرانی باستان. از آن ها در ترکستان خاوری سه گویش زبان شان مانده است: دو گویش در غرب، یکی در خاور.

جنگاوران یکی از این قبایل ترکستان شرقی در مرز قرن ها هشتم-نهم به قلمرو تووا (جنوب روسیه) و حوضه دریاچه های بزرگ [(شمال باختری)-گک]. مغولستان تاختند. آن ها تاریخ چونان سازندگان تپه های ارژن<sup>84</sup> - کوچروان اویوک (درست تر آن می بود که این

---

84. ارژن (به آلمانی- Arzhan، به انگلیسی- Argen) - سایت باستانی بی است در جمهوری تووا در جنوب روسیه (در مرزهای شمال باختری مغولستان)، در نزدیکی شهر قزل در سرچشمه های رود ینی سی.

به نوشته دانشمندان روسی، ارژن، یک واژه ایرانی باستانی است به معنای چشمه مقدس یا بهار مقدس. همین اکنون هم جاهایی در شیراز و استان پارس «دشت ارژن و جنگل های دشت ارژن» هست که از سوی یونسکو به عنوان یک پارک ملی ثبت شده است. شاید واژه ارژنگ (نگارنامه) هم با ارژن بی ربط نباشد: ارژنگ نام کتاب مصوری است که توسط مانی، مدعی پیامبری در زمان ساسانیان نگاشته شد.

فرهنگ (Turano-Uyuk) خوانده می شد) و حد اقل به عنوان سازندگان نخستین امپراتوری کوچرو که قدرت آن ها از سوی بسیاری از توده های پیرامون شان به رسمیت شناخته شده بود.<sup>85</sup> از جمله توده های جنوب سیبری.

---

<sup>85</sup>. **تپه های ارژن-1 و ارژن-2** : تپه ارژن-1 در دوره پیش از جنگ جهانی دوم از سوی-گریازنف-باستانشناس شوروی پیشین کشف شده بود. تپه ارژن-2 را چندی پیش باستان شناسان روسیه و آلمان گشودند. کشف این دو یادمان باستانی، در جهان علم چونان یک پدیده شگفتی برانگیز ارزیابی گردید. در تپه ارژن-2، گورستان دست نخورده شاهی با مقدار هنگفت اشیای زرین یافت شد. همه این اشیاء فرآورده های هنری ساخته شده باهنروری بسیار بالا در «سبک جانوری» سنتی کوچروان اند. قدمت ارژن-2 به سده های پنجم و ششم پیش از میلاد و قدمت ارژن-1، 100-150 سال دیرین تر از ارژن-2 است.

اس. کلیاشتورنی (S. Klyashtorny) بر آن است که در عهد باستان در آسیای مرکزی دو امپراتوری توده های کوچرو-امپراتوری یوئه شی ها و امپراتوری هونوها (خونوها) ایجاد گردیده بود. اما بنا به برخی از دلایل معتبر و مدلل، می توان استدلال نمود که شمار این امپراتوری ها به چندتا می رسیده است که نخستین امپراتوری آن -امپراتوری افسانه یی توران بود. سپس هم امپراتوری ارژن که زمان تاسیس آن - در مرز سده های نهم-هشتم پیش از میلاد بود. گورگان های پادشاهی ارژن 1 و 2 (در سایان جنوبی) کاشفان پیشگام خود را (با عظمت ساخت و ساز ساختمان زیرزمینی و فراوانی گنجینه های طلایی خود) در شگفتی اندر ساختند. بناهایی که در ساختمان آن ها شمار بسیاری از توده های زیر فرمان شاهان دست داشتند.

برای ساخت و ساز تپه ارژن-1 (ارژن واژه ایرانی است به معنای «چشمه مقدس» یا «بهار مقدس») که نیز در این جا واقع شده است، نزدیک به شش هزار درخت زده شده بود. در مراسم خاکسپاری شاهنشاه، نمایندگان سیزده کشور همسایه با پادشاهان خود حضور یافته بودند. روی هم رفته گمان زده می شود که در مراسم نزدیک به ده هزار نفر شرکت ورزیده بودند. چنین بر می آید که شاه قدرت بسیار بزرگی داشت. قبایل حومه آلتای، فرورفتگی مینوسین، مغولستان باختری و قزاقستان خاوری از وی فرمان می بردند. او به سبک ایرانی، لقب شاه شاهان (شاهنشاه) داشت.

شماری از کاراسوکی ها رفتند، و جای آن ها را نوادگان افاناسیفی ها گرفتند. با داوری از روی نام های محل ها، در شمار آفرینندگان فرهنگ ارژن، قبایل توران و ساین بودند. و شاید بهارت ها (Bharat) که از همین جا نام بوریات گرفته شده است. شاید با آن ها، یا دقیق تر با فرزندان سازندگان تپه های ارژن، اطلاعات در باره مردم دینلین پیوند داشته باشد.<sup>۸۶</sup>

باشندگان باستانی این جاها افاناسیفی ها و اوکونیف ها (okunevs) بودند، که نخست زیر فرمان اشراف ارابه سوار- سازندگان هیرکسورها (hereksur) و سپس زیر فرمان رزمجویان سوارکار از جمع ساک ها درآمده بودند.

با داوری از روی آرتیفاکت ها (مصنوعات هنری) و سنت های خاکسپاری (تدفین در موقعیت دولا، خواباندن به پهلو و...)، آن ها پیوندها و رشته های خویشاوندی بی با باشندگان پیش از اسکیتی پیرامون حوضه دریای سیاه نیز پیوندهای تنگاتنگی با سکایی های پامیر خاوری داشته اند.

---

نام تباری واقعی آن ها ناشناخته مانده است، اما شاید از روی توپونیم ها (نام های گیتی) ی تا کنون حفظ شده توران و سایان (کنون نام های یک منطقه نشیمنی و یک کوه در جمهوری تووا)، بتوان گمان برد که آن ها قبایل «تور» و «سایان» بوده اند.

این امکان هست که نام چینی توده مرموز دینلین، راز اتونیم باستانی تورانیان را بگشاید. دینلین ها در شمال آسیای مرکزی، به دور از مرزهای پادشاهی چین، می زیستند و در آن جا فرمان می رانند. دینلین ها و چینی ها در آن زمان با هم بر نخورده بودند. اما شاید برخی اطلاعات مبهم در باره دینلین ها به پادشاهی میانه چینی ها می رسیده است.

<sup>۸۶</sup>. لئو گومیلیف (L. Gumilev) طی یک مقاله مفصل، بررسی گسترده بی در باره مساله دینلین ها انجام داده است. در این جا مساله مربوط به ژون ها (zhuns) در روشنی افکنی های تاریخدان سرشناس - س. کلیاشتورنی (Klyashtorny) آورده شده است.

ارژنی ها ظاهر اروپایی نما (اروپاییدی) یا قفقازی نما (Caucasoid) داشتند، اما مراسم خاکسپاری مردگان شان از دیگر جوامع سکایی عشایری متفاوت بوده است. بستگان خود را در گورها به پهلو با پاهای خم می گذاشتند. (در گذشته ها آن ها را به پشت می خوابانیدند). اما پادشاهی شان دیرپا نبود. بازماندگان ارژنی ها نتوانستند «شکوه پادشاهی» را نگهدارند. شاید راز چنین افتی در مکانیسم ارث بری قدرت نهفته بوده باشد، که در آن یورت (yurt) با توجه به آداب و رسوم عشایری، میان فرزندان تقسیم می شد.

هر چه بود، اردوی متحده به سه بخش تقسیم گردید. برخی از آن ها بنا به گزارش منابع چینی به خاور رفته و همه تماس ها با خویشاوندان خود را از دست دادند. بر پایه منابع چینی، این ها دینلین های پیرامون دریاچه بایکال [در اصل «بای کول» یعنی دریاچه ثروتمند]-گک. بودند. شاید، از آن ها بوده که نام تباری بوریات ها مانده است. (از واژه بهارات؟).<sup>87</sup> گروه دیگر ایشان با اتباع خود، یعنی قبایل متحده خود به مرزهای چین رفتند. چینی آن ها را به نام دی ها (Di) می شناختند مگر گاهی هم به نام، دینلین یاد می کردند که با آن ها چندین بار جنگیدند. دی ها و دینلینی ها بزرگترین پیروزی ها را در نبردها با چینی ها بر سر دشت های میانی چین در سده هفتم پیش از میلاد، به دست آوردند. اما در مرحله نهایی، جنگ را باختند و از مرزهای پادشاهی چین دور شدند. شاید در این هنگام بود که برخی از آن ها زبان تورکی را فرا گرفتند. در حالی که شمار دیگر ایشان [یفتلی ها-گک]. زبان ایران را نگه داشتند.<sup>88</sup>

---

<sup>87</sup> بهارات ها- یکی از قبایل آریایی پیشرو بودند که در فتح هند شرکت کردند. شاید اتنوژنیز یا منشای تباری آن ها به قبایل دارنده فرهنگ فئودوروفی سر بکشد، که در گذشته در استپ های آسیای مرکزی و شرقی قزاقستان و تین شان به سر می بردند. نظر به افسانه های چینی، هنگامی که اردوی دینلینی ها پراکنده شد، برخی از آن ها به شرق به منطقه پیرامون بایکال رفتند و ناپدید شدند. شاید، تبار بوریاتی از آمیزش این هند و ایرانی ها با مغول ها پدید آمده باشد.

<sup>88</sup> بر پایه روایات چینی ها، یفتلی ها و اوغورها [(باشندگان درختزارهای دره های کوهی- غور یا گور، گر یا غر در زبان های ایرانی و زبان روسی به معنای کوه است)-گک]. همخاستگاه و همریشه بودند، اما به زبان های مختلف سخن می گفتند. [یفتلی ها به زبان ایرانی خاوری و اوغورها به زبان تورکی]-گک].

آن گروه از ارژنی ها که در دشت های سرزمین مادری ماندگار شده بودند، وارثان سازندگان گورگان ها یا قرغان های ارژن- پس از یک سده یا یک سده و نیم، از دست همسایگان نیرومند خود شکست خوردند. شاید از دست یویی چیژی ها یا یوئه شی ها که در آن برهه در این گوشه آسیا نیرومند شده بودند. هر چه باشد، سنت ساختن گورگان ها یا قرغان های پهن پیکر در این سرزمین از میان رفت. ارژن-2، حدود 100-150 سال پسان تر از ارژن-1 ساخته شده بود. یعنی حدود 680-730 سال پیش از میلاد. اما در آلتای، در منطقه پازیریک به شکوفایی رسید.

در سایان، سنت های خاکسپاری فرزندان فرهنگ ارژنی از میان نرفت، بل با سازه های نوی تکمیل گردید. درست مانند سیبیری جنوبی (در مینوسی)، که یکی از گورها با پوشش سرخ است. آخرین گور، آشکارا جایگاه ممتازی دارد.

---

نظر به شجره نامه های چینی، اویغورها از روی اصل و نسب، فرزندان دی ها یا (Chidi)، بودند که پسان ها به نام تیلی ها یا تيله ها (Tele) شهرت یافتند.

در باره منشاء یفتلی ها منابع چینی دو نسخه ارائه می دهند: بر پایه گزینه نخست، دودمان فرمانروایان «ییده» (یفتلی ها) با یوئه شی ها از یک تبار اند. بر پایه گزینه دومی، یفتلی ها شاخه یی از قبایل گاوگوسی (gaogyuys)، یعنی اویغوری بودند. اما در این حال خاطر نشان می سازند که زبان آن ها، نه با زبان گاوگوسی ها و نه با زبان تورکی همانند نبود. یعنی با زبان های توده های اویغوری و تورکی که به رغم یک رشته تفاوت ها با هم نزدیک بودند، یکی نبود. در رابطه با زبان اویغوری ها، آگاهان چینی اطلاع می دهند که این زبان تفاوت اندکی با زبان هونوها (خونوها) داشت.

هرگاه گزینه دوم، یعنی خویشاوندی اویغورها و یفتلی ها را بپذیریم، آن گاه مناسبات خصمانه غیرعادی یفتلی ها با میراث سیاسی کوشانی ها روشن می شود. یفتلی ها، پس از فتح آسیای میانه و بیرون راندن کیداری ها (kidari) (یوئه شی های کوچک)، خود را جانشینان کوشانیان بزرگ اعلام نکردند. ظاهراً، چنین چیزی پیامد درگیری های طولانی مدت بود، هنگامی که قدرت در منطقه آسیای مرکزی متعلق به مردم عشایری یوئه شی بود.

عشایر دارنده فرهنگ تورانی- اویوکی متناوبا در ترکیب امپراتوری یوئه شی ها و سپس هونوها شامل بودند. شایان یادآوری است که جنگ با هونوها هیچ تاثیری بر شیوه زیستاری کوچروی آنان به بار نیاورد- چیزی که نمی توان در باره پازیریکی ها (Pazyryks)<sup>89</sup> گفت.

روشن است که در پایان سده سوم پیش از میلاد، هونوها لشکرکشی هایی به سایان و بر سر تسلط بر سایان نموده بودند که به اطاعت قبایل سیبری جنوبی از آنان و بیرون راندن گروه های شمالی یوئه شی ها به پایان رسید. این امر با یافته های باستان شناسی تایید شده است. در مرز هزاره های سوم و دوم پیش از میلاد فرهنگ پازیریک ناپدید شد، اما روندهای جهانشمول تعویض فرهنگ ها را عشایر باشنده فرورفتگی توران- اویوک (Uyuk-Turano) یعنی لات ها لمس نمی کردند. آن ها با خاطر آسوده به سده های میانه و سپس به دوران نو «کوچیدند» و تا به این روز در سیمای تیلیوس ها (Teleuts) تبارز نمودند. دست سرنوشت همتباران آن ها را به شمال دشت های میانه چین افگند که در مهاجرت بزرگ توده ها مشارکت ورزیدند. شاید پیشوند «تور- دور» نشانه ریشه های تباری کهن آن ها باشد که به اتنونیم (نام تباری) شان افزود می گردد. این ها قبایل هایلندوری (haylandury)، زیندر (zebender) و دیگر قبایل باشند که در میان هون های اروپایی به خوبی شناخته شده اند.

همه آوندها گواه بر آن که قوم حاکم هونو (خونو) نیز از تورانیان بوده اند. سخن تنها بر سر همگون بودن تلفظ خونو (خون) و خیون یا خیان (hyaun) نیست. بل نیز در عناصر آشکارا اسکیتی است که در کلیت گستره هنر و فرهنگ مادی کهن این مردم جا خوش کرده بود.

---

<sup>89</sup> پازیریک- یک واژه ایرانی قدیم است که از پازیرک به معنای کبیر، عظیم گرفته شده است. شاید واژه «بزرگ» هم ریشه در همین پازیرک داشته باشد-گ.

## دی ها، دینلین ها و هونوها<sup>90</sup>

در طلایه عصر حاضر، پیک هایی به دست استرابو - گیتاشناس (جغرافی دان) یونانی رسید  
دال بر آن که آسی (asiii) های کوچی (آسیان ها یا اوسون ها غیر از این ها اند)، پسین ها  
(pasians)، ساکاروال ها (sakaroval s) (ساکاراویکی ها (sakarauks) غیر از این ها  
اند) و تُخارها، سرزمین باختر را از هلنی ها گرفته اند.

در این گزارش، تاریخ نویسان باستان، با برشمردن نام های قبایل کوچرو، خاطر نشان می  
سازند که در این فهرست نام های همه قبایل بازتاب نیافته، بل که تنها نام های بزرگترین  
شان، آمده است که به خودی خود، گواه بر ابعاد بزرگ تهاجم می باشد.

تُخارها را چینی ها نیز می شناختند که آن ها را به نام «دا-یوشی ها» یا «یوئه شی های بزرگ»  
می خواندند. آن ها زمانی اتحادیه نیرومندی از قبایل آسیای مرکزی را تشکیل می دادند،  
که ایشان را بیشتر به نام سارمات های خاوری می شناسند. تخارها با شکست دیدن از هونوها  
در جنگ بر سر آسیای مرکزی، ناگزیر به عقب نشینی به سمت غرب گریزند. برخی از  
ایشان سرزمین آسیای میانه را اشغال کردند. تخارها که در جمع ایشان کوشان ها جایگاه  
برجسته داشتند، استپ های جریان میانی رودبار آمو را گرفتند.<sup>91</sup> پاسیان ها با کنگلی ها که  
با سارمات های خاوری پیوند داشتند، «دشت های گرسنه» رود سیر و دریای ارال را برای  
بودوباش برگزیدند.

---

<sup>90</sup> . Xiongnu or Hsiung-nu (Chinese: 匈奴; Old Chinese reconstructed IPA:  
q<sup>h</sup>oŋ na:)

<sup>91</sup> . کوشان ها، پس از پی ریزی دولت نو، ائرش در شمال آمو، در دره فرغانه را چونان نخستین پایتخت  
خود برگزیدند. -گک.



چنین پنداشته می شود که در آینده از این کنفدراسیون قبیله یی، نخست الن ها (آرن ها)<sup>۹۲</sup> و در سده های میانه، پیچینیگی ها و باشقیری ها برخاستند. گمان می زند که در گذشته چراگاه های آن ها در استان گانسوی چین واقع بود که در نام آن، اتنونیم (نام تباری) شان ترسب نموده است.

آن چه مربوط به آسیان ها (Asian) یا اوسون ها می گردد، آن ها هیچ پیوندی با سارمات های خاوری نداشتند و در این جنگ همراه و همپیمان با هونوها (Xiongnu) در برابر یوئه شی ها جنگیدند. آن ها با راندن تخارها از چراگاه های تیان شان، آن بخش از سکایی ها و تخاری ها را که به دنبال یوئه شی ها نشتافته و ماندگار شده بودند تا در این جا زندگی نمایند (و نیز ساکروال ها (sakaroval) را که پیشتر رفته بودند)؛ زیر فرمان خود در آوردند.

هونوها فرمانروایان استپ های آسیای مرکزی و کشور چین شدند. این به آن معنا است که همه توده هایی که در گذشته فرمانبردار سارمات های خاوری (یوئه شی ها) بودند، دیگر زیر سیطره هونوها قرار گرفتند. این توده ها چه کسانی بودند؟<sup>۹۳</sup>

منظره تباری آسیای مرکزی بسیار پیچیده است، و از نگاه باستانشناسی به طور کامل شناخته نشده است، اما با این هم اجازه می دهد تا برخی از نتیجه گیری ها را انجام دهیم: در دوران باستان، در بخش غربی آسیای مرکزی، قبایل اوگری و تبتی بودوباش داشتند (برخی از آنان آلتای-سایان، و دیگران-تیان شان را در دست داشتند)، در میان آن ها بازماندگان ایلامی ها و دراویدی ها (در حوضه رود تاریم؟) و تبارهای پراکنده یی از گروه های کهن بوریالی (شمالی) بسر می بردند. دورتر در خاور آن ها پیشینیان تورک ها زندگی

---

<sup>۹۲</sup> الن (alan) در اصل آرن (از ایر-ایرانی یا اریایی) بوده است که با گذشت زمان به الن مبدل شده است. در شاهنامه - آلان ها-گ.

<sup>۹۳</sup> در این اواخر پروفیسور داکتر کاردین کتاب جامعی در باره هونوها (خونوها یا کسینوها) زیر نام «شاهنشاهی هونو» نوشته است، مسکو 2001. از دید من، این بهترین کتابی است که تا کنون در باره هونوها نوشته شده است. -گ.

می کردند. قبایل تونگوزی- منچوری زمین های کرانه های دریاچه بایکال و نزدیکی دریا (پیریموری Priamure) را در دست داشتند.<sup>۹۴</sup>

در عصر نوسنگی و برنز، استپ های آسیای مرکزی به «سرزمین های موعود» برای گله داران آسیای غربی مبدل شد. نخستین قبایلی که به این سرزمین ها آمدند، آدم هایی دارای چهره های مدیترانه یی (قفقازی) بودند. آن ها استپ های حوضه ترکستان خاوری را اشغال، و از این جا تبتی ها- نیاکان جاپانی ها را راندند. ظاهراً، فرزندان ایلامی ها و دراویدی ها از سوی

---

<sup>94</sup>. بومیان آلتای- سایان و بخش خاوری تیان شان دارای سیماهای اروپاییدی- منگولوییدی آمیخته بودند. چهره های آنان نسبتاً هموار و کوتاه بود. ساموییدی ها، کیت ها و شورتسی ها و دیگران از بازماندگان آنان اند. از دید ژنتیکی آن ها دارندگان هاپلوگروه های N و Q و R1b1b1 بودند. در جنوب آن ها حاملان هاپلوگروه D زندگی می کردند. به احتمال زیاد، نیاکان جاپانی ها، دقیق تر نیاکان کسانی از جاپانی ها که بازماندگان حاملان هاپلوگروه D شمرده می شوند.

در جانب شرق آن ها منگولوییدی های دارای شمایل آسیای مرکزی زندگی می کردند. آن ها دارای چهره های خیلی ها پهن، اما گسترده و بالا بودند. درست مانند مغولان کنونی. از لحاظ ژنتیکی آن ها حاملان هاپلوگروه C بودند اما در میان شان شمار بسیاری دارندگان گروه های پیوستگی N و Q دیده می شد. از دید زبانی، آن ها فرزندان تیره های تونگوزی- منچوری شمرده می شوند. مغولان از جمع آنان برخاسته اند. اما اجداد ایشان به رمه داران باستانی ربطی نداشتند. مغول ها فرزندان ماهیگیران کرانه های اقیانوس آرام می باشند. از هزاران سال بدین سو، آن ها در هنگام پسروری آب دریاها، خوراکی های دریایی (ماهیان و...) برداشت می نمودند. در آن هنگام ماهیگیری کار بسیار پر سودی به شمار می رفت. اما پس از آن، با به دست آوردن تورها و جال ها و قایق ها، در کرانه های امور پراکنده شدند. آن ها نه تنها به ماهیگیری، بل که نیز شکار می پرداختند.

از این جا، برخی از آن ها به پیرامون دریاچه بایکال کوچیدند. آن ها، نه آن گونه که برخی می کوشند ایشان را پیشاهنگان شیوه زندگی استپی بنمایانند، بودند، بل که این نوع اقتصاد را پسان ها به گونه آماده شده از همسایگان شان وام گرفته بودند و از آن زمان این شیوه زندگانی را بدون هیچ گونه تغییر دنبال می کنند و آداب و رسوم شان کماکان همان گونه محافظه کارانه مانده است. جهان و زندگی دستخوش دگرگونی ها است، اما آن ها تغییر نمی کنند.

آن ها اسیمیله شده بودند. پشت سر آن ها قبایل هندواروپایی آمدند که دارای سیمای پالیواروپاییدی بودند. دارندگان فرهنگ افاناسیفی زمین های اوگرها را گرفتند و در این جا ماندگار شدند. یورش تازه شبانان از غرب به آن انجامید که برخی آغاز به راندن دیگران کنند، که منجر به آمیزش فرهنگ ها و توده ها گردید.

این گونه، فرهنگ هایی در اساس اروپاییدی اما نه همانند با یک دیگر در غرب آسیای مرکزی پدید آمدند؛ مانند: فرهنگ های افاناسیفی و اکونوفی (Okunevs) در جنوب سیبری، که رد پای آن ها به استپ های مغولستان بر می گردد؛ فرهنگ ساموسایی-سیمی (samus-seim) در حوضه علیای رود اوبی؛ فرهنگ چیمورچیکی در چونگاریا؛ فرهنگ اندروفویی در استپ های کشور ختن و فرهنگ کراسوکی که ظاهرا به حدود خاوری آسیای مرکزی رسیده بود.<sup>95</sup>

بومیان آسیای مرکزی نتوانستند فشار تازه واردان را مهار نمایند و عقب نشینی کردند. اوگرها که بنا به برخی دلایل می بایستی به اشغال سرزمین آلتای می پرداختند، پیش از دیگران آماج سرکوب قرار گرفتند. از همین زمان، نفوذ آن ها پایان یافت. اما پیشینیان تورکی ها که در شرق زندگی می کردند، در موقعیت سودمند قرار گرفتند. آن ها صفوف خود را از پیوستن اوگرهای شکست خورده که یکپارچگی تباری خود را باخته و از دست داده بودند، اکمال کردند و بسیاری از چیزهای سودمند را برای خود از همسایه های پیشرفته خود وام گرفته است.

باستان شناسی فرهنگ ها را کشف می نماید، اما به ندرت تیپ های تباری سازندگان و آفرینندگان آن ها را نشان می دهد. برخی اطلاعات در باره مردم آسیای مرکزی در منابع تاریخی چینی بازتاب یافته است. باید گفت که توده هایی که در قلب آسیا زندگی می

---

<sup>95</sup> این فرهنگ ها نخستین فرهنگ هایی نبودند که در این سرزمین ها پدید آمده بودند. پیش از چیره شدن این فرهنگ ها، در نزدیکی های انگره آدم هایی ساکن شده بودند که دارای چهره های مدیترانه ای بودند- سازندگان فرهنگ کیتویی، که در تشکل آن همچنین آدم های دارای سیمای منگولوییدی اشتراک داشتند.

کردند، در آغاز مورد توجه چینی ها نبودند و آن هایی هم که در تیررس دید شان قرار می گرفتند، به خاطر کنجکاوی نسبت به خود، نه مدیون مهربانی چینی ها، بل که به دلیل همسایگی و مناسبات خصمانه فی مابین بودند. اما با گذشت زمان، همپا با توسعه جامعه و ارتباطات، مناسبات با کشورهای همسایه آغاز به تغییر کرد.

از توده های باشنده شمال باختری چین، از ژون (جونگ) ها، دی ها و دینلین ها نام می برند. وجه مشترکی که آن ها را متحد می سازد- چشمان آبی و موهای بور و خرمایی است. اما چینی ها ویژگی های دیگر آن ها را هم می دیدند: بینی های بلند و چشمان فرورفته، یعنی ویژگی های نژادهای اروپایی آن ها را.

پاسخ به این پرسش که آن ها از لحاظ تباری چه مردمانی بودند، دشوار است. شاید دینلین ها فرزندان دارندگان فرهنگ های افاناسیفی، اکونیفی و اسکیت ها (تورانیان) بودند. دست سرنوشت آن ها را به مرزهای چین کشانید و از همین رو بود که در برگ های تاریخ چین کشانیده شدند. بخش اصلی ایشان در شمال آسیای مرکزی زندگی می کردند و در دوره جنگ های هونوها و چینی نزد تقویم نویسان چینی معروف شدند.

برخی از پژوهشگران تلاش دارند تا دینلین ها را فرزندان کاراسوکی ها (یعنی تخارهای مستعار) (psevdotohar) معرفی بدانند و همچنین کشاورزان تاگاری (Tagar). اما بر پایه دیدگاه معتبر [بازتاب یافته در کتاب «نوار استپی بخش آسیای شوروی در عصر سکایی- سارماتی»] دینلین ها از اواخر سده سوم پیش از میلاد در گستره یی از دریاچه بایکال تا رود اوبی یا رود ارتیش (در خاور قزاقستان) زندگی می کردند و کوچرو بودند. تنها فرهنگی را که می توان با آن ها ارتباط داد، فرهنگ اویوکی (یا تورانی- اویوکی Turano- Uyuk به تعریف ما) است. آن ها تاریخ باشکوه خودشان را داشتند، اما اطلاعات مربوط به آن ها به چین نرسیده بود.

در شمال آن ها در میان کوه های آلتای-سایان، که سراسر پوشیده از درختزارها است، بوماها (boma)، می زیستند که زبان شان ناشناخته مانده است. لئو گومیلیف سخن از

ناهمگونی زبان های بوماها و قرغیزها (دقیق تر خاکاس ها Khakass)<sup>۹۶</sup> می گوید، اما، چنین بر می آید که این اطلاعات مربوط به اوایل سده های میانه، زمانی که مردم جنوب سیبری زیر تاثیر هونوهای تورکی زبان در آمدند و خاکاس نام گرفتند، باشد.

خود بوماها، خویش را بیکنی ها و آلاکچینی ها می خواندند. بازماندگان شان تاتار نام گرفتند. چنین گزارش می شود که تاتارها در سده های میانه به زبان تورکی سخن می گفته اند. اما با این هم زبان اصلی مادری خود را یاد داشتند.

از این گزارش اصولا مبهم روشن نیست که چرا منشای بوماها (نیاکان تاتارها) را مغولی<sup>۹۷</sup> خوانده اند؟ روشن است در آن دوره مغول ها در قطار توده های کوچک و بالاتر از

---

<sup>۹۶</sup> در گاهنامه های باستانی چینی از مردمانی به نام خیاگاس ها یاد شده است که بلندبالا، دارای موهای بور و چشمان شیشه یی آبی یا سبز و پوست سپید بوده اند. شاید نام اصلی این مردمان «خاکاس» بوده باشد. کنون هم در ساختار فدراسیون روسیه منطقه یی به نام خاکاس در گستره علیای رود ینی سی (در استان آلتای کوهستانی) هست که در آن مردمان دارای ویژگی های اروپایی نژاد سفید اما با چهره های منگولوییدی بود وباش دارند. این ها در واقع، قرغیرهای اصیل اند. نیاکان ایشان زمانی از این جا برخاستند و دولت اویغورها را که جانشین خاقانات شرقی تورک شده بود، برانداختند و به منطقه هفت رود (گستره کنونی قرغیزستان) شتافتند و با گرفتن ترکستان خاوری، دولت بزرگی را برپا نمودند. مگر دولت ایشان نتوانست دیرپا باشد.

این که این توده های سپیدپوست چگونه منگولویید و تورکی زبان شدند، تاریخ درازی دارد. به گونه یی که گومیلیف در کتاب «تاریخ خلق هونو» نوشته است، قرغیزها که چینی ها ایشان را به نام «تسی گو» می شناخته اند، در اثر آمیزش دینلین ها با قبیله ناشناخته گیان گون به میان آمدند. در غرب آنان، قبچاق ها زندگی می کردند که ایشان نیز شاید با دینلین ها خویشاوند بودند. به هر رو، قرغیزها در اثر آمیزش با: هونوها، نیاکان مغول ها (ژوژان ها یا روران ها)، تورکان آشینایی، اویغورها، چینی ها و سرانجام هم تسلط چهار سده یی متاخر چونگاراها بر گستره قرغیزستان کنونی منگولویید و تورکی زبان شدند. یعنی سرزمین کنونی قرغیزستان که در گذشته متعلق به یوئه شی ها و اوسون ها بود، خاستگاه نخستین شان نه، بل که میهن دومی آن ها می باشد. همین گونه، چهره های منگولوییدی شان، ثانوی است. شاید زبان نخستین شان هم همانند با زبان های پروتو ایرانی حاوی بوده باشد. -گ.

آن، توده های زیر ستم آسیایی هیچ برزندگی بی نداشتند. در آن زمان، هنگامی که توده های هژمون، با همه نیرو پیگیرانه بر سر رهبری «جهان» با هم می رزمیدند و نیروهای شان را

---

<sup>97</sup> در این جا نویسنده دچار اشتباه بصری در خوانش متن نوشته گومیلیف به دلیل مشابهت ظاهری دو کلمه همانند از دیدگاه نوشتاری شده است. در متن روسی مقاله گومیلیف کلمه **МНОГОЧИСЛЕННЫЙ** (فزونشمار) آمده است، اما آقای بویارف به اشتباه آن را **МОНГОЛЬСКИЙ** (مغولی) خوانده است.

...و اما بحث بر سر این نیست. در گذشته، در یک دوره، به صورت عموم باشندگان کوچرو میانه های آسیا را تاتار می خواندند. تات به زبان های مغولی و تورکی به معنای بیگانه بوده است و آر هم به معنای مرد و نیز مردم. این گونه، تاتار یعنی مردم بیگانه. یعنی مغول ها همه بیگانان را تاتار می خواندند. این بود که اصطلاح تاتار در روسیه و چین و آسیای میانه و ایران و جهان عرب عام گردید. عین چیز را در باره واژه های تورک و مغول هم می توان گفت. عرب ها، پس از دستیابی به آسیای میانه، همه توده های کوچرو باشندده ماوراء النهر را به نام ترک یاد کردند. روشن است واژه مغول هم پیش از چنگیز خان موجود نبوده است. پس از سرازیر شدن سپاهیان مغول به آسیای میانه و فلات ایران، نام مغول برای تقریباً همه باشندگان کوچرو آسیای مرکزی و میانه عام شد. این است که در بسیاری از آثار سده بیستم، همه آن ها نادرست جزو نژاد زرد قلمداد شده اند.

پیدا است که این اشتباه، در آثار بسیاری پژوهشگران اروپایی نیز راه یافته است. برای نمونه، در کتاب امپراتوری صحرا نوردان رنه گروسه، بسیاری از توده های آسیایی مانند کوشانیان و یفتلیان و ... نادرست مغول و تورک خوانده شده اند.

درست پیدایش و بالندگی علم ژنتیک (نسب شناسی) بود که بسیاری از لغزش های پیشینیان را ویرایش کرد. به گونه مثال، توده های زردپوست چینی دارای هاپلوهای O و توده های مغولی تبار دارای هاپلوهای نوع C اند.

طرفه این که بسیاری از دانشمندان بزرگ نیز مرتکب چنین لغزش های شده اند. برای نمونه، ن. یا. بیچورین (یاکنیف) چین شناس بزرگ (گزارنده برجسته آثار چین باستان) در کتاب های «یادداشت های مغولستان» (1928) و «مجموعه منابع در باره اقوام باشندده ماورالنهر در دوران قدیم» (1953) خود، نادرست اوغورها را مغولی خوانده بود. -گ.

[در نبردهای فرسایشی-گک.] به هدر می دادند؛ توده های کوچک زیر ستم با بردباری منتظر بودند که چه وقت خواهند توانست حریفان از پا افتاده را از صحنه بیرون کنند.

در باره منشای تاتارها نسخه های دیگر را می آوریم. نخست- زبان آن ها ایرانی یا آریایی بود. نام تباری آن ها: «تات+ار» (آدم های بیگانه، بیگانگان) گواه بر همین است. به گونه یی که روشن است، تورکی ها ایرانیان را به همین نام می شناخته اند.<sup>۹۸</sup> از همین «تات»، به هر حال، این احتمال هست که نام تاجیک (تات+چوک) ساخته شده باشد.<sup>۹۹</sup> تورکی زبانان به یاد داشتند که تاجیک ها بازماندگان تخارهای زمانی نیرومند بودند که پس از شکست دیدن از دست هونوها به سرزمین کنونی تاجیکستان اسکان گزین شدند.

دیدگاه دوم- تاتارها را کیتی می پندارد، یعنی قفقازی. اگر چنین باشد، آن ها فرزندان مدیترانه یی های دوره نوسنگی برخاسته از آسیای صغیر می باشند. اما این دیدگاه در تضاد با دینلین های چشم آبی و مو قهوه یی قرار می گیرد. هرگاه پذیریم که قفقازیان در آغاز دارای پوست سفید نبوده اند، کار دشوارتر می شود. کیت های معاصر از دید ژنتیکی، بازماندگان تاتارها شمرده نمی شوند، بل که تنها آداب و رسوم و زبان شان را حفظ نموده اند.

در زمین های «منطقه غرب»، هوستی ها (خوستی ها husts) زندگی می کردند. همه قبایل و مردمان باشنده همواری های شمال و غربی چین را با همین نام عمومی می خواندند. زیرا خوستی ها «وحشی های غربی» معنا می دهد. در میان آن ها- دی ها، دینلین ها و ژون ها بودند. همه آن ها (یا بسیاری از ایشان) چشم آبی و مو قهوه یی بودند.

---

<sup>۹۸</sup>. تورکی زبانان، تات ها را تاتچکلر (تات+چیک+لر) می خواندند که با گذشت زمان، تاجیک و تاجیک شده است-گک.

<sup>۹۹</sup>. در باره وجه تسمیه یا ریشه واژه «تاجیک» نگاه شود به کتاب های:

تاجیکان در مسیر تاریخ، میرزا شکور زاده، تهران، ۱۳۷۸

تاجیک ها در منابع تاریخی، پروفیسور لعلزاد، لندن، در تارنماهای انترنتی: لعلستان، خراسان زمین، خاوران، جاویدان، خورشید، خواهان، فیروزکوه، آریایی و...-گک.

یونانیان کنجکاو که همیشه اطلاعات مربوط به مردمان باشنده سرزمین های دوردست، به ایشان می رسید؛ نوشته اند که در آن سوها، مردمان ایسودونی (Issedones)، سیرها، فُخارها (fokary)، اویخُردها (اویخوردها)، اسپه کارها (aspakar) و اوتوروکورها (ottorokor) زندگی می کردند. از این فهرست می توان فکارها، اویخوردها، اوتوروکارها و سیر را بازشناخت.<sup>100</sup> لئو گومیلیف، سیرها را به اشتباه با دی ها مرتبط می

---

<sup>100</sup> . یونانیان، ساک های باشنده میانه های سرزمین های اسکیت ها را می شناختند که چنین بر می آید که با منطقه حوضه تاریخ در شمال باختری چین مطابقت می نماید. آن ها این کشور را به نام سیریکا (سرزمین سیرها) یاد می نمودند، اما همچنین می دانستند که این سرزمین از کاشغر تا شمال باختری چین پهن است. احتمالاً، یونانیان با سیری ها پس از برپایی مسیر بازرگانی منظم، که پسان ها به جاده بزرگ ابریشم بزرگ شهرت یافت، آشنا شده بودند.

با پیروزی چین در جنگ با هونوها بر سر تسلط بر گستره سرزمین های غربی آسیای مرکزی، مسیر راه ابریشم گشوده شد. این حادثه در حول و حوش سده یکم پیش از میلاد اتفاق افتاده بود، اما اطلاعات در باره مردم استپ های خاوری اورآسیا تنها در سده یکم پیش از میلاد به یونانیان رسید. یعنی مقارن با کوچیدن یوئه شی ها به آسیای میانه.

یونانیان نام های تباری توده های کوچرو باشنده آن سرزمین را بر می شمارند: ایسودون ها، تُخارها و اویخُردها. اویخُردها شاید اویغورها بوده باشند. منظور از ایسودون ها مردمانی بود که پیشتر هرودوت از آن ها در جایی در جنوب اورال در مقابل ماساگست ها یاد کرده بود. تُخارها قبلاً در حوضه رود تاریخ زندگی می کردند، اما پسانتر به آسیای میانه رفتند. اما بخشی از تُخارها، که چینی ها آنان را به نام یوئه شی های کوچک می خواندند، در میهن باستانی خود ماندگار شدند، که چنین می نماید که پیش از کوچیدن بخش اصلی تُخارها به نام تُخارستان یاد می شده است. در همین سرزمین تخارستان است که یونانیان از مرادن ناشناخته «اسپه کار» و اوتوروکور (aspakar و ottorokor) یاد می کنند. روشن است اسپه کار یک نام ایرانی است. اوتوروکور، نام تباری معروف بلغاری یا هونی را به یاد می آورد- شاید قبیله اوتورگور (uturgur) را.

یونانیان رودهای اویخُردها (Oyhard) و باوتیس (Bautis) را می شناختند. یکی از آن ها، احتمالاً، رودخانه تاریخ است، که از باختر به خاور راندمان دارد و شاخه های آن رودهای آکسو و یارکند اند. رود



دیگر - رود چرچن است که از کوه های کونلون یا کونلیان (Kunlun) سرچشمه می گیرد، یعنی از زیستگاه توده های تبتی باوت ها. در گذشته چرچن (Tchertchen) یک رود پر آب و مست و خروشان بود که به دریاچه لوب نور می ریخت. رودهای یارکند، ختن و کیریا (Keriyā) کوچکتر اند که همچنین از کوه کونلون جریان یافته، و در بیابان ها ناپدید می گردند، اما در گذشته به رود تاریم می ریخته اند.

**یادداشت گزارنده:** تردیدی نیست که آن چه را که یونان باستان «اویخورد» یا «اویخُرد» نامیده اند، نمی تواند چیزی جز اویغور بوده باشد. اویغور (اوی+غور) - یعنی مردمان باشنده درختزارهای دره های کوهی. در این حال، داکتر الماس تورگاتای - دانشمند اویغوری بر آن است که در واژه «اویخورد» یا «اویخُرد» (اوی+خور یا خُرد+د) - خور یا خُرد همان خورشید است. در این صورت اویخورها یعنی مردمان باشنده کوه هایی که از پشت آن خورشید می برآید.

آبلت کمالف، در ص. 1، کتاب تاریخ عمومی اویغورستان (ترجمه میترا همدانی، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، تهران، 1381) می نویسد: «نخستین بار از منابع چینی در باره اویغورها واژه «خوئیخه» (Khueikhe) در سده هژدهم، از طرف چین شناسان فرانسوی مانند ژ. دگینه، گوویل، ژو ده مایا و ک. ده. ویسلو به میان آمد... نزدیکترین اجداد خوئیخه (قبایل گائوچه - Gaoche) مشخص شده است.»

کمالف در ص. 52 کتابش در باره گائوچه چینی می نویسد: «گائوچه (تلفظ دیگر گائوتسزیوی Gaocziuy) که به زبان چینی «گاری های بلند» معنا می دهد، یکی از نام های مشترک بود متشکل از تعداد کثیری قبایل کوچ نشین. به گواهی «وی شو» (Vey Shu) (تاریخ دودمان وی)، گائوچه ها در آغاز دیلی (Dily) نامیده می شدند. در شمال آن ها را چيله (Chile) می نامیدند و در سی یا (Sy Ya) (در چین)، «گائوچه» و دین لین (Din lin) می خواندند.»

وی در ص. 54 کتابش می نویسد: «در دوران خاقان های ترک (سده های ششم - هشتم میلادی)، جغرافی دانان چینی، قبایل گائوچه را تله (Tele) می نامیدند که تله، معرف فرم و شکل تحریف شده کلمات معروف در عصر پیشین است. عین چيله که معرف گائوچه یی ها بودند، در میان برخی دیگر ملت ها و توسط پژوهشگران بازسازی می شود به مثابه «تیگریت» (Tigrit) (ا. ج. پول بلنک) یا «تاگرات» (Tarrat) (هامیلتون) که در زبان ترکی باستانی «گاری» معنی می دهد.

دانست. اما به احتمال زیاد، آن ها فرزندان شبه تخاریان یا تخاریان مستعار (pseudotohar) و باشندگان حوضه رود تاریم پیش از آمدن ایرانیان به این جا بوده اند.



نقشه پراکندگی قبایل ژون (برگرفته از کتاب تاریخ هونوها- اثر لئو گومیلیف)

در این جا:

در بالا سمت چپ در جنوب دریاچه بلخاش - گستره بودوباش ساک ها (саки)

زیر آن - در جنوب دریاچه ایسیک کول (قیرغزستان کنونی) - گستره بودوباش تخارها (тохары)

در بالا در شمال - گستره بودوباش یوئه شی ها (юэчжи)

زیر آن - گستره بودوباش اوسون ها (усунь)

در میانه - با حروف بزرگ - گستره بودوباش هونوها (хунну)

در بالا سمت راست - گستره بودوباش دونهو ها (نیاکان مغول ها) (дунху)

در پایین در راست - گستره دولت های چینی: تسین (цин), یان, دای, تسزین, و در چپ

آن ها - گستره بودوباش بایماها و دی ها (ди)

---

به باور ک. تسگلدی، «تله» همان شکل قدیمی تر دینلین در چینی باستانی و در روایت چین میانه «دیلی» (Dily) است. اتحادیه کنفدراسیون «تله» (Tele) در منابع غربی به اوغوز مشهور است که قبایل کثیری به آن پیوسته اند. -گ.

یونگ ها یا جونگ ها (ژون zhun) های کوچی در مرزهای چین در سده چهاردهم پیش از میلاد پدیدار شدند و نوار باریک اما بارور میان جلگه میانی چین و بیابان گوبی را گرفتند. نام یکی از قبایل - سیان یون (syanyun) برای ما شناخته شده است که به علت همانندی تلاش ورزیده اند آن را با هونوها (سیونوها) آژند بزند و آن را مربوط قبایل تورکی زبان بدانند.

بی آن که پیوند سیان یون ها را با هونوها منتفی بپنداریم، خاطرنشان می سازیم که به احتمال زیاد ژون ها با ایرانیان پیوند داشته اند. تاریخنویسان چینی آن ها را از نزدیک می شناختند و از همین رو هم ایشان را به نام «ژون-دی» ها می خواندند. خنجرهای ژون های کوهی گواه آشکار بر منشای شان است. خنجرهای آنان به گونه شگفتی برانگیزی خنجرهای اسکیت های پرآوازه را به خاطر می آورند. می دانیم که فرمانروایان پادشاهی ژو از محیط پولی اتیک (چندتباری) ژون ها برخاسته بودند و با بستگان دشت نشین خود پیوندهای خویشاوندی و سیاسی دیرپا و استوار داشتند.

قبایل بایان<sup>101</sup> و لووفان (loufan) اُردوس (از شاخه های رود هوان هی یا رود زرد) با ژون ها پیوند داشتند. آن ها آداب و رسوم سکایی داشتند و فرمانروایان شان زیر تاثیر فرهنگ پازیریک قرار داشتند. از آن ها در اُردوس یادمان های گورستانی نخبگان اواخر سده های جارم - سوم پیش از میلاد بر جا مانده است با زیوراتی در سبک پازیریک، و برنز نامنهاد اُردوس.

---

<sup>101</sup>. گروه هایی از بایانی ها همین اکنون هم در افغانستان بودویش دارند. در منطقه بند بایان - گ.



تندیس برنزی مرد دارای سیمای آشکارا اروپایی  
با شمشیر اسکیتی (اکیناکی) در دست و جامه اسکیتی

اطلاعات در باره «دی» ها نیز متناقض است. لئو گومیلیف سخن از زیستگاه قدیمی دی ها در شمال دشت های میانی چین و جنگ های هزار ساله «اهریمن های سرخ ریش» با «چینی ها سیاه مو» بر زبان می راند. او نام دیگر آنان -دیلی را می آورد، که آن را با تیلی ها پیوند می زند. از دیگران او نام های نام چی دی (Chidi) و بای دی یعنی دی های سرخ و سفید را یاد می کند. بازماندگان چی دی ها - اویغورها و بازماندگان بای دی ها- هپتالیت ها Ephtalits (پشتون ها) اند. نام تباری «دی» در قبیله افغانی افری دی (افریدی) هم تکرار می شود. س. کیلاشتورنی ظاهر شدن آنان را در شمال دشت های میانی چین مربوط به سده هفتم پیش از میلاد می پندارد.

اتنونیم تیلی های قدیم را توده های کنونی باشنده آلتای- تیلیوت ها و تیلیسی ها حفظ نموده اند. در سپیده دم سده های میانه این نام در اتنونیم های توده های یفتلی، ابدالی و دوبلای

بلغار دیده می شد. (اب+دالی، اف+تالی، دولو+اب که در این جا «اب» به معنای سرزمین های کوچیان است).<sup>102</sup>

<sup>102</sup> قبایل ابدالی، یفتلی و دولوبا از روی همه نشانه های ایرانی اند. آن ها زمانی در ترکستان خاوری بودوباش داشتند- جایی که از ایشان توپونیم (نامجا یا نام گیتایی) ابدالی بر جا مانده است- و سپس از آن جا از راه آسیای میانه به سرزمین کنونی افغانستان، ترکمنستان و اروپای خاوری رفتند.

طایفه ترکمان «ابدالی» تقریباً پس از پنج سده همراه با اغوزها به خاور میانه رفتند. فتح آسیای صغیر (سرزمین آناتولی یا ترکیه کنونی) را با آنان مربوط می دانند. از بازماندگان آنان در آسیای صغیر نام های خانوادگی ابدالی بر جا مانده است. به احتمال بسیار زیاد، نام بایار (Bayar) [نام خانوادگی نویسنده-گک.] با آن ها ارتباط می گیرد.

از بلغارهای دولوب (Dulob) که منشای تباری شان را برخلاف حقایق تاریخی تلاش ورزیده اند به قبایل ژرمن پیوند بزنند، دولیبی ها Duleb بر جا مانده اند.

بنا بر پیام های گنگ (اما نه رد شده از سوی مرکز علمی بلانوفسکی (O. Balanovsky)، تاتارها و اوکراینی های منطقه لووف از دید ژنتیکی بستگان هم اند.

آن چه مربوط می گردد به هم آوایی کلمه های ابدالی و هپتالی، چنین چیزی آشکارا در زبان های تاتاری و باشقیری برجسته می باشد. روشن است، می توان کلمه های ایتیل و ادیل را با هم مقایسه کرد.



(یک سکه یفتلی با فرتور پادشاه یفتلی (سیمای اروپاییدی او با بینی برجسته آشکار است)

**یادداشت گزارنده:** چنان چه در گذشته چند بار هم یاد آور شدیم، تا کنون بر سر وجه تسمیه قبیله ابدالی پشتون در میان دانشمندان کنکاش های فراوانی روان بوده است. گروهی بر آن اند که ابدال

---

برگرفته از عبدال عربی است و عبدالی با گذشت زمان به شکل ابدالی تغییر شکل یافته که همانا همین دیدگاه بیشتر پذیرفته شده است. همچنین در این که کلمه پشتو (جمع آن پشتون) برگرفته از همان پرسو و پرثو و پرسو و پرسو است و پشتون های ابدالی با پارسیان از یک تیره و تبار اند، کمتر کسی تردید داشته است.

از سوی دیگر، آن چه مربوط به یفتلی ها می گردد، در کل، چند دیدگاه از سوی دانشمندان ارائه گردیده است که گروهی ایشان را با کوشانیان از یک تیره و تبار دانسته اند و از بازماندگان یوئه شی ها خوانده اند. گروه دیگر ایشان را از بازماندگان اووسن های تا اندازه یی آمیخته با هونوها (هونوهای سفید) شمرده اند و گروه دیگر از جمله لئو گومیلیف آنان را از بومیان پامیر و بدخشان خوانده اند که کاوش های باستان شناسی اخیر، همانا همین دیدگاه سومی را تایید می نماید.

در این جا، گنجایش ندارد که بیشتر از این در باره منشای یفتلیان یا هپتالیان که عرب ها ایشان را هیاطله خوانده اند، بپردازیم. در کتاب «دولت یفتلی و نقش آن در تاریخ آسیای مرکزی» نوشته شادروان داکتر معروف عیسی محمدف و نیز کتاب «شاهنشاهی کیرپاند» نوشته بانو پروفیسور غوزل محی الدین ووا، به تفصیل به این مساله پرداخته شده است که هر دو کتاب اکنون زیر ترجمه اند و امیدوارم بتوانم در آینده نزدیک هر دو را پیشک حضور تان نمایم. با این هم یادآوری چند نکته را بایسته می پنداریم:

بسیار دشوار است کسی باور کند که در جهانگشایی های سلجوقیان در آسیای صغیر همانا ابدالیان پشتون در کنار ترکمان های اوغوز و افشارها (افشینی ها) پیشاهنگ بوده باشند. زیرا در آثار تاریخی فزونشمار دوره سلجوقی چه به زبان عربی و چه در پارسی دری و چه در سایر زبان ها به چنین چیزی اشاره نشده است. اما آن چه در این پیوند در باره بازماندگان هپتالیان (یفتلیان) آمده، تردیدی بر نمی انگیزد. یعنی این یفتلیان بوده اند که در کنار اوغوزها و افشاری ها در فتح آسیای صغیر دست داشته اند، نه پشتون های ابدالی.

از همین رو، می توان گفت که طایفه ترکمان ابدالی، نه با پشتون های ابدالی، بل که با هپتالیان یا یفتلیان پیوند دارند که در اثر آمیزش با ترکمانان و یا زیر تاثیر آنان زبان خود را از دست داده، ترکمان خوانده شده اند. از سوی دیگر، به همین پیمانہ روشن است که پشتون های غلزایی آمیزه یی اند از یفتلیان و توده های بومی باشند گستره میان کابلستان و رود سند یعنی کوه های سلیمان و دامنه های آن که زبان شان در آغاز مانند یفتلیان بوده اما در اثر آمیزش با پشتون های ابدالی و زیر تاثیر آنان پشتو شده است.

در پیوند با گفته های نویسنده همچنین بایسته می دانم یادآور شوم که :

نخست این که پشتون ها در دوره فرمانروایی سلجوقیان در گستره کنونی افغانستان حضور نداشتند. از حضور پشتون ها (افغان ها) برای نخستین بار در دوره محمود غزنوی در جنوب کابل (منظور کابلستان است نه شهر کابل) یعنی در همین گستره کوه های سلیمان یاد شده است. در دوره شاهرخ تیموری، زمین هایی به پشتون ها در مضافات قندهار داده شد. روشن است آن ها نمی توانسته اند در آن هنگام در هرات حضور داشته باشند. زیرا در تاریخ های تیموریان هرات و سایر منابع از آنان چیزی یاد نشده است. سلجوقیان بر مناطق جنوب هندوکش تا کرانه های رود سند تسلط نداشتند یعنی اصلاً بر گستره پشتون ها تسلط نداشتند.

گذشته از این ها، نام ابدالی چونان یک طایفه در میان قبایل پشتون، بیشتر در اواخر صفویه برجسته شد که با نیاکان احمدخان ابدالی ربط می گیرد. پیش از دوره صفویه نام ابدالی در جایی دیده نمی شود. دست کم بنده تا کنون در کدام منبعی با این نام بر نخورده ام.

هرگاه بپذیریم که پشتون ها (ابدالی ها) از بازماندگان هپتالیان اند، چنین می شود که پیش از برافتادن یفتلیان در تاریخ حضور نداشته اند. حال آن که در موازیک پومی، که در آن یونانیان باستان صحنه نبرد داریوش و اسکندر را به نمایش کشیده اند، در کنار داریوش سواره نظام افغانی (پشتون) مجهز با جنگ افزارهای سنگین دیده می شوند. این تصویر در کتاب «افغان نامه» نوشته داکتر محمود افشار و نیز کتاب «تاریخ جنگ های افغانستان» به زبان انگلیسی آورده شده است. نتیجه این که پشتون های ابدالی پیش از یفتلیان در گستره ایران خاوری (در منطقه مستنگ در بلوچستان کنونی) حضور داشته اند و روشن است نمی توان آنان را بازمانده یفتلیان دانست. شاخه دیگر پشتون ها یعنی غلزایی ها از بازماندگان یفتلی هستند که در اثر آمیزش یفتلی ها با پشتون های ابدالی به میان آمده اند. پسان ها غلزایی ها در دوره شاهنشاه محمود غزنوی به پیمانانه معینی با تورک ها آمیز یافتند.

در باره وجه تسمیه کلمه پشتون، در بالا مطالبی نوشتیم. اما وجه تسمیه کلمه افغان تا کنون به درستی روشن نیست. شاید افغان، معرب ابگان باشد. ابگان (اب+گان) یعنی مردمان کوچی. شایان توجه است که در کلمه ابدالی هم «اب» دیده می شود. حال، اگر «اب» به معنای کوچی باشد، با پرسش دیگری رو به رو می شویم که پس «دالی» یعنی چه؟ تنها چیزی که به ذهن می رسد، این است که شاید دالی شکل دگرگون شده دیلی باشد. یعنی دی ها. پس می توان چنین نتیجه گیری کرد که ابدالی یعنی دی های کوچی. دی ها هم همان دهایی های یا دهه بی های تورانی اند. شاید این نام پس از آمدن توده های سکایی و سایر تورانی ها به گستره بودوباش پشتون ها پدید آمده باشد.

همه آن‌ها چنین بر می‌آید که با هم خویشاوند اند- چیزی که چینی‌ها به آن اشاره نموده‌اند. به باور چینی‌ها، اویغورها (که از تیره تیلی‌اند) و یفتلی‌ها بر رغم تفاوت زبان‌های شان دارای منشای مشترک‌اند.

آن‌چه مربوط به منشای تباری دی‌ها می‌گردد، می‌شود گفت که چندان روشن نیست. چنین بر می‌آید که آن‌ها از یک سو در پیدایش خود با قبایل سکایی کوچ‌نشین آسیای میانه و از سوی دیگر، با باشندگان قدیمی این سرزمین‌ها (با آن‌که هم از جاهایی دیگری به این جا آمده بودند)، پیوند داشتند. بیخی امکان دارد که در میان آن‌ها بازماندگان «ارابه سواران» اندرون‌فویی بوده باشند. همین‌گونه چنین بر می‌آید که مومیایی‌های یافت شده در حوضه رود تاریم با آنان ارتباط یگراستی داشته باشند. همچنین آن‌ها با ژون‌ها پیوندهایی داشته بودند. از دیدگاه ژنتیک، آن‌ها دارندگان هاپلوگروه آریایی R1a بودند.<sup>103</sup>

دی‌های کوچرو نه تنها استپ‌های استان کنونی گانسو را گرفتند، بل که همین‌گونه در راستای جنوب در استان سیچوان پیش رفتند. ظاهراً، در این جا در سیچوان، آن‌ها با مردم «با-شو» رو به رو گردیدند و با آنان آمیزش یافتند و پاره‌یی از عناصر فرهنگی آنان را وام گرفتند. به ویژه، آیین روپوش گذاشتن بر آرامگاه‌ها را که در گستره فرهنگ‌های کاتاکومبی-گورستان‌های دخمه‌یی (گورستان‌های بوما در ترکستان خاوری و شمسی در دامنه‌های شمالی کوه‌های تیان‌شان و...) گسترش یافته بودند، و سپس در سال‌های

---

با توجه به همه این‌ها می‌توان گفت که در لشکرکشی‌های سلجوقیان بر آسیای صغیر (آناتولی-سرزمین امپراتوری روم شرقی بیزانس یا ترکیه کنونی) نه پشتون‌های ابدالی، بل که یفتلی‌های آمیزش یافته با ترکمانان، اشتراک داشته و پیشاهنگ بوده‌اند.-گ.

<sup>103</sup>. ژ. سییستف داده‌هایی را می‌آورد در باره تیره‌های ساریگ-یوگورها (Saryg yugur)، که از بازماندگان دی‌ها به شمار می‌روند و در اعماق آسیای مرکزی بسر می‌برند که لئو گومیلیف متوجه نمی‌شود که چشمان شان بادامی نیست و در چهره‌های شان رنگ زرد دیده نمی‌شود. طایفه ابدالی از جمع آنان است. از لحاظ ژنتیکی ساریگ-یوگورها دارندگان هاپلوگروه‌های مختلف‌اند. اما R1a - هاپلوگروه آریایی شان، گروه غالب است.



مهاجرت های سترگ توده ها به مرزهای غربی استپ های اورآسیا رسیدند.<sup>۱۰۴</sup>

مهمترین و شناخته شده قبیله ژون، قبیله اوسون (آسیانی های تاریخ نویسان یونانی) در استپ های استان کنونی گانسو بسر می بردند. به گفته لئو گومیلیف آن ها از دینلین ها بودند. دیگران آن ها را با ایسیدونی ها (issedons) یکی می پندارند. اوسون ها با یوئه شی ها می زیستند اما نسبت به آن ها دیرین تر بودند.<sup>۱۰۵</sup> اسیمای آنان به سغدی های آسیای میانه همانند بود: دارای قدهای رسا، و ریش های بور. افسانه نشانه های نسب یا شجره نامه آن ها با رومیان باستان همانند است.

هم در این جا و هم در آن جا در سرنوشت فرمانروایان ماده گرگ و زاغ (کلاغ) نقش دارند. همسایگی جغرافیایی با هونوها، که در خاور زندگی می کردند، و یوئه شی ها؛ برای زمان درازی سرنوشت اوسون ها را رقم زد و نقش مرگباری را در سرنوشت تمدن ایرانی

---

<sup>104</sup>. این رسم و رواج ها همراه با دیگر رسم و رواج ها، مانند کندن دخمه ها در گورستان ها و گذاشتن پوست ها، پاها و سرهای اسپان که در میان سارمات های خاوری رواج داشت، در میان آرامگاه های بلغارهای تاتارستان (البته، نه همه) و تورباسلین های (turbaslin) باشقیرستان دیده می شود.

<sup>105</sup>. در این جا باید متوجه یک نکته باشیم. برخی از پژوهشگران بر آن اند که اوسون ها آمیزه یی بودند از یوئه شی ها و سکایی ها. می توان گمان برد که در آغاز، در این گستره تنها گروه هایی از سکایی ها بودوباش داشته اند. سپس یوئه شی ها به سرزمین های شان سرازیر شده، آنان را اسیمیله کرده و این گونه تبار نوی به نام اوسون پدید آمده است. چون، یوئه شی ها نیرومندتر و فزونشمار تر بوده اند، روشن است که اوسون ها زیر فرمان شان بودند.

هر چه بوده، میان این دو تیره خویشاوند، دشمنی هایی بوده و پیوسته نبردهایی روان بوده که به کشته شدن پادشاه اوسون ها انجامیده است. در آینده، همین دشمنی موجب شده که اوسون ها با هونوها همدست شده، گلیم یوئه شی ها را برچینند. حتا، در سال های پایانی فرمانروایی هونوها، چینی ها توانستند با بهره گیری از همین دشمنی، اوسون ها را با خود در نبرد در برابر هونوهای شمالی که بیشتر متشکل بر قبایل یوئه شی بودند، همپیمان سازند و دولت هونویی را از ریشه براندازند. -گک.

بازی کرد.<sup>۱۰۶</sup> چنین بر می آید که اوسون ها در کشاکش میان دو توده با هم رقیب همسایه، با توجه به اوضاع، جانب هونوها را گرفتند.

اوسون ها با شکست دیدن از دست یوئه شی های تجاوزکار، زمین های خود را ترک کردند و به خاور گریختند. در نبرد، پادشاه اوسون ها کشته شد. اما بر خلاف انتظار یوئه شی ها، مائودون - فرمانروای هونوها، با بازماندگان پادشاه کشته شده مهربانی فراوان کرد و این گونه، هونوها و اوسون ها از دشمنان، به همپیمانان در برابر یوئه شی ها مبدل شدند.

در شمال جونگک ها (ژون ها)، هونوهای مرموز بودوباش داشتند. ریشه های آن ها، به گفته گومیلیف هیچ پیوندی با دی ها، دینلین ها و ژون ها ندارد. هرگاه از روی نام تباری هونوها داوری کنیم، بی چون و چرا پیوند آن ها با توده هایی یاد شده در اوستا - خیونی ها به خاطر می آید. هونوها را دست سرنوشت به دورترین مرزهای استپ های اروآسیای کشاند و در آن جا بود که پیکان تکامل آنان، سمت و سویی دیگری یافت.

سکایی های ایرانی زبان که به احتمال بسیار زیاد، دارندگان هاپلو گروه R1a، بودند، به خاور آمدند. اما در این جا اتنورژن آن ها اصولاً راه متفاوتی را پیمود و در سرانجام به نتایج

---

<sup>106</sup>. به این معنا که نخست، یوئه شی های آریایی از گستره پهناوری در میانه های آسیا رانده شدند و در پی آن ها، دولت در آغاز خیونی (آریایی) هونوها هم بر افتاد. سپس قدرت در میانه های آسیا به دست نیاکان مغولان (ژورژان ها یا ژون ژون ها) افتاد که به نوبه خود اوسون ها را هم راندند. همه این ها به سود چین و به زیان ایران تمام شد. چون در فرجام چینی ها بر سرزمین های توده های ایرانی زبان مسلط شدند.

با آمدن یوئه شی ها و در پی آن ها یفتلیان به گستره ایران خاوری (افغانستان کنونی)، دولت های پارسی اشکانی و ساسانی که در جبهه گسترده یی با روم خاوری درگیر نبردهای سهمگین بودند، از پشت سر مورد فشار قرار گرفتند که این برای تمدن غرب چونان هدیه آسمانی بود. سر انجام، هم چنین شد که سرزمین های پهناور میانه آسیا به دست تورکان (و در پایان کار به دست روس ها) افتاد و با واژگونی دولت ساسانیان، گستره تمدن ایرانی به دست اعراب بیابانگرد افتاد و همه این ها زمینه را برای انحطاط تمدن ایرانی و چیرگی تمدن های چینی، عربی و اروپایی بر تمدن ایرانی فراهم گردانید. -گ.

غیر منتظره یی انجامید. در آغاز، توده ایرانی زبان در میان خود فروپاشید و به دست خود تمدن خود را نابود کرد و در راس تمدن تازه تورکی قرار گرفت<sup>۱۰۷</sup> که در آن دارندگان هاپلوگروه های Q و N نقش برجسته داشتند.<sup>۱۰۸</sup>

تورکی زبان بودن [شدن]-گک. [هونوها، دینلین ها و تیلی ها (نیاکان اویغورها)، که گومیلیف و نویسندگان برخی از مقالات ویکیدیا و دیگر آثار تاریخی، بر آن پا می فشارند، شاید برای برش معینی از دوره تاریخی تاریخ تباری شان درست باشد، اما به هیچ رو، منشای تباری آن ها را توضیح نمی دهد. زبان نمی تواند چونان مشعل راهنما در پیچ و خم پدیده پیچیده اتنوژنز شمرده شود. زیرا تغییر زبان در تاریخ بیشتر قاعده است تا استثناء.

نورمان ها، به عنوان مثال، پس از فتح منطقه شناخته شده نورماندی (فرانسه)، زبان ناروژی خود را از دست دادند و فرانسوی زبان شدند. همان ها به انگلستان، که در آن جا توده های خویشاوند شان زندگی می کردند، زبان فرانسوی را به ارمغان آوردند و مدت های زیاد به آن سخن می گفتند. فرانسویان کنونی به زبانی سخن می گویند که ریشه های آن به جهان فرهنگ روم سر می کشد.<sup>۱۰۹</sup> اما از این فاکت، هیچ کسی در باره خاستگاه رومی الاصل

---

<sup>107</sup>. منظور این است که توده های ایرانی زبان مانند دی ها، دینلین ها، ژون ها، یوئه شی ها و اوسون ها، از سویی میان خود به رقابت و مبارزه برخاستند و از سوی دیگر پیوسته با توده های زردپوست چینی و تبتی آمیزش می یافتند و در سرانجام در اثر کشاکش های درونی (میان یوئه شی ها و اوسون ها و پسان تر میان یوئه شی ها و هونوهای که دیگر در اثر آمیزش با چینی ها و دونهوها تورکی شده بودند) همه از میان رفتند و جای خود را برای توده های نوپیدای پروتو مغولی و پروتوتورکی که آمیزه یی از تورانیان آریایی ایرانی زبان و چینی های زردپوست بودند، سپردند.-گک.

<sup>108</sup>. با توجه به نقش سوبسترات (بستر) و لایه فوقانی بستر (سوپراسترات) جامعه، منشاء کتله عمومی باشندگان و هسته سیاسی آن باید جداگانه بررسی شود. در باره طبیعت اصلی تمدن ایرانی هونوها، می توان از روی ایرانیسم های زبان چوواشی، جامه های نوع سکایی آنان، کلاه های شان، که یادآور کلاه های فیریگی ها (Phrygian) می باشد، شیوه تعظیم شان به سان سکایی ها و... داوری کرد.

<sup>109</sup>. بایسته است میان دو نوع اتنوژنیز، تمایز قائل شد:

بودن آن‌ها نتیجه‌گیری نمی‌کند. اما در این زمینه تنها موقف تاریخ‌نویسان یک ششم زمین (منظور گستره شوروی پیشین است-گ.) صد و هشتاد درجه متناقض است که از روی زبان در باره منشای تباری این یا آن توده داوری می‌کنند.<sup>110</sup>

چنین بر می‌آید که به علت عدم آگاهی، برخی از نویسندگان می‌خواهند چنین استدلال نمایند که گویی این قبایل از همان آغاز تورکی زبان بوده باشند! و این گونه، بی‌توجه به آوندهای دیگران، آگاهانه یا ناآگاهانه به تحریف عمدی یا غیر عمدی حقایق دست می‌یازند و به «کلاهبرداری‌های تباری تاریخی» می‌پردازند.

در این رابطه، بایسته است گزارش منابع چینی را در باره پیوندهای تیلی‌ها یادآور شویم. بنا به گفته یک منبع، اویغورها (تیلی‌ها) با یوئه‌شی‌ها خویشاوند اند. اما به گفته منبع دیگر، هم‌یشه با یفتلی‌های ایرانی زبان؛ اما در این حال، آگاهان چینی تنها یادآور می‌شوند که زبان یفتلی‌ها از زبان اویغورها متفاوت است. [یعنی اگر اویغورها را تورکی زبان بپنداریم، زبان یفتلی‌های خویشاوند آن‌ها غیر آن بوده است-گ.].

به باور ثابتف (Sabitov) (دانشمند اویغوری) در میان اویغورها بنا به داده‌های د. ان‌ای، هاپلوگروه R1a، هاپلوی اصلی است. یعنی آشکارا برخاسته از ریشه هندواروپایی که با

---

یکی، منشای تباری آریایی تک‌تباری است. حاملان آن (به جز از رشته زنان) با افراد برخاسته از دیگر گروه‌های تباری همگرایی نیافتند و همین‌گونه آن‌ها را به محیط خود نپذیرفتند.

اتنوزنیز دیگر، رومی است که شکل فراتباری یا سوپرا اتنیک (superethnic) دارد. رومیان از همان آغاز، اهمیت بسیاری به خاستگاه و منشای نامی دادند و این خط شالوده‌گذار توسعه‌یافتگی را گرفت. البته، تلاش‌هایی از سوی رومیان برای دادن بار تباری به دولت روم برای بازماندگان شان انجام شده بود، اما همه این تلاش‌ها در فرجام با شکست رو به رو گردیدند.

<sup>110</sup> به گمان غالب، نویسنده در این جا آن پژوهشگرانی را آماج خدنگ‌های سرزنش ساخته است که بی‌توجه به تورکی‌زبان شدن متاخر هونوها و برخی دیگر توده‌ها مانند اویغورها، قرغیزها و تاتارها، می‌کوشند آنان را از ریشه تورکی‌زبان و تورکی‌تبار جا بزنند. -گ.

تاجیک های کوهی، افغان ها (پشتون ها) - بازماندگان سکایی ها، گسست ناپذیر می باشد.<sup>111</sup> در آینده، برخی از اویغورها به غرب شتافتند و اقوام ایرانی غرب اورآسیا را زیر فرمان خود در آوردند. آن ها بودند که پایه و شالوده تباری بلغار بزرگ و دولت کیف روس را گذاشتند. آوازخوان سرزمین روسی بویان دارای نام بلغاری بود، اما چنانی که از آهنگ های سروده شده وی بر می آید، به زبان روسی باستان آواز می خواند.<sup>112</sup>

نام تباری باستانی تله ها یا «تیلی» ها از طریق بلغارها به محیط سلاوی ها ره یافت و در سیمای اسلاوی دولوبی ها (Duloba) بازآفرینی گردید (در این باره پسانتر می پردازیم). بنابراین، پیام در باره پیوندهای تنگاتنگ تاتارها و اوکراینی های لغوف، بدون پایه و شالوده تاریخی نیست. چنانی که آداب و رسوم روس های جنوبی و اوکراینی ها که با عهد فرمانروایی خاقانات دشت نشین خزر هماهنگی دارند. برای نام «بویان» برخی از نویسندگان می کوشند ریشه های سلاوی و یا چواشی جستجو نمایند و در این حال این واقعیت را نادیده می گیرند که این نام در میان تاتارها در گذشته بسیار رایج بود.

با ظهور یوئه شی ها، هونوها، مانند بسیاری از قبایل آسیای مرکزی، زیر فرمان آنان رفتند و به گونه یی که چینی ها گزارش می دهند، «در یک خانه بسر می بردند». اما همه امپراتوری ها، به ویژه امپراتوری های کوچرو، هر چند هم نیرومند باشند، شکننده و سخت آسیب پذیر

---

<sup>111</sup>. به گونه یی که پیشتر هم گفتیم، سخن می تواند تنها بر سر پشتون های غلزایی باشد که نویسنده آن ها را برخاسته از سکایی ها می داند، نه پشتون های ابدالی (درانی) که با پارس ها هم ریشه و خویشاوند اند. با این هم، شایان یادآوری است که پشتون ها، در کل، از روی داده های دی. ان. ای، پس از نورستانی ها، ناب ترین و اصیل ترین توده های ایرانی اند. هاپلو گروه R1a در میان باشندگان ایران غربی (ایران کنونی) به گونه میانگین تنها 30 درصد است. در حالی که در میان نورستانی ها بیش از 60 درصد و در میان پشتون ها (همراه با دیگر هاپلوهای رایج در میان توده های ابروهندواروپایی) نزدیک به 50 درصد می رسد. برای مقایسه این هاپلو در میان تاجیک های باشنده همواری ها، مانند ایرانی های غربی، به همان میانگین 30 درصد می رسد. این گونه، پشتون ها از ایرانی ترین و اصیل ترین گروه ایرانی تبار اند. -گ.

<sup>112</sup>. شایان یادآوری است که زبان روسی باستان، با زبان اوستایی بسیار نزدیک و هم ریشه می باشد. هم از دید دستوری و هم از دید واژگانی. -گ.

اند. این دولت ها مادامی که توده های زیر فرمان، آن ها را سرنگون نکرده اند، به زندگی خود ادامه می دهند. هنگامی که هونوها هستی دولت یوئه شی را با چالش کشیدند، بسیاری از قبایل از آنان رو تافتند و جدا شدند. مانند دی ها و دینلین ها.

جنگ به سال 206 پ. م. آغاز شد، و دشوار و دراز بود. یوئه شی ها ناگزیر به نبرد در دو، اگر نه در سه جبهه بودند: در برابر هونوها و اوسون ها در خاور و تسیان ها و سکایی ها در جنوب و دینلین ها در شمال. آن ها با از دست دادن زمین های حوضه رود تاریم و دامنه های آلتای، در بخش باختری هفتروود (سمی ریچیا) جا گرفتند و در سال 161 پیش از میلاد، سکایی های کاشغری را از این جا راندند، که از راه کتل های کهستانی هیمالیا به سمت جنوب به هند رفتند. احتمالاً روابط آن ها از آغاز پر آژنگ و نادوستانه بوده. از روی همه نشانه ها، ساکی های کاشغر با سازندگان گورگان (قرغان)<sup>113</sup> ارژن، پیوندها و همزیستی های خویشاوندی داشته بودند و از همین رو، پنهان و یا آشکارا با هونوها یاری کرده بودند.

---

<sup>113</sup>. «قرغان» یا قورغان (از تورکی) به معنای تپه در بسیاری از توپونیم ها یا نامجاها (نام های جغرافیایی یا گیتایی) منطقه بازتاب یافته است. مانند قرغان تپه در تاجیکستان و تاشقرغان (تپه سنگی) در استان سین کیانگ چین و هم در نزدیکی مزار شریف (خلم). در اصل این کلمه همان گورگان ایرانی است (گور+گان). گور- آرامگاه و گان- پسوند مکان؛ مانند شبرغان که دگرگون شده شاپورگان است و بنیادگذار آن شاپور یکم ساسانی و گاهی هم پسوند زمانی مانند مهرگان (موسم پاییز، مهر ماه).

به هر رو، آریاییان باستان رسم داشتند که مرده های پادشاهان خود را در گورهای بزرگی به خاک می سپردند و بر سر آن اتاق بزرگی می ساختند و در آن زیورات و جنگ افزارها و ... وی را می گذاشتند و بر دیوارهای آن گلیم های نمدی یا قالین هایی را میخ می زدند و بر سر آن پشته بزرگی از خاک بر می افراشتند. شاید برای این که کسی به آسانی نتواند آن را بگشاید و به آن دستبرد بزند. به زبان روسی این واژه کماکان به شکل کورگان به کار می رود. مگر، با توجه به این که در زبان کنونی پارسی دری به همین شکل قرغان (تورکی شده) جا افتاده است، ما هم آن را به همین شکل قرغان به کار برده ایم-گ.

روشن است که نیروی هونوها به تنهایی برای شکست دادن کامل یوئه شی ها بسنده نبود. از همین رو، در مرحله نهایی، اوسون ها را (احتمالا در راس قبایل ایرانی زبان آن سرزمین ها) در برابر یوئه شی ها گسیل داشتند که پیوستن اوسون ها به کارزار، توازن قوا را به سود هونوها برگرداند و به واژگونی نهایی شاهنشاهی یوئه شی انجامید. این بود که شماری از یوئه شی ها زیر سیطره اوسون ها قرار گرفتند و برخی دیگری از آن ها در نبرد بزرگ، از هونوها شکست یافتند و بیشتر به سمت غرب رفتند. پیروزمندان (هونوها و اوسون ها)، غنایم بزرگی به دست آوردند: زنان، کودکان، چارپایان و چراگاه ها را. کیدار<sup>۱۱۴</sup> - پادشاه یوئه شی ها در نبرد جان باخت و دشمنانش که پیروزی را جشن گرفته بودند، از استخوان کاسه سر او، جام باده پیمایی شادایانه ساختند. این گونه، داستان دودمان شاهی یوئه شی به پایان رسید و هونوها، فرمانروایان مرکز آسیا شدند. بر پایه توافق با هونوها، چراگاه ها و باشندگان هفترو (شمال قرغیزستان و جنوب قزاقستان)، یعنی آن بخش از زمین هایی که در آن یوئه شی ها پس از ترک آسیای مرکزی در آن ساکن شده بودند، به اوسون ها واگذار گردید. دستاوردهای نو، ارزش این پاداش را داشتند. در این جا، در گرهگاه کوه های تیان شان و استپ، بهترین چراگاه های اور آسیا قرار دارد.

پیروزی در جنگ با چین و سپس در برابر یوئه شی ها، شهرت بزرگی برای هونوها به ارمغان آورد و دولت هونوها را با امپراتوری هان چین همتراز گردانید. اما در عمل، سرنوشت آن را در دست چین انداخت. جنگ به ابتکار امپراتور هان - وو دی، که وابستگی شرم آور به وحشیان را (که به رغم بستن پیمان دوستی و برادری، به یورش و تاخت و تاز بر سرزمین چین و به تاراج بردن دارایی های باشندگان آن ادامه می دادند)، بر نمی تابید؛ آغاز گردید.

چند ارتش چین در درازای چندین سال به ژرفای بیابان بورش آوردند و هست و بود کوچیان خانه به دوش استپ ها را به یغما بردند. بر ارتش چین فرماندهان با استعداد - وی

---

<sup>114</sup>. نام این پادشاه شایان توجه است که هم به کی (کیانی) و هم دار (داریوش یا دارا) همانند است - کیدار (کی + دار). شاید دودمان کیداری ها که به نام کوشانیان کوچک یاد می شوند و پس از برفتادن کوشانیان بزرگ روی کار آمدند، از بازماندگان دودمان همین شاه نگوینخت بوده باشند. - گ.

شین و هو تسیوین (Tsyuybin)<sup>115</sup> فرمان می راندند. چنین می پندارند که آن ها از جمع آن یوئه شی هایی بودند که توانسته بودند به چین بگریزند (در این باره نگاه شود به سایت: [http://east.philosophy.pu.ru/publications/kravtsova/kr\\_torch1.htm](http://east.philosophy.pu.ru/publications/kravtsova/kr_torch1.htm))

هو تسیوین، نخستین پیروزی خود در جنگ با ارتش هونوها را در هژده سالگی به دست آورد. او در دوره بین سال های 121 و 119 پیش از میلاد، در تئاتر باختری جنگ، بر آنان چندین شکست بزرگ، پی در پی را تحمیل کرد و ده ها هزار نفر از کوچیان را اسیر گرفت. منجمه «شمایل زرین» مقدس را که شاهزاده هونو- هیوچژوی Hyuchzhuy برای آن قربانی می کرد، به چنگ آورد.

پیروزی های سردار وی شین در جبهه خاوری که در آن نیروهای اصلی هونوها متمرکز بودند، هر چند هم کمرنگ بود و تلفاتش بالا، با این هم، در این جا، هونوها به رغم مقاومت از جان گذشته، نتوانستند در برابر یورش گسترده سواره نظام چینی ایستادگی نمایند و تاب بیاورند و با شتابزدگی و سراسیمگی، به پشت بیابان گوبی گریختند و پنهان شدند.

---

<sup>115</sup>. نام های این دو فرمانده به ترتیب، وی شین (ویسه گرد) و هو تسیوین (هوشنگ) را در ذهن تداعی می کند. در گاهنامه های چینی آمده است که 165 خانواده یوئه شی پس از شکست در برابر هونوها، به تبت پناهگزين شده بودند که به گمان غالب، بیشتر شان از دودمان شاهی و سران لشکر و بزرگان دولت بودند. دربار چین شماری از ایشان را پذیرفته و تنی چند از سرداران نامی شان را در نبردها در برابر هونوها به فرماندهی لشکر گماشته بود. همچنین دودمان شاهی چین با ایشان پیوندهای خویشاوندی بسته بود. چنین بر می آید که این دو از بازماندگان همان خانواده های یوئه شی ها بوده باشند. درست همین ها بودند که سخت ترین شکست ها را بر هونوها تحمیل کردند. باید به دیپلماسی زرنگانه و هشیارانه چین آفرین گفت که چگونه توانسته بود قبایل کوچی استپ را در برابر یک دیگر بیندازد و از دشمنی آنان به سود خود بهره برداری نماید و یکی را به دست دیگری براندازد. چنان چه در آینده توانست اوسون ها را در برابر هونوها که همپیمان دیرین شان بود، برانگیزد.

شایان یادآوری است که روستای «ویسه گرد» در شمال بلخ، نادرست سیاهگرد خوانده می شود که باید به ویسه گرد ویرایش گردد. همان گونه که بندر ایراتان یا آریاتان- نادرست حیرتان و آجه کگک بامیان نادرست حاجی کگک و کهندژ- نادرست قندز خوانده می شود.-گ.



چینی ها، بر خلاف گذشته، آنان را مورد پیگرد قرار دادند و با ردیابی به دنبال شان به بیابان تاختند و در نبرد تن به تن، وی شین در برابر آن ها به پیروی دست یافت. در همین زمان، در خاور، هو تسویین سپاهیان سردار چژوکی (Chjuki) هونویی را نابود کرد و از هونوها هفتاد هزار نفر اسیر گرفت. هونوها تلفات سنگینی دادند و بیشتر به شمال گریختند. پیامدهای سیاسی این پیکار، بیشتر از یک رویداد عادی بود. نه متحدان و نه توده های باجگزار، با ترس از انتقام هونوها، جرأت نمی کردند «خانواده» هونوها را ترک بگویند. تنها هو هوان ها- نیاکان مغولان با بهره گیری از وضعیت مطلوب، با آگاهی یافتن از چراگاه های بی صاحب، پیشنهاد چینی ها را پذیرفتند و به مرزهای امپراتوری کوچیدند. این گونه، عروج قبایل مغول آغاز شد. اما سرنوشت به هونوها مهربانی کرد. در هنگام لشکرکشی بعدی، ناگهان امید و چشم و چراغ امپراتوری چین- سپهدار هو تسوی بین جوان در 24 سالگی درگذشت. چنین گفته می شود که مرگ او، امپراتور وو- دی را سخت تکان داد. چنان که هر گونه امید به پیروزی در برابر هونوها را از دست داد و برنامه ریزی برای شکست نهایی هونوها را برهم زد و سال های زیادی هرزه آن رانداشت تا عملیات رزمی سرکوب هونوها را از سر بگیرد. سردار قهرمان را در استان گانسو در نزدیکی سرزمین آبایی خاستگاه یوئه شی ها به خاک سپردند. بر سر آرامگاه او [به رسم ایرانیان باستان-گ]. تپه یی خاکی برافراشتند که یادآور کوه تسلیان بود، جایی که او به یکی از بزرگترین پیروزی های خود دست یافته بود و در آن جا در گذشته بود.

مدت ها بعد، به سال 99 پیش از میلاد، چین هر چه بود عملیات رزمی را از سر گرفت. هونوها بی آن که بجنگند، به شمال فراتر از دسترسی ارتش چین گریختند. تاکتیک های دفاعی به آن ها موفقیتی به ارمغان نیاورد. تنها کمک کرد تا نیروهای رزمی شان را نگهدارند. اما مردم را در وضع دشواری قرار دادند.

گستره چراگاه ها کاهش یافت و در اثر تغییرات اقلیمی باران های تندی باریدن گرفت که بر اقتصاد کوچروی تاثیر منفی بر جا می گذاشت. سالنامه نویسان چینی گزارش می دهند که «بانوان هونویی از گرسنگی نمی توانستند بچه های شان را در رحم های خود تحمل کنند».

جنگ سر در گم به آن انجامید که ارتش چین نه می توانست بجنگد و نه می توانست به پیروزی دست یابد و این گونه همواره دست خالی به خانه بر می گشت. پس از این، شانوی هونوها جسورانه خواستار از سرگیری صلح گردید و فراتر از آن گستاخانه تقاضای ابریشم، برنج و دیگر چیزها را کرد. روشن بود که امپراتور چین به این خواست های آن ها توجهی نمی کرد.

نقطه عطف در جنگ پس از کشانده شدن پای اوسون ها پدید آمد. هدایای گرانبها و دیپلماسی نیرنگ بازانه، سر انجام، برای چینیان پیروزی به ارمغان آورد. به سال 71 پیش از میلاد نخست اوسون ها به تحریک چینی ها بر هونوها تاختند. سپس در سال آینده، دینلین ها و دونهوها (دانهوانگ ها-نیاکان مغولان) که از پیروزی اوسون ها به وجد آمده بودند، باز هم به تحریک چینی ها با شمشیرهای آهیخته بر کوچروان هونویی تاختند و آنان را در هم شکستند. پیروزمندان غنایم مالی و جانی زیادی به دست آوردند: چارپایان و زنان و فرزندان هونوها را.

دوره «رویاری بزرگ» هونوها با همسایگان شان- اعم از کوچروان و امپراتوری هان- تا سال 58 پیش از میلاد به درازا کشید. دشواری هایی که هونوها با آن رو به رو شدند، آن ها را به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم کرد. هونوهای جنوبی به رهبری شانوی هوهانی (Huhanye) به مردمان صلحجوی تبدیل شدند و با چین پیمان اتحاد بستند. اما هونوهای شمالی به رهبری شانوی چژی چژی (Chzhichzhi شی شی- لقبی همانند شاهنشاه) حاضر نشدند تن به پستی پذیرش یوغ چین بدهند. شانوی شی شی با بخشی از قبایل زیر فرمان - قرغیزها (خاکاس ها)، دینلین ها و اوتسوزوها (utsze) پیروزمندانه با اوسون ها جنگید. اما در سرانجام به دعوت کنگی ها یا کنگویی ها (که همسرش دختر پادشاه آنان بود)، با شمار کمی از سپاهیان به آسیای میانه گریخت. درگیری های بی پایان میان اوسون ها و کنگویی ها- دو همسایه قدیمی و با هم دشمن به سود هونوها از کار برآمد.

شی شی، با مستقر شدن در جای نو، با راه اندازی یورش ها، آغاز به تاراج دارایی های همسایگان خود نمود و از آنان باج و ساو می ستاند. این گونه، در پیرامون او کسانی که می

خواستند از راه دزدی و تاراج زندگانی نمایند، گرد آمدند. این گونه، او مایه امید برخی و منشای نگرانی و پریشانی دیگران شد. یک افسر چینی گمنام و از نظر افتاده پادشاهی چینی حوضه رود تاریم که در این هنگام زیر چتر حمایت امپراتوری هان قرار گرفته بود، با بهره گیری از این وضع، در اندیشه یورش بر شی شی افتاد. او ارتشی را از سپاهیان پادشاهی چین و پادشاهی های حوضه غربی گرد آورد و به جستجوی شی شی شانویو رفت. طرح او یک طرح جسورانه و بلندپروازانه بود، اما در فرجام قابل توجهی از کار برآمد. شی شی شانویو در دژی بزرگی که در کنار رودخانه ساخته بود، پناه برد. محاصره دژ شدید، اما کوتاه بود در فرجام، شانویو، بستگان، زنان و رزمندگان که هونویو و کنگویی بودند، و شمار شان به 1500 نفر می رسید، همه کشته شدند.

با این هم، به رغم همه ناکامی ها و شکست ها، هونوهای سرکش از جاه طلبی های خود دست نکشیدند. در آغاز عصر جدید، آن ها بار دیگر سربلند کردند و در یک اردوی نو گرد آمدند. آن ها پس از به دست آوردن توان گذشته و استقلال از سال 9 تا سال 48 میلادی پیهم به چین هانی که در آن هنگام در سرایشی باژگونی بود، یورش می بردند. اما خانه جنگی و نبردهای پیوسته با همسایه ها به آن انجامید تا شکوه و توان گذشته خود را از دست بدهند. این بود که به سال 48 میلادی امپراتوری هون به دو بخش شمالی و جنوبی فروپاشید.

هونوهای جنوبی به وسال چین مبدل شدند. اما هونوهای شمالی از متصرفات آبابی خود به سوی شمال باختری کوچیدند. به سال 155 میلادی قبایل سویان بی (Syanbi) (از جمع کنفدراسیون دونهوها یا دانهوانگ) به رهبری تیان شی های (Tyanshihay) سرانجام توانست هونوهای سرکش را از آسیای مرکزی بیرون براند.

این بود که هونوها از راه کتل ترباگاتای (Tarbagatay) به غرب گریختند و به گونه ای که یک تاریخ نویس چینی نوشته است، برای نجات زندگی، با چشمان گریان و اشکبار، میهن خود را ترک گفتند. این گونه، مهاجرت دوم آنان سمت غرب آغاز شد. سرگذشت

بعدی آن ها روشن نیست. شاید از راه های کناره های درختزارها و استپ ها، از طریق استپ های بارابا (Baraba) به گستره مجارهای باشنده سیبری غربی برآمدند.

یافته های باستانشناسیک (دیگ های آشپزی هونویی و شمار فراوان نوک های پیکان های نوع هونویی) گواه بر این برداشت اند. این که مجارها آنان را در جمع خود پذیرفتند و یا این که هونوها توانسته بودند آنان را رام و فرمانبردار خود بسازند، روشن نیست. هر چه بوده باشد، آن ها با مجارها به سوی غرب رهسپار گردیدند. در این جا الن های آسیای میانه یی Alans (آرن ها، ایرونی ها یا اریونی ها - اوست ها و افشین ها) - دشمنان اصلی شان گردیدند. پس از گذشت 300 سال، پس از راندن یوئه شی ها، بار دیگر دشمنان سوگند خورده در سال 371 میلادی رو در روی هم قرار گرفتند. الن ها جنگ را باختند. برخی از آن ها به سمت غرب رفتند، اما شماری از ایشان به امپراتوری دیگر «هون ها» پیوستند. بعد از نزدیک به هفتاد سال، آن ها دوباره در جنگ با زمین های کاتاکالون (Catalaun) با هم رو به رو گردیدند.

تاریخنویس گوتیک - اردن در میان هون ها، از قبایل هونوگور (honogur)، آلپیدزور (alpidzur)، اولتیزنور (ultzinzur)، التسیاگیر (altsiagir) (شاید ایلیچیاگورها (elchiagur) که از ایشان سلاوی های اولیچی (Ulich) برخاسته اند) یاد می کند. ریشه های تباری آن ها مبهم می باشد. شاید آن ها از تیره هونوها باشند. اما مشخص است که هون ها هم قبایل ایرانی و هم قبایل غیر ایرانی را پشت سر خود کشانده بودند. (چنین بر می آید که در میان این قبایل همچنین نیاکان ادنگی ها (چرکس ها) حضور داشتند. از دیگر قبایل می توان از اکاتسیرها (akatsir) (شاید (Akchur)، سایرها، بلغارها، و .... نام برد.

آتیلا - رهبر هون ها به سال 453 درگذشت. فرزندانش قادر به نگهداری میراث او نشدند. در هنگامی که برخی از آن ها سرگرم رسیدگی به کشیدگی های شان با متحدان آلمانی خود بودند، بلغارها، خزرها و ساویرها (Savirs) از خاور از راه رسیدند. بلغارها فرزندان آتیلا را از «چشیدن مزه پادشاهی» محروم ساختند و بازماندگان هون ها را زیر فرمان خود آوردند. از آن زمان به بعد، نام هون ها از صحنه تاریخ ناپدید شد.

در همان زمان، یفتلی‌ها، خیونیت‌ها و یوئه‌شی‌های کوچک (تُخارها یا کیداری‌ها) از استپ‌های آسیای مرکزی رفتند. در بازگشت کوچی‌هایی باستانی از اعماق آسیا، یک‌الگو و قانونمندی معین دیده می‌شود. آن‌ها از آسیای مرکزی از همان راهی که آمده بودند، دوباره برگشتند. نخستین گروهی بازگشتند، سارمات‌های خاوری بودند. پشت سر آن‌ها نوادگان قبایل سکایی (هونوها) برآمدند. در واپسین گروه فرزندان دی‌ها و دینلین‌ها برآمدند. اما کسانی هم پاییدند و ماندگار شدند. قبایل تورکی زبان تورک [یوت] و اوغوز – فرزندان همین‌هایی‌اند که پاییدند. آن‌ها در سده‌های میانه به سوی غرب سرازیر شدند.

اوغوزها با خود به دشت‌های غرب ارواسیا عادات و رسم و رواج‌های عجیب و غریبی را به همراه آوردند که بار نخست در میان هونوها دیده می‌شد. آن‌ها به آب نزدیک نمی‌شدند. آب تنی نمی‌گرفتند و جامه‌های خود را تا زمانی که به پارچه‌های کهنه و پوسیده تبدیل نمی‌شدند، نمی‌شستند. اما روشن است دیگران از این عادات ایشان پیروی و دنباله‌روی نکردند. قبایل ایرانی، زبان خود را زیر تاثیر آن‌ها از دست دادند. اما به سان سربازان نافرمان (kenkols) به پایبندی به آداب و رسوم باستانی خود ادامه دادند.

هر چه بود، سیمای استپ‌ها دگرگون شد. باشندگان هر چند چهره‌های منگولوییدی پیدا نمودند، اما مغولی نشدند. زیرا از منگولوییدی‌ها کودکان منگولوییدی و از اروپاییدی‌ها کودکان اروپاییدی به جهان می‌آمدند. با گذشت سده‌ها، تفاوت میان آن‌ها در اثر آمیزش‌ها تا جایی کمتر شد. اما بیخی از میان نرفت.

### یادداشت گزارنده:

پروفسور خواجه یف – دانشمند اویغوری باشنده ارومچی در کتاب «منابع قدیمی چینی در باره ریشه‌های دیرین اتنومیم خلق تورکی» («قدیمی‌گی ختایی منبع لریدگی تورکی خلق لر عاید آیریم اتنومیم لر») (به زبان اویغوری)، در باره دینلین‌ها و دی‌ها و هونوها به نقل از کتاب تاریخ 24 جلدی چین باستان (اثر شی‌سی‌شی)، نوشته‌هایی جالبی دارد که گوشه‌هایی از آن را خدمت پیشکش می‌داریم:

«دسته های استان شمالی پادشاهی «شیا» (1766-2205) پیش از میلاد، بر قبایل توفنگ، گویفانگ و کویونگ که در مرزهای باختری و شمال باختری چین می زیستند، یورش بردند. (نگاه شود به: دوان لیانچین، جلد 1، ص. 124). قبیله گویفانگ در پادشاهی شمالی شیا (1766-2205)، پادشاهی شونگ (1122-1766) و پادشاهی چزو (771-1122) عبارت است از دینلینگ ها (نگاه شود به: همان جا، ص. 115)

تاریخ نویس برجسته چینی-لیوی سیمان می نویسد که «دینلین ها یا دینلینگ های قدیمی را پسانتر به نام های «چی لی» یا «تیلی» خواندند. کنون ما آن ها را به نام اویغور می شناسیم...». چینی ها، چی لی ها یا تیلی ها را به نام «گاوچه» هم می خوانند.

...قبایلی که را چینی ها به نام دونهو می شناسند، روس ها آنان را تونگوس می خوانند.

هونوها به دو بخش خاوری و باختری تقسیم می شدند. هونوهای باختری به نوبه خود، به دو شاخه «روننگ» و «دی» تقسیم می شدند. دی ها به نوبه خود به سه شاخه تقسیم می شدند: چی دی (دی های سرخ)، دی های بزرگ (ژونگ دی) و دی های سفید (بای دی).

[باید متوجه بود که دی ها در این هنگام در گستره دولت هونو می زیستند. از همین رو هم چینی ها ایشان را از جمع هونوها برشمرده اند. در غیر آن، همان گونه که لئو گومیلف نوشته است، هونوها هیچ پیوندی با دی ها نداشتند-گ.].

همین گونه، قبیله «روننگ»، به رونگ های غربی (شی روننگ)، رونگ های کوهی (شان روننگ) و رونگ های باشنده درختزاران (لینگ روننگ) تقسیم می شدند. (نگاه شود به: فرهنگ بزرگ هیروگلیف های چینی، جلد 3، 1987، ص. 2057).

## دارندگان فرهنگ آرامگاه های تخته سنگی (نیاکان تورکان) و بازماندگان شان

یک هزار سال پیش از میلاد، آسیای مرکزی از نگاه اتنوکلتوری (تباری- فرهنگی) به دو منطقه تقسیم می شد:

1- در بخش باختری آن- در استپ های آلتای، سایان، غرب مغولستان، ترکستان خاوری و گانسو، کوچروان ایرانی زبان بسر می بردند. با خواندن این قبایل به نام کوچروان ایرانی زبان، بایسته است تا یک موضوع را تصریح و قید کنیم: برخی از آن ها دارندگان فرهنگ افاناسیفی بودند- بازماندگان مهاجران قدیمی از استپ های اروپای خاوری (نیاکان دردها؟)، برخی هم- دارندگان فرهنگ اندروفویی و گروه سوم- سکایی ها یا ساکی های آسیای میانه یا تورانی ها.<sup>116</sup>

سارمات ها و ماساگیت ها آخرین گروه های مهاجر به این سرزمین ها بودند. به احتمال بسیار، این، آن ها بودند که به استپ های آسیای مرکزی دینه های دخمه یی و کاتاکومبی و رسم و رواج های عجیب و غریب تغییر شکل سر را به ارمغان آورده بودند که در سال ها مهاجرت های سترگ توده ها همراه با آن ها دوباره به آسیای میانه و اروپا بر می گردد.

2- در بخش های میانی و خاوری آسیای مرکزی- در استپ های آن سوی دریاچه بایکال (Transbaikalia)، مغولستان، از جمله مغولستان داخلی تا تبت و منچوری - قبایل کوچروی بود و باش داشتند که به نام تخته سنگی ها («tilers») یاد می شوند. این نام بر آن ها به خاطر شیوه ساختن گورهای شان گذاشته شده است. سنت ساختن گورهای تخته

---

<sup>116</sup>. در متونی که از زبان فرانسوی به پارسی دری ترجمه شده است، با کلمه «سیت» بر می خوریم. به گونه مثال، در کتاب «امپراتوری صحرانوردان» ترجمه شاد روان میکده. باید متوجه بود که سیت فرانسوی همان اسکیت است-گ.

سنگی در حدود 1100 سال پیش از میلاد پدید آمد و در مرز سده های سوم- دوم پیش از میلاد با ظهور امپراتوری هونوها (Xiongnu) از میان رفت.



سردیس یک بانوی هونویی



آرامگاه های تخته سنگی در سرزمین های آن سوی دریاچه بایکال

ریشه های تباری آن ها روشن نیست، دقیق تر، بحث برانگیز است. اما به احتمال زیاد آن ها پیشینیان توده های تورک بودند. اما به هیچ عنوان نمی توان آن ها را نیاکان مغول ها شمرد.

از نظر ژنتیک، آن ها دارندگان هاپلوگروه یا تیپ های پیوستگی Q، N و R1b1b1، بودند که پسانتر نیاکان مغول ها- حاملان هاپلو تیپ C به آن ها پیوستند. بر این امر و امواژه های فزونشمار تورکی در زبان مغولی و نزدیکی آداب و رسوم مغول ها و تورکی زبان ها



گواهی می دهد. در آن زمان، نیاکان مغول ها در گوشه یی در حومه جنوب خاوری آسیای مرکزی بودوباش داشتند، زیرا با مردمان بومی منطقه هیچ پیوندی نداشتند. آن ها بازماندگان ماهیگیران و شکارچیان حوضه پیرامون آمور (Amur) بودند، و برای زنده ماندن در شرایط سخت استپ، ناگزیر به پذیرفتن شرایط آداب و رسوم کوچروان شدند.

در آینده، در جنوب، در مرزهای پادشاهی های باستانی چین، گریزیانی از چین و نیز قبایل پراکنده و کوچک، گروه هایی از جوامع بوریالی (شمالی) و نوستراتیک (Nostratic) به «تخته سنگی ها» پیوستند.

داوری در باره سیمای انسان شناسیک (انترپولوژیک) دارندگان فرهنگ آرامگاه های تخته سنگی بسیار دشوار است، چون گورهای آن باز شده و به تاراج رفته است. چنین آرامگاه ها تنها در سرزمین های آن سوی دریاچه بایکال (Transbaikalia) دیده می شود. در این آرامگاه ها منگولویدهای تپیک (معمولی) یافت می شود. آن ها استخوان های گونه بالا، گسترده و صورت به شدت پهن نسبتا پایین، بینی کمی بیرون زده و چشم کوچک مایل دارند که تصاویر وحشی های یافت شده از گورستان های چی شی هوانگ (تسی شی هواندی) را به خاطر می آورند- به طور کلی، نوع نژادی بومی، به میراث برده شده از باشندگان عصر برنز اولیه را.

### **منشای تباری (اتنوژنیز) تورک ها از روی داده های زبانی:**

در باستانی ترین ازمنه، زبان پیشینیان تورکی ها، با زبان های دامنه های غربی کوه های اورال و زبان های پیشینیان هندواروپایی ها خویشاوندی داشته بود. باشندگان سیبری جنوبی به این زبان سخن می گفتند. همسایگان پیشینیان تورکی زبان ها، زمان درازی تونگوزی ها و منچوری ها و قبایل اگوری (دقیق تر سامویدی ها Samoyeds) بودند، که با توجه به جغرافیای بودوباش شان شگفتی آور نیست.

در دوره نوسنگی، و شاید هم پیشتر از آن، پیشینیان تورک ها با دراویدی ها و سومری های افسانه یی نزدیک گردیدند و از آن ها نوآوری هایی را در زمینه زبان، اقتصاد نوع تولیدی

وام گرفتند و نیز برخی از آداب و رسوم و باورهای شان را آموختند، از جمله نام خدا عالی  
-تنگری را.<sup>۱۱۷</sup>

<sup>۱۱۷</sup>. در این جا بایسته است روی یک نکته باریک تر از مو درنگ نماییم: اگر به گفته های نویسنده دقیق شویم، جان سخن او این است که در دوره نوسنگی و شاید هم پیشتر از آن، پیشینیان تورکی ها با دراویدی ها و سومری ها نزدیک گردیده باشند. یعنی از گستره آلتای به بین النهرین و جنوب خاوری پشته ایران کوچیده، در آن جا مدتی نامعلومی زیسته و از سومریان چیزهای بسیاری را از جمله در زمینه زبان فرا گرفته و دوباره واپس به سرزمین های آبایی خود برگشته باشند!

روشن است چنین چیزی محرز نمی باشد. زیرا یافتن کدامین دلیل موجه برای چنین رفت و برگشتی آن هم چندین هزار کیلومتری، بسیار دشوار می باشد و از سوی دیگر، ثابت ساختن چنین جهانپیمایی چند هزار کیلومتری ناممکن. ناگفته پیداست که باید سخن بر سر کوچیدن و باز پس آمدن گروه های بزرگی از پیشینیان تورکی زبانان در میان باشد. در غیر آن، گروه های کوچک نمی توانسته اند منشای دگرگونی های ژرف و فراگیر باشند.

پرسشی که مطرح می گردد، این است که چه انگیزه یی نویسنده را واداشته است تا چنین فرضیه سردرگمی را مطرح کند و برای توجیه تاثیر گذاری سومریان بر تورکی زبانان، آنان را به رفت و برگشت چند هزار کیلومتری از مرکز آسیا به بین النهرین و واپس وادار گرداند؟ آشفته گویی یی که نه تنها به پی بردن به سرشت مساله تاثیر گذاری سومریان بر تورکی زبانان کمک نمی کند، بل که هم خواننده را به کژراهه و بیراهه می کشاند. این در حالی است که بارها خردورزانه تر می باشد اگر بپنداریم که برعکس، گروه هایی از سومریان همراه با سایر توده ها به میانه های آسیا کوچیده و در همسایگی تورکی زبانان اسکان گزیده باشند.

پاسخ چنین است که چون ایشان از هواداران فرضیه پیدایش قطبی آریاییان اند و بر آن که توده های سفیدپوست ابروهندو اروپایی همانا از گستره قطب شمال به جنوب سیبری کوچیده بودند و درست در همین جنوب سیبری بود که نیاکان مشترک آریایی ها، تورک ها و سرخپوستان امریکای جنوبی می زیسته اند که پسان ها از هم جدا شدند؛ روشن است برای شان راه دیگری نمی ماند جز این که برای توجیه چگونگی تاثیر پذیری تورکی زبانان از سومریان، آنان را به سفر دور و دراز رفت و برگشتی چند هزار کیلومتری به بین النهرین و واپس بفرستند!

در عهد نو، در عصر برنز و اوایل عصر آهن - نیاکان تورکان به گونه مسالمت آمیز یا شاید هم غیر مسالمت آمیز با هندواروپایی ها همسایگی و همزیستی یافتند. همو، هونوها یا خونوهای افسانه یی که به گمان غالب یکی از قبایل تورانی یاد شده در اوستا - خیانی ها (خیونی ها) بودند، آنان را به خط مقدم تاریخ آوردند.

هونوها قبایل پراکنده باشنده گستره مغولستان را در یک تبار بسیج ساختند، سارماتی های خاوری (یوئه شی ها) را شکست دادند و تقریباً فرمانروایان کل آسیای مرکزی گردیدند. اما عصر طلایی راستین قبایل کوچرو، اوایل سده های میانه بود. تورک های تیره آشینا به گونه نهایی از قبایل کوچی ایرانی زبان جدا شدند و بر روی ویرانه های سرزمین های بر جا مانده از هونوها، امپراتوری پهناور خود را ساختند. اما این امپراتوری به زودی [پس از دو سده - گ.ک.] باژگون گردید، اما سرنوشت به زبان تورکی و سنت ها و آداب و رسوم آشینایی ها عمر طولانی بخشید.

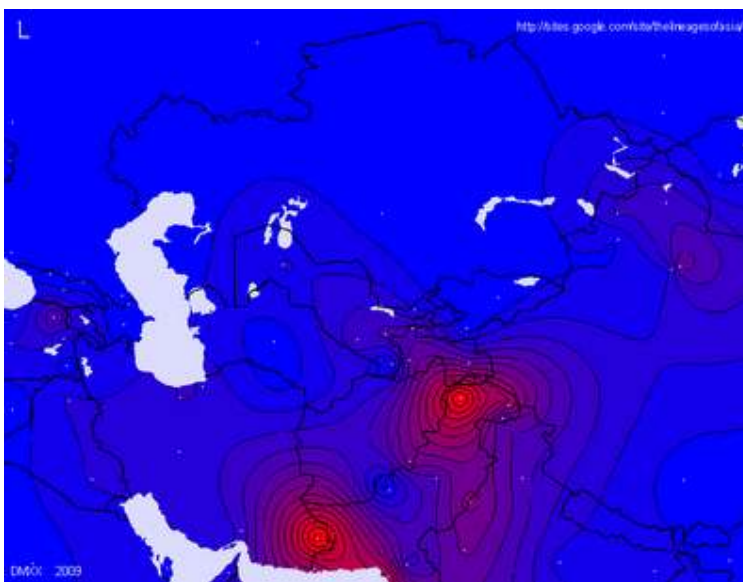
**دراویدی ها:** این که دیدار تاریخی نیاکان تورک ها و دراویدی های از نگاه فرهنگی پیشرفته، به گونه موثق در کجا رخ داده بود، تا کنون ناشناخته مانده است. تنها می توانیم حدس و گمان هایی در زمینه بزیم . به احتمال زیاد، در جنوب : جایی در ترکستان شرقی، در استان گانسو و شن سی. از روی داده های زبانشناسیک می توان گفت که تورکی زبانان از آن ها شیوه التیام زخم (آگلوتیناسیون agglutination) را فرا گرفته بودند. اما این دراویدی ها چه کسانی هستند؟ و چه نوع فرهنگی را می توان به آن ها نسبت داد؟ پاسخ

---

شایان یادآوری است که پان ترکیست از این هم پیشتر رفته و با پررویی ادعا کرده اند که گویا سومریان «ترکتبارانی» بوده اند که از آسیای مرکزی به بین النهرین کوچیده باشند! در این اواخر، گروه دیگری از پان ترکیست ها که نیک می دانند ثابت ساختن چنین یاوه هایی ناممکن است و پذیرفتن آن از سوی محافل علمی و اکادمیک جهان امریست محال؛ افسانه نوی یافته و مدعی شده اند که این سومریان بوده اند که از فرهنگ و زبان تورک ها تاثیر پذیرفته بودند و نه برعکس! به قول معروف تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. -گ.

دادن به این پرسش بسیار دشوار است. ترکستان خاوری از دیدگاه باستان شناسی یک «لکه سفید» است.

تردیدی نیست که دردی ها در آن جا بوده اند. آثار ملموس از حضور آن ها را می توان در سطح ژنتیکی یافت. از روی چنین شاخص ها مانند: subclades haplogroup L



نقشه پراکندگی دارندگان هاپلوگروه L (وضعیت فعلی)

افزایش تراکم هاپلو تیپ L:

جنوب نیمقاره هند- بازماندگان فرهنگ هاراپ (Harappan (Mohedzho-Daro) شمال نیمقاره هند: گرهگاه افغانستان، پاکستان، هند و چین (بزرگراه جاده ابریشم از هند به ترکستان خاوری)

ترکستان خاوری (منطقه اورومچی)

دارندگان این هاپلوگروه را می توان در میان باشندگان کنونی آلتای (تیلوتی ها Teleuts) و ترکستان خاوری (اویغورها و دیگران) یافت و فراتر از حدود آلتای و ترکستان خاوری، در میان بوریشی ها، کالاش ها، پشتون ها، یهودیان اشکنازی، تاتارها، ازبیک ها و دیگر مردمان.

به گفته کارشناسان ژنتیک چینی، مومیایی های طارم (تاریم) با مردمان خاور اروپا، سیبری، آسیای صغیر و هند پیوند داشته اند. منظور کارشناسان نسب شناس چینی، با سخن گفتن در باره هندی ها، شاید درآویدی ها بوده باشد. اما آن چه که در پایان جمله خاطر نشان ساخته شده است، باید با توجه به واقعیت های تاریخی آن زمان بازنگری شود. به این معنا که با پیش رفتن در زمان و مکان.

در دوران باستان حاملان هاپلوتیپ L در آسیای صغیر (آسیای قدامی) در میهن خود زندگی می کردند. باور بر این است که فرهنگ ال عبید (سه هزار سال پیش از میلاد) به آن ها پیوند دارد و آن ها پیش از سومری ها و سامی ها در این جا بسر می بردند.

درآویدی ها یا ایلامو درآویدی ها (elamodravidy) در میان آن توده هایی بودند که برای نخستین بار دستاوردهای انقلاب نوسنگی را، به ویژه در کشاورزی آبیاری و صنایع دستی و پیشه وری فرا گرفتند. با درآویدی ها منشای دیرین ترین لایه های فرهنگ های زمینداری Anau (غرب ترکمنستان) و در هند (جایی که در آن چندی پسانتر پدیدار شدند)، پیشرفته را که در زمان خود به پیمان به بسیار از فرهنگ موهیجو- دارو Mohedzho پیشتازتر بود، پیوند می زنند. به طور کلی، آن ها آن بسترها و زمینه های فرهنگی، تباری و نژادی را هموار کردند که برای مدت طولانی سیمای معاصر تمدن هندوآریایی شمال هندوستان را تعیین نمودند و بر سرنوشت تمدن های دیگر تاثیر برجا گذاشتند. به احتمال زیاد، در این دوره باستان تاریخ خود - حول و حوش هفت هزاره پیش از میلاد - بخشی از مهاجران درآویدی در مسیر تاریخی مهاجرت به سوی خاور، از مسیر اصلی به سمت شمال، منحرف شده و به ترکستان شرقی آمده بودند. مدت ها پسانتر، آن ها از سوی گله داران آسیای قدامی و پس از آن از سوی هندواروپایی هایی که به این جا آمدند، اسیمیله شدند.

شایان یادآوری است که ظاهرا زبان های ایرانی باشندگان حوضه رود طارم (تاریم) آسیای میانه و آسیای غربی زیر تاثیر زبان دردها دچار دگرگونی گردیده بود. واژه های زبان های

دردی ها مانند زبان های روسی و هندی باز اند، یعنی دارای حروف صدادار اند. در این مورد، می توان نمونه هایی را از زبان های کوشانی (از اثر بانو و. ویرتوگرادوا) آورد:

«οτνια ιώναγγο οασο οζοαστο ταδηια αριαο οσταδο»

«...و هنگامی که او زبان گفتاری ایونی را کنار گذاشت، او زبان آریایی را رایج ساخت.»

در این جا:

οασο - زبان، گفتار (به سانسکریت-vas).

«ραονανο ραο βαζοδηο κορανο»

شاه شاهان (شاهنشاه) بازودیو کوشان

که در این جا حرف «p» آواز «ش» را می دهد. یعنی شاهونانو شاو واسودیو کوشانو.

پیداست که در این جا، شاو- شاه یعنی پادشاه، و بازودیو (βαζηρκο) - شاه کوشانی است.

چنین بر می آید که نام شاه آنت ها- بوزی از همین گرفته شده است و پیشوند شکو- به معنای کوچک می باشد.<sup>118</sup>

همین گونه می توان نمونه یی از زبان خیونی ها هم آورد:

«Σριβαγο οζραβαδιγο σανανο βαγο χοαδηο»

اوزراپادیگو (Ozrapadigo) ارجمند (بزرگوار)، خداوندگار، که دشمنان را شکست داد و راند، خدیو و شهریار است (اوزراپادیگد از ازوروپات (Azuropat)، اتروپات

---

<sup>118</sup>. جالب است که در زبان روسی نشانه تصغیر برای کلمات دارای جنس مونث با پسوند «شکا» یا «اچکا» (گاهی هم «اوچکا») می آید؛ مانند ماتوشکا- مادرک، دیوشکا- دختر، مارینوچکا- مارینکا و...-گ.

(Aturopat) یعنی کسی که آتش مقدس نگهدار و نگهبان او است). نام کنونی آذربایجان از آتوروپاتکان (Aturopatkan) یعنی سرزمین آتوروپاتکان گرفته شده است.

زبان بوریشی (Burish) که در اصل یک زبان قفقازی است، همین گونه، شاید زیر تاثیر زبان های دردی تغییر شکل یافته است. این زبان درست مانند زبان افغانی (پشتو)، یک زبان باز یعنی دارای حروف صدا دار گردید. بسیار محتمل است که آن ها این صفت را در زمان های قدیم در ترکستان خاوری (در حوضه رود طارم) برداشته باشند. ایرانیان کنونی، نه تنها مدیون دردی ها از بابت وامگیری برخی از واژه ها اند، بل که بسیاری از ویژگی های سیمای خود را هم مرهون آنان اند: تا اندازه یی چهره های باریک با نوک گرد بینی های شان را (در این باره پسانتر شرح داده شده است).

اسکان گزینی ها همیشه صلح آمیز نبوده، بیشتر به درگیری های خونین می انجامیده است. یکی از این گونه پیکارها در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد با ظهور تخاری ها رخ داده بود. احتمالاً در آن هنگام، دردی ها، بوریش ها، ساموسی ها (کیت های اصیل) از جاهایی که در آن زندگی می کردند- از خانه های خود رفتند. دردی ها و بوریش ها از مسیرهای پیاده رو گریوه های کوه ها به جنوب رفتند و ساموسی ها مسیر دیگری را برگزیدند و در گستره علیای رود اوبی پدیدار گردیدند.

مسیرهای جریان های مهاجرت، که به روی آن شماری در هندوستان اسکان گزیدند، افزون بر مسیرهای خاور نزدیک و آسیای میانه، شامل مسیر ترکستان خاوری هم می گردید. آخرین راه از طریق کُتل های کوه های هیمالیا می گذشت که معروف ترین آن کُتل خونجراب (Khunjerab) («پل معلق» گزارشگران چینی) است. این کُتل از کاشغر آغاز می گردد و به شمال پاکستان کنونی می انجامد. این مسیر از زمان های قدیم شناخته شده است. از روی آن، در گذشته ها مسیرهای جاده ابریشم می گذشت. از همین مسیر ساک های ترکستان خاوری پس از رانده شدن زیر فشار یوشی های در حال عقب نشینی از دست هونوها (در وایل سده دوم پیش از میلاد) راه می پیموده اند. بزرگراه قره قروم مدرن [که

استان سین کیانگ چین را به پاکستان پیوند می زند. -گک.] هم باید روی همین مسیر کشیده شده باشد.

بدیهی است، که حاملان هاپلوگروه «آریایی» R1a و ژن خاور نزدیک J به تنهایی از این جا نرفتند، بل که با تیره های اسیمیله شده دارنده هاپلوگروه L یکجا رفتند. پسانتر، در سال های مهاجرت های سترگ توده ها، سکایی ها از همین جاها به هند شتافتند و در پی آن ها یوئه شی ها (سارمات های خاوری) در همین مسیر به راه افتادند و پس از پنجصد سال دیگر یفتلی ها. و همه آن ها به هند پدیدار گردیدند، اما با خود به غیر از ژن های اصیل «آریایی» خود ژن های خاور نزدیک و ترکستان خاوری آن طرف را به ارمغان آوردند.

ساختار هاپلوگروه توده های باشنده شمال هند:

(97 نفر - Firasat 2007, n): بوریش ها

R1a - 27,8%

●L - 16,7%

J - 8,2%

(Firasat , n=44): کالاش ها

G-M201 - 18,2%

H1-M52 - 20,5%

J2-M172 - 9,1%

●L-M20 - 2,3%

●L1c- M357(xPK3) - 22,7%

R-M207 - 6,8%



R1-M173 - 2,3%

R1a1a-M17 - 18,2%

پشتون ها (پتان ها), Firasat. (2007):

E1b1b1a -M78 = 2.1%

F -M89(xG-M201, H1-M52, H2-Apt, I-M170, J-12f2, K-M9) = 2.1%

G -M201= 11.5%

H1-M52= 4.2%

J1-M267= 1.0%

J2-M172(xM92) = 5.2%

T-M70 = 1.0%

●L1a -M27= 5.2%

●L1c -M357(xPK3) = 7.3%

O2a1a-PK4= 4.2%

O3-M122(xL1Y) = 1.0%

Q -M242: 5.2% (5/96)

R-M207(xR1-M173, R2-M124) = 1.0%

R1-M173(xR1a1a-M17) = 4.2%

R1a1a-M17(xPK5) = 44.8%

4. (n=99) – همه توده های پامیری

E-M96 = 5.1%

C-M130(xC3c-M48) = 1.0%

F-M89(xI-M170, J2-M172, H1-M52, K-M9) = 16.2%

J2-M172 = 6.1%

●L-M20 = 10.1%

P-M45(xQ1a1-M120, R2-M124, Q1a3a-M3, R1-M173) = 10.1%

R2-M124 = 7.1%

R1-M173(xR1a1a-M17) = 5.1%

R1a1a-M17 = 39.4%

شایان یادآوری است که به پشتون ها، هاپلوگروه Q (5.2 تا 5.96 درصد) از طرق مختلف، از جمله از طریق خانواده های اشرافی ایل آشینا تورکی انتقال یافته بود. در سده ششم میلادی هپتالیان از تورک ها شکست خوردند و سرداری از آنان را چونان فرمانروای خود پذیرفتند. در این حال، این فرمانروا به جای نام قبیله یی تورکی خود، نام یفتلی هینگال (Hing) را به عنوان لقب شاهی برگزید.<sup>119</sup>

برای آگاهی: در زمینه گروه پیوستگی L از (Gentis):

هاپلوگروه L-M20 - در جنوب و شمال آسیا و نیز در خاور میانه یافت می شود.  
هاپلوگروه L1a-M27- بیشتر در جنوب هند دیده می شود - در حدود 12 درصد.  
در بخش های خاوری هندوستان - در حدود 8 درصد،  
در مرکز و در شمال هند- از 1 تا 2 درصد،  
در جنوب پاکستان- در حدود 9 درصد،

---

<sup>119</sup> شاید سخن بر سر یفتلیانی باشد که در ترکستان خاوری و سغد مانده بودند. چون یفتلیان باشند پشته ایران همه پس از کشته شدن گاتفر (غاتفر)، فغانیش را به پادشاهی برگزیدند و همه به شاهنشاه ساسانی بیعت نمودند.-گ.

در میان پشتون ها- در حدود 5 درصد،  
در قطر، در حدود 3٪،  
در شمال ایران - 3٪  
در امارات متحده عربی - 2٪.

#### هاپلوگروه L1b-M317

در میان بالکاری ها- 5 درصد،  
در شمال خاوری ایتالیا- 4.5 درصد،  
در میان ابخازی ها- 3.4 درصد،  
در شمال ایران- نزدیک به دو درصد،  
در خاور ترکیه- 2.3 درصد،  
در جنوب پاکستان- 2 درصد،  
در میان لژگین ها- 1.2 درصد،  
در میان اوستی ها- نزدیک به 1 درصد.

#### هاپلوگروه L1C-M357:

در پاکستان در میان کالاش ها به پیمانہ بالا - در حدود 23 درصد،  
در میان بوروش ها- 12 درصد،  
همچنین در میان پشتون ها - 7٪

L1C - در شمال هند، در حدود 2.5٪

در جنوب هند- تنها 0.3٪

منتفی نیست که دارندگان هاپلوگروه های L-M20 و L1C-M357 با دراویدی های آسیای مرکزی پیوند داشته بودند. جالب است هرگاه بدانید که دردها چه سیمایی را به ترکستان خاوری به ارمغان آورده بوند؟ دادن پاسخ یکدست ممکن نیست. با این هم، یفتلی

ها از روی همه نشانه‌ها دارای چهره‌های مدیترانه‌یی یعنی بینی‌های آسیای مقدمی بودند. اما در مقایسه با سفیدپوستان قفقازی، بینی‌های شان نسبتاً پست‌تر بود. تصاویر هوستی‌ها hysts بر روی ظروف چینی، پیکره این نوع را نشان می‌دهد. آن‌ها پشت‌های خمیده و بینی‌های بلند («والا») و کاسه‌های چشم فرورفته داشتند.

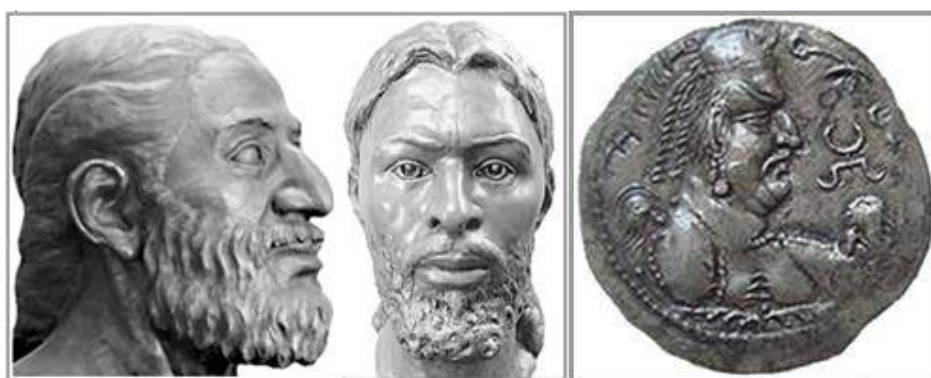
آدم‌های دارای چهره‌های همانند در میان یفتلی‌ها نیز دیده می‌شدند. چنین چهره‌هایی را می‌توان همین‌اکنون در میان تاتارهای معاصر و یهودیان اشکنازی هم یافت. قدیمی‌ترین یافته‌ها از این نوع نژادی را در یامان‌های باستانی مرغیانه گونور تپه (Gonur Depe) عصر برنز یافته‌اند.



تندیس یک سغدی. پیکره چینی یافت شده در سیان مربوط عهد دودمان تان



سردیس های کوشانیان (یوئه شی ها- تخاری های اصیل). آسیای میانه در سده یکم میلادی



در سمت چپ: آدم های مرغیان باستان

در سمت راست: پادشاه یفتلی- لهان (Lahan) از اودیان (Oddiyan)

یادداشت ک. آنجلوا (K. Angelova): نوک های بینی همه آن ها مانند همه توده های ایرانی «گرد» است - ویژگی که چهره های آنان را از دیگر توده های اروپایی بیخی متمایز می گرداند.

**آسیامقدمی ها (قفقازی ها- سپیدپوستان):** ردپاهای این تماس ها، چه در بُعد باستان شناسیک و چه در بُعد زبان شناسیک از لا به لای زمانه ها گذشته و در سیمای آداب و رسوم و زبان ها به ما رسیده اند. برخی از آن ها سومری های افسانه یی می باشند. میراث آنان آشکارا در زبان های تورکی مشاهده می شود، اما در باره خود «سومریان» چیزهای

کمی شناخته شده است. سه فرهنگ (دو فرهنگ باستان شناسیک و یک فرهنگ فرضی (کاراسوک) ادعای بازی نمودن این نقش را دارند.

دیرین ترین فرهنگ، فرهنگ کیتویی kitoyt یا Kitoi پیرامون دریاچه بایکال است (که بنا به برخی از داده ها 4300-5000 سال پیش از میلاد وجود داشت و بنا به داده های دیگر، هزار سال جوان تر). از روی داده های انتروپولوژیک یا انسان شناسیک (هوخمان Hochman، درموف و دیگران) در میان مردم کیتویی هم آدم هایی بودند دارای سیمای منگولوبیدی، و هم آدم هایی دارای سیمای مدیترانه یی. این ها آدم هایی بودند دارای چهره های باریک و پهن که ظاهرا مدیترانه یی های پروتومورفیک (protomorphic) را به خاطر می آوردند. ردپاهای ژنتیکی آن ها به احتمال زیاد در اونیکی ها (Evenk) بر جامانده باشد.



تصویر حجمی مرمرین یک مرد ریشوی کیتویی

فرهنگ کیتویی. آنگارای علیا.

هوخمان- انتوپولوژیست در میان انبوهی از مجموعه های انسان های دارای چهره های منگولوبیدی گورستان فوفان (Fofan)، چند انسان دارای سیمای مدیترانه یی را نیز تشخیص داد.

منشای آسیای قدامی آنان و حضور شان در دوردست ترین لبه اویکومن نباید شگفتی برانگیز باشد. عصرهای میانسنگی و نوسنگی- عصرهای ویژه یی بودند- در واقع عصر تسلط سفیدپوستان. فرهنگ مادلین در اروپا، زبان های سدیم دره در امریکا. در این جغرافیا، منطقه

پیرامون بایکال تقریباً در مرکز جهان قرار دارد. اما چه زبانی را آن‌ها می‌توانستند با خود به آسیای مرکزی به ارمغان بیاورند؟ شاید پاسخ به این پرسش، زبان باسک‌ها را پنهان نموده باشد. ریشه آن‌ها اسرار آمیز می‌باشد.

بر پایه آخرین داده‌های ژنتیک، باسک‌ها خویشاوندان گول‌ها می‌باشند که از سرزمین‌های شمالی ایتالیا و جنوب خاوری فرانسه به جزیره نمای ایبری مهاجرت کردند و چنین بر می‌آید که ظاهراً، مردان شان را نابود کردند، اما از رشته زنان، زبان و آداب و رسوم این مردم دارای خاستگاه قفقازی را پذیرفتند. شاید آن‌ها بازماندگان دارندگان فرهنگ مادلین بودند، که گالری‌های معروف هنری غارهای اسپانیا و جنوب فرانسه را به ایشان مربوط می‌دانند.

از فرهنگ‌های نوسنگی باستانی جنوب سیبری، فرهنگ تازمینی (tazmin) سیبری جنوبی (که دارای نشانه‌هایی از اقتصاد مولد (هزاره سوم پیش از میلاد) است) و فرهنگ نامهناد کراسوکی (که از روی داده‌های زبانی تشخیص شده است)؛ به فرهنگ‌های قفقازی (آسیای قدامی) نزدیک‌اند.

یادمان‌ها و برج‌مانده‌های فرهنگ تازمینی اندک‌اند. اما نمادهای آن‌ها، آشکارا بین النهرینی‌اند. در این‌ها که آن‌ها از استپ‌های پیرامون دریای خزر، آمده بودند، تردیدی نیست. سیمای دارندگان این فرهنگ ناشناخته است، اما به گونه غیر مستقیم، مدیترانه‌یی است (در این باره پسانتر خواهیم نوشت).



در چپ: انسان عهد نوسنگی از جنوب سیبری از منطقه مینوسینسک (Minusinsk) دارای چهره هم با ویژگی های اروپاییدی و هم ویژگی های منگولوییدی - سیمای بیضی و دراز قفقازی نما، بینی باریک، بیرونزدگی استخوان های گونه و روی. در راست: (برای مقایسه) آدم منگولوییدی از بوریاتیای عصر برنز. با بینی پهن، استخوان های برجسته و بیرون زده گونه و اُریب شقاق چشمان منگولوییدی (palpebral) و بیرون زدگی بخش دندان ها.

زبان های بوریشکی ها و کیت های ینی سی مشترکات بسیاری هم میان خود و هم با زبان های ناخی - داغستانی، سومری و باسکی دارند. همه آن ها، ظاهراً، برخاسته از آسیای صغیر (قفقاز) اند. برای ما، جالب است که بوریشکی ها سیمای مدیترانه یی خود را تا کنون نگهداشته اند که برای همه توده های قفقازی (خاور نزدیک) و مردمان ترکستان خاوری مشترک است.

1- آن چه که مربوط به کیت های معاصر می گردد، آن ها بی تردید بومیان جنوب سیبری اند. اما نیاکان شان زبان و آداب و رسوم کوچیان آمده از خاور نزدیک را که رد پای شان در تاریخ از میان رفته است، فرا گرفته بودند.

در باره زبان بوریشکی ها باید متوجه بود که مورفولوژی فعل در این زبان بسیار پیچیده است، و آگنده از اشکال مختلف، و از این لحاظ قابل مقایسه با زبان های سومری، باسکی، ینی سئی و برخی از زبان های ابخازی-ادیگی (Adyghe) و زبان های ناخی - داغستانی.



دستگاه اعداد در این زبان درست مانند زبان باسکی «بیست هایی» است. برخی از واژه های آن مانند هیر hir - مرد و گز gus - دختر - یادآور واژه های ترکی اند.<sup>۱۲۰</sup>

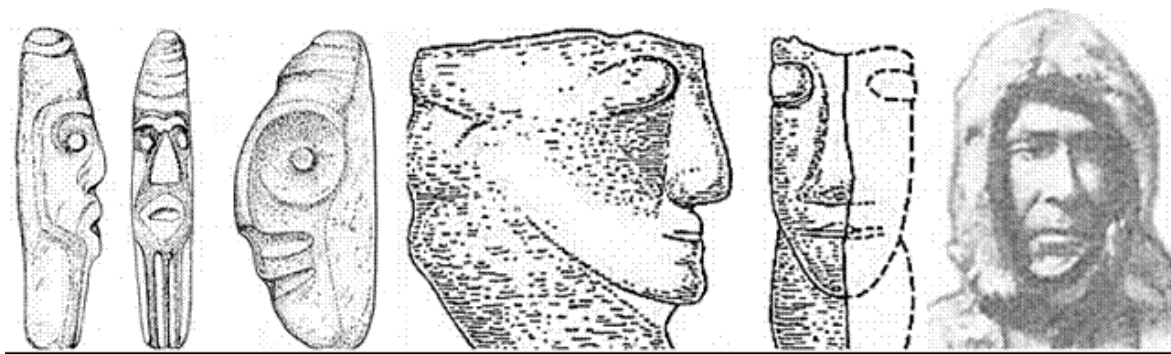
درست با توجه به شباهت زبان های ینی سی و بوروشکی، ژ. وان دریم (Driem) - زبان شناس، در سال 2001 فرضیه یی را در مورد همیشگی بودن آنان در گذشته در چهارچوب جامعه زبانی «کاراسوک»، که به باور او، با فرهنگ باستان شناسی کاراسوک منطبق می باشد، مطرح کرد. اما دادگرانه خواهد بود هرگاه فرض کنیم که این زبان ها در گذشته، در گستره بزرگتری از سرزمین ترکستان غربی تا به ترکستان شرقی پهن بوده اند.

به باور ژ وان دریم، بوریشکی ها همراه با دردها به هند آمده بوند که، در اصل، چنین چیزی وامواژه های فزونشمار برگزفته از زبان های دردی در زبان بوروشکی را توضیح می دهد. در تایید دادگرانه بودن این ادعا می افزاییم که در ساختار د. ان. ای. بوریشکی ها، ژن های آریایی (هاپلوتیپ r1a) کم نیست.

2- از دیدگاه نژادی، کیت های معاصر اورالویدی اند. در حالی که کیت های اصیل مدیرترانه یی بودند با چهره های بسیار بلند و پهن. همراه با آن، در میان شان آدم هایی با چهره های باریک هم دیده می شد. به طور کلی، آن ها از باشندگان کنونی شمال قفقاز فرق نمی شدند.

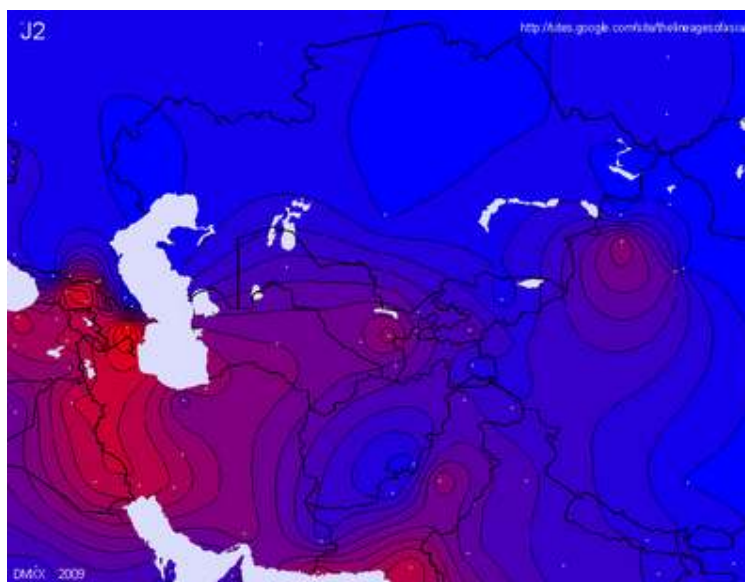
---

<sup>120</sup> جالب این است که به زبان آلمانی هم مردان را آفا - هر Heer می خوانند. قز qez در زبان ترکی - دختر - گ.



در چپ: تصویر چند بُعدی ساموسایی های (کیت های اصیل) حوضه علیای رود اُبی (میانه های سده دوم پیش از میلاد) با ویژگی های آشکارا مدیترانه یی سیماها  
 در راست - تصویر یک کیتی معاصر. در میان کیت های کنونی، گاهگاهی آدم های دارای چهره های مدیترانه یی بروز می نمایند. چهره این آدم به چهره های دیگر کیت ها که دارای صورت های بیضی کشیده (دراز)، و بینی نوع جنوبی اند، نمی ماند.

شاید در گذشته قبایل برخاسته از خاور نزدیک (که کنون از ایشان تنها دولمیان ها برجامانده است)، هم در اروپا و هم در آسیا چیرگی داشتند. اما به تسلط آن ها از سوی هندواروپاییان پایان داده شد. در این حال، هندواروپایی ها بسیاری از دستاوردهای آنان را فرا گرفتند و برخی از ویژگی های شان را از رشته زنان برداشتند. آن ها با از دست دادن استقلال، هویت تباری خود را باختند و از دست دادند و در میان توده های ایرانی حل گردیدند و در مهاجرِ سترگ توده ها شرکت کردند. آن قبایلی که در آسیای میانه مانده بودند، با تورک ها سازش یافتند و در فتوحات شان شرکت ورزیدند. بنا به داده های ژنتیک، دودمان های حاکم ترک های عثمانی و تیموریان با آنان پیوند دارند. خاستگاه هر دو از آسیای میانه است.



نقشه پراکندگی دارندگان هاپلوگروه J2

در هزاره دوم پیش از میلاد، هندواروپایی ها در استپ های باختری اورآسیا چیرگی یافتند. نخستین ردپاهای آن ها را می توان در جنوب سیبری یافت (دارندگان فرهنگ آفاناسفی). هندواروپاییان در هزاره دوم، در ترکستان شرقی در مرزهای چین پدیدار شدند. در میانه های هزاره دوم پیش از میلاد، دارندگان فرهنگ کاراسوکی بر استپ های آسیای مرکزی چیره شدند. ریشه های آن ها اسرار آمیز است. بنا بر برخی از داده ها، آن ها به زبان تُخاری سخن می گفتند. اما زبان و فرهنگ و فناوری فرهنگ فرضی کاراسوکی دارای خاستگاه آسیای قدامی را فراگرفته بودند و آموختند. بنا به داده های دیگر (که کمتر محتمل می باشد) - آن ها بازماندگان چوپانان آسیای قدامی بودند. نفوذ تُخاریان بر آنان، زمانی بزرگ بود. آن ها برای نیاکان تورکان، فناوری های ریخته گری نازک دیواری، بسیاری از واژه های فرهنگی و همچنین پساوندهای اِبسولتیو (مطلقیه) (absolutive) اونی (une) را که در زبان تبتی ها دیده می شود، به ارمغان آوردند. اما این ایرانیان بودند که بیشترین تاثیر را بر پیشینیان تورکان بر جا گذاشتند. توده های ایرانی در استپ های حوضه تاریم یا طارم در اواخر هزاره یکم پیش از میلاد پدیدار شدند و از آن جا به استپ های آلتای-سایان، مغولستان و همواری چین شمالی رخنه نمودند. آن ها با خود سوارکاری، کیش جنگاوری و آیین رزمندگی را به ارمغان آوردند.

برخی از آن‌ها مانند قبیله خیائون (hyaun) در گذشته یکی از قبایل تورانی آسیای میانه بود، اما دست سرنوشت آنان را به استپ‌های آسیای مرکزی آورد. در تاریخ بارها دیده شده است که زبان برخی از توده‌ها تعویض گردیده است. روشن است هونوها (خونوها، سیونوها) در این جا استثناء نیستند. ظاهراً، در آغاز شمار آن‌ها بزرگ نبوده است. اما جنگ‌ها و پیروزی‌ها ایشان را به پیشگامان و پیشتازان خط مقدم تاریخ کشانید. آن‌ها یونئه شی‌ها را شکست دادند و فرمانروایان استپ‌های آسیای مرکزی شدند.

این یک نقطه عطف در تاریخ دارندگان فرهنگ تخته‌سنگی (تخته‌سنگیان) گردید. آن‌ها آداب و رسوم قبیله‌یی باستانی خود را از دست دادند و پدیدآیی امپراتوری گسترده تورکی زبان هونو موازین خود را آغاز به دیکته نمود. از تجزیه و تحلیل چند کلمه بر جا مانده از زبان نوهوها چنین برداشت می‌شود که در گفتار آنان در هم تنیدگی کلمه‌های تورکی و ایرانی بارز بوده است. در این حال، القاب نظامی ایشان به زبان‌های ایرانی بوده است. این دیدگاه که گفته می‌شود که این القاب می‌توانسته است میراث یونئه شی‌ها که هونوها زمانی زیر فرمان آنان بوده‌اند، باشد؛ بحث برانگیز به نظر می‌رسد.

زیر تاثیر ایرانیان، نامجاها (توپونیم‌ها یا نام‌های گیتایی) ترکستان خاوری تغییر شکل دادند و در سرانجام آشکارا شکل هندواروپایی گرفتند. نام ایرانی خُتن (کاتین، ...پولولی خودئ؟)، خوتون (Hodyn) (قبیله مغولی که در میان افراد آن دارندگان گروه پیوستگی R1a بیشتر می‌باشد)، کونچه‌ها یا کونچی - دریا (Concha Darya) و بسیاری از نامجاهای دیگر که در زمان‌های قدیم ذکر شده است، و کنون به ما رسیده است.

در میان این توپونیم‌های آشکارا ایرانی، محله وینسو (که خیرچینان چینی هزاره یکم پیش از میلاد از آن یاد کرده‌اند)، در همان مناطق که در آن رودخانه آکسو روان است، دلچسبی برانگیز است. «سو» - بدون شک همان «آب» تورکی است.<sup>121</sup> شاید در زمان‌های قدیم تورکی‌زبانان در غرب تیان‌شان می‌زیسته‌اند، زیرا یونانیان نام‌های جغرافیایی را یاد می‌

---

<sup>121</sup> یادداشت: باید متوجه بود که سو از جو (جوی) پارسی گرفته شده است و Sea انگلیسی به معنای دریا نیز از همین کلمه گرفته شده است. -گ.

کنند که برنشتام (Bernstamm) این نام ها را چونان نام های تورکی می شناخته است. این رو می توان نتیجه گرفت که پیشینیان تورکان در گذشته در قلمرو گسترده یی پهن بوده اند- از ترکستان خاوری و مرزهای شمالی چین خاوری تا به سایان و آن سوی بایکال و به قبایل بسیاری تقسیم می شده اند.

در این باره می توان از روی .....هاپلو گروه Q داوری کرد:

#### Q1a1 (M120, M265/N14)

-بیشتر در جنوب در میان چینی ها، کوریایی ها، دونگان ها، هزاره ها و تبتی ها دیده می شود.

#### Q1a2 (M25, M143)

-در میان توده های سیبری جنوبی و مرکزی دیده می شود. در میان کیت ها تواتر Q تا 90 درصد و در میان سلکوپیی ها تا 65 درصد می رسد.

#### Q1a3\*

-در پاکستان، هند و تبت دیده می شود.

#### Q1a3a (M3)

-ویژه سرخپوستان امریکایی است. این هاپلوگروه در میان توجینی ها و تووینی ها- 38 درصد، در میان باشندگان آلتای- 26 درصد، در میان خاکاسی (قرغیزی های ینی سی) و سویوت ها- نزدیک به 7 درصد و در میان ائوئن ها- 3 درصد و در میان کولمیک ها- نزدیک به 2 درصد است.

#### Q1a3b (M322)

در میان یهودان یمنی به مشاهده می رسد.

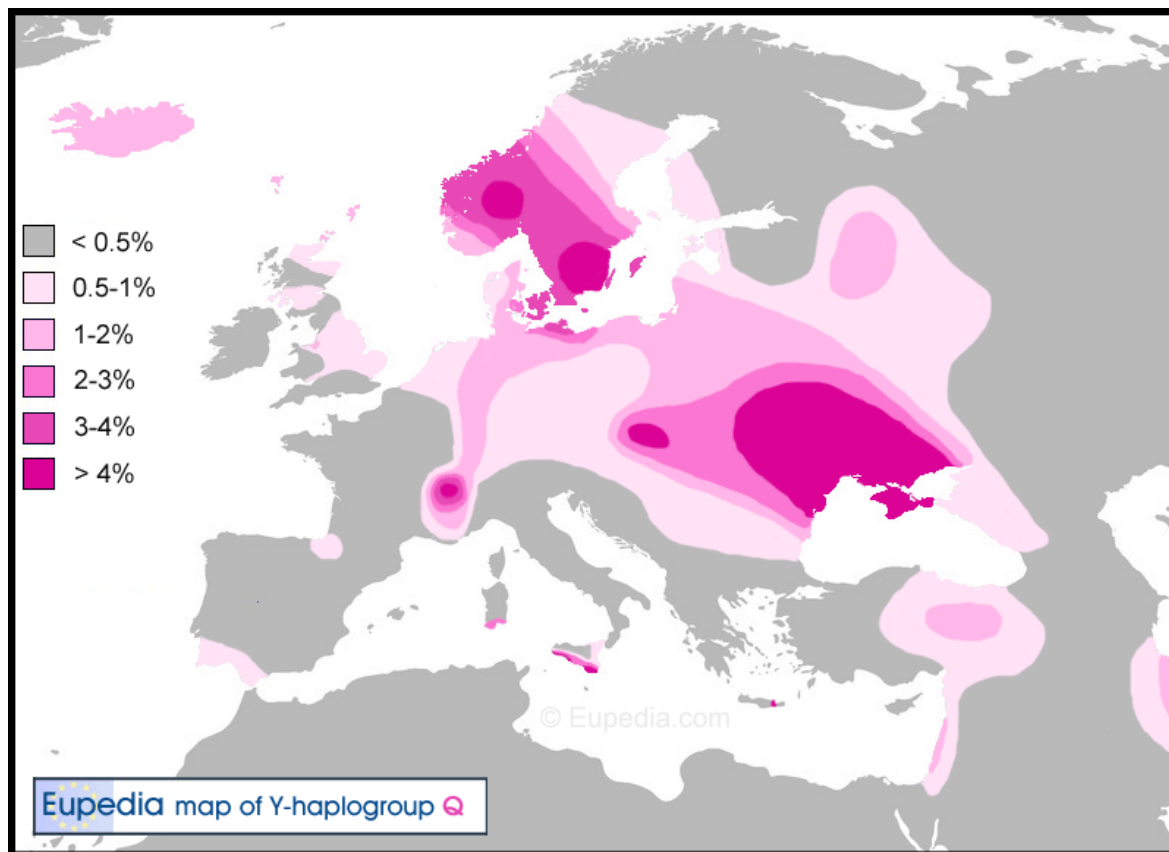
#### Q1b (M378)

- در شمال پاکستان در میان گروه های تباری خزر - 1.1 درصد و در میان اویغورهای سین زیان چین- 1.4 درصد ثبت گردیده است. همین سازواره در میان پنج درصد یهودان

اشکنازی در اروپا تثبیت گردیده، و تقریباً دارای منشای تورکی- خزری می باشد. همین گونه در میان کردهای مرکز ترکیه به پیمانہ- 4.1 در صد و در میان چینی ها به میزان 3 درصد و در بین هانی های برخی از استان های چین به اندازه 2 درصد دیده می شود.

آلتای و سرزمین های پیرامون آن که به گونه سنتی خاستگاه اتنوس تورک پنداشته می شود، به گمان بسیار نه زیستگاه تورکی ها، بل که بودوباشگاه سامویدهای از دیدگاه ژنتیک همیشه آن ها بوده است. آن ها همچنین از بازماندگان فرهنگ های بوریالی دارای هاپلوگروه های Q, N و R1a1a اند اما به زبان دیگری - زبان اوگری سخن می گفتند.

آن چه مربوط به بازماندگان آن ها می گردد، باید گفت که در سال های مهاجرت سترگ توده ها دارندگان هاپلوگروه های Q و N (که بیشتر Q مورد نظر ما می باشد) بسیار پرشورانه دست به مهاجرت ها به غرب یازیده بودند. اما نه همه آن ها پیشینیان تورکی ها ربط داشتند. آن عده از ایشان که همراه با کوچیان ایرانی زبان آلتای رفتند- با پازیریکی ها؛ به سامویدی ها نزدیک تر بودند. این از تجزیه و تحلیل DNA مومیایی های پازیریک بر می آید: شاهزاده خانم آلتایی و «جنگجوی سرخ». در میان یوئه شی های ترکستان خاوری نیز مردمان دارای سیمای مغولی دیده می شدند (تصاویر آن ها در کتاب «تاریخ اسرارآمیز تاتارها دیده می شود)، اما منشای تباری آن ها مشخص نیست. بر اساس هاپلوگروه ساختار مدرن می تواند گمان برد که آن ها می توانستند دارندگان هاپلوگروه های Q, O, P, F, R2 باشند. اما بخش بزرگ و اصلی دارندگان این هاپلوگروه ها به سال 155 میلادی به غرب در ترکیب اردوی هون ها مهاجرت نمودند. پس از گذشت تقریباً دو هزار سال، دانشمندان علم ژنتیک رد پای آن ها را در میان باشندگان اروپای خاوری و میانه پیدا نمودند. (نگاه شود به نقشه)



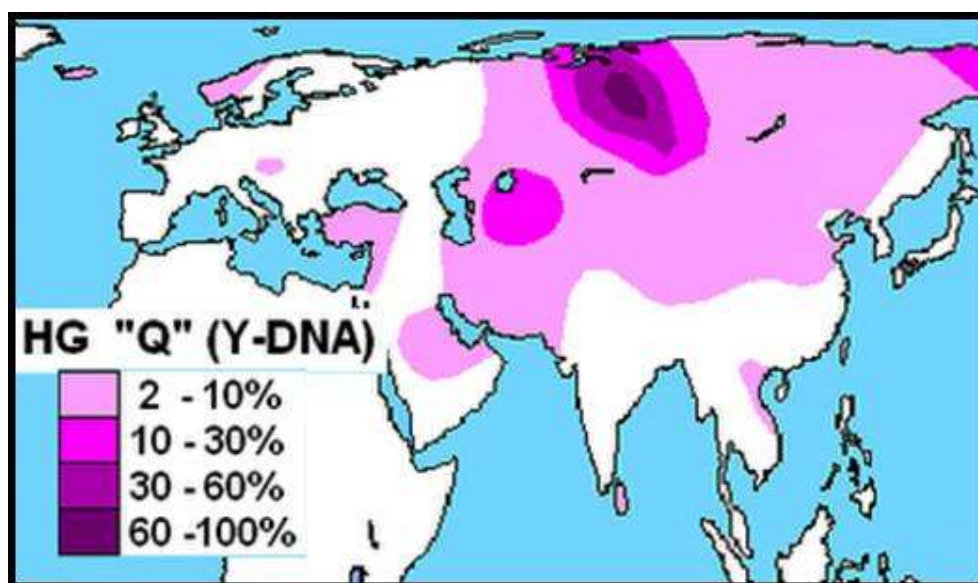
### پراکندگی دارندگان هاپلوگروه Q در اروپا

بیش از هر جای دیگر، دارندگان این هاپلوگروه در اوکراین دیده می شوند. پس از آن در کشورهای واقع در دشت دانوب، که از آن جا دنباله شان تا اسکاندیناوی و شرق انگلستان بسیار کمرنگ ادامه می یابد. روابط هون ها با ژرمن ها و نیز با سلاوها به خوبی شناخته شده است، بنابراین ارزش ندارد روی آن درنگ نماییم.

بدیهی است، این هاپلوگروه را به انگلستان، و همچنین به ایسلند، نورمان ها به ارمغان آورده بودند. تراکم بالای این گروه پیوستگی در ناحیه تولوز دستاورد یا الن ها و یا هم گوت ها است. عین چیز را می توانستیم در مورد اسپانیا بگوییم، هرگاه باشندگان این کشور با یهودیان و خزری ها پیوندهایی نمی داشتند. در سیسیل، این هاپلوگروه را می توانسته اند نورمان های اوژیر به ارمغان بیاورند. در ترکیه (اناتولی) غلظت بالای این هاپلوگروه در روستایی با نام النی افشار دیده می شود. بدیهی است، الن ها می توانسته اند در این جا در دوره جهانگشایی های سلجوقیان آمده باشند. خاستگاه تیره سلجوقیان - آسیای مرکزی

است، و به احتمال بسیار، آن‌ها دارای هاپلوگروه Q بوده‌اند، اما باید در نظر داشت که شمار بسیاری از کوچروان ایرانی زبان آسیای میانه بی‌هم به سمت غرب مهاجرت نموده بودند: افشارها،<sup>۱۲۲</sup> ابدالیان<sup>۱۲۳</sup> و دیگران. از تیره افشین که شاید افشار از آن گرفته شده باشد، در اسروشنه تاجیکستان یاد می‌شود، جایی که از آن‌ها کاخ‌های برجا مانده است با تصویرهای ماده گرگ و نیز در میان‌الن‌های قفقازی.

نیاکان‌الن‌ها از آسیای مرکزی و یا هم ترکستان خاوری به غرب مهاجرت کرده بودند. آن‌ها با خود سیمای مغولی را که هر ده نفر از صد نفر شان داشتند (یعنی ده درصد)، با خود به ارمغان آوردند. البته، این‌ها نمی‌توانستند از لحاظ تباری مغولی باشند. دقیق‌تر، می‌توانستند باشند، مگر، به شکل استثنایی. بخش عمده شان می‌بایستی دارندگان هاپلوگروه Q، N و برخی از بازماندگان جنس‌های باستان P، F و R2 بوده باشند.



نقشه پراکندگی دارندگان هاپلوگروه کیو در آسیا

<sup>122</sup>. افشار (افشین+ار)‌ها در اصل ایرانی زبان بوده‌اند، اما پسان‌ها زیر تاثیر ترکمانان سلجوقی زبان خود را از دست دادند و تورکی زبان شدند. -گ.

<sup>123</sup>. همان گونه که در گذشته یادآور شده بودیم، ابدالیان ترکمان، هپتالیان آمیزش یافته با ترکمانان یا ترکی زبان شده‌اند، نه ابدالی‌های پشتون-گ.



(به گونه یی که دیده می شود، دارندگان این هاپلوگروه در ترکیه، ایران، شمال افغانستان، ازبکستان و دیگر جمهوری های آسیای میانه به گونه میانگین از 2-10 درصد بیشتر نمی باشند. در ترکمنستان از 10-30 درصد اند.)

در این نقشه، مناطق با تراکم بالای هاپلوگروه Q بسیار خوب برجسته و نمایان می باشد: در گستره پیرامون دریاچه ارال-هون ها؛ آن ها به این جا از دست آوارها گریخته بودند و از خود «شهرک های مردابی» را به یادگار گذاشتند. در شمال اروآسیا-سامویدی ها، بازماندگان تیره های بوریالی. در ایران و افغانستان- دارندگان هاپلوگروه کیو، به گونه یی که در بالا گفتیم، در سده های میانه همراه با اردوی سلجوقیان پدید آمدند.<sup>۱۲۴</sup>

---

<sup>124</sup>. آن چه مربوط به گستره افغانستان می گردد، می توان گمان برد که هاپلوی کیو را سپاهیان و همراهان شاهنشاه محمود غزنوی- غزها با خود آورده بودند.-گ.

## یوئه شی ها

(سارمات های خاوری: کوشانی ها، کنگیویی ها، سابری ها، کروات ها و...)

یوئه شی ها<sup>۱۲۵</sup> سارمات های خاوری، پس از لشکرکشی های ناکام آسیای قدامی کیمیری ها (Cimmerians)، اسکیت ها و ماساگت ها (Massagets)، از استپ های توران و کشور ختن، سر بر آوردند. هنگامی که اسکیت ها کشورهای آسیای قدامی را با یورش های شان زیرورو می کردند، ماساگت ها با مادها بر سر ایران خاوری (غرب افغانستان کنونی و آسیای میانه) درگیر نبرد بودند.

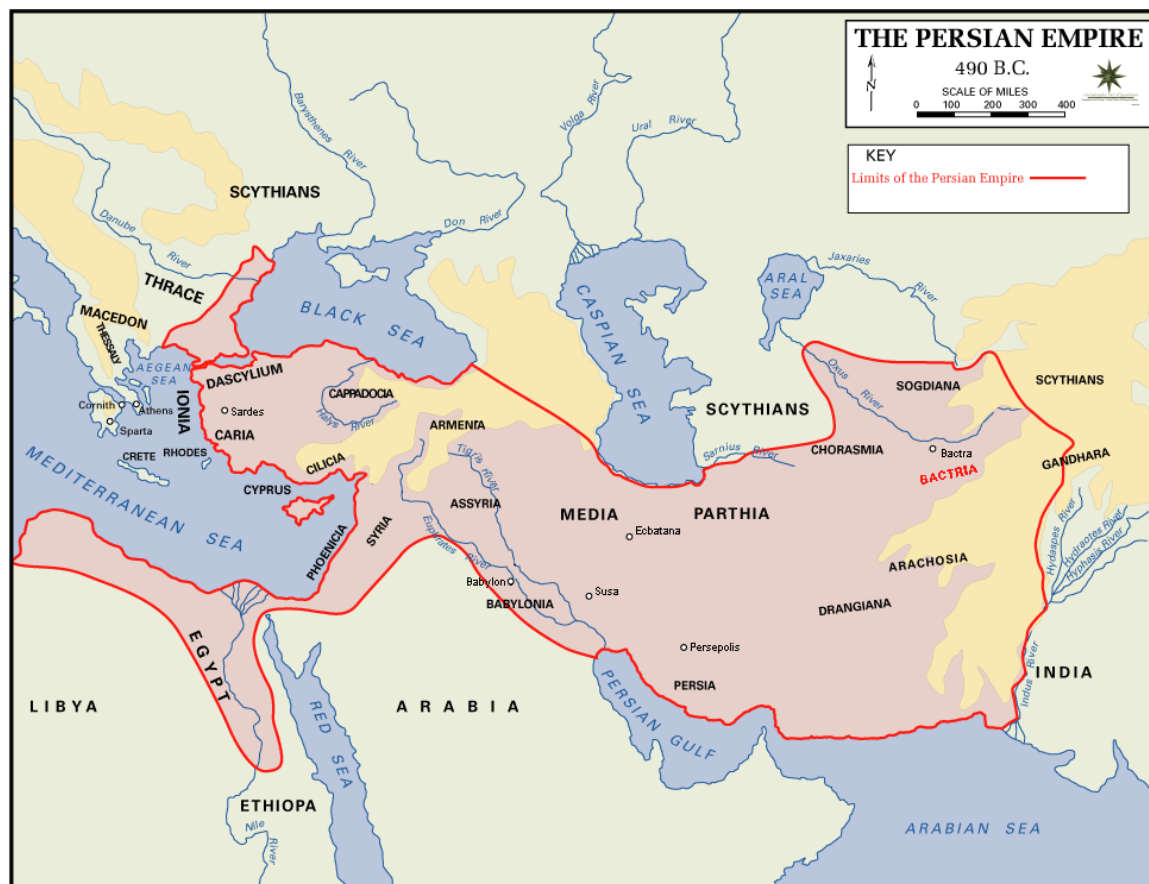


گستره دولت ماد

<sup>125</sup> یوئه شی یا سارمات های خاوری، کنفدراسیونی بودند متشکل بر پنج قبیله باشنده استان سین کیانگ چین (ترکستان خاوری پیشین که در زمانه های قدیم ختن (به نام شهر ختن) خوانده می شد) که نامدارترین شان کوشان ها بودند. در منابع چینی، نام این کنفدراسیون قبیله یی به اشکال گوناگون آمده است: یوئه چژی Yuechjy، یوئه چی Yueh-chih و یوئه جی Yuezhi. (همچنین یوچی، «دا-یوئه جی» و «تا-یوئه جی»). در منابع روسی به شکل یوئچژی می نویسند. ما در همه جا آن را به شکل یوئه شی آورده ایم)-گ.

نام های ملکه های ماساگت ها که به ما رسیده است، عبارت اند از: زرینه، تومیریس (تامارا) (Tomiris)، آماگا (amagat).

در سده ششم پیش از میلاد وضعیت دگرگون گردید. پارس ها (ایرانیان غربی) در آغاز مادها، و سپس هم قبایل نیمه زمیندار اریانا (ایرانی های خاوری) و کوچروان آسیای میانه را رام کردند و زیر فرمان خود در آوردند. این گونه، مرزهای شمالی شاهنشاهی پارسی تا کرانه های دریای ارال رسید.



نقشه شاهنشاهی هخامنشی در 490 پیش از میلاد



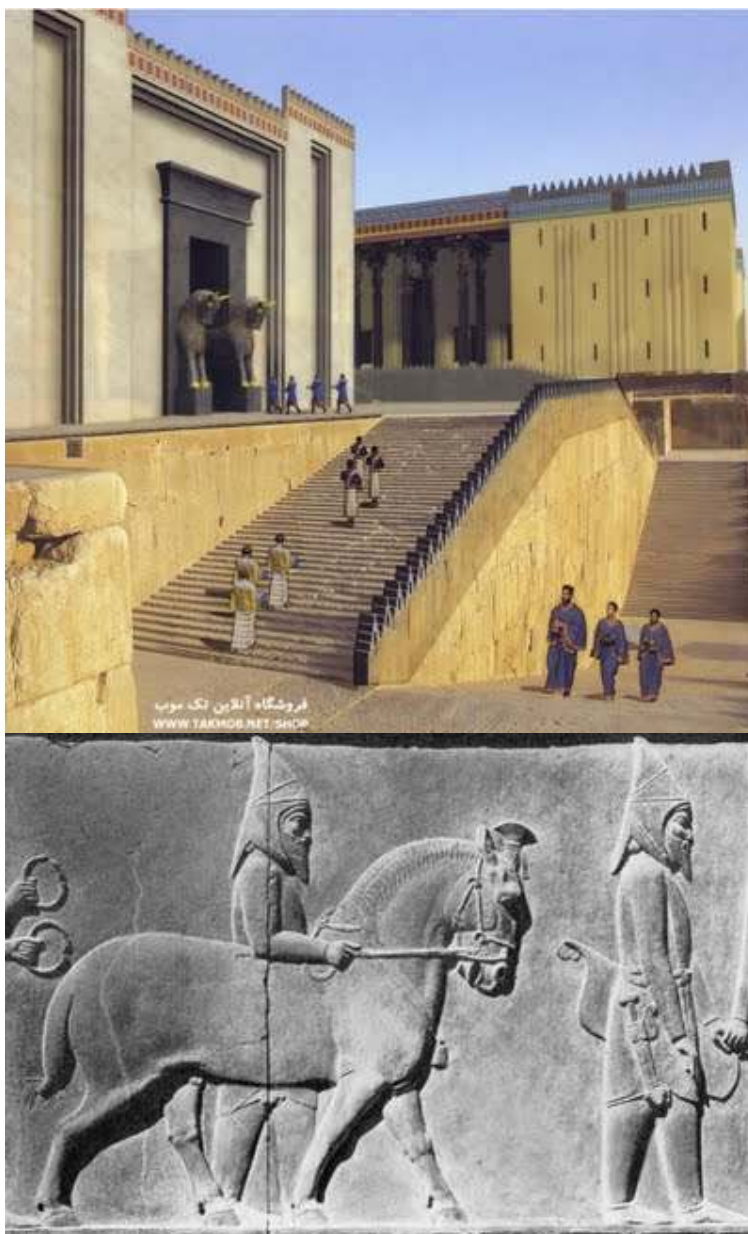
پارس ها سکایی ها را از آسیای میانه می رانند

در تصویر، شاه پیروزمند پارس با نیزه در حال شکست دادن دشمنان خود می باشد. او به شیوه شاهان سامی خاور نزدیک، دامن می پوشیده است. با گذشت زمان، در آینده همه شاهان همین گونه دامن می پوشند. در مرکز و پایین تصویر، ساک ها دیده می شوند. برخی از آن ها کشته شده اند و برخی دیگر همچنان به پیکار ادامه می دهند. آن ها کت های کوتاه می پوشیده اند با شلوارهای تنگ و چکمه های بلند و شمشیرهای کوتاه آکیناکس (akinakes) و تیر و کمان در دست دارند.

سکایی ها که تسلیم اراده پارسیان شده بودند، ناگزیر گردیدند زیر فرمان کشور شاهنشاهی پارس بروند و چونان فرمانبرداران و همپیمانان، باجگزار شوند. افزون بر این، یک بار در سال در جشن نوروز (سال نو) با پیشکش ها به بارگاه شاه شاهان به پارس بروند.



شهر پارس که یونانیان آن را پرسپولیس می خواندند. در مرکز شهر، کاخ شاهنشاهی - ساختمان آپادانا قرار داشت. کنون ویرانه های این شهر و کاخ چونان یکی از یادمان های دیدنی جهان باستان، جهانگردان و باستان شناسان و کارشناسان خاور باستان را از سراسر جهان به سوی خود می کشاند.



ساک ها در حال آوردن هدایا به بارگاه شاه شاهان، به کاخ پرسپولیس شهر پارس

برخی از ماساگت های سرکش، ناگزیر به کوچیدن به فراتر از جلگه های آسیایی شدند. در همان هنگام کیمیری ها و اسیدونی ها به سوی خاور شتافتند. کنون از آن ها در اورال نام اسیت (Iset) بر جا مانده است.

یونانیان همه جا حاضر، دو شهرک به نام های اسیدون را می شناختند. یکی جایی در اورال جنوبی و دیگر یاسیدون نشیمنگاه سیری ها (که به اشتباه تخارها نامیده می شوند) در ترکستان خاوری. به باور بسیاری از پژوهشگران، اسیدون ها همو اوسون ها (Usuns) اند که شماری آن ها را به نام آسیان ها می شناسند. [نام قاره آسیا از همین آسیان ها گرفته شده است. آسیا یعنی سرزمین آسیانی ها-گک].

برخی هم به عنوان آوند، از نزدیکی نام های Iset-Asut یادآور می شوند. (نام اوستیای کنونی از همین گرفته شده است). به پنداشت تاولوگوا (A. Tuallagova) آسیان ها یا اوسون ها همان الن های باستانی بودند.

<http://www.alanica.ru/article/2.htm>

چنین می پندارند که در این زمان ماساگیت ها حاکمیت خود را به بسیاری از توده ها تحمیل کرده بودند. در شمال- بر شکارچیان و ماهیگیران سیبری باختری، بر جلگه های ولگا و اورال جنوبی- بر سارمات ها در خاور- بر کوچروان ترکستان خاوری و بر آلتای-سایان.

این گونه، فرهنگ های سارگاتی (Sargatic) سیبری باختری، سارماتی اورال جنوبی و پازیریکی آلتایی جنوبی-سایان ریخت یافتند. یوئه شی های شناخته شده در تاریخ را با همین فرهنگ پازیریکی آلتای جنوبی-سایان پیوند می دهند. سیمای فرهنگ آنان، در بر دارنده ویژگی های تمدن های خاور نزدیک می باشد.

چنین بر می آید که شمار جنگجویان ماساگیت های کوچرو بسیار نبوده است. کسانی از آنان که به شمال رفته بودند، به فرمانبرداری از قبایل سیبری غربی (شکارچیان و ماهیگیران) تن داده بودند و به همین بسنده نموده بودند. با گذشت زمان، آن ها زبان این قبایل و برخی

از آداب و رسوم ایشان را پذیرفتند و با خویشاوندی با رهبران بومی از رشته زنان، خود باشندگان بومی گردیدند. یعنی سیمای نژادی اصلی و آغازین خود را از دست دادند. اما، سارمات ها و یوئه شی ها راه و رفتار متفاوتی را پیش گرفتند. آن ها در راه جهانگشایی های سترگ گام برداشتند. برخی از ایشان اسکیت ها را شکست دادند و در هم کوبیدند و استپ های پربار کرانه های دریای سیاه را گرفتند. گروه دیگر شان، در نبردهای خونین قبایل باشنده آسیای مرکزی را زیر فرمان خود درآوردند و فرمانروایان گوشه یی از آسیا شدند.

متفاوت از اسکیت ها، سارمات های خاروی از جنگ افزارها و شیوه های های رزمی بیخی دیگری کار می گرفتند. نیروی ضربتی ارتش آن ها- سواره نظام سراپا مسلح بود. سواران زرهپوش سارماتی، تا دندان مسلح با نیزه و شمشیرهای آهیخته، نبردهای تن به تن را بیشتر می پسندیدند.

پسان ها، آن ها سواره نظام طراز نوین (katafraktari) klibanari نام نهاد را ساختند که مانند لژیونزهای روم، پیکارها را با آرایش صفوف سپاهیان پیش می بردند. اما اسکیت ها، سواران تنها مجهز با جنگ افزارهای سبک بودند و با سواران نامنظم به نبرد می رفتند و ترجیح می دادند با تیرباران دشمن از فاصله های امن برای خود، یورش بردند. اسکیت ها در هنگام نبردهای تن به تن، هنگامه و های و هوی برپا می کردند.

تا کنون ناشناخته مانده است که نشیمنگاه اصلی یوئه شی ها در کجا واقع بوده است؟ به باور برخی از پژوهشگران، در استپ های حوضه رود تاریم در ترکستان خاوری. سرزمینی از کوچ (Kucha) تا تورفان را پس از هزار سال، تورک ها به نام «چهار کشور توگری» (Tugri) [چهار کشور تخاری؟]-گ. می خواندند. خود تخارها (سارمات ها) شاید کشور خود را به نام تخارستان می خواندند.

به گزارش منابع چینی، کشور آن ها در خاور تاریم واقع بوده است. روشن است که یکی از قبایل کوشانی، در آن هنگام به گانسو، میان دانهوانگ و تسلیانشان (Tsilyanshan) در حال کوچروی بوده اند. فرهنگ پر جنب و جوش کوه های آلتای، معروف به پازیریک با



یوئه شی ها پیوند دارد. درست در همین جا، ظاهراً گورستان های نیایی آن ها واقع بوده است - سایت مدفون نخبگان پازیریک و باشادار (Bashadar) که مانند سکاها به آن ارج می گذاشتند. از آن ها در جنوب سیبری نام دریاچه و جزیره تاگار یا تهار (Tagar) (تخار) بر جامانده است.

یوئه شی ها، اجساد منجمد نخبگان مرده های شان (شاهان و سرداران) را در تابوتی ساخته شده از کُنده (تنه) کاویده شده درختان کاج می گذاشتند و در درون گور بزرگی که پر از طلا و گوهرهای ناب، نمد و هدایای قبایل وابسته بود، می گذاشتند. روی دیوارهای ساختمانی که برای گور، برپا می داشتند، فرش های بافته شده گلیمی و قالین های آورده شده از خراسان را می آویختند.<sup>126</sup> مراسم خاکسپاری باشکوه و تشییع جنازه که برای شاهان یوئه شی برگزار می شد، هدف به نمایش گذاشتن توانمندی و قدرت حاکمیت آنان را بر قبایل پیرامونی شان دنبال می کرد. این چنین اشیای مدفون، اجساد مومیایی شده و تابوت های «عرشه یی» کنون در کاخ موزه «ارمیتاژ» (خلوتکده ایکاترینای دوم) در شهر سانکت پتر بورگ روسیه نگهداری می شود.

گورستان های نیایی اشراف یوئه شی، در جاهای بسیار دشوار گذار قرار دارند. تا کنون چند تا از این گونه گورستان ها را یافته اند. نامدارترین آن ها، گورگان (تپه) پازیریک است (که شاید از bazork «بزرگ» ایرانی گرفته شده باشد. چنین کلمه یی همین اکنون در زبان چوواشی کاربرد دارد). روی هم رفته، شمار چنین گورستان ها به بیش از چهل سایت می رسد. از جمله، شش گورستان شاهی. کاوش های انجام شده در دوره پیش از جنگ جهانی دوم، دستاوردهای شایانی داشتند. در گورگان های شاهی، شمار بسیاری از اشیا و مواد بسار ارزشمند و شگفتی برانگیز خوشبختانه بسیار خوب حفظ شده را، یافتند. هر چند در زمان های قدیم بسیاری از این اشیا به تاراج رفته بودند، اما، با این هم، کشف چنین آثاری به خودی خود، یک حادثه شگفتی برانگیز بود.

---

<sup>126</sup> شایان یادآوری است که در گستره شوروی پیشین تا به امروز مردم قالین های گرانبها را به دیوارهای شان می آویزند. شاید چنین سنتی ریشه در رسم و رواج های توده های باستانی داشته باشد. -گ.



متون چینی گواه بر آن اند که یوئه شی ها با الن ها هم پیوندهایی داشته بودند. آن ها باری در کوه های تسلیان شان با هم زندگی می کردند. به این معنا که در همان جاهایی که یوئه شی ها در آن به کوچروی می پرداختند. (نگاه شود به: ت. گابویف، الن ها چه کسانی هستند؟)<sup>۱۲۷</sup>

ژ. وینیکف (J. Voinikov) افسانه یی را که در میان مردم سیبری باختری (سیلکوپ ها و... Selkups) در باره الن ها تا کنون سینه به سینه حفظ شده است، می آورد، که از آن می توان برداشت نمود که الن ها زمانی در جنوب سیبری، آلتای و تووا، می زیسته اند و خود را به نام نارت ها- بهادران (قهرمانان) می خواندند و در داستان های شان، خود را نارتپاک (Nartpak) می گفته اند.

[ نگاه شود به: «پدیده تغییر شکل مصنوعی مجمله در میان نیاکان بلغارها. زایش و دانش» ]

او با تکیه به پژوهش های د. ام. مالولیتکا (Maloletko)، نام های تا کنون حفظ شده ایرانی (اوستیایی) رودخانه ها و دریاچه های آن سوی اردانت (Ardant)، چادون (Chadon)، تویدان (Toydan)، کویدان (Kuydan) (که تا سده هژدهم کبادان (قبادان) خوانده می شد)<sup>۱۲۸</sup> و دریاچه های- ساراتان، اورتان و اسرتان<sup>۱۲۹</sup> (Asratan) را در آلتای به خاطر می آورد.

---

<sup>127</sup>. Т. Габуев. Аланы, кто они?

<http://osetins.com/2007/10/09/alany-kto-oni.html> )

<sup>128</sup>. قبادان، قبادیان بلخ را به خاطر می آورد. در شهر مزار شریف همین اکنون گذری است به نام قبادیان و خانواده هایی هم اند که تا همین اکنون نام خانوادگی شان «قبادیانی یا قبادی» است.

<sup>129</sup>. بسیار جالب است که این نام ها، به ویژه آسرتان و اورتان با نام بندر «حیرتان» در نزدیکی شهر مزار شریف استان بلخ بسیار نزدیک اند. من تا کنون وجه تسمیه حیرتان را در جایی ندیده ام. اما هر گونه پیوند آن با حیرت عربی از دید من مردود است که گویا با «ان» پارسی دری جمع بسته شده و حیرتان شده باشد. شاید چیزی مانند ایرا+تان (برگرفته از «ایر» به معنای جای بودوباش ایری ها-ایرانیان) یا ایراتان (برگرفته از آریا، به معنای جای بودوباش آریایی ها) بوده باشد و شاید هم چیزی همانند همین اسرتان،

باید افزود که پسان‌ها در آن سرزمین‌ها «آزها»، می‌زیستند که نام تباری شان، شکل دیگر الن‌ها یعنی «آس»‌ها را به خاطر می‌آورد. هرگاه چنین باشد، پس باید اذهان کرد که آن‌ها در سرزمین‌های پهناوری می‌زیسته‌اند: از تسیلان‌شان چین تا به آلتای.

یوئه‌شی‌ها، پس از تحمل شکست در جنگ در برابر هونوها، به غرب کوچیدند. برخی از آن‌ها - کنگیویی‌ها و کوشان‌ها، استپ‌های سیردریا را گرفتند. دیگران - شاید سابری‌ها<sup>130</sup>

---

ساراتان، اورتان و ... این که پسوند «تان» که در همه این واژه‌ها مشترک است، چه معنا می‌دهد، نیاز به پژوهش و کاوش بیشتر دارد.

اگر نیک‌بنگریم، در زبان‌های اروپایی تان - تاون به مفهوم جا و مکان به کار می‌روند. مانند «داون تان» به زبان انگلیسی، به معنای پایین شهر یا محله فقیرنشین شهر.

در لغتنامه دهخدا چنین آمده است که پسوند «تان»، نشان‌دهنده زمان می‌باشد مانند تابستان، زمستان و ...

در این جا باید متوجه بود که «زمه» در زبان روسی هم به معنای موسوم سرما است. یعنی زمه روسی و زم + س + تان پارسی دری ریشه مشترک دارند که با افزودن شدن س + تان، بعد زمانی پیدا نموده است. هر چند می‌شود با پذیرفتن آن به شکل ستان به آن بار مکانی داد و آن را چونان کشور سرما هم تعبیر کرد. همین گونه تابستان را هم که از تاب (تابش خورشید) + ستان ساخته شده است. اگر دقیق دیده شود، در این دو کلمه تابستان و زمستان، با حرف «س» زمان، به مکان مبدل می‌شود. یعنی در همه جا س + تان (ستان، استان)، مکان را نشان می‌دهد. مانند ریگستان، گلستان، بوستان و ...

جالب این که در زبان روسی نیز کلمه‌هایی دیده می‌شوند مانند استانسیا (استان + پسوند سیا) به معنای ایستگاه یا جای ایستادن وسایط. پسوند «سیا» مانند «شن» انگلیسی و «سیون» فرانسوی است. از امکان دور نمی‌باشد که این چنین واژه‌ها شاید در آغاز، با «دان» پایان می‌یافته‌اند که پسان دان به تان مبدل شده‌اند. «دان»، به گونه‌ی که می‌دانیم، معنای ظرف و محفظه و جای نگهداری چیزی می‌باشد: مانند جامه دان (چمدان)، قلمدان، نمکدان و ... - گ.

<sup>130</sup>. گروهی بر آن‌اند که کلمه سیبیری از همین نام سابری‌ها گرفته شده است. یعنی سرزمین سابری‌ها. روس‌ها آن را به شکل سیبیر می‌نویسند، در زبان انگلیسی به شکل سایبیریا و در فرانسوی به شکل سیبیری

به استپ های بارابا Baraba (جنوب باختری سیبیری) و شمار دیگر هم که نام های شان تا کنون ناشناخته مانده است (شاید کروات ها) به استپ های پیرامون دریای سیاه رفتند.



جنگجوی سوار و الهه مادر. فرش نمودین. پازیریک. سده پنجم پیش از میلاد. اسب سوار سیاهمو در ژاکت کوتاه تزئین شده با پلاک های زرین، و بالا پوش سارماتی. نماد تیبیک برای قبایل ایرانی. در سکه های خوارزمی و کوشانی که با محیط زیست کوچیان ایرانی مرتبط اند، یک روی سکه معمولاً در بر دارنده تصویری از شاه، و روی دیگر آن، تصویر سوار کار (به ایرانی - اسپارک «sparak» می باشد.

---

نوشته می شود. درست تر خواهد بود تا اگر به شکل سابریا یا سابری نوشته شود. این گونه، سیبیری، یک نام ایرانی خاوری است. -گ.



کوچیان ایران خاوری. در راست الهه مادر زیر درخت جهان- نماد زندگی (از کلکسیون پیتر کبیر).  
محل کشف ناشناخته است، اما مدل موهای، جامه، زین، سازوبرگ اسب همانند قبایل آلتای کوهستانی  
می باشد. سیماهای مردم قابل توجه است. چهره مرد سمت راست بی تردید اروپاییدی است و مانند قبایل  
آلتای کوهستانی، بسیار پهن. بینی زنان دارای تیپ جنوبی با برآمدگی محدب است.



نبرد جنگجویان کنگویی (از مقاله پوگاچنکوا، گ. «سیما و نماد کنگویی ها در هنر سغدیان».

(<http://kronk.narod.ru/library/pugachenkova>)

آسیای میانه. جنگ چهار جفت از رزمجویان سوار و پیاده. کسانی که در چپ اند، دشمنان خود در سمت

راست را شکست می دهند.



### جنگجویان کوشانی

اسب‌ها را هم مطابق آداب و رسوم نظامی کوچروان شرق ایران زره پوشانده‌اند. جنگجویان یوئه شی هم همین گونه‌ها را می‌پوشیدند.

### پیوست‌ها:

در ویکی‌پدیا ذیل یوچی (یوچی یا یوئه شی) به زبان روسی چنین آمده است:  
 «اتحادیه قبیله‌یی، که در منابع چینی به عنوان «دا-یوایچژی» شناخته شده، در اسناد باستان زیر نام تخاری‌ها «Tocharian» آمده‌اند. این اتحادیه در هزاره‌های 2-1 پیش از میلاد در نواحی خاوری آسیای مرکزی، در همسایگی شمال باختری چین باستان به میان آمده بود. سرزمین نیایی یوئه شی‌ها منطقه خودگردان سین کیانگ - اویغور (ترکستان خاوری) شمرده می‌شود که در آن مومیایی‌های تاریخی به دست آمده است. نیاکان یوئه شی‌ها را با دارندگان فرهنگ افاناسیف پیوند می‌زنند.

به گمان غالب، یوئه شی‌ها نمایندگان پیشتاز توده‌های هندواروپایی به سمت خاور بودند. به هر حال، زبان تخاری، هندواروپایی است، احتمالاً ایرانی. به تعلق آن به خانواده هندواروپایی به طور غیر مستقیم اجساد مومیایی شده به دست آمده از حوضه رود تاریخی و مناطق همسایه آن که در بر دارنده ویژگی‌های نمایندگان نژاد هندواروپایی می‌باشند، گواهی می‌دهند.

سمه تسیان- تاریخ نویس پرآوازه چین باستان گزارش می دهد که در سال های دهه هفتاد سده دوم پیش از میلاد، قبایل کوچی هونو یا خونوی همسایه، شکست خرد کننده یی بر یوئه شی ها تحمیل کردند. پیشوای یوئه شی ها در نبرد، کشته شد. هونوها از کاسه سر او جامی ساختند که رهبران شان در آیین های ویژه از آن شراب می نوشیدند و به باده پیمایی و میگساری می پرداختند (به عنوان مثال، هنگام بستن پیمان صلح با چین در سال 47 پیش از میلاد). پس از این شکست، یوئه شی ها، ناگزیر به رفتن به سمت غرب گردیدند. آن ها از راه دره فرغانه<sup>۱۳۱</sup> به آسیای میانه رفتند و با شکست دادن باکتریایی ها (باختریان)، بسیاری از سرزمین های شمال آمو را گرفتند. در این هنگام، جهانگرد نامدار چینی- چژان تسیان (ژانگ کیان) در آن جا حضور داشت که اطلاعاتی در باره این قبایل داده است.

ژانگ کیان گزارش می دهد که پارت در غرب گستره یوئه شی ها و باکتريا (باختر) در جنوب آن واقع است.<sup>۱۳۲</sup> مرز میان کشور یوئه شی ها و دو پادشاهی دیگر (کشور اشکانیان و باکتريا)- رود آمو بود. در آن هنگام، ارتش یوئه شی ها صد تا دوصد هزار سپاهی سوار داشت.<sup>۱۳۳</sup> از این رو، در اواخر سده دوم میلادی تهدید جدی یی برای هر دو دولت به شمار می رفت.

---

<sup>131</sup>. یک واژه بسیار قدیمی ایرانی که در اصل پرگنه یا پرکنه (پرگانه) به معنای جای دور افتاده بوده است که معرب آن فرغانه می شود. این واژه همین اکنون هم در زبان پشتو به شکل د خلقو پرگنو (یعنی احاد مردم) به کار می رود-گک.

<sup>132</sup>. شایان یادآوری است که تا آن هنگام، چینی ها از موجودیت کشورهای چینی چون ایران (پارس)، هند و روم آگاهی نداشتند. آن ها در آن برهه می پنداشتند که چین تنها کشور بزرگ و متمدن جهان است که در پیرامون آن توده های وحشی کوچرو بودوباش دارند. از این رو، در واقع، ژانگ کیان کشف بزرگی در جغرافیا کرده بود که چشمان چینی ها را به روی جهان باز می کرد. او در گزارش خود کشور اشکانیان را به نام اسین خوانده بود. «پوسی» (پارسی) نامی است که پسان ها چینی ها ایرانیان را به آن نام می خواندند.-گک.

<sup>133</sup>. با توجه به آن که در آن هنگام، همه مردان به گونه یی مشمول خدمت سربازی بوده اند، می توان گمان برد که نفوس یوئه شی ها به شش صد هزار نفر می رسیده است. هرگاه نیمی از این ها را زن فرض کنیم، 300 هزار مرد می ماند. حال، اگر نیمی از این جمع را پیرمردان و کودکان فرض کنیم، و آن ها را هم کنار بگذاریم، نزدیک به 150 هزار نفر مرد آماده پیکار می ماند.-گک.

آخرین یادآوری ها از یوئه شی ها در منابع چینی مربوط سال 25 میلادی می گردد (در تاریخ دودمان بزرگ «هان» (خن) ). در آن هنگام، دولت یوئه شی ها شامل پنج بخش بود که یکی از آن ها پادشاهی کوشانی ها یا گویشانی ها (Guysuan) بود.

مهاجرت یوئه شی ها به آسیای میانه از 176 پیش از میلاد تا سال 30 میلادی رخ داده بود. یوئه شی ها (به چینی 月氏, 月支)، به زبان یونانی - «یات ها» که هندی ها آنان را «یادوها» می گفتند، یک توده ایران خاوری در آسیای میانه بودند که به لهجه ایرانی خاوری گروه شمالی سخن می گفته اند.

همچنین گاهی آن ها را به دلیل شباهت نزدیک فرهنگی، سارمات های خاوری هم می نامند. در آغاز، آن ها چراگاه های حوضه رود تاریم (جایی را که کنون منطقه خودگردان سین کیانگ - اویغور چین خوانده می شود)، گانسو و احتمالاً تسلیان را در اختیار داشتند. پس از آن (در سده دوم پیش از میلاد) بخشی از آن ها (کوشانی ها، یفتلیان، و ...) به فرارود (ورز رود یا به گونه یی که عرب ها می گفتند ماورالنهر یعنی آن سوی رود آمو و سیر) و باکتريا (باختر) کوچیدند و سپس از آن جا به شمال هند، جایی که شاهنشاهی کوشان را پی ریختند.

یوئه شی ها مردمان اروپاییدی بودند که مومیایی های یافت شده در حوضه رود تاریم متعلق به آن ها می باشند. سن قدیمی ترین این مومیایی ها به 4000 سال می رسد. گمان هایی است مبنی بر این که نخستین هیروگلیف در کلمه یوئه جی (Yuezhi) نه «یوئه» (月) به معنای ماه (مهتاب)، بل که «ژوو» 肉 - «گوشت» بوده است. پس معنای «ژوچژی» به زبان چینی «قبیله گوشتخور» می شود.

نخستین اشاره به یوئه شی ها به 645 سال پیش از میلاد باز می گردد. نویسنده چینی - گوان چژان (زونگ گوان) در رساله Guantszy (به چینی 管子) به توصیف یک قبیله یوئه شی (به زبان چینی 禺氏) و یا نیوچژی (nyuchzhi) (به چینی 牛氏) در شمال غرب



چین، که از کوه های نزدیک گستره یوئه جی به گانسو نفریت یا سنگ یشم می آورند، می پردازد. صدور نفریت از حوضه رود تاریخیم به چین را باستان شناسان بسیار خوب بررسی نموده اند.

در باره یوئه شی ها در اسناد تاریخی چین، به ویژه در سده دوم پیش از میلاد در «یادداشت های تاریخی» سئما تسیان (سیما کیان) به تفصیل سخن گفته شده است. در فصل 123 آمده است که یوئه شی ها در آغاز میان تسیلیان، کوه های تیان شان و دانهوانگ زندگی می کردند، که مربوط به شرق حوضه رود تاریخیم و شمال گانسو می گردد.

پرتره های پادشاهان آن ها به روی سکه ها نشان می دهند که یوئه شی ها اروپاییدی بوده اند. اما نوشته هایی مستقیمی در باره نام های فرمانروایان شان بر جا نمانده است و هیچ اعتمادی به دقیق بودن پرداز چهره های آن ها در پرتره ها نمی توان کرد. تنها نام های بازماندگان ایشان بر جامانده است که خود را کوشان و اپتالیت می خواندند که به مرزهای جنوبی آسیا یورش برده بودند. منابع چینی، یوئه شی ها را چونان «آدم سفید با موهای دراز» پرداز نموده اند.

بر پایه منابع چینی، هنگام فرمانروایی دودمان پادشاهی تسین شین هوانگ دی، پادشاهی یوئه شی ها در اوج شکوفایی بود. اما پیوسته با سیون ها (خونوها یا هونوها) که در گستره شمال خاوری سرزمین ایشان بودوباش داشتند، در دشمنی و درگیری بسر می بردند.

یوئه شی ها با هونوها (خونوها) به مبادله اسیران و گروگانان می پرداختند. مودی شانیو<sup>134</sup> (به زبان چینی 冒顿) - پسر بزرگ شانیو تئومان که در اسارت یوئه شی ها بسر می برد،

---

<sup>134</sup> مودی شانیو - مودی شاه، بنیادگذار دولت پادشاهی بزرگ هونوها. چنین پنداشته می شود که نام وی که در منابع چینی مودی آمده است، شاید در اصل مادون بوده باشد. مانند فریدون، ایدون و... ایرانی. اکادمیسین باباجان غفوراف وی را در کتاب تاجیکان و رنه گروسه در کتاب امپراتوری صحرانوردان، ماودون خوانده اند.

توانست با ربودن یک اسب از نزد آنان بگریزد. یوئه شی ها او را چونان گروگان نگه داشته بودند تا در صورت یورش هونوها بکشند. اما مودی با گریختن از نزد یوئه شی ها، پدر خود را کشت و اعلام پادشاهی کرد و شاهنشاهی بزرگ هونوها را پی ریخت.

در حوالی سال 177 پیش از میلاد هونوها به رهبری پسر شانوی مودی به سرزمین یوئه شی ها در گانسو یورش آوردند. مودی با برنده شدن در جنگ، پیامی به بارگاه امپراتوری «هان» می فرستد و در این پیک به آگاهی دربار چین می رساند که پسرش شاه یوئه شی ها را کشته و از کاسه سر او جام شراب ساخته است.

بر پایه منابع چینی، پس از این نبرد، بخش بزرگی از یوئه شی ها وابسته به هونوها شدند. چنین بر می آید که همو آن ها نیاکان پادشاهی بزرگ آینده شدند. شمار کمی از آنان به جنوب از راه تبت گریختند. آن ها یوئه شی های کوچک نام گرفتند. بر پایه گزارش دودمان هان، 150 خانواده [شاید وابستگان خاندان شاهی و اشراف-گ.] نجات یافته بودند. سپس، گروه بزرگی از یوئه شی ها توانستند از حوضه رود تاریم و گانسو به شمال باختری بگریزند و در آغاز به دره رود ایلی در شمال کوه های تیان شان، بروند- جایی که توانستند قبیله سای- سکایی ها یا ساک ها را شکست بدهند. قبیله سای به تدریج به کشمیر رانده شدند و در آینده در آن جا پادشاهی هند و سکایی را پی ریختند.

---

کلمه شانوی- نیز چیزی جز شاه ایرانی بوده نمی تواند. هر چند اکادمیسین گومیلیف نوشته است که این کلمه از شایان (sayan) پروتومغولی گرفته شده است که برجسته و نمایان و برازنده معنا می دهد. در این حال، شاید وی نمی دانست که «شایان» در زبان پارسی همین اکنون هم به عین معنا به کار می رود. چون مغول ها هم توده یی اند مخلوط از سپدپوستان و زردپوستان، از امکان به دور نیست که این کلمه را از ایرانی زبانان گرفته باشند. هر چه است، پیهم آیی کلمه «شا» به مفهوم پادشاه چند بار به اشکال گوناگون، تردیدی در ایرانی بودن آن بر جا نمی گذارد. برای نمونه پدر سردار آشین (آشینا) - که پیشوای قبیله خود بوده است، هم «نولو شاز» نام داشته است. در این جا باز هم شاه به شکل «شاز» یعنی با اندکی تغییر آمده است. یعنی نولو شاه. طرفه این که شاز در پارسی باز هم به معنای برجسته، بی نظیر، فوق العاده، برازنده و شایان... به کار می رود.-گ.

پس از سال 155 پیش از میلاد، قبیله اوسون ها همراه با هونوها بر یوئه شی ها یورش آوردند و آنان را ناگزیر به رفتن به جنوب نمودند. یوئه شی ها از زمین های تمدن های مسکون در دوان (فرغانه) گذشتند و در کرانه های شمالی اوکس (آمو) در گستره فرارود (گستره ازبیکستان و تاجیکستان کنونی) در شمال گستره پادشاهی یونانی- باختری، که به سال 145 پیش از میلاد از اثر تاخت و تازهای آن ها برافتاد، مستقر شدند.

به سال 126 پیش از میلاد سفارت چین، به رهبری چژان تسیان (ژانگ کیان) از کشور یوئه شی بازدید و تلاش ورزید تا در برابر هونوها (خونوها یا سیونوها) با آنان همپیمان شود. با این که شهزاده یوئه شی پیشنهاد سازماندهی اتحاد را رد کرد، ژانگ کیان قادر به گردآوری مقدار زیادی اطلاعات در باره وضعیت در آسیای میانه گردید، که پسان ها در یادداشت های تاریخی شیتزی (SHIJI) سیما کیان بازتاب یافتند.

ژانگ کیان یک سال آزرگار در کشور یوئه شی ها بسر برد. به گفته وی، یوئه شی ها سر زمین هایی به فاصله 2000-3000 لی (1000-1500 کیلومتر) در غرب فرغانه (Dayuan) و شمال آمو (اکسوس) را در دست داشتند. همسایه جنوبی آن ها دولت داسیا (Dasia) (باکتريا یا باختر) و انسی (Anxi) یا پارت بود. همسایه شمالی آن ها کانتسزویو-سغدیانا بود.

یوئه شی ها، کوچی بودند و پیوسته از جایی به جای دیگر با رمه ها و گله های خود می کوچیدند و آداب و رسوم شان به آداب و رسوم هونوها همانند بود. شمار سپاهیان شان سر به 100-200 هزار کماندار خدنگ افکن می زد. هر چند آن ها در شمال رود آمو بسر می بردند، آشکارا با پادشاهی یونانوباختری که در جنوب آمو قرار داشت، پیوند داشتند. آن ها متشکل بر پنج قبیله اصلی بودند که در راس هر یک از این قبایل، یک یغبو یا پیشوا قرار داشت که چینی ها آن ها را به نام سیومی (Xiūmì) (به چینی 休密) یاد می کردند. در غرب واخان و زیباک در بدخشان- گویشان ها (به چینی 貴霜) یعنی کوشان ها، در سرزمین های همسایه آمو- شوانمی ها (به چینی 雙靡) یعنی شغنانی ها، سیدون ها

(Xidun) (به چینی 肅頓)، در بلخ و دومی Dūmī به چینی 都密 در نزدیکی ترمز می زیستند.

بنا به دیگر ارزیابی ها، قبایل در بخش شمالی تر بسر می برده اند. در آن سوی کوتل شهرستان سر از اورا تپه. در این حال، در گستره تاجیکستان جنوبی کنونی، یوئه شی هایی که دیگر زمیندار و مسکون شده بودند، زندگی می کردند و خصوصیات فرهنگ یونانی را گرفته بودند و مانند تخارها در شمال دولت یونانوباختری بسر می بردند.

به سال 124 پیش از میلاد یوئه شی ها (کوشانی ها) با پارت ها درگیر نبرد شدند که در این جنگ ارتاپان (اردوان) یکم - پادشاه اشکانی زخمی شد و پسان هم درگذشت. پس از آن، شاید زیر فشار میتريداد دوم (مهرداد دوم) - پسر اردوان، یوئه شی ها (کوشانی ها) به جنوب - به بلخ نقل کوچیدند. می دانیم که پس از لشکرکشی اسکندر کبیر در سال 330 پیش از میلاد در این جا تمدن هلنی (سلوکی، یونانو باختری) برای دو صد سال دیگر نافذ بود. در این باره استرابو - تاریخ نویس یونانی گزارش می دهد، که اشاره می کند که سکاها و تخاری ها (تخاری های اصیل) همراه با آسیان ها، پاسیان ها و ساکاروال ها پادشاهی یونان و باختری را در سده دوم پیش از میلاد واژگون کردند.

بخشی از یوئه شی ها - کوشانی ها که به سخن گفتن به لهجه های زبان های یوئه شی که با زبان های خوارزمی و سغدی خویشاوند بودند، ادامه می دادند؛ به رهبری پادشاه خود - گیرا (از سال یکم میلادی تا سال سی - ام میلادی) به حدود باکتريا يورش آوردند و شاهنشاهی کوشانی را پی ریزی نمودند.

در دوره پادشاهی کنشکا، آن ها بودیسم را چونان دین رسمی کشور خود پذیرفتند، که بعدها شالوده همبستگی دولت شان شد. در آینده هم هرچند، یفتلی ها کوشان ها را شکست دادند، اما با این هم، به آداب و رسوم کوشانی ادامه می دادند. دولت یفتلی سر انجام در لشکرکشی های تورک ها در آستانه جهانگشایی عرب ها نابود شد.

<http://www.slavlibrary.ru/load/0-0-0-38-20> PDF

ب. لاورفر- زبان شناس، در باره پنج واژه بازمانده از یوئه شی ها در متون دودمان هان (خن) پژوهش هایی را انجام داد و به این نتیجه رسید که این کلمه ها متعلق به گروه زبان شمالی ایران بوده است. کلمه ششم یوئه شی را او با توجه به ویژگی های فونتیک باستانی زبان چینی چونان *sgwied-di* احیا نمود و آن را با نام شناخته شده سغدی *Sogdoi*، یعنی سغد+ دی ورنانداز نمود. در این جا، پیشوند «دی» را چونان پسوند جمع، با قیاس از روی زبان های اوستی، سکایی، سغدی و یغناپی تفسیر و تعبیر نمود و تفاوت میان این گروه از زبان ها را از گروه زبان تخاری که نزدیک به اروپای باختری و در نتیجه دور از زبان های ایرانی است، خاطر نشان ساخت.

«Bertold Laufer. The Language of the Jue-chi or Indo-Scythians. Chicago, 1917, P. 14»

لئون گومیلیف در مقاله *Heterochronicity* نمناکی اروآسیا در دوران باستان نوشت که «ب. لاورفر ثابت کرد که یوئه شی ها به زبان شمالی ایرانی سخن می گفته اند که به گروهی که زبان های سکایی، سغدی، اوستی و یغناپی *Yagnobi* هم در آن شامل بودند، متعلق بود و هیچ رابطه یی با زبان تخاری که با زبان های اروپایی پیوند دارد، نداشتند.»

فهرست منابع اصلی:

در باره پادشاهی کوشانی // دانشنامه (دایره المعارف یا انسکلوپیدا)ی بزرگ روسی، جلد 16، مسکو، 2010،

در باره ایرتام // همان دانشنامه، جلد 1، مسکو، 2005

در باره کنیشکا // همان دانشنامه، جلد 12، مسکو، 2008،

در باره باکترا // همان دانشنامه، جلد 2، مسکو، 2005،

در باره باکتريا // همان دانشنامه، جلد 2، مسکو، 2005،

در باره ماساگت ها // همان دانشنامه، جلد 19، مسکو، 2008،

در باره ارژان // همان دانشنامه، جلد 2، مسکو، 2005،

در باره کنگوی // همان دانشنامه، جلد 12، مسکو، 2008،

در باره فرهنگ اندرونوفا // همان دانشنامه، جلد 1، مسکو، 2005،

↑ 迦膩色伽王与大月氏王系، منابع چینی،

استرابو، جغرافی، 11-8-

The Western Regions according to the Hou Hanshu, trans. John Hill Linguistic analysis of the connection between Yuezhi and Kushan Overview of Xiongnu history and their wars with the Yuezhi Craig Benjamin on Yuezhi migrations Kasim Abdullaev on Yuezhi migrations in Central Asia Lokesh Chandra on Yuezhi translators Yuezhi Sapadbizes coins Yuezhi Agesiles coins.

ل. بوروکووا، پادشاهی «سرزمین غربی» در سده های I-II پیش از میلاد (ترکستان خاوری

و آسیای میانه بر اساس اطلاعات شی تسزی و «هان شو»)، مسکو، 2001

Л.Боровкова. Царства «западного края» во II—I веках до н. э. (Восточный Туркестан и Средняя Азия по сведениям из «Ши цзи» и «Хань шу»). М. 2001

و. ویرتوگراوووا، نامه های ناشناخته در گستره چند رسم الخطی باکتریای باستان

В.Вертоградова. Неизвестное письмо в многоалфавитном пространстве Древней Бактрии.

در ویکی پیدیا در باره اوسون ها چنین آمده است:

«ووسون ها و همسایگان شان در پایان سده دوم پیش از میلاد:

ووسون (به چینی: 烏孫، به معنای فرزندان کلاغ) مردمانی کوچ نشین بودند که در آغاز در شمال باختری چین و در کنار یوئه شی ها می زیستند ولی در پیرامون ۱۷۶ پیش از میلاد به کرانه رود ایلی کوچیدند. آن ها پنج سده در آن جا زیستند. واپسین باری که در منابع چینی از ووسون ها یاد می شود، به سال ۴۳۶ میلادی بازمی گردد که چینیان فرستاده یی را به نزد ایشان فرستاده اند.

آن‌ها در آینده با ترکان درآمیختند و در آینده اوسون خوانده شدند. امروزه از تبار ایشان ۲۵۰ هزار تن می‌زیند و به دو تیره دولت و ساری اوسون یا اوسون زرد بخش می‌شوند.

انگاشته می‌شود که نام ووسون دگرگون شده نامی مانند آسمان، آسمن یا اوسن بوده است و اگر چنین باشد می‌توان آن‌ها را اوسیان‌ها که استرابون در کتابش از آن‌ها یاد کرده یکی دانست. دور نیست که نام ایشان در اصل همان آسمان بوده باشد چرا که در متن‌های چینی از سرزمین ووسون به نام آسمان و از اسب‌هایشان به نام اسب‌های بهشتی یاد شده است. همچنین ووسون را که از روی هیروگلیف کهن چینی خوانده‌اند، تلفظ دقیقی نیست.

آنان در آغاز در کنار یوئه شی‌ها می‌زیستند. سپس امپراتوری هونو یا شیونگنو آنان را به باختر راند. این چنین یوئه شی‌ها هم ووسونگان را به پس راندند که بر اثر این درگیری شاه ووسونگ ناندومی هم جانش را از دست داد. فرزند خردسال او را رها کردند. ولی معجزه بی‌ریخ داد و گرگی ماده بدو شیر داد و کلاغ‌ها بدو خوراک دادند. شانوی پادشاه هونوها (شیونگنوها) او را به فرزند پذیرفت. هنگامی که او بالنده شد، شانوی بدو فرماندهی باختر کشورش را داد و او به یوئه‌چیان تاخت تا انتقام گیرد. یوئه‌شی‌ها به فرغانه گریختند و سرانجام در بلخ جاگیر شدند. ووسون هم که در تعقیب اینان بودند، سرانجام در دره ایلی جاگیر شدند و مرزهای خود را گسترش دادند و از هونو (شیونگنو) هم مستقل گشتند. شمار ایشان را ۶۳۰ هزار تن نوشته‌اند که ۱۸۸ هزارشان زرهپوش و رزمجو بودند و از این رو نیروی بزرگی در آسیای میانه شمرده می‌شدند.

در آینده هنگامی که امپراتوری هان به نبرد با شیونگنوها (هونوها) پرداخت، ووسون‌ها در برابر فشار این امپراتوری سر به دشمنی با شیونگنو برداشتند. این همپیمانی با امپراتوری هان که با پیمان‌های زناشویی سیاسی هم انجامید، برای ووسون‌ها گزینش خوبی بود. با عقب‌نشینی این امپراتوری از آسیای میانه گزارش‌ها هم از سرنوشت ووسون‌ها کمتر دیده می‌شود. می‌نماید که آن‌ها در سده پنجم پس از میلاد زیر فشار دولت روران (ژوژان) به کوه‌های پامیر رفته باشند. در سده ششم میلادی، میهن پیشین ووسون‌ها بخشی از سرزمین‌های دولت گوک‌ترک (تورک یوت‌ها) گردید. از این پس نامی از ایشان در تاریخ نیست.

کاوش‌ها باستان‌شناسان چینی و بررسی استخوان‌هایی که می‌نماید از آن ووسون‌ها باشد نشان داده‌است که آن‌ها کوتاه‌سر و اروپایی‌سان بوده‌اند. زنان ووسون را در منابع دودمان‌هان باختری چنین وصف کرده‌اند: «زشت با پوستی تیره و گودی چشمی ژرف». در منابع پسین چینی نیز با واژه‌هایی خوارکننده آن‌ها را دارای چشمانی آبی یا سبز با ریش یا مویی سرخ و مانند بوزینه وصف کرده‌اند.

دختر یک شاهزاده دودمان‌هان که میان سال‌ها ۱۱۰ تا ۱۰۵ پیش از میلاد به نزد پادشاه ووسون که لقبش کونمو یا کونمی بوده، فرستاده شده‌است، چنین از ایشان یاد کرده که آن‌ها در چادر می‌زیستند و گوشت خام می‌خوردند و شیر ترش مادیان را می‌نوشیدند.

آن‌ها در برخورد با همسایگان‌شان سیاست خوبی داشتند. با چینیان همپیمان شدند و پیروزی بزرگی را بر هونوها یا شیونگنوها به دست آوردند. آن‌ها چینیان را به عنوان قدرت برتر پذیرفته بودند و پیرو آن‌ها ماندند.

در آغاز زبان آن‌ها را زبانی هم‌ریشه با زبان‌های آلتایی می‌انگاشتند و گواه ادعایشان را وجود لقبی چون بیگ در نزد ایشان می‌دانستند. ولی در آینده ثابت شد که لقب بیگ از زبان سغدی به زبان‌های آلتایی راه یافته و ریشه هندواروپایی دارد، همان گونه که در زبان پهلوی این واژه به گونه بغ درآمده‌است [به روسی - بوگ، به هندی بگوان (به روسی بگدان). همچنین در نام‌هایی چون بغداد و بگرام و بغلان - گ.].

می‌نماید که آن‌ها یکی از اقوام ایرانی و نزدیک به سکاها بوده باشند. البته برخی نیز این نظریه را پیش کشیده‌اند که ووسون‌ها نیز مانند بسیاری از کوچ‌نشینان دیگر آمیزه‌یی از قبیله‌های همپیمان از نژادهای گوناگون بوده‌اند.»

[یادداشت گزارنده: روشن است اوسون‌ها در آغاز با توجه به این که از شاخه شرقی گروه نژادی هندواروپایی بوده‌اند، باید به یکی از زبان‌های ایرانی خاوری سخن می‌گفته باشند. تورکی زبان شدن شان متاخر است. شماری از پژوهشگران تورکی زبان شدن را به دوره تسلط تورک یوت‌ها یا گوگ تورک‌ها در سده‌های ششم-هشتم میلادی پیوند می‌زنند.



برخی دیگر (کسانی که معتقد به تورکی زبان بودند هونوها هستند)، چنین می پندارند که پس از فروپاشی دولت هونوها، شماری از ایشان به اوسون ها که همپیمان دیرین شان در برابر یوئه شی ها بودند، پیوستند و در نتیجه، از اثر آمیزش هونوها و اوسون ها توده نوی پدید آمد به نام یویی بان ها که مانند هونوها به زبان تورکی سخن می گفتند.

دشواری در این است که هونوها متشکل بر 24 قبیله گوناگون بودند. می توان چنین پنداشت که هونوهای خاوری بیشتر به زبان های پروتومغولی، هونوهای جنوبی به زبان آمیخته با چینی، هونوهای شمال باختری به زبان های پروتوتورکی سخن می گفته اند و تنها هونوهای همسایه با یوئه شی ها و اوسون ها، زبان اصلی و پیشین خود را که از گروه ایرانی خاوری یا یکی دیگر از شاخه های هندواروپایی بوده است، حفظ نموده باشند. از این رو، دشوار است پذیرفت که یویی بان ها تورکی زبان بوده باشند. چنین پنداشته می شود که یویی بان ها همو گروه هایی از هون های سفید بوده اند که زبان شان از تورکی زبان ها متفاوت بوده است. اما پس از سیطره گوک تورک ها در سده ششم میلادی، روشن است زبان بیشتر اوسون ها تورکی شده بود.

در ویکی پدیا در باره اوسون ها به زبان روسی چنین آمده است:

« اوسون ها 烏孫 -توده های کوچرو هندواروپایی (یا بنا به برخی دیگر از ارزیابی ها تورکی زبان)، بوده اند که در دوران باستان در شمال سینکیانک کنونی می زیستند و سپس در عهد هون ها به گستره هفتروود کوچیدند. تاریخ اوسون ها را می توان سر از سده دوم پیش از میلاد رصد نمود.

به گزارش چینی ها، اوسون ها دارای قد میانه، چشمان آبی و موهای بور بودند. اوسونی ها دارای سیمای بس متفاوتی از خارجیان سرزمین غربی بودند. کنون توده های تورکی زبان دارای چشمان آبی و ریش های خرمایی از بازماندگان آنان می باشند. تیپ نژادی آنان را انسان شناسان چونان اروپاییدی می پندارند. همین گونه، می دانیم که اوسون ها با سکایی ها و یوئه شی ها مخلوط بوده اند. این را پالیوانتروپولوژیست ها (paleoanthropologists) تایید می کنند.

برخی از مجموعه های به دست آمده در کاوش های باستان شناسیک، مربوط تیپ مدیترانه یی و شماری دیگر مربوط نژادهای پامیری- فرغانه یی اند. با این حال، این یافته ها بسیار اندک شمار اند و روشن است نمی شود از روی آن ها نتیجه گرفت که این مجموعه ها مربوط اوسون های ناب بوده اند و یا مربوط آن هایی که با سکایی ها و یوئه شی ها مخلوط شده بودند. از همین رو، تثبیت نوع نژادی اوسون ها بسیار دشوار است.

در باره تعلق تباری اوسون ها جروبحث های داغی روان است. برخی از پژوهشگران چنین می پندارند که آن ها دارای منشای تورکی بوده اند.

پ. پیلو (P.Pelliot) و ال. هامبیس (L.Hambis) داشتن منشای مشترک اوسون های باستان با ساری اوسون ها (در قرقیزستان)، ازبیک های اوشونیم و اوشون ها و اوسون های جزء قدیم قزاق را تثبیت نمودند. بر اساس داده های سال های دهه 1860، ساری اوسون ها در منطقه ساری تاوقوم (Sarytaukum) شهرستان ویرنی (Verny) زندگی می کردند که شمار شان به 1200 خیمه (چادر) کوچ می رسید. گروه های کوچکی هم از ایشان در چیمکنت و شهرستان اولیاتین (Aulieatin) می زیستند. بر اساس سرشماری های کشاورزی سال 1897، تعداد آن ها به 1700 چادر می رسید.

در گستره قرغیزستان کنونی، بازماندگان اوسون ها در کرانه های دریاچه ایسک کول زندگی می کنند. اوسون ها در آغاز در گستره استان گانسوی ختن در همسایگی یوئه شی ها می زیسته اند. سپس به دلیل یرپایی پیوندهای خویشاوندی با آن ها در سده دوم پیش از میلاد (به سال 160 پیش از میلاد) به سرزمین های سکایی های تیگروخود به هفتروود کوچیدند. در اوایل سده یکم میلادی تنش هایی میان اوسون ها و هونوها پدید آمد.

در سده یکم پیش از میلاد، نفوس آن ها به 630000 نفر می رسیده است. سرزمین اصلی اوسون ها در دره رود ایللی واقع بود و مرز باختری سرزمین شان- رودخانه های، شو و

تالاس شمرده می شد که در آن جا با کنگیوها Kang-kü/Kangju همسایه می شدند. در شرق، آن ها با هونوها مرز مشترک داشتند و در جنوب با فرغانه.

در سال های دهه 170 پیش از میلاد، شانوی مودی - رهبر هونوها اوسونی ها را شکست داد و ترکستان خاوری را گرفت. پادشاه یا گونموی (Gunmo) اوسون ها ناگزیر شد به اردوگاه مودی برود و اقتدار او بر اوسون ها را به رسمیت بشناسد. پس از این، اوسون ها نقش مهمی را به عنوان بخشی از نیروهای رزمی هون ها در سرکوب قبیله یوئه شی بازی نمودند.

[یادداشت گزارنده: شایان یادآوری است که اوسون ها و یوئه شی ها به رغم خویشاوندی، همچشمی ها و چالش های دیرینی هم شاید بر سر گستره نفوذ و چراگاه ها و ... داشتند. در برخی از منابع گفته شده که همانا همین اوسون ها هونوها را به لشکرکشی و نبرد با یوئه شی ها برانگیخته بودند.]

هنگامی که دولت هونوها رو به فروپاشی گذاشت، چین با همه توان کوشید تا پشتیبانی اوسون ها را در نبرد در برابر دشمن خونین خود - فرمانروایان اوسون ها - یعنی هونوها به دست بیاورد. در 108 پیش از میلاد چین سفارتی نزد اوسون ها فرستاد، اما اوسون ها خویشنداری پیشه نمودند و از همپیمانی آشکار با چین سر باز زدند. با این هم، شاه گونمو، شاهزاده خانم چینی را به عنوان همسر جوان خود پذیرفت (همسر ارشد وی دختر فرمانروای هونوها بود).

در سال 75 پیش از میلاد اوسون ها پیمان خود با هونوها را برهم زدند. هونوها برای گوشمالی اوسون ها به نوبه خود دست به حمله تنبیهی در برابر آن ها زدند و بخشی از زمین های شان را گرفتند و شماری از ایشان را به عنوان اسیر و گروگان با خود بردند. اما بیهوده. چون چنین رفتارهایی تنها اوسون ها را به همپیمانی بیشتر با چینی ها برمی انگیخت.

به رغم دامنه یابی تنش های دیپلماتیک میان هونوها و اوسون ها، وضع میان هونوها و اوسون ها به گونه چشمگیری تغییر کرد. دولت هونوها که در آستانه بازگونی بود، دستخوش آشوب و درگیری های درونی پیوسته یی بود.

در سال های 50-71 پیش از میلاد دولت اوسون ها را اونگویمی (Unguyimi) رهبری می کرد که توانست دولت را استحکام بخشد و به یک رشته پیروزی ها بر هونوها دست یابد و در نتیجه تقریباً سراسر ترکستان خاوری را به دست بیاورد.

سئما تسیان (سیما کیان) - تاریخ نویس چینی در باره اوسون ها نوشته هایی دارد. اوسون ها به زبان تورکی باستان سخن می گفتند. رهبر جامعه شان، لقب گونمو (بیگ بزرگ) داشت.

[یادداشت گزارنده: برخی از پژوهشگران، همانا داشتن همین لقب بیگ را دال بر تورکی زبان بودن اوسون ها پنداشته اند. پژوهش های اخیر نشان داده است که آن ها این لقب را از سغدیان همسایه تقلید نموده بودند. در بالا گفته شد که این کلمه از بوگ یا بگ (بغ) هندی، روسی، ایرانی گرفته شده است.]

پایتخت دولت اوسون ها - چوگوچن (Chuguchen) (در قزل انگر، شهر دره سرخ در کرانه دریایچه ایسیک کول (روستای کنونی قزل - سو در قرغیزستان کنونی)) واقع بود.

کشور اوسون ها به سه بخش تقسیم می شد: خاوری، باختری و مرکزی: اوسون ها پیوسته با هونوها و کنگوی ها بر سر چراگاه ها درگیر نبرد بودند و با چین روابط گسترده دیپلماتیک و خانوادگی داشتند. جامعه اوسون ها از دید تکامل در حدی بود که دارای دولت شده بودند. برخی از اوسون ها زمیندار شده و در نشیمنگاه های دائمی ساخته شده از خشت و گل و سنگ بسر می بردند. یعنی از حالت کوچروی برآمده بودند. دامداری در زندگی اوسون ها نقش تعیین کننده یی داشته است و بیشتر به پرورش اسب و گوسفند می پرداختند. آن ها بر اسب های خود برچسب Tamga قبیله یی می زدند. یعنی تصویرهای کلاغ ها را می کشیدند.»

ca. 200 v. Chr. – ca. 100 n. Chr.



## تُخارها (Toxáριοι)

تُخارها، دقیق تر تُخارهای مستعار (psevdotohary) – مردم اسرارآمیز و فراموش شده بی اند در اصل از آسیای مرکزی. اما در زمان های قدیم بسیاری از توده ها آنان را می شناختند: چینی ها و سیلونی ها (Ceylones) که همسایگان شان بودند و یونانیان که در هنگام سفرهای بازرگانی شان به خاورزمین، با آن ها برخورد کرده بودند و آن ها را با توجه به پیشه شان، سیرها (sser) می خواندند، یعنی فروشندگان ابریشم و کشور شان را هم به همین منوال – سیریکا (Serika) [ابریشمستان) - گ.ک.]، یعنی کشور ابریشم فروشان.

به گفته یونانیان، سیرها در قلب آسیا در میان توده های فوکار یا فُکار (fokar)<sup>۱۳۵</sup> (تُخار)، اویخورد (اویغور) (oyhard)، اوتوروکور (اوتیگور) (ottorokor (uttigur) و.....می زیستند.

سیرها از قدیم ها توده های پیرامونی خود را با سیماهای دیدنی خود به شگفتی وا می داشتند: چشمان آبی، موهای بور و رسایی قامت های شان. اما تاریخدانان دوران معاصر همه این اطلاعات در باره سیرها را نادیده گرفته و چونان اطلاعات خنده دار به آن می نگریستند. تنها در میانه های سده نهم بود که به یمن ترجمه های ارزنده ن. بیچورین ( N. Bichurin) (پژوهشگر چوواشی الاصل) از آثار تاریخی چین باستان، جامعه علمی به اطلاعات بس گرانبهایی در باره اقوام اسرارآمیزی چون- دی ها، یوشی ها، خونوها

---

<sup>135</sup>. یا شاید هم فرخار. - گ.ک.

(هونوها)، اوسون ها (Usuns) و دیگر توده های کوچرو باشند میانہ های آسیا دست یافتند.

چینی ها آن ها را به نام هو استسی (hustsi)، یعنی بربرهای باختری می خواندند و به سیمای گیرا و غیر عادی آن ها اشاره می کردند: بینی های بلند، قدهای رسا، بدن های پرمو- یعنی دارای ویژگی هایی مانند توده های معاصر.

منشای تباری سیرها تا اوایل سده بیستم که هیات علمی اعزامی روسیه در سال 1906 در ترکستان خاوری نسخه های خطی کهن را نیافته بود، در پرده های راز مانده بود. در سال های دهه پنجاه سده بیستم توانستند این نسخه های خطی را بخوانند که حیرت باورنکردنی بی را برانگیختند. از این نسخه های خطی چنین برآمد که در دوران باستان در آن گوشه دور افتاده جهان، در قلب آسیا مردمان هندواروپایی زندگی می کرده اند. این که نویسندگان این نسخه ها خودشان زبان خود را به چه نامی می خواندند، روشن نبود. اما زبان یکی از این نسخه ها، چونانِ ختنی-ساکایی (ایرانی) شناخته و تثبیت شد، در حالی که زبان نسخه دیگر آن، کماکان ناشناخته مانده بود.

دانشمندان، با تکیه بر گاهنامه های هندی، گویشوران این زبان ها را به نام تُخاری ها خواندند (اما به گونه بی که پسان ها روشن گردید، با یک نام بیگانه) اما هر چه بود، گویشوران این زبان ها، با همین نام وارد تاریخ شدند. زمان درازی منشای شان چونان یک راز مانده بود تا این که ل. کلاین ایشان را چونان دارندگان فرهنگ بالانوفسکایا (Balanovskaja) شناسایی کرد (ل. کلاین، گزینش فرهنگ باستان شناسی برای تخارها در آسیا- سه فرهنگ). آن ها از دیگر قبایل دارنده فرهنگ فاتیانوا (Fatyanovo) با داشتن سیمای نژادی غیر معمول مدیترانه بی خاوری فرق می شدند.<sup>۱۳۶</sup>

---

<sup>136</sup>. تاریخ سرگردانی (به راه افتادن) تخارها از گستره ولگا آغاز نمی گردد. در گذشته، برخی از نیاکان آن ها در بالکان زندگی می کردند و در دایره قبایل کشاورز باستان شامل بودند. اما با یورش

---

هندواروپاییان وادار به ترک زمین های شان شدند. چنین بر می آید که آن ها پراکنده شدند و یکپارچگی تباری شان را از دست دادند و وارد دایره مردمان هند و اروپایی در آن هنگام در حال شکل یابی گردیدند. شاید یادمان های آن ها (دقیق تر، یادمان هایی از پاره های برج مانده از یک توده فروپاشیده باستانی) در نام های تباری و مکانی باستانی بازتاب یافته باشد: انت ها (در آسیای قدامی)، ونت ها (ونیزی ها یا ونزی ها) (در ایتالیا)، واندی ها (در منطقه تاریخی در کرانه اقیانوس اتلس در فرانسه)، واندال ها و وندها (در اروپای مرکزی)، ویاتچی ها (در اروپای خاوری)، و تیاکی ها (در اودمردی) و یاتی ها (یوئه شی ها) در حوضه رود تاریم و دهلیز گانسوی.

در میان خزرها نام تات-اوتیاک (از ژکفر تخاری) و در میان قزاق هانام اوتی بای دیده می شد. بنا همه نشانه ها تُخارها پیش از رفتن به اروپای خاوری، میان ویستولا و دنیپر زندگی می کردند. بنا به مدارک زیان شناسان، در همسایگی آنان- گول ها یا گال ها، آلمانی ها، یونانیان و اناتولی ها می زیستند.

هرودوت- پدر تاریخ گزارش می دهد که وینیدی ها Veneti ی ایتالیا، باری در آسیای صغیر زندگی می کردند، و پس از باژگونی تروا به ایتالیا کوچیدند. از روی داده های باستان شناسی می توان گفت که این اتفاق در سده های 11-12 پیش از میلاد رخ داده بود. در همین گزارش هرودوت، توده های شمال اروپا را بر می شمارد که در میان آن ها انت ها (enet) هم دیده می شوند.

با آن ها برخی از پژوهشگران منشای وینیدی ها (wends) را که در تاریخ «نام آشنا» اند، پیوند می زنند. فنلندی ها، وینیدی ها را به نام روس ها می شناسند. چنین بر می آید که این نام پس از اسکان مجدد وینیدی ها به خاور اروپا در بافتار فرهنگ قبیله یی فاتیانوفو (Fatyanovo) پدید آمد.

فاتیانوی های حوضه میانی رود ولگا را چونان دارندگان فرهنگ باستانی جداگانه بالانفی (Balanovs) می شناسند. آن ها دارای سیمای متمایز برجسته میانزمینی (مدیترانه یی) بودند- روهای دراز و باریک که منشاء شان مدت ها پژوهشگران را گیج ساخته بود. کارشناسان، آسیای صغیر و حتا منطقه آناو (Anau) (جنوب ترکمنستان) را به عنوان خاستگاه بیشتر احتمالی مهاجرت آن ها می پنداشتند. آن ها را نه تنها نشانه های نژادی، بل بسیاری دیگر از نشانه ها با هم نزدیک می سازد. اما در گستره خاوری اروپا، این نوع نژادی، به گمان فروان از اورپای مرکزی آمده بودند. آدم هایی از این نوع نژادی در میان آلمانی ها هم بودند.



در بالا گفتیم که ردپای حضور آن‌ها در خاور در پیرامون کوه‌های اورال، در نام‌های مکانی ویاتکا (Vyatka) و ویتلوگا (Vetluga) و نام تباری وتیاک (Votyak) (و نام تباری مرتبط با آن- اود+مرد) بر جا مانده است.

زبان وینیدی‌ها بیخی ناشناخته مانده است. تا چندی پیش، از روی نام‌های مکانی، گمان می‌بردند که این زبان، یک زبان بالتیکی بوده است، اما به احتمال بسیار، آن‌ها به زبان تخاری سخن می‌گفته‌اند. به گونه غیر مستقیم، در این باره می‌توان از روی وام‌واژه‌های فزون‌شمار فنلندی از زبان تخاری که می‌توانست در شرق اروپا جا داشته باشد، داوری کرد. افزون بر این، به باور کلاین، بالت‌ها پس‌انتر پدید آمده بودند.

شاید ردپای زبان و فرهنگ تخارها در محیط موردوی (Mordovians) بر جا مانده است. مردوی‌ها شمار بسیار خدایان زن (الهه) دارند که نام‌های شان ترکیبی است و با افزودن «آوا» ساخته می‌شود (آوا- مادر، زن، بانو). [شایان یادآوری است که در زبان پشتو، زنان سالمند را با نشانه تکریم و تمجید -«آنا» یا «انا» یاد می‌کنند- مانند نازو آنا. به زبان روسی نیز نام‌های خانوادگی زنان- با «اوا» پایان می‌یابد. گ.]. موردوی‌ها، مردان سالمند و سالخورده را آتیا می‌خوانند (آتا، آته- پیر مرد، پدر، مرد). روشن است هر دو با زبان قبایل تورکی همخوانی دارد. به خصوص با زبان قیچاق‌ها- آپا، آتا (لقب «اتامان» (سالار، سردار، سپهدار)، در میان قزاق‌ها (شبه نظامیان) روس از همین کلمه گرفته شده است) و همین گونه زبان باشقیری.

زبان‌شناسان بر تاثیر زبان تخاری بر زبان‌های تورکی و تبتی تاکید می‌ورزند.

دارندگان فرهنگ فانیانوی به محیط باشندگان شمال دشت‌های روسیه، نوع نژادی باریک‌روی (آدم‌های دارای چهره‌های دراز) و گروه‌های پیوستگی (هاپلوگروه‌های) - J2, J2 R1b و E را به ارمغان آوردند. این نوع انسان‌ها در بالکان بسیار اند که چنین چیزی آشکارا در باره نیاکان تخارها و سرزمین آبایی و نیایی شان سخن می‌گوید. پسان‌ها بازماندگان دارندگان هاپلوگروه J2 به گستره‌های علیای ولگا کوچیدند. بازماندگان ایشان را می‌توان کنون در روسیه یافت:

در استان‌های: ولوگدای- 7.5٪، سمولنسک- 7٪، نووگورود- 5٪.

همچنین در سایر جاها هم دیده می‌شوند:

در پنزا- 4.9٪، در ریازان- 2.8٪، اورلوفسک- 2.4٪، بریانسک- 2.3٪.

اما در این جاها به گمان بسیار، از تاتارها (ایرانیان دشت نشین).

در میانه های هزاره دوم پیش از میلاد، دارندگان فرهنگ بالانف (balanovsها) که از سوی ایرانیان رانده شده بودند (به پندار کلاین- تنها مردان جوان) منطقه ولگا را ترک گفتند و راه خاور را در پیش گرفتند. مسیر راهپیمایی آنان ناشناخته مانده است، اما هر چه بود، از استپ های آسیای مرکزی سر بر آوردند و در آن جا پدیدار شدند. باستان شناسان پدید آیی فرهنگ کاراسوکی را درست با همین ها پیوند می زنند. اما آن ها به تنهایی نرفته بودند. با داوری از روی واماوژه های برگرفته از زبان تخاری (و فرهنگ مادی آنان)؛ با ایشان، سین دشتی ها (ایرانی ها) و فینی ها و اوگری ها (بازماندگان ولوسف ها volosovs؟) هم به آن سرزمین ها- به آن کران جهان رفته بودند. چون زبان شناسان خاطرنشان می سازند که در زبان تخاری بسیاری از واژه ها آشکارا دارای ریشه های هندواروپایی اند. در گام نخست، آن واژه های زبان فینی- اوگری، که با آن لیکسیکون یا واژگان خود را همپوشانی می دهند. بر این مبنا، نتیجه گیری می کنند که تخارها، نه تنها با فینی ها و اوگرها «همسایه» بودند، بل که یک سازواره یا لایه فینی- اوگری هم داشتند. از

---

فاتیانوی های میانرودان ولگا-اوکا از دو هزار سال پیش از میلاد در این جا بسر می برند. یادمان های آنان در ولگای علیا بر جامانده است. به خاک روسیه، آن ها از مناطق مرکزی اروپا کوچیده بودند که با خود ویژگی های مدیترانه ای و آسیای قدامی را به همراه آوردند که از همان زمان تا کنون در میان باشندگان شمال همواری دشت روسیه هویدا است.

هاپلوگروه های J2 و E که در میان سام ها- باشندگان جزیره نمای کولسک به مشاهده می رسند، معمولا از نگاه ژنتیک، با تاکید بر این واقعیت به عنوان یک پدیده شگفتی بر انگیز نمی توانند برای آن توضیح رضایت بخشی ارائه نمایند. شاید دلیل آن بیشتر از این ساده باشد و همانا: در سنت های سام ها، که پیوندهای زناشویی آزاد با خارجیان مجاز می باشد. در گذشته، سام ها، سرزمین های واقع در شمال خاوری را در اختیار داشتند. در حالی که فنلندی ها در شرق بودوباش داشتند. احتمالا فاتیانوی های پیشرفته تر از نگاه فرهنگی، از سوی آنان، چونان گروه مرجع آدم های معتبر ارزیابی می گردیدند. اما شاید توضیح دیگری هم داشته باشد. این نشانه های ژنتیکی که همچنین از چودها - توده اسراز آمیز دیگر آسیای مقدم گرفته شده باشند.

دیگر زبان ها، آن ها وامواژه هایی از زبان های تبتی و ایرانی و کمی هم از زبان آریایی گرفته بودند.

با آن که تخارها توده بس اندکشماری بودند، زمین هایی بسیار گسترده و پهناوری را در خاورزمین اشغال کرده بودند: از شمال چین تا به جنوب باختری مغولستان و حوضه رود تریم. ردپای آن ها در همه جاها در آسیا، از هفتروود یا سمی ریچی (در قرغیزستان و جنوب قزاقستان) گرفته تا مرزهای خاور دور دیده می شود. به احتمال زیاد، چنین چیزی ناشی از تسلط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آنان بر گستره آسیای مرکزی بوده است. آن ها «فناوری پیشرفته» («های تک» عهد باستان) یعنی اربابه های دو چرخه را که به آن ها، با داوری از روی نقاشی های برجامانده، اسب ها را می بستند و نیز تولید ریخته گری بینظیر برنز را با خود به محیط شکارچیان و خوشه چینان آسیای مرکزی به همراه آوردند.

شایان یادآوری است که نه تنها شکل های فرآورده های شان، بل نیز روش ریخته گری دیواره های نازک لیتیوم در نوع خود بینظیر بود. این پدیده اسرار آمیز شمال خاوری اورآسیا بود. در این که متالورژی کاراسوکی برنز آسیای مرکزی، سامو-سیمین سیبری باختری و آنیانگ چین دارای ریشه های مشترک ژنتیکی اند، در نزد هیچ کسی، هیچ شک و تردیدی وجود ندارد.

روشن است، توضیح متقاعدکننده یی برای این حقیقت نمی توان داد. کاراسوکی ها این فناوری را در اروپا یاد نداشتند. اما به گونه ناگهانی آن را در آسیای مرکزی فراگرفتند. چینی ها نیز با این فناوری آشنا نبودند. اما آن را از کراسوکی ها فرا گرفتند. به احتمال زیاد، کراسوکی ها آفرینندگان این تکنولوژی بینظیر نبودند. اما به طور کامل توانسته بودند از برتری های آن بهره گیری نمایند. شاید، پس از رسیدن به توده های آسیای قدامی که از نگاه تباری با سامویی ها و سیمینی ها نزدیک بودند؛ چنین فناوری یی را از آن ها فرا گرفته بودند.

یک چیز روشن است. توده‌هایی که در این طیف فرهنگی شامل بودند، در گذشته دارای خاستگاه‌های تباری ناهمگون بودند، اما «سرنوشت»‌های شان سخت با هم گره خورده بود و درهم تنیده شده بود.

پیش از این می‌پنداشتند که تخاریان، نخستین کسانی از هندواروپاییان بودند که چینی‌ها را با ارابه (یک و دو محوری) و پرورش اسب آشنا ساختند. به راستی، آن‌ها گاری‌های چرخدار را می‌شناختند و به احتمال بسیار زیاد از ارابه‌ها بهره می‌گرفتند. موجودیت وامواژه‌های زبان تخاری در زبان چینی، گواه بر تماس‌های تخاری‌ها با چینی‌ها اند. تاثیر زبان تخاری تا همین اکنون هم بر زبان‌های تبتی، تورکی و ایرانی احساس می‌شود. اما داده‌های تازه باستان‌شناسی همچنین نشان می‌دهند که چینی‌ها ارابه‌سواری و اسب‌پروری را از ایرانیان فرا گرفته بودند. کنون منطقه خودگردان سین کیانگ - اویغور چین را شامل گستره فرهنگ اندرونوفوی می‌سازند. چنین بر می‌آید که مومیایی‌های به دست آمده از حوضه رود تاریم ربطی به تخارها نه، بل که با حاملان فرهنگ اندرونوفوی دارند. زیرا تخاری‌ها در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد به این جا آمده بودند.

در سده سیزدهم پیش از میلاد، تخارها به دلایلی که تا هنوز روشن نشده است، به جنوب سیبری کوچیدند. شاید آن‌ها قلمرو خود را گسترش می‌دادند و شاید هم از سوی همسایگان ایرانی‌شان که در این دوره از راه استپ‌های تاریم و دهلیز گانسوی به سوی چین می‌شتافتند، رانده شده بودند.

تخاری‌ها در جنوب سیبری نزدیک به 500 سال زیستند و پس از آن در پی یورش توده‌های دشت نشین ناپدید شدند. این که بیخی نابود شده بودند یا از آن جا رانده شده بودند، چیزی روشن نیست؟ پیروزمندان در نبردها بیشتر در همچو موارد مردان را نابود می‌کردند ولی زنان را زنده می‌گذاشتند. نمونه‌های چنین رفتاری بشمار اند. برای مثال، باشندگان جزایر دریای کارائیب به زندگی مردان آواراکی (Arawak) (تاتارهای آمده از آسیای مرکزی)، همین گونه پایان دادند. اما زنان شان را نکشتند. از همین رو، اسپانیایی‌ها پس از

کشف کارائیب، با یک جمعیت دو زبانه رو به گردیدند: زنان به زبان ارواکی و مردان به زبان کارائیبی سخن می گفتند.

شاید قبیله حاکم تخاریان سرنوشت دردناکی یافته بودند. با این هم، بخش بزرگی از ایشان جان سالم به در بردند. فرهنگ تگاری (Tagar) سیبری جنوبی (از نام دریاچه تگار- [شاید شکل تغییر یافته تخار-گ.])، در بر دارنده ویژگی های فرهنگ مختلط اسکیتی و کاراسوکی است. شاید، بتوان این را چنین درک کرد که دارندگان فرهنگ کاراسوکی (یا بخشی از آنان) در دایره فرهنگ های سکایی آلتایی- سایی (ایرانی)، با دادن برخی از صفات خود به آنان، داخل شده بودند و بخش های دیگر شان، به جاهای دیگر رفته بودند.

گروهی به میانه های گستره قزاقستان کنونی آمدند که در این جا شالوده فرهنگ بیگازی- داندی بای (Begazy-Dandybay) را گذاشتند و برخی دیگر هم به مغولستان باختری و ترکستان خاوری شتافتند.

به هر رو، هر چه بود، در زبان ایرانی کوشانی ها (زبان باختری، یا دقیق تر زبان کوشانی) به باور زبان شناسان ویژگی های گفتاری تخاری ها آشکارا هویدا می باشد. به گفته آبایف- خاورشناس برجسته قزاق، همین چیز را می توان در مورد زبان اوستی گفت.

بررسی بقایای انتروپولوژیکی دارندگان فرهنگ کاراسوکی (تخاری) سیبری جنوبی نشان داد که آن ها دارای منشای ناهمگن (heterogeneous) بودند. سیمای شان اروپایی اما با سازه های منگولوییدی، شاید چینی بود. شماری از آنان گرایش به نژاد میانرودان آسیای میانه یی (پامیری- فرغانه یی) داشتند، و شمار دیگر آنان، دارای ویژگی های آکونی (okunes)- جمعیت پیشین فرورفتگی میسورینسک (Minusinsk) که از محیط هایپرمورفیک (hypermorphic) مدیترانه یی تشکل یافته بود.

بازآرایی انتروپومورفیک استخوان های آدم های یافت شده از تووا (جنوب سیبری روسیه) نشانگر آن است که دارای بینی های بلند اما چهره به طور شایان توجه مسطح در مقایسه با

چهره های آکونی ها بوده اند. سازه های منگولوییدی نوع اقیانوس آرام، از روی داده های ژنتیک در میان قرقیزها معاصر، ازبیک ها و اندکی هم در میان قزاق ها دیده می شود. چنین سازه هایی در میان تاتارها هم هست.

بازماندگان کاراسوکی ها (تخارها) حوضه رود تاریم تا سده هشتم پیش از میلاد بسر می بردند و دست اندرکار کشاورزی و بازرگانی بودند و در شهرستان ها و واحه ها زندگی می کردند. بازرگانی ابریشم، آن ها را در جهان شهره ساخته بود. به همین دلیل، یونانیان آن ها را سیری ها یا سیرها می خواندند. اما زندگی مسالمت آمیز آن ها تقریباً یک هزار سال پیش به گونه غم انگیزی به پایان رسید.

در دوره مهاجرت های بزرگ توده ها، شهرها و واحه های حوضه رود تاریم به میدان کارزار درگیری های خونین قدرت های بزرگ وقت: چین و خونوها مبدل گردید. با شکست یافتن، یوئه شی های سارماتوییدی، پیکان باختری مهاجرت، جای پیکان خاوری را گرفت. تخاری ها در جمع خود آسیایی های خاوری را پذیرفتند و با تغییر زبان و نام تباری از صحنه تاریخ ناپدید شدند.

### پی نوشت ها:

**یادداشت گزارنده:** برای مقایسه با این مقاله در زیر آن چه را که در ویکی پیدا در باره تخار آمده است، می آوریم:

«تُخار نام قومی ساکن تخارستان بود که در سده سوم پیش از میلاد در نواحی کوچا و تورفان در شمال شرقی سرزمینی که بعدها ترکستان شرقی یا ترکستان چین خوانده شد، به سر می بردند. مردمی قوی و نیرومند بودند و به یکی از زبان های وابسته به گروه زبانی هندواروپایی سخن می گفتند که به زبان تخاری معروف است. هرچند این زبان شرقی ترین زبان شناخته شده هند و اروپایی است، اما از لحاظ تقسیمات زبان شناسی به شاخه غربی یا کنتوم (Centum) آن زبان تعلق دارد.

در میانه‌های سده دوم پیش از میلاد تخارها بر اثر تهاجمات هونوها ناگزیر به نواحی غربی‌تر کوچ کردند. منابع چینی در شرح این رویداد از دو قوم یوئەشی و اوسون نام برده‌اند که از برابر هونوها گریخته، و به نواحی فرغانه رانده‌اند و اندکی پس از ۱۶۰ پ. م. از سیحون (سیردریا) گذشتند و به قلمرو دولت یونانیِ باختر سرازیر شدند. و میان سال‌های ۱۴۰ تا ۱۳۰ ق. م. دولت یونانی باختر را برانداختند. استرابون از مردمی چادرنشین به نام «تخاروی (Tokharoi)» یاد کرده است که در این تهاجم شرکت داشته‌اند. با برافتادن دولت یونانی باختر، این قبایل بیابانگرد دولت کوشانیان را بنیاد نهادند و پس از آن، تاریخ تخاریان و زیستگاه جدیدشان، یعنی تخارستان با تاریخ این دولت در آمیخت.

تُخارستان یا طُخارستان نام سرزمینی کهن و نام ولایتی در خراسان بزرگ در نخستین سده‌های اسلامی، واقع در امتداد کرانه‌های جنوبی جیحون (آمودریا) علیا و وسطا بود که از خاور به بدخشان، از شمال به کرانه‌های جنوبی رود جیحون و از جنوب به رشته کوه‌های هندوکش محدود بوده است و در برخی از ادوار تاریخی در مفهوم وسیع‌تری همه نواحی مرتفع وابسته به بلخ، واقع در دو کرانه رود جیحون را در بر می‌گرفته است و به عبارتی دیگر در برگیرنده استان‌های فاریاب، جوزجان، بلخ، سمنگان، قندوز، تخار و بدخشان در افغانستان امروزی بوده است. این نام در نخستین سده‌های اسلامی بر بخشی از سرزمین باختر باستان در نواحی خاوری بلخ اطلاق می‌شده است.

نام این سرزمین برگرفته از نام مردمی است که تُخار خوانده می‌شدند. تخارها از اقوام آریایی بودند که در سده سوم پیش از میلاد در نواحی کوچا و تورفان در شمال شرقی سرزمینی که بعدها ترکستان شرقی یا ترکستان چین خوانده شد، به سر می‌بردند.

در منابع تاریخی و جغرافیایی دوره اسلامی از دو تخارستانِ علیا و سفلا بدون مشخص کردن جایگاه هریک یاد شده است. بر پایه فهرست شهرهایی که ابن خردادبه برای تخارستان علیا بر شمرده است، تخارستان علیا نواحی شرقی بلخ و جنوبی جیحون را در بر می‌گرفته است و از نوشته یعقوبی، آن جا که از بامیان در شمار نواحی تخارستان «اولی» (اولین) یا «دنیا» (نزدیک‌ترین) یاد می‌کند، چنین پیداست که تخارستان سفلا در برگیرنده نواحی جنوب غربی تخارستان علیا و جنوبی بلخ بوده است.

سرزمین تخارستان دارای دو بخش کوهستانی و دشت بوده است و در دشت‌های آن ترکان خُلیخ (خُرُلیخ) زندگی می‌کردند. مهم‌ترین شهرهای تخارستان شهرهای خُلم، سمنگان، بغلان، سکلکند، وروالیز، آرهن، راون، سکمیشت، روب، سرای عاصم، خُشت و اندراب بود و شهر طالقان (تالقان) که شهر بلخ وسعت داشت، بزرگ‌ترین شهر و مرکز تخارستان به‌شمار می‌رفت.

امروزه ولایتی در شمال افغانستان به نام تخار نام‌گذاری شده است که بخش‌هایی از سرزمین تخارستان تاریخی را در بر می‌گیرد. ولایت نوبنیاد تخار که مرکز آن شهر تالقان است، ۱۷ ولسوالی (فرمانداری) دارد و شهرهای تالقان، چاه‌آب، ینگه‌قلعه، اشکمش و فرخار مهم‌ترین شهرهای آن به‌شمار می‌آید.

مردم تخارستان در قرن‌های پنجم تا هفتم میلادی پیرو چند دین بودند. به استناد بر مآخذ تاریخی و مدارک باستان‌شناسی دقیق می‌توان گفت که اکثریت مردم تخارستان مثل دوره‌های قدیم زرتشتی بودند. موقعیت دین بودایی نیز خیلی مستحکم بود. در آسیای وسطی به دوران هفتالیان (هیتالیان) دین بودایی مورد تعقیب قرار نداشت و بعضی حاکمان هیتالی از دین بودایی پشتیبانی می‌کردند.

در پایان سده ششم و اوایل قرن هفتم میلادی بعضی حاکمان خاقانات غربی ترک به دین بودایی می‌پیوندند و هم در جنوب آسیای میانه هم در افغانستان و شمال هندوستان آغاز به ساختن معبد‌های بودایی می‌نمایند و از بوداییان پشتیبانی می‌کنند. در قرن هفتم در پایتخت تخارستان، شهر بلخ، صدها دیر بودایی، در ترمز ده‌ها دیر، در شومان دو دیر، در قبادیان سه دیر و ... موجود بودند. از اطلاعات به دست آمده بر می‌آید که در تخارستان دین بودایی خیلی انتشار داشته است. دین دیگری که در آسیای میانه در این زمان رسوخ کرده بود، دین مانویه بود. باز یک دین دیگر، دین نصرانی بود. ترک‌های تخاری معتقد به دین نصرانی بودند.»-گ.

در ذیل تخار در ویکی پیدیا به زبان روسی در باره تخارها چنین آمده است:



«زبان تخاری، به گمان بسیار، خاوری ترین شاخه زبان های هندواروپایی بوده است. گستره بودوباش تخاری ها در فرورفتگی تاریخ (سینکیانگ و گانسو) شمرده می شود. از روی مومیایی های برجمانده در تاریخ می توان در باره سیمای شان داروی نمود.

زبان تخاری ها مربوط به گروه کنتوم (centum) زبان های هندواروپایی می شود که در این گروه زبان هایی چون سلتیا، ژرمنی و ایتالیک داخل اند. اما نه گروه زبان های هندوایرانی (گروه Satem ساتیم).

زبان تخاری (Tocharian) به عنوان یکی از زبان های هندواروپایی در همان منطقه رایج بوده است. هر چند نخستین گواهی های در باره این زبان مربوط به سده ششم می گردد، شواهد غیر مستقیم، مانند تفاوت میان لهجه های A و B و عدم وجود باقی مانده های زبان تخاری بیرون از منطقه، اجازه می دهد بپنداریم که این زبان در مناطق نشیمنی تخارها در اواخر هزاره یکم پیش از میلاد موجود بوده است.

بنا به داده های چینی ها، در هنگام پادشاهی امپراتور تسین یا شین (Shihuang)، پادشاهی یوئه شی ها یا یوئه جی ها در اوج شگوفایی به سر می برده است که پیوسته با سیونو ها (خونوها یا هونوها) - همسایه شمال خاوری خود در درگیری بوده اند. در نزدیکی دولت یوئه شی ها، تخارها یا شبه تخارها (psevdotoharan) به گونه مسالمت آمیز در همزیستی و همیاری با آنان می زیسته اند.

از دید علمی، تخاری ها را به دو گروه تقسیم می نمایند:

تخاری های اصیل (راستین) که بخشی از یوئه شی ها بودند و به لهجه های ایرانی خاوری شمالی (که با زبان سکاها خویشاوند بود)، سخن می گفته اند و با کوشانی ها به سوی جنوب شتافتند و در شمال افغانستان کنونی مستقر شدند و این گستره را تخارستان نامیدند.

شبه تخاری ها یا تخارهای مستعار (psevdotohars) - هندواروپاییانی که چینی ها و شماری دیگر از اقوام [هندی ها-گک.]، آنان را ناآگاهانه و به

اشتباه تخاری می خواندند. این ها کسانی بودند که با آن که به لهجه های زبان تخاری سخن می گفتند، اما با یوئه شی ها خویشاوندی نزدیک تباری نداشتند و خود هیچگاهی خود را تخاری نمی خواندند.

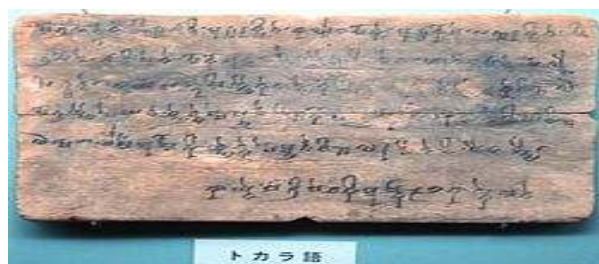
[این که آن ها خود، خویشان را و زبان خود را به چه نامی می خوانده اند، تا کنون روشن نیست. تنها چیزی که تثبیت شده است، شبه تخاری ها از توده های هندواروپایی بوده اند و به یکی از زبان های هندواروپایی سخن می گفته اند. -گک.]

بررسی های ژنتیک انجام شده در فبروری 2010 روی اجساد برجامانده از باشندگان باستانی حوضه رود تاریم در سین کیانگ، (از دیرین ترین لایه گورستان با عمر نزدیک به 2000 سال پیش از میلاد)، هاپلوگروه یا گروه پیوستگی R1a1a را تثبیت نمود [که ویژه هندواروپاییان می باشد-گک].

«واحه حوضه رود تاریم نقش مهمی در معیشت منطقه و سازمان تجارت میان چین و کشورهای غربی بازی کرده است. جمعیت این واحه ناهمگن بوده است. در غرب اقصی و خاور آن ایرانیان زندگی می کردند. در مرکز آن- توده هندو اروپایی قفقازی نما- «تخاری ها». این نام تباری را از این رو در میان گیومه (») گرفته ایم که آن ها خودشان خود را به این نام نمی خوانده اند. و دیگران به اشتباه آنان را به این نام یاد کرده اند. هندی ها نام کوچروان ایرانی زبان- تخاری ها را بر آنان گذاشته بودند.

Evidence that a West-East admixed population lived in the Tarim Basin as early as the early Bronze Age

نمونه خط تخاری



## شاهنشاهی ارژن: ۱۳۸

### نخستین دولت دشت نوردان در جنوب روسیه

#### یادداشت گزارنده:

اگر، از پادشاهی های اسطوره یی تورانیان که در شاهنامه از آنان به تفصیل سخن رفته است، بگذریم، در عهد تاریخی پیش از اسلام، در گستره آسیای مرکزی، چند دولت کوچیان چادرنشین فرمان می رانده اند:

آ- پیش از میلاد:

دولت ارژن

دولت یوئه شی ها

دولت اوسون ها

دولت هونوها (آمیزه یی از تورانی ها- چینی ها و دونخوها (مغولان نخستین)

ب- پس از میلاد:

دولت پرتومغولی (نیاکان مغول ها) سیان بای ها (آمیزه یی از تورانی ها- هونوها- چینی ها-

مغولی های بازمانده از دونخوها)

دولت پرامغولی (پیشینیان مغولان) ژوژون ها (آمیزه یی از تورانی ها- چینی ها- نیاکان

مغولی ها- هونوها)

---

<sup>137</sup>. در واقع، مقاله دست داشته دو مقاله جداگانه است. من زمانی هر دو مقاله را فشرده ساخته، برای

خود بایگانی نموده بودم. آن چه در این جا می خوانید، همان متن فشرده سازی شده است. -گ.

<sup>138</sup>. ارژن (به آلمانی - Arzhan، به انگلیسی - Arzhen) - سایت باستانی یی است در جمهوری تووا

در جنوب روسیه (در مرزهای شمال باختری مغولستان)، در نزدیکی شهر قزل در سرچشمه های رود ینی

سی. -گ.

دولت خاقانات تورک (کنفدراسیونی از تورانی‌ها- هونوها- چینی‌ها- مغولی‌های ژوژونی)

دولت اویغورها (آمیزه‌ی از تورانی‌ها- چینی‌ها- نیاکان مغولی‌ها- هونوها)

دولت قرغیزها (آمیزه‌ی از تورانی‌ها- چینی‌ها- نیاکان مغولی‌ها- اویغورها)

پ. در اوایل دروه اسلامی:

10- دولت قره‌خانان در کاشغر

دولت قره‌ختایان (کیدانی‌های مغول)

در گذشته، در یکی از مقالات دکتر اسکندر بایاراف در باره «دولت شاهنشاهی ارژن- نخستین دولت تورانی در میانه‌های آسیا» مطالبی را خواندیم. اینک، فشرده آن را برای یادآوری، بار دیگر می‌آوریم:

«ارژن (Argen) - کلمه‌ی است از زبان‌های هندو ایرانی، دقیق‌تر یک واژه ایرانی باستانی است به معنای چشمه مقدس یا بهار مقدس. همین اکنون هم جاهایی در شیراز و استان پارس «دشت ارژن و جنگل‌های دشت ارژن» هست که از سوی یونسکو به عنوان یک پارک ملی ثبت شده است. شاید واژه ارژنگ (نگارنامه) هم با ارژن بی ربط نباشد: ارژنگ نام کتاب مصوری است که توسط مانی، مدعی پیامبری در زمان ساسانیان نگاشته شده.

... چنین بر می‌آید که دینلین‌ها، دی‌ها و هونوها یا خونوها (فرمانروایان دشت‌های میانه آسیا در سده دوم پیش از میلاد تا سده یکم میلادی - نیاکان هون‌ها) از نوادگان تورانیان بوده باشند. در باره توده اسرار آمیز و مرموز دینلین مطالب بسیاری نوشته شده است، با این هم دینلین‌ها هنوز کمتر شناخته شده مانده اند. بسیاری از پژوهشگران بی آن که ژرف بیندیشند، آن‌ها را با دارندگان فرهنگ دامداری - کشاورزی تاگار (Tagar) پیوند می‌دهند. روشن است چنین برداشتی تا حدی درست است، اما به احتمال بیشتر، هسته فرهنگی آنان گورگان ارژن (سایان) بود.

اگر چنین است، پس آن‌ها سازندگان نخستین امپراتوری کوچرو در میانه‌های آسیا می‌باشند. از نگاه فرهنگی، آن‌ها مشترکات بسیاری با سکایی‌های پامیر خاوری داشتند. از این

جا هویدا است این دیدگاه برمی خیزد که سازندگان ارژن از نگاه تباری نوادگان سکایی های کوچرو آمده از دوردست ها، بودند که در آینده قدرت خود را بر نوادگان کاراسوکی های مینوسی تثبیت کردند. سیمای اسکیتی و سنت های کوچروی آن ها و نیز ویژگی های افاناسیفی در میان باشندگان مینوسی از همین جا است.

به گمان بسیار، سازندگان تپه ارژن، خود را به نام های سایانی و تورانی می خوانده اند، چرا که این نام های تباری در نام های مکانی منطقه سایان بازتاب یافته اند. اما چه کسانی اتباع کشور ارژن بودند؟ روشن شده است که در مراسم خاکسپاری شاهنشاه ارژنی ها نزدیک ده هزار نفر از سیزده قبیله به رهبری پادشاهان خود آمده بودند. می توان حدس زد که در میان آن ها کوچی هایی از قبایل قدیمی آریایی و پیشینیان تورکی ها بوده اند. اردوی ارژن تقریباً پس از صد سال فرو پاشید. برخی از آنان ماندگار شدند- بازماندگان ایشان تیلیوتی ها و تیلینگیتی ها اند. شمار دیگر، بنا به گزارش چینی ها به خاور شتافتند. بسیار احتمال می رود که نام تباری آن ها بوریات بوده باشد که یادآور بهارت آریایی است.<sup>۱۳۹</sup>

دیگران با متحدان خود به جنوب کوچیدند. به مرزهای چین. در پیکارهای سخت در برابر دولت های پادشاهی چین، در آغاز پیروزی با آن ها بود، مگر در سرانجام جنگ را باختند. آن گاه، پراکنده شدند. منابع چینی از دی ها و دیلی های سفید و سرخ و پسان تر از دینلین ها نام می برند. بازماندگان آنان: یفتلی ها، ابدالی ها [(پشتون ها)-گک.]، اویغورها، اوسون ها، دی ها (بای دی ها (Beida)، افری دی ها (افریدی ها، تیلیوی ها (Teleuts)، بلغارها، قرغیزها، و گورجاری (gurdzhary) های همپیوند با آنان، و همچنین آن تیره های از خونوها که ریشه های «آریایی» داشتند؛ اند.

## تپه های ارژن-1 و ارژن-2:

---

<sup>139</sup> در میان مغول ها واژه هایی هست چون باتتر (بهادر)، بایار و آرات (میزبان). این واژه ها بیخی یادآور واژه های آشنا برای ما در تاریخ روسیه مانند بویتور، بایار (رزمنده، جنگجو، سردار)، رات (میزبان، مهماندار) اند. تنها بلغاری ها می توانستند چنین واژه هایی را در میان باشندگان روس قدیم آورده باشند.

تپه ارژن-1 در دوره پیش از جنگ جهانی دوم از سوی- گریازنف- باستانشناس شوروی پیشین کشف شده بود. تپه ارژن-2 را چندی پیش باستان شناسان روسیه و آلمان گشودند. کشف این دو یادمان باستانی، در جهان علم چونان یک پدیده شگفتی برانگیز ارزیابی گردید. در تپه ارژن-2، گورستان دست نخورده شاهی با مقدار هنگفت اشیای زرین یافت شد. همه این اشیاء فرآورده های هنری ساخته شده با اوستادی و هنروری بسیار بالا در «سبک جانوری» سنتی کوچروان اند. قدمت ارژن-2 به سده های پنجم و ششم پیش از میلاد می رسد و قدمت ارژن-1، 100-150 سال دیرین تر از ارژن-2 است.

اس. کلیاشتورنی (S. Klyashtorny) بر آن است که در عهد باستان در آسیای مرکزی دو امپراتوری توده های کوچرو- امپراتوری یوئه شی ها و امپراتوری هونوها (خونوها) ایجاد گردیده بود. اما بنا به برخی از دلایل معتبر و مدلل، می توان استدلال نمود که شمار این امپراتوری ها به چندتا می رسیده است که نخستین امپراتوری آن - امپراتوری افسانه یی توران بود. سپس هم امپراتوری ارژن که زمان تاسیس آن - در مرز سده های نهم-هشتم پیش از میلاد بود. گورگان های پادشاهی ارژن 1 و 2 (در سایان جنوبی) کاشفان پیشگام خود را (با عظمت ساخت و ساز ساختمان زیرزمینی و فراوانی گنجینه های طلایی خود) در شگفتی اندر ساختند. بناهایی که در ساختمان آن ها شمار بسیاری از توده های زیر فرمان شاهان دست داشتند.

برای ساخت و ساز تپه ارژن-1 که نیز در این جا واقع شده است، نزدیک به شش هزار درخت زده شده بود. چنین بر می آید که شاه قدرت بسیار بزرگی داشت. قبایل حومه آلتای، فرورفتگی مینوسین، مغولستان باختری و قزاقستان خاوری از وی فرمان می بردند. او به سبک ایرانی، لقب شاه شاهان (شاهنشاه) داشت.

نام تباری واقعی آن ها ناشناخته مانده است، اما شاید از روی توپونیم ها (نام های گیتیایی) تا کنون حفظ شده توران و سایان (کنون نام های یک منطقه نشیمنی و یک کوه در جمهوری تووا)، بتوان گمان برد که آن ها قبایل «تور» و «سایان» بوده اند.

ارژنی ها ظاهر اروپایی نما (اروپاییدی) یا قفقازی نما (Caucasoid) داشتند، اما مراسم خاکسپاری مردگان شان از دیگر جوامع سکایی عشایری متفاوت بوده است. بستگان خود را در گورها به پهلو با پاهای خم می گذاشتند. (در گذشته ها آن ها را به پشت می خوابانیدند). اما پادشاهی شان دیرپا نبود. بازماندگان ارژنی ها نتوانستند «شکوه پادشاهی» را نگهدارند. شاید راز چنین افتی در مکانیسم ارث بری قدرت نهفته بوده باشد، که در آن یورت (yurt) با توجه به آداب و رسوم عشایری، میان فرزندان تقسیم می شد.».

باید متوجه یک نکته بسیار مهم باشیم و آن این که توران یک نام افسانه یی است و بار علمی- اکادمیک ندارد. در واقع، توران نامی است که ایرانیان به سرزمین های آن سوی سیردریا (سیحون) داده بودند. بر پایه افسانه های ایرانیان، فریدون جهان را میان سه فرزند خود تور، سلم و ایرج تقسیم نموده بود. ظاهرا ایران (سرزمینی میان سه حوضه سند، بین النهرین و فرارودان) به ایرج و توران (ختن و کاشغر) به تور و گستره میان هفت رود و ایرتش و بلخاش و ارال و رود ولگا و کرانه های خاوری کسپین (گستره قرغیزستان و قزاقستان کنونی) به سلم رسیده بود. پسانتر، همدستی میان تور و سلم در برابر ایرج، به معنای به هم پیوستن نمادین سرزمین های ختن و آن سوی سیر دریا است- توران در برابر ایران.

آن چه مربوط به تورانیان یعنی باشندگان سرزمین تور و جاگیر سلم می گردد، ایرانیان همه کوچروان و چادرنشینان آسیای میانه و مرکزی و ترکستان خاوری (ختن و کاشغر) را در کل تورانی می خواندند. اما در واقع، در گستره آسیای میانه و آسیای مرکزی، با دو گروه توده های کوچی رو به رو هستیم: یکی سکایی های آریایی که با ایرانیان از یک ریشه و تیره و تبار بودند و دیگری توده های سپیدپوست غیر آریایی مانند تخاری ها و دینلین ها و...

به هر رو، در زیر فشرده دو مقاله را در باره نخستین دولت تورانی- دولت ارژن، می آوریم:

داکتر ل. اس. مرسادولف

## گورگان ارژن -1 (Arzhan-1) در قلب آسیا

## (جنبه های جغرافیایی و اخترشناسیک) ۱۴۰

**چکیده:** پژوهش های باستان شناسیک، جیودیزیک و اخترشناسیک گورگان «ارژن-1» نشان می دهند که این پایگاه نه تنها یک باروی پیچیده یادبودی-آرامگاهی، بل که نوعی «مدل جهان» (ماندالا) یی (mandala) قبایل کوچرو باستانی آسیای مرکزی هم است. این بنا متعلق به سده هشتم پیش از میلاد- یکی از درخشان ترین دوره های بسیار سرنوشت ساز در تاریخ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مردم کوچ نشین باستانی استپ های اورآسیا به شمار می رود.

جهان کوچیان آسیای مرکزی در هزاره یکم پیش از میلاد، همزمان با تمدن های آسیای صغیر، دریای مدیترانه، چین و هند وجود داشته است. باید فراموش نشود که نه تنها تمدن های باستانی مسکون، بل نیز تمدن های کوچی؛ سیاستمداران، رزمندگان، خردورزان، هنرمندان و رهبران مذهبی برجسته (اما بی نام و نشان) خود را داشته بودند.

«ارژن-1» در تووا - بزرگترین گورگان در سایان- آلتای است که به سال های 1971-1974 از سوی یک اکسپدیشن باستان شناسی به رهبری م. اچ. مانای-وول (MH Mannai-ool) و ام. پ. گریازنف (MP Gryaznov) [1] کاوش گردید.

---

<sup>140</sup> . Arzhan-1 barrow in the Center of Asia

(geopolitical and astronomical aspects)

L. S. Marsadolov

Abstract: Archaeological, geodetic and astronomical researches of the Arzhan-1 barrow show that it is not only difficult sepulchral object, but also peculiar "world model" (mandala) of ancient nomads of the Central Asia. The monument dates from the 8th century BC - one of the brightest critical periods in a political, economic and cultural history of the ancient nomadic people of the Euroasian steppe.

Keywords: Arzhan-1, the Central Asia, geodetic, astronomical researches, world model.



**پژوهش های تازه:** گروه اعزامی باستان شناسی «سایان-آلتای» از سوی ارمیتاژ<sup>۱۴۱</sup> دولتی به رهبری نویسنده، سر از سال 1987 دست اندر کار کاوش و پژوهش در باره گورگان ارژن-1 بوده است که در سه راستا به کار و پویایی پرداخته است: باستان شناسیک، جیودیزیک و اخترشناسیک.<sup>۱۴۲</sup>

در فرورفتگی ارژنی «توران و اویوکی» (Turano-Uyukskaya) حدود ده «زنجیره» تپه های گورگانی بزرگ-آرامگاه های سران قبایل کوچی دوره هزاره یکم پیش از میلاد قرار دارد. این بزرگترین ساحه تپه های گورگانی در سایان و آلتای است. در سده های هشتم-هفتم پیش از میلاد، گورگان های رهبران قبایل کوچی را بیشتر در نواحی مرزی می ساختند.

---

<sup>141</sup>. کاخ موزه ارمیتاژ (خلوتکده ایکاترینای دوم (کاترین دوم)-امپراتوریس روسیه که پس از انقلاب اکتبر به موزه تبدیل شد)، نه تنها یک موزه، بل که یک کانون بزرگ علمی، پژوهشی و باستان شناسی و تاریخی هم است که در آن شمار بسیار دانشمندان و پژوهشگران کار می کنند.

در ویکی پدیا در باره این کاخ موزه آمده است که «این کاخ موزه در شهر سان پتربورگ روسیه واقع است، با ۳ میلیون اثر هنری (که البته همه همزمان نمایش داده نمی شوند)، و یکی از بزرگترین موزه های جهان و از قدیمی ترین گالری های هنری و موزه های تاریخ و فرهنگ بشری در جهان است.

مجموعه عظیم ارمیتاژ در شش بنا به نمایش گذاشته شده است. بنای اصلی، کاخ زمستانی نام دارد و در گذشته رهایشگاه رسمی تزارهای روسیه بوده است. موزه ارمیتاژ شعبه هایی بین المللی در آمستردام، لندن و لاس وگاس نیز دارد. از هنرمندانی که آثارشان نقاط قوت مجموعه هنر غرب در موزه ارمیتاژ هستند، می توان به میکل آنژ، لئوناردو داوینچی، روبنس، ون دایک، رامبراند، رودن، مونه، سزان، ون گوگ، گوگن و پیکاسو اشاره کرد.

البته این موزه مجموعه آثار متعددی دارد که از جمله آن ها می توان به نشان ها، جامه ها و جواهر سلطنتی، مجموعه متنوعی از جواهر ساخته فابرژ (Fabergé) و بزرگترین کلکسیون موجود در جهان از طلای باستانی متعلق به اروپای شرقی و آسیای غربی اشاره کرد.<sup>۱۴۲</sup>

<sup>142</sup>. در این جا، از جنبه های جیودیزیک و اخترشناسیک مقاله می گذریم، چون بیرون از گستره پژوهش ما است.-گ.

گورگان های چلیکتین (Chiliktin) در قزاقستان، در جنوب خاوری جهان سکایی، در مرز چین و مغولستان و گورگان لیتی یا میلگونوفی (Melgunov) - در مرز استپ و درختزاران، در دامنه های رود دنپیر ساخته شده اند. همین گونه، گورگان کلیرمیس (Kelermes) در مرز کوه ها و دشت ها، در دامنه های شمالی قفقاز، در دوره فرمانروایی کوچیان در آسیای صغیر و آسیای قدامی ساخته شده است. دفینه های غنی در نواحی «اردوگاه های رزمی» کیمیری ها در گوردیون (Gordion) (در اناتولی) و اسکیت ها در زیویه (Ziwiye) و حسنلو (در ایران)؛ مقارن با اوج قدرت کوچیان در سده هفتم پیش از میلاد، ساخته شده بودند.

شاید، مکان تمرکز کوچروان اورآسیایی در آستانه راهپیمایی ها از طریق قفقاز به آسیای صغیر و قدامی، در منطقه حومه کوبان، موقعیت داشته بود. همانا، میان کوبان و بخش های جداگانه آسیای میانه می تواند بسیاری از پیوندهای فرهنگی در درازای یک مدت طولانی، هنگامی که «برآمد» کوچیان جنگجو از آسیای صغیر و قدامی، رصد شود: در نیمه نخست سده هفتم پیش از میلاد، در هنگام مبارزه مادها، لیدی ها و فریگی ها (Phrygia) با دولت آشوری کلیرمیس - چلیکت (Kelermes - Chilikty)؛ در سده پنجم پیش از میلاد - هنگام نبردهای یونانیان و پارس ها (گورگان های هفت برادر - پازیریک - فیلیپکوا (Filippovka) و ...

در این منطقه، پسانتر، کازاک ها (شبه نظامیان)ی کوبانی نشیمنگاه یافتند که پیوسته چونان پایگاهی برای سربازگیری رزمجویان در آستانه نبردها در قفقاز و فراتر از آن، شمرده می شده است. این اندیشه نیز تصادفی نیست که «یک اسب برابر است با یک روز» که هم در گورگان ارژن در تووا و هم در گورگان های حومه کوبان در آول اولی (Aul (Ulsky)، 1898، و ... تحقق مادی یافته است.

یافته های باستان شناسیک از گورگان های بزرگ ارژن، گواه بر دگرگونی های سترگ کمی و کیفی در تووا در سده های هشتم - هفتم پیش از میلاد - «پدیده منحصر به فرد ارژن»

در همه جنبه های پویایی جامعه می باشند: در حوزه اجتماعی (تمایز شدید ساختارهای اجتماعی، بازتاب یافته در مراسم خاکسپاری-گورگان های بزرگ، متوسط و کوچک)؛ در سیاست (گسترش مرزهای سرزمینی در مقایسه با گذشته)، در اقتصاد، افزایش نفوس (تراز بالای اقتصاد کوچی، نوسازی یا نوشدن فرهنگ مادی، افزایش جمعیت)، جهان بینی «تصویر جهان» (بسته شدن مراکز قدیمی آیینی، پدیدآیی سنت های ساختن تندیس های سنگی، تغییر ناگهانی مراسم خاکسپاری در گذشتگان) و...

روشن است «پدیدآیی» این چنین دگردیسی های تند، نیازمند توضیحات همه جانبه و مدلل دانشمندان رشته های گوناگون است. ارزش یادآوری را دارد که مدت ها پیش از لشکرکشی های جهانگشایانه مغول ها به دوردست ها، کیدانی ها،<sup>۱۴۳</sup> تورک ها، هونوها-هون ها که تا به رم رسیده بودند و... دست به کشورگشایی هایی یازیده بودند. امکان دارد چنین لشکرکشی هایی در ابعاد مختلف در زمانه های پیشتر هم رخ داده باشند. در این باره گورگان های نمایندگان نخبگان کوچی مانند نوین-اولا در مغولستان، پازیریک، باشادار (Bashadar)، توئکتا (Tuekta) در آلتای، ایسیک، بیس شاتیر (Besshatyr)، چیلیکتا

---

<sup>143</sup>. باید توجه کرد که سه واژه بسیار همانند به هم داریم:

**کیداری ها** که به نام کوشانیان کوچک هم یاد شده اند و دودمانی بودند که پس از برافتادن کوشانیان و پیش از روی کار آمدن یفتلیان مدت کوتاهی در گستره خاوری ایران فرمانروایی می کردند.

**کیانی ها** که کنفدراسیونی بودند متشکل از قبایل مغولی

**کیدانی ها** که به نام قره ختایان (کارا کیتایان) هم یاد شده اند. کلمه قره در این جا به معنای کبیر و معظم است. یعنی ختایان کبیر. کیدانی ها اتحادیه هشت قبیله مغولی بودند که در سده دوازدهم میلادی به آسیای میانه و چین یورش آوردند. از شگفتی های روزگار، یکی هم این است که کنون روس ها کشور چین را کیتای، تاجیک ها (ختیای) و قزاق ها (قتای) می خوانند. در واقع، آن چه که کیتای خوانده می شود، نام دشمنان قرون وسطایی مغولی چین (کیدانی ها) بود که آن کشور را اشغال کردند. پیش تر از آن، چین به نام کشور آسمانی یا امپراتوری میانی خوانده می شد. همانا در دوره فرمانروایی قره ختایان که صد سال آزرگار دوام داشت، کشور آسمانی را همسایگانش به نام کیتای یا خیتای می خواندند که همان نام تا به امروز در میان شان مانده است. -گ.

(Chilikty) در قزاقستان، و همچنین یادمان های تاریخی پیچیده تر و به یاد ماندنی تر در نزدیکی روستای ارژن در تووا گواهی می دهند.

گورگان ارژن -1 به سده هشتم پ.م. - یکی از درخشان ترین دوره های بسیار مهم در تاریخ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مردم کوچ نشین باستانی استپ های اورآسیا تعلق دارد.

در این هنگام، «ایلیاد» و «ادیسه» در یونان، «کتاب تحولات» در چین، متون ودایی در هند آفریده شدند این عصر پیامبران انجیلی (کتاب مقدس) در اسرائیل است. همو در این زمان بود که «سیمای» فرهنگ های باستان شناسیک اورآسیا، امریکا و افریقا یکسره دگرگون می گردند. این دوره با تغییرات عمده آب و هوایی و طبیعی به همراه بوده است.

چه نیکو خواهد بود هرگاه پژوهش ها و کاوش های دیرین اخترشناسیک یا پالیو استونومیک (paleoastronomic) و تحقیقات جغرافیایی در گورگان های ارژن و دیگر یادمان های مهم تاریخی و فرهنگی تووا انجام شود.

دیری نخواهد گذشت که مواد به دست آمده از گورگان های بزرگ در ارژن، جایگاه شایسته و بایسته یی در میان دیگر بناهای مشهور تاریخ و فرهنگ جهانی بگیرد.

منابع:

Грязнов М.П., Маннай-оол М.Х. Курган Аржан - могила "царя" раннескифского времени // Учёные записки ТНИИЯЛИ, вып. XVI. Кызыл, 1973. С. 191-206; Грязнов М.П. Аржан. Царский курган раннескифского времени. Л., 1980.

Марсадолов Л.С. К вопросу о семантике кургана Аржан // Проблемы археологии скифо-сибирского мира (социальная структура и общественные отношения). Тезисы всесоюзной археологической конференции. Часть 2. Кемерово, 1989. С. 33-35; Марсадолов Л.С. Новый центр Азии (географический или культурный?). Новости степной археологии, № 4. Токио, 1994. С. 13-15 (на японском яз.); Марсадолов Л.С., Бакшт

Ф.Б., Горшков В.Л. Комплексные исследования по программе "Новый центр Азии" // Палеоэкология и расселение человека в Северной Азии и Америке. Краткое содержание докладов международного симпозиума. Красноярск, 1996. С 298-300.

Марсадолов Л.С. Керамические сосуды в памятниках Горного Алтая VIII-VII вв. до н.э. // Проблемы археологии степной Евразии. Тезисы докладов. Часть 2. Кемерово, 1987. С. 62-66.

Марсадолов Л.С. К вопросу о семантике кургана Аржан // Проблемы археологии скифо-сибирского мира (социальная структура и общественные отношения)...

Лелеков Л.А. Проблема индоиранских аналогий к явлениям скифской культуры // Скифосибирское культурно-историческое единство. Материалы I Всесоюзной археологической конференции. Кемерово, 1980. С. 120.

Марсадолов Л.С. История и итоги изучения археологических памятников Алтая VIII-IV веков до н.э. (от стоков до начала 80-х годов XX века). СПб, 1996. С. 62.

Юшкин Н.П., Шафрановский И.И., Янулов К.П. Законы симметрии в минералогии. СПб. 1987. С. 243-251.

Гончаров Н., Макаров В., Морозов В. В лучах кристалла Земли // Техника молодежи. М., 1981. С. 40-45.

Марсадолов Л.С. Новый центр Азии (географический или культурный?). Новости степной археологии, № 4. Токио, 1994. С. 13-15 (на японском яз.).

Марсадолов Л.С. История и итоги изучения археологических памятников Алтая VIII-IV веков до н.э. (от истоков до начала 80-х годов XX века). СПб, 1996. С. 57-62.

11. Грязнов М.П. Аржан. Царский курган раннескифского времени. Л., 1980.

داکتر یولیا کانتور

## تووا- خاستگاه اسکیت ها

میهن اسکیت ها- تووا است، نه اروپا!

حفاری های پرشور و شگفتی برانگیز گورگان ارژن-2

کشف دیرین ترین دفینه های باستانی کوچی ها از سوی باستانشناسان سان

پتربورگ

کاوش های باستان شناسیک در «دره شاهان» تووا، ره آورد شگفتی آفرینی به ارمغان آوردند: دانشمندان پتربورگی آرامگاه های سکایی سده های هشتم- هفتم پ. م. را شناسایی کردند. این یافته ها پنداشت های پیشین (مبنی بر این که خاستگاه سکایی ها کرانه های پیرامون دریای سیاه بوده است)، را، از ریشه دگرگون می سازند. آرامگاه های یافت شده، دیرین تر از یادمان های باستانی پیش از این شناخته شده در باره کوچی های پیرامون دریای سیاه اند.

کنکاش ها در باره منشأ سکاکها از زمان هرودوت آغاز می گردد، که تئوری منشاء آسیایی قبایلی را پیشنهاد کرده بود که آرامگاه های شان در کرانه های پیرامون دریای سیاه کشف شده بود.

در درازای سده های متمادی، به این دیدگاه با شک و تردید می نگرستند- چون نظریه «ریشه های اروپایی» اسکیت ها، نظریه مسلط بر اندیشه های محافل علمی-آکادمیک بود. تایید غیر مستقیم این نظریه هم، ساختمان اروپاییدی (نه منگولوییدی) جمجمه های یافت شده سکایی ها پنداشته می شد. نشانه اصلی شناسه فرهنگ سکایی را که سبک منحصر به فرد زیورات ساخته شده از استخوان های جانوران بود، می توانستند، چنین می پندارند که

دستاورد پس از بازگشت اسکیت ها از لشکرکشی های شان به آسیای مقدم (یعنی نه پیشتر از سده هفتم قبل از میلاد) بوده است. موید چنین پنداری هم، منابع مکتوب دارای قدمت همان زمان شمرده می شد.

بررسی «دینه های شاهی»- ره آورد پروژه دراز مدت علمی روسیه و آلمان بود. کاوش ها و حفاری ها را هیات های اعزامی باستان شناسی آسیای مرکزی (ایجاد شده در چهارچوب شعبه پتربورگ پژوهشکده علمی- پژوهشی ارثیه فرهنگی و میراث طبیعی وزارت فرهنگ و علوم فدراسیون روسیه و پژوهشگاه علوم روسیه) و گروه اورآسیایی پژوهشکده باستان شناسی برلین انجام دادند. استپ در نزدیکی روستای ارژن در ناحیه فرورفتگی توران- اویوک (Turano - Uyukskaya) در یکی از شاخه های کوه های سایان باختری در شمال تووا) از مدت ها پیش، باستان شناسان را شیفته خود ساخته بود. همانا در این جا، در «دره پادشاهان»، بزرگترین گورگان های عهد کوچیان قدیمی اورآسیایی متمرکز گردیده اند.

نخستین کاوش های علمی در این جا، در اوایل سده بیستم انجام شدند. اما کاوش های بعدی در سال های دهه هفتاد همان سده، به گونه غیر منتظره شگفتی برانگیز از کار برآمدند. یافته های دانشمند سرشناس لنینگرادی- میخائیل گریازنف، بس دلچسپ بودند. مواد به دست آمده در روند حفاری ها در گورگان ارژن، اجازه دادند تا منشأی فرهنگ های درخشان کوچروان نخستین پر جوش و خروش اورآسیا در اوایل هزاره نخست پیش از میلاد را تدقیق نمود.

گورگان ارژن-2، از همان آغاز برای تحقیقات باستان شناسی به دلیل ریکی برگزیده شده بود- چون به شدت در روند ساخت و ساز یک جاده در سال های دهه هفتاد آسیب دیده بود. کاوش های کنونی در تووا، که در آن یادمان های دوره های مرزهای سده های هشتم- هفتم پیش از میلاد، کشف شده است، به گونه ناگهانی، درستی و وثوق پنداشت های هرودوت را تایید نمودند.

قبایل طراز سکایی، از روی نشانه های به اصطلاح «سه گانه سکایی» شناسایی می شوند: جنگ افزارها، افسار و تازیانه اسب و، البته، مصنوعات هنری دارای سبک جانوری. یافته ها در «دره نامنهاد پادشاهان»، که در بر گیرنده چند گورگان اند، دارای قدمت دوره مرزهای سده های هشتم - هفتم پیش از میلاد اند، یعنی هنگامی که سکاها (باز هم بر پایه داده های باستان شناسی) در کرانه های دریای سیاه، حضور نداشتند.

اشیای یافت شده در گورگان ارژن-2 در باستان شناسی جهانی بی نظیر اند. همه نمونه های اجزاء سه گانه سکایی به آن پیمانان در تراز بالایی از توسعه اند که در آغاز نمی توانستیم حتا تصور آن را هم کنیم که چنین چیزهایی پیشتر از سده ششم قبل از میلاد ساخته شده باشند.

تجزیه و تحلیل دقیق «دفینه های شاهی» و نیز آرامگاه های گورستان لایه های زیرین جامعه سکایی، نشان دادند که این آرامگاه ها بعد از سده هفتم پیش از میلاد ساخته شده بودند. چنین چیزی، پنداشت ها در باره فرهنگ دامداری آسیایی را منقلب می گرداند: در باره ریشه و توسعه هنر سکایی، که از دید تراز توسعه حتا نسبت به هنر معاصر یونان باستان برتری داشت، می توان در یک زمینه کاملا متفاوت سخن گفت. یافته های باستانی نشان می دهند که قبایل سکایی از آسیای مرکزی به کرانه های دریای سیاه رفته بودند.

با این حال، پس از نشر گزارش دستاوردهای نخستین یافته های هیات اعزامی به ناحیه قزل، باستان شناسان سان پتربورگ، فرض های پوپولیستی «علمی» مبنی بر این را که گویا تووایی های کنونی - از بازماندگان سکایی ها باشند؛ رد کردند. یکی از آوندهای اصلی - جمجمه های اروپاییدی سکاها و تعلق زبان آن ها به گروه زبان های ایرانی می باشد. و به طور کلی، پژوهشگران استدلال می کنند که نفس حضور و بودوباش دارندگان یک تمدن کهن در یک گستره دیگر، به این معنا نیست که گروه های تباری که پسان ها در آن جا ظهور کرده اند، «جانشینان ژنتیکی» دارندگان این تمدن باشند.



# تیوری پیدایش قطبی آریایی ها

## (همریشگی، همخاستگاهی و خویشاوندی اسرارآمیز روس ها و ایرانی ها) ۱۴۴

### روسیه و ایران

#### (برگ های تاریخ اسطوره یی و موثق)

اندیشه همریشگی و خویشاوندی اسرارآمیز توده های اروآسیایی، نظریه (تیوری) های همخاستگاهی، فرضیه های پرداز دهنده همانندی راه های تکامل، عناصر فرهنگ و ویژگی های خصایل ملی - همه این عوامل، گاهی هم بدون بستگی از وثوق و سازگاری با حقیقت تاریخی مسلط بر دوره معین زمانی به همان پیمانیه که تاثیرات خود را بر جهان پذیری معاصران خود و در نتیجه بر همه روند تاریخ پسین و سرنوشت تمدن بر جا می گذارند، واقعی پنداشته می شوند.

نام «ایران» - کشوری که در روند چندین سده همسایه جنوبی ما بوده است، از توپونیم «**ایرانشهر**» (از زبان پارسی میانه) گرفته شده است و به نوبه خود سرچشمه می گیرد از توپونیم «اریانام خشاسترا» که در زبان پارسی قدیم (باستان) «کشور آریایی ها» معنا می دهد. نیاکان توده های کنونی ایرانی را قبایل آریایی می خوانند که به قلمرو آسیای میانه و فلات ایران آمده و در یک هزار سال پیش از میلاد ساختارهای مستقل دولتی را پی افگندند.

---

<sup>144</sup>. برگرفته از کتاب: **روسیه و خاور** زیر نظر: پروفیسور داکتر ایوانف، پروفیسور داکتر کریشیف، پروفیسور داکتر بازیلنکو و پروفیسور داکتر میلیچکو، استادان دانشکده کشورهای خاور دانشگاه دولتی سانکت پتربورگ، گزارنده به دری: عزیز آریانفر. این کتاب - «روسیه و خاور» به سال 2003 از سوی بنگاه انتشارات «میوند»، در کابل به چاپ رسیده است. مقاله دست داشته تنها فصلی از این کتاب است که بانذکی ویرایش در این جا آورده شده است. -گ.

روشن است که توده های سلاوی (پایه گذاران دولت روس) را نیز از شمار بازماندگان آریایی ها می شمارند و پیش از آن که بر تاریخ مناسبات دولت های روسیه و ایران درنگ نمایم، بایسته است نگاهی بیفکنیم به پیشینه تاریخی مشترک متولوژیک (اسطوره یی) گذشته های افسانه گون.

### ارکتیکا (شمالگان)<sup>۱۴۵</sup> چونان خاستگاه نخستین اساطیری شمالی آریایی ها:

دلچسپ ترین و مهمترین چیز در قرینه مورد نظر از دیدگاه ما، «میهن قطبی» آریایی ها است که در محافل علمی تا میانه های سال های دهه بیست سده بیستم چیرگی داشت. با تکیه بر آگاهی های پراکنده فلکلوریک (که کم و بیش باز اندیشی شده و تا عصر ما رسیده اند) و بر روایات و کتابگونه های مقدس مردمان گوناگون می توان به گونه زیر افسانه یکدستی را در باره خاستگاه نخستین آریایی ها و علل مهاجرت آنان را که هزاره های بسیاری را در بر گرفت، سر از نو یافت: در ژرفای عهد باستان (سخن بر سر ده ها هزار سال است)، در اقیانوس یخبسته شمالی در نزدیکی قطب شمال، قاره شگوفانی بود با آب و هوای گوارا (متشکل از سه جزیره بزرگ) که باشندگان آن ها نیاکان نخستین آریایی ها بودند.

در مجموعه دیرینترین روایات روسی در باره آفرینش جهان «بنا به روایات شفاهی سلاوی ها و کتاب های مردمی (کتاب «ستاره یی کولیادها»<sup>۱۴۶</sup>) (دفتر سرودهای ستاره یی)» که متن

---

<sup>۱۴۵</sup>. ارکتیکا (شمالگان) - سرزمین های گسترده قاره یی مناطق قطب شمال را گویند. سرزمین های قاره یی مناطق قطب جنوب را انترکتیکا (جنوبگان) می گویند که قاره یخبسته انترکتیدا در آن واقع است. - گ.

<sup>۱۴۶</sup>. کولیادها - در روسیه قدیم گروهی شب های سال نو و میلاد مسیح جامه های رنگارنگ می پوشیدند و پشت خانه های مردم می رفتند و به باده پیمایی می پرداختند. درست مانند شب های رمضان در افغانستان و کشورهای همجوار (جوان ها و نو جوان ها با خواندن رضانی و نواختن نقاره و دهل پشت خانه ها می روند، و از صاحب خانه ها نان و شیرینی می گیرند.

چون این ها ستاره هایی می ساختند و آن ها را بر سر چوب ها بر می افراشتند، از این رو، آنان را به نام گروه ستاره یی یا گروه سرودهای ستاره یی می خواندند. کلمه «کولیاد» هم به معنای ترانه و سرود و هم

آن از سوی آ. ای. آسف (بوس کیرسین)، مسکو، 1996؛ گرد آوری شده است) سه جزیره به عنوان خاستگاه نخستین شمالی شمرده می شود: «تولایی» (آهنی)، «التاری» (زرین) و اصلی - «فواری» (سفید). در باره جزیره سفید نوشته شده است: «آن جزیره مقدس فواری حتا برای عقل هم دسترس ناپذیر و زیر تاثیر حاکمیت هیچ چیزی نمی باشد. این جزیره را باغ های بسیار قشنگ پوشانیده است. در آن جا گل های شب بو و گلاب شگوفان اند و در این باغ های شگوفان، جانوران عجیب در گشت و گذار اند. در آن جا پرندگان **ایریایی (ایری- بهشت ویدایی سلاوی)** می خوانند» (ص. 67).

به باور آ. ای. آسف گویا انتونیم «اری» (آریایی ها) از نام «آریا- نیای نخستین روس ها» گرفته شده است و مفهوم شخم زن («برزگر») را می رساند.<sup>147</sup> (ص. 420)

در پی یک فاجعه طبیعی، ارکتیکا همچون اتلانتید زیر آب فرو رفت و آریایی ها ناگزیر شدند به اروآسیا کوچ کنند. پس از فرا رسیدن دوره یخبندان، دگرگون شدن اقلیم، زمینه سرازیری آریاییان را از شمال به جنوب فراهم گردانید. بر پایه کتاب ویلیس که آن را شماری از پژوهشگران چونان کتابگونه مقدس کاهنان سلاوی سده های هشتم و نهم می شناسند، و در بردارنده اطلاعاتی در باره تاریخ باستان توده های اروآسیایی است؛ آریایی ها در عهد پیشین «بهمن» (هزاره سیزدهم و پانزدهم پیش از میلاد) به قاره ما (ارو آسیا) آمدند.

---

به معنای گروه ساز و آواز و ترانه سرایان و هم به معنای رسم و رواج مربوط به همین شب های عیدی آمده است - گ.

<sup>147</sup>. «ایر» همچنان به معنای آزاده و نجیب است و جمع و یا نسبت آن «ایران» (Eran) - مردم آزاده - آزادگان است. فردوسی در باره فریدون چنین گوید: «مر او را بد هوش و فرهنگ و رای - مر او را چه خوانند؟ ایران خدای». در این جا ایران به معنای سرزمین مردم دارای هوش و فرهنگ و خرد آمده است. گایگر - دانشمند آلمانی، ایران را به معنای سرزمین نجیبان، پاکزادگان و مردمان اصیل دانسته است (برگرفته از: کتاب «تمدن ایرانیان خاوری» (Easter)، ج. یکم، ص. 64-70). در ابیات زیر که منسوب به فردوسی است، ایران به معنای آزادگان و دهگانان به کار رفته است: «از ایران و از ترک و از تازیان - نژادی پدید آید اندر میان - نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود - سخن ها به کردار بازی بود... - گ.

گفته‌ها در باره این پیشامد در آثار حماسی بسیار از توده‌ها: در داستان‌های حماسی شمالی روسی در باره پیکار پهلوانان بهادر با بت‌های بدکنش، در حماسه‌های آلمانی در باره رفتن فرمانروای جزیره سفید و خدای آفتاب از جزیره شمالی و در حماسه‌ها و کتاب‌های قدیم ایرانی و هندی حفظ گردیده است. همچنان پنداشت‌های ایده‌آلیزه شده در باره خاستگاه نخستین و خصوصیات گیتاشناسیک (جغرافیایی) محل موقعیت و اقلیمی آن بر جا مانده است.

همین گونه، در ویداها (کتاب‌های مقدس مذاهب هندوآریایی) و در اوستای زردشت (بخش «ویدوات») پنداشت‌های آریایی‌های قدیم در باره آن نگاشته شده است که «ستاره قطب در میانه آسمان واقع است» (چنانی که این ستاره در شمال اقضا دیده می‌شود). برج‌های فلکی‌یی که در ایران و هند پشت افق غروب می‌کنند، «غروب ناپذیر» خوانده شده‌اند. اکثر از کشور دور دستی یاد می‌شود- جایی که شب و روز نیم سال به درازا می‌کشد<sup>۱۴۸</sup> و مانند این.

در روایت‌های سلاوی نگاشته شده در کتاب «سرودهای ستاره‌یی» در باره خاستگاه نخستین آریاییان گفته شده است: «در آن زمینی که زیر فرمانروایی» کرشن است، آفتاب نیم سال غروب نمی‌کند و هرگاه غروب کند، نیم سال فرو می‌خوابد». (کتاب سرودهای ستاره‌یی، ص. 66) (کرشن در هند کرشنا)- در روایات قدیم سلاوی به شکل «خداوند فرود آمده [از آسمان-گ.ک.] پسر «ویشنا» و «مای؟<sup>۱۴۹</sup> زرین» معرفی گردیده‌اند) (کتاب سرودهای ستاره‌یی، ص. 424).

هواداران «تیوری قطبی» پیدایش آریایی‌ها، یادآوری از روندهای اقلیمی بسیار در اوستا را بازتاب پیشامدهای به راستی رخ داده می‌پنداشتند (زمستان و توفان در ویدودات- یخبندان سراسری جهانی و آب شدن برف‌ها در پی آن).

<sup>148</sup>. درست مانند مناطق شمالگان که در آن شب ماه شب و شش ماه روز است.

<sup>149</sup>. شاید منظور از «ماو»- الهه ماهتاب باشد-گ.

با سخن گفتن در باره خاستگاه نخستین شمالی آرییان، بسیار دلفریب خواهد بود آگاهی ها در این باره را با «سرزمین اسرار آمیز سانیکف» پیوند داد که بسیاری از پژوهشگران قطبی سده های بیستم و نهم را هیجان زده ساخته بود که در آن بقایای ارکتیدای قدیم را (که به سرانجام مقارن با سده بیستم ناپدید گردید)؛ می دیدند. یا کف سانیکف- پژوهشگر نامبردار شمالگان (ارکتیکا) در سال های 1800-1811 سرگرم پژوهش جزایر نووسیبرسک بود. به سال 1811 او از موجودیت سرزمین ناشناخته یی در نزدیکی جزایر نووسیبرسک سخن گفت. اتوریته سانیکف چونان نخستین کاشف زمین های نو<sup>۱۵۰</sup> و آدم خردمند و پراگماتیک، اجازه نمی داد در آن متردد شد که او به راستی سرزمین نامریی یی را که در باره آن از پیش شواهدی در دست بود، و پژوهشگرانی دیگری نیز داشته بود، دیده باشد. این سرزمین نیز به نام او یاد گردید. مگر جستجوی پیگیرانه آن در آینده هرگز نتایج مثبت ندادند و در نیمه نخست سده بیستم رسماً اعلام گردید که چنین سرزمینی وجود ندارد. بنا به حدسیات و گمان های کارشناسان، سرزمین اسرارآمیز شاید زیر آب دریا فرو رفته و ناپدید گردیده باشد، بی آن که اثری از آن مانده باشد.

در ماه اکتبر 2000 ماموریت دو ماهه گروه (هیات) اعزامی علمی ترانس ارکتیک که روی مسیر ارخانگلسک- ولادی وستوک کار می کرد، به پایان رسید. دستاوردهای پژوهش های علمی که از سوی دانشمندان اجرا گردید؛ همه میناها را به دست می دادند در باره موجودیت سرزمین گسترده یی در زمینه های قدیم با اقلیم گرم واقع در ارکتیکای خاوری، گمان زد.

یخبندان عظیم که آریاییان را ناگزیر ساخت به سرکردگی خدای «یار» («یاریل»)<sup>۱۵۱</sup> سرزمین شمال را ترک گویند و به اروآسیا کوچ کنند، بر پایه کتاب «ویلپس» در هزاره های یازدهم

---

<sup>150</sup> سانیکف به سال 1800 جزیره استولبووی و به سال 1805 جزیره فادیفسکی را کشف کرد.

همچنان آبنای میان جزیره های کاتیلنی و لیاخفسکی به نام او مسمی گردیده است.

<sup>151</sup> «یار» (یاریل) - خدای زمین، خدای همواری و پشته ها (انتونیم «پیرون» - خدای دریا) - گ.

و سیزدهم پیش از میلاد به گرمایش تبدیل گردید. آریایی ها با آمدن به قاره اروآسیا، به واحدهای مختلف قبیله یی تقسیم گردیدند مگر در این حال به یاری مذهب واحد، یگانگی فرهنگی را که در گام نخست در همانندی جهان بینی مقوله های اخلاقی - خویشاوندی و موازین حقوقی بیان می گردید، حفظ کردند.

«سرمایش» نو در هزاره های پنجم و ششم پیش از میلاد، هنگامی که درختزارها (لس ها) در شمال به تندرا (دشت ها و جنگلزارهای گسترده و سترگ) مبدل گردیدند آریایی ها را ناگزیر گردانید پناهبری به سوی جنوب را در سرزمین «ایین» (بر پایه کتاب ویلیس - هند و چین) که از دریاچه بایکال تا دریای عرب پهنا داشت، ادامه دهند. آریاییان در سمی ریچی (هفت رود) قدیم - در استپ (دشت) های اورال جنوبی از آلتای تا کسپین اسکان گزیدند. بر پایه کتاب ویلیس، پیشوای آریایی ها - بوگومیر (Bogomir) (بلاگومیر Blagomir یا بلاگوی امیر Blagoi amir)<sup>152</sup> یا ییما (یما)ی اوستا - پادشاه شبان (چوپان) سده زرین (جمشید شاه ایرانی به روایت شاهنامه) یکی پنداشته می شود.

---

<sup>152</sup> بوگ (Bog) به روسی - خدا. همتاواژه بگ یا بخ پارسی (در پهلوی بخ) که در نام های بگرام، بخدی و شهرهای بغلان و بغداد بازتاب یافته است. کلمه بیگ - خداوندگار یا صاحب هم ریشه در همین بگ دارد. همچنین در زبان هندی بگوان به معنای خداوند کاربرد دارد. بیک تورکی هم از بیگ سغدی گرفته شده است که ریشه در بگ دارد.

«میر» (mir) در زبان روسی دارای معنایی چون: جهان، صلح، مردم و همچنان عالی (پسندیده، برین و نیکو) است و همیشه بار مثبت دارد. «بوگومیر» را می توان این گونه خداپگان یا خداوندگار ترجمه کرد. «بلاگو» (blago) که نیز ریشه ایرانی دارد، در روسی به معنای نعمت، آسایش (رفاه) و ... است.

در این جا «بلاگو میر» به معنای شاهی آمده است که در راه رفاه و آسایش مردم کار می کند. «بلاگوی امیر» را به زبان پارسی دری می توان «امیر مهربان» یا امیر آسایش خواه و بهخواه و نیکخواه خواند. مگر به دشوار بتوان کلمه روسی «میر» را که ریشه ایرانی دارد، همتای «امیر» عربی شمرد، مگر این که امیر عربی هم از «میر» پارسی گرفته شده باشد. هرچند در زبان پارسی گاهی «میر» که مخفف امیر است که به جای آن به کار می رود (به گونه مثال؛ میر ماه است و بخارا آسمان - ماه سوی آسمان آید همی) از رودکی، یا «یکی میر بود اندران شهر او - سر افزاز و با لشکر و با آبروی» و یا «میر ابو احمد شهریار

در اوستا آمده است که یما اسرار و رازهای تهیه شربت مقدس سوما (هوما) ۱۵۳ را از ویواسوانت آموخت. (در کتاب ولیس- بوگومیر اسرار تهیه «سوریتس» (نوشابه گوارا) را از

---

دادگر- سر فراز گوهر و فخر بزرگان تبار». همچنان اشرف خان هجری- پسر خوشحال خان ختک در رثای پدرش می گوید: «رفت آن میر روه شاه ختک- که به خوبی امیر افغان بود».

نگارنده به موردی که گواه بر عربی بودن ریشه کلمه «امیر» به معنای شهریار و پیشوا و رهبر و سرکرده باشد، بر نخورده ام. به روایت اساطیری آریایی ها، نخستین انسانی که آفریده شد، گیومرث (زنده میرا) بود که نخستین پادشاه بود. چنانچه مسعود مروزی گوید: «نخستین گیومرث آمد به شاهی- به گیتی در گرفتش پیش گاهی» یا فردوسی گفته است: «نخستین خدیوی که لشکر گشود- سر پادشاهان گیومرث بود».

شاید «میر» روسی با همین «میرا» (میرنده) پارسی هم‌ریشه باشد. مرث- مرگ و میر هم به شکل مرگ و هم به شکل مرگ و میر در زبان پارسی کاربرد دارد. «گیو» به معنای زنده است و این احتمال هم هست که «ژیف» در زبان روسی به معنای زنده نیز از همین گیو گرفته شده باشد. شایان یادآوری است که در قفقاز در میان گرجی ها هنوز هم نام گیو به همین معنای زنده رایج است. همچنان کلمه «سمرت» به زبان روسی به معنای مرگ است که شاید از ریشه مرث پارسی گرفته شده باشد. اگر گیومرث را همان بوگومیر بدانیم، ترجمه بوگومیر- خدای میرا (میرنده) یا همان زنده میرا می شود. مگر، اثبات این فرضیه نیاز به پژوهش های کارشناسانه و بنیادی زبانشناسیک و ریشه شناسیک دارد که که نگارنده نمی تواند در باره آن اظهار نظر کند.

کارشناسان روسی بر آن اند که میر از مهر (میترا) گرفته شده است. اگر این چنین بپنداریم، بوگومیر به معنای خدای مهر (خدای خورشید) یا «خورس» می شود. مگر، در آثار روسی به موردی که میر به معنای امیر یا مهر یا خورشید به کار رفته باشد، بر نخورده ام-گ.

<sup>153</sup>. در روزگار باستان دوشیزگان آریایی در جشن های نوروزی به شادی و دست افشانی و پایکوبی و دلبری می پرداختند و با نوشیدن افشره «گیاه هوما یا هویاما (سوما) شادکام و سرمست می شدند. هئوم عصاره گیاهی بوده که مستی عارفانه می بخشیده است. در زبان اوستایی «هئومه» و در زبان ویدی «سئومه» است. (برگرفته از: «نوروز خوش آیین»، ص. 20، نوشته روانشاد داکتر احمد جاوید، رییس پیشین دانشگاه کابل، 1999، پاریس، «انجمن فرهنگ افغانستان»-م.

خدای «خمیل کواسوری» («کواسگر خمار») <sup>۱۵۴</sup> به دست آورد. یما- بوگومیر دارای چند رمه و پاده چارپایان در کشور سرسبز و پر برکت بود و بنا به روایات سلاوی «در آن سوی دریا در سرزمین خرم» نزدیک به هزار سال عمر کرد. بوگومیر نخستین پادشاه سرزمین «کیمیری» به شمار می رود که بسیاری از مردمان اروپای شمالی و آسیای سلاوی ها و ایران ها از نوادگان او به شمار می روند. بر پایه کتاب ویلیس، بوگومیر نیای سیوا، روس، دریوا، اسکریوا و پولیوا بود که از آنان شمالی ها، روس ها، دریوایی ها، کریویچی ها و پولیانی ها زاده شدند (ص. ص. 22-23 و 173 فرآویزهای نوشته شده از سوی آ. ای. آسف).

برای چندی، آریایی ها در پنج (پنجاب یا پنج رود) جا گرفتند- جایی که اوضاع طبیعی و فراوانی چراگاه ها زمینه ساز توسعه زمینداری و دامپروری می گردید. آریایی ها منطقه پنج را در نتیجه یک زمینلرزه بسیار سهمگین که در باره آن به تفصیل در کتاب ویلیس و نیز کتاب هندی «مهابهارتا» سخن به میان آمده است، ترک گفتند. پیشوای آریایی ها یارون نام داشت (ارجون هندی یا اریای سلاوی) که سه پسر او به سه نوع تقسیم شدند و به سوی باختر و جنوب رفتند. <sup>۱۵۵</sup>

### آریایی ها در هند و پشته مرتفع ایران:

زمان آمدن آریایی ها به شمال باختری هند و فلات مرتفع ایران دوره یی از سه هزار سال پیش از میلاد تا سده هشتم پیش از میلاد شمرده می شود. پسان تر ها آریایی ها به دو شاخه ایرانی و هندی تقسیم و با باشندگان بومی آمیزش می یابند. به گمان بسیار، در سده های نهم و دوازدهم پیش از میلاد، کتاب های مقدس آریایی های هندی- «ویداها» نگاشته می شود. نخستین ساختار دولتی ایجاد می گردد و عهد توسعه مستقل شاخه های جداگانه قبایل

---

<sup>154</sup>. کواس نوشیدنی یی است گوارا که از گندم درست می شود. نوشیدنی آب گندم.

<sup>155</sup>. در اساطیر پارسی نیز چنانی که فردوسی در شاهنامه آورده است، فریدون سه پسر به نام های سلم، ایرج و تورج داشت که پس از تقسیم جهان به سه بخش، تورج به شهریاری سرزمین های توران، ایرج به شهریاری سرزمین های ایران و سلم به شهریاری سرزمین های باختر رسید.



آریایی آغاز می‌گردد. در این حال یادواره‌ها در باره نیاکان مشترک، زمان درازی حفظ می‌گردد. درست مانند بسیاری از اتونیم‌ها و توپونیم‌ها.

بنا به دیرین‌ترین روایات روسی، همه انواع آریایی سلاوی نوع روسی به شمار می‌روند. چون همه بازماندگان پری دریایی روسی و خدای دریا (پیرون) به نام روس‌ها یاد می‌شدند که نواده آن‌ها -*اریا پسر «دژیوگک» بود*. مگر در میان انواع روس‌ها که به کیان-پولیان، چک‌ها، کوروات‌ها و... تقسیم می‌شدند، نوعی ناب روس‌ها متشکل از آریایی‌های ایرانی بود که فرزندان بوگومیر(یما) دوویان/ ادوین (ادوین)، ترویوان، سامو، ساما (سمسون)، زارین/زرین(زار) و روس (رستم) بودند.<sup>۱۵۶</sup>

روس در بسیاری از افسانه‌ها نزدیک است به اسکیت، چون هر دو از دیدگاه پیدایش خود با اژدها پیوند دارند: روس (روستم = رستم) در شاهنامه پسر زار (زال) شمرده می‌شود که نوه اژی-دهاک (اژدها به زبان پارسی و «یاشر» (سوسمار) به زبان روسی) است. اسکیت در نزد یونانیان پسر هر اکلید (هرکول) و نیش شاهمار است. بنا به کتاب ویلیس، روس از هفت‌رود (سمی ریچیا) به قفقاز شمالی و دون (دن) رفت، روستم (رستم بنا به روایت شاهنامه) نیز به سوی کوه سفید رفت (البروس = البرز - کوه مقدس التاری (زرین) در افسانه‌های سلاوی) و دژ سفید. دلچسپ است یاد آور گردیم که نام‌جاهای جنوبی روسیه و زمین‌های دُن از سوی برخی از پژوهشگران روسی به عنوان تقریباً کاملاً دارای خاستگاه ایرانی شناخته شده است.

### سال نو در نزد ایرانیان و سلاوی‌ها قدیم:

با سخن گفتن از اشتراک میراث فرهنگی سلاوی‌ها و ایرانیان، برخی از ویژه‌گی‌های آیینی آشکارا همانند (مرتبط با جشن‌گیری تاریخ‌های اصلی گاهنامه‌ی) را به خاطر می‌آوریم. در میان جشن‌ها و سنت‌های گاهنامه‌ی سلاوی‌های قدیم، برجسته‌ترین جای را جشن

---

<sup>156</sup>. زار = زال (پدر رستم). در زبان پارسی تبدیل از «ز» به «ل» عام است. در آثار کلاسیک پارسی، رستم به شکل روستم آمده است - گ.

«کرسنایا<sup>۱۵۷</sup> گورکا) («تپه قشنگ») - روز نخست «بیلویار» (سال روشن)<sup>۱۵۸</sup> می گیرد که مطابقت دارد با روز اعتدال بهاری که اکثر به روز 21 ماه مارچ برگزار می گردید. روشن است که در این روز روس ها به طبیعت می رفتند، به پرندگان نان می دادند، مراسم یاد بود ارجگزاری به نیاکان را برپا می کردند، از فرجام کار آریاییان در خاستگاه نخستین شمالی شان یاد می کردند از هفتروود (هفت آب) و مانند آن.

در روسیه پراوااسلاو (ارتدکس) با این سنت چنین بر می آید که سنت نان دادن به پرندگان<sup>۱۵۹</sup> و آزاد ساختن آن ها در هفته عید پاک (فصح) و همچنان «رادونیتسا» - برگزیده ترین روز یاد بود نیاکان در گذشته با بازدید حتمی از آرامگاه های وابستگان [و گل گذاری بر گورهای شان - م.] [سه شنبه پس از «آنتی پاسخا» - یک شنبه «فومین» پیوند دارد. ارتدکس ها همچنان به جشن گیری کرسنایا گورکا ادامه می دادند.

کرسنایا گورکا چونان نوید دهنده آمدن بهار با آفتاب دیر انتظار قشنگ بود و زمان مناسبی برای عروسی ها و گردش ها به شمار می رفت و از هفته فومین تا روز «یوریف»<sup>۱۶۰</sup> ادامه پیدا می کرد. در کرسنایا گورکا، نشستن به خانه درخور سرزنش نکوهیده و ناپسند به شمار می رفت (با این شگوم که برای پسر جوان عروس بد نصیب خواهد شد و برای دوشیزه نامزد خراب).

---

<sup>157</sup>. باید گفت که کلمه «کرسنایا» یا «کرسنی» در زبان روسی دو معنا دارد - یکی رنگ سرخ و دیگری قشنگ و زیبا. در این جا منظور از تپه قشنگ است. شایان یادآوری است که اشتباه بزرگی در ترجمه کلمه «کرسنایا پلوشاد» مسکو رخ داده است. در واقع، ترجمه کرسنایا پلوشد - «میدان قشنگ» است نه «میدان سرخ». در این جا دقیقا منظور از «کرسنایا» - «قشنگ» است نه «سرخ». تازه سنگفرش های این میدان رنگ سیاه دارند. - گ.

<sup>158</sup>. منظور از روز نوروز - 21 مارچ است که معمولا روز بسیار روشن و شب بسیار تاریک می باشد.

<sup>159</sup>. مانند سنت ارزن دادن به کبوتران در زیارتگاه ها در کشورهای افغانستان و ایران و... که کاری ثواب پنداشته می شود.

<sup>160</sup>. در روسیه بسیاری از اعیاد مذهبی به نام پیشوایان مذهبی مقدس یاد می گردد چون روز «تاتیانا»، «روز یوریف» و مانند آن.

در ایران، افغانستان، تاجیکستان، آذربایجان، ازبکستان و شمار دیگر کشورهای همسایه، جشن سال نو- نوروز به رغم داشتن خاستگاه آشکار پیش از اسلام آریایی خود- رسماً به روز اعتدال بهاری هنگامی که خورشید وارد برج «حمل» (فروردین) می‌گردد، جشن گرفته می‌شود. در گذشته، زمان دقیق آغاز نوروز را اخترشناسان درباری استخراج می‌کردند و به موقع به فرمانروایان خود گزارش می‌دادند. تا دو هفته پیش از نوروز، ایرانیان دانه‌های گندم، جو، و یا عدس را برای آراستن و زینت خوان (سفره) سال نو در میان ظرفی می‌کارند. در میان چاشنی‌های دیگر حتمی و خوراک‌های گوناگون بر سر سفره، شمع‌های روشن (به این باور که شمع‌ها باید تا آخر پیش‌آینه بسوزند تا عمر صاحب‌خانه دراز گردد) و سینی‌یی با تخم‌های رنگ‌آمیزی شده گذاشته می‌شود (آن‌چه که سلاوی‌ها در «پاسخا» (عید پاک) و یا روز جشن «ترویسین» (تثلیث)<sup>۱۶۱</sup> می‌کنند).

به روز چهارشنبه آخر سال کهنه (چهارشنبه سوری) در خیابان‌ها آتش‌دان‌ها و اجاق‌ها را برپا می‌کنند و از سر آتش می‌پرند. با گشت و گذارها با پوشیدن جامه‌های جنس مخالف و تا می‌توانند سر و صدا و هنگامه برپا می‌کنند به خانه‌ها می‌روند و مهمان می‌شوند (درست مانند آن‌چه در روسیه قدیم در آستانه میلاد مسیح و دیگر جشن‌های مقدس می‌کردند). در روز سیزدهم نوروز رسم است تا همگان به پیک‌نیک و گشت و گذار به بیرون شهر یا به دامان طبیعت بروند و شام دیر به خانه برگردند (سیزده بَدَر). دوشیزه‌هایی که آرزومند شوهر کردن‌اند، در این روز از سبزه‌های نارس جاروب می‌بافند، رخساره‌های خود را با آب بهاری جویبار می‌شویند و می‌خوانند: «روز سیزدهم نزدیک به در ایستاده‌ام و سال آینده در خانه شوهر- نوزاد روی دست».<sup>۱۶۲</sup>

---

<sup>161</sup> جشن ستایش و بزرگداری از «خدای پدر»، «خدای پسر» و «روح القدس» و نیایش به درگاه آن‌ها- گ.

<sup>162</sup> در اصل چنین است: «سیزده بَدَر، سال دیگر، خانه شوهر، بچه به بر». در این جا گزارنده روسی در ترجمه کلمه «بَدَر» (به معنای بیرون شدن) دچار لغزش شده و آن را با «نزدیک به در» (کنار دروازه) عوضی گرفته است. -گ.

مراسم سرود و شادمانی همانندی به چهارشنبه آخر در آستانه نوروز (چهارشنبه سوری) در ایران در آستانه ماه روزه برگزار می گردد و از نگاه تیپولوژی با «ماسلینیتسا» (کارنوال - عید پس از ایام نخستین روزه) سلاوی که در آستانه روزه بزرگ برگزار می گردد، همانند است. در ایران این جشن به نام پرندگان؟ (از ارمنی - بارکندن؟) یاد می شود. کنون این سنت های ایرانی در نواحی پارسی زبان افغانستان زیر نام «برات» یا «شب برات» حفظ گردیده است.

تاثیرات آریایی ها در آسیای قدیم در هزاره نخست پیش از میلاد: هرگاه به اطلاعات موجود در کتاب ویلیس باور کرد، می توان به این نتیجه گیری رسید که خون هند و ایرانی - آریایی (اسکیت ها) ساک ها، سرمان ها، مادها، و ان ها) در رگ های تقریباً همه فرمانروایان آسیای قدیم در میانه های هزاره نخست پیش از میلاد روان بود. در سده های میانه پیشین،<sup>۱۶۳</sup> تاریخ نویسان عرب، سلاوی ها را از بازماندگان مادها می شمردند. مادها و اسکیت ها که با یک دیگر دشمنی داشتند، با هم می رزمیدند، پیمان ها می بستند؛ در آسیا در سده های ششم و هفتم پیش از میلاد فرمانروایی داشتند تا هنگامی که کیتر کبیر یا کوروش (کبیر)<sup>۱۶۴</sup> بنیادگذار دودمان پارسی هخامنشی ها به سال 553 پیش از میلاد در برابر نیای خود - آخرین پادشاه مادی - استیاگ برخروشید. کوروش کبیر خود نیز می توان گفت در پیکار با وابستگان دور تر خود - قبایل ساک - اسکیت ماساگیت ها که او به ملکه آن ها تومیرید (تومیریس) در برابر پیشنهاد صلح اش پاسخ رد داد، و پسرش [اسپارگاپیس - گک] را به اسارت گرفت، کشته شد.

---

<sup>163</sup>. سده های میانه (قرون وسطی) را به سه دوره: پیشین، میانه و پسین رده بندی می کنند. - گک.

<sup>164</sup>. طرفه این است که بر پایه پژوهش های تازه، شماری ذوالقرنین را که در قرآن هم از او نام گرفته شده است، کوروش کبیر می شمارند. علامه طباطبایی - یکی از کسانی است که در تفسیر معروفش ذوالقرنین را کوروش می پندارد - گک.

به سال 530 پیش از میلاد، کوروش کبیر در نبرد به زمین افتاد و تومیرید که دستور داده بود او را سر بزنند، بنا به روایات سر بریده او را به درون مشک پر از خونی انداخت و گفت: «ای تبهکار، تو خون می خواستی - کنون از آن سیراب شو!»<sup>۱۶۵</sup>

پس از پادشاهی پسر کوروش کبیر، کامبیز دوم و برادر او باردی (که او را مادی خود گماشته و یک افسونگر درباری (مغ یا گنومات/گوماتا) که به گونه شگفتی بر انگیزی با باردی (بردیا) همچهره بود، می پنداشتند. با آن که او با رعایت همه خصوصیات مراسم، تاجپوشی کرد، و به عنوان پادشاه ساتراپ های همه استان های امپراتوری شناخته شد) به سال 522 داریوش یکم - سر کرده یکی از هفت تیره سرشناس پارسی به پادشاهی رسید.<sup>۱۶۶</sup>

آخرین فرمانروای دولت هخامنشی که از اثر جنگ های پیهم و پیوسته با دولت های یونانی، شورش ها و دسایس درونی کاخ ناتوان شده بود، ساتراپ ارمنستان - کودومان (Codomon) بود که به نام داریوش سوم به سال 336 پیش از میلاد تاج پوشی کرد.<sup>۱۶۷</sup> او با شکست خوردن از الکساندر ماکدونی (اسکندر مقدونی) در نبرد معروف در حوالی گوگامل (Gaugamelle) (دشت سرسبزی در نزدیک نینوا - پایتخت پیشین امپراتوری آشور آریبل (آرابلا) به سال 331 پیش از میلاد به آن سوی سیر دریا (سیحون) گریخت و به

---

<sup>165</sup>. «تومیریس مشکی را پر از خون کرد و از میان اجساد کشته شدگان پارسی جسد کوروش را یافت و سر او را در این مشک فرو برد و با لحنی سرزنش آمیز چنین گفت: «تو پسر مرا از من گرفتی، از من که هنوز زنده ام و بر تو پیروز شدم. دستور داده ام که تو را با خون سیراب کنند.» (برگرفته از «تاریخ ایران باستان»، دکتر اردیشیر خدادادیان، 1378، ص. 46). - گ.

<sup>166</sup>. داریوش یکم پسر ویشناسپ از تبار هخامنشیان (از شاخه خاوری آن دودمان) پسر وای باختر (بلخ یا باکتريا) - گ.

<sup>167</sup>. «استرابون»، دیو دورسیسیلی و آریان او را - داریوس، بیرونی (در «آثار الباقیه عن القرون الخالیه») - دارا بن دارا، طبری (در تاریخ ارسل و الملوک) - دارا بن دارا بن بهمن اسفندیار، حمزه اصفهانی (در «تاریخ سنی ملوک الارض و النبیاء») - دارا بن دارا بن بهمن، عبری (در «مختصر الدول») - داریوش بن ارشک و یاقوت حموی - دارا بن دارا بن قباد و فردوسی (در شاهنامه) - دارا پسر داراب خوانده اند. ژوستن از قول دینون او را کودومان نوشته است» (برگرفته از همان اثر، ص. 233). - گ.

دست فرمانروای باکتريا و سگديانا (سغدی ها) - اسكيتی به نام بیس [یا بوس - گ.ک.] (بوس لقب سلطنتی شهزادگان سلاوی بنا به کتاب ویلیس) که جنگجویان او در سپاه داریوش سوم خدمت می کردند و به پیروزی پارس ها روادار نبودند، (چون بر دستیابی استقلال در نتیجه فروپاشی امپراتوری هخامنشی سنجش داشتند)؛ کشته شد. پس از مرگ داریوش کودومان، بیس (بوس) باکتريا خود را **شاه ایران** خواند - به نام اردیشیر چهارم که پسانترها به دست اسکندر مقدونی در سگديانا به اسارت افتاد و به سال 329 پس از شکنجه های خوشونتبار در پایتخت قدیم ماد - اکتابان (همدان) سر به نیست گردید.

با گذشت هزاره ها، آریایی ها که به قبایل گوناگون تقسیم گردیده بودند، مناسبات خود را به گونه های مختلف برپا می نمودند: مواردی بود که با هم می جنگیدند و با یک دیگر دشمنی می ورزیدند. در این رابطه، بایسته است به ویژه در مجموع خصلت نسبتا صلح آمیز مناسبات سلاوی ها - ایرانی ها و در آتیه تماس های روسیه - ایران در درازای سراسر تاریخ مناسبات را برجسته ساخت. در سده ششم این مناسبات را که «ژست» از بوته آزمون برآمده می در برابر سیمای دشمن مشترک بود، و با احساس همبستگی برجسته گردیده بود، می توان حتا برادرانه خواند.

هنگامی که تیره های سلاوی به قبایل مستقل جدا شدند، میان آن ها خانه جنگی آغاز گردید و دولت روسیه که ناتوان گردیده بود، آغاز به پرداخت باج به گوت ها و سپس به خزری ها نمود. خزری ها که از باج به دست آورده ناخشنود بودند، به هر به گونه های مختلف بر روسی هایی که نزد سردار اسکوتن (که زیر حاکمیت خزری ها نرفته بود) می گریختند، ستم روا می داشتند و آن ها را می کشتند.

کتاب ویلیس در این باره چنین گزارش می دهد: «...و چون او **ایرونی** بود، از ایرونیان کمک خواست (این گونه الن ها خوانده می شدند - نیاکان بخشی از اوسیت ها. یکی از دو دیالکت (لهجه) اصلی در جمهوری [خود گردان - گ.ک.] اوسیتین امروزی به نام «ایرونی» یاد می شود) و آن ها سوارانی فرستادند و (خزرها را) درهم کوبیدند. چنین حکایت می کنند که شماری از روسی ها زیر تاثیر خزر ماندند و برخی دیگر خود را تا شهر کیف [پایتخت

اوکرایین-گک]. رساندند و در آن ماندگار شدند. آن عده از روسی ها که نمی خواستند زیر تاثیر خزری ها باشند، به سوی اسکوتن شتافتند.

و این گونه، دولت روس ساخت و ساز می یافت. ابرونیان از قدیم از ما باج نمی گرفتند و همچنان به روس ها اجازه می دادند به شیوه زندگانی روسی زیست نمایند. مگر خزری ها روسی ها را که به کار و می داشتند، از ما باج می ستانیدند و هم کودکان را می گرفتند و هم زنان را و بس شریر بودند و شرارت می آفریدند» (کتاب ویلیس، ص. 109-110).

پساکتر ها روسی ها و الن ها («ایرونی ها») به سرداری اسکوتن، گوت ها را درهم کوبیدند. خزری هایی که توسط یونانیان از شهر کییف بیرون رانده شدند، کوشیدند با اسکوتن پیمان اتحاد ببندند، مگر او با یادآوری ستم هایی که خزرها بر روسیان روا داشته بودند، رد کرد.

در مساله در باره به جایی کاربرد مدارک سنت های فلکوریک و حماسه های متولوژیک (اسطوره یی) در پژوهش های تاریخی متعلق به قدیمی ها، به پنداشت ما عقیده ادبیات شناس سرشناس روس - اکادمیسین ان. ن. فسیلیسکی [استوار بر این که -م]: «در میان حماسه اسطوره یی (اساطیری) و حماسه تاریخی هیچ مرز محسوسی تصور نمی گردد: اختلاف وجود ندارد، نه عینی، نه برای ذهنیت توده یی، بل تنها [مرز-گک]. ذهنی برای ما وجود دارد که [به گونه مثال -م]. زمان ایوان مخوف و عهدهای نزدیکتر و آشناتر را ادامه می دهیم اساطیری بنامیم؛ به گونه شگفتی بر انگیزی دقیق و توجیه پذیر اند. (فسیلیسکی. ا. ن.، دو رساله نوشته شده در ورشو (لهستان) / مجله «پیام اروپا»، 1872، جلد 10، ص. 912).

اشتراک مذهبی - اساطیری و زبانی سلاوی - ایرانی:

همداشته های مذهبی - اساطیری و فرهنگی سلاوی - ایرانی، با داده های فزونشمار باستانشناسیک پستیانی می گردد که گواه بر تاثیر چشمگیر قبایل ایرانی بر قبایل سلاوی اند. نزدیکی آشکارای الگوی مذهبی و ترمینولوژی مذهبی سلاوی ها و ایرانیان را زبانشناسان معاصر پیش از همه «چونان حفظ میراث هند و اروپایی، و همین گونه تکامل برابانه» توضیح می دهند و در این حال نشاندهی می کنند که نزدیکی سلاوی - ایرانی افزون بر این [به

دلیل-گک]. شاخص است که «اصلا زبان های هندواروپایی در قاموس مذهبی اساسا از هم جدا می شوند» (زالینیاک ا. ا. «مسایل مناسبات زبانی سلاوی- ایرانی دوره باستان» // مجله مسایل زبانشناسی سلاوی، مسکو، 1962، صص. 41-42؛ همچنان در آثار و. ای. آبایف، م. ن. بوگولیوف، س. پ. ابنورسکی، و. ن. توپورف، او. ن. تورباچف و ا. ا. فریمان و دیگران به پژوهش های ایتمولوژیک (ریشه شناسیک) ایرانیسم در زبان روسی پرداخته شده است).

همو این نزدیکی، با سازگاری و همخوانی منافع جیوپولیتیک سلاوی ها و ایرانیان گاهی منجر به الگو برداری نمایان رب النوع های بت پرستی از پانتیون ها (آرامگاه ها) ی خودی ایرانی و شمولیت آن ها به پانتیون ها (آرامگاه ها) ی روسی قدیم گردیده است. برای نمونه دو تا از شش بتی که به دستور کنیاز (سردار) ولادیمیر در نیمه دوم سده دهم بر روی تپه یی بیرون از حیاط زندان (بر پایه داستان «سال های موقت» برپا گردیده اند، «واقعا ایرانی هستند. سخن بر سر «خورس» [خورس = خوارس = خوارزم = خوارزم]-گک.] و سیمارگل [سیمارگل = سیمرگل = سیمرگ = سیمرغ]-گک.] است که ولادیمیر ناگهانی آن ها را (بدون سازگاری مقدماتی با سنت های روسی) در رده ارجمندترین ارباب انواع گنجانید. دلیل تصمیم او، آرزومندیش مبنی بر بسیج قبایل ایرانی (نیرومند از دیدگاه نظامی) خوارزم به عنوان متحدان که در پایان سال های دهه هفتاد و آغاز سال های دهه هشتاد سده ...؟ «ایتیل» را تسخیر و خزر را رام ساختند) و خنثی کردند، حریفان بالقوه بود.

رب النوع آفتاب (خورس از دیدگاه ریشه شناسی پیوند دارد با نام خوارزم («کشور خورشیدی»)) و سیمارگل (که آن را با پرنده افسانه یی- سیمرغ که زمان درازی آرم (نشان) رسمی ایرن بود،<sup>۱۶۸</sup> یا «سئمورف»<sup>۱۶۹</sup> - سگ بالداری در فلس ماهی که بنا به پنداشت ایرانیان

---

<sup>168</sup> در شاهنامه در باره آرم (نشان) رسمی ایران چنین آمده است: «درفشی چو سیمرغ والا سپید- کشیده سرش سوی تابنده شید» -گک.

<sup>169</sup> سنن در اوستا (که در تفسیر کلمه یشث ها آمده) به معنای سیمرغ است که ظاهرا عقاب باشد. در سانسکرت نیز به معنای شاهین آمده است. «اوپائیرسنن» یعنی برتری از پرش عقاب- کوه چنان بلندی که



در زمین، در هوا و در آب<sup>۱۷۰</sup> فرمانروایی می کرد) یکی می پندارند)، از سوی خوارزمیان فراوان احترام می شد. به ویژه از سوی آنانی که به باختر می گریختند، با نجات خود از استیلای اعراب و اسلامیزاسیون. بسیاری از آنان در کیف ماوا گزیدند و این گونه شامل ساختن آگاهانه خورس و سیمارگل از سوی سردار ولادیمیر در ترکیب خدایان روسی، گام مهمی که در راستای جدا ساختن گارنیزون ایرانی وسطی خوارزمی از خزرهای ترکی زبان و جوامع یهودی نیرومند از دیدگاه مذهبی و اقتصادی سنجیده شده بود، شمرده می شد.» (برگرفته از اثر توپوروف و. ن. - تقدس و مقدسات در فرهنگ روحانی روسی)، جلد 1، مسکو، 1995، ص. 518.<sup>۱۷۱</sup>

از ارثیه مشترک آریایی در زبان روسی «ایرانسم های سلاوی» [واژه های سلاوی دارای ریشه ایرانی-م.] فراوانی حفظ گردیده است که ما در گفتگوهای خود از آن بهره می گیریم. بی آن که در باره خاستگاه «ایرانی» آن ها بیندیشیم و آن ها را از ریشه روسی می پنداریم (چون: بوگ (Bog- بگ، خدا)، «ویرا» (vera- عقیده)، «نبا» (neba- آسمان)، «رای» (ray- بهشت، مینو)، «سویتوی» (swjetoj- مقدس)، «بلاگوی» (blagoi- رفاه، نعمت، آسایش، نیکویی)، «خرام» (khram- نیایشگاه، معبد، ستایشگاه)، «سلووا» (slovo- کلمه، سخن)، «چاشا» (chasha- پیاله، جام)، «زویزدا» (zwizda- ستاره)، «تما» (tma -

---

عقاب بلند پرواز به فراز آن نتواند رسید. فردوسی این تعریف را برای چنین کوهی به کار برده: «یکی کوه بینی سر اندر سحاب- که بر وی نپرید پر عقاب»-گ.

<sup>170</sup> م. ا. واسیلیف می پندارد که سائن- سئومورف- سیمرخ که به پیشینه دیرین آریایی برمی گردد، از همان آغاز شکل برونی آن - یک پرنده بزرگ پیکر درنده بود (نگاه شود به: م. ا. واسیلیف، آتش پرستی سلاوی های خاوری در آستانه سرنگونی دولت روس: تعامل مذهبی-اساطیری با جهان ایرانی: فرم آتش پرستی سردار ولادیمیر، مسکو، 1999، ص. 157.

<sup>171</sup> م. ا. واسیلیف، سخن بر سر «بیگانه بودن» خورس و سیمارگل برای سنت های دیرین روسی پیش از پذیرش مسیحیت نه، بل در باره افزایش طبیعی ارج این خدایان در آیین آتش پرستی سلاوی های خاوری از راه استحاله ایرانی ها به سلاوی ها در تراز خود آگاهی تباری است. (واسیلیف م.ا.، همان جا، ص. 71).

تاریکی)،<sup>۱۷۲</sup> «موگیلا» (mogila - آرامگاه)، «سرام» (sram - شرم، بی آبرویی)، «چیتات» (chitat - خواندن)، «وروژیت» (vorojit - مسلح ساختن) [و همین گونه کلمه «اروژیا» - جنگ افزار - گک.]، «گدات» (gdad - فال بینی، گمانزنی)، «ووپیت» (vopit - فریاد زدن، آوا کشیدن، داد زدن)، «دومات» (dumat - اندیشیدن، فکر کردن) [...] و از همین جا کلمه «دوما» (مجلس شورا) - گک.]، «زوات» (zwat - فراخواندن، کسی را نزد خود خواندن) و...<sup>۱۷۳</sup>

---

<sup>172</sup> در زبان پشتو هم کلمه «تورتم» به معنای تاریکی و سیاهی به کار برده می شود. برای نمونه: در بیت «تاریکی غم دی - جهل تورتم دی» (تاریکی غم است - جهل تاریکی و سیاهی است) - گک.

<sup>173</sup> . کلمه روسی گورا («گرا») (gora - کوه) نیز از کلمه فراموش شده «گر» پارسی گرفته شده است که همین اکنون در زبان پشتو به شکل «غر» کاربرد دارد. در قدیم هنگامی که اصطلاح جغرافیایی «جبال» را به کار می بردند، مراد از سرزمین غور و غرستان (غرجستان) بود و «شار» های (شاهان) غور را نیز ملوک الجبال («گرشاه») می گفتند. چنانچه امیر معزی گوید: «شار غرستان اگر باید نسیم همتش - خاک آن بقعت کند چو زر مشت افشار». پروفیسور داکتر مجاور احمد زیار - استاد پیشین دانشگاه کابل و کارشناس زبان پشتو به تاریخ 13 اکتبر 2001 در لندن به من (گزارنده) گفت که ریشه «غر» پشتو از کلمه «گیری» یا «گره» سانسکریت است.

همچنان در همین روز روانشاد استاد داکتر جاوید - رییس پیشین دانشگاه کابل و استاد زبان و ادبیات دانشکده ادبیات دانشگاه کابل گفتند که کلمه روسی «موری» (More - دریا) نیز برگرفته از پارسی است. ایشان فرمودند یکی دیگر از کلمه های روسی که در شمال افغانستان رایج است، «استکان» (stakan - که در ایران به آن لیوان و در افغانستان گیلان (شیشه) می گویند، در اصل از دوستکانی پارسی گرفته شده است. ایشان در این رابطه در فرایز ص. 10 کتاب «اوستا» چاپ سوئدن، 2001، می نویسند: «رودکی سالار شعر پارسی، شهریار سیستان را «مه آزادگان» به معنای شهریار ایرانیان خوانده است و اشاره به جام شراب (دوستکانی) می کند که بر یاد او و شادی (سلامتی) او می نوشیده اند.»

یکی دیگر از واژه ها کلمه های پارسی رایج در روسی آمده است، «چمدان» است که در اصل جامه دان بوده است. طرفه این که در ایران و شهرهای باختری افغانستان از جمله هرات، جامه دان را به شکل روسی آن - چمدان تلفظ می کنند که به گمان غالب واژه دو باره بازگشته جامه دان - این بار از روسیه است.

یخبندان عظیمی که آریاییان قدیم را ناگزیر گردانیده بود تا خاستگاه نخستین گهربار شمالی خود را ترک گویند، در اذهان نیاکان ما به استواری، احساس سرما را به عنوان پدیده‌ی نامیمون، منبع بدبختی و رنج‌ها و بیماری‌ها انداخته بود. موروز (moroz-سرما)<sup>۱۷۴</sup> روسی و «مرض» (بیماری) خویشاوند اند و از کلمه اویستایی «میریز»<sup>۱۷۵</sup> که مفهوم سرمای عادی و درجه‌نهایی ناخشنودی را می‌رساند؛ ریشه گرفته‌اند. همو، به همین دلیل در مرکز دوزخ به باور تدوین‌کنندگان «اویستا» سرما و یخبندان [(منظور از «برزخ» است-گک]. وجود دارد که [سوزه آن-گک]. از سوی دانتته در «کمیدی الهی» به کار برده شده است.

---

این گونه، شمار واژه‌ها و کلمه‌های پارسی رایج در روسی بسیار است. به گونه‌ی مثال، در علم کانی‌شناسی (مینرالوژی) کانی معروف الماس (که در اصل از پارسی «ماس» گرفته شده و «ال» عربی به آن افزود گردیده است) را در روسی «الماز» می‌گویند. یا عنصر شیمیایی زرکونیوم که رنگ طلایی دارد، از «زرگون» پارسی گرفته شده است. همچنان فیروزه را «بیروزه» می‌گویند و لاژورد (لاجورد) را «لاژوریت» و زمرد را «ایزومرد»....

بایسته است یادآور گردیم که شمار واژه‌های روسی که به زبان پارسی دری راه یافته‌اند، نیز کم نیست. برای نمونه کلمه روسی «پدنوس» (که در ایران به آن «سینی» می‌گویند). در استان‌های شمالی افغانستان «بادنجان رومی» (اصطلاح رایج در کابل) را که در ایران به آن «گوجه‌فرنگی» می‌گویند، به شکل روسی آن «پامندور» می‌گویند. یا «چایجوش» و «چای بر» را که در ایران به آن «قوری» می‌گویند، به شکل روسی آن «چاینیک» می‌خوانند. «سماوار» نیز روسی است که «خودجوش» و کالسکه هم.

بایسته است یادآور گردیم که (به گفته استاد مجاور احمد زیار) انگور (رز) نیز از روسی به پارسی آمده است (از وینوگراد). اگر همین باشد، می‌توان گمان زد که ترانسفارماسیون و ترانسکریپسیون این کلمه از روسی به پارسی شاید چنین رخ داده باشد: وینوگراد- وینگراد، وینگر و انگر- انگور که باید گفت در مناطق شمال خاوری افغانستان- بدخشان انگور همین اکنون هم به شکل انگر تلفظ می‌شود.-گک.

<sup>174</sup>. کلمه روسی «زیما» (zima- زمستان) نیز ریشه ایرانی دارد و از zeyama گرفته شده است.-گک.

<sup>175</sup>. از متن چنین بر می‌آید که «مرض» عربی ریشه اویستایی داشته باشد و از «میریز» گرفته شده باشد.-

کلمه روسی «پارنی» (parni- جوان ها/پسران جوان) که مفرد آن «پارن» - پسر جوان می شود- به کلمه ایرانی باستان «پارن»(parn) می رسد که هم به معنای لایه اجتماعی- سنتی جنگجویان مجرد (بی زن) و هم به معنای اتحادیه زیرزمینی جنگجویان جوان می باشد.

«خوروشی» (khoroshi / «خاروشی»- خوب)- یکی از رایجترین کلمات در زبان روسی (به گونه یی که برخی از پژوهشگران می پندارند)، به گونه مستقیم با نام خورس- [خدای- گک]. [انتروپومورف) زرین سر «خورس» پیوند دارد. خوروشی یعنی متعلق و منسوب به خورس [خدای خورشید- گک].- «خورسی».

کلمه «میرووی» (mirovoi) به معنای برین، والا، شایسته، بسیار خوب، و درخور ستایش از طریق «میر» به نام رب النوع دیگر خورشیدی ایرانی «میترا» [مهر]- گک. می رسد. خورس و میترا تقریباً دوگانه بودند و می توانستند جانشین یکدیگر شوند. کیش آن ها- کیش رب النوع خورشید- در آثار مردمی روسی در عهد مسیحیت حفظ گردیده است.

رد پای این کیش ها و سایر کیش های دیگر ایرانی حتا در سنت های «ایکون» پرداززی (شمایل، تمثال، رخساره، سیما پرداززی) یا ایکون نگاری روسی که به گونه جدی در هنر شمایل پرداززی در دستور کار قرار می گیرد، برجا مانده است. برای مثال، می توان از نوارک های سرخرنگ که بیشتر در پاهای اسپ «شهید»<sup>176</sup> کبیر گیورگی پوبیدانوسیتس (پیروزمند) دیده می شود (که در ایران زیر نام «کوشتی» معروف بودند و گواهی بودند بر برگزیدگی سوار از سوی خدا) و کمپوزیسیون شمایل «معجزه» ارخانگل اعجوبه در مورد فلور و لورای شهید» که با تندیس ساختاری میترا / خورس همخوانی دارد (با دو رب النوع کوچک به

---

<sup>176</sup>. هر چند کلمه عربی شهید در کشورهای اسلامی تنها برای کسانی اطلاق می گردد که در راه دفاع از آیین و و ارزش ها و سرزمین و نوامیس کشته شده باشند و بیشتر بار مذهبی و تقدسی دارد، با آن هم در زبان پارسی کلمه دیگری که بتوان در برابر کلمه روسی «گیل» («پوگیات») - که همچنین بار تقدسی دارد- نهاد؛ نداریم. از این رو، ناگزیر شهید را در گئومه به شکل «شهید» آورده ایم. - گک.

سمت دست راست و چپ و دو اسپ سفید و سیاه با زین ها و افسار ها که در نزد ایرانیان قدیم نماد ستارگان بامدادی و شامگاهی اند) و مانند آن، نام برد.

آن چه مربوط می گردد، به سیمارگل / سنمورف، ارجگزاری به آن هنوز تا زمان درازی حتا پس از پذیرش رسمی آیین مسیح ادامه یافت. بیشتر تصویر آن در دستبندهای پهن سیمین که به باور سلاوی ها چونان نگهدارنده از بدی و بدبختی بودند، فراوان دیده می شود. نزدیکترین (شبه ترین) تصویر به اورژینال ایرانی این موجود شگفتی بر انگیز در رواق های کلیسای شهزاده های روسی بوریس و گلیپ در چیرنیگف (سده دوازدهم) حفظ گردیده است. روی هم رفته، در روسیه سیمارگل / سنمور نه آن قدر نماد (پذیرفته شده در ایران) تسلط بر نیروهای قهار طبیعت که بیشتر به مفهوم کلی آریایی پیشین تر نماد (سمبول) پرباری و فراوانی فرآورده های نو بوده است.

مثال های تاثیرات چندین سده بی روسی - ایرانی و ایرانی - روسی به نقش و نگارهای هنرهای تزئینی، معماری، شمایل نگاری، محدود نمی گردد، بل نیز در معروف ترین انتروپونیم های روسی به چشم می خورد. برای نمونه، در داستان «سال های موقت» در میان نمایندگان روسی که در سال 945 با بیزانت عهدنامه امضاء کردند، نام های «اسفایندر» (sfaindr)، پراسن (prasen) و فرتون (fartun) یاد گردیده است که نام های آن ها به اطمینان با نام های ایرانی اسفندیار، رستم و فریدون یکی شمرده می شود.

سردار کبیر یوری دولگوروکی [(بنیادگذار شهر مسکو) - گ.]. مانند برخی دیگر از سردارهای روسی، لقب دولگوروکی (دراز دست) را نه به خاطر خود پرستی و آرایش (به گونه بی که شماری از گاهنامه نویسان به ما می گویند)، به دست آورد؛ بل آشکارا زیر تاثیر بازمانده های سنت های حفظ شده عمومی آریایی که کاربرد این لقب («دولگوروکی») (دراز دست) به معنای پاسدار، شفا بخش، فریادرس، حامی و قهار) را برای رهبران قبایل، پادشاهان و ارباب انواع سفارش می کرد، گرفت.

در هند، تقریباً همه خدایان محلی به شمول ویشنیا، میترا و ورنّا و قهرمانان حماسی هندی را دارای دست شفابخش می‌شمردند. در ایران این لقب تشریفاتی را نه تنها پادشاهان خاندان هخامنشی، بل همچنان زرتشت نیز داشت.<sup>177</sup> این لقب در نزد برخی از سرداران شمال ایران در سده های دوازدهم و سیزدهم حفظ گردیده بود. باور به شفابخشی دست های پادشاه در روند زمان درازی در ایران (در عهد صفوی) چونان خرافات به پیمانۀ گسترده رواج یافته بود، چنانچه تا سده هژدهم نیز مانده بود.

در فرانسه تقریباً در همان زمان باور عمیقی به آن بود که شاه با لمس کردن توانایی درمان کودک از بیماری زردی را دارد.»

---

<sup>177</sup>. برای نمونه، اردیشیر یکم (424-465 پیش از میلاد) (جوان ترین پسر خشایارشاۀ یکم (465-468 پیش از میلاد) را «دراز دست» (artaxerxes longi manus) می‌خواندند. طرفه این که لقب را به او یونانیان داده بودند، همان گونه که چهارتن دیگر از شاهان هخامنشی را القابی داده بودند.

## مهاجرت های بزرگ توده ها از خاور به میانه های آسیا: یوئه شی ها، سیونو ها (هونوها)، اوسون ها و دولت های آن ها در سده سوم پیش از میلاد (بر پایه مدارک تاریخی دودمان های شاهی چین)

جهان آسیای مرکزی، که بخش خاوری آن از منچوری تا پانونیا (Pannonia) - استپ کبیر اورآسیا (Great Eurasian steppe) پهن بود، در سده سوم پیش از میلاد، سیمای آمیخته رنگارنگ تباری داشت.

وضعیت تاریخی و فرهنگی در خاور اورآسیا به گونه تنگاتنگی با قبایل باشنده این سرزمین - یوئه شی ها، اوسون ها، کنتسزیویی (کنگویی) ها، دونهوها (dunhu)، دینلین ها، تسزیانکون ها (tszyankuns) (کرکیرها، قرغیزها؟)، سئه ها (ساک ها) و به ویژه سیونوها (هونوها یا خونوها)<sup>۱۷۹</sup> که چهره آفرینان و گردانندگان رویدادهای بزرگ در تاریخ جهانی (مهاجرت کبیر توده ها از خاور) گردیدند، پیوند داشت.

---

<sup>178</sup>. پژوهشگر ارشد (قزاق تبار) در پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم روسیه.

<sup>179</sup>. هونوها (به چینی - سیونوها) - توده بسیار اسرازمیزی بودند در تاریخ باستان که در آثار چینی به نام های گوناگونی یاد شده اند. مانند خونوها، خوها (هوها) و...

در باره خاستگاه، منشاء تباری و زبان آن ها در دست کم یک سده و نیم گذشته میان پژوهشگران کنکاش های فراوانی روان بوده است. برخی، آن ها را از بازماندگان همان خیون ها یاد شده در اوستا می دانند. در گوش یشت اوستا چنین نوشته است: «از برای او کی گشتاسب بلند همت روبروی آب «دائیتیا» (رود بلخ) قربانی کرد که من به «آشت ائورونت» پسر «ویسپ تئورو آشتی (از تورانیان خیون) با خود سرتیز با سپر سرتیز و با گردن ستر که دارای هفت صد شتر است، در پشت «زئنیاور خویذاهه» در یک جنگ پیروزمند مقابل توانم شد. که من به ارجاسب خیون نابه کار در یک جنگ پیروزمند مقابل توانم

شد، که من دگر باره «هُمای» و «واریدکنا» را از مملکت خُیونی ها به خانه بر گردانم که من ممالک خُیون را بر افکنم.»

در ویکی پدیا در باره خیونیان چنین آمده است:

«خیونان یا خیون‌ها یا خیانیان (لاتین: Chionitae؛ احتمالاً برگرفته شده از پهلوی: Xyōn/Hyōn؛ اوستایی: [X'iaona] [Hyaona] طایفه یی احتمالاً ایرانی تبار که در اواخر روزگار باستان در سرزمین‌های باختر و فرارود (ماوراءالنهر) ظهور کردند.

معمای خاستگاه تباری خیون‌ها بسیار مبهم است، به ویژه این که این نام به نام‌های اوستایی (X'iaona)، پهلوی (Xyōn)، و هون/خیون بسیار نزدیک است و این که این مردمان باشند تقریباً همان منطقه جغرافیایی بودند. در حقیقت، خیون‌ها یکی از امواج مهاجرت‌های شرقی به سوی ایران در اواخر روزگار باستان بودند. اما این که آن‌ها دقیقاً چه کسانی بودند، جای بحث دارد.

گیرشمن، باستان‌شناس فرانسوی، پس از مشاهده نام Hiono بر روی سکه‌های ایرانی شرقی این نام را به خیون‌ها نسبت می‌دهد. افزون بر این، او عبارت دیگر ËPTLA ËIONO بر روی این سکه‌ها را سندی بر حاکمیت نخبگان هفتالی بر خیون‌ها می‌داند و آن‌ها را با هون‌های سفید یکی می‌داند، و بر این باور است که خیون‌ها نه از نژاد ترک بودند و نه از نژاد مغول.

تورانیان، از جمله ارجاسب، رقیب کی گشتاسب بودند. قبیله‌های دانو و خوئیون که در پهلوی و حماسه یادگار زیریران خیون گفته شده، دو قبیله تورانی بوده‌اند که در زمان کی گشتاسب کیانی، ایرانیان با این گروه جنگ‌های فراوانی کردند که بسیار مشهور و به جنگ‌های مذهبی معروف می‌باشد. در یشت‌ها، ارجاسب، خیی اُنی خوانده شده و آشکار است که این نام هم اسم قبیله و هم نام اسکان این قبیله بوده‌است. به موجب یشت نوزدهم و رساله مذکور پهلوی، همه پهلوانانی که در جنگ‌های مذهبی با ویشتاسب و اسفندیار و زریر و سایر پهلوانان ایرانی رقیب و هم نبرد بودند، خیونی خوانده شده‌اند. در روایات ساسانی برخی از قبایل زردپوست شمالی خیون نامیده می‌شدند و پادشاهان ساسانی با خیونان نبردهای بسیار داشتند. آمیانوس مارسلینوس - تاریخ‌نویس رومی سده چهارم میلادی، از خیونان و شاه آنان گرومباتس که منازعات و جنگ‌هایی با شاپور دوم داشت، یاد می‌کند. امیانوس مارسلینوس (Ammianus Marcellinus)، نخستین نویسنده یی است که از خیون‌ها یاد کرده. او مقام ارشدی بود که وقایع تاریخ نخستین خیون‌ها را ثبت کرده، دوره یی که با فرمانروایی شاپور دوم، امپراتور ساسانی (۳۷۹-۳۰۹ م.) هم‌عصر بوده‌است. خیون‌ها در میانه‌های دوره ساسانی ساکن دشت‌های مرو (واقع در کشور ترکمنستان کنونی) بوده‌اند. نام آن‌ها در جزء سپاهسانی که به یاری شاپور دوم آمده بودند، دیده



---

می‌شود اما این طایفه در دوستی ایران وفادار نماندند و پس از مرگ شاپور دوم چند بار به خراسان بزرگ هجوم آوردند و در این سرحدات دشمن عمده ایران به شمار می‌رفتند.

هیونگنوها (هونوها)، نیاکان «هون»‌های بعدی هستند که کتاب پهلوی، که تفسیر اوستا باشد، آن‌ها را خیونان می‌نویسد. اما در خود کتاب مقدس زردشتیان صفت هیائونا (Hyaona) یعنی خیونی نگاشته آمده است.»

به هر رو، بیشتر پژوهشگران بر آن اند که همانا همین خیون‌ها، نیاکان هونوها بوده‌اند که از سرزمین‌های نیایی خود به سوی مرزهای جنوبی سیبری و شمال چین در امتداد مرزی که کنون دیوار بزرگ چین در آن جا برپا است، شتافته بودند. در آن جا دو قبیله خیونی استقرار یافتند که پسان‌ها در اثر آمیزش شان با چینی‌ها – تبار نوی به نام هونوها (خونوها، سیونوها) پدید آمد.

چنین پنداشته می‌شود که حدود 1650 سال پیش از میلاد (بنا به داده‌های دیگر – هزار سال پیش از میلاد که دقیق‌تر می‌نماید)، شماری از زردپوستان چینی با بخشی از سپیدپوستان – هیان یون‌ها (ХЯНЬЮНЬ) و هون یوی‌ها (ХУНЬЮЙ) آمیزش یافتند و هونوها را به میان آوردند. هیان یون‌ها و هون یوی‌ها در دشت‌های کناری جنوبی بیابان‌گویی بود و باش داشتند.

در افسانه‌های چینی آمده است که شهزاده یا سرداری از دودمان نیمه افسانه‌ی سیا (سیه) با خانوار و پیروان و هواداران خود در برابر دربار برافروخت و به بیابان‌گریخت و در آن جا با شماری از تیره‌های کوچرو و دامدار بیابانگرد و دشت‌نورد هیان یون‌ها و هون یوی‌ها آمیزش یافت. این‌ها را روشن است نمی‌توان هونو خواند. اما می‌توان نیاکان هونوها یا پروتوهونو شمرد. نسل نوی که از آمیزش چینی‌های زرد پوست و بیابانگردان سپیدپوست پدید آمد، هونو نام گرفت. در منابع چینی نام این قوم سینهو یا سیونو آمده است. در انگلیسی Hsiung-nu و در آلمانی Hiung-nu

باید متوجه بود که هونوها را که می‌شود هون‌های قدیم یا هون‌های آسیایی خواند، با خیونی‌های سپیدپوست تورانی – ایرانی و هون‌های اروپایی عوضی نگرفت. هونوها هر چند هم از بازماندگان خیونی‌ها بودند، با توجه به آمیزش با چینی‌ها و سایر بومیان میتیست (دورگه و چندرگه) از آن‌ها متفاوت گردیده بودند.

بر سر این که هونوها به چه زبانی سخن می گفته اند، جرو بحث های فراوانی روان است. از این زبان تا کنون چیزی به ما نرسیده است. چون یا این که اصلا رسم الخط نداشتند و یا هم به روی پوست می نوشتند که حفظ نشده است. در باره برخی از واژه ها تا کنون جر و بحث های بی پایان روان است. تردیدی نیست که زبان نخستین هونوها همان زبان خیونی ایرانی خاوری بوده است که با زبان اوستایی بسیار نزدیک بوده.

دیدگاه بیشتر رایج، هوادار تورکی زبان بودن هونوها است. با این هم، حتا هواداران چنین دیدگاهی، پیوند زبان هونوها را با زبان های ایرانی خاوری منتفی نمی پندارند. دیدگاه دیگری که هست، زبان هونوها را مربوط به گروه زبان های قدیمی شرقی ایرانی می دانند که بسیار با زبان سکایی ها یا ساک ها یا زبان باشندگان سپید پوست گستره سرچشمه رود ینی سی (پولی بلینک) نزدیک بوده است. شماری از دانشمندان به عنوان نمونه ب. آ. سربیریانیکف می پندارند که زبان های چواشی (بلغاری) ریشه در زبان هونوها دارند. زبان پروتوتورکی چواشی یک زبان به ویژه کهن است و در بر دارنده بسیار از واژه های دارای ریشه و خاستگاه هونویی. مانند هوناشا- داماد، هوناما- خشو (مادر زن)، هونات- تکر است.

در این جا یک چیز بسیار شایان اهمیت است: باید دقیق متوجه بود که در باره زبان هونوها در کدام دوره سخن گفته می شود؟ تردیدی نیست که در آغاز، زبان شان همان زبان خیونی بسیار نزدیک به زبان اوستایی بوده است. اما در مراحل بعدی دگرگونی هایی در زبان شان رونما گردید. باید از یاد نبرد که هونوها کنفدراسیونی بوده اند شامل 24 قبیله گوناگون. در اواخر پادشاهی هونوها، کشور شان به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شده بود. در جنوب بیشتر متمایل به چین بودند و سرانجام هم تابعیت چین را پذیرفتند. اما در شمال وضع به گونه دیگر شکل گرفت. آن چه مربوط به زبان جنوبی ها می گردد، تردیدی نیست که بیشتر به زبان های خانواده تورکی نزدیک بوده است. برخی از واژه هایی که از زبان آن ها بر جا مانده است مانند اوزون (دراز) و اویون (خرگوش) ریشه آلتایی دارند. اما به گونه یی که منابع چینی نوشته اند، زبان هونوهای شمالی بیشتر به زبان تخاری نزدیک بوده است.

همین گونه ژون ها و دی ها- دو تیره دیگر تورانی، با آمیزش با چینی ها، تبتی های منگولویید که از تبت شرقی به مغولستان کوچیده بودند، با بخش دیگری از هونوها آمیزش یافتند و دونخواها (دون هوها) یعنی نیاکان مغول ها را پدید آوردند.

پسان ها بخشی از هونوها با دونخواها آمیزش یافتند و **اوهون ها** را تشکیل دادند که از آنان نیاکان دومی مغول ها یعنی سیان بای ها به میان آمدند. از جمع سیان بای ها - ژوژان ها زاده شدند که پیشینیان بعدی

---

مغول‌ها شدند. هونوها همین گونه با خاک‌کاس‌ها (که در منابع چینی به نام خیاگاس‌ها یاد شده‌اند) - پسان‌ها قرغیزها و دیگر اقوام سپید پوست سایبریای جنوبی آمیزش یافتند.

هونوها، پس از فروپاشی دولت شان، چهار گروه شدند:

- گروه نخست که در جنوب بودند، با چینی‌ها آمیزش یافتند و از صحنه تاریخ ناپدید گردیدند.  
- گروه دومی که در شرق بودند، با توده‌های پروتومغولی آمیختند و نیز همین گونه، ناپدید شدند.  
- گروه سومی که در شمال بودند، به چند بخش تقسیم شدند که بخشی از آنان به سوی اورال و ولگا شتافتند و به اوگرها پیوستند و توده نوهون‌ها را به میان آوردند که آتیلای پرآوازه از میان شان برخاسته بود. بخش دیگر آن‌ها با سرمات‌های سپید پوست و الن (آرن)‌های سپیدپوست ایرانی آمیزش یافتند که به ترتیب خزرها و بلغارها را به میان آوردند. یعنی تاتارهای بعدی دقیقاً با بلغارها یکی‌اند و شالوده ایرانی دارند.

- گروه چهارمی که در شمال باختری بودند، به دو بخش تقسیم شدند: بخشی با اوسون‌ها یکجا شدند - یویی بان‌ها (که شماری آن‌ها را به نام هون‌های سفید هم یاد کرده‌اند و یفتلی‌ها را از بازماندگان ایشان می‌شناسند) و بخش دیگر، به یوئه‌شی‌ها یا نیاکان سغدیان و کوشانیان پیوستند و در میان آن‌ها ذوب شدند.

آن‌چه مربوط به هون‌های سفید می‌گردد، باید گفت که شمار هونوهایی که به اوسون‌ها و یوئه‌شی‌ها پیوسته بودند، بسیار اندک بود. در حالی که نفوس اوسون‌ها و یوئه‌شی‌ها را هر یک بیشتر از 600 هزار نفر تخمین می‌زنند (جمعاً بیش از 1.2 میلیون نفر). شمار هونوها در کل 360 هزار نفر تخمین زده می‌شود که از این جمع، همان گونه که گفتیم، هونوهای جنوبی به چینی‌ها، هونوهای شرقی به توده‌های پروتومغولی و بخش دیگر یعنی هونوهای شمالی به سایر قبایل خاوری و شمالی و به اوگرها در اورال پیوسته بودند که در آینده هون‌ها را ساختند. تنها گروه چهارمی که در شمال غربی می‌زیستند، به اوسون‌ها و یوئه‌شی‌ها پناه آوردند. تازه چنانی که در همین مقاله کمی پسان‌تر خواهید دید، هونوهای شمالی و غربی، بیشتر متشکل از بازماندگان یوئه‌شی‌ها بودند.

روشن است چنین تعدادی نمی‌توانستند بافتار تباری و زبانی اوسون‌ها و یوئه‌شی‌های غربی را به گونه بنیادی دگرگون بسازند. البته، پیش‌تر از این هم اوسونی‌ها در جنگی توانسته بودند، نزدیک به 40 هزار تن از هونوبی‌های شمالی بیشتر یوئه‌شی‌تبار را اسیر بگیرند. روشن است در چنین موارد، مردان را می‌کشتند و دختران و زنان و کودکان شان را به بردگی و کنیزی می‌بردند. به هر رو، هر چند در چنین

نخستین اطلاعات موثق منابع چینی در باره قبایل پروتو-هونویی‌ها متعلق به سده های هفتم-چهارم پیش از میلاد می باشد. در آن هنگام، قلمرو مرکزی این قبایل بخش شمالی استان کنونی شآنشی چین هم مرز با اوردوس بود. در حوضه رودخانه وی هی (Weihe) در شمال شهرستان لونسیان (Lunshyan) لیوهون ها (lyuhun) زندگی می کردند.

در شمال آن ها در «بای دی» (Beidi) (شهرستان کنونی تسینیان Tsinyan) قبیله سیوی یان (syuyyan) بودوباش داشت. میان لیوهون (lyuhun) و سیویان (syuyyan) در اندین (Andin) و پین لیان Pinlyan (پینگ لیانگ Pingliang) و گون یون (Guyuan) کنونی) «نسل اوشی» بسر می بردند.

جدا شدن دامداری از کشاورزی، که در مواد پژوهش های باستان شناسی در شمال چین و گستره مغولستان در سده های هفتم- پنجم پیش از میلاد، ترصد شده است، منجر به ظهور قبایل کوچرو دامدار و شبان دشت نشین در این جا گردید. پیامد این فرایند در کوتاهمدت، گرد آمدن برخی از این قبایل در اتحادیه های قبیله یی بود. منابع نوشتاری این دوره، سرشار از گزارش ها در باره یورش های پیوسته و پیهم کوچروان دشت نشین، بر آبادی های پراکنده و روستاها و دیهه های کشاورزان چین است.

تاخت و تازها و شبخون ها، تنها مقارن با سده چهارم پیش از میلاد با استقرار هژمونی سردارنشین تسین که توانست بخش بیشتر آبادی ها و دوک های دودمان رو به افت چژو (ژو) رازیر چتر خود متحد بگرداند، کاهش می یابد.

---

موارد، تا اندازه یی بافتاری تباری و زبانی دستخوش دگرگونی می شود، اما به گونه یی که تاریخ بارها نشان داده است، بیشتر به سود تبار و زبان پیروزمندان. از همین رو هم بوده است که بیشتر پژوهشگران نوشته اند که هون های سفید از سایر هون ها تفاوت داشته و زبان شان از گروه ایرانی شرقی بوده است.

به هر رو، به دلیل این که از هونوها هیچ اثر مکتوبی بر جا نمانده است و همه بر نوشته های چینی ها تکیه می زنند، رسیدن به نتیجه قطعی در زمینه بسیار دشوار می نماید. -گ

در اواخر سده چهارم پیش از میلاد، گردانندگان کشور تسین (شین) گستره زیستگاه اقوام پروتو-سیونو (protosyunnus) (نیاکان هونوها) را اشغال کردند و کوچیانی که در آن جا می زیستند، زیر فشار جنگ افزارهای چینی، ناگزیر کوچیدن به شمال باختری گردیدند. برای جلوگیری از تاخت و تازهای کوچروان مرزی بر چین باستان، نخستین بخش دیوار بزرگ چین «چان-چئن» (چانگ چنگ) ساخته شد. پس از چندی، قبایل یاد شده در تسلیان-شان و اندزین-گولا ظاهر می شوند.

سما تسیان (سیما کیان Sima Qian) - «پدر تاریخ چین»، نویسنده کتاب «شی-تزی» (چی چی - Chi Chi) («یادداشت های تاریخی «Historical Notes») با سخن گفتن در باره نیاکان بلافصل قبایل سونیو (هونو) واقعیت های تلخ رویارویی دو فرهنگ بزرگ زمان خود- فرهنگ کشور امپراتوری چین کشاورز و زمیندار (settled agricultural China) و فرهنگ امپراتوری سیونو (هونو)ی کوچ نشین و دامدار (nomadic Xiongnu Empire) را که روند تاریخ تباری-سیاسی ethno-political history بخش شمالی آسیا را برای چندین سده تعیین کرد، مد نظر داشت.

در واقع، وضعیت تا حدودی متفاوت بود. باشندگان جلگه های آسیای مرکزی و کوهپایه های میانه آسیا، متشکل بر چندین قبیله پراکنده و تکه تکه و چندپارچه و چند زبانی بودند. تا پایان سده سوم پیش از میلاد، نیروی سیاسی اصلی در منطقه-امپراتوری یوئه شی (در زبان یونان باستان یاتی- «yatii» در لاتین- «آسی ها» و نیز اتاکوری ها (attakory) بود که گستره سرزمینی آن ها از شمال خاوری چین (بخش باختری منچوری متاخر) تا واحه های ترکستان خاوری پهن بود.

سیما کیان، گستره بودوباش یوئه شی ها را به گونه تقریبی چونان دایره بودوباش قبایل سکایی-اسکیتی که به زبان های ایرانی قدیم یا دیگر زبان های هندواروپایی سخن می گفتند؛ چنین پرداز می نماید: «یوئه شی ها در آغاز میان دانهوانگ و تسلیان-شان زندگی می کردند». در این حال، در باره یوئه شی چنین توضیح می دهد: «در آغاز، یوئه شی ها در

گستره یی از دانهوانگ در شرق، و از تسیلیان-شان در غرب...بود و باش داشتند». دانهوانگ-همین شاچژوی (Shachzhou) کنونی است و تسیلان-شان در جنوب باختری گانچژو (Ganzhou) واقع است.

این اطلاعات در نوشتارهای برجامانده از «تسیان-هان شو» یا کیان-هان شو ( Qian Han Shu) یا (تاریخ اولیه امپراتوری هان) The early history of the Han گردآوری شده است که بر طبق آن، یوئه شی ها سرزمین های واقع در امتداد خط الراس اصلی رشته کوه های ریش هوفن (Richthofen) در جنوب سوژو و جنوب غربی گانچژو (Ganzhou) را زیر فرمان داشتند.

اسناد عهد اواخر امپراتوری هان، گستره بودوباش یوئه شی های باستان را میان ژانگ و تسزیوبسیوان (Jiuquan)، یعنی در مناطق کنونی گانچژو و سوژو (Suzhou) جامی دهد به علاوه بولانگیر (Bulangir) و ائدزین گل (Edzin).

مطابق اطلاعات چینی ها، یوئه شی ها نیرومندترین اتحادیه در مرزهای چین در عهد امپراتوری تسین (شین) بودند که چینی ها از کشور شان اسب های تنومند و خوش پیکر به دست می آوردند. آن ها یکصد هزار جنگجوی آماده رزم داشتند و بیشتر قبایل کوچ نشین همسایه، از جمله سیونوها (هونوها)- همسایه خاوری شان، در در وابستگی از آنان بسر می بردند. گاهنامه های چینی می نویسند که: «زمانی یوئه شی ها بسیار نیرومند بودند و به سیونوها (هونوها) به دیده تحقیر می نگریستند».[1]

مقارن با اواخر سده سوم پیش از میلاد، قبایل کوچی غیر چینی، که در میان آن ها هونوها هم بودند، زیر فشار پادشاهی شمال چین- ژائو، از استپ های اوردوس به شمال عقب نشینی کردند. در این زمان، رهبری هونوها به دست تومان،<sup>180</sup> بود که همسر ارشد وی- «ملکه»،

---

<sup>180</sup> از گذشته های بسیار دور، قبایل کوچرو تورانی، سپاهیان شان را در گروهان های ده نفری- تومان ها، آرایش می دادند. از ده گروهان ده نفری- یک گردان صد نفری و همین گونه از ده گردان صد

یک بانو از یوئه شی ها بود. در این باره می توان با این واقعیت جدی داوری کرد که شهبانوی «ئه شی» در میان ائتلاف دودمانی هونو-خویان (هویان Huyan) و یا خیان (هایان Hayyan) خوانده می شد.

این واژه- (خویان (هویان Huyan) و یا خیان (هایان Hayyan) موازی مستقیمی در تعیین مفهوم اصلی مقدس یوئه شی- «تسزیوییان» (tszyuyyan) («سفید» «راه سفید»، «راه شیری») می یابد، و اصطلاح «ائه جی» («ائه شی») («شهبانو») که در قالب «اتی» (ati) بازسازی می شود، کپی دقیقی از یکی از واریاسیون ها (تغییرات) گرافیکی (graphic variations) همان کلمه (خویان (خویان یا هویان Huyan) و یا خیان/خایان (هایان Hayyan) است، که بعدها به شکل «یوئه جی»<sup>181</sup> [یوئه شی]-گگ. ثبت شده بود. به سخن

---

نفری- یک هنگ هزارنفری و از ده هنگ هزار نفری- یک سپاه ده هزار نفری تشکیل می یافت. معمولاً تومان های ارشد در راس همین سپاه های ده هزار نفری قرار می گرفتند. چنین بر می آید که تومان منصب لشکری رهبر هونوها بوده باشد تا نام وی-گگ.

<sup>181</sup>. شایان یادآوری است که کلمه یوئه شی را به زبان روسی به شکل یوئه چژی (ЮЭЧЖИ) می نویسند. در زبان چینی، به اشکال گوناگون آمده است؛ مانند: یوئه جی، یوئه ژی، یوئه شی، دا-یوئه جی و تا-یوئه جی و هم تا-یوئه جی. روشن است در زبان های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی هم به پیروی از چینی ها آن را به اشکال گوناگون نوشته اند. از دید ما، برای جلوگیری از سردرگمی بهتر است تنها به یک شکل نوشته شود. چون معنای دقیق این کلمه، شهبانوی ماهتابی (یعنی ملکه آمده از سرزمین ماهتابی ها- ماهبانو) است، و «شی» به شهبانو بسیار نزدیک است، از همین رو، آن را به شکل «یوئه شی» آورده ایم. بایسته یادآوری است که هونوها پادشاه خود را به نام شانیو و شهبانوی خود را به نام «شی» یاد می کرده اند. منظور از سرزمین ماهتابی، کشوری است که در ترکستان خاوری و شمال باختری مغولستان واقع بود و در آن پنج قبیله آریایی (ایرانی زبان) زندگی می کردند که نامدارترین شان کوشانی ها بودند.

شاید در آینده، پس از فروپاشی امپراتوری هونوها و پیوستن بخشی از آنان به یوئه شی ها و اوسون ها، آن ها را از همین رو، هون های سفید خواندند.-گگ.

دیگر، در جامعه هونوهای قدیم، کلمه «یوئه جی» [(«یوئه شی»)-گ.ک.] عینا «شهبانو» یا «ملکه» معنا می داد.<sup>۱۸۲</sup>

پسر تومان (Touman) - ماودون (Maodun) به نوشته همان نویسنده چینی، در نزد یوئه شی ها «گروگان» بود.<sup>۱۸۳</sup> ماودون دیگر بزرگ شده، با فریب دادن یوئه شی ها و گریز از نزد آنان، نوعی «کودتای کاخی» (کودتای دورن خانگی) را به راه انداخت: او زن پدر خود (نامادری خود) - همسر ارشد یا شهبانو، و پسر او - ولیعهد و وارث تاج و تخت شاهی (یعنی

---

<sup>182</sup>. بایسته یادآوری است که در زبان های ایرانی خاوری باستان «هو» به معنای نکو و خوب به کار می رفته است؛ مانند هوشنگ (نکوکار) و هومن و... همچنین امکان آن می رود که کلمه «آجه» یا «آجی» هزارگی که چونان نشانه تکریم و تعظیم به بانوان پیر و کهنسال<sup>۱۸۳</sup> به کار می رود، نیز ریشه در همین «ئه جی» (شهبانو) داشته باشد. مانند کان آهن «آجه گک» بامیان که نادرست به شکل «حاجی گک» معروف شده است. باید گفت که «آ» در زبان چینی چونان نشانه احترام و تکریم و تعظیم به کار می رود. به گونه مثال، در اخیر نام سردار آشین (سردار آسین یعنی سردار آسمانی) که آن را به شکل آشینا نوشته اند. به دور نیست که در کلمه هایی چون آقا و آچا (آچه - مادر بزرگ) در زبان های ترکی، آجا (آجه)، آپا (آپه)، آبا (آبای) در گویش هزارگی پارسی دری و نیز آنا و آکا (اکا) (مادر بزرگ و عمو) در زبان پشتو و... «آ»، از همین نشانه احترام چینی «آ» گرفته شده باشد. شاید هم برعکس، چینی ها در زمینه از هونوها تقلید کرده باشند. -گ.ک.

<sup>183</sup>. چنین بر می آید که آیین گروگان گرفتن و گروگان گذاشتن در میان کوچی های آن زمان مرسوم بوده باشد. با این هم، نباید از یاد برد که این تنها روایت چینی ها نیست. سنت نوزادبخشی (آونکولات avunculat) در میان اوسون های باستان [2] نیز رواج داشت که مطابق آن، نوزادان را به خاندان مادری می سپردند. زیرا چنین می پنداشتند که نوزاد مال آنان می باشد. چون دختر شان آن را به دنیا آورده است. سپس کودک را می توانستند دو باره از خاندان مادری خریداری و به خانواده پدرش بازگردانند.

**یادداشت گزارنده:** چون چنین رسمی در میان ایرانی زبانان نیست، روشن است به دشوار بتوان چنین همتاوژه یی در زبان پارسی دری برای آوانکولات یافت. شاید ترجمه تحت اللفظی avuncular - گذاشتن نوزاد نزد برادر مادر - ماما (دایی) شده بتواند. هر چه است، ما در این جا نوزادبخشی نوشته ایم. -گ.ک.



برادر ناتنی خود از رشته پدری)، و سرانجام هم پدر خود- تومان شانیو را که به دلایلی مخالف بازگشتش بود، کشت.<sup>۱۸۴</sup>

---

<sup>184</sup>. ماجرای در گروگانی بسر بردن شهزاده ماودون و بازگشت دراماتیک او و کشتن پدر و نامادری و برادر ناتنی اش (شاه و شهبانو ولیعهد هونوها) را بسیاری از پژوهشگران تاریخ هونوها از جمله اکادمیسین گومیلیف در کتاب معروف خود- «تاریخ خلق هونو» با تکیه بر منابع چینی آورده اند. فشرده ماجرا چنین است که هونوها کنفدراسیون قبیله یی بودند زیر فرمان پادشاهان کشور ماهتابی (پسان ها- یوئه شی ها). پادشاه ماهتابیان بنا بر مصلحت های سیاسی، یکی از شاهدخت ها را به همسری تومان شانیو- پادشاه هونوها داده بود. تومان شانیو هم بنا بر مصلحت های سیاسی، همانا همین شاهدخت ماهتابی را شهبانوی کشور ساخته و پسر وی را ولیعهد رسمی اعلام داشته بود.

در این حال، تومان شانیو، برای حفظ روابط حسنه با دربار شاهنشاهی کشور ماهتابیان و به خاطر کسب اعتماد شاهنشاه و تضمین پادشاهی آینده برای نواده وی، ماودون- پسر ارشد خود از همسر نخستین اش را چونان گروگان به دربار ماهتابیان فرستاده بود.

اما، ماودون که خود را سزاوار تخت شاهی هونوها می پنداشت، با فریب دادن یوئه شی ها و ربودن یک اسب از نزد آنان گریخت و به اردوگاه پدری آمد. سپس با کشتن شهبانو، ولیعهد و شاه، خود شانیو شد و سپاه بزرگی فراهم آورد و آغاز به جهانگشایی کرد و همه قبایل کوچرو را از خاکاس ها یا خیاگاس ها (نیاکان قرغیزها) گرفته تا دونخوها (نیاکان مغول ها) و اوسون ها و... (در کل - 24 قبیله) را زیر فرمان خود درآورد و این گونه، شاهنشاهی کوچی بزرگی را پی ریخت. سپس، بر یوئه شی ها تاخت و با یورش غیر منتظره پادشاه آنان را کشت و سپاه آنان را به سختی شکست داد. این بود که یوئه شی ها ناگزیر به ترک ترکستان شرقی و همه متصرفات خود گردیدند و به سوی غرب و جنوب گریختند و در آن جا یکی از قبایل شان - کوشانی ها، با شکست دادن یونان و باختری ها پادشاهی نوی را پی ریختند.

این در حالی بود که در زمان پدرش، هونوها در وضع بس دشواری به سر می بردند و از چهار سو در محاصره دشمنان نیرومند قرار داشتند: در جنوب چینی ها، در شرق دونخوها (نیاکان مغول ها) در شمال خاکاس ها یا خیاگاس ها (نیاکان قرغیز ها که در آن هنگام در سرچشمه رود ینی سی بسر می بردند) و در غرب- اوسون ها و یوئه شی ها- گ.

در باره این سنت شکنی بی سابقه روابط سنتی در جامعه سیونوها، سیما کیان چنین حکایت می کند که «در حالی که مردم خاموش بودند و چاره یی جز اطاعت و فرمانبرداری نداشتند، دشمنان جسور در کشورهای همسایه، بر آن شدند تا ماودون را که در چپ و راست سرگرم زدن سرهای بستگانش بود، تهدید به جنگ نمایند و خواهان پرداخت باج و خراج گردند. این بود که سفیران دونخواها (دون هوها) از راه رسیدند و اظهار داشتند که ماودون به نشانه صلح با آن ها باید بهترین اسب از گله هونوها و زیباترین همسرش را به آن ها بدهد. نزدیکان ماودون شوریدند و برآشفتند و می خواستند تا به خاطر چنین گستاخی، سفیران را بکشند. اما ماودن جلو آنان را گرفت و با لبخند گفت: «آیا ارزش دارد که از دوستان همسایه یک اسب یا یک زن را دریغ کنیم؟»

...و دستور داد هر چه می خواهند، برای شان بدهید.

قبایل کوچی دونهو (Donghu یا dunhu)<sup>185</sup> - همسایگان شرقی هونوها بودند. مرزهای جنوب خاوری متصرفات دون هوها به جزیره نمای کوریا می رسید. آن ها همچنین در لیادونگ و مناطق مرزی شمال چین زندگی می کردند. دونهوها، بارها و بارها با دودمان های حاکم چین باستان پیمان هایی می بستند، مگر، باز هم، همه بند و بست ها را زیر پا می

---

<sup>185</sup>. به گونه یی که پیشتر نوشتیم، نیاکان هونوها متشکل از دو قبیله خیونی یا خیانی - هیان یون ها (ХЯНЬЮНЬ و هون یوی ها (ХУНЬЮЙ) بودند. هونوها بیشتر از اثر آمیزش چینی ها با هیان یون ها به وجود آمدند. دونهو ها از اثر آمیزش هون یوی ها با قبیله تورانی دیگر به نام ژون ها پدید آمدند. چنین بر می آید که باید نام قبیله نو- «ژونهو» می بود، مگر، به هر دلیلی که بوده، منابع چینی آن ها «دونهو» نوشته اند و آن ها با همین نام وارد تاریخ شده اند. بایسته یادآوری است که ژون ها با دی ها دو قبیله همسایه بسیار نزدیک خویشاوند بوده اند که چینی ها به دشوار می توانسته اند آن ها را از هم دیگر تفکیک کنند.

در سده سوم پیش از میلاد، قبایل سیان بی (نیاکان مغول ها) از اتحادیه دونهو بیرون شدند. چینی ها دونهوها را به نام وحشیان خاوری می خواندند. دون هوها در دوره دودمان چژو باستان در 1100 پیش از میلاد به میان آمده بودند. پس از آن که در 150 پیش از میلاد، هونوها، دونهوها را سرکوب کردند، اثر آمیزش هونوها با بخشی از دونهوها، قبیله نوی به نام هوهوان ها پدید آمدند. این بود که سیان بی ها از آنان جدا شدند و در میانه های سده چهارم میلادی آن ها را استیلا و اسیمیله نمودند. -گ.

گذاشتند و با چینی ها از سر جنگ و ستیز پیش می آمدند و گهگاهی هم بر آنان به پیروزی هایی دست می یافتند. در سده سوم پیش از میلاد، دونهوها، نیروی شایان توجهی در استپ های آسیای مرکزی به شمار می رفتند.

دونهوها با هونوها مناسبات برابانه و متساوی الحاقی داشتند. گستره بودوباش آنان را نوار سرحدی یی از هم جدا می ساخت که به هیچ کسی تعلق نداشت. در دو سوی سرحد، پاسداران دو دولت به گزمه (گشتزنی) و پَهره (پاسبانی) می پرداختند. مرزبانان دونهوها در خاور و مرزبانان هونوها در باختر. به سال 209 پیش از میلاد، دونهوها زیر فشار چین، ناگزیر به عقب نشینی از نوار مرزی شدند و از همین رو، از هونوها خواستند تا زمینی به عرض 1000 لی (500 کیلومتر) را به آنان بدهند. سیما کیان در این باره چنین گزارش می دهد: «...دونهوها- دشمنان هونوها با جسارت و گستاخی بار دیگر از هونوها خواستند تا زمین های مرزی را به آنان واگذار شوند.

ریش سپیدان و بزرگان، کارآموده و درس آموخته از تجربه تلخ پیشین، هیچ اعتراضی نکردند و گفتند: «این زمین ها بیابانی اند و یکسره مردابی و نمکسار و سنگلاخی، که در آن ها هیچکسی گاو و گوسفندی را به چرا نمی برد». از این رو، به ماودون سپارش نمودند تا زمین ها را به دونهوها بدهد. اما ماودون خشمگین شد و آغاز به داد زدن بر سر بزرگان کرد که از ترس نزدیک بود بمیرند: «زمین، پایه و اساس دولت است. آیا می توان آن را به کسی داد؟» او هر کسی را که به وی توصیه نموده بود تا زمین ها را واگذار شود، سر برید. سپس بر پشت زین نشست و سوار بر اسب فرمان داد تا بی درنگ بر دشمن لشکر کشی نمایند و هر کسی را هم که تعلق بورزد و دیر بیاید، سر بزنند. این گونه، او، بی درنگ، رزمندگان را گرد آورد و بر سر دونهوها که انتظار هیچ چیزی را نداشتند، ریخت. [3]

سیما کیان این گونه، آغاز فتوحات هونوها را شرح می دهد. ماودون، با حيله گری و خشونت و ستم، همقبيله یی هایش را وادار به فرمانبرداری بی قید و شرط نموده، فرمانروای عالی شد. او مدیریت پایتخت متصرفات خویش را، خود به دوش گرفت و سرزمین های

خاوری و باختری گستره زیر فرمانش را به فرماندارانی از میان بستگان نزدیک خود سپرد. دوره امپراتوری هونوها از همین اعلام پادشاهی ماودون آغاز می شود.

سپاهیان همیشه پیروزمند و شکست ناپذیر ماودن شانوی روی ناکامی را ندیده بودند. در میدان نبرد، جنگجویان در سه صف آرایش می یافتند- مرکز و جناح های چپ و راست (قلب، میمنه و میسره) که هر یک وظیفه خود را نیک می دانستند. در سپاه- نظم و انضباط آهنینی برپا بود: به خاطر کوتاهی و سهل انگاری یک رزمنده، همه دسته را (به شمول فرمانده وی) سر می بریدند. سربازان ماودون، در یک زمان کوتاه در شمال تا دریاچه بایکال، در باختر تا ترکستان خاوری، در خاور تا رودخانه لیائو رسیدند و در جنوب به سر زمین چین باستان نزدیک شدند.

در گزارش های منابع چینی آمده است که در سال 201 پیش از میلاد، هونوها به رهبری او، قبایل شمالی هون یوی (hunyuy)، تسیویی شی (tsyuyshu)، دینیلین، گیگون (gekun) و تسایلی (Zeil) را زیر فرمان خود درآوردند، و در سال بعد به برداشتن گام های پویاتر در مرزهای شمالی امپراتوری هان پرداختند.

برتری نظامی سواران چابک هونوها بر سربازان کم تحرک چینی چنان بزرگ بود که به سال 192 پیش از میلاد، ماودون در نامه دراز خود، بی پروا و بلندپروازانه، از ملکه بیوه هان- گائو خواستگاری کرد که با این کار، به گونه بسیار اهانت بار، سنت دیرین چینی وفاداری به همسر حتا پس از مرگ وی را زیر پا می گذاشت. در این حال، ماودون چنین می پنداشت که مطابق آیین های کوچی ها، عروسی با نماینده دودمان حاکم کشور فتح شده به خودی خود، باید مستلزم گنجاندن زمین و مردم آن به گستره کشور فاتح باشد.

شیوه و سبک نوشتن نامه به آن پیمانانه چندی آور و تحریک آمیز بود که سیما کیان یارای ترجمه متن آن را نداشت. اما نامه تا روز ما حفظ شده است<sup>186</sup> و آشکارا نشان دهنده تراز روابط میان هونوها و چین باستان است. ماودون نوشته بود: «من تنها هستم. من در سرزمین استپ های پر از گاوها و اسب ها بزرگ شده ام. تنهایی برای هر دوی ما خسته کننده است، ما از آن چه می تواند به ما آرامش ببخشد، محروم هستیم...».

---

<sup>186</sup>. به گونه یی که دیده می شود، ماودون به ملکه بیوه چین نامه مفصل خواستگاری نوشته بود. در این جا چند پرسش اصولی مطرح می گردد:

آیا هونوها از خود رسم الخط داشتند یا نه؟

اگر داشتند، آیا به این رسم الخط آثاری برجامانده است یا نه؟

نامه هایی که نوشته بودند، به کدام زبان بوده است؟

آیا این نامه و یا سایر نامه یی که شانیوهای هونویی به دربار چین می فرستاده اند، کنون در بایگانی های چینی هنوز هم موجود است یا نه؟

در این جا، نویسنده نوشته است که گویا نامه خواستگاری ماودون تا کنون حفظ گردیده باشد. اما نوشته است که این نامه در کجا است؟، به چه زبانی و به کدام خطی نوشته شده بود؟ آیا چینی ها اصل نامه را در معرض دید همگانی یا دست کم محافل پژوهشی گذاشته اند یا نه؟

ای کاش چنین باشد. اما من، زیاد باورم نمی آید. شاید نویسنده اشتباه کرده باشد. گمان غالب این است که چون هونوها و سایر قبایل کوچی یا این که اصلا از خود رسم الخطی نداشته بودند و یا این که نامه های شان را به روی پوست های بره ها می نوشته اند، به دلیل فرسوده شدن و نابود شدن چنین نامه های پوستی در درازمدت، شاید چیزی از آنان بر جا نمانده باشد. اگر نامه مانده باشد، موضوع این که هونوها به کدام زبان سخن می گفته اند، به گونه نهایی حل می شود. اما موضوع زبان و نوشتار هونوها کماکان رازهایی اند که تا کنون در پرده ابهام مانده اند و شاید هرگز هم پاسخ درخور و بایسته نیابند.

به باور من، شاید نامه شانیو ماودون به زبان چینی و شاید هم به زبان هونویی با رسم الخط چینی نوشته شده بود. در آن هنگام در میان هونوها شمار بسیار اسیران چینی بودند. حال، سخن بر سر نامه بسیار مفصل و دراز است. اگر به راستی چنین نامه یی تا کنون مانده باشد، پس این همه جرو بحث ده ها دانشمند بزرگ در دست کم یک سده و نیم گذشته بر سر چه بوده است؟ گمان من این است که از این نامه تنها همان جمله هایی به زبان چینی مانده است، که سیما کیان در نوشته خود آن را بازتاب داده است. گومیلیف در تاریخ خلق هونو نوشته است که به زبان هونوها تنها یک جمله مانده است. -گ.

ملکه، پس از دریافت این نامه، خشمگین و پرآزنگ شد و پیشنهاد اهانت آمیز ماودون را رد کرد. در این حال، درگیری هونوها با مرزبانان چینی در سراسر مرز شمال و شمال باختری امپراتوری هان ادامه داشت. اما، کار به جنگ بزرگ نکشید. چین آماده جنگ نبود. از این رو، ملکه ناگزیر گردید نامه پاسخی خفت باری به دور از شان امپراتوری چین بنویسد، که چنین نامه یی را در تاریخ چین هرگز هیچ فرمانروایی برای «وحشیان» نوشته بودند. [4]

توازن قدرت میان هونوها و چین، دست یازیدن به چنین کاری را یک امر ناگزیر ساخته بود. هر چند، برای چینی های باستان، که متکبرانه می پنداشتند که هونوها دارای «چهره انسان و قلب جانوران وحشی اند»، چنین چیزی چونان بزرگ ترین آبروریزی بود. مقارن این زمان، هونوها توانسته بودند همه زمین های یوئه شی ها را بگیرند و آنان را به غرب به گستره میان تسیلیان و دانهوانگ برانند. به سال 177 پیش از میلاد، ماودون شانیو برای تنبیه چینی ها به خاطر زیر پا گذاشتن خودسرانه و عمدی پیمان صلح بسته شده در آن برهه با امپراتوری هان، از سوی آن ها؛ به جانشین غربی خود فرمان داد تا به سرزمین یوئه شی های هنوز هم قدرتمند، لشکرکشی نماید. سواره نظام هونو، یوئه شی ها را به سختی شکست داد و همچنین توانست مهم ترین مناطق باختری را که در گذشته زیر فرمان یوئه شی ها بود، بگیرد.

ماودون در این باره به امپراتور [(امپراتریس؟)-گ.ک.] هان نوشت: «به لطف [خداوند-گ.ک.] آسمان، همه سپاهیان ما تندرست اند و اسب های شان سالم و تناور. آن ها یوئه شی ها را نابود و رام کردند. به شماری از آنان شمشیر آهیخته زده شد و شماری دیگر را زیر فرمان آوردند و (آرامش و حاکمیت را) برقرار ساختند.

لولان (کرورایانه) Loulan (Krorayna)، اوسون، اوتسزی Utsze (اوگال Avgal) و بیست و شش سردارنشین همسایه با آن ها (در واقع، باید 36 باشد- یعنی همه سردار نشین های وقت ترکستان خاوری) شامل ارتش (هونو) شدند و یک خانواده (یعنی یک دولت) گردیدند. [5]

هونوها بر یوئه شی ها میان سال های 165-174 پیش از میلاد به گونه نهایی پیروز شدند. سر از این زمان، دیگر در منابع هیچ اشاره‌ی به درگیری های رو در رو میان هونوها و یوئه شی ها دیده نمی شود. و اما آغاز به کوچیدن یوئه شی ها به هفتروود و سپس به آسیای میانه در سال های 160 و 158 سال پیش از میلاد، به دلیل یورش اوسون ها بر آنان بوده است. یوئه شی های رانده شده به غرب آسیای میانه، سرزمین های گستره علیای آمو و وادی های میانی رود سیردریا را گرفتند.

یوئه شی ها در آینده، بنیادگذاران دولت غربی کنتسزوی (Kantszyuy) - پادشاهی کنگ یا کنگویی ها (Kangha)، (که از 150 پیش از میلاد شناخته شده است و در ترکیب آن از سال 21 پیش از میلاد تا 221 میلادی زمین های بین دریای ارال و کسپین قرار داشت) و نیز امپراتوری آسیای مرکزی-هندی کوشانی (قدرت جهانی سده های یکم-چهارم میلادی در کنار امپراتوری های هان و روم [و نیز امپراتوری اشکانی-گ.ک.] گردیدند.

در «هو هان شو» در باره ریشه های امپراتوری کوشانی چنین گفته شده است: «هنگامی که دودمان یوئه شی به دست هونوها برافتاد و واژگون شد، به (گستره یونان و باختر، به جنوب آسیای میانه) کوچید و به پنج سردارنشین فروپاشید... پس از گذشت صد سال سردار گویشانی guyshuan (کوشانی) شاهزاده کیوتسزیوکیو (Kiotszyukyu) (کودجولا کدیفیز) (Kudzula Kadfiz) چهار شاهزاده نشین دیگر را تابع خود ساخت و خود را پادشاه اعلام کرد. پادشاهی او گویشانی (کوشانی) نامیده می شد.» [6]

همراه با آن، در علم تصور واحدی در باره چگونگی براندازی دولت یونان و باختری به دست یوئه شی ها وجود ندارد. گروهی می پندارند که در 164 سال پیش از میلاد، یوئه شی ها زیر فشار بزرگ هونوها ناگزیر به ترک اراضی خود در ترکستان خاوری گردیدند. آن ها با آمدن به غرب، از راه فرغانه، بر یونان و باختری ها یورش آوردند و این پادشاهی را برانداختند و پایتخت خود را در شمال آمو بنیاد گذاشتند.

همزمان، در غرب، آن‌ها سئه‌ها (ساک‌ها) را که در آن سوی رود یکرست (سیریا یا سیحون) زندگی می‌کردند (یعنی در شرق سیردریا) سرکوب کردند که بخشی از آن‌ها ناگزیر به مهاجرت به کاپیسا (دره کابل [پروان]-گک.) گردیدند و بخش دیگر آن‌ها در سرزمین درنگیانای باستان (حوضه رود هلمند-زرنج) اسکان گزیدند که از همین رو، سکستان یا سیستان نام گرفت. [معرب آن سجستان-گک.]

تاریخ دقیق باژگونی پادشاهی یونانی و باختری تا کنون تثبیت نشده است. برخی باور دارند که این واژگونی در سال‌های 138-140 پیش از میلاد اتفاق افتاده بود. مطابق گمانه‌زنی دیگر، باختر را که مدت درازی زیر فرمان یونانیان باستان بود، نه بیگانگان آمده از ترکستان خاوری (که به زبان‌های هندواروپایی (احتمالاً به زبان‌های ایرانی باستان) سخن می‌گفتند)، بل که قبایل بومی کوچی ایرانی باستان ساکن در کرانه‌های سیردریا و آمو (که بخشی از اتحادیه قبایلی که یوئه‌شی‌های بزرگ یا ماساگت‌ها نامیده می‌شدند و ساکنان خوارزم شمرده می‌شدند و پسان‌ها هسته اصلی دولت کنگ‌ها را تشکیل دادند)، آزاد ساختند.

در کل، در ترکیب دولت یوئه‌شی در آسیای میانه-پیشگامان یا پیشینیان امپراتوری کوشانی‌ها، مناطقی در قلمرو ازبیکستان و تاجیکستان کنونی-پادشاهی کنگویی‌ها (سغد، چاچ (تاشکنت کنونی)، خوارزم) و پرکنه (فرغانه کنونی که در واقع معرب پرکنه یا پرگنه است به معنای منطقه دروافتاده-گک.) شامل بودند.

یوئه‌شی‌ها در هفت‌رود (سمی ریچیا-گستره قرغیزستان و جنوب قزاقستان کنونی در دامنه‌های تیان‌شان) نیز در کنار اوسون‌ها و ساک‌ها حضور داشتند. باشگاه اصلی یوئه‌شی‌ها در سده یکم پیش از میلاد، ترکستان خاوری بود که در آغاز، پیش از کوچیدن شان از آن، زیر فشار هونوها، به نام تخارستان یاد می‌شد و مقارن این زمان، دیگر، با کوچیدن آن‌ها به گستره جنوبی تاجیکستان کنونی این نام یعنی تخارستان بر آن اطلاق می‌گردید.

نویسندگان باستان‌گزارش می‌دهند که مردم این دولت، زمیندار و کشاورز بودند، خانه‌ها می‌ساختند، باشندگان آن از نگاه تباری و زبانی مانند ساکنان فرغانه بودند و در کار



بازرگانی ماهر. جمعیت در این کشور به یک میلیون نفر می رسید و شهر اصلی آن «بازاری با کالاهای گوناگون و رنگارنگ» داشت. پیامدهای ناشی از پیروزی هونوها بر یوئه شی ها چنان بودند که به گونه ریشه یی نه تنها نقشه تباری، سیاسی آسیای مرکزی و سرزمین های همسایه با آن، بل نیز هند را هم تغییر دادند.

پس از رفتن یوئه شی ها از خاور آسیای مرکزی، مرزهای باختری متصرفات هونوها در ترکستان خاوری و مرزهای جنوب شرقی آن با چین، برای مدت درازی با ثبات گردیدند. این گونه، ماودون، فرمانروای سرزمین های گسترده و مردمان بسیاری گردید. دستاوردهای او می توانستند حتا از این هم بیشتر گسترش یابند. اما او آدم نیکوکار و مهربان نبود. کسانی که از دست او زنده مانده بودند، برای کودکان و بازماندگان و نوه های خود از خود کامگی ها و ستم های فرمانروای هونوها داستان ها می گفتند. هونوها به یک کابوس فاجعه بار واقعی برای امپراتوری هان چین تبدیل شده بودند. جلو تاخت و تازهای کوچروها را هیچ مانعی نمی توانست بگیرد- نه سدهای بافته شده از درختان بید، نه خندق های عمیق و نه خاکریزها و دیوارهای خشتی (آجری) و سنگی دژها. تا جنگجویان هونویی از راه می رسیدند، مردم با برجا گذاشتن خانمان و دام و دد خود، می گریختند تا در پشت دیوارهای ستبر دژها و سنگرها پنهان شوند و سربازان دستور اکید دریافت داشته بودند: به پدافند دژها از دورن، از سر کنگره ها و دیواره ها پردازند و به هیچ رو در بیرون از دیوارهای دژها با هونوها درگیر نشوند و به پیگرد آن ها پردازند.

سپهداران چینی از گذشته ها تجربه های تلخی در پیکار با کوچی ها داشتند: هونوها در آغاز، با نیروهای کوچکی یورش می آوردند (بیشتر با سواران چابک تیرانداز و اسب های تیزرفتار و بادپا) و با انجام مانورهای فریبنده، سپاهیان چینی را با نیرنگ از پشت دیوارهای دژها یا سنگرها به تعقیب خود یا طعمه یا چیز جالبی که سبب عطف توجه شان شود، به نزدیکی محل استقرار نیروهای اصلی خود که پنهانی در کمین نشسته بودند، می کشانیدند. وانگهی آنان را از چهار سو با نیروی بزرگی در چنبر محاصره می گرفتند و از دور تیرباران می کردند. کمتر کسی از چنین کارزاری می توانست جان به سلامت به در برد. سپس همه در میان بیابان ها ناپدید می گردیدند.

حتا دیوار بزرگ چین - «چانگ چنگ» این ساخت و ساز به یاد ماندنی و گران که با هزینه گزاف و هنگفت، نیروی بزرگ و رنج توانفرسا، خاص برای پاسداری از چین در برابر کوچروان برپا شده بود، برای دفاع از سازندگان خود، بیهوده و ناتوان از کار برآمد.

«امپراتوری آسمانی» چین، با اذعان به نیروی شگرف هونوها، تلاش می ورزید دل حاکمان آنان را به دست بیاورد. هنگامی که مادون شانویو برای امپراتور هان، یک نفر اشتر، دو راس اسب سواری تناور و دو پالان چهاربند اسب فرستاد؛ در پاسخ، یک دست جامه بلند و گشاد (تن پوش) زردوزی، یک دیهیم زرین، یک حلقه کمر بند طلاکاری شده با سگک ساخته شده از استخوان کرگدن و ده بار ابریشم هدیه گرفت.

به سال 162 پیش از میلاد، امپراتور شیائو ون دی به پسر ماودون - لاوشان (Laoshan)، پیامی فرستاد که متن آن چنین بود: «هان (یعنی چین، به رهبری دودمان هان) و هونو-چونان دو کشور برابر همسایه» اند. اما برای هونوها چنین به رسمیت شناختن، کم بود. هر چند، برای چین، با آن ایده های دیگر در آن هنگام پا گرفته در اذهان نخبگان و لایه های گسترده جامعه آن کشور، مبنی بر این که - «چین - مرکز جهان است و در پیرامون آن توده های وحشی زندگی می کنند»، چنین چیزی نهایت کرنش و بی آبرویی و افت بود.

هونوها می خواستند از چین، نان، پارچه، به خصوص ابریشم، ابزارهای فلزی و کالاهای لوکس را در ازای چارپایان (گوسفند، بز، گاو و اسب)، پشم، پوست، چرم و... به دست بیاورند. آن ها با برشمردن خواست های خود به چینی ها، و تحمیل شرایط خود، به ادامه بحران در مناسبات میان دو طرف دامن می زدند. آتش جنگ پیوسته فرزوان بود و روابط با هونوها برای چین باستان مساله مرگ و زندگی.

در این وضعیت، در 139 سال پیش از میلاد، ژانگ کیان - جهانگرد و دیپلمات سرشناس چینی، به غرب آسیای مرکزی رفت. او پس از ده سال اسارت در نزد هونوها توانست بگریزد و به آسیای میانه برود - جایی که در آن امپراتوری هان با اوسون ها که در هفترو

زندگی می کردند، در برابر هونوها و کنتسزیویی ها پیمان ببندد. کنگوی، همسایه غربی اوسونی ها، به نوبه خود با یک پیوند زناشویی دودمانی با هونوها پیمان بست. پادشاه کنگهی ها یا کنگوی ها دختر خود را برای شانیو داد و خود دختر او را گرفت.

ژانگ کیان با برگشت به چین، همچنین گزارش داد که در حوضه رود سیر یا یکسرت (Yaksart)<sup>187</sup> یوئه شی ها که به تازگی به این جا کوچیده اند، زندگی می کنند، که سیطره

---

<sup>187</sup> در باره رود آمو و رود سیر در ویکی پدیا چنین نوشته اند: آمودریا یا جیحون (به یونانی باستان: Oxus/Oξος / اکسوس - یونانی شده نام پارسی باستان رود: وُخش است). سیردریا یا سیحون (پارسی باستان: یخْشه آرته، به معنای مروارید واقعی؛ پهلوی: یخْشَرْت؛ یونانی: Jaxartes/Ιαξάρτης / یکسرتس (یکسرت)؛ عربی: سیحون یا گل زریون، دومین رود پرآبی است که در آسیای میانه است که بعد از پیوستن به آمو دریا به دریاچه خوارزم (ارال) می ریزد. رود دیگر آمودریا نام دارد. بخش ترکی این نام، سیر، تا پیش از سده دهم هجری شانزدهم میلادی در هیچ منبع تاریخی یافت نشده است؛ نخستین مرجع این نام در این سده (دهم هجری) است، که ابوالغازی بهادرخان، تاریخ نویس و خان خیوه، دریاچه خوارزم را سیر تیزی (دریای سرخرنگ) نامید.

در منابع اروپای غربی، سیردریا با نام یونانی باستانی اش Jaxartes/Ιαξάρτης / یکسرتس شناخته می شود، که برگرفته از واژه زبان پهلوی یخْشَرْت (آن طور که یوزف مارکوارت، خاورشناس نامدار آلمانی، در «Die Chronologic der alttiirkischen Inschriften» یاد کرده)، برگرفته از واژه پارسی باستانی یخْشه آرته، به معنای مروارید واقعی است.

شایان یادآوری است که کلمه یخشی در زبان های ازبکی و قزاقی به معنای خوب و نیکو، از همین یخشه پارسی باستان گرفته شده است. -گ.

در انسکلوپدیا چنین آمده است:

«دیرین ترین نام جیحون در تاریخ، اکسس / اکسیوس است. نخستین بار یونانیان در لشکرکشی اسکندر (درگذشته 323 پ. م.) با این نام آشنا شدند و آن را در نوشته های یونانی و رومی حفظ کردند. هندیان دست کم از سده هفتم میلادی نام این رود را ذکر کرده اند (مارکوارت، 1938، ص 31؛ برای نام یونانی و لاتینی جیحون رجوع کنید به پاولی، ذیل Oxos؛ اشپولر، ص 231).

به نوشته مارکوارت (1938، ص 33)، ریشه اکسس از وُخَش بوده که در فارسی باستان به معنای روینده و آماسنده است و خوارزمیان نیز آن را به کار می‌بردند. از سوی دیگر، بر اساس آثار به دست آمده، جیحون در سرزمین اصلی کوشان (بلخ) و خَش نام داشت و نماد آن خدایی نرینه با نام وُخَشوا و در خوارزم خدای مادینه آب با نام وُخَش بود. نقش مسکوکات کوشان، پیکر مردی است با یک ماهی در دست چپ او (که نشانه دریاخدا یا رود خدای است) و نام او OAXPO نوشته شده است (مارکوارت، 1938، ص 33، 41). جیحون در دوره ساسانیان (ح 226- ح 652 میلادی) و هُروذ، بهُروذ، بهُروذ یا وُهرُوت، مأخوذ از نام ایرانی وُخ - آب، خوانده می‌شد (همان، ص 35)؛

برای نام های دیگر جیحون نگاه کنید به همو، 1901، ص 148؛ اشپولر، ص 231-232). نام جیحون به صورت گُحُون، شاخه یی که از عدن سرچشمه گرفته و در سرزمین گُوش جاری است، در تورات (سفر پیدایش، 13:2:10) آمده و شاید همان اُکسس است که به دریای قزوین (کسپین) می‌ریزد. لفظ جیحون به معنای تندرو (از ویژگی های این رود) است و برخی گفته‌اند که همان اکسس است (هاکس، ذیل ماده؛ قس مارکوارت، 1938، ص 35، که جیحون را معرَب گحون ذکر کرده است). چنینان از آن با نام های کوئی - شویی، وو - هو، پو - تسو (اشپولر، ص 232) و نیز آمو - مو - لین یا آمو موران (موران یا مولین در مغولی به معنای رود است؛ برتشنايدر، ج 1، ص 85 و پانویس 213) یاد کرده‌اند.

با آمدن مغولان، واژه جیحون از رواج افتاد و در منابع جغرافیایی و تاریخی، آمودریا هم به کار رفت (رجوع کنید به ادامه مقاله). با توجه به اهمیت شهر بلخ، بدون در نظر گرفتن فاصله زیاد آن با رود جیحون، آن را بلخ آب یا رود بلخ نیز می‌خواندند (رجوع کنید به یعقوبی، ص 278؛ مسعودی، ص 183؛ سهراب، ص 144-145؛ یاقوت حموی، ذیل ماده؛ نیز رجوع کنید به بلخاب\*). ابوالفداء نیز در تقویم‌البلدان (ص 61) اشاره کرده که رود بلخ همان رود جیحون است. به نوشته محمدبن نجیب بکران در قرن هفتم، مردم رود بزرگ را جیحون می‌نامیدند (ص 45).

سرزمینی که جیحون در آن جاری است (ماوراءالنهر)، در یونانی باستان ترانس‌اکسانیا و در فارسی وُرَز رود (فرارود) خوانده می‌شد. در منابع اسلامی به زبان عربی، ناحیه واقع در شمال جیحون ماوراءالنهر\* نامیده شده است (لسترنج، ص 433). دولت هایی که در کرانه‌های جیحون به وجود آمدند، در زمان قدیم به اکسس مشهور بودند (بولشایا، همانجا).

در آثار جغرافیانویسانی مانند ابن‌خردادبه، سده سوم (ص 33)، ابن‌رسته (سده سوم؛ ص 91)، ابن‌فقیه (سده سوم؛ ص 324)، مقدسی (سده چهارم؛ ص 22)، حدودالعالم (سده چهارم، ص 40)، اصطخری

خود را بر گستره های پیرامون شان از جمله کشور داسیا (Dasia) (یونان و باختر) پهن

---

(سده چهارم؛ ص 287)، گردیزی (سده پنجم؛ ص 154) و یاقوت حموی (متوفی 626؛ ذیل «أَرْتَشْمِيْنُ» و «جیحون») نام رود، جیحون ثبت شده، ولی محمد بن نجیب بکران (قرن هفتم؛ ص 48) نام آن را جیحونِ خوارزم ذکر کرده است و به نوشته حافظ ابرو (متوفی 833؛ ج 1، ص 169)، به آن در عربی جیحون و در خراسان آب آمویه گفته اند و دلیل آن قرار گرفتن روستای آمویه بر سر راه خراسان - بخارا است. ابن رسته سرچشمه رود جیحون را شهرهای تبت و مسیر آن را به سوی مشرق و در جهت باد صبا ذکر کرده است (همانجا)، که از معادن این مسیر طلا استخراج می شود (همان، ص 93؛ جیهانی، ص 181).

در مقاله «نام کهن سیر دریا»، نوشته لیوشیتس (گزارنده: عسگری، لیل)، نشریه: ادبیات و زبان ها «نامه فرهنگستان» تابستان 1384 - شماره 26 - گ. در باره سیر دریا چنین آمده است: «آمو دریا، Āmu، حاصل تحول Āmuya، Āmul (بعدها چارجوی و اکنون ترکمن آباد) است که شهری بوده است در کرانه جنوبی این رود بر سر راه بازرگانی خراسان به آسیای مرکزی در سده های میانه.

در ترکیب سیردریا، جز Sīr پیچیده تر است. به طوری که کلیاشتورنی اشاره کرده، جز Sīr نخستین بار در نام منطقه یی در مسیر سفلاهی سیردریا دیده شده است. شرف الدین عبدالله ملقب به وصاف الحضرة (663-734) در اثر خود، تاریخ وصاف، به این نام اشاره کرده است. وصاف، در حدود 706 ه، در باره جنگ داخلی اخلاف چنگیزیان جوچی در سمیرچ، اطراف جند، چنین نقل می کند:

«شاهانی از دودمان چغتای و اوگده بر شاه پسر قیدو و بر توکتای پسر اردو تاختند. شاهان به غارت ایل فرمان دادند. آنان اردوی زرین را، که سیر اردو خوانند، بسوختند و سرزمین طراز و ینگی را بر باد دادند.

یوستی و بارتولد Sīr را در زبان ترکی با silis، نام سیردریا در آثار نویسندگان متقدم، مقایسه کرده اند که نخستین بار در تاریخ طبیعی، اثر پلینی، به آن اشاره شده است: «رود یاکسارت (یکسرت) Yaxarte را، که سکاها سیلیس خوانند، اسکندر و سپاه او در برابر تانائیس (Tanais) به کار بردند» (NH. VI, §49).

به نظر کلیاشتورنی، sīr با sīrā در ختنی - سکایی یا [šīr] «šyr» «خوب، نیکو» در سغدی (اوستا - srīra، هندی باستان - śrīrā, śrīlā) - مطابقت دارد - فرضیه یی که تنها بر پایه شباهت آوایی استوار است...» - گ.

ساخته اند. یوئه شی ها پس از گرفتن گستره یونان و باختری، پادشاهان کشور داسیا گردیدند.

وراندازی (مقایسه) این خبر، با اطلاعات نویسندگان باستان- استرابو و تروگوس پولیتی (Trogu Politeya) باعث شد تا پژوهشگران به این اندیشه بیفتند که کشور داسیا (Dasia)، نه گستره دولت یونان و باختری، بل که گستره بودوباش مردم هندواروپایی باستانی، یعنی تُخاری‌ها- «تُخارستان» است که متصرفات شان در آغاز مانند یوئه شی ها در تسلیان‌شان خاوری و در ترکستان خاوری بود و از آن جا، برخی از ایشان شاید همراه با یوئه شی ها به سمت غرب به آسیای میانه به راه افتاده بودند.

دستاورد جهانگردی و کشورپیمایی نخستین چینی پیشگام و پیشاهنگ «گشاینده راه به سوی باختر» لشکرکشی چین باستان به دره فرغانه گردید که در آن جا، بر پایه منابع چینی، در سده های یکم و دوم پیش از میلاد دولت دوان (فرغانه باستان) قرار داشت. ژانگ کیان، دوان را چونان یک کشور کشاورزی با دژها و آبادی های مستحکم توصیف می کند. باشندگان دوان به پرورش نژاد خاصی از اسب ها می پرداختند که عرق شان رنگ سرخگون خونی داشت. به گفته گاهنامه نویسان چین باستان (به گمان بسیار نیاکان نسل اسب های بادپای آخال (akhaltekins) کنونی)، به خاطر به دست آوردن همین اسب ها بود که امپراتوری هان با دوانی ها به جنگ پرداخت. پس از کشته شدن سفیر چین در 104 پیش از میلاد در فرغانه، به سال های 102 و 101 پیش از میلاد، سپاهیان چینی به دوان لشکرکشی نمودند و با بیش از 60 هزار جنگجو (به اضافه سپاهیان رس رسانی یا لجستیکی) بر آن تاختند.<sup>188</sup>

---

<sup>188</sup>. دلیل این کار، آن بود که دشت نشینان کوچرو، به ویژه هونوها، اسب های بسیار نیرومند و تندپا داشتند. برعکس، چینی ها از کوچک جثه و کند رو بودن اسب های شان رنج می بردند و در نبرد سواران، حریف هونوها نبودند. به ویژه این که هونوها با دسته های سواران خدنگ افکن به روستاها و آبادی های چینی به سرعت یورش می بردند و با به یغما بردن آن، آذرخش آسا در دل بیایان ها ناپدید می شدند. در این حال، سواره نظام چین از پیگرد آنان عاجز بودند و به فرض گیر کردن آن ها، به دلیل ناتوان بودن اسب های شان، باز هم کاری از پیش برده نمی توانستند. برای شکستن این بن بست نظامی،

هرگاه به سال 102 سپاهیان هان با یورش توانسته بودند تنها شهر «یو» در حومه اُزگن کنونی را بگیرند، لشکرکشی دومی را با هدف تصرف پایتخت دوان انجام دادند. چینی ها در این تهاجم، خط بیرونی سنگرهای پدافندی دوان را درهم کوبیدند و نابود کردند، مگر، با این هم قادر به گرفتن دژ استوار ارگ نشدند. پرگانه یی ها یا فرغانه یی ها (دوانی ها) از ترس حمله همسایه های کنگویی شان، با چینی ها در زمینه صلح به توافق رسیدند. این بود که چینی ها چند ده راس «اسب خوش پیکر و برین نژاد» و سه هزار راس اسب عادی به دست آوردند. فرمانروای پیشین را برکنار نمودند و به جای وی پادشاه نوی گماشتند. با این هم، نیروهای هان در راه بازگشت به خانه، آماج شبخون های پیوسته مردمان بومی قرار گرفتند. از سوی دیگر، پس از رفتن چینی ها، دوانی ها شاه دست نشانده چین بر تخت خود را کشتند. مقارن با این زمان، در دره فرغانه آبادی های بسیاری ساخته شد- هم آبادی های دژگونه و مستحکم و هم آبادی های غیر مستحکم (unfortified). [7.]

... و اما دستاورد اصلی ماموریت ژانگ کیان به دست آوردن همپیمان نیرومندی برای امپراتوری هان در سیمای دولت اوسون ها بود با جمعیت 630,000 نفری و ارتشی 188,000 نفری، که در آن گارد دولتی اوسون مرکب از سی هزار سپاهی حرفه یی خدنگ افکن کماندار سواره و پیاده شامل بود. زور این رزمندگان را هونوها هنگامی که در سده یکم میلادی رهبر اوسون ها- وی گویمی (Guymi) بر آنان تاخت و چهل هزار اسیر گرفت، دیدند.

---

تنها به دست آوردن اسب های دوانی می توانست این ضعف ارتش چین را جبران نماید. از این رو، پیشاروی چین دو راه بود: یا این که از راه گفتگو و بازرگانی، این اسب ها به دست بیاورد و یا این که با لشکرکشی و به کارگیری روش های سخت ابزاری. این گونه، پس از ناکام شدن دیپلماسی، لشکرکشی به دوان امری بود ناگزیر.

این لشکرکشی که با هدف به دست آوردن اسب های دوانی بود، در آینده برآیند غیر منتظره یی داشت- افتادن ختن به دست چین- گ.

هونوها در دوره ماودون شانپو نزدیک به 300-400 هزار سپاهی و در دوره پسرش - لاوشان شانپو 140 هزار سپاهی داشتند. نیروهای اصلی هونوها در گروه های ده نفری سواره آرایش می یافت که آن را «تتمه» (تومه) می خواندند و فرمانده آن را «تثمان» (تومان) - یعنی سرکرده گروه های ده نفری.

همین گونه، سازمان نیروهای رزمی هونوها در سیستم «دهی» یا ده تایی (تومه ها) آرایش می یافت: گروه ده نفری، ده گروه ده نفری (صد نفری)، ده گروه صد نفری (هزار نفری) و ده گروه هزار نفری (یک لشکر ده هزار نفری) که همه مردان بالغ قادر به برداشتن جنگ افزار را در آن به خدمت می گرفتند.

همچنین می دانیم که ارتش هونوها چهار سپاه سواره داشت که هر سپاه متشکل از اسب های دارای یک رنگ مشخص بود (مانند سفید، سیاه، نسواری، خاکستری یا...). از اردوگاه شانپو، سواران گارد شاهی پاسبانی می کردند. اطلاعاتی در باره گارد شخصی پیشوای هونوها در دست است که سپاهیان آن را به نام لِنچژون ها (lanchzhun)؟ می خوانده اند.

ماودون، در سال 200 پیش از میلاد، ارتش چین به رهبری شخص امپراتور-گاودی (Gaodi) را در بیابان به محاصره کشانید و آن را به مدت هفت روز در چنبره گرفت. اما نتوانست به رغم برتری افراد، در این نبرد به پیروزی دست یابد. دلیل این کار شاید در آن بوده باشد که هونوها نبردهای تن به تن و جنگ نزدیک را دوست نداشتند. آنان تنها از راه دور با تیرباران دشمنان به آنان یورش می آوردند و تنها هنگامی بر سر آنان می ریختند که نیروهای شکست خورده، آرایش جنگی خود را از دست داده و هراسان و پراکنده و پریشان آغاز به عقب نشینی می کردند.<sup>189</sup> سپس هونوها شانس می یافتند به پیروزی سریع دست یابند. حمله ناگهانی به دشمن، تهی ساختن زمین دشمن از هر چیزی، رخنه عمیق به پشت جبهه آن، به دست آوردن تا جای امکان بیشتر غنایم و بازگشت سریع در صورت امکان

---

<sup>189</sup>. منابع دیگر گزارش می دهند که امپراتور در این جنگ به محضی که احساس کرد سپاهش در حال شکست است، به ماودن پیشنهاد گفتگوهای صلح کرد و توانست با زرنگی او را فریب بدهد و از حلقه محاصره جان سالم به در برد. -گ.



بدون دادن تلفات و ضایعات، استراتژی اصلی نظامی هونوها بود. انگیزه اصلی در این گونه تاخت و تازها، به دست آوردن غنیمت های جنگی بود. به گفته منابع چینی، «جایی که طعمه یی را ببینند، هیچ رفتار و کردار شایسته و عدالت را نمی شناسند».[8]

هونوها در روند لشکرکشی های خود، به اهداف راهبردی یی که شانیوهای شان پیشروی خود گذاشته بودند، دست یافتند- کوچروان آسیای مرکزی و جنوب سیبری را زیر فرمان خود درآوردند، بر جاده بزرگ ابریشم از طریق ترکستان خاوری کنترل قایم کردند و بر امپراتوری هان معاهدات «صلح و خویشاوندی» را تحمیل کردند که بر پایه آن، چینیان باستان به هونوها باج می پرداختند.

هونوها، بیشتر کوچی بودند، گرچه در منابع بارها و بارها اطلاعاتی در باره زمیندار بودن برخی از تیره های آنان و موجودیت آبادی های مسکون در گستره بودوباش شان دیده می شود و کاوش های باستان شناسی در استپ های مغولستان کنونی، دانشمندان را به این باور رسانده است که امپراتوری هونو، «کشور شهرها» بود.[9]

ساختار دولتی هونوها، بر اصل نظامی- «دمکراتیک» تقسیم کشور به دو جناح و مرکز استوار بود. اتحادیه جناح چپ (خاوری) در برگیرنده یوئه شی ها بود که اصل و نسب شان- خویان (Huyan) یا خویثان (Huiyan)، خایثان (Hayyan) بود. این سرزمین شهبانو بود که همانا فرزند او بودن، شرط اصلی داشتن ادعا بر تاج و تخت شانیو بود.<sup>190</sup> احتمالاً اردوگاه

---

<sup>190</sup>. چنین بر می آید که طبق سنت، شهبانوی هونوها، همیشه زنی از یوئه شی ها بوده است. می توان گمان برد که در آغاز، هنگامی که یوئه شی ها بر هونوها فرمان می راندند، عروسی با شاهدختی از دودمان یوئه شی، برای شانیوی هونوها متضمن تاج و تخت وی و رشته پیوند با دربار شاهنشاهی و نوعی مشروعیت در میان مردم خودش به شمار می رفته است. اما، پسان ها که کار برعکس شد، یعنی هونوها بر یوئه شی ها چیرگی یافتند، شاید چنین سنتی به این دلیل ادامه یافت که به گونه یی بتواند، سیطره هونوها را بر بقایای یوئه شی های برجامانده از دولت بزرگ پیشین تامین نماید. از سوی دیگر، یوئه شی ها از قدیم ها، قوم برتر و اشرافی استپ ها شمرده می شدند و به خودی خود، این که شانیوها از نسل

(پایگاه) شهبانو در خاور بیابان بزرگ خینگان در وادی رود چور، قرار داشت که به نام «یان شی» (Yanchji) (ای شی، آتی؟) (Echzhy, Ati)) یاد می شد. با این حال، صلاحیت جناح چپ کشور، به سمت شرق تا سردارنشین های کوریای شمالی پهن می شد.

جناح راست اتحادیه، گسترش قدرت هونوها را (حتا تنها بالقوه) تا دور دست ها در غرب، الی سرزمین اوسون ها در بر می گرفت. این بخش، زمین های مرکزی پیشین یوئه شی ها در تسلیان- شان شان (نان- شان) در ژانگ - در گانژو و در امتداد اندزین-گوالو (Edzin-goal)، را نیز در بر می گرفت. یوئه شی، به تیول یا وسال های هونوها مبدل شده بودند و آن ها را در زبان چین باستان به عنوان «خون» ها می خواندند (در زبان چینی معاصر - «وئن»).

با این حال، تیول در این مفهوم، چیزی شبیح مانند و گنگی بود، زیرا گاهی شانویو حتا نمی توانست تصور کند که این سرزمین ها، چگونه جاهایی هستند، در آن چه می روید، چه کسانی در آن می زینند، چه آداب و رسومی دارند، و چه کسانی بر آنان فرمان می رانند؟.

[10]

بیشترین دلچسپی را برای موضوع پژوهش ما، پرداختن به مساله تباری در جناح چپ (خاوری) اتحادیه هونوها و پیوندهای تباری- سیاسی آن با غرب آسیای مرکزی بر می انگیزد. در سال 57 پیش از میلاد، برادر بزرگ شانویو- به نام اودو- اوسی (شاید Hada-asi و یا شاید هم Huda-yasi) که از مادر دیگری (از لایه های غیر اشرافی پایینی جامعه) به جهان آمده بود، رهبر جناح چپ، گردید.

برادر شانویو که «برخاسته از میان مردم عادی» بود، تقریباً در ناحیه علیای ارگون و نوار نزدیک به بیابان خنگان آغاز به رهبری قبایل خاوری نمود. در این هنگام امپراتوری هونوها رو به واژگونی و انقراض داشت و در آستانه فروپاشی قرار گرفته بود. پس از آن که شانویو در سال 55 پیش از میلاد تابعیت امپراتوری چینی هان را پذیرفت، یعنی پس از پیشگیری

---

شاهدخت های دودمان یوئه شی بودند، به آنان جایگاه بلندتری در میان توده های عادی کوچی استپ ها می داد. -گ.

گرایش سیاسی نام نهاد «جنوبی» (بر پایه اسناد چینی)، بخشی از هونوها نام هونوهای جنوبی را به خود گرفتند. اما در مقابل آن ها، قبایل باشنده جناح چپ که بیشتر از نگاه تباری از جمع یوئه شی ها بودند، حاضر نگردیدند، زیر بار تابعیت چین بروند و از همین رو، به نام هونوهای شمالی خوانده می شدند. در این حال، هودو-اوسو، خودسرانه خود را شانویو اعلام کرد. [این گونه، دولت هونوها به دو بخش جنوبی زیر نفوذ چین و شمالی «مستقل» تقسیم شد. -گک.]

به هر رو، او خود را چژی چژی (Chzhichzhi) خواند [اگر آن را به شکل «شی شی» بپذیریم، چیزی همانند شاهنشاه- شاه شاهان می شود-گک.] داد و در طی چند سال آینده در غرب موفق به شکست دادن چندین گروه از اوسون ها (烏孫 Wūsūn) گردید و همچنین متصرفات مربوط به قبایل اوتسزی Utsze (اوگال) (Avgal) را گرفت و با نیروهای اوگالی توانست سپاهیان تسزیا نکون ها (tszyankun) (کرکیرها) Kerkyr را در هم بکوبد، و در شمال دینلین ها را شکست بدهد.

فرمانروای تسزیوشی ها (Jushi) که مشتمل بر شش قبیله مستقل کوچی بودند و متصرفات شان در سده های نخستین میلادی از غرب تا شرق «از دانهوانگ تا اوسون» پهن بود و مرکز دولت شان در واحه تورفان قرار داشت، از نگاه سیاسی وابسته به هونوهای شمالی بودند.

چژی چژی (اودو-اوسی)- فرمانروای هونوهای شمالی، با توجه به فشار پیوسته یی که از سوی هونوهای جنوبی متوجه وی بود و نیز تهدید نظامی سپاهیان چینی هان، در وضع بسیار دشوار- «در تنگنا قرار گرفت» و با بهره گیری از دعوت پادشاه کانتسزوی (کنگا یا کنگها)، که دختر خود را به وی داده بود، با همراهان خود (با تنها سه هزار نفر) به کرانه های میانه سیردریا، و سپس رود تالاس (Dulay)، در منطقه مرزی میان کنگها و کشور اوسون ها کوچید.

شاید، این سرزمین ها که در آن ها به قول منابع چینی، قبایل هسُو (hesu)، یانتسای (yantsay) و دایوان (dayuan) زندگی می کردند و در گذشته وابسته به پادشاه کنگها

بودند، نه «به خاطر تغذیه» که در منبع به نام «باج یا جزیه» خوانده شده است، در دسترس شانیوی هونوهای شمالی که مقارن با این زمان دارای پایگاه اقتصادی خودش بوده باشد، گذاشته شده بود. در واقع، از کاروان سه هزار نفری همراهان وی، هنگام ورود به تالاس، 1518 نفر زنده مانده بودند-همسران، پسران و دخترانش و کارمندان برجسته و نامدار دولتی.

پادشاه کنگهایی ها، بر آن سنجش داشت تا با نیروی چژی چژی، در برابر برابر فشار اوسون ها از شرق ایستادگی کند و از آن «برای پاسبانی از مرزهای خود» کار بگیرد. اما امیدهای او برباد رفتند و بیهوده از کار برآمدند. چژی چژی طی دو سال، در کرانه رود تالاس کاخی ساخت دژ مانند که چشم را خیره می ساخت و هوش از سر می ربود. دژ، دیوارهای دولا داشت که در میان دیوار کاخ و دیوار بیرونی، خندقی ژرف کنده شده بود. این ارگ، در سال 36 پیش از میلاد به دست نیروهای اوسون ها و هان ها و حتا بخشی از خود کانتسزیویی ها نابود شد و همه 1518 نفر سر به نیست شدند.

شی شی، خود و وابستگان خویش را با پذیرفتن شرایط ناگوار و ناسازگار شاه کنگهایی ها به دست خود به مرگ محکوم ساخت. او با آن ها درگیر شد و همسر خود- شاهدخت را به آب تالاس انداخت که به همین خاطر، به نوشته منابع چینی- «شانیوی «خود گماشته»، پس از اشغال دژ از سوی نیروهای متحده، از سوی یکی از رهبران کنگهایی گردن زده شد. [11] چنین بود پایان غم انگیز نخستین حضور هونوها در غرب (یعنی در گستره آسیای میانه) و چنین شد سرنوشت سرایت زبان هونوها در کشورهای اوسون و کانتسزیوی [12]. این گونه، هان- امپراتوری باستانی چین که خود توانایی درهم شکستن هونوها را نداشت، موفق شد این کار را به دست دیگر قبایل چادر نشین و نیمه کوچ نشین آسیای مرکزی- اوسون ها، دینیلین های ینی سی، دونهوها، کنگویی ها و حتا خود هونوها انجام بدهد.

موج دوم «تهاجم هونوها» به آسیای میانه، در آخرین دهه سده یکم میلادی سرازیر می گردد که همچنین با کنگهاها همراه است. نخستین اطلاعیه از این رویداد در گزارش دولت یوئی

بان<sup>۱۹۱</sup> (Yueban) که در دفتر «تاریخ دودمان های شمالی» [چین-گک.] به نام اورپن (Urpen) آمده است، بازتاب یافته است. در این جا، گفته می شود که یوئی بان ها که در سده های چهارم- پنجم میلادی در گستره آسیای میانه می زیستند، در گذشته زیر فرمان قبایل شانوی شمالی هونو بودند.

«ارابه های رزمی و سواره نظام زیر فرمان سپهدار هانی- داو سیان، به سرزمین هونوهای شمالی از راه کوه های کیم یا تسزین وئی (Jinwei) تاختند و به غرب کاتسزیوی رهسپار شدند. سپاهسانی که توان راهپیمایی نداشتند، در شمال منطقه کوچا (در قلمرو تسزیوی ها Tszuy) مستقر گردیدند.

در گذشته، منطقه یوئی بان (Yueban) در گستره چندین هزار لی پهن بود و نزدیک به دو صد هزار نفر باشنده داشت. باشندگان منطقه لیانچژو، چنین برمی آید که فرمانروای ایشان را به نام شانوی- شاه می خواندند. رسم و رواج ها و زبان آن ها با گاوچه ها (کوچا ها، تخارها)<sup>۱۹۲</sup> نزدیک است. [13]

در سال های 89-93 سده یکم میلادی دربار هان برای واپسین بار تلاش کرد تا در گستره شمالی راه بزرگ ابریشم که از «خاور به سوی باختر» می رفت، و در گذشته زیر کنترل هونوهای شمالی بود، سیطره خود را پهن نماید.

---

<sup>191</sup>. پس از گریختن شی شی، قدرت در دولت هونوی شمالی به دست یوئی بان ها افتاده بود.-گک.

<sup>192</sup>. این یک نکته بسیار مهم است که نشان می دهد که زبان بخش بزرگی از جمعیت هونوها به زبان تخاری نزدیک بوده است. روشن است، جمعیت هونوها را که 24 قبیله بودند، نزدیک به 360 هزار نفر تخمین می زنند که از جمله 200 هزار نفر آن در هونوی شمالی و 160 هزار دیگر در هونوی جنوبی می زیسته اند. باشندگان هونوی جنوبی که بیشتر به چینی ها نزدیک بودند، از نگاه تباری و زبانی بسیار با چینی ها آمیزش یافته بودند و زبان شان بیشتر به پروتومغولی و پروتوتورکی نزدیک بود. در حالی که اکثریت هونوها همان زبان نخستین ایرانی خاوری خود را که گفته منابع چینی به زبان تخاری نزدیک بود، نگه داشته بودند.-گک.

در نتیجه یک رشته تلاش ها، نیروهای هان، به فرماندهی سپهد درباری - دوا سیان، با پشتیبانی نیروهای هونوهای جنوبی، توانستند در مناطق دور افتاده نواحی شمال بیابان خینگان به وادی های رودهای «چور» و «تور» (شاخه های نونیم - سونگاری) Songhua - Nonnm - جایی که اردوگاه شانوی هونوهای شمالی قرار داشت، رخنه کنند. در روند جنگ، شانوی زخم برداشت و از اسب پایین افتاد. مگر، هر چه بود توانست بگریزد و پنهان شود. [14] در این حال، گزارش های آمده در عین گاهنامه در باره این که شانوی به کجا گریخته بود، مختلف اند. هر چند، هر دو از کشور کنگها ها نام می برند. [15] اما این واقعیت است که شانوی زخمی «برهنه» که تنها چند ده (یا بیشتر) از آن، سرباز سوار در اسکورت داشت، نمی توانست در زمان کوتاه، فاصله یی به این بزرگی و پیچیدگی - از منچوری تا آسیای میانه را بپیماید و درنوردد.

بایسته یادآوری است که گستره دولت کنگها ها یا کانتسزیویی ها در دامنه های شمالی خینگان بزرگ هم پهن بود. در گزارش های چینی، اطلاعات بسیار اندکی در باره این منطقه داده می شود. اما به هر رو، چنین اطلاعاتی وجود داشتند.

برگ های باقی مانده از دفتر «مروری بر دوره وئی»، حاکی از وجود دو دولت کانتسزیویی اند - یکی در آسیای میانه و دیگری در جنوب خاوری گستره کترکیرهای حوضه رود ینی سئی (قرغیزها و تسزیکون) (tszyankun) در جنوب گستره دینلین های آن سوی دریاچه بایکال: «متصرفات تسزیکون در شمال باختری گستره کانتسزیوی واقع است که شمار سپاهیان رزمی آن به سی هزار تن می رسد. در آن جا سمور (sables) بسیار است و اسب های نیکویی دارند. متصرفات دینلین ها در شمال کانتسزیوی واقع است...» [16]

در فهرست قبایل زیر دست هونوها از قبیله تسیانوی (tsyantsyuy) نام می برند که با قبیله کانتسزیوی عین چیز شمرده می شود [17] که در کنار هالا-آلاتاها (Hal-Alat) (ala piebald horses یا دارندگان اسب های ابلق) یاد می شوند. در میانه های سده نهم منبع همچنین از حضور قبیله کانتسزیوی در کوه های زرین - در بیابان خینگان بزرگ که به

زبان تورکی کهن «آلتون کان» (Altunkan) و به زبان مغولی «آلتاخان» (Altahan) خوانده می‌شد، یاد می‌کند.<sup>۱۹۳</sup>

در شاهنامه فردوسی این منطقه در آن سوی دریای چین دالایی نور با کنگ سیاوش ربط داده می‌شود<sup>۱۹۴</sup> و گفته می‌شود که کنگ سیاوخش در نزدیکی دریای کیماک (Kimek) واقع است<sup>۱۹۵</sup> که کاملاً (در شمار دیگر شواهد با رودخانه کنونی ایمین (Yiming) همخوانی دارد). [18] منطقه کنگ در خاورزمین (با کنگ ده پارسی مقایسه می‌شود) که بیخی با کنکاتی (Kankati) در ریزشگاه رود ارگون (آرگان) و کن یا کنگ دوره قدیم مغولستان قابل انطباق است. [19]

کنگ ها یا کنگ‌های خاوری به طور مستقیم با قبیله کارا کنگلی (به زبان چینی - هئی - چئی - تسزی، یعنی دارندگان ارابه های سیاه، به زبان تبتی - «گا-را کنگ-لئی») [قره قانقلی ها که در کنفدراسیون اوغوز شامل بودند-گک]. ربطی ندارند.<sup>۱۹۶</sup> نخستین اطلاعات تاریخی

---

<sup>193</sup> شایان یادآوری است که در باره وجه تسمیه خان، اطلاعات دقیقی در دست نیست. شماری بر آن اند که این کلمه درست مانند خاقان از کلمه دهگان (دهقان، دهخان) ایرانی گرفته شده است. از سوی دیگر، کان-خان به کسی گفته می‌شود که دارنده زر است. شاید کلمه کان یا کانسار هم ریشه در همین داشته باشد. تردیدی نیست که این کلمه از زبان های ایرانی خاوری به تورکی و مغولی راه یافته است. -گک.

<sup>194</sup> شایان یادآوری است که در مورد محل موقعیت کنگ سیاوش در میان پژوهشگران اختلاف نظر هست. -گک

<sup>195</sup> در شاهنامه چند بار به کنگ سیاوش و دریای کیماک اشاره شده است. به گونه مثال:

همه چین و ماچین سپه گسترم - به دریای کیماک بر بگذرم

<sup>196</sup> این نکته از دید تاریخ تباری و زبانی آسیای میانه بسیار مهم است. زیرا برخی از دانشمندان برنامه یی ازبیکستان و قزاقستان همانا با یکی پنداشتن آگاهانه این دو، می‌کوشند با سوءاستفاده از همانندی دو قوم بیخی دور از هم، تاریخ دولت های تورکی زبان در آسیای میانه را پیش از سده ششم میلادی قلمداد نمایند. در حالی که بسیاری از دانشمندان واقعگرای تورکی زبان از جمله نویسنده همین مقاله - داکتر قادر بایف (قزاق)، با پابندی به وجدان علمی، خلاف دیدگاه های سیاسی حاکم بر کشورهای شان، از بازگویی حقیقت چشمپوشی ننموده اند که شایسته ارجح‌سازی فراوان است. -گک.

در باره کارا کنگلی ها به طور مشخص تنها در میانه های سده نهم پدید می آید و در همین چارچوب. به گفته برخی از پژوهشگران، کنگلی ها مردمان باستانی اند.

در واقع، نام تباری «کانگلی» [قائلی] چونان لایه اشرافی قبایل تورک قپچاق (پولوفسی های polovtse گاهنامه های کهن روسی، کومان های تاریخ های اروپا و بیزانتینی یا روم شرقی)، در نتیجه جابه جایی آن ها در کرانه های رود سیر دریا در مرزهای هزاره های یکم-دوم پیش از میلاد، تمایل آن ها را به مرتبط ساختن خود با سنت های ژنیالوژی (نسب (شجره) شناسی) کانتسزیویی ها یا کنگویی های باستانی، که از مدت های طولانی در کرانه های سیردریا زندگی می کردند، نشان می دهد تا این گونه، حق خود را به این سرزمین ها توجیه نمایند.<sup>۱۹۷</sup>

شایان یادآوری است که منابع متاخر چینی، به ویژه، «یوان-شی» (Yuan Shih) (تاریخ دودمان (مغولی) یوان)، که در سده چهاردهم تدوین شده است، به طور مستقیم به آن تداوم اشاره می کند که میان کنگلی و باشندگان باستان آسیای مرکزی وجود داشته است: «کنلی» Canley (کنگلی) Kangly - همان است که در عهد هان گاوچئه (Gaoche) نامیده می شد - کشور (دولت) چرخ دستی های بلند...» [20]

---

<sup>197</sup>. به سخن دیگر، یعنی با گذاشتن کارا کنگلی ها (قره قانلی ها) به جای کنگویی ها، خود را چونان باشندگان بومی و کهن این سرزمین ها جا بزنند. چنین گرایشی در نوشته های شماری از دانشمندان دولتی ازبیکستان، از جمله اکادمیسین عسکرف دیده می شود که تلاش دارد نه تنها تاریخ خلق ازبیک را از چند سده به 3.5 هزار سال پیش بکشد، بل که همه آریایی ها از جمله پارس ها- هخامنشی را تورک و به گونه خاص ازبیک جا بزند! روشن است چنین چیزی در جمهوری های آسیای میانه و قفقاز تازگی ندارد. هرگاه آذری ها دولت ماد را دولت ترکان آذری می پندارند و ترکمن ها دولت های اشکانیان و ساسانیان را دولت های نیاکان ترکمانان قلمداد می کنند، پس چرا ازبیک ها چنین نکنند! این است که ازبیک ها نه تنها شاهنشاهی های هخامنشی، کوشانی، کیداری و یفتلی را تورک و اوزبیک می شمارند، بل که همه آریایی ها را تورک و نیاکان ازبیک ها می دانند! به قول معروف - تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! - گ.



اطلاعات همانندی را در باره کنگلی، با آن که به اندازه کافی کامل هم نیست، رشید الدین<sup>۱۹۸</sup> - تاریخ نویس پارسی سده های سیزدهم - اوایل چهاردهم میلادی ارائه کرده است.

---

<sup>198</sup>. در ویکی پدیا در باره رشید الدین چنین آمده است: «رشیدالدین فضل الله (زاده در حدود سال ۶۴۸ قمری/۶۲۹ خورشیدی در همدان - در گذشته ۲۸ دی ۶۹۶ خورشیدی/ذی القعدة ۷۱۷ قمری) رجل سیاسی، تاریخ‌نگار و پزشک ایرانی آخر سده هفتم خورشیدی بود که کتاب جامع التواریخ را به رشته تحریر درآورد و در دوران وزارت خود بناهای فراوانی همچون ربع رشیدی ساخت.

دانش و آگاهی‌های بسیار رشیدالدین فضل‌الله از دامنه گسترده‌ای از فرهنگ‌ها سبب شده است تا کتاب وی به عنوان یکی از منابع مستقیم برای اطلاع از دوران پایانی عصر مغول قلمداد گردد. مورس روزامبی، تاریخ‌نگار، او را برجسته‌ترین چهره‌ی ایران در دوره مغول برمی‌شمارد.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله الوزیر ابن عمادالدوله ابی الخیر بن موفق‌الدوله علی همدانی در حدود سال ۶۴۸ قمری/۶۲۹ خورشیدی در همدان در یک خانواده پزشک یهودی متولد گردید. نیای بزرگ او «موفق‌الدوله علی» یک عطار یهودی بود و به همراه دانشمند بزرگ خواجه نصیرالدین طوسی در دژ الموت مهمان اجباری اسماعیلیان بود و پس از یورش هلاکو به آنجا به خدمت وی درآمد.

رشیدالدین که به دلیل یهودی بودن نخست «رشیدالدوله» خوانده می‌شد و پس از مسلمان شدن، نامش به رشیدالدین تغییر یافت و در دستگاه ایلخانان مغول پیشرفت نمود.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی در زمان چیرگی مغول (دودمان ایلخانان) زندگی می‌کرد. در زمان پادشاهی اباق‌خان، پزشک مخصوص او بود و در نزد او احترام و نفوذی به دست آورد. در زمان ارغون خان و کیخاتو خان نیز گام‌های پیشرفت را سپری کرد.

مهمترین کار رشیدالدین فضل‌الله همدانی نگارش کتاب جامع‌التواریخ بود که از شاهکارهای تاریخی زبان فارسی و تاریخ جهان به شمار می‌آید. این کتاب در باره تاریخ، اسطوره‌ها، باورها و فرهنگ‌های قبایل ترک و مغول و همچنین تاریخ پیامبران از آدم تا محمد پیامبر اسلام، تاریخ ایران تا پایان دوره ساسانیان و سایر اقوام است. در حقیقت جامع‌التواریخ نخستین دوره کامل تاریخ و جغرافیای آسیا است که با استفاده از وسایل و منابعی ترتیب داده شده است که تا آن زمان در اختیار هیچکس قرار نگرفته بود.» - گ.

[21] او اشاره می کند که کنگلی ها نخستین کسانی بودند که چرخ دستی بلند را اختراع کردند که به زبان ترکی آن را «قانقلی» (فقلی) می گویند و نام قبیله آن ها هم از همین ریشه گرفته است. شاید رشید الدین و تدوین کنندگان «یوان-شی» مدارک در باره کنگلی ها را از یک منبع گرفته باشند و به همین دلیل هم است که اطلاعات شان باهم همخوانی دارند.

... و اما در علم اتمولوژی یا ریشه شناسی (فقه الغت)، چنین ابراز نظر شده است که کلمه کنگلی یا کانگلی در زبان تورکی ریشه ندارد و می تواند نام یک کشور باشد که مردم آن به پیشگاه چرخ ها یا ارابه ها چونان ارابه «الهبه باروری و آب» به نیایش می پرداخته اند و آن را پرستش می کرده اند. از این دیدگاه، پیوند احتمالی کلمه «کنگلی» (در صورت موجودیت کانگئلنگ kangylyg) با نام های باستانی کانتسزیوی خاوری (Kanghadih)، کنگ دی (Kangdi) و یا کانتسزیوی غربی- کنگ، کنگها و حتا با تُخارها - «کوچه، گاوئچه مدلل می گردد.

اکنون مسائل مربوط به تاریخ کهن تباری اوسون های باستان را بررسی می کنیم که «در برابر پژوهشگران پرسش های بیشتری را نسبت به پاسخ های ممکنه آن مطرح می کند». نسخه نسبتا کامل روایت های تاریخی- شجره نامه یی اوسون ها در گزارش بان گو (Ban Gu) حفظ گردیده است که در آن فرمانروای اوسون ها به نام کونمو یاد می شود.

پدر کونمو- ناندومی (Nandoumi) همراه با یوئه شی های بزرگ میان (کوه های) تسیلیان و دانهوانگ می زیست و فرمانروای دولت پادشاهی کوچکی بود. یوئه شی های بزرگ با حمله یی او را کشتند و زمین های وی را گرفتند. مردم او نزد هونوها گریختند و به آن ها پناه بردند. پسر او، کونمو تازه به جهان آمده بود. سرپرست او- بوتسوزو شیهو با نوزاد در آغوش می گریخت. او با گذاشتن نوزاد روی چمنی در میان سبزه ها، به جستجوی خوراک رفت و هنگامی که بازگشت، دید که ماده گرگی از پستانش او را شیر می دهد و کلاخی بر سر او با گوشت در منقار در پرواز و گشتزنی است. بوتسوزو شیهو (Butszyu-Shiho) دریافت که نوزاد موجود مقدس است و نشانه یی از الوهیت دارد. این بود که او را

به هونوها سپرد». [22]

این اسطوره توتِم پرستی (totemic myth) است در باره به جهان آمدن فرزند الهی در نتیجه تعامل میان دو جهان - بالا و پایین. تجسم (incarnation) جهان بالا- کلاغ کیهانی است با گوشت توتِم-نیا.

ریشه شناسی رونویسی هیروگلیف (Hieroglyphic transcription etymology) «او- سون» به گونه تحت الفظی به معنای «نواده کلاغ» است. نیاکان احتمالی اوسون های هفتروود در اندین (Andin) (کنون، بخش جنوبی گانسو- چین)، به نام «مو-تیانتسزی چوژان (Mu-Tianjie Zhuan) یعنی «تیره کلاغ سرخ» (چی او شی) یاد می شوند. در اساطیر چین باستان، کلاغ سرخ، همواره با خورشید در حال طلوع- چونان نمادی از آسمان بامدادی، پیوند دارد. نقش همانندی را در اسطوره های هند باستان «ارونا» (سرخ) بازی می نماید.

ارونای هند باستان (Aruna)- برادر بزرگ «پادشاه پرندگان»- عقاب گارودا (Garuda) بود. او پیش از موعد مقرر از شکم مادرش بیرون پرید تا برآمدن خورشید را بنگرد و بال و پروی در پرتو نور سرخ سپیده دم، به رنگ سرخ بود. کیش کلاغ سرخ در نام های تباری مردمان آلتای («فزل کرگه» (قرغه؟) در شوری Shoria) بازتاب دارد و در فرهنگ عامه یاکوتیا، کلاغ برای مردمان، آتش را به ارمغان می آورد.

گوشت در منقار کلاغ افسانه یی اوسونی ها، در واقع گوشت نیای توتمی - خورشید در حال طلوع، در آسمان آبی سپیده دم است. این گونه، کودک در اسطوره کهن اوسونی ها چونان حامل ماهیت خورشید و آسمان «برآمد» می کند.

ماده گرگ در اسطوره، چونان تجسم (incarnation) خدای باروی- اژدها- نماد جهان پایین است. اژدهای اسطوره یی معمولا و در گام نخست، با آب به عنوان پیش زمینه باروری، پیوند دارد و به راستی، در واریانت تورکی باستانی اسطوره، کودک نه به چمن رها می شود، بل که در مرداب پرتاب می گردد (و یا در دریاچه پر از گیاه و علف). در این

حال، همانندی رفتار ماده گرگ (اژدها) و پدر- سرپرست، که نیز دست اندر کار سیر ساختن کودک اند، جلب توجه می کند.

سرپرست نوزاد- بوتسوزیو شیهو (Butszyu-Shiho) - لقب یوئه شی «شیهو» دارد (...و، به میزان کمتری کانتسزیویی) و کودک را از همان دوره نوزادی روی دست خود می گیرد و می پرورد.

شاید، در این واقعیت بایسته باشد شواهد در باره موجودیت سنت «نوزادبخشی» یا آوانکولات (avunkulata) را در نظر گرفت که در آن، نوزاد هنوز به عنوان دارایی قوم مادری پنداشته می شود و در این مورد مشخص- مربوط یوئه شی ها که از دودمان تیره ماهتابی اند و نماد آن در مورد مشخص- ماده گرگ (به جای اژدها) می باشد. چنین تفسیری ما را به اندیشه در باره موجودیت اداره باهمی دودمانی «خورشیدی- ماهتابی» می کشاند. درست مانند آن چه که در جوامع تورک های باستان، خزرها و دیگران بود. این پنداشت اجازه می دهد تا سرانجام گزارش در باره زندگی «باهمی» اوسون ها و یوئه شی ها را «میان تسلیان و دانهوانگ» را درک کنیم. اوسون ها و یوئه شی های دوره گانسوی - دودمان ماهتابی-آفتابی یک دولت یا تشکیلات قبیله یی زیر نظارت تیره ماهتابی شهبانو و یا حتی یک پادشاه زن (سلطان) است.

گزارش در باره کشته شدن فرمانروای اوسونی ها به دست یوئه شی ها و پس از آن، آزار و شکنجه یوئه شی ها از سوی اوسونی ها نشان دهنده یک مبارزه دردناک و طولانی میان ضوابط مادرسالارانه و آیین رو به رشد پدرسالاری می باشد. از این منظر، برپایی نهاد نخستین دولت اوسونی در هفتروود را بایسته است همین گونه همزمان به عنوان پیروزی نهایی پدر سالاری بر مادر سالاری و چیرگی یابی تیره آفتابی بر تیره ماهتابیان ارزیابی کرد.

نمونه هایی از چنین وضعیتی در جوامع آسیای مرکزی می تواند، به عنوان مثال، تاریخ شکنجه خشونتبار و حتا نابودسازی نمایندگان فراتیری (phratry) دودمانی خاتونی اشیداها

(ashide) (اژدها)، از سوی فیراتیری «آسمانی زادگان» آشینا (آشینا، «آسمان»<sup>۱۹۹</sup> کوک تورک) [گوک تورک-گک.] در خاقانات دوم تورک پس از سال 716 میلادی 23 و نیز مبارزه همانند از دیدگاه انگیزه در خاقانات اویغور در میانه های سده نهم شمرده شود که در باره آن در یکی از اسناد گفته می شود: «ما، اویغورهای دو بخش هستیم. ما اویغورهای مرگ و «اژدها» ها هستیم، ما با هم دشمنان سیاه و سفید [آشتی ناپذیر-گک.] شده ایم.»

در مبارزه میان فراتوری ها «خاقانی- پدرسالارانه» و «خاتونی- مدارسالارانه» بر سر حاکمیت، در درون ائتلاف دودمانی حاکم، بافت اجتماعی و مبارزه اجتماعی در جامعه بازتاب می یافت. چون، پشت سر هر یک از این نیروها، گروه های معینی از قبایل که از موقعیت ممتاز خود در سلسله مراتب قدرت استپی دفاع می کردند، ایستاده بودند.<sup>۲۰۰</sup>

---

<sup>199</sup>. بایسته یادآوری است که در زبان چینی نشانه بزرگداری و ستایش و تمجید و توصیف - «آ» است. یعنی با افزون «آ» از آشین- آشینا ساخته شده است. آشین- آسین (آس+ ین) یعنی آسمانی- سردار آسمانی یا پادشاه آسمانی- که روشن است یک واژه ایرانی می باشد. آشینا- لقب، رهبر پنجصد خانواده بود متشکل از قبایل گوناگون که به گمان غالب، در منطقه تورفان به سر می بردند. پدرش نولو شاز- شاه نولو، پیشوای این اتحادیه قبیله یی بود. در میانه های سده پنج میلادی به دلیل این که از جانب قبایل رقیب زیر فشار بودند، به گستره قبایل پروتومغولی ژوژان ها پناه بردند. در باره زبان شان اطلاعی در دست نیست. شماری زبان آن را پروتومغولی یا پروتوتورکی می دانند. اما با توجه به این که آن ها بیشتر از جمع هون های سفید بوده اند، که در گستره دولت های کوشانی و سپس هم یفتلی می زیسته اند، شاید به یکی از زبان گروه ایرانی خاوری ختنی- تخاری یا پروتوسغدی سخن می گفته اند. ژوژان ها آن ها را در گستره دامنه های جنوبی کوه های آلتای جا دادند که به ذوب آهن و آهنگری اشتغال داشتند. آن ها در همین جا زبان آلتایی را از باشندگان بومی فرا گرفتند. پسان ها همین ها بودند که توانستند اتحادیه قبیله یی بزرگی را بسازند و ژوژان ها براندازند و دولت بزرگی را برپا نمایند که تورکیوت نام گرفت. چینی ها چون مخرج «ر» ندارند، آن ها را به نام توکیوها می خواندند. یوت یک پسوند پروتومغولی است. «توکیو» (突厥، Tūjué / T'u-chüeh) -گک.

<sup>200</sup>. همان گونه که می دانیم، پیش از به میان آمدن شاهنشاهی هونوها، بر استپ ها، دولت شاهنشاهی ماهتابیان یا یوئه شی ها فرمان می راند که روشن است همونوها و اوسونی ها و سایر قبایل دشت نشین همه فرمانبردار شان بودند. در گذشته، پاشاهان برای نگهداری دولت خود، حرمسراهایی می آراستند و در آن گلچینی از بانوان را از همه قبایل زیر دست خود گرد می آوردند و این گونه، با برپایی پیوندهای

اسطوره اوسونی داشتن نسب کیهانی (آسمانی)، که در سیمای یک روایت تاریخی بافته شده است، نوعی پوشش اساطیری است که به کمک آن، وضعیت نو سیاسی - تباری جامعه اوسونی در هنگام نوشتن این اطلاعات تاریخی، اعلام و توجیه می گردد. شاید، مبارزه یاد شده، دارای بار جامع و همه جانبه نبوده باشد و به طور مستقیم به جنبش های تباری جمعی در میانه های سده دوم پیش از میلاد پیوندی نداشته است. به هر حال، پژوهش های باستان شناسی در هفتروود، امکان نمی دهند به این برداشت رسید که دگرگونی بارزی در فرهنگ مادی در این زمان رخ داده باشد. [24] در همین حال، باستان شناسان چینی موفق شده اند برخی از ویژگی های تازه را در یادمان های باستان شناسی عهد اوسون ها برجسته بسازند و آن ها را با موجودیت «شاخه های سئه یی (سکایی) و یوئه شی» در بافتار اوسون ها پیوند بزنند. [25]

---

خویشاوندی، به گونه یی همه قبایل را از رشته دختران شان در ساختار قدرت مشارکت می دادند. به گونه یی که افتخار خویشاوندی با خاندان شاهی را پیدا می کردند. همین گونه، دختران خود را به زنی پادشاهان و یا شهزادگان کشورهای زیر دست خود می دادند تا با رشته پیوندهای خانوادگی، قدرت خود را بیشتر استوار گردانند.

در مورد، مشخص مورد نظر، ماهتابیان با دادن شاهدخت ها به شاهان کشورهای زیر دست، چنین سنتی را رایج ساخته بودند که همانا ولیعهد - شاه آینده، از شهبانوی مهتابی باشد. در مورد ماودون، برعکس چنین شد که چون او، پسر ارشد شاه از زن نخستش بود، و روشن است خود را جانشین تاج و تخت پدر می پنداشت و برعکس، پدرش می خواست پسر کوچکتر خود از زن ماهتابی (ماهبانو) را ولیعهد بسازد، و از همین رو او را به دربار ماهتابیان به عنوان گروگان فرستاده بود، در برابر پدر برآشت و دست به کودتا زد و کار به جایی رسید که دولت ماهتابیان را از بن برانداخت. روشن است در این کار، او این شانس را داشت تا از دشمنی اوسونی ها با ماهتابیان بهره برداری بایسته یی بنماید.

در مورد مشخص مورد نظر، سخن بر سر این است که قبیله یوئه شی (ماهتابیان) پاسدار منافع خود از راه کیش مادرسالاری و قبیله های دیگر، مانند اوسون ها و هونوها به رهبری ماودون، برعکس، مدافع پدرسالاری بودند که کشاکش میان این دو گروه، سرانجام به سود پدرسالاران پایان یافت. -گ.

چند دیدگاه در باره ریشه های تباری و زبانی اوسونی ها باستان هست:  
آبل رمیوزه (Remusat) و کلاپورت (Klaproth) آن ها را هندوآریایی-گوتی (گاتی)  
می پنداشتند. گروم-گرژمایلو (G.E.Grumm Grzhimailo) اوسون ها را دارای ریشه  
آمیخته تورکی- هندواروپایی- گوتی می پنداشت.

شماری از پژوهشگران، از دیگین (Degin) گرفته تا...، پیک شکست یوئه شی ها از سوی  
اوسون ها را با گزارش های نویسنده باستانی در باره آسیان ها که پادشاهان تخاری شده  
بودند، ورنانداز (مقایسه) نموده و متمایل به یک چیز پنداشتن اوسونی ها و آسیانی ها گردیده  
بودند. 26 با آن که به گونه یی که اومنیاکف خاطر نشان ساخته است «هیچ مدرکی را جز  
از همانندی ظاهری واژه های «اوسون» و «آسیان» نمی توان به سود این دیدگاه ارائه کرد».

به این موضوع، به پیمانہ معینی در آثار پژوهشگرانی چون ژ. شارپانته (Zh.Sharpante)،  
گ. هالوان (g.Haloun)، گ. او. ویلی (G.U.Veyli)، ی. گارمات  
(Ya.Garmatta)، س. آلتهایم (S.Althaym) و دیگران نیز پرداخته شده است. [27].

به سال 1974 آ. ن. برنشتام (A N Bernshtam) اندیشه اوسونی بودن کوشانی ها را  
مطرح کرد. 28. اکنون، ای. پولیبیلنک بر اندیشه تخاری زبان بودن اوسون ها پا می فشارد.  
[29].

یو. ا. زویف هم با پیروی از نو. ا. اریستف و ک. سیراتوری، به اندیشه تورکی زبان بودن  
اوسونی های باستان، متمایل است. [30]. افزون بر این، به باور آن ها، نام اوسون، در نام های  
سرزمین های بازماندگان اوسون های باستانی هفتروود- ژوز (جُز) های بزرگ یا کهن (که در  
سنت های نَسَبی- تباری قزاق ها به نام اویسون ها (Uysun) و در سنت های نَسَبی- تباری  
قرغیزهای معاصر در سیمای ساختار قبیله یی تیره اویشان (uyshun) متبازر گردیده؛ بازتاب  
یافته است. [31].

به پنداشت چینی ها، اوسونی ها کوچیان «ناب» بودند. آن ها «زمین ها را قلبه و ماله نمی کردند و در آن چیزی نمی کاریدند» [کشت نمی کردند]-گگ.]. همراه با چارپایان در جستجوی آب و سبزه می کوچیدند و این آداب و رسوم شان با هونوها همخوانی داشت». [32]. عبارت قالبی و متحدالمال «در جستجوی آب و سبزه می کوچیدند» برای توصیف بسیاری از توده ها در این سوی دیوار بزرگ چین (چانگک چنگک یا چان-چئن) به کار می رود. مگر، این که این قبایل کوچیان «ناب» بوده باشند، درست نیست. برای مثال، بان گو گزارش می دهد که بانو فتن Fyn - شاهدخت چینی که همسر کونمو - شاه اوسونی ها بود و در بارگاه او می زیست، هدایایی را در میان گردانندگان اوسون که «زمیندار و مسکون» بودند، پخش کرد. سرزمین مغولستان کنونی، که در گذشته کشور یورت ها (چادرها یا خیمه ها)ی هونوهای باستانی شمرده می شد، پس از کاوش های دامنه دار باستان شناسی، امروزه چونان «کشور شهرهای باستانی» شناخته می شود. [33]

در باره کشور اوسون، خود گزارشگران چینی به «چئن-ی» (آبادی های احاطه شده با دیوارها) و آن که اوسون ها «دارای شهرها و روستاها» اند، و نیز «به کاشت درختان می پردازند»؛ اشاره نموده اند و نگاشته اند که «اوسون ها دارای اسب های بسیار اند و ثروتمندان آن ها تا چهار یا پنج هزار اسب دارند». [34]

به احتمال زیاد، اوسون ها نه کوچروان «کلاسیک» و نه هم «کشاورزان و زمینداران «کلاسیک» بودند، بل که به شیوه نیمه کوچروی و نیمه زمینداری می زیستند که در آن دامداری با کشاورزی و شیوه زندگانی دشت نوردی با زندگی نیمه مسکون آمیخته شده بود. کاوش های باستان شناسی کنون به گونه مدلی نشان داده است که شیوه اصلی پیشبرد اقتصاد دامداری در میان اوسونی ها باستان به چرا بردن رمه ها در مسیرهای نصف النهاری و کوچروی در مناطق و گستره های بیخی معین در زمان های معین سال بوده است. به سخن دیگر، کوچروی نه به گونه نامنظم، بل به شدت سامانمند صورت می گرفته است. شاید دلیل ویژه بودن شیوه زندگی اوسون های باستان همین بوده باشد - بودوباش در یورت ها یا چادرهای «تسیون لیو» (tsyunlu)، «کلبه های نوع تسیونی» (Sünnu) [35] گردی نما (rounded shape) دارای چهارچوب ها یا استخوان بندی های بافته شده از شاخه های



درختان بید. «شاخه های بافته شده درختان بید، دیواره ها و چترهای بوریایی، بام خانه های شان را می پوشانید».

شالوده شمارش نظامی - قبیله یی یگان ها در اتحادیه اوسونی، سیستم ده تایی (دهی یا تومانی) بود - نشانه استاندارد که بایسته است آن را در گزارش ها در باره «ده پسر» شاه کونمو دید. تقریباً همین گونه عبارت (ده پیشوا) یا پیشوایان دهگانه در خاقانات نیمه تاریخی تورکی غربی - ایستیمی خاقان (Eshtemi) هنگام توضیح خاقانات دهگانه بعدی تر «اون - اوک» («ده پیکان»)، که در همین سرزمین ها پسان تر (به سال های 603-699) ساخته شد، حضور دارد.

خاقانات تورکی غربی، چونان میراث سامانه نظامی - دموکراتیک، به شکل یک سازمان «سه سازه یی ساخته شد: «جناح چپ - مرکز و جناح راست» در پنج منطقه قبیله یی در هر جناح و مرکز خاقانات. درست همین گونه، نیاکان اوسونی [تورکیوت ها یا کوگک تورک ها - گک] به سه بخش تقسیم شده بودند و نقش رهبری را در این اتحادیه، پیشوا - کونمو بازی می کرد.

ساختارهای سه گانه (trial) همانند بسیار مناسب برای جنگ و «شکار»های گروهی و از نظر ظاهری شبیه با اتحادیه سه سازه یی - خویشاوندی با ازدواج های درون خانوادگی پسر عموها با دخترعموها (cross-cousin) [36] در دوران باستان بسیار رواج داشت که در این خویشاوندی ها، رشته های همپیوندی با ازدواج فرزندان تیره های فرمانروایان که خودگردانی و خودمختاری آن ها را از راه چنین خویشاوندی ها تامین می کرد، شیرازه می یافت. مدت ها پس از این، بر اساس ترکیبی از سازمان سه سازه یی و سامانه های شمارش سه دهی یا سه ده تایی (decimal number system) (سه «صدتایی» - بخش دوم آن) در گستره قزاقستان سه ژور (جزء) - «صدتایی» چونان نمادی از همه مردم قزاق شکل یافت.

ویژگی های فرهنگ مادی اوسونی ها در نامه شکواییه یی و گلایه آمیزشاهدخت چینی از بستگانش که وی را به زنی پادشاه اوسونی ها داده بودند، بازتاب یافته است: «شما مرا به زنی پادشاه اوسون ها داده اید که به دور از کشور آسمانی (کشور بهشت گون چین) در آخر جهان زندگی می کند. تسیونلو (Tsyunlu) (خیمه کروی) - خانه من است که دیوارهای آن از چوب های بید ساخته شده است. خوراکم گوشت و نوشیدنی ام شیر ترش است.» [37].

سخن گفتن در باره قلمرو تباری اوسونی ها از روی اطلاعات در دست داشته منابع چینی بسیار دشوار است. چون، نفوس گروه حاکم یا قبیله حاکم به طور کامل شناخته نشده مانده است و خود اتحادیه سیاسی، که در نتیجه تعویض دودمان، نام سیاسی اوسون را به خود گرفته بود، از دیدگاه تباری متشکل از قبایل گوناگون بوده است. از گزارش سال 73 پیش از میلاد چنین بر می آید که گستره دولت اوسونی در خاور در برگیرنده مناطق تسزیان و ائشی بوده است. در باره تسزیان با اطمینان گفت که این منطقه مربوط یوئه شی ها بوده است و نام آن هم یک نام یوئه شی - کیان (Kayaan) به معنای سفید.

نام چینی ائشی (اکسا) مطابق نوشته های بطلمیوس، منطقه اکسا - اسکیت (Scythians) (Akassa) در آن سوی کوه های کاسیاس (Kasiys) در خاور تیان شان را به خاطر می آورد. به گفته بطلمیوس، در آن سوی آن، در دامنه های کوه های ائدومی (Emod)، اسکیت های هاورانی یا خاورانی (Hauran) می زیستند که با گستره «فرمانروای خونی یا هونی» گاهنامه های چینی یک چیز می باشد.

قبیله یوئه شی خونی (hune tribe)، در میانه های سده دوم پیش از میلاد، به بخش های میانی استان کنونی گانشو در ناحیه های چژان ئی (Zhangye) و تسزیویان (Jiuquan) کوچیده بودند. [38].

با شکست یوئه شی، این زمین ها زیر سیطره امپراتوری هونوها قرار گرفت و بر این اساس، دیگر یک منطقه هونویی شمرده می شد. به سال 121 پیش از میلاد، باشندگان آن به گستره

دولت چینی هان پیوستند و محل بود و باش شان دیگر یک گستره «متروک و تهی از سکنه»  
شمرده می شد. سفیر دولت هان، در سال 120 پیش از میلاد، کونمو- پادشاه اوسونی ها را  
مایل به کوچیدن به همین جا نموده بود. [39]

مرزهای سیاسی اوسون ها در غرب، از روی شرح رویدادهای مربوط به دعوت شانوی  
خودگماشته هونوی شمالی به کانتسزیو-کنگها و تاخت و تازهای او بر اوسون ها در سال  
های دهه چهل پیش از میلادی می گردد. گزارش شده است که در یکی از یورش ها بر  
اوسون ها، شی شی (شاه شاهان)- پادشاه دولت هونوی شمالی، تا نزدیکی پایتخت اوسون  
ها- شیگو (Chigu) رسیده بود و مردمان بسیاری را کشته و شماری را هم به اسارت برده  
بود و رمه های شان را هم ربوده بود. اوسونی ها مصمم به پیگرد او نشدند. این گونه، مرز  
غربی آن ها- به فاصله یک هزار لی، به یک سرزمین تهی از باشندگان مبدل گردید. [40]  
شاید، در این زمان، مرز غربی اوسون ها به دره تالاس نمی رسید، چون شی شی همو در  
کرانه تالاس دژی برپا نموده بود که در نظر داشت از همان جا گستره اوسونی ها را بگیرد.  
از همین رو بود که اوسون ها مصمم به بستن اتحادیه با دولت چینی هان در برابر هونوهای  
شمالی شدند- چیزی که نفوذ چین را در کشور اوسون ها تقویت بخشید و خشم و  
ناخشنودی باشندگان بومی را برانگیخت. به ویژه دخالت چین در امور جانشینی پادشاه که  
در آن گروه های دارای گرایش های هونویی و چینی، بر سر تاج و تخت مناقشه داشتند، به  
آتش تنش ها همیشه می انداخت.

نتیجه این درگیری، فروپاشی دولت اوسون به دو بخش- کونموی بزرگ و کوچک بود.  
این رویدادها بین سال های 64-51 پیش از میلاد رخ داده بودند. اما سال های 45-14  
پیش از میلاد- سال های پادشاهی کونمو تسیلیمی (Tsyliimi) - اوج شگوفایی دولت  
اوسون شمرده می شود. چون، او تخت و تاج را با اقتدار در دست داشت و در متصرفاتش،  
«آرامش و صلح پایدار» فرمانفرما بود. پیوند زناشویی او با شاهدختی از دودمان حاکم هان،  
خود گواه بر اهمیت دولت اوسون در نقشه سیاسی آسیای مرکزی و خاوری و ذینفع بودن  
اوسون ها در روابط همپیمانی با دولت هان می باشد.

این تنها دودمان حاکم چین نبود که شاهزاده خانمی را به زنی کونموی اوسون ها داده بود. شانیوهای هونویی هم شاهدخت هایی را به همسری کونموهای اوسونی می دادند. در عین حال، دختر کونمو به نام دی شی (Dishi) (شهبانوی دی) - همسر فرمانروای ترکستان خاوری بود.

چینی ها پیش از سده سوم میلادی، به گونه مفصل، بر تاریخ اوسون ها روشنی می افکنند. [41] هنوز، به سال 437 پیش از میلاد، گزارش هایی در باره سفارت اوسون ها به چین دیده می شود. از دوره اوسون ها یادمان های باستان شناسی بسیاری بر جا مانده است: ظروف گرد سفالی و گلی، پیکان های دارای نوک های آهنی (arrowheads)، شمشیرها، خنجرها، سنجاق ها، گردنبندها از سنگ های گرانبها، گوشواره ها، دستبندها، آینه ها و... همه و همه، گواه بر فرهنگ شکوهمند پی اند.

تجزیه و تحلیل واژه های سیاسی چینی که نشان دهنده اشکال مختلف سازمان های اجتماعی در میان کوچیان آسیای مرکزی اند و در دفترهای تاریخ دودمانی از دوره «شی-تسی» حفظ گردیده اند، بسیار جالب است. ایچیدی (H.Echedi)، تجزیه و تحلیل بسیار دقیقی از ترمینولوژی چینی، مربوط به مرحله پیش از تشکیل دولت تحول اجتماعی جوامع کوچرو انجام داده است. [42]

تجزیه و تحلیل ترمینولوژی مقتضی که برای عهد مورد بررسی به کار می رود، به دلیل شکلگیری دولت ها و امپراتوری های کوچی در گستره آسیای مرکزی، دلچسبی ویژه یی بر می انگیزد. به عنوان مثال، با سخن گفتن در مورد اوسون ها و گاوچه ها (gaoche) (کوچه ها، تخارها، یا کانتسزیوی ها)، منابع چینی از واژه «گو» یعنی «دولت» کار می گیرند؛ مانند:

«اوسون-گو»، یعنی دولت اوسونی،

«شین-گو»، یعنی دولت کوچی،

«گاوچه-گو» یعنی دولت گاوچه،

که گواه بر شکل گیری مناسبات دولتی در میان آن ها است.

بایسته یادآوری است که در عهد «مهاجرت های بزرگ»، به ویژه حمله قبایل کوچی یوئه شی، به نوبه خود، هونوها و اوسون ها را به خاور رانده بودند، زمینه ایجاد امپراتوری آسیای مرکزی-هندی کوشانی را در سده های یکم-چهارم میلادی از پیش تعیین کرده بود.

شاهنشاهی کوشانی، یکی از نیرومندترین کشورهای عهد باستان بود که تاثیر شگرفی بر اوسون ها و کنگویی ها برجا گذاشته بود و اقلیم سیاسی و فرهنگی دیگری را غیر از آن چه که دولت های هخامنشی و پادشاهان هلنی آسیای مرکزی به میان آورده بودند، بر شالوده همزیستی و آمیزش سنت های یونانی و بومی و فرهنگ هندی و آسیای مرکزی، پدید آورده بود که به ویژه در پذیرفتن آیین بودایی (که میهن و خاستگاه آن، هند شمرده می شود) چونان دین رسمی کشور، بازتاب می یافت.

یوئه شی های در گذشته کوچرو، بسیار زود سنت های فرهنگ زمینداری و کشاورزی را پذیرفتند و شایستگی خود را در دولرداری ثابت ساختند. آن ها در سده یکم میلادی در بلخ، جوی های آبرسانی و آبیاری نو، واحه های دهگانی و شهرها ساختند. فرمانروای آن ها-هرایوس (به روسی- گیرای (Giray) به انگلیسی- Heraios) برای خود سکه هایی سیمگونی با تصویر image خودش به شکل یک سوار مسلح با نوشتار یونانی ضرب زد که نمادی از سنت های استپ ها و دولرداری هلنی ها بود. هرایوس، خود را «کوشان» لقب داد.

رشد بیشتر متصرفات هرایوس به ایجاد دولت عظیم کوشانی انجامید، که بنیادگذار آن کدفیز یکم (Kadfiz 1) بود که عنوان «شاه شاهان» (شاهنشاه) داشت و چهار سردارنشین کوچک قبایل کوچی را در قلمرو بلخ زیر فرمان خود درآورد و آخرین نمایندگان دودمان های هلنی را سرکوب نمود. باخترا (باکتريا) در عهد کدفیز یکم مرکز دولت کوشان و شهر بلخ - پایتخت آن بود. این وقایع به گونه تقریبی مربوط سده یکم میلادی می گردد. پسر کدفیز یکم- کدفیز دوم، سرزمین های شمال غربی هند را به سرزمین خود افزود و به هندویسم گرایش یافت. در این باره تصویر الهه شیوا- خدای هندو در سکه های عهد کدفیز دوم

گواهی می دهد. نامدارترین پادشاه کوشانی - کنشکا بود که در ثلث نخست سده دوم میلادی می زیست.

در عهد کنیشکا، پایتخت دولت کوشانی از آسیای میانه-از باختر (بلخ) به پوروشاپورا (Purushapura) (پیشاور امروزی) منتقل شد. کنشکا به عنوان حامی بودیسم شناخته شده است، اما به روی سکه های دوره فرمانروایی او، نه تنها تصاویری از بودا، بل که خدایان مختلف آیین های دیگر- مانند یونانی و زرتشتی هم دیده می شود. خورشید دولت کوشان در میانه های سده چهارم میلادی غروب کرد و گستره آن زیر سیطره شاهنشاهی پارسی ساسانی، که جانشین امپراتوری اشکانیان شده بود، رفت. یافت شدن صدها عدد سکه در گستره آسیای میانه کنونی گواه بر توسعه مناسبات پولی در شاهنشاهی کوشانی است.

شهرهای بزرگ و کوچک کوشانی، سامانه کاملی را تشکیل می دادند که با جاده ها و مسیرهای کاروان پیما با هم پیوند می یافتند. به گونه یی که منابع چینی نشان می دهند، هنگامی که کوشانی ها بخش چشمگیر درازترین مسیر بازرگانی بین المللی - جاده بزرگ ابریشم را کنترل می کردند، روابط تجاری با امپراتوری های روم و هان دارای اهمیت بسیاری بود. در این حال، کوشانی ها که به عنوان دلالان در تجارت ابریشم و بسیاری دیگر از فرآورده ها میان رُم و چین باستان عمل می کردند، سود هنگفتی به دست می آوردند.

امپراتوری کوشانی یک دولت متمرکز بود، که در آن به شخصیت پادشاه تقدس و الوهیت و ربانیت قایل بودند. از همین رو، کیش ویژه دودمانی با نیایشگاه های خاص ساخته شده بود. دستگاه دولت کوشانی بسیار پرشاخ و برگ بود و دارای شمار بسیاری از رتبه ها و مدارج اداری. دوره کوشانی چکاد و بلندترین ستیغ در توسعه تمدن باستانی مسکون آسیای میانه شمرده می شود. فرهنگ کوشانی آمیزه یی بود از فرهنگ های بومی طراز خاور باستانی و فرهنگ شادی آفرینی دیرین هلنی، ظرافت هندی و سبک توفانی (gusty style) که توسط کوچی ها از استپ های آسیا آورده شده بودند.

هنر کوشانی در مواد یافت شده و به دست آمده در آرامگاه های سرشناسان و اشراف گور شده در گورستان های باستانی که در کاوش های باستان شناسان شوروی کشف شده اند، بسیار به خوبی مشاهده می شود. کنون، نقش بودیسم از روی آثار بودایی که در هر گوشه و کنار امپراتوری کوشانی، دیده می شد، برجسته شده است.

در شمار یادمان های برجسته عهد کوشانی می توان از صومعه مغاره یی بودایی در قره تپه و نیایشگاه فیاض تپه در نزدیکی شهر ترمز در جنوب آسیای میانه، محراب مقدس بودایی (sanctuary) در سرخ کوتل در شمال افغانستان، کاخ کوشانی در خلیچه یان (Halchayane) در باکتریای شمالی و... یاد کرد.

فرهنگ کوشانی، که پیوندهای تنگاتنگی با فرهنگ های هندی، پارسی، چینی و فرهنگ مردمان استپ اور آسیایی داشت، شکوفایی تمدن های باستانی ایرانی آسیای میانه را بازتاب می دهد. ارزش های فرهنگی کوشانی، تاثیر چشمگیری بر توده ها و کشورهای همسایه بر جا گذاشته بود [43] که چنین تاثیری به ویژه در منطقه مهم دیگر آسیای میانه باستانی - سغد یا سغدیانا، که شامل واحه های بارور وادی های رودبارهای قشقه دریا و زرافشان می گردد، مشاهده می شود.

سغد احتمالاً بخشی از دولت سلوکی و یونان و باختر بود. در پایتخت آن - شهر ماراکنده (Marakanda)، که ویرانه های آن به عنوان شهر افراسیاب در حومه سمرقند کنونی شناخته شده است، باستان شناسان دیوارها و سازه های دیگر در گونه این عهد را کشف نموده اند.

در فرهنگ سغدی، به عنوان مثال، در ظروف سفالی، تاثیر نمونه های یونانی باستان دیده می شود و حتا کتیبه یی هم به زبان یونانی باستان در یکی از رگ ها ثبت شده است. فرض بر این است که سغد پیشتر از باختر (بلخ) زیر حاکمیت قبایل کوچ نشین در آمده بود. حاکمان این متصرفات، که در آن هنگام در این سرزمین ها حضور داشتند، به تقلید از سکه های یونانی و باختری، سکه های ضرب می زدند. نوشته های روی این سکه ها به زبان آرامی

بودند (زبان باستانی سامی)<sup>201</sup> که الفبای آن در زبان سغدی اقتباس شده بود. در سده های نخست میلادی، در فرهنگ سغدی تاثیرات ارزش های فرهنگی کوشانی به مشاهده می رسد. شاید سغد از لحاظ سیاسی وابسته به همسایه نیرومند خود بود. [44]

این گونه، جمع بندی موارد فوق، به طور خاص، تجزیه و تحلیل اطلاعات مکتوب چینی، امکان دادند به چند نتیجه گیری، هم دارای بار خصوصی و هم دارای بار عمومی دست بیابیم. می توان اظهار داشت که در دوره یی از سده سوم پیش از میلاد، تا سده چهارم میلادی، پیوندهای تنگاتنگ تباری و فرهنگی میان باشندگان غرب آسیای مرکزی (آسیای میانه و قزاقستان) و سرزمین های همسایه بلافصل جنوبی آن- ایران، افغانستان و شمال هند، و مردم باشنده بخش شرقی آن (در قلمرو ترکستان خاوری، مغولستان و... کنونی) و بخش شمالی شرق آسیا، موجود بودند. به عنوان مثال، وجود چندین مرکز یوئه شی در آسیای میانه، در دره رود ایلی در شمال نان شان و مغولستان داخلی هویدا می گردد. منابع نوشتاری همین گونه وجود دست کم دو کشور با نام کنگ را که میان هم نه تنها با پیوندهای تباری، بل احتمالاً همچنین به لحاظ سیاسی مرتبط بودند، ضبط می نمایند.

منابع مادی اجازه نمی دهند به طور مستقیم پدیدآیی اصطلاح «هون» را با کلمه «سیونو» (هونو) ربط داد که صدای باستانی آن می تواند پروتوform های (protoforms) نوع «Frun» و «هونگنام» (Hungnam) را بازتاب دهد. اما دلایل کافی به دست می دهند

---

<sup>201</sup> زبان آرامی عضوی از زبان های سامی است که بیش از ۳۰۰۰ سال قدمت دارد. زبان آرامی ها، زبان اداری امپراتوری ها و حتا کاهنان بوده است. زبان اصلی بخش عمده یی از کتاب های آسمانی دانیل و عزرا و زبان کتاب تلمود است. آرامی را زبان عیسی دانسته اند و امروزه هنوز زبان مادری اقلیت های کوچک متعددی است. امروزه شماری از جوامع که بیشتر آن ها آشوری هستند به زبان آرامی نو سخن می گویند. این زبان اکنون در حال انقراض به شمار می رود.

آرامی از خانواده زبان های افرو آسیایی است و در میان زبان های متعدد این خانواده از زیر شاخه سامی به شمار می رود. آرامی قسمتی از گروه زبان های سامی شمال غرب است که همچنین شامل زبان های کنعانی مثل زبان عبری می شود. -گ.



گمان زد که این واژه برای بار نخست در اتنونیم های یوئه شی ثبت گردیده بود. پدید آیی آن در غرب را می توان با حرکت های چندباره یوئه شی در غرب، که در باره آن شواهد و اسناد مکتوب حفظ گردیده است، پیوند داد.

شاید ریشه های همزیستی باهمی توده های ایرانی- تورکی ویژه آسیای مرکزی کنونی، همانا به دوران «مهاجرت بزرگ توده ها» برسند. چون یوئه شی ها و کنتسزیویی ها و همچنین کوشانی ها، باشندگان سغد و دوان، احتمالاً توده های ایران باستانی بودند که به دایره قبیله ساکایی- اسکیتی مربوط می شدند و هون ها و اوسونی ها هم احتمالاً مربوط به دایره قبایل آلتایی،<sup>202</sup> که از جمع آنان در آینده، جوامع تباری تورکی، مغولی و تونگوزی- منچوری جدا شدند.

سراسر این دوره، عبارت است از عهد استحکام قبایل پراکنده و چند زبانی آسیای مرکزی در تشکیلات نسبتاً پایدار نوع دولتی از جمله همچنین در گستره قزاقستان و قرقیزستان کنونی- اوسون ها، و کنتسزیویی ها، که رد پای موجودیت شان به خوبی در یادمان های تباری توده های قزاق و قرغیز حفظ گردیده است.

اهمیت این دوره که به نام «مهاجرت بزرگ توده ها» شهرت یافته است، نه تنها منوط به آن نفوذی است که کانتسزیویی ها، اوسونی ها و به ویژه یوئه شی ها و هونوها بر تاریخ آسیای مرکزی و خاوری داشتند، بل که هم به آن تاثیری است که آنان بر روند آینده تاریخ جهانی برجا گذاشتند. هر چند اسامی برخی از توده های در ظاهر نابود شده و فراموش شده، مانند هونوها و بازماندگان احتمالی آن ها- هون ها، تا کنون مترادف با ستیزه جویی، بربریت، لگام گسیختگی و خشونت و ستمبارگی پنداشته و نگاشته می شود.

---

<sup>202</sup> هیچ آوندی در دست نیست که اوسون ها را به دایره قبایل آلتایی مربوط بدانیم. متأسفانه نویسنده در این باره هیچ سند و مدرکی ارائه نمی نماید. -گ.

در سده پنجم میلادی، هون ها، احتمالاً در راه غرب اورآسیا با بسیاری از توده های دیگر، که بر سر راه شان قرار داشتند، آمیزش می یابند. آن ها که تقریباً گذشته با شکوه نیاکان خود- هونوها را فراموش کرده بودند که کمتر یادآور ظاهر آنان بودند، اما با این هم، شایستگی های جنگی آنان را از دست نداده بودند، در برابر اروپای وحشترده قرار گرفتند و با رهبری آتیلای ضربه ویرانگر و خردکننده یی بر آخرین تکیه گاه عهد باستان- امپراتوری روم غربی زدند.

یوئه شی ها هم که در گذشته در سده یکم میلادی به سیطره یونان باستان در آسیای مرکزی در سیمای پادشاهی یونان و باختری پایان بخشیده بودند، در آستانه پی ریزی شاهنشاهی جهانی کوشانی ها قرار داشتند که در سده های یکم- چهارم میلادی در جنوب غربی آسیای مرکزی (آسیای میانه) و شمال هند فرمان راند.

امپراتوری های بزرگ باستانی به شیوه های مختلف نابود شدند و به فراموشی سپرده شدند. برخی از آن ها، مانند دولت های چینی باستانی شین (تسین) و هان در اثر یک تصادف از هم فروپاشیدند و یا هم پس از بیماری های سنگین و دیرپا درگذشتند- مانند امپراتوری های هونوها و کوشانی ها. شمار دیگری از این دولت ها مانند یوئه شی، دوان، کانتسزیویی و اوسون، به سان رویای مبهمی ناپدید شدند و مانند حبابی ترکیدند.

رویکردها:

1. Сыма Цянь, глава 123, «Ши-цзи» («Исторические записки»). Издательство Бо -на. Пекин, 1928.
2. Там же, глава 3.
3. Там же, глава 123. В.С.Таскин. Материалы по истории сюнну. Москва, т.1, 1979, с.122-123
4. М.В.Крюков, Л.С.Переломов, М.В.Софронов, Н.Н.Чебоксаров, Древние китайцы в эпоху централизованных империй, Москва, 1983, с.105-120.
5. Бань Гу, глава 94, Хань-шу (История династии Хань). Изд. Бо-на. Пекин, 1928.

6. Фань Е, глава 89, Хоу Хань-шу (История династии Поздняя Хань). Изд. Бо -на, Пекин, 1958.
7. Л.Н.Гумилев, Хунну в Китае, Москва , 1974 , с.21; В.С.Кузнецов. Поход за Небесными лошадьми. М., 2007; С.Г.Кляшторный. Древнетюркские рунические памятники. М., 1964, с.171.
8. Ю.С.Худяков. Вооружение средневековых кочевников Сибири и Центральной Азии. Новосибирск, 1986, с.25-52.
9. Л.Р.Кызласов. Ранние монголы (к проблеме истоков средневековой культуры).- История и культура востока Азии, том 3, Новосибирск, 1975.
- 10.Бань Гу, глава 94 б, Хань-шу. В.С.Таскин, Материалы по истории сюнну (по китайским источникам), выпуск 2, Москва, 1973.
- 11.Ю.А.Зуев, К вопросу о взаимоотношениях усуней и канцзюй с гуннами и Китаем.- Известия АН Казахской ССР, серия общественных наук, выпуск 2, Алма-Ата, 1957.
12. И.Бенциг. Языки гуннов, дунайских и волжских болгар.- Зарубежная тюркология, Москва, 1986, с.11-29. Э.Дж.Пуллблэнк, Язык сюнну. -Зарубежная тюркология, с. 29-71. Г.Дерфер, О языке гуннов.- Зарубежная тюркология, с.71-135.
13. Ли Янь-шоу, глава 97, Бэй-ши (История Северных династий). Изд.Бо-на, 1958.
14. Фань Е, глава 89, Хоу Хань-шу.
15. Там же, главы 19, 23.
16. Чэнь Шоу, глава 30, Сань го чжи (Записи о трех царствах). Изд. Бо-на, Пекин, 1958.
17. Яо Вэй-юань, Бэй чао ху син као (Исследование варварских фамилий, существовавших во время Северных династий). Пекин, 1958.
18. М.Н.Дьяконов, Образ Сийавуша в среднеазиатской мифологии.- КСИИМК, вып.10, 1951, с.31-39. Фирдоуси, «Шах-намэ», том 2, 1960,с.266-354.
19. Рашид-ад-Дин,Сборник летописей, М., т.1, ч.1, 1951.
20. «Юань-ши» (История династии Юань), цзюань 130 , с.(1502) 27454, в серии Соинь бо-на-бэнь, Пекин-Шанхай, 1958.
21. Рашид-ад-Дин, с.64

22. Бань Гу, глава 61, Хань-шу.
23. «Синь Тан-шу» (Новая история династии Тан), глава 217 б, в серии Соинь бо-на-бэнь, Пекин-Шанхай, 1958.
24. К.А.Акишев, Г.А.Кушаев, Древняя культура саков и усуней долины реки Или, Алма-Ата, 1983, с. 10-18.
25. E. Pulleyblank . The Wu-sun and the Yueh-chih migration. - BSO (A), vol. 33, Pt. 1, 1970.
26. С.П.Толстов, Древний Хорезм, Москва, 1948. И.И.Умняков, Тохарская проблема, Вестник древней истории, 1940, № 3-4, с.181.
27. G.Haloun, Zur Uetsi-Frage Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft, 1937, s. 306. F. Altheim , Geschichte der Hunnen , Berlin , 1959. O. Maenchen-Helfen, The World of the Huns, London , 1973.
28. А.Н.Бернштам, История кыргызов и Киргизстана с древнейших времен до монгольского нашествия,-КСИИМК (Краткие сообщения Института истории материальной культуры), Москва-Ленинград, 1947, вып.16, с.266 -354.
29. E Pulleyblank , Chinese and Indo-Europeans , JRAS, 1966, №1-2, p. 29.
30. K. Shiratori, Sinologische Beitrage zur Geschichte der Turkvolker II. Uber der Niugnu und der Tughu-Stamme. – UAH, 1902, t. 13.
31. Ю.А.Зуев, Исторические проекции казахских генеалогических преданий. К вопросу о пережитках. – Казахстан в эпоху феодализма, Алма-Ата, 1981, с.69-76.
32. Бань Гу, глава 96 б, Хань-шу.
33. Л.Р.Кызласов, с. 20-29.
34. Сыма Цянь, «Ши-цзи», с.2051 (1521).
35. С.И.Вайнштейн. Проблемы жилища степных кочевников Евразии. Советская этнография, 1976, №4.
36. Ю.А.Зуев, с.69-76.
37. Бань Гу, глава 96 б, Хань-шу.
38. А.Г.Малявкин, Танские хроники о государствах Центральной Азии. Тексты и исследования), Новосибирск, 1989.
39. Сыма Цянь, глава 123«Ши-цзи». Бань Гу, глава 61, Хань-шу.
40. Бань Гу, глава 70, Хань-шу.

## پیوست:

در باره کوشانی ها در ویکی پیدیا چنین آمده است:

طبری نوشته است که بهرام گور که از ۴۲۱ میلادی تا ۴۳۸ میلادی پادشاه ساسانی بود، با ترک ها جنگیده است. فردوسی هم از شکست ترک ها به دست بهرام گور سخن گفته است و این در حالی که در زمان بهرام گور هنوز ترکان به این ناحیه نیامده بودند، بنابراین در باره کدام ترک ها سخن رفته است؟

مارکوارت نظر دارد که بهرام گور در واقع با خیانیان جنگیده بود. در ایران گمان می کردند یا می دانستند که بین خیانیان نو آمده و کوشانیان از قدیم یک نوع ارتباط وجود دارد. به قول طبری، بهرام گور در آن زمان یک قسمت از خاک هندوستان را که در آن نقاط ملک کوشانیان وجود داشت، می خواست به مملکت خود ملحق کند. تاریخ دان ارمنی به نام یگیشه واردایت نیز خبر می دهد که یزدگرد دوم ناگهان به کشور خیانیان تاخت که آن ها را کوشانیان هم می گویند. خلاصه دو مآخذی که اصلاً هیچ ارتباطی با هم ندارند، خیانیان را با کوشانیان پیوند داده اند و این امر ثابت می کند که جدا کردن خیانیان از کوشانیان نشاید.

در مآخذ زبان پهلوی و زرتشتی، هیتالیان با خیانیان و در مآخذ عربی، هیتالیان با ترک ها و در مآخذ ارمنی، هیتالیان با کوشانیان آمیخته شده اند و این یکی از دلایلی است که مطالعه در مورد تاریخ این منطقه را دشوار ساخته است.

کمی بعد از مرگ گندفر، قندهار و پنجاب به دست یک سلسله از طایفه یوئه شچی افتاد که آن ها را از نژاد ایرانی سکا می دانند. یوئه شی ها یکی از پنج قبیله اتحادیه کوچ نشینان، کوشانی ها بودند، که قبایل یوئه شی را متحد ساختند و امپراتوری را تاسیس کردند که در اوج قدرت از ترکمنستان تا غرب چین تا مناطق مرکزی هند وسعت داشت. استراتژی یورش گری کوشانیان و مرکزیت فرمانروایی شان در امتداد جاده ابریشم، آن ها را قادر ساخت تا در سرزمین های میان چین و روم سومین ابرقدرت عصر باستان شوند. بدین سان، آن ها که زمانی قومی کوچ نشین بودند، پس از یک جانشینی و شهرنشینی، تبدیل به یک دولت شهر (Cosmopolitan) متمول شده بودند.

نخستین حکمران خودخوانده کوشانی هرایوس (Heraios)؛ فرمانروایی: ۳۰-۱ م.) بود که در یک قدمی ریاست قبیله کوشانی قرار داشت. اما به زودی قدرت به دست کوجوله کادفیز (Kujula Kadphises)؛ فرمانروایی: ۸۰-۳۰ م.) افتاد و او شاهنشاه واقعی کوشان شد و قبایل متفرق و ستیزه جوی یوئه شی را زیر درفش کوشانیان در سده نخست میلادی متحد ساخت.



سکه طلایی کنیشکا یکم (Kanishka I)، شاهنشاه مقتدر کوشانی

روی سکه: تصویر ایستاده شاهنشاه با پوشک کوشانی: بالاپوش (پالتو) سنگینی بر تن، بوت‌های (چکمه‌ها) بلند به پا، و شلوار بلند و پُرچین بر جانش. پیش رویش میز کوچک قربانی است و به دست چپش نیزه طویلی گرفته و از شانه‌هایش شعله‌های آتش ساطع می‌شوند.

نوشته روی سکه به زبان باختری و خط یونانی (با اضافه شدن حرف کوشانی «P» ش):  
 : Shaonanoṣhao KANĪSHKI KOŠANO؛ تلفظ Shaonanoṣhao

: «Kanishki Koshano شاهنشاه، کنیشکای کوشانی

پشت سکه: تصویر بودای ایستاده به سبک هلنی، که با دست راستش ژستی نمادین از نشان اطمینان و امنیت (آب‌هایا مودرا) را شکل داده، و با دست چپش چین ردایش را گرفته‌است.  
 نوشته پشت سکه به خط یونانی BODDO: «بودا». در سمت راست نشان کنیشکا (tamgha) ترسیم شده‌است.»

**یادداشت گزارنده:** این سکه که در موزیم بریتانیا موجود است، بزرگترین سندی می باشد که هم آریایی بودن کوشانی‌ها و هم ایرانی زبان بودن شان را ثابت می‌سازد.»

پادشاهان کوشان کوجوله کادفیز و ویمه کادفیز جانشین او همه قلمرو یوئه شیان و تخاریان را با بخش بزرگی از سرزمین سکاهای به تصرف خویش درآوردند. کوجوله کادفیز پس از گرفتن باختر از سکاهای هندوپارتیان قلمرو فرمانروایی کوشان را به سرزمین گندهارا (در

شمال شرقی افغانستان و شمال پاکستان) گستراند و شهر تاکسیلا (در شمال غرب پاکستان) را پایتخت مهم خود، و شهر بگرام (که در دوران باستان زیر کاپیسا نامیده می‌شد، در نزدیکی پایگاه هوایی بگرام) را به‌عنوان پایتخت تابستانی خود برگزید که این شهر مرکز عمدهٔ بازرگانی نیز بود.

از این دو پایتخت، و چند مرکز مسکونی و بازرگانی دیگر در شمال، کوشانیان به زودی فعالترین بازرگانان شده، و الفبای یونانی را برگزیدند و سکه‌های طلائی خود را ضرب کردند که در آن چهره‌های شاهنشاهان کوشانی، شعارهای و نمادهای یونانی و تاثیرپذیرفته از مسکوکات رومی نقش می‌شد و از این سکه‌ها برای داد و ستد از کاروان‌های جاده ابریشم استفاده می‌شد.

در سال ۴۸ میلادی، کوجوله کادفیز از هندوکش عبور کرد و در دره کابل با هرمايوس (Hermaeus) واپسین پادشاه یونانی آن منطقه متحد شد تا سکاها (دولت هندوسکائی) را در شمال هند شکست داده و امپراتوری را بنیان گذارد که بازماندگان کوشانی پس از او آنرا از رود گنگ در شرق تا صحرای گبی در شمال وسعت بخشیدند.

سر انجام، پس از سال ۱۲۵ میلادی این کشور به پادشاهی تعلق گرفت کنیشکا نام، که در ادبیات بودایی شهرتی به کمال دارد و از مبلغان و معتقدان مؤمن دیانت بودایی به شمار است. فرمانروایی کنیشکا، سومین امپراتور کوشان، که از اواخر سدهٔ اول تا اوایل/میانه‌های سدهٔ دوم میلادی به طول انجامید، از دو پایتخت اداره می‌شد: پوروشاپوره (شهر امروزی پیشاور)، و مجموعهٔ پایتخت تابستانی در بگرام (کاپیسا)، که با کاخ‌های خوشگذرانی امپراتورهای روم و دودمان هان در چین رقابت می‌کرد.

ولایت (استان) تخار در شمال افغانستان از مناطقی می‌باشد که تخارها (کوشانی‌ها) نام خود را به او داده‌اند و مردم این استان از بازماندگان کوشانی‌ها می‌باشند که زبان شان فارسی و خود را تاجیک می‌نامند.

اردشیر بابکان نخستین شاهنشاه ساسانی پس از تسخیر سگستان و ابرشهر (خراسان کنونی) و مرو و خوارزم و بلخ قدرت خود را بر نواحی شرقی نیز بسط داد و پادشاهان کوشان (دره کابل و پنجاب) و توران قزدار (در جنوب کویته) و مکوران (یا مکران)، سفیرانی به حضور او فرستادند، و او را به شاهنشاهی شناختند. در زمان شاپور یکم برادر او شاهزاده پیروز به حکومت کوشان گماشته شد و لقب پادشاه بزرگ کوشان داشت.

۳۰-۸۰ میلادی: کوجوله کادفیز (Kujula Kadphises)، فرمانروای کوشانی، از طریق فرارود (ماوراءالنهر)، شمال آمودریا، گندهارا را فتح کرده، بر هندوپارتیان یورش می‌آورد، و آن‌ها را از هند به سوی دره کابل رانده، و به انقراض آن‌ها سرعت می‌بخشد.

۸۰-۱۲۷ میلادی: ویم کادفیز (Vima Kadphises)، جانشین کوجوله، قلمرو کوشانیان را تا جنوب و مرکز افغانستان می‌گستراند.

۱۲۷-۱۴۷ میلادی: کنیشکای یکم (Kanishka I)، شاهنشاهی کوشان را با برگزیدن پایتخت در پیشاور و بگرام استحکام می‌بخشد، جامعه کاسموپولیتنی (Cosmopolitan)؛ (جهان‌شهری یا جهان‌میهنی) شکل می‌گیرد، این دوران به سبب به دست آوردن ثروت کلان از راه تجارت جاده ابریشم و تبادل فرهنگی میان شرق و غرب، دوران طلایی آسیای میانه به شمار می‌رود. خلق آثار هنری بی‌نظیر و تبادل فرهنگی در عهد شاهنشاهی کنیشکا (ح. ۱۰۰ تا ۲۲۵ م.) به اوج خود می‌رسد. تشویق کوشانیان به آیین‌های بوداگرایی (در شرق افغانستان در نیایشگاه‌ها و زیارتگاه‌هایی چون هده) و زرتشتی (در غرب، در بین آنانی که از تبار پارس‌ها هستند، در پایگاه‌هایی چون سرخ کوتل) و ارجحیت دادن آنها به سبک نگارگری رئالیسم یونانی (Hellenistic) موجب ظهور دوره برجسته و بارور از بروز هنری می‌شود. بطور مثال، نخستین تندیس‌گری‌ها و ترسیم شناخته‌شده از بودا بصورت انسان در یک سکه کوشانی از سده اول میلادی ظهور می‌کند. شواهد هنردوستی و تبادل فرهنگی کوشانیان در هده (در نزدیکی جلال‌آباد)، سرخ کوتل (در ولایت بغلان در شمال افغانستان) و بگرام (شمال کابل) و دیگر پایگاه‌های باستان‌شناسی در پاکستان و هند یافت شده‌است.



۱۴۰-۲۲۵ میلادی: پارچه پارچه شدن - در عهد فرمانروایی هوویشکا (Huvishka)؛ ۱۸۳-۱۴۰ م.)، حکومت کوشانیان رو به ضعف می‌نهد؛ ساسانیان در اواخر سلطنت واسودوا یکم (Vasudeva I)؛ ۲۲۵-۱۹۱ م.) سرزمین‌های کوشانیان در افغانستان را می‌گیرند.

۲۴۱ میلادی: تاریخ احتمالی دستیابی ساسانیان بر بگرام. امپراتوری کوشانی که زمانی ابرقدرتی توانگر بود از میان می‌رود و به دولت‌های خُرد و چندتکه کوشانی ساسانیان و کوشان‌شاهان هندو تقسیم می‌شود.

شاپور دوم لازم دید که از جانب حدود شرقی کشور نیز تکلیف خود را با کوشانیان که مداخلات آن‌ها ممکن بود مانع از توفیق در کار روم باشد، روشن کند. در این جا نیز بخت با وی یار شد، چرا که ضعف کوشانیان، سرزمین آن‌ها را که یک بار نیز در مقابل پدرش هرمز دوم، تسلیم شده بود، در سال ۳۷۵ میلادی به قلمرو شاپور درآورد و کوشان از آن پس تا دوران بهرام دوم که هیاطله (هفتالیان) در آن حدود غلبه یافتند، یک ایالت ایران گشت. سکه‌های معروف به سکه‌های سکایی و ساسانی که از طرف نواب سلطنت قسمت شرقی دولت ایران (خراسان) ضرب شده، حاکی از اینست که تا زمان بهرام دوم این ایالت بزرگ در زیر فرمان یکی از شاهزادگان خانواده سلطنتی ملقب به کوشانشاه بوده‌است.

سنگ‌نوشته رباطک به زبان باختری و خط یونانی، از دوران کنیشکا، امپراتور مقتدر کوشانی، در این سنگ‌نوشته زبان به کار رفته در آن بنام «زبان آریایی (ariao) یاد شده، پایگاه باستان‌شناسی سُرخ کوتل در ولایت بغلان، سده دوم میلادی، موزیم ملی افغانستان در کابل.

کوشانیان در عهد فرمانروایی کنیشکا بر آسیای میانه فرمان می‌راندند و از طریق فعالیت‌های گسترده بازرگانی ثروتی بزرگ جمع‌آوری کردند و در این دوره شهرها رونق بسیار پیدا کرده و تندیس‌گری بودایی و بنای معابد شکوفا شد. یکجانشینی تحول بزرگی در زندگی این کوچ‌نشینان به وجود آورد. آن‌ها که تجربه‌ی در هنر و معماری نداشتند، هر هنری را که در مسیر راهشان می‌دیدند و با ویژگی‌های آن‌ها تناسب داشت، اقتباس می‌کردند. این منجر به زایش یک هنر بومی درخشان شد که از هم‌آمیزی مفکوره‌های غربی یونانی-

باختری با مفکوره‌های شرقی هندی و تعبیری از ویژگی موثر پرشور و پویای آسیای میانه  
تاثیر می‌پذیرفت.

منطقه گندهارا قلب شاهنشاهی کوشان و زادبوم یک جامعه چندقومی و مدارا با  
گوناگونی‌های مذهبی بود. موقعیت مطلوب استراتژیک (سوق‌الجیشی) گندهارا و دسترسی  
مستقیم آن به راه‌های تجاری زمینی جاده ابریشم و پیوند آن با بندرهایی در دریای عرب،  
این منطقه را در طول تاریخ طولانی آن آماج لشکرگشایی‌های متعدد چون هخامنشیان،  
اسکندر مقدونی (۲۴/۳۲۵-۲۶/۳۲۷ پ. م.)، مائوریا‌های هند، سلوکیان، شاهان یونانی  
باختری و بازماندگان هندویونانی آنان (سده‌های سوم تا دوم پ. م.)، سکاها و اشکانیان  
(سده‌های دوم تا یکم پ. م.) ساخت.

ادغام نژادها، باورها و مهارت‌هایی که در غرب و شرق رشد یافته بودند، فرهنگی دستچین و  
التقاطی پدید آورد که بطور روشن در هنرهای تصویری دوره کوشانی دیده می‌شود.  
درون‌مایه‌های (تم‌ها) برگرفته از اساطیر یونانی و رومی با نمادها و ظرافت‌های بودایی  
در آمیخته و نخستین ترسیم بودا در شکل یک انسان و ابتدایی‌ترین نگاره‌های شخصیت‌های  
مهم بودایی چون بوداسف (Bodhisattva) را در عصر کوشانیان خلق کرد.



زنی ایستاده بر روی یک ماکارا (makara)؛ موجود دریایی افسانه‌ی در آیین هندو، پایگاه  
باستان‌شناسی بگرام در ولایت پروان، سده نخست میلادی، موزیم ملی افغانستان در کابل.

کوشانیان تنها گردآورندگان هنر نبودند، بلکه حامیان و مشوقان اصلی هنر نیز بودند. کوشانیان در سفارش دادن آثار هنری، دستور می‌دادند تا چهره‌ها و پوشاک آنان در کنار بودا و همراهان وی قرار داده شوند. این خوداستواری جدید سبکی بی‌نظیر از هنر گندهارا را پدید آورد که در آن هنر یونانی و رومی و دورنمایه‌های تاثیرپذیرفته از مفکوره‌های هندی بدون کم‌وکاستی توسط هزاران هنرمند مشغول خدمت آیین در حال گسترش بودایی به کار برده می‌شد.

در نوشته‌های بودایی، از کنیشکا شاهنشاه کوشانی (حدود ۱۰۰ م.)، او که هیچکس دیگری چون او پشتیبانی نیک‌خواهش آیین بودایی را حمایت کرده، تجلیل شده‌است.

سُرخ کوتل: وجود نمادهای ایرانی در فرهنگ کوشانی از همه بیشتر در ویرانه‌های بجای‌مانده از مجموعه نیایشگاه زرتشتی سُرخ کوتل، با پلکان (راه‌زینه) پیشرفته، واقع شمال هندوکش در نزدیکی شهر پُل خُمری، مرکز ولایت بغلان دیده می‌شود. کاوش‌های سرخ کوتل بین سال‌های ۱۹۵۲ و ۱۹۶۶ همزیستی آیین خالص بومی زرتشتی، بدون هیچگونه تاثیرپذیری از بوداگرایی، را در این منطقه نشان می‌داد. به نظر می‌رسد کنیشکا از هر دو آیین بودایی و آیین ایرانی میتراایسم استقبال کرده‌است. قطعاتی از تندیس کنیشکا در سرخ کوتل پیدا شده که از آثار نفیس باستانی موزیم ملی افغانستان در کابل به‌شمار می‌روند.

گنجینه بگرام: در شصت کیلومتری شمال‌غرب کابل، در نزدیکی شهر امروزی چاریکار، در محل پیوندگاه غوربند و دره پنجشیر، پایتخت تابستانی شاهنشاهی کوشانیان بنا شد، در جایی بنام کاپیسا (که بعدها بگرام نام گرفت، و نباید با پایگاه هوایی بگرام امروزی اشتباه شود).

بگرام که در یک نقطه گذرگاه کلیدی در امتداد جاده ابریشم بین کابل و بامیان واقع بود، زمانی توسط کوروش بزرگ، شاهنشاه هخامنشی ویران شد، و بعد از مدت کوتاهی توسط جانشینش داریوش بزرگ ترمیم شد، و بعدها توسط اسکندر مقدونی از نو بنا شده و در آن دژی برپا شد و به نام اسکندریه قفقاز (Alexandria of the Caucasus) مسمی شد که این شهر را به یک پایگاه دفاعی برای یونانیان باختر تبدیل کرد. در اطراف جاده اصلی در

بگرام، که توسط دیوار خشتی (آجری) بلند با برج و باروهایی در چهار گوشه آن مستحکم شده بود، و قصر تابستانی کوشانی واقع در این شهر کارگاه‌ها و دکان‌هایی واقع بودند. عاج‌های نفیس از هند، جعبه‌های لاک‌ی (lacquer) از چین، ظروف شیشه‌یی و بُرنزی از مصر و روم، برجسته‌کاری‌های گچی تزئینی و دیگر اشیاء از جاده ابریشم نمایش و داد و ستد می‌شدند و احتمالاً در صورت کالاها نگهداری می‌شدند تا از روی آن‌ها کاپی‌برداری شود.

به رغم افتادن کاپیسا (بگرام) به دست ساسانیان در حدود سال ۲۴۱ میلادی، دو انبارخانه مملو از کالاهای جاده ابریشم، که برای جلوگیری از شناسایی آنها مهر و موم شده بودند، تا مدت نزدیک به هفده قرن در داخل کاخ در امان مانده بودند تا این که در سال‌های دهه ۱۹۳۰ میلادی توسط باستان‌شناسان فرانسوی کشف شدند. هر یک از این آثار نفیس «گنجینه بگرام» گواهی است بر رونق بازرگانی در عصر کوشانی و احتمال وجود بازارهای مشابه در امتداد جاده ابریشم در سرتاسر جهان متمدن آن دوران. این کشفیات شیفتگی ما را با دست‌ساخت‌های ماهرانه و شهروندی بسیار فرهیخته و با فرهنگ در عصر کوشانیان تجدید می‌کند.

مجموعه معابد بودایی در هده: هده که یک پایگاه (ساحه) باستان‌شناسی یونانی-بودایی واقع در سرزمین باستانی گندهارا، در شش مایلی (ده کیلومتری) جنوب شهر جلال‌آباد در شرق افغانستان است، یکی از بزرگترین معابد و مجموعه زیارتگاه‌های بودایی در جهان، طی سده‌های نخست تا سوم میلادی بوده است. هده با موقعیت کلیدیش در مسیر دو هزار مایلی سفر زائران و مبلغان بودایی از هند به چین، مرکزی فعال برای ترجمه و تکثیر (نسخه‌برداری) نوشته‌های بودایی و همچنین هنر تندیس‌گری شمرده می‌شد.

بیش از ۲۳۰۰۰ پیکره‌های یونانی-بودایی ساخته‌شده از خاک رُس و گچ، تزئینات معماری و سردیس‌ها و تندیس‌هایی که مردان، زنان، کودکان، دیوهای گوناگون، سالخوردگان، با حالات و پوشاک قابل تصور، از هر طبقه و مقامی، از هر گونه چهره‌یی از هر گوشه دنیا را نشان می‌داد - حتا چهره‌های بیشتر از آنچه که برای بازآفرینی تمام یک شهر بودایی

ضرورت باشد - در سلسله کاوش‌های باستان‌شناسی در هده بین دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۷۰ کشف شد. پیکره‌های به دست آمده از هده، عناصری از فرهنگ بودایی و هلنی (یونانی) را در سبکی کامل و بی نظیر قابل شناسایی از هلنی تلفیق (باهم در آمیختن) می کنند.

اگرچه به عقیده کارشناسان خود سبک متعلق به هلنی واپسین (متاخر) در سده‌های دوم و اول پیش از میلاد است، اما پیکره‌های به دست آمده از هده احتمالاً متعلق به سده اول پس از میلاد و پس از آن هستند. با توجه به تاریخ کهن، کیفیت عالی، ظرافت کار، گوناگونی و کیفیت حیرت‌انگیز پیکره‌ها، هده می‌بایست یک «شهر کارخانه‌یی» بوده باشد که در آن هنرمندان یونانی و کارآموزان آن‌ها، آشنا با همه جنبه‌های تندیس‌گری هلنی، زندگی و کار می‌کردند، به طوری که جان بُردمن (John Boardman) دانشمند هده را «مهد تندیس‌گری آغازین بودایی به سبک هندویونانی» تعبیر کرده است. ترانسفرانس (انتقال) قهرمانان یونانی به بودایی (بطور مثال از هراکلس (Herakles) که در بوداسف (Bodhisatva) بودایی الهام گرفته شده است) بطور روشن در هده دیده می‌شود.

افزون بر این، هده یکی از کهن‌ترین نسخه‌های بودایی برجای مانده در دنیا را ارائه می‌دهد، که شاید یکی از کهن‌ترین نسخه‌های هندی برجای مانده، مجموعه قوانین فرقه سَروستیوادا (Sarvastivadin) که مدت‌ها گم بوده و زمانی در تمام سرزمین گندهارا رایج بوده و در نشر آیین بودایی از هند به چین کارساز بوده است. این نوشته‌های بودایی که شاید متعلق به حدود سده نخست میلادی است، و در طی سال‌های ۱۹۹۰ میلادی از هده غارت شده و به پاکستان قاچاق شده، بر پوست درخت توس (غان) به زبان گندهاری نوشته شده‌اند. این نوشته‌ها در درون ظرف سفالی (که بر روی آن نوشته‌ای به همان زبان برنوشته شده بود) کشف شدند و سرانجام سر از کتابخانه بریتانیا در لندن و دانشگاه واشنگتن در سیاتل آوردند. صاحب قانونی این نوشته‌ها هنوز مورد بحث است.

بیش از هزار مجموعه پیکره‌ها در هده در طی سال‌های دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۷۰ کشف شدند و به موزیم ملی افغانستان در کابل و موزیم گیمه در پاریس منتقل شدند. معابد و استوپه‌های بودایی هده به صورت موزیمی آزاد تبدیل شده‌اند که امروزه در معرض خطر جدی قرار

دارند. در زمان جنگ شوروی در افغانستان، شمار زیادی از پیکره‌های هده به غارت رفت و به سرعت سر از بازارهای بین‌المللی آثار عتیقه درآوردند. بسیاری از این معابد هده در جریان نبردهای تانک بین سربازان شوروی و چریک‌های افغان که به این منطقه کشیده شده بودند ویران شدند. آنچه که پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان برجای مانده بود، در طی جنگ‌های داخلی افغانستان بین سال‌های ۲۰۰۱-۱۹۹۱ میلادی تا مرز نابودی به تاراج رفتند. این پایگاه افسانه‌ی که زمانی تاج جواهرنشان عصر کوشانی بود، اینک به ویرانه تبدیل شده است.»-گ.

### متن کتیبه:

«کنیشکای کوشانی، رهایی‌بخش بزرگ، نیکوکار، فرمان‌روای دادگر، شایسته نیایش یزدان، که فرا دست آورد پادشاهی را به خواست ننه و به خواست همه دیگر ایزدان. که بی‌اغازید نخستین سال را به خشنودی خدایان. او صادر می‌کند یک فرمان به یونانی و سپس بیان می‌دارد به زبان آریایی. . . . «سکته»، «گنوسان»، «پاتالی پوترا»، «چامپا» . . . پادشاه کنیشکا به «شافر نوکونزوک / ناقنزاق» فرمان می‌دهد نیایشگاه بزرگی به نام ایزدان در سرزمین . . . برای ایزدان بسازد و در آن تندیس‌های ایزدبانو «مه» در برترین جا، خدای «آرموز» آفریننده خوشی‌ها، «آردوخش»، «سروشرد»، «نرسه»، «مهر»، «مهشان» و «وینک» تراشیده و گذاشته شوند. همچنین فرمان می‌دهد که تندیس این شاهان را بسازند و در نیایشگاه بگذارند: «شاه کوجوله کدفیز»، پدر پدر بزرگ، «شاه ویمه تکتو» پدر بزرگ، «شاه ویمه کدفیز»، پدر و خود «کنیشکا» ... باشد تا آن ایزدان، یاری‌رسان شاه شاهان کنیشکا باشند.»

## هونوها

و

## یوئه شی ها

به گونه یی که می دانیم، [شمار بسیاری از کارشناسان برجسته تاریخ خاور باستان و سایر علم مربوطه، به مساله پیچیده و بحث برانگیز تُخارها و یوئه شی ها پرداخته اند. در همین راستا برای نمونه می توان از] پروفسور یو. ان. رایخ (رایش Y Rerikh) [نام برد که] در آثار چاپ شده و ناشده خود بارها و بارها به این مساله - مساله نامنهاد تخار (یوئه شی) یا به سخن دیگر، میراث هند و اروپایی باستانی در اعماق قاره آسیا- که یکی از سخت ترین و پیچیده ترین مسایل تاریخ باستانی آسیای مرکزی می باشد، پرداخته است.

«یوئه شی»، چونان اتحاد قبيله یی نیرومند کوچیان آسیای مرکزی، با این نام تنها در منابع چینی یاد می شده اند. منابعی که به شرح وقایعی که در استپ ها در کنار دولت های شمالی، چین، در سده های دوم- سوم پیش از میلاد رخ داده بودند، می پرداختند. اما مقارن با این زمان، یوئه شی ها باشندگان قدیمی آسیا بودند- «داده ها در باره یوئه شی ها، اوسون ها و سئه ها (ساک ها) نشان می دهند که این قبایل در اعماق آسیا به سوی خاور (یوئه شی ها تا استان گانسو) مدت ها پیش از سده سوم پیش از میلاد، احتمالاً در سده های ششم-هفتم پیش از میلاد، پیش رفته بودند. [3، ص. 80]

---

<sup>203</sup> . پژوهشگر ارشد تاریخ (از جمهوری تاتارستان) در پژوهشکده خاور شناسی پژوهشگاه علوم روسیه، شعبه سانکت پتر بورگ، مدیر شعبه مطالعات آسیای میانه و جنوبی در پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم فدراسیون روسیه

هر چند، سئما تسیان (سیما کیان) گستره مشخص بود و باش یوئه شی ها را بین «دانهوانگ و تسیلیان یپان Tsilyanypan» یعنی در شمال نانی پان (Nanypan) در جنوب باختری استان گانسو، می پندارد، تجزیه و تحلیل های گسترده تر به کدزوئو انوکی (Enoki) اجازه دادند تا ادعا کند که در این گستره، تنها مراکز اصلی یوئه شی ها واقع بوده است که بر سر راه مسیر بازرگانی ترانس آسیایی باستان قرار داشته است. در واقع، در آن هنگام، قلمرو واقعی رهبران یوئه شی و چراگاه های قبایل آن ها بخش بزرگی از مغولستان، جونگاریا (Dzungaria) و تیان شان- جایی که آن ها با اوسون ها همسایه بودند و نیز حوضه رود تاریم و مناطق علیای هوان هی را در بر می گرفت.

اطلاعات مبهم و گنگ در باره یوئه شی ها و کشور آن ها در چین هنوز در آثار ادبی- تاریخ نگاری پیش از امپراتوری هان (han) دیده می شود. البته، در ترانسکریپسیون (رونویسی) اندکی متفاوت با هیروگلیف ها به اشکال یوشی (Yushi) یا یوژی (Yuzhi).

اتنونیم یا نام تباری یوئه شی، (در رساله گانتسزی «Guantszy») سده های V-IV پیش از میلاد چونان نام مردم و کشوری که در آن سنگ یشم (نفريت) استخراج می شود، ذکر گردیده است. پسان ها، مفسران چینی متن، توضیح دادند که «یوشی Yushi - نام مردمان وحشی شمال غربی بوده است». [22، ص. 316]. کشور Yuzhi در یک رساله دیگر باستانی چینی - «داستان در باره پسر آسمان - مو» هم یاد شده است. رساله که به روی بانس های نای (بامبو) به سال 279 پیش از میلاد نوشته شده است، در گور به تاراج رفته یک شاهزاده با یک گاهنامه یا تاریخچه نوشته شده به روی بانس (بامبو) به دست آمد. تاریخ نگارش این گاهنامه سال 299 پیش از میلاد تثبیت گردیده است. [6، ص. 354-363]

کشور یوئه شی، مطابق بخش واقعی سفر «مو» - «پسر آسمان» که دقیقاً با مسیر راهپیمایی پادشاه چژاو- واولین Wulin-وانگ مطابقت دارد (او به سال های 325-299 پیش از میلاد حکومت می کرد)، به فاصله پنج روز راه به سوی غرب از گریوه (کُتل) کنونی یانمینگوان (Yanmenguan) در شمال شانشی، به سوی شرق رود زرد قرار دارد. نام این کشور در پیوند با «کوه یشمه» یاد شده است. ترانسکریپسیون (رونویسی) چینی: یوشی



(Yushi)، یوژی (Yuzhi) و یوئه جی (Yuezhi) همه یک نام تباری را بازتاب می دهند. [24].

بعد دیگر، مساله یوئه شی، هویت تباری-زبانی دارندگان این نام می باشد. پژوهشگران بزرگ میانه آسیای باستان چون نامیو اگامی و کدزئو انوکی در پی هئلو به گونه قاطعانه یوئه شی ها را با جامعه تباری-فرهنگی اسکیتی-سکایی مربوط می دانند. [22، ص. 316؛ 18 ص. 227-232]

دیدگاه رایج دیگر، یوئه شی ها را همان تخارهای یاد شده در منابع عهد باستان و منابع کهن هندی می پندارد. چنین هویتی به طور جدی با متون میانه ها و نیمه دوم هزاره یکم پیش از میلاد، کشف شده در ترکستان خاوری مدلل می شود و یوئه شی ها را با تخارهای حوضه رود تاریم پیوند می دهد که به زبان ها و لهجه های باستانی هندواروپایی (تخاری و تخاری «ب») سخن می گفته و خط می نوشته اند. [4، 1967، ص. 106-118]

تجربه بازسازی مراحل پیشروی تخارها به خاور و پیوندهای ممکنه زبانی چینی و تخاری پیشنهاد شده از سوی ای. پولیبلینک (E. Pulliblenk) به طور بنیادی فرضیه یکی بودن یوئه شی ها با تخارها را تقویت می نماید. [19، ص. 9-39؛ 20، 154-160]

داوری بیشتر قطعی تر در باره ریشه های تباری-زبانی یوئه شی ها، چنین بر می آید که در نتیجه تجزیه و تحلیل آن مواد زبانی که در آثار تاریخی بازماندگان آسیای میانه یی یوئه شی ها- سازندگان امپراتوری کوشان، بر جا مانده است، میسر باشد.<sup>204</sup>

به یمن یافته های مکتوب (epigraphic) و سکه شناسی، روشن شده است که افزون بر زبان های یونانی و سانسکریت، در مکاتبات رسمی کوشانی، زبان ایرانی که بدون شک با

---

<sup>204</sup> منظور از کتیبه های «رباطک» و «سرخ کوتل» و... است-گ.

قلمرو باختر باستان در ارتباط بوده است و «باختری» نامیده می شده است؛ به کار می رفته است. [9، ص. 312-313]

پرسی که از دیر باز در میان پژوهشگران مطرح است، این می باشد که نیاکان کوشانی ها- یوئه شی ها- تخارها، چه زبانی را با خود به باختر به ارمغان آورده بودند؟ به پنداشت لیوشیتس (V.A. Livshits)، سخن می تواند تنها بر سر «لهجه ساکایی کوشانی» مستقیماً مرتبط با لهجه ختنی-سکایی ترکستان خاوری در میان باشد [8، ص. 48].

زبان ساکی کوشان، مانند زبان پارنی ها در پارت، در نتیجه اسیملاسیون (همگون شوی) تازه واردان از سوی باشندگان بومی ایرانی ناپدید شد [همانجا]. برعکس، و. و. ایوانف، تعلق تخاری بودن اولی زبان تخاری-کوشانی را با اشاره به گویش تخاری کوچی رد نمی کند. [5، ص. 19-20]. همراه با آن، همو ایوانف بود که فرضیه ناهمگونی تباری اتحادیه قبیله یی یوئه شی را که در آن «در مرحله معینی در کنار تخارها، قبایل خاوری ایرانی هم شامل بودند»، مطرح ساخت. [5، ص. 17]

با توجه به این که در سده دوم پیش از میلاد، همه یوئه شی ها میانه آسیای را ترک نگفته بودند، (مطابق منابع چینی، در گانسو و ترکستان خاوری یوئه شی های «کوچک» ماندگار شده بودند)، ایوانف، درست فاکت «کوچیدن همین بخش ایرانی خاوری اتحادیه قبیله یی یوئه شی ها را که همراه با دیگران، تخاری خوانده می شدند؛ به غرب، به آسیای میانه، مجاز می شمارد. [همان جا] ۲۰۵.

تزنهمگونی تباری-سیاسی اتحاد قبیله یی یوئه شی به گونه غیر منتظره یی پس از یافت شدن یک رشته پتروگلیف (petroglyph) (سنگ نقش) ها در جنوب باختری مغولستان،

---

<sup>205</sup> از گفته های ایوانف می توان چنین برداشت کرد که تخاری ها- نام عمومی همه اتباع کشور شاهنشاهی یوئه شی- «تخارستان بزرگ» بوده و کوشانیان- شاخه ایرانی خاوری کنفدراسیون کثیرالمله تخاری-گ.

جایی که در صخره های دره تساگانگول (Tsagangol) ایماگ گوبی آلتای (Gobialtay Aimag)، در میان نقاشی های صخره یی، کمپلکس نشانه های پیچیده تامگویی tamgo جا داده شده بود، تایید گردیدند. [2، ص. 69-73]

ب. ای. واینبرگ (B.I. Vaynberg) پیوندهای احتمالی تامگاهای tamgas تسانگولی را با سایر تامگاها بررسی نمود و یگانگی آن ها را چه از نظر پرداز (نقاشی) و چه هم‌ریشه بودن با گروه بسیار خاص تامگاهای آسیای میانه و دریای سیاه و نیز با تامگاهای رسم شده به روی سکه های پادشاهان خوارزم، سغد و بخارا، و همچنین با تامگاهای سارماتی نشان داد. [همان اثر] حتا پیش تر از این هم، تثبیت گردیده بود که دودمان های با هم خویشاوند سغد، بخارا و خوارزم سده های دوم و یکم پیش از میلاد از میان قبایل کوچی برخاسته بودند که در شکست دادن دولت یونان و باختری مشارکت داشتند، اما همراه با آن، هیچ پیوندی با دودمان کوشانی نداشتند. [1، ص. 146-154].

واینبرگ آن ها را یوئه شی های دربار یا خاندان چژاو (Chzhao) می خواند.<sup>206</sup> همانا با همین «دربار» مطابق با منابع چینی، همه دودمان های ایجاد شده از سوی یوئه شی ها در

---

<sup>206</sup>. دودمان هایی که تاریخ چین آمده اند، قرار زیر اند:

سه کشور و پنج امپراتور

تسیه

شان

ژائو یا چژوا (همزمان چژوای شرقی، سلطنت های با هم درگیر و دودمان تسین)

چو (دوره تیره و تار خانه جنگی ها)

هان (هان غربی)، سین وان مان های شرقی

سه شاهی دودمان های وی، شو و او 220-264

تسزین - 265-420

سون جنوبی، سون خاوری، و 16 دولت وحشی

تسی - 479-501

لیان - 557-588

چئن - 581-618

شمال باکتريا (باختر) پیوند دارند. چنین بر می آید که آن شاخه قبایل یوئه شی که تامگاهای شان در آلتای گوبی و پسانتر در سغد، بخارا و خوارزم تثبیت شده است، با گروه جنوبی کوشانی ها یکی نبودند. از نظر پیوندهای ژنتیکی خود، یوئه شی های شمالی به قبایل سرماتی قزاقستان و دامنه های باختری اورال که تامگاهای همانند تساگانگولی شان با قدمت سده های سوم- یکم پیش از میلاد تثبیت شده است، بیشتر نزدیک بوده اند. (در باره پیوندهای سرماتی یوئه شی ها نگاه شود به: [10، ص. 194-195])

سایت تامگاهای تساگانگول مغولستان گواه بر آن است که در جنوب باختری مغولستان، دست کم در گستره آلتای مغولستان و آلتای بیابان گوبی، در نیمه دوم هزاره یکم پیش از میلاد، گروهی از قبایل ایرانی اسکان یافته بودند. [2، ص. 71]. بنا بر این، درست، تامگاهای تساگانگولی به گونه موثقی فرضیه تعلق یوئه شی ها به فرهنگ «پازیریکی ها» و بالاتر از آن، پیوندهای سرماتی (ایران خاوری) آن ها را که از سوی س. ای. رودنکو پیشنهاد شده است، تایید می کنند.

---

سوی-581-618

تان-618-581

پنج دودمان و ده پادشاه 907-959

لیناو، سون (شمالی و جنوبی)-960-1279

یوان (مغول) 1280-1368

مین 1368-1644

تسین (منچوری) 1644-1911

جمهوری توده یی چین

به گونه یی که از تاریخ چین دیده می شود، ژائو یا چژاو (به چینی 趙) (Zhào) یکی از پادشاهی های شمالی چین در «دوران سلطنت های با هم درگیر» (چژانگو) که از سال 403 پیش از میلاد تا 222 پیش از میلاد فرمانروایی می کردند، بود. پسان ها چژاو، یکی از 16 دولتی بود که در سده چهارم چین شمالی میان آن ها تقسیم شده بود. -گ.

تقسیم تباری- سیاسی قبایل یوئه شی و «خاندان های حاکم آن ها» در سده های دوم و یکم پیش از میلاد، به دو گروه شمالی و جنوبی، بازتاب دهنده فروپاشی اتحادیه چندین قبیله یی یا مولتی تریبال (multitribal) یوئه شی (تُخاری) (که پیش تر در گستره مغولستان امپراتوری باستانی کوچی را که در راس آن یک فرمانروا بود و همه سپاه صد هزار نفری جنگجویان سواره از وی فرمان می بردند، پی ریخته بودند)؛ پس از شکست های سنگین نظامی اواخر سده سوم پیش از میلاد است. [23، ص. 119-120] در باره این دوره تاریخ یوئه شی ها سئمه تسیان (سیما کیان) می نویسد، «در گذشته (یوئه شی ها) نیرومند بودند و با سیونوها (هونوها) با تحقیر بر می خوردند.» [7، ص. 237]

افزون بر این، هونوها (سیونوها یا خونوها) از لحاظ سیاسی به یوئه شی ها وابسته بودند که آنان را وادار می گردانیدند تا پسران شانویها (شاهان خود) را چونان گروگان به دربار یوئه شی بفرستند. آخرین شهزاده گروگان، ماودون (Maodun) بود که با شانوی شدن، نخستین شکست نظامی را بر یوئه شی ها تحمیل کرد و به سرزمین های مادری آن ها به ترکستان خاوری یورش برد. اما تنها پس از چند دهه، وارث ماودون- «شانوی سیونی (شاه هونویی) لاوشان (Laoshan)، فرمانروای یوئه شی را کشت و از استخوان کاسه سر او جام نیوشیدنی ساخت» [7، ص. 237].

پس از سال 165 پیش از میلاد، مهاجرت سترگ بخش بزرگی از یوئه شی ها به غرب آغاز شد. این گونه، تاریخنگاری چین، هم مستقیم و هم غیر مستقیم از پیشینه دراز نبردهای هونوها و یوئه شی ها، از دو دوره در تاریخ روابط هونوها و یوئه شی ها، سخن می گوید. تا پایان سده سوم پیش از میلاد، یوئه شی ها بر هونوها برتری آشکار سیاسی و نظامی داشتند و به آن ها به دیده تحقیر می نگریستند. اما در مرزهای سده های سوم و دوم پیش از میلاد، این برتری را از دست دادند. [25]

نخستین تماس ها میان یوئه شی ها و هونوها کی و در کجا ممکن بودند؟ سیما کیان از هونوها در پیوند با تاخت و تازهای شان بر گستره پادشاهی ژائو (چزاو) (در 403-222 پیش از میلاد) یاد می کند. گستره پادشاهی ژائو بخش جنوبی استان هئی، بخش خاوری

استان شانشی و زمین های واقع در شمال رودخانه زرد (هوان هی) و هئانی را در بر می گرفتند. [14، ص. 124].

زمین های شمال اُردوس که برای کوچروان باشنده استپ های مغولستان بس پر ارزش بودند، زیر کنترل پادشاهی ژائو قرار داشت. برای رویارویی با تاخت و تازهای آن ها، چند پادگان رزمی ایجاد شده بود. حریف اصلی ژائوها در شمال، هونوها بودند. در میانه های سده سوم پیش از میلاد، لی من - زبده ترین سپهدار پادشاهی ژائو بر این پادگان ها فرمان می راند. او برای سال های بسیاری در برابر هونوها ایستاد و رزمید و باری حتا خود شانیو را هم شکست سنگینی داد. تنها به سال 244 پیش از میلاد بود که او را از خدمت مرزبانی فراخواندند. [13، ص. 259-260]

یوئه شی ها، مدت ها پیشتر از هونوها در گستره سرزمین مغولستان، در نزدیکی اُردوس پدیدار گردیده بودند که حضور شان را مدارک مختلف از جمله شواهد باستانشناسی تایید می کنند. به گونه یی که بانو ائما بانکر (Emma Bunker) نشان داده است، یافته های فزونشمار در میانه های سرزمین مغولستان دارای قدمت سده چهارم پیش از میلاد (از جمله، پناهگاه های زیر زمینی با تصاویر صحنه های پیکار شکارچیان افسانه یی دارای سیمای بیخی پازیریکی با جانوران درنده) را، می توان تنها به یوئه شی ها مربوط دانست. [16، ص. 99-116؛ ص. 41-74]

یوئه شی ها سیاست پویای نظامی را نه تنها در غرب آلتای پیش می بردند (که برخی از «غنائم» به دست آمده از رهبران قبایل دارنده فرهنگ پازیریکی بر آن دلالت می کنند)، بل که در دوردست های خاوری استپ سترگ هم که در این جا با قبایل دارای سیمای بس متفاوت از خود [(توده های منگولوییدی) - گ.ک.] بر خوردند.

پیوسته پرسشی مطرح بوده است که آیا هونوها منگولوییدی بوده اند؟ مواد انسان شناسانه (انترپولوژیک) به دست آمده از گورستان های هونوها در مغولستان، این منگولوییدی بودن (داشتن چهره های مغولی نما) را با این قید پذیرفته است که [با این هم - گ.ک.] «هیچ

تصویری یا هیچ پردازی از سیمای نوهوها و دونهوها در دست نیست».<sup>207</sup> [11-12، ص. 177]

[آن چه مربوط به سیمای منگولوییدی دونهوها می گردد، حرفی نیست. -گک] اما: این قید در باره هونوها چندان درست نیست. مواد ایکونوگرافیک یا شمایل نگاشتی (iconographic) کاملاً قانع کننده یی هست که اجازه می دهد تا زمینه های تصویری یی را «به سان لگام ها در آویزه های کمری افسارهای پازیریکی» بیاییم.

در 121 سال پیش از میلاد امپراتور او-دی سپهدار نامی هو تسیوی بین (Ho Tsyuybin) را به سمت فرمانده «سواره نظام نیرومند» گماشت که می بایستی به سرکوب هون ها در قلمرو خود شان می پرداخت. اقدامات هو به آن پیمانۀ موفق بود که، به رغم مرگ زودرس در 117 پیش از میلاد، توانست شکست جبران ناپذیری به هونو ها بدهد. به خصوص پیروزی وی بر هونوها در دامنه های کوه های تسلیان، در سرزمین «یوئه شی های کوچک» شکوهنده و چشمگیر بود.

بر روی آرامگاه هو تسیوی بین (Ho Tsyuybin) تپه های خاکی یی ساختند (ریختند) که یادآور کوه های Qilian می باشد. [14، ص. 94] به روی سنگ مرمر گذاشته شده بر گور او، نقوش برجسته یی از چند گروه از دشمنانش و صحنه هایی از پیروزی وی، کنده کاری و حجاری شده بود. در سال 1936، انسانشناس مجارستانی- زولتان تاکاچ (Takacs) از سایت آرامگاه هو تسیوی بین بازدید کرد و از روی سنگ قبر کُپی (نسخه)

---

<sup>207</sup> تردیدی نیست که همان گونه که منابع چین باستان نوشته اند، بیشتر تیره های کوچرو و دشت نورد، سپیدپوستانی بوده اند بلند بالا، با موهای خرمایی و زرد، چشمان آبی و سبز و بینی های بلند. روشن است خیونی ها هم در آغاز از این قاعده مستثنی نبوده اند. با این هم، ناگفته پیداست که در روند سده ها بودوباش در همسایگی توده های زردپوست و منگولوییدی، با آن ها آمیزش هایی فراوانی یافته و دگرگونی هایی بسیاری در سیمایها و زبان شان پدید آمده بود. -گک.

برداری (اشتمپاژ) نمود. به ویژه تصویری که «سواران هونوها را پایمال می کنند» بسیار شایان توجه است.<sup>۲۰۸</sup>

<sup>208</sup> شایان یادآوری است که نام این سردار در کتاب امپراتوری صحرانوردان رنه گروسه به زبان فرانسوی هو کیوپینگ (Ho Kiu-ping) آمده است. در این اثر، هونوها در فرانسوی به نام «هیونگ نو» ها خوانده شده اند. در ص. 82 این کتاب، ماجرا چنین پرداز گردیده است: «در سال 121 پ.م. برادر زاده جنرال «وی تزینگ» موسوم به هوکیوپینگ که قهرمانی جوان بود، به سرکردگی ده هزار سوار، هیونگ نوها را از منطقه کان سو که در گذشته در تصرف یوئه شی ها و اوسون ها بود، بیرون راند.

... دو قبیله بی اهمیت تری که منسوب به هیونگ نوها و مالک و فرمانروای این سرزمین بودند، (قبیله «هون سی» مجاور اطراف «هان چئو» و قبیله «هیوچئو» مجاور «لئانگ چئو») خدمت پادشاه هود را ترک نمودند و داخل خدمت امپراتور چین شدند و چینیان این ها را مانند موئلف خود در شمال «نان شان» نشیمن دادند. در سال 120 پ.م. یک پایگاه مهم چینی با نفرتی بسیار در اردوس تاسیس شد. در سال 119 پ.م. سردار چینی نامبرده - وای تزینگ و برادرزاده او هوکیوپینگ به عملیات زیر دست زدند و توفیق نصیب شان شد. جنرال از ناحیه «کو کوخوتو» واقع در شمال شان سی و برادر زاده اش از «شانگ کو» نزدیک «سیون هوی» کنونی واقع در شمال غربی پکن از بیابان گوبی عبور کردند، مغولستان خارجی کنونی را که مرکز امپراتوری هونوها بود، تصرف نمودند.

آلبرت هرمان چنین می پندارد که وای تزینگ حتما تا مسیر سفلی شط «اونگکین» نیز جلو رفته بوده است. او امپراتور هیونگ نوها موسوم به یی چی سی را ناگهانی مورد حمله قرار داد و در موقعی که توفانی از شن و ماسه می وزید، و از جنوب خاک و شن به رخسار هیونگ نوها می پاشید، وی را به گریز وادار ساخت. 19 هزار تن از بدویان را کشت یا اسیر نمود. قهرمان جوان هوکیوپینگ، با اقدامی بسیار تهورآمیز یک هزار کیلومتر داخل مغولستان خارجی شد و به نزدیکی تولای علیا و اورخون رسید. بیش از هشتاد تن از سران هونوها را اسیر کرد. و بر فراز جبال هونو مراسم قربانی و صدقه را رسماً برگزار نمود. این سردار جوان کمی پس از بازگشت در سال 117 پ.م. درگذشت. به روی گور این جوان سوارکار در «هین یانگ» (Hien Yang) بنای بزرگی با حجاری شگرفی و مجسمه سنگی عظیمی برپا نمودند که نشان می داد که اسبی یک تن بدوی را لگدکوب می کند. (برگرفته از تاریخ سیما کیان (Sse-ma Tsien)، ترجمه شاون، جلد یکم، فصل 68، آلبرت هرمان، اتلس چین، نقشه 17).



به سال 1938، نسخه کپی برداشته شده (اشتمپاژ) تاکاچ و نقاشی ها در پکن [21]، ص. 275-277] به چاپ رسیدند. در این حال، شکوه مواد ایکونوگرافیک (شمایل نگاشتی) (iconographic) بیرون از دایره دید پژوهشگران ماندند. در همین حال، نتایج کارهای تاکاچ دارای اهمیت معیاری (مرجعی، محکی) اند و ما با بهره گیری از فرصت، همانا از تصاویر در همین چهارچوب بهره برداری می نماییم.

تصاویر ایکونوگرافیک (Iconographic) هونوها از آرامگاه هو تسوی بین بیش از هر چیزی نزدیک به آویزه های کمری جامه های پازیریکی اند. [نگاه شود به: 11-21]- همان نشانه ها و ویژگی های منگولوییدی: استخوان های برجسته گونه ها، پیشانی پست، لب های پرگوش، بینی های پهن، ریش چسبیده و موهای راست و سفت.<sup>209</sup>

این گونه، همه دلایل در دست است تا بپنداریم که سرهای تزیین شده طلاکاری شده در افسار یافت شده پازیریک، آویزه های ضیافتی افسار اسب یکی از سران یوئه شی بوده است - این سرها، سرهای رزمندگان به خاک افتاده هونوها به دست وی بوده است، که از مجموعه های شان جام های طلاکاری شده ساخته شده بود. چنین چیزی گواه بر نبردهای

---

<sup>209</sup> روشن است همان گونه که تردیدی در اورپایدی بودن چهرهای توده های کوچرو باشنده مرزهای چین از جمله خیون ها در مراحل آغازین تعامل شدن با چینی ها نیست، همان گونه در منگولوییدی شدن چهره های هونوها در دوره های اخیر حضور شان در تاریخ نمی باشد.

تنها بایسته است به یک نکته توجه شود: هونوها، کنفدراسیونی بودند متشکل بر 24 قبیله گوناگون. از قبایل مغولوییدی گرفته تا قبایل اروپاییدی که در گستره پهناوری از مرزهای کوریا گرفته تا مرزهای ترکستان خاوری پهن بودند. ناگفته پیدا و هویدا است که هونوهای باشنده مناطق خاوری و جنوبی کشور پهناور هونو، در روند سده ها با زردپوستان و منگولوییدی ها آمیزش یافته و سیمای نخستین خود را از دست داده بودند. در این حال، هونوهای باشنده مناطق شمالی و باختری، که در همسایگی اوسون ها و یوئه شی ها و خاکاس ها (نیاکان قرغیزها) و دینلین ها می زیستند، روشن است سیمای اصلی اروپاییدی و زبان خود را نگه داشته بودند. از این رو، تنها از روی نقاشی های روی سنگ آرامگاه سپهد چینی به دشوار بتوان در باره همه باشندگان کشوری که گستره آن به چند میلیون کیلومتر مربع می رسیده است، داوری کرد. -گ.

خشن هونوها و یوئه شی ها در سده های چهارم و سوم پیش از میلاد است. در روند این جنگ ها، که مدت ها جلو گسترش هونوها به سوی غرب را گرفته بود، یوئه شی ها در درون آسیا امپراتوری کوچ نشین خود را پی ریخته بودند که بنا به ارزیابی سیما کیان «به شگوفایی رسیده بود».

این که شاهزاده ها و سرداران یوئه شی (به خاک سپرده شده در آلتای در سرزمین های دور دست خاور) در استپ سترگ بر سر قدرت می جنگیدند، گواه بر گستره جویی آن ها بر سایر توده ها است تا به رسم تعظیم پیش شان سر فرو آورند. [14، ص. 43]، و همین بوده است که افسار پازیریک پدید آمده است. پس از گذشتن دو سده، در آلتای فرمانروایان کبیر نو استپ بزرگ سر بر آوردند که از کاسه های سر رهبران اربابان پیشین خود- یوئه شی ها جام های باده پیمایی و میگساری ساختند.

پی نوشت ها:

1. Вайнберг Б.И. Некоторые вопросы истории Тохаристана в V—V вв. // Буддийский культовый центр в Кара-тепе в Старом Термезе. М., 1972.
2. Вайнберг Б.И., Новгородцева Э.А. Заметки о знаках и тамгах Монголии // История и культура народов Средней Азии. М., 1976.
3. Грантовский Э.А. О восточноиранских племенах кушанского ареала // Центральная Азия в кушанскую эпоху. Т. П. М., 1975.
4. Иванов В.В. Языковые данные о происхождении Кушанской династии и тохарская проблема // НАА. № 3.
5. Иванов В.В. Тохары // Восточный Туркестан в древности и раннем сред- невековье. М., 1992.

6. Кравцова М.Е. «Жизнеописание Сына Неба Му». Вопросы и проблемы // ПВ. 1992. Вып. 2.
7. Крюков М.В. Туркестан в III в. о н.э. — VI в. н.э. // Восточный Туркестан в древности и раннем средневековье. М., 1988.
8. Лившиц В.А. К открытию бактрийских надписей на Каратепе // Буддийские пещеры Кара-тепе в Старом Термезе. М., 1969.
9. Лившиц В.А. Кушаны: письменность и язык // Центральная Азия в кушанскую эпоху. Т. I. М., 1974.
10. Мандельштам А.М. Происхождение и ранняя история кушан в свете археологических данных // Центральная Азия в кушанскую эпоху. Т. I.
11. Руденко С.И. Культура населения Горного Алтая в скифское время. М. -Л., 1953.
12. Руденко С.И. Культура населения Центрального Алтая в скифское время. М.-Л., 1960.
13. Сыма Цянь. Исторические записки. Т VII. / Перевод с китайского Р.В.Вяткина. М., 1996.
14. Таскин В.С. Материалы по истории сюнну. М., 1968. Вып. 1.
15. Таскин В.С. Материалы по истории сюнну. М., 1973. Вып. 2.
16. Bunker E. Significant changes in iconography and technology among ancient China's north-western pastoral neighbours (IV— I B. C.) // Bulletin of the Asia Institute. Vol. 6 (1992) Bloomfield Hills.

17. Bunker E.C. Ancient Bronzes of the Eastern Eurasian Steppes. New York, 1997.
18. Enoki K. The Jueh-chie-Scythians identity. A hypothesis // International Symposion on history of Eastern and Western Cultural contacts. Tokyo, 1959.
19. Pulleyblank E.G. Chinese and Indo-Europeans // Journal of the Royal Asiatic Society, 1966.
  
20. Pulleyblank E.G. The Wusun and Saka and the Jueh-chie migration // Bulletin of the School of Oriental Studies. 1970. Vol. 33.
  
21. Takacs Z., de. On the Hsiung-nu figure at the tomb of Huo Ch'u-ping // Monumenta Serica, t. III, fasc. 1. Peiping, 1938.
  
22. Haloun G. Zur Uetsi Frage // ZDMG. 1937. Bd. 91.
  
23. Hulsewe A.F.P. China in Central Asia. Reiden, 1979.
  
24. Консультация С.Е.Яхонтова, которому автор обязан подробным ком-ментарием приводимых сведений.
  
25. О возможном происхождении и истоках культуры сюнну см. работы С.СМиняева.



یک سکه کوشانی مزین با تصویر شاه کوشان و تندیس سر یک سردار کوشانی. سیمای اروپاییدی هر دو هوبدا است.

## مساله دینلین ها

اکادمیسین لئو گومیلیف<sup>210</sup>

<sup>210</sup> مقاله دست داشته نوشته گومیلیف، لئو (لف) نیکلایویچ (Lev Gumilev) از تورک شناسان برجسته روسیه، نیم سده و اندی پیش از امروز در شماره نخست سال 1959 مجله «پیک جامعه سراسری جغرافیایی شوروی» پیشین به چاپ رسیده بود. با توجه به این که گومیلیف دانشمندی است بنام و شناخته شده در تراز جهانی، و کتاب «تاریخ تورکان باستان» وی اثری است منحصر به فرد، بایسته دانستیم تا زندگینامه فشرده وی را در این جا بیاوریم:

لئو گومیلیف به تاریخ یکم اکتبر (18 سپتامبر مطابق گاهنامه قدیمی روسیه) 1912 در روستای تسارسکوی سیلو (Tsarskoye Selo) در کشور امپراتوری روسیه پا به گیتی گذاشت و در 15 جون 1992 (به عمر 79 سالگی) در سانکت پتربورگ (لنینگراد پیشین)، دیده از جهان فرو بست.

گومیلیف تاریخدان، تبارشناس (اتنولوژست) (بنیانگذار پرشور تئوری پاسیوناری (عاطفی) منشای تباری (ethnogenesis))، خاورشناس، باستانشناس، داند و گزارنده زبان پارسی، جغرافیدان و ... بزرگی و نامداری بود. پدرش - نیکلای گومیلیف و مادرش - آنا اِخمتووا (احمدوا)، هر دو از سخنوران بنام و پرآوازه روس بودند. بانو آنا احمدوا (تاتار تبار)، از بنیادگذاران دبستان آکمه ئیسم (اوجگرایی) در شعر است. لئو نه ساله بود که پدرش به جرم ضد انقلاب بودن، تیرباران شد. پس از چندی مادرش شوهر دیگری گرفت و لئو را در کودکی مادر بزرگش - بانو سلپنیوا (Slepnevo) در شهرستان بژتسکی (Bezhetsky) در استان تیور Tver بزرگ کرد و پرورش داد. لئو از سال 1917 تا 1929 در همین شهرستان می زیست و در سال های 1926-1929 در همین جا به دبستان می رفت. به سال 1930 به لنینگراد آمد و در سال های 1930-1934 در ترکیب هیات علمی در سیان، پامیر و جزیره نمای کریمه (قرم) کار کرد. او در همین جا زبان های خاوری - پارسی و ترکی را فرا گرفت.

گومیلیف سر از 1934 به دانش آموزی در دانشکده تاریخ دانشگاه لنینگراد پرداخت. مگر، در سال 1935 از دانشگاه رانده و دستگیر شد، اما پس از مدتی از زندان آزاد و شامل دانشگاه گردید. سپس در مارچ 1938، دوباره بازداشت و به پنج سال زندان محکوم شد. او را به زندان نوریلاگ (Norillag) افکندند. گومیلیف به تاریخ 21 سپتامبر 1939 به بخش اردوگاهی زندان آمد. او در سراسر مدت در بند بودن خود به عنوان زمینکن (حفار)، معدنچی کان مس، تکنیسین، کتابدار، زمین شناس و سپس کارمند

گروه جیوفیزیک اداره معدنی کار می کرد. حتا پس از پایان دوره زندان هم به عنوان کارمند بخش شیمی آزمایشگاه بدون حق ترک کارگاه بسر می برد.

در دوره جنگ، او به درخواست خودش به جبهه گسیل گردید و در پاییز سال 1944 داوطلبانه به ارتش سرخ پیوست و به تاریخ 13/10/1944 به کمیته جنگی انقلابی تروخانسک (Turukhansk) منطقه کراسنویارسک احضار گردید و سپس در بطریقه هنگ توپخانه پدافند هوایی لشکر بلاروس در جبهه یکم جنگید و در یورش به برلین شرکت ورزید.

بیست و پنجم سپتامبر 1945 از ارتش مرخص و بار دیگر شامل دانشگاه گردید و در 1946 آن را به پایان برد و آن گاه شامل دوره آسپرانتوری در شعبه لنینگراد پژوهشکده خاور شناسی پژوهشگاه (آکادمی) علوم شوروی گردید مگر پس از فیصله کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی (شاخه بلشویکی) در پیوند با مطالب نشر شده در مجله های «ستاره» (زوزدا) و «لنینگراد» تاریخی 14.08. 1946 که در آن ها نقدهایی بر نوشته های مادرش - آنا احمدووا (اخمِتووا) بازتاب یافته بود؛ به بهانه «ناسازگاری او با رشته برگزیده به دلیل نداشتن پشتوانه زبان شناسیک» از پژوهشکده رانده شد. با این هم در 28 دسامبر 1948 از پایان نامه دکتری خود برای درجه نامزدی دکتری در علوم تاریخ در زمینه «تاریخ سیاسی مفصل خاقانات تورک» دفاع و به عنوان کارمند علمی در موزه اتنوگرافی (تبارنگاری) خلق های شوروی پذیرفته شد.

به تاریخ هفتم نوامبر 1949 دوباره دستگیر و از سوی هیات ویژه برای ده سال به زندان محکوم گردید که در آغاز در اردوگاه ویژه در شیروباي-نوره (Sherubaye) در نزدیکی شهر قره گندای قزاقستان بسر برد و پس از آن به اردوگاه میانرودان (مژدورچینسک Mezhdurechensk) در منطقه کیمروو، در کوه های سایان سپری نمود. در ماه جون 1953 همراه با دیگر زندانیان قمش لاگ (Kamyshlag) به منطقه اومسک برای ساختن پالایشگاه نفت برده شد. در 11 ماه می 1956 به دلیل نبود شواهد کافی تبرئه و اعاده حیثیت گردید. او اومسک را در ماه می 14، 1956 ترک گفت و به لنینگراد آمد.

سر از سال 1956 در کاخ موزه ارمیتاژ (خلوتکده ایکاترینای دوم) به عنوان کتابدار کار کرد. در سال 1961 از تز دکترای خود در زمینه تاریخ (تورکان باستان - سده های VI- VIII) دفاع کرد و در سال 1974 از تز دکترای دیگر خود در جغرافیا زیر نام (اتنوژنیزس Ethnogenesis و بیواسفیر) زیستکره زمین) دفاع نمود. با این هم در 21 می 1976 به وی از دادن دومین درجه دکتری در جغرافیا خودداری ورزیدند.

---

گومیلیف تا 1986 که بازنشسته شد، در پژوهشکده علمی-پژوهشی جغرافیا وابسته به دانشگاه دولتی لنینگراد (سانکت پترزبورگ) کار می کرد. او به سال 1991 به عنوان اکادمیسین اکادمی علوم طبیعی روسیه برگزیده شد. و سر انجام به تاریخ 15 جولای 1992 در سانکت پترزبورگ دیده از جهان فرویست.

آثار علمی مهم:

هونو، مسکو، انتشارات ادبیات خاور، 1960

Хунну.- М.: Изд. восточной литературы, 1960.

ترکان باستان، مسکو، انتشارات علم، 1967- در 560 ص.

Древние тюрки.- М.: Наука, 1967.- 560с.- М.: Айрис-пресс, 2008.

- 560 с.- (Библиотека истории и культуры).

روس قدیم و دشت سترگ، مسکو، انتشارات «اندیشه»، 1992

Древняя Русь и Великая Степь.- М.: Мысль, 1992.- М.: Астрель,

АСТ, 2004

تبت قدیم، مسکو، انتشارات «دی-دیک»، 1996.

Древний Тибет.- М.: Ди-дик, 1996.

کشف خزرستان، انتشارات «دی دیک»، 1996.

Открытие Хазарии.- М.: Ди-дик, 1996

تاریخ خلق هونو، مسکو، انتشارات «دی-دیک»، 1997. آ. اس. ت. لیوسک- 2004

История народа хунну.- М.: Институт Ди-дик, 1997.- М.: АСТ,

Люкс, 2004.

اتنوژنیز بیواسفیر زمین، انتشارات آ. اس. ت، استریل، 2005

Этногенез и биосфера Земли.- АСТ, Астрель, 2005.

هزاران سال در پیرامون خزر، مسکو، انتشارات آ. اس. ت. 2008

Тысячелетие вокруг Каспия.- М.: АСТ, АСТ Москва, Харвест, 2008

هونو. پادشاهی سه گانه در چین. هونوها در چین، مسکو، 2008 در 624 ص.

Хунну. Троецарствие в Китае. Хунны в Китае.- М.: Айрис-пресс,

2008. - 624 с. - (Библиотека истории и культуры).

از [دولت قدیم-گک]. روس تا روسیه، مسکو، 2008

От Руси до России.- М.: Айрис-пресс, 2008.- 320 с



## یادداشت گزارنده:

بدون داشتن آگاهی تاریخ توده های باستانی دینلین ها، دی ها (دهایی ها)، خیانیان، سکاییان و...؛ پی بردن به منشاء و خاستگاه تباری توده های تورکی زبان باشنده آسیای مرکزی در کل و آسیای میانه و قفقاز و جنوب روسیه علی الخصوص، امری است محال.

پس از آن که اروپاییان (به ویژه فرانسویان، آلمانی ها، انگلیسی ها و روس ها و...) با اسناد و مدارک تاریخ باستانی چین آشنا شدند، آغاز به پژوهش همه جانبه در باره توده های باشنده استپ های واقع در میانه های آسیا در شمال دیوار چین تا سیبری غربی (که سرزمین مغولستان در قلب آن جا دارد)، نمودند و مقالات و کتاب های بسیاری نوشتند. در پهلوی این ها، کاوش های باستان شناسیک روس ها در یک سده و نیم اخیر در آسیای مرکزی و جنوب سیبری، توسعه علوم زبان شناسیک، نسب شناسیک، سکه شناسیک، تبار شناسیک و ده ها علم دیگر، زمینه را برای بررسی همه جانبه تاریخ توده های باشنده این سرزمین ها فراهم گردانید.

با توجه به پیشرفت روزافزون علوم، بایسته است تا همواره دیدگاه های ارائه شده در گذشته از سوی دانشمندان بار دیگر به بررسی و ارزیابی گرفته شده و پیوسته در آن ها ویرایش هایی وارد آورده شود. مقاله زیر تلاشی است در همین راستا که نیم سده پیش از امروز انجام شده و روشن است کنون بار دیگر نیاز به بازبینی آن دیده می شود.

به هر رو، اینک مقاله گومیلیف را پیشکش می داریم:

## مساله دینلین ها

---

تنها کتاب «کشف خزرستان» او با ترجمه آقای ایرج کابلی در سال 1382 از سوی انتشارات «آگه» در تهران چاپ شده است. -گ.

## بازنگری فرضیه گروم- گرژیمایلو در پرتو داده های نو تاریخی و باستان شناسی

### طرح فرضیه:

پروفسور گروم- گرژیمایلو (Grum Grzhimailo) با مطالعه تاریخ چین باستان، به یک رشته برداشت های پالیواتنوگرافیک (دیرین تبارنگاریک) دست یافت.<sup>۲۱۱</sup>

1. نژاد موبور (موقهوه یی) که چینی ها آن را به نام دینلین dinlin یاد کرده اند، در سپیده دم تاریخ چین در آسیای میانه در گستره پهناوری می زیست. این ادعا بر شالوده یک رشته مشاهدات و چند فرضیه مبتنی است. گاهنامه نگاران چینی، توده هایی به نام های داهای، دالی ها و دینلین ها را می شناختند که در دره رود هوان هی (زرد) می زیسته اند. چنین بر می آید که دای، دالی و دینلین، چند شکل تلفظ یک نام تباری بوده است. روشن است این ها مردمانی بودند غیر چینی. چینی های باستان خود را به نام «سیاه موها» می خواندند. در حالی که دینلین ها موبور و چشم آبی بودند.

یکی از این قبایل به نام «چا-دی» (یا چی دی)، یعنی دی های سرخ یاد می شد. تیپ آن ها را می توان بر پایه اطلاعات دست داشته چنین پرداز کرد: «دی های سرخ دارای ویژگی های زیر اند: میانه قد، بیشتر بلند و رسا، اندام های نیرومند، چهره های دراز، جلدهای سفید رنگ، گونه های گلگون، موهای بور، بینی های برجسته، بیرون برآمده و راست، بیشتر عقابی و چشم های رنگین...»<sup>۲۱۲</sup>

شیوه زندگانی شان، آن ها را چونان ستیزه جویان فردگرا به بار آورده بود و همین امر موجب گردیده شده بود تا دینلین ها هرگز نتوانند برای خود دولتی بسازند. آن ها در جوامع کوچک زندگی می کردند و به شکار و ماهیگیری می پرداختند و با فروش شمشیرهای خود روزگار بسر می بردند و به سرداران چینی جنگجویان مزدور می فرستادند. در میان شان

<sup>211</sup>. Грумм-Гржимайло Г.Е. Западная Монголия и Урянхайский край. Т. II. Л., 192. (ص. 38).

<sup>212</sup>. همان جا، ص. 34-35.

ازدواج های مونوگامی (monogamy ازدواج مرد با چند زن یا تعدد زوجات) رواج داشت. دین شان- آیین قهرمان پرستی بود. آن ها بسیار یادآور سلت های باستانی و ژرمن ها هستند. چنین می نماید که زبان شان یکی از زبان های هندوچینی بوده باشد.<sup>۲۱۳</sup>

2. دینلین ها در برگیرنده چهار قوم باستانی آسیای مرکزی بودند:

-قرغیزهای باشنده حوضه علیای رود ینی سی،

-دینلین های کرانه های دریاچه بایکال،

-اوسون ها، که در تاریخ از آن ها در کرانه های دریاچه لوب نور یاد شده است اما پسان ها به سوی غرب- به شمال تین شان رفتند.

و- بوماها (boma) در گستره سایان-آلتای.<sup>۲۱۴</sup>

هر چهار قوم آبی (سبز) چشم و مو بور (قهوه یی) بودند و کم و بیش با همسایگان شان آمیزش یافته بودند. اوستیاک ها (Ostiaks) -کیت های حوضه رود ینی سی هم دینلینی تبار اند.<sup>۲۱۵</sup>

3. ظهور قبایل دینلین در شمال بیابان گوبی با جنگ هزاران ساله دینلین ها با چینی ها آژند زده می شود که دینلین ها در فرجام آن را باختند. از قبیله دی در چین در هزاره سوم پیش از میلاد چونان باشندگان بومی یاد شده است.<sup>۲۱۶</sup> طی سه هزار سال بخشی از دینلین ها نابود شدند، بخشی گریختند و برخی هم با چینی ها مخلوط شدند. در عهد پادشاهی چژو در سده دوازدهم پیش از میلاد بود که دینلین ها با چینی ها آمیختند. در این حال، قبایل چژویی بیشتر متشکل از دی ها بودند. حضور آدم های دارای بینی های بلند و ریش های انبوه در چین باستان گواه بر همین است.<sup>۲۱۷</sup>

---

<sup>213</sup>. همان جا،

<sup>214</sup>. همان جا، ص. 5

<sup>215</sup>. همان جا، ص. 38

<sup>216</sup>. همان جا، ص. 14

<sup>217</sup>. همان جا، ص. 15-16.

4. بخش دیگری از دینلین های شکست خورده به جنوب به جنگل های سیکانا و یوننان عقب نشینی کردند که در آن جا به قبایل جنگلی یی مبدل شدند. جغرافی دانان چینی این قبایل را به نام مان ها (Manh) یاد کرده اند. پولوهای سیاه که دارای طیف گسترده یی از ویژگی های اروپاییدی اند، و نیز قبایل تسیلیان (tszelyan)، یائو، مایو، وونی ها، ئی ژن ها، پوتی ها (pute) و موسوها (Moso) از بازماندگان آنان اند.<sup>۲۱۸</sup>

5. بازماندگان دینلین ها که با تبتی ها، مغول ها و چینی ها آمیخته شدند، عبارت اند از تانگوت ها (Tanguts) در منطقه امدو (Amdo) و حومه گانچژو که کوه نشیان جنگجویی اند و بیشتر به قفقازیان همانند اند تا به مغولان و به زبان تبتی سخن می گویند.<sup>۲۱۹</sup>

6. دینلین ها که از نگاه زبانی به مردم گروه هندوچین نزدیک اند، از نگاه ویژگی های فیزیکی و روانی خود به آن نژاد موبور نزدیک بودند که برخی از انسان شناسان ایشان را از باشندگان اولیه اروپا می شمارند.<sup>۲۲۰</sup>

این نتیجه گیری آخری بس پر مخاطره، مبتنی بر پایه استدلال زیر است: «آیا ممکن است که موجودیت دو نژاد دارای منشاهاى مختلف اما برخوردار از نشانه های فیزیکی و ویژگی های روانی همسان را مجاز بشمریم؟ روشن است که نه.»<sup>۲۲۱</sup>

برای تایید این نتیجه گیری آخری ناچار به پنداشت در باره تغییرپذیری نژاد بسته به شرایط زیست محیطی رو بیاوریم، و در این حال به این باور باشیم که چنین تغییری می تواند بسیار سریع رخ بدهد: در ظرف دو تا سه سده.<sup>۲۲۲</sup> روند ناپدید شدن دینلین ها از صحنه تاریخ، اگر

---

<sup>218</sup>. همان جا، ص. 28-33

<sup>219</sup>. خود شان خود را به نام «می- هو» می خوانند. نام تبتی شان «مین یانگ»، نام چینی شان- «دان سیان» است. به زبان های تورکی و مغولی «تانگوت» نامیده می شوند.

<sup>220</sup>. همان جا، ص. 38

<sup>221</sup>. همان جا، ص. 15.

<sup>222</sup>. همان جا، ص. 34.

همه نتیجه گیری های بالا را درست بپنداریم، در آغاز هزاره دوم پیش از میلاد به پایان رسیده بود.

فرضیه دینلین در آغاز واکنش منفی سختی را چه به لحاظ نو بودن خود و چه به لحاظ کمبود آوندهای بایسته در زمینه برانگیخت. با این حال، چه دلایل موافق و چه دلایل مخالف آن زیاد نبودند. کنون، از آن زمان چهل سال آزرگار گذشته است که یک دوره قابل توجه است. کنون دیگر مواد بسیاری انباشته شده است، و بسیاری از مفاد این فرضیه را می توان در بوته آزمون گذاشت.

### فرضیه دینلین در بوته آزمایش:

1. دینلین ها مردمانی بودند به لحاظ نژادی متفاوت از چینی ها. شبهه یی نیست که چنین مردمانی وجود داشتند. دی و دالی، هر چند با تفاوت های آوایی، به راستی نام های یک توده اند. با این حال، بایسته است تدقیق شود: دی ها- بومیان شمال باختری چین، در کوهستان های شمال سیچوان بسر می بردند- در خاور گانسو و شانسی. در این حال، در گانسو- بئی دی ها (دی های شمالی) می زیستند.<sup>223</sup>

باید در نظر داشت که بخش اصلی دی ها در جنوب زندگی می کردند. به راستی، در عصر او-هو (سده های چهارم- پنجم) در شمال سیچوان سردارنشین «وو-دو» فرمان می راند که باشندگان آن-شاخه یی از دی ها- قبیله بوما بودند. بیخی احتمال دارد که این ها شاخه یا تراشه یی از توده یی باری فزونشمار بوده اند که بخشی از آن هنوز در عصر چژو (یک هزار سال پیش از میلاد) در ترکیب دودمان چژوی چینی شامل بود. دلیلی ها، چنین بر می آید که با دی ها خویشاوند و همرفته و همیشه بوده باشند زیرا نام دوم شان «چی دی» (دی های سرخ) بود. چی دی ها، مردمانی بودند استپی، که در هیسی (Hexi) (استپی در غرب اردوس و شاید هم در خاور آن) به کوچروی می پرداختند.

---

<sup>223</sup> . Бичурин (Иакинф). Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена. Т. I-III. М.-Л., 1951-1953/ص. 13.

اما در عصر تاریخی دیگر از اُردوس و این شان (کوه این Inshan) رفته بودند. چی دی ها (دی های سرخ) چونان یک توده ناب برای ما ناشناخته اند. با این هم ما با آن ها چونان یک سازواره پیشتاز در گام نخست در میان تیلی ها (شاید واریاسیونی از نام تباری دی لی ها) یعنی گروه قبیله یی که شامل اویغورها بودند، و شاید هم در میان مردم اوسون و چونان ژون دی ها یا یونگ دی که من آن ها را نیاکان تانگوت ها (Tanguts) می پندارم، بر می خوریم.

اسکان آن ها در شمال- پدیده نسبتاً متاخر است: در سده سوم پیش از میلاد آن ها از همبهاران شان در سیچوان جدا شدند و به استپ رانده شدند و در سده چهارم پیش از میلاد به شمال جونگاریا کوچیدند.<sup>۲۲۴</sup> با این هم، امکان دارد که آن ها پیشتر از این به شمال رخنه نموده باشند. کاوش های باستانشناسیک حضور عنصر چینی را در عصر «کاراسوکی» در فرورفتگی مینوسین نشان می دهد.<sup>۲۲۵</sup>

بیاید بینیم که علم دیرین انسان شناسی یا پالیوانتروپولوژی (paleoanthropology) و باستان شناسی مدرن به ما چه می گویند: از ژرفای دوران باستان تا آغاز دوره تاریخی در سایان- آلتای سه فرهنگ شناخته شده است:

-افاناسیفی (پیش از 2000 سال پیش از میلاد)،

-اندرونوفویی (از 2000 سال پیش از میلاد تا 1200 سال پیش از میلاد)

- و کاراسوکی (از 1200 پیش از میلاد تا سال 700 میلادی).

هر کدام از این فرهنگ ها به نوع نژادی خاصی پیوند دارد.

---

<sup>224</sup>.هما جا، ص. 213-214.

<sup>225</sup>. Киселев С.В. Древняя история южной Сибири. М., 1951, 142. ص.

افاناسفی ها دارای بینی های بلند بیرون زده، چهره های نسبتاً کمبر، کاسه های چشم فررفته، پیشانی های فراخ بودند که همه این نشانه ها گواه بر وابستگی آن ها به اروپاییان اند. افاناسی ها از اروپاییان کنونی که دارای چهره های پهن تر اند، متفاوت بودند. از این لحاظ آن ها با انسان های دارای جمجمه های اوایل دوران دیرینه سنگی باختر اروپا همانند هستند. یعنی با تیپ کرومانیون ها به مفهوم وسیع آن.<sup>۲۲۶</sup>

قبایل دارای فرهنگ تاگار وارثان افاناسی ها بودند<sup>۲۲۷</sup> که تا سده سوم پیش از میلاد زندگی می کردند که پس از آن، تا اندازه یی سازواره های منگولوییدی پیدا کردند و فرهنگ تاشتیکی (Tashtyk) را به میان آوردند. در باره حاملان این فرهنگ ها کزلتسوف (Kyzlasov) اندیشه بکری را ارائه کرد و آن ها را به اوگورها مربوط دانست و بالاتر از آن، همه اوگرهای سیبری باختری را باشندگان گستره میان سیان و ینی سئی انگاشت و آنان را چونان بازماندگان دینلین های تاگاری شناسایی نمود.<sup>۲۲۸</sup>

فرضیه کزلتسوف (Kyzlasov) را سمیرنف بازآفرینی نمود.<sup>۲۲۹</sup> اما او هم بایسته نمی پندارد این موضوع بحث انگیز را به گونه آوندمند ارائه بدارد. با این دیدگاه نمی توان همنا گردید. کزلتسوف می خواهد پنداشت های خود را با تکیه بر دیدگاه های دبِتس (Debets) استوار گرداند. اما دبِس قاطعانه می گوید که جمجمه های دولیخوسفالیک (dolichocephalic) (دراز رخ ها) اوگرهای باشنده حوضه رود اوبی از جمجمه های اروپاییان متفاوت اند و دارای شکل ویژه آسیایی می باشند.<sup>۲۳۰</sup> نامجاها یا توپونیم های

---

<sup>226</sup> . Дебеч Г.Ф. Палеоантропология СССР. М.-Л., 1948. стр. 65 .

<sup>227</sup> . همان جا، ص. 128.

<sup>228</sup> . Кызласов Л.Р. Таштыкская эпоха / Автореф. канд. дисс. М., 1953. стр. 13.

<sup>229</sup> . Смирнов А.П. Некоторые спорные вопросы финно-угорской археологии // Сов. археол. 1957. No 3. Стр 23.

<sup>230</sup> . Дебеч Г.Ф. О древней границе европеоидов и американоидов в южной Сибири // Сов. этногр. 1947. No 1. Стр. 71

اوگری در خاکاسیا را آسان تر است به دلیل آمدن اوگرها به آن جا توضیح داد تا برعکس. این گونه، دلایل فراوانی در دست داریم که دینلین ها را مردمان ویژه اروپایی یعنی از نژاد سپیدپوست بشماریم. اما یکی بودن آن ها با توده های اروپایی تایید نمی گردد. دبس به این نتیجه می رسد که «این نوع، نوع تمایز نیافته عمومی بسیار قدیمی تنه نژادی اروپایی است».<sup>231</sup> سر انجام، سومین نتیجه گیری دبس مهم است، «اروپاییان عصر حجر، هنوز در اوایل پالیولیت در نواریا کمر بند جنوبی استپی (از سیبری تا ینی سئی) بسر می بردند».<sup>232</sup> این یافته های به گونه بیخی بنیادی مدلل شده از سوی دبس، مغایر فرضیه اسکان گزیدن مهاجران جنوب خاوری به سیبری اند. یعنی مخالف یکی پنداشتن دینلین ها و دی ها.

دارندگان فرهنگ اندرونوفویی به دینلین ها- دارندگان فرهنگ افاناسیفی نزدیک اند، اما با آنان یکی نیستند. «کانون های شکل نوع فرعی اندروفویی، استپ های قزاقستان و مینوسین (Minusin) بود و در سرزمین مینوسین اندرونوفویی ها تازه واردان غربی شمرده می شوند».<sup>233</sup>

در غرب، عناصر فرهنگ اندرونوفویی گزینه مینوسینی آن را از سر می گذرانند و به همین علت، ممکن می گردد در میان اندروفی ها، قبیچاقی های باستان- کیو شی ها را دید- توده یی را که بی تردید دارای خاستگاه دینلینی بودند.<sup>234</sup>

---

<sup>231</sup>. همان جا، ص. 67

<sup>232</sup>. همان جا ص. 68 و نیز:

Окладников А.П. История Якутской АССР. Т. 1. М.-Л., 1955. стр.56.

<sup>233</sup>. همان جا، ص. 70

<sup>234</sup>. Грумм-Гржимайло Г.Е. Западная Монголия и Урянхайский край. Т. II. Л., 192). стр. 59-57.

این موضوع بسیار مهم است. بر خلاف دیدگاه موجود، قبیچاقی ها در آغاز دارای خاستگاه تورکی- مغولی نه، بل که دارای خاستگاه دینلینی یعنی نژاد سپیدپوست بوده اند. البته، پسان ها با تورک ها آمیزش یافتند و زیر تاثیر آن ها زبان شان تورکی شد.-گ.



در چین باستان، در باره قبچاقی‌ها شاید بسیار کم می‌دانستند. از آن‌ها در میان قبایل رام شده از سوی هونوها در سال‌های 203-205 یاد شده است.<sup>235</sup> در آغاز قبچاقی‌ها در آلتای بسر می‌بردند. اما پس از آن، هنگامی که با مردمان سیاه موی کنگلی Kängly آمیزش یافتند، توده‌ی نوی به میان آمد که در گاهنامه‌های دیرین روس به نام پولوفتسی‌ها (Polovtsi) و در تقویم‌های مجارها به نام کومان‌ها (Cumans) یاد شده‌اند. پولوفتسی‌ها در زبان روسی قدیم به معنای آدم‌های دارای موهای زرد کاهی به کار می‌رفت. اطلاعات نویسندگان چینی و مسلمان این نشانه کومان‌ها (داشتن موهای زرد کاهی) را تایید می‌کنند.<sup>236</sup>

این گونه، هیچ دلیلی نیست که قبچاقی‌های اندروفویی را چونان نوع غربی نژاد دینلینی بشماریم. به ویژه با توجه به این که چینی‌ها از حضور دینلین‌های غربی در حوضه ایرتش<sup>237</sup> یاد کرده‌اند<sup>238</sup> که آن‌ها را از دینلین‌های خاوری دیرآشنا برای شان به خوبی تفکیک می‌

---

<sup>235</sup> . Бичурин (Иакинф). Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена. Т. I-III. М.-Л., 1951-1953. Стр. 50. том. I.

<sup>236</sup> . Грумм-Гржимайло Г.Е. Западная Монголия и Урянхайский край. Т. II. Л., 192). стр. 57.

**یادداشت:** پولوفتسی‌ها یا پولوفی‌ها توده‌های تورکی‌زبانی بودند که در سده یازدهم در استپ‌های جنوبی می‌زیستند و دامدار و کوچ‌رو بودند. از آوان سده یازدهم تا سده سیزدهم پیوسته بر سرزمین‌های روس‌ها یورش می‌آوردند. سرانجام هم، از دست روس‌ها به گونه‌نهایی شکست خوردند. -گ.

<sup>237</sup> . رود ایرتش، رود بزرگی است در خاور قزاقستان. شایان توجه است که نام این رود (ایرتش) (ایر+تش) است. برداشت من این است که در عهد «اوستا»، همانا همین رود مرز خاوری سرزمین ایرانیان بوده است. شاید هنگامی که ایری‌ها (آری‌ها) از ایری‌نام و یجا به سوی جنوب آمدند، به این رود نام ایرتش دادند. معنای تش شاید همان آتش مقدس باشد. چنانچه همین اکنون در ایران هم جایی به نام تشکوه یعنی کوه آتشین به عین مفهوم است. -گ.

<sup>238</sup> .Chavannes Ed. Le pays d'Occident d'apres Wei-lio // T'oung Pao. Ser. II. V. 6.1905. стр. 561-560 .

نمودند.<sup>۲۳۹</sup> پیوند آن‌ها با دی‌ها تثبیت نگردیده است، اما این که ایشان از آریایی‌های اروپایی و آسیایی متفاوت بوده‌اند، تردیدی بر نمی‌انگیزد.

متفاوت از نوع نژادی گذشته، جمعیت عهد کاراسوکی مردمان بس مخلوطی بوده‌اند. در واقع، در میان آن‌ها سازواره‌های مردمان رو باریک منگولوییدی برخاسته از نژاد خاور دور آسیایی وجود داشت.<sup>۲۴۰</sup> این گونه نژادها در چین در عصر یانگ شائو شکل یافته بودند. باستان‌شناسی داده‌های انسان‌شناسی را تایید می‌کند: در زمان کاراسوک در جنوب سیبری اشیای همانند به ساخته‌های شمال چین دیده می‌شود.<sup>۲۴۱</sup> فاکت کوچیدن آن‌ها از جنوب کنون دیگر هیچ شک و تردیدی بر نمی‌انگیزد. اما دلچسپ و مهم است که مردمان مخلوط شده‌ی آمده بودند- آمیزه‌ی از مردمان کوتاه روی منگولوییدی جنوب و مردمان اروپایی‌ی که خاستگاه و جایگاه شان در طبقه بندی مردمان سپیدپوست مشخص نیست.<sup>۲۴۲</sup>

پی بردن به مساله نوع منگولوییدی ساده است، اما این که عنصر مرموز اروپایی‌ی آمده از چین، چگونه مردمانی بوده‌اند، این پنداشت را مطرح می‌سازد که آن‌ها باید دی‌ها بوده باشند. در نتیجه، ما بار دیگر به بحث یکی بودن دی‌ها و دینلین‌ها کشانده می‌شویم. چینی‌ها زادگاه دینلین‌ها را «کشور ریگی شاس» sand country Shas یعنی بیابان گوبی می‌پندارند.<sup>۲۴۳</sup> اگر چنین باشد، پس دینلین‌ها بومیان چینی‌نه، بل که باشندگان دیرین دشت

---

<sup>239</sup> . Грумм-Гржимайло Г.Е. Западная Монголия и Урянхайский край. Т. II. Л., 192). стр. 50 .

<sup>240</sup> . Дебец Г.Ф. Палеоантропология СССР. М.-Л., 1948 . Стр.83..

<sup>241</sup> .Киселев С.В. Древняя история южной Сибири. М., 1951. Стр.-114 . 116

<sup>242</sup> . Lattimore Owen. Inner Asian Frontiers of China. New York, 1940. Стр.83 .

<sup>243</sup> . Грумм-Гржимайло Г.Е. Западная Монголия и Урянхайский край. Т. II. Л., 192). стр.11 .

های مغولستان اند. آن چه مربوط به دیلی ها می گردد، آن ها در دوره تاریخی، زیر فشار به استپ ها رانده شده بودند. یعنی، دینلین ها با دی ها یکی نیستند.<sup>۲۴۴</sup> راستش، چینی ها اغلب دی ها را به نام دینلین ها یاد می کنند. اما هرگز دینلین ها را دی نمی خوانند.

شاید کلمه دینلین یک کلمه دارای معانی بسیار (متعدد المعانی) (polysemous) بوده و نیز دارای اهمیت اسمی کنیه (appellative) و اتونیمی. کلمه دینلین در متن جملات (کانتکست) دارای بار استعاره یی (metaphor) بوده است. اما همراه با این، دی دینلین دارای یک نوع تقارب نژادی بودند. اما چه تقاربی؟

موجودیت عنصر اروپاییدی در نوع های مختلف نژادی در سیبری و در چین مساله را چنین حل خواهد کرد: دی ها و دینلین ها توده های دارای بدنه نژادی اروپایی اند. مگر از شاخه های گوناگون همانند با هم. اما نه این که یکی باشند.

گروم- گرژیمایلو بیخی دادگرانه و به درستی خاطر نشان می سازد که: «بشار دشوار است بگویم که نژاد دراز سر که در دوره نوسنگی در جنوب سیبری بسر می برد، کدامین پیوند ژنتیکی با قبایل دی یعنی دینلین ها (؟) (که به گونه یی که می دانیم، از زمان بسیار قدیم در گستره حوضه رود زرد، می زیستند)، داشته بود. شاید در سیمای آن بتوان نژادی را دید که بازمانده های آن تا عصر حاضر هم در خاور دور آسیا حفظ گردیده باشند- اینوها Aino».<sup>۲۴۵</sup> اما بحث بر سر این است که چینی ها هم همین نژاد دراز سر را به نام دینلین ها یاد می کردند و کوه های سایان را به نام دینلین می خواندند.<sup>۲۴۶</sup>

دینلین ها در میانه های سده دوم میلادی از صحنه تاریخ ناپدید شدند. اما دیلی ها یعنی چی - دی ها (دی های سرخ) در سده چهارم پا به صحنه تاریخ گذاشتند. و باید گمان زد که

---

<sup>244</sup>. همان جا، ص. 11

<sup>245</sup>. همان جا، ص. 43.

<sup>246</sup>. Бичурин (Иакинф). Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена. Т. I-III. М.-Л., 1951-1953. Стр.107.

قرغیزهای ینی سئی همانا با بومیان سیبری یعنی دینلین ها مربوط بودند نه با دی های آمده از جنوب. شاخه جنوبی دینلین ها که در جنوب کوه های سایان کوچروی می کردند، با هونوها آمیزش یافتند و از همین رو هم تصادفی نیست که چینی ها مشخصه ممیزه هونوها را داشتن بینی بالا می شمردند. هنگامی که شی مین در 350 دستور داد تا همه هونوها را تا آخرین فرد آن ها بکشند، بسیاری از چینی بینی بلند کشته شدند.»<sup>247</sup>

در باره سرنوشت شاخه غربی دینلین های ساکن حوضه رود ایرتش (در خاور قزاقستان) اطلاعات روشنی در دست نیست. اما از روی سیر حوادث، می توان گمان برد که آن ها باید با اوگرها مخلوط شده باشند. آن ها با مردمان سایبر (Sabirs) که در سده پنجم در قفقاز رخنه نموده بودند، همسایه بودند. در آن جا سایبرها مدت ها دست اندر کار خرید و فروش شمشیر بودند و گاه در خدمت امپراتور بیزانتین (روم شرقی) و گاه هم در خدمت شاهنشاه ایران و سرانجام هم در میان اقوام قفقازی حل شدند.

... و اینک، می پردازیم به مرموز ترین توده های مو قهوه یی - بوماهای شمالی. بوماها در دامنه های شمالی کوه های سایان - آلتای بسر می بردند. در باره آن ها، از روی ترجمه شوان (Chavannes) چنین می دانیم: «بوماها کوچ نشین هستند، ترجیح می دهند در میان کوه های پوشیده از درختان کاج و سرو و ناجو (در کاجستان ها) زندگی کنند، با اسپان شان زمین ها را شخم می زنند. همه اسب های شان کبود (نیله یا چیتی) اند، از این رو، نام کشور شان - بوما است (یعنی کشور اسب های کبود یا چیتی). در شمال، زمین های شان تا دریا پهن است. پیوسته درگیر جنگ با خاگاس ها (نیاکان قرغیزها) (که بسیار چهره های شان باهم همانند است، اما زبان های شان مختلف و از همین رو، یکدیگر را درک نمی

---

<sup>247</sup>. همان جا ص. 15.

و نیز:

Малов С.Е. Отчет о путешествии к уйгурам и саларам // Изв. Русск. комитета для изучения Средней и Восточной Азии. Сер. II. No 1. Стр. 350.СПб., 1912

کنند)،<sup>۲۴۸</sup> اند. خانه های شان از چوب ساخته شده است که آن را با پوست های گنده ها و شاخ و برگ های درختان می پوشانند. بوماها به قبیله های کوچکتر تقسیم می شوند و رهبر مشترک ندارند.<sup>۲۴۹</sup>

ترجمه ایاکینف Iakinf (بیچورین) با ترجمه شاون سر نمی خورد و تفاوت دارد: «رنگ اسپان شان- کبود (نیله) است. بوماها اسب سواری نمی کنند و مادیان ها را تنها برای دوشیدن شیر نگهداری می نمایند. شمار سپاهیان بوما به سی هزار نفر می رسد.» «... و این گونه، بوماها در مقیاس سیبری توده یی بودند بزرگ. خوشبختانه، نام درست این قوم را در ترانسکریپسیون چینی داریم: بیتسی- بیکی Bice-Bike و اولوچژه olochzhe.»<sup>۲۵۰</sup> از این جا، چنین بر می آید که بوما تنها یک نام مستعار است و یک چیز شمردن بوماهای سیبری با بوماهای گانسویی مدلل نمی باشد. به ویژه که با هیروگیلف های گوناگون نوشته می شوند.

نام های تباری آن ها با بیکین ها (قوم باستانی یی که رشید الدین در جامع التواریخ از آن ها یاد کرده است) و القچین ها (که ابوالغازی در باره شان نوشته است: «همه اسب های شان کبود (نیله) و خانه های شان پر از طلا است») همخوانی دارد.<sup>۲۵۱</sup> او محل موقعیت کشور

---

<sup>248</sup>. در این جا باید متوجه بود که خاکاس ها (نیاکان قرغیزها) و بوماها (نیاکان تاتارها) در آغاز، باید زبان های بسیار نزدیکی داشته بودند. چون هر دو همیشه و همرفته بودند. اما پسان ها هنگامی که قرغیزها زیر تاثیر اوگرها و هونوها و سپس دیگر توده های آلتایی، زبان اصلی شان را از دست دادند و زبان پیشینیان تورکی آنان را فرا گرفتند، روشن است دیگر نمی توانسته اند زبان بوماهایی همتیره و تبار شان را بدانند. در یک سخن، چنین پدیده یی متاخر است- گ.

<sup>249</sup>. Chavannes Ed. Documents sur les T'ou-kiue (turcs) Occidentaux // Сб. Трудов Орхонской экспедиции. Т. VI. СПб., 1903. Стр. 29.

<sup>250</sup>. Бичурин (Иакинф). Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена. Т. I-III. М.-Л., 1951-1953. стр. 350.

<sup>251</sup>. نگاه شود به: ابوالغازی عبدالله بهادرخان، «شجره التراکمه»، ترجمه آنا دردی، انتشارات ایل آرمان، تهران، 1383. - گ.

القچین را در آنکارا قرار می دهد. این گونه، ما نمی توانیم بوماها را نه به دیلی ها و نه به دینلین ها متعلق بدانیم.

برای یافتن گستره بودوباش الاقچین ها به انسان شناسی (انترپولوژی) پیرامون دریاچه بایکال رو می آوریم: در آن جا در دوره نوسنگی، که شاید بسیار به درازا کشیده بود، سه نوع آدم ها به مشاهده می رسید:

اسکیمویدی ها- در جریان میانی رود آنکارا، جایی که در آن سازواره های اروپاییدی دیده نمی شود.

سیبری های قدیمی (Paleosiberian) در جریان علیای رود آنکارا و رود لینا اروپاییدی ها که از گستره سایان-آلتای برخاسته و با بومیان ممزوج شده بودند. گستره بودوباش این نوع در پیرامون دریاچه بایکال به نواحی جنوب آن (در همسایگی جزیره گکک های استپی و یا زمین های دارای خاک سیاه چرنیزوم (chernozem)، که زنجیره آن ها از منطقه مینوسین تا منطقه کانس (Kans) امتداد می یابد) محدود می باشد.<sup>252</sup> منظره همانندی را در منطقه کرسنویارسک می بینیم. این گونه، موجودیت بوماهای شمالی، دقیق تر الاقچین ها<sup>253</sup> و بیکن ها تایید می گردد. تفاوت های تباری آن ها با دینلین ها در عین شباهت نژادی نباید ما را شگفتی زده سازد. به احتمال زیاد آن ها در گستره بسیار بزرگی پهن بودند: از کوه های آلتای تا دریاچه بایکال.

آن چه مربوط به کیت ها می گردد، در اروپاییدی بودن آن ها اغراق و گرافه گویی شده است. دپس آن ها را به نوع نژادی ینی سیئی بدنه آسیایی مربوط می داند. او این نوع را، یک نوع بسیار قدیمی به شمار می آورد. مشاهدات فیزیوگونومیک (سیماپردازی) شخصی من در تانگوسک سفلی این مشخصه را تایید می کنند. بیشتر کیت ها منگولوییدی از کار برآمدند. تنها یک پیر مرد ینی عقابی داشت، اما هیچ چیز او مانند اروپاییان نبود. از دید

---

<sup>252</sup> . Дебеч Г.Ф. Палеоантропология СССР. М.-Л., 1948. Стр. 68-51

<sup>253</sup> . در متن روسی الاچین آمده است. شاید اشتباه تایپی بوده باشد. زیرا بالاتر سخن از القچین ها در میان است. -گک.

فرهنگی، کیت‌ها به گروه اوگری (سیبری باختری) نزدیکی داشتند و هرگاه آن‌ها سازواره‌هایی از تراشه‌های دینلینی هم داشته بودند، مبنای کافی در دست نمی‌دهند که آن‌ها را از بازماندگان دینلین‌ها بشمریم.

می‌رویم به سوی جنوب به چین.

تیلی‌ها، اوسون‌ها و بای‌دی‌های مرموز از گروه استپی‌دی‌ها اند. در باره گروه قبیله‌ی تیلی که اویغورها به آن تعلق دارند، شبهه‌ی وجود ندارد، زیرا نام نخستین آن‌چی - دی یعنی دی‌های سرخ بود که در آغاز در هُسی (Hexi) به کوچروی می‌پرداختند و از آن جا به خلخا (Khalkha) و جونگاریا گسترش یافتند. در یک فرتور بر جا مانده از چین باستان، یک آدم اویغوری به پرده تصویر کشیده شده است: «مردی با بینی گوستی، چشم‌های بزرگ، سیل و ابروان پر پشت و ریش انبوه و بدن سراسر پشمالو. در این حال، ریش او از زیر لب پایش سرازیر است.»<sup>254</sup>

کنون، بازماندگان تیلی‌ها تنها در نان‌شان (Nanshan) (کوه نان) (استان گانسو) بسر می‌برند. آن‌ها چشمان بادامی (استرایسم) و رخساره‌های زرد ندارند. خودشان، خود را به نام سارنگک یوگور (Saryg yugury) می‌خوانند و نام چینی شان هوان - سیفان است. یعنی تانگوت‌های زرد غربی که این نام، بر جنبه انسان‌شناسیک تاکید دارد تا نزدیکی زبانی، چرا که چنین چیزی وجود ندارد.

بسیار مهم است که همین‌گونه همانندی‌ها را چینی‌ها و تبتی‌ها با دینلین خواندن برخی از قبایل دی خاطر نشان ساخته‌اند. در این جا بیشتر سخن از همانندی ظاهری دی‌ها و دینلین‌ها است تا تشابه نام‌های تباری شان - (دینلین و دی). زیرا چینی‌ها، اویغورها و قرغیزهایی از نظر ظاهر و حتا زبان با هم نزدیک‌را، هرگز با هم خلط نمی‌کردند.

---

<sup>254</sup> . Грумм-Гржимайло Г.Е. Западная Монголия и Урянхайский край. Т. II. Л., 192 (ص. 18).

اوسون ها را تا جایی که می شناسیم، آمیزه یی بودند از سکایی ها و یوئه شی ها. چنین چیزی را دیرین انسانشناسی (پالیوانتروپولوژی paleoanthropology) تایید می نماید.<sup>255</sup> برخی از مجمه های به دست آمده در روند کاوش های باستانشناسیک، به نوع

---

<sup>255</sup> چنین به نظر می رسد که این دیدگاه با دیدگاه ارائه شده در چند سطر بالاتر مبنی بر این که «تیلی ها، اوسون ها و بای دی های مرموز از گروه استپی دی ها اند»، در تناقض قرار می گیرد.

با این هم، شاید بتوان وجود چنین تناقضی را بیخی طبیعی شمرد. چون هرگاه بپذیریم که دی ها، دینلین ها و دیلی ها (تیلی ها) و سکایی ها و خیونیتی ها همه تورانی بودند، چنین تناقضی رفع می گردد. دشواری در این است که از دیدگاه علمی-اکادمیک، بیشتر تنها سکایی ها را تورانی می خوانند. در حالی که ایرانیان باستان همه قبایل دشت نشین و کوچرو را تورانی می خوانند. چنین بر می آید که چینی ها هم چنین برخوردی داشته اند. برای نمونه: سیمه تسیان (سیما کیان)- گاهنامه نویس چینی (متولد 145 پیش از میلاد) در کتاب «یادداشت های تاریخی» خود در فصل «حکایاتی در باره هونوها»، نیاکان اویغورها را دینلین می نامد. هرچند، بان گو، (32-92 پیش از میلاد) در کتاب «تقویم دودمان هان-روایاتی در باره هونوها»، نیاکان همین اویغورها را «دیلی ها» می نامد.

به گفته داکتر تورگون الماس، دانشمند اویغوری در کتاب وزین «اویغورها» (آلما آتی، 2008) که از دید بنده یکی از بهترین و جامع ترین کتاب هایی است که در باره تاریخ اویغورها نوشته شده است، «در واقع، دینلین و دیلی، ترانسکریپسیون چینی کلمه های «تورا»، «تور» و «تورانی» است.

تورگون الماس، در ص. 11 کتابش می نویسد: «...آن چه که سیمه تسیان زیر نام دینلین و دیلی نوشته است، یعنی تورها، آن ها نیاکان اویغورهایی خاوری بوده اند که در درازای چندین سده پیش از میلاد، در پیرامون دریاچه بایکال می زیستند. چون سئمه تسیان و بان گو امکان آن را نداشتند که چیزی در باره تورهای غربی (که در درازای چندین سده از کرانه های رود ایرتش گرفته تا گستره بایکال می زیستند)، بنویسند؛ از همین رو هم ننوشته اند.»

در این جا با بهره گیری از فرصت، به یادآوری یک نکته بسیار باریک و مهم می پردازیم: منظور از تورا با تور همانا تورانیان تورانی ها است نه باشندگان سیه چرده قدیمی گستره ایران که آریایی ها یا ایرانیان سپیدپوست آمده از ایریانم و یجه آنان را به نام دیو ها یا تورها می خوانند. در این جا، تور به معنای سیاه و تیره و تار است. چنانچه در زبان پشتو همین اکنون هم تور به معنای سیاه است و تیاره و تورتم- به معنای تاریکی و سیاهی. در یک سخن، تار و تیره از همان تور گرفته شده است.



دریای مدیترانه‌ی و برخی دیگر آن‌ها به نژاد پامیری-فرغانه‌ی تعلق دارند. با این حال، یافته‌ها چنان اندک‌اند که ممکن نیست از روی آن‌ها چنین انگاشت که آیا به راستی متعلق به اوسون‌های راستین بوده‌اند و یا ساک‌ها و یوئه‌شی‌های آمیزش یافته با ایشان؟ مساله اوسون‌ها به پدیدآیی آثار گوناگونی در باره آن‌ها انجامیده است.<sup>۲۵۶</sup> اما تقریباً همه آن‌ها مربوط دوره تاریخی می‌گردد، هنگامی که اوسون‌ها تیان‌شان را گرفتند. با این همه، چیزی که برای ما کنون دلچسب می‌باشد، منشای اوسون‌ها و گستره نخستین بودوباش آن‌ها- یعنی «زمین‌های قدیمی اوسونی» است.<sup>۲۵۷</sup> این گستره را چژان تسیان جهانگرد سده دوم پیش

---

برخی از پژوهشگران کوشیده‌اند با یکی پنداشتن تورها (toors) (سیه چرده‌های بومی) و تورانی‌ها یا توری‌ها (turs)، چنین نتیجه بگیرند که گویا تورانیان پیش از ایرانیان به پشته ایران آمده باشند! روشن است چنین چیزی از ریشه نادرست است. زیرا ایرانیان و تورانیان از دید نژادی و تباری هیچ تفاوتی از هم دیگر نداشته‌اند. ایرانیان همان اریایی‌هایی بودند که به پشته ایران آمدند و شهرنشین نشدند. اما تورانیان هم‌نژاد و هم‌ریشه‌شان در سرزمین توران مانند و کماکان کوچی و دامدار ماندند. گ.

<sup>256</sup>. Аристов Н.А. Опыт выяснения состава киргиз-казахов Большой Орды и кара-киргизов // Живая старина. III-IV. 1894.

Аристов Н.А. Заметки об этническом составе тюркских племен и народностей. СПб., 1896. 451-450 с.

Бернштам А.Н. Очерк истории гуннов. Л., 1951. Стр. 100-96 .

Толстов С.П. По следам древнехорезмийской цивилизации. М.-Л., 1948. Стр. 137.

Kingsmill W. The intercourse of China with Eastern Turkestan and adjacent countries in the second century before Christy // The Journal of the R. Asiatic Soc. of Great Britain and Ireland. New serie. XIV. London. 1882. Стр. 70 .

Shiratori K. Ueber den Wu-sum Stamm in Central Asien // Keleti Szeinie. III. 1902.

<sup>257</sup>. گروم-گرژیمایلو در ص. 168 اثرش می‌نویسد: «زمین‌های قدیمی اوسون‌ها در خانگای (Khangai) واقع بود. اما من نمی‌توانم باور کنم که دانشمندان چینی لغزش چنین فاحشی را آن‌هم به اتفاق آرا مرتکب گردیده باشند. برعکس، یوئه‌شی‌ها که او آن‌ها را در این منطقه جا می‌دهد، چنین بر می‌آید که از جونگاریا آمده باشند. زیرا آن‌ها با سردارنشین تسین تنها در سده چهارم همسایه شده بودند

از میلاد میان دونهوان و تسیلیان شان یادآور می شود. این را شی تسزی با تصریح این نکته که در اواخر سده سوم پیش از میلاد، اوسون ها از این جا زیر فشار یوئه شی ها گریخته بودند، تایید می نماید. این امر، دیدگاه اریستف را که می پنداشت اوسون ها بخشی از قرغیزهای ینی سئی اند که در یک سده و نیم پیش از میلاد از منگولیای میانه به تیان شان آمده بودند، رد می نماید. دلیلی که او قرغیزها و اوسون ها را یکی می پنداشت - شرحی بود در باره نوع اوسون ها: «ظاهر اوسون ها از ظاهر سایر خارجی های سرزمین غرب بس متفاوت بود. تورکی های کنونی با چشمان آبی و ریش های سرخ که به میمون ها می مانند، از بازماندگان آن ها هستند».<sup>۲۵۸</sup>

با این حال، با توجه به اطلاعات چژان کیان و شی تسزی، دادگرانه تر است اگر در سیمای اوسون ها - دلیلی ها را بینیم تا دینلین های سیبری را که دلیلی برای پیمودن چنین راه پر خم و پیچ برای رسیدن به تیان شان نداشتند. با این حال، در این که اوسون ها دارای سیمای اروپاییدی بودند، جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست. زیرا دانشمندان بعدی چینی روس ها را از بازماندگان اوسون هایی می دانند که به شمال شتافته بودند.<sup>۲۵۹</sup> از این رو، باید چنین بپذیریم که در چین باستان نوع اروپاییدی اوسون ها نزد کسی تردیدی بر نمی انگیزد است.<sup>۲۶۰</sup>

---

که ممکن نیست چنین چیزی رخ می داد هرگاه آن ها از زمانه های قدیم در هئسی Hexi جایی که چینی ها در آن هنوز در سده هفتم پیش از میلاد نفوذ کرده بودند، زندگی می کردند.

<sup>258</sup> . Бичурин (Иакинф). Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена. Т. I-III. М.-Л., 1951-1953. Стр. 190 . том-2.

<sup>259</sup> . Паркер Э.Г. Китай, его история, политика и торговля с древнейших времен до наших дней. СПб., 1903. Стр. 225-224 .

<sup>260</sup> این نکته بسیار مهم است. زیرا برخی از کسانی که یفتلی ها را از بازماندگان اوسون ها می پندارند، بر تورکی بودن آنان پا می فشارند. در حالی که اسناد بازمانده از چین باستان چنین چیزی را تایید نمی کند. برعکس، آوندهای بسیاری هست که اروپاییدی و ایرانی زبان بودن اوسون را تایید می کند. -گ.

... و سرانجام بای-دی ها یعنی دی های سفید. تا سال 636 پیش از میلاد، آن ها در هئسی یکجا با دی های سرخ می زیستند، اما در همین سال وان گون- سردار چینی آنان را از آن جا راند.<sup>261</sup>

در باره چی دی ها یا دی های سرخ، ما در دوره های بعدی مطالب بسیاری را می بینیم. اما پرسشی که مطرح می گردد، این است که دی های سفید (بای دی ها) چه شده بودند؟ به گونه یی که شگفتی برانگیز نیست، آن ها از کوه های پامیر، در اشکاشم و در دامنه های هندوکش سر بر آوردند. در این جا آن ها را به نام «بادی» ها می خوانند که به پنداشت باشندگان بومی پارسی زبان، باشندگان سرزمین «وزش بادها» معنا می دهد. نیازی به گفتن نیست که در این جا سر و کار ما با برخورد معمول یکی پنداشتن کلمه های دارای همانندی ظاهری است. پایتخت شان بعدها شهر «بادیان» گردید و یفتلی ها از جمع آن ها می باشند و شاید هم به همین دلیل است که «هون های سفید» نامیده شده اند.<sup>262</sup> ظاهر بادی ها بیخی با نوع مفروض دی ها مطابقت می کند: موهای بلوند، تناور بودن، چشم های آبی و....

بادی ها و همسایگان جنوبی شان- افریدی ها بیشتر یادآور سلت ها اند تا همسایگان شان- افغان ها و تاجیک ها. فرضیه یی مطرح می گردد، مبنی بر این که: همان گونه که چی دی ها به استپ به شمال باختری عقب نشینی کردند، بای-دی ها به جنوب باختری، به کوه ها عقب نشینی کردند. برای آزمودن درستی این فرضیه، به درون چین می نگریم و می بینیم که در آن جا، در دوران باستان، عنصر سرخ موی چه جایگاهی داشته بود و مناسبات آن با قبایل ژون (یونگ)، که دی های سرخ و سفید از میان شان برخاسته بودند؛ چگونه بود. تز در باره مبارزه هزار ساله چینیان سیاه مو با «اهریمن های سرخ مو»- یعنی دی ها در پرتو داده های علم اتنوگرافی (تبارنگاری) مدرن اندکی متفاوت می نماید.

---

<sup>261</sup> Бичурин (Иакинф). Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена. Т. I-III. М.-Л., 1951-1953. Стр. 1, جلد 1. ص 43.

<sup>262</sup> . Гумилев Л.Н. Эфталиты и их соседи в IV веке нашей эры // Вести, древн. ист. 1959. No 1.

گروم-گرژیمایلو از یک سو، می پندارد که مبارزه میان موهای بومی و بیگانگان مهاجم سیاه مو، تنها در دوران فرمانروایی دودمان چژو بیشتر حدت یافت و از سوی دیگر می انگارد که چژوها آمیزه یی بودند از چینی ها و دی ها که در این حال، نقش دی ها در مراحل بعدی در اشتراک در جنگ های خانگی شاهزادگان چینی به عنوان پیشتازان این کشمکش ها خلاصه می گردید. در این جا، یک نوع ناهمخوانی به نظر می رسد. سپس او اشاره می کند که بسیاری از امپراتوران چین دارای چهره هایی با نیمرخ عقابی و ریش انبوه بودند. بسیار خوب، در دوره «پادشاهی سه گانه» بسیاری از قهرمانان را دقیق همین گونه توصیف می کردند که یکی از آن ها، سون تسیوان سرخ ریش بود که «پسر چشم آبی» لقب گرفته بود.<sup>۲۶۳</sup> اما باید متوجه بود که این ها اشراف چینی بودند. در حالی که اشراف نمی توانستند از جمع مردمان مقهور تشکیل یابند. اگر مبارزه یی در میان بود، پس باید در این صورت فرض کنیم که دی ها به پیروزی دست یافته باشند. حال آن که چنین نبود.

به احتمال زیاد، می توان گمان برد که همسایگی دو توده، زمینه آمیزش آن ها را فراهم آورده بود که در نتیجه، موهای سیاه بر موهای بور، چشم های قهوه یی بر چشم های آبی و قد های پست بر قد های بلند چیزگی یافت و با گذشت زمان نوع دی می بایستی جای خود را به نوع چینی منگولوییدی سپرده باشد و این گونه، شاید نیازی به یک جنگ گسترده نیفتاده باشد.

اما در پرنسیپ گروم-گرژیمایلو حق به جانب بود و تلاش برای توضیح ظاهر اروپاییدی چینی های باستان با تکیه به آلینیسیم (سفید پوست) آنان قابل دفاع نیست: زیرا در این صورت، باید شمار آدم های آلینوس (زال ها یعنی آدم هایی با پوست سفید) بیش از حد زیاد بوده باشد و در عین حال با بینی های بلند و ریش های انبوه.

---

<sup>263</sup> . Ло Гуань-чжун. Троецарствие. Т. 1. М., 1954. Стр. 369 .

تا جایی منابع کلاسیک غربی، به ویژه نوشته های بطلمیوس بر این مساله گنج کننده و سر درگم روشنی می افکنند.<sup>۲۶۴</sup> بطلمیوس دو قوم مختلف را در گستره کشور چین کنونی جا می دهد: سین ها و سیرها. سین ها در گستره جنوبی تر از سیرها بسر می برند و نام پایتخت شان- تینا بود که در فاصله های بسیار دوری از بندر کاتیگاری (Kattigary) واقع بود.

نقشه بطلمیوس هرگاه نگوییم خیالپردازانه، چنان تقریبی بود که دست کم شناسایی سرزمین های یاد شده از روی آن بسیار دشوار می نمود. اما این برای موضوع مورد بررسی ما مهم نیست. چیز دیگری بسیار مهم است: «سین» ها بی چون و چرا اتباع امپراتوری چینی سین یا شین بودند و از سیری ها که دست اندر کار صدور ابریشم به پارت و امپراتوری روم بودند، تفاوت داشتند.

از سیرها پیش تر از سین ها در بافت دیگری یادآوری می شود: «اوتیدم Evtidem – پادشاه یونانی باختری حدود 200 سال پیش از میلاد متصرفات خود را در شرق تا قلمرو فاوون ها یا سیان ها (tsyan) و سیرها گسترش داد.»<sup>۲۶۵</sup> پس از آن، هنگامی که بازرگانی ابریشم در مسیر کاروان بزرگ به راه افتاد، نام «سیرها» به فروشندگان ابریشم در حوضه رودبار تاریخ اطلاق می شد، نه به چینی ها.

اشاره یی دیگر از این هم مهم تر به سیرها که تامپسون آن را «پوچ» ارزیابی می کند، مبتنی بر داستان سفیران سیلونی می باشد که به گفته آن ها، سیرها- بلندبالا، سرخ مو و آبی چشم اند که در امودوم Emodom (در کوه های هیمالیا) بسر می رند. ژول (Yuille) هم این داستان را رد می کند و آن را باور نکردنی می پندارد.<sup>۲۶۶</sup> اما بیخی بیهوده. چرا که آریان مستعار (پیرپلوس Periplus دریای اریتره)، از راه هایی نام می برد که از کشور سیرها به

---

<sup>264</sup> . Томсон Дж. История древней географии. М., 1953. Стр. .437-439 .

<sup>265</sup> . Чебоксаров Н.А. К вопросу о происхождении китайцев // Сов. этногр. 1947. No 1. Стр. 253 .

<sup>266</sup> .Bell Charles. The religion of Tibet. Oxford, 1931 . Стр. 200 .

سوی باکتريا و از آن جا به بندرگاه های دریایی هند می رسند. این گونه، شگفتی برانگیز نیست که سیلونی ها در جایی با سیرها برخورد کرده باشند. سرزمین «سیری ها» به پندار تامسون- از کاشغر تا شمال چین، از شمال گستره بودوباش «باوت ها» یعنی تبتی ها- باوت ها پهن بود.

در این سرزمین، به گونه یی که در بالا دیدیم، دی ها بسر می بردند و از هیمن رو ما محق خواهیم بود هرگاه آنان را چه از نظر جغرافیایی و چه از نظر نشانه های جسمانی (somatic signs) با سیری ها یکی بپنداریم. این گونه، می بینیم که نظریه های گروم- گرژیمایلو با اطلاعات بیشتری تایید می گردند که روشن است خودش نمی توانست آن ها را به سنجش بگیرد.

[با این هم، پرسشی مطرح می گردد مبنی بر این که-گک.] آیا آدم های دارای سیماهای اروپایی در سمت جنوب رود آبی بسر می بردند یا نه؟ کتاب «سه پادشاهی» (The Three Kingdoms) لوگوان-چونگ همه مجموعه تلفیقی کمیاب (rarities) را خاطر نشان می سازد: هم رنگ آبی چشم ها، هم موهای سرخ و هم دیگر نشانه های اروپایی را.

در این اثر، هنگام توصیف مان (Man) های جنوبی<sup>۲۶۷</sup> یعنی قبایل باشنده سیکان و برمه، از چنین نشانه ها چیزی به چشم نمی خورد،<sup>۲۶۸</sup> در حالی که به ظاهر شاهزاده دولت فان (Guofan) به پیمانان بایسته یی پرداخته می شود:

«همه رزمندگان مانی پرمو و برهنه اند، مجهز با نیزه های دراز، کمان، شمشیر، تبر و سپر. رهبر آن ها شاهزاده یی از قبیله فان به نام شاموکا (Shamoka) است. چهره او به رنگ خون گلگون و سرخ است و چشمان آبی می درخشد. جنگ افزارش گرز خاردار آهنی است و در کمربند خود دو کمان آویخته است. چهره او بس خشن و ترسناک است».

---

<sup>267</sup>. شایان یادآوری است که «مان» نه نام تباری، بل که نام همه مردمان باشنده درختزارها است که در

جنوب گستره بودوباش چینی ها می زیستند.

<sup>268</sup>. Soothill W.E. China and West. London, 1925.

پرسش دیگری که مطرح می‌گردد، این است که فان‌ها در کجا زندگی می‌کردند؟ بر پایه یکی از اشاره‌ها، آن‌ها در شانشی زندگی می‌کردند، اما خاستگاه شوماکا و سپاهیان‌ش از سیچوان بود. تانگوت‌های باشنده آن‌جا را به زبان چینی فان می‌خواندند. یعنی، سیمای ظاهری توصیف شده در بالا که بیخی با سیمای فرضی دی‌ها همخوانی دارد، مربوط تانگوتی‌های عادی بوده است. به راستی هم، تانگوت‌ها از دید تیپ به اروپاییدی‌ها نزدیک تر بودند تا منگولوییدی‌ها.

پرژيوالسکی دریافت که آن‌ها به کولی‌ها (جت‌ها یا سگ‌وین‌ها) همانند بوده‌اند.<sup>۲۶۹</sup> عین مطلب را کازلف<sup>۲۷۰</sup> و ابروچیف<sup>۲۷۱</sup> هم تایید می‌کنند: «تانگوت‌ها توده‌یی بودند که از آمیزش دی‌ها و تسیان‌ها (تبتی‌ها) پدید آمده بودند.» با این هم، مواد ارائه شده از سوی گروم-گرژیمایلو در باره حضور عنصر اروپاییدی در جنوب چین، به آن پیمان‌ه گسترده و متنوع است که نادیده گرفتن و رد آن ممکن نمی‌باشد. به ویژه اروپاییدی بودن قبیله لولو بس آشکار است. این در حالی است که این قبیله به یکی از گویش‌های زبان تبتی سخن می‌گفته است و بیخی ممکن است که تانگوت به شمار رفته باشد. گروم-گرژیمایلو آن‌ها را از بازماندگان بوماهای سیچانی می‌شمارد. اما اگر چنین باشد، با گزارش لو گوان جونگ در تعارض قرار نمی‌گیرد. زیرا او-وو-دو دولت دی‌های سیچوان بود که در میان آن قبیله پولو در سده ششم حضور داشت. یعنی پس از عصر سه پادشاهی.

در این جا فرهنگ عامه (فلکلور) به یاری ما می‌شتابد- رمان مشهور در باره گئسیر (Geser)- رهبر قبیله بدوی: بیگانگانی بر قبیله یورش می‌آورند و همه را نابود می‌کنند. افراد گیسر نیز کشته می‌شوند و او خود در جایی پنهان می‌شود. بنا به افسانه‌ها، او در زیر

---

<sup>269</sup>. Пржевальский Н.М. Монголия и страна тангутов. Т. 1. М., 1946. стр. 221 .

<sup>270</sup>. Козлов П.К. Монголия и Кам. М., 1947. Стр. 223 .

<sup>271</sup>. Обручев В.А. В дебрях Центральной Азии. М., 1956 .

زمین زندگانی انوشه و جاودان یافت و در انتظار لحظه یی است تا باز گردد و جهان را پر از عدل و داد سازد.

تبتی ها زمان غیبت گئسیر را- زمان شاه توترو (Totoro)، یعنی سده چهارم می دانند.<sup>272</sup> این زمان با زمان فشار توباها بر پادشاهی تانگوت (Tangut)- لین و بودا مطابقت دارد. شاید گروه هایی از تانگوتی های شکست خورده به جنوب چین گریخته باشند و لولو های سیاه فرزندان آنان باشند. اما این نمی تواند به مردم بومی جنوب چین مانند مایوها و قبایل جنگلی هند و چینی ربطی داشته باشد. این گونه، در این بخش هم فرضیه گرم-گرژیمایلو Grum Grzhimailo هر چند هم با چند قید و ملاحظه تایید می گردد.

در پیوند با همه آن چه که گفته آمدیم، نام تباری اسرار آمیز ژون (یونگ یا جونگ) رخ می نماید. شماری از پژوهشگران بی آن که متوجه خطای نوشتاری یا قول نادرست سیما کیان شوند، تلاش کردند تا یونگ ها را با هونوها یکی پندارند. اما ما می بینیم که از یونگ ها در همه جا، در همه منابع همراه با دی ها یاد می شود. این گونه، می تواند درست باشد که ایاکینف (بیچورین) آن ها را چونان توده واحد «ژون-دی» پنداشته بود. گذشته از این ها، روایاتی هم اند دال بر آن که چی-دی ها و تسیون-ژون ها دارای خاستگاه مشترکی بوده اند. چنین بر می آید که ژون ها و دی ها چنان کم از یک دیگر فرق می شده اند که چینی ها شماری از طوایف دی را ژون های غربی می خواندند.

---

<sup>272</sup>. شاید هم حتا اوایل سده چهارم. زیرا توتوری نیازیان 120 سال عمر کرده بود. (نگاه شود به:

Schiaginlweit E. Die Konige von Tibet. Munchen, 1860)

(Дамдисурен Ц. Исторические корни Гэсериады. М., 1957 )

کنون دامیسورین پیشنهاد می کند که گئسیر همان سردار گوسراست که در سده نهم می زیست. اما باید گفت که گذشته از ناهمخوانی نام ها، خاستگاه و زندگی نامه، این پیشنهاد نظر به اشاره گاهنامه لاداگ تا 950 هم رد می شود که در این هنگام در لاداگ علیا بازماندگان سردار گئسیر زندگی می کردند.

Francke A.H. A History of Western Tibet. London, 1907.



از عهد باستان، تا سده سوم پیش از میلاد، ژون- دی ها در گستره سراسر شمال چین می زیستند- از دریاچه کوک نور<sup>273</sup> تا کوه های این شان، جایی که آن ها را به نام شان- ژون می خواندند، یعنی ژون های کوهی (شان- به زبان چینی- کوه). گروه هایی از این ژون ها که از بدنه اصلی مردم خود جدا مانده بودند، با بخشی از مغولان خاوری- دون هوها یا تونگ هوها و گروه هایی هم با هونوها آمیزش یافتند که، ظاهراً، مبنایی برای یکی پنداشتن دو توده یاد شده به دست می دهد.

ژون ها به پیمانانه کمتری با چینی ها و در غرب با تبتی ها ادغام شدند. در مورد آمیزش با تبتی ها، آن ها به یک توده تاریخی، یعنی تانگوت ها مبدل شدند. این گونه، پرده از راز نژاد سفید اسرار آمیز در چین برداشته می شود: تانگوت ها در دوران باستان بسیار بیشتر از اکنون (که به سان جزیره کوچکی در نزدیکی دریاچه کوک نور بود و باش دارند) بودند.

این دیدگاه مغایر اظهارات تاریخنگاران اروپایی و امریکایی می باشد. به ویژه، مک گاورن، ژون ها و دی ها را- هونو می پندارد.<sup>274</sup> با این که از ناهمخوانی ویژگی های اتنوگرافیک آن ها، شگفتی زده می باشد.<sup>275</sup> لاتیمور (Lattimore) هم به تجزیه و تحلیل دقیق و کامل این موضوع پرداخته است. طرفه این که او نتیجه می گیرد که ژون ها و دی ها در چین زندگی می کردند و مردمان کوهی بودند، نه کوچرو و چادر نشین! یعنی به هیچ رو نه هونو، اما در باره نژاد آن ها هیچ چیزی نمی گوید.

چیو کساروف (Cheboksarov) مساله ژون را بیخی نادیده می گیرد. اما بیهوده، زیرا با این کار شکافی در مساله منشای تباری چینی ها که او خود مطرح نموده است، پدیدار می گردد. گزارش جین شو یا تسزین- شو (فصل 97) بس آشکارا نشان می دهد که هونوها در

---

<sup>273</sup>. در زبان چینی:

«هی»- رودخانه، «نور»- دریاچه و «شان»- کوه است.-گک.

<sup>274</sup>. از این دیدگاه ناسخته ماک- گورن، پان ترکیست ها به نوبه خود بهره برداری ها نموده، بسیاری از توده ها را تورک قلمداد نمودند.-گک.

<sup>275</sup> . McGovern. The early empires of Central Asia. London, 1939. Стр. 87 .

غرب با شش قبیله ژونی همسایه بوده اند و این به خودی خود گواه بر آن است که آن ها مردمان از هم متفاوتی بوده اند.

با این حال، همه پژوهشگران در تمیز دادن تفاوت های ژون دی ها از چینی ها چه در چین و چه در بیرون از آن و نیز تفاوت آن ها از هونوها، دچار درد سر بوده اند. در حالی که از روند تاریخ روشن است که این تفاوت برای معاصران شان آشکار بوده است. در این جا، فرضیه گروم-گرژیمایلو بیخی موضوع را حل می کند، زیرا از یک سو، بدیهی می باشد و از سوی دیگر، در غیاب انسان شناسی (انترپولوژی) علمی (که روشن است در چین باستان وجود نداشت)، زیر تاثیر جمله پردازی های کاتبان، میرزایان و گاهنامه نویسان نمی رود.

### پس از چهل سال:

از هنگامی که گروم-گرژیمایلو مساله یکی بودن نژادهای دینلین و «شمالیان» را مطرح نمود، زمان درازی گذشته است و روشن است که در این مدت دیدگاه های ما در قبال انسان شناسی از ریشه و به گونه قانونمند دگرگون گردیده است. پیشتر از همه، از دید ما، مساله منشای نژادی rasogenez بارها پیچیده تر از آن چه گردیده است که پیشینیان ما در پنجاه سال پیش از امروز می پنداشتند. برای ما همگرایی (convergence) نشانه ها روشن است. آن هم در حالی که گروه های تباری مختلف از نگاه ژنتیکی (genetically different ethnic groups) می توانند در تکامل موقعیت های مشابه و ترکیبات مشابه نشانه ها را بدهند.

(can produce similar situations similar combinations of feature).

خود نشانه ها را ما به گونه دیگری بررسی می نماییم: بسته به محیط فیزیکی (به عنوان مثال، بلندی قد به خورد و نوش بستگی دارد و می تواند در نوسان باشد. در حالی که رنگ موها و چشم ها ارثی است و می تواند تنها به گونه جهشی یا موتاسیونی (mutationally) تغییر یابد). ویژگی های روانی بسته به شیوه زندگی و تراز توسعه مردم است. به عنوان مثال، «حس نیرومند فردگرایی دینلین ها که مانع از شکل گیری دولت بود، برای اروپاییان باستان، که انواع مختلف دولت ها مانند پولیس ها، اتحادهای قبیله ای، پادشاهی های وحشی و... ساخته بودند، قابل اعمال نیست. حتا سلت ها، که چنین بر می آید که بیشتر از هر توده

بی به دینلین ها همانند بودند، دارای دولت استبدادی کلیسای درویدیک (Druidic) بودند که اشراف سکولار را منکوب نموده و گال ها و بریتانیا را متحد گردانیدند. برعکس، از دید شیوه زندگی، دینلین ها قبایل آلگونکینی شمال امریکا، اعراب بدوی پیش از اسلام و ایبری های (Iberians) اسپانیای باستان را به خاطر می آورند. آن ها نیز جنگجو بودند، پیشه شمشیر فروشی داشتند، استبداد را بر نمی تابیدند و به راحتی از کشوری به کشور دیگر می کوچیدند. اما روشن است که شباهت ها در این جا تنها سطحی و ظاهری اند.

نوع فیزیکی نیز همین گونه است. آریاییان خاوری- چه ترکمان های دراز رخ (دولیکسفال dolichocephalic) و چه سغدی های کوتاه رخ (براختی سیفال brachycephalics)، سیاه مو اند و به هیچ رو با دینلین ها همانند نیستند. هنگامی که دینلین ها با روس های آریایی برخوردند، (به سال 1056 در نزدیکی کیف)، روس ها به رغم شباهت سطحی و ظاهری، پدید آیی قبچاق ها را در سرزمین خود چونان آمدن بیگانگان ارزیابی کردند. در حالی که در همان هنگام، نه تنها اسکاندیناوی های موبور، بل که یونانی های سیاه مو را نیز خودی می پنداشتند.

داروین به درستی اشاره می کند که در هنگام تعیین نژاد، نقش عمده را فیزیوژنومیک یا علم الفراس (physiognomy) بازی می نماید.<sup>276</sup> و تفاوت های ظریفی که دینلین ها را از آریایی ها متمایز می گرداند، چنین بر می آید که به آن پیمانۀ بزرگ بودند که حتا به خاطر معاصران شان خطور هم نمی کرد که پولوفی ها (polovs) را توده یی خویشاوند با اروپایی ها بشمارند. باید چنین پنداشت که همراه با شباهت های نژادهای موبور آسیایی و اروپایی، تفاوت هایی بس عمیقی هم میان آن ها وجود داشتند که با توجه به آن ها نمی توان این دو نژاد را با هم مخلوط کرد.

از دید من، دو نژاد وجود داشت: دینلین ها در سیبری و دی ها در چین. در این حال، برای وضوح باید دی ها را تانگوت نامید، هر چند هم نام تباری دی و دانسیان تانگوت (Tangut)

---

<sup>276</sup> . Дарвин Чарльз. Соч. Т. V. М., 195. Стр. . 303-275 .

(dansyan) با یک دیگر همپوشانی ندارند. هر دو نژاد شباهت های بسیاری با هم داشتند که مبنایی را به دست چینی ها می دادند تا بای-دی ها را به گونه فیگورال دینلین بخوانند. هم تانگوت ها و هم دینلین ها هر دو هم مربوط نژاد نوردیک یا شمالی اروپایی بودند، مانند سامی های عربی و یا طوارق (حامی ها) صحرای بزرگ افریقا، که به همین گونه، بی تردید، متعلق به نژاد سفید بودند، اما نه مربوط به نوع اسکاندیناوی آن.

دیدگاه پیشنهادی را دیرین انسان شناسی (پالیوانتروپولوژی paleoanthropology) تأیید می کند. دبس (Debetz) نوع دراز رخ را نوع سیبیری جنوبی یعنی دینلینی پروتو اروپاییدی (protoevropeoid)، نزدیک به کرومانیون ها، می پنداشت و شباهت آن ها به شمالیان را- «همگرایی» یا کانورگیشن می دانست. به راستی هم، موجودیت این نوع به دوران باستان بر می گردد- پیش تر از زمان شکلگیری وحدت زبانی آریایی (میانه های هزاره سوم پیش از میلاد). همراه با آن، دبس به نوع اروپاییدی کوتاخرخ ها آمیزش یافته با نوع باریک روی مغولی اشاره می کند. این نوع مخلوط شده- کاراسوکی از چین تقریباً در سده هفدهم پیش از میلاد به سیبیری می کوچد. در این زمان، تاریخ چین از راندن هواداران دودمان سرنگون شده سیا به شمال سخن می گوید. به سال 1764 پیش از میلاد شاهزاده شون وی (Shun Wei) و همراهانش به گستره توده های کوچرو گریختند و در آن جا ماندگار شدند و شیوه زندگانی آنان را پذیرفتند. این افسانه را علم باستان شناسی هم تأیید می کند. در این حال هم افسانه و هم باستان شناسی- هر دو بر فرضیه گروم گرژیمایلو مهر تأیید می زنند.

چنین بر می آید که نوع کوتاه رخ های اروپاییدی را دی ها از چین به ارمغان آورده باشند. نوع دیگری از دی ها- اوسون ها نیز کوتاه سر اند. این گونه، می توان گفت که فرضیه دینلین، پس از گذشت چهل سال از بوته آزمون گذشته و مورد تأیید قرار گرفته است. هر

چند، با ویرایش‌ها و ملاحظات درخور توجه. کنون دیگر این فرضیه به نظریه یا تیوری مبدل گردیده است.<sup>۲۷۷</sup>

درد آور این که عده‌یی با دیدگاه‌های گروم-گرژیمایلو از مواضع بس نامدلل و نابخردانه برخوردار کردند و گاهی بیخی آن را مردود شمردند.<sup>۲۷۸</sup> این لکه سپید را باید پر کرد. در میان کشفیات فزونشمار درخور ستایش گروم گرژیمایلو، یکی هم چهارچوب بندی و تدوین مساله دینلین است که بسنده است تا آیندگان قدردان او باشند.

### نتیجه گیری:

---

<sup>277</sup>. شایان یادآوری است که «فرضیه»، «نظریه» و «دیدگاه» از هم تفاوت دارند. در علم پله‌ها و مدارجی هست که به گونه سامانمند در سلسله مراتب قانونمند قرار دارند. نخستین پله-تصورات یا پندارها است. یعنی در آغاز از هر پدیده‌یی یک تصور یا برداشت یا پندار مطرح می‌باشد. سپس فرضیه به عنوان یک مقوله تیوریک بر پایه حدس و گمان‌های مدون مطرح می‌گردد. یعنی حدس و گمان‌هایی در باره یک مساله یا موضوع زده می‌شود. آن‌گاه تجربه به عنوان مهم‌ترین رکن و هسته پژوهش‌های علمی مطرح می‌گردد. تا کدامین پدیده از نگاه تجربی در بوته آزمون گذاشته نشود، وارد مدار علمی پذیرفته نمی‌شود و در حد همان تصور و پندار و حدس و گمان و فرض می‌ماند. آخرین مرحله علمی-تدوین تیوری یا نظریه است. یک نظریه (تیوری) علمی مبتنی بر تصورات یا پنداشت‌هایی است که به شکل فرضیه عملی درآمده، به گونه تجربی به اثبات رسیده و به گونه علمی در سیمای یک نظریه علمی مدون گردیده است.

این گونه، نظریات یعنی تیوری‌های علمی. بسا دیده می‌شود که واژه «دیدگاه»‌ها را هم‌تا با «نظریات» به کار می‌برند که از دید علمی کفر محض است. شمار دیگر «نظرات» را در همین مقوله به کار می‌گیرند که باز هم نادرست می‌باشد. «نظرات» جمع «نظره» است و با «نظریات» (تیوری‌ها) و «دیدگاه‌ها» یکی نمی‌باشد. این گونه، «دیدگاه‌ها» با «نظریات» (تیوری‌های علمی) و «نظرات» یک چیز نمی‌باشد که باید در کاربرد آن‌ها از دقت کار گرفته شود.-گ.

<sup>278</sup> Ярхо А.И. Алтае-саянские тюрки. Антропологический очерк. Хакасск, н.-и. инст. Абакан, 1947.

فرضیه گریگوری یفیمویچ گروم - گرژیمایلو مبنی بر موجودیت مردم اروپایید در آسیای مرکزی در دوره پیش از سده دهم پیش از میلاد از سوی علم باستان شناسی در گستره شوروی تایید می گردد که همچنین در داده های تاریخی نو مربوط به قلمرو چین نیز تایید شده است.

نژاد سفید قدیمی در آسیای مرکزی واقعا وجود داشته بود. آدم های دراز رخ dolichocephalic باشنده جنوب سیبری (دینلین ها) و آدم های کوتاه رخ brachycephalic چین شمالی (دی ها) با یک دیگر چونان مرتبه دوم تنه نژادی اروپایی پیوند داشتند.

دینلین ها پیوند مستقیمی با اروپایی ها نداشتند و شاخه یی [از نژاد سفید پوست اروپایی - گک.] بودند که هنوز در دوره پالیولیت یا دیرینه سنگی از آن جدا شده بودند.

قرغیزهای ینی سئی - وارثان دینلین ها در هزاره دوم پیش از میلاد از سوی مغولان از سمت جنوب و از سوی اوگرها از سوی شمال «اسیمیله» شدند. وارثان دی ژون ها تا حدی با چینیان باستان در هزاره یکم پیش از میلاد آمیزش یافتند و تا حدی از سوی تبتی های خاوری اسیمیله شدند که قبایل مخلوط تانگوت را به میان آوردند.

دینلین های استپی به هونوها پیوستند، و این گونه به آنان برخی از ویژگی های اروپاییدی بخشیدند مانند بینی های بلند، ریش انبوه و... و دی های استپی - اوسون ها و تیلی ها از سوی قبایل مغولی در سده های نهم و دوازدهم میلادی اسیمیله شدند. (پس از درهم کوبیدن خانات اویغور در 840).

تاریخ و منشای تباری توده های باشنده آسیای مرکزی را نمی توان بدون پژوهش های گروم گرژیمایلو دانست و به بیشتر توسعه داد.

## از «پهنه های آریایی» تا افسانه های آذربایجانی

### پیش درآمد:

نوشته دست داشت، نسخه فشرده یادداشت های نویسنده<sup>279</sup> به زبان روسی برای سیمینارهای تبارشناسی (اتنولوژی) ایرانی در دانشکده خاورشناسی دانشگاه دولتی ایروان است که در برگیرنده بخش هایی از مضمون کنون دارای مبرمیت ویژه به دلیل برخی از فرایندهای سیاسی - و همانا، موضوع «اقلیت آذری» در ایران، و شمار نفوس آن، مسایل «تورکی زبانی زدگی» (tyurkofonii) برانگیختن گرایش های جدایی خواهی در این کشور و هویت سازی های مصنوعی، تاریخ ریختیابی تبارهای تورکی زبان در جنوب قفقاز، مسائل مربوط به کردها، بلوچ ها، گوران ها، تات ها، عرب ها، و... است.

در روند بررسی دایره اصلی مسایل، همچنین به عرصه های ناپیدای («باطنی» یا ایزوتیریک) مربوط به این موضوع، از جمله برداشت کارشناسیک از تبارشناسی مردم شناسانه (اتنودموگرافی - etnodemografii) ایران و ایده دولت، مساله درستی کاربرد چنین واژه های شناخته شده و تعاریف در قبال ایران معاصر؛ مانند «کشور چند ملیتی» (کثیرالمله)، «اکثریت» / «اقلیت»، و.... نیز پرداخته شده است.

---

<sup>279</sup> استاد داکتر گارنیک آساطوریان (Garnik Asatryan) - مدیر کرسی ایرانشناسی دانشکده خاورشناسی دانشگاه دولتی ایروان، کارشناس بزرگ مسایل مذاهب و زبان های ایرانیان باستان؛ فرهنگ؛ زبان شناسی تطبیقی؛ گویش شناسی ایرانی؛ نژاد شناسی ایرانی؛ جامعه چادر نشین ایرانی؛ کردشناسی؛ نژاد سیاسی و توسعه ناحیه یی نژاد، آمارگیری و... استاد زبان های ایرانی (زبان های پارسی میانی، پارتی (اشکانی)، سغدی و نیز گویش های نو ایرانی: کردی، زازی، لری، گبری، گویش کاشانی و... تبارنگاری؛ تاریخ فرهنگی؛ فرهنگ عامه؛ مذاهب؛ تاریخچه نژادی ارمنی - ایرانی و... اند.

ایشان ده کتاب و بیشتر از 130 مقاله پژوهشی چاپ شده به زبان های روسی، ارمنی، انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، فراسی، ترکی و کردی دارند. -گ.

گذشته از این ها، امیدوارم همان گونه که خود می پندارم، توانسته باشم حتا برخی از سازه های شماری از تبارها (اتنوس ها)ی تثبیت شده را نشان بدهم که با نگاه دقیق تر در کانتکست ایران چیزی بیش از مفاهیم گمراه کننده و توهم آور، عاری از اشکال واقعی انگاشته نمی شوند. برای نمونه، موضوع اقلیت 30 میلیونی (شاید 20 میلیونی یا 18 میلیونی و شاید هم 13 میلیونی) آذربایجانی ها در ایران از کجا برخاسته و ریشه گرفته است؟ و باشندگان آذری ایران چه پیوندی به مردم جمهوری ماورای قفقازی کنونی آذربایجان دارند، در صورتی که این جمهوری چندی پیش، به تازگی ایجاد شده است و آذربایجان نام داده شده است؟ (منتفی نیست که در میان سالمندان معمر قفقازی هنوز هم شاهدان پدید آیی این کشور به روی نقشه های جغرافیایی زنده باشند) آیا نزدیکی زبان و گفتار بخشی از باشندگان یک کشور با زبان رسمی دولت همسایه - نشانه یگانگی تباری و فرهنگی-ژنتیکی «ملت پارچه شده»؟! است؟

... و سر انجام، «اکثریت پارسی» یی که در برابر اقلیت های «آذربایجانی» و دیگر «اقلیت» ها در ایران قرار داده می شوند، در اوضاعی که در ایران هیچ کسی خود را به نام فانتومی «اکثریت» نمی خواند، چه کسانی اند؟

بسیاری از کلیشه های نادرست و دروغین تبلیغی که به تدریج به ذهن مردم نشانده شده اند، پرزه ها (جزئیات) فنی طرح کلی پیاده سازی پروژه «آذربایجان» [بزرگ] اند که در بیرون از منطقه طراحی و برنامه ریزی شده اند و رسیدن به هدف چندپارچه سازی ایران و مرزبندی های نو ناموجه از دیدگاه تاریخی در سراسر منطقه آسیایی قدامی (جنوب باختری) را مد نظر دارند.

بر این موضوع و بسیاری از مسائل دیگر که همچنین به کردها، بلوچ ها، گوران ها (gourmets)، اعراب، باشندگان کرانه های دریای کسپین (خزر، مازندران) ربط می گیرند، شاید به گونه عینی نه از راه تقسیم ارادی (voluntarist) جمعیت ایران به «گروه های تباری»، «توده ها» و «اکثریت» و «اقلیت»، بل که تنها از راه بررسی جامع زمانی



(دیاکرونیک) (diachronic survey) واقعیت های تبارشناسی مردمی (اتنودموگرافی) روشنایی افکنده شده و پوشش داده شده باشد.

نبنشته دست داشته، که مبرم ترین مسائل تبارشناسی (اتنولوژی) ایران را به بررسی می گیرد، تلاشی است که همانا داشتن این چنین نگاه جامع در باره موضوعات مطروحه را مد نظر دارد. از این منظر، بر آنم که اثر دست داشته در بُعد تدوین چارچوب شالوده های متدولوژیک (روش شناسانه) برای پژوهش در باره توده های باشنده ایران و منطقه در کل سودمند خواهد بود.

گرانباری سیاسی مسایل مورد بررسی در این نبنشته، باعث گردید که ناخواسته، تا اندازه یی از روش نگارش آزاد مطالب کار بگیریم که بیشتر ویژه نوشته های سبک روزنامه نگاری می باشند. این کار نویسنده را برانگیخت تا به رغم پابند ماندن در چهارچوب تجزیه و تحلیل علمی-اکادمیک، به گونه چشمگیر دستگاه گستره علمی کار را کوچکتر ساخته، به استثنای موارد لازم، تنها جستارها و رویکردها به تازه ترین مآخذ در باره موضوع را رفرنس بدهد.

پس منظر تاریخی بررسی مساله:

کشور ایران کنونی، بخش باختری (غربی) اریانم و یجه یعنی گستره آریایی (به بیان اوستا) یا هرگاه اصطلاح نو تر عهد ساسانی را به کار ببریم- ایرانشهر را در بر می گیرد.<sup>280</sup> تاریخ

---

<sup>280</sup>. مفهوم گستره آریایی، یا پهنه آریایی- اریانم و یجه (-*aryānām waij a*\*)، چنین بر می آید که در عهد ایران باستان وجود داشته بود و به معنای زمین ها یا سرزمین های آریایی بود که باشندگان آن تیره های آریایی بودند. هر چه هست، این واژه در دیرین ترین یادمان به زبان ایرانی- اوستا، به شکل (*airīanəm vaēj ah*) «اریانم و یجه» و به زبان پارسی میانه به شکل ایران ویج (*Ērān-vēz*) دیده می شود.

در دوره ساسانی، برای این مفهوم، واژه ایرانشهر (*Ērān-šahr*) پدید آمد، که بر می گردید به واژه ایران باستان «اریانم خشترام» *\*aryānām xšaθ ram* یعنی پادشاهی (یا کشور) آریایی ها. هر چند، این واژه در زمان های دیرین تر شواهد متنی ندارد (یعنی پیش از دوره ساسانیان کاربرد نداشته است). برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر نگاه شود به:

پدیدآیی و توسعه ایده ایران در ابعاد سیاسی، فرهنگی و گستره‌ی - زمانی آن به گونه مفصل در اثر استاد فقید- پروفیسور ژیراردو نولی ایتالیایی به بررسی گرفته شده است.<sup>۲۸۱</sup>  
(Gherardo Gnoli, *The Idea of Iran: An Essay on its Origin*, Roma, 1989)

بخش خاوری این «پهنه» سراسر گستره آسیای میانه کنونی و افغانستان لغایت تا هند را در بر می‌گیرد. خط جداگر میان خاور و باختر جهان ایرانی، نوار بیابانی دشت کویر و دشت لوت است که از دروازه‌های کسپین در نزدیکی سمنان در شمال تا بلوچستان در جنوب پهن است.

از آوان ورود آریایی‌ها به پشته ایران در [گستره کنونی - گک]. افغانستان و آسیای میانه (از نیمه نخست هزاره دوم پیش از میلاد- نگاه شود به بندهای 3-4 همین نبشته) و ایرانی شدن (Iranization) این گستره پهناور، و تا دگرگونی‌های اتنودموگرافیک (تباری-مردم شناسی) عمدتاً مربوط به گستره یابی ترک‌ها و گسترش اسلام، تقریباً در همه این گستره در زمان‌های گوناگون، توده‌هایی ساکن گردیدند که روی هم رفته به زبان‌های ایرانی سخن می‌گفتند: در باختر- پارس‌ها، پارت‌ها (اشکانیان) و مادها، و در خاور توده‌های برشمرده شده در اوستا- بلخیان یا باکتری‌ها (Bactrians)، سغدیان، مرغیانی‌ها (margian)، خوارزمیان، و گروه‌های مختلف آراخوزی‌ها و گروه‌های گوناگون ساک‌ها.

---

E. Benveniste, "L'Ērān-vēž et l'origine légendaire des Iraniens", BSOS, vol. VII/2 ,

pp. 265-274; A. Christensen, *Le premier chapitre du Vendidad et l'histoire primitive des tribus iraniennes*, København, 1943, pp. 72-74).

**یادداشت گزارنده:** همچنین نگاه شود به: مقاله «تئوری قطبی پیدایش آریایی‌ها»

<sup>281</sup>. برای مطالعه ترجمه پارسی دری بخش‌هایی از این اثر ارزنده، نگاه شود به: کتاب «**زمینه‌های**

**تاریخی - جغرافیایی روندهای همگرایی در گستره ایرانستان**» نوشته آریانفر در تارنمای کانون

مطالعات و پژوهش‌های افغانستان. [www.arianfar.cim](http://www.arianfar.cim)

یادمان های نوشتاری چندی هم به زبان های بیشترین این توده ها بر جا مانده اند. شاید هم توده های اسرار آمیز یفتلیان که حتا در دوره های بعدی ساسانی در گستره افغانستان کنونی و شمال باختری هند دولتی برپا داشتند، ایرانی باشند.

چشم انداز تنها در پایان هزاره یکم و آغاز هزاره دوم میلادی، هنگامی به گونه چشمگیر دگرگون گردید که در نتیجه سرازیر شدن چشمگیر عنصر تورکی به آسیای میانه، بر بستر لایه ها (substrate) ی تباری ایرانی، اقوام (نارودنوست) هایی پدید می آیند با داشتن لهجه های تورکی، که بازماندگان شان برای مثال، کنون ازبیک ها، قرغیزها، ترکمن ها و ... می باشند.<sup>۲۸۲</sup>

---

<sup>282</sup>. با شکست ساسانیان از اعراب، چینی ها به سوی مرزهای ایران یورش آوردند. مگر با شکست دیدن از دست اعراب، عقب نشستند. این گونه، از رخنه لگام گسیخته زردپوستان جلوگیری گردید. مگر، درست در دوره سامانیان بود که تورکی زبان ها مانند غزها، سلجوقی ها و ... در ارتش سامانیان وظیفه نگهداری از مرزهای بیرونی شهرها را به دوش گرفتند و آهسته آهسته همه ارکان جنگی دولت را عهده دار شدند. و از آن جمله بود آلب تکین و سبکتگین - پدر شاه محمود غزنوی.

دودمان سامانی به دست قبایل قره خانیان به رهبری ایلک خان (صادوق / صادق قره خان) به گونه مسالمت آمیز بر افتاد و از همین هنگام سرازیری اقوام تورکی زبان به گستره خاوری ایران بیشتر شد. با این هم، تورکی زبان ها با باشندگان بومی آمیزش پیدا نموده، با گذشت زمان با آن ها همگون (اسیمیله) شدند. تنها با یورش مغول ها به رهبری چنگیزخان بود که در بخش های شمال خاوری و شمالی ایران، تورکی زبانان چیرگی یافتند.

در دوره امیر تیمور کورگانی (تیمور لنگ) با کشتاری که او در میان پارسی زبانان به راه انداخت، عنصر تورکی زبان به گونه نهایی بر باشندگان بومی چیرگی یافت. به گونه بی که تا سرکوب شیانی خان ازبیک به دست شاه اسماعیل صفوی که از آذربایجان ایران بود، ادامه یافت. پس از آن، تا آمدن روس ها، تاجیک های پارسی زبان بیشتر بر عرصه های اقتصادی و فرهنگی آسیای میانه دست بالا داشتند. هر چند قدرت نظامی و سیاسی به دست تورکی زبان ها بود. برای مثال، هشتاد درصد باشندگان امیرنشین بخارا- مهم ترین دولت آسیای میانه بی را همین تاجیک ها می ساختند.

این گونه، گستره ایرانی زبان سرزمین های خاوری ایران به پیمانہ چشمگیری کاهش یافت. امروزه، گویندگان زبان های ایرانی در [سرزمین های خاوری ایران] به طور عمدہ افغان ها و تاجیک ها اند. به طور معمول، در بافتار تاجیک ها مردمان کوهنشین پامیر را (که تاجیک ها آن ها را گلچہ<sup>۲۸۳</sup> γalča می خوانند)، شامل می سارند و افغان نہ تنها پشتون ها، بل کہ همه باشندگان پارسی زبان افغانستان، از جمله گروه منگولویید (دارای چہرہ های مغولی) ہزارہ را (کہ بر خلاف اکثریت افغان های سنی، پیرو مذهب شیعه اند) را در بر می گیرد.

باشندگان پامیر، شیعه اسماعیلی اند. در کل، همه باشندگان آسیای میانه بہ شمول تاجیک ها، سنی اند. بخشی از مردم پامیر در افغانستان بود و باش دارند. در این کشور ہمچنین گروه های کوچک ایرانی زبان مانند ارومیری ها (در برہ کی برک در ناحیہ لوگر و در کانیکورام در وزیرستان جنوبی) و پشه یی ها (در شمال خاوری کابل) بود و باش دارند.

در نقشہ تباری افغانستان افزون بر این، ازبیک ها، ترکمن ها، بلوچ ها و ملیت های کوچک دیگر ہم دیدہ می شوند. در نورستان، در شمال شرق کشور، مردمانی بسر می برند کہ بہ زبان های «کافری» و «دردی» سخن می گویند.

گوشہ غربی (باختری) «گسترہ اریایی»- ایران باختری، کہ روی ہم رفتہ، کنون با گسترہ امروزی جمهوری اسلامی ایران ہمخوانی دارد، از دید گاہ تباری یکپارچہ تر بودہ است: در این جا، سازہ های ایران باختری در دو سیما چیرگی داشته است: سازہ شمال باختری- «ماد» (پسانتر، اشکانی یا پارتی) و جنوب باختری- «پارسی» (Persic).

---

در اصل همه اقوام و تیرہ های باشندہ آسیای میانه سپید پوست بودند کہ با آمیزش یافتن با چینی ها، مغول ها و تبتی ها چہرہ های منگولویید پیدا نمودند و زبان شان آمیزہ یی شد از سازہ های ترکی- مغولی و پارسی-گک.

<sup>283</sup>. درست آن «گرچہ» است. «گر» بہ معنای کوه- یعنی مردمان کوهنشین. کلمہ گرہ (گورہ) در زبان روسی نیز بہ معنای کوه است. غور و غوریان و نیز «غر» پشتو ریشہ در همین کلمہ دارند. -گک.

اکنون، بیشترین مردم ایران، بازماندگان بلافصل همین دو سازه اند. همه گروه های بومی، که در چند دهکده و روستا و در برخی از موارد در سراسر یک استان، بسر می برند، در فرجام یا از آرایه های تباری شمال باختری ایران اند و یا هم از جنوب باختری آن.

تقریباً تا سده نهم میلادی، هر دوی این آرایه ها (شمال باختری و جنوب باختری) هنوز هم یکپارچگی خود را نگه داشته بودند، هر چند هم برخی از بخش های آن ها به گونه چشمگیر با بافتارهای تباری آمیزه یی دیده می شدند. در هر صورت، داده هایی درخور اعتمادی در باره موجودیت شاخه های کوچکتر این کنگلومرا (همجوش) در دست نیست.<sup>284</sup> چنین آمیزه یی از فرهنگ های بومی را که کنون در ایران می بینیم، نمی توان در منابع دست داشته زبان پارسی میانه اشکانی و منابع دیرین اسلامی (عربی یا فارسی) یافت.

هیچ گونه اطلاعاتی نه در باره کردها و نه در باره بلوچ ها در دست است. حال چه رسد به سمنانی ها، گورانی ها، سیوانی ها، کاشانی ها و ... راستش، چند واژه که گواه بر موجودیت جوامع معین مردم اند، مانند راچی ها (پسان ها - رازی ها)، ساکی ها (پسان ها سکزی ها) و اتراپاتیچ ها و .. در متون کلاسیک ارمنی دیده می شوند که به معنای باشندگان کدامین جا اند. این گونه، راچی ها (باشندگان ری)، سکستانی ها (Sakastan، باشندگان سیستان) و آتروپاتاکانی ها (Aturpatakana - باشندگان آذربایجان). چنانی که باشندگان رم را به زبان سغدی «فرومی» می خواندند.

استخری - جغرافی دان عرب سده های میانه، در مسالک الممالک از عشیره یی به نام منوج (ان) نام می برد که در کرمان زندگی می کردند. در همان جا، هنوز هم جایی به نام منوجان (Manudzhan) است که باشندگان آن به شاخه خاصی از فارسی کرمانی سخن می زنند.

---

<sup>284</sup> یعنی تا سده نهم میلادی کردها و پارت ها یا اشکانیان و همین گونه پارس ها یکپارچگی تباری خود را حفظ نموده بودند و هنوز به شاخه های کوچکتر تقسیم نشده بودند.

روشن است چنین واژه هایی بار تباری ندارند [و به داشتن پیوند با کدام قوم خاصی دلالت ضمنی نمی نمایند]. همین گونه، «گور» در متون پهلوی، به گونه یی که من نشان داده ام، به گمان غالب، به معنای موقعیت اجتماعی گروهی از مردم است که (دامدار، رمه دار، شبان، کوچرو، چادرنشین، خانه به دوش و...) بوده اند، تا داشتن پیوند و وابستگی تباری به کدامین گروه ویژه.<sup>285</sup>

کلمه گُرد به همین مفهوم مدت درازی تا سده دوازدهم کاربرد داشت که آشکارا در نوشته های جغرافی دانان عربی بازتاب یافته است. افزون بر این، «گُرد» در گویش های باشندگان پیرامون کسپین، تا به امروز به معنای «چوپان، شبان گوسفندان و بزها» کار برد دارد. چنانچه همین مردم کلمه «گلش» (galesh) را به معنای «گله دار»، «پاده بان» یا «گاوچران» به کار می برند.<sup>286</sup>

رساندن نام قبایل بلوچ به سنگنوشته (کتیبه) های پارسی باستان اکوفاجیا (akaufachiya) نمونه بارز ریشه شناسی (ایتمولوژی) مردمی است. بلوچ، در آثار جغرافیایی عربی به شکل «بلوث» (Balus) آمده است که آشکارا وابستگی قبیله یی را نشان می دهد. این کلمه، همین گونه بار معنایی تباری را در شاهنامه فردوسی<sup>287</sup> (به شکل کوچ و بلوچ)-kūč-U

---

<sup>285</sup>. Garnik Asatrian, "Die Ethnogenese der Kurden und frühe kurdisch-armenische Kontakte", Iran and the Caucasus, vol. 5, Brill Academic Publishers, 2001, pp. 41-75; G. Asatrian, Prolegomena to the Study of the Kurds", Iran and the Caucasus, vol. 13.1 (2009), pp. 1-58 .

<sup>286</sup>. گلش (galesh) کنون، یک نام اتنومیمی (ethnonym نام تباری)- اجتماعی می باشد- یک گروه زیر قومی گیلانی ها که در کوهستان ها بود و باش دارند، و به گویش ویژه گیلانی سخن می زنند و بیشتر دامدار اند، به این نام یاد می شوند. (نگاه شود به: رساله دکتری بهروز کلاری رودبارکی گیلانی که به سال 2012 در بخش مطالعات ایرانی دانشگاه دولتی ایروان، در ساحه پژوهش های اتنولینگویستیک (تباری-زبان‌شناسیک) گلش ها انجام یافته است.

<sup>287</sup>. در شاهنامه فردوسی، در داستان «سرگذشت رستم با کک کوهزاد» آمده است:

چنین گفت دهقان دانش پژوه- مر این داستان را ز پیشین گروه  
که نزدیک زابل به سه روزه راه- یکی کوه بد سر کشید به ماه

(balūč) بر پشت می کشد. بازتاب دیرین تر واژه بلوچ در رساله پهلوی «شهرستان های ایران شهر» بر اساس بازخوانی جوزف مارکورت به شکل جمع آن بلوچان (balōčān) بس پرسش برانگیز می نماید.

بار همانندی را همین گونه، کلمه کوفیچ (kufich) [شاید هم کوفی؟]-گک. [ دارد (به) عربی - کویث یا کویس (Kubis) یا کوفیس (Kuphis) - نام قبیله دیگر، که همراه با بلوچ ها ذکر شده است. کوفیچ (Kufich) به معنای کوهی یا کوهنشین و هم (پشت کوهی) است (از پارسی میانه (kōfēc)).<sup>288</sup> کوفیچی (Kufichi)، به نظر می رسد، که همو بازماندگان akaufachiya هایی اند که شاید منشاء دراویدی داشته اند.

واژه «لُر» (جمع آن به عربی - الور) که نیز در منابع عربی دیده می شود، همین گونه، نام باشندگان یک محل است، نه نام کدام تبار (اتنوس). «لُر»، به گونه یی که مینورسکی<sup>289</sup> نشان داده است، بر می گردد به نام شهر ال-لور، محلی در شمال خوزستان، که جغرافی دانان عرب از آن نام می برند. به باور مینورسکی، لُر، نام رومی شده پایتخت سند-رور (به عربی الرور) است که نام کولی ها<sup>290</sup> در ادبیات کلاسیک پارسی-لولی ها (لولیان) از آن گرفته شده است. لر یا لور، چنین بر می آید که در نزدیکی شهر اندیمشک کنونی قرار داشت. این همه، البته، به این معنا نیست که در زنجیره یاد شده زبانی ایران باختری، کانون های تشکل های گویشی وجود نداشته است. شاید در دوره بعدی ارشاکیدی (arshakid) (سده های نخستین میلادی)، اما به هیچ رو، نه پیش تر از آن، گستره هایی که پسان تر، پرده پرداز چنین تصویر رنگارنگ گویشی در ایران غربی گردیدند، پدید آمدند.

---

به یک سوی او دشت خرگاه بود- دگر دشت زی هندوان راه بود  
نشسته در آن دشت بسیار کوچ- ز افغان و لاجین و کرد و بلوچ-گک.  
<sup>288</sup> در بدخشان ما هم جایی به نام کوف است که باشندگان آن به کوفی ها معروف اند. روشن نیست که آیا این «کوف» هم به معنای پشت کوه است یا نه؟

<sup>289</sup> V. Minorsky, "Les tsiganes lūlī et les lurs persans", JA, 1931, pp. 281-305.

<sup>290</sup> در افغانستان-جت ها، در اروپا-سگون ها.

مقارن همین زمان، شاید لهجه گونه (protodialekt) هایی که پسان تر در شالوده گویش هایی چون کردی، ایران مرکزی، سمنانی، بلوچی و دیگر گویش های خویشاوند و هم‌ریشه ریخته شدند، وجود داشتند. اما در آن هنگام، این پروتودیالکت ها تنها گونه های به آسانی محسوس گستره یگانه زبانی بودند، نه چیزی بیشتر از آن.<sup>291</sup> و در باره کدامین جوامع جداگانه تباری (اتنیکی) یعنی جوامع تشکیل یافته، با هویت های تباری دارای خودشناسی، در حدود این گستره حتا سخن هم نمی تواند در میان باشد.

شاید، منطقه کسپین جنوبی، جایی که پیش از ورود آریایی ها، یعنی پیش از ایرانی سازی زبانی این گستره، تیره های بومی مانند کادوسی ها (Kaduses)، گیل ها، تاپیرها

---

<sup>291</sup>. وضعیت کنونی مطالعات ایرانی اجازه می دهد تا به ترسیم خطوط تقریبی آن گستره جغرافیایی پردازیم که در آن برای مثال پروتودیالکت های ایرانی غربی که در آینده به زبان های پارسی، کردی و بلوچی زندگی بخشیدند، ریخت یافتند. جالب است که حوزه ریختیابی سامانمند این سه گویش (پارسی، کردی و بلوچی)، در مرکز ایران است. آن هم در حالی که نظر به بازسازی های پیشنهادی د. ان. مکنزی بر پایه آواهای فونیتیک (آواشناسیک)، گویشگران پروتودیالکت پارسی، در استان کنونی فارس بود و باش داشتند، گویشگرانی که پروتودیالکت کردی سخن می گفتند، در شمال و شمال خاوری استان فارس زندگی می کردند و گویشگران پروتودیالکت بلوچی در جنوب خاوری همین منطقه بسر می بردند.

(D.N. Mackenzie, "The Origins of Kurdish", TPhS 1961, pp. 68-86),

من، در آینده، توانستم فرضیه مکنزی را با شماری از داده های نو تحکیم ببخشم:

(G.S. Asatrian, "Die Ethnogenese der Kurden und frühe kurdisch-armenische Kontakte...", pp. 47-48).

فرضیه رشد مثلث زبانی «پارسی - کردی - بلوچی» پیشنهادی جرنوت ویندفور (Gernot Windfuhr) - خاورشناس امریکایی در شمال خاوری ایران - در خراسان، نیروی ثبوتی کافی نداشته، به ویژه، با حقایق تاریخی پشتیبانی نمی شود.

(G. Windfuhr, "Isoglosses: A Sketch on Persians and Parthians, Kurds and Medes", Acta Iranica - 5, Leiden, 1975, pp. 457-472)



(tapirs)، دیلمی‌های، کاسپ‌ها (کسپ‌ها)، مارد‌ها (اماردها) - نیاکان تالشی‌ها، گیلانی‌ها، مازندرانی‌ها (طبری‌ها) و دیلمی‌های قدیم بود و باش داشتند، تا جایی استثناء قرار گیرد.

لاهی‌ها (lāh)، که نام تباری (اتنونیم) شان به شکل ایرانی شده (Iranicized) - لاهیجی Lahij (lāhīj)، با پسوند -īj، از زبان ایرانی میانه اولی - ē/īč - تشکیل شده، و در نام‌های شهر لاهیجان (Lāhījān) - در جنوب گیلان و شهرستان لاهیج در اران بازتاب یافته است، نیز به گروه‌های قبیله‌ی ماقبل ایرانی نوار ساحلی کسپین تعلق می‌گیرند.

آنانیا شیراکاتسی (Anania Shirakatsi) - تاریخنگار ارمنی کشور لاه‌ها / لاهیجی (Ałahēč-k) را در منطقه کنونی کاشاتاغ (Kashatagh) (لاچین) در جمهوری قره‌باغ کوهستانی یادآور می‌گردد.

شاید به دلیل ویژگی‌های خاص سرزمینی، خصوصیات سازمان قبیله‌ی، نوع راه و روش و شیوه زندگی، ظاهراً، حتا پس از پذیرش زبان ایرانی؛ ویژگی‌های تباری مردم این منطقه حفظ گردیده باشد. همین چیز را می‌توان در باره خودویژگی فرهنگی این منطقه با قدمت گفت. حتا اسلام به این جا پسان تر از سایر نقاط ایران آمد. در هر صورت، چنین بر می‌آید که تا سده بیستم، در این جا هنوز هم پیروان فرقه‌های باستانی وجود داشتند. محیط و فضای غیر جزمی (غیر دگماتیک) در منطقه جنوبی دریای کسپین، زمانی زیدی‌ها و شمار بسیار دیگر فرقه‌هایی را که به اسلام ارتدکس (سنی) پیوند داشتند، پناه داده بود. انرژی عظیم پرشور انباشته شده در منطقه کسپین جنوبی، دودمان آل بویه را زاید که در میانه‌های سده دهم میلادی، در عمل اندکی بیش از دو سده پس از فتح ایران از سوی عرب‌ها - با گرفتن بغداد، از آن‌ها انتقام کشیدند و حاکمیت خود را در مرکز خلافت برپا نمودند.

مسافری‌ها در آذربایجان یا آتورپاتاگان (Aturpatakane)، نیز از دیلمی‌ها بودند.

در همان دوره، امواج مهاجرت‌ها از منطقه و از دیلم (منطقه بلند کوهستانی گیلان) به طور خاص، در یک سخن، آسیای قدامی یا خاور نزدیک را به سان سیلابی زیر گرفته و پوشانده بود. دیلمی‌ها چونان سپاهیان مزدور در بسیاری از ارتش‌های جهان اسلام خدمت کرده‌اند. رد پای دیلمی‌ها هم در توپونومی (نام‌های مکان) و هم دموگرافی (مردم‌شناسی، جمعیت‌شناسی) منطقه قابل مشاهده است. به عنوان مثال، زازها (نام خودی دیلم‌ها) که اکنون در اناتولی زندگی می‌کنند، به گمان غالب، از شاخه‌های دیرین سرکشیده از گستره پیرامون کسپین باشند.

همچنین پیشینه تاریخی طالش‌ها (تالاش‌ها) که سرشار از نمونه‌های کارروایی‌های رزمی، ایجاد تشکل‌های دولتی، همراه با گرمجوشی حاد مبارزه و شور و شوق است؛ نیز می‌تواند چونان تصویر روشنی از تکاپوهای باشندگان گستره جنوبی دریای کسپین ارزیابی گردد.

ویژگی معین باشندگان گستره پیرامون کسپین در غرب ایران در تلاش‌های آن‌ها در راستای پدیدآوری سنت‌های ادبی خودی‌شان نیز تبارز نموده است. شایان یادآوری است که نخستین ترجمه‌های قرآن همگام با پارسی، به زبان‌های طبری، که امروزه نیز در مازندران به آن سخن می‌گویند، صورت گرفته بود.

در میان گویش‌های نو ایرانی، جایگاه گویش طبری - که دارای آثار ادبی تثبیت شده قدیمی است، در واقع، پس از پارسی دوم است. این در حالی است که در زبان‌های [دیگر ایرانی، مانند -گک.] کردی، افغانی [(پشتو) -گک.] و بلوچی، نخستین نمونه‌های ادبی تنها در سده‌های شانزدهم و هفدهم پدید آمدند.<sup>292</sup> با این حال، به رغم برخی از خودزیستایی

---

<sup>292</sup> به گونه‌ی بی‌که دیده می‌شود، استاد گارنیک آساطوریان نیز تاریخ پیدایی نخستین اثر مکتوب به زبان پشتو را سده‌های شانزدهم - هفدهم میلادی می‌داند که با حقایق علمی بیخی همخوانی دارد. تا جایی که از دیدگاه علمی ثابت شده است، نخستین اثر مکتوب به زبان پشتو «خیر البیان» می‌باشد که به قلم بایزید انصاری، معروف به پیر روشان نوشته شده است. پیش از وی، اثری به زبان پشتو در دست نیست. جالب این است که بایزید انصاری خود، نه پشتون، بل که برخاسته از یک عشیره کوچک خاور کابل بود. با توجه به همین واقعیت، می‌توان گفت که اصالت سایر آثار مکتوب به زبان پشتو، از جمله

باشندگان گستره پیرامون کسپین، این مردم همواره بخش جدایی ناپذیری از کلیت باشندگان ایران باختری به شمار بوده اند و هرگز خود را بیرون از گستره سرزمینی ایران نخوانده اند.

ناگفته پیدا و آشکار است که «رنسانس پارسی» (رستاخیز پارسی) در باختر ایران، که تجلی آن در شگوفایی و بالندگی چشمگیر علم و فرهنگ در سده های پانزدهم و شانزدهم پدیدار گردیده بود، همانا به برکت سیاست های [خردورزانه-گک.] آل بویه دیلمی بود. (چیزی که در خاور ایران، با نام سامانیان گره و پیوند می خورد)

3- با توجه به پارامترهای انتروپولوژی یا انسان شناسی (شکل سر، ویژگی های ژنتیکی، پوست سر، مو و برش چشم و...)، بیشترین ایرانیان - به استثنای تعداد کمی از باشندگان دارای سیمای مغولی (Mongoloids) مانند [بخش هایی از- گک.] ترکمن ها و هزاره ها، و چندین هزار نگر وید یا سیاهپوست چهره نماها (Negroid) (در برخی از نواحی ساحلی خلیج پارس) متعلق به نژاد «قفقازی سیما» یا قفقازی شکل (kaukazoid) اند به ویژه، نوع آلپی یا گرد سر یا گرد کله (Roundheads) آن، هر چند نمایندگان دو زیرگروه دیگر از همان نژاد - شمالی و دریای مدیترانه یی (میانزمینی) نیز به چشم می خورند.

در این حال، هر دو شکل از نوع آلپی-ارمنی نما یا ارمنی مانند (Armenoid) و ایرانی نما (iranoid) به پیمانۀ برابر در جاهای مختلف ایران با شیوع نوع نخست در شمال باختری و در نوار کرانه یی کسپین دیده می شوند. به غیر از گروه های یاد شده مغولی سیما (هزاره ها و ترکمن ها) و نگر ویدها (Negroid) که در ایران در نتیجه فرآیندهای فرعی و یا روندهای دموگرافیک بعدی پدید آمدند، ویژگی های انسان شناسیک یا انسانشناختی

---

کتاب مجهول «پته خزانه» (که از سوی دانشمندان پشتون پاکستانی- پروفیسور داکتر قلندر مومند در کتاب «پته خزانه فی المیزان» و پروفیسور داکتر افریدی در کتاب «پته خزانه فی الحقیقت» با آوندهای گران علمی-آکادمیک رد گردیده است)، زیر سوال می رود.-گک.

باشندگان باستانی پشته ایران تا ایرانی شوی (ایرانیزاسیون - Iranization) زبانی آن ها، به گمان غالب، همان بود که کنون هست.

در عمل، سیما و نمای باشندگان ایران [بزرگ-گک.] در هزاره های پسین، حتا پس از یورش های ترکی- مغولی و تسلط آن ها در نقاط گوناگون کشور برای چندین سده، دستخوش دگرگونی های شایانی نگردیده است. در هر صورت، موجودیت آشکار epicanthus (ویژگی های اصلی) متعلق به نژاد مغولی در ایران، تنها در ترکمن ها و تا جایی در میان هزاره ها دیده می شود.

برخی تغییرات را می توان تنها در ویژگی های انسان شناسیک بلوچ هایی که ناشی از تماس های تنگاتنگ با براهویی ها (Brahui) و گروه های نگرویید (Negroid) نوار ساحلی خلیج پارس، اند، ردیابی کرد. به نمونه های دیگر هم می توان اشاره کرد: برای مثال، نمایندگان قبایل اوغوز اینالو (اینه لو یا عینه لو؟) و افشار، چشم هایی اندکی کشیده و پهن دارند. آن چه مربوط به ایل قشقایی ها در استان فارس (که بدون شک، ریشه های ترکی دارند) می گردد، نشانه های مغولی نما بسیار کم رنگ دیده می شود. با این هم، همه این ها- موارد نادری اند که ره آورد آمیزش های دیرین و همپیوندی های دموگرافیک نیستند و به صورت عمومی، تصویر کلی را تغییر نمی دهند.

در پیوند با آن چه که در بالا برشمردیم، این پرسش مطرح می شود که: پس تاثیر هند و اروپایی ها- ایرانی ها (یا آریایی ها) در ریختیابی سیمای بیرونی باشندگان ایران چگونه است و به طور کلی تر، خود آن ها به کدام نژاد متعلق بوده اند؟ تعیین تاریخ دقیق استیلای ایران از سوی آریایی ها، روشن است، ناممکن می باشد. با این حال، بر پایه داده های باستانشناسیک و شواهد زبانی، می توان با اطمینان گفت که این رویداد در نتیجه سرازیر شدن چند موج مهاجرت سر از احتمالاً نیمه نخست هزاره دوم پیش از میلاد رخ داده بود.

در سپیده دم نخستین کوچیدن ها و راهپیمایی های آریایی ها در منطقه (در این جا به چگونگی مسیرهای راه های رسیدن آن ها به گستره ایران و این که از کجا به این جا آمده

اند، نمی‌پردازیم)، در این سرزمین، مردمی با فرهنگ ویژه، که برخی از آن‌ها پیشرفت‌های شایانی هم داشتند، زندگی می‌کردند. در گام نخست - ایلامیان (ایلامی‌ها)، که دارای نوشتار و سنت هزاران ساله دولرداری بودند.<sup>۲۹۳</sup>

در کنار باشندگان بومی برشمرده کرانه‌های دریای کسپین، در کوهپایه‌های زاگرس - لولوب‌ها<sup>294</sup> (lulub)، گوت‌ها (یا کوت‌ها)، کاسیت‌ها (Cassites)؛ در خوزستان - خوزها، و در شمال بین‌النهرین (میانرودان) - خوری‌ها، کردویی‌ها یا کردوهی‌ها (karduhi)، کیرتی‌ها (Kirti) یا (کیورتی‌ها)،<sup>۲۹۵</sup> گوری‌ها یا گورانی‌ها (نگاه شود به: فصل چهارم، بند سوم) و... زندگی می‌کردند.

---

<sup>293</sup> روشن است، نخستین دولتی که در گستره ایران در دوره تاریخی تشکیل‌گرفته بود، همو، دولت ایلامی‌ها بود. ایلامی‌ها، پیش از آمدن آریایی‌ها به پشته ایران، در گستره شمال باختری ایران کنونی می‌زیستند و از خود ساختارهای دولتی داشتند.

<sup>294</sup> پیوندهای ژنتیکی میان گورانی‌ها و لولوب‌های باستانی (از روی تشابه یا هم‌آوایی اتونیم‌ها) را می‌توان بی‌باکانه به دسته نظریه‌های دیگر منسوخ، نسبت داد.

<sup>295</sup> تیوری تا جایی بسیار شایع در خاورشناسی قدیم و کنون بس‌دلپذیر در محافل و حلقه‌های آماتور، در باه آن‌ها که کردوهی‌ها (karduhi) گویا اجداد کردها بوده‌اند، به گونه بنیادی از سوی تئودور نولدکه در اواخر سده نهم رد گردید (نگاه شود به: تئودور نولدکه، کردیی و کردها، گزیده مقالات برای بزرگداشت از کیپرت (Kiepert)، برلین، 1898، صص 77-81).

(Th. Nöldeke, "Kardū und Kurden", Festschrift für H. Kiepert, Berlin, 1898, pp. 77-81).

آن‌چه مربوط می‌گردد به کیورتی‌ها، آن‌ها هم به گونه‌ی که من، چندی پیش نشان‌دادم، نگاه شود به:

(G.S. Asatrian, "Prolegomena to the Study of the Kurds", pp. 22-30)

روی هم رفته، هیچ پیوندی با کردها ندارند. هر چند اتونیم آن‌ها شاید در شالوده نام قبیله‌ی کرد چونان نتیجه‌ی رفرنس‌بندی (پیوند به بیرون) ثانویه نهفته باشد. (نگاه شود به: فصل چهارم، بند سوم) در باره استیلای ایران از سوی آریایی‌ها نگاه شود به: اثر وزین دیاکونف «ایران خاوری تا کورش (در باره امکان طرح تازه مساله)، تاریخ دولت و فرهنگ ایران، مسکو، 1971، صص 122-153.

این مردمان، هند و اروپایی نبودند. زبان ایلامیان، که در بدنه شگفتی برانگیز متون خط میخی (که اسناد دفتری هخامنشی نیز با آن نوشته شده است)، به ما رسیده است، قابل شناسایی و رمزگشایی معین نیستند. این زبان مانند زبان های هوری (Hurrian) - اورارتی ها، بستگان آشکاری ندارد. تلاش ها برای فرض نمودن پیوندهای ژنتیکی میان گویشوران زبان ایلامی و زبان های دراویدی تا کنون قرین موفقیت نبوده اند.<sup>296</sup>

دراویدی ها، احتمالاً باشندگان مک (مکران)، بلوچستان کنونی (مردم مچیا (machiya)) بوده اند، که براهویی ها از نوادگان ایشان شمرده می شوند. طبقه قابل توجه لکسم ها (نشانه های ایرانی (بلوچی) قدیمی، در زبان براهویی - تنها ریلیکت (اثر) بازمانده از باشندگان دراویدی کرمان و بلوچستان - گواه بر پر دامنه بودن تماس های ایرانی - دراویدی در این منطقه می باشد.

زبان های دیگر مردمان باستانی پشته ایران، که دارای نوشتار نبوده اند، به جز از برخی از نام های آمده در آثار نوشته شده به زبان های دیگر، نیز از دید وابستگی ژنتیکی (همریشگی، همپیوندی) ناشناخته مانده اند. این زبان ها یا زبان های تجرید شده بوده اند، یا با زبان های خورتی - اورارتی یا ایلامی خویشاوندی داشته اند.

بخش مهمی از موزاییک رنگین تباری ایرانی - بین النهرینی را آرامی ها و سامی ها می سازند، که نقش بزرگی در رسانایی دانش در خاور نزدیک (میانه) بازی کرده بودند. زبان آرامی (که زبان امپراتوری آرامی نیز نامیده می شود)، زبان اصلی دفتری و کارپردازی در شاهنشاهی هخامنشی نیز بود، و پسان ها، یکی از شاخه ها یا انواع اخیر آن - زبان سوری، در شمار زبان های عمده ادبیات دینی مسیحیت شرقی در آمد.

---

<sup>296</sup>. همین سان، احتمال پیوندهای همیشگی میان زبان های هوری - اورارتی و زبان های شمال قفقاز از سوی بیشترین پژوهشگران بس با شک و تردید نگرسته می شود.

4. بیشتر، گسترش زبان‌ها به دلیل برخی از زمینه‌های تاریخی معین، چونان تعویض کامل کدامین محیط تباری پنداشته می‌شود. گمان برده می‌شود که گویندگان زبان (زبان‌های) پیشین، یا از میان می‌روند و یا به جای دیگری می‌کوچند و در بهترین حالت در عنصر بیگانه (از راه رسیده) با از دست دادن زبان و ویژگی‌های تباری خویش، جذب و هضم می‌گردند.

در عمل، گسترش خانواده‌های زبانی، از جمله هند و اروپایی، در دوران باستان به شیوه مسالمت‌آمیز و بیخی به شیوه دیگر اتفاق افتاده بود. نخست، نابودسازی کامل باشندگان بومی به منظور «پاکسازی» و روفتن گستره نو زندگی (Lebensraum) بیخی برای جوامع باستانی غیر معمول بود. تبعید و اخراج بومیان نیز به ندرت رخ می‌داده است. همه این‌ها- واقعیت‌های زمان جدید است. در دوران باستان، حتا جایگزینی بخشی از جمعیت را نمی‌توان بدون دلایل موجه، تصور کرد.

روند تغییر بستر زبانی در دوران باستان تقریباً چنین رخ می‌داده است: کوچ آمدگان (مهاجران) نخست در حاشیه یک جامعه تباری-فرهنگی جا می‌گرفتند و به دلیل برتری‌های نظامی، اقتصادی و یا بالادستی‌های دیگر (مانند مصرف فرآورده‌های لبنی یا مواد مغذی متنوع تر و...) معمولاً از طریق پیوندهای خویشاوندی و به دست آوردن مواضع برجسته، به تدریج موقف نخبگان را در جامعه به دست می‌آوردند. زبان آن‌ها که دیگر چونان زبان نخبگان شمرده می‌شد، به زبان باشکوه و معتبر (با پرستیژ) مبدل می‌گردید و به سراسر قلمرو بود و باش تبار بومی («بستر»)، به شمول نواحی بی که با مهاجران تماس مستقیم نداشتند، گسترش می‌یافت. سپس، پس از چند قرن دو زبانه بودن، زبان بیگانه سرانجام حتمی چیرگی می‌یافت. در این حال، بیگانگان خود یا بیخی در میان بومیان حل می‌گردیدند، یا در مقایسه با آن‌ها یک اقلیت کوچک و ناچیز می‌ماندند. در واقع، تغییر کامل جمعیتی هرگز اتفاق نمی‌افتاد. در عهد باستان، مردم بومی همواره در هنگام تغییرات عمده زبانی، چونان عنصر غالب می‌ماندند.

چنین بر می آید که ایرانی سازی (ایرانیزاسیون) (Iranization) پشته ایران نیز همین گونه رخ داده باشد. افزون بر آن، نیاکان هند و اروپایی ایرانیان غربی، درست مانند بومیان، خود به نژاد دارای سیمای اروپایی (قفقازی نما یا قفقازی چهره Caucasoid) متعلق بودند.<sup>297</sup> با این حال، این اصلا مهم نیست: شمار آریایی های بیگانه در مقایسه با بومیان فلات ایران آن قدر کم بود که چشم انداز کلی انسان شناسیک (انترپولوژیک) جمعیت بومی دیگر ایرانی زبان شده، در هر صورت دگرگون نمی گردید.

تازه واردان ایرانی، درست مانند شاخه دیگری هند و ایرانی ها که در هند جاگزین گردیدند، همه خود را به یک نام می خواندند - آریایی (arya)، که به وفور در متون کهن در زبان های ایرانی و هندی، در نام های قبایل ایرانی (برای مثال، الن، سرزمین اوستیای<sup>298</sup> خودگردان در اثر حماسی نارت (Nart)، در نام های اشخاص (که در ده های اخیر موضوع تحقیقات بنیادی پژوهشگرانی چون گیرشویچ (Gershevich)، مایرهور (M. Mayrhofer)، آر. اشمیت و و. آ. لیوشیتس (Livshits) و... دیگران قرار گرفته اند)، و نیز در توپونومی ها (نامجاها)، و... به چشم می خورد.

شناخته شده ترین نمونه های تشکل های توپونومیک (مکان نامی) با کلمه آریا: همو نام مکانی «اریانم ویجه» (خاستگاه یا بنگاه آریایی ها) (نگاه شود به، §1)، نام کشور «ایران» گرفته شده از «ایریانم» (aryānām) - حالت جمع ژنیتف (حالت جنسی) کلمه آریا (arya)، به معنای (کشور) آریایی ها - شکل مخفف ایرانشهر (Eran-Shahr) (که با کنار گذاشتن «شهر» به معنای کشور، تنها ایران آن مانده است) (نگاه شود به: زیر نویس شماره 3) و آریاورته (Āryāvarta) است (که نیز به معنای کشور آریایی ها بوده است که در شمال هند و بخشی از آن در سرزمین میان رودهای جمنا و گنگا موقعیت داشت).

<sup>297</sup> پرسشی که مطرح می گردد، این است که باشندگان بومی پشته ایران پیش از آمدن آریایی های ایرانی به این جا از کدام نژاد بوده اند؟ داده های علمی ارتباط آن ها را با نژاد زرد بیخی رد می کند. چون پیش از سده ششم میلادی هیچ رد پایی از حضور نژاد زرد در پشته ایران دیده نمی شود. - گ.

<sup>298</sup> اوستها خود را «ایرونی»، زبان و خود را نیز «ایرونی» و سرزمین خود را «ایرستان» یعنی سرزمین «ایرها» یا «ایرانی ها» می نامند.



از نامجاهای معاصر ایران، که در بر دارنده «اریا» اند و ریشه در این کلمه دارند، می توان از «هرزند» (ارزند) - روستای کوچکی در نزدیکی مرند در استان آذربایجان شرقی، یاد کرد که به باور من، به کلمه ایرانی باستان «\*arya-zantu» (اریا زنتو) بر می گردد. یعنی (محل بود و باش) قبایل آریایی یا جمعیت آریایی (نگاه شود به: فصل سوم، بند 4)

«جامعه آریایی»، چونان یک واقعیت تاریخی در یک گستره خاص، البته، زمانی وجود داشته است. جای بود و باش نیاکان آریایی ها (خاستگاه نخستین آریایی ها) - موضوع خاصی است که نیاز به بررسی دقیق و مفصل دارد (که مستقیما مربوط به موضوع مورد ارزیابی نوشته دست داشته نمی گردد). یعنی به راستی مردمانی بوده اند که به زبان آریایی (هند و ایرانی) زبان نیاکان ایرانیان و هندی های کنونی سخن می گفته اند (به گمان غالب، کنفدراسیون بزرگی از قبایل کوچرو دامدار یا رمه دار)، که به دو بخش تقسیم شدند - «پروتو ایرانیان» یا نیاکان ایرانیان نخستین، و «پروتو هندی ها» (نیاکان هندی ها) که هند را استیلا کردند.

تاریخ آریایی (هندوایرانی ها) هم به همین خلاصه می گردد - آن ها به طور کامل نمای فرهنگی - زبانی منطقه گسترده یی را دگرگون ساختند و خود در میان باشندگان بومی حل شدند و برای همیشه صحنه تاریخ را ترک کردند. راستش، آن ها افزون بر زبان، عناصر فرهنگ، جهان بینی، اسطوره ها، آیین، ساختار اجتماعی، و هنجارهای اخلاقی خود را نیز به ارث گذاشتند که در توسعه ارگانیک تمدن سترگ «هندو - ایرانی» ریختیافته در درازای سده ها و هزاره ها، بازتاب نمایانی یافته است.

با این هم، این داستان دیگری است - داستان دوباره پدید آمده در روند فرایندهای پرشور ریختیابی تباری توده هایی که به زبان های آریایی سخن می گفتند، از آیین های آریایی پیروی می کردند، خود را آریایی می خواندند، و حتا به آن افتخار هم می کردند و می بالیدند، اما، در واقع، آن ها دیگر به مفهوم کامل کلمه، «آریایی» نه، بل که ادامه آریایی ها

در ماسک «پوشش آریایی» بودند با فاکتورهای اتنوژنیتک (ethnogenetic) باشندگان اصلی سرزمین های استیلاء شده.

همین گفته ها تقریبا در باره همه توده هایی که به زبان های هند و اروپایی سخن می گویند، صدق می کند. به عنوان مثال، زبان ارمنی ها- از زبان های هند و اروپایی است. ارمنی ها، از دید ژنتیکی فرزندان بازمانده از باشندگان باستانی کوهستان های ارمن- خوری ها و اورارتو ها، اند- شاید هم با برخی از سازه های اناتولی، بالکانی و ایرانی (احتمالا اشکانی). ارمنی ها، در واقع، تنها زبان هند و اروپایی دارند.

نام اریا (arya ایرانی و آریا ārya هندی)، مانند بسیاری از نام های تباری (اتنومیم ها ethnonyms) ها ریشه شناسی (ایتمولوژی) تثبیت شده ندارد. اگر چه ادبیات «مساله آریایی» بسیار گسترده است. معانی یی چون «نجیب» (سرشناس) و «آزاد» به این واژه - در دوره های بعدی، در نتیجه آلودگی (کانتونوماسیون) های ثانوی یا هم آمیزی دو سازه همنام (اومونیم) داده شده است.

5. هرچه هست، باشندگان کنونی ایران، بدون توجه به آن که در کدام بخش کشور زندگی می کنند، و این که به پارسی و یا دیگر گویش های ایرانی سخن می گویند، به عربی و یا لهجه های ترکی، با اکثریت قریب به اتفاق، فرزندان باشندگان کهن پشته ایران می باشند.

عناصر آمده از بیرون در این گستره یگانه تباری، به گونه یی که خاطر نشان ساختیم، تنها ترکمان های باشنده استان گرگان (گلستان) در جنوب خاوری کسپین (که شمار شان به نزدیک به یک میلیون نفر می رسد)، براهویی ها در استان سیستان- بلوچستان (که دارای خاستگاه دراویدی اند و شمار شان به 150 هزار نفر می رسد)، و نیز مندی ها یا سمیت ها (به تعداد نزدیک به بیست هزار نفر در خوزستان)، هزاره ها در خراسان (مغولی چهره های پارسی زبان آمده از افغانستان که شمار شان به 250 هزار نفر می رسد)، عرب های خراسان که دیگر تقریبا با باشندگان بومی اسیمیله شده اند و شمار شان به پنجاه هزار نفر می رسد) و کولی ها یا غربتی ها (سگون ها یا جت ها) در بخش های مختلف کشور که در اصل در

اوایل هزاره دوم میلادی از هند به این جا آمده اند و شمارشان به نزدیک به 1.5 میلیون نفر می رسد. و گرو قبایل تورک زبان قشقایی، افشار، شاهسون، ایانلو، بهارلو، خلج (روی هم رفته، 1.5 میلیون نفر).<sup>۲۹۹</sup>

به این آمار می توان ارمنی ها را (که شمارشان به 150 هزار نفر می رسد)، یهودان (که نزدیک به 15 هزار نفر اند)، گرجی ها (که شمارشان نزدیک به ده هزار نفر سر می زند)، و همچنین افغان ها (پتان ها) را نیز افزود که در خراسان نزدیک به صد هزار تن از ایشان بود و باش دارند.

---

<sup>299</sup>. اکثریت تورکی زبانان (حدود 900,000) - نمایندگان کنفدراسیون قشقایی در استان فارس اند، که، هر چند هنوز هم در خانه و به زبان ترکی سخن می زنند، بیش از دیگر گروه های ترک زبان، پارسی شده اند (به استثنای، شاید، خلج ها که دیگر مدت هاست به زبان پارسی رو آوردن اند). جالب است که قشقایی ها همیشه در گرداب رخدادهای تاریخی ایران، تاریخ ساز بوده اند.

امروز، درصدی درگیری در سیاست و زندگی اجتماعی در فرزندان این ایل بسیار بالا است. در این حال، تقریباً همه دانشمندان، هنرمندان و سیاستمداران ایرانی برخاسته از محیط قشقایی، هواداران شاخه تندرو ایدئولوژی ناسیونالیستی ایران اند. برای مثال می توان از شادروان پروفیسور مهیار نوابی - پژوهشگر برجسته گویش ها و ادبیات پهلوی - رییس پیشین دانشگاه شیراز و مدیر پیشین «پژوهشکده آسیایی» تاسیس شده در زمان شاه، و همچنین کاوه بیات - تاریخ نویسنده نامدار (پسر یکی از رهبران قبیله قشقایی) و .... نام برد.

شایان یادآوری است، که در یک کشور مذهبی - جایی که در آن رسماً به مردم توصیه می شود تا بر کودکان خود نام های مسلمانی بگذارند، و گذاشتن نام های ناب ایرانی کتون چندان رواج ندارد، بیشتر در میان روشنفکران «ارثی» قشقایی؛ سرسختانه بر نامگذاری های ایرانی پا می فشارند. در میان ایرانیان امروزی نام هایی چون اردشیر، کاوه، فریدون، آرش، اسفندیار، بیژن، منیژه، ناهید، تهمنه و .... بیشتر آشکارا در میان قشقایی ها دیده می شود.

در نتیجه، می توان گفت که از مجموع باشندگان ایران غربی که به سال 2006 شمار کل آن ها نزدیک به 70.5 میلیون نفر می رسید، تنها 6.4 درصد باشندگان غیر بومی اند.<sup>300</sup> این گونه، نزدیک به 95٪ ایرانیان امروزی با باشندگان بومی پشته ایران (که پیش از آمدن آریایی ها به فلات ایران در آن ساکن بودند)، ریشه ها و پیوستگی های تباری دارند. با این حال، به دلیل جا به جایی های دموگرافیک ناشی از شرایط طبیعی و آب و هوایی - به عنوان مثال، کمبود آب و نبود سامانه های آبیاری بارانی (دیمه یا للمی)-، پیوند زدن محدوده های گویشی امروزی به گروه های مشخص تباری امکان پذیر نیست. با این هم، باشندگان پیرامون دریای کسپین، آذربایجان (Aturpatakana) یا اتروپاتاکان و خوزستان جنوبی - به لطف هوای گوارا و آب فراوان، کمتر متحرک بوده اند و احتمالاً ادامه مستقیم سازمان های تباری یی اند که در دوران باستان در این سرزمین ها زندگی می کردند. عرب های نامهند خوزستانی، اصلاً عرب تبار یعنی از قوم (سامی) نیستند، بل که بازماندگان خوزها اند که در سنگنبشته ها (کتیبه ها) ی هخامنشی از آن ها یاد شده است. آن ها پسان ها عرب زبان شده اند (نگاه شود به: فصل هفتم). در باره باشندگان کرانه های جنوبی کسپین، پیشتر یاد آور شدیم، اما در باره اتروپاتاکانی ها (aturpatakan) یا آذری ها باید چند نکته را یاد آور شویم:

ایران کنونی، در واقع، گستره یی است با تمامیت کامل تباری-فرهنگی، سیاسی و تمدنی، که به اعماق هزاره ها ریشه دارد. هیچ بخشی از این کشور با جمعیتی که بر روی آن زندگی می کنند، با توسل به زور فتح نشده است و یا به گونه مصنوعی در روند تاریخ به آن ضمیمه نشده است. این یک ساختار طبیعی، در نوع خود منحصر به فرد با ویژگی های تکرارناشدنی است که پیوسته در درون خود انرژی و شور باز می آفریند که به آن توان زیستاری پایدار و چیره شدن بر سرنوشت می بخشد.

## پیوست:

---

<sup>300</sup>. برای به دست آوردن اطلاعات مفصل تر نگاه شود به اثر مولف به زبان پارسی: «بافت زندگی مردم

ایران: گوناگونی قومی یا گوناگونی زبانی؟، فرهنگ مردم، تهران، 2011، صفحات 10-26.

کشاکش میان پان ترکیست ها و پان ایرانیست ها بر سر تاریخ آذربایجان در ایران پیشینه نزدیک به یک سده یی دارد. هم پان ترکیست ها و هم پان ایرانیست ها در انترنت تارنماهای بسیاری دارند. در پیوند با مقاله دست داشته، در این جا فشرده یک مقاله پان ایرانیست ها را از سایت «تاریخ ترکان و مغولان»<sup>301</sup> می آوریم:

«سرزمین البانی یا اران را امروزه جمهوری آذربایجان و اتروپاتکان یا آذربایجان را آذربایجان ایران می نامند که آذربایجان ایران- جایگاه بودوباش اتحادیه یی از تیره های آریایی اورارتو و ماننا بوده است که بعدها قوم ماد به این سرزمین وارد شدند. همه سنگ نبشته ها - آثار باستانی مانند آتشکده آذر گشنسب و حتا پژوهش های ژنتیک نشان از یگانگی و همیشه بودن مردم آذربایجان با دیگر اقوام ایرانی مانند پارس ها، کردها و بلوچ ها دارد.

در واقع، سنگین ترین ضربه بر پیکر زبان آذری های آریایی آذربایجان در زمان حمله مغول به ایران وارد شد. چون آذربایجان به دلیل داشتن چراگاه های فراوان، نخستین جایی بود که قبایل مغول در آن اسکان یافتند. پیترا گلدن می نویسد روند ترکی شدن مردم آذربایجان که زبانشان پهلوی ساسانی بود، در چند مرحله صورت گرفت. چیرگی زبان ترکی به دوره صفویان بر می گردد.

...ریچارد فرای می نویسد، مهاجرت بزرگ قبایل ترک های اغوز نه تنها آذربایجان حتا اناتولی را ترکی زبان کرد و کشوری به نام ترکیه عثمانی پدید آمد.

بر پایه پژوهش های سیتوچوفسکی، نام آذربایجان از اتروپات- نام یک سردار پارسی مربوط به سده چهارم پ. م. بر گرفته شده است که بعدها اتروپاتکان تبدیل به آذربایگان شد.

دولت های عثمانی و شوروی، با بهره گیری از زبان ترکی رایج در آذربایجان، جبهه پان ترکیسم را درست کردند و کوشیدند برای قوم آذری آریایی ایرانی، تباری ترکی- مغولی

---

<sup>301</sup>. با اندکی ویرایش و فشرده سازی-آریانفر.

بسازند. هدف شوروی از این کار، دشمنی میان ایران و شوروی پس از سال 1320 خورشیدی بود تا ایران امتیاز نفت را به روس ها واگذار کند. کشور ترکیه هم کوشش کرد با همکاری انگلیس و روسیه و با بهره گیری از نویسندگان سفارشی دارای دکترای افتخاری، اندیشه پان ترکیسم را گسترش دهد که همه مناطق ترکی زبان باید از کشورهای خود جدا گشته و یک امپراتوری ترکی- مغولی مانند جدشان چنگیز خان، پدید آورند.

ترک ها در این راستا، در اوایل سده بیستم دو میلیون ارمنی را که از پنج هزار سال پیش باشند این سرزمین بودند، قتل عام کردند و حتا گورستان های شان را هم با لودر ویران و نابود کردند. ترک ها همچنین چند صد هزار نفر از مردم کرد را قتل عام کردند.

هدف شوروی از طرح پان ترکیسم، دسترسی به آب های گرم خلیج فارس بود. هدف پان ترکیسم این است که همه جهان یا باید ترک شوند. اندیشه پان ترکیسم همانندی بسیاری با اندیشه نازیسم و هیتلر دارد. تورگوت اوزال رییس جمهور پیشین ترکیه استراتژی خود را بر پایه حضور ترکیه در همگی عرصه های سیاسی جهان از دریای ادریاتیک تا دیوار چین استوار کرد. اندیشه های پان ترکیسم از سوی سه یهودی- ارترلملی دیوید انگلیسی، دیوید لیون کوهن فرانسوی و وامبیری مجار و ترکانی مانند ضیاء گوک آلپ- احمد آقاییف و یوسف اکچو تدوین گردید.

دستگاه پان ترکیسم احزاب سیاسی بسیاری دارد مانند «اتحادیه آذربایجان واحد» که هدف آن جدایی آذربایجان از ایران است. یا «جنبش دمکرات های ملی گرا» که کوشش آن در راه یکپارچگی «جهان ترکی» است. حزب دیگر خطرناک آنان «بزقورد» می باشد. بزقورد خاستگاه اصلی ترکان در مغولستان را نشان می دهد. گرگ خاکستری به سوی اجداد ترک ها- هون ها و مغولان زوزه می کشد. سوی زوزه کشیدن ترک نشاندهنده مهاجرت ترکان از مغولستان به سمت ایران و اروپا می باشد. یعنی باید مانند گرگ ایران را بدریم. امروزه با توجه به دشمنی اسرائیل و امریکا با ایران، آن ها هم از دستگاه پان ترکیسم پشتیبانی مالی و سیاسی می کنند. پان ترکیسم می کوشد یک تاریخ دروغین هفت هزار ساله برای ترک و

مغول درست کند. به این معنا که گویا قبایل ترک و مغول از ده هزار سال پیش در ایران ساکن بوده اند و ایران متعلق به مغولان و ترکان است، نه آریایی ها....

قدمت شهرگیری و الفباء در ترکان حداکثر به 1500 سال می رسد و کتیبه ها در ترکستان و مغولستان یافت شده اند نه در آذربایجان یا ترکیه....»

**یادداشت:** «کهن ترین منبعی که از زبان «آذری» به عنوان یکی از زبان های «ایرانی» یاد کرده است، «ابن مقفع» (کشته شده در: 142ق) است که گفته وی در کتاب «فهرست» ابن ندیم (ص 22) نقل شده است. به گفته ابن مقفع، زبان آذربایجان، «پهلوی» (الفهلویة) بوده که منسوب است به پله (فهله)، یعنی سرزمینی که شامل ری و اصفهان و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان بوده است. همین گفته را «حمزهی اصفهانی» (منقول در: یاقوت حموی، ج 3، ص 925) و خوارزمی (ص 112) نیز نقل کرده اند.

در ایران بعضی از آذری ها به اشتباه می پندارند که ترک هستند تنها به خاطر این که زبانشان شباهت دارد با زبان ترکی. ولی چنین نیست. دانشمندان ایران شناس، در بازگویی ریشه تاریخی زبان دیرین مردم آذربایجان، باور دارند که زبان باستانی آذری بازمانده و دگرگون شده زبان مادها است و ریشه آریایی دارد که تاریخ دانان و جغرافی نویسان اسلامی آن را فارسی (ایرانی)، فهلوی و آذری خوانده اند. زبان کنونی آذری های ایران به زبان مادیان شبیه است. ولی به مرور زمان خلوص خود را به دلیل حکومت چندین ساله عثمانی از دست داده است.»

## گذشته نمادین: کشاکش بر سر [گورستان های] نیاکان در آسیای میانه

### پیش درآمد:

«پدیدآیی کشورهای نو، بیشتر با اسطوره پردازی های ملی به همراه می باشد، که در آن نقش اصلی را روایت هایی از نیاکان کبیر بازی می کند. چنین بر می آید که در آسیای میانه و قزاقستان به عنوان نیاکان کبیر- آریایی ها را برگزیده اند. چسپیدن به گذشته آریایی، برای ترکمان ها، قزاق ها و ازبیک ها به معنای تایید پرستیژ شان چونان «توده های بومی»، فرصتی برای پیوستن به ارثیه اروپا و دستیابی به جایگاه افتخارآمیز در تاریخ باستانی و مدرن جهان باخترزمین است. با این حال، در پشت پرده تمایل توده های تورکی زبان مبنی بر پیدا کردن هویت آریایی، انگیزه های بسیار متفاوتی پنهان است که منجر به ظهور اسطوره های ملی، متضاد با یک دیگر گردیده است.

در مقاله دست داشته، نویسنده به عنوان یک تبارشناس (اتنولوجست)، به بازگشایی این راز می پردازد که چرا «افسانه آریایی» در میان نخبگان سیاسی تورکی زبان چنین محبوب است و در واقعیت امر پیوندها میان آریایی ها و تورکی ها چگونه بوده است؟<sup>۳۰۳</sup>

---

302 . Shnir el'man

<sup>303</sup>. مقاله دست داشته بار نخست در سال 2009 از سوی تارنمای «پولیت رو» با همین نام پخش شده بود. اما بار دوم با اندکی تعبیر، در شماره 4 مجله کانسپتولوژی سیاسی زیر نام «آریایی ها یا تورک ها؟» به «زیور پخش» آراسته شد. نویسنده مقاله داکتر علوم انتروپولوژی (انسان شناسی) و اتنوگرافی (تبارشناختی) - کارمند پژوهشکده انتروپولوژی و اتنوگرافی پژوهشگاه علوم فدراسیون روسیه است. پیش درآمدی که در این جا آمده است، از سوی گردانندگان پولیت. رو نوشته شده است. -گ.



+++++++

دکترین شوروی در باره اتنوژنیز یا منشای تباری که سخن از شکلگیری پیچیده توده ها سخن بر زبان می آورد، اجازه می داد که جوامع مختلف باشندگان را در میان نیاکان کهن جا داد و آژیده زد.

...و درست همین دکترین برای اندیشمندان تورکی زبان، زمینه چسپیدن به «ارثیه آریایی» کوچی های ایرانی در اوایل عصر آهن را فراهم نمود. با این حال، در پشت پرده این فرصت و تمایل به بهره برداری از آن، انگیزه های گوناگونی پنهان است که منجر به قرائت های مختلف و متفاوت از جوهر «آریایی» می گردد.

برای ترکمان ها، قزاق ها و ازبیک ها آژندیابی به گذشته آریایی، به معنای، در گام نخست، تایید وضعیت شان چونان «توده های بومی» است و در نتیجه، مشروعیت بخشیدن به حق ساختن دولت های خودی در خاکی که «سرزمین آبی و نیای باستانی» شان شمرده می شود.

«خویشاوندی آریایی» همین گونه برای توده های تورکی زبان، جایگاه شکوهنده و پرافتخاری در تاریخ باستان فراهم می کند و آن ها را با اروپایی ها همتراز می گرداند و کمک می کند تا از عقده حقارت (خودکمترینی) رهایی یابند. منش ستیزه جو و رزمنده آریایی ها، که برانگیزنده و الهام بخش حس میهن پرستی و آمادگی برای دفاع از میهن در برابر دشمنان بیرونی است، نیز بس ارزشمند تلقی می گردد. همین گونه، اهمیت به سزایی به ایده آل های اخلاقی بالای آریایی ها و «پاکیزگی معنوی» ایشان داده می شود.

...و سرانجام هم، نیاز مبرم کشورهای نوپای آسیای میانه به سیمای «نیاکان مشترک» برای استحکام ملی، زدایش قبیله گرایی و منطقه گرایی (جدایی خواهی) که این کشورها را با

چالش های بزرگی رو به رو ساخته اند.<sup>304</sup> در این قرینه، آریایی ها چونان سازندگان پیروزمند نهاد دولت، اتوریته بالایی پیدا می کنند و نوادگان ایشان باید راه نیاکان را پیش گیرند تا با آنان همتراز گردند.

با این حال، در میان نویسندگان ترکمان، قزاق و ازبیک و نیز رهبران سیاسی شان، در بازپردازی سیمای کوچی های باستانی به عنوان نیاکان دور شان، هماهنگی و همنگری جود ندارد. برخی، با پیروی از سنت های اکادمیک شوروی پیشین، در باره روند پیچیده آمیزش قبایل بومی ایرانی زبان، با تورکی زبانان تازه وارد می نویسند، و در این زمینه، «آریایی ها» همتراز با دیگر نیاکان شان ارزیابی می گردند. شمار دیگر استدلال می کنند که حتا در زمان های بسیار قدیم در میان قبایل بومی، هم ایرانی زبان ها و هم تورکی زبان ها بودند. دیگران به ستایش «آریانیسم» («Aryanism») (آریایی بودن) نیاکان خود می پردازند و تورکان را چونان اشغالگران تشنه به خون (خونخوار) پرداز می کنند. گروه چهارمی با اذهان به آریانیسم و آریایی بودن نیاکان، چنین وانمود می سازند که گویی آن ها از همان روز ازل تورکی زبان بوده باشند!

... و سرانجام هم، گروه پنجمی تلاش می ورزد ثابت بسازد که گروه های تورکی زبان در آسیای میانه در عصر برنز زندگی می کردند، و کوچی های ایرانی زبان، پسانتر به این سرزمین ها آمده بودند.

---

<sup>304</sup>. برای نمونه نگاه شود به:

**جان دیلدین ن**، «وحدت میان توده یی و ملی در روانشناسی مردم شوروی»، آلماتی، 1989، ص. 102-111؛

**جیکی یف آ**. «اوچرک منشا و تشکل خلق ترکمان در سده های میانه»، عشق آباد، 1991، ص. 5-6،

**عبدالرزاق اف**، «قرغیزها: دست سرنوشت» // مجله سخن قرغیزستان، شماره 8 می 1993، ص. 7

**دونونایف**، «تریالیسم (قبیله گرایی) در میان سایه و روشنایی» // مجله «سخن قرغیزستان»، شماره 29 اپریل 1995، ص. 6؛

**کورمانف**، تریالیسم سال های دهه های 20 و 90 سده بیستم: یک گام به پیش و دو گام به پس // مجله رسپوبلیکا، شماره 25 اپریل 1995.

افزون بر این، برخی از نویسندگان، گرایش به راندمان از مفهوم «اختلاط تباری» به سوی تصور «پاکیزگی» زبانی و یا «جسمی» (سماتیک) (somatic purity) نیاکان و پیوستگی مستقیم میان آن‌ها و نوادگان شان دیده می‌شود. این جهش با دوره پدیدآیی کشورهای آسیای میانه پس از فروپاشی شوروی به مشاهده می‌رسد. گاهی نگاه نو به نیاکان، چونان مبارزه با اروپاستریسم و دیدگاه‌های استعماری بر تاریخ توده‌های بومی پنداشته می‌شود.<sup>305</sup> در این حال، در آثار برخی از نویسندگان بومی تورکی، اروپاستریسم با پان ایرانیسم درهم آمیخته می‌شود.<sup>306</sup>

گذشته از این‌ها، هرگاه در دوره شوروی، پان ترکیسم چونان «خیزش در برابر استعمار» ارزیابی می‌گردید، کنون دیگر، در جستجوی پناهگاه در برابر «جهانی شدن» که هویت و زیستار بومی را به چالش می‌کشاند، دست به دامان آن می‌شوند.<sup>307</sup>

پیدا است که زبان همیشه معیار درخور اعتمادی برای تثبیت تعلق تباری نمی‌باشد و برای بسیاری از پژوهشگران، روند گذار از زبان‌های ایرانی به زبان‌های تورکی، به هیچ‌رو ایده

---

<sup>305</sup>. برای مثال، نگاه شود به:

«طرح ریختیابی ذهنیت تاریخی در جمهوری قزاقستان» // روزنامه «پراودا»، چاپ قزاقستان، شماره 30 جون 1995، ص 1-2.

«تاریخ قزاقستان از زمان باستان تا روزگار ما» (در چهار جلد)، جلد یکم، قزاقستان از عهد دیرینه سنگی تا اواخر سده‌های میانه، آلماتی، 1996، ص. 8.

**ذکی یف م. ز.** «تورک‌ها - تاتارها، اتنوژنیز»، قازان، انتشارات «انسان»، 1998 به زبان تاتاری.

<sup>306</sup>. A. Аскарлов Арийская проблема: новые подходы и взгляды. Сборник История Узбекистана в археологических и письменных источниках. Ташкент-2005.

**عسکرف**، «مساله آریایی: رویکردها و دیدگاه‌های نو، مجموعه مقالات، تاریخ ازبیکستان در منابع باستانشناسیک و آثار مکتوب»، با ویرایش آ. اناربایف، انتشارات «فان»، تاشکنت، 2005، ص. 81-91.

<sup>307</sup>. برای مثال، نگاه شود به مقاله: دیات اف. و اولژاز سلیمانف، در نشریه ستترال آسیان سروی، به زبان انگلیسی، 1984، شماره 1، ص. 101-121.

وراثت (ارث بری، استمرار، تداوم و تسلسل) را زیر سوال نمی برد. برای برخی ها شیوه زندگی کوچروی و فرهنگ مرتبط با آن در وهله نخست، مهم تر از زبان به نظر نمی رسد. اما برای بسیاری، وراثت بیولوژیکی و سوسه انگیز است. در این زمینه، در باره نوع واحد نژادی، که نیاکان را با نوادگان پیوند می زند (ترکمان ها)، و یا «خویشاوندی خونی» هرگاه نوع فیزیکی (سیمای ظاهری) در روند هزاران سال متحمل دگرگونی های شایان توجهی هم گردیده باشد (قزاق ها)؛ سخن گفته می شود. در هر صورت، چنین ایده یی در باره نیاکان، به رستاخیز تیوری نژادی می انجامد که در چهارچوب آن، «خون» با «فرهنگ» می آمیزد.

ترکمنستان:

صالح یارانف- نقاش ترکمان، سال ها پیش، در دهه 1980، کوشید که آریایی ها را تقریباً چونان نیاکان اصلی ترکمان ها به پرده بکشد. او آریایی ها را به عنوان سازندگان تمدن های نخستین ستود و با رو در رو گذاشتن آن ها با تورک ها، پان تورکیسم را مردود دانست و اوغوزها را به درهم کوبیدن ناروای آریایی ها- «باشندگان کهن ترین کشور جهان» متهم کرد.<sup>308</sup> همو، از برس نقاشی او بود که «پرتره دوشیزه آریایی» در سیمای یک دختر ترکمان با جامه سنتی پرداز گردیده بود.<sup>309</sup>

دانشمندان ترکمان، در برخورد با پدیده آریایی، [نسبت به دیگر همسایگان تورکی زبان خود-گک]. خویشنداران تر و زیرکانه تر برخورد کردند. آن ها با اذعان به مشارکت معین

---

308. Павлов И. Ария –«Атлантида», затопленная временем? // Комсомолец Туркменистана. 1991. 8 февраля. С. 8. Ученые помещают Арию на юго-западе Туркменистана.

**پاولوف، ای.** «آریا- «آتلانتیدا»، غرق شده در زمان؟! // مجله کومسومولتس (سازمان کمونیستی جوانان) ترکمنستان، 1991، شماره هشتم فبروری، ص. 8، دانشمندان سرزمین آریا را در جنوب باختری ترکمنستان جا می دهند.

<sup>309</sup>. **دمیدف، س. م.** «ترکمنستان پس از فروپاشی شوروی»، مسکو، انتشارات «ناتالیس»، 2002، ص.

آریایی‌های قدیم در ریختیابی خلق ترکمان، مایل نبودند نقش آن‌ها را بزرگنمایی نمایند و از ستایش و بالیدن به نژاد آریایی به دلیل داشتن هراس از این کار، پرهیز نمودند.<sup>310</sup>

در اواخر سال‌های دهه 1980، مراد دوردی یف-تاریخدان، مقاله‌نویس و سینماگر (فیلمنامه‌نویس)، کتابواره (جزوه) پرآوازه‌یی را درباره منشأ مردم ترکمان منتشر کرد. در آن هنگام، او با پیروی از نسخه سنتی شوروی، تصویر پیچیده‌یی را از شکلگیری خلق ترکمان، بر پایه تعامل باشندگان گوناگون مهاجر و بومی پرداز کرد.<sup>311</sup> ویژگی کتابواره او، در این بود که، نخست، دوردی یف، به نوع نژادی ترکمان، نقش بنیادگذار جامعه ترکمان را داد که بومی بودن آن را ثابت می‌ساخت («زبان‌ها یا فرهنگ‌های هر مردمی می‌توانند تغییر یابند، اما توده مردم، هرگاه، نوع نژادی‌شان تغییر نیابد، همانا همان توده می‌مانند».<sup>312</sup> دو، دیگر؛ نوشته او، از این رو، شایان توجه بود که وی توجه ویژه‌یی به نیاکان باستانی بومی، که به زبان‌های ایرانی سخن می‌گفتند، مبذول داشته بود.

...و، در فرجام، سه دیگر، او بر لغزش آمیز بودن و نادرستی مرتبط پنداشتن ترکمان‌ها به گونه مطلق به جهان کوچروها، پافشاری نمود. زیرا باشندگان بومی باستانی، آفرینندگان تمدن‌های کشاورزی و زمینداری بودند. این گونه، در میان نیاکان ترکمان‌ها-هم کوچروان و هم کشاورزان زمیندار جا یافتند.

تعلق زبانی برای دوردی یف ارزش ویژه‌یی نداشت، و او به واقعیت [تاریخی-گک]. تورکیزاسیون (تورکی‌سازی) باشندگان اصلی و بومی ایرانی زبان؛ اصلاً بهایی نمی‌داد.

---

<sup>310</sup> دانشمندان ترکمان آریایی‌ها را در جنوب باختری ترکمنستان جا می‌دهند.

<sup>311</sup> دوردی یف، م. ب.، «مسائل اساسی اتنوزنیز خلق ترکمان»، عشق آباد، انتشارات «دانشوران»، 1998.

<sup>312</sup> . Дурдыев М.Б. Туркмены (поиски предков туркменского народа и его исторической прародины). Ашхабад: Харп, 1991. С. 15.

دورودی یف، م. ب.- «ترکمان‌ها (جستجوی نیاکان مردم ترکمان و سرزمین تاریخی آبایی آن)»، عشق آباد: «هارپ»، 1991، ص 15.

منابع اصلی شواهد در باره منشای ترکمان ها برای او، نه فرهنگ عامه و زبان شناسی؛ بل باستان شناسی و انسان شناسی فیزیکی بودند. این آوندها، او را متقاعد می ساختند که قبایل باستانی خاوری ایرانی، که زمانی در گستره کشور ترکمنستان می زیستند، باری، «هسته اتنوژنتیک (ethnogenetical) مردم ترکمان را تشکیل می دادند. این اندیشه، در کتابواره بازنگری شده توسعه یافته چاپ شده در سال 1991، که در آن دوردی یف آغاز به اثبات ساختن پیوندهای ویژه نیاکان باستانی ترکمان ها با پارت ها (اشکانیان)<sup>313</sup> نمود، کماکان پابرجا مانده بود.

جیکی یف- تاریخدان ترکمان، اندیشه همانندی را به شکل نرمتری ابراز داشت. وی می پنداشت که در میان کوچی های اوایل عصر آهن، نه تنها قبایل ایرانی زبان، بل نیز قبایل تورکی زبان دیده می شدند. او خاطر نشان می ساخت که در اتنوژنیز خلق ترکمان، هم ایرانی زبانان و هم تورکی زبانان مشارکت داشته اند. روشن است چنین رویگری اجازه می داد تا پارت ها را در شمار نیاکان ترکمانان شامل گردانید.<sup>314</sup>

دوردی یف، هنگامی که به سال 1995 به سمت معاون رئیس اداره ملی مطالعه، نگهداری و مرمت آثار تاریخی و فرهنگی ترکمنستان گماشته شده بود، در روزنامه «آذرخش ترکمنستان» به انتشار مجموعه یی از مقالات اختصاص داده شده به ارثیه اشکانیان پرداخت.<sup>315</sup> در این حال، الهام بخش او برای نوشتن این مقالات، کاوش های چندین ساله باستان شناسان در شهرک نیسا یا نساء- نخستین پایتخت اشکانیان باستان بود. هرگاه، او پیش

---

<sup>313</sup>. همان اثر، ص. 33-34؛

و نیز: دوردی یف، قادرف ش.، «ترکمان های جهان»، عشق آباد، انتشارات «هارپ»، 1991، ص. 6-7.

<sup>314</sup>. **جیکی یف آ.** «اوچرک منشا و تشکل خلق ترکمان در سده های میانه»، عشق آباد، 1991، ص. 16-46.

<sup>315</sup>. Дурдыев М.Б. Парфянская Ниса // Туркменская искра. 1995. 16 января; 30 января; 6 марта; 13 марта; 24 апреля; 15 мая.

دوردی یف، «نیسای پارتی» // مجله آذرخش ترکمنستان، 1995، شماره های 16 جنوری، 30 جنوری، 6 مارچ، 13 مارچ، 24 اپریل، 15 مه.

از این، توجه یکسانی به همه نیاکان مختلف (پارت ها، یفتلیان، الن ها، اغوزها و...) می نمود، کنون دیگر، برایش درست تاریخ پارت و شاهنشاهی پارتی «عصر زرین» خلق ترکمان بود، که باید به آن افتخار کرد و بالید.<sup>316</sup> آخر، پادشاهی پارت ها، «بزرگترین دولت عهد عتیق» بود که سده های آزرگار پیروزمندانه با شاهنشاهی رم رقابت می کرد و «تاثیر سترگی بر تکامل فرهنگ جهانی» گذاشته بود. دوردی یف، کشور پارت را چونان کشور کهن اوستایی و میهن زرتشت می پنداشت. با این حال، او دیگر از آریایی ها حتا یادی هم نمی کرد. افزون بر این، او، از نقش سیاسی اتنوژنیز نیک آگاه بود، از همین رو تاکید می کرد که در دوره رستاخیز، مردم باید دقیقا بدانند که سرزمین آبابی و نیایی شان در کجا واقع شده بود و بر چه بستر تباری یی نشو و نمو نموده اند.<sup>317</sup>

در این حال، او در نوشته های خود ماهرانه از کنار این مساله که «نیاکان باستانی خلق ترکمان» به چه زبانی سخن می گفته اند، می گذرد و در این باره لب فرو می بندد. اما در عوض، توجه ویژه یی به بحث جدایی پارتی ها از دولت سلوکی ها و دستیابی آنان به استقلال می نماید، که وی آن را با «بالاروی آگاهی ملی اشکانیان» آژیده می زند.<sup>318</sup> روشن است، برای خوانندگان بسیار دشوار است چنین ورناندازی (قرینه سازی) را تافته جدا بافته یی از همزمانی دستیابی ترکمنستان به استقلال از شوروی، باز یابند.

در باره اهمیت نیاکان برای هویت ترکمان ها برخی دیگر از تاریخ نویسان ترکمان هم نوشته اند. اما، هرگاه، دوردی یف، در جستجوی ریشه های پاکیزه شجره ترکمان ها، از تاکید بر رشته های تورکی، دوری می گزید و می پرهیخت و به رغم نسخه فلکوریک بومی، از

---

<sup>316</sup>. شایان یادآوری است که در این اواخر نوشته های بی سر و ته یی در باره شاهنشاهی های تورکی

پارت ها و ساسانیان در سایت های پان ترکیست های آذری ایرانی نیز فراوان دیده می شود. -گ.

<sup>317</sup>. دوردی یف، نیاکان پارتی // مجله آذرخش ترکمنستان، 1995، شماره های 16 جنوری، ص. 2.

<sup>318</sup>. همان جا.

پیوندهی آن به اوغوزها بیخی سر باز می زد،<sup>319</sup> برعکس، صفرمراد نیازف - رئیس جمهور پیشین ترکمنستان، درست بر ریشه های سلجوقی دولتداری ترکمان ها تاکید می ورزید.

به سال 1998، بنا به رهنمود نیازف، پژوهشکده تاریخ پژوهشگاه علوم منحل گردید و به جای آن، پژوهشکده تاریخ در جنب کابینه وزیران ترکمنستان پی ریزی گردید که به آن وظیفه سپرده شده بود کتاب دو جلدی «تاریخ خلق ترکمان» را تدوین نماید.<sup>320</sup> در همان هنگام او در اندیشه تدوین ارشادنامه اخلاقی - معنوی «روحنامه» افتاد که می بایستی پیوستگی پایدار ترکمانان کنونی را با نیاکان شان احیاء می نمود.<sup>321</sup> با این هم، اندیشه پردازان (ایدئولوگ ها)ی ترکمان، با درک این موضوع که نسخه سنتی (ارتدوکسال) تاریخ تورک از عمق تاریخی دارای قدمت بایسته و درخور بالندگی و شایسته ارجگذاری برخوردار نیست، تلاش کردند تا آن را به گونه دیگری ویرایش و جبران نمایند. درست از همین خاطر بود که آن ها به به لایه های دیرین اتنوزنیز رو آوردند.

اویز (عوض) گوندوگدی یف (Ovez Gundogdyev) (باستان شناس) - که سر از نیمه دوم دهه 1990 به سمت مشاور رئیس جمهور نیازوف گماشته شده بود، مانند دوردی یف، به سپاه نیاکان ترکمان ها، در کنار پارت ها - مادها، اسکیت ها، سکاهها و ماساگت ها را هم افزود. با این حال، متفاوت از دوردی یف [که از پرداختن به مساله زبان نیاکان ترکمان ها

---

<sup>319</sup> . دوردی یف در اوایل سال 2001، در «فهرست سیاه» نزده تن از نویسندگان، سخنوران و تاریخنویسان ترکمان افتاد، که گویی پوشش نادرستی به تاریخ ملی داده بودند. این بود که کتاب های آنان محکوم به سوزانیدن شدند. (نگاه شود به: دمیدوف، اس. ام. (Demidov SM)، ترکمنستان پس از فروپاشی شوروی، مسکو، 2002، ص 102.

Демидов С.М. Постсоветский Туркменистан. М.: Наталис, 2002. С. 102.

<sup>320</sup> Akbarzadeh Sh. National identity and political legitimacy in Turkmenistan // Nationalities papers. 1999. Vol. 27. № 2. P. 280-281;  
Демидов С.М. Указ. соч. С. 144-145.

<sup>321</sup> . پیر محمد اف، «در زیر داربست روحنامه» // مجله «ترکمنستان بی طرف»، شماره 2 اگست 1999،



ظرفه رفته بود-گک.]، آغاز به این استدلال نمود که همه آن ها (یعنی پارت ها، مادها، اسکیت ها، سکاها و ماساگت ها) تورکی زبان بودند! بنابراین، به گفته او، ترکمان ها آورنده یگانگی ملی اند و زبان خود را از گذرگاه هزاره ها به ارمغان آورده اند.<sup>۳۲۲</sup> در این حال، او، رویکرد «انسان شناسانه» دوردی یف را با توجه به ناسازگاری دقیق میان نوع فیزیکی و زبان، نپذیرفت.<sup>۳۲۳</sup>

گوندوگدی یف، با فرض این که زبان-سازه اصلی اتنوژنیز است، اندیشه های کهنه پان ترکیست های کشور ترکیه را با برخی از فانتزی ها (توهمات) تازه برخی از معاصران «آراست» و خود تفسیر مستقلانه یی از آخرین فرضیه های علمی ارائه داد و تلاش ورزید این گونه، طرح توسعه جهان را بر شالوده پان ترکیسم بار دیگر احیا نماید.<sup>۳۲۴</sup> این گونه، او با این شگرد، «عدالت را احیا کرد» و راه تورکی زبانان را برای رسیدن به تاریخ باستان بشریت هموار ساخت و پاکسازی کرد. راهی را که علم ارتدوکسال نمی توانست پیدا نماید!

در همین حال، نیازف، به جای تکیه بر تاریخنوسان بومی، بر آن شد تا خود در پی ساختن اسطوره شکوهنده ملی برآید. دستاورد این کار، کتاب «روحنامه» گردید که در آن ترکمان ها چونان خلق دولت ساز باستان» پرداز شده اند و در میان نیاکان باستانی شان از مرغیانی ها و پارت های شهیر نام برده می شود.<sup>۳۲۵</sup> در 18 ماه فبروری 2001، روحنامه در بیستمین نشست مشترک شورای دولتی موسپیدان ترکمنستان (شورای ملی یا «خلق مصلحتی»- به

---

<sup>322</sup> . Гундогдыев О.А. Прошлое туркмен. М.: Интерстамо, 1998. С. 57-72.

گوندوگدی یف او.آ، «گذشته ترکمان ها»، مسکو، اشارات «انترستامو»، 1998، ص. 72-57.

<sup>323</sup> . همان جا، ص. 17-20.

<sup>324</sup> . همان جا، ص. 7-56.

<sup>325</sup> . Ниязов С. Рухнама. Ашхабад: Туркменская государственная издательская служба, 2002.

نیازف، صفرمراد، «روحنامه»، عشق آباد: انتشارات خدمات دولتی ترکمنستان، 2002، عشق آباد.

زبان ترکمانی) و جنبش سراسری ملی رستاخیز («گالکینیش») چونان «کتاب مقدس روی میز خلق» مورد تایید قرار گرفت، و از همان زمان تا کنون در همه دبستان ها و دبیرستان های بومی تدریس می شود.<sup>۳۲۶</sup>

هرگاه، نسخه فلکلوریک پرداز اوغوز خان، به عنوان پیشوای سده های میانی ترکمان ها، برای گوندوگدی یف خوشایند و پذیرا نبود، و وی اوغوزخان را با شانوی مودی- رهبر نامدار خونوها یکی می انگاشت، روحنامه از همین بسیار پیشتر تاخت.<sup>۳۲۷</sup> در روحنامه، دوره زندگانی اوغوز خان در مرزهای هزاره چهارم و سوم پیش از میلاد قلمداد می گردد و با این شگرد، ترکمان ها بومیان واقعی [سرزمین کنونی کشور ترکمنستان-گ.ک.] جا زده می شوند و می توانند به سراسر تاریخ گذشته، سر از دوره حیات بدوی ادعا نمایند.

در قزاقستان:

اندیشه پردازان قزاقی نیز به «تورکی زبان ساختن» (Turkization) قبایل باستان مشتاق اند.<sup>۳۲۸</sup> اما این مانور برای آن ها از این رو مهم پنداشته می شود که به پنداشت ایشان، چنین

---

<sup>326</sup>. دمیدوف، اس. ام، ص. 80.

<sup>327</sup>. گوندوگدی یف، «سپاهداران کبیر سده های میانه در تاریخ ترکمانان»، عشق آباد، انتشارات «پرس- وایاز»، 1996، ص. 8-12.

تردید نیست که اوغوز خان (نیای غزها)، یک شخصیت تاریخی بوده است. با این هم، شماری از کاتبان و نیز پژوهشگران از او یک شخصیت نیمه افسانه ای ساخته اند. -گ.

<sup>328</sup>. قاضی بایف و همکاران، «پیرامون برخی از اندیشه ها در باره بازنگری مرزهای جمهوری» // روزنامه پرودای قزاقستان، شماره 30 جون 1990، ص. 2.

و نیز: رومانف یو. ای، «جنبه های تاریخی شکل گستره کنونی قزاقستان» // روزنامه پرودای قزاقستان، شماره 4 اکتبر 1990، ص. 1-3.

**یادداشت گزارنده:** شایان یادآوری است که در قزاقستان در این اواخر، گرایش فزاینده ای به جلوه داده خلق قزاق به عنوان میراث داران بزرگ توران کبیر باستانی و همبازی ایرانیان و توران باستان دیده

چیزی کمک می کند تا قزاقستان بتواند از تمامیت مرزهای خود در برابر ادعاهای برخی از سیاستمداران و اندیشوران بانفوذ روسیه پاسداری نماید. از این رو، هنوز در آستانه استقلال، برخی از نظریه پردازان قزاقی، نه تنها بر تورکی زبان بودن سکایی ها پا می فشردند، بل نیز بر یادمان های باستان شناسی مرتبط با آن ها، برای مشروعیت بخشیدن به مرزهای کنونی قزاقستان تکیه می زدند.<sup>329</sup> با این حال، تمایل به زبان تورکی زبان نمایانند توده های کوچی در میان برخی از نویسندگان در سال های حاکمیت دولت شوروی پدید آمده بود. برای مثال، موسات آهین جانف (Ahinzhanov Musat) - تاریخ نویس، مصرانه می خواست استدلال نماید که خلق قزاقستان یکسره از راه های بومی شکل گرفته بود. در این حال، او تکیه بر آن می زد که در گستره قزاقستان همه مراحل توسعه جامعه انسانی در درازای هشت هزار سال اخیر به مشاهده می رسد. او در اثر خود، اسکیت ها و سکاها را چونان قبایل تورکی زبان پرداز نمود و به جستجوی نام تباری (اتنو نیم) قزاق را در گاهنامه های چینی سده سوم پیش از میلاد می پراخت.<sup>330</sup> اما آهن جانف انگیزه متفاوتی داشت: در دوران شوروی تاکید بر بومی گرایی (اوفتوختونیسیم) به پژوهشگران تورکی زبان کمک می کرد تا از متهم شدن به گناه خطرناک پان ترکسیم رهایی یابند و از سرزنش و نکوهش نجات یابند.

---

می شود. در این حال، پژوهشگرانی که تلاش دارند قزاق ها را نوادگان تورانیان و در این حال، تورانیان را تورکی زبان جا بزنند، هم کم نیستند. -گ.

<sup>329</sup> Козыбаев М. и др. Реальность. О некоторых «идеях» пересмотра границ республики // Казахстанская правда. 1990. 30 июня. С. 2.

کاظم بایف، م. و همکاران، «واقعیت پیرامون برخی از «اندیشه ها در باره بازانیشی مرزهای جمهوری قزاقستان» // روزنامه «پراودای قزاقستان» (حقیقت قزاقستان)، 1990، شماره 30 جون، ص. 2.

<sup>330</sup> Ахинжанов М.Б. Этногенез казахского народа // Ученые записки Казахстанского государственного университета. Серия истории. 1958. Т. 38. Вып. 4; он же. Происхождение и формирование казахского народа. Алма-Ата: КазГУ, 1971.

آخین ژانف (آهن جانف)، م. ب.، اتنوژنیز خلق قزاق // «یادداشت های علمی دانشگاه دولتی قزاقستان»، سری تاریخ. 1958، جلد 38، چاپ چهارم،

و نیز: آهن جانف، «منشاء و شکلگیری خلق قزاقستان»، آلماتی: دانشگاه دولتی قزاقستان، 1971.

چنین رویکردی بر پایه اثر سرگئی تولستوف (Tolstov) نوشته شده در اواخر دوره استالینیس، هنگامی که بومی گرایبی نقش سیاسی بزرگی باز می نمود، استوار بود.<sup>۳۳۱</sup>

روسلان اسماعیلف - باستان شناس قزاق، در همان سال های حاکمیت شوروی، آغاز به جستجوی سرزمین آبابی و نیایی اسکیت ها در دوردست های خاور با کشف نشانه های جغرافیایی دارای اهمیت برای «میهن آریایی» (دریای هایپربوری ها (Hyperboreans) و کوه های ریفی ها Riphean و....) نمود.<sup>۳۳۲</sup> سپس او، پدید آبی اسکیت ها در گستره شمالی دریای سیاه را چونان آمدن قبایل سکایی از هفت رود (شمال قرغیزستان و جنوب قزاقستان) وانمود ساخت.<sup>۳۳۳</sup> پس از فروپاشی شوروی، او آشکارا آغاز به استدلال کرد که [گویا] در میان جمعیت های اسکیتی و ساکایی، گروه های تورکی زبان هم دیده می شده اند!<sup>۳۳۴</sup>

---

<sup>331</sup> . Масанов Э.А. Очерк истории изучения казахского народа в СССР. Алма-Ата: Наука Казахской ССР, 1966. С. 311-312.

ماسانف، ای. آ.، «نگاهی به تاریخ مطالعه خلق قزاقستان در شوروی»، آلماتی، انتشارات «علم»، قزاقستان شوروی، 1966، ص. 311-312.

<sup>332</sup> . Исмагилов Р.Б. О некоторых тенденциях развития современной отечественной скифологии // Взаимодействие кочевых культур и древних цивилизаций / Под ред. В.М. Масона. Алма-Ата: Наука, 1989. С. 265-283.

اسماعیلف، آر. ب.، «در باره برخی از گرایش ها در توسعه اسکیت شناسی معاصر میهنی» // تعامل فرهنگ های کوچی و تمدن های کهن / / با ویرایش و. م. ماسون، آلماتی، انتشارات «علم»، 1989، ص.ص. 265-283.

<sup>333</sup> . اسماعیلف، «راه های بازرگانی اسکیت ها و یونانیان یا مسیر مهاجرت سارمات ها؟» // تعامل فرهنگ های کوچی در مسیر راه ابریشم بزرگ / / با ویرایش قاضی بایف، آلماتی، انتشارات «علم»، 1991، ص.ص. 32-35.

<sup>334</sup> . Исмагилов Р.Б. Таргитай, прародитель скифов // Маргулановские чтения / Под ред. В.Ф. Зайберта. Петропавловск: Лаборатория археологических исследований Петропавловского педагогического института, 1992. С. 87-89.

به سخن دیگر، حتا در دوره شوروی، در میان شماری از تاریخدانان و باستان شناسان قزاقی گرایشی پدید آمده بود که کوچی های اوایل عصر آهن را تورکی زبان وانمود نمایند- چیزی که اندیشه بومی بودن خلق قزاق را استحکام می بخشید. اما چنین [ادعایی]، به هیچ رو، چیزی از ارزش «ارثیه آریایی» نمی کاست. زیرا این نسخه [ترفند، شگرد]-گک، گویشوران زبان های مادری تورکی را همانا «آریایی» (اسکیت ها، ساک ها) اعلام می داشت [جامی زد]-گک.

همانا، همین اندیشه «افتوختونیسیم» (بومی گرایی avtohtonizm) به تیر پشت (ستون فقرات) «مقوله دولتی ریختیابی آگاهی تاریخی در جمهوری قزاقستان» مبدل گردید که بر میراث بری و تداوم مستقیم فرهنگ های عصر برنز اندرونوفو Andronovo و سکایی ها تا قزاق های معاصر، تاکید می ورزد. زبان دارندگان همه این فرهنگ ها روی هم رفته، تورکی قلمداد می شد.<sup>335</sup> از همین رویکرد، در کتاب چند جلدی «تاریخ قزاقستان از دوران باستان تا به امروز» که در آلمان آتی در نیمه دوم سال های دهه 1990 چاپ شده بود، پیروی شده بود.<sup>336</sup> با این حال، در میان پژوهشگران قزاق، همنگری کامل وجود ندارد. برخی به

---

اسماعیلف، آر. ب، «تارگیتای Targitai- نیای بزرگ ساکاها» // مجله «سخزانی های مارگولانفی» (Margulanov) با ویرایش زایبرت (Seibert)، آزمایشگاه پژوهش های باستان شناسی انستیتوی آموزشی پتروپاولوسک، 1992. ص. 87-89.

<sup>335</sup>. Концепция становления исторического сознания в Республике Казахстан // Казахстанская правда. 1995. 30 июня. С. 1-2.

«مقوله ریختیابی آگاهی تاریخی در جمهوری قزاقستان» // روزنامه پراودای قزاقستان، 1995، شماره 30 جون، ص. ص. 1-2.

<sup>336</sup>. История Казахстана. С древнейших времен до наших дней: В 4 т. Т. 1. Казахстан от эпохи палеолита до позднего средневековья. Алматы: Атамора, 1996. С. 13, 104.

«تاریخ قزاقستان. از دوران باستان تا به امروز»، (در چهار جلد)، جلد یکم: قزاقستان از پارینه سنگی به اواخر سده های میانه، آلماتی، انتشارات «اتمورا» (Atamura)، 1996، ص 13، ص. 104.

مفهوم سنتی (ارتدکسال) بومی گرایی میانه روانه پابند مانده اند. آن ها کماکان سکایی ها را مردمان ایرانی زبان می پندارند، اما منشای نیاکان قزاق ها در آمیزش سکایی ها با قبایل تورکی زبان آمده از سرزمین های دیگر می بینند و در این حال استدلال می نمایند که فرهنگ و سنت ها با این آمیزش، دستخوش دگرگونی های بسیار اندکی گردیده بود.

در رویکردها و اندیشه های این نویسندگان، عامل نژادی نقش چشمگیری بازی می نماید و در شکل گیری خلق، «نژاد» (در این مورد، نژاد سیبری جنوبی) مهم تر از زبان و فرهنگ پنداشته می شود. زیرا همو، نژاد است که بهتر از هر چیز دیگری، ایده بومی گرایی را تقویت و تایید می کند.<sup>337</sup> تاریخدان سرشناس قزاق- قاضی بایف، حتا قزاق ها را چونان «نوع عمومی اروآسیایی» قلمداد کرد و روشن است با این کار، برای قزاق ها جایگاه بلند «خلق مرکزی اروآسیا» را رزرو نمود.<sup>338</sup>

گروه دوم، در بر گیرنده نویسندگانی می شود که پرورنده زبان مردم بومی اوایل عصر آهن گستره قزاقستان را هنوز باز می پندارند و بسته شده ارزیابی نمی کنند. به گفته آن ها، «زبان های پروتوتورکی» از مرزهای گاهنامه نومیلادی در منطقه آغاز به گسترش نموده بود.<sup>339</sup>

---

<sup>337</sup> . Абдакимов А. История Казахстана (с древнейших времен до наших дней). Учебное пособие. Изд. 3-е. Алматы: Казахстан, 2002. С. 67-68, 72-83;  
History of Kazakhstan. Essays. Almaty: Gylm, 1998. P. 45-49.

عبدال [ال] حکیمف، «تاریخ قزاقستان» (از دوران باستان تا به امروز)، کتاب درسی (درسنامه)، چاپ سوم، آلماتی: قزاقستان، سال 2002، ص 67-68، 72-83،  
<sup>338</sup> . اندیشه ریختیابی آگاهی تاریخی در جمهوری قزاقستان // روزنامه پروادای قزاقستان، شماره 30 جون 1995، ص. 1-2.

<sup>339</sup> . История Казахстана с древнейших времен до наших дней /  
Под ред. М.К. Козыбаева. Алматы: Дәуір, 1993. С. 50-51.

تاریخ قزاقستان از دوران باستان تا به روزگار ما / با ویرایش م. ک. قاضی بایف، آلماتی، انتشارات Deuir، 1993، ص. 5-50.

ابهام در این چنین اندیشه پردازی ها و یک دست نبودن تعبیرها و تفسیرهای منابع اندک شمار و کمیاب در زمینه، به برخی از پژوهشگران اجازه می داد تا به آسانی از یک اردوگاه به اردوگاه بپیوندند. این گونه، در اواخر سال های دهه 1980، کمال آکیشیف - باستان شناس قزاق، از یک سو، در مخالفت با «بومی گیرایی مبتدل» برخاست و روند شکلگیری خلق قزاق را چونان سنتز مردم بومی هندواروپایی و مردمان بیگانه تورکی - مغولی تفسیر کرد، اما از سوی دیگر، بر موجودیت چشمگیر «مولفه پروتوتورکی در محیط تباری بومی» تاکید ورزید.<sup>340</sup> درست به همین خاطر بود که حتا رئیس جمهور، نورسلطان نظربایف، که آکیشیف سال های سال مشاور او بود، یادآوری «ریشه های باستانی معنویت» [خلق قزاق -

---

**یادداشت گزارنده:** شاید منظور این پژوهشگران، سرازیر شدن گروهی از بقایای خونوها پس از فروپاشی دولت شان در اواخر سده یکم میلادی در بخش های شمال خاوری گستره قزاقستان کنونی بوده باشد. به گونه یی که شماری از پژوهشگران از جمله گومیلیف می پندارد، خونوها، پس از فروپاشی دولت شان، چهار گروه شدند: گروه نخست که در جنوب بودند، با چینی ها آمیزش یافتند و از صحنه تاریخ ناپدید گردیدند. گروه دومی که در شرق بودند، با توده های پروتومغولی آمیختند و نیز همین گونه، ناپدید شدند. آن هایی که در شمال بودند، به سوی اورال و ولگا شتافتند و به اوگرها پیوستند و توده نو هون ها را به میان آوردند که آتیلائی پرآوازه از میان شان برخاسته بود. گروه چهارمی که در باختر بودند، به دو بخش تقسیم شدند: بخشی با اوسون ها یکجا شدند و یویی بان ها را پدید آوردند و بخش دیگر، به یوئه شی ها پیوستند و در میان آن ها ذوب شدند.

در این حال، بسیار دشوار است با این گروه از پژوهشگران قزاقی سازگار شد که می پندارند زبان های پروتوتورکی در اوایل هزاره یکم میلادی به گستره کنونی قزاقستان ره گشوده بود. -گ.

340 . Акишев К.А. Этнокультурная ситуация в древнем Казахстане // Проблемы этногенеза и этнической истории народов Средней Азии и Казахстана. Тезисы докладов Всесоюзной конференции (20-23 ноября 1988 года) / Под ред. Б.А. Литвинского и др. М.: АН СССР, 1988. С. 8-9.

آکیشیف، ک. ا.، «وضعیت تباری و فرهنگی در قزاقستان باستان» // مجله مسایل اتنوزنیز و تاریخ تباری توده های آسیای میانه و قزاقستان، تزه های سخنرانی های ارائه شده در کنفرانس سراسری شوروی (20-23 نوامبر 1988) / با ویرایش ب. آ. لیتونسکی BA Litvinskiy و تیم همکاران: مسکو، شوروی، پژوهشگاه علوم، 1988. ص. 8-9.

گک.] را که به «آریایی های سین تشت و ارکایم (Arkaim) سر می کشیدند، فراموش نمی کرد.<sup>341</sup> چنین قرائت و تفسیری از تاریخ باستان در کتاب درسی قزاقستان گنجانیده شده است، که در آن مراحل نخستین اتنوزنیز خلق قزاق به شرح زیر آمده است: «روح توده های از بیرون آمده خونو با روح نوادگان آریاییان باستانی در دیگ های جوشان دو امپراتوری نخستین خونویی - هونی با هم می آمیزد».<sup>342</sup> طرفه این که هرگاه امروز باستان شناسان روسی به مطالعه قرغان ها (تپه ها) ی پازیریک در دامنه های آلتای در بستر و چهارچوب پژوهش های مسایل اسکیتی می پردازند، برای باستان شناسان و تاریخنویسان قزاق چنین کاوش هایی بخش مهمی از اتنوزنیز خلق قزاق پنداشته می شود.<sup>343</sup>

همین گونه، آ. قادرف - تاریخدان قزاق، آریایی ها و ساک ها را از نیاکان قزاق ها به شمار می آورد. در اثر او، همانا با آریایی ها و ساک ها «روزگاران شکوهمند» [خلق قزاق - گک.] هنگامی که پیروزمندانه با پارسیان جنگیدند، و به سپاهیان اسکندر مکدوننی پاسخ بایسته دادند، آزند زده می شود.<sup>344</sup>

---

<sup>341</sup> Назарбаев Н. В потоке истории. Алматы: Атамұра, 1999. С. 79, 273-274.

نظربایف، نورسلطان، «در روند تاریخ»، آلماتی، 1999، ص. 79، ص. ص. 273-274.

<sup>342</sup> Абдакимов А. Указ. соч. С. 45

عبدال [حکیمف، تاریخ قزاقستان (از دوران باستان تا به امروز)، کتاب درسی (درسنامه)، چاپ سوم، آلماتی: قزاقستان، سال 2002، ص 45.

<sup>343</sup> Самашев З.С., Базарбаева Г., Жумобекова Г., Сунгатай С. Berel - Берел (памятники-курганы Берела, Казахский Алтай). Алматы: Берел, 2000. С. 52; Абдакимов А. Указ. соч. С. 76-77.

ساماشیف (Samashev)، بازاربایف، جمعه بیکف، سونگاتای (Sungatay)، «بیرل» (Berel)، (یادمان های تاریخی تپه بیرل Burel آلتای)، آلماتی)، و نیز عبدال حکیمف. ص. 76-77.

<sup>344</sup> این چنین نسخه «مبارزه برای استقلال» در زمان های باستانی در بسیاری از کتاب های درسی تاریخ قزاقستان یافت می شود.



...و، اگر چه، به گونه‌ی که قادر ف نشاندهی می‌کند، آریایی‌ها و ساک‌ها مربوط نژاد اروپاییدی بودند و به زبان ایرانی سخن می‌گفتند، همانا وی از همین آریایی‌ها و ساک‌ها خط طولانی تکامل پیوسته‌ی را آغاز می‌کند که در سرانجام به پدیدآیی قزاق‌های کنونی می‌انجامد.<sup>۳۴۵</sup>

---

<sup>345</sup>. Кадыров А.Ш. Сакский воин - символ духа предков. Алматы: Казак энциклопедиясы, 1998. С. 5-26.

قادر ف، «جنگجوی ساکایی- نمادی از روح نیاکان»، آلماتی، دانشنامه (دایره المعارف) entsiklopediyasy قزاق، 1998. ص. 5-26.

**یادداشت گزارنده:** تا جایی که من خود با بسیاری از دانشمندان قزاقی از نزدیک کنکاش کرده‌ام، می‌شود گفت که بیشتر ایشان بر اصالت آریایی (تورانی) خود اذعان دارند و از دید نژادی و تباری خود را بیشتر سپیدپوست یعنی آریایی می‌پندارند تا زردپوست. عین موضوع در باره قرغیزها هم صدق می‌کند. در این حال، آن‌ها سوبترات نژاد زرد را دومی (ثانوی) و ره آورد زردپوستان بیگانه می‌خوانند و زبان تورکی را هم زبان اکتسابی. اما در عین حال، هستند نیز برخی که تورانیان باستان را گویشوران زبان‌های پروتوتورکی می‌شمارند.

در این جایک نکته شایان یادآوری است: چسپیدن به اصالت آریایی- تورانی، برای قزاق‌ها و قرغیزی‌ها مشروعیت استاتوس صاحبان اصلی و بومی سرزمین‌های شان را تضمین می‌کند. اما متضمن مشروعیت زبان رسمی دولتی یا زبان ملی برای زبان‌های تورکی شان نمی‌باشد.

خوب، هرگاه قزاقی‌ها و قرغیزی‌ها در اصل آریایی تورانی بوده‌اند و نیاکان شان هم به زبان‌های ایرانی سخن می‌گفته‌اند، پس در این صورت، باید برای اعاده آبروی ملی تاریخی نیاکان، زبان‌های تورکی تحمیل شده از سوی مهاجمان بیگانه زوده شود و همه بایست به زبان نیاکان باز گردند. روشن است چنین چیزی مقدور و خردورزانه و عملی نمی‌باشد. پس بهترین راه گشودن گره کور این تناقض در آن است که هر گونه که می‌شود، نشان داده شود که تورانیان باستان در عین آریایی بودن از دیدگاه نژادی و تباری، گویشوران زبان‌های پروتوتورکی بوده‌اند! روشن است چنین افسانه پردازی‌ها می‌تواند از سوی محافل علمی- اکادمیک جهان به تازیانہ سخت‌ترین نکوهش‌ها بسته شود. اما چنین چیزی برای حلقهات سیاسی و محافل ایدئولوژیک بسیار کم اهمیت دارد.

امروز در کتاب های درسی مدرسه های قزاقستان، یک نوع چندگانگی دیده می شود. برای مثال؛ در کتاب درسی تاریخ برای دانش آموزان کلاس پنجم، چنین آمده است که در عصر برنز، در قزاقستان همزمان، گویشوران زبان های هندوایرانی (از جمله، آریایی ها) و گویشوران زبان های آلتاییک زندگی می کردند. در این درسنامه، ساک ها «نیاکان خلق قزاق» خوانده می شوند.<sup>۳۴۶</sup> این در حالی است که در کتاب درسی (درسنامه) تاریخ برای دانش آموزان صنوف دهم، ساک ها گاه با آریاییان یکی پنداشته می شوند (در این حال در باره زبان آن ها هیچ چیزی گفته نمی شود)<sup>۳۴۷</sup> و گاه هم چونان «قبایل تورکی زبان» معرفی می شوند.<sup>۳۴۸</sup>

---

حال، اگر در ترکیه، موجودیت تاریخی کشور ارمنستان با وصف پشته یی از آوندهای تاریخی، یکسره نادیده گرفته می شود و هویت نزدیک به 30 میلیون کرد، با دیده درایی انکار می شود و در آذربایجان سخن از تاریخ هفت یا هشت هزار ساله تورکان آذری! بر زبان آورده می شود و در ازبیکستان آریایی ها را تورکی زبان می دانند و تندیس ابن سینا را با سیمای ازبیکی بر می افزایند، و حتا جامی را هم می کوشند ازبیک جا بزنند؟! پس چه باک؟ چرا در قزاقستان تندیس سکایی ها با سیمای منگولیدی قزاقی ساخته نشود و تورانیان باستان، گویشوران زبان های پروتوتورکی جا زده نشوند؟

<sup>346</sup> . Артыкбаев Ж.О., Сабданбекова А.А., Абиля Е.А. Рассказы по истории Казахстана. Алматы: Атамұра, 2006. С. 58, 68, 93-94.

ارتتیق بایف (Artykbaev)، سابدان بیکوا (Sabdanbekova AA)، آیل ای. آ. «داستان ها در باره تاریخ قزاقستان»، آلماتی، انتشارات Atamura، 2006، ص 58، 68، 93-94.

<sup>347</sup> . Толеубаев А.Т., Касымбаев Ж.К., Койгелдиев М.К., Далаева Т.Т. История Казахстана. Алматы: Мектеп, 2006. С. 26, 51-52.

تولیوبایف (Toleubaev)، قاسم بایف، کوی گلدی یف (Koygeldiev MK)، کالی یوا (Калиева Е.Т)، دالایوا (Dalaeva)، «تاریخ قزاقستان»، آلماتی انتشارات «مکتب» (Mektep)، 2006، ص 26، 51-52.

<sup>348</sup> . Жолдасбаев С. История Казахстана. Алматы: Мектеп, 2006. С. 33, 46-48.

ژولداس بایف س.، «تاریخ قزاقستان»، آلماتی، انتشارات «مکتب»، 2006، ص 33، 46-48.

لگام گسیخته تر از همه، برخی از نویسندگان آماتور قزاق (که هیچگونه مسوولیت اکادمیکی ندارند)، می تازند که به خود اجازه می دهند متهورانه ترین و گستاخانه ترین فرضیه ها را ارائه نمایند. برای مثال، یک مهندس مکانیک به نام شاهمراد کوانگانف (Shahmurad Kuanganov) به اختراع توده هایی به نام «آرهون ها- هون های آریایی» دست یافته است که گویی رسالت پدیدآرندگان تمدن بزرگ را داشته بودند!<sup>349</sup> و گویا آن ها پیش از هون ها حضور داشته اند و آریایی بوده اند. اما در این حال به زبان تورکی سخن می گفته اند! او بدون داشتن آوندهای وزنین، شماری از اقوام شناخته شده باستانی را به همین آرهون ها یا هون های آریایی پیوند می زند.

به سخن دیگر، او برخی از اندیشه های پان ترکیسم بازآفرینی می کند، اما بایسته می پندارد برای نیاکان دیرین، نام پرشکوه «آریایی ها» را نگه دارد. این گونه، معجون مرکب عجیب و غریبی پدید می آید که در بر گیرنده ویژگی های هم پان ترکیسم و هم «تئوری آریایی» می باشد. دو بینشی که در گذشته در میان شان دشمنی آشتی ناپذیری فرمانفرما بود.

اسکندر اونداسئنف (Undasynov) - سیاست شناس قزاق باشنده مسکو، از این هم فرا تر می رود: او (در گذشته کارشناس تاریخ جنبش بین المللی کارگری)، با پیدا کردن دلچسبی به تاریخ مردم قزاق، کتاب علمی عامه فهمی را می نویسد در باره نیاکان قزاق ها در دوران باستان و سده های میانه. او با سر دادن چند شعار بر ضد نژادپرستی و شوونیسم، باستانی ترین لایه یی را که در شالوده خلق قزاق قرار دارد، با هندواروپایی ها-سازندگان فرهنگ اندرونفو در اواخر عصر برنز پیوند می زند، که او آن ها «آریایی ها» می خواند. این گونه، در کتاب او، آریایی های اندروفویی، نیاکان دور قزاق ها از آب بر می آیند.

---

<sup>349</sup> Куанганов Ш.Т. «Арий-гун» сквозь века и пространство: свидетельства, топонимы. Алматы: Білім, 1999.

کوانگانف شاهمراد، «هون های آریایی» در مسیر زمان ها و مکان ها: شواهد و نام های جغرافیایی، آلماتی: انتشارات «بیلیم»، 1999.

اسکندر اونداسئف تاکید می کند که قزاقستان و «مناطق مجاور آن»- «میهن آریایی ها» بوده است و میهن همه توده های هندوایرانی- استپ بزرگ است که مرکز آن - استپ های قزاقستان کنونی می باشد.<sup>350</sup> واژه آریا را وی چونان نامی می پندارد که تیره های تبار بزرگ آریایی، خود را به آن می خوانده اند. پسانتر، او به جای تبار (اتنوس) بزرگ از واژه تبار کبیر (سوپراتنوس) کار می گیرد. روشن است در این جا رویکرد او وامگیری از تیوری اتنوژنیز گومیلیف می باشد.

او را سلطه قبایل آریایی بر استپ های اورآسیا در اوایل عصر آهن به وجد می آورد. در این حال، او سارمات ها، سکایی ها و اوسون ها را بی چون و چرا در دایره نیاکان خلق قزاقستان شامل می گرداند. با این کار، او، انقلاب در امور نظامی (ارابه، سواره نظام، پوشیدن زره و...) و لشکرکشی های جهانگشایانه آریاییان را با نیاکان قزاق ها آژیده می زند. وی آریایی ها [نیاکان قزاق ها]-گک.] را چونان مردمان «توانا» و «بزرگ» می ستاید که در سیمای آنان، قبایل به «اوج قدرت» رسیده و بزرگترین شاهنشاهی ها را پی ریخته بودند.<sup>351</sup>

اسکندر اونداسئف، ارث بری تباری را که سر به اوایل عصر آهن می زند، با تیپ اقتصادی، فرهنگی و شیوه زندگانی آژند می زند. در این حال، این واقعیت که در طی بیش از دو هزار سال گذشته این زبان (از ایرانی شرقی به تورکی) و تیپ فیزیکی (از اروپاییدی به

---

<sup>350</sup> . Ундасынов И.Н. История казахов и их предков. Часть 1. Наши предки. М.: Ленком, 2002. С. 14, 26.

اونداسئف اسکندر، «تاریخ قزاق ها و نیاکان شان»، بخش یکم، نیاکان ما، مسکو، انتشارات لینوم، 2002 ، ص 14، 26.

وی در شرح فرهنگ «آریایی های اندرونوفویی» کتاب باستان شناس پرآوزاه روسی بانو الینا کوزمینا (Kuzmina) را راهنمای خود می سازد. (نگاه شود به: EE Kuzmina «هندوآریایی ها از کجا آمده اند؟»، مسکو، انتشارات کالینا، وابسته به پژوهشگاه علوم فدراسیون روسیه، 1994.

Кузьмина Е.Е. Откуда пришли индоарии? М.: МГП «Калина» ВНИТИ РАН, 1994.

<sup>351</sup> . Ундасынов И.Н. Указ. соч. С. 84.

مخلوط اروپاییدی- منگولوییدی) تغییر یافته است، درست مانند بسیاری دیگر از نویسندگان قزاق، برای وی ارزشی ندارد.

بایسته یادآوری است که اونداسئف، نه تنها برداشت های خود را بر شالوده تیوری تباری شوروی استوار ساخته بود، بل از آن هم پا فرا تر گذاشت: او، تعارضات تباری را تقریباً چیزی همانند با «نیروی محرکه تاریخ» ارزیابی می نماید.<sup>352</sup> این گونه، او برای توضیح عطش کوچروان به تسخیر سرزمین های نو، به آوندهای اجتماعی- بیولوژیک متوسل می شود: سخن بر سر گویا «سرشت ذاتی طبیعی جوامع انسانی (اتنوس ها یا تبارها)، درست مانند پایه ها و رمه های چارپایان» است، «که پیوسته در تلاش پهن ساختن بی حد و مرز گستره بودوباش شان و رسیدن به بالاترین پلکان در سلسله مراتب گیتی، نسبت به جوامع همانند خود می باشند.»<sup>353</sup> به سخن دیگر، نویسنده با ابراز مخالفت با نژادپرستی، نیروی محرکه (سلسله جُنبان) روند تاریخی را در پارادایم تباری- نژادی جستجو می نماید.

به هر رو، بی توجه به این که تاریخ نویسان قزاق چه ارزیابی هایی در باره تاریخ پرداز می کنند، مقامات دولتی قزاق، خود مساله نیاکان را حل نموده اند. به دستور آن ها در آلماتی در میدان جمهوری، ستون سنگی یادبود 30 متری یی به افتخار به دست آوردن استقلال و حاکمیت دولتی ساخته شده است. ستون سنگی، یادمانی است از تندیس یک جنگجوی سکایی سوار بر پلنگ برفی بالدار. این تندیس، سیمای «آلتین آدم» (آدم زرین) نامدار یافته شده توسط باستان شناسان در دوره شوروی در قرغان ایسک را بازآفرینی می کند. [کنون،

---

<sup>352</sup>. همان جا، ص. 116-117.

<sup>353</sup> . Ундасынов И.Н. История казахов и их предков. Часть 2. Кимаки и кыпчаки. М.: Ленком, 2003. С. 90.

اسکندر اونداسئف، تاریخ قزاق ها و نیاکان شان، بخش دوم، کیماک ها و قپچاق ها، انتشارات «لینوم»، مسکو، 2003، ص. 90.

آلتین آدم، نماد و الگوی بالندگی و سرفرازی قزاق‌ها به شمار می‌رود-گک. [۳۵۴ با این شگرد، به سکایی‌ها نقش برجسته نیاکان نخستین قزاق‌ها داده می‌شود که با فداکاری‌های دلیرانه و رادمردانه خود آغازگر راه پرافتخاری گردیدند که در فرجام به استقلال ملی انجامید. ۳۵۵

در اوایل ماه جولای سال 2008، هنگام جشن بزرگداشت دهسالگی شهرآستانه- پایتخت نوکشور، در موزه ریاست جمهوری برای مهمانان زیورات طلایی سکایی‌ها به نمایش گذاشته شد و در این حال، سکایی‌ها چونان «قبایل دیرین تورکی» معرفی گردیدند. ۳۵۶

به هر رو، در فرجام این داستان تاریخی، پیروزی آغازین سکایی‌های کوچی بر پارسیان، با پی‌ریزی «دولت ملی» به پایان می‌رسد. آن‌چه که این روند تاریخی 2500 سال‌آزگار! را در بر می‌گیرد، چه باک؟ آخر، چنین چیزی پایمردی و هدفمندی نیاکان را برجسته می‌سازد که سزاوار ارجمندی بی‌چون و چرایی می‌باشند.

این گونه، قزاق‌ها، «صاحب» نیاکانی می‌گردند که به راستی می‌توان به آن‌ها بالید و نازید. این نیاکان، چنین بر می‌آید که در گام نخست، باشندگان بومی [سرزمین قزاق‌ها-گک]. اند (که این گونه، اصل بومی‌گرایی رعایت می‌گردد). دو دیگر، آن‌ها، باشندگان بسیار

---

354. بایسته یادآوری است که پیکره این سکایی درست همانند آلتین آدم آگاهانه با چهره قزاقی (منگولوئید) پرداز شده است. همان گونه که ازبیک‌ها در تاشکنت تندیس ابن سینا را با سیمای ازبیکی تراشیده‌اند.-گک.

355. همه این افسانه‌پردازی‌ها را به شاگردان دبستان‌ها سر از سال پنجم می‌آموزانند. برای مثال، نگاه شود به کتاب درسی: اتریک بایف، ژ. او، ص. 69.

Артыкбаев Ж.О. и др. Указ. соч. С. 69

356. گزارنده در این مراسم در جمع مهمانان ویژه حضور داشتم. بسیاری از سفیران کشورهای غربی که از تاریخ منطقه نیک آگاهی داشتند، از کنار قفسه‌های شیشه‌یی که در آن زیورات طلایی سکایی به روی گردن‌ها، سینه‌ها، سرها، دستان و گوش‌های آدمواره‌ها (آدمک‌های پلاستیکی) سکایی دارای چهره‌های قزاقی آویخته شده بودند، با پوزخندهای معنا داری می‌گذشتند. چنین صحنه‌یی به راستی به یک مضحکه همانند بود.-گک.

قدیمی این سرزمین اند و سه دیگر، این که آفرینندگان دستاوردهای بسیار بزرگ فرهنگی اند و چهار دیگر، این که پاسداران پیروزمند میهن اند و سر انجام هم نوادگان نژاد انسان های اروپاییدی [در عین حال تورکی زبان و دارای چهره های منگولوییدی!] -گک].

همه این ها، به قزاق ها اجازه می دهند تا خود را با اروپاییان و باختر زمین پوینده، همگون نشان بدهند. این در واقع، بازتفسیر ارثیه مشترک شوروی است که بر بار پیشتاز توده های شوروی نسبت به «آسیای عقب مانده» تاکید می ورزید.

#### ازبیکستان:

در دوره شوروی، در ازبیکستان محبوب ترین رویکرد، رویکرد استوار بر تحقیقات میان رشته ای دانشمندان شوروی مبنی بر بافتار «چندسازواره ای» توده های جهان به شمار می رفت. در پیوند با آسیای میانه، این رویکرد سخن از روند دور و دراز آمیزش مردم بومی، گویشوران زبان های خاوری ایرانی با قبایل تازه وارد تورکی زبان، به میان می آورد. نتیجه این فرایند، به پندار نویسندگان شوروی، شکل نیاکان ازبیک ها و تاجیک ها نیز بود.<sup>357</sup>

این گونه، با این ترفند، در میان نیاکان ازبیک ها، از قبایل اوایل عصر آهن (ساکی ها، ماساگیت ها و دیگران) نام برده می شد که مربوط جهان کوچروان ایرانی می شدند. روشن است، چنین پیوندی برای ازبیک ها این زمینه دلفریب را فراهم می گردانید که این قبایل را در ریشه های تباری نیایی خود بگنجانند و با این کار، در گام نخست، چهارچوب های زمانی قدمت خود را به گونه شایان توجهی به ژرفای تاریخ بکشانند، و در گام دوم، با شرح

---

<sup>357</sup> Аскарлов А.А. Некоторые аспекты изучения этногенеза и этнической истории узбекского народа // Материалы к этнической истории населения Средней Азии / Под ред. В.П. Алексеева. Ташкент: ФАН, 1986. С. 7-10.

عسکرف، «برخی از جنبه های مطالعه اتنوژنیز و تاریخ تباری خلق ازبیک» / مواد در باره تاریخ تباری باشندگان آسیای میانه، با ویرایش و. پ. الکسی یوا، تاشکنت، انتشارات «فان»، 1986، ص. 7-10.

دستاوردهای فرهنگی این قبایل، چونان دستاوردهای نیاکان بلافضل شان، خود را میراث داران راستین این فرهنگ ها بنمایانند.<sup>۳۵۸</sup>

به گونه یی که می دانیم، این عملیات جراحی را می شد به دو روش انجام داد: یا به شیوه خویشتندارانه تر و احتیاط آمیز، با شامل گردانیدن قبایل کوچی ایرانی زبان باستانی در میان نیاکان خود، و یا به شیوه بیشتر مستقیم الخط، با بخشیدن هویت تورکی به آنان. در دوره شوروی، اتنوگراف (تبارنگار) برجسته ازبیک - کریم شاه نیازف، در باره بافتار چندلایه یی ازبیک ها با شامل گردانیدن لایه های مختلف اتنوژنیتیک به آن، تاکید می ورزید. او

---

<sup>358</sup> این رویکرد، که ویژه اواخر دوره استالینسم می گردید، از سوی سرگنی تولستوف بر پایه ایده های نیکلای مار طراحی شده بود. (نگاه شود به اثر: تولستوف، س. پ.، پرسش های کلیدی تاریخ باستانی آسیای میانه // مجله پیک تاریخ باستان، 1938، شماره 1. ص. 196-203).

(Толстов С.П. Основные вопросы древней истории Средней Азии // Вестник древней истории. 1938. № 1. С. 196-203).

در آستانه جنگ جهانی دوم، الکساندر یاکوبوفسکی (Jakubowski) این روش را با ساختن طرحی برای منشای خلق ازبیک به کار برد. (نگاه شود به: ا. یاکوبوفسکی: اتنوژنیز خلق ازبیک، تاشکنت، انتشارات UzFAN، 1941).

(Якубовский А. Ю. К вопросу об этногенезе узбекского народа. Ташкент: УзФАН, 1941).

از همان هنگام، در شالوده نسخه شوروی اتنوژنیز مردم آسیای میانه این اندیشه گذاشته شده است که «تاجیک ها و ازبیک های کنونی را در گذشته تاریخی، زندگی با همی چندین سده یی و فرهنگ و زندگی مشترک، و تا حد معینی رشته های تباری مشترک به هم پیوند می زند. و نیاکان آن ها را در میان باشندگان باستانی بلخ و سغد جستجو می کردند (نگاه شود به: مونگایت (Mongait AL)، باستان شناسی در M. شوروی، مسکو، 1955، ص. 272).

(Монгайт А.Л. Археология в СССР. М.: АН СССР, 1955. С. 272).

**یادداشت:** دشواری این تز در آن است که متفاوت از تاجیک ها، ازبیک ها توده بسیار جوانی از دید تاریخی به شمار می روند که پدیدآیی آن ها در صحنه تاریخ، پس از لشکرکشی چنگیز خان به آسیای میانه و پشته ایران مربوط می گردد. در این جا یک باریکی دیگر هم است و آن این که یاکوبوفسکی شهروند کشور ازبیکستان بود و با توجه به حاکمیت اتوریتار پلیسی آن کشور، تصور می رود که زیر تاثیر بالاییان چنین چیزی را نگاشته باشد. -گ.



خاطر نشان می ساخت که «شالوده تباری اتنوزنیز ازبیک ها را باشندگان باستانی میانرودان آسیای میانه و خوارزم (ساکي ها، ماساگيت ها، سغديان، خوارزميان و ديگران) می ساختند، که در آینده با تازه واردان قبایل تورکی زبان، آمیزش یافته بودند.»<sup>۳۵۹</sup>

شاه نیازوف در این که باشندگان اوایل عصر آهن به زبان های ایرانی خاوری سخن می گفتند، تردیدی نداشت. راستش، او در سال های پس از فروپاشی شوروی نیز بر همین پندار خود ماند.<sup>۳۶۰</sup>

مقاله ب. آ. احمدف، که مدعی گواهی دادن منابع مکتوب در باره نیاکان ازبیک ها می باشد، می تواند چونان نمونه دید متفاوتی در زمینه باشد. در این مقاله هیچگونه بررسی جدی منابع نوشتاری دیده نمی شود. در عوض، نقل قول های پر هنگامه یی از منابع باستانی یونانی، چینی، عربی، و ... سر هم چیده می شود که در باره کوچی های عصر باستان، عادات و رسوم ایشان سخن می گویند. در این مقاله، «تورانیان» باستان بدون چون و چرا «تورک» جا زده می شوند و داستان پردازی از شرح سکایی ها و ماساگیت ها آغاز می گردد که همین گونه بدون کدامین حرف و حدیث ویژه، چونان نیاکان دور ازبیک ها قلمداد می گردند.<sup>۳۶۱</sup>

---

<sup>359</sup>. Шаниязов К.Ш. К этнической истории узбекского народа. Ташкент: ФАН, 1974. С. 9.

شاه نیازف، ک. ش.، در باره تاریخ تباری خلق ازبیک، تاشکنت، انتشارات فان، 1947، ص. 9.  
<sup>360</sup>. شاه نیازف، برخی از پرسش های نظری اتنوزنیز خلق ازبیک، // مجله علوم اجتماعی ازبیکستان، 1998، شماره 6، (به زبان ازبیکی)، ص. 33.

Шаниязов К.Ш. Некоторые теоретические вопросы этногенеза узбекского народа // Общественные науки Узбекистана. 1998. № 6 (узб. яз.). С. 33.

<sup>361</sup>. احمدف ب، آ.، اهمیت یادمان های نوشتاری در مطالعه تاریخ ازبیک ها // مواد و مدارک در باره تاریخ تباری آسیای میانه / با ویرایش و. الکیسی یف، تاشکنت، انتشارات فان، 1986، ص. 14-30.

... و اما، رویکرد رویزیونستی (بازنگری خواهانه) بی که برای کوچروان باستانی، زبان تورکی می بخشید، بیشتر از این هم مستقیم الخط بود. یکی از نخستین کسانی که به «تورکی زبان ساختن» کوچی های اوایل عصر آهن پرداختند، موتال ارماتف - تبارنگار ازبیک بود. او، به سال 1968 به شدت ایده «ریشه آریایی» سکایی ها و ماساگیت ها را رد کرد و تلاش ورزید ثابت بسازد که آن ها «با خون نژاد ایرانی» بیگانه بوده اند.<sup>362</sup>

آوند اصلی او از این برداشت، آن بود که آداب و رسوم سکایی ها با آداب و رسوم نیاکان خلق ازبیک همسان بودند. به طور خاص، او تاکید می ورزید که «مردم سکایی، دلیر، باهوش، شجاع، صادق و پیگیر بودند»، و این صفات برجسته او را متقاعد گردانیدند که به حل مساله ریشه های تباری آن ها دست یابد!<sup>363</sup> ارماتف، با نکوهیدن اروپاستریسم («اروپامحوری»)، در سیمای «اشغالگران استعمارگر ایرانی»، و سر دادن شعارهایی در باره قهرمانی های بومیان باستانی آسیای میانه، سخاوورزانه به آن ها زبان تورکی می بخشید!<sup>364</sup>

به سخن دیگر، هرگاه بسیاری از نویسندگان ازبیک استدلال می کنند که فرهنگ ازبیک ها، برگرفته از میراث باستانی کوچروان ایرانی زبان می باشد، ارماتوف بی چون و چرا می پندارد که این فرهنگ مطلقاً یک میراث تورکی است. پس از وی، در میانه های سال های

---

<sup>362</sup> . Эрматов М. Этногенез и формирование узбекского народа. Ташкент: Узбекистан, 1968. С. 14-15.

ارماتف، م. «اتنوژنیز و تشکل خلق ازبیک»، تاشکنت، ازبیکستان، 1968. ص. 14-15.

<sup>363</sup> . شگفتی برانگیز خواهد بود که اگر خواننده از این منطق بسیار نیرومند آقای ارماتف شاخ نکشد از این گونه دُرفشانی های علمی در شگفتی اندر نشود. - گ.

<sup>364</sup> . همان جا، ص. ص. 48-49.

ارماتف، این گونه، با ستایش از پیکارهای قهرمانانه قبایل باستانی آسیای میانه با «استعمارگران یونانی و ایرانی»، در واقع از دیدگاه های به شدت سیاست زده تولستف پیروی می نماید، اما متفاوت از او، باشندگان بومی را تورکی می سازد.

(Толстов С.П. Основные вопросы древней истории Средней Азии. С. 184-186;

он же. Древняя культура Узбекистана. Ташкент: УзФАН, 1943. С. 6-18).

دهه هشتاد، از ایده تورکی زبان بودن اسکیت ها و سکایی ها د. آیت مرادف (عیدمرادف) - دانشمند و شاعر قره قلیاچی نیز پشتیبانی می نماید.<sup>۳۶۵</sup>

راستش، در دوره شوروی، به پیشواز چنین راندمان های تند نمی شتافتند. حتا در اوایل سال های دهه 1990 دانشمندان ازبیک کماکان از شکلگیری خلق ازبیک از آمیزش قبایل ایرانی با تازه واردان تورکی سخن می گفتند.<sup>۳۶۶</sup> با این حال، زیر تاثیر آشکار کشاکش های دیرپا و تشدید یافته در سال های پس از فروپاشی شوروی میان نویسندگان تاجیک و ازبیک در پیوند با تفسیر تباری تاریخ باستان و سده های میانه، نگاه کارشناسان ازبیک به نیاکان دستخوش استحاله گردید و دگرگون شد. در نیمه دوم سال های دهه 1990 اکادمیسین احمد علی عسکرف دیگر استدلال می کرد که تورک ها در قلمرو ازبیکستان در اواخر عصر برنز ظهور نموده بودند!<sup>۳۶۷</sup>

امروز او حاضر است سازندگان فرهنگ اندرونوفوی اواخر عصر برنز، را تورکی زبان جا بزند. حال چه رسد به کوچروان اوایل عصر آهن. راستش، او می پذیرد که در میان آن ها به

---

<sup>365</sup> عید مرادف، د.، «نام های تباری تورک ها: قره قلیاچ، کلوبوکی های سیاه، چرکاس، باشقیر، قرغز، اویغور، تورک، پیچینینگ، ساک، ماساگیت، اسکیت، نوقز»، قزه قلیاچستان (جمهوری خودگردان در بافتار ازبیکستان)، 1986، ص. 183-198.

شایان یادآوری است که هرگاه ارشادات آقای عیدمرادف - سخنور قره قلیاچی را جدی بگیریم، در این صورت همه توده های اروپایی برخاسته از اسکیت ها از جمله روس ها، اوکرایینی ها، باشندگان اروپای خاوری و فشرده سخن، همه آن هایی که اسکیت ها را نیاکان خود می شمارند و... همه باید در عهد باستان تورکی زبان بوده باشند! این که چگونه معجزه یی رخ داده بود که همه زبان نیایی خود را یکسره از دست دادند، رازی است که تا کنون کسی نتوانسته است، آن را بداند. -گ.

<sup>366</sup> . История народов Узбекистана. Т. 2 / Под ред. А. Аскарлова. Ташкент: ФАН, 1993. С. 6.

تاریخ خلق های ازبیکستان، جلد دوم، / با ویرایش عسکرف، تاشکنت: انتشارات فان، 1993، ص. 6.

<sup>367</sup> . Аскарлов А. История Узбекистана. Ташкент: Узбекистон, 1997. С. 98.

عسکرف، ا.، تاریخ ازبیکستان، تاشکنت، 1997، ص. 98.

هر حال، ایرانی زبانان هم دیده می شدند، اما با تمسک به سنت های اساطیری چینی، «آریاییان باستان» را او بی چون و چرا «تورک» (تورکی زبان) می شمارد! در سایر مسایل، او از تیوری یاد شده در بالا مبنی بر سنتز (همبافتی و آمیزش) فرهنگ ها پیروی می کند.<sup>۳۶۸</sup>

---

368 . Аскарлов А . Арийская проблема: новые подходы и взгляды // История Узбекистана в археологических и письменных источниках / Под ред. А.А. Анарбаева. Ташкент: ФАН, 2005. С. 81-91;

عسکراف، «مساله آریایی: برخورد های نو و دیدگاه ها» // تاریخ ازبیکستان در منابع باستان شناسی و نوشتاری/ با ویرایش ا.ا. اناربایف، تاشکنت، انتشارات FAN، 2005، ص 81-91  
عسکراف، «تورک ها- باشندگان بومی آسیای میانه // آریانا، 2006، شماره 5 اپریل، تارنمای انترنتی (www.ariana.su/?S=7.0604050101).

**یادداشت گزارنده:** اکادمیسین احمد علی عسکراف، در مقاله یی زیر نام «پاسخ به پان ایرانیست ها» در تارنمای «آریانا»، به نقد دیدگاه های دانشمندان تاجیکستانی از جمله اکادمیسین نعمت اف و به ویژه اکادمیسین رحیم ماسف در زمینه تاریخ باستان پرداخته است و آنان را به بیماری باستانی گرایبی به سان «بیماری کودکی (کودکانه) چپروی در کمونیسم» (نوشته لنین) متهم ساخته است.

در این مقاله او تلاش به خرج داده است تا آریایی ها را چونان طبقه اریستوکراتی جامعه کوچرو و اشغالگران سرزمین های نیایی تورکی زبانان پرداز نماید و استدلال نماید که آریایی ها نه کدام نژاد و یا هم تبار، بل که لایه اجتماعی اریستوکرات های دشت نشین بوده اند. همین گونه او، کوشیده است تاریخ خلق ازبیک را تا چند هزار سال پیش برساند و همانا ازبیک ها را صاحبان اصلی سرزمین آسیای میانه و ایرانی زبان ها اشغالگر معرفی بدارد.

در پاسخ به نوشته عسکراف، اکادمیسین رحیم ماسف مقاله هایی نوشت در سایت «سنتز آسیا» زیر نام «پاسخ به پان ترکیزست ها»: برای هیچ کسی مجاز نیست تا تاریخ ملی دیگران را تحریف و به خود اختصاص بدهد. و نیز «ازبیک ها! دست از تحریف تاریخ آسیای میانه بردارید. دیگر بس است!» «پنهان کردن واقعیت های تاریخی کاریست ناپسند».

([www.centrasia.ru/newsA.php?st=1145219760](http://www.centrasia.ru/newsA.php?st=1145219760)) و این گونه، به پاسخ عسکراف پرداخته، او را متهم به تحریف حقایق و جعل تاریخ و تاراج ارزش های ملی تاجیک ها نموده است. کسانی که به زبان روسی آشنایی دارند، می توانند این مقاله ها را در همین لینک ها بخوانند.

عسکرف، به «تورکی نمایاندن» یا «تورکی ساختن» فرهنگ عصر برنز برای آن نیاز دارد تا در برابر اندیشه پررنگ ایرانی زبان بودن قبایل باستانی آسیای میانه و قزاقستان، که پیوسته از سوی ایدئولوگ های تاجیکستانی در تبلیغات ضد ازبیکستانی شان مورد بهره گیری قرار می

---

روشن است، ما کاری به پولیمیک های سنتی ازبیک ها و تاجیک ها نداریم. اما در باره مقاله «مساله آریایی: برخورد های نو و دیدگاه ها»ی عسکرف، به قول معروف اگر خاموش بنشینیم، گناه است. من این مقاله اکادمیسین عسکرف را با چند اثر دیگر شان با دقت خواندم. در این که اکادمیسین پروفیسور داکتر عسکرف- دانشمند فرهیخته و بزرگی است و در مسایل باستان شناسی، زبان شناسی، تاریخ و فرهنگ از سرآمدان دانشمندان ازبیکستان و در کل آسیای میانه، جایی هیچ شک و تردیدی نیست. اما با تاسف باید گفت که ایشان یک دانشمند «برنامه یی» و دولتی اند که به فرمایش بالاییان، تاریخ را نه آن گونه که هست، بل به گونه یی که باید باشد، در بستر ایدئولوژی حاکم بر کشورش نوشته است و می نویسد که به دشوار بتواند از سوی محافل اکادمیک جدی جهانی پذیرفته شود.

مقاله مورد نظر، با کمال زرنگی و مهارت، با شیوه های عوام فریبانه و روش های اکروباتیک با مانور بسیار بالا نوشته شده است که روشن است کسانی که در تاریخ منطقه وارد نیستند، نمی توانند به رازهای نهان آن پی ببرند. اما بسنده است اگر کسی کتاب تاریخ خلق هونوها، نوشته گومیلیف را به دقت بخواند، آن گاه در می یابد که نویسنده با پاشیدن خاک به چشمان خوانندگان ناآگاه از تاریخ، آگاهانه به جعل تاریخ، تحریف آشکار حقایق و در یک سخن کلاهبرداری علمی پرداخته است. او ماهرانه در میان سده ها و هزاره ها بازی می کند و مدارک و شواهد یک سده و حتا گاهی یک هزاره تاریخی را در قرینه هزاره دیگر به کار می بندد و با سرهم گذاشتن فاکت های رنگارنگ، با شعبده بازی می کوشد در فرجام، آن چه را که قصد دارد، با ترفندها و شگردها به کرسی بنشانند.

به هر رو، ارزش آن را ندارد تا نقد مفصل تحلیلی یی بر این مقاله نوشته شود و با دلایل و شواهد انکار ناپذیر، چه روش و شیوه نگارش مقاله، چه نحوه برخورد نویسنده آن با مسایل، چه نتیجه گیری ها ناسخته و ناروا و چه مواردی که وی کوشیده است، به نتیجه گیری نادرست یعنی کشاندن قدمت تاریخ خلق ازبیک به 3500 سال پیش و ادعای نادرست بودوباش تورکی زبانان در گستره آسیای میانه پیش از سده ششم میلادی و نیز وارونه جلوه دادن مدارک منابع چینی با بهره گیری از پیچیده ترین بازی ها با واژه ها و مفاهیم و تحریف ماهرانه آن ها به تازیانه نقد بیرحمانه بسته شود. -گ.

گیرد، بیستد. او، به نوبه خود استدلال می کند که تورک ها که دست کم از 3500 سال بدین سو در آسیای میانه نیز «باشندگان بومی» می باشند.

چنین بر می آید که با این دیدگاه پژوهشکده تاریخ پژوهشگاه علوم جمهوری ازبیکستان هم همونوا باشد که باورمند اند که «تورکان باستانی» در آسیای میانه پیش از «اشغالگری های هندوآریایی ها» زندگی می کردند.<sup>369</sup>

امروزه، این گونه ایده ها گاهی حتا در کتب های درسی دبستان ها گنجانده شده است. برای مثال، در کتاب راهنمای آموزگاران (اثر همین اکادمیسین عسکرف)، سکایی ها و ماساگیت ها، چونان نیاکان ازبیک ها معرفی شده اند. در همین اثر، همچنین در باره پیکارهای قهرمانانه آن ها در برابر ایرانیان و اسکندر مكدونی، داستانسرای می شود، که بی مهبا کتاب یاد شده ارماتف را به یاد می آورد. آیین اوستایی (زرتشتی) هم چونان آیین «نیاکان ما» جا زده می شود.<sup>370</sup> کتاب درسی برای کلاس هفتم، هم گروه های بومی دارای زبان های خاوری ایرانی به شمول سکایی ها و ماساگیت ها و هم تورک های تازه وارد بیگانه را چونان نیاکان خلق ازبیک بر می شمارد. اما تاریخ تشکل خلق ازبیک را سده های نهم- اوایل سده دوازدهم می پندارد.<sup>371</sup>

---

<sup>369</sup>. Камолитдин Ш. О понятии этногенеза в «Этническом атласе Узбекистана» // Этнографическое обозрение. 2005. № 1. С. 53-54;

کمال الدین، ش. او، «در باره مفهوم اتنوژنیز در «اتلس تباری ازبیکستان» // مجله «آموزش های اتنوگرافیک»، 2005، شماره 1، ص 53-54.

Алимова Д.А., Арифханова З.Х., Аширов А.А., Назаров Р.Р. Еще раз о проблемах этнологии в Узбекистане // Этнографическое обозрение. 2006. № 3. С. 112, 114-115.

علیموا د.ا، عارف خانووا ز. خ، اشیرف ا. ا، نظروف ر. ر، «بار دیگر در باره مساله اتنولوژی در ازبیکستان» // مجله آموزش اتنوگرافی، سال 2006، شماره 3، ص 112، 114-115.

<sup>370</sup>. Аскарлов А. История Узбекистана. С. 4-6, 85, 98, 107-115

عسکرف، «تاریخ ازبیکستان»، ص. 4-6، 85، 98، 107-115.

<sup>371</sup>. Мухамеджанов А., Усманов.К. История Узбекистана (IV-XVI вв.).

Ташкент: O'zbekiston milliy ensiklopediyasi, 2005. С. 81-83.

گرایش برای «تصاحب نیاکان آریایی» [آن هم تورکی زبان-گک.] همین گونه در نوشته های روشن اندیشان در دیگر گوش و کنارهای اروآسیا دیده می شود. کار به جایی رسیده است که برخی از یاکوتی ها<sup>۳۷۲</sup> و بوریات<sup>۳۷۳</sup> های [تورکی زبان-گک.] می خواهند به هر گونه که شده، خود را به نژاد سپید برتر آریایی آژیده بزنند. در این مورد، نقش اساسی را نه باستان شناسی، بل آوندهای علم ژنتیک بازی می نماید. زیرا در نیمه دوم سال های دهه 1980 دانشمندان علم ژنتیک روسیه توانستند همانندی برخی از نشاندهنده ها میان توده های هندواروپایی و تورکی- مغولی را کشف نمایند و آن ها حتا اعلام نمودند که «آریایی ها باید شالوده سوبسترات یاکوتی تباران را تشکیل داده باشند»<sup>۳۷۴</sup>.

---

محمد جانف آ.، عثمانف ک.، «تاریخ ازبیکستان در سده های چهارم و پنجم»، تاشکنت،

O'zbekiston milliy ensiklopediyasi, 2005. C. 81-83

<sup>372</sup>. Шнирельман В.А. Войны памяти. Мифы, идентичность и политика в Закавказье. М.: Академкнига, 2003.

نگاه شود به: شنیرالمان (VA Shnirel'man) «نبرد یادمان ها، افسانه ها، هویت ها و سیاست در ماورای قفقاز»، مسکو، انتشارات اکادمی کتاب (کتابستان)، 2003.

<sup>373</sup>. Шнирельман В.А. Второе пришествие арийского мифа // Восток. 1998. № 1. С. 89-107.

شنیرالمان، «بازگشت دوباره اسطوره آریایی» // مجله خاور، 1998، شماره 1، ص.ص. 89-107.

<sup>374</sup>. Шнирельман В.А. Страсти по Аркаиму: арийская идея и национализм // Язык и этнический конфликт / Под ред. М.Б. Олкотт, И. Семенова. М.: Центр Карнеги, 2001. С. 58-85. (См. об этом также: Свешников А., Свешникова О. Здесь ли родился Заратустра? Или пути и последствия спасения одного археологического памятника // Неприкосновенный запас. 2008. № 1(57). - Примеч. ред.)

شور و شیفتگی برای کهنه گرایی (Arkaim): ایده آریایی و ملی گرایی // زبان و درگیری های تباری / با ویرایش اولکوت ام.ب. (Olcott)، سیمینوا م.، مرکز کارنتگی، مسکو، 2001. ص. 58-85. (همچنین نگاه شود در همین باره به اثر: سوشنیکف آ. (Sveshnikov)، سوشنیکفوا او. (Sveshnikova) «آیا زرتشت در این جا به دنیا آمده بود؟ و یا: «راه های نجات و پیامدهای ناشی از نجات یک سایت باستان شناسی // مجله انباشته مصوون شماره 57 (ملاحظات هیات تحریر).

## کشاکش میان اسطوره آریایی و پان ترکیسم:

این گونه، در پویایی های بررسی شده در بالا، نه تنها آماتورها، بل نیز حرفه یی ها (تاریخدانان، باستان شناسان، تبارشناسان، زبان شناسان و...) مشارکت دارند. بدیهی است، حدت مشاجرات نه تنها برخاسته از ملاحظات علمی داخلی است، و برای درک سرشت گفتمان مورد نظر، ما باید فراتر از جهان تورک و نیز «علم ناب» برآییم.

روشن است که نخبگان سیاسی تورکی زبان به استیناف طلبی (بازنگری خواهی) در پرونده «نیاکان آریایی» در دادگاه تاریخ، به چند دلیل نیاز دارند:

**نخست**، چنین چیزی استاتوس «بومی بودن» تورکی زبانان را بر پایه آوندهای علمی استوار می سازد و تقویت می کند. این وضعیت بسیار زیاد مهم است، چرا که از دوران شوروی، بومی گرایی به گونه پایدار و محکم تبارگرایی را با گستره (خاک) گره می زد و به باشندگان حق خودگردانی گستره یی - سیاسی می بخشد و اجازه می دهد چونان «خلق ممتاز و برگزیده و دارای نام و نشان» (titular nation) به شمار بروند. با این حال، برای کوچروان پیشین، که نیاکان شان سده ها در مهاجرت های بس گوناگون شرکت کرده بودند، بسیار دشوارتر از مردم مسکون است تا حق خود بر یک قلمرو مشخص را با دستاویز ساختن ریشه های عمیق تاریخی مسجل بسازند. از این رو، تنها امیدی که می ماند، یافتن جایی برای نیاکان، در میان باشندگان باستانی استپ های اورآسیا است. اما دانشمندان از زمانه های بسیار قدیم این لایه را با هندواروپایی ها پیوند می زنند، که زمانی همچنین «آریایی ها» نامیده می شدند.

آوندها و گواهی های دانشمندان و پژوهشگران، همه به انبوهی از داوری های فرضی بر می گردند که استوار بر شواهد و مدارک غیر مستقیم، ساخت و سازه های پس منظرنگرانه و مفروضات معین (certain assumptions) اند و اگر چه امروز، این چنین فرضیه بر سنت نیرومندی تکیه می زند، و وزن ترین فرضیه تصور می گردد، با این هم هنوز چونان یک فرضیه می ماند (یعنی فرضیه یی بیش نمی باشد)، و نکات جداگانه آن حتا در میان حامیان آن جرو بحث هایی را برمی انگیزد. از این رو، [تورکی زبانان آسیای میانه-گک.] در پی آن



اند که پس چرا فرض نکنیم که در میان باشندگان کوچ نشین و نیمه کوچ نشین باستان، کدامین گروه های تورکی زبان نبوده باشند؟ روشن است، اثبات چنین چیزی (یعنی یافتن گروه های تورکی زبان در میان توده های کوچ نشین ایرانی زبان جهان باستان) امری است محال و ناممکن. اما رد آن هم ممکن نمی باشد.<sup>375</sup>

افزون بر آن، به خوبی شناخته شده است که سر از اوایل سده های میانه، تورکی سازی گسترده ایرانی زبانان کوچی صورت گرفته بود. یعنی ایرانیان پیشین به گونه سیلی در جهان تورک ریختند. بنابراین، تورکی های کنونی، دلایل وزنی در دست دارند تا بر آن پا

---

<sup>375</sup> چنین بر می آید که نویسنده مقاله بزرگترین آوند را در این زمینه نبود هر گونه آثار مکتوب می پندارد. زیرا توده های تورکی زبان الخ تا سده هشتم میلادی که سغدیان مهاجر برای شان رسم الخط ساختند (چیزی که منجر به پدید آیی سنگ نوشته ارزشمند ارخون گردید) از خود نوشتار نداشتند. از این رو، به زبان فلسفی و منطقی کلامی می شود گفت که نسبت وجود و عدم آن (اثبات چنین چیزی) یکی است. یعنی نه می توان ثابت ساخت که تورکی زبانان پیش تر از سده ششم میلادی در آسیای میانه حضور داشته اند و نه می توان عدم حضور آنان را به همین دلیل نبود آثار مکتوب رد کرد. با این هم، نویسنده شاید متوجه نشده باشد که هیچ سخنی و اشاره ای از حضور توده های تورکی زبان پیش تر از سده ششم میلادی در آسیای میانه در هیچ اثر مکتوب سایر توده ها که از دیر باز رسم الخط داشتند، به چشم نمی خورد. در حالی که در باره حضور توده های ایرانی زبان، انبوهی مدارک نوشتاری هست. برای نمونه، در سراسر بخش اسطوره یی شاهنامه فردوسی حتا یک نام دارای ریشه تورکی برای تورانیان نمی یابیم. نه در توپونیم ها، نه در اتونیم ها.

در سنگ نبشته و یادمان های تاریخی جهان باستان هم نشانی از آنان دیده نمی شود. در حالی که در باره ایرانیان انبوهی از شواهد داریم. این گونه، نمی شود در این جا با مولف سازگار بود که گویا نسبت وجود و عدم حضور تورکی زبانان در آسیای میانه در دوران باستان یکی بوده باشد. یعنی در مورد نخست، می توان گفت که حضور آنان را نمی توان ثابت ساخت. مگر، در بخش دیگر، یعنی این که عدم حضور شان را هم نمی توان ثابت ساخت، نمی توان با وی همنگر بود. به خودی خود، این فاکت که هیچ گونه اشاره ای در باره حضور چنین توده هایی در آثار فزونشمار عهد باستان نشده است، گواه آشکار بر عدم حضور شان می باشد. -گ.

بفشارند که در میان نیاکان شان «آریایی ها» (یعنی گویشوران زبان های باستانی ایرانی) هم بوده اند.<sup>376</sup>

دلیل **دوم** محبوبیت اکتساب «هویت آریایی» در میان تورکی زبانان، ارزش فرهنگی و تاریخی یی است، که «دوران استعمار» به مفهوم آریایی داده است. ادبیات استعماری و متعصب شوونیستی اروپایی «آریایی ها» را بهره مند از توانایی های رزمی بسیار بالا و شور و اشتیاق برای جهانگشایی ها، اراده سیاسی و توانایی دولت سازی، انرژی سازندگی و هنروری پرداز نمود است. به چنین نیاکانی می توان بالید و ارزش دارد خود را به گونه یی به آنان آزند زد. شناخته شده است که دوره ساختن دولت ملی، سرشار و آکنده از دشواری های فزونشماری است که زدایش پیروزمندانه این دشواری ها نیازمند به هم فشردگی شیرازه ملی است. و به گونه یی که رهبران و اندیشه پردازان ملی از دیر باز درک کرده اند، چنین وحدتی نیاز به تکیه گاه و پشتیبانی اسطوره جذاب تاریخی دارد که برانگیزنده تخیل و سازنده حالت کشش عاطفی احساسی به وجد آورنده جذبات و اراده به پیروزی باشد. بنابراین، نماد و الگوی نیاکان کبیر، همیشه چونان یار وفادار ناسیونالیست های طیف ها و نحله های رنگارنگ بوده است.

**سوم**، نماد و الگوی «آریایی ها»، که بر جهان مدرن غربی «لنگر» افکنده و با هویت آن پیوند خورده است، اجازه می دهد تا خود را با تمدن مدرن همگون ساخت و از نماد و الگوی «آسیایی» که در دوره شوروی بار منفی یافته بود (نادار، آلوده، بیمار، نامتمدن و...)، فاصله گرفت. شایان توجه است که چنین چیزی اصلا به آن مزاحمت نمی کند که در میان

---

<sup>376</sup> روشن است، کسی در باره نیاکان مشترک تورکی زبانان و ایرانی زبانان آسیای میانه در قرون وسطی دعوی ندارد. دشواری در این جا است که به تایید خود مولف، شماری از پژوهشگران تورکی زبان آسیای میانه می کوشند برخلاف حقایق تاریخی، حضور تورکی زبانان را در این سرزمین ها حتا دیرین تر از آریاییان نشان بدهند و یا با بفشارند که آریایی ها تورکی زبان بوده اند و سخن از نیاکان مشترک در دوره های بسیار کهن - در چند هزار سال پیش بر زبان بیاورند. در این جا بایسته بود تا مولف متوجه چهارچوب زمانی بحث باشد که دردمندانه به هر دلیلی که هست، به آن توجه بایسته نداشته است - گ.

نوادگان آریاییان بتوان کسانی دارای گرایش های غربی ستیزانه را هم یافت. آخر، نماد و الگوی «آریایی ها» آرمان انتزاعی «تمدن» را به چالش بازننگری (استیناف) می کشاند. در حالی که تمایلات ضد غربی در برابر صفات بس مشخص و یا اقدامات سیاسی که از سوی غرب مدرن بر می خیزد، هدف گرفته شده است. افزون بر این، به چنین نمادی از «آریایی ها» درست بیشتر برای بهره برداری و مصرف داخلی نیاز است.

... و سرانجام، **چهارم**، نماد یا الگوی «آریایی ها» می تواند به گونه پراگماتیک هم مورد بهره برداری قرار گیرد: یعنی برای برپایی پیوندهای بازرگانی هم با غرب و هم با روسیه (و یا حتی هم ایران) چونان پشتوانه به کار رود. برای این کار، لفاظی های سیاسی دولتمردان و دیپلمات ها می تواند با اشاره به داشتن «نیاکان مشترک» و یا «ریشه های تاریخی مشترک» تکیه بزند که به گونه یی که انتظار می رود، در نزد شریکان احساس همپیوندی و خویشاوندی را بر می انگیزد.

با داوری از روی نماد آورده شده، تعامل میان «آریایی ها» و «تورک ها» را می توان با سه شیوه مختلف نشان داد:

**نخست**، می توان نیاکان قدیم را «آریایی» جازد و آنان را در برابر «اشغالگران تورک» قرار داد. در این مورد، تاکید بر فاکتور زبانی می گردد. در این حال، «آریاییان» چونان دارندگان فرهنگ برتر و متعالی پرداز می گردند و «تورکان» به عنوان «وحشی های بیگانه» درهم شکنندگان و ویرانگران تمدن های بزرگ. این چنین نماد و الگو از «تورکان وحشی» را می توان چیزی همانند به «تیوری آلبانی» در آذربایجان پنداشت که برخی از اندیشمندان (انتلکتوئل ها) در ترکمنستان با آن همونوا اند.<sup>377</sup> در هر دو مورد، میل به تملک و غصب میراث سیاسی و فرهنگی جمعیت باستانی مسکون به مشاهده می رسد و برای این کار بایسته است تا از نماد «وحشی ها» فاصله گرفت و دوری جست.

---

<sup>377</sup>. شنیرالمان، نبرد یادمان ها، اسطوره ها، هویت و سیاست در قفقاز جنوبی، مسکو، انتشارات «آکادمی

**دوم**، می توان آریایی ها را چونان مردمان تورکی زبان نمایاند. این رویکرد از سوی رویزیونیست ها (بازبینی خواهان) به کار می رود که تلاش می ورزند تا به نیاکان خود شکوه و جلال «آریایی» ببخشند، آن هم بی آن که از ارثیه زبانی شان چشم پبوشند. [یعنی آریاییان را تورکی زبان جا بزنند. مانند روشی که اکادمیسین عسکرف در تاشکنت پیش گرفته است-گ]. افزون بر این، در چنین رفتاری می توان پاسخی را به ادعاهایی همسایگانی دید که به ریشه های آریایی خود می بالند، و تورکان را «وحشی» می خوانند.

در عین حال، به همین رویکرد دومی، کشورهای مولتی اتنیک (کثیرالمله) قزاقستان و ازبیکستان که به دنبال ادغام اقلیت های تباری در یک جامعه همگون اند (قزاقستان، با اقلیت روسی بزرگ و ازبیکستان با اقلیت تاجیکی آن) گراییده اند.

**سوم**، «آریاییان» را می توان رو در روی «تورک ها» گذاشت، اما در یک زمینه وارونه، که در آن، نیاکان چونان «تورکان»ی به تصویر کشیده شوند که پیوسته دست اندر کار دفع یورش های «آریایی ها» بوده اند! در این جا، «آریایی ها» چونان مهاجمان خشن، استعمارگران و استثمارگران نمایانده می شوند و چنین رویکردی را می توان در شالوده ایدئولوژی استعمارستیزانه یی که بتواند جامعه را یکپارچه بسازد، گذاشت. در ازبیکستان درست به همین رویکرد پناه آورده اند.

در عین زمان، این تنها نویسندگان تورکی زبان نیستند که شیفته و مفتون نماد «آریایی» شده اند. دامنه گرویدگی به «نیاکان آریایی» در محیط تورکی، به خاطره رویارویی با دو طرح دیگر «آریایی» سایه افکنده و پهن تر گردیده است- یک طرح در تاجیکستان و طرح دیگری در روسیه که با پویایی از سوی شماری از نویسندگان روسی ترویج داده می شود.

تاجیک ها که با دشواری فراوان، به ایجاد کشوری برای خود در بافتار شوروی دست یافته بودند، از دیر باز، خود را فراموش شده و به حاشیه رانده شده و به عنوان توده یی که مورد بی مهری قرار گرفته است، احساس می کنند. زیرا در دوره خط کشی ها و مرزبندی های

ملی سال 1920 آبادترین و بارورترین زمین ها به ازبیکستان واگذار گردیده بود.<sup>378</sup> در ازبیکستان، چندین دهه آزرگار است که مشی تورکی زبان ساختن تاجیک ها پیش گرفته شده است و آن چه را که تاجیک ها چونان میراث تاریخی خود به شمار می برند، به جای

---

<sup>378</sup>. روشن است، چنین کاری ریشه در راهبردهای درازمدت روسیه و منافع علیای این کشور داشته است تا در نظر گرفتن ملاحظات تباری و نژادی و آیینی و فرهنگی. برای روسیه روشن است مصوون ساختن مرزهای جنوبی آن نسبت به در نظر گرفتن ادعاهای تاجیک ها اولویت داشته است. روس ها نیک می دانستند که اسلام در میان تاجیک ها نسبت به توده های تورکی زبان ریشه های بس درازی دارد و می تواند در آینده برای آن کشور در محور جنوب خطرآفرین و دردسر ساز باشد. از همین رو، هنگام مرزبندی های سیاسی، در واقع تاجیک ها را در یک منگنه جیوپولیتیکی در بلنداها پامیر «زندانی» ساختند و سرزمین های نیایی شان را از آنان گرفتند و از جمله دره استراتژییک فرغانه را میان سه کشور ازبیکستان، قرغیزستان و تاجیکستان تقسیم نمودند تا این گونه، خود را در برابر هر گونه خطری از این ناحیه وقایه کنند.

از سوی دیگر، می دانیم که روسیه از زمان پتر کبیر، آغاز به جهانگشایی در راستای جنوب و رسیدن به آب های گرم اقیانوس هند و خلیج پارس نمود. روشن است، تنها مانع بزرگ بر سر راه رسیدن روسیه به این هدف، موجودیت ایران بود. این بود که روسیه، ایران را به گونه سنتی از دید تاریخی بزرگترین حریف خود در کارزار جیوپولیتیکی و جیو استراتژیکی در تئاتر جنوبی کشاکش های جهانی می پنداشت و می پندارد و پیوسته با آن کشور بر سر گستره قفقاز و آسیای میانه درگیر بوده است. در سراسر سده های نهم و بیستم هم از آن هراس داشته است که مبادا ایران با غرب همدست شده و در اندیشه بازپسگیری سرزمین های از دست رفته خود در قفقاز، آسیای میانه و افغانستان برآید.

از همین رو هم بوده است که روسیه به گونه سامانمند در راستای تضعیف ایران و عنصر ایرانی و فرهنگ ایرانی در آسیای میانه و ایران خاوری (افغانستان) گام برداشته است. کشیدن یک نوار تورکی زبان در کمر بند جنوب (قرغیزی، ازبیکی، ترکمانی و آذری) در مرزهای شمالی ایران، به پنداشت استراتژیست های روس، چونان سد بزرگی در برابر گستره جویی ایران و در واقع، کشورهای غربی در آسیای میانه و قفقاز شمرده می شود. در چهارچوب همین سیاست بوده است که روس ها در دو سده گذشته، به گونه سامانمند در پی نابودسازی و دست کم کمرنگ سازی زبان پارسی دری در ازبیکستان بوده اند. همین گونه، تقویت اولتراناسیونالیسم پشتون و برچیدن گلیم فرهنگ و زبان پارسی دری در افغانستان، از برنامه هایی راهبردی روس ها در محور جنوب می باشد. -گ.

نادیده گرفتن و مردود شمردن، کنون از آن ازیبک ها گردانیده اند. بنابراین، امروزه اندیشمندان تاجیک نه تنها از غصب زمین ها، بل نیز تاراج ارثیه فرهنگی تاجیکی از سوی ازیبک ها خشمگین اند.

تاجیک ها می کوشند با این «روح آریایی» در برابر ازیبک ها بیستند و بر پیوند خویش با نژاد «آریایی» (اروپاییدی) تاکید می ورزند و با این کار، دیوار ستبری میان خود و ازیبک ها، که تاجیک ها ایشان را متعلق به نژاد دیگری می پندارند، برپا نمایند. در اوایل دهه 2000، کیان این روند را مقامات دولتی تاجیکستان که در پی مبدل ساختن «آریاسم» چونان ایده ملی تاجیک ها بودند، در دست گرفتند. در سال 2006، در تاجیکستان با شکوه تمام، سال تمدن آریایی» را جشن گرفتند که به باور رییس جمهور امام علی رحمان، می بایستی به همپیمانی ملت بینجامد.

الگوی آریایی ها، چونان «نیاکان فرهنگی»، جایگاه استواری در کتاب هاسی درسی نو تاریخ چاپ شده در تاجیکستان یافته است. در این کتاب ها، تاجیک ها آریایی خوانده می شوند و با آن که دوره سامانیان- «عصر زرین» دولرداری تاجیک ها شمرده می شود، در کتاب های درسی پیوسته، پیوند گسست ناپذیر نیاکان تاجیک ها با تمدن قدیمی تر پارسی (مانند ساسانی و...) یادآوری می شود. گذشته از این ها، ریشه های تاجیک ها در میان سغدیان باستان جستجو می شود. این دولت باستانی، برای تاجیک های کنونی به آن پیمانانه مهم می باشد که با توجه به آن، به سال 1999 ناحیه لنین آباد پیشین (خجند) به سغد تغییر نام داده شد.

به نوبه خود، ایده «تمدن سلاوی-آریایی» در روسیه هم از محبوبیت خاصی برخوردار است. رادیکال های روسیه با تمجید و تحسین به تحقیقات تازه علمی می نگرند و هندواروپایی های قدیم را با «آریایی ها» و «سلاوی ها» یکی می پندارند. برای آن ها چنین چیزی به معنای مشروعیت بخشیدن حق روس ها در استیلای گستره سراسر اورآسیا می باشد که این

کانسپت گستره پهناور اروآسیا را میهن نیایی اصلی شان معرفی می نماید.<sup>379</sup> در واقع، سرآغاز کاوش ها در باره «تمدن نامنهاد «سلاوی- آریایی» را باستان شناسان چلیابینسک که کتگوری نوی از آثار تاریخی میانه عصر برنز را در منطقه استپ اورال جنوبی کشف کردند، نهادند. آن ها با بسنده نکردن به کشف شهرک آرکایم، این شهرک را چونان چیزی نمانده باستانی ترین شهر جهان- مرکز «تمدن آریایی» که گویا به اورآسیا «فرهنگ والای» را هدیه داده بود، معرفی کردند.<sup>380</sup>

شهرک باستانی ارکایم، «ایده های نوآورانه» دیگری را هم مدیون همین باستان شناسان است که بر اساس آن، در این جاها، پیامبر زرتشت به دنیا آمد و یا دست کم به موعظه می پرداخت. ایده سوم، که باز هم مسوول آن همین گونه، باستان شناسان بومی اند، یکی پنداشتن آریایی ها با نیاکان سلاوها و به این ترتیب روس ها است. چنین نسخه پیچی رمانتیک از گذشته های دور، با پویایی از سوی رسانه های گروهی در میان مردم تبلیغ می گردد و در ده - پانزده سال اخیر در اوچرک های منطقه یی در باره تاریخ اورال رخنه نموده و جا باز نموده است.

در استان چلیابینسک و باشقورتستان بازدید از شهرک باستانی ارکایم در برنامه های سفرهای آموزشی دبستان ها گنجانیده شده است. در کتاب های شماری از نویسندگان، آریایی ها چونان جهانگشایان پیروزمند و به ارمغان آورندگان فرهنگ ها که دست به مهاجرت های دور و داراز یازیده بودند و نیز سازندگان تمدن های سترگ که فرهنگ و

---

<sup>379</sup>. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه، نگاه شود به: شنیرلمان، «نبرد یادمان ها، اسطوره ها،

هویت و سیاست در قفقاز جنوبی»، مسکو، انتشارات «آکادمی کتاب»، 2003.

<sup>380</sup>. بریل، یو. گ.، «کشف ارکایم»، اکاترینبورگ، آژانس ادبی اورال، 2005.

مفصل تر در این باره: شنیریل مان: «شیفتگی و والگی به ارکایم»، ایده آریایی و ناسیونالیسم // منازعات زبانی و تباری، / با ویرایش الکوت و سیمیونف، مسکو، مرکز کارنگی، 2001، ص. 58-85.

تمدن خود را به سراسر اروآسیا از «خاور میانه تا سیبری و هند» آوردند، نمایانده می شوند.<sup>۳۸۱</sup>

در عین زمان، روزنامه نگاران معنای آریایی را توضیح نمی دهند. اما از نوشته های آنان خواننده در می یابد که از پیوند زناشویی یک بانوی هندی و یک جوان روسی، بی چون و چرا «آریایی پاکنهاد» به جهان می آید.<sup>۳۸۲</sup> با این هم، از مقالات چاپ شده نمی توان دریافت که آیا اورال جنوبی زایشگاه و خاستگاه نوع بشر بوده است، پیدایشگاه نژاد سپید پوست، یا تنها زادگاه توده های روسیه و یا هم تنها میهن نیایی سلاوی ها و تورکان.<sup>۳۸۳</sup> آفریدن چنین سردرگمی ها و بردن خوانندگان به بیراهه و کژراهه، برای ژورنالیست ها، پیشیزی ارزش ندارد. برای آن ها بسیار مهم است تا پیوسته خبرهای شگفتی برانگیز و رنگین و پرهنگامه پخش کنند و برای هر ذوق و ذایقه ای نوشته ای پیشکش نمایند [(به قول معروف از هر چمن سمنی) - گ.ک.]

---

<sup>381</sup> گریگوری یف س. آ.، «در راهپیمای ها با ارابه سواران آریایی / اوچرک تاریخ اورال، با ویرایش مینکو و همکاران، ایکاترینبورگ، 1996، چاپ دوم، ص. 34-43. برگرفته هایی از این اثر در کتاب وزنین تری در باره تاریخ اورال بازآفرینی گردیده است:

«تاریخ اورال از آوان عهد باستان تا اواخر سده نهم» / با ویرایش لیچمان. ایکاترینبورگ، 1998، کتاب یکم، ص. 52-54.

در باره ستایش از نیاکان آریایی همچنین نگاه شود به: پارفینف، «رازهای پنهان ارکاییم» // مجله اورال، 2005، شماره 10، ص. 214-230

و هم اثر در بالا یاد شده آقای بریل.

<sup>382</sup> برای نمونه، نگاه شود به: پیسانف و.، «در آستانه شگفتی» // مجله کار، شماره 11 فبروری 1997، ص. 6.

<sup>383</sup> پوتینیخین و. پ.، «رازهای پنهانی ارکاییم - میراث آریایی های قدیم»، رستوف در کنار دُن، 2006، ص. 15، 37، 42-43.



روشن است، «دستاوردهای درخشان! باستان شناسی آریایی» واکنش تند منفی «جهان ترکی»<sup>۳۸۴</sup> را بر می انگیزد. چنین چیزی زمینه را برای پررنگ شدن نسخه پان ترکیستی «تورکی سازی» گذشته باستانی استپ های اورآسیا، و نیز «تورکی زبان سازی» نیاکانی را که در اعصار برنز و آهن در این استپ ها زندگی می کردند، فراهم می گرداند. این گونه، این «نیاکان»، دیگر نه آریایی، بل که تورکی «می نمایند». چنین دیدگاه هایی، از سوی برخی از دانشمندان دارای خاستگاه تورکی هنوز در سال های دهه های ۱۹۷۰-۱۹۸۰ آغاز به زایش نمودند- چیزی که به «شگوفایی» پان تورکیسم در دهه های پس از فروپاشی شوروی انجامید.<sup>۳۸۵</sup>

یکی از بزرگترین مهره ها در این گیر و دار [بخشیدن هویت و زبان تورکی برای نیاکان آریایی-گک] ذکی یف- زبان شناس تاتاری است. او، هنوز در سال های دهه ۱۹۷۰ تلاش

---

<sup>384</sup>. «جهان ترکی»- شهکار تازه پان ترکیست های اولتراناسیونالیست ترکیه است. در گذشته، پان ترکیسم نخست، بیشتر بر تز «همبستگی نژادی» تاکید داشت. اما، گذشت زمان بیهودگی دلبستگی به چنین رویکردی را ثابت ساخت. زیرا نژادی به نام ترک در جهان وجود ندارد. سپس، جای این تز را تز همبستگی «ترک تباران» گرفت. باز هم دیده شد که چیزی به نام تبار واحد ترکی در جهان وجود ندارد. گویشوران زبان های تورکی، اقوام مختلفی اند با اتنوزنیزهای گوناگون که در آوردن همه آن ها زیر یک چتر تباری بزرگ ناممکن است. وانگهی، تکیه بر زبان مشترک شد. اما باز هم چنین رویکردی راهی به دهی نبرد، زیرا چیزی به نام زبان ترکی واحد وجود ندارد، بل که خاندان بزرگ زبان های تورکی هست که گویشوران یک زبان آن بدون ترجمان نمی توانند زبان دیگری را بفهمند. این بود که اندیشه پردازان پان ترکیسم، برای برونرفت از این بن بست، اصطلاح تازه «جهان ترکی» را به میان آوردند.

صرف نظر از همه چیز، همه این ترفندها یک راهبرد را پیگیری می کنند- در آوردن همه گویشوران زبان های تورکی جهان زیر چتر فرمان کشور ترکیه و از آن طریق (زیر کنترل مثلث امریکا+ انگلیس+ اسرائیل) با ساختن امپراتوری پهناور ترکیه بزرگ. روشن است، در پشت چنین طرحی، محافل صهیونیستی جهانی پنهان اند و چنین پروژه یی را تمویل می کنند که هدف آن لرزان ساختن ثبات در گستره سنتی نفوذ روسیه و نیز ایران می باشد.-گک.

<sup>385</sup>. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه نگاه شود به: شنیرلمان، «نبرد یادمان ها و خاطره ها...»، مسکو، انتشارات «بشقاب پرنده های ناشاس»، ۲۰۰۶.

ورزیده بود نه تنها تورکی زبان بودن همه توده های کوچی اوایل عصر آهن (تخاری ها، اسکیت ها، سکایی ها، سارمات ها، الن ها و...) را ثابت بسازد، بل که تاریخ پیدایش زبان تورکی را به اواخر عهد دیرینه سنگی (20-30 هزار سال پیش) پس ببرد.<sup>386</sup> از شهکارهای او، یکی هم این که «آریایی ها» را به «تورکان» مبدل نمود، با این پنداشت که با چنین شگردی، نقش برازنده یی در مبارزه با تیوری نژادی بازی می کند.<sup>387</sup>

ن. آ. مجیدف- باستان شناس ارشد باشقیری، نیز هنوز در سال های دهه 1970 فرضیه یی را مطرح ساخت در باره پدیدآیی تورک ها در ماورای جنوبی در اوایل عهد برنز.<sup>388</sup> سپس، او، سر از اوایل سال های دهه 1990، تلاش ورزید تا به کوچروان قدیمی (سکایی ها و ماساگیت ها)ی باشنده قزاقستان، و آسیای میانه هویت تورکی ببخشد و آن ها را تورکی زبان وانمود نماید.<sup>389</sup> این نسخه، به گونه منظم در آن فصل های کتاب درسی تاریخ باشقیرستان که او برای دانش آموزان دبستان ها نوشته است، ارائه گردیده است. شایان یادآوری است که هرگاه او، به سال 1991 بخش اصلی قبایل سکایی و ماساگیتی را ایرانی زبان می خواند، و چنین گمان می زند که در میان آن ها قبایل تورکی زبان هم دیده می شدند؛ در چاپ های بعدی این کتابواره ها، دیگر همه سکایی ها و یا بخش چشمگیر آن ها

---

<sup>386</sup>. نگاه شود به: ذکی یف، م. ز، «تاتارها: مسایل تاریخ و زبان»، قازان، 1995، ص. 24-31.

ذکی یف، «منشای تورک ها و تاتارها»، مسکو، انتشارات انسان، 2003، ص. 76-190.

مطرح ساختن این دیدگاه ها به ذکی یف کمک کردند تا به کرسی های بالایی دولتی برسد: رییس انستیتوت پداگوژی قازان (در سال های 1967-1986)؛ مدیر انستیتوت زبان شناسی، ادبیات و تاریخ مرکز علمی قازان وابسته به پژوهشگاه علوم شوروی و سپس روسیه (در سال های 1986-1996)، مدیر انستیتوت زبان، ادبیات و هنر پژوهشگاه علوم جمهوری تاتارستان (در سال های 1996-2000). افزون بر آن، او، نماینده مجلس، و سپس صدر شورای عالی جمهوری شوروی تاتارستان (در سال های 1980-1990) و دبیر اکادمیک بخش علوم انسانی اکادمی علوم تاتارستان در 1992-2001 بود.

<sup>387</sup>. ذکی یف، «منشای تورک ها و تاتارها»، مسکو، انتشارات انسان، 2003، ص. 54، 95-96، 188.

369-373.

<sup>388</sup>. مجیدف، «رازهای اورال باستان»، اوف، انتشارات «باش. کینگا» (کتاب باشقیرستان)، 1973.

<sup>389</sup>. مجیدف ن. آ.، سلطانوا آ. ن.، «تاریخ باشقورتوستان از عهد باستان تا سده پانزدهم»، اوف، انتشارات

«کیتاپ» (کتاب)، 1994، ص. 40-75.

تورکی زبان شده بودند.<sup>۳۹۰</sup> این در حالی است که هیچگونه مدارک و شواهد تازه‌یی که چنین بازتفسیری را مدلل کنند، به چشم نمی‌خورند.

به سال‌های 1960-1970، آ. س. امان ژولف (امان گل اف) - زبان‌شناس قزاق؛ تلاش ورزید برخی از تصاویر و اشیای به دست آمده از یک سایت باستانی سکایی در حوضه رود ارتیش را چونان نوشته‌های «طلسمی» تورکی تفسیر نماید.<sup>۳۹۱</sup> شایان یادآوری است که در همان هنگام، کارشناسان لنینگراد، نادرستی و ناسخته بودن تفسیرهای وی را بیان و رد نمودند.<sup>۳۹۲</sup> با این هم، پسان‌ها، درست بر پایه همین رمزگشایی‌های بحث برانگیز، آن گروه از نویسندگان تورکی استناد جستند که می‌کوشیدند تا سکایی‌ها را تورکی زبان بنمایانند.<sup>۳۹۳</sup>

- 
- <sup>390</sup> تاریخ باشقورتوستان، کتاب درسی برای کلاس‌های 8-9، جلد یکم، از عهد باستان تا 1917، / با ویرایش آکماناف، اوفاء، انتشارات وزارت علوم، 1991، ص. 21.
- تاریخ باشقورتوستان، کتاب درسی برای کلاس‌های 8-9، جلد یکم، از عهد باستان تا 1917، / با ویرایش آکماناف، اوفاء، انتشارات وزارت علوم، 1996، ص. 13.
- <sup>391</sup> امان گل اف، آ. س.، «شنگنبشته‌های طلسمی تورکی باستان از حوضه رودخانه ارتیش» // مجله خلق های آسیا و آفریقا، 1965، شماره 3، ص. 150.
- امان گل اف، «سنگ نبشته طلسم گونه به دست آمده از یک سایت باستانی سکایی در حومه آلماتی» // مجله «پیک پژوهشگاه علوم قزاقستان شوروی»، 1971، شماره 12، ص. 64-66.
- <sup>392</sup> گریازنف م. پ.، کلیشتورنی س. گ.، «سنگ نبشته یا گوزن؟» // مجله خلق های آسیا و آفریقا، 1966، شماره 3، ص. 131-133.
- لیویشیتس و. آ.، در باره منشای نوشتارهای تورکی باستان طلسمی // مجله تورکولوژی شوروی، 1978، شماره 4، ص. 84-85.
- آکیشیف ک. آ.، «قرغان ایسیک»، مسکو، انتشارات «هنر»، 1978، ص. 59-60.
- قرلاسیف ای. ل.، «موادی در باره تاریخ باستانی تورک‌ها: باستانی ترین گواهی‌ها در باره نوشتار» // مجله «باستان شناسی روسیه»، 1998، شماره 1، ص. 71-83.
- <sup>393</sup> مجیدف ن. آ.، سلطانوا آ. ن.، «تاریخ باشقورتوستان از عهد باستان تا سده پانزدهم»، اوفاء، انتشارات «کیتاپ» (کتاب)، 1994، ص. 68.
- برمن قلف م. ک.، «کائنات تورکی»، آلماتی، 1996، ص. 53، 219.

... و اما، شگفتی برانگیز ترین و خارق العاده ترین نسخه اتنوژنیز تورکی را، اولژاس سلیمانوف - سخور و رجل اجتماعی سرشناس قزاق ارائه می دهد. او اصلاً به گذشته هند و اروپایی کاری ندارد. زیرا به چنین گذشته یی نیاز ندارد. چون گذشته باستانی تورک ها را او بارها برانده تر و برتر و شکوهنده تر و والاتر از گذشته باستانی هندواروپاییان می پندارد. به پنداشت او، تورک ها پیش از سومری ها در بین النهرین می زیستند که بر فرهنگ و زبان سومریان تاثیر گذاشتند. به ویژه، آنان را با نگارش آشنا نمودند و به ایشان رسم الخط آموختند! تورک ها سه هزار سال پیش از امروز صاحب دولت بودند و قدیمی ترین الفبای جهان را آفریدند. افزون بر این، تورک ها همراه با نیاکان سرخپوستان امریکایی در گشودن قاره امریکا شرکت داشتند. سلیمانف، هیچ گونه شک و تردیدی در تورکی بودن سکایی ها ندارد. در این حال، او هیچ نیازی به شواهد و مدارک باستان شناسی و منابع مکتوب باستانی نمی بیند. ۳۹۴

---

کوانگنغ، «آری هون»: از لا به لای سده ها و گستره ها»، شواهد، نام های جغرافیایی، آلماتی، 1999، ص. 9

این سوژه هر چند هم بسیار کمرنگ، در بسیاری از درسنامه های تاریخ قزاقستان آمده است که با دستاویز ساختن این رمزگشایی ها، گمان برده می شود که سکایی هایی که در نواحی خاوری و شمال خاوری می زیستند، گویشوران زبان های تورکی بوده اند. نگاه شود به:

کاظم بای اولی آ.، ائیل ای.، «تاریخ جمهوری قزاقستان»، آستانه: انتشارات «فولانت»، 1999، ص. 28.  
عبدالحکیمف، «تاریخ قزاقستان (از عهد باستان تا روزگار ما)»، کتاب راهنمای درسی، چاپ سوم، آلماتی، 2002، ص. 94.

در کتاب درسی تاریخ برای کلاس دهم، بر همین مبنا همه سکایی ها «تورکی زبان» اعلام می شوند. نگاه شود به: ژول دس بایف س.، «تاریخ قزاقستان»، آلماتی، انتشارات «مکتب» (مکتب)، 2006، ص. 33، 84.

تولی بایف آ.ت.، قاسم بایف ژ. ک.، کوی گلدی یف م. ک.، کالی یوا ای.ت.، «تاریخ قزاقستان»، آلماتی، انتشارات مکتب، 2006، ص. 68، 77.

394 Сулейменов О. Тюрки в доистории. О происхождении древнетюркских языков и письменностей. Алматы: Атамура, 2002.

در کتاب درسی در باره تاریخ قزاقستان برای کلاس ششم، آرکایم در مرز میان قزاقستان و روسیه قرار دارد و «شهرستان باستانی»<sup>۳۹۵</sup> خوانده می شود. اما در کتاب درسی تاریخ برای کلاس دهم دیگر در گستره کشور قزاقستان جا داده می شود.<sup>۳۹۶</sup> در میان پژوهشگران تورکی تلاش هایی به مشاهده می رسد تا باشندگان ارکایم را تورکی زبان جا بزنند.<sup>۳۹۷</sup> چندی پیش، کتابی از این دست در قزاقستان به چاپ رسید. نویسنده آن با ستایش از نیاکان تورکان، اختراع تیر و کمان، اهلی کردن همه انواع چارپایان، اختراع سفال و متالورژی، ساختن شهرهای باستانی، انقلاب در امور رزمی، تدوین «اوستا»، معرفی ادیان جهانی و بالاتر از همه، مسیحیت را دستاورد آنان خوانده است. حتا چلیپای (صلیب) تیپیک سلتی را برگرفته از آیین تنگریانی (Tengrian) دانسته است.

همه این ها به کنار، سلیمانف، با اصرار بر مصنوعی بودن ساخت و ساز خانواده زبان های هند و اروپایی، می کوشد تا ثابت کند که تورک ها و ایرانی ها (آریایی ها) دارای منشای مشترک اند. اما در این حال، پا می فشارد که همانا این تورک ها بوده اند که بر آریایی ها نفوذ فرهنگی اعمال کرده اند، نه برعکس. در فرجام، نویسنده اعلام می دارد که تورک ها

---

سلیمانوف، او. «تورک ها در دوره پیش از تاریخ»، در باره منشای زبان های باستانی تورکی و اسکرپیت ها، آلماتی، انتشارات «آتامورا» Atamura، 2002.

<sup>395</sup> Садыков Т.С., Толеубаев А.Т., Халидуллин Г., Сарсекеев Б.С.

История древнего Казахстана. Алматы: Атамур, 2006. С. 38.

صادق ت. س.، تولی بایف آ. ت.، خالدولین گ.، سرسیکیف ب. س.، «تاریخ قزاقستان باستان»، آلماتی، 2006، ص. 38.

<sup>396</sup> Жолдасбаев С. Указ. соч. С. 66.

ژودالس بایف، ص. 66

<sup>397</sup> . См., например: Куанганов Ш.Т. Указ. соч. С. 45-47.

کوانگانف ش. ت.، ص. 45-47

20-30 هزار سال پیش در گوشه های مختلف اورآسیا با نام های مختلف زندگی می کردند و تأثیر نیرومندی بر فرهنگ و زبان های خانواده هند و اروپایی بر جا گذاشتند.<sup>398</sup>

گفتنی است که این کتاب [با این همه آشفته گویی - گ.گ.]، چونان «یک اثر علمی» منتشر شد. در این حال، هیچ یک از نهادهای علمی قزاقستان یارای آن را نداشت تا آن را از آدرس خود چاپ کند. بر کتاب هیچ تقریظ علمی یی هم نگاشته نشد. با این هم، شماری از کارمندان دانشگاه ملی اروآسیایی سفارش نامه یی برای چاپ آن نوشته بودند که خود گواه بر آن است که چنین دیدگاه هایی در میان بخشی از نخبگان علمی قزاق هوادارانی دارد.

به سخن دیگر، ظهور کشورهای نو در قزاقستان و آسیای مرکزی، همراه با تمایل به ساختن اسطوره های ملی خود است که مهم ترین سازه آن - روایت در باره نیاکان کبیر است. همان گونه که بارها در دیگر مناطق جهان دیده شده است، چنین روایتی مطابق الگوی استعماری آشنا آراسته می شود، اما جای قهرمان اصلی داستان در آن به توده «گزین» («برگزیده») بومی داده می شود. این توده برگزیده رسالت دارد چنان تبارز نماید که «استعمارگران» پیشین را بشرماند، ادعاهای آنان مبنی بر داشتن «رسالت تمدنی» [(تمدن ساختن توده های وحشی) - گ.گ.] را بی ارزش جلوه دهد و توانمندی خود را در آفرینندگی سیاسی و فرهنگی ثابت بسازد و در نتیجه حق خود به توسعه مستقل را توجیه نماید.

---

<sup>398</sup>. Нарымбаева А.К. Аркаим - очаг мировой цивилизации, созданный прототюрками. Алматы, 2007

نریمبایف آ. ک.، «کانون تمدن جهانی، ساخته شده به دست پیشینیان تورک ها»، آلماتی، 2007.

در این جا، یک پرسش بسیار جدی مطرح می گردد: هر گاه به راستی تورکی زبان ها، آفریننده نوشتار در جهان بوده اند، پس چرا تا زمان پدیدآیی کتیبه ارخون که آن هم به یمن سغدیان گریزی از دست بیگانگان، زاییده شد، در درازای هزاره ها نه خود هیچ اثر نوشتاری در باره خویش بر جا گذاشته اند و نه دیگران در باره موجودیت چنین توده ها (گویشوران زبان های تورکی)، حتا یک سخن هم ننوشته اند؟

نکته شایان توجه این دگردیسی، همچنین یافتن نیاکان «آبرومند» است که در میان آن ها آریایی ها هم به چشم می خورند. اما در این جا دو استراتژی صدوشتاد درجه رو در هم دیده می شود:

یکی آریایی ها را نیاکان خود اعلام می دارد و در پی غصب میراث آن ها برای خود می باشد. این گونه، آریایی ها بایستی به انجام رسالت خود در این نقش ادامه بدهند. اما به هیچ رو، نه به عنوان فاتحان و باداران، بل که در سیمای نیاکان خودی. این که این آریایی ها در سیمای خود کامگان، به هژمونی ادامه می دهند، چه باک! چنین چیزی برای «بافندگان و پیچانندگان» این نسخه اصلا ارزشی ندارد. این گونه، زندگی نو الگوی تاریخی پیشین را باز می یابد که در آن تنها قهرمانان تغییر می یابند و جا عوض می کنند.

نسخه دیگر، برعکس، میراث آریایی را به عنوان یک ارثیه کم ارزش که با دستاوردهای نیاکان خود شان به هیچ رو همورد و هموزن و همتراز نیست؛ بیخی رد می کند و اصلا نادیده می گیرد. در این قرینه (کانتکت) نه آریایی ها، بل کسانی که اسطوره پیشین استعماری آنان را چونان توده های شکست خورده به تصویر می کشید (تورک ها)، نقش تمدن سازان را بازی می کنند. این گونه، «عدالت تاریخی» مورد نیاز بسیج نیروهای ملی برای ساختن دولت خودی اعاده می گردد.<sup>399</sup>

---

<sup>399</sup>. **یادداشت گزارنده:** شایان یادآوری می دانم که من با بسیاری از کارشناسان برجسته تاریخ، زبانشناسی، باستان شناسی و... آسیای میانه آشنایی نزدیکی و دوستی دارم و در بسیاری از کنفرانس های بین المللی از نزدیک با ایشان دیده و آثار بسیاری از آن ها را خوانده ام. بی تردید در میان آن ها اندیشمندان بزرگ و آگاهان فرهیخته مسایل علمی- اکادمیک فراوان اند. ایشان نیک تاریخ منطقه و جهان را می دانند. اما باید متوجه بود که بسیاری از آنان، دانشمندان دولتی و «برنامه یی» هستند که تاریخ را به دستور و فرمایش بالاییان به قول معروف «نه به شکل آن چنان که هست و بود، بل به شکل آن چه که باید باشد و می بود، می نگارند. نه این که ناآگاهانه دست به جعل تاریخ و تحریف حقایق می یازند.

# بخش چهارم

## پیوست ها



### واژه آریا از دید پان‌ایرانیست‌ها<sup>۴۰۱</sup>

بنا بر داده‌های تاریخی، باستانی و زبان‌شناسی و نژادشناسی، در گذشته‌های دور مردمانی از نژاد سپید در سرزمین‌های شمالی دریای مازندران [و دریای سیاه-گک]. زندگی می‌کردند که بعدها با گسترش جمعیت و عوامل دیگر محدوده زندگی خود را گسترش دادند و در سرزمین‌های دیگری نیز نشیمن یافتند. بنابر تاریخ منظوم ایرانیان در شاهنامه، فریدون پادشاه ایرانی، جهان را میان سه فرزند خود یعنی سلم و تور و ایرج تقسیم کرد. این تقسیم‌بندی و داستان نمادین نیز شاید یادی از گسترش تیره‌های آریان در جهان باستان بوده باشد. در مورد محل نخستین زندگی آریاها جستارهای بسیاری صورت گرفته است.

نژادشناسان کلاسیک اروپایی قائل به‌انگاره مهاجرت آریایی‌ها از سرزمین‌های سرد شمالی به ایران و هند و اروپا هستند. ولی دانشمندان علم تاریخ امروزه به‌ویژه در ایران فرضیه مهاجرت را رد می‌کنند و می‌گویند که تا حال هیچ دلیل مستند و محکمکی از سوی دسته اول در مورد قطعی بودن مهاجرت آریایی‌ها به ایران ارائه نشده است، دسته دوم بیان می‌دارند که آریان‌ها به ایران مهاجرت نکرده‌اند، بل که از آغاز در منطقه‌ی از فلات ایران زندگی می‌کردند و تنها گسترشی در برهه‌ی از تاریخ از گوشه شمال خاوری فلات ایران به‌سوی سایر سرزمین‌های ایرانی صورت گرفته است و برای اثبات آن نیز به داستان نمادین شاهنامه استناد می‌کنند که فریدون جهان مسکون را میان سه فرزند خون تقسیم می‌کند و غرب را به سلم، شرق را به تور و ایران را به ایرج واگذار می‌کند. امروزه به‌نظر می‌رسد فرضیه مهاجرت آریایی‌ها از فلات ایران به سایر نقاط مقبول‌تر باشد تا فرضیه مهاجرت از مکانی نامعلوم از راه‌هایی ناشناخته.

<sup>400</sup> روزنامه نگار آذری باشنده تبریز.

<sup>401</sup> با اندکی ویرایش-گک.

تاریخ‌نویسان غرب پس از آشنایی با فرهنگ ایران و هند، برخورد نامناسبی با مقوله نژادی کهن آریا نمودند و با مطرح کردن نظریه‌های نادرست و گاه مضحک در مورد چندوچون نژاد آریا بحث را به بیراهه کشاندند و جستارهای بیهوده را آغاز کردند. در این میان کسانی برای مبارزه با آنچه که آن را نژادپرستی می‌نامیدند، بر آن شدند تا اصولاً وجود نژادی به نام آریان را منکر شوند. به تصور آنان هر کسی از نژاد آریا و تاریخ و تمدن آریایی سخن بگوید، فردی نژادپرست و بیگانه‌ستیز است در نتیجه برای از میان بردن مقوله نژادپرستی بایستی نخست مقوله نژاد از بین رود در حالی که این دو لازم و ملزوم همدیگر نیستند. دلیلی ندارد هر کس از نژاد و تمدن آریا سخن به میان می‌آورد، مارکی سیاسی بر وی چسبانده شود و یا برای مبارزه با یک مقوله سیاسی، پدیده تاریخی و فرهنگی را از میان ببریم. ولی به هر روی این افراد با مطرح کردن این که حتا خود واژه آریا واژه‌ی است اختراعی و نو و حتا جعلی، تلاش کردند بپذیرانند که چیزی به نام نژاد آریا در گذشته وجود نداشته است. غافل از این که این نام بارها و بارها در معنای نژادی و ملی و حتی معنای زبانی و مذهبی در متون کهن تاریخی به کار رفته است و این متون نیز تنها مختص متون اوستایی، پارسی و به طور کل متون ایرانی نمی‌باشد، بل که در متون هندی، یونانی، رومی، آشوری و... می‌توان به رد پای واژه آریا برخورد که از آن برای نامیدن مردم ایران استفاده می‌شد و البته این مساله نیز می‌تواند پاسخی باشد برای کسانی که مطرح کردن اشکالات بنی‌اسرائیلی همه آثار تاریخی ایران را جعلی می‌نامند، بدیهی است که جاعلان ایرانی به فرض تصمیم برای جعل بخشی از تاریخ ایران تنها می‌توانستند بر آثار تاریخی ایران دسترسی داشته باشند نه کشورهای دیگر!!

این نوشتار برای ردگیری و نشان دادن رد پای واژه آریا در متون تاریخی باستان و اثبات اصالت آن تنظیم شده و تلاش گردیده سیاهه‌ی از نام آریا در متون کهن تاریخی ارائه گردد.

## ۱ - آریا، ریشه نام ایران:

نامجای گیتیایی ایران، از دو بخش ساخته شده است: ایر + ان. بخش دوم این نام، پسوند مکان است که در زبان فارسی و زبان های هم خانواده آن به کار رفته و می‌رود. مانند

گیلان، لاهیجان، ژرمان، آلمان و... بخش نخست (ایر) نیز از واژه آریه یا آریا گرفته شده است. خود واژه آریا در هندواروپایی مادر به صورت Aryo (آریو) خوانده می شد و ایران در آغاز به صورت اران Eran تلفظ می شد و اران نیز خود از ریشه پهلوی ساسانی می باشد. آریا در زبان های هندواروپایی، هندوایرانی، مادی، پارسی باستان و سکایی کمابیش به یک گونه خوانده می شود. اما در اوستایی به خاطر کاربرد قانون زبان شناسی همگون سازی به صورت آئیریه (airya) خوانده می شد. به این روش که یک /i/ پیش از /r/ به خاطر وجود نیمه مصوت /y/ پس از /r/ به واژه افزوده می شد.

به این ترتیب، آریا در هندواروپایی-aryo، در سانسکریت- آریه (aria)، در مادی و سکایی- aria، در پارسی باستان- ariya (آری یا) و در اوستایی- آئیریه (airya) تلفظ می شده. صورت جمع آئیریه در اوستایی نیز به صورت آئیریانم /آریانام بوده است. از شکل پارسی باستان یعنی ariya در زمان اشکانی واژه پهلوانی آریان (Ariyan) پدید آمده. از شکل اوستایی (airya) آن نیز در زمان ساسانی با توجه به این که ساسانی ها بیشتر به اوستا عنایت داشتند، واژه eran پدید می آید. باید توجه کرد که اگر واژه یی از اوستایی به پهلوی برود، واکه مرکب /ai/ تبدیل به e) کشیده) می شود و /ya/ در پایان می افتد. (نگاه شود به: امان الله قرشی).

پس airya در پهلوی ساسانی به Er تغییر می کرده و که افزودن An بخش دوم ariyanam مزید بر حالت ملکی/اضافی پارسی باستان eran ساخته می شد. باید توجه داشت که نام IRAN به صورت مستقیم از ریشه اوستایی یا پارسی باستان گرفته نشده است که در این صورت هم اکنون نام کشور ما به جای ایران، آریان می بود، بل که ایران از صورت پهلوی ERAN ساخته شده است و البته صورت پهلوی نیز از واژه اوستایی آئیریه ریشه گرفته است و با توجه به دیدگاه شدید مذهبی ساسانیان بسیار طبیعی است که واژه ها و ریشه های اوستایی را بر سایر شاخه های پارسی ترجیح دهند.

## ۲ - خوانش آریا در زبان های باستانی:

واژه یی که امروز آریا خوانده می‌شود، از ریشه هندواروپایی *aryo* می‌باشد این واژه در سانسکریت به صورت آریه یا آریا در پارسی باستان آریه (*ariya*) و در مادی و سکایی به رویه *aria* می‌بود و در اوستایی *airya* خوانده می‌شد. افزون بر این آریامن در میان هندوایرانی‌ها یکی از ایزدان می‌بود که نخست ایزد مهمان‌نوازی و سپس زناشویی شد. البته نباید پنداشت که /ir/ در ایران و آریا رابطه یی با ایر ایرلند و... دارد.

### ۳ - آریا در اوستا:

الف) گات‌ها: در گات‌ها گویه آریا تنها در یک مورد و به شکل آریامن سخن رفته است.

ب) اوستای جوان: در اوستای جوان بارها آریا/ایر و... در معانی گوناگون به کار رفته است. به ویژه در یشت‌ها در ترکیب‌های بسیاری می‌توان بخش «ایر» را یافت. مانند: «ائیریانم خورنو» (*airyanem xuareno*) به معنی فرآریائیان، «ائیریانم دنگهونام» (کشورهای آریائیان)، *ariyapAoa* به معنی آریاپاد، نیز ترکیب «هیترم ائیریانام» به معنی مردم یا سرزمین‌های آریایی آمده. لقب آرش (*erexsha*) هم به معنی بهترین تیرانداز آریائیان در یشت‌ها به چشم می‌خورد.

در اردیبهشت یشت نیز امشاسپند اردیبهشت به وسیله نماز ائیریمن/آریامن، ازدها نژادان و دیویسان را هزار هزار از میان می‌برد. در وندیداد هم سخن از ایراویچ گفته شده و از همین سرزمین در بُندهش نیز سخن رفته.

در اشتادیشت به فر و شکوه ایران درود فرستاده شده و آمده است: «نمو ائیری نم خورنو» یعنی درود بر فرِ ایران، «ائیرینه نم خورنو یزמיד» فر ایران را می‌ستایم. همچنین واژه «ائیریوش یَن» در اوستا به معنی آریانشین یا نشستگاه آریاییان به کار رفته است.

در هرمزدیشت بند ۲۱ چنین درود فرستاده شده است: درود به فر کیانی، درود بر آریاویچ و در آبان یشت بند ۱۰۴ چنین آمده است: او را بستود زرتشت پاک در آریاویچ.

### ۴ - آریا در وداها:

ریگ ودا یکی از کهن‌ترین و قدیمی‌ترین نوشته‌هایی است که در آن واژه آریا به چشم می‌خورد. ایندرا ایزد خشم و پیروزیست که در نسک هندوان، نگهبان تیره‌های آریایی شناخته می‌شود، همان میترای اوستا است. در جاهای دیگر نیز ایندرا فرمانروایان کوچ‌کننده آریایی و ایزد نگهبان طبقات جامعه آریایی هند بود. هند نامی بود که آریایی‌های شاخه ایرانی به عموزادگان هندی خود دادند اما سندگویان یعنی خود هندوها از آغاز سرزمین خود را «آریاورته» می‌نامیدند. برخی از زبان‌شناسان آریاورته را آمیخته‌یی از دو بخش دانسته‌اند و آن را به چم میهن و خانه آریائیان گرفته‌اند (استاد پوردادوود). گروهی دیگر نیز آن را به معنی گستره و پهنه آریایی گرفته‌اند نه آریائیان!

امروزه عموزادگان هندی ما سرزمین خود را هندوستان یا بهارت می‌گویند. «هیون تسنگ» جهانگرد چینی که در سده هفتم به هند سفر کرده بود، در سفرنامه خود این سرزمین را هین - او (هندو) نامیده و در پایان می‌نویسد، بهترین نام برای این کشور «آریادشا» است. آریادشا برابر است با همان آریا ورته (نگاه شود به: کشف هند، جواهر لعل نهرو، ج ۱).

هندیان همه باورداشت‌های مذهبی و اخلاقی خود را «آریادهر» می‌نامیدند. در یک متن سانسکریت آمده که «آریاورته مهمترین سرزمین در مرکز اقلیم های هفتگانه است و ناف جهان» (یوگه و شیشث).

## ۵ - آریا در سنگ نبشته‌های هخامنشی:

گویه آریا بارها در سنگ نبشته‌های هخامنشی و در معانی نژادی و حتا مذهبی و زبانی به کار رفته است.

در سنگ نبشته شوش، داریوش خود را این گونه معرفی می‌کند: من داریوش ... پسر ویشتاسپ، یک هخامنشی، یک پارسی، یک آریایی، از تیره آریایی.

در سنگنوشته دیوان در پارسه خشایارشا خود را این گونه می‌شناساند: «... خدای بزرگ است اهورامزدا که این زمین را آفرید. من خشایارشا، پسر داریوش، پارسی، پسر یک پارسی، آریایی، از تیره آریا...»

در این دو یادمان، آریا در معنای تیره و تبار به کار رفته است. افزون بر این، آریا به ندرت در معنای زبانی و مذهبی نیز استفاده شده است. برای نمونه در سنگ نبشته بیستون، ستون چهارم، بند واپسین، داریوش بزرگ چنین می گوید: «بخواست اهورامزدا این سنگ نوشته را من به زبان و خط آریایی نوشتم و علاوه بر این بر روی لوح‌هایی از گل و چرم هم نوشته شد».

در روایت ایلامی سنگ نبشته بیستون، آریا در معنی مذهبی به کار رفته است: و داریوش شاه می گوید:

اهورامزدا خدای آریائیان است (اهورامزدا ناپ هاریانام *urmasda nap haranam*).

## ۶- ایران و آریا در سنگ نبشته‌های ساسانی:

در سنگ نبشته سه زبانه شاپور یکم که ارزشمندترین کتیبه‌های ساسانی است، در روایت پارسیک «ایران»، در روایت پهلوانیک «آریان» و در روایت یونانی «آریانوی» ذکر شده است و واژه‌های متضاد آن‌ها نیز به ترتیب انیران، اناریان، اناریانون آمده است.

نرسی در سنگ نبشته سه زبانه خود، خویش را چنین معرفی می‌کند: «ایر» مزداپرست، نرسه، شاه هند، سیستان، تورستان و ساحل دریا... در این کتیبه در روایت پهلوانیک به جای «ایر» صورت «آر» و در روایت یونانی «آرین» به کار رفته. گویه «ایر» در «نامه تنسر» و یادگار زریران نیز استفاده شده است (نگاه شود به: پیشین).

## ۷- آریا و ایران در متون یونانی و رومی:

پس از گسترش حاکمیت قومی آریاها در گستره فلات ایران که با تشکیل امپراتوری ماد برابر بود، سرزمین ایران، در میان سایر ملت‌ها با همان نام ماد شناخته شد و با این که ماد تنها یک استان از استان‌های ایران بود، بیگانگان جزء را به کل تعمیم دادند و ایرانی‌ها را ماد می‌نامیدند و حتا پس از این که هخامنشی‌های پارسی سررشته‌داری ایران را در دست گرفتند، نام ماد بر روی ایران تا دیر زمانی ماند. تا جایی که جنگ‌های ایران و یونان در

دوره داریوش بزرگ و خشایارشا در نزد تاریخ نویسان یونانی به جنگ های مدی شهرت داشت و ثبت شد.

اندک اندک نام ماد جای خود را به واژه پارس داد و این بار نیز با تعمیم جزء به کل ایران در نزد بیگانگان با نام پارس خطاب می شد. در حالی که ایرانیان میهن خود را با صورت های مختلف ایران می نامیدند. و لیکن نام پارس به عنوان یک نام عمومی تا سده بیستم از سوی غیرایرانیان به کشور بزرگ ایران خطاب می شد و در همه متون بین المللی و جهانی تا زمان رضاشاه برای گسترده سرزمینی و جغرافیایی ایران از واژه پارس استفاده می گردید. با این حال، هردوت در تاریخ خود در یاره مادها (چنانچه گفتیم همه مردمان سرزمین ایران) چنین می گوید: در قدیم مادها را آریایی می گفتند.

...و این جمله معروف از هردوت نشانگر کاربرد دیگری از واژه آریا در غرب می باشد و گذشته از این، یکی از تاریخ نویسان سرشناس و باستانی یونانی ها آریان نام داشت که این نیز موید قدمت واگویه آریا در غرب است. نام های «آریانتاس» (Ariantas)، «آریاپسیس» (Ariapethses) و «آریامنس» نیز از نام های یونانی بودند که جزء آریا در آن ها به کار رفته و به نظر می رسد از سوی سکاها به سوی غرب برده شده باشد. زیرا از میان ملت های هندواروپایی تنها سه تیره هندی، ایرانی و سکایی به لقب آریا نامیز بودند و هیچ گواه تاریخی مبنی بر انتساب لقب آریا به ملت های اروپایی یافت نشده است و در مورد یونانی ها نیز باید به انتقال فرهنگ کشورها و اقوام مختلف از سوی قبایل کوچ نشین سکایی توجه داشت. بر اساس همین انگاره است که در دانشنامه انگلیسی «ویستر» ذیل مدخل ARYAN، آمده ARYA: «نام قومی است که به وسیله ماکس مولر و سپس جمعی از مولفان دیگر از هندوایرانیان به سایر اقوام هندواروپایی تسری داده شد AR... در ARYA با eire در ایرلند / آیریش ارتباطی ندارد.» (نگاه شود به: امان الله قرشی).

در کتاب «انحطاط و سقوط امپراتوری روم»، اثر سترگ ادوارد گیبون، از مذاهب آریانی نام برده شده که در مصاف با مسیحیت قرار دارند و به نظر می رسد این مذاهب همان مذهب باستانی میتراپسم باشد که در آن دوره از حوزه مرزهای جغرافیایی ایران خارج شده و به

اروپا رفته بود و مدت بیش از دو سده دین رسمی امپراتوری روم به شمار می‌رفت. «اراتش اونس» جغرافیدان و کتابدار اسکندر مقدونی در کتابی که نام آن را «آریانا» نهاد از این نام برای نامیدن بخشی از پادشاهی ایران که در آن تاریخ استقلال خود را بازجسته بود، استفاده کرد. (نش: دکتر همایونفر، «سرزمین آریاها- ایران»).

## ۸ - آریا در نام کسان و ناموران:

واژه آریا در نام بسیاری از ایرانیان باستان به کار رفته است. همچون: آریارمنه (پدر بزرگ داریوش)، آریافرنه نام چند تن از استانداران و سرداران هخامنشی. آریوبرزن، آریاسپ، آریازات، آریا رتو، آریامن، آریاندس، آریاونت (ساتراپ داریوش در مصر)، آریابازو (فرماندار در گرگان)، آریاپات، آریاخشتر (آریاشاه)، آریاشهر (قلمرو آریایی)، آریارمنه (آرامش و صلح آریایی).

دو تن از سرداران هخامنشی و سلوکی نیز نامزد به نام آریان بوده‌اند و نامشان در تاریخ یاد شده است و هر دو سکایی بوده‌اند. یکی از باشندگان سغد که در نبرد با اسکندر فرمانده اسب سواران بود و دیگری از سرزمین بلخ که ندیم نیکاتور سلوکی بود. مهمتر از همه جزء «ایر» در نام ایرج که بر اساس شاهنامه پدر ایرانی‌ها به شمار می‌رود و فریدون سرزمین ایران را به وی بخشید، نشان دیگری از ردپای آریا در نام‌های کهن ایرانی می‌باشد. در اوستا نام ایرج به صورت «ائیریه وج» آمده است و با واژه ائیریه (آریا) و ایرانویج هم‌ریشه است.

## ۹ - آریا در نام‌جای گیتایی:

در نام‌جاها نیز به گویند آریا بر می‌خوریم. برای نمونه هرات که آریا خوانده می‌شد. «ائیریانم وئجه» نیز عبارتی است اوستایی، این سرزمین در نیمروز دریاچه خوارزم در پایانه‌های هزاره سوم پیش از میلاد از حدود دریاچه بلخاش تا مازندران سرزمینی آریان نشین بود. در آغاز هزاره دوم شاخه ایرانی از شمال دریاچه خوارزم به نیمروز آن کوچیدند و به این ناحیه ائیریانم وئجه اطلاق می‌شد.



در آغاز هزاره دوم شاخه هندی به حدود افغانستان رفت و شاخه ایرانی بازم رو به به نیمروز آمد و پهنه گسترده یی را میان وادی خوارزم تا هیرمند پوشانید که به این ناحیه «ائیرنام دخیونام» (کشورهای آریاییان) گویند.

## ۱۰- آریا در سنگ نبشته‌های آشوری:

کتیبه‌های آشوری کهن‌ترین نوشته‌های سنگی هستند که به نام آریا اشاره می‌کنند. دو صد سال پیش از سنگ نوشته‌های داریوش آرگن دوم در لشکرکشی سال ۷۱۳ پ. م. از سرزمین اری بی (Ari bi) نام می‌برد و می‌گوید که آن‌ها در جای بر آمده آفتاب (خاور آشور/ایران) زندگی می‌کنند. در سایر نوشته‌های سارگن دوم نیز می‌توان به آریا و اجزای این نام همچون ایر و مشتقات آن برخورد.

## یادداشت‌ها:

1- دکتر رضا مراد غیاث‌آبادی، امید عطایی، دکتر فریدون جنیدی، از پژوهشگرانی‌اند که بر اساس روایت‌های شاهنامه و متون تاریخی ایران، فرضیه مهاجرت را رد کرده‌اند.<sup>۴۰۲</sup> اصولاً

---

<sup>402</sup> کاوش‌های باستان‌شناسان شوروی پیشین، آشکارا خط سیر مهاجرت‌ها را تعیین کرده‌اند. در کتاب عبری‌ها و سایر اقوام نشانه‌های واضح مهاجرت داده شده است.

ویداها از لحاظ قواعد و واژگان، شکل تکامل یافته زبان آریایی‌ها بوده است که در شمار زبان‌های کهن قوم آریایی هیچ کدام به وسعت و گستره آن نمی‌رسد. در ویدا آمده است که «او» (سرسواتی) ما را در هفتروود پراکنده کرد.» این گفتار در ویدا نشانه آمدن آریایی‌ها در سرزمین هفتروود را نشان می‌دهد. هفتروود همان «سمی ریچی» است که در گستره میان قزاقستان و قرغیزستان واقع است.

از سوی دیگر، هرگاه مهاجرتی صورت نگرفته باشد، چگونه می‌توان هم‌ریشگی شمار بسیار از واژه‌ها در زبان‌های ایرانی و هندی و زبان‌های اروپایی و همچنین برخی از سنت‌های فرهنگی مشترک را میان اروپاییان و ابروهندی‌ها توضیح داد.

...و آخرین آوند هم این که اگر مهاجرتی صورت نگرفته بود، چگونه می‌توان موجودیت هاپلوگروه‌های R1a و R1b1 را در میان باشندگان پشته ایران از جمله پشتون‌ها و نیز باشندگان هند و ترکستان

در مورد انگاره مهاجرت نژادی به نام آریا به فلات ایران که از سوی غربی‌ها مطرح شده است باید شک کرد. چرا که هیچ منبع موثق و محکم و هیچ دلیل باستان‌شناسی که بتواند انگاره «مهاجرت» آریایی‌ها را با آن کیفیاتی که خاورشناسان غربی مطرح می‌کنند، وجود ندارد. بر اساس فرضیه مهاجرت غربی‌ها، آریان‌ها سه یا چهار هزار سال پیش به ایران و سپس اروپا مهاجرت کرده‌اند و این مهاجرت نیز به علت سرمای شدیدی بود که جهان را به ویژه نواحی آسیای میانه را فراگرفته بود، در اوستا در بخش وندیداد نیز به چنین تغییر شدید آب و هوایی اشاره شده است که سبب مهاجرت بخشی از آریائیان به جنوب به رهبری جمشید می‌شود.

از نظر زمین‌شناسان نیز چنین توفان و سپس سرمای شدیدی در گذشته رخ داده است. اما زمان این تحول بزرگ جغرافیایی که برابر شد با مهاجرت آریان‌ها از آسیای شمال آسیایی میانه به ایران، بسی دورتر از زمانی چهار یا سه هزار سال اعلام شده از سوی تاریخ‌نویسان غربی است. از سوی دیگر با مراجعه به تاریخ‌های کهن ایرانی از جمله اوستا و شاهنامه می‌بینیم که اشاره به این مهاجرت به صورت دیگری بوده است که در شاهنامه به شکل تقسیم زمین توسط فریدون میان فرزندانش ذکر شده است.

می‌توان از این مبدا وارد جستار شد که اگر هم مهاجرتی در کار بوده است، در داخل فلات جغرافیایی ایران و یا همان ایران زمین صورت گرفته است و یعنی مهاجرت از یک ناحیه از فلات ایران به نواحی دیگر از طریق راه‌های گوناگون و اقوام مختلف آریایی که امروزه اقوام ایرانی را تشکیل داده‌اند.

۲- سیف‌الدینی، سالار، تاریخچه نام ایران و آریا، وب‌سایت فرمان آریا (میهن‌پرستان آذری)

---

خاوری توجیه کرد؟ همین گونه، گسترش برخی از نمادهای فرهنگ اندرونوفوی از آسیای میانه به پشته‌های ایران و هند بدون پاسخ می‌ماند. همه این‌ها گواه بر مهاجرت توده‌های آریایی به پشته ایران‌اند. گ.

سرچشمه‌ها:

- آناهیتا، مجموعه مقالات ایران‌شناسی، استاد پور داوود
- امان‌الله قرشی، ایران نامک، نگرشی نو به تاریخ و نام ایران
- رضامراد غیاث‌آبادی، کتیبه‌های هخامنشی
- بهرام فره‌وشی، ایران ویج، انتشارات دانشگاه تهران
- مهری باقری، واج‌شناسی تاریخی زبان فارسی
- م. اُرانسکی، زبان‌های ایرانی
- شهرستان‌های ایران، متن پهلوی

## پیوست شماره 2

انوش راوید

### پرشیا یا ایران ۴۰۳

آنچه که بطور قطع مشخص است، از ابتدای هزاره دوم میلادی اروپائیان به ایران بزرگ می گفتند پرشیا ولی در زمان رضا شاه پهلوی نام پرشیا را به ایران تغییر دادند. و آنچه که دقیقاً می دانیم در طول تاریخ هزار سال گذشته مردم شرق، هند و چین و حتا آثار تاریخی موجود در شانگهای، از همین نام ایران استفاده می کردند و می گفتند. البته برای همه کشور ها همین وضع حاکم بود، مانند یونان که مردم سرزمین های شرق آن، یونان (به معنی ایونی یا ایرونی که مهاجران دوران اولیه هخامنشی که به غلط و دشمنی می گویند ایلام به آن سرزمین مهاجرت کرده بودند) و مردم غرب گریس می نامیدند، خود یونانی ها به کشورشان می گفتند هلن، که افسانه یی از آن در خاطر داشتند. اگر دقت کنید، بسیاری از کشور های تاریخی دو یا چند نام داشتند. در این مقاله به بررسی تاریخی نام های پرشیا و ایران می پردازم.

### ایران بزرگ کجاست؟

گستره جغرافیای طبیعی سه حوزه تمدن بین النهرین، ماورالنهر و سند و در میانه آن ها تمدن قنات را از گذشته های دور ایران می گفتند، که جغرافیای انسانی و اقتصادی خاص بنا کردند. ایران یعنی سرزمین قبیله ها و طایفه های مختلف که از بدو تاریخ کنار یکدیگر با خوب و بد ها ساختند، و جنگ و ستیزها را گذراندند و تمدن و فرهنگی بنا نهادند که تأثیر کلی بر تمام جهان گذاشت. انوش راوید این سرزمین وسیع را که حدود پنج میلیون کیلومتر مربع می شود، ایران بزرگ می گوید، که در میان قاره کهن می درخشد. ولی استعمار و

---

<sup>403</sup>. با اندکی ویرایش و فشرده سازی-گ.

امپریالیست از یکصد سال پیش آن را با نام های ساختگی و استعمار در آوری، می گوید خاور میانه، و آسیای میانه و آسیای غربی و آسیای جنوبی. خود شما قضاوت کنید، نامی که عمری به درازای تاریخ دارد واقعی است، یا ادعاهای دشمنان ملت های این جغرافیای زیبا. نام ایران بزرگ در دل خود، کردی و تازی و پارتی و ترکی و مادی و پارسی و بلوچی و غیره و غیره دارد. اما نام خاور میانه و آسیای میانه و آسیای غربی و آسیای جنوبی را استعمار ساخته تا بتواند مرز های سیاسی غیر واقعی درست کنند، و کشور ایران و کشور عراق و کشور افغانستان و تاجیکستان و قفقاز بنامد.

### نام های ایران:

ائیره، ائیرین، آریاورته، آورته، آریا ویج، ایرانویج، ایران ویز، اریانه، اران، آران، پرس، ایران...

ایران که در مرکز قاره کهن و ناف جهان قرار دارد، به زبان اوستایی، ائیرینه و ئیجنگه Airyana Vaējāngh خوانده می شد، باشندگان با نام ایرج مشهورند، ایرج Eraj به زبان پهلوی Erech خوانده می شود، که مخفف همان واژه اوستایی است، به پهلوی و پارسی دری ویج تلفظ می شود، که همان مرکز جهان معنی می دهد. واژه ایران در پارسی میانه به شکل اران Erān بوده، و برگرفته از شکل های قدیمی آریانا یعنی سرزمین آریایی هاست. واژه آریا در زبان های اوستایی، پارسی باستان و سنسکریت به ترتیب به شکل های آریه Airya آریه Ariya آریه Arya به کار رفته است. در زبان سنسکریت، آریه Ariya به معنی سرور و مهتر و آریکه Aryaka به معنی مرد شایسته بزرگداشت و حرمت است، و آریایی به زبان اوستایی، ائیرین Airyana به زبان پهلوی و پارسی دری ایر خوانده می شود، و ایرج به زبان آریای Airya است. ایر در واژه به معنی آزاده و جمع آن ایران به معنی آزادگان است. در شاهنامه از پسر سوم فریدون می خوانیم:

مر او را که بُد هوش و فرهنگ و رای - مر او را چه خوانند؟ ایران خدای.

ایران در این جا به معنی جمع ایر یعنی آزادگان، و ایران خدای به معنی پادشاه آزادگان است. ایرانیان و آریاییان هند، که در روزگاران کهن زبان های آنان به یکدیگر بسیار

نزدیک بود، خود را به این نام خوانده‌اند. داریوش بزرگ در نوشته های نقش رستم و شوش از خود، چنین یاد می‌کند: « منم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمین‌های همه زبان، شاه این بوم بزرگ پهناور، پسر ویشتاسب هخامنشی، پارسی، پسر یک پارسی، آریایی، از چهار آریایی (از تیره آریایی).

اریه در نام، اریامنه Ariyāramna اریامنه پدر ارشام پدر ویشتاسب، ویشتاسب پدر داریوش است، و ایریه در واژه اوستایی آیرینه وئجه Airyna Vaējangh ایران ویج، ایران ویج در دید زرتشتیان، هنوز هم به معنای بهترین و مقدس ترین بخش ایران و جهان است، و آیریوخشوئه Airyo Xshutha آیریوخشوئه کوهی که آرش تیر انداز نامی ایران در زمان منوچهر پیشدادی، از بالای آن تیری به سوی مشرق انداخت، و ایره یاوه Airyāva ایرج، یاری کننده آریا، به کار رفته است.

در مورد کشور های دیگر و اقوام آریائی که به اروپا مهاجرت کردند، و نام ایران را نگاه داشتند، می توان ایرلند را نام برد، ایرلند = سرزمین ایرها = سرزمین آریاییان، و هم در آن جا است، که هنوز معابد میترايي یعنی یادگار دوران فریدون از زیر خاک بدر می آید. این واژه را در زبان ایرلندی، هم ریشه زبان ماست، به شکل Aire و Airech و به همان معنی آزاده می بینیم. بخش نخست نام کشور ایرلند که در خود زبان ایرلندی Aire نامیده می شود از همین واژه است. ایریه و ایریه رفته رفته به شکل ایر Er درآمد.

ایرانیان در نوشته های پهلوی ساسانی، خود را به این نام و میهن خود را ایران Erān نامیدند. ایرانی ها در نوشته های پهلوی اشکانی آریان، در ارمنی اران Eran یا ایرانشتر Erān shathr در فارسی ایرانشهر نامیده می شدند. ایران در زبان پهلوی، دو معنی داشت: یکی آریاییان یا ایرانیان و دیگر سرزمین ایران.

شکلی دیگری از ایران، اریان است، که در کتاب تاریخ پیامبران و شاهان، از حمزه اصفهانی - دانشمند سده چهارم آمده است. او یک بار از مملکت اریان هم فرس و به بیان دیگر اریان نام می برد، و می گوید که ایشان پارسی هستند. از این سخن پیداست که او

اریان را در معنی جمع و به جای ایرانیان یا آریایی ها به کار برده است. شکل اریان شهر نیز به جای ایران شهر، در کتاب التنبیه و الاشراف، تألیف ابوالحسن علی مسعودی، تاریخ نویس سده چهارم نیز دیده شده است. شتر = شهر در فارسی، که در واژه - پهلوی ایران شتر آمده است، در آن زبان به معنای کنونی سرزمین است. در زبان پهلوی ساسانی به جای شهر معنی امروزی، شترستان = شهرستان در فارسی، به کار برده می شد، و کیشور = کشور در فارسی، به معنی یک بخش، از هفت بخش زمین بود، که به تازی اقلیم خوانده شده است. در زبان پهلوی از واژه ایرانشتر، کشور ایرانیان، کشور آریاییان خواسته و دریافته می شد. ایران هم چنین منسوب به محل آن، به نژاد ایر یا جایگاه آریاییان گفته می شده، و هم اکنون نیز به همان نسبت خوانده می شود.

بخشی از پیام کی خسرو، به افراسیاب را ببینید:

\* به ایران زن و مرد لرزان به خاک - خروشان ز تو پیش یزدان پاک \*

که در این بیت ایران به معنی کشور آریاییان است، یا:

\* دریغ است، ایران که ویران شود - کنام پلنگان و شیران شود \*

ابوسعید ابوالخیر، در این چهار پاره یا همان رباعی، ایران را به معنی جمع ایر آورده است:

\* سبزی بهشت و نوبهار از تو برند - آنی که به خلد یادگار از تو برند \*

\* در چین و ختن، نقش و نگار از تو برند - ایران همه فال روزگار از تو برند \*

### تمدن ها و فرهنگ های ایرانی:

با نگاهی به نقشه جغرافیای طبیعی ایران بزرگ سه جلگه بین النهرین، ماورالنهر، سند و پنجاب را می بینیم، تمدن های اولیه بشر در این سه جلگه شکل گرفت. رود های پر آب در این جلگه ها روان اند، تمدن های اولیه شهر نشینی نوپدید بشر در کنار این رودها تشکیل شد. در میان این سه جلگه فلات بزرگ ایران قرار دارد، که رود های کم آب در جریان تند کوهستانی و بیابان های وسیع بدون رود دارد. کوهستان های فلات ایران مناسب ترین موقعیت برای پناه طایفه های سنگی بود که در تاریخ نیک توضیح داده ام. باشندگان فلات ایران توانایی های خود را به سه جلگه بزرگ و پر آب اطراف منتقل کردند و سه هزار

پیش از میلاد سومر در بین النهرین و هاراپا در سند و پنجاب و تمدن هایی در ماورالنهر را به وجود آوردند (نگاه شود به: «تاریخ مختصر جهان»).

تمدن های جلگه های پر آب ایران بزرگ- به دلیل آب فراوان کشاورزی پایداری را موجب شدند، که این خود سهمی در ایجاد نخستین دولت ها و حکومت ها را ایجاد کرد. آب فراوان وابستگی شهرها را به یکدیگر کم کرد، شهرهای به وجود آمده نیاز به شهر بالا دستی نداشتند، و به جنگ و ستیز با هم پرداختند که اثرات آن فرهنگ تا امروز هم پیدا است. این کشاورزی و تولید و جنگ همیشه نیازمند تکامل و کمک از بیرون بودند، تجارت با مناطق دور دست ثمره آن بود. رودخانه های پر آب بی پایان و خاک حاصلخیز جلگه یی فرهنگی را بنا کرد، که مساله قناعت و صرفه جویی را نداشت.

تمدن قنات و بیابان های ایران بزرگ - به دلیل کمبود آب و حاصلخیز نبودن و یا خاک کم بهره، باعث پیدایش فرهنگ صرفه جویی و قناعت گردید، که مهمترین خصلت آن فرهنگ روز مبادا است، که این مهمترین و منحصر به فرهنگ مردم خوب ایران است. طولانی بودن قنات و زحمت نگهداری آن، و نوع کشت و زرع، روستاها را به یکدیگر وابسته کرد که در نهایت وابستگی شهرها را هم در پی داشت. این مانع از جنگ و ستیز در تمدن قنات بود و در نتیجه روحیه جشن و شادی را به همراه آورد. چهار فصل که در این بخش ها کامل بود، تأثیر به سزایی در فرهنگ داشت.

تمدن کوهستانی و ارتفاعات ایران بزرگ- این تمدن به دلیل دوری و کوهستانی و سختی راه ها، نمای دیگری از تمدن و فرهنگ را شکل داد، حفظ فرصت ها، شکار، تحمل سختی و زندگی در هر شرایطی، از این خوی در تاریخ و امروز در جنگ ها و کارهای مشکل بهره می برند. کم جمعیت بودن روستاها و عدم وابستگی به شهر و دوری ها، پادمان فکری برای حکومت شکل نگرفت. طرح پذیرش اقوام دیگر در کوهستان مشکل بود، از این رو در طول تاریخ مردم کوهستان های ایران ثابت تر بودند.

تمدن ایلات و عشایر در ایران بزرگ- به علت وسعت خاک و تنوع آب و هوایی تمدن مهم ایلات و عشایر کوچ نشین از ابتدای تاریخ در ایران شکل منحصر به فرد گرفت که



بیخی با ایلات دیگر نقاط جهان متفاوت است. در این تمدن فرهنگ شکوفایی ظاهر شد که در اثر گذاری همانند فرهنگ های دیگر ایران بزرگ بود. در این فرهنگ رنگ آمیزی و تنوع طلبی و آزادگی و عدم وابستگی به جایی و سرعت کاملاً مشهود است. امروز یادگارهای زیادی از این فرهنگ در خانه های ایرانیان دیده می شود، ولی از ابتدای سده بیستم این تمدن در ظاهر خود کمرنگ شده ولی در باطن مردم ایران همچنان نیرومند است.

تمدن های ایران بزرگ در ارتباط همیشگی - با یکدیگر بودند و حاصل چندین نگرش در تمام موضوعات را براحتی تبادل می کردند، فرهنگ ها و صنعت ها و دانش ها رد و بدل می شدند و در نهایت زندگی آن ها به خوبی جریان داشت. دو جاده معرف ابریشم و دارو همیشه از کاروان ها پر بود، مهمترین شهر تلاقی این دو جاده ری بود که محل اجتماع ناراضی ها بود، در این جا دانش و فلسفه های جدید شکل می گرفت و گسترش می یافت. بدین ترتیب، چند تمدن و فرهنگ جهان در یک جغرافیا بنام ایران بزرگ جمع گردید و در نهایت تمدن ایرانی را به وجود آوردند.

### کشور ایران کنونی:

از دیر باز مفهوم واژه ایران عبارت از مجموع نواحی فلات ایران یعنی پارس (ایران کنونی) و افغانستان و بلوچستان و ترکستان غربی (آسیای میانه کنونی)، بوده است. ایران بزرگ شامل همه سرزمین هایی است، که آنجا در دوران تاریخی به زبان های ایرانی سخن گفته می شد، و فرهنگ ایرانی پیروزمند و مسلط بوده و تا به امروز باقی است. کشور ایران کنونی، در شرق با افغانستان و پاکستان؛ در شمال شرقی با ترکمنستان، در بخش میانی شمال با دریای خزر، در شمال غربی با جمهوری آذربایجان و ارمنستان؛ در غرب با ترکیه و عراق؛ و سرانجام در جنوب با آب های خلیج فارس و دریای عمان همسایه است. فلات ایران مشتمل است بر افغانستان و ایران که جزو ایران بزرگ به شمار می روند. بنابر این، ایران بزرگ، هرگز یک قلمرو سیاسی نبوده، بل که حوزه فرهنگ، تمدن و زبان قوم آریایی است، چه آنانی که در ایران کنونی می زیستند و چه کسانی که در افغانستان یا فرارود (ماوراءالنهر) و یا شمال غرب هندوستان. زیرا، ایران بزرگ، بیشتر از آن که نتیجه کارنامه شاهان شمشیر کش باشد، میراث ادیبان، دانشمندان و شاعران، در یک سخن، فرهنگیان بوده است.

## تاریخ ایران:

پیشینه تاریخی تمدن در ایران به تمدن هایی در ایلام، شهر سوخته، جیرفت و... می‌رسد که در «تاریخ نیک» نوشته ام، ولی شروع تاریخ سیاسی آن از آغاز حکومت پادشاهی ایران در زمان ماد است. شاهنشاهی ایلام و ماد، نخستین شاهنشاهی ایران بوده است، و لذا به عنوان آغاز تاریخ شاهنشاهی ایران در نظر گرفته می‌شود.

دودمان های پیش از اسلام:

- \* ایلام، (بیش از ۳۲۰۰ سال پ.م. - ۵۳۹ پ.م.)
- \* ماد، (آغاز سده هشتم پ.م. - ۵۵۰ پ.م.) نخستین پادشاهی آریایی‌ها در ایران؛ بنیادگذار دیاکو، پادشاه نامدار هووخشتره.
- \* هخامنشیان، (۵۵۹ پ.م. - ۳۳۰ پ.م.) بنیادگذار کوروش بزرگ، داریوش یکم و خشایارشا.
- \* اشکانیان، (۳۳۰ پ.م. - ۲۲۴ م.) بنیادگذار اشک یکم، مهرداد یکم و ارد یکم.
- \* ساسانیان، (۲۲۴ م. - ۶۵۲ م.) بنیادگذار اردشیر بابکان، شاپور یکم، شاپور دوم و انوشیروان.

سلسله دودمان های پس از اسلام:

- \* طاهریان، (۲۰۶ - ۲۵۹ ه.ق.) بنیادگذار طاهر بن حسین ذوالیمینین.
- \* صفاریان، (۲۶۱ - ۲۸۷ ه.ق.) بنیادگذار یعقوب بن لیث صفاری.
- \* سامانیان، (۲۶۱ - ۳۸۹ ه.ق.) بنیادگذار اسماعیل سامانی.
- \* زیاریان، (۳۱۵ - ۴۶۲ ه.ق.) بنیادگذار مرداوید پسر زیار؛ قابوس بن وشمگیر.
- \* بوییان، (۳۲۰ - ۴۴۰ ه.ق.) بنیادگذار عمادالدوله علی؛ عضدالدوله.
- \* غزنویان، (۳۸۸ - ۵۵۵ ه.ق.) بنیادگذار سلطان محمود غزنوی.
- \* سلجوقیان، (۴۲۹ - ۵۱۱ ه.ق.) بنیادگذار طغرل بیک؛ ملکشاه و سلطان سنجر.
- \* خوارزمشاهیان، (۴۷۰ - ۶۱۷ ه.ق.) بنیادگذار انوشته‌کین غرجه؛ سلطان محمد.
- \* دوران طوایف ایرانی که به دروغ نوشته اند ایلخانان مغول (۶۵۴ - ۷۳۶ ه.ق.)
- \* دوره پیش از صفویه که به دروغ نوشته اند تیموریان (۷۷۱ - ۹۰۳ ه.ق.)

- \* صفویان، (۹۰۶ - ۱۱۳۵ ه. ق.) بنیادگذار شاه اسماعیل یکم، شاه عباس یکم.
- \* افشاریان، (۱۱۴۸ - ۱۲۱۰ ه. ق.) بنیادگذار نادرشاه.
- \* زندیان، (۱۱۶۳ - ۱۲۰۹ ه. ق.) بنیادگذار کریمخان زند.
- \* قاجار، (۱۲۰۹ - ۱۳۴۵ ه. ق.) بنیادگذار آقامحمدخان، ناصرالدین شاه.
- \* پهلوی (۱۳۴۵ ه. ق. / ۱۳۰۴ ه. خ. - ۱۳۵۷ ه. خ.) بنیادگذار رضا شاه.
- \* نظام جمهوری اسلامی (۱۳۵۷ ه. خ. - تاکنون) بنیادگذار امام خمینی.

## پاسخی به مقاله توهین آمیز «معضل قومی و ملی در ایران»<sup>۴۰۴</sup>

مقاله زیر در پاسخ به ادعاهای بی بنیان و توهین آمیز و ضدایرانی آقای هوشنگ کاظمی  
اربط (در شماره 1051 (جمعه 30 دی ماه) شهروند (www.shahrvand.com) نوشته  
شده است.

بحث‌های مطرح شده در این نوشتار، کاملاً محتوای تاریخی دارد و روی سخن آن با کسانی  
است که اخیراً به تاریخ رسمی و جهان پذیرفته ایران وقیحانه می تازند. علت اشاره به عنوان  
«رسمی» این است که اگر آقای کاظمی اربط به مقاله ها و دانشنامه های منتشر شده در غرب  
و روسیه و چین، نیز نگاهی بیافکند، چیزی ناسازگار با آرای نویسندگانی چون کسروی یا  
پور داوود در آن ها نخواهد یافت. برای نمونه، دکتر ریچارد فرای در دانشگاه هاروارد به  
همان چیزی اعتقاد دارد که جناب کاظمی اربط آن را به پان آریایی ها فرضی نسبت می  
دهد.

با تکرار عنوان هایی چون پان آریایی در نوشتار آقای اربط، نخست بایست دید که معنی  
آریایی چیست. این نویسنده مانند دیگر نویسندگان متأثر از پان ترکیسم، آریایی بودن قوم  
ماد و اقوام آسیای میانه را در ادوار پیش از اسلام انکار می کند. بایست به این نویسنده  
تذکر داد که دیاکونوف (پژوهشگری که آرای او به طور عجیبی مورد سوء استفاده پان  
ترک ها قرار گرفته است) خود نیز به آریایی بودن مادها تأکید می کند و آنان را از قبیله  
های آمیخته آریایی و آسیانی می داند که عنصر آریایی در آن غالب گشته است:  
«تنها مورد استعمال مجاز اصطلاح آریایی در باره اقوامی است که در ازمنه باستانی خود،  
خویشان را آریا می نامیدند. هندیان و ایرانیان (پارسیان) و مادها و اسکیت ها و آلان ها و  
اقوام ایرانی زبان آسیای میانه خود را آریا می خواندند».

---

<sup>404</sup> .www.azargoshnasp.net/Pasokhbehani/pasokhbehh.

۱. م. دیاکونوف: «تاریخ ماد»، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات علمی و فرهنگی، 1380، ص 142، سطرهای 5 تا 9، و یادداشت های 12 تا 17 ص 82-481).

پیوند ایران و فارس نیز در متون کهن بارها گواهی گردیده است، چنان که حمزه اصفهانی می نویسد (تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، انتشارات امیرکبیر، 1367، ص 2): «آریان که همان فرس است، در میان این کشورها قرار دارد و این کشورهای شش گانه محیط بدان اند، زیرا جنوب شرقی زمین در دست چین، و شمال در دست ترک، میانه جنوب در دست هند، رو به روی آن یعنی میانه شمالی در دست روم و جنوب غربی در دست سودان و مقابل آن یعنی شمال غربی در دست بربر است».

**دو)** نویسنده ادعا می کند که زبان ترکی پیش از اسلام در آذربایجان رایج بوده است و نظر تمام تاریخنگاران غربی و شرقی خارج از ترکیه و جمهوری آذربایجان را در این مورد رد می کند.

استدلال وی این است که چگونه زبان یک اقلیت تاتی در آذربایجان را می توان زبان رسمی آن منطقه دانست؟ بایست به این نویسنده کانادانشین گفت که مگر چند درصد مردم کانادای امروز به زبان بومیان اصلی کانادا سخن می گویند، یا چند درصد مردم مصر کنونی به زبان قبطی سخن می گویند؟ پس بر مبنای استدلال جناب اربط باید تصور کرد که انگلیسی-فرانسوی زبان ها از آغاز تاریخ در سرزمین کانادا مقیم بودند و اعراب نیز بومیان اصلی مصر؟! اما با روشن شدن این نکته که مادها دارای فرهنگ و زبان آریایی بودند، شکی نمی ماند که زبان ترکی پس از اسلام بر آذربایجان استیلای یافته است. بهترین گواه این حقیقت آن است که هیچ سندی از این زبان از آذربایجان پیش از دوران ایلخانان یافته نشده است. کسروی هم بر پایه اسناد تاریخی و نام های جغرافیایی، حتا نام خود آذربایجان، به این نتیجه رسید که زبان ترکی در آذربایجان یک زبان نوآمده است. هرچند بررسی این اقوال در یک مجال نمی گنجد، ناچار تنها به ذکر دو مورد از گواهی های برجسته تاریخی در مورد زبان آذربایجان بسنده می شود:

ابن ندیم در الفهرست می نویسد: «فأما الفهلوية فمنسوب إلى فهلها اسم يقع على خمسة بلدان و هي أصفهان والرى و همدان و ماه نهاوند و آذربيجان و أما الدرية فلغة مدن المدائن و بها كان يتكلم من بباب الملك و هي منسوبة إلى حاضرة الباب و الغالب عليها من لغة أهل خراسان و المشرق و اللغة أهل بلخ و أما الفارسية فتكلم بها الموأبدة و العلماء و أشباههم و هي لغة أهل فارس و أما الخوزية فيها كان يتكلم الملوك و الأشراف في الخلوة و مواضع اللعب و اللذة و مع الحاشية و أما السريانية فكان يتكلم بها أهل السواد و المكاتبه في نوع من اللغة بالسرياني فارسي»

(=) اما فهلوی منسوب است به فهله که نام نهاده شده است بر پنج شهر: اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان. و دری لغت شهرهای مداین است و درباریان پادشاه بدان زبان سخن می گفتند و منسوب است به مردم دربار و لغت اهل خراسان و مشرق و لغت مردم بلخ بر آن زبان غالب است. اما فارسی کلامی است که موبدان و علما و مانند ایشان بدان سخن گویند و آن زبان مردم اهل فارس باشد. اما خوزی زبانی است که ملوک و اشراف در خلوت و مواضع لعب و لذت با ندیمان و حاشیت خود گفت و گو کنند. اما سریانی آن است که مردم سواد بدان سخن رانند).

مسعودی در التنبيه و الاشراف می نویسد: «الفارس أمه حد بلادها الجبال من الماهات وغيرها و آذربيجان إلى ما يلي بلاد أرمينية واران و البيلقان إلى دربند وهو الباب و الأبواب والرى و طبرستن و المسقط و الشبران و جرجان و ابرشهر، و هي نيسابور، و هراة و مرو و غير ذلك من بلاد خراسان و سجستان و کرمان و فارس و الأهواز، و ما اتصل بذلك من أرض الأعاجم في هذا الوقت و كل هذه البلاد كانت مملكة واحدة ملكها ملك واحد و لسانها واحد، إلا أنهم كانوا يتباينون في شيء يسير من اللغات و ذلك أن اللغة إنما تكون واحدة بأن تكون حروفها التي تكتب واحدة و تأليف حروفها تأليف واحد، و إن اختلفت بعد ذلك في سائر الأشياء الأخر كالفهلوية و الدرية و الآذرية و غيرها من لغات الفرس».

(=) پارسیان قومی بودند که قلمروشان دیار جبال بود از ماهات و غیره و آذربایجان تا مجاور ارمنیه و اران و بیلقان تا دربند که باب و ابواب است و ری و طبرستان و مسقط و شبران و گرگان و ابرشهر که نیشابور است و هرات و مرو و دیگر ولایت های خراسان و سیستان و

کرمان و فارس و اهواز با دیگر سرزمین عجمان که در وقت حاضر به این ولایت‌ها پیوسته است، همه این ولایت‌ها یک مملکت بود، پادشاه‌اش یکی بود و زبان‌اش یکی بود، فقط در بعضی کلمات تفاوت داشتند، زیرا وقتی حروفی که زبان را بدان می‌نویسند یکی باشد، زبان یکی است و گر چه در چیزهای دیگر تفاوت داشته باشد، چون پهلوی و دری و آذری و دیگر زبان‌های پارسی).

شایان توجه است که دیاکونوف، پژوهشگر روس، در بخش مربوط به ماد تاریخ ایران کمبریج (1985، ص 42)، که سی سال پس از کتاب تاریخ ماد او منتشر شده است، همچنان و به تأکید، به آریایی بودن مادها تصریح کرده است:

It is pretty certain that pastoral tribes with subsidiary agriculture who created the archeological Srubnya(Kurgan) and Andorovo cultures of steppes of Eastern Europe, Kazakhstan, and Soviet Central Asia in the 2nd millennium B.C. were the direct precursors of the Scythians and the Sacae, i.e. of the "Eastern" Iranians. But this means that the division of the tribes speaking Indo-Iranian (Aryan), into Indo-Aryan and Iranians, must have antedates the creation of these two archeological cultures. It also means that the ancestors of the speakers of Indo-Aryan and "Western" Iranian idioms(Median, Persian and Parthian) must have reached the south-western part of Central Asia and Easter Iran already earlier, by the end of the 3rd or the beginning of the 2nd millennium B.C. During the 2nd millennium a considerable part of the population of the Iranian Plateu must already have spoken Indo-Iranian languages, perhaps even Old Iranian languages.

(= تا حدی مسلم است که قبایل دامدار دارای [اقتصاد] فرعی کشاورزی، که فرهنگ‌های باستان‌شناختی سروبنیا (کورگان) و اندرونوفوی دشت‌های اروپای شرقی، قزاقستان و آسیای میانه شوروی [پیشین] را در هزاره دوم پ. م. پدید آوردند، پیشروان مستقیم اسکیت‌ها و سکاها، یعنی ایرانیان شرقی بودند. اما این بدان معنا است که انشعاب قبایل هندوایرانی

(آریایی) زبان به هندوآریایی و ایرانی، می‌باید پیش از پیدایش این دو فرهنگ باستان شناختی رخ داده باشد. این باز بدان معناست که نیاکان گویندگان زبان هندوآریایی و گویش های ایرانی غربی (مادی، پارسی و پارتی) می‌باید زمانی زودتر، در پایان هزاره سوم پ. م. یا آغاز هزاره دوم پ. م. به بخش جنوب غربی آسیای مرکزی و ایران شرقی رسیده باشند. در طی هزاره دوم پ. م. بخش عمده ای از جمعیت نجد ایران لابد به زبان های هندوایرانی، و شاید حتا به زبان های ایرانی باستان، سخن می گفته اند.)

استرابو (جغرافیا 8/15)، تاریخ نویس یونانی، دو هزار سال پیش (زمانی که هنوز نام ترک در صحنه تاریخ به چشم نمی خورد) می نویسد:

and the name of Ariana is further extended to a part of Persia and of Media, as also to the Bactrians and Sogdians on the north; for these speak approximately the same language, with but slight variations.

[http://penelope.uchicago.edu/Thayer/E/Roman/Texts/Strabo/15B\\*.html](http://penelope.uchicago.edu/Thayer/E/Roman/Texts/Strabo/15B*.html)

(= نام آریانا بیشتر به بخشی از پارس و ماد، و همچنین به بلخی ها و سغدی در شمال اطلاق شده است، چرا که اینان کمابیش به زبانی واحد، اما با اختلافاتی جزئی، سخن می گویند).

هردوت حدود 2450 سال پیش می نویسد:

These Medes were called anciently by all people Arians

(= همه مردم از دیرباز مادها را آریایی می خواندند).

<http://www.sacred-texts.com/cla/hh/hh7060.htm>

آقای اربط می نویسد:

«اکثر تاریخ نویسان پان آریائی ایران (پیرنیا - کسروی - پور داوود ... و زرینکوب) که همگی از تاریخ نویسان دوران پهلوی هستند، در نوشته های تاریخی خود به یک قوم آریائی به نام ماد در منطقه آذربایجان و کردستان کنونی اشاره می کنند، و همگی در مورد زبان، فرهنگ و روش زندگی این قوم مفروض آریائی به طور فشرده اشاره می کنند که در این



موارد هنوز سند قابل ملاحظه‌ی بی به دست نیامده، با این کمبود سند، باز هم داستان‌های مفصلی در باره شاهان این قوم آریائی به چاپ می‌رسانند.

ا.م. دیاکونوف - تاریخ نویس و زبانشناس مشهور روس در کتاب «تاریخ ماد» خود کلمه ماد یا مادایی را که در کتیبه‌های آشوری به آن اشاره شده، به معنی اتحادیه‌ی بی از اقوام ساکن غرب ایران می‌داند که با هم متحد شده تا در مقابل حملات آشوریان به سرزمینشان مقاومت کنند. این تاریخ نویس ضمن اشاره به کمبود اسم‌هایی از ریشه هندواروپائی در میان افراد دستگیر شده و مکان‌های تسخیر شده توسط آشوریان، اقوام ساکن غرب ایران را در این دوره از تاریخ (حدوداً ششصد تا هفتصد سال پیش از میلاد) به شرح زیر اعلام می‌کند: ایلامیان - کوتیان - هوریان - لولوبیان - مانائیان و آرورتائیان که همگی از نژاد آسیایی و زبانشان هم‌ریشه و نزدیک به هم بوده است.»

وجود قومی آریایی به نام ماد ساخته و پرداخته تاریخ‌نویسان ایرانی دوران پهلوی نیست، بل که حقیقتی است مبتنی بر اسناد و شواهد معتبر تاریخی و باستان‌شناختی که عموم دانشمندان جهان به درستی آن‌ها اعتقاد دارند. حاکمیت مادهای ایرانی بر غرب ایران، و سپس پیوستن سکا‌های ایرانی به آنان، به تدریج عناصر فرهنگی و زبانی و قومی ایرانی را بر این منطقه به طور کامل چیره ساخت. بنابراین، در میانه‌های هزاره یکم پیش از میلاد دیگر عناصر زبانی بومی در این بخش از ایران برجای نبوده است و لذا تکاپوی کسانی چون آقای اربط برای انکار وجود مادها و ماهیت ایرانی باشندگان غرب و شمال غرب ایران (آذربایجان) راه به جایی نخواهد برد.

ایگور دیاکونوف نیز خود بدین نکته به روشنی تأکید کرده است:  
«از سده هفتم پیش از میلاد به بعد، به تقریب، تمام نام‌های مادی که به ما رسیده، ریشه واضح ایرانی دارد ... این دلایل برای اثبات این که زبان مادی (گروه ایرانی) زبان مشترک و همگانی اتحادیه قبایل ماد بوده است، کافی به نظر می‌رسد (ص 144).

در سرزمین ماد، از سده نهم تا هفتم پیش از میلاد، چه از روی اصطلاحات جغرافیایی و چه اسامی خاص، پیشرفت عنصر زبانی ایرانی از مشرق به طرف غرب آشکارا مشهود می باشد (ص 145). به موازات توسعه حدود سرزمین ماد در سده های هفتم و ششم پیش از میلاد، دایره انتشار زبان مادی - ایرانی نیز وسیع تر گردیده است و یکی از علامات آن همانا توسعه دامنه نشر اسامی مادی - ایرانی می باشد (ص 148).

زبان مادی ایرانی ظاهرا زبان مشترک قبایل ماد بوده و ظهور اسکیت ها محتملا وضع زبان مذکور را بیش از پیش استوار ساخت، زیرا که تقریبا بدون تردید می توان گفت که اسکیت ها آن زبان را به آسانی می فهمیده اند ... محتملا نفوذ مغان و کیش ایشان در سراسر خاک ماد در عین زمان بسط یافت و زبان مغان زبانی ایرانی بود (ص 255). زبانی که مردم عهد باستان مادی می نامیدند به زبان های ایرانی تعلق داشته و از این رهگذر مانند زبان هایی بوده که اقوام اسکان داده شده و لاقلا اکثر اقوام دشت نشین آسیای میانه، که اکثریت قاطع اخلاف شان اکنون به یکی از زبان های گروه ترکی سخن می گویند، بدون استثنا در عهد باستان بدان متکلم بودند (ص 63). از میانه ها هزاره اول پیش از میلاد در بخش اعظم پهنه های ایران زمین زبان های هندواروپایی (ایرانی) کسب برتری کردند و اقوامی که متکلم به السنه مزبور بودند بعدها فرهنگ بزرگ ایران را آفریدند ... دانش غرب در عصر حاضر، به درستی متوجه نفوذ ایشان در سرزمین ماد و حرکت تدریجی شان از شرق به غرب گشت (72-73).

بنابراین، کاملا روشن است که باشندگان شمال غرب ایران از هزاران سال پیش برخوردار از زبان و فرهنگی ایرانی بودند و لذا تکلم کنونی آنان به زبان ترکی، هرگز به معنای داشتن تبار و هویتی ترکی نیست.

جناب کاظمی اربط می نویسد:

«آقای رحیم رئیس نیا - تاریخ نویس آذربایجانی که چند سال پیش به موقع مسافرت به ایران، در تبریز افتخار آشنایی با ایشان را پیدا کردم، در کتاب تاریخی «آذربایجان در مسیر تاریخ ایران» به زمان معاویه بنیانگذار سلسله بنی امیه اشاره می کند که گویی معاویه بعد از به

قدرت رسیدن از وزیران خود در رابطه با مناطق تازه تسخیر شده لشکر اسلام می پرسد. در رابطه با آذربایجان پاسخ می دهند که آذربایجان سرزمین ترکان است. بر اساس این روایت حضور ترکان در آذربایجان به بیش از هزار و سیصد سال پیش می رسد.»

اما وی هیچ سندی برای اثبات ادعای خود معرفی نمی کند؛ چرا که ادعای او بر داستانی یک‌سره خیالی در تاریخ طبری مبتنی است و از این رو جسارت عرضه آن را ندارد. اما اصل روایت طبری که این نویسنده داستان خود را با نیم‌نگاهی به آن ساخته و پرداخته، و گویی که هیچ کس نمی‌تواند پرده از نیرنگ‌شان بردارد، به طبری نسبت داده‌اند، می‌گوید که که رایش بن قیس، شاه اسطوره‌ای یمن، در زمان منوچهر، پادشاه اسطوره‌ی ایران، در آذربایجان به ترکانی که آن را تصرف کرده بودند، حمله برد و بسیاری از آنان را کشت و اسیر گرفت (تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنیاد فرهنگ ایران، 1352، ص 293). جدای از این که همه شخصیت‌ها و وقایع این روایت طبری اسطوره‌ی هستند و این روایت، در اصل، بازگوکننده یک افسانه متأخر عربی است، در آن، از ترکان نه به عنوان مردمان و اهالی آذربایجان، بل که به عنوان تصرف‌کنندگان آذربایجان (که ممکن است خاطره‌ی بی‌جا مانده از حملات پیاپی خزرهای ترکی‌زبان و یهودی مذهب به اران و آذربایجان باشد) سخن رفته است.

پس تمسک به چنین روایت افسانه‌واری نمی‌تواند برای آقای کاظمی اربط مفید و کارساز باشد. همچنین ابن مسکویه نیز این روایت را در زمان منوچهر بازگو کرده و از هجوم ترکان به آذربایجان در زمان منوچهر و رایش (شاه اسطوره‌ای یمن) سخن رانده است.

ذکر این نکته دارای اهمیت است که در هیچ سند ترکی نام آتورپاتکان نیامده است و این نام ایرانی هیچ‌گونه ارتباطی با زبان ترکی ندارد. چنان که دیاکونوف (ص 541) تصریح می‌کند، نام *Aturpat* (به یونانی *Atropates*) اشتقاق و معنای صحیح و بی‌خدشه ایرانی دارد: «حفظ شده توسط آتش مقدس». نام آتورپاتکان در کتیبه‌های پارتی و پهلوی ساسانی نیز به همین سان آمده است. در حالی که اسنادی کهن مانند هردوت مادها را آریایی خوانده‌اند و اسناد دوران اسلامی پیش از ترکی‌زبان شدن آذربایجان، آذربایجان را ایرانی

زبان دانسته اند، حتا یک خط نوشته به زبان ترکی بر پوست یا گل یا کاغذ از آذربایجان پیش از عصر ایلخانی به دست نیامده است.

سه) نویسنده در باره زبان پارسی دری (نو) و بالیدن و پرورش این زمان در ادوار اسلامی سخن می گوید و می نویسد چرا این زبان در دوران هخامنشیان و ساسانیان و.. پرورش نیافت و سندی از این زبان در دست نیست. نویسنده نمی داند که پارسی دری زبان ایرانیان پیش از عصر اسلام نبود، بل که زبان ایرانیان این دوره (اشکانی - ساسانی)، زبان پهلوی بود، که اسناد بسیاری از آن در دست است. در دوران هخامنشیان نیز زبان پارسی باستان در ایران متداول بود. اما برای نشان دادن گستردگی زبان پهلوی می توان به این نکته اشاره کرد که اسنادی از مصر تا غرب چین بدین زبان یافت شده است. یک نمونه از متون نوشته شده به زبان پهلوی، کتیبه یی است که در شهر مشکین شهر آذربایجان یافته شده و برگردان آن به فارسی کنونی، چنین است:

«ماه مهر سال 27 (پادشاهی) شاپور، شاه شاهان، پسر هرمزد-آن گاه که من ، نرسه ... گوبدان - این دژ را که فرخ ... پی نهاده بود، به نام ایزدان و فره شاه شاهان در هفت سال به پایان رساندم.

اینک، شاهزاده ، نجیب زاده، یا آزاده یی که بدین راه آید و این دژ را بپسندد، پس روان نرسه .. را آفرین گوید. تو که این دژ را نمی پسندی، پس دژی بساز که از این بهتر باشد!»

اما در باره پارسی نو، هرچند پادشاهان ترک نیز زبان پارسی را در دربار خود رواج دادند، ولی این امر به سبب لطف آنان نبود. اما پرسشی که در این میان پیش می آید آن است که ترکان تازه به تخت سلطنت برآمده چرا ادبیات خودشان را تولید نکردند؟ آیا آنان خودستیز بودند که به سوی ادبیات بیگانگان بروند؟ آیا هیچ قومی ادبیات خودش را از ادبیات دیگران پست تر می شمارد؟ پاسخ این نیست که زبان ترکان حاکم بر سرنوشت ایران و ایرانیان - دست کم تا چند سده- از حد یک زبان سطحی محاوره یی تجاوز نمی کرده است. برای نمونه، ترکان غزنوی، که حتا یک اثر ترکی از خود نگذاشته اند، صاحب زبان و ادب و

فرهنگی نبودند تا آن را در مناطق فرمانروایی خود به عنوان زبان اداری و ادبی به کار ببرند، بنابراین، زبان فارسی را به عنوان زبان رسمی، درباری، و ادبی خود اختیار کردند.

**چهار)** آقای هوشنگ کاظمی اربط مانند همه نویسندگان پان ترک ادعا می کنند که زبان سومری نسبت هایی به زبان ترکی دارد. اما این ادعا را همان کتابی که به دروغ بدان استناد جسته، کاملاً باطل می کند:

Kramer, Samuel, Noah 1963. The Sumerians. Chicago: University of Chicago Press:

In vocabulary, grammar, and syntax, however, Sumerian still stands alone and seems to be unrelated to any other language, living or dead.”

«واژگان، دستور، و نحو زبان سومری، همچنان بر یگانگی [این زبان] پای می فشارد و به نظر می رسد با دیگر زبان ها، زنده یا مرده، خویشاوندی ندارد.»

یکی از کتاب های مشهوری که در تدریس زبان سومری از آن استفاده می شود، این کتاب است:

John Hayes, "Sumerian" 2nd printing, 1999, Muenchen

در مقدمه این کتاب می خوانیم:

Sumerian has the distinction of being the oldest attested language in the world. Spoken in the southern part of ancient Mesopotamia, the Iraq of today, its first texts date to about 3100 BCE. Sumerian died out as a spoken language about 2000 BCE, but it was studied in the Mesopotamian school system as a language of high culture for almost two thousand more years. A language-isolate, Sumerian has no obvious relatives. Typologically, Sumerian is quite different from the Semitic languages which followed it in Mesopotamia. It is basically SOV, with core grammatical

relationships marked by affixes on the verb, and with adverbial relationships marked by postpositions, which are cross-referenced by prefixes on the verb. It is split ergative; the perfect functions on an ergative basis, but the imperfect on a nominative-accusative basis.

Because Sumerian is an isolate, and has been dead for thousands of years, special problems arise in trying to elucidate its grammar. There are still major challenges in understanding its morphosyntax, and very little is known about Sumerian at the discourse level. This volume will describe some of the major questions still to be resolved.

ترجمه:

«زبان سومری این امتیاز را دارد که کهن ترین زبانی است که اسنادی از آن به جا مانده است. نخستین متن های کشف شده از این زبان که در نواحی جنوبی میانرودان (بین النهرین) باستان، عراق امروزی، رایج بوده، به 3100 سال پیش از میلاد مربوط می شود. سومری، به عنوان زبانی گفتاری، دو هزار سال پیش از میلاد متروک شد اما تقریباً تا دو هزار سال پس از آن هم این زبان به عنوان زبان «فرهنگ والا» در مدرسه های میانرودان تدریس می شد. سومری زبانی جدا است و بطور مشخص وابسته به هیچ خانواده یی نیست. از دیدگاه گونه شناختی، زبان سومری با زبان سامی که جایگزین آن در میانرودان شد کاملاً فرق دارد. ساختار جمله در زبان سومری به صورت «فاعل، مفعول، فعل» است. روابط دستوری در این زبان با «وند» هایی که به فعل اضافه می شوند، تعیین می گردد و قیدها نیز به صورت «پی بست» در جمله می آیند. این پی بست ها به وسیله پیشوندهای متصل به فعل ارجاع داده می شوند. همچنین روابط دستوری در این زبان، ارگاتیو و گسسته است و از این جهت، در ساختارهای ارگاتیو بهترین بازدهی را دارد و در ساختارهای فاعلی-مفعولی بازدهی کمتری دارد. چون سومری زبانی تک خانواده یی است و نیز هزاران سال است که از آن استفاده نمی شود، تعیین دستور این زبان دشواری های ویژه یی را فرا روی پژوهشگران قرار می دهد. هنوز چالش های بزرگی در تشخیص ترتیب تکواژها در این زبان وجود دارد و شناخت ما از زبان سومری در سطح گفتمان بسیار اندک است.»

پنج) در باره فرش پازیریک و هنر مینیاتور بایستی توجه داشت که برای هنرهای باستانی به سختی می توان ریشه های قومی پیدا کرد. در مورد هنر نقاشی شکی نیست که این نوع هنر در ایران پیش از اسلام رایج بوده است. یک نمونه آن کتاب ارژنگ مانی است که در ادبیات سخت مشهور است. نیز می توان به هنر پیکرنگاری ساسانی اشاره کرد:

[http://www.livius.org/a/iran/bishapur/bishapur\\_mosaic2\\_louvre.jpg](http://www.livius.org/a/iran/bishapur/bishapur_mosaic2_louvre.jpg)

[http://www.livius.org/a/iran/bishapur/bishapur\\_mosaic\\_tehran.JPG](http://www.livius.org/a/iran/bishapur/bishapur_mosaic_tehran.JPG)

صنعت مجسمه سازی و پیکرتراشی پس از برآمدن اسلام سیری نزولی پیدا کرد و بنابراین تا زمان تیموریان، این صنعت در ایران به خاموشی گراییده بود. اما در زمان تیموریان، نقاشان چینی بر ایرانیان اثر گذاشتند و هنر مینیاتور به وجود آمد.

البته نمونه هایی از فرش دوران ساسانی از شهر قومیس نیز پیدا شده است. اما این که نمونه های زیادی از فرش از دوران باستان در هیچ نقطه جهان در دست نداریم، به سبب پوسیده شدن فرش است. ماندگاری فرش پازیریک نیز به علت محفوظ ماندن آن در یخ است و از این رو نمونه یی استثنایی از این هنر می باشد. تعلق فرش پازیریک به قومی خاص هنوز مشخص نیست ولی نظر بسیاری از دانشمندان بر آن است که این فرش به سکاها Scythians تعلق دارد. دانشمند امروزی سکاها را ایرانی تبار می دانند، چنان که در مطلب نقل شده از دیاکونوف آشکار بود و همچنین می توان به دانشنامه های به روز شده Britannica و Encarta در این مورد رجوع کرد.

در مورد فرش در ایران باستان، گزنفون در کوروش نامه اشاره هایی بدان کرده است. به جز فرش شاهانه بهارستان، اسنادی نیز به فرش های معمولی اشاره می کنند. علاقه مندان برای کسب آگاهی بیش تر می توانند به این مقاله ارزنده مراجعه نمایند:

[http://www.iranica.com/articles/search/searchpdf.isc?ReqStrPDFPath=/home1/iranica/articles/v4\\_articles/carpets/pre-](http://www.iranica.com/articles/search/searchpdf.isc?ReqStrPDFPath=/home1/iranica/articles/v4_articles/carpets/pre-)

آقای پرویز رجبی نیز توضیحاتی در شماره 1053 شهروند در مورد این فرش داده اند که ما نیز آن را ذکر می کنیم:

«نخست این که علت بقای این فرش دفن بودن آن در برف و یخ است. وگرنه هیچ فرش و بافته یی نمی تواند در زیر خاک عمری پایدار داشته باشد. درست به همین دلیل است که از ایران باستان جز یافته های پازیریک چیزی نمانده است. الا کفن های منقوش کشیشان و بلندپایگان مسیحی که در ایران در گذشته اند و در پوششی از کفن به غرب برده شده اند. باقی مانده هایی بسیار پوسیده از این کفن ها در موزه غرب موجود است. نقش این کفن ها نقش های کاملا شناخته شده ایرانی است. از گورهای پازیریک نیز پارچه پشمی وارداتی از ایران به دست آمده است. نقش یکی از پارچه ها دژ کنگره دار ایرانی محصور در مربع های کوچک است. درست همانند لباس نگهبانان شوش که در نقش آجرهای رنگی و لعاب دار برای ما باقی مانده است.

آنتائوس تاریخ نویس عصر آنتیک یونان گزارشی غافلگیرکننده از دوره اردشیر هخامنشی دارد: «روی تخت پتوهایی به رنگ ارغوانی انداخته بودند که با مرغوب ترین پشم درست شده بود. در هر طرف تخت یک متکا بود و روی همه این ها لحاف هایی کشیده بودند که به ظریف ترین نوع ممکن گلدوزی شده بودند. فرش های نرم ایرانی فضای میانی چادر را می پوشاندند که نقش و نگارهایی در حد اعلای زیبایی و ظرافت داشتند».

نمونه بسیار زیبایی از فرش دوره هخامنشی از گوری در پازیریک (در کوه های آلتای جنوب روسیه) به دست آمده است که نقش های آن بدون تردید کاملاً هخامنشی هستند. بافت این فرش از همان تکنیکی برخوردار است که امروز در ایران معمول است. این فرش با 1/8 متر پهنا و 2 متر درازا یک میلیون و دویست و پنجاه هزار گره دارد. نمودن اسب های منقوش در این فرش، درست همان نقش هایی را دارند که نمودن نگاره اسب ها در تالار صد ستون تخت جمشید. با ردیفی از شیرهای در حال حرکت در حاشیه پیرامون. این حاشیه در نگاره تخت نشینی داریوش در پلکان آپادانا هم به چشم می خورد.»



نش) آقای اربط می نویسد:

« ولی تاریخ نویسان پان آریائی ایران حضور و یا ورود ترکان به منطقه آذربایجان را مصادف با زمان حکومت سلجوقیان می دانند.»

اما حقیقت آن است که همه تاریخ نویسان جهان ورود نخستین گروه های مهاجم ترک را به آذربایجان همزمان با دوران غزنوی و سلجوقی می دانند. دوباره بر این نکته تاکید می شود که هیچ سندی در مورد زبان ترکی از آذربایجان پیش از عصر ایلخانی وجود ندارد. برای این که نشان داده شود آن چه جناب اربط نقل کرده، فقط عقیده تاریخ نویسان ایرانزمین نیست، از دانشنامه بریتانیکا (زیر واژه اغوز) نقل قول می کنیم:

These Turks came to form the bulk of the population there, and one Oguz tribal chief, Osman, founded the Ottoman dynasty (early 14th century) that would subsequently extend Turkish power throughout the eastern Mediterranean. The Oguz are the primary ancestors of the Turks of present-day Turkey. Little is known about the origins of the Turkic peoples, and much of their history even up to the time of the Mongol conquests in the 10th–13th centuries is shrouded in obscurity. Chinese documents of the 6th century AD refer to the empire of the T'u-chüeh as consisting of two parts, the northern and western Turks. This empire submitted to the nominal suzerainty of the Chinese T'ang dynasty in the 7th century, but the northern Turks regained their independence in 682 and retained it until 744. The Orhon inscriptions, the oldest known Turkic records (8th century), refer to this empire and particularly to the confederation of Turkic tribes known as the Oguz; to the Uighur, who lived along the Selenga River (in present-day Mongolia); and to the Kyrgyz, who lived along the Yenisey River (in north-central Russia). When able to escape the domination of the T'ang dynasty, these northern Turkic groups fought each other for control of Mongolia from the 8th to the 11th century, when the Oguz migrated westward into Iran and Afghanistan. In Iran the family of Oguz tribes known as Seljuqs created an empire that by the late 11th century stretched from the Amu Darya south to the Persian Gulf and from the Indus

River west to the Mediterranean Sea. In 1071 the Seljuq sultan Alp-Arslan defeated the Byzantine Empire at the Battle of Manzikert and thereby opened the way for several million Oguz tribesmen to settle in Anatolia .

(= در باره خاستگاه مردمان ترک آگاهی های اندکی موجود است، و بخش عمده یی از تاریخ آنان حتا تا زمان جهانگشایی های مغولان در سده های 10-13 م. در پرده ابهام است. اسناد چینی سده ششم م. به امپراتوری تو- کوئه، که مرکب از دو بخش، ترکان شمالی و ترکان غربی بود، اشاره می کنند. این امپراتوری در سده هفتم به حاکمیت صوری دودمان چینی تانگ گردن نهاد، اما ترکان شمالی در 682 استقلال خود را بازیافتند و تا 744 حفظ کردند. کتیبه های ارخون، کهن ترین نوشته شناخته شده ترکی (سده هشتم)، بدین امپراتوری و به ویژه به اتحادیه قبایل ترک معروف به اغوز؛ نیز به ایغورها، که در امتداد رود سلنگا (اینک در مغولستان) می زیستند؛ به قرقیزها، که به موازات رود ینی سئی (اینک در روسیه) می زیستند اشاره دارد.

این دسته های ترکان شمالی، هنگامی که موفق به رهایی از استیلای دودمان تانگ شدند، برای تسلط بر مغولستان از سده هشتم تا یازدهم، آن گاه که اغوزها به سوی غرب به ایران و افغانستان مهاجرت کردند، به نبرد با یک دیگر پرداختند. در ایران یکی از تیره های قبایل اغوز، معروف به سلجوقیان، در اواخر سده یازدهم امپراتوری یی را پدید آوردند که از آمودریا تا خلیج فارس در جنوب، و از رود سند تا دریای مدیترانه در غرب گسترده بود. در 1071 سلطان سلجوقی - آلپ ارسلان امپراتور بیزانس را در نبرد منزیکرت شکست داد و در نتیجه آن راه اسکان چندین میلیون<sup>405</sup> ایلیاتی اغوز در آناتولی گشوده شد. این ترکان به گونه توده یی از مردمان بدین سرزمین وارد شدند، و یکی از قبیله سالاران اغز، به نام عثمان، دودمان عثمانی را بنیان نهاد (اوایل سده 14) که سپس نیروی ترکان را در سراسر مدیترانه شرقی گسترش داد. اغوزها نیاکان اصلی ترکان ترکیه کنونی هستند)

---

<sup>405</sup> . میلیون ها نفر اغراق آمیز است. سخن می توان تنها بر سر صدها هزار نفر باشد. تازه همراه با ترکمانان سلجوقی، شمار بسیاری از باشندگان غیر تورکی زبان فلات ایران به سرزمین آناتولی کوچیده بودند. در کل، شمار تورکی زبانان نمی توانسته است بیش از چند ده هزار نفر باشد. -آریانفر.

شاید برای آقای اربط عجیب باشد، ولی سفارتخانه های جمهوری آذربایجان و ترکیه نیز همان سخنانی را می گویند که وی به پان آریایی های فرضی نسبت داده است:

[http://www.kiffer.us/azeri\\_info/history\\_of\\_azerbaijan-emb.htm](http://www.kiffer.us/azeri_info/history_of_azerbaijan-emb.htm)

<http://www.turkishembassy.org.pk/Tourism.php?res=High>

**هفت)** اما در باره توران، که جناب اربط آن را به ترکان نسبت داده است، باید گفت که: تور (اوستایی Tura، پهلوی Toj/Toz) عنوان قوم یا قبیله مجاور و گاه متخاصم با آریاییان خاص (قوم زرتشت) در عصر اوستایی (آسیای میانه سده 13 پ. م.) بوده است که از آن برای نخستین بار در اوستای کهن (یشت 4/13-143) یاد گردیده و به روان مؤمنان مزدپرست آن درود فرستاده شده است. از آن پس نیز نام «تور» و «تورانی» تنها در روایات ایرانی، و از طریق آن، در متون یونانی آشکار و شناخته می شود. با این حال، و با وجود این که در هیچ یک از منابع ترکی پیش از اسلام، نامی از «تور» و «تورانی» نرفته و اساساً چنین قوم یا قبیله یی برای آن ها ناشناخته بوده است، نظریه پردازان نژادپرست پان ترکیسم در سده بیستم، برای پر کردن خلاء بی هویتی خود، به اسطوره سازی متوسل شده، توران را منشأ و خاستگاه ترکان معرفی کردند و از وجود امپراتوری توران در عصر باستان دم زدند و از ضرورت احیای آن امپراتوری خیالی ترک از مرزهای عثمانی تا چین سخن راندند!

اما با توجه به آن چه از تورانیان کهن و حقیقی بر جای مانده است، یعنی شمار زیادی نام شخص و مکان، که تنها در متون زرتشتی و ایرانی یاد گردیده، و همه ریشه و معنایی ایرانی دارند (مانند: پشنگ، افراسیاب، گرسیوز، اغریث، گروی، کهرم، سپهرم، اندریمان، سرخه، شیده، فرنگیس، منیژه، ویسه، فرشیدورد، لهاک، هومان، پیران، بارمان، پیلسم، گلباد، نستین، سیامک، شواسپ، ارجاسپ، ویدرفش، نامخواست و...)، کاملاً آشکار و مسلم است که تورانیان عصر اوستایی، قوم / قبیله یی «ایرانی» (آریایی به معنای عام) بوده اند. نام «تور» نیز خود واژه یی ایرانی است و معنای «نیرومند و خشمگین» را دارد. از سوی دیگر، در عصر و گستره یی که تورانیان می زیستند (آسیای میانه سده 13 پ. م.) هنوز پای هیچ قوم و

قبیله ترک‌زبانی به آسیای میانه گشوده نشده بود و این مردمان هنوز در مرزهای چین و مغولستان می‌زیستند.

در عصر اشکانی و ساسانی، پس از آن که یاد و خاطره تورانیان کهن دیگر به اسطوره‌ها پیوسته و در دل حماسه‌ها جای گرفته بود، با جای‌گزین شدن هپتالیان و خیون‌ها در آسیای میانه، و سپس در عصر اسلامی با ساکن شدن «ترکان» در این ناحیه، نام قوم/ قبیله فراموش شده و از میان رفته‌ی «توران»، به باشندگان جدید و نوآمده این منطقه، یعنی هپتالیان و خیون‌ها و هون‌ها، و سرانجام «ترکان» اطلاق گشت و با آنان منطبق شد. از این روست که در متون عصر اسلامی، گاه از اصطلاح تور و توران برای اشاره به ترکان ساکن آسیای میانه و ماوراءالنهر استفاده می‌شود.

در این باره نگاه کنید به:

ولادیمیر برتلد: «سخنرانی کوتاهی در باره قفقاز و آسیای میانه»، یاد یار، دفتر اول، مؤسسه مطالعات تحقیقات فرهنگی، 1372، ص 175

گراردو نیولی: «زمان و زادگاه زرتشت»، ترجمه سیدمنصور سیدسجادی، انتشارات آگه، 1381، ص 149 به بعد

مهرداد بهار: «پژوهشی در اساطیر ایران»، انتشارات آگه، 1376، ص 2-181، 390

جلیل دوستخواه: «اوستا»، جلد دوم، انتشارات مروارید، 1375، ص 4-963

ذبیح‌الله صفا: «حماسه‌سرایی در ایران»، انتشارات فردوس، 1374، ص 586 به بعد

حسن پیرنیا: «تاریخ ایران باستان»، جلد سوم، انتشارات افراسیاب، 1378، ص 5-1994

مری بویس: «تاریخ کیش زرتشت»، جلد یکم، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، انتشارات توس، 1376، ص 144

مری بویس: «چکیده تاریخ کیش زرتشت»، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، انتشارات صفیعلی‌شاه، 1377، ص 4-23

عبدالحسین زرینکوب: «تاریخ مردم ایران»، جلد یکم، انتشارات امیرکبیر، 1373، ص 17، 40

ریچارد فرای: «میراث باستانی ایران»، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، 1377، ص 8-67

آرتور کریستنسن: «مزدپرستی در ایران قدیم»، ترجمه ذبیح‌الله صفا، انتشارات هیرمند، 1376، ص 112، 6-95

احسان یارشاطر: «تاریخ ایران»، جلد سوم - قسمت اول، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، 1380، ص 20-519

پرویز رجبی: «هزاره های گم شده»، جلد چهارم، انتشارات توس، 1381، ص 55-54

محمدامین ریاحی خویی: «فردوسی»، انتشارات طرح نو، 1375، ص 51-47، 190

محمد معین: «فرهنگ فارسی»، جلد پنجم، انتشارات امیرکبیر، 1380، ص 399

-E. Yarshater, "Afrasiab": Encyclopaedia Iranica, vol. 2, 1987, p. 576

- C. E. Bosworth, "Central Asia IV. In the Islamic period up to the Mongos": Encyclopaedia Iranica, vol. 5, 1992, p. 169

(به نقل از:

[http://prana.persianblog.com/1382\\_10\\_prana\\_archive.html](http://prana.persianblog.com/1382_10_prana_archive.html))

**هشت)** آقای اربط مانند تمام قومگرایان آمارهایی از جمعیت ایران می دهد که هیچ منبع و مرجع موثق و شناخته شده یی آن را تأیید نمی کند. برای نمونه، تا کنون به جز دو آمار رسمی، هیچ آمار دیگری از ترکیب گویشوران ایرانی گرفته نشده است. با این حال آقای اربط خودش را سخنگوی «سی میلیون» ترک (!) می پندارد.

در سال 1370 آمارگیری بسیار مستندی در مورد جمعیت ایران انجام گرفته است که شرح آن را در مقالات زیر می توان یافت:

<http://khabarnameh.gooya.com/society/archives/010245.php>

<http://asre-nou.net/1383/ordibehesht/20/m-mohsenian.html>

«در مرداد 1370، هنگام صدور شناسنامه برای نوزادان، در باره زبان ۴۹ هزار و ۵۵۸ مادر در تراز کشور سوالی مطرح شد که نتیجه حاکی از سهم حضور ۵۳'۸ درصدی زبان های غیرفارسی در ایران بود. بر اساس نمونه گیری مذکور، توزیع سهم هر یک از زبان ها (به درصد) به این شرح بود: ۴۶'۲ فارسی؛ ۲۰'۶ ترکی آذربایجانی؛ ۱۰ کردی؛ ۸'۹ لری؛ ۷'۲ درصد گیلکی و شمالی؛ ۵'۳ عربی؛ ۲'۷ بلوچی؛ ۰'۶ ترکمنی؛ ۰'۱ ارمنی؛ و ۰'۲ سایر زبان ها». پس اگر گویش ها و زبان های همخانواده با فارسی را با آمار فوق جمع شود زبان هایی که «آریایی (ایرانی)» خوانده می شوند، حدود ۷۶٪ ایران را در بر می گیرند.

در دانشنامه عمومی بریتانیکا می خوانیم:

«ایران کشوری است چندزبانی که در آن نیمی پارسی زبان هستند و یک چهارم دیگر به زبان های هندوایرانی دیگر تکلم کنند. حدود یک پنجم جمعیت ایران ترک زبان است.»

بر اساس سرشماری کشور در سال 1335 که داده های آن در کتاب: فرهنگ جغرافیای ایران زیر نظارت سرتیپ رزم آرا تدوین گشت، جمعیت ایران در سال 1335 حدود 14 میلیون نفر بود. از این 14 میلیون تعداد جمعیت مناطق ترکی زبان 2451061 و تعداد مناطق دوزبانه فارسی-ترکی 877627 و تعداد مناطق سه زبان فارسی-ترکی-کردی 187464 نفر و تعداد مناطق ترکمنی 97491 بوده است. اگر دست بالا را بگیریم و همه مناطق ترکمنی و فارسی-ترکی و فارسی-ترکی-کردی را با همه مناطق ترکی زبان بنا بر اطلاعات این کتاب جمع بندی کنیم، حدود 23 تا 24٪ جمعیت ایران ترکی زبان می شوند.

(بنگرید به مقاله: نگاهی دیگر به داده های زبانی و مذهبی ایران معاصر، احسان هوشمند، فصلنامه گفتگو، شماره 43، مهر 1384)

[http://www.magiran.com/magtoc.asp?mgID=1929&Number=43  
&Appendix=0](http://www.magiran.com/magtoc.asp?mgID=1929&Number=43&Appendix=0)

همچنین دولت ایران در 1375 سرشماری هایی نیز در استان های کشور انجام داد:

<http://www.statoids.com/uir.html>

مجموع کل جمعیت ایران در سال 75 (هجری شمسی) برابر 60055488 نفر بود. حال این آمار را بررسی می کنیم:

استان هایی که با دقت بالاتر از 95 درصد ترک زبان هستند عبارت اند از: آذربایجان شرقی، زنجان، اردبیل و مجموع جمعیت آن ها برابر است با 5.4 میلیون نفر. اگر فرض کنیم پنجاه درصد جمعیت آذربایجان غربی نیز ترکی زبان هستند این عدد به 6.6 میلیون نفر می رسد (هرچند که نقشه ها بیشینه مردم آن جا را کردزبان معرفی می کنند). بنابراین آمار، ایرانیان ترکی زبانی که در مناطقی زندگی می کنند که در آن ها زبان ترکی تکلم می شود حدود 10.5 درصد جمعیت کل کشور را در بر می گیرند.

البته کسان دیگری هستند که آذربایجانی تبار می باشند ولی در محیط کار و جامعه آنان زبان ترکی حاکم نیست؛ مثل آذربایجانی های باشنده تهران. آذربایجانی های تهران در آمیزش با فرهنگ های تمام کشور قرار گرفته اند، بسیاری از آنان با افرادی که از گوشه و کنار کشور در تهران جمع شده اند، ازدواج کرده اند. بسیاری از آنان حتا تکلم به ترکی را نیز نمی دانند.

حال با همه این احوال، اگر 30 درصد جمعیت تهران را هم ترکی زبان بدانیم یعنی از ۱۲ میلیون ۴ میلیون.

جمعیت مناطق ترکی زبان اطراف اراک و قزوین و همدان و گیلان را هم اگر با مراجعه به آمار جمعیتی آن شهرها محاسبه شود، حداکثر حدود یک میلیون می شود. که جمع کل آنان می شود: ۱۱,۳۶۱,۰۰۰  
یعنی 18.9 درصد جمعیت کل کشور.

**نه)** آقای اربط در نوشته خود به فردی به نام پورپیرار استناد می کند، اما آگاه نیست که هیچ کس در جهان علم ادعاهای موهوم پورپیرار را جدی نگرفته است.

پورپیرار، به ویژه در آثار جدید خود، پیوسته می کوشد از ماجرای خیالی پوریم، پیراهن عثمانی برای پوشاندن اهداف و نیت شوم خود بسازد. او از طرفی ادعا دارد که یهودیان برای انتقام کشی از اقوام ممتاز خاور میانه با اجیر نمودن عاملین هخامنشی به نسل کشی

ایشان پرداخته اند و پس از آن در پی 1200 سال سکوت در منطقه و برای از بین بردن هر گونه رد و نشانی از این جنایت بی سابقه، به تاریخ سازی و تولید دودمان های مجعول اشکانی و ساسانی پرداخته اند!!!!، و از سوی دیگر، برای اثبات وقوع چنین حادثه هولناکی به تورات همان یهودیان جاعل و زیرکی استناد می کند که موفق به ایجاد دو سلسله قلابی با این همه کتیبه، سکه، بنا، و نقش و نگار شده اند!!!

حال باید پرسید چگونه می توان پذیرفت و باور داشت که این یهودیان - به ادعای پورپیرار - سازنده: سلمان فارسی، زرتشت، مزدک، مانی، بابک، ابومسلم خراسانی و یعقوب لیث، پاسارگاد، شاهنامه، زبان پهلوی، زبان اوستایی، کتیبه، سکه، نقش رجب و نقش رستم و تنگ چوگان و... با این همه درایت و استعداد و وقت و هزینه یی که (به تصور پورپیرار) برای رسیدن به هدف شان به خرج داده اند، از حذف ماجرای پوریم از کتاب دینی خویش، که به قول پورپیرار موجب رسوایی و نشانه خونخواری آنان است، غافل و ناتوان مانده اند؟!!

شاید آنان هرگز گمان نمی برده اند که فرد مسأله داری چون پورپیرار از پس دوازده سده سکوت، این چنین معجزه آسا به عهد عتیق رجوع و راز آنان را فاش کند!

همچنین برای آگاهی جناب اربط باید گفت که تاکنون چندین کتاب در نقد ادعاهای موهوم و ضدایرانی پورپیرار در داخل کشور منتشر شده است؛ برای نمونه:

-دوازده سده شکوه (نقدی بر کتاب دوازده سده سکوت)، نوشته: امیر نعمتی لیمایی -

داریوش احمدی، انتشارات «امید مهر»، 1383

-اعتبار باستان شناختی آریا و پارس، نوشته محمتمقی عطایی و علی اکبر وحدتی، انتشارات

«شیرازه»، 1382

**(۵۵)** آقای اربط می نویسند:

«یکی دیگر از جعلیات پان آریائیان ایران، تخصیص جشن عید نوروز به آریائیان است. باید توجه کرد که اسم هایی مانند ایران و یا نوروز از ابداعات شاعر بلند آوازه پارس - فردوسی است. زیرا تا پیش از تدوین شاهنامه، نه کشوری به نام ایران در منطقه وجود داشته و نه مردم



جشن فرا رسیدن بهار را نوروز می خواندند. جشن و بزرگداشت فرا رسیدن بهار قدمتی طولانی در منطقه دارد. از زمان سومریان مردم منطقه فرا رسیدن بهار را جشن می گرفتند. (نگاه شود به تاریخ و فرهنگ سومریان توسط آقای S.N.K). ضمناً در زمان حکومت ترکان سلجوقی بود که به امر ملکشاه سلجوقی دانشمندان ایرانی روز دقیق فرا رسیدن بهار و سالنامه خورشیدی ایران را که هنوز هم مورد استفاده ایرانیان است، به ثبت رساندند.»

اما وی از این حقیقت کاملاً ناآگاه است که سابقه کاربرد نام ایران بسیار کهن تر از عصر فردوسی است. پیش از فردوسی، رودکی نام ایران را بارها در اشعار خود به کار برده است. شاید جناب اربط عصر فردوسی را مقدم بر رودکی می انگارد!

شادی بو جعفر احمد بن محمد - آن مه آزادگان و مفخر ایران..

در کهن ترین نمونه در دست نثر پارسی، که به شاهنامه ابومنصوری معروف است و تنها مقدمه آن بر جای مانده و به 346 هجری متعلق است، نام ایران گواهی شده است:

«امیر ابومنصر عبدالرزاق ... نژادی بزرگ داشت به گوهر' و از تخم اسپهبدان ایران بود (سرچشمه های فردوسی شناسی، محمد امین ریاحی، 1382، ص 140)؛ ایران شهر از رود آموی است تا رود مصر (ص 142)؛ او را کشواد از آن خواندندی که از سالاران ایران هیچ کس آن آیین نیاورد که او آورد (ص 144)؛ پس هر دوان به طوس شدند با هزار مرد ایرانی' و با ترکان جنگ کردند (ص 146)».

ابوریحان بیرونی (362-442 ق) نیز در کتاب آثار الباقیه (ترجمه اکبر داناسرشت، 1377) خود آورده است: «اردشیر بن بابک ... ملقب به گردآورنده، جامع، است چه، کشور ایران را به یک جا گرد آورد (ص 164)؛ اسکندر هر چه از علوم مرغوب و صنایع بدیع در ایران یافت همه را طعمه آتش گردانید (ص 171)؛ اوستا را در خزانه دارا بن دارا پادشاه ایران نسخه یی بود طلاکاری شده (ص 301)».

مهم تر از همه، سکه ها و کتیبه های ساسانی اند که اسنادی خدشه ناپذیر به شمار می آیند و در آن ها بارها نام ایران گواهی شده است. برای نمونه، بر سکه های اردشیر پاپکان این عبارت به چشم می خورد: «اردشیر، شاهنشاه ایران»

Ardashi shahan shah eran

[http://www.grifterrec.com/coins/sasania/sas\\_rs/ard\\_I/i\\_sas\\_ardI\\_10\\_rs\\_o4.jpg](http://www.grifterrec.com/coins/sasania/sas_rs/ard_I/i_sas_ardI_10_rs_o4.jpg)

<http://www.classicalcoins.com/product526.html>

کرتیر، روحانی برجسته عصر ساسانی در سنگ نبشته خود آورده است: «آتش ها و مغان بسیاری را در امپراتوری ایران ... کامیاب ساختم».

<http://www.sasanika.com/pdf/NAQSH.pdf>

نیازی به گفتن نیست که ترکی زبانان ترکیه نوروز را جشن نمی گیرند و خود واژه نوروز به پیش از زمان شاهنامه تعلق دارد و واژه یی فارسی است که به ترکی داخل شده است. بنابراین، نوروز را ترکان آسیای میانه به احتمال قوی از ایرانیان سغدی گرفتند.

ابوریحان بیرونی، دانشمند نامدار ایرانی در کتاب پارسی خود «التفهیم لاوائل صناعت التنجیم» گزارشی بسیار رسا و شیوا و حاوی نکاتی بی نظیر و ارزشمند از جشن های ایرانیان، البته پیش از شاهنامه فردوسی، عرضه داشته است. وی می نویسد:

«نوروز چیست؟- نخستین روز است از فروردین ماه و از این جهت، روز نو نام کرده اند؛ زیرا که پیشانی سال نو است و آن چه از پس اوست از این پنج روز [= پنج روز اول فروردین] همه جشن هاست. و ششم فروردین ماه را «نوروز بزرگ» دارند؛ زیرا که خسروان بدان پنج روز حق های حشم و گروهان و بزرگان بگزاردندی و حاجت ها روا کردنی، آن گاه بدین روز ششم خلوت کردندی خاصگان را. و اعتقاد پارسیان اندر نوروز نخستین آن است که اول روزی است از زمانه و بدو، فلک آغازید گشتن».

ایرانیان باستان جشن های بسیاری داشته اند که هر کدام از آن ها در دین زردشتی مفهوم خاصی داشته و نمی توان مفهوم این جشن ها را در تمدن دیگری یافت. به این نکته نیز باید اشاره کرد که عمر خیام نیز در نوروزنامه خود به تفصیل از جشن نوروز سخن گفته و آن را به شاهان باستانی ایران نسبت داده است.

**یازده)** جناب اربط می نویسد: «داریوش اول در کتیبه یی در رابطه با ساختمان تخت جمشید از صنعتگران ماننایی نیز در میان سایر صنعت گران از اقوام دیگر نام می برد که به دستور او در ساختن ساختمان تخت جمشید شرکت کرده اند»!!!

اما حقیقت آن است که هیچ سنگ نبشته یی از عصر هخامنشی، و مشخصا از داریوش یکم و در تخت جمشید، وجود ندارد که در آن نامی از ماناها یا ذکری از صنعت آن ها رفته باشد.

جعل و تحریف ساده لوحانه تاریخ به قصد فریب دادن مثنی افراد منفعل و سر خورده، با این پیش فرض که تمام مردم جهان نادان و ناتوان از درک حقیقت اند، روش همیشگی همه نویسندگان تجزیه طلب پان ترکیست است.

**دوازده)** آقای اربط زیرکانه اصطلاح «آسیانی» را برای اقوامی که با هم ربطی ندارند یعنی ترکان، ایلامیان، اورارتویان و چند قوم دیگر استفاده می کند و گویا می خواهد به خوانندگان وانمود کند که این چند قوم از یک گروه زبانی هستند. اما زبان ایلامی هیچ پیوستگی و وابستگی برای نمونه به زبان های هوری-اورارتوئی ندارد و این دو زبان هم هیچ وابستگی به ترکی ندارند. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به دو مقاله زیر:

- در باره مردم قفقازی و رد نظر بطلان پان ترکیستان

- بررسی نظرهای پان ترکیست ها و پان عربیست ها در باره ایلامیان

افزون بر آن چه گفته شد، اشکالات تاریخی بسیار دیگر نیز می توان بر مقاله جناب اربط وارد ساخت، هرچند وی به آشکارا مباحث تاریخی را بهانه یی برای پرداختن به دغدغه های سیاسی خود قرار داده است. اما آن چه روشن است، این است که با تحریف تاریخ ایران و کاستن از سابقه کاربرد نام ایران و آن را جعل فردوسی دانستن و تاریخ رسمی جهان را پان آریایی خواندن، نمی توان چیزی از مشکلات کنونی ایران را رفع نمود و این سرزمین کهن را به سوی پیش رفت و بالندگی سوق داد.

## پیوست شماره 4

داریوش کیانی

ورود آریایی‌ها به فلات ایران

به روایت: استاد هاشم رضی

### مادها و پارس‌ها:

هردوت در روایت خویش از تاریخ ماد، تصویری حاکی از وجود حکومتی کاملاً همبسته و سازمان‌یافته در ماد و از زمان دیوکس (Deioces) - که او را بنیادگذار پادشاهی ماد معرفی می‌کند - عرضه می‌دارد و از تشکیل گارد شخصی، تأسیس شهر و کاخ پادشاهی، برقراری تشریفات درباری و اتحاد قبایل پراکنده ماد به دست وی سخن می‌گوید [۱]. اما این تصویر با واقعیت‌های موجود همخوانی ندارد. باید توجه نمود که متون آشوری، دی‌او‌کو (Daiukku) را - با فرض این که Deioces هردوت را منطبق بر او بدانیم - صرفاً حاکم یکی از شهرهای سرزمین مانا و همدست اورارتوها می‌داند که در پی یک لشکرکشی قاطع، بازداشت گردید و اقدامات شورشگرانه وی خنثا شد [۲]. همچنین از ارتباط این فرد با خاندان پادشاهی ماد (اووخستر و ارشی‌ویگ) در منابع پیش از هردوت (مانند متون آشوری) اثری نیست. تنها می‌توان چنین گمان کرد که اقدام «دی‌او‌کو» (باز به فرض این که او با Deioces روایت هردوت منطبق باشد) بر ضد قدرت آشور و در همدستی با دولت اورارتو، ده‌ها سال پس از وی، کرداری قهرمانانه به شمار آمده و پس از تعالی شخصیت وی تا حد قهرمانی ملی و اسطوره‌ی برای مادها، در نقش و مقام «سر - دودمان» خاندان سلطنتی ماد نهاده شده و جای گرفته است.

به نظر می‌رسد آن چه در باره نهادهای تمدنی و حکومتی مادها در متون تاریخی (هردوت و پس از وی) روایت شده است، تصویری متعلق به هخامنشیان و پارس‌ها باشد که سپس به تن

و قامت مادهایی که روزگارشان گذشته بود، پوشانده و بازسازی شده است [۳]. آن چه از متون آشوری - که اسنادی معاصر با دوران مادها هستند - بر می آید، آن است که مادها از سده نهم تا هفتم پ. م. نتوانسته بودند چنان پیشرفتی بیابند که سبب همگرایی و اتحاد و سازمان‌یافتگی قبایل و طوایف پراکنده ماد بر محور یک رهبر و فرمانروای برتر و واحد - که بتوان وی را پادشاه کل سرزمین‌های مادنشین نامید؛ آن گونه که هردوت دیوکس را در همان ابتدا چنین می‌نامید - شده باشد [۴]. پادشاهان آشور در ضمن لشکرکشی‌های پر شمار خود به قلمرو سکونت مادها، همواره با شمار فراوانی از «شاهان بومی» (حاکمان مستقل شهرهای مختلف) روبه‌رو بوده‌اند و نه یک پادشاه واحد حاکم بر کل سرزمین‌های مادنشین [۵].

از سوی دیگر، ضعف تمدنی و حکومتی مادها زمانی آشکارتر می‌شود که بدانیم حفاری‌های باستان‌شناختی انجام یافته در سرزمین‌های مادنشین چنان آثار عمده‌یی را به دست نداده است که بتوان آن‌ها را با قاطعیت، نشان ویژه تمدن و حکومت ماد دانست. به سخن دیگر، از کاخ عظیم دیوکس در هگمتانه (چنان که هردوت مدعی است)، از کاخ‌های سلطنتی شاهان مادی، از شهرها، دژها، بایگانی‌های دولتی و هر آن چه که یک دولت توانا و یک تمدن پیشرفته باید داشته باشد و می‌تواند نشانه وجود یک دولت متمرکز مادی باشد، تاکنون اثری به دست نیامده است. امروزه نیز بسیاری از گورهای صخره‌یی واقع در کردستان و کرمانشاه و آذربایجان، مانند: دکان داوود، فخریکا، شیرین و فرهاد، قیزقاپان، کل داوود، کورخ و کیج و... که در گذشته به دوران مادها منسوب شده بود، اینک متعلق به عصر سلوکیان یا اوایل اشکانیان دانسته می‌شود [۶].

اما مجموعه اقامتگاه‌های متعلق به سده هفتم پ. م. که در پی کاوش‌هایی در تپه‌های «گودین»، «نوشی‌جان»، و «باباجان» (در قلمرو پیشین مادها) شناسایی گردیده‌اند [۷] نیز تصریحی به وجود یک پادشاهی واحد و متمرکز مادی نمی‌کند؛ چرا که به نظر می‌رسد همه آن‌ها مراکزی متعلق به فرمانروایان محلی بوده‌اند که در سده ششم پ. م. به محل‌هایی فقیر و دچار تصرف عدوانی تنزل کرده‌اند؛ و البته این امر نمی‌تواند الگو یا نشانه‌ی وجود یک دولت شکوفا و قدرت‌مند مادی در آن عصر باشد. اما توسعه و تحولی که در آغاز باعث

رشد این گونه مراکز محلی شده، در واقع معلول و نتیجه خراج‌ستانی‌های آشور و تقاضاهای بازرگانی بوده است. با این حال، این توسعه دقیقاً از آن رو که به تقاضاهای آشوریان بستگی داشت، با فروپاشی امپراتوری آشور در اواخر سده هفتم پ. م. به پایان رسید. در نتیجه معقول است نتیجه‌گیری شود که مادها در آن عصر هرگز از حد کنفدراسیون سست قبیله‌یی فراتر نرفته‌اند؛ چون فاقد انگیزه‌های اساسی و منابع سازمان‌یافته یک امپراتوری بزرگ بودند [۸].

واقعیت آن است که در زمان فرورتی (Khshathrita – Fravarti) [که در تاریخ هردوت دومین پادشاه ماد دانسته می‌شود] دولت - فرضی - ماد چیزی جز اتحاد سیاسی و نظامی چند شهر یا قبیله ماد و مانا و کیمری نبود و برای پادشاه آشور، فرورتی تنها سرکرده شورش‌ی شهر کرکشی / Karkashshi (واقع در نزدیکی همدان کنونی) بود که با متحدانش چند شهر وابسته به آشور را در زاگرس تهدید و غارت می‌کرد و قصد شوراندن سران دیگر شهرها را علیه دولت آشور داشت [۹] و سرانجام در ضمن یکی از نبردهای جسورانه و بلندپروازانه خود کشته شد و نیروهایش تماماً پراکنده گردید.

اما اقدام برجسته مادها در سرنگونی امپراتوری آشور (به همراه بابلی‌ها) بایسته می‌کرده است که دولت ماد دارای منابع درخوری برای تدارک سپاهی توانا و سازمان‌یافته باشد و این منابع نیز بی‌گمان حاصل خراج‌ستانی‌های ماد از شهرهای آباد زیر فرمان آن و نیز حاصل دادوستدهای بازرگانی با آسیای میانه و نظارت آن بر شاهراه تجاری خراسان بزرگ بوده است. اما با این حال سپاه ماد کمتر توانایی‌های درخشانی از خود نشان داده است؛ چنان که دستاوردهای آن از عملیات سرنگونی آشور بسیار کمتر از بابل بود و از سوی دیگر، نبردهای ماد نیز با کادوسیان و پارت‌ها [۱۰] و لیدییه و پارس، بدون کسب پیروزی بوده است.

همچنین، هردوت در تاریخ خود مدعی است که مادها از زمان فرورتی توانسته بودند پارس‌ها را فرمانبردار و باجگزار خود نمایند [۱۱] و نبرد پارس و ماد را نیز حاصل خیزش کورش علیه این سلطه‌گری توصیف می‌کند. بر پایه این روایت و چندین اشاره دیگر، برخی پژوهشگران سخت بر این گمان افتاده‌اند که پارس‌ها دیرزمانی تحت فرمان و سیطره دولت

ماد بوده و بسیاری از الگوها و روش‌ها و نهادهای فرهنگی و تمدنی و سیاسی و حتا معماری خود را از مادها آموخته و برگرفته‌اند.

جدای از این که هیچ سند باستان‌شناختی مستقلی در دست نیست که به این نفوذ و سلطه فرضی مادها بر پارس‌ها تصریح کند، بل که بر اساس آن چه در بالا گفته شد، دانسته‌های صریح کنونی، برخلاف تصویرسازی و ادعای تاریخ نویسان یونانی و لاتینی، نشان می‌دهد که دولت ماد در بخش عمده‌ی از تاریخ خود، دولتی ضعیف و پراکنده و در حد اتحادیه‌ای از قبایل مادی و بومی - و به لحاظ این ویژگی - فاقد نهادهای پایدار و ریشه‌دار حکومتی و تمدنی بوده است؛ بنابراین، نمی‌توان تصور نمود دولت پارس - که به شتاب، ساختارهای حکومتی و تمدنی ایلامیان را فراگرفته و نهادینه ساخته بود، و قلمرو آن نیز نخست در چنبره نفوذ و کشاکش ایلام و آشور و بابل قرار داشت - نهادها و سازوکارها و الگوهای حکومتی و تمدنی خود را از مادها برگرفته و میراث برده، و یا باجگزار و فرمان‌بردار دولت ماد باشد.

### پی‌نوشت‌ها:

[۱]- هرودت: پیرنیا، ص ۲-۱۸۱؛ وحید مازندرانی، ص ۸۰-۷۹

[۲]- کمرون، ص ۱۱۵؛ گیرشمن، ص ۸۵؛ زرینکوب، ص ۸۶؛ پیرنیا، ص ۱۷۶

[۳]- بریان، ص ۹۳

[۴]- بریان، ص ۹۴

[۵]- بریان، ص ۹۴؛ کمرون، ص ۸-۱۳۷؛ زرینکوب، ص ۹۰-۸۷

[۶]- بویس، ۱۳۷۵، ص ۱۲۸-۱۱۷؛ کخ، ص ۳۳۸

[۷]- سرفراز و فیروزمندی، ص ۷۱-۵۱

[۸]- کورت، ص ۴-۳۱

[۹]- کمرون، ص ۱۳۵

[۱۰]- کتزیاس: پیرنیا، ص ۲۱۴

[۱۱]- وحید مازندرانی، ص ۸۰

## سرچشمه‌ها:

- کیانی، داریوش، مادها و پارس‌ها، سایت اینترنتی آذرگشنسب
- بریان، پیر، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ترجمه مهدی سمسار، انتشارات زریاب، ۱۳۷۸
- بویس، مری، تاریخ کیش زرتشت، جلد سوم، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، انتشارات توس، ۱۳۷۵
- پیرنیا، حسن، تاریخ ایران باستان، انتشارات افراسیاب، ۱۳۷۸
- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران، (ایران پیش از اسلام)، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳
- سرفراز، علی‌اکبر و فیروزمندی، بهمن، مجموعه دروس باستان‌شناسی و هنر دوران تاریخی، تدوین حسین محسنی و محمدجعفر سروقدی، انتشارات مارلیک - جهاد دانشگاهی هنر، ۱۳۷۳
- کخ، هایدماری، از زبان داریوش، ترجمه پرویز رجبی، انتشارات کارنگ، ۱۳۷۶
- کمرون، جرج، ایران در سپیده‌دم تاریخ، ترجمه حسن انوشه، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵
- کورت، آملی، هخامنشیان، ترجمه ثاقب‌فر، انتشارات ققنوس، ۱۳۷۸
- گیرشمن، رومن، تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمود بهفروزی، انتشارات جامی، ۱۳۷۹
- وحید مازندرانی، علی (مترجم)، تاریخ هردوت، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰



## خاستگاه اقوام آریایی

در باره خاستگاه آریاها دیدگاه‌های مختلفی اظهار شده است و میهن اصلی آن‌ها را از شمال اروپا تا جنوب روسیه حدس زده‌اند.

در قدیم که تورات و کتب مقدس مذهبی مهمترین منبع اطلاعات به‌شمار می‌رفت، آریاها را از نسل یافت یکی از پسران نوح می‌دانستند. از نظر تورات همه موجودات زمین در توفان نوح هلاک شدند و تنها باشندگان کشتی نوح باقی ماندند. در این صورت باید همه باشندگان کنونی جهان از نسل پسران نوح یعنی سام و یافت، به‌وجود آمده باشند. این نظر تا اواخر سده نوزدهم در اروپا و کشورهای مسیحی پیروان زیادی داشت، حتا دانشمندانی در اثبات آن می‌کوشیدند (هرچند اطلاق دانشمند به این اسطوره‌خوانان نابه‌جاست).

کامبرلند انگلیسی در سال ۱۷۲۴ میلادی به‌قول خودش تاریخ دقیق توفان را حساب کرد و جیمز پارسون پس از او مدعی شد که ریشهٔ زبان‌های هندواروپایی زبان ماجوج بوده است که یافت به آن سخن می‌گفته!! حتا در اواخر سده نوزدهم تاریخ نویس شهری چون ارنست رنان فرانسوی برای توجیه موطن اصلی مردم جهان و ریشهٔ زبان‌های آن‌ها از تورات کمک می‌گیرد!

از میانه‌های سده نوزدهم که مطالعات زبان‌شناسی و مردم‌شناسی توسعه یافت، بررسی‌های علمی به تدریج جانشین این فرضیات میتولوژیک گردید. در زیر فشرده‌یی از این تحقیقات را فهرست‌وار متذکر می‌شویم:

- ماکس مولر، محقق و متفکر آلمانی اواخر سده نوزدهم موطن آریاها را آسیای مرکزی بیان کرد.

- اسحق تیلور، دانشمند انگلیسی هم‌عصر مولر خاستگاه نژاد اروپایی را فنلاند دانست.

د- اربوادو ژوبن ویل فرانسوی و بسیاری دیگر از دانشمندان اواخر سده نوزدهم منشأ این اقوام را در حوزه سیحون و جیحون، دو رود متصل به دریاچه ارال واقع در روسیه شرقی، که اکنون به سیردریا و آمودریا موسومند و یونانی‌ها آن‌ها را ژاکسارتس و اوکسوس می‌نامیدند، حدس زده‌اند.

-هاکسلی، طبیعی‌دان و فیلسوف و محقق مشهور انگلیسی اواخر سده نوزدهم محدوده وسیعی بین ارال و دریای شمال را زادگاه اقوام آریایی دانست.

-اتو شرودر آلمانی در همین دوران با بررسی‌های دقیق، استپ‌های جنوب روسیه را سرزمین آریاها معرفی کرد.

-هاینه گلدنر آلمانی در پایان سده نوزدهم جنوب روسیه در شمال دریای خزر را خاستگاه این اقوام پیشنهاد کرد.

-یت مار، محقق آلمانی در همین آوان جنوب روسیه را مرجح دانست.

-پروفیسور هیرت دانشمند آلمانی در نخستین سال سده بیستم، اروپای مرکزی را موطن آریاییان بیان نمود.

-در اوایل سده بیستم نظریات بیشتر متوجه جنوب شرقی روسیه تا نواحی بالتیک گردید.

-گوردون چایلد، باستان‌شناس و محقق شهیر انگلیسی جنوب روسیه را تأیید کرد.

- لومل، شرق‌شناس مشهور آلمانی و متخصص تمدن هند و ایران از اصطلاحات ودایی و ادبیات قدیم ایندوژرمن‌ها نتیجه می‌گیرد که محل اقامت اولیه آریاها در زمان تدوین وداهای اولیه باید در منطقه‌ی سرد بوده و نور و حرارت و آتش اثر لذت‌بخشی برای این مردم داشته باشد. او از پژوهش خود به این نتیجه می‌رسد که امکان جنوب روسیه بیش از نقاط دیگر است.

- پروفیسور مولتون، دانشمند مشهور انگلیسی جنوب شرقی روسیه را ترجیح می‌دهد.

-ادوارد مایر، محقق و تاریخ‌نویس معروف آلمانی موطن اولیه این طوایف را در شمال دریای سیاه و دریای خزر می‌داند که از آنجا به سوی دریاچه ارال گسترش یافته‌اند.

- پروفیسور میلز، اوستاشناس مشهور انگلیسی منشأ آریاها را جنوب روسیه و شمال افغانستان حدس می‌زند.

- پروفیسور المستد، تاریخ‌نویس انگلیسی نیز جنوب روسیه را مرجح می‌داند.

هنگامی که در آلمان موج تعصب نژادی بالا گرفت، محققان آلمانی، اروپای مرکزی و شمال را مقلد اولیه آریایی معرفی می‌کردند. ولی اگر به دقت نظریات پژوهشگران سده نوزدهم و اوایل سده بیستم را طبقه‌بندی کنیم، به روسیه مرکزی و جنوبی بیشتر توجه شده است.

جالب است که حدود ده سده پیش، محققان اسلامی - ایرانی با استفاده از مدارک اوستایی و بدون توجه به اساطیر تورات که در قرآن نیز منعکس گردیده است، موطن آریاها را خوارزم تعیین نموده‌اند. بیرونی و خوارزمی از این دانشمندان اند... دانشمندانی اسلامی چون ابن خلدون، نخستین محققانی بودند که بدون در نظر گرفتن افسانه‌ها و اساطیر مذهبی، تحقیق تاریخی را آغاز کرده و با بهره‌گیری از روش علمی سد خرافات قرون وسطی را شکستند؛ آنچه اروپاییان به تدریج در سده نوزدهم به آن دست یافتند.

از میانه‌ها سده بیستم نظر پژوهشگران بیشتر به سوی جنوب روسیه متوجه گردید.

- پروفیسور شدر آلمانی یکی از برجسته‌ترین شرق‌شناسان، مبدأ اقوام آریایی را جنوب شرقی روسیه و شمال افغانستان تشخیص می‌دهد.

- سر پرسی سایکس، تاریخ‌نویس انگلیسی، جنوب روسیه را پیشنهاد می‌نماید.

- پروفیسور اسمیت انگلیسی، جنوب روسیه و شمال دریای خزر را تأیید می‌کند.

- پروفیسور گیمپرای مکزیکی شمال دریای سیاه و منطقه سفلائی (جنوبی) ولگا را حدس می‌زند.

- آلتهایم متفکر و فیلسوف آلمانی شمال افغانستان و اطراف دریاچه ارال را سرزمین اولیه اقوام آریایی می‌خواند.

- نیبرگ، دانشمند سوئدی نیز معتقد است که آریاها ابتدا در شمال افغانستان و جنوب روسیه می‌زیسته‌اند.

- تیمه، دانشمند آلمانی خاستگاه آریاییان را شمال اروپا حدس می‌زند.

-کومار، دانشمند هندی، منشأ آریاها را در منطقه تمدن قدیم گورگان در شمال دریای سیاه می‌داند.

- مری بویس انگلیسی، ولگای جنوبی را موطن این اقوام پیشنهاد می‌کند.  
- پروفیسور وینکلر، محقق مشهور آلمانی جنوب روسیه و نواحی قفقاز را ترجیح می‌دهد.  
- ویدن گرن، محقق هلندی سرزمین نخستین آریاها را از قفقاز تا دریاچه ارال توجیه می‌کند.  
اسکیت‌ها، سارمات‌ها و الن‌ها در منطق قفقاز و سفدانیان، ساک‌ها و خوارزمیان در ناحیه ارال.

محققان شوروی [پیشین] که در این باره تحقیقات جامعی کرده‌اند و با بررسی‌های محلی آن را تکمیل نموده‌اند، شمال و شرق دریای خزر (مازندران) و پیرامون دریاچه ارال را موطن نخستین اقوام آریایی پیشنهاد کرده‌اند. در رساله‌ی که از جانب آکادمی روسیه تهیه شده، به این منطقه تکیه شده است.

با توجه به کلیه دیدگاه‌هایی که آورده شد، می‌توان منشأ طوایف آریایی را در منطقه‌ی میان شمال شرقی دریای سیاه تا دریاچه ارال دانست.

#### مهاجرت آریایی‌ها:

آریاییان حدود دوهزار سال پ. م. (یا حدود ۴۵۰۰ سال پیش) به شکل قبیله‌های کوچک در دورترین نقطه شرقی فلات ایران و در مغرب فلات پامیر می‌زیستند. اینان زبان و آداب و رسوم مشترکی داشتند. در دوران باستان، اقوام هندی و ایرانی (آنان که به زبان‌های هندوایرانی سخن می‌گفتند) خود را آریایی می‌نامیدند. نمونه این اشاره‌ها را می‌توان در اوستا، سنگ‌نبشته‌های هخامنشی و متن‌های کهن هندو (مانند ریگ‌ودا) دید.

بعدها، با افزایش تعداد اعضا، این قبایل ناچار به مهاجرت شدند و به نواحی شرق و غرب و جنوب سرزمین اصلی خود کوچ کردند. دلیل اصلی مهاجرت آن‌ها مشخص نیست، اما به نظر می‌رسد دشوار شدن شرایط آب و هوایی و کمبود چراگاه‌ها، از دلایل آن باشد. مهاجرت آریاییان به فلات ایران یک مهاجرت تدریجی بوده و در دوره‌های مختلفی صورت گرفته است که در پایان دوران نوسنگی (۷۰۰۰ سال پ. م.) آغاز شد و تا ۴۰۰۰ پ.

م. ادامه داشته است. آریاییان ساکن سرزمین‌هایی هستند که از دورترین مرزهای شرقی هندوستان تا اروپا امتداد دارد. به همین جهت به آنان نژاد هندو-اروپایی گفته می‌شود.

نخستین آریایی‌هایی که به ایران آمدند، شامل کاسی‌ها (کانتوها - کاشی‌ها)، لولویان و گوتیان بودند. کاسی‌ها تمدنی را پایه‌گذاری کردند که امروزه ما آن را به نام تمدن تپه سیلک می‌شناسیم. لولویان و گوتیان نیز در زاگرس مرکزی اقامت گزیدند که بعدها با آمدن مادها بخشی از آن‌ها شدند. سه گروه بزرگ آریایی به ایران آمدند و هر یک در قسمتی از ایران سکنی گزیدند: مادها در شمال غربی ایران، پارس‌ها در قسمت جنوبی و پارت‌ها در حدود خراسان امروزی. نخستین دسته از آریاییان که در نواحی غرب ایران موفق به تشکیل حکومت شد، قوم ماد بود. پارس‌ها، قوم دیگر آریایی، ابتدا در نواحی شمال و غرب ایران ساکن شدند و سپس به تدریج به سوی جنوب کوچ کردند. پارس‌ها شاهنشاهی هخامنشیان را بر پا کردند. پارت‌ها، دیگر قوم آریایی، ابتدا در نواحی شرقی حدود ماورالنهر می‌زیستند. آنان موفق به تشکیل شاهنشاهی اشکانی شدند.

تورانی‌ها و سکاها نیز از اقوام آریایی بودند که از سوی شمال به سرزمین ایران وارد شدند. این اقوام تمدنی پایین‌تر از دیگر اقوام آریایی داشتند. دسته‌یی از سکاها که از راه قفقاز به داخل ایران راه یافتند، ابتدا در دامنه کوه‌های زاگرس جای گرفتند. اما بعدها به سکستان رفتند و آن سرزمین را به کانون تمدنی بزرگ، (شهر سوخته زابل) بدل ساختند. بیشتر افسانه‌های شاهنامه، در میان قوم سکا و سرزمین ایشان که سکستان و بعدها سیستان خوانده شد اتفاق افتاده است.

واژه آریا که معنای آزاده، شریف و بزرگوار می‌دهد، به قومی از نژاد هندواروپایی گفته می‌شد که نیاکان مردمان سرزمین‌های ایران، بخشی از آسیای میانه و هندوستان و بخش‌هایی از اروپا هستند. (البته گستره تاریخی این دو سرزمین که در برگیرنده بخش‌هایی از نیمقاره هند، آسیای میانه، خاور میانه و آسیای کوچک امروزی است).

در باره خاستگاه آریاییان که در نوشته‌های کهن اوستا از آن به نام ایرانویج نام برده شده است چند دیدگاه طرح شده است:

یکی از این دیدگاه‌ها می‌گوید که آریاییان در حدود هشت‌هزار سال پیش در جنوب سبیری و در اطراف دریاچه ارال می‌زیستند که با مهاجرتی که به طرف جنوب داشتند، بخشی به هند و افغانستان و بخشی نیز به طرف کوه‌های قفقاز حرکت کرده‌اند که قوم‌های ماد و پارس از کوه‌ها گذشتند و در پیرامون دریاچه ارومیه سکنی گزیدند و بخش دیگری به سمت اروپا حرکت کردند. دیگر دیدگاه‌ها اناتولی؛ آذربایجان؛ قفقاز و... را خاستگاه نخست این قوم می‌داند.

وژ در زبان پهلوی به صورت قید زمان و مکان به کار می‌رود و به معنای بیخ و پایان می‌باشد. در اوستا سرزمین اصلی ایرانیان ایران وئجه می‌باشد که به زبان امروزی ایران ویج است. بر اساس ویژگی‌هایی که یسنا از ایران ویج ارائه می‌دهد، این سرزمین دو ماه تابستان دارد و تقریباً ده ماه زمستان. باید بگوییم که نمی‌توان ایران آن زمان را به ایران ویج تعبیر کرد، زیرا ویج به معنای بیخ و بن است پس احتمالاً باید دورترین قسمت ایران مدنظر بوده باشد و دوم این که این احتمال می‌رود که شهرهای آرمانی ایران باستان به صورت واقع روی زمین وجود نداشته‌اند و این گونه شهرها مانند ایران ویج، ورجمکرد و ... حالت مثالی دارد. بنا بر داده‌های اقلیم‌شناسی، ایران ویج را می‌توان با بخش‌هایی از آذربایجان و قفقاز تطبیق داد. اما «برخی آن را شمال کوه‌های هندوکش و یا اندکی فراتر از آن در روسیه، حوالی دریاچه ارال و در اطراف رودخانه‌های سیحون و جیحون تا امتداد شمال خاوری افغانستان امروزی می‌دانند».

تازه‌ترین دیدگاه در این باره را جهان‌شاه درخشانی طرح کرده‌است. درخشانی خاستگاه این قوم را بستر کنونی خلیج فارس می‌داند که در دوران یخبندان بی‌آب بوده و پس از بالا آمدن آب‌های دریای آزاد آریاییان به تدریج به فلات ایران و پهنه‌های میانرودان تا فلسطین کوچ کرده‌اند و تمدن‌های آغازین آن دیارها را بنیاد گذارده‌اند. بر پایه همین دیدگاه، پهنه‌های شمالی نمی‌توانسته‌اند خاستگاه آریاییان بوده باشند زیرا هوای سرد دوران یخبندان امکان زیست در آن مناطق را نمی‌داده‌است.

پیش از ورود آریایی‌ها به ایران، حوریان و کاسیان در این فلات حضور داشتند که با ورود آریایی‌ها معلوم نیست چه بر سر آنان آمده است. عده‌یی بر این باورند که با ورود آریاییان به ایران، آن‌ها به جای دیگری کوچانده شدند. در نقد این دیدگاه می‌توان گفت که اگر به جایی کوچانده شدند، اکنون باید آن مکان معلوم بود به همان گونه که آریاییان به اینجا آمدند. دیدگاه بعدی بر این باور است که آریاییان باشندگان اولیه ایران را نابود کردند. این جای تردید دارد که همه باشندگان اولیه ایران نابود شده باشند. دیدگاه سوم این است که تازه‌واردان به ایران با باشندگان اولیه آمیزش یافتند و از تمدن آن‌ها استفاده کردند. بر عکس همین، در هند روی داد، آریاییان وارد شده به هند هرگز با باشندگان بومی هند در یک طبقه قرار نگرفتند، آنان را کوچ دادند به جنوب هند.

## پیوست شماره 6

ژاله آموزگار یگانه و یحیی ماهیار نوابی

### پهله یا پهلو

پهله یا پهلو نام سرزمینی وسیع در غرب ایران بوده است که بیشتر شهرها و نواحی زاگرس کنونی را فرا می گرفته است. [۱] ایالت پهله در زمان ساسانیان به این نام نهاده شده و پهلو، به مردم، زبان و خط مربوط به پهله اشاره می کند. [۲] نام پهله بعد از ورود عرب ها به ایران به «جبال» و بعدها «کوهستان» تغییر یافته است. پهله خود از مناطق کوچک تری به نام «مهر» یا «مهرگان» تشکیل می شده است مانند «مهرگان کدک» که منظور غرب لرستان بوده است.

پهلوی، زبان و ادبیات، زبان فارسی میانه و ادبیات آن. واژه پهلوی منسوب به پهلوی، و برگرفته از صورت ایرانی باستان *ava par* است. این واژه در اصل به سرزمین پارت اطلاق می شده و منسوب به آن، در نوشته های مانوی، پهلویگ و پهلوانیگ بوده است (آندره آس و هنینگ، ص 301-303). پهلوی از نظر اشتقاق به معنای زبان پارتی است (لازار، 1995، ص 52)، و در این مفاهیم نیز به کار رفته است: لهجه های محلی غرب ایران، یعنی لهجه های منطقه فهله یا پهله؛ در این مفهوم، بیشتر به صورت فهلوی آمده است که در متون عربی به صورت فهلویه است و جمع آن به فهلویات معروف بوده است (صادقی، 1357 ش، ص 11؛ لازار، 1995، ص 68). در سده های نخستین اسلامی، هاله یی از معانی دیگر، مانند اشرافی و باستانی و باشکوه، نیز یافته است که بازتاب آن را در شاهنامه می توان ملاحظه کرد. در آنجا واژه پهلوی و پهلوانی در معانی گوناگونی به کار می رود (لازار، 1995، ص 89 - 105؛ همو، 1357 خ.، ص 47-61): گاهی کلمه یی وصفی است به معنای عالی، شاهوار، دلیر، توانا و باستانی؛ گاهی نام نژاد ایرانی است، و گاهی نیز نام نوعی آهنگ؛ همچنین نام زبان یا خطی است که معمولاً پهلوی و برخی مواقع پارتی یا لهجه های مشتق از آن است (لازار، 1995، ص 99؛ همو، 1357 ش، ص 56). اما آنچه اکنون از زبان پهلوی



اراده می شود، زبان فارسی میانه غربی جنوبی و به خصوص زبان نوشته های زردشتیان به زبان فارسی میانه است .

قدیمیترین مأخذی که در آن زبان فارسی میانه ، پهلوی (فهلوی) نامیده شده است، روایت جا حظ (متوفی 255؛ ج 3، ص 10) است. بنابر این، احتمالاً اطلاق پهلوی (فهلوی) به فارسی میانه، یعنی زبان متن های زردشتی که به زبان متداول دوره ساسانی نوشته شده است، از سده سوم هجری است که اصطلاح پهلوی (پهلویک) به جای پارسی (پارسیک) به کار رفته است.

پارسی یا فارسی، منسوب به پارس است که از صورت ایرانی باستان Pa | rsa گرفته شده که به سرزمین فارس اطلاق می شده است و منسوب به آن در زبان فارسی میانه بوده است. در متن های فارسی میانه (پهلوی)، پارسیک برای نامیدن زبان فارسی میانه به کار رفته است؛ به عنوان مثال در کتاب پهلوی روایات امید آشوهشتان (آنکلساریا، ج 1، ص 46) و خسرو و ریدک (جاماسپ آسانا، ص 31).

اما در سده های نخستین دوران اسلامی، اصطلاح فارسی را برای فارسی نو که از فارسی میانه متحول شده بود، به کار برده اند که در متن های عربی به صورت فارسیه آمده است (صادقی، 1357 ش، ص 13؛ آموزگار یگانه و تفضلی، ص 14). در نتیجه ، اطلاق آن به زبان پارسیک (فارسی میانه)، یعنی زبان متداول دوره ساسانی ، موجب ابهام می شد. ازین رو زبان فارسی میانه در تقابل با فارسی نو، پهلوی نامیده شد که از میان زبان های ایرانی میانه پس از فارسی میانه از همه معروفتر بود. در این زمان، زبان پارتی (پهلویک / پهلوانیک) دیگر زبان زنده نبود تا موجب ابهام گردد.

در دوره ساسانی، پهلویگ / پهلوانیک (پهلوی / پارتی) در تقابل با پارسیک (فارسی میانه)، و در دوران اسلامی پهلوی (فارسی میانه) در تقابل با فارسی (فارسی نو) قرار دارد.

دانشمندان کنونی، پهلوی را برای زبان فارسی میانه زردشتی، و فارسی میانه یا فارسی میانه مانوی یا فارسی میانه تورفانی را برای نوشته های مانویان به زبان فارسی میانه به کار می برند

و نوشته های مانوی به پهلوی اشکانی را پهلوی اشکانی مانوی یا پارتی مانوی می نامند (نیرنگ، بخش 2، ص 233). گاهی نیز اصطلاح فارسی میانه زردشتی برای زبان متن های زردشتی به زبان فارسی میانه به کار می رود.

زبان پهلوی در مفهوم فارسی میانه غربی جنوبی، دنباله فارسی باستان است، و قلمرو اصلی آن سرزمین فارس بوده است. زمان آن از اواخر دوره هخامنشی آغاز می شود و تا چند سده اول دوران اسلامی ادامه می یابد. از نخستین مراحل آن، اثر مکتوبی در دست نیست. قدیمیترین نشانه از آن در فاصله پایان دوره هخامنشی و آغاز حکومت ساسانیان، سکه های برخی از امرای محلی است که فرترکه یا فرترکه frataraka/ fratakara نامیده شده اند (دریسدن، ص 17؛ صادقی، 1357 ش، ص 12).

نخستین آثار مکتوب زبان پهلوی از دوره ساسانی است و آن ها را به این صورت می توان دسته بندی کرد: 1) آثار کتیبه یی پهلوی؛ 2) کتاب های پهلوی؛ 3) زبور پهلوی؛ 4) آثار مانوی؛ 5) جملات و لغات پراکنده در کتاب های عربی و فارسی.

سه گروه نخست به گونه هایی از خط پهلوی، که برگرفته از خط آرامی است، نوشته شده اند. خط پهلوی معمولاً دو صورت اصلی دارد: الف) خط کتیبه یی، که سنگنوشته های ساسانی و سکه های اوایل دوران ساسانی بدان نوشته شده اند. این خط دارای نوزده حرف است و از راست به چپ نوشته می شود. در این الفبا حروف به هم متصل نمی شوند؛ ازین رو، آن را اصطلاحاً خط منفصل یا خط پهلوی کتیبه یی می نامند (آموزگار یگانه و تفضلی، ص 45).

ب) خط متصل یا شکسته یا کتابی، خطی است مخصوص نوشتن کتاب ها و نوشته های روی پوست، پاپیروس، کتیبه ها و سکه های متأخر. این خط از راست به چپ نوشته می شود و در آن حروف به هم متصل می شوند و دارای گونه های مختلف است. یکی از آن ها خطی است که کتاب های پهلوی بدان نوشته شده اند، و نویسندگان اسلامی آن را «رم» = آم [ «دیره» یا «هام دیره» (h â | r â | deb) یعنی خط مردم یا همگان نامیده اند (همانجا؛ برای توضیحات بیشتر نگاه کنید به صادقی، 1348 ش؛ همو، 1349 ش؛ ایرانیکا، ذیل

«دبیره»). این خط دارای چهارده حرف اصلی است و ویژگی‌ها و ابهاماتی دارد: یک حرف نماینده چند آواست؛ ترکیب حروف با یک دیگر موجب ابهام می‌شود؛ مصوت‌های کوتاه گاه نوشته می‌شوند و گاه نوشته نمی‌شوند (آموزگار یگانه و تفضلی، ص 59).

یکی از ویژگی‌های نگارشی مهم خط پهلوی (کتیبه‌یی و کتابی) به کار بردن هزوارش است. هزوارش‌ها کلمات آرامی الاصلی هستند که به خط پهلوی نوشته می‌شدند و معادل پهلوی آن‌ها به تلفظ درمی آمد (همان، ص 60).

یکی دیگر از ویژگی‌های خط پهلوی، املائی تاریخی است؛ یعنی صورت مکتوب کلمات، نشان دهنده تلفظی است که آن کلمات هنگامی که نخستین بار به آن خط نوشته شده‌اند، دارا بوده‌اند. بنابر این، صورت مکتوب و ملفوظ کلمات با یکدیگر اختلاف دارند (همان، ص 46).

زبور پهلوی هم به گونه خاصی از همین خط نگاشته شده است و شاید بتوان آن را حدفاصل میان خط پهلوی کتیبه‌یی و خط پهلوی کتابی دانست (ابوالقاسمی، ص 148). در این خط هم، مانند خط پهلوی کتیبه‌ای و کتابی، هزوارش و املائی تاریخی وجود دارد.

آثار مانوی به خط خاص مانویان نوشته شده است که خطی روشن و خواناست؛ بسیاری از ابهامات خط پهلوی را ندارد، هزوارش و املائی تاریخی نیز در آن نیست. این خط از خط تدمری اقتباس شده که خود از خط آرامی گرفته شده است و با خط سریانی خویشاوندی دارد (همان، ص 151، 153-158).

گروه پنجم آثار پهلوی، یعنی جملات و لغات پراکنده در کتاب‌های عربی و فارسی، به خط فارسی - عربی است.

شرحی اجمالی از آثار بازمانده به زبان پهلوی. 1) این آثار شامل نوشته‌ها بر روی سنگ، دیوار، سفال، پاپیروس، سنگ‌های قیمتی و چوب است. از این میان، سنگ‌نوشته‌ها از اهمیت بیشتری برخوردارند.

کتیبه ها یا سنگنوشته های اصلی به زبان پهلوی، شامل کتیبه های شاهان و بزرگان ساسانی است. کتیبه هایی که در اوایل دوره ساسانی نوشته شده اند، بیشتر با ترجمه پارتی و یونانی همراه اند؛ برخی تنها ترجمه پارتی دارند و برخی از آن ها یک زبانه اند (برای توضیحات کامل در باره کتیبه ها و منابع مهم نگاه کنید به: تفضلی، 1376 خ، ص 83-106؛ نیز نگاه کنید به: ژینیو، 1972).

مهمترین این کتیبه ها عبارت اند از: الف) دو کتیبه اردشیر اول (224-242 میلادی) به زبان پهلوی و پارتی و یونانی در نقش رستم که اولی شامل نام و نسب اردشیر و دومی شامل نام اورمزداست.

ب) کتیبه های شاپور اول (242-272 میلادی)، در نقش رستم، در حاجی آباد فارس، در تنگ براق در صد کیلومتری شمال غربی حاجی آباد. این کتیبه ها دوزبانه اند. کتیبه معروف شاپور بر دیوار کعبه زردشت که سه زبانه است، نوشته مفصلی است که در آن شاپور پس از معرفی خود استان های کشور را نام می برد و سپس به شرح سه لشکرکشی خود به سوی رومی ها می پردازد و سرزمین هایی را که به تصرف درآورده است، نام می برد و از آتشکده هایی که برپا داشته و موقوفاتی که به آن ها اختصاص داده است، سخن می گوید. از شاپور اول کتیبه یی نیز در بیشابور کازرون و در دوراوپوس به دست آمده است.

ج) چهار کتیبه منسوب به کرتیر / کردیر، موبدان موبد اوایل دوران ساسانی، در سرمشهد، در جنوب کازرون؛ در نقش رستم؛ در کعبه زردشت، زیر سنگنوشته بزرگ شاپور؛ و در نقش رجب. این کتیبه ها در شمال تخت جمشید به دست آمده و همگی به زبان پهلوی است و مضمون آن ها تقریباً به هم شبیه است و مشتمل بر معرفی کرتیر، ذکر القاب و عناوین اوست. در آن ها فهرستی از ایالات ساسانی ذکر می شود که از لحاظ تاریخی اهمیت دارد، و سپس شرح سفر آسمانی کرتیر آمده است.

د) سنگنوشته نرسی (293-302 میلادی) در پایکولی (پایقلی) در جنوب سلیمانیه عراق و شمال قصر شیرین که به زبان پهلوی و پارتی است. متن این سنگنوشته که از سنگنوشته های مهم دوره ساسانی است، منبع تاریخی مهمی به شمار می آید و در آن از رویدادهایی که

موجب به قدرت رسیدن نرسی شده است، و نام کسانی که در این راه نرسی را یاری کرده اند، ذکر می گردد.

ه) کتیبه مهر نرسی، وزیر معروف ساسانیان، از زمان یزدگرد اول (399-421 میلادی) تا یزدگرد دوم (439-457 میلادی) در فیروزآباد فارس به دست آمده است. این نوشته بر روی سنگ یادبود بنای پلی است و از لحاظ تاریخی آخرین کتیبه منسوب به فرمانروایان ساسانی است.

افزون بر این ها، کتیبه هایی را از هرمز، شاپور سگان شاه، سلوک، شاپور دوم و سوم و... در میان آثار کتیبه یی این دوره می توان برشمرد. جز این سنگنوشته ها، کتیبه های متأخری نیز از سده ششم میلادی به بعد، در دست است که شامل گورنبنشته ها، آرامگاه ها، یا کتیبه های یادبود بنا و یادگاری و یا کتیبه هایی است که موضوع آن ها هبه و وقف است. این دسته سنگنوشته ها به خط پهلوی کتابی نوشته شده اند. آثاری نیز به خط پهلوی کتیبه یی بر روی سفالینه ها و به خط کتابی بر روی پوست ها و پاپيروس ها و فلزها و مهرها نوشته شده اند (آموزگار یگانه و تفضلی، ص 24-26). بر روی سکه های ساسانی نیز خط پهلوی دیده می شود. خط این سکه ها تا زمان خسرو انوشیروان، خط پهلوی کتیبه یی است و از آن به بعد، به خط کتابی نزدیک می شود (همان، ص 26-27).

2) کتاب های پهلوی. رساله ها و متن هایی که به زبان پهلوی در دست است، بیشتر در سده های نخستین دوره اسلامی (خصوصاً سده های سوم و چهارم) تدوین شده اند. همه این آثار براساس روایات و سنت های دینی و ادبی و کتبی و شفاهی زرتشتیان در دوران ساسانی است (همان، ص 27).

این متون عبارت اند از: الف) واژه نامه ها؛ ب) ترجمه ها و تفسیرهای اوستا؛ ج) دانشنامه های پهلوی؛ د) متون فلسفی و کلامی؛ ه) متون مبتنی بر الهام و پیشگویی؛ و) اندرزنامه ها؛ ز) مناظرات؛ ح) متن های حماسی و تاریخ و جغرافیا؛ ط) رساله های قوانین دینی و حقوقی؛ ی) رساله های کوچک تعلیمی (همان، ص 27-44).

در این مقاله به این آثار تنها اشاره می شود (برای توضیحات کامل نگاه شود به: به تفضلی، 1376 خ، ص 113-295؛ تاوادی، 1956؛ همان، ترجمه فارسی، 1348 خ):

1. از واژه نامه ها یکی فرهنگ اوئیم است که در آن واژه های اوستایی با برابر پهلوی آن ها ذکر شده است؛ و دیگری فرهنگ پهلویگ که شامل هزوارش ها با برابر پهلوی آن هاست.

2. ترجمه ها و تفسیرهای اوستا به پهلوی، متونی هستند که بر اساس اوستای مدون مکتوب ساسانی تنظیم شده اند. ترجمه و تفسیر اوستا به پهلوی را زند می گویند. زند همه اوستا در دست نیست. امروزه تنها زند یسن ها و گاهان، ویسپرد، وندیداد/ ویدیوداد، نیرنگستان و بعضی از بخش های یشت ها باقی مانده است.

3. از دانشنامه های دینی می توان به کتاب دینکرد اشاره کرد که در اصل نه کتاب را شامل می شده است. کتاب اول و دوم و بخشی از کتاب سوم آن از میان رفته است. این کتاب به منزله دانشنامه زرتشتی است. کتاب بندهش \* به معنای آغاز آفرینش یا آفرینش اصلی است، با سی و شش فصل در اسطوره های آفرینش، که جدال اورمزد و اهریمن و تاریخ اسطوره یی ایرانیان را بیان می کند و مطالبی در باره جغرافیای اساطیری و موجودات گوناگون و نجوم در آن دیده می شود. گزیده های زادسپرم، دادستان دینی، نامه های منوچهر و روایات پهلوی از جمله دانشنامه های دینی هستند.

4. از میان متون فلسفی و کلامی، به کتاب شکند گمانیگ وزار، به معنای گزارش گمان شکن، می توان اشاره کرد که تنها تحریر پازند است و ترجمه سنسکریت آن باقی است و در دو قسمت اصلی و عمده شامل شانزده بخش است. در قسمت نخست، به اثبات عقاید زردشتی می پردازد و در بخش های بعد، که جنبه جدلی دارد، دین های دیگر را رد می کند. در این کتاب، از سلاح استدلال منطقی در مبارزه با دین های دیگر استفاده شده است. دو کتاب چم گستی و گجسته ابالیش نیز از زمره کتاب های فلسفی و کلامی اند.

5. از میان متون مبتنی بر الهام و پیشگویی، می توان به اردادویراف نامه (ار داویرازنامه) اشاره کرد که شرح معراج دینمردی به نام ویراف (ویراز) است که در سفری آسمانی راهی

بهشت و دوزخ و برزخ می شود و در بازگشت مشاهدات خود را بیان می کند. زَنْدِ وَهْمَنْ  
یَسْنُ، جاماسب نامه، یادگار جاماسبی، و آمدن شاه بهرام و رجاوند از زمرة کتاب های الهام و  
پیشگویی اند.

6. از میان اندرزننامه ها می توان به کتاب مینوی خرد اشاره کرد که شامل یک مقدمه و  
شصت و دو پرسش است، و در آن اندرزه های بسیاری آمده و از خرد ستایش شده است.  
کتاب ششم دینکرد، اندرزه های آذرباد مهر سپندان، یادگار بزرگمهر، و اندرز پوریوتکیشان  
از زمرة اندرزننامه ها هستند.

7. مناظراتی نیز در میان کتاب های پهلوی وجود دارد، از آن جمله رساله یوشت فریان و  
آخت که مناظره یی است میان آخت جادوگر و یوشت فریان، که در آن یوشت فریان به  
سی و سه پرسش آخت پاسخ می دهد. درخت آسوریگ، مناظره یی است منظوم میان نخل  
و بُز که در آن هر کدام به ذکر فواید خویش می پردازند. این رساله در اصل پارسی بوده  
است و در دوره ساسانی در آن دستکاری هایی صورت گرفته و به پهلوی برگردانده شده  
است.

8. از متن های حماسی می توانیم از کتاب یادگار زریر نام ببریم. این رساله نیز در اصل به  
زبان پارسی و به شعر بوده است و صورت کنونی آن آمیزه یی از پارسی و پهلوی ساسانی  
است. در این اثر، از جنگ های ایرانیان با حیوانان پس از گرویدن گشتاسب به دین زردشتی  
و از دلاوری های زریر و بستور سخن می رود.

از متن های تاریخی و جغرافیایی کارنامه اردشیر بابکان و شهرستان های ایران در خور ذکر  
است.

9. در میان کتاب های قوانین دینی و حقوقی، می توان از شایست نشایست نام برد که در آن  
از گناهان و تاوان آن ها و نیز ثواب ها و اعمال و آیین های دینی سخن رفته و مطالب  
بسیاری به ناپاکی و تطهیر اختصاص داده شده است. در این زمینه، می توان به روایات امید  
آشوهستان و مادیان هزاردادستان نیز اشاره کرد.

10. رساله های کوچک دیگری نیز در دست است که در باره مطالب مختلف به زبان ساده تدوین شده اند؛ مانند رساله ماه فروردین روز خرداد که در باره حوادثی است که در روز خرداد (روز ششم) از ماه فروردین رخ داده یا رخ خواهد داد. رساله گزارش شطرنج کتابی است که در آن چگونگی آمدن بازی شطرنج از هندوستان به ایران در زمان خسرو انوشیروان و نیز اختراع نرد به دست ایرانیان روایت شده است. رساله شگفتی ها و برجستگی های سیستان، خسرو و ریدگ و رساله سور سخن از زمره این رساله های کوچک اند.

اشعار نسبتاً کمی به زبان پهلوی در دست است و آنچه باقی مانده، دچار تحریف و دستکاری هایی شده است. از میان متن های پهلوی، کتاب درخت آسوریگ و یادگار زریر، بخشی از اندرهای منظوم محسوب می شوند. وزن این شعرها ضربی یا تکیه یی است (آموزگار یگانه و تفضلی، ص 40).

3) زبور پهلوی که جزو آثار باقی مانده به زبان پهلوی شمرده می شود، بخشی از متن زبور است که از سریانی به پهلوی ترجمه شده است. این متن را در میان آثار تورفان به دست آورده اند. کتابت آن به سده هفتم یا اوایل سده هشتم میلادی تعلق دارد، ولی قراین زبانی بر قدمت بیشتر این ترجمه دلالت می کند. برخی ویژگی های دستوری و واژگانی که در این اثر دیده می شود، با دیگر متن های پهلوی زردشتی تفاوت هایی دارد (ابوالقاسمی، ص 148؛ آموزگار یگانه و تفضلی، ص 41).

4. آثار مانوی به زبان فارسی میانه (پهلوی)، جزو آثاری است که در اواخر سده سیزدهم هجری خ. / آغاز سده بیستم از واحه تورفان در ترکستان چین به دست آمده است. این آثار را مانی و پیروان او از سده سوم میلادی به بعد نوشته اند. این نوشته ها هم، مانند نوشته های پارتی مانوی، قطعه قطعه اند و جز در برخی موارد به یقین نمی توان گفت که این قطعه ها به کدام یک از کتاب های مانی یا پیروان او تعلق دارند.

مانی احتمالاً آثار خود را، جز شاپورگان، به زبان آرامی شرقی نوشته است؛ و این آثار در زمان حیات او به پهلوی و پارتی و دیگر زبان ها ترجمه شده اند.



هیچ یک از آثار مانوی به زبان آرامی به دست نیامده است. (ابوالقاسمی، ص 151؛ آموزگار یگانه و تفضلی، 1375خ، ص 42). این آثار مشتمل بر هفت کتاب است (ابن ندیم، ص 598-599؛ تفضلی، 1376خ، ص 335-343).

الف) انجیل زنده (به فارسی میانه: Ewangelyo | i z | i n | ndag) که شامل 22 فصل بوده است. بخش هایی از این کتاب به زبان های فارسی میانه و سغدی در دست است.

ب) گنجینه زندگان (به فارسی میانه: Niya | i z | i n | ndaga | n، سفر الأحياء). اثری از این کتاب در دست نیست.

ج) فرماتیا به معنای رسائل. نام ایرانی آن را در دست نداریم.

د) رازها (به فارسی میانه: Ra | ga | n، سفر الاسرار). هیچ قطعه یی از آن در دست نیست.

ه) غول ها (به فارسی میانه: Kawa | n، سفر الجبابره). قطعاتی از این کتاب، به زبان های فارسی میانه و سغدی در دست است.

و) نامه ها (به فارسی میانه: Diba | n، الرسائل). عبارت از نامه هایی است که مانی نوشته است و قطعاتی از آن به فارسی میانه و سغدی در دست است.

ز) زبور. مجموعه دعاهاست و قطعاتی از آن در دست است.

افزون بر این ها، مانی کتاب مصوری به نام اَرْدَهنگ (در فارسی: ارژنگ، ارتنگ و ...) داشته است که در آن هستی را آن گونه که می پنداشته، تصویر کرده است. خود این اثر در دست نیست اما قطعاتی از تفسیری که به زبان پارتی بر آن نوشته اند، بر جای مانده است. کتاب دیگر مانی شاپورگان است که مانی آن را به زبان فارسی میانه برای شاپور اول ساسانی نوشته است. قطعاتی از آن، در باره آفرینش و پایان جهان، در دست است.

شاگردان مانی روایاتی از او جمع کرده بودند که تحریر قبطی (مصری قدیم) آن با عنوان کفالایا، به معنای خطابه‌ها، در دست است. قطعاتی از آن به زبان‌های ایرانی است. از پیروان مانی نیز آثاری به زبان‌های فارسی میانه بر جای مانده است.

5) لغات و جملات پراکنده به زبان پهلوی در کتاب‌های عربی و فارسی بر جای مانده است (نگاه شود به: به تفضلی، 1974، ص 337-349).

ویژگی‌های دستوری زبان پهلوی: زبان پهلوی جزو زبان‌های دوره میانه زبان‌های ایرانی، و دنباله زبان فارسی باستان است. تحول این زبان از دوره باستان به دوره میانه بسیار جالب است. این تحول هم در آواها و هم در صرف و نحو دیده می‌شود. در فارسی باستان (همانند اوستایی)، اسم و صفت و ضمیر در حالت‌های گوناگون صرف می‌شد و نقش این کلمات در جمله با تغییر آخر کلمات و اضافه شدن شناسه‌های تصریفی معین می‌گردید. اسم و صفت، سه جنس مذکر و مؤنث و خنثی، و سه شمار مفرد و تشبیه و جمع داشته‌اند. در تحول از دوره باستان به دوره میانه، و در زبان پهلوی، تمایز جنس از میان رفته و شمار کلمات به مفرد و جمع تقلیل یافته است. حالت تصریفی اسم و صفت و ضمیر (در فارسی باستان هفت و در اوستا هشت) نخست به دو حالت فاعلی و غیرفاعلی (در متن‌های اولیه فارسی میانه مانوی) کاهش یافته و سپس تمایز میان این دو حالت نیز از میان رفته است. صفت و موصوف و عدد و معدود، برعکس دوره باستان، هیچگونه مطابقتی ندارد. دستگاه‌های فعلی نیز کاملاً تحول یافته و بسیار ساده شده است، و ماده فعل‌های متعدد دوره باستان به دو ماده مضارع و ماضی تقلیل یافته است (در باره توضیحات دستوری نگاه شود به: نیبرگ، بخش 2، ص 275-284؛ ابوالقاسمی، ص 165-183؛ آموزگار یگانه و تفضلی، ص 63-85).

### منابع:

- ژاله آموزگار یگانه و احمد تفضلی، زبان پهلوی: ادبیات و دستور آن، تهران 1375 خ؛
- ابن ندیم، کتاب الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران 1346 خ؛
- محسن ابوالقاسمی، تاریخ زبان فارسی، تهران 1373 خ؛
- جهانگیر تاوادی، زبان و ادبیات پهلوی: فارسی میانه، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران 1348 خ؛

- احمد تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، چاپ ژاله آموزگار یگانه، تهران 1376 خ؛- عمرو بن بحر جاحظ، البیان و التبيين، چاپ حسن سندویی، قاهره 1932/1351؛ -مارک ج. دريسدن، «زبان های ایرانی میانه»، ترجمه احمد تفضلی، بررسی های تاریخی، سال 9، خ. 6 (بهمن و اسفند 1353)؛ -علی اشرف صادقی، تکوین زبان فارسی، تهران 1357 خ؛ همو، «در باره خطوط ایرانیان باستان»، سخن، دوره 19، ش 10 (اسفند 1348)، ص 1037-1047؛ همو، «ذیل بر مقاله خطوط ایرانیان باستان»، سخن، دوره 20، خ. 2 (تیر 1349)، ص 140-142؛ -ژیلبر لازار، «پهلوی، پهلوانی در شاهنامه»، ترجمه ژاله آموزگار یگانه، سیمرغ، ش 5 (تیر 1357)؛

F. C. Andreas and W. B. Henning, "Mitteliranische Manichaica, II", Sitzungsberichte der Preuss. Akad. der Wissenschaften, Phil.-hist. klasse (1933); Behrangore T. Anklesaria, ed., Rivoyat- i <sup>a</sup> H<sub>m</sub> i <sup>a</sup> t- i <sup>a</sup> Asavahist<sup>n</sup> , vol. 1: Pahlavi text , Bombay 1962; Encyclopaedia Iranica , s.v. "Dab | â re" (by Ahmad Tafaz z ol | â ); Philippe Gignoux, Glossaire des inscriptions pehlevies et parthes , London 1972; J.M. Jamasp - Asana, The Pahlav i | texts , Bombay 1913; Gilbert Lazard, La formation de la langue persane , Paris 1995; Henrik Samuel Nyberg, A manual of Pahlavi , pt. 2, Wiesbaden 1974; A. Tafazzoli, "Some Middle Persian quotations in classical Arabic and Persian texts", in M<sub>l</sub>morial Jean de Menasce , ed. Ph.Gignoux and A. Tafazzoli, Louvain and Tehran 1974; J.C. Tavadia, Die mittelpersische Sprache und Literature der Zarathustrier , Leipzig 1956.

بخش پنجم  
دنباله ها

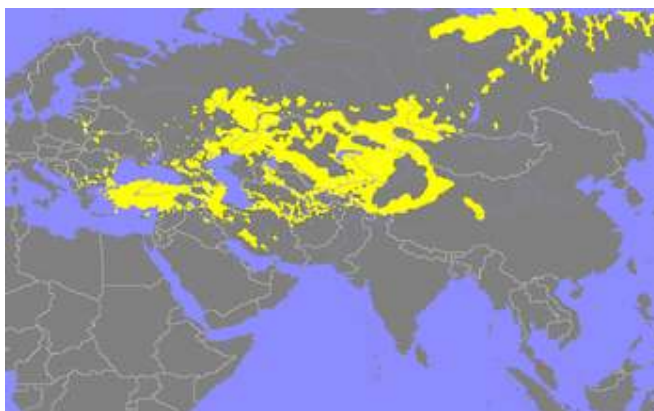
## دنباله شماره 1

### سفر به چهار دانگ سرزمین های گویشوران زبان های تورکی

ناگفته پیداست که تاریخ پیوسته در یک گستره گیتایی (جیوگرافی یا جغرافی) سیر می کند و روشن است بدون شناخت خوب از جغرافیا، یعنی سرزمین هایی که در آن ها توده هایی بود و باش داشته و منشای رویدادهایی گردیده اند، نمی توان به کنه تحولات تاریخی پی برد. به مصداق قول معروف «شنیدن کی بود مانند دیدن».

نکته دیگری که با این مساله پیوند ناگسستنی دارد، آشنایی خوب با این توده ها و دست کم مدتی بود و باش با آنان و آشنایی ژرف با فرهنگ و تمدن ایشان و رفتار و کردار و کنش و پندار شان است.

آن چه مربوط به خاستگاه و باشگاه توده هایی گویشور زبان های گروه آلتایی-سایانی-بایکالی یا تورکی می گردد- گستره پهناوری است که این توده ها در آن بود و باش دارند.



پراکندگی توده هایی که به گروه زبان های آلتایی-سایانی-بایکالی (تورکی) سخن می گویند

با یک نگاه گذرا به نقشه بالا، می بینیم که گروه زبان های آلتایی-سایانی-بایکالی در گستره بسیار پهناوری از اروپای خاوری تا شمال اقصای روسیه بود و باش دارند. حال پرسشی مطرح می گردد که آیا ممکن است کسی بتواند به همه گوشه های این سرزمین پهناور که شاید درازی آن به ده هزار کیلومتر برسد، برود و آن را در نورد و از نزدیک این سرزمین را ببیند و با باشندگان آن همسخن و همراز شود و با آنان یک جا زندگی کند و....

شاید دست تقدیر و سرنوشت چنین شانس را به بنده داد تا از انگشت شمار کسانی باشم که هرگاه نه سراسر این پهنه، دست کم بخش بزرگ آن را درنوردم و سال ها با باشندگان آن یک جا زندگی کنم. بنده نیز در طول حد اقل 35 سال اخیر این خوشبختی را داشتم که در سرزمین های با باشندگان تورکی زبان بزیم، با بسیاری از آن ها آشنایی و دوستی نزدیک برپا کنم و کاوش های بسیاری هم در زمینه شناخت آن ها و مطالعه تاریخ شان انجام بدهم.

روشن است کسانی که در شمال کشور (برای مثال در مزارشریف) زندگی می کنند، خواهی نخواهی بارها از شهرهای شبرغان (شاپورگان)، میمنه، سرپل، سمنگان، خلم، کندز و... بازدید می کنند و با شمار بسیاری از توده های ترکی زبان مانند ازبیک ها، ترکمن ها، قزاق ها، قرغیز ها و... سر می خورند، با آنان دوستی و داد و ستد می کنند، جمله ها و واژه هایی را از زبان های زیبای تورکی فرا می گیرند، غذاهای خوشمزه مانند قابلی ازبیکی و ترکمنی، قیماق و نان تنوری و ... را با اشتیاق تناول می کنند و از شنیدن موسیقی شان لذت می برند. خوب، این را هم باید به حساب شانس و تصادف بگذارم که من در مزار شریف پا به گیتی گذاشتم.

شانس دیگر در این راستا را می توانم تحصیل در دانشگاه مسکو بپندارم. درست در سپتامبر 1979 بود که برای تحصیلات عالی از کابل به سوی مسکو پرواز کردم. پس از یک ساعت و نیم پرواز، هواپیمای ما در فردوگاه تاشکنت به زمین نشست. من از آوان کودکی دوست داشتم همیشه در هواپیما نزدیک دریچه بنشینم و از بالا زمین را تماشا کنم و به دقت بینم. این بار هم همین گونه شد. به ویژه برایم بسیار جالب بود که برای نخستین بار رودآمو را می دیدیم. پس از توقف کوتاه در تاشکنت، هواپیمای ما به سوی مسکو به راه افتاد. از بخت

نیک، هوا بسیار پاک و صاف بود و همه زمین ها به خوبی دیده می شد. پس از مدتی دریاچه بزرگی دیده شد. آب آن آبی رنگ و چشمنواز بود و کرانه چپ آن دیده نمی شد. (من در سیت دست چپ نشسته بودم). این دریاچه، دریاچه ارال بود.

با دویدن جلو رخدادهای می خواهم با اندوه یادآور شوم که ماه اگوست سال 2012 هنگامی که از بیشکیک به فرانکفورت بر می گشتم، هواپیمای ما از سر همین دریاچه گذشت و به جای آن آب پهناور- تنها دو حوض آب ایستاده بر جا مانده بود که بسیار به خوبی می شد کرانه های راست و چپ (بیابان های قره قوم و قزل قوم) و حدود بالا و پایین آن را دید و رود کم آبی را که به آن می ریخت (سیر دریا یا سیحون).

به هر رو، در دوره تحصیل در مسکو، مدت چند ماه با یک محصل تاتار، یک سال با یک محصل چچنی و یک سال دیگر با یک محصل مغولستانی و یک سال هم با یک محصل آذربایجانی در خوابگاه (لیلیه) هم اتاق بودم. از این رو، این اقوام را بسیار خوب می شناسم. همین گونه چند استاد آذری هم داشتیم.

به سال های 1980، 981 و 1982 سه بار با قطار به منطقه جزیره نمای کریمه رفته، از شهرهای سیمفیروپل، اپاتوریا، یالتا، فیودوسیا، آبنای کریچ، دریای آرف، سواستوپل، کاخ و موزیم روستای باغچه سرای- پایتخت تاتارهای کریمه دیدن نمودم و سه بار، هر بار دو ماه در آن جا بسر برده و سراسر این جزیره نما را می شود گفت با خودرو و پیاده پیمودم.

پس از آن، دو بار دیگر در سال های 1991 و 1992 با هواپیما به شهر سیمفیروپل- پایتخت کریمه و یالتا و باغچه سرای رفتم.

پس از آن، از سال 1980 تا کنون چندین بار به ازبیکستان، قزاقستان، قزغیزستان و تاجیکستان رفته ام. به سال 1982 از راه زمینی بندر هیرتان (اریاتان یا ایراتان) و ترمز به تاشکنت رفتم و دو روز در ترمز و یک هفته در تاشکنت ماندگار شدم.

به سال 1983 از ترمز تا دوشنبه با قطار رفتیم. راه آهن در امتداد رود سرخان دریا کشیده شده است و از شهر تاریخی حصار می گذرد. سپس با هواپیما از دوشنبه به مسکو پرواز کردم.

در سال 1983 مدت سه ماه در قزاقستان پراتیک داشتیم. در ماه جون از مسکو با هواپیما به شهر قره غنده پرواز کردم. تقریباً منطقه یی به درازی هزار کیلومتر از قره غنده تا به دریاچه بلخاش را و جب به و جب با خودرو و پیاده پیمودیم. از شهرهای قرقره لینسک، قره گیلی و... بارها گذشتم. همین گونه باری از قره غنده به سوی رود ایرتیش به شهرهای آساو و پولودار سفری دو روزه داشتم. از آن جا با راه آهن تا شهر اوست کامیناگورسک در منطقه کوهستانی آلتای غربی در نزدیکی مرز چین رفتیم و نزدیک به یک هفته در آن پاییدیم. در همین سفر بود که در یک یکشنبه در دریاچه زایسان شنا کردیم.

در آینده، سه بار به منطقه آلتای سفر کردم. اما دیگر به آلتای روسیه. بار نخست به سال 1992 با هواپیما از مسکو به شهر برناول رفتیم. پس از پاییدن دو روزه در این شهر، سفری کاری به شهر بالاکویشینسک در کنار دریاچه استپنوی داشتم که به آن جا رفتیم. پس از آن به برناول برگشتم. از برناول برای یک روز سفری تفریحی به شهر گورنا آلتایسک - مرکز استان آلتای کوهستانی نمودم. شایان یادآوری می دانم که در آن سال ها در شرکت مشورتی آلمانی متسن کار می کردم و یک رشته پروژه ها در شهرهای گوناگون روسیه داشتیم.

در سال های 1992-1994 سفرهای داشتم به شهرهای کیمیروا، نواسییرسک و نواکوزنتسک روسیه. نواکوزنتسک در شمال خاوری آلتای کوهستانی واقع است و در آن بزرگترین کارخانه های ذوب آهن جهان واقع اند. باز هم بخت یارم بود که توانستم در یکی از روزهای تابستانی 1994 برای بازدید از شهر شیریگیش یا تاشتاگول در شمال خاوری آلتای کوهستانی بروم.



به سال 1993 سفری داشتم به شهر ایکاترینبورگ. این شهر در دامنه های کوه های اورال واقع گردیده است و از شهرهای صنعتی روسیه به شمار می رود. در همین سفر بازدید کوتاه داشتم از شهر اوفا- پایتخت جمهوری باشقروستان.

در همین سال، دست سرنوشت مرا به سفری بسیار شگفتی برانگیزی کشانید. از مسکو با هواپیما سفری کردم به جزیره ساخالین در نزدیکی جاپان. هواپیمای ما بامداد به پرواز درآمد. تا دو ساعت به دلیل ابری بودن هوا، چیزی دیده نمی شد. به هر حال از فراز شهرهای ولادیمیر و نژنی نوگراد گذشت. البته من در سال هال تحصیل، چند بار به این شهرها رفته بودم. خوشبختانه با برآمدن خورشید و گذشتن دو ساعت پرواز، ما بر فراز پایتخت تاتارستان رسیدیم و با گذشتن از تاتارستان بر فراز باشقروستان- اوفه، قرغان، اومسک، ... توفقی در شهر کرسنویارسک کردیم و به سوی شهر یوژناسالخالین به پرواز درآمدیم. هواپیما از فراز جمهوری بوریاتسک گذشت و به آمورسک رسید. پس از آن هوا ابری شد و تا آنای تامارسک چیزی دیده نمی شد.

پس از چند روز، از یوژناسالخالینسک با هواپیما به شهر ولادی وستوک پرواز نمودم. سپس از ولادی وستوک به سوی مسکو پرواز کردم. هواپیمای ما داخل آسمان چین شد و از فراز شهرهای خاربین و های لر در نزدیکی مغولستان گذشت و وارد آسمان مغولستان شد و سپس دوباره وارد خاک روسیه گردید. در نزدیکی جمهوری بوریات، هواپیما دچار نقص فنی شد و خلبان اعلام کرد که ناگزیر به فرود اضطراری به شهر اولان اودی است. اولان اودی- مرکز این جمهوری است که در کرانه جنوبی دریاچه بایکال در شمال مغولستان واقع است. در جنوب این شهر، منطقه درخان و شهر اولان باتور- پایتخت مغولستان واقع گردیده است.

پس از یک روز توقف در این شهر دلگیر، که در آن، در آن هنگام تقریباً هیچ چیزی یافت نمی شد و مردم آن بسیار به مردم مغولستان همانند بودند و از زبان روسی بسیار غلیظ شان هم نمی شد به آسانی چیزی فهمید، بامداد روز دیگر باز هم به سوی مسکو به پرواز درآمدیم. هواپیما از فراز دریاچه بایکال گذشت و وارد آسمان جمهوری تووا شد که

پایتخت آن شهر قزل است و پس از عبور از فراز استان آلتای کوهستانی به شهر نوواسیبرسک برای سوختگیری فرود آمد.

... و اما باز هم آسیا میانه. در اوایل سال 1992 برای یک مسافرت کاری به تاشکنت آمدم. سپس از آن جا با هواپیما به دوشنبه رفتم. دردمندانه اوضاع در آن هنگام در دوشنبه بسیار خراب بود. با این هم توانستم یک هفته در این شهر بمانم و دوباره به تاشکنت بیایم. این بار بخت یارم بود که توانستم از شهر زیبای سمرقند بازدید کنم. اما دردمندانه نتوانستم با همه علاقه به بخارا بروم.

بار دیگر به سال 1993 به تاشکنت آمدم و برای انجام ماموریت کاری از تاشکنت به سوی بیشکیک با خودرو رهسپار شدم. در قرغیزستان نخست به بیشکیک آمدم. و سپس به منطقه قره کول و پیرامون دریاچه ایسک کول رفتم.

سفر بسیار جالبی بود. پیمودن راه آسفالتی میان تاشکنت و بیشکیک خالی از لطف نیست. نخستین شهر بزرگ سر راه چمکنت است. سپس شهر تاریخی تراز می رسد. تراز یکی از شهرهای تاریخی آسیای میانه است که به گونه سنتی پایتخت توران اسطوره یی بوده است. همین شهر زمانی از سوی اسماعیل سامانی گرفته شد و به گستره سامانیان درآمد. در دوره قره خانیان، همین تراز پایتخت نخستین دولت قره خانی بود. زمانی رودکی در وصف آن چنین سروده بود:

روی به محراب نهادن چه سود- دل به بخارا و بتان تراز  
ایزد ما و سوسه عاشقی- از تو پذیرد، نپذیرد نماز.

به هر رو، بزرگراه تاشکنت- بیشکیک در منطقه اوی تال دو شاخه می شود که یکی آن به سوی شهر تاریخی چو و از آن جا به سوی آلماتی (سیستان) پایتخت قزاقستان و شاخه دیگر آن به سوی بیشکیک- پایتخت قرغیزستان می رود. به هر رو، پس از دو روز پاییدن در بیشکیک، به سوی شهر قره کول که در خاور دریاچه ایسیک کول واقع است، به راه افتادم. پس از گذشت از شهرهای توماق و بالقچی و پیمودن سراسر مرزهای جنوبی دریاچه ایسک

کول از جمله شهرهای بوکونبایف و قزل سو سر انجام به شهر قره کول رسیدم و پس از دو روز پاییدن در آن، دوبار این با از راه شمال دریاچه به سوی بیشکیک رهسپار شدم. بزرگترین شهر کرانه های شمالی دریاچه- چولگون آتا نام دارد که برای صرف نان در آن پایین شدیم. پس از یک شب اقامت در بیشکیک، برای استراحت در ره‌ایشگاه اورورا دوباره به کرانه جنوبی دریاچه رفتیم. این استراحتگاه در زمان شوروی پیشین ویژه رهبران حزبی بود. ناگفته نماند که آب این دریاچه از پاکترین آب های جهان است.

به هر رو، بامداد روز دیگر، دوباره با خودرو به سوی تاشکنت به راه افتادم. ناگفته نماند که در آن هنگام خانواده ما از کابل مهاجر شده و در تاشکنت در محله آیبیک بود و باش داشتند. این بار موتر از مسیر دیگری به راه افتاد. نخست از بالقچی به سوی اعماق خاک قرغیزستان رهسپار شدیم. پس از چندی به شهر کوچکورکا (قچقارکا) رسیدیم. از این شهر یک راه به سوی جنوب به چین می رود که یکراست به کاشغر می رسد. راه دیگر به سوی دره معروف فرغانه است. و ما درست به همین راه رهسپار شدیم. پس از پیمودن راه دور و دراز و به قول معروف هی میدان و طی میدان، به دریاچه معروف توقوگل رسیدیم که در آن بند برق و ذخیره آبی بزرگی ساخته اند. سپس به سوی جلال آباد رفتیم که بزرگترین شهر در جنوب کشور به شمار می رود. از جلال آباد وارد ازبیکستان شدیم و با گذشت از شهرک خان آباد که در آن پایگاه هوایی بزرگی واقع است و آخرین نقطه مرزی میان قرغیزستان و ازبیکستان به شمار می رود، به سوی اندیجان روان شدیم.

از اندیجان یک راه به سوی جنوب به شهر اوش می انجامد که سپس به تاجیکستان- شهر دوشنبه می رسد. خوب، اما ما در مسیر تاشکنت راهی شدیم و در سر راه از نزدیکی شهرهای نمگان و فرغانه گذشتیم و به خوقند رسیدیم. آن گاه از پلی که بر فراز رود سیردریا ساخته شده است، گذشتیم و با عبور از شهرهای انگرین (آهنگران) و آلماتق و توی تپه به تاشکنت رسیدیم.

به هر رو، هر چه بود، باز هم دست تقدیر مرا به قزاقستان و قزغیزستان کشید. این بار در سال های 2006-2009 به عنوان سفیر در این دو کشور کار کردم. روشن است در این سال ها

بارها در مسیر 1300 کیلومتری آستانه- آلماتی با هواپیما و قطار و نیز در مسیر آستانه- فرانکفورت با هواپیما سفر کردم. همین گونه چند بار از آلماتی به بیشکیک با موتر در رفت و آمد بودم.

در این سال ها، تقریباً با همه دولتمردان و رجال بنام قزاقستان، ازبیکستان، قرغیزستان و تاجیکستان و همین گونه بزرگترین استادان و پرفیسورها و ریسان انستیتوت های پژوهشی این کشورها آشنایی پیدا نمودم و در بسیاری از سیمینارها، کنفرانس ها و نشست های شان اشتراک ورزیدم. کتاب های بسیاری را هم خواندم. همه این سفرها و مطالعات، به بیش و دانشم در باره باشندگان این سرزمین ها می افزود. در جریان کار به عنوان سفیر، از نزدیک با بسیاری از سفیران و هیات های رسمی کشورهای ازبیکستان، قرغیزستان، ترکمنستان، آذربایجان، ترکیه و... دوستی و آشنایی نزدیک و رفت و آمد داشتم و شب ها و روزهای بسیاری را با آنان گذارانیدم و روشن است پیوسته با شمار بسیاری از دولتمردان و نیز مردم عادی قزاقستان و قرغیزستان و نیز بسیاری از کارشناسان خارجی که با این کشورها سر و کار دارند، از جمله شمار بسیار کارشناسان خاورشناس و اسلام شناس و تورک شناس سر و کار پیدا کردم.

اگر از چند سفر دیگر هم یاد نکنم، شاید این نوشته ناقص بنماند و آن این که چند بار با هواپیما از آلماتی به دوشنبه و سه بار از دوشنبه به فرانکفورت و واپس پرواز نموده ام که سراسر گستره قرغیزستان و بخش بزرگی از گستره قزاقستان از جمله بیابان های معروف قره قوم و قزل قوم و پهنای دریچه ارال و دریای کسپین و قفقاز (گستره آذربایجان و گرجستان) را در دایره دید قرار می دهد.

آن چه مربوط به قفقاز می گردد، تا کنون دو بار در فرودگاه باکو ترانزیت نشسته ام و هر دو بار از راه باکو به سوی مسکو پرواز نموده ام که بر سر راه از فراز داغستان و چچنستان و جمهوری قلمقستان و آستراخان و ولگاگرد می گذرد.

ناگفته نماند که همین گونه با بسیاری از دانشمندان و استادان آذری ایرانی و ازبکستانی هم آشنایی و دوستی دارم. در سال های 2003-2006 همه ساله سه، چهار بار به تهران، مشهد، اصفهان و شیراز و شمال سفرهایی می نمودم و در بسیاری از کنفرانس ها و نشست ها در باره آسیای میانه و قفقاز اشتراک می ورزیدم. روشن است هر باری که به تهران پرواز می کردیم، حسب سنت دیرین از هواپیما به دقت سراسر مسیر را ترصد می کردم. به ویژه هرگاه پرواز از فراز مناطق شمالی کشور- مزارشریف- شبرغان- میمنه- بادغیس- هرات- مشهد- تهران می بود.

به همین ترتیب، در این سال ها و پس از آن، با انجام سفرهای پی در پی به استانبول و آنکارا با بسیاری از دانشمندان کشور ترکیه نیز آشنایی پیدا نمودم و چند بار در کنفرانس ها و سیمینارهای شان اشتراک ورزیدم. باری هم از استانبول تا آنکارا با بوس رفتم و دوباره برگشتم. در سفرهایی چند باره از کابل به فرانکفورت و برعکس، بارها از فراز کشورهای ترکمنستان، آذربایجان، گرجستان، ترکیه، بلغاریا و... می گذشتم و هر باری که هوا روشن می بود، با دقت سراسر مسیر را ترصد می کردم. باری هم هواپیمای ما برای سوختگیری در شهر ارزروم- مرکز کردستان ترکیه فرود آمده بود.

به سال 2011 قرار بود برای اشتراک در یک کنفرانس به ارومچی بروم. ویزا هم گرفتم اما دردمندانه بنا به دلایلی نتوانستم بروم. البته، بسیار امیدوار هستم به این کار موفق شوم. بازدید از کاشغر و تورفان و ارومچی از آرزوهای دیرینم است. حال اگر این آرزویم در کنار سفر به باکو و عشق آباد و تبریز برآورده شود، ماموریت بزرگ آشنایی با سراسر پهنای سرزمین های با باشندگان تورکی زبان تقریباً کامل خواهد شد.

این گونه، شاید من از انگشت شمار کسانی باشم که تقریباً سراسر گستره پهناور چند هزار کیلومتری را که در آن باشندگان تورکی زبان به سر می برند، پیموده باشم. البته اگر زندگی باشد، شاید این روند، ادامه پیدا نماید. به قول معروف، هنوز اندر خم یک کوچه ایم».

## دنباله شماره 2

### از افسانه نژاد تورک؟!!

### تا واقعیت تورکی زبانان (گویشوران زبان های تورکی) یا توده های تورکی زبان

افسانه ریشه های یهودی تورک ها و تورک بودن بابای آدم؟! و از نسل یاجوج و ماجوج بودن تورک ها:

دردمندانه تا کنون کمتر کسی را در میان پارسی زبانان دیده ام که معنای دقیق کلمه های «ترک»، «تورک»، «تورک یوت»، «تورگش» و... را بدانند یا از تاریخ نیاکان تورکان باستان (پروتوتورک ها) و پیشینان تورکان باستان (هونوها یا خونوها و یا هم کسیونوها یا هیونگ نوها) و تورکان باستان (تورکیوت ها یا تورگش ها) آگاهی درست داشته باشد. هم در غرب و هم در ایران و ترکیه هر چه نوشته اند، در باره تاریخ تورک ها پس از اسلام است. پیش از آن کمتر چیزی دیده می شود و اگر هم شود، همه افسانه سرایی است. مانند افسانه تاریخ هفت هزار ساله یا نمی دانم هشت هزار ساله تورکان آذری؟! یا افسانه تورکی خواندن سومری ها و یا هم افسانه همتبار بودن و هم نژاد بودن توده های تورکی زبان...

در باره خاقانات تورک که در سده ششم میلادی پی ریزی شد، هم نوشته های جدیدی حتا در غرب به چشم نمی خورد. تنها کتاب سنگین در زمینه - «تورکان باستان» نوشته اکادمیسین گومیلیف به زبان روسی، هنوز به پارسی دری ترجمه نشده است.

در این جا بایسته می دانم سخنان پروفیسور داکتر لئون گومیلیف را در باره تورک ها بیاورم: «تورک های قدیم به رغم نقش عظیم شان در تاریخ بشریت، بسیار کم شمار و اندک بودند. در متن تاریخ جهانی، تاریخ تورک ها توده های قدیمی و دولت ایجاد شده از سوی آن ها به این پرسش خلاصه می شود: چرا تورک ها پدید آمدند و چرا از میان رفتند و نام خود را

برای بسیاری از توده ها به میراث گذاشتند. توده هایی که هرگز از بازماندگان آن ها به شمار نمی روند».

به گونه یی که از نوشته گومیلیف بر می آید، تورک ها توده هایی بودند که زمانی پدید آمدند و سپس از میان رفتند (یعنی در میان سایر توده ها ذوب شدند- درست مانند آریایی ها که از شمال آمدند و در میان باشندگان بومی سیاهچرده پشته ایران ذوب شدند و در این حال تاثیر بزرگی بر سرنوشت این پشته بر جا گذاشتند. به گونه یی که کنون دیگر چیزی به نام آریایی نداریم. عین چیز در باره تورک ها صدق می کند. آمدند و رفتند. اما تاثیر بزرگی بر جا گذاشتند و کنون همان گونه که نام آریایی ها (ایرایی ها- ایری ها) بر بسیاری از توپونیم ها و اتونیم های باشندگان ایران مانده است، عین چیز در باره تورک ها هم صدق می کند).

به گفته پروفیسور داکتر لئو گومیلیف - واژه تورک کنون صرف بار زبانی دارد. طرفه این که واژه تورک در آغاز هم تنها بار زبانی داشته است. اکادمیسن پروفیسور داکتر اوسکون عثمانف- رییس انجمن تاریخ دانان قرغیزستان در کتاب «تاریخ قرغیزستان» که به سال 2012 در بیشکیک به چاپ رسیده و کنون به عنوان کتاب درسی رسمی تایید شده از سوی وزارت آموزش و علوم جمهوری قرغیزستان در موسسات آموزش عالی آن کشور تدریس می شود، در زمینه می نویسد: «واژه تورک در آغاز، شاید بار زبانی و اجتماعی داشته بود، تا تباری. چون در آغاز، تنها نمایندگان اریستوکراسی نظامی را به این نام می خواندند. اما با گذشت زمان، نه تنها برای طایفه یی که در راس اریستوکراسی نظامی قرار داشت، بل که برای همه اقوام زیر سلطه آن ها تعمیم پیدا کرد».

در ادبیات روسی، واژه «ترک» در مورد باشندگان ترکی زبان کشور ترکیه و واژه «زبان ترکی» همین گونه تنها برای زبان ترکی استانبولی» به کار می رود. این در حالی است که سایر باشندگان کشور ترکیه را «ترکیه یی» می خوانند که درست هم است. زیرا نمی شود برای مثال کردها یا ارمنی ها را ترک خواند. (دولت ترکیه در یک سده گذشته تلاش های فراوانی به خرج داد تا با جعل تاریخ و تحریف حقایق، کردها را «ترک های کوهستانی»

بنماید، اما موفق نشد. روشن است محافل علمی جهان چنین چیزی را نمی پذیرد. در باره آریایی بودن کردها تردیدی نیست.)

برای سایر گویشوران زبان های آلتایی- سایانی- بایکالی یا تورکی از واژه تورک ها/ تیورک ها (Тюркы) و نیز واژه توده های تورکی زبان (Тюркоязычные народы) کار گرفته می شود.

همین گونه برای تورکی زبانان نخستین- اصطلاح پروتوتورکی (نیاکان تورکی زبانان باستان)، برای هونوها- پراتورکی (پیشینیان تورکی زبانان باستان) و برای تورکی زبانان باستان که در سده ششم میلادی دولت خاقانات تورک را پی ریختند، اصطلاح «تورک یوت» به کار برده می شود. طرفه این که در آغاز زبان آن ها تورکی نبود و شامل 500 خانواده متشکل از تیره های گوناگون بودند که به رهبری سردار آشینا به آلتای کوچیدند. نام تورکی هم پسان ها به آن ها داده شد. به پنداشت برخی از زبان شناسان، تورک به معنای «اتحادیه نیرومند» قبایل است. شماری هم بر آن اند که کلمه تورک، از تورگش گرفته شده است که به معنای ساختن چیزی است و چون قبیله آشینا آهنگر بودند و در کان آهن کار می کردند و دست اندر کار ساختن ابزار آهنی بودند، از این رو شاید تورک به معنای سازنده و ساختگر و صنعتکار باشد. گروهی هم می پندارند که چون منطقه بودوباش قبیله آشینا در دامنه های جنوبی آلتای همانند با کلاخود بوده، تورک یعنی باشندگان منطقه کلاخودمانند.

روشن است که نژادی به نام تورک وجود ندارد. اتنوس (تبار) واحد و زبان واحد ترکی هم وجود ندارد. هر چه هست، گویشوران زبان های تورکی یا توده های تورکی زبان است. تورکی زبانان ها هم اقوامی اند مختلط از سپیدپوستان با زردپوستان چینی و منگولویدهای تبتی (دقیق تر تونگوزی ها). از اقوام تورکی زبان آسیای میانه، قدیمی ترین آن ها قرغیزها اند که در آغاز سپیدپوست با موهای بور و چشمان سبز و آبی بوده اند. بقیه مانند ترکمان ها، ازبیک ها، قزاق ها و... همه اقوامی اند که بسیار جوان پنداشته می شوند و بسیاری از آنان پس از یورش مغول ها در اثر آمیزش توده های بومی تورانی و ایرانی تبار- تاجیک ها با مغول های نیمه سپیدپوست و نیمه زردپوست و نیمه تبتی به میان آمده اند. خود واژه ترکمان



به معنای تورک نما یا تورک مانند است. یعنی کسانی که شیبه تورک ها اند. در این نوشته هر جا واژه «پروتوتورک» می آید، منظور نیاکان تورکی زبانان و هر جا هم «پیشینیان تورکی ها» (به روسی پراتورکی ها - пратюки) می آید، منظور از توده های تورکی زبان قدیمی باشنده گستره میان کوه های آلتای - سایان و دریاچه بایکال و مغولستان باستان (بیشتر هونوها) می باشد - نه باشندگان کشور ترکیه کنونی. تورکان باستان هم همان تورکیوت ها اند که در سده ششم میلادی خاقانات بزرگ تورکی را پی ریختند.

روشن است گذشته همه اقوام و مردمان جهان در سپیده دم تاریخ از اسطوره و افسانه آغاز می گردد. از همین رو، می کوشیم پیش از آن که به ریشه یابی نژادی - تباری و گذشته تاریخی مردمان تورکی زبان و بررسی روندهای تکامل تاریخی آن ها پردازیم، به افسانه هایی که در باره آن ها چه دیگران و چه خود شان بافته اند؛ پردازیم.

شایان یادآوری می دانم که در این جا بیشتر از کتاب بسیار ارزنده و وزین «تاریخ قرغیزستان از دیرین ترین زمانه ها تا کنون» نوشته اکادمیسین پروفیسور داکتر اوسکون عثمانف نقل قول هایی می کنیم و سپس آن ها را با سایر منابع می آزمایم:

داکتر عثمانف در ص.ص. 84-85 کتابش به نقل از کتاب چند جلدی «قرغز ایلی نین تاریخی» (تاریخ ایل قرغیز) می نویسد:

«در کتاب «تاریخ رشیدی»<sup>406</sup> - تاریخ نویس قبایل مغول دوغلات - میرزا محمد حیدر (سده شانزدهم میلادی) [پسر خاله بابر] و نیز در «مجموع الاتواریخ» نوشته سیف الدین اخیسکندی (سده شانزدهم میلادی) و همچنین در اثر «نسب نامه» که در سده نهم در هنگام امارت خدایار خان نوشته شده است، اطلاعاتی در باره نیاکان قرغیزها بازتاب یافته است که استوار

---

<sup>406</sup> «تاریخ رشیدی»، اثر میرزا محمد حیدر دوغلات از منابع بسیار ارزشمندی است که حوادث مغولان ترکستان و جغتایان، ظهیرالدین محمد بابر و دودمان او در هند، شاه اسماعیل و جنگ او با شیبک خان ازبیک را در بر می گیرد. در این اثر شرح مبسوطی از قتل شیخ الاسلام هرات - مولانا سیف الدین احمد تفتازانی، به فرمان شاه اسماعیل صفوی نوشته شده که در منابع دیگر یافت نمی شود.

تاریخ رشیدی، حیدر میرزا دوغلات، محمد، محقق: غفاری فرد، عباسقلی، ناشر: میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۳.

بر داده ها و روایات فزونشمار شجره شناسی (ژنیولوژی) اند (همه این آثار در فُند نسخ خطی اکادمی ملی قرغیزستان نگهداری می شوند).

در این آثار در باره بازماندگان آدم تا نوح پیامبر چیزی یادآوری نشده است. تنها سخن بر سر بازماندگان نوح - سام، یافث و حام است که پس از توفان شجره نامه آن ها تا اوغوزخان - از نسل تورک آتا آورده می شود و اطلاع داده می شود که از اوغوزخان از زن نخستش، شش پسر مانده بود: قون خان، آی خان، ژلدیزخان، توو خان و دنیس خان. هر یک از آنان هم به نوبه خود چهار پسر داشتند: قرغزخان، سلر، ایمار و الیونتاری. افزون بر این، اوغوزخان پسران و دختران بسیاری از زن جوانش داشت.

در کتاب «نسب نامه» در فصل شجره مردم قرغیز روایت می شود که میهن قدیم قرغیزها در کرانه های رود سالانکار و انکارامانور بود و چنگیزخان و قرغیزها از نیاکان مشترک به دنیا آمدند و چنگیزخان نوه اوغوزخان بود و پسر تووخان.

در فصل «از نوح پیامبر تا قرغزخان» در باره نیاکان قرغزها آمده است: «پیامبر نوح (ع) از او یافث (ع)<sup>407</sup> از او تورک خان و سپس ایلژی خان (الچی خان) و از او دیلو کوخان و از او -

---

<sup>407</sup> روشن نیست که مولف نسب نامه بر چه مبنایی نوشته است که تورک خان یکی از پسران یافث بوده است. تا جایی که از تاریخ روشن است، یافث پسری به این نام نداشته است.

در ویکی پیدیا آمده است:

«یافث (عبری: יָפֶֿתֿ، به معنی وسعت) در عهد عتیق به عنوان یکی از پسران نوح نامیده شده است. در میان مردم او به عنوان جوان ترین پسر نوح معروف گشته ولی برخی متون او را پسر ارشد نوح می دانند. او و همسرش از کسانی بودند که سوار کشتی نوح شده و نجات یافتند. یافث هفت پسر داشت که یونان، ماجوج، مدای، توبال، تیراس، گومر و مشه نام گرفتند و در سرزمین های ساحلی دریای مدیترانه واقع در اروپا و آسیای صغیر پراکنده شدند.

---

[به گونه‌ی بی که دیده می‌شود، در میان پسران یافت نام تورک خان دیده نمی‌شود. اما ممکن است تورک خان پسر یا از نوادگان یکی از پسران یافت خوانده شده باشد].

«در قرآن در دو سوره از یاجوج و ماجوج سخن به میان آمده‌است، اول در سوره کهف آیات ۹۳ تا ۹۸، و دیگر بار در سوره انبیاء آیه ۹۶. آیات قرآن به خوبی گواهی می‌دهند که این دو نام متعلق به دو قبیله وحشی خونخوار بوده‌است، که مزاحمت شدیدی برای همسایگان خود داشته‌اند.

در تورات در کتاب حزقیل فصل سی و هشتم و فصل سی و نهم، و در کتاب رؤیای یوحنا فصل بیستم، از آن‌ها به عنوان یاگوگ و ماگوگ یاد شده‌است، که معرب آن یاجوج و ماجوج می‌باشد. به گفته مفسر قرآن علامه طباطبایی در المیزان، از مجموع گفته‌های تورات استفاده می‌شود که ماجوج یا یاجوج و ماجوج، گروه یا گروه‌های بزرگی بودند که در دوردست‌ترین نقطه شمال آسیا زندگی داشتند مردمی جنگجو و غارتگر بودند. بعضی بر آن اند که این دو کلمه عبری است، ولی در اصل از زبان یونانی به عبری منتقل شده‌است و در زبان یونانی گاگ و ماگاگ تلفظ می‌شده، که در سایر لغات اروپایی نیز به همین صورت انتقال یافته‌است.

در اصحاح دهم از سفر تکوین تورات: «اینان فرزندان دودمان نوح اند: سام و حام و یافت که پس از توفان برای هر یک فرزندان یافت عبارت بودند از جومر و ماجوج و مادای و باوان و نوبال و ماشک و نبراس».

در کتاب حزقیال اصحاح سی و هشتم آمده: «خطاب سخن رب به من شد که می‌گفت: ای فرزند آدم روی خود متوجه جوج سرزمین ماجوج رئیس روش ماشک و نوبال، کن، و نبوت خود را اعلام بدار و بگو آقا و سید و رب این چنین گفته: ای جوج رئیس روش ماشک و نوبال، علیه تو برخاستم، تو را برمی‌گردانم و دهنه‌هایی در دو فک تو می‌کنم، و تو و همه لشکرت را چه پیاده و چه سواره بیرون می‌سازم، در حالی که همه آنان فاخرترین لباس بر تن داشته باشند، و جماعتی سترگ و با سپر باشند همه‌شان شمشیرها به دست داشته باشند، فارس و کوش و فوط با ایشان باشد که همه با سپر و کلاهخود باشند، و جومر و همه لشکرش و خانواده نوجرمه از اواخر شمال با همه لشکرش شعبه‌های کثیری با تو باشند». می‌گوید: «به همین جهت ای پسر آدم باید ادعای پیامبری کنی و به جوج بگویی سید رب امروز در نزدیکی سکنای شعب اسرائیل در حالی که در امن هستند چنین گفته: آیا نمی‌دانی و از محلت از بالای شمال می‌آیی».

---

در اصحاب سی و نهم داستان پیشین را دنبال نموده می‌گوید: «و تو ای پسر آدم برای جوج ادعای پیغمبری کن و بگو سید رب این چنین گفته: اینک من علیه همراهی جوج ای رئیس روش ماشک و نوبال و اردک و اقودک، و تو را از بالاهاى شمال بالا می‌برم، و به کوه‌های اسرائیل می‌آورم، و کمانت را از دست چپت و تیرهایت را از دست راست می‌زنم، که بر کوه‌های اسرائیل بیفتی، و همه لشکریان و شعوبی که با تو هستند بیفتند، آیا می‌خواهی خوراک مرغان کاشر از هر نوع و وحشی‌های بیابان شوی؟ بر روی زمین بیفتی؟ چون من به سخن سید رب سخن گفتم، و آتشی بر ماجوج و بر ساکنان در جزائر ایمن می‌فرستم، آنگاه است که می‌دانند منم رب...».

در خواب یوحنا در اصحاب بیستم می‌گوید: «فرشته یی دیدم که از آسمان نازل می‌شد و با او است کلید دوزخ و سلسله و زنجیر بزرگی بر دست دارد، پس می‌گیرد ازدهای زنده قدیمی را که همان ابلیس و اهریمن باشد، و او را هزار سال زنجیر می‌کند، و به دوزخش می‌اندازد و درب دوزخ را به رویش بسته قفل می‌کند، تا دیگر امت‌های بعدی را گمراه نکند، و پس از همه شدن هزار سال البته باید آزاد شود، و مدت اندکی رها گردد». آنگاه می‌گوید: «پس وقتی هزار سال به پایان رسید، اهریمن از زندانش آزاد گشته بیرون می‌شود، تا امت‌ها را که در چهار گوشه زمین اند جوج و ماجوج همه را برای جنگ جمع کند در حالی که عددشان مانند ریگ دریا باشد، پس بر پهنای گیتی سوار شوند و لشکرگاه قدیسین را احاطه کنند و نیز مدینه محبوبه را محاصره نمایند، آنگاه آتشی از ناحیه خدا از آسمان نازل شود و همه‌شان را بخورد، و ابلیس هم که گمراهشان می‌کرد، در دریاچه آتش و کبریت بیفتد، و با وحشی و پیغمبر دروغگو بیاشد، و به زودی شب و روز عذاب شود تا ابد الا بدین». از این قسمت که نقل شده، بر می‌آید که «ماجوج» و «یا جوج و ماجوج» امتی و یا امت‌هائی سترگ بوده‌اند، و در قسمت‌های بالای شمال آسیا از آبادی‌های آن روز زمین می‌زیسته‌اند، و مردمانی جنگجو و سرشناس به جنگ و تاراج بوده‌اند.»

[روشن است از نوشته‌های بالا می‌توان تا جایی گمان برد که تورک‌آتا از فرزندان با نوادگان ماجوج بوده باشد. اما باز هم اشاره روشنی در زمینه داده نمی‌شود. اما ممکن است نسب نامه بر اساس تاریخ یعقوبی چنین چیزی را مدلل کرده باشد که به پیمان‌ه بس روشن در زمینه می‌نویسد.] -گ.

«تاریخ یعقوبی از تاریخ‌هایی است که تاریخ را از آفرینش نخستین انسان آغاز می‌کند. این داستان به نحوی دیگر در کتب دینی و تاریخی - از جمله تاریخ طبری نیز به اختلاف اندکی آمده است.

قویوق خان و از او- الانچه خان و از او- منگول خان و از او- اوغوز خان و از او- توو خان و از او قرغز خان».

به هر رو، به گونه یی که دیده می شود، در بسیاری از کتاب های قدیمی چنین افاده شده است که تورک خان از بازماندگان نوح پیامبر بوده است.

---

داستان آفرینش انسان نخستین و سپس پیدایش نژادها و ملل و زبان ها از داستان های هیجان انگیزی بوده است که تاریخ نویسان همواره تاریخ را از همان جا آغاز می کنند. این بار به سراغ تاریخ یعقوبی از احمد ابن واضح ابی یعقوب می رویم. در نظر او نیز همچون دیگر تاریخ نویسان اسلامی، ترکان از اولاد حضرت نوح هستند و نوح سه فرزند دارد: حام، سام و یافث. یعقوبی می نویسد: «نوح زمین را در میان فرزندان خویش بخش نمود. وسط زمین و حرم و اطراف آن را به سام داد، زمین مغرب را به حام واگذاشت و یافث در میان خاور و باختر فرود آمد. همو آورده است که قرآن در سوره انبیا آیات 95 تا 97، خداوند ملل طغیانگر را برای ادب کردنشان به ترکان سپرده است.

داستان ادامه می یابد تا این که مردم در بابل گرد می آیند. زبان همه آدمیان تا آن زمان - زمان فالغ - سریانی بود. آن ها به یک دیگر گفتند باید کاخی بسازیم که پایین آن زمین و بالای آن آسمان باشد و چون ساختن آن را آغاز کردند گفتند آن را دژی بسازیم که ما را از توفان نگهداری کند. پس خدا دژ آن ها را ویران ساخت و 72 زبان در میان آن ها پدید آورد و از همان جا 72 فرقه شدند که 19 زبان در فرزندان سام، 16 زبان در اولاد حام و 37 زبان در فرزندان یافث پدید آمد و چون این پراکندگی را دیدند نزد فالغ آمدند و او گفت شما را با این پراکندگی زبان ها یک زمین جای نمی دهد. گفتند زمین را در میان ما بخش نما. فالغ زمین را بر آن ها قسمت نمود: چین و هند و سند و ترک و خزر و تبت و بلغر و دیلم و توابع زمین خراسان نصیب فرزندان یافث ابن نوح گردید که پادشاه آنان جمشاذ بود. و زمین باختر و ماورای فرات تا نقطه باختری قسمت اولاد حام. و حجاز و یمن و باقی زمین از آن فرزندان سام شد.»

این داستان نیز که در صفحه 18 کتاب آمده، با آن چه در صفحه 14 ذکر شد، منافاتی دارد.»  
احمد ابن واضح ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، جلد 1، ترجمه: دکتر ابراهیم آیتی، تهران، 1378، ص 14.

....و اما چگونه بابای آدم تورک بوده است؟ پاسخ به این پرسش بسیار ساده است. اگر از درخت (شجره) بالا برویم - چون تورک آتا- تورک بوده است، روشن است پدرش نیز تورک بوده است و همین گونه پدر بزرگش (نوح) تا بابای آدم همین سلسله ادامه می یابد. پس روشن است بابای آدم هم تورک بوده است!!!!

خوب از این ها که بگذریم، چنین افسانه ها در میان همه اقوام بسیار است. مانند افسانه یهودی بودن پشتون ها و.... که هیچ کدام پایه علمی ندارند. ریشه این افسانه ها را باید در دیدگاه های ابزاری صهیونیست های یهودی جستجو کرد. در گذشته، صهیونیست ها با بالندگی چنین می پنداشتند که همه انسان ها دارای ریشه اسراییلی و همه زبان های جهان خاستگاه عبری دارد و آن را چونان برتری و بالادستی بنی اسراییل بر دیگران می پنداشتند و خود را در جایگاه بلند قوم برتر قرار می دادند. این بود که چنین افسانه ها را شایع ساختند که همه انسان ها از نسل یهود اند و همه زبان ها ریشه در عبری دارند. روشن است توده های تورکی زبان از این قاعده مستثنی نبودند.

کنون می پردازیم به افسانه دیگری از این دست:

در بسیاری از افسانه های اقوام تورکی زبان آمده است که آنان از تبار جانورانی چون گرگ و آهو و... بوده اند. به گونه مثال، داکتر عثمانف در ص.ص. 84-85 کتابش شماری از افسانه هایی را که در باره برخی از تیره های تورکی زبان آمده است، بازتاب داده است:

«...نمایندگان قبیله قرغیزی بوگو می پندارند که آن ها از نسل یک ماده آهوی بسیار زیبا اند. ....قبیله باگش نیاکان خود را از نسل یک گوزن وحشی سیاه می پندارند. همچنین قبایلی اند که خود را از نسل یک پلنگ وحشی سفید می شمارند.

... و اما معروف ترین افسانه در باره ریشه تورک ها، افسانه زاده شدن تورک ها از یک گرک ماده است. این افسانه در میان تورک های قدیم چنان ریشه داشته است که حتا در بافته های باستان شناسی دیده می شود. سخن بر سر تندیس یک گرگ است که زیر شکم آن کودکی دست و پا بریده دیده می شود.

به پنداشت پروفیسور دیمتری واسیلیف - دانشمند تورک شناس روسی، «در حوالی سده های چهارم - پنجم میلادی در میان قبایل بازمانده از هون ها در استان تورفان در ترکستان خاوری، مردمانی می زیستند که به گمان غالب به زبان پروتوتورکی سخن می گفتند. بر پایه افسانه های رایج در میان تورک ها، قبایل مخاصم هون به این ها یورش می برند و همه را می کشند. تنها یک کودک که دست ها و پاهایش را بریده اند، به گونه معجزه آسایی زنده می ماند. یک ماده گرگ خاکستری این کودک را می بیند و با خود به دخمه اش می برد و او را پرورش می دهد و بزرگ می کند و از او ده پسر (به روایت دیگر 4 پسر یا 6 پسر) به دنیا می آورد.

[پسر ارشد این ماده گرگ - به گفته، داکتر عثمانف، نولو شاد - بنیادگذار دودمان قدیم تورکی آشینا گردید.<sup>408</sup> به گونه یی که پروفیسور برتلد در کتاب تاریخ «ترک های آسیای میانه» نوشته است، کلمه شاد از شاه ایرانی گرفته شده است و تورک های قدیم این لقب را برای سران قبایل خود به کار می بردند - گ.]

پسان ها این ها با دوشیزگانی از یکی از قبایل بومی پیوند زناشویی می بندند و این گونه قبیله تورک به وجود می آید. رهبر ایشان آشین یا آشینا است (آشین یک کلمه ایرانی شرقی است. گومیلیف این کلمه را مغولی می پندارد که از شونوچینونو گرفته شده است و می نویسد که آشین گرگ معنا می دهد و پوشوند آ - چینی است که نشانه تکریم و تعظیم است) که در حوالی 460 میلادی قبیله خود را که در معرض تهدید دشمنان قرار داشت (شمار افراد این قبیله تا 500 خانوار گمان زده می شود) با خود به شمال مغولستان به کوه های آلتای به گستره دولت ژوزون های (مغول) می برد. پسان ها این قبیله با متحد ساختن سایر قبایل زیر ستم، در برابر ژوزون ها می شورند و دولت آنان را بر اندازند. درست در همین

---

<sup>408</sup>. بایسته یادآوری است که در زبان چینی نشانه بزرگداری و ستایش و تمجید و توصیف - «آ» است. یعنی با افزون «آ» از آشین - آشینا ساخته شده است. آشین - آسین (آس + ین) یعنی آسمانی - سردار آسمانی یا پادشاه آسمانی - که روشن است یک واژه ایرانی می باشد. - گ.

هنگام است که برای نخستین بار کلمه تورک شنیده می شود که شاید به معنای اتحادیه قبایل باشد.»

شایان یادآوری می دانم که گرگ تا همین اکنون در نزد بسیاری از تورک ها یک جانوار مقدس شمرده می شود. برای مثال سازمان تندرو فاشیستی ترکی که در جنایات فراوان در برابر کردها دست دارند، «گرگ های سیاه» نام دارند.

جالب این است که گومیلیف روایت دیگری از این افسانه دارد. او می نگارد که «در میان قبایل شکست خورده از دست توابعی ها هنگام سرکوب شمال چین از سوی آن ها پنجصد خانوار آشینایی حضور داشتند. این ها از طوایف مختلف متشکل بودند که در باختراشن سی می زیستند که در سده چهارم از سوی هونوها و سیان بای ها (نیاکان مغولان) اشغال شده بود. آشینا از سردار هونو- موغانیو اطاعت می کرد که فرمانروای خئی سی (منطقه یی در غرب اوردوس میان گستره هوان هی و نانی شان) بود. هنگامی که به سال 439 توابعی ها بر هونوها پیروز شدند، و خئی سی را به امپراتوری «وی» اتصال دادند، سردار آشینا با 500 خانوار نزد ژوژان ها گریخت و در دامنه جنوبی کوه های آلتای ساکن شد و به استخراج آهن برای ژوژان ها می پرداخت.»

در آن هنگام زبان بین القومی رایج- زبان های سیان بای ها و مغولی قدیم بود. این زبان بازار، دیپلماسی و فرماندهی بود. آشینا با همین زبان در 439 به شمال گوبی آمد. به گونه یی که دیده می شود، قبیله آشینا از تیره های گوناگونی متشکل بود و زبان شان هم پروتومغولی بود. قبیله آشینا زبان تورکی را از قبایل آلتایی که در میان آن ها بود و باش داشتند، فرا گرفتند و در آینده «تورک» خوانده شدند.

همین گونه، داکتر عثمانف افسانه دیگری را در ص. 141 کتابش در باره چنگیز خان آورده است:

«...مطابق یک افسانه، جده تیمورچین (چنگیز خان- خان بزرگ) در نسل نهم الن- گوا (گوزن قشنگ) پنج فرزند خود را از شوهر مغول به دنیا آورد. پس از مرگ وی، سه پسرش



را از یک آدم موبور یا موخرمایی که شب ها همراه با امواج نور مهتاب از آسمان به زمین فرود می آمد، زایید. ... و از همین رو، رنگ موهای تیموچن (چنگیزخان) و بازماندگانش خرمایی مایل به سرخی و چشمانش آبی بود.»

ناگفته پیداست که این تنها افسانه های قدیمی نیستند که در درازای سده ها آدم ها را به کژراهه برده اند. بارها بدتر از این استفاده جویی های ابزاری از مفاهیم زبان و تبار و نژاد و .. از سوی سیاسیون است. در این زمینه ایدئولوژی فاشیستی پان ترکیسم شایان توجه است که از سوی محافل صهیونیستی و سازمان اطلاعات انگلیس در میانه های سده نهم به میان آمد و منشای فسادهای بزرگ و خونریزی ها عظیم گردید، و کنون هم از سوی محافل معینی در غرب و شرق تمویل می شود، خطر بزرگی را متوجه صلح و ثبات در منطقه ما می نماید. این ایدئولوژی بدفهمی های بزرگی را در باره واژه «تورک» پدید آورد و از آن چیزی همانند نژاد برتر آریایی هیتلر ساخت.

خاستگاه آریایی - تورانی تورکی زبانان و آمیزش نیاکان آن ها با توده های چینی و تبتی: از دیر باز این پرسش مطرح بوده است که توده های تورکی زبان چه مردمانی اند؟ آیا نژادی به نام تورک وجود دارد؟ و همه آن ها تورک نژاد اند؟ یعنی با هم هم نژاد اند؟ روشنتر آیا برای نمونه، کَلِمِک (قَلِمَق) های بودایی روسیه یا باشندگان مغولستان و باشندگان شمال اقصای روسیه (با آذربایجانی های ایرانی و ازبیک های باشندگان شمال افغانستان و ترکیه های های باشندگان ترکیه از یک ریشه و هم نژاد اند؟

روشن است که پاسخ منفی است. در جهان چیزی به نام نژاد تورک وجود نداشته و ندارد. هر کسی که برای یک بار هم که شده مغولی ها یا قلماقی ها یا باشندگان منگولویید شمال اقصای روسیه را ببیند و با آنان از نزدیک همسخن شود و سپس آنان را با آذری های ایرانی یا ترکی زبانان باشندگان استانبول، یا چینی ها یا داغستانی و یا تاتارهای باشندگان روسیه و یا هم اویغورهای باشندگان چین مقایسه نماید، به گونه قطع در می یابد که با آدم هایی از زمین تا آسمان متفاوتی رو به رو است که با هم هیچ وجه مشترکی ندارند. نه نژادی، نه تباری، نه زبانی و نه فرهنگی. تنها چیزی که هست، این است که زبانشناسان، زبان های آن ها را با همه

تفاوت های فاحشی که دارند، و بدون ترجمان اصلا نمی توانند گپ یک دیگر را بفهمند، زیر چتر واحد گروه زبان های آلتایی-سایانی-بایکالی یا تورکی آورده اند.

برای درک بهتر این موضوع، بسنده است زبان های اروپایی را با زبان پارسی دری خود ما مقایسه کنیم. روشن است همه زیر چتر گروه بزرگ خانواده زبان های هندواروپایی می آیند، اما یک باشند برای مثال بدخشان یا اصفهان بدون ترجمان نمی تواند از زبان هلندی ها سر در بیاورد. عین تفاوت در میان باشندگان ترکیه و آذربایجان و باشندگان شمال اقصای روسیه است.

به هر رو، هیچ مبنایی در دست نیست که سخن از نژاد تورک به میان بیاوریم. چنین ادعایی هیچ پایه علمی و اکادمیک ندارد.

در این جا بی درنگ پرسش دیگری مطرح می گردد: خوب، حالا که پاسخ منفی است، پس آن ها کی هستند؟ آیا همه این اقوام از یک ریشه اند و زمانی دارای خاستگاه مشترکی بوده اند؟ باز هم روشن است که پاسخ منفی می باشد. کسانی که با تاریخ سر و کار دارند، می دانند که چنین چیزی افسانه یی بیش نیست.

دریافت خود من مبتنی بر شناخت عمیق نزدیک به چهار دهه یی و مطالعات دست کم دو دهه یی و نشست و برخاست های فزونشمار با بزرگترین دانشمندان رشته های تاریخ، زبانشناسی، باستانشناسی و انسان شناسی و مردمشناسی و... در باره گویشوران زبان های تورکی چنین است که اقوام تورکی زبان و اگر به زبان علمی بگوییم، گویشوران زبان های خانواده آلتایی-سایانی-بایکالی، مردمانی اند مخلوط از نژاد سپیدپوست با زردپوست ها که در این حال ریشه اصلی آن ها اوروپایی است.

تورکی زبانان، آمیزه یی اند از مردمان سپیدپوست و مردمان زردپوست چینی و تبتی. حتا مغول ها هم مانند توده های تورکی زبان، آمیزه یی اند از زردپوستان و سپیدپوستان و زردپوست ناب شمرده نمی شوند. هر چند درصدی سوبسترات زرد در آن ها بیشتر است.

باور عمیقی دارم (بر پایه داده های علمی) که تورکی زبانان در اصل همان توده های کوچ نشین و دشتنورد سپیدپوست بوده اند که در سپیده دم تاریخ در گستره بزرگی از کرانه های شمالی و خاوری دریای میانزمینی (مدیترانه) گرفته تا کرانه های شمالی دریای سیاه و دریای کسپین تا پهنه های آسیای میانه و قزاقستان و سرزمین های پهناور سیبری جنوبی تا کرانه های اقیانوس آرام و از سوی جنوب تا شمال چین - جایی که دیوار بزرگ چین ساخته شده است، بود و باش داشتند. سپس با گذشت زمان با توده های زرد پوست آمیزش یافتند و آهسته آهسته تا اندازه یی سوبسترات نژاد زرد را پذیرفتند. یعنی به پیمانہ معینی با آن ها آمیخته شدند. در این حال چنین آمیزشی از باختر به خاور بیشتر است. به عنوان نمونه آزمایش های دی. ان. ای نشان می دهد که درصدی هاپلوهای کیو و ان در خون باشندگان قفقاز (آذری ها، چچن ها، انگوش ها، داغستانی ها) و ترکیه کنونی کمتر از دو درصد است.

قزاق های خاوری بیشتر حاملان هاپلوی سی نوع مغولی اند. ازبیک های باشنده افغانستان اصلا هاپلوی کیو ندارند یعنی نمی توان آن ها را تورکتبارخواند. ازبیک های افغانستان در حدود 44 درصد دارای هاپلوی نوع سی مغولی اند. بقیه هاپلوهای شان با تاجیک ها و هزاره های افغانستان همسان است. یعنی بیشتر از نوع [خاورمیانه یی (قفقازی) است که برای همه باشندگان منطقه مانند ایرانیان، عرب ها و باشندگان اناتولی و تاجیک ها و هزاره ها مشترک می باشد. تنها در خون ازبیک های باشنده تاشکنت در حدود 14 درصد هاپلوی کیو ویژه تورکی دیده می شود.

ترکمان ها بیشتر با پارس ها آمیزش یافته اند. اما در خون شان در حدود 10-30 درصد هاپلوی نوع کیو ویژه تورکی دیده می شود.

در یک سخن، کنون همه دانشمندان تارتاری، باشقیری، آسیای میانه یی و... بر پایه آخرین داده های علوم زبان شناسی، باستان شناسی، انتروپولوژی (انسان شناسی)، انتروپومورفی (انسان ریخت نگاری)، زبان شناسی، تاریخی و... دریافته اند که شالوده و اساس و پایه و

زیربنای نژادی و تباری شان- سپید پوست - دقیق تر، همانا ابروآروپایی است و آن چه که از آمیزش با نژاد زرد دریافته اند، فرعی و دومی و اکتسابی می باشد. یعنی **به هیچ رو، نمی توان تورکی زبانان را از نژاد زرد به شمار آورد. شاید، برخی تورکی زبانان استثناء باشند، یعنی سوبسرات نژاد زرد در خون شان بیشتر باشند. اما این ها گروه های بسیار کوچکی اند.** حتا مغول ها هم به بسیار دشوار به ده میلیون نفر می رسند. یعنی در کل همه چنین گروه ها شاید در حدود 15 میلیون نفر باشند. در حالی که شمار سایر تورکی زبانان، یعنی تورکی زبانانی که ریشه و خاستگاه آریایی دارند، به 150 میلیون نفر می رسد. یعنی گروه هایی که بیشتر ریشه زرد دارند، ده درصد تورکی زبان را می سازند.

خوب، حالا بنده تنها کسی نیستم که به این نتیجه رسیده باشم. بسیاری از دانشمندان بلندپایه تورکی زبان در اثر پژوهش های دراز مدت خود به این نتیجه رسیده اند. برای مثال کسانی که با زبان روسی آشنایی دارند، می توانند در یوتوپ فیلم های علمی یی را ببینید که از سوی دانشمندان باشقیری و قرغیزی تهیه شده است تا خود دریابند که چه می گویند. آن ها بسیار روشن و آشکار و بی پرده بر ریشه ها و خاستگاه ایرانی (تورانی) خود اذعان می کنند. برای نمونه در فیلم «نیاکان تورکان» (هونوها) (предки тюрков (хунну)).  
(برای دیدن این فیلم همین متن روسی را در یوتوپ بزنید، اتومات می توانید فیلم را ببینید).

شناخت دقیق توده های تورکی زبان، بدون شناخت دقیق از سپیدپوستان ابروهندواروپایی، دقیق تر شاخه آریایی های هندوایرانی و به گونه مشخص آریایی های ایرانی (آریایی های ایرانی و تورانی) ممکن نیست.

به باور من، نیاکان تورکان باستان یا پروتوتورک ها همان بوریالی های همیشه با نیاکان آریاییان بودند که با توده های زردپوست در سیبری جنوبی و دامنه های کوه هایی اورال-آلتای- سایان و گستره پیرامون دریاچه بایکال آمیزش یافته بودند. پیشینیان تورک های باستان- هونوها هم در واقع، همان تورانیانی بودند که با چینی ها و پروتوتورکی ها (نیاکان

تورکان) آمیزش یافته بوند. تورکان باستانی (تورکان آشنایی) هم آمیزه یی بودند از قبایل گوناگون تورانی تورکی-مغولی.

زبان تورکی هم آمیزه یی است از زبان های ایرانی خاوری و زبان های چینی-تبتی-پروتومغولی.

از دید من، خود کلمه تورک که برگرفته از تورک یوت پروتومغولی است، شاید در اصل توریوت (تور+یوت) بوده باشد که حرف صدا دار «ک» به آن افزود شده است.<sup>409</sup> هرگاه ریشه کلمه تورک را در «تورگش» هم بدانیم، در آن صورت، می توانسته است حرف «گ» میان «تور» و «ش» افزود شده باشد که پسان ها به «ک» تبدیل شده است. غیر از این، توجیه دیگری نمی توان برای آن یافت.

برخی چنین می پندارند که تورک در زبان مغولی باستان به معنای خیمه بوده است. باز هم می شود چنین پنداشت که چون تورانی ها مردمان کوچرو و خیمه نشین بودند، شاید مغولان باستان ایشان را به زبان خود مردمان خیمه یی یا کوچرو می خوانده اند. شاید واژه های تور و توریست (جهانگرد) ریشه در همین تور داشته باشد.

در این جا بایسته یادآوری می دانم که به رغم این که تورک ها در اصل تورانی بوده اند، با این هم میان تورک و تورانی تفاوت های بسیاری است که پسانتر به آن اشاره خواهد شد.

### تورانیان:

بیشتر نوشتیم که تورک ها در اصل همان تورانیانی بودند که به پیمانہ های مختلف با انسان های نژاد زرد آمیزش یافته بودند. اما در این حال باید متوجه بود که توده های تورکی زبان از تورانیان باستان تفاوت های فراوانی دارند. در این باره پسانتر خواهیم نوشت.

---

<sup>409</sup>. «تو کیو» (突厥) (Tūjué / T'u-chüeh)

در ویکی پدیا در تورانیان می خوانیم:<sup>410</sup>

«تورانیان، از جمله ارجاسب، رقیب کی گشتاسب بودند. قبیله‌های دانو و خوئیون که در پهلوی و حماسه یادگار زیران خیون گفته شده، دو قبیله تورانی بوده‌اند که ایرانیان در زمان کی گشتاسب کیانی، با این گروه جنگ‌های فراوانی کردند که بسیار مشهور و به جنگ‌های مذهبی معروف می‌باشد. در یشت‌ها، ارجاسب، خیی‌انی خوانده شده و آشکار است که این نام هم اسم قبیله و هم نام اسکان این قبیله بوده‌است. به موجب یشت نوزدهم و این رساله پهلوی، همه پهلوانانی که در جنگ‌های مذهبی با ویشتاب و اسفندیار و زریر و سایر پهلوانان ایرانی رقیب و هم نبرد بودند، خیونی خوانده شده‌اند. در روایات ساسانی برخی از قبایل زردپوست شمالی خیون نامیده می‌شدند و پادشاهان ساسانی با خیونان نبردهای بسیار داشتند. آمیانوس مارسلینوس تاریخ نویس رومی که در سده چهارم میلادی می‌زیست، از خیونان و شاه آنان گرومباتس که منازعات و جنگ‌هایی با شاپور دوم داشت، یاد می‌کند.

امیانوس مارسلینوس (Ammianus Marcellinus)، تاریخ‌نگار یونانی سده چهارم میلادی، نخستین نویسنده‌ی است که از خیون‌ها یاد کرده. او مقام ارشدی بود که وقایع تاریخ نخستین خیون‌ها را ثبت کرده، دوره‌ی که با فرمانروایی شاپور دوم، امپراتور ساسانی (۳۷۹-۳۰۹ م.) هم‌عصر بوده‌است. خیون‌ها در اواسط دوره ساسانی باشنده دشت‌های مرو (واقع در کشور ترکمنستان کنونی) بوده‌اند. نام آن‌ها در جزء سپاهیان که به یاری شاپور دوم آمده بودند، دیده می‌شود. اما این طایفه در دوستی ایران وفادار نماندند و بعد از مرگ شاپور دوم پیوسته به خراسان بزرگ هجوم آوردند و در این سرحدات، دشمن عمده ایران به شمار می‌رفتند.

هیونگ‌نوها یا هونوها، نیاکان «هون»‌های بعدی هستند که در کتاب پهلوی، که تفسیر اوستا باشد، آن‌ها را خیونان می‌نویسد. اما در خود کتاب مقدس زردشتیان صفت هیائونا (Hyaona) یعنی خیونی نگاشته آمده است.»

---

<sup>410</sup> با اندکی ویرایش و فشرده سازی.

به باور بیشترین دانشمندان، در دروه تاریخ اسطوره‌ی در منطقه پهناور آسیای میانه - ورز رود پیشین (سغد و مرو و خوارزم) - آریایی‌های ایرانی و در توران (قزاقستان و قرغیزستان و کاشغر یا سینکیانک کنونی) و مغولستان - آریایی‌های تورانی، بودوباش داشتند.

مرز میان ایران و توران هم بیشتر همانا رود سیر دریا بود. با این هم، در دوره‌های نبردهای تورانی‌ها و ایرانی‌ها، با پیش تاختن تورانی‌ها - رود آمو مرز دو سرزمین می‌شد. وانگهی ایرانیان با نبردهای سنگین و خونین تورانیان را دوباره به عقب می‌رانند.

تفاوت میان آریایی‌های ایرانی (ایران+ی) و تورانی (توران+ی) تنها در شیوه زندگی و آیین ایشان بود. در آغاز، شاید هر دو قبیله دارای ارزش‌های باوری واحد بودند، اما پسان‌ها ایرانی‌ها با پذیرفتن آیین زردشتی، راه دیگری را پیش گرفتند.

ایرانی‌ها با وارد شدن به آسیای میانه و مناطق شمال افغانستان کنونی، با باشندگان بومی آن آمیزش یافته، شیوه زمینداری و کشاورزی و زندگی شهرنشینی را از بومیان فراگرفته و این گونه دیگر از هم‌ریشگان تورانی کوچرو و چادرنشین دامدارشان متفاوت شده بودند. با این هم، زبان‌شان بسیار به هم نزدیک و شاید هم در آغاز یکی بود. نام‌های‌شان هم بسیار به هم نزدیک است. نام‌های تورانی‌ها همه آریایی است.

«تور/تورج (در فارسی میانه Tuzh) پسر فریدون در افسانه‌های باستانی ایران است. در شاهنامه وی با ترک‌ها ساخته شده است.

هرچند از نظر فرهنگی هیچ ارتباطی میان تورانیان شاهنامه و فرهنگ باستانی ترک‌ها وجود ندارد. در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم میلادی ارتباط تورانیان با اقوام اورال و آلتائیک زبان مطرح شد ولی هم اکنون این نظریه منسوخ و رد شده است.»

«شبهت صوری میان دو نام «تور» و «تورک (ترک)» پندارها و گمراهی‌هایی را سبب شده است. همین تصورات در سده‌های ۱۳ و ۱۴ ه. ماهتابی/۱۹ و ۲۰ م. تحریف‌ها و دشواری

هایی را پدید آورد؛ به ویژه آن که در برخی از مآخذ محدوده‌هایی خیالی با نام های توران و ترکستان در آسیای مرکزی پدید آمد که از دیدگاه جغرافیایی و تاریخی به اثبات نرسیده‌اند. از سده ششم میلادی که ترکان به آسیای مرکزی راه یافتند، شباهت نام های «تور» و «تورک» سبب شد که برخی نام توران و ترکان را یکی بدانند؛ حال آن که رابطه‌ی میان این دو نام وجود ندارد. بعدها صورتی جغرافیایی را برای سرزمین توران مشخص کردند که جز تصور و پندار نبوده‌است. در این مشخصه جغرافیایی دشت های آسیای مرکزی و جنوب قزاقستان را که شامل بخش بزرگی از بیابان های قراقوم و قزل‌قوم است، توران نامیدند. ظاهراً این سرزمین در جنوب به کویت‌داغ، در غرب به دریای کسپین، در شمال شرق به قزاقستان، در جنوب شرق به کوه های تیان‌شان و پامیر، دشت چوی، محدوده کوهستانی رود ایللی و دشت های پیرامون دریاچه بلخاش منتهی می‌شده‌است.

نام ترکستان نیز همین حال را داشت و از سوی فاتحان عرب بر اراضی وسیعی از آسیای مرکزی نهاده شد. این اراضی بخش بزرگی از سرزمین های تابع امپراتوری روسیه (ترکستان روس)، جنوب قزاقستان، سین کیانگ (اویغور = ترکستان چین) و شمال افغانستان را شامل می‌شده‌است.

برئلد تورانیان را شاخه‌ی بی با فرهنگ نازل تر از قوم آریایی دانسته، و یادآور شده که میان دو قوم آریان و توران دشمنی وجود داشته‌است. هنگامی که در سده ششم میلادی ترکستان به تسلط ترکان درآمد، این دو واژه با یکدیگر درآمیختند و نام توران بر ترکان اطلاق شد، حال آن که از آغاز رابطه‌ی میان این دو نام موجود نبود. تشویش های مندرج در آثار مؤلفان در باره مرز ایران و توران سبب بروز ابهام گردیده، و موجب آن شده‌است که برخی مؤلفان تورانیان را ترک بنامند. گروهی از مؤلفان نیز حدود آمودریا (جیحون) را مرز ایران و توران نوشته‌اند. خوارزمی ایرانیان را «صاحب‌النهر» دانسته، و آن سوی رود را مرز توران خوانده‌است. بیرونی مرز ایران و توران را در جایی میان فرغانه و تخارستان دانسته‌است. مسعودی در باره ترک نبودن تورانیان، به خطای برخی از مؤلفان اشاره کرده، و نوشته‌است که «مولد افراسیاب به دیار ترک بود و آن خطا که مؤلفان کتب تاریخ و غیرتاریخ کرده، و او را ترک پنداشته‌اند، از همین جا آمده‌است».



«در شاهنامه و دیگر منابع دوره اسلامی، ترکان جای دشمنان بزرگ ایرانیان را گرفتند و نام تورانیان به ایشان اطلاق شد. ترکان نیز اخبار و روایات مربوط به تورانیان را تاریخ باستان خویش دانستند؛ چنان که در قدیمترین فرهنگ ترکی، معروف به دیوان لغات الترك، نیای بزرگ و پهلوان ترکان آسیای میانه یعنی تُنکالِب آر، با افراسیاب یکی دانسته شده است. بر مبنای چنین تفکری، دودمان قراخانیان / ایلک خانیان که از نژاد ترک چگلی بودند و مدت ها در کاشغر و بلاساغون و خُتن و ماوراءالنهر حکومت کردند، خود را آل افراسیاب نامیدند. تداوم و استمرار این تفکر در میان ترکان سبب شد که از اوایل سده چهاردهم / آغاز سده بیستم در ترکیه اندیشه پان تورانیسم و به تبع آن پان ترکیسم قوت بگیرد. پان ترکیست ها، آسیای میانه را جایگاه باستانی ترکان نامیدند، بر یکی بودن ترکان با تورانیان پافشاری کردند و اقوام بسیار آسیای مقدم چون ایلامی ها، سومری ها، هوریاییان، گوتیان، کاسی ها، میتانی ها، اورارتوها و مادها را از اقوام ترک دانستند. این گونه، تاریخ نویسان پان ترکیست نه تنها آسیای مرکزی، بل که بخش بزرگی از جهان، از جمله منطقه اورارتو، را سرزمین توران نامیدند. علی کمال، تاریخدان ترکیه‌یی، منکر وجود قوم ارمنی و سرزمین ارمنستان شده و نوشته است که تا سده ششم پیش از میلاد در خاور جزیره نمای اناتولی حتی یک ارمنی وجود نداشته و در این سرزمین، ترکان دولت تورانی اورارتو را پدید آورده بوده اند!». ضیاء گوک آلپ مدعی است که وطن ترکان نه ترکیه است و نه ترکستان، بل که کشور بزرگ و جاودانی توران است.»

### تفاوت اصلی میان تورانی ها و تورک ها:

همان گونه که در مقالات داکتر اسکندر بایارف دیدیم، پروتو تورک ها (نیاکان تورکی زبانان باستان) با نیاکان سرخپوستان امریکایی و نیاکان آریاییان (تورانیان و ایرانیان و هندی ها) ریشه مشترک داشتند، در 34 هزار سال پیش همه در گستره سیبری جنوبی میان کوه های اورال - آلتای - سایان تا کرانه های دریاچه بایکال می زیستند که همه را به گونه فرضی به نام گویشوران زبان بوریالی یا پروتوتورکو-امرینیدی-اروپاییدی می خواندند. این ها آدم هایی بودند با هاپلوهای p که به گمان غالب، از پشته ایران از راه آسیای میانه به این گستره آمده بودند.

اما در حدود بیست هزار سال پیش از هم جدا شدند. روشن است در حدود 23 هزار سال (بنا به داده های دیگر 25 هزار) پیش، یخبندان سختی آغاز گردید که بورالی ها را ناگزیر به کوچیدن از سیبری جنوبی به سوی سرزمین های جنوبی و غربی گردانید. این بود که بخش هایی از ایشان، شاید در گستره دامنه های جنوبی کوه های اورال تا خاور گستره مغولستان کنونی شتافتند که پسان ها با گروه هایی از زردپوستان آمیزش یافتند و این گونه پروتوتورک ها (نیاکان تورکی زبان ها و امرینیدی ها) پدید آمدند. می دانیم که حدود 13 هزار سال (بنا به داده های دیگر - 12.5 هزار سال) پیش دوره یخبندان پایان یافت و حدود ده هزار سال پیش از میلاد، دوره گرم آغاز گردید. این بدان معنا است که نیاکان توده های سرخ پوست که دارای هاپلوهای کیو و ان بودند، می توانسته اند، پیش از سیزده هزار قبل، از راه آبنای (در آن هنگام یخبسته) بیرنگ (میان دریا های چوکوت و بیرنگ) به گستره الاسکا کوچیده باشند. اما گروه هایی از ایشان، در گستره میان آلتای-سایان تا پیرامون دریاچه بایکال برای هزاران سال دیگر ماندگار شدند. آن ها نیز دارای هاپلوهای کیو و ان بودند (تورکی زبانان نخستین). این ها، به دلیل دورافتادگی از کاروان های اصلی تمدن و فرهنگ جهانی، نقش چندانی در تاریخ نداشتند.

بخش غربی بورالی ها در همان 23-20 هزار سال پیش به گستره میان کوه های اورال-کارپات و رودهای ولگا-دُن، دنپیر-دانیوب سرازیر شدند، و در حدود 18 هزار سال پیش، آخرین گروه های نئاندرتال ها را اسیمیله و منقرض ساختند و نیاکان سپیدپوستان اروپایی را تشکیل دادند.

روشن است گروهی هم دوباره به سوی آسیای میانه و شمال پشته ایران بازگشتند و هزاران سال در آن جا ماندگار شدند. پژوهش های ژنتیکی، حضور آدم هایی با هاپلوی نوع R را در 18 هزار سال پیش در گوشه های شمال خاوری ایران تثبیت نموده اند که تنها می توانسته اند از گستره بورالی به این جا بیایند. اما روشن است تنها شمار اندکی از ایشان می توانسته اند، به این جا بیایند و کتله اصلی شان در آسیای میانه ماندگار شده بودند.

در حدود هشت هزار سال پیش، خشکسالی شدیدی در آسیای مرکزی رخ داد. این گونه، باشندگان آن ناگزیر گردیدند، دوباره به سوی سرزمین های شمالی بکوچند. این بود که نیاکان آریاییان به سوی گستره ولگا-دن-دنیپر-دانیوب یعنی شمال دریای کسپین و دریای سیاه کوچیدند. درست در این جا بود، که هسته اصلی توده های ابروهندی (آریایی های ایرانی، تورانی و هندی) شکل یافت. نزدیک به هفت هزار سال پیش، مهاجرت دوباره بزرگ این توده ها به سوی گستره آسیای میانه (گستره فرهنگ اندرونوفو) آغاز گردید. حدود 3750 سال پیش هم نخستین گروه های آریایی ها پا به گستره پشته ایران گذاشتند- نیاکان ایرانیان و هندی ها. آریایی هایی که در فراسوی سیر دریا (سیحون) در گستره یی از دریای کسپین تا ترکستان شرقی و مرزهای شمال باختری چین و مغولستان تا رود ینی سی پهن شدند، در آینده تورانی خوانده شدند. روشن است تورانی ها همه سپید پوست بودند و به زبان های ایرانی خاوری سخن می گفتند.

پیشینیان تورکان باستان (پراتورک ها)، توده هایی بودند که در اثر آمیزش گروه هایی از سپیدپوستان با مردمان نژاد زرد مانند چینی ها و تبتی ها پدید آمده بودند- چیزی که به دو رگه شدن و منگولوییدی شدن آن ها انجامید. دقیق تر، هونوها را می توان چونان پیشینیان تورکی زبانان باستان خواند.

-تورانیان باستان به زبان های ایرانی خاوری یعنی همان زبانی که در اوستا آمده، سخن می گفته اند. در حالی که تورکان در اثر آمیزش با توده های زردپوست و بودوباش در گستره آلتای، زبان آلتایی-سایانی-بایکالی را که آمیزه یی از زبان بوریالی و زبان های چینی و پروتومغولی بود، فرا گرفته بودند. پسان ها این زبان تورکی نام گرفت.

تورک یوت ها یا تورکان باستان، همان قبایل آشینایی اند که در سده ششم میلادی، دولت خاقانات تورک را پی ریختند. زبان تورکی را سپاهیان خاقانات شرقی به آسیای میانه، دلتای ولگا، شمال کسپین و قفقاز با خود به ارمنان آوردند.

روشن است، ایرانیان باستان در آغاز مذهبی همانند با تورانیان داشتند. اما در آینده، آیین زرتشت را پذیرفتند. تورانیان کماکان به آیین نیاکان خود پابند بودند. در آینده، پس از افتادن آسیای میانه به دست مسلمانان، شمار بسیاری از تورکی زبانان، به اسلام رو آوردند، با این هم، شماری از قبایل تورکی زبان مانند بخشی از اویغورها، مذاهب دیگری مانند بودایی و... پذیرفتند. هر چند، پیش از این، شماری از قبایل تورانی مانند کوشانی ها هم از طریق تبتی ها آیین بودایی را پذیرفته بودند.

در آینده شمار بسیاری از اقوام، زبان تورکی را فرا گرفتند. در حالی از دید تباری تورک نبودند.

تورانیان باستان، آریایی بودند و به گمان بسیار حاملان هاپلوهای اروپایی. در حالی که ترکان باستان حاملان هاپلوهای کیو و ان بودند.

کنون به استثنای برخی از قبایل باشنده شمال اقصای روسیه و قبایل بومی سرخ پوست امریکایی، که شاید شمار کل آن ها به ده- پانزده میلیون نفر برسد، تبار ناب تورکی - حاملان هاپلوهای کیو و ان بسیار کم دیده می شود. توده های تورکی تباری که سر از سده ششم میلادی به آسیای میانه، شمال پشته ایران، قفقاز و جنوب روسیه و اناتولی مهاجرت کرده بودند، با گذشته سده ها در میان باشندگان بومی ذوب شده اند و کنون اثری از ایشان بر جا نمانده است. درست مانند آریایی ها. بیشترین رد پای آن ها را می توان در میان ترکمانان گستره خوارزم یافت که حامل 30 درصد هاپلوی تورکی اند.

برخلاف پنداشت های پیشین، درصدی هاپلوهای مغولی در میان باشندگان آسیای میانه و روسیه و پشته ایران چندان زیاد نیست. تنها، قزاق های خاوری و ازبیک های افغانستان از این قاعده مستثنی اند.

### **توده های تورکی زبان باشنده آسیای میانه:**

داکتر عثمانف، در ص. 82-83 کتابش در باره توده های تورکی زبان باشنده آسیای میانه زیر عنوان «قرغیزهای قدیم و خاقانات تورک» چنین می نویسد:

«نخستین یادآوری از تبار قرغیز: سئما تسیان (86-145 پ. م.) - تاریخ نویس چین باستان، در «شی تسزی» (یادداشت های تاریخی) (سده یکم پ. م.)، گزارش می دهد که به سال 201 پ. م. شانوی مودی - فرمانروای هونوها، آهنگ کشودن سرزمین های همسایگان شمالی و شمال باختری خود را نمود. او، در این لشکرکشی، شماری از قبایل سرکش را زیر فرمان خود در آورد - از جمله: گیانگون (هیان هون) ها، یا تسزیا گون ها، دینلین ها، سنیلی ها، کیویشی ها (قبچاق ها - عثمانف) [بهرتر است گفته شود - نیاکان قبچاق ها - گ. و... را. دانشمندان آشکارا ثابت ساخته اند که چینی ها، قرغیزهای نخستین را به نام گیان گون ها یا تسزیا گون ها یعنی مردمان آهنین (با توجه به سر و کار داشتن شان با آهن و مس و سایر فلزات) می خوانده اند (گئی گون، تسی گو، کی گو، چی گو و...)] [در این جا، گو، به معنای دولت است - گ.].

با توجه به پخش شدن نام قرغیز در میان کوچروان سده های میانه (از رود ینی سی تا کوه های اورال) می توان چنین انگاشت که «قرغیز» مانند «تورک» به معنای دلیر و نترس بوده است. در این پیوند، شاید بتوان گمان زد که بسیاری از قبایل کوچی می کوشیده اند خود را قرغیز بخوانند.

نظامی گنجوی - در «اسکندر نامه» همه کوچروان باشنده آسیا را «قرغیز» می خواند. مدت ها پس از وی، الکساندر پوشکین - سخنسرای نامدار روس در چکامه «دختر سروان»<sup>411</sup> همه

---

<sup>411</sup> دختر سروان (به روسی: Капитанская дочка) رمانی تاریخی از الکساندر پوشکین نویسنده روس است که نخستین بار در سال ۱۸۳۶ در مجله ادبی «ساورمنیک» منتشر شد. این رمان در قالب خاطرات یک افسر اشرافزاده امپراتوری روسیه به نام پتر آندرویچ و با زاویه دید اول شخص نوشته شده است.

دختر سروان، داستانی رمانتیک و زندگی نامه یی است که در متن شورش پوگاچف در سال های ۴-۱۷۷۳ در دوران سلطنت ملکه کاترین دوم جریان دارد. پوشکین در آن دوران در خزانه اسناد دولتی در شهر سن پترزبورگ مشغول به کار بود و به همین مناسبت این داستان را به رشته تحریر در آورد. وی هرچند در این داستان نظری منفی نسبت به خشونت و کشتار و چپاول این قیام دارد، اما در عین حال یملیان

توده های باشنده خاور تا اورال را قرغیز می نامد. کارامزین - تاریخ نگار کبیر روس، در کتاب وزین «تاریخ دولت روسی» در ص. 2 چنین نگاشته است: «اسکیت ها که به نام های مختلف خوانده می شوند، زندگی چادرنشینی و کوچروی داشته اند. مانند قرغیزها یا کلمیک ها و بیشتر آزادی دوست بودند...».

---

پوگاچف - رهبر این قیام دهقانی را به عنوان شخصیتی استثنایی و تحسین برانگیز به تصویر کشیده است. [۱]

دختر سروان آخرین اثر پوشکین است. وی یک سال بعد از انتشار این داستان، به سن ۳۸ سالگی و در یک دوئل جان باخت. جالب این که پتر آندرویچ - قهرمان داستان دختر سروان نیز همچون پوشکین با رقیب عشقی خود به دوئل دست می زند.

بلنسکی - منتقد ادبی روس معتقد است که دختر سروان داستانی است که بیشترین تاثیر را بر نسل نویسندگان رئالیست روسی بر جای گذاشته است. چندین فیلم سینمایی بر اساس این داستان ساخته شده و سزار کویی - آهنگساز روس هم اپرایی به همین نام ساخته و برای نگارش متن آن از این داستان اقتباس کرده است.

دو ترجمه فارسی از این کتاب یکی توسط پرویز ناتل خانلری و دیگری از شیوا رویگریان موجود است. فشرده داستان:

داستان دختر سروان در مورد پتر آندرویچ، جوانی اشراف زاده در اواخر سده هجدهم میلادی است. او به سن سربازی رسیده است و پدرش بر خلاف نظر مادرش او را به خدمت نظام می فرستد و از روابط خود استفاده می کند تا پسرش را به منطقه یی دورافتاده در شرق رود ولگا و کنار دشت های قزاقستان اعزام کنند. در راه مرد گزک ناشناس راهنمای او می شود. پتر آندرویچ در دژی نزدیک به شهر ارنبورگ مشغول خدمت می شود. وی عاشق ماریا دختر سروان محل خدمتش می شود. چندی بعد گزکی که به طور اتفاقی راهنمای او شده بود، یعنی یمیلیان پوگاچف در برابر حکومت روسیه قیام کرده و به دژ آنها حمله ور می شود و پتر آندرویچ رودروی او قرار می گیرد. پوگاچف به پاس پوستینی که پتر آندرویچ به او بخشیده بود، جان او را نجات داده و از وی حمایت می کند. با این حال، پتر آندرویچ نمی پذیرد که به سپاه پوگاچف بپیوندد. از سوی دیگر، پتر آندرویچ برای حمایت از دختر مورد علاقه خود، حوادث دور از ذهنی را باید از سر بگذراند و در این بین رقیبی عشقی از همه بیشتر برای او دردسر ساز می شود...

1- الکساندر پوشکین، دختر سروان، شیوا رویگریان، انتشارات میلاد، ۱۳۶۳، یادداشت مترجم» (بر گرفته از ویکی پیدیا) - گ.

اتنونیم ها یا نام های تباری تورکی مانند «ترکمان»، «اوزبیک»، «اویغور»، «تاتار»، «باشقیر» و... مدت ها پس‌انتر پدید آمدند.

«ترکمان ها»، در گروه تباری «کنگلی ها» شامل می شوند. نخستین یادآوری ها از ترکمان ها سر از سده هشتم میلادی مشاهده می شود. برخی از پژوهشگران اتنونیم ترکمان را به «تورکو» و «ترکو» مربوط می دانند. روشن است که ترکمان های معاصر، اوغوزها- در سده های نهم- یازدهم میلادی، در گستره پهناور ترکمنستان کنونی و سرزمین های همسایه با آن، کوچیده بودند.»

او در ص. 104 همین کتاب در باره ترکمان ها چنین نوشته است: «مطابق روایات و افسانه ها در باره اوغوز خاقان، زمین های پیرامون دریاچه ایسیک کول و دره تالاس [(یعنی گستره سرزمین کنونی قرغیزستان-گک.)]، میهن نیایی اوغوزها بود. با پیروزی قرلق ها بر اوغوزها، و افتادن شهرهای سویاب و تراز به دست آن ها، در 766 میلادی، بخش بزرگی از اوغوزها گستره هفت‌رود را ترک گفتند و به سوی کرانه های دریاچه ارال کوچیدند و در آن جا دولت خود شان را پی ریختند.»

«ازبیک ها»، چونان خلق مستقل، میان عهد پادشاهی قره خانیان (سده دهم-اوایل سده سیزدهم میلادی) و تیموری ها (در نیمه دوم سده چهارم- سده پانزدهم میلادی) تشکیل یافتند. قبایل کوچی سرزمین های خاوری اردوی زرین را در سده های پانزدهم- شانزدهم میلادی به نام خان شان- اوزبیک خان، «ازبیک» نامیدند. قبایل کوچی یی که هسته سپاهیان شیپانی خان را می ساختند، قدرت را از دست آخرین بازماندگان تیموریان گرفتند.<sup>۴۱۲</sup>

---

<sup>412</sup> شایان یاد آوری است که پس از شیپانیان، در آسیای میانه ملک الطوائفی آمد و مدتی هشرخانیان فرمان می راندند. پس از افتادن این سامان به دست نادر افشار، قدرت به دودمان نیمه عرب- نیمه ازبیک منغیتی افتاد که تا رویکار آمدن دولت شوروی در امیرنشین بخارا که هشتاد درصد باشندگان آن را

**قزاق‌ها**، از بازماندگان قبچاق‌ها اند. در روس قدیم، قبچاق‌ها را پولوفتسی‌ها (پولوفی‌ها) می‌خواندند. به دلیل رنگ سرخ و زرد کاهی موها و ریش‌های شان. دشوار خواهد بود، درک کرد که چگونه، پولوفی‌ها به تبار (اتنوس) قزاق متحول شدند؟ اگر ریشه دیگر ژنیولوژیک قزاق‌ها-قبایل مغولی کاریتتی را در سنجش نگیریم.»

در ویکی پدیا در باره ترک‌ها چنین آمده است: ۴۱۳

ترک‌ها یا تورک‌ها (به ترکی: تۆرک‌لر) گروه‌های قومی اورآسیایی‌اند که در آسیای شمالی، مرکزی و غربی، مغولستان، سیبری جنوبی، شمال‌غربی چین و بخش‌هایی از اروپای شرقی ساکن‌اند و به زبان‌هایی از خانواده زبان‌های ترکی سخن می‌گویند و اشتراکات تاریخی و فرهنگی میان آن‌ها مشاهده می‌شود. ترک‌زبان‌ها در کشورهای همچون مغولستان، چین، روسیه، قرقیزستان، قزاقستان، ازبیکستان، ترکمنستان، تاجیکستان، افغانستان، ایران، آذربایجان، عراق، ترکیه، قبرس، یونان، سکونت دارند. گستره مهاجرت کنونی ترکی‌زبان‌های آسیای کوچک بیشتر به سوی کشورهای اروپای مرکزی (آلمان، اتریش، سوئیس، فرانسه، انگلیس)، امریکا و استرالیا بوده، جوامع قابل توجهی را در این کشورها تشکیل داده‌اند. آن‌ها از لحاظ تاریخی و زبانی با گوک‌ترک‌ها، مردمی ایلی که در قرن ششم یک امپراتوری در گستره مغولستان و مرزهای شمالی چین تا دریای سیاه را بنیان نهادند، مرتبط‌اند. مردمان ترک، جز چند استثنا مانند بخش اروپایی ترکیه و منطقه ولگا در آسیا زندگی می‌کنند. مهم‌ترین پیوند تاریخی آنان، جدا از تاریخ و زبان، این است که جز یاقوتستان و چوواش در سیبری، همگی مسلمان‌اند. مردمان ترک را می‌توان به دو گروه اصلی غربی و شرقی تقسیم کرد. گروه غربی شامل مردم ترک جنوب غرب اروپا و جنوب غرب آسیا ساکن ترکیه و شمال غرب ایران هستند. گروه شرقی شامل مردم ترک آسیای

---

تاجیک‌ها می‌ساختند، فرمان می‌راندند. همزمان با آن در خیوه - یک خان نشین ترکمان و در خوقند- یک خان نشین ازبیک حاکم بودند. کما این که خان‌های قزاق و قرغیز مستقل بودند. -گ.

<sup>413</sup>. با اندکی ویرایش و فشرده سازی- آریانفر.



مرکزی، قزاقستان، و منطقه خودمختار اویغور در سینکیانگ چین هستند. مردمان ترک تنوع قومی عظیمی دارند.

خاستگاه اصلی مردمان ترکی زبان، آسیای مرکزی است که به تدریج در غرب آسیا، خاورمیانه، آسیای کوچک و اروپای شرقی پراکنده شده اند. در جریان این مهاجرت‌ها، بخش‌های بزرگی از مردم هندواروپایی نواحی جدید نیز به مرور ترک‌زبان شدند. بررسی دی‌ان‌ای در ترکیه نشان می‌دهد که مردم ترکیه نوادگان مردم مختلف باشنده اناتولی مانند یونانی، ارمنی، قفقازی (آسیانی) و کرد می‌باشند که در سده‌های معاصر ترکی زبان شده‌اند و از لحاظ ژن، از نژاد زردپوست مغول‌سان، بهره بسیار کمی برده‌اند. در مورد ترکی زبانان آذربایجانی نیز این قضیه صادق است که از لحاظ ژن به سان مردم ایرانی و قفقازی هستند.

بسیاری از اقوام، زبان ترکی را بر اثر ارتباط و آمیزش با ترکی زبانان فرا گرفته اند. از این رو، اصطلاحاتی چون «خلق‌های ترک» و «ترکان» به مفهوم قوم ترک نیستند و نام ترک نیز تنها جنبه زبانی دارد. از میان اقوامی که امروزه ترک نام گرفته اند، بسیاری از اقوام نام‌برده در زیر در تاریخ قدیم هیچگاه خود و قوم خود را ترک نمی‌نامیدند. در مورد بخشی از این اقوام ساکن آسیای میانه تنها پس از وارد شدن نظریه پان‌ترکیسم توسط آرمینیوس وامبری یهودی و فرستاده پنهانی وزارت خارجه بریتانیا به منطقه این نام رفته‌رفته برای این اقوام نیز رواج یافت. این اقوام عبارتند از:

باشقیرها، تاتارها، ناگایاک‌ها، قزاق‌ها، قره‌قالپاق‌ها، نوقای، کرائیم، قره‌چای-بالکار، کومیک، کریم چاق، آلتایی‌ها، اغوزهای واردشده به آذربایجان، قاجارها، شاهسون‌ها، قره‌داغ‌ها، قره‌پاپاخ، قشقایی‌ها، افشارها، خَلج‌ها، گاگوز، اورومچی‌ها، تویی، توفالارها، شورها، خاکاس‌ها، تاتارهای چولیم، ازبیک‌ها، اویغورها، سالارها، اویغورهای ساری، چوواش‌ها، یاکوت‌ها، دولگان‌ها و ...

## تاریخ:

مردمان ترکی اول بار در پیرامون اتحادیه شیونگنو یا هیونگ نو (هونو) (معاصر دودمان چینی هان) ظاهر شده‌اند. آن‌ها ممکن است به مردمان شیونگنو (هونو)، دینگلینگ (دینلین) و تیله مرتبط باشند. بنا بر کتاب «وی»، مردم تیله بازمانده «چی دی» (دی‌های سرخ) که با

چین در بهار و پاییز رقابت می‌کردند، بودند. قبایل ترک، نظیر خزران و پشنگ‌ها یحتمل پیش از امپراتوری گوک ترک یا مغولستان در قرن ششم سال‌ها به طور ایلی می‌زیسته‌اند. آن‌ها اشراف و گله‌دارانی بودند که در جستجوی ثروت و چراگاه‌های جدید بودند.

نخستین اشاره به ترکان در متنی چینی است که به تجارت ابریشم ترکان با سغدیان در طول جاده ابریشم اشاره می‌کند. نخستین استفاده ضبط شده از واژه «ترک» به عنوان نامی سیاسی ارجاعی در قرن ششم است در چینی مدرن توجو تلفظ می‌شود. خاندان آشینا از لی جین به خانات روران (ژوژان) مهاجرت کردند و تقاضا کردند از آن‌ها حفاظت شده به عضویت در اتحادیه آنان درآیند. این قبیله به آهنگری شهره بودند. به آنان در نزدیکی یک معدن کوهستانی زمینی داده شد که شبیه کلاهخود بود، به این دلیل آنان نام 突厥 یا (tūjué) را گرفتند. یک قرن بعد، قدرت آنان به حدی رسید که خانات روران را فتح کردند و امپراتوری گوک را بنیاد نهادند.

## زبان‌های تورکی:

زبان‌های تورکی به دو دسته کلی شرقی و غربی تقسیم می‌شود. زیرمجموعه‌های شرقی زبان‌های تورکی عبارت‌اند قزاقی، قرقیزی و ازبکی و زیرمجموعه‌های غربی زبان تورکی نیز شامل ترکی استانبولی، ترکمنی و تورکی آذربایجانی می‌شوند.<sup>۴۱۴</sup>

همچنین، زبان‌های تورکی به شش دسته جزئی تقسیم می‌شود.

---

<sup>414</sup> در یک تقسیم بندی دیگر، گروه زبان‌های تورکی به شش شاخه اصلی تقسیم شده است (اوغوز، آرغو، قپچاق، سیبری، اوغور، قزلوق). در این میان، به غیر از زبان اوغوز-زبان ترکمان‌های سلجوقی (ترکمان‌های اوغوز مهاجرت کرده به ترکیه و قفقاز)، دیگر زبان‌ها در زیرگروه زبان‌های تورکی خاوری شناخته می‌شوند.

تورکی شناخته شده امروز-ترکی غربی-تداومی بر زبان اوغوز است و خود به گونه‌های آناتولی، عثمانی، بالکانی، قفقازی و آذری تقسیم می‌گردد.

زبان آذری عین زبان ترکی نیست، اما آذری یکی از زیرمجموعه‌های خانواده زبان تورکی غربی است. تورکی زبانان ایرانی بیشتر به این گویش سخن می‌گویند.-گ.

خانواده چوواش (اُغور یا بلغار)  
خانواده شمال غربی (قبچاق)  
خانواده جنوب غربی (اُغوز)  
خانواده جنوب شرقی (اویغور)  
خانواده شمال شرقی (سیبیری)  
خانواده خلجی (آرگو)

زیرمجموعه‌های شرقی زبان ترکی عبارتند از اویغوری، قزاقی، قرقیزی و ازبکی و زیر مجموعه‌های غربی زبان ترکی نیز شامل ترکی استانبولی، ترکمنی، ترکی آذربایجانی و خلجی.

زبان‌های ترکی به همراه زبان‌های مغولی، تونگوزی و برخی موارد کوریایی و جاپانی، جزء زبان‌های آلتایی به شمار می‌روند.

### **تبار، نفوس و پراکندگی تورکی زبانان:**

در باره پراکندگی سرزمینی اقوام تورکی زبان بیشتر به تفصیل نوشتیم. کنون می بینیم که در ویکی پیدیا در باره نفوس تورکان چه نوشته اند:

«به مردم ترکی زبان آسیای کوچک و اناتولی بیشتر در ایران- «رومی»، «عثمانی» ها یا ترکان عثمانی اطلاق می‌شد که پس از فروپاشی حکومت عثمانی، این اصطلاح کنار گذاشته شد. سرزمین مادری ترک‌های عثمانی مکانی در آسیای مرکزی نزدیک آلتای می‌باشد. سلجوقیان مردمی ترکمان تبار از طوایف آسیای مرکزی بودند، به سال 1037 میلادی وارد ایران شدند و نخستین حکومت اسلامی خود را بنا نهادند. سلجوقیان به تدریج قسمت‌هایی از شرق و مرکز امپراتوری بیزانس روم را به تصرف خود در آوردند. و مسلمانان قسمت‌هایی از امپراتوری روم را تسخیر کردند و قونیه را به عنوان مرکز بر گزیدند. ایلخانان و بیگلربیگی‌های اناتولی گروهی کوچک از ترک‌ها بودند که توسط بیگلر فرماندهی می‌شدند. پس از حمله مغولان و افتادن اناتولی به دست آنان، حاکمیت سلطان رومی سلجوقی به پایان رسید و اناتولی به بخش‌های مختلف بیگلربیگی تقسیم شد.

اقوام ترکی زبان	محل زندگی	جمعیت
ترک	ترکیه، قبرس، آلمان، بلغارستان، یونان	۵۸۳۱۵۰۰۰
آذربایجانی	ایران، آذربایجان، روسیه، گرجستان، ترکیه	۳۰،۲۵۶،۰۰۰
ازبیک	ازبیکستان، افغانستان، تاجیکستان، ترکمنستان	۲۸،۵۵۱،۰۰۰
اویغور	چین، قرقیزستان، قزاقستان	۱۴،۷۴۳،۰۰۰
قزاق	قزاقستان، روسیه، چین، ازبیکستان، مغولستان	۱۴،۳۹۹،۰۰۰
اورالی	روسیه، ترکیه، اوکراین، ازبیکستان، قزاقستان	۱۱،۸۱۰،۰۰۰
ترکمان	ترکمنستان، ایران، افغانستان، عراق	۷،۸۹۴،۰۰۰
قرقیز	قرقیزستان، چین، قزاقستان، تاجیکستان	۴۴۴۵،۰۰۰
آلتایی	چین، روسیه، مغولستان	۳۷۶،۰۰۰

تقریباً 150 میلیون نفر»

**یادداشت:** آمارها مربوط زمان نگارش مقاله است و روشن است که کنون اندکی تغییر یافته اند.

### بافتار تباری توده های تورکی زبان:

متفاوت با آن چه که در گذشته تاریخ نویسان در باره نقش برجسته مغولان در اتنوژنیز توده های تورکی زبان می نوشتند، کنون علم ژنیتیک ثابت ساخته است که مغولان تنها در ترکیب تباری قزاق های خاوری نقش بزرگ داشته اند. در ترکیب سایر توده ها (ازبیک ها، اویغورها، ترکمان ها، قزغیزها، تاتارها، و...) سهم تباری مغولان در نوسان است. بالاترین مقدار هاپلوی C (شاخصه مغولان) پس از قزاق های خاوری، در میان ازبیک های باشنده شمال افغانستان در حدود 44 درصد و در میان هزاره های افغانستان در حدود 33 درصد تثبیت گردیده است.

همین گونه، دستاوردهای تازه علم ژنیتیک ثابت گردانیده است که توده های را که تا چندی پیش ترک می پنداشتند، حامل درصدی بسیار ناچیز هاپلوگروه کیو (شاخصه ترکان اند). از این رو، نمی توان در حال حاضر کسی را به استثنای برخی از توده های باشنده شمال

اقصی روسیه و سرخ پوستان امریکا، ترکتبار خواند. این است که کنون واژه تورک بیشتر بار زبانی دارد تا تباری یا نژادی.

این در حالی است که هاپلوی کیو (مشخصه تورکان) در میان هزاره های افغانستان 3.3 درصد و در میان ازبیک های افغانستان تقریباً هیچ دیده نمی شود. یعنی بر خلاف شایع، ازبیک های باشنده افغانستان هیچ پیوندی با ترک ها ندارند. طرفه این که این هاپلو در میان پشتون های افغانستان 18 درصد (میراث دوره سلطان محمود غزنوی) و در میان تاجیک های کشور 5.7 درصد می باشد. این گونه، از دید تبارشناسی ازبیک ها را اصلاً نمی توان ترک خواند. ازبیک ها آمیزه یی اند از مغولان و تاجیک های بومی آسیای میانه. بخش اعظم هاپلوهای ازبیک ها- هاپلوهای ایرانی (اروپایی- قفقازی- خاورمیانه یی) است. یعنی ازبیک ها از نگاه تباری بیش از آن که ترک باشند، ایرانی هستند. همین گونه، هزاره را هم نمی توان ترک خواند. زیرا بخش اعظم هاپلوهای آن ها از گروه تباری ایرانی- خاورمیانه یی است.

«درجه بررسی دقیق هاپلوگروه یا گروه پیوستگی (گروه ریشه) Q (ویژه ترک ها) در حال حاضر نشان می دهد که این هاپلو در بسیاری از مردمان آسیایی به پیمانه بسیار کم وجود دارد. بیشترین مقدار آن در میان باشندگان شمال و جنوب امریکا دیده می شود، که در برخی قبایل بومی به 90-100 درصد می رسد. باشندگان سیبری نیز درصد بالایی Q دارند. به عنوان مثال، در میان کیت ها به 90٪، و در میان سیکوپ Selkups ها به 65٪ می رسد. همین گونه در میان باشندگان آلتای و تووا به حدود 17٪ می رسد.»

این هاپلو در میان قرغیزها- تنها دو درصد و در میان ازبیک های باشنده تاشکنت در حدود 14 درصد تثبیت گردیده است. در میان ترکمانان- ده درصد (بیشترین مقدار آن در میان ترکمانان خوارزم تثبیت شده است که به 30 درصد می رسد). در صدی آن در شمال پاکستان پنج درصد و در شمال ایران ده درصد است. از همین رو ترک خواندن باشندگان تورکی زبان ایران هم دارای پشتوانه علمی نمی باشد.

اویغورهای باشده استان سینکیانک دارای هفت درصد از این هاپلو اند. درصدی این هاپلو در برخی از مناطق ترکیه 3-6 درصد می رسد (بیشترین مقدار آن در ترکیه در میان افشاری ها دیده شده است که به ده درصد می رسد). این گونه، بر خلاف تصور پیشین، ترکیه کشوری است که در آن از دیدگاه تباری توده یی به نام ترک وجود ندارد.

قرغیزها را هم نمی توان اصلاً ترک خواند. زیرا قرغیزها در اصل دینلینی یعنی سپیدپوست موبور و چشم آبی بوده اند که پسان ها با اوگرها (اوغر)، هونوها، مغولان، اویغورها، اعراب، تاجیک ها، تبتی ها، چینی ها و سرانجام با جونغارها آمیزش یافته اند.

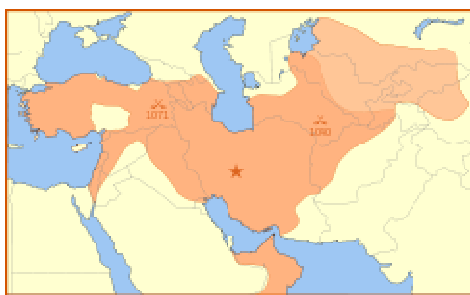
در حالی که برعکس پنداشت های پیشین که سهم سازواره مغولی و تورکی را در میان تاتارها و باشقیرها بسیار بزرگ جلوه می داد، کنون روشن شده است که چنین سهمی بسیار اندک است. در میان این دو قوم، مقدار هاپلوی R1a دو برابر میانگین ایرانیان است.

در ترکیه هم اصلاً قومی به نام ترک بود و باش ندارد. «یک مطالعه ژنتیکی در سال ۲۰۰۱ از طریق بررسی هاپلوگروه های دی ان ای در ترکیه نشان داده که ترکیه یی ها و کردها در کنار ارمنی ها، ایرانیان، یهودیان و لبنانی ها و دیگر گروه های باشنده کرانه های مدیترانه (چه در خاور و چه در باختر) احتمالاً از یک نیای مشترک برخوردارند. نشانه یی از شارش ژنی در پی یورش هندواروپایی ها در ۱۲۰۰ پیش از میلاد هم مشاهده نشده، پس این گونه نتیجه گیری شده که اگر هم چنین مهاجرتی هم صورت گرفته باشد، جمعیت مهاجران نسبت به گروه های بومی، همچون هیتی ها (از اقوام هندواروپایی اناتولی و خویشاوند لیدیان) و هوری ها (از اقوام قفقازی اناتولی و خویشاوند اورارتویی ها)، که پیش از ۲۰۰۰ قبل از میلاد هم در منطقه زندگی می کرده اند، ناچیز بوده است. در نتیجه اقوام امروزی ترکیه یی، کرد و ارمنی ممکن است از دل همین گروه ها برآمده باشند. مطالعه ژنتیکی دیگری هم در سال ۲۰۰۳ نشان داده که ترکیه یی های اناتولی با وجود خویشاوندی زبانی (در خانواده زبان های آلتایی) و همسایگی تاریخی با مغول ها، ارتباط ژنتیکی خاصی با آنان ندارند. به طوری که میزان اختلاف ژنتیکی ترکیه یی ها و آلمانی ها با سه گروه اصلی مغول به یک اندازه بوده است.

در مطالعه دیگری در سال ۲۰۰۳ بر روی ۵۲۳ کروموزوم ایگرگ (که تنها نسب پدری را نشان می‌دهد) از باشندگان ۹۰ شهر مختلف ترکیه ۵۴ هاپلوتاایپ متفاوت شناسایی شده که اکثریت آن‌ها (۹۴/۱٪) از هاپلوتاایپ‌های رایج در اروپایی‌ها و مردمان همسایه خاورمیانه‌یی است. هاپلوتاایپ‌های مرتبط با اهالی آسیای میانه با تنها ۳/۴٪، هندی‌ها ۱/۵٪ و افریقایی‌ها ۱٪ در اقلیت هستند. تنوع چشمگیر هاپلوتاایپ‌ها در میان ترکیه‌یی‌ها گواهی بر نقش مهم اناتولی هم به عنوان یک دریافت‌کننده و هم به عنوان یک منبع در جریان شارش ژنی میان مناطق مختلف است. برآوردهای متفاوتی در مورد سهم ژنتیکی مهاجرت ترکی‌زبانان آسیای میانه به منطقه اناتولی صورت گرفته‌است. بر اساس یکی از مطالعات بر روی کروموزم ایگرگ، این سهم حدود ده درصد و بر اساس یکی دیگر بر روی میتوکندری دی‌ان‌ای و کروموزوم ایگرگ حدود ۳۰ درصد است. هرچند احتمالاً شارش ژنی بین اناتولی و آسیای میانه چندین بار در دوره‌های پیش از تاریخ صورت گرفته‌است، اما نامعلوم بودن شمار این جمعیت‌ها و تعداد این دوره‌ها مشکل بزرگی برای تعیین سهم ژنتیکی مهاجرت ترکان اوغوز در سده ۱۱ میلادی به اناتولی است. بر اساس برخی از مطالعات تعیین میزان هاپلوگروه‌های مخصوص آسیا مانند C-RPS4Y و M۳O-۱۲۲ بهترین روش برای تعیین ابعاد این مهاجرت و سهم ژنی آن در جمعیت کنونی اناتولی است. این توالی‌های ژنتیکی در یکی از مطالعات، تنها در ۱/۵ درصد اهالی ترکیه دیده شده در حالی که در یکی از مطالعات بر روی ۱۳ قوم آسیای میانه ۱۸٪ و در مطالعه دیگری بر روی ۴۹ قوم آسیای میانه ۳۳٪ شیوع داشته‌اند. به نظر می‌رسد افزایش قابل ملاحظه جمعیت اناتولی در عصر برنز که جمعیت آن را در دوران امپراتوری روم به ۱۲ میلیون نفر رسانده بود، موجب کاهش تأثیر مهاجرت سلجوقیان و دیگر ترکی‌زبانان آسیای میانه شده باشد.

بخشی از ترکی‌تباران ترکیه، از اقوام ترکان سلجوقی غز هستند. ترکان سلجوقی به رهبری طغرل بیگ پس از شکست غزنویان در سال ۴۲۹ هجری ماهتابی شهر نیشابور را پایتخت خود قرار دادند، در سال ۴۳۳ شهر ری را مرکز حکومت خود کردند، سپس اصفهان را مقر اصلی حاکمیت خود قرار داده، همدان را نیز پایتخت تابستانی خود کردند. سلجوقیان سپس به رهبری آلپ‌ارسلان در جنگ ملازگرد با رومانوس چهارم امپراتور بیزانس، اناتولی را به

تصرف خود در آوردند و سرزمین آسیای صغیر تا قونیه جز امپراتوری سلجوقی گردید. ترکان سلجوقی که از آسیای میانه به فلات ایران وارد شده، شهرهای ایران را فتح کرده در شهر ری حاکمیت خود را تثبیت کرده بودند، در این مکان ها و در آذربایجان ساکن شدند و با فراهم آوردن لشکریان زیاد از آذربایجان، اناتولی را فتح و در این منطقه مسقر شده پس از غلبه بر امپراتوری بیزانس (روم شرقی)، این منطقه را بر امپراتوری خود افزودند و از زمان حاکمیت فرزندان عثمان (نام یکی از حاکمان ترک اناتولی) امپراتوری عثمانی را در آن جا بنا نهادند.» (برگرفته از ویکی پدیا با اندکی ویرایش).



گستره دولت سلجوقی

همین گونه، بسیاری دیگر از اقوام آسیای میانه و جنوب روسیه که در گذشته یا تورک و یا هم مغول پنداشته می شدند، وضعیت همانندی دارند. برای مثال، چنانی که پدر تاریخ چین در باره قرغیزها نوشته است، قرغیزها، موهای شان سرخ و چشمان شان شیشه یی ( به رنگ سبز و آبی) بوده و آنان را دیوهای سپید خوانده و شبیه به میمون توصیف کرده است. (نگاه شود به کتاب های بیچورین در زمینه).

اصلا قرغز که چینی ها آن را خیاگاس (خاکاس) می خواندند، از آمیزش دینلین های سپید پوست با قوم ناشناخته یی به نام گیون گون ها به میان آمدند و در آینده با هونوها و سپس هم با سیون بای های مغولی تا اندازه یی آمیزش یافتند و آن گاه در دولت اوغورها داخل شدند و در پایان هم توانستند دولت آنان را بر اندازند و از خاستگاه اصلی شان که در بخش علیای رود نی سی بود، پایین شوند و به هفت رود (سمی ریچیا) - یعنی نزدیکی های تیان شان - آلماتی کنونی و قرغیزستان کنونی بیایند. پسان ها آن ها با چینی ها، تبتی ها و در



اخیر هم باجونگارها که چند صد سال بر ایشان تسلط داشتند، آمیزش یافتند و روشن است کنونی دیگر بیخی با نیاکان اصلی شان متفاوت هستند و منگولویید شده اند. اما همان گونه که سما تیسانو چینی نوشته است، در اصل سپیدپوست بوده اند.

ترکمانها هم قومی اند مختلط که از آمیزش تورکی زبانها با خوارزمیان، و خونیتها و پارسها و تاجیکها به میان آمده اند و پسانها پس از یورش چنگیزخان، شماری از آنان منگولویید شده اند. در اصل اوغوزها هم مانند قیچاقها سپیدپوست بوده اند که با گذشت زمان در اثر آمیزش با هونوها تا اندازه یی سوبسترات نژاد زرد را پذیرفته اند.

آنچه مربوط به تاتارها می گردد، آنها نیز در آغاز سپیدپوست بوده اند و پسانها به پیمانها معینی با مغولها آمیزش یافته اند. در سده های اخیر، بیشتر آنها در اثر آمیزش با روسها چنان تغییر قیافه داده اند که کمترین اثری از قیافه های مغولی در ایشان دیده نمی شود. حتا بسیاری از ایشان، زبان خود را نیز بیخی از دست داده اند. اگر هم نگه داشته اند، چنان زیر تاثیر زبان روسی قرار گرفته اند که می شود گفت نزدیک به هفتاد درصد زبان شان روسی است. با اینهمه، هستند تاتارهایی که هم زبان و هم نسب شان را تا اندازه یی حفظ نموده اند. تاتارهای باستانی بحث جداگانه است. اما تاتاری بعدی در واقع با بلغارها از یک ریشه اند. و همان گونه که گفتیم، بلغارها خود از اثر آمیزش هونوهای آسیای با سارماتهای سپیدپوست به میان آمدند.

## آیین اقوام ترک:

در ویکی پیدا در زمینه چنین می خوانیم:

«ترکان خود را تسلیم اسلام کردند که این از مشخصه های اسلام ترکی است. ترکهای گرویده به اسلام هویت ملیشان را چنان غرق در اسلام کرده بودند که عربها و ایرانیان هرگز چنان نکرده بودند. دلیل این کار، بخشی به خاطر نیرومندی این آیین در هنگام مواجهه آنها با آن در سرحدات اسلام و کفر، بخشی به این دلیل بود که گرویدن آنان به اسلام، آنان را فوراً درگیر جنگ مقدس با خویشاوندان کافر شان کرد... تمدنها، حکومتها، ادیان و ادبیات ترکی پیش از اسلام، (جز اندکی شعر مردمی و اسطوره شجره نامه یی)

زدوده و فراموش شدند. حتا خود نام ترک برای ترک ها و نیز غربی ها مترادف با مسلمان شد. ترک ها در جدیت ایمان شان به اسلام، با هیچ مردم دیگری برابر نیستند. زین رو عجیب نیست که سنی با حمایت سلسله های ترک احیا شد و گسترش یافت.

### **شامانیزم دین ترکان قدیم:**

شاید شامانیزم یکی از دین های اولیه بشر باشد که در ریشه متکی بر سحر و جادوست. همان طور که بانی و کتاب مقدسی ندارد، تاریخ ظهور آن نیز معلوم نیست. منشاء شامانیزم را به دوران مادرسالاری نسبت می دهند. با توجه به این که مردان یاقوت ها جبه (خرقه، لباس خاص مراسم مذهبی) برای مراسم ندارند، انتاریس (دون، نوعی لباس زنانه دراز) زنانه می پوشند. یکی از دلایلی که شامان ها لباس های درازی دارند، نیز همین امر است.

### **باورها و نیایش ها :**

طبق باور شامانیستی، دنیا از سه بخش آسمان، روی زمین و زیر زمین تشکیل شده است. در باور ترکان آلتای «دنیای روشنایی» یا عالم بالا یا همان آسمان را تانری (تنگری) اولگن و روح های پاک مربوط به وی اداره می کنند. روی زمین و یا «دنیای میانه» در سیطره انسان هاست. دنیای زیر زمین یا «دنیای پست» را نیز تانری ارلیک و روح های شر مرتبط با وی اداره می کنند. شامان هایی که با روح های پاک در ارتباط بوده و اعمال نیک انجام می دهند را آق شامان (شامان سفید) و آن هایی که با روح های شر گفتگو کرده و در خدمت ارلیک هستند را قره شامان (شامان سیاه) می نامند.

دین ترکان قدیمی نیز شامانیزم بود. این شامانیزم مراحل ابتدایی شامانیزم در بین یاقوت ها و آلتایی ها را پشت سر نهاده و رشد یافته است. باورها و اعتقادات آن هایی که با شکار و کشاورزی اولیه در محیطی کوچک زندگی می کردند، با ملت هایی که از دیوار چین تا بیزانس را در سلطه داشته و امپراتوری ها بنا نهاده اند یکی نمانده است. آن گونه که از منابع چینی بر می آید، پایه های شامانیزم آسیای میانه عبارت از آیین گوک تانری (خدای آسمان)، خورشید، آب، پدران و اجاق (آتش) است. در این راستا، در ریشه باور شامانیستی ملل آسیا، وحدت، برابری و هماهنگی انسان و طبیعت جای دارد. جهان، انسان، حیوان و دنیای گیاهان

و رستنی‌ها همچون یک کل در نظر گرفته می‌شود. دنیا و آسمان، آفریدن را با همکاری هم انجام می‌دهند. به دلیل این که این‌ها آفرینندگان همه موجودات‌اند، مقدس شمرده می‌شوند. بدین دلیل، احترام و تقدیس آب، آسمان و زمین، باور خلق‌های کوچ‌نشین و شامانیست آسیایی را تشکیل داده است. رفتار تقدیس‌گرانه یک کوچ‌نشین در دامنه و یا قله کوه، در ساحل نهر یا دریاچه، در کنار راه یا ستون‌هایی که اسب‌بدان‌ها می‌بستند، نشانی از بازگشت همه زندگی به شعوری هماهنگ با طبیعت است.

باور دیگر شامانیستی، اعتقاد به تداوم بی‌نهایت نسل انسان است. یک شامانیست خود را ادامه حیات پدر، پدربزرگ و نیاکانش می‌داند و بدان‌ها ارج می‌گذارد (آیین پدران). توام با این، همین انسان آینده خود را در نسل‌های بعدی می‌بیند که چنین حالتی معنای اصلی وجود وی است. افزون بر آن، وظیفه این انسان، تزریق خوبی‌ها و پاکی‌های جامعه به کودکان و فرزندان خود و آماده کردن آن‌ها برای زندگی است.»

### پیشینه واژه ترک:

«در نوشته‌های تاریخی، «ترک» در مقابل تاجیک (غیر عرب و ترک) آمده است. نام ترک نخستین بار در قرن ششم میلادی در نوشته‌های چینی دیده می‌شود. در همان قرن ترکان دولتی نیرومند تأسیس کردند که از مغولستان و سرحد شمالی چین تا دریای سیاه امتداد داشته است. مؤسس حکومت مزبور که چینیان او را «تئومان» می‌نامند، در کتیبه‌های ترکی بومن، در سال ۵۵۲ م. درگذشت و برادرش «ایستمی» (در تاریخ طبری: سنجبوخاقان) که در مغرب فتوحاتی کرده، ظاهراً تا سال ۵۷۶ م. زیسته است. این دو برادر، گویا از آغاز مستقل از یکدیگر حکومت می‌کردند. چینیان از دولت مزبور به نام امپراتوری ترکان شمال و مشرق یاد کرده‌اند. در سال ۵۸۱ م. تحت نفوذ سلسله چینی «سویی» این دو امپراتوری بطور قطع از یک دیگر جدا شدند و بعدها هر دو تابع سلسله چینی «تانگ» (۶۱۸-۹۰۷ م.) گردیدند. در حدود سال ۶۸۲ م. ترکان شمال موفق شدند استقلال خود را به دست آورند.

اصطلاح «ترک» از میانه سده ششم میلادی برپایه اتحادیه گوگ ترک‌ها در مناطق شمال چین و بیابان‌های غربی آن ایجاد شد و بر اقوام زیرگروه این اتحادیه گذاشته شد و از این

پس اقوام جداسر و مستقل این اتحادیه‌ها که هر کدام برای خود نام ویژه خود را داشت، ترک نامیده شدند.»

در تاریخ ایران :

سلسله‌های ترک که در ایران بعد از اسلام حکومت کردند، عبارتند از:  
غزنویان (۱۱۷۶-۹۷۷ میلادی) [(همزمان با آن- قره خانیان در فرارودان)]  
سلجوقیان (۴۲۹ هـ. ق. - اواخر قرن ششم)

خوارزمشاهیان

ایلخانان

تیموریان

آق قویونلوها

قراقویونلوها

افشاریان

قاجاریه

در دائرةالمعارف اسلام در باره طوایف نه گانه اغوز، چنین آمده: ظاهراً قوم بزرگی که در سده ششم همه قبایل ساکن چین تا دریای سیاه را به صورت امپراتوری واحدی از صحرائشینان درآورد، بدین نام خوانده شده‌است. در نوشته‌های سده هشتم، اورخون هم از این قوم به نام تغز اوغز (نه اوغز) یاد شده‌است. بنابراین به نه قبیله اغوز، اویرات، آرلاد، جلایر، تاتار، قنقرات، قیات، کرائیت و مغول تقسیم می‌شدند. در آینده همه این مردمان را بنابر نام‌گذاری جزء بر کل، نخست تاتار و سپس مغول نامیدند. این قبایل باجگزار و فرمانبردار پادشاهان چین شمالی بودند.»



پراکندگی کنونی نژاد مغول و مرزهای امپراتوری مغول (به رنگ سرخ)

پدید آیی تیره های تورکی زبان باستان و تشکیل نخستین دولت تورکی زبان: حال می آیم بر سر «تورک یوت» ها یا نیاکان تورک ها. پیشتر گفتیم که قبیله آشینا از تیره های گوناگونی متشکل بود و زبان شان هم به قول گومیلیف پروتومغولی بود. قبیله آشینا زبان تورکی را از قبایل آلتایی که در میان آن ها بود و باش داشتند، فرا گرفتند و در آینده «تورک» خوانده شدند.

اما از دید من، با توجه به این که در همه جا نام رهبران به گونه یی با نام شاه<sup>۴۱۵</sup> پیوند دارد، و نام پدر آشینا هم نولو شاد است، می شود گفت که احتمال تورفانی بودن ایل آشینا بیشتر می

---

<sup>415</sup>. آن چه مربوط به واژه «شاه» می گردد، این واژه- «شاه» در کتیبه های پارسی باستان ("xšāyaəiia" خشاییه) نوشته شده است. این واژه بر بسامد در متون پارسی باستان گویا بر خلاف قواعد آوایی پارسی باستان بوده و آن را مادی دانسته اند. دلیل چیست؟ شکل واژه xšāyaəiia در زبان آریایی آغازین \*kšāiatīa- بوده هست. tī در این واژه در تحول به ایرانی آغازین به شکل θī بوده و این شکل در زبان های اوستایی و مادی باقی مانده. اما در پارسی باستان بر اساس شواهد این tī ایرانی آغازین به šī تحول پیدا کرده است. شاهد این تحول را می توانیم صفت پارسی باستان hašiya- به معنای «حقیقت» تلقی کنیم. این واژه در زبان سنسکریت به شکل satyá- و در اوستایی به شکل haiəya- هستند. ملاحظه می کنید که در این واژه تحول tī آریایی آغازین به θī اوستایی و šī پارسی باستان کاملاً قابل مشاهده است. پس اگر بخواهیم واژه شاه را بر اساس قواعد نگارشی پارسی باستان بنویسیم، باید به جای xšāyaəiia مندرج در کتیبه ها، واژه xšāyašiya را بنویسیم».

رود. حال اگر آن‌ها در تورفان بودوباش داشتند، می‌شود نتیجه گرفت که تقریباً سه قرن در ترکستان خاوری زیسته باشند و روشن است زبان‌شان بیشتر با زبان‌های رایج در این‌جا که با زبان کوشانی‌ها و یفتلی‌ها (از گروه زبان‌های ایرانی شرقی قدیم) نزدیک تر بوده است. هون‌هایی هم که در این‌جا می‌زیستند، زیر فرمان یوئه‌شی‌ها یا نیاکان کوشانیان بودند و روشن است زبان حاکم هم در این‌جا زبان کوشانی‌ها و یفتلی‌ها یعنی ایرانی خاوری بود.

به هر حال، چه زبان‌شان به مغولی نزدیک بوده باشد یا با زبان‌های ایرانی شرقی، آن‌ها به گستره دولت مغولی ژوژون رفتند و در دامنه‌های جنوبی آلتای مسکن‌گزین شدند و از قبایل بومی زبان تورکی را فراگرفتند و تورکیوت نامیده شدند. به گمان غالب از سوی دولت ژوژون‌ها و چینی‌ها هم آن‌ها را توکیوها خواندند. در زبان چینی حرف ر-وجود ندارد. شماری هم بر آن‌اند که پسان‌ها عرب‌ها آن‌ها را به این نام خواندند. یعنی در آغاز نه خودشان خود را تورک می‌خواندند و نه دیگران آنان را به این نام یاد می‌کردند. از این رو، اصطلاح تورک متاخر است و زاییده پنداشت چینی‌ها و پروتومغول‌ها و نیز عرب‌ها که توران و تورک را با توجه به مشابهت زبانی، یکی پنداشتند.

مهم این است که آن‌ها نه در آغاز تورکی زبان بودند و هم نه به نام تورکی یاد می‌شدند. این نام‌ها را دیگران به آنان پسان تر دادند. در این‌جا بود که یکی از نواده‌های آشینا-بومان، دولت بزرگ خاقانات تورکی را تاسیس کرد. باز هم باید متوجه بود که خاقانات نامی است که پسان‌ها به این دولت داده شده است. چه، «ات» نشانه جمع عربی است و در آن هنگام یعنی در سده ششم میلادی، اعراب چه که حتا ایرانیان هم تورک‌ها را نمی‌شناختند و ممکن نبود که خودشان دولت خود را خاقانات خوانده باشند. چه نمی‌توانستند کلمه خاقان را با ات عربی جمع ببندند. هر چه بود، دولتی به میان آمد که در راس آن خاقان بود. خاقان هم از دهگان (دهقان، دهخان) - خان - ایرانی گرفته شده است. پسان‌ها دولت خاقانی به دو بخش شرقی و غربی فروپاشید. شرقی آن بسیار زود به دست چینی‌ها شکست یافت و نابود شد. غربی آن با یفتلی‌ها هم مرز شد و برای نبرد با آن‌ها با دولت ساسانی پیمان دوستی بست و خاقان ایستیمی، دختر خود را به خسرو انوشیروان داد و یکجا با وی دولت غاتفر (گاتفر) یفتلی را در هم کوبیدند و سرزمین وی را میان خود تقسیم کردند.

خراسان، کابلستان و زابلستان و تخارستان به ساسانیان تعلق گرفت و رود آمو به عنوان مرز پذیرفته شد و سغد به ترکان رسید. پسان ها روابط تورکان با ایرانیان بر سر تجارت ابریشم تیره شد و پسر ایستیمی خاقان- ساوشا با هرمز چهارم- پسر خسرو انوشیروان- یعنی خواهر زاده خود، جنگید که او را بهرام چوبینه- سپهدار لشکر ایران، در هرات شکست داد و کشت. شرح این رویدادها به تفصیل در شاهنامه فردوسی آمده است.



گستره دولت ژوزان ها (جужانь) و یفتلی ها.

در این هنگام، هونوها به گستره شمالی دریاچه ارال گریخته، و با وارها (вар) و اوغرها (Угры) همسایه شده بودند. پسان ها در اثر آمیزش این دو توده، هون های پرآوازه به رهبری آتیل پدید آمدند، که اروپا را زیر و رو کردند.

در شمال باختری گستره دولت ژوزان- گستره بودوباش تورکیوت ها (Тюркют) در دامنه های جنوبی کوه های آلتای دیده می شود. در این هنگام، قرغیزها در گستره میان حوضه رود ینی سی و دریاچه بایکال می زیستند.



### گستره دولت یفتلی ها

سپس تورکی ها به قفقاز لشکر کشیدند و ماجراهایی فراوانی است که از جنگ با گرجی ها گرفته تا مراودات با دولت بیزانس و این که چگونه شاه دولت روم شرقی که دشمن ایرانیان بود، به دیدار خاقان شتافت و تاج خود را بر سر او گذاشت و دخترش ائودکی را به وی به زنی داد تا ماجراهای برافتادن دولت ساسانیان و تسلط اعراب و برچیده شدن گلیم خاقانات تورک و روی کار آمدن سامانی ها و سپس هم افتادن خاقانات به دست اویغورها و در نهایت هم به دست قرغیزها و دست یافتن قره خان بر دولت سامانی.<sup>۴۱۶</sup>

---

<sup>416</sup>. در این کتاب پرداختن به تاریخ آسیای میانه در دوره میان بر افتادن خاقانات تورک و سیطره یابی عرب ها و در پی آن، روی کار آمدن سامانیان و چگونگی بر افتادن دولت آنان به دست قره خانیان، گنجایش ندارد. مگر، با این هم، بایسته دانستیم آن چه را که داکتر عثمانف در این زمینه به گونه فشرده در کتاب «تاریخ قرغیزستان» آورده است، بیاوریم. او در ص. 105-106 کتابش در زمینه چنین نگاشته است:

«در میانه های سده نهم، آسیای میانه و آسیای مرکزی در کل، به کارزار مهم ترین رویدادهای سیاسی مبدل گردید که تاثیر شگرفی بر سرنوشت توده های منطقه از جمله قرلُک ها بر جا گذاشت. مبارزات خستگی ناپذیر باشندگان آسیای میانه در برابر اشغالگران عرب، زمینه مساعدی را برای به قدرت رسیدن دودمان سامانی فراهم آورد. درست در همین هنگام بود که پس از بیست سال نبردهای پیگیر، قرغیزهای باشنده نینی سی توانستند به سال 840 خاقانات اویغور را که جانشین خاقانات تورک شده بود، براندازند و بر گستره پهناوری مسلط شوند. تنها گروه کوچکی از اویغورها توانستند در تورفان و در ناحیه گانچژو دو دولت کوچک مستقل را تشکیل بدهند.



---

در این حال، خاقان قرغیزها، قرارگاه خود را به اتوکتن منتقل نساخت، با آن که اتوکتن از زمان هونوها در درازای هزاران سال پایتخت فرمانروایان کوچیان به شمار می رفت. این بدان معنا بود خاقان ادعای رهبری حتا نمایشی دشتستان ها را نداشت.

از این وضعیت، بیلگی قل قادر خان- یغوی قرلق ها فرونگداشت برای بالا بردن پرستیژ دولت خود بهره گیری نکند. در همین سال، بیلگی قل خان لقب خاقان یافت و با این کار آشکارا مدعی فرمانروایی توده های کوچرو منطقه گردید. همراه با این، روشن است چنین چیزی به معنای فرمانبرداری همه توده های تورکی آسیای مرکزی از قرلق ها نبود. زیرا نیروی واقعی و در نتیجه حاکمیت در آن زمان در دست قرغیزهای ینی سی بود.

در همین زمان، فرمانروای سمرقند- نوح ابن اسد سامانی، در برابر تورک های «کافر» اعلام جهاد کرد. [روشن است در هنگام هنوز شمار بسیاری از تورک ها اسلام نیاورده بودند-گ.ا] او شهر اسفیجاب را در نزدیکی چمکنت (تراز) کنونی، گرفت و آن جا را قرارگاه خود ساخت. به سال 893 اسماعیل ابن احمد سامانی، دست به لشکرکشی بر قرلق ها زد و شهر تراز را به محاصره کشید. خاقان او گولچاق قادر خان توانست مدت درازی در محاصره ایستادگی نماید، اما سر انجام ناگزیر گردید شهر را واگذار کند. در نتیجه، سراسر تالاس و بخشی از وادی چو تا شهر مرکه به دست سامانیان افتاد که به آنان اجازه داد تا به دو هدف مهم دست یابند: یکی این که منطقه را به مرکز گسترش اسلام در میان «بیخدايان» مبدل نمایند و دوم این که به کان نقره در ناحیه شلجی (در سرچشمه گاه رود تالاس) دست یابند.

قادر خان، ناگزیر گردید بگریزد و پایتخت خود را به کاشغر بیاورد و با راه اندازی کارزار پویای رزمی، جلو پیشروی بیشتر سامانیان را به سوی خاور بگیرد. هر چه بود، صد سال آزرگار، میان قرلق های تینور- تاو، هفترو و ترکستان خاوری، روند گرد آمدن پیرامون دودمان قره خانیان روان بود که در فرجام توانست نیروی بزرگی را گرد بیاورد و سازمان دهد تا هم سامانیان را براندازد و هم سراسر آسیای میانه را بگیرد.»

در این جا نگاهی کوتاهی می افکنیم به نوشته های داکتر عثمانف در باره قره خانیان. اما پیش از آن شایان یادآوری می دانیم که لشکرکشی اسماعیل سامانی به تراز و وادی چو، برای سرنوشت آینده منطقه نتایج بس دراماتیکی به همراه داشت. او پس از تصرف تراز، با خود ده هزار (به روایت دیگر پانزده هزار) برده و کنیز اسیر به همراه آورد. برده های جوان را به خدمت نظامی گماشت و دوشیزه های جوان را به عنوان

---

کنیزان میان سران لشکری و کشوری تقسیم کرد. از همین جا بود که اصطلاح غلامان تورک پیدا شد. در آینده همین ها به کرسی های بلند لشکری و کشوری رسیدند و از سوی دیگر زمینه برای آمیزش بیشتر تورک ها با باشندگان بومی فراهم آمد. روشن است پس از گذشت صد سال، نسل نوی پدید آمده بود که دیگر میتیس (دو رگه) بودند یعنی آمیزه یی از تورکان و تاجیکان. پسان ها هنگامی که قره خانیان بر سامانیان تاختند، دیگر چونان بیگانگان شمرده نمی شدند. چون هم مسلمان شده بودند و هم با باشندگان کشور سامانی پیوندهای عمیق خویشاوندی داشتند. رو آوردن قره خانیان به اسلام هم انگیزه های مختلف سیاسی و اقتصادی داشت.

به هر رو، بار دیگر رشته سخن را به دست داکتر عثمانف می سپاریم:

«سده های دهم و دوازدهم میلادی، عصر شکوفایی اقتصادی و فرهنگی خاقانات قره خانی در گستره تننیر-تاو بود. قرغیزهای سده های میان، واژه «قره» را چونان کبیر، بزرگ، نیرومند، توانا، قهرمان، ناترس، دلیر و... به کار می بردند. این گونه، «قره خان»- یعنی خان کبیر، فرمانروای کبیر.

قره خانیان (مسلمان) با اویغور ها (بودایی) دشمنی آشتی ناپذیری داشتند. می دانیم که در دولت قره خانی، جایگاه شامخی را تیره های تورکی چیکیل و ینغه قرلئی داشتند. خاقان ها برخاسته از همین تیره بودند. جمال قرشی- تاریخ نویس سده های میانه، می نویسد که نیای صادوق (صادق) عبدالکریم قره خان - بیلی قل قادر خان- خاقان قرلق ها بود. این اطلاعات مبنایی به دست می دهد بپنداریم که دودمان قره خانی ریشه های قرلئی داشتند. روشن است که صادق قره خان در آستانه مرگ خود اسلام آورد و پسرش- موسی اسلام را آیین رسمی دولت خود اعلام داشت. منابع تاریخی گزارش می دهند که به سال 960 دو صد هزار خانوار از گروه ها و تیره های گوناگون تورک های باشنده تننیر-تاو به اسلام رو آورده بودند. در میان ایشان شمار فراوانی هم - قرغیزهای باشنده دامنه های تننیر-تاو، پامیر، کرانه های دریاچه ایسیک کول و وادی رود تالاس بودند.

هر چه بود، بنیادگذار دودمان قره خانی ها، با پهن ساختن گستره زیر فرمان خود، سرزمین های پهناوری را در ترکستان خاوری، تننیر-تاو مرکزی، هفتروود و فرغانه گرفت. در شمال خاوری، مرزهای دولت او تا کرانه های جنوبی دریاچه های بلخاش، ایسیک کول، الاکول تا چوگوچکا می رسیدند. پایتخت وی- شهر بلاساغون بود (که کنون از آن شهرک ویرانه بورانا در حومه توقماق بر جا مانده است). پایتخت دومی او، اوزگن بود.

انحطاط دودمان سامانی، که بر آسیای میانه و خوارزم فرمان می راندند، به عروج قره خانیان مساعدت کرد. به سال 990 هارون بوغره خان از بلاساغون برآمد و بدون برخوردن با کداملین مقاومتی شهرهای تراز و اسفیجاب را گرفت. دو سال بعد، توانست بخارا- پایتخت سامانیان را بگیرد. با این هم ناگزیر گردید عقب نشینی نماید و سپاهیان خود را به کرانه های فراسوی سیر دریا ببرد.

مقارن با این زمان، دیگر کار سامانیان پایان یافته (fait accompli) شمرده می شد. به سال 996 نصر بن علی خان به ماورالنهر حمله کرد. فرمانروای سمرقند- نوح دوم سامانی، سردار لشکر خود- سُبُک تگین (فرزند آلب تگین- پدر محمود غزنوی) را در برابر قره خانیان گسیل داشت. سُبُک تگین که از تیره برسکن ایسیک کول بود، حاضر نشد تا با همتباران خود بجنگد. این بود که به جای جنگ، با آنان بر سر تقسیم گستره دولت سامانی به گفتگو پرداخت. بر پایه سازشنامه یی که میان آن ها عقد شده بود، بخش های شمالی استپ های کاتاوان به قره خانیان و سرزمین های جنوب رود آمو- دقیقی تر خراسان و افغانستان، به سُبُک تگین رسید.

سُبُک تگین، شهر غزنه را پایتخت دولت خود اعلام داشت. از همین رو بود که دودمان او به غزنوی ها یا غزنویان شهرت یافت. از متصرفات پهناور دولت سامانی تنها ساحه کوچکی در وادی رود زرافشان بر جا ماند که در واقع حایلی بود میان متصرفات قره خانیان و غزنویان.

با این همه، حتا وضعیت بس دشوار و سهمگین هم نتوانست سامانیان را وادار سازد تا سر در گریبان فرو برند و در پی چاره کار برآیند و به کشاکش های درونی خود که درست در همین هنگام بسیار دامنه یافته بود، پایان بخشند. به سال 999 یکی از گروه های متخاصم، امیر منصور سامانی (997-999) را بر انداختند و او را کور کردند. قره خانیان بر آن شدند تا از این رویداد برای نابودی نهایی دشمنان خود، بهره جویند. این بود که به تاریخ یکم اکتبر سال 999 ایلک نصر بن علی به بهانه انتقام امیر سامانی، بخارا را گرفت و آخرین امیر سامانی را به زندان افکند و سرزمین او را به قلمرو خود ملحق گردانید و سپس با گذاشتن پادگان هایی در بخارا و سمرقند، پیروزمندانه به اوزگن بازگشت. این گونه قره خانیان با غزنویان هم مرز شدند.

سپاهیان قره خانی دو بار در سال های 1006 و 1008 تلاش کردند تا خراسان را که زیر فرمان غزنویان بود، بگیرند. این بود که به آن سوی رود آمو لشکر کشیدند. مگر، هر دو بار از دست محمود- فرزند و جانشین سُبُک تگین به سختی شکست خوردند.

کتاب «تورکان باستان» گومیلیف در باره همین تاریخ دولت بزرگ خاقانات است که متاسفانه کتاب دیگری در زمینه در دست نیست. اروپایی ها چون دور بودند، اطلاعات دقیق ندارند. چینی ها هم از زاویه عداوت نوشته اند. آثار عربی و پارسی کنده کنده و پراکنده اند. تنها آثار روسی با تکیه بر صد سال پژوهش های باستان شناسی در زمینه جدی ترین اطلاعات را در اختیار می گذارد. و در این جا کتاب ترکان باستان گومیلیف به راستی بی نظیر است. کتاب های تاریخی و گاهنامه های شاهی چین هم اطلاعات ارزشمندی در دست می گذارند.

### تاریخ جغرافیایی آسیای مرکزی:

در ویکی پدیا به زبان روسی در باره ترک ها چنین آمده است:  
«اتونیم یا نام تباری «تورک» که در اوایل سده ششم میلادی در آلتای مغولی پدید آمد و به مردمان بسیار اندکشماری اطلاق می گردید، پسان هان در آسیای میانه به اتونیم غالب تبدیل شد. پیشه سنتی تورک ها دامداری و همچنین استخراج و پردازش آهن بودند.

تاریخ تباری سوبسترات یا بستر پروتوتورکی از سنتز یا آمیزش دو گروه باشندگان [سکایی و هونی-گک]. مشخص شده است: گروه [سکایی-گک]. تشکل یافته در باختر رود ولگا، در

---

فرمانروایان بومی قره خانیان، از همان آوان قدرت یابی، پیرامون دو شاخه دودمان خود گرد آمده بودند: بازماندگان حسن بوغره خان و بازماندگان علی ابن سلیمان. در آغاز، وزن سیاسی دودمان علی که سرزمین هایی از کاشغر تا کرانه های رود آمو را در دست داشتند، بیشتر بود اما با گذشت زمان، در سال های چهارم سده یازدهم، موقف علی ابراهیم ابن نصر قوی تر شد.

هر چه بود، دولت قره خانیان در واقع از دو خاقانات جداگانه ساخته شده بود- خاقانات شرقی و خاقانات غربی که حاکمان هر بخش القاب و پایتخت های خود شان را داشتند. مرکز خاقانات شرقی- در آغاز بلاساغون (پسانتر- کاشغر) بود. پایتخت خاقانات غربی هم- در آغاز، اوزگن (پسانتر- سمرقند)... در سر انجام، دولت قره خانیان در اوایل سده دوازدهم میلادی به دست سلجوقیان بر افتاد. بخش هایی از قلمرو شان به دست سلجوقیان و بخش هایی هم به دست قره ختایان افتاد.»-گک.

هزاره های سوم و دوم پیش از میلاد در روند مهاجرت های چند سده یی در جهات شرقی و جنوبی، جمعیت غالب منطقه ولگا و قزاقستان، آلتای و دره ینی سئی ظاهر شده پسان ها در استپ های شرق ینی سئی؛ و گروه هایی که منشای درون آسیایی دارند. تاریخ تعامل و با آهم آمیزی دو گروه باشندگان در درازای دو- دو نیم هزار سال، دیرین روندی که در جریان آن استحکام تباری عملی گردید و جوامع تباری تورکی زبان شکل یافت.

همانا از جمع این قبایل نزدیک به هم، در هزاره دوم میلادی، توده های معاصر تورکی روسیه و گستره های همسایه جدا گردیدند.

د. گ. ساوینف (DG Savinov) از زیرلایه های «سکایی» و «هونی» در تشکل مجموعه فرهنگی تورکی باستان سخن می گوید. او می نویسد که «داشته های-گ.» [زیرلایه های سکایی و هونی، به تدریج با مدرنیزه شدن و با نفوذ متقابل در یکدیگر، به داشته های مشترک فرهنگ بسیاری از گروه های باشندگان خانات باستانی تورک، مبدل می شدند. ایده تداوم فرهنگ باستانی کوچروان نیز در آثار هنری و سازه های آیینی بازتاب یافته اند.

از میانه های سده ششم میلادی، منطقه راندمان میانی رودهای سیردریا و چو، ترکستان نام گرفتند. در شالوده این نامجا (توپونیم)، «تور»- نام مشترک قبیله یی مردمان کوچ نشین و نیمه کوچ نشین باستانی آسیای مرکزی، گذاشته شده است. نوع کوچی دولت در روند چند سده، شکل غالب سازمان قدرت در دشت های آسیایی بوده است. دولت های کوچی، با جایگزین شدن یکدیگر، در اورآسیا از میانه های هزاره یکم پیش از میلاد تا سده هفدهم وجود داشته اند.

به سال های 552-745 در آسیای مرکزی، خاقانات تورک فرمان می راند که در 603 به دو بخش فروپاشید: خانات شرقی و خاقانات غربی. قلمرو استپ های آسیای میانه، استپ های قزاقستان کنونی و ترکستان خاوری در ترکیب خانات غربی (603-658) قرار داشتند. خانات شرقی شامل گستره مغولستان کنونی، شمال چین و جنوب سیبری می گردید. به سال 658، خانات غربی زیر ضربه نیروهای مشترک چینی ها و تورک های شرقی بر افتاد. به

سال 698، اوچلیک (Uchelik) - رهبر اتحادیه قبیله یی تورگش (Turgeshs)، دولت تورکی نو خاقانات تورگش را تاسیس کرد. (698-766).

در سده های پنجم - هشتم میلادی، قبایل تورکی کوچرو - بلغار، که به اروپا آمده بودند، شماری دولت ها را پی ریختند، که از جمع آن ها، دیرپا ترین شان بلغاریای دانیوب در بالکان و بلغاریای ولگایی در حوضه رودهای ولگا و کاما بود.

در سال های 650-969 میلادی، در گستره قفقاز شمالی، منطقه حوضه رود ولگا و کرانه های شمال خاوری دریای سیاه، خاقانات خزر فرمان می راند. در سال های دهه 960، این دولت را سردار سویاتوسلاو (Svyatoslav) - شاهزاده دولت روسی کییف، در هم کوبید. پچنگی ها (Pechenegs) که در نیمه دوم سده نهم از سوی خزری ها رانده شده بودند، در کرانه های شمال دریای سیاه جا گرفتند و تهدیداتی را متوجه امپراتوری بیزانس و دولت روسیه قدیم گردانیدند. اما در 1019، از شاهزاده کبیر - یاروسلاو شکست خوردند.

در سده یازدهم، پولوی ها یا پولوفتسی ها (Polovtsi) جایگزین پچنگی ها در استپ های روسیه، می گردند که در سده سیزدهم به دست مغول ها و تاتارها درهم کوبیده می شوند و به انقیاد آنان در می آیند. بخش باختری امپراتوری مغول - اردوی زرین، عمدتاً دولتی گردید با جمعیت تورکی.

در سده های پانزدهم - شانزدهم میلادی، قلمرو زیر فرمان مغول ها و تاتارها به چند خان نشین مستقل فرو می پاشد، که بر شالوده آن ها، شماری از توده های تورکی زبان مدرن تشکل می یابد.

تیمور لنگ در اواخر سده چهاردهم میلادی در آسیای میانه امپراتوری خود را بنیاد می گذارد، که با مرگش در 1405 میلادی به سرعت از هم فرومی پاشد.

در اوایل سده های میانی، در گستره میانرودان آسیای میانه، باشندگان تورکی زبان مسکون و نیمه کوچرو شکل گرفتند که با سغدی ها، خوارزمی ها و باکتریایی های ایرانی زبان در

تماس های تنگاتنگ بودند. روندهای پویای تعامل و تاثیرگذاری متقابل، به پدیدآیی همزیستی تورکی-ایرانی انجامید.

هنوز در اوایل هزاره یکم میلادی،<sup>417</sup> گروه های جداگانه تورکی آغاز به رخنه در ماورای قفقاز نمودند. نفوذ تورکان به قلمرو آسیای صغیر (قفقاز جنوبی، آذربایجان و اناتولی) در میانه های سده یازدهم میلادی آغاز شده بود (در دوره سلجوقیان).

یورش سلجوقیان با ویرانی و نابودسازی بسیاری از شهرهای جنوب قفقاز به همراه بود. در سده های یازدهم و چهاردهم میلادی، باشندگان مناطق خاوری قفقاز جنوبی، به دلیل تاخت و تازهای تورک های اوغوز و تاتارها و مغولان، تورکی زبان شدند. در نتیجه فتوحات تورکان عثمانی در سده های سیزدهم و شانزدهم، در مناطق گسترده یی در اروپا، آسیا و افریقا، امپراتوری بزرگ عثمانی به میان آمد. اما این دولت بزرگ سر از سده هفدهم رو به انحطاط گذاشت. عثمانیان، با استیلای اکثریت باشندگان بومی، خود به اکثریت تباری در آسیای صغیر مبدل گردیدند.

در سده های شانزدهم- هژدهم میلادی، در آغاز دولت روس، و پس از آن (پس از اصلاحات پیتر کبیر)، امپراتوری روسیه، بیشتر سرزمین های در گذشته زیر فرمان اردوی زرین را، که در آن ها دولت های تورکی حاکم بودند (خان نشین های قازان، آستاراخان، سیبیری، کریمه و اردوی نوگای (Nogai)) گرفتند.

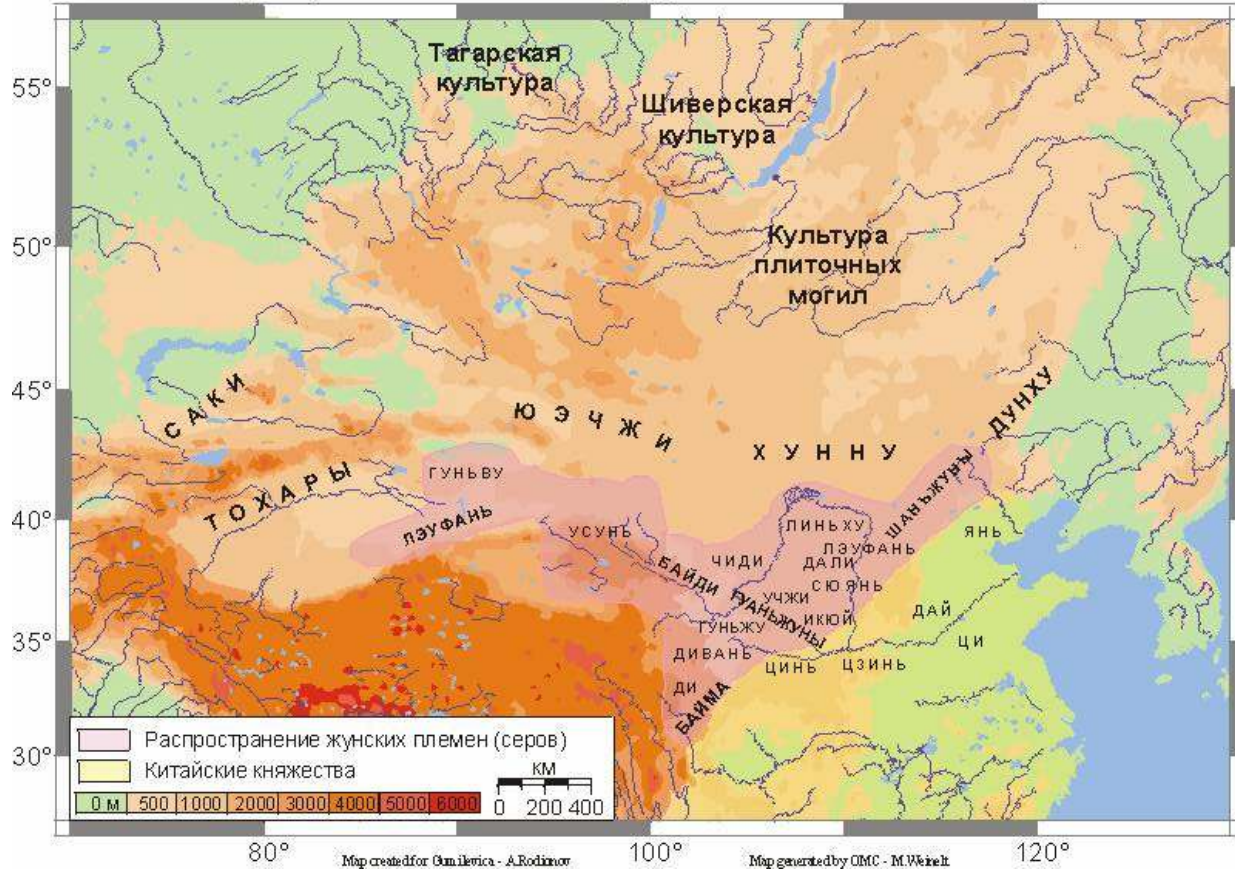
سر از آغاز سده نوزدهم، روسیه شماری از خانات آذربایجانی شرق قفقاز جنوبی را گرفت. همزمان با آن، چین خان نشین جونگار را که در پی جنگ های سخت با قزاق ها، از پا درآمده بود؛ تصرف می نماید. پس از الحاق سرزمین های آسیای میانه و خانات قزاق و

---

<sup>417</sup>. اوایل هزاره یکم، دقیق نیست. زیرا تورک ها پس از سده ششم میلادی به گستره آسیای میانه راه یافتند. درست تر بود هرگاه نوشته می شد- میانه های هزاره یکم میلادی..-گ.

خوفاً به روسیه، امپراتوری عثمانی و خان نشین خیره، تنها کشورهای تورکی در جهان بودند.

Распространение племен в Срединной Азии около VII в. до н.э.



نقشه آسیای مرکزی در سده هفتم پیش از میلاد

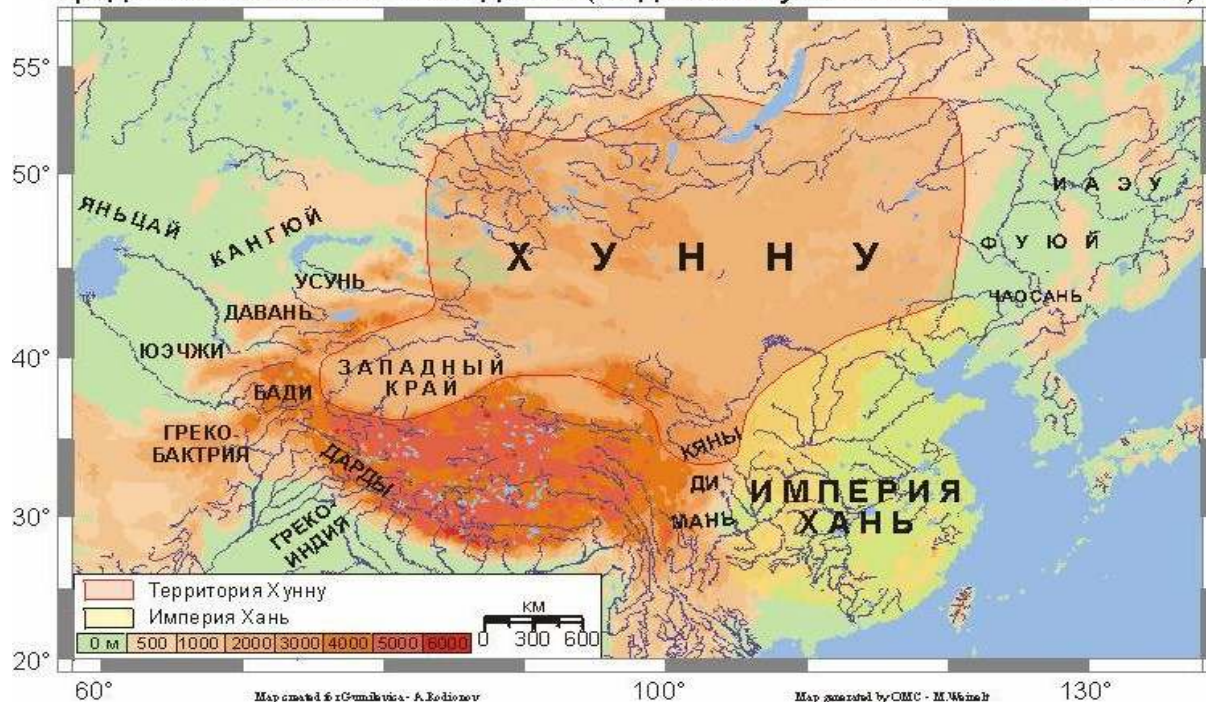
شرح نقشه:

در بالا: - در شمال - گستره فرهنگ شیویری (Шиверская культура)،  
 در شمال باختری - گستره فرهنگ تاگاری (Тагарская культура)  
 در وسط - گستره فرهنگ گورهای تخته سنگی (ویژه نیاکان تورکان باستان)  
 (культура плиточных могил)  
 زیر آن در وسط - گستره دولت هونوها (Хунну)  
 در سمت چپ گستره هونوها - گستره بودوباش یوئه شی ها (Юэчжи)  
 در زیر آن - گستره بودوباش اوسون ها (Усунь)، چی دی ها (Чиди) و بای دی ها  
 (байди)  
 در غرب - گستره بودوباش تُخارها (тохары)



در شرق - گستره بودوباش دونهوها (ДУНХУ) (مغول های نخستین)

Срединная Азия около 135 г. до н.э. (по данным путешественника Чжан Сяна)



نقشه آسیای میانه در سال 135 پیش از میلاد بر پایه داده های چزان سیان

شرح نقشه:

گستره دولت هونوها (ХУННУ) در وسط که با خط درشت نوشته شده است.  
 در زیر آن، در جنوب خاوری - گستره امپراتوری هان (империя хань)  
 در گستره میان دولت هونو و امپراتوری چین - منطقه بودوباش کیان ها (киан)  
 در زیر آن - گستره بودوباش دی ها (ди)  
 در غرب دولت هونو - گستره بودوباش کنگویی ها (кангюй)، اوسون ها (усунь)،  
 دوان (فرغانه)، باددی (бади) و منطقه دردی ها (дарды)

## Распад хунну с 71 по 61 гг. до н.э.

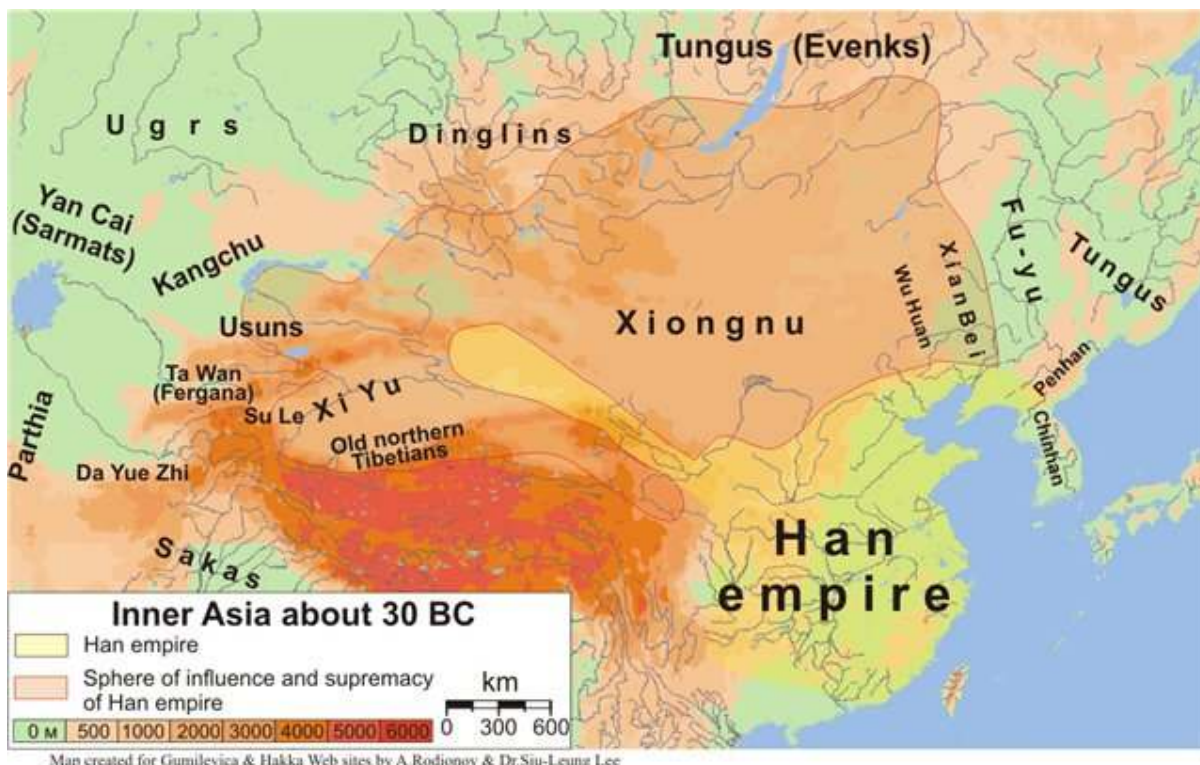


نقشه دولت هونوها در سال های 71 تا 61 پیش از میلاد

شرح نقشه:

- در وسط، با خط درشت - گستره دولت هونوها (Хунну)،
- در جنوب خاوری - امپراتوری هان (империя хань)،
- در جنوب خاوری - گستره بودوباش سیان بی ها (сяньби) (پیشینیان مغول ها)،
- در شمال باختری - گستره بودوباش دینلین ها (динлины)
- در زیر آن - گستره بودوباش خاگاس ها (хагасы) (فرغیزرها)





نقشه آسیای میانه در سال 30 پیش از میلاد

شرح نقشه:

- در وسط - گستره دولت هونوها (xiongnu)،
- در بالا در شمال - گستره بودوباش تونگوزها (tungus)،
- در زیر آن به سمت چپ - گستره بودوباش دینلین ها (dinglins)
- در شمال باختری - در سمت چپ دینلین ها - گستره بودوباش اوغرها (ugrs)
- در غرب - گستره بودوباش کنگویی ها (kangchu)
- زیر آن - گستره بودوباش اوسون ها (usuns)
- زیر آن - گستره دوان (فرغانه)
- در جنوب باختری - در گستره افغانستان کنونی - گستره دولت یوئه شی (کوشانی ها) (da yue zhi)
- در زیر آن در گستره هند - سرزمین سکایی ها ،
- در جنوب خاوری - گستره امپراتوری هان (Han)،

در مرزهای خاوری دولت هونوها- گستره بودوباش سیان بای ها (xianbei) (پیشینیان مغولان)

Схема завоевательных походов Таншихая



نقشه دولت سیان بای (نیاکان مغولان) پس از فروری دولت هونوها

شرح نقشه:

در وسط- گستره دولت سیان بای ها با خط درشت (Сяньби)  
 در شمال- گستره بودوباش هونوهای شمالی که پس از شکست، رو به گریز گذاشته بودند-  
 (хунну)

در جنوب- گستره امپراتوری هان (империя хан)  
در غرب آن گستره بودوباش کیانی ها (Кяны)  
در میان دولت سیان بای ها و امپراتوری هان- گستره بودوباش هونوهای جنوبی که به چین پیوسته بودند،  
در شمال باختری- گستره بودوباش دینلین ها (динлины)،  
در غرب- گستره بودوباش یوئی بان ها (юебань) که در اثر آمیزش هونوها و اوسون ها به میان آمده بودند و به نام هون های سفید هم خوانده می شدند.



گستره دولت هونوها در اوج قدرت



نقشه خاقانات ژوژان یا دولت روران بین سالهای ۳۳۰ تا ۵۵۲ میلادی.



خاقانات تورک بین سالهای ۵۵۲ تا ۵۷۲ میلادی.



منطقه حکمرانی خاقانات غربی ترک و خاقانات شرقی ترک (خطوط کم رنگ) در ابتدا قرن ششم و گسترش منطقه مورد نفوذ، در پایان قرن ششم میلادی (خطوط پر رنگتر).

(به گونه‌ی که دیده می‌شود، در پایان سده ششم میلادی ترک‌ها نخست بر گستره‌ی برابر با گستره کنونی قزاقستان و سپس تقریباً بر سر تا سر آسیای میانه تسلط یافته بودند.





گستره خاقانات غربی تورک



نقشه دیگری از دولت تورک یوت ها

شرح نقشه:

گستره دولت تورکیوت با خط درشت (ТюркюТ)

در شمال - گستره بودوباش قرغیزها در کرانه های باختری دریاچه بایکال (кыргизы)،

گستره بودوباش دولوها در کرانه های جنوبی دریاچه بلخاش (дулу)،  
 گستره بودوباش خزرها در شمال باختری دریاچه کسپین (хазары)  
 بالاتر از آن - گستره بودوباش بلغارها (бульгары)  
 در جنوب خاوری - گستره دولت سوی (چین)



نقشه آسیا در آغاز فتوحات اسلامی

شرح نقشه:

در شمال - گستره بودوباش الاکچین ها (алэчкины)،  
 در زیر آن - گستره خاقانات قرغیز (кыргызский каганат)،  
 در شمال باختری - گستره بودوباش سلاوی ها (славяне)،  
 در زیر آن گستره خاقانات خزر (хазарский каганат)،  
 در غرب آن - گستره بودوباش بلغارها (болгары)،  
 در وسط - گستره دولت خاقانات خاوری تورک (тюркский каганат)



در غرب آن - گستره بودوباش قیچاق ها (кыпчаки) و قرلق ها (карлуки)،  
 در گستره میان کرانه های جنوبی دریاچه بلخاش تا گستره ایسک کول (هفتروود) - قلمرو  
 خاقانات تورگش (тюргешский каганат)،  
 در کرانه های خاوری دریاچه ارال - زیستگاه ترکمان ها (туркмены)،  
 در جنوب باختری - گستره خلافت اسلامی (халафат)



گستره دولت های اویغوری

شرح نقشه:

در وسط - گستره دولت اویغور (уйгурия)،  
 در جنوب خاوری - گستره دولت چین (китай)،  
 در شمال خاوری - گستره بودوباش کیدانی ها (кидан)،  
 در شمال قلمرو اویغورها - زیستگاه قرغیزها (киргиз)،  
 در غرب آن - گستره قرلق ها (карлук)،  
 در شمال گستره قرلق ها - زمین های قیچاق ها (кыпчак)،

در آسیای میانه- قلمرو غزها (ГУЗЫ)،

در گستره میان کرانه های شمالی دریاچه ارال و دریای کسپین- سرزمین پیچینیگی ها  
(ПЕЧИНЕГИ)،

در جنوب باختری- قلمرو خلافت.

یکی از دشواری های بزرگ در مطالعات تاریخ توده های تورکی زبان، نبود خط در میان آن ها بوده است. نخستین اثر مکتوب توده های تورکی زبان، کتیبه اورخون است که به یمن مهاجرت سغدی ها در سده ششم میلادی به گسترده خاقانات شرقی تورک تدوین یافته است:

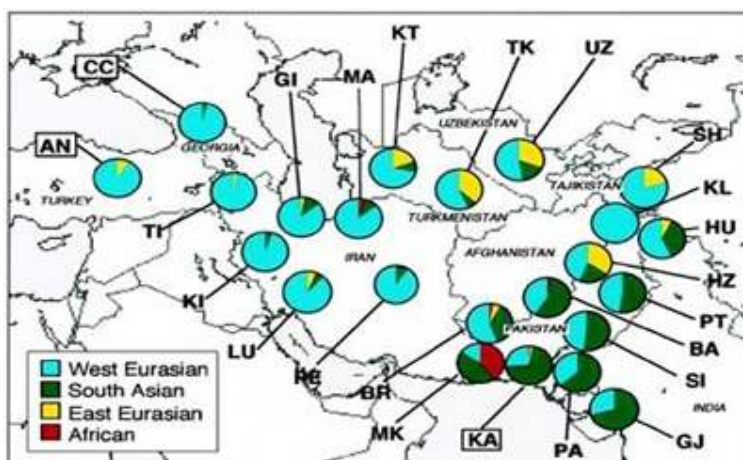
«کتیبه اورخون قدیمی ترین نمونه های موجود از زبان ترکی باستان است. این کتیبه ها با آن چه امروزه الفبای اورخون نامیده می شود در دو بنای تاریخی واقع در دشت اورخون در مغولستان امروزی میان سال های ۷۳۲ تا ۷۳۵ میلادی به احترام دو شاهزاده گوک ترک یعنی کول تیگین و برادرش بیلگه خاقان یک سیاستمدار و یک فرمانده نظامی نگاشته شده اند. سه یادبود کوچکتر نیز در اطراف این سنگ نبشته ها نیز کشف شده است. از میان سنگ نوشته های دشت اورخون مهمترین آن کتیبه کول تگین است. این کتیبه ها توسط نیکولای یادرینتسف در سال ۱۸۸۹ میلادی کشف شد و توسط واژه شناس دانمارکی ویلهلم توماسن در سال ۱۸۹۳ رمز گشایی شد. این سنگ نبشته ها بسیار به بناهای تاریخی که از دوران گوک ترکان در طی دوره دودمان تانگ در چین به جای مانده است شباهت دارد.»



نقشه شاهنشاهی ساسانیان



نقشه دولت سامانی



**نقشه‌ی ژنتیکی اقوام ساکن فلات ایران نشان‌دهنده‌ی هم‌ریشه بودن و تأثیرپذیری اندک از دیگر اقوام مهاجم است.**  
 به یکسان بودن ویژگی‌های ژنتیک لرها، بختیاری‌ها، آذری‌ها، گُردها، پارسی‌زبانان، ارمنی‌ها، مردم آناتولی و قفقاز (آران) خوب دقت کنید.  
 کویتانا - مورسی از انستیتو باستور فرانسه با همکاری مرکز مطالعات ژنتیک انسانی هدیگتون انگلستان، دپارتمان بیولوژیک ساپینزا از رم (ایتالیا)، دانشگاه آریزونا آمریکا 2004

<http://fartor.persianblog.ir>

تارنگار تاریخ و فرهنگ ایران بزرگ

داکتر سوینایف - دانشمند قرغیزستانی، در مقاله «*عوامل بیرونی و سناریوهای توسعه اروپای مرکزی*» چاپ شده در کتاب «*توسعه کشورهای آسیای مرکزی: دورنماها و مخاطرات*»، دانشگاه روابط بین الملل آسیای مرکزی، دومین کنفرانس سالیانه، توک ماک، 2011، ص. ص. 182 - 189؛ جدول بسیار جالبی را زیر نام تاریخ جغرافیای منطقه آسیای مرکزی آورده است که آن را در این جامی آوریم:

تاریخ جغرافیایی منطقه آسیای میانه

سده ها	دهه ها	بازیگران خارجی
سده چهارم پیش از میلاد	1	ایران، (رنگ سرخ) تهاجم اسکندر مقدونی (رنگ سیاه)



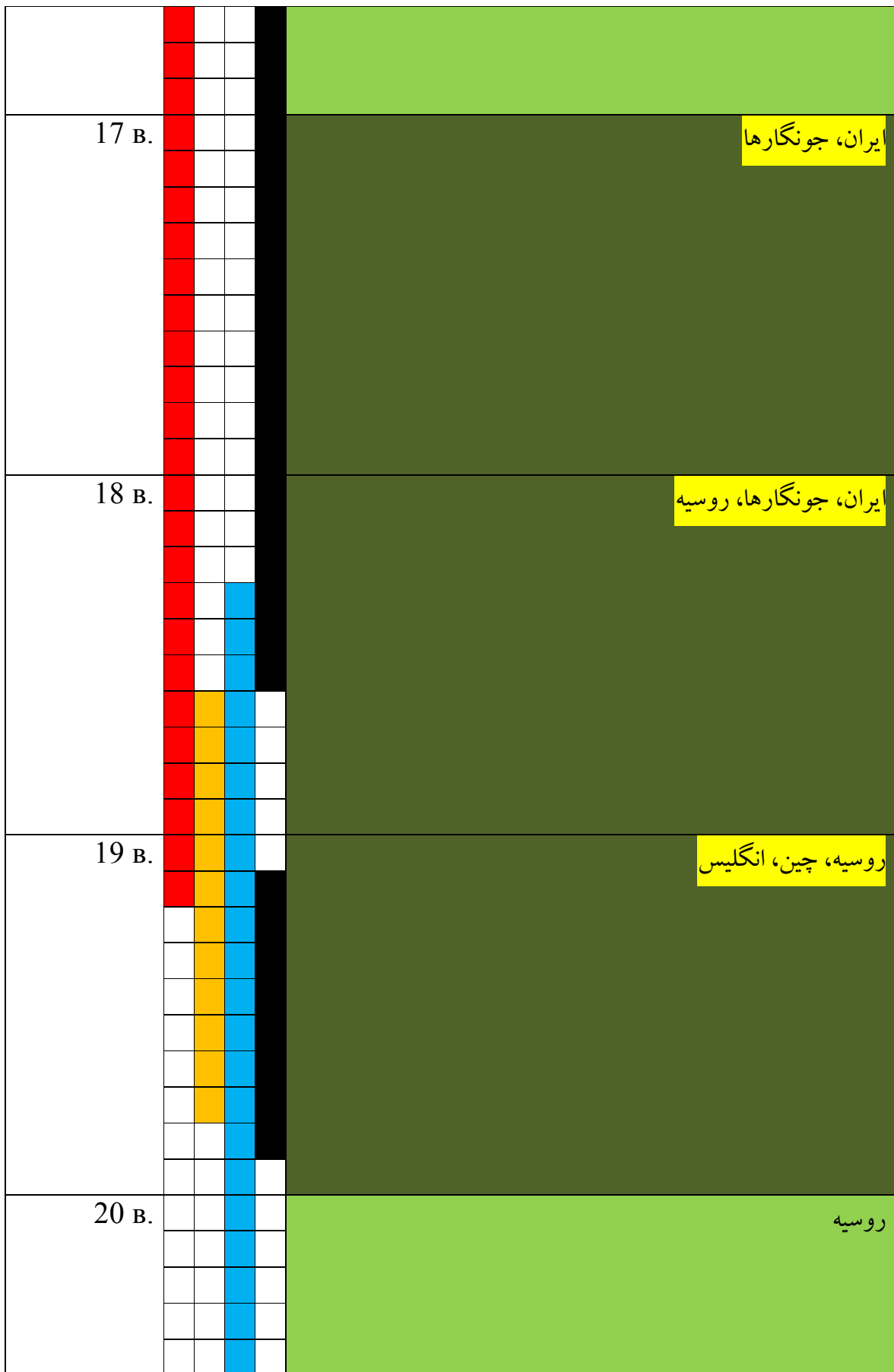




<p>سده نهم</p>		<p>ایران کرلوک (قرلوق) ها، خاندان قره خانیان قرغیزها</p>
<p>سده دهم</p>		<p>ایران کرلوک ها (قرلوق ها) خاندان قره خانیان، قرغیزها</p>
<p>سده یازدهم</p>		
<p>سده دوازدهم</p>		<p>ایران</p>



<p>سده سیزدهم</p>		<p>مغول ها</p>
<p>سده چهاردهم</p>		<p>مغول ها</p>
<p>سده پانزدهم</p>		<p>خلای سیاسی، جونگارها، قرغیزها، ازبیک های کوچی</p>
<p>سده شانزدهم</p>		<p>ایران، ازبیک های کوچی</p>





## زندگی نامه



عزیز آریانفر در اکتبر سال 1959 (1338 ه. خ.) در شهر مزارشریف پا به گیتی نهاد. آموزش های نخستین را در شهر زادگاهش فرا گرفت. به سال 1987 آموزشگاه فنی تخنیکم نفت و گاز مزارشریف را به پایان رسانید.

آریانفر به سال 1979 شامل دانشکده زمین شناسی دانشگاه دولتی مسکو شد. در تابستان 1985 دانشگاه را به درجه ماستری پایان برد.

از ماه اگوست 1985 تا ماه می 1986 سرپرست مدیریت روابط فرهنگی و ارتباط خارجه کمیته دولتی (وزارت) طبع و نشر افغانستان بود. او در همین سال به عضویت انجمن نویسندگان افغانستان پذیرفته شد.

از ماه جون 1986 تا ماه فبروری 1989 در بنگاه های نشراتی «میر»، «رادوگاه» و «پروگرس» مسکو به عنوان سر ویراستار کار کرد و در ویرایش بیش از بیست اثر در زمینه

های تاریخ، اقتصاد، گیتاشناسی، فلسفه، مسایل سیاسی و علوم طبیعی و فنی سهم گرفت. در همین سال ها بود که به مسایل اقتصادی دلچسپی گرفت و با شماری از شرکت های خصوصی افغانی همکار شد.

او به سال 1989 در شهر فرانکفورت آلمان پناهنده شد. از سال 1989 تا پایان 1990 به آموزش زبان آلمانی پرداخت و به سال 1991 دو باره به روسیه برگشت و تا پایان 1992 در انستیتوت اقتصاد جهانی وابسته به اکادمی علوم سیبری روی رساله دکتری در زمینه «اقتصاد بازار آزاد در اوضاع معاصر و نقش آن در آینده آسیای میانه و افغانستان در پیوند با بهره برداری از خاستگاه های نفت و گاز در جمهوری های تازه به استقلال رسیده و گرایش های نوین اقتصادی» زیر نظر پروفسور فریدمان کار کرد مگر شوربختانه نتوانست به دلیل دگرگون شدن اوضاع سیاسی در آسیای میانه آن را به پایان برد.

از اواخر 1992 تا پایان 1995 مدت چهار سال در یک شرکت مشورتی آلمانی در فرانکفورت کار کرد و در شماری از سیمینارهای اقتصادی، منجمنت و ادیستراسیون در باره شوروی پیشین اشتراک ورزید. همچنان در کار چند پروژه بازسازی و نوسازی در روسیه سهم گرفت.

آریانفر از 1996 به این سو، سرگرم پژوهش در زمینه تاریخ دیپلماسی افغانستان، ایران، آسیای میانه و روسیه است. او تا کنون سیزده اثر در زمینه تاریخ افغانستان، چهار اثر در باره تاریخ ایران، سه اثر در زمینه ادبیات و دو اثر در زمینه زمین شناسی (جمعا بیست و دو اثر در 6600 صفحه) ترجمه و چاپ نموده است.

او همچنان در سال های دهه هشتاد سده بیستم در چند پروژه تدوین فرهنگ روسی به دری از جمله فرهنگ واژه های فنی روسی به دری سهم گرفته است.

گذشته از این ها، وی ده اثر را در سیمای «مجموعه مقالات» در نزدیک به 6500 صفحه تالیف نموده است و هفت اثر دیگر را در 3600 صفحه گرد آوری و نشر نموده است.

آریانفر از ماه جون 2003 تا ماه اکتبر 2006 در سمت رییس مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه کار کرده است. طی این مدت، وی انستیتوت دیپلوماسی وزارت خارجه را بازسازی و نوسازی و مرکز مطالعات استراتژیک را پی ریزی نمود. در همین مدت، او ده اثر را در زمینه مسایل سیاسی ویرایش و چاپ نمود و مجله یی را به نام «فصلنامه مطالعات استراتژیک» در دوازده شماره، در 1500 صفحه به چاپ رسانید.

در همین سال ها، پروژه های تحقیقی یی زیر نظر او به نام های «نقش کشورهای منطقه در تامین امنیت، ثبات و بازسازی افغانستان»، «نقش کشورهای اروپایی در تامین امنیت، ثبات و بازسازی در افغانستان» و «نقش افغانستان در سازمان های همکاری اقتصادی منطقه یی» به کمک بنیاد «هانس زایدل» جمهوری فدرال آلمان پیش برده شد که در چهارچوب این پروژه ها، ده ها سیمینار و کنفرانس علمی - اکادمیک در مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه با اشتراک دانشمندان داخلی و خارجی سازماندهی و برگزار گردید. او همین گونه، جلسات درسی یی در انستیتوت دیپلماسی وزارت خارجه برای دیپلمات های جوان داشته است.

همچنان در همین چهارچوب، در ماه اپریل 2006 به ابتکار او کنفرانس بین المللی یی در تالار کنفرانس های بین المللی وزارت امور خارجه با اشتراک دانشمندان پانزده کشور منطقه برگزار گردید.

آریانفر تا کنون سخنرانی های بسیاری در زمینه های مسایل افغانستان و منطقه در شهرهای مسکو، نوواسیبرسک و کیمرووا (در روسیه)، تاشکنت (در ازبیکستان)، دوشنبه (تاجیکستان)، بشکیک (در قرقیزستان)، آستانه و آلماتی (قزاقستان) و همچنان در «خانه فرهنگ روسیه» در فرانکفورت (جمهوری فدرال آلمان)، استانبول و آنکارا (ترکیه) و نیز لندن (در انگلستان) و برکلی (در امریکا) ایراد نموده و در بسیاری از کنفرانس های ملی و بین المللی به ویژه در ایران، قزاقستان، ازبیکستان، قرغیزستان، آلمان، ترکیه، امارات متحده و

روسیه به نمایندگی از افغانستان اشتراک و سخنرانی نموده و ریاست بسیاری از هیات های علمی و رسمی کشور را به عهده داشته است.

آریانفر به هیچ حزب و گروه سیاسی پیوند ندارد.

وی از 2006 تا 2009 به سمت سفیر کبیر و نماینده فوق العاده ج.ا.ا. در قزاقستان کار می کرد.

در سال 2006 در پژوهشکده خاور شناسی فرهنگستان علوم جمهوری قزاقستان در شهر آلماتی ثبت نام و زیر نظر بانو پروفیسور داکتر مروارید ابو سعیدووا- رییس پژوهشکده آغاز به کار روی رساله دکترا زیر نام «افغانستان در پهنه سیاست های جهانی در سده های نهم و بیستم» نمود (که نافر جام ماند).

وی هم اکنون زیر نظر پروفیسور داکتر سیف الله صفرف، سرگرم کار روی رساله دکتری در پژوهشکده مطالعات راهبردی ریاست جمهوری تاجیکستان است.

## آثار

ترجمه ها:

زمین شناسی برای همه، گروهی از دانشمندان روسی، بنگاه انتشارات «میر»، مسکو، 1980،  
در 250 صفحه

خاستگاه های نفت و گاز، گروهی از دانشمندان روسی، انتشارات «میر»، مسکو، 1984، در  
345 صفحه

آسمان پر ستاره، (برای کودکان و نوجوانان)، یفریم لویتان، بنگاه انتشارات «رادوگا»، (رنگین  
کمان)، مسکو، 1985، در 200 صفحه

مرغزار پاک، (داستانی برای نوجوانان)، مسکو، انتشارات «رادوگا» (رنگین کمان)، 1986،  
در 150 صفحه

ارتش سرخ در افغانستان، بوریس گرومف - فرمانده ارتش سرخ در افغانستان و بعدها معاون وزیر دفاع روسیه و کنون استاندار مسکو، چاپ دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه ایران، تهران، 1996، در 232 صفحه

افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ارتشبد محمود قاریف - مشاور ارشد نظامی داکتر نجیب، و بعدها رییس اکادمی علوم نظامی روسیه، کلن، 1997، در 208 صفحه  
توفان در افغانستان (در دو جلد)، الکساندر لیاخفسکی، فرانکفورت، 1998، در 737 صفحه  
افغانستان مسایل جنگ و صلح، نوشته گروهی از دانشمندان روسی از دانشسرای خاورشناسی فرهنگستان علوم روسیه، زیر نظر پروفیسور داویدف، چاپ «نشراندیشه»، تهران، 1378، در 232 صفحه

جنگ در افغانستان، نوشته گروهی از استادان دانشسرای تاریخ نظامی روسیه، زیر نظر پیکف، انتشارات «میوند»، پیشاور، 2000، در 343 صفحه

خاور و باختر، (مجموعه مقالات ادبی)، نوشته گروهی از دانشمندان روسی از دانشسرای خاورشناسی فرهنگستان علوم روسیه، انتشارات «میوند» پیشاور، 2000، در 135 صفحه  
در پشت پرده های جنگ افغانستان، نوشته الکساندر مایوروف - مشاور ارشد نظامی رییس جمهور ببرک کارمل، انتشارات «پامیر»، دهلی نو، 2001، در 233 صفحه

شوروی ها و همسایه های جنوبی شان: ایران و افغانستان (در سال های 1917-9-193)  
نوشته پروفیسور میخائیل ولودارسکی، انتشارات «پامیر»، دهلی نو، 2001، در 256 صفحه  
افغانستان در منگنه جیوپولیتیک، و. پلاستون، و. اندریانف، انتشارات «میوند»، پیشاور، 2001، در 160 صفحه

14- تجاوز بی آزرمانه؛ (پیرامون تجاوز شوروی بر ایران و بخارا)، پروفیسور دکتر موسی پارسیدس - استاد بازنشسته تاریخ در دانشکده کشورهای آسیا و افریقا وابسته به دانشگاه مسکو، انتشارات «میوند»، پیشاور، 2000، در 290 صفحه

15- روسیه و خاور، نوشته گروهی از دانشمندان روسی از دانشکده مطالعات آسیایی دانشگاه سان پتربورگ، انتشارات «میوند»، کابل، 2003، در 187 صفحه

ناگفته هایی در باره کتاب «تذکر انقلاب»، نوشته ملا فیض محمد کاتب هزاره، انتشارات «میوند»، کابل، 2006، در 117 صفحه



رازهای سر به مهر تاریخ دیپلماسی افغانستان، نوشته گروهی از دانشمندان روسی، انتشارات «کاوه»، کلن، 2010، در 240 صفحه

نبرد افغانی استالین (سیاست قدرت های بزرگ در افغانستان و قبایل پشتون)، نوشته پروفیسور داکتر یوری تیخانف- استاد دانشگاه لیپیتسک، انتشارات «کاوه»، کلن، 2012، در 800 صفحه

دولت و اپوزیسیون در افغانستان، داکتر ولادیمیر بویکو، انتشارات «کاوه»، کلن، 2012 در 350 صفحه

مبارزات مردم افغانستان در راه استقلال، داکتر مراد بابا خواجه یف، مسکو، 1959، آماده چاپ در 200 صفحه.

خاستگاه و پرورشگاه تاجیک ها، داکتر الکساندر شیشف، المآتی، 2006، آماده چاپ در 200 صفحه.

خاوران، ایران و توران در سپیده دم تاریخ، گروهی از دانشمندان روسی، 750ص. آماده چاپ.

بیست و دو اثر در 6600 صفحه

نوشته ها :

1- گزیده داستان های کوتاه، انتشارات «میوند»، کابل، 2006، در 256 صفحه  
2- افغانستان به کجا می رود؟ (مجموعه سخنرانی ها در اروپا و امریکا)، کابل، 2003، در 520 صفحه

3- افغانستان بر سر دو راهی، مجموعه سخنرانی ها، کابل، ، 2005، در 173 صفحه  
4- افغانستان در چنبر گردباد سهمگین تاریخ، مجموعه سخنرانی ها، کابل، 2006، در 182 صفحه

ابراهیم آشفته و سیاه بر فراز آسمان افغانستان، مجموعه سخنرانی ها، انتشارات کاوه، کلن، 2010، در 386 صفحه

افغانستان- سیاهچاله ناشناخته جیوپولیتیک در کهکشان ناپیدای سیاست های جهانی (ناتو در گورستان ابر قدرت ها)، مجموعه سخنرانی ها، زیر چاپ در 350 صفحه

روندهای همگرایی در گستره متاجیوپولیتیکی اروآسیای میانه بزرگ و گستره ایرانستان،  
آماده چاپ در 500 صفحه

جایگاه ناپیدای افغانستان در پهنه سیاست های جهانی، آماده چاپ در 500 صفحه  
لحظه های از یاد رفته تاریخ سیاسی و دیپلماسی افغانستان (نگاه دیگر به تاریخ کشور) جلد  
نخست در 300 صفحه، آماده چاپ  
نگاه توصیفی به: پرونده مختومه «دیورند» و مساله نامنهاد «پشتونستان» از منظر «رنال  
پولیتیک»، در 400 ص.، آماده چاپ

ده اثر در بیش از به 3500 صفحه

آثار گردآوری و تدوین شده:

نقش کشورهای منطقه در تامین امنیت، ثبات و بازسازی افغانستان (مجموعه مقالات)، کابل،  
2006، در 410 صفحه

افغانستان و جهان (مجموعه مقالات اطلاعاتی)، کابل، 2005، در 600 صفحه  
دیورند: «پایان خط» نزدیک می شود، گزیده مقالات گرد آوری شده، انتشارات «کاوه»،  
کلن، 2009، در 320 صفحه

سه اثر در 1130 صفحه

کتاب ها و کتابواره های آگاهی بخش انترنتی:

1- آذرخشی در سپهر شبستان، گزیده مقالات گرد آوری شده از شبکه های انترنتی،  
2006

2- چراغی فراراه آیندگان، گزیده مقالات گرد آوری شده از شبکه های انترنتی، 2008

3- کتابواره آگاهی بخش انترنتی، دیدگاه ها و برداشت ها، پخش شده از کهکشان انترنتی،  
در 250 صفحه، انتشارات کاوه، کلن، 2013.

سه اثر در بیش از 2500 صفحه

ویرایش آثار:

سی عنوان کتاب در بیش از ده هزار صفحه، از جمله بیست اثر در بنگاه های پروگرس، میر و رادوگا در مسکو و ده اثر در بنگاه انتشارات مرکز مطالعات استراتژیک وزارت خارجه افغانستان در کابل

اهتمام در چاپ آثار:

اهتمام در چاپ پنج عنوان کتاب، از جمله دو اثر به زبان انگلیسی در 300 صفحه، و سه اثر مهم در تاریخ دیپلماسی کشور:

1- کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده، لیون و لایلا پولادا، ترجمه استاد داکتر پنجشیری، کابل، 2005، در 375 صفحه

2- تاریخ روابط سیاسی افغانستان، جلد نخست، لودویک آدمک، ترجمه استاد زهما، انتشارات پاییز، پاریس، 2005، در 284 صفحه

3- تاریخ روابط سیاسی افغانستان، جلد دوم، لودویک آدمک، ترجمه استاد صاحب زاده، انتشارات پاییز، پاریس، 2005، در 410 صفحه

پنج اثر در 1300 صفحه

نگارش و ویرایش مقالات در مجلات:

چاپ دوازده شماره مجله (فصلنامه مطالعات استراتژیک)

در 1500 صفحه

چاپ مقالات در نشریات پر بودیک مختلف:

از جمله در افغانستان در شهرهای کابل و مزار شریف، ایران، روسیه، قزاقستان، قرغیزستان، امریکا، انگلستان و آلمان.

در 500 صفحه

جمعا هشتاد و پنج اثر در نزدیک به 27000 صفحه (از جمله 75 اثر چاپ شده، 7 آماده چاپ و سه اثر پخش شده در انترنت و ده ها مقاله )

آثار زیر کار:

از سینکیانگ تا خراسان: تاریخ مهاجران آسیای میانه، داکتر کمال عبدالله یف، زیر ترجمه  
سیر تاریخی ریختیابی سیمای روسیه در افغانستان، داکتر ویکتور کارگون، زیر ترجمه  
پدیدآیی پاکستان و مساله پشتون، داکتر پانیچکین، زیر ترجمه  
شکست تجاوز بریتانیا در افغانستان، داکتر خالفین، زیر ترجمه  
دولت کیرپاند (پادشاهی دودمان کوشانی)، داکتر گوزل محی الدینوا، دوشنبه، زیر ترجمه  
صادق هدایت: سوشیانیسی که پس از مرگ به دنیا آمد، پروفیسور دانیال کمیسارف، زیر  
ترجمه

بازی بزرگ، الکساندر لیاخفسکی، زیر ترجمه

حزب دمکراتیک خلق بر اریکه قدرت، داکتر سیلینکین، در دو جلد، دوره های تره کی -  
امین و کارمل، زیر ترجمه

لحظه های از یاد رفته تاریخ سیاسی و دیپلماسی افغانستان (نگاه دیگر به تاریخ کشور) جلد  
دوم، در دست نگارش

لحظه های از یاد رفته تاریخ سیاسی و دیپلماسی افغانستان (نگاه دیگر به تاریخ کشور) جلد  
سوم، در دست نگارش

دولت یفتلی و نقش آن در تاریخ آسیای مرکزی، داکتر معروف عیسی محمدف، دوشنبه،  
2012 در 300 صفحه، زیر ترجمه

تاریخ امارت بخار (نیمه دوم سده هشتم و میانه های سده نهم میلادی)، اسماعیلوا، خجند،  
2005، در 295 صفحه، زیر ترجمه

جمعا 4000 صفحه که قسما در تارنمای کانون مطالعات و پژوهش های افغانستان پخش  
شده است.

مجموع نوشته ها: 31 هزار صفحه.

آثار آقای آریانفر از نگاه حجم کار (27000 صفحه نشر شده و 4000 صفحه زیر کار،  
جمعا 31000 صفحه) در افغانستان ریکورد به شمار می رود و در تراز گستره زبان پارسی  
دری از این نگاه ایشان را می توان با بزرگانی چون داکتر باستانی پاریزی مقایسه نمود.